بقيه [illegible]

احوال بعض ائمه مجتهدین

مشتمل بر چند وصل و وصل و وصل تنبیه و وصل و وصل

در خلوت طالبان راه حق بر چند گونه باشند

الرحمن الرحیم

مقدمه در بیان آنچه پیش از شروع در شرح کتاب السنن آن فرو در کار باشد بدانکه
وان دو قسم است قسم اول در بیان بعض اصطلاحات علم حدیث و ذکر کتب سته و غیر آن از
الکتب و ما یتعلق به قسم ثانی در بیان منشا اختلاف مجتهدین و ذکر ائمه اربعه و بیان حکم تقلید
و اتباع ایشان و لطیفه متعلق است بآن فاتحة الکتاب در ذکر حال حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و سلم پیش از نزول وحی و بیان عبادت وی در ان ایام و در وی تحقیق یعنی خلوت
و اقسام آن نموده و نزول جبرئیل و تعلیم بعضی از شرایع آورده باب در طهارت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم و در وی تحقیق مقدار آب وضو و مواضع غسل اعضا و مسح فصل مضمضه و
استنشاق و تحقیق مقدار مسح راس و بیان مسح گوش و گردن و ادعیه وضو و بعضی دیگر از
احکام وضو آورده فصل در مسح موزه در سفر و حضر و بیان مدت آن و بیان عادت شریفه نبوی
صلی الله علیه و سلم در عدم تکلف در اختیار مسح و غسل بر یکدیگر فصل در بیان کیفیت تیمم و اختلاف
در آن و بیان جواز آن بهر چه از جنس ارض است و بیان قیام او مقام وضو علی الاطلاق باب در
نماز حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و در وی برآورده نماز در وقت بکوشش باید و نهادن انگشتان
و بیان وجوه استفتاح و اخفای بسمله و ... سکتات و قراءت و طول و قصر آن و تعیین
قراءت بعض سور در بعض صلوات و ما یتعلق بها آورده فصل در رکوع و کیفیت آن و تسبیح در آن
و در وی برآوردن دستها در هنگام رفتن برکوع و سر برداشتن از آن و تعدیل و تسویه ارکان
بیان نموده فصل در سجود و کیفیت آن و نهادن زانوها پیش از دست یا عکس و نهی از اقعا
و بیان دعا در سجده و ما یتعلق بها فصل در بیان اختلاف علما در افضلیت قیام و سجود از
یکدیگر و اقامت دلائل از طرفین فصل در دعای بین السجدتین و جلسه استراحت و کیفیت
قعده تشهد و عقد و اشارت و حدیث جامع صفت صلوة از ابی حمید ساعدی و قنوت
نماز صبح و منع التفات در نماز و وقوع آن از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجهت مصلحتی و مواقع
دعا در نماز و بیان حکم دعائی که اماماں بعد از نماز کنند فصل در سلام دادن بعد از نماز
یمین و شمال و عدم اکتفا بسلام واحد فصل در دعواتی که از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
در نماز ماثورست و بیان آنکه مجموع آن بلفظ افراد بود فصل در افعالی که از آنحضرت
صلی علیه و سلم در نماز بوقوع آمدی و در اول این فصل حدیث جعلت قرة عینی فی الصلوة
آورده که ... حدیث حبب الی من دنیاکم است و نماز در نعال و در یک جامه نیز

نبوی صلی الله علیه وسلم صحابه را رضی الله عنهم برای حاجات ومهمات خطبه تعلیم فرمود درین باب
فواید متعدده مختلفه شتی بیان کرده وچنانکه نظر در معانی جامع علوم بسیار کرده ۲۱۱ فصل در الفاظی
که در کراهت آن کسی را خلاف نیست وبا وجود آن استعمال آن در عامه خلق شایع است
۲۱۲ فصل در اسباب انشراح صدر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم وبیان آنکه تمام وکمال
این صفت مخصوص بذات شریف وی صلی الله علیه وسلم ۲۱۳ باب در عموم احوال معاش
آن حضرت صلی الله علیه وسلم ۲۱۴ فصل در خورش حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم درین فصل
اجناس اطعمه که آنحضرت خورده بیان کرده ومعنی اتکا که مکروه است در وقت اکل ذکر کرده و
به ایستاده خوردن تلفظ کرده وآنکه آنحضرت چون آب یا شیر خوردی اول بکسی دادی
که بر دست راست او بودی ۲۱۵ فصل در پوشش حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم درین فصل
انواع لباسها که آنحضرت پوشیده بیان کرده است در شرح بیان کیفیت قمیص که جیب آن
بر صدر شریف بود بیان کرده شده وحکم اسبال ازار وغیر آن بیان یافته وکلام در تحقیق لباس
وعلوم آن بسط یافته ۲۱۶ فصل حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم ازار وپای پوشیده ودرین
فصل نیز پوششهای مختلف آورده وذکر لبس سراویل که متعارف غیر اهل عرب است در شرح
جریان یافته ومصنف ذکر عمامه وعذبه کرده ومعنی حله حمرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم پوشیده
بیان کرده وذکر منع پوشیدن جامه سرخ کرده وجواز پوشیدن جامه سیاه بیان نموده وذکر
خاتم وطیلسان کرده ودر شرح احکام خاتم وبا نقد منه بیان یافته ودر طیلسان نیز کلام
بسطی یافته ۲۲۳ فصل در عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم در معاشرت با ازواج
مطهرات درین فصل حدیث حبب الی من دنیاکم ذکر کرده ودر شرح آن در باب نماز کرده
شده وذکر فواید نکاح وقوت جماع وذکر ازواج مطهرات وسراری وعدد آن ومجمل از
احوال ایشان نیز کرده شده وبیان کرده که قسم بر آنحضرت واجب بود یا نه وذکر طلاق
سوده وایلاء ونابکاه وذکر مخالطت وی صلی الله علیه وسلم با عایشه رضی الله عنها ودر شکن
آنحضرت بوده موافقت با غسل واکتفا کردن بوضو واکتفا غسل بعد از جنابتهای متعدده
کرده ۲۲۶ فصل در خواب وبیداری حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم وصفت جامه خواب
آنحضرت ۲۲۷ فصل در سواری آنحضرت صلی الله علیه وسلم وذکر اجناس مرکب وذکر آنکه
نام او دلدل بود ومنع کردن صحابه از پیاده کردن استر به انداختن دراز گوش بر اسب کرده

فصل

6

۲۲۸ فصل در ذکر دواب آنحضرت صلی الله علیه وسلم وذکر آنکه غلامان از موالی بوده اند ونقیب
ایشان ودر شرح ذکر نامهای بعضی ایشان نیز آورده شده ۲۲۹ فصل در بیع وشرای حضرت
نبی صلی الله علیه وسلم کرده وذکر کوسفند چرانیدن آنحضرت با جاره وتجارت کردن وی صلی الله علیه
وسلم وذکر خصایص وی در هر چیزی که فلان شغل کسب بهشت رود وشغل ... آنحضرت بکسب
وکسب آن بوده وذکر سوگند خوردن وقرض کردن وتوریه نمودن واز شیوع عرض شنیدن وانقباض
... کردن وخلعت بخشیدن نیز کرده ۲۳۰ فصل در ذکر بعضی اخلاق آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ودرین فصل دو بیت آنحضرت ... وبیان ... وی صلی الله علیه وسلم
کرده ونعل را پاره زدن وبر جامه رقعه دوختن وذکر آنکه ... در جامه شریف وی افتاده باشد
وخدمت کردن اهل خانه خود نفس نفیس خود ... ودر بنا مسجد خشت کشیدن ...
... ۲۳۱ فصل در علاج کردن آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ... در طب ... وعلاج کردن تب را به ... شیدی
آب وبیان آنکه مخصوص است باهل حجاز ۲۳۲ فصل در علاج استطلاق بطن وقول آنحضرت
صلی الله علیه وسلم صدق الله وکذب بطن اخیک وبیان معنی این سخن ۲۳۳ فصل در علاج
طاعون ووبا ونهی از گریختن از موضعی که در وی وبا افتاده باشد واز ورود آمدن در جایی
که وبا باشد بیان کرده ... ونهی ... مختلف بیان کرده شده ۲۳۴ فصل در علاج استسقا
درین فصل قصه عرنیین بیان یافته ۲۳۵ فصل در علاج جراحات ۲۳۶ فصل ... سود
... آنحضرت ... از عسل ... بدن ... وداغ کردن با آتش ودرین فصل فضیلت حجامت
بیان کرده وبعضی اعضا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم حجامت در آن کرده بیان نموده ۲۳۸ فصل
در چند داغ کردن ودوست نمیداشت درین فصل احکام داغ کردن از منع وتجویز بیان کرده
وتطبیق میان احادیث مختلفه که درین باب وارد شده نموده ۲۳۶ فصل در رقی النفسا ...
۲۴۰ فصل در علاج خشکی تراح ۲۳۷ فصل در علاج خارش بدن درین فصل رخصت پوشیدن
جامه ابریشمین برای علاج خارش بدن بیان کرده ودر شرح روایات فقهیه درین باب
نیز بیان یافته ۲۴۷ فصل در علاج ذات الجنب درین فصل حدیث ... دارو در حلق الله
حضرت صلی الله علیه وسلم بگمان مرض ذات الجنب وقصاص ... آنحضرت از ایشان
ذکر یافته ۲۴۸ فصل حضرت نبوی را چون درد سر حادث شدی حنا بر سر مبارک نهادی

وبیان الم حجامت ودیگر آداب

علاج

۳۳۸ فصل فرمود بیماران را اکراه مکنید بر طعام و شراب و بیان حکمت در آن اما چیزی لطیف از
۳۳۹ اغذیه و اشربه بیشتر بایشان داده و نقش طبیعت به بویهای خوش و اخبار شادی بخش باید داد فصل
در علاج عذره که طفلان را از فوران خون حادث شود ۳۳۹ فصل در علاج خواد که بجاری دلت و اصحاب
این مرض را مشوشه خوانند درین فصل خاصیت عجوه که نوعی از خرماست بیان کرده و گفته که در انتفاع
بدان اعتقاد نیز شرط است ۳۴۰ فصل بیماران را ابا حمیا فرمودی درین فصل مطالعه حدیث صهیب
رضی الله عنه که درد چشم داشت و نزد آنحضرت خبز و تمر حاضر آمده وا و را از خوردن آن منع فرمود
و گفت از جانب دیگر میخورم که چشم از آن جانب درد میکند آورده و درین فصل بر حدیث الحمیه
رأس کل دواء و ان المعدة حوض البدن الحدیث حکم بوضع کرده ۳۴۱ فصل حضرت رسالت صلی
الله علیه وسلم درد چشم را بسکون و آسایش و راحت فرمودی ۳۴۱ فصل دوای خدر که نقصان
حس در حس است بیان کرده ۳۴۱ فصل در اصلاح طعام و شراب که مگس در آن افتد درینجا
حدیث اذا وقع الذباب فی طعام احدکم ذکر کرده ۳۴۲ فصل در بثرات بذریره علاج کردی و اگر کسی
ورمی بودی امر کردی بشکافتن آن ۳۴۲ فصل که مریض را فرمودی که بستن آن خوش شاد کنند
و تلبینه از طعامهای مشهور است برای دفع حزن و غم مصیبت و غیره نافع است ذکر کرده و مصنف گفته
که آن حکم ما را مشهور دارد ۳۴۲ فصل در علاج زهر و درین فصل حدیث زهر دادن آنحضرت را در گوسفند
زهرآلود و نطق در آمدن گوسفند که زیاده از من مخورید که زهرآلودم و تأثیر کردن آن زهر در آنحضرت در
آخر عمر ذکر کرده ۳۴۳ فصل در علاج سحر که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم یهود کرده بودند و در وی قصه برآوردن سحر
از چاهی که در آنجا بود و زوال موذی و دلشاده شدن آنحضرت مذکور شده ۳۴۴ فصل کانبی معالجه بدن تقی فرمودی
۳۴۳ فصل اگر کسی معالجه کردی و طب ندانستی او را تضمین فرمودی ۳۴۳ فصل پرهیز فرمودی از صحبت
۳۴۴ امراض معدیه درین فصل حدیث فر من المجذوم و تطبیق میان احادیث مختلفه ذکر یافته فصل از
تداوی بمحرمات منع فرمودی و از خصوص تداوی بخمر نهی آمده ۳۳۴ فصل در علاج قمل و تراشیدن سر
فرمودی ۳۳۶ فصل در معالجه بادویه روحانیه ربانیه و ادویه مرکبه از آن و از طبیعیه درین فصل حدیث العین
حق و نظر جن ذکر کرده و رقیه چشم زخم و مس جن آورده و در شرح ذکر آیات شفا و حکایت شیخ ابوالقاسم
قشیری که در باب این آیات آمده نقل کرده و از تفسیر بیضاوی و حاشیه چلپی نیز نقل آورده شده و تحقیق سر
اصابت بالعین و کیفیت آن نیز ذکر کرده شده ۳۳۹ فصل در بعضی امراض و آلام باطنی و دعا علاج فرمودی
که ابو درداء روایت میکند و درین فصل رقیه ها و تعوذها برای امراض مختلفه ذکر کرده ۳۴۰ فصل در علاج انزوه

۳۴۱ نموده جائی ذکر کرده و در آخر فصل علاج حریق بنظیر آورده و در شرح نکته بیمار آن ذکر کرده فصل در عادت
حضرت نبوی در طعام و شراب درین فصل احکام و آداب طعام و شراب بیان کرده و جمع و خلط
بیان اطعمه بلکه باکثر رد دارد چنانکه میان سمک و لبن و امثال آن بسیار آورده و منع از طعام گرم خوردن
و طعام شبانه را صباح خوردن و از خفتن بعد اکل و فواید شهد با آب سرد آمیخته خوردن و منع از آب
ایستاده خوردن و از باب سه نفس و نهی از آب از ثلمه قدح خوردن و نفخ آب با شیر آمیخته خوردن
و ذکر نبیذ و تمر مجملاً نیز کرده و در خاتمه این مبحث بتفصیل بیان یافته ۳۴۲ فصل در امر مسکن و منزل او را
۳۴۳ و احسن است او را صلی الله علیه وسلم در رضی الله عنهم الفاقی نبودی و زخرفه و تعلیه و توسعه اصلا نبودی فصل
تدبیر نوم و تیقظ بر اعدل وجوه بودی ۳۴۳ فصل در حفظ صحت باستعمال بوی خوش امر فرمودی و در شرح
بو و ابات در طیب آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده شده و در آخر ذکر کل مسح که میگویند از عرق پاک
وی پیدا شده و ذکر حدیث من شم الورد الاحمر و لم یصل که در میان مردم شایع است کرده شده و در
خاتمه این مبحث بتفصیل آمده ۳۴۳ فصل در حفظ صحت چشم امر فرمودی بمداومت اکتحال وقت خواب
و درینجا تحقیق کرده که در هر چشم سه بار کردی یا در چشم راست سه بار و در چشم چپ دو بار و کیفیت آن و
نکته آن بیان نموده ۳۴۳ فصل در قرض و سلف عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم آن بود که
۳۴۴ وا فزون تر وفا کردی درین فصل حکایتی است از یهودی در حلم آنحضرت صلی الله علیه وسلم فصل
در راه رفتن حضرت صلی الله علیه وسلم درین ۳۴۴ فصل اقسام مشی آورده کرده است فصل در کلام و سکوت
و ضحک و بکای وی صلی الله علیه وسلم و گریه را بر ده نوع گفته ۳۴۶ فصل در فطرت و توابع آن درین فصل
حدیث وله مختونا مسرورا آورده و ذکر حمام کرده و گفته که آنحضرت در حمام نه در آمده و موی رنگ نکرده
۳۴۸ فصل درین فصل ذکر فصد و شوارب کرده و اختلاف فقها در اینجا بیان نموده ۳۴۹ فصل در جهاد و آداب
آن و جهاد در اخبار و سیر ساخته و درین فصل ذکر معاقدت و ... و مبایعت
وی است با بنی هاشم مذکور شده و احوال و سیر شریف نبوی صلی الله علیه وسلم در باب جهاد با کفار
بتفصیل ذکر کرده و درینجا ذکر ذوالفقار که از غنائم بدر بوده کرده ۳۶۲ خاتمة الکتاب در اشارت باب اولی
۳۶۸ که در آن احادیث مروی است و هیچ از آن صحیح نشده آنچه مشهور است که الایمان قول و عمل و در باب
مرجیه و قدریه و در باب کلام الله قدیم غیر مخلوق یزید و ینقص و الایمان یزید و لاینقص از آن و چیزی ۳۷۰
از حضرت صلی الله علیه وسلم درین معنی چیزی صحیح نشده ۳۷۱ حدیثی صحیح نشده چیزی که صحیح
نشده آنچه در باب آفرینش ملائکه و حدیث ابی هریره که روایت میکنند بامر العبد جبریل و در باب

۳۶۶ در باب ایمان د
۳۶۷ تنبیه در فطرت آنحضرت
۳۶۸ تولد
توابع آن ...
اهل سنت و جماعت ...

فضیلت بیت محمد و احمد و در باب فضیلت فضل ... آن که بر خل کل غداة ... النور الحدیث چیزی صحیح نشده و در باب
عرض علی الناس ... صحیح نشده حدیثی صحیح نشده و در باب طلب العلم فریضة و در باب من سئل عن علم
فکتمه و در باب فضایل قران که من قرا سورة کذا فله کذا و ... این معنی ست حدیثی صحیح نشده فله کذا از
اول قرآن تا آخر سوره و ذکر آن ده صحیح نشده و در باب فضایل ابی بکر صدیق انچه مشهور ست از سورة
موضوعات حدیث ان الله یتجلی ... و در باب فضایل علی ابن ابیطالب احادیث بیشمار وضع
کرده اند و در باب فضایل معاویه حدیثی صحیح نشده و در باب فضایل شافعی و ابی حنیفه و ذم ایشان
چیزی صحیح نشده و در باب فضایل بیت المقدس و صخره الله چیزی صحیح نشده و در باب اذا طلع ...
عظیمین ... حدیثی صحیح نشده و ... این حدیث صحیح ست و در باب
کراهیت استعمال آب گرم کرده در آفتاب حدیثی صحیح نشده و در باب تنشیف آب وضو حدیثی
صحیح نشده و در باب تخلیل لحیه و مسح اذنین در فیه حدیثی صحیح نشده و در باب وضو بنبیذ تمر
حدیثی صحیح نشده و در باب مس النساء لا ینقض الوضوء حدیثی صحیح نشده و در باب از غسل از
غسل میت حدیثی صحیح نشده و در باب نهی از دخول حمام حدیثی صحیح نشده و در باب بسم الله الرحمن الرحیم
آیة من کل سورة حدیثی صحیح نشده و در باب جهر بسم الله الرحمن الرحیم حدیثی صحیح نشده و در باب
الامام ضامن و المؤذن مؤتمن حدیثی صحیح نشده و در باب لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد چیزی
صحیح نشده و در باب صلوا خلف کل بر و فاجر حدیثی صحیح نشده و در باب لا صلوة لمن علیه چیزی
صحیح نشده و در باب ائم الامام و ائم الصیام فی السفر حدیثی صحیح نشده و در باب قنوت فجر و قنوت
وتر هیچ حدیث صحیح نشده و در باب رفع یدین در تکبیرات نماز جنازه چیزی صحیح نشده و در باب
الصلوة لا یقطعها شیئ چیزی ثابت نشده و در باب صلوة تسبیح حدیثی صحیح نشده و در باب
صلوة رغائب و صلوة نیمه شعبان و مانند آن چیزی ثابت نشده و در باب زکوة حلی چیزی
ثابت نشده و در باب زکوة عسل و زکوة خضراوات چیزی ثابت نشده و در باب اطلبوا الخیر
... عند حسان الوجوه بجمیع باطل ست و در باب فضل معروف و تحذیر از ... چیزی ثابت
نشده و در باب فضایل عاشورا و استحباب صیام آن ثابت نشده و سایر احادیث که موضوع
و مفتری ست و در باب روزه رجب و فضل آن چیزی ثابت نشده و در باب الحجامة تفطر الصائم
چیزی صحیح نشده و در باب حجوا قبل ان لا تحجوا و حدیث من املکه الحج چیزی ثابت نشده و در باب
کل قرض جر منفعة فهو ربوا چیزی ثابت نشده و در باب لا نکاح الا بولی و شاهدی عدل چیزی

چیزی صحیح نشده و در باب ... چیزی ثابت نشده و در باب مدح خروس چیزی ثابت
نشده و در باب مدح حسن خط چیزی ثابت نشده و در باب نهی از بیرون کردن ... چیزی ثابت نشده و در
باب فضل عدس و ذم آن چیزی ثابت نشده و در باب فضل ... فضل طعام ... چیزی ثابت
نشده و در باب نهی از بیرون کردن گوشت بکارد چیزی ثابت نشده و در باب فضل ... چیزی ثابت نشده
و احادیث آن مفتری ست و در باب نهی از اکل طین چیزی ثابت نشده و در باب اکل در بازار
چیزی ثابت نشده و در باب بطیخ و فضایل آن چیزی ثابت نشده و در باب فضایل نرگس و مرزنگوش
و بنفشه چیزی ثابت نشده و در باب فضایل ... خروس چیزی ثابت نشده و در باب ... چیزی ثابت
نشده و در باب نهی از نتف شیب چیزی ثابت نشده و در باب تختم بخاتم عقیق و تختم در دست راست
چیزی ثابت نشده و در باب نهی از عرض خواب بر زنان چیزی صحیح نشده و در باب تکلم بفارسی ...
العرب و ... چیزی ثابت نشده و در باب کراهت سخن فارسی گفتن چیزی ثابت نشده و در باب
ولد از نا که مشهور شده لا یدخل الجنة چیزی ثابت نشده و در باب نهی از سب براغیث چیزی ثابت نشده
و در باب لبس ... چیزی ثابت نشده و در باب ذم سماع حدیثی صحیح وارد نشده و در باب
تحریم لعب شطرنج حدیثی صحیح نشده و در باب لا تقتل المرأة اذا ارتدت حدیثی صحیح نشده و در باب اذا
وجد القتیل بین القریتین ... چیزی ثابت نشده و در باب من اتخذ ... و عنده ...
... چیزی ثابت نشده و در باب ذم کسب ... مال چیزی ثابت نشده و در باب ...
و اختیار ... در بعضی ایام چیزی ثابت نشده ... ثابت شده است انچه صحیح شده و در باب اختلاف
احادیث بسیار منقول است ... حدیث من ... صحیح نشده و در باب مسح الوجه بالیدین
بعد الدعا چیزی صحیح نشده و در ... چیزی صحیح نشده و در باب علاج و ... که ... علی
... گفتن در رجل چیزی صحیح نشده و در باب ظهور آیات در شهور ... مروی ست یکون فی رمضان هده
و فی شوال ... الی غیر ذلک چیزی ثابت نشده و در باب ذم المولدین بعد المائتین چیزی ثابت نشده
و در باب وصف آخر ... صد و سی سال ... سال و ... سال واقع خواهد شد و مدت آن
قوم ... باطل و مفتری ست و حدیث ... ثلثة قرآن فی جوف ظالم
و مصحف فی بیت لا یقرا فیه و رجل صالح بین قوم سوء باطل ست و در باب ظهور آیات بعد از دویست
سال چیزی ثابت نشده و در باب ذم اولاد در آخر زمان چیزی از احادیث ثابت نشده و در باب تحریم
... بقراءة قران چیزی ثابت نشده و در باب اکل الدجاج حدیثی صحیح نشده و در باب القیاس حجة

تنبیه احادیث در ...

و در باب لبس ... چیزی ثابت نشده

و در باب ... چیزی ثابت نشده

چیزی ثابت نشده ودر باب اذا سمعتم عنی حدیثا فاعرضوه علی کتاب الله الحدیث حدیثی صحیح نشده
ودر باب تحلیل نبیذ هیچ حدیث صحیح وارد نشده ودر باب انقطاع اهل حرف بعلم وتهی پای رفتن در طلب
علم وعقوبت معلمان جایز ربچیان ودعای فقر بر معلمان چیزی صحیح نشده ودر باب جرا بطون ودم و
مدح آن چیزی ثابت نشده ودر باب الشاد شعر بعد از عشا وفضائل داشتن عوض وباعطای شعرا
ودم تقیید بفقه ومذمت علما که بر سلاطین روند چیزی ثابت نشده ودر باب مباحث علما وزیارت
ملایکه قبور علما را چیزی ثابت نشده ودر باب افتراق امت بر هفتاد ودو فرقه
چیزی ثابت نشده والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

تمت فهرست هذا الکتاب بعون
الله الملک الوهاب

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم اللهم صل على محمد هادی
الخلایق الی الصراط المستقیم و المنهج القویم و علی آله و اصحابه و اتباعه اجمعین و
سایر العلماء الراسخین من امته الی یوم الدین هیچ انکر حمد و سپاس صانع پروردکار
تتکلمنه و عمت آلائه بر نعمت ایجاد و امداد که در مبدا و معاد بر بندکان افاضه
فرمود واجبست که لله الشکر و امتنان جناب رسالت بحق سعادت و وساطت که علوم و
فیوض از درکاه صمدیت آورده و عالمیان را بدان راه نموده لازم و متحتم و بعد از حق
آل هدایت مآل و اصحاب وافر النصایح که وسایط و وسایل وصول فیض انتهار و جدا او که
فضل او بند بر ذمه کافه امت قائم و ثابت و برین قیاس تابعین و اتباع و تبع اتباع و تمامه
رواة و نقله احادیث چنانکه شنیدند اوعیه ظروف و اجناس علم و کنوز خزائن و نقود
در [illegible] کشند و صه زیادت و نقصان ادای امانت باهل آن نمودند و چه ازانها که باجتهاد و قیاس
اقتباس انوار و استکشاف اسرار نموده و قواعد و اصول و دلایل و علل استنباط و استخراج
کرده مسایل و احکام شرع بران مزید فرمودند و چه مقتدیان و متبعان ایشان که بتقلید و
اتباع جزئیات مسایل و تفاریع احکام جمع و نظام آوردند و طایفه دیگر نیز که بتتبع کتب و
رسایل و انتخاب و التقاط فواید و مسایل نموده بتجدید و ترویج علم جالی تازه بر چهره دین
و ملت آوردند نظر بحقیقت و از روی انصاف تمامه این طوایف اکه حاملان علم
و رافعان اعلام دین و حافظان اوضاع شریعت اند بر افراد دیگر منتی ثابت و بر دیگران که
نعمت خواران مائده فضل و افاده و ریزه چینان خوان احسان ایشان اند شکر و امتنان
و حق نعمت شناسی لازم و برین جناب پیشیان استاد و ولی نعمت پسینیان باشد

و پسینان را اعتراف بفضل و رعایت ادب نسبت بایشان واجب اگرچه توانند که بعضی
پسینان احراز قصب سبق و مزیت از بعضی پیشینیان در یکدیگر کنند و ذلک فضل الله یؤتیه من
یشاء و الله ذو الفضل العظیم اللهم یا ذا الفضل العظیم ربنا لا تخصنا بفضلک و کرمک
العمیم انک انت العزیز الحکیم اما بعد فیقول العبد الضعیف الفقیر الی الله القوی الغنی
الباری عبد الحق بن سیف الدین بن سعد الله الترک الدهلوی البخاری غفر الله له و سلمه
و بارک فی خلاه این خزینه ایست از خزاین محمدی مملو بجواهر نقود و لآلی متلالی
احادیث و اخبار که از بارکاه فضل موهبت باین ساکن زاویه فقر و نیستی حواله کرده
اجازت صرف و انفاق در زاد داشتند و این مائده ایست از موائد احمدی مشحون بالوان
مطاعم و مآکل و فواکه و ثمار احکام و مسایل که از آسمان هدایت و کرامت بر سر وقت این
ریزه چین خوان جود و احسان نازل کردانیده سرها نعید اوایل و آخرها [illegible] باعث بر
جمع این خزائن و تهیه این موائد آنکه کتاب سفر السعادة که آنرا صراط مستقیم نیز خوانند تصنیف
الشیخ العالم الفاضل الکامل الامام الاوحد البارع قدوة المحققین و افضل المتاخرین صاحب
التصانیف المشهورة و الفضائل المذکورة وحید زمانه و اعجوبة عصره و اوانه محمد بن یعقوب
بن محمد بن ابراهیم بن عمر بن ابی بکر احمد بن محمود بن ادریس بن فضل الله بن شیخ الاسلام ابی اسحق
الکازرونی الشهیر بالشیخ مجد الدین الشیرازی الفیروزابادی اللغوی القرشی التیمی البکری
الشافعی نزیل الحرم الشریف المکی زاده الله تشریفا و تعظیما ولد فی ربیع الاول سنة تسع و عشرین
و سبعمائة بکازرون و توفی بزبید لیلة العشرین من شوال سنة سبع عشر و ثمانمائة تغمده الله
برحمته و اسکنه فی جنته کتابی است بود شیق لطیف متین حسن المسلک سدید المنهج صحیح المبانی
انیق المعانی که در ابواب عبادات و عادات و اعمال و اخلاق زکیه مقتبسه نبویه باحسن اسلوب
و اسهل طریق نوشته و داد علم و دانش داده است و لیکن چون وی درین باب بر مذهب [illegible]
محدثین از اصحاب ظواهر رفته و در بسیاری از مواضع سخن بر خلاف مذاهب مجتهدین
رحمة الله علیهم اجمعین کفته و ادعای فساد و بطلان مخالف مدعای خود نموده و در عموم
صحت احادیث وارده در آن کرده و در بعض محال در مبالغه و افراط از حد اعتدال و جاده
انصاف بیرون رفته است و در خاتمه کتاب بابی عقد نموده که در آنجا در تحقیق و تنقید بعضی
احادیث و نسبت وضع و بطلان بدان اتباع و تقلید بعضی از غلاة و اهل [illegible]

محدثین مثل ابن جوزی وغیر وی کرده لازم طریقه انصاف ونصیحت نمود شرح آنکه
وحقیقت حال کشف نمودن ومواضع خطا واشتباه بیان ساختن ودیگر احادیث وارده
در مذاهب را بر اهتمام داشتن چه مطالعه این کتاب متبعین مذاهب مجتهدین را موجب
انبعاث وحشت واثارت تهمت گشته ودر وادی تردد وهاجس حیرت انداختی وبوی ظن
بر ایمه مجتهدین وتغلیط وتخطیه علماء راسخین مبتلا کردانید واین ضرری بس عظیم است
در صلاح دین واخیار مذهب چه غالب سواد اعظم اسلام بر این مذاهب افتاده وبنای
وحدت وجمعیت ووجوه نورانیت باطن بر جزم واطمینان قلب است وچون بگوید شنود
که هیچ حدیثی صحیح درین باب که این مجتهد حکم کرده وارد نشده ویا حدیثی که وی بدان تمسک
کرده بصحت نرسیده است عقد قلبی که بیان مذهب درست شده انحلال پذیرد وخدشه
وجهی که در باعث عمل قوت یافته سست کردد ودر واقع چنین نیست که وی میکوید
زیرا که این مجتهدین هم محدث بوده اند وتتبع احادیث کرده وتطبیق وتوفیق داده اند و
ناسخ را از منسوخ شناخته وصحیح را از موضوع وقوی را از ضعیف جدا نموده اند وبقوت
اجتهاد وبسطت علم ونورانیت باطن وفراست ایمانی ودلالت قرآن وامارات تاویلات
وحقایق معانی آنرا دریافته حکم کرده اند نه بهوای طبع وفضول نفس ومحض جهل ومجرد
تقوه وتقول بدان نموده این سخن در مقدمه شرح بر بسط وتفصیل تر ازین بیان کنیم تا آنکه
نزد اهل انصاف شبهه در حقانیت آن نماند وسخن در شرح کتاب بر سه قسم افتاد یکی در تحقیق وتبیین
آنچه مصنف ذکر کرده ونقل کرده از احادیث وآثار وتخریج مخارج ومحال آن از کتب سته و
غیرها وذکر رواة آنها از صحابه واصحاب کتب دوم در معارضت ومصادمت کلام وی وتقویت
وتایید مذاهب ائمه هما امکن علی الخصوص اثبات وتحقیق مذهب حنفی که مقصود اهم
ومطمح نظر اصل آنست سیوم استطراد واستتباع کلام بذکر مسایل واحکام ولطایف واشارات
ونکات مناسب مبحث ومقام والتزام در حل عبارت متن وترجمه الفاظ وبیان معانی آن
از قیود ورموز واشارات وتاویلات وتکلف بعادت شراح بکار رفته باشد برسالکان
طریق مطالعه وواقفان صناعت مناظره از اهل خبرت ومهارت پوشیده نخواهد بود
وهرچه در کتاب بلفظ عربی بود از احادیث وغیرها از آن ترجمه کرده وشرح نمودم الا آنچه
قسم از اذکار که ذکر آن ترجمان وقت از شرح وبیان آن کوتاه افتاد که با مجرد الفاظ وعبارات

ان مقصود ات

مزید ذوق ٢

کتاب معضل

آن مقصود است نعم اطلاع بر معانی ومضامین آن موثر ونشاط افزاست لیکن مجرد الفاظ
نیز بخاصیت مفید وموثر است واکر مایه این سطور ترجمه تحت اللفظ علی الاجمال والا بود راجع
با قدری از تفصیل نوشته آید بود نباشد انجز بالفعل بوقوع آمد آنچه آمد وسخن درین شرح
طویل افتاد وحجم کبیر آمد شاید بعضی را از اهل دعت وکسالت که نه میل وقت در بحث علم
قوی وذوق سخن درین بکمال ودواعی خدمت احادیث نبوی صادق بود حمل اثقال این
کتاب کرانی آرد واشتغال بدان موجب سامت وملالت کردد الامر وفقه الله تعالی
وما التوفیق الا من الله واکرم بر قسم دوم که اثبات مذهب حنفیست اقتصار کنند و
بتخریج احادیث متن تعرض ننمایند ودر فواید زواید اختصار ورزند کتابی ابدا لطیف
ومختصر ودر اصل مقصود کافی در بیان واثبات آن وافی ومن وصیت میکنم فرزند عزیزم
نور دیده دانش وبینش نور الحق را که وجود ثانی ومقصود اولی منست که اکر وقت من
تنکی آورد وفرصت آن نشود وی متصدی این کار کردد واین مهم را صورت دهد بالله
التوفیق واز کتب که بتتبع وتصفح آن در تسوید این شرح اتفاق افتاد از کتب تفسیر کشاف
وبیضاوی ومدارک وجلالین وغیر آن واز کتب احادیث صحیح البخاری وشروح آن کرمانی
وفتح الباری وتوشیح سیوطی ومشارق الانوار قاضی عیاض وغیر آن وصحیح مسلم وشروح
وی شرح امام النووی وغیر آن وموطای امام محمد وجامع ترمذی وجامع الاصول و
جمع الجوامع سیوطی وشمایل النبی وشروح آن ومشکات وشروح آن طیبی وشرح ابن حجر
وابهری وغیر آن وانوار فصل رابع مشکات ومصابیح وشروح آن توربشتی وغیر وغیر
مشارق ومجمع البحار که شرح صحاح سته وجامع شروح متعدده است ونهایه جزری
ومختصر نهایه سیوطی ومقاصد حسنه سخاوی وتنزیه الشریعه ابن عراق والدرر المنتثره
فی الاحادیث المشتهره للسیوطی وتمییز الطیب من الخبیث فیما یدور علی الالسنة من الاحادیث
لابن دیبع وشفای قاضی عیاض ومواهب لدنیه وصواعق محرقه وروضة الاحباب فی سیر
الهدی واذکار امام نووی وعمل الیوم واللیلة سیوطی وحصن حصین جزری وورد
شرح اربعین ابن حجر ومختصر السید طبری واز کتب اسماء الرجال مغنی اذکر تا التجامع
الاصول وتقریب وتهذیب ومغنی وانا صول حدیث شرح نخبه ومختصر وشرح شمنی والفیه وشرح
آن مصنف وسخاوی وشیخ ذکریا ورساله مختصر طیبی واز کتب فقه هدایه وشرح ابن الهمام

عراقی ٢

تحملات ٢

وشروح دیگر و کنز و بعضی شروح آن و شرح وقایه و حواشی آن و شروح نقایه شمنی و جز آن
و نادر الفقه که در مذهب حنفی و شرح آن که در مذهب شافعی و رساله ابن ابی زید در مذهب
مالک و شرح زرکشی بر کتاب خرقی در مذهب امام احمد بن حنبل و از کتب قراءات شاطبیه
و شروح آن و اتقان سیوطی و اُرجوزه جزریه و شروح آن و از کتب لغت قاموس و تصنیف المؤلف
و مهذّب و مغرب و جز این مذکورات بعضی کتب و رسایل نیز شاید که در بعضی مواضع
بنظر در آمده باشد و در تصحیح نقل و حواله باصل مهما امکن بتقصیر از خود راضی نشده و
تکلّف شنیده و بعد بمکر بهو و نسیان در جایی وقوع یافته باشد و در روایت احادیث و نقل
مسایل از طریقه احتیاط و دایره دیانت بیرون نیامده و قطعا براه خیانت و اهمال
نرفته و باین وسیله امید وار است که بسمت قبول درگاه و رضای حضرت الله موسوم گردد
ان شاء الله تعالی و از انجام است درین باب دو چیز است یکی دعا و تضرع و التجا بجناب
صمدیت عز اسمه که این عمل را بصعد قبول رساند و سبب نفع خلایق و فایده طالبان حق
گرداند دیگر خواهش و التماس از نظر کنندگان درین صحیفه که از سهو و خطای که از من وقوع
نظر بهویت دعا تا توانند در تصحیح و اصلاح ان همت دریغ ندارند ان الله لا یضیع اجر المحسنین
و چون دیباچه متن در فهم اصل مقصود نیز محتاج بشرح بود مجملا بان بروجه طرفت نوشته
آمد قال **المصنف** بعد از حمد و ثنا حضرت کبریا و درود بلا انتها بر سرور انبیا و خلاصه
اصفیا و آل و اصحاب اتقیا و بر روان پیروان ایشان از اولیا معلوم باد طایفه احباب
و اصحاب و زمره عقلای ذوی الالباب را که راه حق که آن صراط مستقیم است از ان و که غایت
ان خوض جلیل شانه است از فطرت عاجل سبل و انوار و افرتها ساکان است و سلوک این طریق
نه متابعت راهنمای حقیقی و دلیل باهر محکم و منصور نیز لاجرم هر که بدولت این نعمت مشرف گردد
بداند که اتباع سیرت سرور راه نمایان و مهتر برگزیدگان حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه و سلم و اهتدا بسنن جناب مقدس وی هم سبب نجات جاودانی و موجب قرب و وصول
بحضرت ربانی جل جلاله و عم نواله بود و هیچ وسیله از این اثر و طریقه از این اقرب نتوان
یافت و نص قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله مصداق این سخن است که گفته آمد و
مفهوم کلمه جامعه سنوییه الدین النصیحه داعی را بر آن آورد تا امتثال و اجابت ملتمس
بزرگی از ذریه مقدسه نبویه و نبعه از دوحه مکرمه مصطفویه را این چند باب بر وجهی

که در صحاح اخبار ثابت شده از طریقه مانیقه محمدیه و سنت سنیه نبویه صلی الله علیه و سلم
در قلم آورده تا هر که ادراک این سعادت را خواهد از دستور خویش سازد و در باب
عبادات اعتماد و تکلی بر ان کند و آنرا از خلاصی زهد و ورع و منازل نیز نتیجه این مسایل بروجهی
که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم باسانید صحیحه ثابت شده نوشته میشود و هر متعبد
که از اخلاص تمام این منهج مستقیم را سلوک نماید در اسرع زمان امکان دست طلب توی بر
مقصود کلی متعلق شود و طینت باطنیت وی باخلاق مقدسه نبویه متخلق گردد ان
شاء الله تعالی الکریم و این سفر السعادت را بر فاتحه و خاتمه و چند باب محتوی بر فصول
مشتمل کرد باید امید وار که انوار آن بهاران همگنان را محیط و مکتنف گردد ان شاء الله تعالی اینست
دیباچه متن و ما پیش از شروع در شرح کتاب مقدمه وضع کردیم متضمن بر انچه دانستن
آن پیش از مقصود واجب و مناسب باشد مشتمل بر دو قسم قسم اول در مصطلحات علم
حدیث و ذکر کتب سته و غیرها و احوال اصحاب کتب و انچه متعلق است بدان و ثانی در احوال
ایمه مذاهب اربعه و حکم اقتدا و اتباع ایشان و ما یتعلق بها و بالله التوفیق و الاستمداد
فی المبدء و المعاد و انه ولی الرشاد و السداد و هو حسبی و نعم الوکیل و صلی الله علی السید المصطفی
الجلیل و علی آله و اصحابه الهادین الی سواء السبیل و علی سایر اتباعهم الذین طریق الحق و مجیبی علم
الدین **مقدمه** قسم اول در بیان بعضی از مصطلحات علم حدیث و ذکر احوال بعضی از علما
حدیث از اصحاب کتب سته و جز ان **بدانکه** حدیث در اصطلاح مشهور قول و فعل و تقریر
رسول را گویند صلی الله علیه و سلم اما قول و فعل ظاهر است و معنی تقریر آنست که مثلا شخصی
در حضرت وی فعلی کرد یا سخنی گفت و وی صلی الله علیه و سلم بر ان مطلع شد و از ان نهی نکرد
و سکوت ورزید آنرا مقرر داشت و نزد بعضی حدیث عام تر است از قول و فعل و تقریر نبی
صلی الله علیه و سلم شامل است مر قول و فعل و تقریر صحابه و تابعین را نیز رضوان الله علیهم اجمعین
پس آنچه منتهی بحضرت رسالت گردد صلی الله علیه و سلم آنرا مرفوع خوانند چنانکه گویند
گفت و یا کرد یا تقریر نمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا گویند از ابن عباس آمده مرفوعا یا گویند
رفع کرده این را ابن عباس مثلا و آنچه منتهی بصحابه گردد آنرا موقوف خوانند چنانچه گویند گفت
یا کرد یا تقریر نمود ابن عباس یا گویند از ابن عباس آمده موقوفا یا موقوف است بر ابن عباس
مثلا و آنچه منتهی بتابعین است آنرا مقطوع خوانند و مشهور آنست که موقوف و مقطوع

را اثر گویند و نزد بعضی اثر مخصوص بصحابه بود و سخاوی از بعض علما نقل کرده که
فقها آنچه از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده خبر گویند و آنچه از صحابه رسیده
اثر خوانند و بعضی اثر را بر مرفوع نیز اطلاق کرده اند چنانچه طحاوی کتاب خود را که مشتمل است
بر معانی احادیث نبوی و آثار صحابه بشرح معانی الآثار نام کرده و طبری تهذیب الآثار
کتابی دارد با آنکه مخصوص بمرفوع است و آنچه در وی از موقوف آورده بطریق تبع و
طفیل است کذا قال السخاوی و معنی این اصطلاحات و لا مشاحة فیها و مشهور همانست که
اول ذکر کرده شد و باید دانست که رفع گاهی صریح بود و گاهی در حکم صریح اما صریح در رفع
قول چنانکه گویند شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که چنین گفت یا حدیث کرد ما را
رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین یا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا عن رسول الله صلی الله
علیه وسلم و در رفع فعل چنانکه گویند رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم فعل کذا یا کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یفعل کذا و در رفع تقریر چنانکه کردم در حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم یا کرد شخصی در حضرت وی چنین و انکار نکرد وی یا اصلا ذکر انکار نکرد اما آنکه صریح
نبود و در حکم صریح باشد چنانکه گوید صحابی سخنی را که اجتهاد را در آن راه نبود یا بکند فعلی
را که باجتهاد نتوان یافت جز از سماع از پیغمبر یا رؤیت از حضرت وی صلی الله علیه وسلم یا گویند
در زمان آنحضرت چنین میکردند زیرا که ظاهر اطلاع آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آن و
آنکه صحابی گوید سنت چنین است یا مامور بودیم بآن این نیز در حکم مرفوع است زیرا که ظاهر
در سنت سنت رسول الله و امر اوست صلی الله علیه وسلم و بعضی را درین خلافست زیرا که سنت صحابه
و امر ایشان نیز احتمال دارد اما بعید است و اگر صحابی بر فعلی از افعال حکم کند که این طاعت است
و یا معصیت خدا و رسول اوست این نیز حکم رفع دارد چنانکه عمار گفت رضی الله عنه که هر که
روزه دارد در روز شک بتحقیق عصیان کرد ابا القاسم را صلی الله علیه وسلم زیرا که این نیز ظاهر
در تلقی از آنحضرتست صلی الله علیه وسلم **وصل** اگر هیچ راوی از رواة حدیث از میان
ساقط نشود و اسناد آن پیوسته باشد آن حدیث را متصل گویند و این عدم سقوط را اتصال
گویند و اگر یکی از رواة یا زیاده ساقط بود منقطع گویند و این سقوط را انقطاع نامند و
سقوط یا از مبادی سند و اوایل آن بود چنانچه اغلب در تصرف مصنفان بر آن جاریست یا از
آخر سند است بعد از تابعی که صحابی باشد یا غیر آن و قسمت قسم اول را معلق گویند و این اسقاط

را تعلیق خوانند خواه ساقط یکی باشد یا بیشتر و گاهی تمام سند حذف کنند و گویند مثلا
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و این تعلیق در تراجم صحیح بخاری بسیار است و در حکم
تعلیق تفصیل است و گفته اند اگر آن در کتابی واقع شود که التزام کرده شده است صحت آن
چنانچه در صحیح بخاری مثلا آنچه بصیغه جزم و معلوم آمده چنانچه قال فلان یا ذکر فلان
مثلا دلالت دارد بر ثبوت اسناد آن نزد وی و آنچه نه بصیغه جزم است بلکه بصیغه تمریض
و مجهول آمده چنانچه قیل او یقال او ذکر مثلا در صحت آن سخن است و لیکن چون در این کتاب
آورده است البته او را اصلی ثابت خواهد بود و لهذا گفته اند که تعلیقات البخاری صحیحة یا
متصلة و این در جایست که نسبت بغیر شیخ خود کرده اما اگر شیخ خود که سماع وی از وی به ثبوت پیوسته
است قال و مانند آن گوید وی حکم عنعنه دارد که حکم وی باید و تعلیق نبود قسم ثانی که
که ساقط از آخر سند است بعد از تابعی آنرا مرسل خوانند و این فعل را ارسال چنانکه تابعی
گوید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثلا و نزد بعضی محدثین مرسل مرادف منقطع آید
و اصطلاح اول اشهر است نزد فقها و محدثین و حکم مرسل توقف است نزد جمهور زیرا که احتمال
تواند که تابعی باشد چه روایت تابعی از تابعی دیگر بسیار است و گفته اند تا شش یا هفت واسطه
وقوع دارد و در تابعین ضعیف و غیر ضعیف در هر دو قسم موجود است و نزد امام ابو حنیفه
و مالک رحمة الله علیهما مقبول است مطلقا و ایشان گویند که ارسال بجهت کمال وثوق
و اعتماد است زیرا که کلام در ثقه است و اگر نزد وی صحیح نمی بود ارسال نمی نمود و قال رسول الله
نمی گفت و نزد امام شافعی بر تقدیری که اعتضاد یابد بمجیء وجهی دیگر هر چه باشد مقبول بود
است و نزد امام احمد دو قول است بقولی مقبول است و بقولی توقف و این همه بر تقدیری که معلوم
نشده باشد که آن تابعی ارسال نمیکند مگر از ثقات و اگر عادت وی چنان بود که ارسال میکند
از ثقات و از غیر ثقات حکم آن توقف است بالاتفاق و قسم ثالث از اقسام سقوط از اثنای اسناد
اگر ساقط دو راوی باشد یا بتوالی وی دو آنرا معضل خوانند و اگر ساقط یکی بود یا زیاده بر
یکی مگر اند دو جا یا سه جا آنرا منقطع نامند و برین تقدیر منقطع یکقسم از اسناد غیر متصل آمد
و گاهی مطلق آنرا نیز منقطع گویند و با ینمعنی از اقسام ساخته اند و علم بانقطاع اسناد و سقوط
راوی از آن بمعرفت عدم ملاقات میان این راوی و مروی عنه بود یا بعدم معاصرت یا عدم
اجتماع و اجازت از وی بحکم علم تاریخ که متضمن بیان موالید و وفیات رواة و تعیین اوقات

طلب وارتحال الیشان است ومعرفت این قسم ظاهر است ومشترک میان عوام وخواص علما وقسم
دیگر است که معرفت آن حقایق دارد وان را تدلیس گویند وصورتش آنست که راوی نام شیخ
خود را نبرد وازشیخ که بالاتر ازوست روایت کند ولفظی بیارد که موهم سماع باشد وبا عدم سماع
نیز جمع میشود چنانکه گوید عن فلان وقال فلان وان جاری میشود در معاصر وملاقی
بلکه آنرا که راوی ازو سماع دارد ولیکن این حدیث را استماع نموده ودریافت این قسم مخصوص است
بخواص علما از انها که علم انها وسیع است ومعرفت ایشان تام وتدلیس مکروه ومذموم است
نزد جمهور علما مگر آنکه ثابت شود که وی تدلیس نمیکند مگر از ثقه وباعث بران بعضی اکابر را
وثوق بصحت حدیث واستغنا بشهرت حال است اگرچه غیر ایشان از اغراض دیگر نیز بود مثل
اخفای سماع از شیخ بجهت صغر سن وعدم جاه وامثال آن وستر حال که سبب طعن کردن ولهذا
از تدلیس نام کرده اند که در لغت بمعنی پوشیدن عیب سلعه در بیع است وبعضی گفته اند بمعنی
اختلاط ظلام واشتداد اوست که موجب اشتباه است وفی الحنفیة حکم تدلیس در رد
وقبول مثل مرسل آمده چنانکه مذکور شد ومعنعن روایتست بلفظ عن فلان عن فلان
وان را حدیث معنعن گویند ووی از شخصی که مشهور است بتدلیس غیر متصل است واز غیر
وی متصل بشرط **وصل** علم بمعاصرت نزد مسلم واشتراط لقا نزد بخاری اگرچه همه یکبار
بود ولابد مرتبه عنعنه از تحدیث وسماع فروتر بود ولهذا بخاری اگر در اسناد او عن
فلان آمده است تدارک آن بسماع وتحدیث میکند وهر حدیثی که مرفوع ومتصل بود آنرا
مسند خوانند اصطلاح مشهور اینست وبعضی مطلق متصل را مسند گویند پس شامل منقطع
وموقوف نیز بود وبعضی مرفوع را خواه متصل بود یا منقطع مسند نامند وازین لازم آید
که مرسل ومعضل ومنقطع را مسند گویند والمعتمد هو القول الاول **وصل** واز اقسام
حدیث شاذ ومنکر ومعلل است اما شاذ در لغت فرد را گویند که از میان جماعت بیرون
افتد ودر اصطلاح حدیثی که روایت کرده شده است مخالف آنچه روایت کرده اند اورا
ثقات پس اگر از میان جماعت بیرون افتد ودر اصطلاح حدیثی که روایت کرده شده است
مخالف آنچه روایت کرده اند او را ثقات پس اگر راوی این ثقه نیست خود مردود است واگر
ثقه است سبیل دریجا ترجیح است بمزید حفظ وضبط یا کثرت عدد ودیگر وجوه ترجیحات
پس آنکه راجح است محفوظ خوانند ومرجوح را شاذ پس حاصل معنی شاذ آن آمد که راوی ثقه

که

که باشد که ارجح است از وی خواه غیر ثقه در مقابل ثقه باشد یا ثقه در برابر اوثق وبعضی آنرا تخصیص
بقسم ثانی کنند وبعضی مخالفت را شرط نکنند بلکه هرچه روایت کرد او را ثقه ومتفرد شد
بدان وار ترجیح جانب اصلی موافق ومعاضد آن نیامد شاذ است وبعضی ثقه شرط کنند
ونه مخالفت وعبارات در تفسیر آن مختلف آمده وبعضی گفته اند شاذ آنست که ثقه مخالف
جماعت ثقات آرد ومخلیلی تفسیر کرده شاذ را بمفرد راوی واین صادق است بر فرد ثقه که صحیح است
ومعتمد همانست که اول مذکور شد اما منکر حدیثی که روایت کند راوی ضعیف مخالف کسی
که اقل واخف بود در ضعف از وی ومقابل منکر معروف است پس در منکر ومعروف هر دو
راوی ضعیف است ویکی اضعف از دیگری ودر شاذ ومحفوظ هر دو قوی ویکی اقوی از دیگر
پس شاذ ومنکر هر دو مرجوح ومحفوظ ومعروف هر دو راجح وبعضی در منکر نیز مخالفت شرط
نکنند چنانکه در شاذ این اقسام بر تقدیریست که بعضی رواة مخالف بعضی روایت کنند
واگر حدیثی روایت کرده اند راوی دیگر که حدیث را واعتبار در اسانید موافق آن روایت کرد
حدیث این راوی را متابع آن حدیث گویند بکسر با بصیغه اسم فاعل ومتابعت موجب تقویت
وتایید است مر حدیث را ولازم نیست که متابع در مرتبه مساوی حدیث اصل بود اگر کمتر
از ان در مرتبه باشد نیز متابع ومعاضد ومقوی آن گردد ولیکن معنی آنکه محدثان گویند
تابعه فلان وله متابعات ومتابعت گاهی در نفس راوی بود وگاهی در شیخ که فوق اوست
واول اتم واکمل است از ثانی زیرا که وهن وسستی در اول اسناد اکثر بود چون متابعت کرده
شد راوی قوت گرفت اسناد وزایل شد وهن آن کذا قال التیمی نیز در متابعت لازم نیست
که موافقت در لفظ باشد واگر در معنی بود کافی است ومتعارف در محدثین در اول اطلاق
مثل است ودر ثانی نحوه ولیکن لازم است که حدیث متابع از روایت همان صحابی بود که حدیث
اصل از روایت اوست واگر از حدیث صحابی دیگر بود مشابه آن خواه در لفظ ومعنی معا یا در
معنی فقط او را شاهد گویند وایشمرادان آنحر گویند له شواهد ویشهد به حدیث فلان
وبعضی متابعت را مخصوص بموافقت در لفظ دارند وشاهد را بموافقت در معنی خواه ازین صحابی
بود یا از دیگر واستعمال متابع وشاهد بریکدیگر نیز کنند والامر فیه هین وتتبع طرق واسانید
را بقصد معرفت متابع وشاهد پیدا کردن آن اعتبار خوانند ومعلل بصیغه اسم مفعول
از تعلیل اسنادی را گویند که در وی علل واسباب خفیه وغامضه باشد که قادح است در صحت

آن وحال آنکه در ظاهر حال سالم باشد از آن ودریافت شوند بغیر این که متنبه شوند اهل
مهارت بحذاقت بمعرفت آن مثل ارسال در موصول ووقف در مرفوع ومانند آن از اوهام
واغلاط پس دریابد از اشارت حاذق پس حکم کند بدان یا متوقف گردد در آن وحکم نکند
بصحت حدیث وتقیید علل واسباب بخفا وغموض نه از برای اخراج علل ظاهره واضحه است
چه هر گاه که خفیه را تاثیری باشد در عدم صحت حدیث ظاهره را بطریق اولی بود بلکه از
جهت آنست که علل ظاهره راجعند بضعف راوی وعدم اتصال سند واز آن باشتراط
عدالت واتصال احتراز شده است کذا قال بعض شارحی الالفیه وگاهی اطلاق کرده میشود
علت بر کذب وغفلت وسوء حفظ ومانند آن وبعض اطلاق کرده اند علت را بر مخالفتی
که قدح نکند مثل ارسال حدیثی که وصل کرده است ثقه ضابط تا آنکه توصیف کرده اند
علت را بر مخالفتی که قدح نکند مثل ارسال حدیثی که وصل کرده است ثقه ضابط تا آنکه
توصیف کرده اند بعضی صحیح را بمعلل وگفته من الصحیح ما هو معلل وبرین تقدیر معلل مخصوص
بضعیف نباشد چنانکه بعضی شاذ را نیز قسمی از صحیح ساخته وگفته من الصحیح ما هو صحیح شاذ
ومراد بشاذ در اینجا فرد غریب خواهد بود وآن منافات بصحت ندارد مادام که مخالف اولی
وارجح نبود چنانکه اشارت بدان کرده شد **وصل** بدانکه وجوه طعن در راوی بعضی
بعضی از آن متعلق بعدالت است وبعضی بضبط ومراد بعدالت ملکه ایست در شخص که حامل
وباعث شود او را بر ملازمت تقوی ومروت ومراد بتقوی اجتناب اعمال سیئه است از شرک
وفسق وبدعت ودر اجتناب از صغیره اختلاف است ومختار عدم اشتراط است ومراد بمروت
تنزه از بعضی خسایس ونقایص که مقتضای علو همت ومروت انسانیست چنانکه بعضی مباحات
دنیه مثل اکل وشرب در بازار وبول در شارع عام ومانند آن وباید دانست که عدل روات
عامتر از عدل شهادت وشاملست عبید را وعدل شهادت مخصوص است بحر ومراد بضبط
حفظ وتثبت مسموع ومروی است از فوات واختلال بحیثیتی که متمکن گردد از استحضار آن
وآن دو قسمت ضبط صدر وضبط کتاب ضبط صدر بیاد داشت وحفظ دل است وضبط
کتاب نگاهداشت وصیانت مکتوب نزد خود تا وقت ادا اما وجوه طعن متعلق بعدالت
پنج قسمت اول از جهت کذب راوی دوم اتهام وی بکذب سوم فسق چهارم جهالت پنجم
بدعت ومتعلق بضبط نیز پنج قسمت اول از جهت فرط غفلت دوم کثرت غلط سوم مخالفت

ثق

ثقات چهارم وهم پنجم سوء حفظ اما کذب راوی مراد بوی آنست که ثابت شده باشد کذب
وی در حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم وروایت از وی چیزی را که نگفته وحدیثی را که
مطعون است راوی وی بکذب موضوع خوانند وهر که ثابت شد از وی تعمد کذب در حدیث
نبوی دیگر هر گز حدیث از وی مقبول نشود اگرچه وقوع آن در تمام عمر یکبار بود واگرچه توبه
کند بخلاف شاهد زور چون توبه کند وشیخ محمد جوینی تعمد کذب را بر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم داخل کفر داشته والله اعلم ومراد بحدیث موضوع در اصطلاح محدثین
اینست نه آنکه البته ثابت شود وضع وکذب در خصوص این حدیث وباید دانست که حکم
بوضع وافترا بحکم ظن غالب است نه بقطع ویقین فان الکذوب قد یصدق وتتمه این بحث در
خاتمه بیاید انشاء الله تعالی اما طعن بجهت اتهام راوی بکذب طور آن چنان بود که روایت
کرده نشود این حدیث مگر از جانب وی ومخالف باشد مر قواعد معلومه شرعیه را وهمچنین
آنکه مشهور ومعروف شده باشد بدروغ گفتن در سخن اگرچه وقوع آن در حدیث نبوی
صلی الله علیه وسلم از وی ثابت وظاهر نشده واین دون اولست واین قسم را متروک نام کرده
اند چنانکه گویند حدیثه متروک وفلان متروک الحدیث اینچنین کسی اگر توبه کند توبه وی
صحیح شود واما رات صدق در وی ماحال لایح گردد حدیث از وی میتوان شنید وآنکه
احیانا بطریق ندرت دروغی در کلام وی در غیر حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم موجود باشد
معصیت است اما در تسمیه حدیث وی بموضوع ومتروک تاثیر ندارد اما طعن بجهت ظهور فسق
راوی مراد بدان فسق بعمل است نه باعتقاد که آن داخل بدعت داشته اند وکذب نیز اگرچه داخل
فسقست ولکن بجهت تاثیر حکم وشدت طعن در وی از آن جدا شمرده اند وحدیث مطعون بفسق
را منکر گویند وهمچنین اگر طعن بجهت فرط غفلت وکثرت غلط راوی باشد آن را نیز منکر گویند
ومعنی حدیث منکر سابقا معلوم شد که حدیث ضعیف مرجوح را گویند مخالف قوی تر از
خود وتسمیه این اقسام بمنکر بر قول کسی است که در منکر قید مخالفت را شرط نکند کذا قال الشیخ
فی شرح النخبه وما آنکه مراد بتسمیه این اقسام بمنکر آنست که ضعف حدیث ومخالفت او مر قوی
را اکثر بجهت همین امور می آید وراوی یا در دین ورع نمی اندازد واما جهالت که آن بجهت کثرت نعوت
راوی بود از اسم وکنیت ولقب وصفت وحرفت ونسب که بعضی از آنها مشهور شده وذکر کرده
شود بعضی دیگر که بدان مشهور است بجهت غرضی از اغراض پس گمان برده شود که این غیر اوست و

از بیجا جاهلی بحال وی لازم آید وگاهی بسبب انکه مُقِلّ است در حدیث وکم روایت کرده وکم کسی از وی اخذ نموده و بر روایت کرده وی لازم آید وگاهی بسبب انکه مقل است در حدیث وکم روایت کرده وکم کسی از وی اخذ نموده و روایت کرده پس معروف نگشته ومجهول مانده یا بسبب انکه راوی او را تسمیه نکرده وبقصد اختصار نام وی نبرده وگفته مثلا اخبرنی فلان یا شیخ یا رجل وامثال ان واین را مبهم خوانند وحدیث مبهم مقبول نبود زیرا که شرط قبول عدالت است وچون نام وی مبهم ماند عین وی نیز مبهم شد پس عدالت وی چگونه معلوم گردد واگر مبهم بلفظ تعدیل آید نیز مقبول نبود بر قول اصح چنانکه گوید اخبرنی ثقة شاید که ثقة تواند که نزد وی ثقه باشد ونزد غیر وی مجروح ومطعون فیه ونزد بعضی مقبول اگر قائل امام حاذق بود وبرهر تقدیر در حق راوی حجت است اگر مقلد وی بود وکذا اذکروا واگر راوی حدیث مسمی شده ویک کس از وی روایت کرده او را مجهول العین گویند مگر انکه توثیق کرده باشد او را غیر وی یا کسی اهلیت توثیق داشته باشد واگر دو کس روایت کرده وتوثیق ننموده اند وی را مجهول الحال و مستور الحال گویند ودر قبول روایت وی اختلاف است جماعه قبول دارند مطلقا وجمهور رد ان کنند وتحقیق انست که روایت مستور ومانند وی در انجا که محل احتمال اشتباه بود محل توقف است تا انکشاف حقیقت حال وی چنانکه جزم کرده شده است بجرح غیر مفسر واما بدعت مراد بدان اعتقاد چیزیست که احداث کرده شده است بجرح برخلاف انچه معروف ومعلوم است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بنوع شبهه وتاویل باطل نه بطریق عناد وانکه در علت از ادخل فسق داشته اند وبدعت دو قسمت یا باعتقاد امری است که مستلزم کفر است یا بامری که موجب فسقست وبرهر تقدیر متصف است صاحب وی بصدق لهجه وصیانت لسان انکه بقسم اول قبول کرده نشود حدیث از صاحب وی نزد جمهور ونزد بعضی مقبول است مطلقا وبعضی گفته اند که اگر اعتقاد ندارد حل کذب را برای نصرت مذهب ومقاله خود مقبول والا مردود وقول معتمد انست که هر که منکر است امری متواتر را از شرع که معلوم است بودن آن از دین بضرورت مردود است وهر که باین صفت نبود اگرچه مخالفان وی را تکفیر کرده باشد مقبول با انضمام ضبط وورع وتقوی ومجرد تکفیر مخالفان مردود نگردد زیرا که این معنی شامل اکثر طوایف است که یکدیگر را تکفیر میکنند وقسم دوم که بدعت او مفضی بتکفیر نشود بلکه بتفسیق شود فقط در اینجا اختلاف کرده اند در رد وقبول نزد بعضی مطلق مردود ونزد بعضی مقبول

مگر نزد

مگر نزد اعتقاد حل کذب چنانکه گذشت وتحقیق انست که مبتدع اگر داعی باشد ببدعت ودر مقام ترویج وتزیین آن بود قبول نکنند زیرا که این معنی در اکثر احوال باعث بود بر تحریف روایات وتسویه آن بر مقتضای مذهب واگر نه چنین بود اصح آنست که قبول کنند مگر انکه چیزی روایت کند که مقوی بدعت وی بود برین تقدیر مردود است بر قول مختار وبالجمله علمای حدیث مختلف اند در اخذ حدیث از اهل بدع وارباب مذاهب زایغه ودر جامع الاصول میگوید اخذ کرده اند جماعه از ائمه حدیث از فرقه خوارج واز انها که منسوب اند بقدر وشیعه وروافض ودیگر اصحاب بدع واهوا وجماعه دیگر احتیاط کرده اند وتحرج نموده اند از اخذ حدیث انها وهر کدام را نیات است انتهی وشک نیست که اخذ حدیث ازین فرقها بعد از تحری صدق وصواب خواهد بود با وجود آن احتیاط در عدم اخذ است چه بثبوت رسیده است که اینجماعه وضع حدیث برای ترویج مذاهب خود می نمودند وبعد از توبه ورجوع از ان مذاهب اقرار بدان میکردند کذا ذکروا والله اعلم اما مخالفت ثقات طعن بجهت انکه موجب شذوذ حدیث خواهد بود وآن بر وجوه متعدده است گاهی در اسناد وگاهی در متن وگاهی بعد آوردن کلامی از اقوال صحابه یا غیر ایشان یا کلام خود را که نه از حدیث است در حدیث چنانکه موهم گردد که ان حدیث است وگاهی بتقدیم وتاخیر در اسناد یا در متن وگاهی بزیادت راوی یا بنقصان آن وگاهی بابدال راوی بمکان راوی دیگر یا متنی مکان متنی دیگر واین را حدیث مضطرب خوانند اینجا اگر جمع ممکن نشد والا موجب توقف بود وگاهی بتصحیف حروف در اسماء اسناد یا اجزاء متن وگاهی باختصار وحذف بعضی اجزاء وامثال این تعبیرات **تنبیه** این بحث منجر میگردد بکلام در روایت حدیث ونقل ان بالمعنی و در اینجا اختلاف است اکثر بر جواز انند وقوی ترین حجج ایشان انست که اجماع است بر جواز شرح شریعت برای عجم بزبان ایشان با وجود معرفت زبان عرب وچون ابدال بلغت دیگر جایز بود بلغت عرب بطریق اولی باشد وبعضی گویند جایز است در مفردات الفاظ نه در مرکبات وبعضی گفته اند که جایز است مر انکس را که مستحضر دارد لفظ را تا ممکن گردد بر تصرف در وی وبعضی گویند که جایز است مر کسی را که یاد دارد معنی حدیث را ونسیان کرده لفظ انرا از جهة ضرورت تحصیل احکام اما از کسی که مستحضر دارد الفاظ را جایز نیست از جهة عدم ضرورت واین خلاف در جواز وعدم جواز است اما اولویت روایت بلفظ نه تصرف در ان متفق علیه است لقوله صلعم

نضّر الله امرأ سمع مقالتی فوعاها فاداها کما سمع الحدیث انما طعن بجهت وهم راوی که در آن
میکند بر سبیل توهم اگر اطلاع یافته شود بر وهم وی بقراین و اخبار و در یافت علل و اسباب
قادحه از امعلل خوانند و حصول آن بکثرت تتبع و جمع طرق بود و این اغمض علوم حدیث
و ادق آنست و قیام نتوانند نمود بدان مگر کسی که داده شده است او را فهم ثاقب و حفظ واسع
و معرفت تام بمراتب روات و اسانید و متون چنانکه متقدمین از ارباب این علم تا دار قطنی
بوده اند و گاهی چنان بود که عبارت معلل از اقامت حجت قاصر بود و تنقیح و تعیین علت
نتوانند کرد بر مثال الصیرفی در نقد دینار و اما سوء حفظ مراد بدان آنست که اصابت او غالب
بر خطا و حفظ و اتقان اکثر از سهو و نسیان نبود یعنی اگر خطا و نسیان غالب یا مساوی
بود با صواب و اتقان این هر دو صورت داخل بود در سوء حفظ و اگر نادر و کمتر بود اعتبار
ندارد معتبر غلبه و کثرت صواب و اتقان است و سوء حفظ اگر لازم حال وی در جمیع اوقات عمر
کرد در حدیث وی معتبر نبود و این قسم را نیز شاذ گویند برای بعض محدثین و اگر طاری و عارض
شد بجهت عارضی مثل اختلال حافظه یا کبر سن یا ذهاب بصر یا فوات کتب یا احتراق و خراب
مر این قسم را مختلط نامند و اگر چیزی را که پیش از اختلاط و اختلال حدیث کرده بود او متمیز
کرده از انچه بعد از وی گرده قبول کرده شود و اگر تمیز نکرده و حال اشتباه اناخته توقف کنند و اگر
اشتباه بود نیز همین حکم است و اگر این قسم را متابعات و شواهد پیدا شود ترقی کند از درجه
رد و توقف بمرتبه قبول و رجحان و همچنین است حکم احادیث مستور و مرسل و مدلس فصل
آنچه از جمیع این علل و نقایص سلامت بود از احادیث صحیح گویند و این مرتبه اعلا است در
حدیث و پایانتر از وی حسن است و این نیز مرتبه عالیست و پایانتر از وی ضعیف است
که مرتبه سافل است و حسن متوسط است میان صحیح و ضعیف پس صحیح حدیثی است که ثابت
شده بنقل عدل تام الضبط متصل السند که معلل و شاذ نبود و اگر این صفات بر وجه کمال و تمام
پیدا است از اصحیح لذاته خوانند و اگر نوعی از قصور و نقصان بدان راه دارد اگر کثرت طرق
جبر آن نقصان کرده صحیح لغیره گویند و اگر جبر نقصان نشده از الحسن لذاته نام است و اگر حدیثی
که محل توقف است و ضعیف دارد و بقراین و تعدد طرق جانب قبول آن رجحان یافته از حسن
لغیره نامند و سلامت از نکارت و شذوذ در حسن نیز معتبر است پس این کلام شیخ است در شرح
نخبه و ظاهرش دلالت دارد بر انکه قصور در هر دو قسم حسن در جمیع صفات مذکوره معتبر است

حق

حتی که در کلام بعضی تصریح است بانکه عدالت و اتقان در صحیح ظاهر و کامل بود و در حسن بر خلاف
آن و اینچنین نیست چنانکه تصریح کرده در متن بقول خود فان خف الضبط فهو الحسن لذاته
یعنی در این قسم جز حسن که حسن لذاته است قصور از مرتبه صحیح همین قدر است که ضبط روات وی سبکی
و نرمی دارد و اما صفات دیگر مماثل آنست نعم در حسن لغیره تواند که راوی مستور الحال بود یا دیگر
صفات که موجب ضعف حدیث گردد داشته باشد و بتعدد طرق منجبر گردد و آنکه کلام بعض
دلالت بر خفا و نقصان عدالت در حسن دارد چنانکه مذکور شد باید که محمول بر همین قسم
بود بدانکه کلام قوم در تعریف و تحدید حسن مضطرب و مختلف واقع شده خطابی گفته حدیث
حسن آنست که معروف باشد مخرج او و مشتهر باشد رجال او بعدالت و ضبط متوسط میان صحیح و
ضعیف و شاذ و معلل نبود و معروف بودن مخرج را بان تفسیر کرده اند که موضعی که بیرون آمده
این حدیث از ان موضع مشهور باشد مثل بودن آن شامی یا عراقی یا مکی یا کوفی مثلا یعنی حدیث از
روایت راوی می باشد که مشهور است بروایت حدیث اهل بلد خود چنانکه قتاده و مانند وی در
بصریین پس اگر حدیث بصریین از قتاده باشد مثلا معروف باشد مخرج او بخلاف غیر ایشان کذا
قال السخاوی و ترمذی گفته که سالم باشد از انکه متهم شود راوی او بکذب و روایت کرده شده باشد
بطرق متعدده و بعضی گویند که در وی ضعف بود قریب محتمل یعنی قلیل الضعف که توان برداشت
و تعدد طرق جبر آن کند و تحقیق آنست که حسن دو قسم است چنانکه مذکور شده و هر تعریفی که کرده اند
بر یکی از قسمی وی صادق است فقط و شامل هر دو قسم نه اینجا نکه تعریف اول از این تعاریف مصدوق
وی قسم اول است یعنی حسن لذاته و تعریف دیگر مطابق حسن لغیره است و تعدد طرق شرط در این قسم
نزد در مطلق و تعریفی که ترمذی کرده مقصود وی تعریف همین قسم است نه مطلق حسن و لهذا وی جمع
میکند در حسن و غرابت و میگوید حدیث حسن و غریب و اگر تعدد طرق شرط بود در حسن
مطلق با غرابت که بمعنی انفراد طریق است جمع نشود فتدبر و باید دانست که غرابت و فردیت با صحت منافات
ندارد و با احادیث فرد غریب که صحیح است و در کتب صحیح مخرج است و صحیح را تقسیم کرده اند که اگر راوی
او یکی است غریب است و اگر دو و عزیز و اگر زیاده مشهور و مستفیض و لهذا بر خلیلی که شاذ را تعریف کرده
بتفرد راوی اعتراض کرده شده است که این صادق است بر فرد نیز که صحیح است با انکه نفی شذوذ
معتبر است در صحیح مگر انکه وی بعض شواذ را از قسم صحیح داند و همچنین کرده است و گفته که صحیح شاذ از

شذوذ

وغیرشان و بعضی غرابت را بمعنی شذوذ استعمال کنند و بر این اصطلاح منافات دارد با صحیح و در
استعمال مشهور غریب قسم صحیح تواند بود و بعضی در صحیح بر شرط بخاری انتزاع غریب را تقسیم کرده اند
و تحقیق آنست که چنانچه در مطلق صحیح شرط نیست در صحیح بر شرط بخاری نیز نیست والله اعلم
و باید دانست که مراد بآنکه یکی روایت کند آنست که اگر در یک موضع هم چنین آید غریب است
ولیکن از افراد نسبی خوانند و اگر همه جا چنین آید فرد مطلق بود و نزد محققین در فرد مطلق
وجود غرابت در اصل سند که مراد بدان طرفی است که در وی صحابی است کفایت میکند بایں طریق
که روایت کند تابعی واحد از صحابی و کلام مستمر گردد تفرد در جمیع رواة اما انفراد صحابی از
رسول صلی الله علیه وسلم موجب غرابت نبود زیرا که در صحابی از موجبات قدح چیزی نبود
پس انفراد وی مثل تعدد دیگر انست بلکه راجح کذا قیل و مراد بآنکه در عزیز دو از دو روایت
کند آنست که همه جا همچنین آید که اگر یک جا اکثر آید آن عزیز نبود و همچنین در مشهور زیاده بر دو
شرط است است و اینست معنی قول بعضی که گفته اند در بین بنی اقل حاکم است بر اکثر فافهم و تأمل
حدیث ضعیف آنست که یکی از این شرایط یا زیاده مطلقا مفقود گردد و راوی وی بجهت عدم عدالت
یا عدم ضبط و اسناد وی بانقطاع متهم بود و بشذوذ و نکارت و علت موسوم باین اعتبار اقسام
ضعیف متعدد و متکثر گردد از افراد و ترکیب اقسام بر وجه مراتب صحیح و حسن لذاته متفاوت است بتفاوت
این اوصاف یعنی هر چند وجود این صفات معتبر است در آنها ولیکن چون صحیح و حسن ذاتی نیز
متفاوت بود و بعضی احادیث اصح و احسن باشد از بعضی دیگر با وجود اشتراک در اصل صحت
و حسن اما تفاوت در مراتب صحیح و حسن لغیره ظاهر است و قوم مراتب صحیح را ضبط کرده و تعیین
نموده اند و امثله آن از اسانید ذکر کرده و گفته که اسم عدالت و ضبط مر رجال این اسانید را
شامل است ولیکن بعضی از فوق بعضی است اما در اطلاق اصح اسانید بر سندی مخصوص علی
الاطلاق اختلاف است و بعضی گفته زین العابدین از پدر خود و غیر ایشان را نیز گفته اند
و اکثر برین اند که حکم باسنادی مخصوص باصحیت علی الاطلاق نتوان کرد الا آنکه در انجام تر
هست که اعلاء است و عدالت اسانید در آنها داخل و اگر مقید بقیدی کنند جایز است چنانکه
گویند اصح اسانید فلان بلد یا اصح اسانید در فلان باب یا در فلان مسئله و همچنین است حکم در فضل
تابعین و ماسوی ایشان چنانکه گویند فلان افضل تابعین است یا افضل تابعین فلان بلد است

این صفات را مراتب و درجات است و مدار کار بر حکم نقد ظن است و مراتب ظن غالب و غیر غالب لاجرم مراتب صح

والله

والله اعلم و باید دانست که احتجاج در احکام بخبر صحیح مجمع علیه است و همچنین بحسن لذاته
بود یا لغیره نزد عامه علماء و آن ملحق بصحیح است در احتجاج اگر چه در مرتبه کمتر است از آن
و حدیث ضعیف بتعدد طرق قوت گیرد بحسن رسد آن نیز ملحق به است و آنکه مشهور است که
حدیث ضعیف در فضایل اعمال معتبر است نه در ما سوای آن مفرد آنست مراد است اما مجموعه
بتعدد طرق داخل حسن است نه ضعیف صرح به ائمة الحدیث وهو المختار والمعتمد ولیکن گفته اند
اگر ضعف حدیث بجهت سوء حفظ بعضی رواة یا اختلاط یا تدلیس بود با وجود صدق و دیانت
منجبر میگردد بتعدد طرق و اگر از جهت اتهام کذب راوی باشد یا شذوذ یا مخالفت احفظ و اضبط
یا بقوت ضعف مثل فحش خطا اگر چه تعدد طرق داشته باشد منجبر نگردد و حدیث محکوم بضعف
باشد و در فضایل اعمال معمول و شاید که برین صورت محمول خواهد بود آنچه بعضی گفته اند که
لحوق ضعیف بضعیف افاده نمیکند قوت را والا این سخن ظاهر الفساد است فقد بر **وصل** چون مراتب
صحیح متفاوت است و صحاح بعضی از آنها اصح است از بعضی پس بدانکه مقرر نزد جمهور محدثین آنست
که صحیح بخاری مقدم است بر سایر کتب مصنفه و گفته اند اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری و
بعضی مغاربه ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و گفته اند که این ترجیح باعتبار حسن سیاق است و
وجودت وضع و ترتیب است و عدم اختلاط بغیر احادیث نبوی که از اقوال علماء و آثار صحابه و ما
آن و گفته اند که هیچ کتابی در حدیث مثل صحیح مسلم در وضع و ترتیب نیست زیرا که وی بیان
میکند مجمل و مشکل و منسوخ و معضل و مبهم و مهمل پس از آن اردافی میکند آنها بمبین و مفسر و ناسخ
و مصرح و معین و منسوب و دعوی ترجیح باین وجوه خارج مبحث است و آنچه حافظ ابو علی حسین
نیشاپوری که یکی از شیوخ حاکم است تصریح واقع شده است بترجیح آن جهت صحت زیرا که وی گفته
ما تحت ادیم السماء اصح من کتاب مسلم ولیکن در افاده این ترکیب اصحیت صحیح مسلم را بر ما سوای خود
مناقشه ایست مشهور که وی بظاهر افاده نفی اصحیت کند از ما سوای وی نه اثبات اصحیت وی
از آنها و فیه کلام مذکور فی موضعه و محصل اقوال درین باب سه است ترجیح صحیح بخاری بر صحیح مسلم
و عکس و تساوی و سخاوی گفته که قول رابع توقف است و مشهور نزد جمهور قول اول است بدلیل
کمال صفاتی که معتبر اند در صحت در وی کما تبینوا و حیثی که جمع شوند بخاری و مسلم بر تخریج
آن حدیث متفق علیه خوانند و ما اخرجه الشیخان گویند اما وقتی که متن از یک صحابی باشد چنانکه

سخاوی از شیخ خود یعنی شیخ ابن حجر عسقلانی نقل میکند که کفت در اطلاق متفق علیه بطریق
برمتنی که هر یکی از ایشان از صحابی دیکر تخریج کرده نظر است وکفته اند که مجموع احادیث متفق علیه
دو هزار و سیصد و بیست و شش است و بالجمله مذهب جمهور محدثین آنست که اعلی مراتب صحیح
متفق علیه است پس آنچه بر شرط بخاری بود پس آنچه بر شرط مسلم است پس آنچه بر شرط غیر بخاری
و مسلم بود از ائمه حدیث که التزام صحت کرده و تصحیح نموده اند فهذه المجموع اقسام با این ترتیب
اند و مانند که مراد از شرط بخاری یا از شرط مسلم یا غیر ایشان که کویند چیست بعضی کفته اند که مراد
با آن صفاتی است که هر یکی از ایشان وجود آن بکیفیتی مخصوص در رجال اسناد خود رعایت
کرده و التزام نموده است مثل کمال الضبط و عدالت و عدم شذوذ و نکارت با آن تضیق و تشدید
که بخاری التزام کرده و یا بان ترویع و توسع نازل از آن مسلم و هکذا یعنی حدیثی که بمثل اسناد بخاری
و مسلم جمعا یا فرادی در صحیح بیاید ظاهر است لفظا و موافق مقصود همین معنی است کما لا یخفی
و سخاوی از نووی و ابن دقیق العید و ذهبی نقل کرده و کفته اند مراد از شرط بخاری و مسلم رجال
اسانید ایشان است در این دو کتاب که با عیانهم در اسناد حدیثی که او را بر شرط ایشان میکویند
موجود باشند یعنی این حدیث اکر رجال بخاری مسند است بر شرط بخاری است و اکر رجال مسلم
مرویست بر شرط مسلم است و اصل این معنی ابن صلاح در مقدمه خود کفته و این دیکران تبعیت
وی کرده اند زیرا که حاکم صاحب مستدرک کاهی که نزد وی حدیثی می باشد بروایت رواتی
که بخاری و مسلم از ایشان احادیث وارند میکوید هو صحیح علی شرطهما او علی شرط احدهما و اکر
حدیثی باشد که ایشان از آن رواة کاهی بعضی تخریج احادیث نکرده اند میکوید صحیح الاسناد
و نمیکوید علی شرطهما و تایید میکند این را بانکه حاکم حدیثی از ابو عثمان آورده وکفته صحیح الاسناد
و نمیکوید این ابو عثمان نهدی نیست و اکر نهدی می بود حکم میکرد بر این حدیث که علی شرطهما است
و ابو عثمان نهدی از رواة بخاری و مسلم است پس معلوم شد که بر شرط بخاری و مسلم بودن اسکوت
که رجال ایشان باشد و لیکن در این معنی بحث کرده اند که حاکم در خطبه مستدرک میکوید که
من یاری میجویم از خدا بر اخراج احادیثی که رواة آنها ثقات اند و احتجاج کرده بمثل آن
شیخین یا یکی از ایشان و این عبارت ظاهر است در اینکه مراد از شرط بخاری و مسلم امثال رجال
ایشانست در صفات کمال و جواب داده شده است از این بحث که مثلیت عام است که رجال اعیان

بودیا اوصاف غایت آنکه در یکی حقیقت و در دیکری مجاز نیست هر موضع یکی از این دو معنی قصد کرده
و نمیکوید که تخصیص نقوشی پیدا آمد و کفت که من برای تخصیص کفتم که مثل این جامه که تو داری برای
بجز آن تخصیص آن جامه را بعینه کرد داشت خرید جه حکم میکنی فهو لا یلزم علیه شی حین یری من
و مماثل تر نیست از نفس وی نیست و حکم کرد بلزوم آن جامه بر وی پس معلوم شد که مثل شامل عین
می باشد فتدبر و شیخ نیز در شرح نخبه از شرطهما همین معنی اراده نموده وکفته لان المراد به رواتهما
و سخاوی در شرح الفیه با آنچه ذکر کرد در تقویه و تائید آن کرده و لیکن بر این معنی لازم می آید که بر
تقدیر باید که حدیثی که بر شرطهما است یا بر شرط بخاری است نازل در مرتبه از آنچه متفرد است بذ
مسلم بلکه بخاری بلکه جمع اند هر دو نباشد چه هر کاه که رجال ایشان باشند مثل احادیث ایشان
باشد و علی شرطهما باید که در حکم متفق علیه باشد و علی شرط احدهما در حکم ما انفرد به احدهما و اکر
مراد مثل در صفات دارند دعای تأخیر و نازلیت موجه است زیرا که چون تحقیق و تمیز ایشان
نه در مرتبه تحقیق و تمیز ایشان است شاید که اشتباهی راه یافته باشد و مثل حیال کرده اما اعیان
که باشد دیکر چه جای تفاوت و سخاوی از اینجا اشکال آن کرده و کفته که دلیل بر تأخیر
این قسم آنها قبل تلقی علما است هر یکی از صحیحین را بالقبول یعنی کتابی دیکر اکرچه بعین رجال ایشان
احادیث داشته باشند بمرتبه کتابهای ایشان نرسد و حاصل این سخن آنست که اکرچه رجال رجال
بخاری و مسلم اند و لیکن تفاوت در تیقظ و اخذ ایشان از آنها و اخذ غیر ایشان نبا فیست شاید
که در سماع و تحمل و هم و خطائی راه یافته باشد خصوصا که رجال دیکر بر آن افزوده باشند
فتامل و باید دانست که این تفاوت و ترتیب که مذکور شد نظر بالحیثیة از حیثیة اصل الصحة است
و باعتبار اکثر و اغلب است و الا کاهی عارض میکردد مفوق و مرجوح را چیزی که فایق و راجح
میکرداند او را از حیثیات دیکر پس اکر مثلا حدیثی نزد مسلم باشد بطرقی که بالغ بحد تواتر
باشد و موافق شوند او را ائمه دیکر از ملتزمین و مشترطین صحة لابد اقوی خواهد بود از حدیث
بخاری و همچنین حدیث بخاری وحده از متفق علیه بلکه جمیع اقسام مفضول نسبت با عالی
خصوصا اکر از آن ترجیح باشد که از اصح الاسانید کفته اند **وصل** ما ناکه باین نظر تحقیقات
و ابحاث کفته است محقق حنفی شیخ کمال الدین ابن الهمام رحمه الله علیه که این ترتیب که محدثین در
صحت احادیث و تقدیم صحیح بخاری و مسلم قرار داده اند تحکم است و جایز نیست در وی تقلید
زیرا که اصحیت نیست مکر از جهة اشتمال رواة بر شرطی که اعتبار کرده اند از بخاری و مسلم

قرض کرده شود وجود آن شروط در رواة حدیث غیر کتابین حکم با صحت آن در این کتابین است
عین تحکم ومکابره بود وشک نیست که بحکم بخاری ومسلم باستجماع راوی مر این آن شروط را حکم
وقطع نمیتوان کرد مطابق بنفس این حکم مر واقع را وجایز است که واقع خلاف آن باشد ووجه
دلیل قاطع بر صحت حکم ایشان وجزم بآن محل منع است وبتحقیق اخراج کرده است مسلم در کتاب
خود از بسیاری از رواة که سالم نیستند از غوایل جرح وهمچنین در کتاب بخاری جماعه اند
که تکلم کرده شده است در ایشان پس مدار کار در حق رواة بر اجتهاد علما وصواب دید ایشان
باشد وهمچنین در شروط صحت وحسن وضعف تا آنکه کسی که اعتبار کرده است شرط را و
الغا کرده است از او دیگری نیست باشد آنچه روایت کرده است از آن دیگری که نیست در وی
این شرط در معارضه آنچه مشتمل است بر آن شرط وهمچنین در حق کسی که تضعیف کرد راوی را
وتوثیق کرده او را دیگری نعم ساکن ومطمئن میگردد نفس غیر مجتهد وآنکه اختیار وامتحان نکرده است
امر راوی را بنفس خود بتقلید بآنچه قرار داده اند ومجتمع شده اند بر آن اکثر امام مجتهد وآنکه
اختیار وامتحان راوی از پیش خود تواند کرد راجع است برأی واجتهاد نفس خود پس جایز است
که صحیح شود نزد ایشان حدیثی در غیر کتابین که معارض کند مر آنچه در کتابین یا راجح آید بر آن انتهی
وحاصل این سخن آنست که اعتماد بر تصحیح وتقلید مجتهدین واکابر سلف است وچون ایشان
حدیثی را تلقی بقبول کرده وعمل بدان نموده انکار واعتراض بر ایشان بتقلید علمای محدثین
که مشهور نه جایز نباشد والزام ایشان بحکم این جماعه تحکم ومکابره است واین کلام در مقام
معارضه ومصادمه فقها است با محدثین قرار داده محدثین هما است که او کلام مذکور شد ولکن
فقها را در آن مجال المقال وسیع است باین وجه که مذکور شد واین سخن نافع ومفید است در
غرض از شرح این کتاب که اثبات وتائید مذاهب ایمه مجتهدین است خصوصاً مذهب حنفی وغرض
شیخ ابن الهمام نیز همین است والله اعلم وهو الملهم للصواب **وصل** احادیث صحاح منحصر نیست
در صحیح بخاری ومسلم وایشان استیعاب نکرده جمیع صحاح را اگر نزد ایشان بود بر شرط ایشان چه
جای مطلق صحیح وخود تصریح کرده هر یکی از ایشان بعدم احاطه واستیعاب بخاری گفته است که
در نیاورده ام در این کتاب مگر آنچه صحیح است وترک کرده ام بسیاری از صحاح را از ترس طول کتاب
ومسلم گفته که هر چه در این کتاب آورده ام از احادیث صحیح است ونمیگویم که آنچه نیاورده ام در وی
ضعیف است ولابد در این ترک وایشان وجه تخصیص خواهد بود خواه از حیثیت صحت یا از جهت

مقاصد

مقاصد دیگر وبرین وجه اتفاق بعضی محدثین مثل دارقطنی وابن حبان بر بخاری ومسلم بآنکه
ایشان ترک کرده اند احادیث را که روایت کرده شده است از صحابه بر طرق صحیح بر شرط ایشان
ساقط باشد ولهذا حاکم ابو عبد الله صاحب مستدرک گفته است که ایشان یعنی بخاری و
مسلم حکم نکرده اند که صحیح نیست احادیثی غیر آنچه ایشان تخریج کرده اند وگفته که در عصر
ما جماعه از مبتدعه پیدا شده اند که زبان طعن بر ایمه دین کشاده اند که تمامه آنچه صحیح شده نزد
شما از احادیث بیش هزار نرسیده مانند آن نیز نشد وشیخ ابن صلاح گفته که از مستدرک حاکم ظاهر
میشود که احادیث بسیار از صحاح از بخاری ومسلم مانده است که در کتابین نیاورده اند
واز بخاری حکایت کرده که گفته است یاد دارم من از صحاح صد هزار حدیث واز غیر صحاح
دویست هزار وظاهر اینست که صحیح بشرط خود را میگوید ومبلغ آنچه از احادیث در کتاب خود
آورده گفته اند که با تکرار هفت هزار ودویست وهفتاد وپنج حدیث است وبعد از حذف تکرار
چهار هزار وبعبارت کلام مردود شد آنچه ابن اخرم نیسابوری که صاحب شیخ حاکم است گفته است
که اندک چیزیست از احادیث صحیحه که فوت شده است بخاری ومسلم را بلکه ظاهر شد که
فایت بسیار است نه اندک ونیز آنچه نووی گفته که فایت از بخاری ومسلم بسیار است ولیکن
از کتب خمسه که صحیحین وسنن ثلثه است یعنی ترمذی وابی داود ونسائی کم است چه احادیث
کتب خمسه نیز بمبلغ مذکور نمیرسد وجواب داده شده است از این دو بحث که مراد بخاری از
بلوغ احادیث محفوظ وی باین عدد با تکرار اسانید وشامل آثار صحابه وتابعین ومن بعدهم
وفتاوی واحکام ایشانست که سلف اطلاق حدیث بر آن میکردند ونیز جواب داده شده است
از جانب ابن اخرم که مراد وی قلت احادیث است از بخاری ومسلم مطلقا از نقد ایراد
در کتابین یعنی احاطه بخاری ومسلم احادیث صحیحه علی شرطهما المجرد است کما ینبغی چه بسی
از ایشان فوت شده باشد اگر چه در کتابین بعضی از آنها آورده وفایت از کتابین بسیار نباشد
کو ومثل این جواب از نووی ظاهر تر است کما لا یخفی وبعضی گفته اند که مراد ابن اخرم فوات
صحیح مجمع علیه است وبرین تقدیر بکثرت وجود احادیث صحیحه در مستدرک اعتراض نیاید
وجود احادیث علی شرطهما کما است **وصل** چون ثابت شد که صحیح منحصر در صحیحین نیست
واز غیر ایشان نیز صحیح اخذ توان کرد مآخذ ومواضع آن را بیان کرده اند که تنصیص امام معتمد
توان اخذ کرد مثل ابی داود وترمذی ودارقطنی وبیهقی وخطابی وغیر ایشان از اصحاب

کتب مشهوره باقی ایشان از ائمه این علم که از ایشان کتابی مشهور نشده و بعض بر وی صحیح ثابت کرده
از ایشان و مصنفات دیگر از مشایخ و ائمه حدیث که حصر و تخصیص کرده اند انرا بصحاح
مثل صحیح ابن خزیمه که او را امام الائمه گویند و شیخ ابن حبان و ابن حبان در شان او گفته است
که ندیدم در روی زمین هیچکس که نیک داند صناعت سنن را و یاد دارد الفاظ صحیح از او
زیادت از او گوئی که گویا سنن و احادیث همه پیش چشم اوست و مثل صحیح ابن حبان شاگرد
ابن خزیمه که ثقه ثبت فاضل و فهام بود و حاکم در شان او گفته است که بود وی از اوعیه علم در
فقه و لغت و حدیث و وعظ و از عقلای رجال بود و مثل حاکم ابو عبد الله محمد بن عبد الله
نیسابوری الحافظ ثقه که از مستدرک علی الصحیحین نام کرده با آن معنی که اخراج از صحیحین درست
فوت شده آن را تخریج منفرد است بدان حاکم و غیر وی یا وی در تصحیح تساهل نیست است در
و تلافی کرده و درین کتاب ایراد نموده است بعض احادیث بر شرط شیخین و بعض بر شرط یکی
از ایشان و بعضی بر غیر شرط ایشان و بعضی گفته اند که وی درین کتاب در تصحیح تساهل نیز کار
راه یافته است و گفته اند که منفرد است بدان حاکم و غیر وی یا وی در تصحیح تساهل نیست که صحیح
نبود از مرتبه حسن خود را پایان نیست و گفته اند که ابن خزیمه و ابن حبان امکن و اقوی اند از حاکم
بهتر و لطیف تر اند از روی اسانید و متون و چنانکه مختاره حافظ ضیاء مقدسی و وی نیز
صحاح کرده صحیحین نیست آورده و وی نیز احسن است از مستدرک و چنانکه صحیح ابن عوانه
و ابن السکن و منتقی لابن الجارود و این کتب همه مخصوص بصحاح اند و لیکن جماعه دیگر بر بینها انتقاد
نموده و بر راه تعصب یا انصاف رفته اند و فوق کل ذی علم علیم والله اعلم **وصل** کتب سته که
مشهور شده در اسلام و گفته اند که در آنجا اقسام حدیث از صحاح و حسن و ضعیف همه موجود است
و نقاد و حذاق فن از آن تمیز کرده اند و تسمیه آنها بصحاح سته بطریق تغلیب است و صاحب مشکاة
که غیر مرویات شیخین را حسان نام کرده نیز قریب باین معنی است در تحقیق ابن اصطلاحی آنرو
درین کتاب اما بخاری و مسلم مناقب ایشان اجل و اکثر است از آنکه ذکر کرده شود و همه و نیز
اسمای رجال که وعده کرده اند رحمة الله علیهما و ولد البخاری یوم الجمعة لثلاث عشرة لیلة خلت
من شوال سنة اربع و تسعین و مائة و توفی لیلة الفطر سنة ست و خمسین و مائتین و ولد مسلم
سنة اربع و مائتین و توفی عشیة یوم الاحد لخمس او ست بقین من رجب بنیسابور سنة احدی وستین
و مائتین و نسبت بخاری به بخارا است از آن جهت که جد وی مغیره مجوسی بود و بر دست یمان

اهل بخارا مسلمان شده پس نسبت ایشان به بخارا مشهور گشته و وی نیز در آخر عمر خود به بخارا
آورده بود و ذلک مشهور و هر دو از امام احمد بن حنبل و دیگر ائمه اعلام حدیث دارند و چون بخاری
در آخر عمر به نیشابور آمد مسلم ملازمت او کرده و استفاده نمود رحمة الله علیهما و اما ابو داود
وی نیز بغایت عالی دارد در علم حدیث و از اصحاب امام احمد است و چون تصنیف کرد
کتاب خود را بر امام احمد بن حنبل عرضه کرد و تحسین نمود احمد ازو و ابو داود گفته است که نوشتم از رسول
صلی الله علیه و سلم پانصد هزار حدیث و انتخاب کردم از آن آنچه متضمن است این کتاب یعنی
کتاب سنن و جمع کردم درین چهار هزار و هشتصد حدیث و ذکر کردم درین صحیح و آنچه مشابه است
و قریب است بآن و هر حدیثی که در وی وهن و ضعف شدید است ازو بیان کردم و هر چه از آن سکوت
کرده ام صالح است یعنی برای احتجاج پس بعضی از ابو حسن حمل کرده و گفته اند که حدیث مسکوت
عنه از ابی داود در مرتبه حسان نبوی و احادیث صحاح اند یعنی بعض اصح از بعض دیگر و کامی بر شرط شیخین
واقع شده و بعض مسکوت عنه او را از صحاح داشته اند و لیکن محققین گفته اند که واقع خلاف
است و نتوان گفت که در وی صحاح باشد اگر چه ترمذی بگویند باشد والله اعلم و ابو بکر خلال گفته است
که ابو داود سلیمان بن اشعث امام ورع مقدم است در زمان خود و مردی است که هیچ کس سبقت
نکرد بروی در زمان وی در معرفت حدیث و تخریج علوم از مواضع آن و بود وی در اعلا
درجه از عبادت و عفاف و صلاح و ورع و بود از فرسان حدیث و گفته اند که جامه او را
دو آستین بود یکی فراخ و دیگر تنگ گفتند رحمک الله این چه باشد گفت آستین فراخ برای نهادن کتب
است و دیگر را احتیاج نیست و تصنیف علمای حدیث پیش از زمان ابی داود جوامع و مسانید بود
و با سنن و احکام و اخبار و قصص که مجتهد را کتاب ابی داود بس است و چون ابی داود این کتاب
و مواعظ و آداب بود اما در سنن محض و احکام صرف پیش از وی کسی تصنیف نکرده و قصد ننموده
امام غزالی گفته است که مجتهد را کتاب ابی داود بس است و چون ابی داود این کتاب را تصنیف کرد
ابراهیم حربی گفت نرم کرده شد مر ابی داود را حدیث چنانکه نرم کرده شد داود را علیه السلام
الحدید ولد سنة اثنتین و مائتین و توفی بالبصرة لاربع عشرة بقیت من شوال سنة خمس و سبعین
و مائتین رحمة الله علیه و اما ترمذی نیز یکی از حفاظ اعلام حدیث است و او را در فقه ید طولی
است و از محمد بن اسمعیل بخاری اخذ حدیث کرده و او را تصانیف است در علم حدیث و این
جامع صحیح وی احسن کتب و اکثر آنهاست از روی فایده و احسن از جهة ترتیب و اقل از روی تکرار

ودر وی چیزی نیست که در هیچ یکی از کتب احادیث نیست از ذکر مذاهب علما و وجوه استدلال و بیان
انواع حدیث از صحیح و حسن و غریب و تعرض بجرح و تعدیل روات و جدّ وی مروزی است پس
از آن بترمذ آمد و اقامت نمود وفات یافت بترمذ لیلة الاثنین الثالث عشر من رجب سنة
تسع وسبعین ومائتین و نام ترمذی محمد است و ابو عیسی کنیت وی و در کنیت او بابو عیسی دخل
کرده اند که خوب نیست زیرا که عیسی را ابی نبود ما کان ابن مریم در اثبات اهل قیاس واجتهاد بعضی
بود خصوصا بامام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه و لهذا ذکر از امام اجل واصحاب وی که در کتاب
خود در ذکر اقوال علما صریحا هیچ جا نکرده با وجود ذکر امثال واقوال ایشان و ظاهرا آنجا که اهل
کوفه میگوید ایشان را اراده نموده است والله اعلم و اما نسائی نام وی احمد است و کنیت وی ابو
عبد الرحمن و وفات وی بمکه سنة ثلاث وثلثمائة بود وی نیز یکی از حفاظ علما و فقهاست اخذ کرده
حدیث را از ابی داود و عبد الله بن احمد حنبل بملاقات کرده و طبرانی و طحاوی از نسائی کرده ان
او سیعا و او کتب متعدده است در حدیث و علل و کتاب سنن مشهورترین آنهاست که حاکم
گفته که کلام ابی عبد الرحمن بر فقه حدیث بیشتر از آن است که ذکر کرده شود و هر که نظر کند در کتاب
سنن وی حیران شود در حسن کلام وی و وی شافعی مذهب بود و ورع و متحری بود از وی
پرسیدند که کتاب سنن تو همه صحیح است گفت لا پس التماس کردند که برای ایشان صحیح مجرد نویسد پس
کتاب مجتبی نوشت آنرا المجتبی من السنن و ترک کرد هر حدیثی که در اسناد وی تعلیل بود و عراقی
گفته است در طریقه او التساهل است در تخریج احادیث از آنها که مخالف قرار اند و وی گفته که
متروک نمی شود نزد من مردی مگر آنکه اتفاق کنند همه بر ترک وی که علما اگر یکی توثیق کند و دیگری
تضعیف ترک نمیکنم او را بجهت تشدید بعضی و میگویند ابو داود نیز با این مسلک میرود و در بعضی
مواضع که ابو داود و ترمذی اخراج حدیث کرده اند نسائی از آن اجتناب نماید بلکه از اخراج
حدیث از بعض رجال شیخین نیز تحاشی میکند و بالجمله گفته اند که احادیث کتاب نسائی اقل کتب
خمس است بعد از صحیحین از روی ضعف و وی جامع است میان طریقه بخاری و مسلم در تصنیف
و ترصیف با نصیبه او و فرا زبان علل و بعضی از شیوخ گفته اند که وضع کرده شده است در اسلام
مثل وی و مقارب او است کتاب ابی داود و مقارب وی کتاب ترمذی و ابن شیخ اتفاق است بر عدد
از کتب سته اما سادس نزد بعضی سنن ابن ماجه است و نزد بعضی موطا و مختار صاحب جامع الاصول
همین است و موطا جمع امام مالک است و وی مقدم است برین مذکورین زمانا و فضلا و کبر

برکتر ولادت

۱۴ برکتر ولادت وی در سنه خمس و تسعین و وفات در تسع و سبعین و مائة و عمر شریف وی هشتاد
و چهار سال و بعضی نود گفته اند و وی امام است و وفات در تسع و سبعین و مائة و عمر یعنی
در فقه و حدیث اخذ کرده علم را از نه صد تن از تابعین و کبار ایشان و وی شیخ مشایخ احمد بن حنبل
و یحیی بن معین است و یحیی بن سعید القطان گفته است که نیست در قوم اصح حدیثا از مالک
و گفته اند اول کسی که تصنیف کرده در حدیث او است و کتاب وی جامع است صحاح را و غیر
از او و اول کسی که تصنیف کرده در صحاح مجرد بخاری است و اما ابن ماجه ابو عبد الله محمد بن
یزید القزوینی است و ماجه لقب پدر او است ثقه کبیر متفق علیه توفی سنة ثلث و سبعین و مائتین
و گفته اند بعضی از رجال احادیث وی مطعون اند و متهم اند بکذب و سرقه احادیث و حکم
کرده شده است بر آنها ببطلان و سقوط و نکارت و آنها که تقدیم کرده اند او را بر موطا و یکی
از کتب سته شمرده بجهت کثرت زوائد او است بر کتب خمسه بخلاف موطا و بعضی گفته اند که کتاب
دارمی سزاوارتر است بگردانیدن وی سادس کتب زیرا که رجال وی در ضعف کمتر اند و وجود
احادیث منکر و شاذه در وی نادر است اگرچه احادیث مرسله و موقوفه در وی بیشتر از
کتاب ابن ماجه است و دارمی نسبت است بدارم بن مالک که بطنی است از بنی تمیم و هو الحافظ ابو
محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن فضل التمیمی السمرقندی توفی یوم و دفن فی یوم عرفه سنة خمس و خمسین
و مائتین والله اعلم این مذکورات مشاهیر کتب اند در احادیث و سیوطی در کتاب جمع الجوامع
احادیث آورده از کتب کثیره از این مذکورات و غیرها و گفته است که هر چه از بخاری و مسلم
و ابن حبان و حاکم در مستدرک و ضیاء مقدسی در مختاره آورده ام صحیح است و نسبت با این کتب
معلم است بصحت کتب مگر آنچه تعقب کرده شده بر مستدرک بر آن تنبیه کرده ام و همچنین موطا
مالک و صحیح ابن خزیمه و ابن عوانه و ابن السکن و منتقی لابن الجارود و مستخرجات و نسبت حدیث
با این کتب نیز معلم است بصحت و از ابی داود آنچه سکوت کرده وی بر آن نیز صالح الاحتجاج است و بعضی
بیان کرده ضعف از آن نقل کرده ام از وی و از ترمذی نیز نقل میکنم کلام وی که بر حدیث کرده و از
نسائی و ابن ماجه و ابی داود الطیالسی و احمد و ابن وی عبد الله و عبد الرزاق و سعید بن
منصور و ابن ابی شیبه و ابی یعلی و طبرانی و دارقطنی و ابی نعیم فی الحلیه و بیهقی در کتب ایشان صحیح
و حسن و ضعیف همه موجود است و اغلب بیان آن کرده ام و هر چه در مسند احمد است
مقبول و ضعیف وی قریب حسن است و عقیلی و ابن عدی و خطیب در تاریخ و ابن عساکر در تاریخ

الرویة م

وهرچه منسوب بابن جامع‌راست یا بحکیم ترمذی در نوادر الاصول یا حاکم در تاریخ یا ابن النجار در
تاریخ یا دیلمی در مسند الفردوس ضعیف است و از کتب دیگر نیز آورده و صفات آن بیان نکرده
ظاهر در انها اختلاط اقسام است و در اکثر ضعاف مذکوره درین کتاب وی بعد طرق
انجبار پذیر رفته است چنانکه بنظر در آن ظاهر میگردد و گفته است که درین کتاب حدیثی یا
که موسوم بوضع باشد باتفاق محدثین متروک و مردود نبود والله اعلم ما درین شرح از این
کتاب جمع الجوامع بهمین نهج و اصطلاح که در نهاده است نقل ایشان کرده‌ام و از شرح دیگر کتب نیز
تخریج کرده در مذهب امام محمد بن احمد بن حنبل است نیز احادیث نقل کرده شده است اکثر آن از مسند
و از موطای امام محمد نیز احادیث آورده شد و آن حکم موطای مالک دارد که کل او [illegible] امام
محمد موطا را از امام مالک شنیده و آنچه متعلق بمذهب حنفیه است جدا نوشته است موطای
امام محمد گویند اینست و بالجمله بعد از صحیحین درین کتب و کتب دیگر که علمای فن حدیث تصنیف
کرده‌اند و بذل مجهود در تحقیق و تصحیح آن نموده و اختلاف و قیل و قال که لازم سعت دایره
علم و فسحت مجال آنست واقع است و طرق و اطوار محدثین در تضییق و تشدید و توسیع و تساهل
مختلف و متفاوت است در طبیعت بعضی محدثین توغل و تعصبی نسبت با ضعفا نیز واقع است و
مذاهب قوم در تقدیم حدیث بر قیاس نیز مختلف است نزد بعضی حدیث هر چند ضعیف بود مقدم است
بر قیاس که مخالف آن باشد و نزد بعضی اگر راوی حدیث معروف بود بفقه مقدم والا لا و تفصیل
این در وصلهای آینده کرده آید و نیز در تحقیق مراسیل تفصیل و اختلافات است و نزد قدمای این مجتهدین
وکبرای ایشان علمی وافر از حدیث و معرفت جرح و تعدیل و تنکیر و تعلیل و تطبیق و تاویل و ناسخ و منسوخ
بوده که الزام ایشان بتقلید و متابعت احکام و اقوال علمای متاخرین از اهل حدیث نتوان کرد و از
حیطه ضبط و ربط احکام مجتهدین نتوان عدول نمود بر طبق کلامی که از شیخ کمال الدین ابن الهمام نقل
یافته اکنون وصلی چند در بیان مجملی از احوال ائمه اربعه رحمة الله علیهم اجمعین و تمیز یا حد و
مذاهب ایشان بیان کرده شروع در مقصود نمائیم و بالله التوفیق و بیده ازمة التحقیق **قسم ثانی**
در بیان منشا اختلاف مجتهدین و ذکر ائمه اربعه و بیان حکم تقلید و اتباع ایشان و آنچه متعلق است
بان **بدانکه** صحابه را رضی الله عنهم ببرکت صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم و نورانیت باطن و صفای
عقیدت اختلاف و اشتباهی در میان نبود و بجهة سطوع انوار کتاب و سنت و حضور نور نبوت
و شهود مواد وحی و تنزیل حاجت بقیاس و اجتهاد نمیکرد و مسایلی چند که بعد از رحلت آنحضرت صلی الله

علیه و سلم

علیه وسلم اختلاف گونه پدید آمده هر کدام از ایشان مثل نهری یا حوضی یا جدولی بود از دریای
علم و چشمه فضل و باران رحمت وی صلی الله علیه وسلم و چون اوقات صحبت مختلف بود و هم
در یکوقت همه در مجلس شریف مجتمع نه و نیز فعل آنحضرت در نوافل و مستحبات و فضایل
اعمال الا در فرایض و واجبات دایم بر یک نسق نبود بجهة وفور شفقت و توسعه و رحمت بر امت
تا بحد وجوب نرسد و اگر چنان بودی که بهر عملی که وی صلی الله علیه وسلم مواظبت نمودی
واجب گشتی و حکم الهی بفرضیت و وجوب آن نازل گردیدی باین سبب که مذکور شد هر کدام از ایشان
دید و دریافت آنچه دیگری ندید و در نیافت از اینجا مخالفتی و مغایرتی در علوم صحابه پیدا
آمد و بعد از گذشتن آنحضرت هر کدام از ایشان با نصیبه از فیوض علمی و انوار سنت
در بلاد و امصار اسلام متفرق گشتند و نشر علوم و احکام نمودند و جماعه دیگر از عرب و عجم
که نه شرف حضور آنحضرت و دریافت زمان نبوت مشرف و فایز گشتند بخدمت ایشان
شتافتند و بملازمت صحبت ایشان اقتباس انوار علوم نمودند ایشان را تابعین خوانند و جماعه
که شرف ملازمت صحابه را نیز در نیافتند و بملازمت تابعین در آمده استفاضه و استفاده
نمودند ایشان را اتباع تابعین گویند و صحابه را طبقه اولی و این هر سه گروه یعنی صحابه و تابعین و تبع تابعین
مقتدایان دین و بهترین امت اند بحکم حدیث متفق علیه که فرموده خیر امتی قرنی ثم الذین یلونهم
ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم الحدیث و در تابعین و تبع تابعین بجهت اختلاف علوم و کثرت
وقایع و انتشار صحابه بجهت بعد زمان نبوت و بعد انوار وحی اجتهاد کثرت یافت و اختلاف
شایع شد و در حقیقت باعث توسیع امر و سعت دایره رحمت حق گشت و لا بد چون مجتهد را
اطلاع بر معانی قرآن و احادیث و اقوال سلف و معرفت ناسخ و منسوخ شرطست ایشان هم
فقیه باشند و هم محدث تا آورده اند که نزد امام اعظم ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه صندوقها
بود از صحایف حدیث و لیکن اشتغال وی و یاران وی رحمة الله علیهم اجمعین در جانب فقه و
وضع مسایل و استنباط اصول و فروع آن غالب افتاد و سلسله روایت احادیث از ایشان کمتر
بر باشد نه آنکه تمسک و استدلال ایشان با حادیث نبود حاشا و بعضی گویند غالبا مذهب ایشان
عدم صحت نقل بالمعنی است و اکثر احادیث بمعنی منقول و مروی اند پس از جهت احتیاط در
شان روایت احادیث کمتر کردند و این سخن معلول است با آنکه اگر نقل بالمعنی نزد ایشان
نبودی تمسک بآنها نیز نکردندی یا رب مگر فرقی نهند در روایت و تمسک بر وجه دیگر را

[illegible]

تاویل و اجتهاد کمتر رفتند و بعین ظواهر احادیث اکتفا کردند و اینان را اصحاب ظواهر خوانند
چنانکه دیگران را اصحاب الرأی گویند و تمامه مجتهدان از اصحاب الرأی که ایشان اند خصوصیت
با بوحنیفه و اصحاب وی ندارد بلکه تخصیص این اسم بایشان از جهة شیوع و کثرت
باشد و در اواخر زمان تبع تابعین و اتباع تبع و من بعدهم سلسلهٔ حدیث قوت دیگر گرفت
و شیوع پذیرفت و رواج تمام و رونق بی اندازه یافت و چون در اواخر زمان صحابه و اوایل
تابعین بدعت خروج و اعتزال پیدا شده بود بحکم تعصب و خیانت بقصد ترویج مذهب
مبتدع مستحدث وضع و افترا باحادیث راه یافته پس ائمه حدیث و اساطین ملت در مقام
تصحیح و تنقید احادیث آمدند و تنقیح و تفضیح اهل بدعت نموده حق را از باطل و قوی را از ضعیف
جدا ساختند و در علم حدیث کتب تصنیف کردند مجتهدان امت بسیار بودند و آخر قرار
یافت و باقی ماند از مذاهب اهل سنت و جماعت چهار مذهب مشهور است که در اعتقاد و
اصول دین با هم یکی اند و در فقه و فروع در بعضی مواضع مختلف اقدم و اسبق ایشان امام
اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفیست ولادت وی در سنه ثمانین و وفاتش در مایه و خمسین
و جماعه را اختلاف است در آنکه وی از تابعین است یا تبع تابعین با اتفاق بر آنکه در روزگار
وی چندتن از صحابه بوده اند انس بن مالک ببصره و عبدالله بن ابی اوفی در کوفه و سهل بن
سعد الساعدی بمدینه و ابوالطفیل عامر بن واثله که آخر صحابه رسول است در وفات
بمکه و بعضی حفاظ این جماعت را نیز شمرده اند و صاحب جامع الاصول گوید که ملاقات ابو
حنیفه بایشان و اخذ حدیث از ایشان نزد ارباب نقل بثبوت نرسیده و اصحاب وی گویند که وی
جماعه از صحابه را دریافته و از ایشان روایت کرده است انتهی و ویرا مسندی است که احادیث
را در وی از صحابه مذکورین روایت کرده است گفت بنده مسکین عبدالحق بن سیف الدین
خصه الله بمزید العلم و الیقین و در واقع از حساب عقل بعید می نماید که صحابه رسول الله
در روزگار وی باشند و وی قصد ملاقات ایشان نکند و ایشانرا در نیابد با آنکه وجود
و قدوم او درین بلاد که ایشان بوده اند ثابت شده و مدت بیست سال [illegible]
چه وجود صحابه تا اینجا بصحت رسیده است مانا که حق با اصحاب اوست که گویند وی جماعه
صحابه را دریافته است والله اعلم و وی جماعه کثیر را از قدمای تابعین دریافته و در فتاوی و
اجتهادات با ایشان مزاحمت کرده و مشارکت نموده است عبدالله بن مبارک و داود طائی و فضیل

بن عیاض رحمة الله علیهم از شاگردان و یاران او یند اگر جمله از مناقب وی نقل کنیم سخن دراز گردد
و کتابی دیگر تصنیف باید کرد اهل ما وراء النهر و روم و هندوستان تمام بر مذهب او یند
و در بعضی بلاد دیگر مخلوط بعد از وی امام ابو عبدالله مالک بن انس بن مالک اصبحی است
ولادت او بقول اشهر در سنه خمس و تسعین و وفات در مایه و تسع و سبعین چنانکه گذشت
و وی از تبع تابعین است باتفاق و امام است در فقه و حدیث و شافعی از شاگردان او
و با ابوحنیفه ملاقات نموده و بر فهم و ذکای وی ثنا کرده است اهل دیار مغرب همه بر مذهب
او یند خالص و در بلاد دیگر مخلوط بعد از وی امام ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی است
و شافعی نسبت بیکی از اجداد او که نامش شافع و ولادت او در مایه و خمسین سال وفات
امام ابوحنیفه و بعضی گویند در روز وفات وی زیاده از شاگردانست احمد بن حنبل شاگرد اوست
اگر چند در جمع و حفظ احادیث بیشتر از وی بود اما تأویل و تفسیر معانی از وی می آموخت و می
گوید شافعی مثل آفتاب بود برای خلق و مثل عافیت برای مردم رابع امام ابو عبدالله احمد بن
محمد بن حنبل ولادت او در سنه اربع و ستین و مایه و وفات وی در احدی و اربعین
و مایتین در فقه و زهد و ورع و معرفت آیتی بود و در تمیز صحیح از سقیم احادیث و جرح و تعدیل
روات در زمان خود نظیر نداشت رحمة الله علیهم اجمعین **وصل** این چهار تن از امامان
دین و مقتدایان ملت اند که ضبط و ربط احادیث و اقوال الصحابه و سلف و تطبیق و توفیق
میان آنها نموده اند و غیر مجتهدان را جز تابع ایشان بودن چاره و سبیلی نیست و مانا
طریقت تخریج که ایشان همه بر مذاهب بوده اند یا بر مذهب آنهایی که از ایشان باجتهاد
رسیده و موافق یا مخالف ایشان برای خود اجتهادی می نموده باشند والله اعلم و آنکه گویند
الصوفی لا مذهب له بآن معنی است که او را در دین مذهبی نیست و تابع آن مذاهب نیست هرچه
خاطر تیز خویش دارد و دلش بدان حکم کند بدان عمل کند حاشا بلکه توجیهش چنانکه گفته اند
که وی در بعضی مواضع از مذاهب آنچه در آن ورع و احتیاط بیشتر باید اختیار کند هر مذهب که
باشد یا آنکه بمذهب اهل حدیث رود که هر چه حدیث صحیح یابد بدان عمل کند محققان گویند
که این بر علی الاطلاق صحیح نبود تحقیق آنست که هم از روایات مذهب خود که از اختیار کرده و
اقتدا ساخته است روایتی اختیار کند که احوط بود یا موافق ظاهر حدیث صحیح باشد اگر چه ظاهر روایت و
مشهور از آن مذهب نبود و الا تفرق مذهب و تعدد وجوه موجب تفرق اعمال الظاهر گردد و ازآنجا

مراتب تفرق وعدم ضبط احوال الباطن کند وفرموده اند که قبله توجه یکی باید چه امام شریعت
وچه شیخ طریقت تا بنای توحید محکم وقدم تحقیق راسخ گردد وبجهت تشعب وتفرق اصل موجب
تشعب وتشتت فرع بود پس ضبط نفس باصل مرجوع الیه فقهاً واصولاً وتصوفاً لازم بود کذا
ذکر بعض المحققین الصوفیه وآن نیز که در حدیث آمده است که استفت قلبک یعنی فتوی از
دل خود طلب وهرچه فرماید وبدانچه حکم کند بران رو این در صورتیست تردد وتوقف
یعنی انجا که دلایل از قرآن واحادیث واقوال العلما مختلف آید ومتعارض نماید ودلایل مرجح
وترجیح ممکن نه حاکم درین صورت تحری قلب وترجیح اوست تا از ان اقوال آنچه دل نشین او گردد
اختیار کند وعمل نماید وآن نیز در ماده قلب مطهر مزکی منور بنور ایمان وتقوی است که بوده
فراست که در جوهر ایمان را ایداع نموده اند آنچه خواست دریابد وان شق اختیار کند که خیر وثواب
دران بود تا آنکه هرچه در دل افتد مبادا بر ان عمل کند بی رجوع بدلایل شرعیه این سخن ذوقی بجانب
الحاد واباحت دارد وبالعرض جاهلانست وبالجمله مذاهب حق وطرق وصول بقرب مفضی
وابواب بدر آمد ونجات در دین بسیار است وهر که راهی ازین راهها پیمود ویکی ازین درها اختیار
نمود براه دیگر رفتن ودر دیگر رفتن ودر دیگر کوفتن عبث وبیهوده باشد وکار خانه عمل
را از ضبط وربط بیرون افکند ونه خود از راه مصلحت بیرون افتاده است واگر قصد سلوک طریق
ورع واحتیاط دارد که از مذهب واحد مختار رود آنچه که دلیلش احسن واقوی باشد واثر اعم
واتم واحتیاط در ان اکثر واوفر بود اختیار کند وبراه رخصت ومساهله وحیله اندرون
نرود واین طریقه متاخرانست وشک نیست که این طریقه محکمتر ومضبوطتر است وگویند که
طریقه پیشینیان برخلاف این بود وایشان تعین واتباع مجتهد واحد را از واجبات نمیدانسته اند
مجتهد از اعمال باجتهاد خود بود وسبیل عوام رجوع بجانب ایشان بی آنکه التزام متابعت احدی کنند
وانکار بر دیگری نمایند ومحقق در رسایل نوشته اند که اگر مردی را در ماده زن واقعه افتاد وحکم
ان از مفتی پرسید ومفتی بجای انحلال وحرمت حکم کرد وبحکم وی عمل نمود ووقت دیگر بازنی دیگر همان
واقعه روی نمود ومفتی دیگر که بر مذهب مفتی اول است رجوع آورده ووی برخلاف فتوی
اول حکم کرد اگر باین زن دیگر معامله بحکم این مفتی دیگر کند جایز باشد هرچند واقعه یکی است
آن زن که مثلاً بحکم مذهب اول حلال بود واین بحکم مذهب ثانی حرام ولیکن در ماده یک زن
درست نبود این هم توفیق دیگر است که بتخصیص محل حل وحرمت نتواند بود وجماعه دیگر از علما برانند

مذهب ۳

کما انتقال

کما انتقال المذهب بشهوت نفس واتباع هوا وتتبع رخص درست نبود مگر آنکه اعتقاد حقانیت
بجانب مجتهد دیگر راجح آید واو را افضل داند یا احتیاط وورع در مذهب دیگر بیشتر یابد
یا بواقعه صعب وحرج عظیم مبتلا گردد وبی رجوع بمذهب دیگر مخلص نیابد وحکم در
درین صورت جایز بود وایشان گویند که مجتهد را نیز نرسد که یکی را بمذهب خود دعوت کند
والزام نماید که خود را بروی واجب ولازم گرداند الا آنکه بیان مذهب وتقویت دلیل وذکر
محاسن مذهب خود وقبایح مذهب غیر نماید تا هر که بدان مایل ومنقاد ومعتقد گردد
ومقبول وی افتد عمل کند ونقل کرده اند که بعضی مجتهدان نیز نزد وجود مصلحت ودفع حرج
بر مذهب غیر خود عمل کرده اند کما اختیار نموده که وقتی امام شافعی رحمة الله علیه حلق راس کرده
بود وموی بجامه وبدن وی افتاده پس همچنان نماز کرد وظاهر این بمذهب وی رحمة الله
اصلا مانع جواز نماز یا کراهت آن بود گفتند چرا چنین کردی فرمود که ما هر که حضر وقت افتاده مضطر
شوید بمذهب عراقیین نیز عمل کنیم مراد بعراقیین ابوحنیفه واصحاب اویند ودر هر فقیه هرجا که مذهب
عراقیین مذکور گردد مراد ایشانند واز امام ابو یوسف رحمه نیز می آید که وقتی امامت نماز کرد
پس خبر دادند که موشی در چاه که بآب آن وضو کرده بود افتاده است فرمود که امروز بقول
برادران خود که اهل مدینه اند عمل کردیم که چون آب قدر قلتین بود پلید نگردد کذا ذکر بعض
المتاخرین وحجت این طایفه انست که همه متمسک بکتاب وسنت اند ومقتدا بودن اند دیگر
تعیین وتخصیص باچه وجه باشد ونطق فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون واشارت حدیث
اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم نیز مبهم است یعنی چیزی که شما ندانید از اهل علم بپرسید
واز ایشان یا صحابه پیغمبر فرموده که اصحاب من مثل ستارگانند وهمه راه نمایانند علما دیگر را در
حکم ایشان داشته اند واین مذهب بظاهر بانصاف نزدیکتر نماید وبفهم زودتر درآید ولیکن
قرار داد علما ومصلحت دید ایشان در آخر زمان تعیین وتخصیص مذهب است وضبط وربط کار
دین ودنیا هم درین صورت بود واز اول مخیر است هرکدام را اختیار نماید صورتی دارد ولیکن
بعد از اختیار یکی بجانب دیگری رفتن توهم سوء ظن وتفرق وتشعب در اعمال واحوال انجامد
بود قرار داد متاخرین علما برین است وهو المختار وفیه الخیر وصل چون وحدت وجهت در مذهب
قرار یافت اکنون تابع مجتهدی را رسد که چون حدیث صحیح مخالف مذهب بنظر آید مثلا
بکند یا در عمل بحدیث کند یا نه درینجا نیز اختلافی در روش پیشینیان وپسینیان رفته گو

واتباع ۳

که متبوع و مقتدای حقیقی پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و دیگران همه تابع و پیروان وی اند
الا آنکه تبعیت بعضی معلوم شود و بصحت رسد که او فرموده است کو تنزیه بحق نهادن و رد
دیگری بر غیر معقول نبود این طریقه مستقیم ما نیست و ما را گذشتن مودت آن ابتغی اراده کرد
الا آنچه در دیباچه کتاب گفته است که در باب عبادات اعتماد کلی بر آن کند یعنی بر آنچه از حضرت
نبوت صلی الله علیه وسلم بصحت رسیده است و از خلاف زید و عمرو و نزاع اندیشد یعنی
شیخ حق است و آنچه در صحاح اخبار آمده بالراس والعین عمل بدان موجب سعادت دنیا
و آخرت است اما درین روزگار بی بنا بکار صورت نه بندد چه مجتهدان دین احادیث
و آثار را تتبع نموده و ناسخ را از منسوخ و صحیح را از سقیم جدا ساخته و تحقیق و تاویل آن
فرموده و تطبیق و توفیق میان آنها داده مذهبی قرار داده اند عوام مسلمانان را بلکه علما
ابنای این روزگار را این قوت و طاقت کجاست که این کار از دست ایشان آید ایشان را از
جز متابعت مجتهدان کرده خود در شئ ایشان دخل سبیلی نبود و چاره نه والعهدة علیهم این
کار متعقد بین محدثان امیسر بود و بحقیقت بی قیاس و اجتهاد کار از پیش نرود و با آخر دست
بان زد که ضرورت افتد و دلایل حجیت قیاس و وجوب عمل بدان در شرح خاتمه کتاب معلوم
کرده ان شاء الله تعالی و حکم مجتهد بحقیقت حکم کتاب و سنت و لیکن چون این حکم از آنجا
پوشیده است و بصریح نه در سلوک طریق دریافت آن و وصول بمقصود گاهی خطا رود
و گاهی صواب آید از اینجا آمده که المجتهد یخطی و یصیب و بر هر تقدیر موجب اجر و ثواب گردد
بجهت بذل المجهود در طلب حق با یکبار یا بدو بعضی گویند هر مجتهد مصیب است با آن معنی که
خود نیست بهر مجتهد همان است که اجتهاد او بدان رسیده و این در فروع فقه بود نه در اصول عقاید
که هر چهار مذهب در اصول عقاید متفق اند اختلافی که هست در عملیات است و تحقیق آن
در محل دیگر کرده شده است والله اعلم **وصل** در اذهان بعضی مردم چنان نقش بسته که
مذهب امام شافعی موافق حدیث و سلوک طریقه اقتدا و اتباع در مذهب ایشان بیشتر است
و مذهب امام ابوحنیفه مبنی بر رای و اجتهاد است و مخالف احادیث این سخن غلط محض
و جهل صریح است آخر نه در اجتهاد حفظ کتاب الله و حفظ احادیث رسول الله صلی الله
علیه وسلم و معرفت اقوال السلف شرط است و نه آنکه درست نه چون قیاس و اجتهاد آن امام
اعظم ایشان اقدم و اسبق و مقرر و مسلم تمام امت است این کمان محال نبود مانا که سبب و هو

درین

١٨

درین و وطعان نبود که بعضی محدثین که در مذهب شافعی بوده اند در کتابهای که تصنیف کرده اند
چنانچه مصابیح و مشکات و مانند آن دلایل مذهب خود را تتبع و تفحص نموده جمع کرده اند
و در احادیث مذهب حنفی براه طعن و جرح رفته و ایشان نیز گوشه تعصب تخواهد بود و
اکثر ایشان با حنفیه گوشه تعصب باشد بعضی اسمهم نظر در کتب حنفیه کرده باید و غرائب مشهور است
باید انداخت تا حقیقت حال منکشف گردد و مواهب الرحمن کتابی است درین مذهب از تالیف مشایخ
او التزام کرده است که دلیل از آیات قرآن و احادیث صحیح بیارد و کتاب هدایه که درین بلاد
مشهور و معتبر ترین کتابهاست نزد دین علم اندک چه مصنف وی رحمة الله علیه در اکثر
بنای کار بر دلیل معقول نهاده و اگر حدیثی آورده نزد محدثین خالی از ضعف نیست بنا بر اشتغال
وقت آن استاد در علم حدیث کمتر بوده است و لیکن شرح شیخ ابن الهمام جزاه الله تعالی خیر الجزاء
بتدارک آن نموده و تحقیق کار فرموده است و گفته اند که نزد وی رضی الله عنه صد و هفتاد
بود که احادیث مسموعه در آن ضبط کرده و گفته اند که مشایخ او که از ایشان استماع حدیث کرده
و روایت جمعی از صحابه که از ایشان شنیده از تابعین سیصد کس بوده اند و آنهای که از وی حدیث
مسند وی کرده اند پانصد کس اند و مجموع استادان وی در علم چهار هزار کس اند و جمعی از ترتیب
حروف تهجی جمع کرده و چون احادیث که امام شافعی بدان اخذ کرده و تمسک نموده است امام
ابوحنیفه بدان تمسک ننموده و اخذ نکرده مردم گمان کرده اند که مذهب ایشان او مخالف حدیث
و حال آنکه در نزد الحادیث دیگر است صحیح تر و قوی تر از آن که وی رضی الله عنه بدان تمسک نموده
اند و ما اگر اذکر کنیم سخن دراز گردد و بالفعل آن مباحث موجود است طالب حق را باید که
بدان رجوع کند و اقوی دلایل این مطلب است که مذهب امام ابوحنیفه اکثر موافق مذهب
احمد حنبل است در تمام مذهب در مواضع معدود خلاف باشد و اگر هست روایتی دیگر
نیز هست و بنای مذهب امام احمد تمام بر احادیث و اخذ بظواهر است و خلاف امام شافعی با امام احمد
اکثر است از خلاف امام احمد با ابوحنیفه یکصد و بیست و پنج مسئله از اصول مسایل نوشته اند
که احمد با ابوحنیفه موافق است در آن و با شافعی مخالف و فی التحقیق مذهب حنفی جامع معقول
و منقول است و مانا که در اغلب اوقات و احوال العادة که بر آن امام بوده کرد در تفصیل و تبیین
مذهب خود بجهت رعایت طباع عامه خلق که مجبول اند بر تطابق معقول و منقول و نا اندیشه نقل
اقتصار بر دلیل معقول کردی و بقصد تسکین و تسکنه طباع ایشان در کشف و تبیین آن کوشیدی

صحیحین

یعنی ابوحنیفه

و بجهت آن احادیث که متمسک امام شافعی است ترک داده و اکثر متمسکات او در صحیحین است و این معنی بتفصیل بیان کرده و اثبات نموده م

واما اهل تمسک واستدلال او بکتاب وسنت واقوال سلف بود وخود چه صورت دارد که
رجوع بکتاب وسنت واجماع تمسک بقیاس کنند وحال آنکه شرط عمل بدان عدم آن اصول است
چنانکه در کتب اصول فقه بر مذهب ایشان مقرر شده است واین دلیل عقلی ایشان در حقیقت
برای تایید وترجیح بعضی احادیث است بر بعضی بموافقت وی مر قیاس را ولابد از احادیث
انچه موافق بقیاس بود ارجح است چنانکه در اصول فقه قرار یافته اند که قیاس در مقابل
نص کرده باشند مثل حکم بعضی وضعف احادیث در زمان متاخرین بر خلاف زمان سابقت
چه میتوانند که حدیثی در زمان ایشان صحیح باشد بسبب اجتماع شرایط صحت وقبول در دولت
که واسطه بودند میان ایشان وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پس از آن چند رُوات دیگر
که بعد از آن آمده اند ضعیف پیدا شد پس از حکم متاخرین محدثین بضعف حدیثی لازم نیاید
ضعف وی در زمان امام ابو حنیفه مثل این نکته ظاهر است واز کلامی که بعضی محققین
ذکر کرده اند که حکم بتواتر وشهرت ووحدت حدیث معتبر در صدر اول است والا
احادیثی که در آن ظاهر وقت از احاد بوده وبعد از آن بوجود کثرت طرق برواج این علم
وکثرت طالبان وجامعان که بعد از آن پیدا شده بمرتبه شهرت رسیده باشند استنباط
بابی تعین توان یافت وامام اعظم مجتهد غایت امتیاز وعفو وفضل وکمال مغبوط ومحمود عالم
بود ومتاخرین شافعیه را چه گویی که بعضی متقدمین را نیز با آنجناب حسد گونه بوده
حقیقت هر که فاضل محمود تر شافعیان ازاین حال است اما امام شافعی را به بینید که چه
مدح وی ومدح اصحاب وی میکند ومیگوید الناس کلهم عیال علی فقه ابی حنیفة ودر شان
امام محمد شیبانی که شاگرد ابو حنیفه است فرموده که اگر اهل کتاب از یهودی ونصاری تصانیف
محمد را ببینند اختیار ایمان آرند وامام محمد شش کتاب تصنیف کرده که هر یکی از آن شصت
مجلد وهفتاد مجلد بلکه بیشتر از آنست وامام احمد اکثر مسایل دقیقه از کتب امام محمد نقل میکرد
ودر آن کتب نظر میکرد واز آن استفاده می نمود آنجا نکته تقلید واتباع امام ابو حنیفه باحادیث
واقوال صحابه است دیگری دانیست امام حافظ ابو محمد بن حزم گفته که اصحاب ابو حنیفه همه متفقند
که حدیث هر چند اسناد او ضعیف بود مقدم تر واولی تر از قیاس واجتهاد است ووی رحمه الله
عندنا بجد ضرورت نرسند عمل بقیاس نکند وعمل بحدیث باقسامه از دست ندهد وامام
شافعی قیاس را بر چندین از اقسام حدیث مقدم دارد ودر این مقام تفصیلی است مذکور شد

علم اصول فقه انجا نظر باید کرد واز اقسام قیاس نیز جز بقیاس موثر نکند وقیاس تناسب
وقیاس شبه وقیاس طرد نزد وی متروک وغیر معمول است ودر چندین مواضع قیاس را
باحادیث ترجیح داده وامام شافعی عمل بقیاس کرده واگر آنرا ذکر کنیم کتاب بدرازی کشد وابو
حنیفه تقلید صحابی را در آنچه صحابی باجتهاد خود گوید واجب داند وشافعی گوید هم رجال
ونحن رجال میگوید ما وایشان در اجتهاد برابریم وهر مجتهد نمیرسد مجتهد را تقلید مجتهد
دیگر نزد وی نقل است که امام ابو حنیفه فرمود عجب از مردم که مرا گویند وی فتوی برای خود
میدهد وحال آنکه من هرگز فتوی ندهم مگر بآنچه ماثور وهم رویت است وامام عبد الله
بن مبارک از وی نقل کرده که گفت انچه از حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم آید فعلی الراس
والعین وانچه از صحابه رسیده رضی الله عنهم نیز اختیار کنیم واز گفته ایشان نه برائیم ولیکن چون
چیزی از تابعین بیاید ما وایشان برابریم با ایشان مزاحمت کنیم ودر تحقیق حق بحث وتفتیش
نمائیم واز فضیل بن عیاض نقل است که اگر حدیثی برابو حنیفه آمدی متابعت آن کردی
واگر از صحابه بود قدمای تابعین رسیدی نیز متابعت واقتداء ایشان رفتی والا اجتهاد نمودی
ودر کتب نوشته اند که اگر مسئله نزد وی رضی الله عنه آمدی مدت مدید با یاران خود در آن
بحث کردی وتحقیق وتفتیش نمودی بعد پس از آن جواب دادی ویاران او عظمای دین وقدمای
اهل حدیث وفقه وزهد وورع بودند رحمة الله علیهم اجمعین اکنون در شرح کتاب
شروع کنیم قال المصنف فاتحة الکتاب در ذکر حال حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پیش از
نزول وحی وبیان عبادت وی در آن ایام وولادت شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم
چنانچه مشهور است عام الفیل روز دوشنبه دوازدهم یا دوم ربیع الاول است وچون از عمر
شریف دو سال وچهار ماه گذشت پدر وی عبد الله بن عبد المطلب که بجهت امتیار واتباع
بمدینه رفته بود فوت کرد وبعضی گویند وفات عبد الله هم در مدت حمل شریف بود والله
اعلم وچون سال ششم یا چهارم رسید قضیه شق صدر شریف وقوع یافت وچون بشش سال
رسید مادر وی آمنه بنت وهب بن عبد مناف که بزیارت برادران خود از بنی النجار که در مدینه
بوده اند رفته بود وآنحضرت را صلی الله علیه وسلم همراه برده در وقت مراجعت با بواء که موضعیست
قریب مدینه وفات یافت وجد وی عبد المطلب او را بخود گرفت ومحبت بسیار با وی پیدا کرد
ودر همین روزگار قحط شدید بر قریش افتاد پس آوازها شنیدند که میگفتند استسقا کنید

با ابن نبی آخر الزمان عبد المطلب او را بر دوش خود گرفت و دعا کرد باران بی‌نهایت فراوان شد و دوم
مشهور است استسقا از ابو طالب بوده و برادرین باب قصیده مشهور است در نعت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که دلالت دارد بر کمال محبت و نهایت معرفت نبوت او و مطلع قصیده او این
بیت است شعر وابیض یستسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی عصمة للارامل و شیخ ابن حجر عسقلانی
در فتح الباری میگوید که ابن اسحاق این قصیده را بسیار بطولها آورده و بیشتر از هشتاد بیت
ذکر کرده و بیتی چند از فصل اول قصیده آورده و اکثر این احوال که مذکور است در آن واقع است
بعد از بعثت و ابو طالب مکرر آنرا ابتر است در یافته بود و بعضی گفته اند که وی این قصیده را
در آن وقت گفته که قریش بر آنحضرت بغلبه بر آمده بودند و منع میکردند مردم را از
در آمدن در اسلام و این قول اظهر است والله اعلم و چون سال مبارک او بهشت و بروایتی
به سیزده رسید عبد المطلب وفات کرد و عم وی ابو طالب بشرف کفالت و تربیت وی مفتخر گشت
حضرت عزت شانه اسرافیل را فرمان داد که بملازمت وی قیام نماید پس اسرافیل ملازمت قرین او
می بود تا سال یازدهم تمام کرد آنگاه جبرئیل را فرمان شد تا ملازمت وی نماید بیست و نه سال
بطریق مرافقت ملازم وی بود ولیکن بروی ظاهر نمیشد اما در بعضی روایات صحیح مرویست
که اسرافیل در مدت ملازمت چند بار بروی ظاهر شده و چند بار با وی یک کلمه و دو کلمه سخن
گفته و بیش از آنکه وحی نزول کند یازده سال از جانب یمین و شمال و فوق او آوازی می شنید
که میگفتند یا محمد و کسی را نمی دید و هفت سال روشنایی میدید و بان شاد می بود و چیزی
دیگر نمیدید و در سال دوازدهم با ابو طالب او را بسفر شام برد پس بحیرا راهب او را بعلامت نبوت
بشناخت و تعظیم کرده و در سال هژدهم با ابو بکر بن ابی قحافه رضی الله عنه در سلسله محبت و صحبت
وی در آمده و سال بیستم با وی در سفر شام رفیق شده و خوارق عادات معاینه کرده و نور تصدیق
در دل وی افتاده و در سال بیست و پنجم خدیجه را رضی الله عنها نکاح کرد و خدیجه در آن وقت
چهل ساله بود و در سی سالگی و پنجم فاطمه زهرا سلام الله علیها ولادت یافت و بنای کعبه بجهت هدمی
که یافته بود نو شده و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنفس نفیس حجر اسود را بدست خود نصب کرد و چون چهل سال
تمام شد نور نبوت ظاهر گردید و تا آنکه حکمت الهی در امر اسرافیل و جبرئیل بلا حق رفت و وحی صلی الله علیه
وسلم و استماع کلام کلمات و اصوات و ادراک انوار آن بوده تا انس و الفت آنحضرت را بعالم ملکوت
و اسرار و انوار الله پیدا گردد و ظهور و بروز آن بناگهان موجب هدم بنای بشریت و اضمحلال رسوم

انابت

انابت نکرده با وجود آن بمشاهده جبرئیل و وقت نزول وحی چه تغیر و ثقل که بوجود شریف
وی راه مییافت صلی الله علیه وسلم و از آن بود که جبرئیل خود را باوی بصورت دحیه کلبی که از
خلص اصحاب و در کمال الحسن و جمال بود مینمود و گاه احیانا بصورت دیگر جلوه میکرد و در صورت
آدمی خوش روی ظهور مینمود و سبب تمثل جبرئیل بصورت خوب از غیر قصد استیناس و
ابتلای آن نیز تواند بود که ملکوتی چون لباس ناسوتی در پوشد و در صورت انسانی
جلوه گر شود لابد انوار ملکوت و لطافت و صفای روحانیت در آن صورت ساطع و
لامع گردد چنانچه روشنست و سخت ترین انواع وحی آن بودی که بر بنا بر طریق بودی تا جبین
مبارک در سرمای سخت عرق میریخت و گاهی اگر آنحضرت سوار بودی بر زمین می نشست
محققان گفته اند که چون در افاده و استفاده مناسبت و جنسیت شرط است گاهی
رسول صلی الله علیه وسلم بر ملکیت جبرئیل علیه السلام غالب آمدی و جبرئیل در لباس
بشریت ظاهر گشتی و زمانی ملکیت جبرئیل بر بشریت رسول علیه السلام غلبه کردی و او را از وجود
بشریت غایب ساختی و بغیب ملکوت بردی و گویند که صورت اول در وحی بو عید و شدت
بودی و ثانی در وعد و بشارت و چون ایام وحی نزدیک رسید خلوت و تنهایی را دوست
گرفت و در کوه حرا که سه میل راه است تا کعبه و او را آهن جبل نیز گویند خلوت میداشت
و در آن کوه غاری است خرد که در آن غار تحنث کرد یعنی و بنهاد آنیکه روز و شبها در بعضی مواضع
باقی از بر کلمه در آن غار خلوت اختیار کردی و آن کوهی است که از آنجا نظر بجانب کعبه درست
کرده شاید که اختیار آن برای خلوت از این جهت بود والله اعلم و علما را اختلافست در آنکه آنحضرت
پیش از بعثت تعبد و امثال آن بشرع از شرایع سابقه میکرد یا نه مختار نزد اصولیین اول است پس
بعضی گویند تعبد او بشرع نوح بود و بعضی گویند بشریعت ابراهیم و بعضی بموسی و بعضی بعیسی صلوات
الله علیه و علیهم اجمعین و بعضی گویند لا علی التعیین بهر چه ثابت میشد که شریعت از شرایع است
تعبد میکرد و هر شریعت که باشد و در لفظ حدیث در باب خلوت حرا یتحنث واقع شده که
بمعنی تعبد است و شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری یتحنف بفاء نیز روایت آورده و از
اتباع ملت حنیفیه که دین ابراهیم است مراد داشته و بعضی از شراح یتحنث بمعنی یتحنف دارند
و ثا را بدل از فا گویند پس متعین گشت که تعبد بشریعت ابراهیم است و الحق چنین نیز که
علم و خبر بدین ابراهیم و اتباع ایشان آنرا اولی و اقرب بود کجا نکه گویند که آبای آنحضرت صلی الله

ابدال الفاء ثاء اورده في الصحاح
مغثور لغة في مغفور وهو شيء
يسيل من العرفط
ومنه حديث اكل المغافير
بالفتح ...

علیه وسلم همه بر دین ابراهیم بوده اند و آنها که گویند تعبد وی به شریعت بود گویند که بحکم
عقل و استحسان وی بود و یا بالهام و رؤیای صالحه که در قریب مبادی ظهور نبوت
میدید و میل امام غزالی درین مسئله توقف و تردد داشت از جهة عدم دلیل قاطع و بر هر
تقدیر علما را درین مسئله دو قول است که عبادت وی در خلوت بچه نوع بود بعضی گفته اند
عبادت وی بفکر بود و بعضی گفته اند عبادت وی بذکر بود و این قول صحیح است و بر قول اول چنان
است تصریحی و التفاتی نه زیرا که مرتبه ذکر اجل و اعلا بود از فکر از انکه ذکر بنده مر مولی را
مستجلب و مقتضی ذکر مولی بود مر بنده را و هیچ حالی از احوال بنده نبود که صفت حق در برابر آن
افتد الا ذکر و محبت چنانکه فرمود فاذکرونی اذکرکم و یحبهم و یحبونه و محبت و ذکر لازم
یکدیگر باشند من احب شیئا اکثر ذکره و نیز ذکر بذات حق متعلق گردد و فکر با آلاء و نعماء او
و ذکر موجب نسیان نفس و فناء ذاکر گردد در مذکور و متفکر بنفس خود و احوال وی
ایستاده بود و فکر نیز اگرچه احوال شریفه آرد چنانچه اگر در آیات و آثار قدرت الهی غور
شان کند معرفت زاید و اگر در آلاء و نعماء او کند شکر آرد و در وعید و وعد رجا و رغبت و در
خوف و هیبت و لیکن ذکر چون غلبه و استیلا یابد فنا و غیبت و نسیان از کل ما سوی الله
و صفائی و اتصال بجناب اقدس بخشد ه اتصالی بی تکیف بی قیاس هست رب الناس
را با جان ناس و نیز حق را ذاکر خوانده و شاکر نگویند پس ذکر صفت حق بود و فکر صفت
بنده و لابد آنچه صفت حق باشد افضل و اکمل بود از آنچه صفت بنده است و نیز خلوت طالبان
راه حق و سالکان طریق قرب وی تعالی و تقدس بر چند گونه باشد اول آنکه خلوت نشینان
برای طلب مزید علم بحق بود از حق بظهور نور ذات اقدس در باطن طالب و تنور لطیفه مدرکه
وی بدان و آنرا علم لدنی خوانند نه از فکر و نظر که رجوع است بنفس و تفحص علوم مودعه
در خزینه خیال و ترتیب و تالیف آن تا از ازدواج آنها علمی دیگر زاید که از ان نتیجه خوانند
و این اخذ علم لدنی از حق بی واسطه فکر غایت مقاصد اهل حق و طالبان قرب درگاه است
پس هر که در خلوت باکون از اکوان خواه ذات خود شد باشد یا علوم مودعه در ذات
سخن آید و یا در ان فکر کند اگرچه بظاهر در خلوت از خلق باید و لا بحقیقت در خلوت باشد
یکی از طالبان حق که از خلوت خبر در گوشه خالی نشستن و با خداوند تعالی بدل ما جرا باز یاد
کردن و حوایج و مطالب درخواست نمودن نمیدانست بزرگی را که صاحب خلوت حقیقی بود

کف

گفتنا ذکر فی عند یک فی خلوتک مرا یاد کن نزد حق چون با حق در خلوت باشی آن بزرگ در جواب
وی فرمود اذا ذکرتک فلست معه فی خلوة یعنی چون ترا یاد کنم پس با حق در خلوت حقیقت
آن نسیان ما سوی حق است نبوده باشم اینجا نکته ایست بشنو آن مرد اگر خود را با آن بزرگ
با ربط صحبت و اتصال الحبی بحقیقت روحانیت او پیدا میکرد و بحکم المرء مع من احب دایما با وی
می بود و عمر سیما او را از علم و نورانیت که از حق بر جوهر آن بزرگ می تافت اگرچه از وی ایشان
یاد آوری نکردی و او را هیچ شعور نبودی آن بجا است که گفته اند سعی کن که کاملی را در عین
در دل تو جای باشد یا خود را در باطن وی جای کنی اگر او را در دل تو جای باشد نورانیت وی
درون ترا نورانی گرداند و نور حق که اوست یا با اوست ظلمت زدای آینه دل تو گردد و اگر ترا
در باطن وی باشد بجای وی محل نزول رحمت و نظرات عنایت حق در انجا می افتد چون
ترا در انجا یابد لا بد بر تو نظری بر توی نیز افتد بر اندازه نسبت محبت و یگانگی که با وی داری حقیقت اینجا که
ذکر یاد کرد پس حدیث قدسی انا جلیس من ذکرنی نفی ثمت بحکم کرامیکند مر ام معلوم
میشود یعنی مراد بذکر اینجا حقیقت ذکر است که نسیان ما سوی است و منتهی کنایت از انکه
حقیقت خلوت که در اینجا مراد گرفته اینست نبوده معنی این حدیث حقیقت وی اینست و الا هر که خلوت
را یاد کند به هر وجه که باشد خواه بزبان خواه بدل به هر حال رحمت حق و عنایت وی قرین حال
وی گردد و شرط این خلوت حقیقی که بدان اشارت رفت آنست که ذکر در وی نفسی و جانی بود
نه نفسی و زبانی مراد از نفس اینجا ذاتست و از ذکر نفسی ذکر قلبی که عبارتست از توجه و حضور
و حضور بحق است نه تلفظ بذکر و تخیل آن بحیثیتی که نسیان ما سوا آرد و نقوش اغیار از صفحه
ضمیر بزداید و قبله باطن بجز احدیت حق نباشد و ذکر حقیقی و ذکر صافی که گفته اند اینست و این
معنی را در طریقه علیه نقشبندیه ذکر خفی و وقوف قلبی و توجه بوجه خاص و شهود و وصول
و وجود گویند و حقیقت وقوف قلبی چنانچه حضرت خواجه بعضی کلمات قدسیه خود نوشته
اند عبارت از آگاهی و حضور دل است بجناب حق سبحانه بران وجه که دل را هیچ تعلقی
بغیر حق نباشد و هر قدر که این نسبت دست دهد اگرچه لمحه و ساعتی بوده باشد چون
بنده از غیر حق منقطع گردد در آن زمان بحق واصل باشد و چون این نسبت ملکه گردد و دوام
پذیرد سالک بمقام فنا رسد **قسم دوم** خلوتیست که برای صفای فکر بود تا نظر بصیرت
وی در طلب معلومات صحیح آید و بجهت تطرق تفرقه و پریشانی و تسلط اوهام و شواغل

نفس در فقره اولی بسکون فاء است بمعنی ذات است و در ثانی بفتح آن بمعنی دم

احرار درم

از راه صحبت و سداد بیرون نیفتند و این خلوتی کسانی راست که علما را از انجناب قدس حق
بتصفیه باطن از ما سوی نظر کند بلکه از ترازوی حکم عقل و قواعد وی میجویند و صحت و فساد
آن را بمیزان معقول می‌سنجند و بحقیقت اعتماد بر صحت و حقانیت علوم عقلیه نتوان کرد چه
این ترازو بغایت لطیف است تا اندک هوائی و میلی و وهمی که پیدا کردد از اعتدال و استقامت
بیرون شود فلهذا میل افکار ارباب مذاهب اکثر بجانب مذهب خود بود بلکه معانی نصوص
را هم موافق اعتقاد خود فهم کنند و تاویل نمایند و در زعم ایشان چنان نماید که گویا تاویل نیست
و مفهوم ظاهر همین است و طالبان حق که علما را از انجناب قدس الهی استفاضه نمایند بود الا
نزد ایشان چنان نماید که گویا تاویل نیست مفهوم ظاهر همین است در چنین خلوت نروند و این خلوة
ایشان را بسیار نکار شود و بکار نیاید بلکه خلوة ایشان بذکر بود و بجهة اشتغال باطن بحضور حق
و نسیان ماسوا فکر را بر ایشان هیچ سلطانی و قدرتی نیست چه فکر از اقسام خواطر بود
و خواطر را بر ایشان تغلب و تسلط بر وجهی که شاغل گردد و از ذکر و حضور باز دارد نبود و اگر گاهی
سری بکشد هم در ساعت مضمحل و نابود گردد و یا بتبعیت همراه رود و خللی در کار ذکر و حضور نیفکند
بر مثال خسی که بر آب روان رود و آب را از جریان باز ندارد و این نیز اگر در حالت ابتدا
بود و در آخر حکم جاء الحق و زهق الباطل گیرد و هر گاه فکر بر صاحب خلوت بحق راه یافت
و غلبه کرد باید که بداند که وی از اهل خلوة نیست و قابل این کار نه و از خلوت بیرون شود
و بداند که از اهل علم صحیح الهی نیست و اگر از اهل این علم بودی عنایت ربانی که متکفل حال مستوجبان
جانب رحمت است او را در مقام جمعیت و خلوت انس متمکن داشتی یا از وی برگشتی که فکر جای
گشتی به حکم آنکه ما امید بر ارباب طریقت کرامت از آنچه گذشته استعاذه نموده و التجا بجناب
رحمن حق آورده باشد به عصمت و قبول در خلوة بشرایطها در آمده امیدوار بنشیند تا شاید که
این بار روی مقصود به بیند انه علی کل شیء قدیر **قسم سوم** خلوتیست که جمعی از طالبان
راه برای دفع وحشت و پریشانی خاطر و فتور وقت که از مخالطت بنی نوع پیدا می‌آید اختیار
میکنند و برای سلامت از این آفت خلوت میگزینند و حاصل وجه اختیار این خلوت دفع شر خلق
از نفس خود و سلامت حال از آفات ایشان بود و اگر نیت دفع شر نفس خود از خلق و سلامت حال
ایشان از آفات خود با آن ضم کند احسن و اولی باشد و ابعد بود از عجب و اسائت ظن
قسم چهارم خلوتی است که برای طلب زیادتی لذتیست که در خلوت می‌یابد اگرچه در صحبت

چون در دیدن خلق و بودن با ایشان وحشت و القاء بی جمعیت میبینند ناچار اختیار میکنند

آین

بزن

بی وحشت ندارند و لذت ذکر و فکر تمام از دست ندهند و لیکن در خلوة بیشتر یابند و وقت
و ذهن در وی صافتر بود و این هر دو قسم در خلاصه مقصود نزدیک بیکدیگر اند و معهود و معاون
دو قسم اول که اصل و مقصود بالذاتند و خلوت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم از قسم اول
بوده که از کل ما سوای حق انقطاع نموده و از مجموع اشیا که یاران معاشر و مصاحب و مباشر بود
تا از اهل و مال و هر چه در دست تصرف و ذات الید او بود بکلی دوری نموده و دیده و دل با
ذکر قلبی مستغرق شد و از اضداد و اضیاد بکلی منقطع شد و انس بیاد آنکه در خلوت برای نفی
پیدا گشت و همیشه در آن انس روز افزون می‌بود و بجهة دوام ذکر و تصفیه باطن محل و محکم
قلب شریف محمدی صلی الله علیه و سلم صفا بر صفا می‌افزود تا آینه تمام صاف شد و در این
باب باقصی درجات کمال رسید که بنابر صحیح حجر از شرف موهبت و عنایت رسید تا آغاز ذکر و فکر انوار
و شواهد و دلایل آن بجای رسید و بنا یافت که نباتات و جمادات که از مرتبه نطق و ادراک القا
بعید اند با حضرت بادلت و بشارت وی گشتند چنانچه بر هر درخت و سنگی که میگذشت بزبان
فصیح و بیان صریح میگفت السلام علیک یا رسول الله و از هر طرف این آواز می‌شنید و نگاه
میکرد چیزی بجز درخت و سنگ متکلم را نمی‌دید تا یک روز بالای آنکوه استاده بود ناگاه شخصی که
جبرئیل امین باشد بر وی ظاهر گشت بصورتی عظیم که مر او را دو بال نوشت از یاقوت در
دانکه بصورت اصلی جبرئیل بود که آن را در اوقات دیگر بود گفت ابشر یا محمد بر دیدار که
من جبرئیلم و بر تو فرستاده ام تا پیام حق بتو گذارم و خبر دهم ترا که تو رسول خدائی برین امت
از آدمیان و جنیان که درین روزگار اند یا مراد امت عرب بود و عموم رسالت بعد از آن شده
باشد کما قال بعض العلماء پس نامه از حریر مرصع بجواهر بیرون آورده بدست وی داد و گفت
بخوان این را گفت والله که من خواننده نیم و هرگز چیزی نخوانده ام و امی که خط و کتابت ندانند از
روی نامه چیزی نتوانند خواند و درین نامه خود چیزی نوشته نمی‌بینم گویا بر وعده کالله تعالی
خط آن نامه را با وجود اعطای قوت مشاهده ملکوت از بینای چشم اطهر انحضرت بعجز و اضطرار بسبب
صلی الله علیه و سلم انحول و قوة را روی پوشید و در اکثر کتب صحاح همین قدر مذکور است که جبرئیل
امر بقرأت میکرد و آنحضرت ما انا بقاری میفرمودند و در بعض روایات ذکر نامه موجود است
و در حقیقت وجود ان اظهر و ادخل است در اعتذار قرأة چنانچه اشارت کرده شد که امی نامه خط نبشته
را نتواند خواند اما خواندن کلامی بجز انا تمکن یکی از فصحا در غایت فصاحت غرابت ندارد مگر آنکه صوت

وی ص

از عدم

حال عصمت وهیبت مقام باشد والله اعلم پس جبرئیل پیغمبر را صلی الله علیه وسلم در کنار گرفت
واز برای تصرف وجود تربیت آنحضرت را دخال بود وقوت ملکوتیه در ان جنبان وچندان
بفشرد که وی را طاقت رسانید یعنی با آنچه غایت وسع وطاقت آنحضرت بود رسید ورها کرد و
وباز گفت بخوان گفت من خواندن ندانم باز بفشرد تا سه بار میفشرد ورها میکرد و بخواند
میفرمود بعد از سه بار گفت بگو اقرأ باسم ربک بخوان بنام پروردگار خود یعنی تو بحول
وقوت خود منگر وبخوان بتایید واستعانت الهی وتوفیق وی وعلاوه استعانت واستمداد از وی
کن که تعلیم تو وتعلیم امت تو با وجود اینکه تو خواهد کرد الذی خلق آن پروردگار که پیدا کرد
هر چیزی را خلق الانسان خصوصا آدمی را در اکرام اشرف واکرم مخلوقاتست وآثار صنایع و
بدایع بر صفحات حال وی اظهر وابهر است پیدا کرد او را من علق از خون بسته در رحم اقرأ بخوان
وربک الاکرم وپروردگار تو کریمتر است از همه کریمان الذی علم بالقلم آنکه اظهار علم وکتابت کرد
بوساطت قلم که مظهر عجایب وغرایب لا یعد ولا یحصی است واستقامت امور دنیا ودین وانتظام
مهام عالم باوست صاحب کشاف میگوید که اگر بر دقیق صنع وحکمت الهی ولطف تدبیر وی تعالی
قضا دلیلی جز قلم نباشد کفایتست چه عجایب وغرایبی که از وی زاید از حیطه حصر وشمار خارج
بود علم الانسان دانا نید آدمی را ما لم یعلم چیزی که در قوت وقدرت او نبود که آن خود تواند
دانست وچون مهم وحی وبشارت ساخته وپرداخته شد بعد از ان خواست جبرئیل که پیغمبر را
صلی الله علیه وسلم از علو مقام هیبت وجلالت بمرکز وموطن القلوب بر زمین بندگی و
عبودیت فرود آورد وبوساطت امر حق احکام طاعت وعبادت تعلیم نماید پس امر کرد آنحضرت
را وگفت از ین کوه فرود آی آنحضرت صلی الله علیه وسلم با جبرئیل از کوه فرود آمد واو را در پای
کوه بر زمین هامون بداشت وبرای او نیلوفری بجای نشست فرش کرد وجبرئیل دو جامه سبز پوشیده
بود یکی جامه را در ته پای پیغمبر بینداخت ووی پا بر روی جامه نشستن فرمود وپای را بر زمین
زد وچشمه آب پیدا آمد وچون تعلیم وضو در اول وهله بفعل آسانتر وتعلیم بقول اندک دشوارتر
بنمود جبرئیل بقصد تعلیم پیغمبر صلی الله علیه وسلم از ان آب وضو ساخت با مضمضه واستنشاق
وهر عضو را چنانچه سنت است سه بار غسل کرد وچون وضو کردن را با وی نمود وتعلیم نمود کرد
پس پیغمبر را صلی الله علیه وسلم گفت تا مانند آن وضو ساخت وچون آنحضرت از وضو فارغ
شد جبرئیل یک کف آب برداشت وبر روی مبارک پیغمبر صلی الله علیه وسلم بقصد تکمیل وزیادت

تطهیر

تطهیر وتنظیف وسری دیگر که در ضمن آن باشد والله اعلم افتاد آنگه جبرئیل برخاست ودو رکعت نماز
بگزارد وپیغمبر صلی الله علیه وسلم بوی اقتدا کرد وهمچنان بگزارد پس جبرئیل بقصد تاکید و
تقریر گفت نماز گزاردن همچنین است واول چیزی که فرض شد از نماز دو رکعت بود پیش از
طلوع وپیش از غروب وفرضیت نمازهای پنجگانه در شب معراج شد چنانچه مشهور است
وبنماز گزاردن جبرئیل با آنحضرت بقصد تعلیم اوقات نماز بعد از انست وچون از وضو ونماز
وتعلیم فارغ شد جبرئیل باز گشت وپیغمبر صلی الله علیه وسلم بخانه آمد واین حال با خدیجه بگفت
ووی را تعلیم وضو ونماز کرد وبنا بر ین مقدمات که مثبت تقدم شرعیت وضو ونماز است
بر سایر شرایع وعبادات مناسب آنکه بعد از تمهید این فاتحه ابتدای ابواب عبادات
نبوی بذکر وضو ونماز کنیم وسایر انواع عبادات از صیام وزکوة وحج وادعیه مخصوص بوقت
وغیر مخصوص بدان وغیر آن از عبادات وعادات بدان ملحق سازیم ان شاء الله الکریم

باب در طهارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم

آنحضرت در غالب اوقات هر نماز فرض
را وضو ساختی چنانچه ظاهر آیت قوله اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا الآیة نیز ناظر در ینست
چه ظاهر این عبارت دلالت کند بر سببیت اراده قیام بنماز مر غسل این اعضا را چنانچه
در قول وی جل شانه واذا قرأت القرآن فاستعذ بالله وامثال آن ولیکن اجماع امت است بر ین
که مراد اذا قمتم وانتم محدثون است وتوجیه این کلام آنست که سبب اراده قیام است ولیکن
او را شرطی است که حدث است چنانکه بیان کرد قول وی جل شانه وان کنتم جنبا فاطهروا وآنکه
اشتراط کرد برای غسل جنابت وحدث را برای تیمم پس در صدد آیه ذکر سبب کرد ودر آخر
ذکر شرط ودر ینجا حذف کرد ذکر آنرا اکتفاء واختصارا فافهم وهر چند افضل واحوط تجدید
وضو است برای هر نماز ولیکن در بعضی از اوقات چند فریضه را بیک وضو گزاردی تعلیما للامة
وبیانا للمراد بالآیة ووقوع این حال از وی صلی الله علیه وسلم نادر بودی مسلم از بریده رضی الله
عنه روایت کرده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که وضو میکرد برای هر نماز وکرد
در روز فتح چند نماز ودر روایتی پنج نماز بوضوی واحد پس گفت عمر رضی الله عنه یا رسول
چیزی کردی که هرگز نکرده بودی فرمود عمدا کردم یعنی تا بدانند که وضو برای هر نماز فرض نیست
وبعضی گویند که وجوب وضو برای هر نماز از خصایص حضرت نبوت بود بخاری وترمذی
وابو داود از انس رضی الله عنه آورده اند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که وضو میکرد

بان که حدث ناقض طهارت است حق موجب آن باشد وجواب داده شده که منافات نیست میان نقض وی صفت را که حاصل شده است بتطهیر سابق وایجاب وی تطهیر لاحق را وبعضی گفته اند که سبب وجوب طهارت اراده چیزی است که حلال نیست مگر بوی وبرین قول نیز گفته اند که وجه ایجاب مجرد اراده طهارت را غیر ظاهر است زیرا که وی مستلزم لحوق شروع در نماز است که مستلزم عدم طهارت است اگر تقدیم کرده نشود طهارت بر آن وگفته اند که سبب وجوب طهارت وجوب چیزی است که حلال نیست مگر بوی وشک نیست که وجوب شی مستلزم ایجاب شرط اوست واراده که مضمر است در قول حق تعالی اذا قمتم الی الصلوة اراده آنست که مستلزم شروع است ومتعلق اوست وآن بسبب شرطیت اوست مر نماز را وشرط وجوب ادا است والاصل وجوب مبرا آمده وقت است ودر وقت هیچ مشغول طهارت وقت مگر نزد قیام الی الصلوة فتامل

حاشیه

جنابت را

برای هر نماز پس گفتند مر انس را شما چه میکردید گفت کفایت میکرد یکی از ما را وضو ما دام که
محدث نمیشد و نزد دارمی از عثمان رضی الله عنه آورده که گفت وضو میکرد رسول خدا صلی الله
علیه وسلم برای هر نماز چنانچه در روایت احمد و ابی داود از حدیث عبد الله بن عامر غسیل آمده که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم مامور بود بوضو کردن برای هر نماز طاهر باشد یا غیر طاهر و چون شاق
آمد بروی امر کرده شد بمسواک نزد هر نماز و نهاده شد از وی وضو مگر از حدث و بعضی گویند
بحکم این آیت وضو برای هر نماز فرض بود پس از آن منسوخ گشت اینچنین گفته اند ولیکن در نسخ
احکام سوره مایده کلام است والله اعلم و آنکه آنحضرت در وضو بکار داشتی کمتر از دو سیر
و زیاده از چهار سیر نبودی و در بعضی اوقات مقدار سه سیر بودی حقیقت سیری که مصنف میگوید
معلوم نیست که مقدار آن چیست ولیکن در اکثر روایات از بخاری و مسلم و ابی داود و ترمذی
و نسائی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو بمد کردی و غسل بصاع و در بعضی روایات
کم و بیش نیز آمده و صاع چهار مد است و مد بقولی دو رطل است و در ظاهر احادیث تعارض است
چه در بعضی احادیث وضو بمد واقع شده و در بعضی بدو رطل و تطبیق در آنست که مصداق
هر دو یکی باشد و بقولی مد رطل و ثلث رطل عراقی است و رطل بیست استار است و استار چهار
و نیم مثقال که وزن یک بیسه است و این حساب بهامی داود و ما از او بوزن این دیار فرود آورده
تا واضح گردد بدانکه مد بقول او لیکن نزد عراقیست و من ترجیح الساروان بوزن اکبری که سی
سه بیسه است یکسیر و ثلث سیر و بوزن جهانگیر شاهی ایده الله فرمان فرما ضیه مملکه و سلطانه که
سی و شش بیسه است یکسیر و چهار بیسه پس صاع که چهار مد است پنج سیر و ثلث سیر اکبری باشد
و بوزن جهانگیری چهار سیر و نیم سیر و دو بیسه کم و مد بقول ثانی یکسیر اکبری و نه بیسه و چیزی کم
و سه ربع سیر جهانگیری و چیزی کم و صاع بوزن اکبری سه و نیم سیر و دو بیسه و بوزن جهانگیری
سه سیر یک بیسه کم و از اینجا در منظومه مقدمة الصلوة گفته است که ـــ در وضو آب یک و
نیم است غسل را چار من تعلیم است لانه آنکه آب وضو دو سیر اکبری و یک نیم سیر و شش بیسه
جهانگیری بود و آب غسل پنج سیر و ثلث سیر اکبری و چهار و نیم سیر و دو بیسه کم جهانگیری ولیکن
قسمت کرده است این یک نیم من را در استنجا و وضو نیم من برای استنجا گفته و نیم من در شستن دو دست
و نیم من در پای فند برو گفته اند مراد از احادیث تعیین و تحدید نیست چنانکه اکثر اکثر یا اقل
از آن استعمال کنند نیز جایز است و اصل آنست که هر چه کفایت کند بکار برد مادام که بحد اسراف

مقدار آب وضو

مقدار صاع و مد و رطل

دو یک و نیم

بکشد

نرسد چنانکه گفت و در تقلیل آب وضو و کم ریختن آن خود مبالغه فرموده و حکم از آنکه از اسراف
ریختن آب و اسراف در آن منع فرموده و تنقیص تشدید و تهدید میگفت که در امت کسانی
پیدا آیند که در وضو تعدی و تجاوز از حد کنند و در ریختن آب اسراف نمایند و میفرمود که
وضو را شیطانی است نام او ولهان که آدمی را در وضو و اسراف آب در وسواس اندازد پس
از وسواس آب بپرهیزید و پرهیز از وسواس و دفع آن بآن بود که بر او ملتفت نشود و تغافل ورزد و در
دفع خاطر آن تکلف ننماید و در پی آن خاطر نرود و هم برخصت عمل کند و اگر شیطان بسیار آزار
دهد و گوید که این عمل که تو کردی ناقص و فاسد است و بیرای در گاه حق تعالی بر رغم او بگوید
که تو بر او دست من زیاده بر رغم آید و عمل من که را است تعالی از من بمهربانی قبول کند و فضل و
وی واسع است و اصل وسواس از نقصان عقل و اختلال او خیزد و شیطان در آن
میان راه یابد استعاذه و لا حول در دفع آن بغایت موثر است کما جاء فی الآثار و در حدیث
احمد و ابن ماجه از عبد الله بن عمرو بن العاص آمده است که یکبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بر سعد بن ابی وقاص و وی وضو میساخت فرمود لا تسرف فی الماء اسراف مکن در آب سعد
استبعاد و استعجاب کرد و گفت و هل فی الماء اسراف یا در آب که چیزی کم بابت و عزیز الوجود نیست
اسراف باشد فرمود نعم آری باشد و ان کنت علی نهر جار اگر چه باشی تو بر جوی روان و این
در منع و تحذیر از اسراف و ارشاد است بطریق دفع وسواس غالبا در سعد رضی الله عنه
از این باب احساس فرموده تا برای دفع آن این مبالغه فرموده والله اعلم و در بعضی مسایل فقهیه گفته که
اگر متوضی بر لب جوی بود و در ریختن آب اسراف نیست چه هر قدر از آب که بریزد باز همه در جوی
افتد و روان گردد مگر آنکه غساله را بیرون نهر اندازد و تحقیقت فرق میان نهر جاری و غیر وی
آنست که آب مستعمل در وضو باتفاق پاک کننده نیست پس او را در جای دیگر استعمال نتوان کرد پس
زیادت از قدر حاجت بکار بردن تضیع باشد و در نهر جاری که غساله هم در وی افکنند تضیع نبود
و نیز آب مستعمل در وی مستهلک است و لیکن مبالغه فرموده که اینجا نیز تجاوز از حد مناسب نبود و بعضی
گویند که اگر چه در بسیار ریختن آب اسراف باشد اسراف و تضیع وقت باقیست و نزدیک باین است
آنچه بعضی گفته اند که مراد باسراف در این حدیث اثم است یعنی اگر چه در کنار آب بود در نهر جاری اسراف و
تضیع آب نیست ولیکن در تجاوز از تقدیر شرع اثم هست والله اعلم و صحیح شده که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم گاه بودی که اعضای وضو را یکبار یکبار در زیاده تشتی جهت تعلیم امت که اکتفا بیکبار کافیست و اقتصار

امت

شیطان...

برمقدار فرض کرد وضو نه آن درست شود و نه از قبول نیفتد چنانکه در روایت بخاری از ابن
عباس رضی الله عنهما آمده که گفت وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم مرة مرة زیاده نکرد
بر آن و در روایت ترمذی نیز همین آمده بی زیادت مذکوره و در روایت ابی داود آمده
که گفت آیا خبر دهم شما را بوضوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس وضو کرد مرة مرة و در روایت
از بخاری آمده که وضو کرد ابن عباس و گرفت غرفه از آب پس مضمضه و استنشاق کرد بدان
پس گرفت غرفه دیگر به بینی پس اضافه و ضم کرد دست دیگر را بدان و شست روی خود را پس
گرفت غرفه دیگر و شست بدان دست راست پس گرفت غرفه دیگر و شست بدان دست چپ را پس
غرفه دیگر و شست بدان دست چپ را پس مسح کرد سر را پس گرفت غرفه دیگر و پاشید آن را
بپای راست و شست آن را پس گرفت غرفه دیگر و شست بدان پای چپ را و گفت همچنین دیدم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که وضو میکرد و در روایت ابی داود و نسائی نیز همچنین آمده و ابن
ماجه از ابی بن کعب آورده که طلبید رسول خدا صلی الله علیه وسلم آب را پس وضو کرد مرة
مرة و گفت این وضوئی است که قبول نمیکند الله تعالی نماز را مگر بوی و گاه هر عضوی را دو بار
شستی برای مبالغه در تطهیر و آن را نور علی نور خوانده است و سبب مزید ثواب و مضاعفت اجر
داشته چنانکه در روایت بخاری و ترمذی و ابی داود از ابی هریره آمده که گفت وضو کرد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم مرتین مرتین و ترمذی از ثابت بن ابی صفیه آورده که گفت گفتم مر ابی جعفر
را یعنی امام محمد باقر را آیا حدیث کرده مر ترا جابر رضی الله عنه که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وضو
کرده مرة مرة و مرتین مرتین و سه مرتبه گفت نعم و در حدیث رزین از عبد الله بن زید آمده
که گفت وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم مرتین مرتین و گفت هو نور علی نور و گاه سه
بار و این نهایت مرتبه تطهیر و مبالغه در آنست و اسباغ وضو که در احادیث امر بدان واقع شده
نزد اکثر علما همین است و زیاده برین داخل تعدی و اسراف بود که از آن نهی فرموده است و در حدیث
این وضوی منست و وضوی پیغمبران که پیش از من بوده اند و در بعض احادیث آمده وضوی
ابراهیم خلیل الرحمن است و مراد از آن نهایت مرتبه کمال است و احادیث صحاح و حسان
درین باب بسیار و بیشمار آمده و شک نیست که عزیمت و فضیلت درین است و عمل آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و صحابه رضی الله عنهم در اکثر احوال همچنین بوده و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
بطرق متعدده آورده اند که در آمد بر قومی و حال آنکه نماز گزارده بود پس وضو کرد سه بار و

زید

کبر نکرد

کبر نکردم من وضو مگر برای آنکه بنمایم شما را که وضوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم اینچنین است
و در روایتی آمده که وضو کرد سه بار و بخورد بقیه آب وضو را ایستاده و فرمود خواستم که بنمایم
شما را وضوی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم و گاه بعضی از اعضا را سه بار شستی و بعضی دو بار و بعضی
را یکبار چنانچه در روایت بخاری و مسلم از عبد الله بن زید بن عاصم انصاری آمده پس طلبید وی
آنائی را و ریخت از وی آب را بر دو دست و بشست هر دو دست را سه بار پس درآورد دست خود
در آن آوند و بیرون آورد پس مضمضه و استنشاق کرد از یک کف و کرد آن را هم چنین سه بار پس درآورد
دست را در آن آوند و بیرون آورد و بشست روی خود را سه بار و هر دو دست را دو بار و مسح کرد
سر خود را با قبال و ادبار و بشست هر دو پای خود را و در روایت موطا آمده که گفت مر او را
یعنی عبد الله بن زید را یحیی مازنی آیا میتوانی که مرا بنمائی چگونه وضو میکرد رسول خدا صلی الله
علیه وسلم که می آمد بر ما و فرمود یکبار و دیگر آنکه بریزید برای من آب وضو را پس ذکر کرد جمیع وضوی
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و گفت شست هر دو کف را سه بار و شست روی خود را سه بار
و مضمضه و استنشاق کرد و یکبار و شست هر دو دست را سه سه بار و مسح کرد بر سر خود دو بار
بوجهی که مذکور شد و شست هر دو پای خود را سه سه بار و در بعض روایات این حدیث
و استنشاق سه بار نیز آمده و در بعضی روایات شستن پاها مطلق واقع شده بی ذکر عدد و در بعضی
روایات مطلق از عدد اما بقید تنقیه و تنظیف و لهذا بعضی قایل نیستند بتثلیث غسل در قدمین
کذا فی شرح ابن الهمام و در بعضی روایات غسل جمیع اعضا مطلق واقع شده بی ذکر عدد و ظاهر است
در یکبار بخواهد بود یا مقصود راوی در آن مقام بیان اصل شستن بوده و از بیان عدد ساکت
مانده و این همه بجهت تعلیم و توسیع دایره رحمت بود و عالب احوال آن بود که سه بار میشست و در
روایت ابی داود از عبد الله بن عمرو بن العاص آمده است که مردی نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
آمد گفت یا رسول الله تعلیم کن مرا وضو که چگونه است پس طلبید آنحضرت آب را در آنائی و
بشست هر دو کف دست را سه بار پس شست روی خود را سه بار پس شست هر دو ذراع
را سه بار پس مسح کرد و درآورد هر دو انگشت سبابه را در هر دو گوش خود و مسح کرد بهر دو انگشت
ابهام ظاهر هر دو گوش پس شست هر دو پای خود را سه سه بار پس فرمود اینچنین است وضو
زیاده بران کرد یا نقصان از این نمود بد کرد و ظلم و تعدی نمود و در روایت نسائی مختصر آمده که گفت
که گفت اعرابی بحضرت رسالت آمد صلی الله علیه وسلم و سوال کرد از وضو پس بنمود او را سه سه بار

در روایتی آمده که سه بار ... وضو کرد و ... وضوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم ... گو ببینید که این است وضوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم

چنانچه ... وضوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم

که بنمائی

نقصان

وفرموده اینچنین است وضو هر که زیاده کرد برین بد کرد و تعدی و ظلم نمود و در بعض روایة ذکر

نیست و این صحیح تر است و ابن خزیمه آنرا در صحیح خود روایت کرده و در ذکر نقصان بعض کرده

راوی آنرا تخطیه نموده زیرا که ظاهر وی ذم نقص است از ثلاث و حال آنکه چنین است و بعضی

گفته اند که اساءت متعلق بنقصان است و ظلم بزیادت و شیخ از نقاوی نقل میکند که هر که یکبار شستن

اکتفا کند بعضی گویند اثم کرده از جهة آنکه ترک سنت مشهوره و نزد بعضی اثم نکرده از جهة

اتیان بماموربه و صحت احادیث وارده دران و امام محمد در موطای خود میگوید که شستن سه

بار افضلست و دو بار کفایت دارد و یکبار اگر باسباغ و اکمال بود نیز کفایت است و میگوید که

قول امام ابوحنیفه اینست انتهی و امام شافعی گفته که دوست نمیدارم زیادت بر ثلاث را

و اگر زیادت کند حرام نمیگویم و صحیح از مذهب وی کراهت زیادة است کراهت تنزیهی و بعضی

گویند زیادت بر ثلاث مبطل وضوست چنانکه زیادت در نماز و این قیاس فاسد است و امام احمد

گفته که جایز نیست زیادت بر ثلاث کذا فی المواهب و آنحضرت مضمضه و استنشاق گاه بیک

غرفه کردی و گاه بدو غرفه و گاه بسه غرفه چنانکه در غسل اعضا کردی و روایات آن مذکور

گشت و از یک غرفه نیز در مضمضه بکار داشتی و نیز در استنشاق در همه صورت نیز چنین وصل

فرمودی مصنف میگوید که در هیچ حدیث صحیح فصل که استنشاق را بعد از فراغ از مضمضه یکبار

یا دو یا سه بار بآب جدا بکرده باشد وارد نیست در مواهب لدنیه از نووی آورده است

که گفته مجموع کیفیات وارده در مضمضه و استنشاق پنج وجه است اصح آنست که مضمضه و

استنشاق کند بسه غرفه مضمضه کند از هر واحد پس استنشاق از دیگری سه بار دوم آنکه

فصل کند بشش غرفه مضمضه کند بسه غرفه پس از استنشاق کند بسه غرفه گفته که صحیح تر اول وجه

اولاست و وارد شده بآن احادیث صحیحه انتهی و اما عبادات احادیث را مختلف یافتیم در اکثر

همین واقع شده که اول هر دو کف دست را شست پس مضمضه و استنشاق کرد نیز دو دست

این عبارت بسیار است در احادیث و ظاهر شده دلالت کند بر وصل مضمضه و استنشاق اگر

چند قطعی نیست و در بعض هر دو دست شست پس مضمضه کرد پس استنشاق کرد بر هر دو

شست و این ظاهر است در فصل و در مشکات روایتی از بخاری و مسلم آورده که مضمضه و

استنشاق و استنثار کرد سه بار بسه غرفه از آب و این نیز محتمل هر دو معنی است و جماعت فصل

و وصل هر و لیکن در بعض احادیث صریح واقع شده که مضمضه و استنشاق بیک غرفه کرد چنانچه

وقیح گفته اند که در حدیث ... ونقص ... الی نقص ... مع انه ...
آنرا الحجر روایت ... ابونعیم بن حماد ...
الوضوء مرة ... او ثلث فان نقص ... اوزاد ... اخطا و جال ...
... کذا فی المواهب اللدنیه ص

بستر و ریشت

معنف

مصنف میگوید و مذهب مشهور امام شافعیست بر وجه اول از وجوه مذکوره و مشهور

از مذهب امام ابوحنیفه فصل است میان مضمضه و استنشاق بر وجه خامس از آن وجوه

زیرا که دهن و بینی هر کدام عضویست جدا پس وظیفه غسل هر یک بود جدا جدا چنانکه سایر

اعضا و این وجه در حقیقت برای ترجیح حدیث فصل است بموافقت وی مر قیاس را نه تعلیل

در مقابله نص و استدلال بقیاس و دلایل معقول شایع است در مذهب ایشان و آن در

واقع برای ترجیح بعضی احادیث است بر بعضی نه قیاس در مقابله نص چنانکه خصم توهم کند

و این نکته جیدست چنانچه در مقدمه نیز اشارت بآن کرده اید فلیحفظ و دلیل ایشان حدیث

ابی داود و طبرانیست چنانکه شیخ آورده که طلحه بن مصرف که از اعلام ایمه و ثقات تابعین است

اند که از جد بروایت میکند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم وضو کرد پس مضمضه کرد سه بار

و استنشاق کرد سه بار و گرفت هر بار آب جدید و مصنف میگوید که اگرچه در حدیث طلحه بن

مصرف آمده است که از پدر خود و پدر وی از جد وی روایت کرده که من دیدم یکبار آنحضرت

فصل کرد اما این حدیث از جهت اسناد ضعفی دارد و ما الفاظی که در حدیث یافتیم بکری علی لا

خر میدهد که وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس مضمضه و استنشاق کرد چنانچه مذکور

شد و ظاهر آنست که مصنف ذکر کرده بدلیل آنکه در مواهب لدنیه از طلحه بن مصرف عن ابیه عن

جده بعد از روایت حدیث فصل از ابی داود آورده باین لفظ که گفت در آمدم بر رسول خدا

صلی الله علیه وسلم و وی وضو میکرد و سیل آب میکرد آب از روی وی و لحیه وی بر سینه وی پس دیدم

آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که فصل کرد میان مضمضه و استنشاق و حدیثی دیگر از وی از ابن

ماجه روایت کرده که با دو کف واحد پس معلوم شد که در بین طلحه بن مصرف فصل با احادیث

بود نزد ایشان و ضعفی که باسناد حدیث طلحه نسبت کرده اند از آنجهت است که گفته اند که جد طلحه

مجهول است و صحبت وی به مصطفی صلی الله علیه وسلم ثابت نیست مضمضه کرد سه بار و استنشاق کرد

از کف واحد پس معلوم شد که در بین طلحه بن مصرف از اعلام تابعین و اثبات ایشانست و جد

وی کعب بن عمرو است و بعضی گویند عمرو بن کعب است و شیخ در شرح تقریب میگوید که بیهقی در

کتاب معرفه آورده است که عبدالرحمن بن مهدی که از کبار ایمه محدثین است و در در رحمه الله

امام احمد بن حنبل است گفت جد طلحه عمرو بن کعب است و مر او را صحبت است و در سنن خود از یحیی

بن معین آورده که گفت محدثان میگویند که وی حضرت را صلی الله علیه وسلم دیده است و اهل

که گفت وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس مضمضه کرد سه بار و استنشاق کردم
... بجوست ... نوشته ... جامع الاصول ... کردم

طلحه میکویند که او را صحبت نیست انتهی وچون اهل این شان تصریح کرده باشند بصحبت وی مدعا
ثابت باشد وعدم وقوف اهل بیت وی در ان قادح نبود وابن سعد در طبقات حدیثی در باب
مسح از جد طلحه آورده بلفظ رایت رسول خدا صلی الله علیه وسلم یمسح هکذا پس ثابت شد
که او را صحبت است کذا قال الشیخ ابن الهمام وشیخ ابن الهمام حدیث ابی داود را آورده وکفته سکت
علیه هو والمنذری بعد وطلحه معلوم شد که فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غسل اعضای
وضو مختلف بود چنانچه عادت مستمر او بود در سنن ومستحبات وهمچنین در مضمضه واستنشاق
وکیفیت آن وصل وفصل نیز مختلف ولهذا هیچ یکی از ائمه بوجوب وفرضیت احد الوجهین
قائل نشده ونزدیک امام ابو حنیفه نیز جایز است که وصل کند مضمضه واستنشاق را ویک
غرفه سازد چنانچه ثمنی از فتاوی ظهیریه نقل کرده است ونزد امام شافعی فصل یا اخذ
مضمضه واستنشاق با آبها جدید نیز روا بود ودر جامع ترمذی میکوید که شافعی کفته است
که جمع مضمضه واستنشاق بیک کف واحد جایز بود واکر جدا جدا کند محبوبتر است نزد ما پس
در حقیقت خلاف در میان نماند والله اعلم وآنحضرت صلی الله علیه وسلم استنشاق بدست
راست کردی واستنثار یعنی بینی افشاندن ودر بعضی احادیث استنثار در موضع استنشاق
نیز مذکور شده باعتبار استلزام او مر او را بدون عکس بدست چپ کردی چنانکه در مشکات
از حدیث دارمی از عبد خیر که از کبار اصحاب علی مرتضی است رضی الله عنه آورده که بود لیما
ونظر میکردیم بسوی علی رضی الله عنه هنکامی که وضو میکرد پس در آورد وی دست راست خود
بعده در اناء پس پر کرد با آب دهن خود را پس مضمضه کرد واستنشاق وبیفشاند بینی بدست چپ خود
این را سه بار پس کفت هر که خوش دارد که نظر کند بوضوء رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس اینست
وضوی وی صلی الله علیه وسلم وهمه سر را مسح کردی این منقول علیه است میان ائمه اربعه ولیکن
نزد امام ابو حنیفه وشافعی سنت است ونزد مالک فرض ونزد ابو حنیفه فرض مسح چهارم حصه است
وبروایتی مقدار سه انکشت باعتبار آنکه واجب الصاق ید است براس واصابع اصل ید است
ولهذا واجب میشود تمام دیت بقطع آنها وسه اکثر آنهاست وللاکثر حکم الکل ونزد شافعی
فرض ادنی اینچه بر آن مسح توان نهاد اکرچه سه چار موی بلکه یکموی نیز باشد ومذهب احمد
بروایت عامه اصحاب وی موافق مذهب مالک است وبروایتی موافق شافعی وبروایتی موافق
مذهب ابو حنیفه وبروایتی اکثر راس وبروایتی نساء را بعض مقدار تمام واصل معنی مسح دست

بر کذرانیدن است شافعی کوید این مطلق است بهر حرفی از آنکه قلیل یا کثیر کر دست کذرانند درست آید
که مسح سر کرده واقل متیقن است پس فرضیت زیاده بر آن ثابت نکردد ومالک کوید سر نام تمام عضو است
پس چون منطوق آیه مسح سر است مراد از تمام سر باشد چنانکه در اعضاء مغسوله ودلیل امام ابو حنیفه
آنست که آیه مجمل است احتمال مسح کل وبعض هر دو دارد از جهت صحت استعمال این ترکیب در هر دو
معنی اما مسح کل بجهت حکم بزیادت کلمه با وبعض بجهت حمل وی بر تبعیض وحدیث بیان آن کرده چنانکه
در حدیث مسلم وطبرانی از مغیره بن شعبه آمده است که کفت وضو کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
ومسح کرد بر ناصیه خود وبر جبین خود وابی داود وحاکم از حدیث ابی معقل آورده اند که کفت
که کفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که وضو کرد وبر سر مبارک وی عمامه بود بیرون است
پس عمامه در آورد ومسح کرد مقدم راس را ونکشت عمامه را وناصیه مقدم راس است یکی از
جوانب اربعه راس است پس فرض مسح مقدار ربع راس باشد واکر مسح تمام سر فرض بودی اکتفا
بمسح ناصیه نکردی در مقدار است ودر جهت مطلق بود کذا قالوا وبعضی کفته اند فرق است در
لغت عرب میان وامسحوا برؤسکم بحرف با وامسحوا رؤسکم بی حرف با ثانی تقاضای کلیت و
استیعاب کند نه اول لیکن آنکه قرینه از خارج پیدا شود چنانکه در وامسحوا بوجوهکم در باب
تیمم واقع شده زیرا که مسح در تیمم خلف غسل است واکرچه مسح خف نیز خلف غسل است ولیکن
ثابت شده در وی رخصت اجماع وتحقیق کلام آنست که حرف با دلالت بر تضمین معنی الصاق
کند پس کویا که کفته الصقوا المسح برؤسکم واین تقاضا نکند استیعاب را بخلاف وامسحوا رؤسکم
واین است فارق میان قول تو مسحت المندیل ومسحت بالمندیل وبعضی کویند که با برای تبعیض است
چنانکه در قول حق سبحانه نیز یشرب بها عباد الله ولیکن اهل لغت انکار آن کنند چنانکه زرکشی از ابن
درید وابن عرفه نقل کرده واما بادی نیز یشرب بها از باب تضمین است ای یروی بها فتدبر واکر کویند حدیث
مسح علی ناصیه دلالت ندارد بر استیعاب ناصیه شاید که بر بعضی وی کرده باشد کوییم ظاهر دلالت بر
استیعاب است واکر نیز نبود حدیث ادخال ید تحت العمامه ومسح مقدم راس بالمراد است از بن ما قیل
نیز اکر ظاهر است که بتمام ید باشد وظاهر آن استیعاب مقدم راس است ودر روایت بیهقی از عطا
مسح مقدم راسه بیز امده وی حرفجر علی یا با واین دلالت دارد بر استیعاب واکرچه این حدیث
مرسل است ولیکن وی حجت است نزد ما خصوصا که اعتضاد یافته باین دلیل مذهب مالک طرف

اگر کویند که چون بیان آیت مسح ناصیه
کرد باید که مسح جز از ناصیه
جائز نبود جواب آنست که اجمال
آیت م

و بینی و انف در حکم ظاهر اند و لهذا اگر یکی طعامی در بینی نهد موجب فطر نگردد و اگر زنی شیر
در دهان و بینی طفل بنهد تا آنکه درون شکم وی برود حرمت رضاع ثابت نگردد و همچنین
بها در حکم درآنها رفته حد واجب نگردد و بوقوع نجاست در آنها شستن واجب شود و نزد
اروی استنشاق واجب است نه مضمضه از جهت ورود حدیث صحیح که اذا توضأ احدکم فلیجعل
فی انفه ماء ثم لیستنثر و در روایتی من توضأ فلیستنشق و دلیل بر عدم وجوب حدیثی است
که ترمذی آن را تحسین کرده و حاکم تصحیح نموده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم اعرابی را
طلب تعلیم وضو کرد وضو بکن چنانچه امر کرده است خدای تعالی و خدای تعالی امر بغسل وجه کرد
و وجه چیزی است که بوی مواجهت واقع شود و داخل فم و انف از این جنس است و از عدم
ترک آنحضرت مضمضه و استنشاق را مواظبت وی صلی الله علیه وسلم بر آن لازم آید و مواظبت
مطلق دلیل سنت بود نه وجوب با آنکه در بعض ترک آن احیاناً نیز آمده چنانکه ذکر کرده شد پس فعل
وی صلی الله علیه وسلم برای تکمیل بود و آن موجب سنت است و امر برای وجوب نبود و فم و انف
همچنانکه در حکم ظاهر اند حکم باطن نیز دارند و لهذا ابتلاع ریق و نخاع روزه باطل نگردد و بجهت
تعارض وجوه خروج و دخول در غسل فرض شدند از جهت ورود مبالغه در تطهیر در غسل
بخلاف وضو که در وی امر باصل اغتسال است و در روایتی از امام احمد نیز واجب اند در غسل
نه در وضو **تنبیه** مبالغه در مضمضه و استنشاق مر غیر صائم را سنت است و مبالغه در مضمضه
بغرغره است و در استنشاق برسانیدن آب تا بنخ بینی و اگر بخورد آب را بعد در دهان کفایت میکند
و نزد بعضی نه و اگر مکیدن بینی در دهان کفایت نمیکند باتفاق و آنحضرت وضو را مرتب ساخته چنانچه
اول دو کف دست شسته پس مضمضه و استنشاق کرده پس روی شسته پس هر دو دست شسته تا
مرفقین پس مسح کرده پس هر دو پای شسته چنانکه در احادیث مذکور شد و متوالی ساخته یعنی
دو دست شسته چنانچه در اثنای وضو بکار دیگر مشغول نشده و نزد بعضی حد توالی آن بود که عضو
سابق خشک نشود و هم اعضا ترتیب شسته شوند بشرط اعتدال هوا بلکه بشرط اعتدال مزاج اعضا
نیز و قطعاً الخلال الترتیب و توالی هرگز نکرده و نه یکبار و ترتیب نزد شافعی و احمد فرض است و نزد
مالک مستحب و توالی نزد وی فرض و در مذهب امام ابوحنیفه هر دو سنت اند زیرا که آنچه از نص قرآن
مفهوم میشود مطلق غسل است بلا قید توالی و ترتیب از جهت بودن واو برای مطلق جمع و لیکن چون
فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر توالی و ترتیب آمده سنت باشد و بعضی از سنن باشد که حضرت

رسول الله صلی الله علیه وسلم بر آن مواظبت کرده اما هو تا مادامت دو دلایل وجوب و فرضیت
مثل وجود امر ایجابی و وقوع وعید بر ترک آن پیدا نشده پس از مجرد مواظبت فرضیت لازم نیاید
و در هدایه و کتب دیگر مواظبت را دلیل سنت ساخته اند و بعضی گویند مراد مع الترک احیاناً
است و تحقیق آنست که بمجرد مواظبت وجوب ثابت نشود مگر بضمیمه امر ایجابی یا وعید بر ترک
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر بسیاری از سنتهای مواظبت داشت با عدم وجوب فقد بر و مسح سر
گاه بر همه سر کردی چنانچه در بسیاری از احادیث واقع شده و گاه بر عمامه کردی تنها آنکه نیز گرد
و این در بعض احادیث آمده است و لیکن حنفیه گویند که در اول بود پس از آن منسوخ گشت چنانکه
گذشت و گاه بر ناصیه سر و عمامه هر دو کردی چنانکه مذکور شد اما اقتصار بر بعض سر یعنی
آنکه بر عمامه کند هم که نکرده مصنف یعنی ابن همکو یا ما در حدیث مسح ناصیه چنانکه در اکثر
روایات آمده ذکر عمامه اصلاً نیست و اگر هست آنچنان است که دست در عمامه در آورده مسح
ربع سر کرده ذکر مسح بر عمامه چنانکه گذشت نیز در بعض طرق حدیث مغیره بن شعبه که گفت
آمده مسح کرد بر ناصیه و عمامه و لیکن این نص نیست در مسح ناصیه و عمامه معاً تواند که مراد
مسح بر عمامه باشد نه مسح بر راس چنانکه تتمه حدیث دلالت بر آن دارد که گفت و علی الخفین و لیکن
آن منسوخ است نزد امام ابوحنیفه و مالک و در روایتی از شافعی از عطا آمده که رسول خدا صلی الله
علیه وسلم وضو کرد پس برداشت عمامه را از سر خود و مسح کرد مقدم راس را و اگرچه این حدیث
مرسل است و لیکن اعتضاد یافته بمجی وی بوجهی دیگر موصولاً چنانکه روایت کرد ابوداود از
حدیث انس و اگرچه در اسناد او ابو معقل است که شناخته نشود حال وی و لیکن مرسل و موصول
هر کدام بیکدیگر اعتضاد یافته و مسح مقدم راس از عثمان رضی الله عنه در صفت وضو نیز
آمده رواه سعید بن منصور و اگرچه در بعض وی اختلاف است و لیکن برای اعتضاد کافی
است و از ابن عمر رضی الله عنهما بصحت رسیده که اکتفا کرد بمسح بعض راس رواه ابن المنذر و غیره
و هیچ یکی از صحابه انکار آن بصحت نرسیده کذا فی فتح الباری و مسح گوش کردی ظاهر او باطن هم
بر بیرون گوش مسح کردی و هم درون و از برای مسح درون سر انگشتان در سوراخ در آوردی
چنانکه در حدیث ابی داود از عثمان بن عفان رضی الله عنه آمده که مسح کرد بر سر خود و هر دو گوش
خود پس شست بطون آنها را و ظهور آنها را یکبار و فرمود این چنین دیدم رسول خدا را صلی الله
علیه وسلم و از مقدام بن معدی کرب آورده که گفت مسح برأسه و اذنیه ظاهرهما و باطنهما

نیابت کرده هشام و ادخل اصابعه فی صماخ اذنیه و از عمرو بن عاص آورده که گفت مسح کرد
بر خود پس در آورد هر دو انگشت سبابه را در هر دو گوش و مسح کرد بهر دو ابهام بر ظاهر دو
و بهر دو سبابه باطن اذنین را و از ابن عباس مطلق آمده که مسح راسه و اذنیه و در بیان این کیفیت
و در روایت نسائی لیخیرن آمده و در روایت ابن ماجه باسناد صحیح نیز به بیان کیفیت آمده و در
روایتی ذکر مسح صدغین نیز آمده و بالجمله در مسح اذنین احادیث صحیح بسیار است و آن سنت
است نزد چهار امام ابوحنیفه گیتی و بروایتی از امام احمد به بقیه آب مسح و نزد ایمه ثلثه
باب جدید چنانکه حاکم از حدیث حبان بن واسع از پدر خود آورده گفت شنیدم عبد الله
بن زید را که گفت دیدیم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که وضو کرد پس گرفت برای اذنین
آبی ورای آبی که گرفته بود برای سر خود و دلیل ما حدیثی است که ابن ماجه باسناد صحیح از عبد الله
بن زید و دارقطنی نیز باسناد صحیح از ابن عباس آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود
الاذنان من الراس و این حدیث بطرق متعدده آمده و چون اذنین از راس باشند لا جرم
مسح هر دو بیک آب بود زیرا که برای یک عضو دو آب گرفتن نیامده در غیر صورت تکرار و نیز ابن
خزیمه و ابن حبان و حاکم از ابن عباس آورده اند که گفت آیا خبر کنم شما را بوضوء رسول خدا
صلی الله علیه وسلم پس وضو کرد و گرفت غرفه از آب و مسح کرد بدان سر و اذنین را و نسائی باب
عقد کرده در بیان مسح الاذنین مع الراس و نیز در موطا و در سنن نسائی از عبد الله صنابحی در فضل
وضو آورده که چون وضو میکند بنده مومن بیرون می آید بمضمضه گناهان از دهن و باستنشاق
از بینی و بغسل وجه از وجه تا از تحت پلکها و بغسل یدین از یدین تا میان ناخنان و بمسح راس
از راس تا از اذنین و درینجا دلالت ظاهر است بر بودن اذنین از راس کذا قال الشیخ و در اکثر احادیث
مسح راس و اذنین واقع شده بی تعرض باب جدید و ظاهر سیاق آنها در بودن اوست ما بیه چنانکه
گذشت و اما آنچه روایت کرده شده است که گرفت از برای اذنین آب جدید محمول است بر آنکه تری
بعد از استیعاب براس در دست نماند از جهت تطبیق میان احادیث و بضرورت که چون تری منعدم
گردد مانعی نیست از گرفتن آب جدید اگرچه در عضو واحد باشد و بالجمله روایت مسح اذنین
با آب سر اکثر و اشهر است و از بسیاری از صحابه عظام بطرق کثیره آمده کذا قال الشیخ ابن الهمام و مصنف
میگوید که در مسح گردن حدیثی ثابت نشده و آن نزد حنفیه مستحب است و اختیار بعضی از شافعیه نیز
همین است و حدیثی نیز درین باب روایت میکنند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که مسح کند

روایت ابی داود و ترمذی از ربیع بنت معوذ نیز با بیان کیفیت مذکور آمده و در ... امام نزد هم

بر قفا همراه سر نگاه داشته شود از غل روز قیامت این حدیث را در مسند الفردوس از ابن عمر روایت
کرده لیکن بسند ضعیف و در روایتی دیگر نیز آمده ذکره الشیخ و شیخ ابن الهمام از برای اثبات استحباب
حدیث ترمذی از وائل بن حجر آورده ثم مسح علی راسه ثلثا و مسح اذنیه ثلثا و ظاهر رقبته و حدیث
دیگر نقل کرده از کعب بن عمرو الیامی بروایت ابی داود که علیه السلام مسح الرقبه مع مسح الراس و گفته
که نزد بعضی بدعت است و در هدایه از آداب و مستحبات ذکر کرده و اسماعیل امامی مسح حلقوم بدعت
و پایهای اگر در موزه نبودی بشستی و الا مسح کردی یعنی بهیچ جانب مقید نبودی و یکی را از دیگری
اولی و ارجح ندانستی مقصود درینجا بیان شستن پایهاست و بیان مسح موزه مفصل بیاید و همین
کلام را در اینجا شرح تر ازین بگوییم انشاء الله تعالی و از احادیثی که در اذکار وضو وارد شده
که نزد هر عضو مناسب آن عضو دعا میخوانند چیزی بصحت نه پیوسته بلکه محدثین حکم بوضع آن
کرده اند و آن ادعیه و اذکار بتفصیل در اوراد بعضی مشایخ مذکور و نزد ایشان معمول و محقق
این خلاف که در بعض اعمال میان محدثان و بعضی مشایخ واقع است در رساله که درین باب
تالیف یافته است بتفصیل کرده شده است و آنچه صحیح شده آنست که در اول مشایخ واقعه است
در رساله که درین باب تالیف یافته است بتفصیل کرده شده است و آنچه صحیح شده آنست که
در اول وضو بسم الله گفتن و تسمیه در اول وضو نزد حنفیه سنت یا مستحب و ابوداود و ترمذی
از ابوهریره و دارقطنی از ابوهریره و ابن مسعود و ابن عمر آورده اند که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم
هر که در اول وضو ذکر خدا کند پاک شود تمام جسد او و چون ذکر خدا نکند پاک نشود مگر
مواضع وضو و پس سیاق این حدیث در اثبات کمال است بتسمیه این امارت سنیت و استحباب
بود با آنکه این حدیث و احادیث دیگر در باب تسمیه ضعیف نیز نسبت کرده اند ولهذا اصح آنست
است که وی مستحب است نه سنت و منقول از سلف در تسمیه این لفظ است که بسم الله العظیم والحمد
لله علی دین الاسلام و بعضی گفته اند که این لفظ منقول است از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بعضی
گفته اند افضل بسم الله الرحمن الرحیم است بعد از تعوذ و در مجتبی گفته که جمع کند میان هر دو
و در محیط گفته که اگر لا اله الا الله یا الحمد لله یا اشهد ان لا اله الا الله بگوید نیز قائم مقام
بست و همچنین گفته است شیخ ابن الهمام و نیز شیخ در زاد الفقیر و شرح هدایه تشهد نیز نزد غسل هر
عضو از مستحبات شمرده است و بعضی از علما غسل و وضو را یکی از مواضع استحباب صلوات
بر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نیز شمرده اند و نزد امام احمد باختیار جماعه از اصحاب وی

مبارک

اعضای هم

تسمیه چنانکه بوفکنی در شرح خود گفته در اول وضو واجبست و شرط صحت وضو بنا بقول له
علیه السلام لا صلوة لمن لا وضوء له ولا وضوء لمن لم یسم رواه احمد وابو داود والحاکم عن ابی
هریره وابن حدیث را احمد و ترمذی وابن ماجه از سعید بن زید وابن ماجه و دارمی از
حدیث کثیر بن زید از ربیح بن عبد الرحمن بن ابی سعید از پدرش ابی سعید خدری نیز روایت
کرده اند و بخاری گفته که احسن احادیث درین باب حدیث سعید بن زید است و اسحاق
گفته که اصح احادیث حدیث اوست و نزد ابو حنیفه محمول بر نفی فضیلت و کمال است نه نفی
صحت و جواز بدلیل آنکه اصحاب سنن اربعه روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
تعلیم وضو فرمود چون بایستی برای نماز وضو کن چنانچه خدا امر کرده است ترا
شک نیست در وضوئی که امر کرده است بآیه کریمه اذا قمتم الی الصلوة ذکر تسمیه نیست با آنکه در بعضی
طرق تسمیه در وضوئی که امر کرده است حدیث سعید بن زید انقطاع هم هست و در بعضی رجال
وی اختلاف است والله اعلم و بعضی از علمای ما استدلال کرده اند بر نفی وجوب تسمیه بحدیثی که
بطرق متعدده از صحاح وحسان آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از بول و یا غایط آمده
بود مردی بروی سلام کرد جواب وی نداد و تیمم نمود دست مبارک خود بدیوار و تیمم کرد و در
وجواب سلام وی داد و فرمود منع نکردم ترا از رد سلام تو مگر اینکه من بی طهارت بودم و در
روایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو میکرد مردی بروی سلام کرد جواب وی نداد تا
وچون از وضو فارغ شد عذر خواهی آن نمود و این حدیث دلالت دارد که بی وضو ذکر خدا
نمیکرد پس دلالت کند بر عدم تسمیه پیش از وضو و درین استدلال نظر است زیرا که این دلالت
ندارد بر کراهت ذکری که مشهور و معمول بود در شرع و منع کند آنرا و بتحقیق وارد شده و ثابت
گشته ذکر تسمیه در اول وضو باحادیث متعدده و ظاهر آنست والله اعلم که امتناع حضرت
صلی الله علیه وسلم درین حالت از خصوص رد سلام بود که تاخیر و توقف دارد وی مجال همت
نه از مطلق ذکر چه در صحاح آمده که منع نمیکرد او را از ذکر خدا هیچ چیز بغیر از حدیث بلکه جنابت
هم و در بعضی روایات آمده که بعد از خروج از بیت الخلا میفرمود الحمد لله الذی اخرج عنی ما یوذینی
لی و بعضی تمسک کرده اند بآنکه در حدیث امیر المؤمنین علی و عثمان که توصیف وضو حضرت
صلی الله علیه وسلم برای مردم کرده اند ذکر تسمیه نیست و اگر واجب می بود بایستی کرد و جواب داده
که منع است ازین تمسک بآنکه مقصود ایشان حکایت افعال بوده و بس که داخل اند در وضو نه تسمیه

از اقوال است حاج وضو ایشان بیان کرده باشد و راوی از ایشان اختصار کرده و جزو
وی حدیث را نقل کرده بلاوی شهرت ابتدا بتسمیه بود هر امر ذی بال و چندین از سنن مثل
تخلیل و سواک در حدیث ایشان نیامده بلکه در بعضی طرق حدیث بیان وضو غسل
یدین اولا نیز نیامده کذا قال الشیخ ابن الهمام اما پوشیده نماند که این جواب خالی از ضعف نیست
و تمسک آن جماعه بر نفی وجوب تسمیه تام است و عدم ذکر بعضی سنن دیگر منافات بآن ندارد
و بعضی گفته اند که محل نیست در وضو وجوب را زیرا که وی شرط و تابع صلوة است و اگر
در وی نیز واجبی بود لازم آید مساوات او با اصل و این استدلال بغایت ضعیف است و نکته
بجواب آن است و نیز از وجود واجب در وضو لازم نیاید مساوات ممنوع است از جهت وجود فارق
بوجوه دیگر مثل عدم لزوم وضو بنذر بخلاف صلوة و تواند که رتبه واجب وی منحط باشد
از رتبه واجبات نماز چنانکه فرایض او نیست نیز از فرایض نماز کذا قال ابن الهمام پس سبیل در منع وجوب
تسمیه همان کلام در ثبوت احادیث وارده درین باب و عدم قطعیت دلالت آنها بر وجوب باشد
و منع ثبوت تعارض میان احادیث جانبین والله اعلم و در آخر وضو گفتن اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده و رسوله و در حدیث مسلم و ابی داود و نسائی
وابن ماجه از عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمده است که هر که وضو کند باسباغ و بعد از وضو
این کلمه بگوید گشاده شود برای او هشت در بهشت و گفته شود مر او را در آنها در که خواهی
و جزری در حصن حصین برمز ابن ماجه و مصنف ابن ابی شیبه و ابن السنی آورده ثلاث
مرات و بعد از شهادتین فرموده اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین این زیاده
ترمذی است بر شهادتین ولیکن در حدیث ترمذی کلمه اشهد قبل ان محمدا نیست و حاکم در
مستدرک و نسائی این را نیز زیاده کرده سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت
استغفرک واتوب الیک نوشته شود آن را در کاغذی پس مهر کرده شود بر آن و گشاده نشود
مگر در روز قیامت و ابو موسی اشعری رضی الله عنه چنانکه نسائی و ابن السنی روایت کرده گفت
آب وضو آوردم پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وضو ساخت و شنیدم که در وقت وضو بعد
از تسمیه چنانکه از سیاق کلام جزری در حصن حصین مفهوم میشود میگفت اللهم اغفر لی ذنبی
و وسع لی فی داری و بارک لی فی رزقی گفتم یا رسول الله شنیدم که چنین و چنین دعا کردی فرمود
هل ترکت من شیء آیا هیچ فرو گذاشت کردم درین دعا یعنی دعا کردم که جامع خیرات و برکات دنیا

وجزری از طبرانی در اوسط آورده که هر که وضو کند پس بگوید سبحانک اللهم وبحمدک استغفرک واتوب الیک

واخرت است اما آنکه ابوموسی رضی الله عنه این دعا را بسهل مختصر پنداشت پس در جواب وی
فرموده یا مراد آنست که بود که تو میدانی که در طلب خیر و اتیان فعلی کرده روی بامید ثواب بود اهتمام
دارم و ترک نکنم اگرچه سهل و مختصر بود و واجب باشد انسانرا نباید حرص من بر طلب خیر
و احراز ثواب و تعلیم است والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از وضو اعضا
را بمندیل یعنی طرف دستار پاره یا رداء یا منشفه یعنی رومال که برای پاک کردن اعضا و چیدن
آب از آن ساخته باشند خشک نکردی و اگر حاضر کرده بودی دور کردی و حدیثی که از عایشه
رضی الله عنها مرویست که کانت له خرقة ینشف بها بعد الوضوء بود مر
آنحضرت را جامه پاره برای چیدن آب که میچید بدان آب را بعد از وضو و در روایتی
ینشف بها غسالة وجهه اعم من ان یمسح به وجهه کذا فی النهایة و حدیث معاذ رضی که
گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم وقتی که وضو میکرد و پاک میکرد روی مبارک را بطرف
خود هم حدیث ضعیف است بجهت ضعف بعضی رواة آن و هر دو در جامع ترمذی مذکور و ترمذی
نیز تضعیف کرده و گفته که از آنحضرت درین باب چیزی صحیح نرسیده است و گفته که قومی از اهل
علم از صحابه و تابعین و غیرهم درین باب رخصت کرده اند و بعضی مکروه دارند و میگذارند
تا همچنان خشک شود که موجب ثقل میزان اعمال است و روایت شده اینچنین کرده است
این قول از سعید بن المسیب و زهری انتهی و در بعضی کتب حنفیه مذکور است که اگر بقصد تنزه و
تکبر نبود کراهت ندارد و در بعضی از شروح مشکاة از ازهار نقل کرده که مستحب است ترک
تنشیف زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تنشیف نکرده و اگر تنشیف کند مکروه هم نیست بر قول
اصح و نزد بعضی مکروه است و در وضو ساختن کسی آب بر دست وی صلی الله علیه وسلم ریختی
مکرر وقت ضرورت در حدیث بخاری و مسلم از حدیث مغیرة بن شعبه آمده است که آن
حضرت در سفری بود و من آب بر دست مبارک وی میریختم و وضو میکرد و نیز در حدیث
بخاری از حدیث اسامة بن زید هم چنین آمده و حاکم در مستدرک از حدیث ربیع بنت
معوذ آورده که گفت آوردم آب وضوی حضرت را پس فرمود بریز بر اعضای من پس ریختم
و آنحضرت وضو کرد و این حدیث صریح تر است در جواز بجهت امر و عدم تقیید بسفر و در حدیث
صفوان ابن عسال نیز آمده که ریختم من آب وضوی را بر اعضای پیغمبر خدای صلی الله علیه
وسلم در سفر و حضر این احادیث درین باب آمده و وجود ضرورت از آن معلوم نشده و مقید

بآن نیفتاده والله اعلم و حدیثی که در تخلیل لحیه وارد شده بعضی از اهل حدیث قبول کرده اند
و بعضی رد کرده و ترمذی از حسان بن بلال گفت عمار بن یاسر را دیدم که وضو کرد و تخلیل لحیه را
کرد پس گفته شد او را آیا تخلیل میکنی لحیه را میگفت چه منع میکند مرا از آن و حال آنکه دیدم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که تخلیل میکرد لحیه خود را و میگوید که درین باب حدیث از عایشه
و ام سلمه و انس و ابن ابی اوفی و ابی ایوب نیز آمده و لیکن در بعضی طرق حدیث عمار یحیی
و گفته که سفیان بن عیینه گفته است که عبد الکریم ذکر کرد روایت از حسان بن بلال کرده ما روی عن یحیی
ندارد و نیز ترمذی گفته که محمد بن اسماعیل گفته است که صحیح ترین حدیثی که درین باب آمده حدیث
عامر بن شقیق است از ابی وائل از عثمان که گفت بود پیغمبر خدا که تخلیل میکرد لحیه را و گفته که اکثر
اهل علم از صحابه و غیرهم بدان قایل اند و احمد گفته که اگر سهو کند از تخلیل لحیه روا است و اسحق
گفته که اگر بفراموشی ترک کرد یا تاویل کفایت میکند و اگر عمدا کرد اعاده کند و گفته که حدیث عثمان بن عفان حسن صحیح انتهی و زرکشی در شرح طرق حدیث عثمان
را ابن حبان آورده که وی رضی الله عنه وضو کرد روزی و تخلیل کرد لحیه را و همچنان مستی روی
پس گفت دیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که کرد آنچنان که دیدید بیمر که کردم و
گفته رواه الترمذی و صححه ابن خزیمة و ابن حبان و حسنه البخاری و ابو داود از انس رضی الله
عنه آورده که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که چون وضو میکرد میگرفت کفی از آب و در
در می آورد از زیر زنخ خود و تخلیل میکرد بدان لحیه خود را و میفرمود همچنین امر کرده
است مرا پروردگار من عز و جل و بالجمله حدیث تخلیل لحیه بطرق متعدده آمده و در بعضی روایات
بعضی طرق آن محدثان را اختلافی هست و مر او را شواهد کثیره است و راجح جانب ثبوت
بنزد امام ابی حنیفه و شافعی و نزد امام احمد و نیز مذهب معروف و نزد بعضی از ایشان مذهب
وی واجب است از جهت حدیث انس که گفت بهذا امرنی ربی و نزد امام مالک تحریک کند لحیه را در
غسل وجه بکفین تا در گیرد او را آب بمانعه شعر آنکه داکم ملاقی اوست و در رساله ابن
ابی زید که در مذهب ایشانست گفته که ولیس علیه تخلیلها فی الوضوء و یجری علیها یدیه الی
آخرها و این هم احتمال نفی وجوب دارد و هم احتمال نفی سنیت و ظاهر احتمال ثانی است بقرینه مقام
و شمنی گفته که بعضی گفته اند که تخلیل لحیه سنت است نزد ابی یوسف و فضیلت است نزد ما
و شمس الائمه سرخسی گفته که اصح آنست که ابو حنیفه با ابی یوسف است و کیفیت تخلیل آنست
که در آرد اصابع خود را از اسفل لحیه بجانب فوق انتهی و در هدایه گفته است که سنت است نزد

ابی یوسف و مستحب است نزد محمد زیرا که ثابت در وی مجرد فعل است نه مواظبت لیکن بعد از
حدیث انس که گفته امرنی ... ثبوت مواظبت ظاهر است والله اعلم و ظاهر حدیث انس است که
با مسح باید بود و بعضی گفته اند که جایز بر وجه است و وقت وی نزد شستن روی است و نزد امام
احمد مخیر است که در وقت شستن روی کند یا در وقت مسح راس و اما تخلیل اصابع کما که
کردی و در جامع ترمذی و سنن ابن ماجه از حدیث ابن عباس آورده که فرمود رسول خدا
صلی الله علیه وسلم چون وضو کنی تخلیل کن اصابع هر دو دست و هر دو پای و ترمذی
گفته حدیث حسن غریب و در حدیث اصحاب سنن از لقیط بن صبره آمده که گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم چون وضو کنی کامل و تمام کن وضو را و تخلیل کن اصابع را و مبالغه کن در استنشاق
مگر آنکه صایم باشی و تصحیح کرده این حدیث را ترمذی و ابن خزیمه و حاکم و احمد و ترمذی روایت کرده
از مستورد بن شداد که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم که تخلیل کرد با انگشت خنصر انگشتان پای خود را
و ترمذی گفته حدیث غریب لا نعرفه الا من حدیث ابن لهیعة و نزد امام ابو حنیفه سنت است تخلیل
اصابع یدین و رجلین و همچنین نزد امام شافعی و نزد امام احمد تخلیل اصابع رجل مسنون است
بحدیث مستورد بن شداد و در اصابع یدین دو روایت است اشهر سنت است بحدیث
ابن عباس و لقیط بن صبره و بر روایتی نه زیرا که تفریج آنها مغنی است از تخلیل و مالک تخلیل مخصوص
اصابع رجل دانسته و آنرا نیز گفته که اگر ترک کند باکی نیست لیکن تخلیل اطیب است مر نفس را و
تخلیل اصابع رجل آنکه تخلیل کند بخنصر ید یسری ابتدا کند از خنصر رجل یمنی و ختم کند بخنصر رجل
یسری رعایت تیامن و تخلیل کند اصابع یدین را بدانکه در آورد اصابع یکی را در دیگری و سنت بودن
تخلیل اصابع بر تقدیری است که آب در درون انگشتان برسد و مقصود از تخلیل مبالغه و تکمیل
تطهیر بود و اگر انگشتان بهم پیوسته بود بحیثیکه آب در درون آنها نرسد تخلیل واجب بود
باتفاق و وعیدی که بر ترک تخلیل اصابع در حدیث دار قطنی وارد شده چنانچه در وی آمده
که تخلیل کنید اصابع را تا تخلیل نکند آنرا [illegible] محمول بر همین صورت است که [illegible]
[illegible] حاصل نکرده [illegible] وجوب است پس سنت چون باشد با آنکه گفته
که این حدیث ضعیف است [illegible] ذکره ابن الهمام و اما تحریک انگشتری در
در حدیث ضعیف وارد شده در حدیث ابی رافع که ابن ماجه و دار قطنی آورده اند که کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا توضأ حرک خاتمه و در مذهب حنفی از سنن و مستحبات وضو است و

۳۳

و شیخ ابن الهمام در زاد الفقیر گفته که تحریک خاتم اگر فراخ بود سنت است و اگر تنگ بود آب در زیر
آن نرسد واجب است **فصل** در کتب حدیثیه از کتب ستة و غیرها بروایات متعدده و طرق
مختلفه آمده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در سفر و حضر مسح بر موزه کشیدی در مواضع
[illegible] تصریح کرده اند جمعی از حفاظ حدیث که مسح خفین بتواتر ثابت شده است
که شک و شبهه [illegible] و بعضی نقل از راویان آن جمع کرده و از هشتاد در گذشته
[illegible] داخل ایشان اند و هیچ یکی از سلف انکار آن نکرده مگر از امام مالک روایتی نقل کنند
که مسح بر موزه مسافر راست نه مقیم را و امام محمد در موطای خود گفته که مالک بن انس گوید که
مقیم را مسح بر موزه جایز نبود و حال آنکه اکثر احادیث و آثاری که مالک روایت کرده در مقیم است
و شیخ ابن حجر گفته که روایات صحیح از مالک آنکه صحیح اند بجواز مطلقا و بعضی گویند که توقف مالک
در صحت حال اقامت در خاصه نفس خود بود اما فتوی او بجواز بود و مثل این منقول است از
ابو ایوب صحابی [illegible] در سفر و حضر [illegible] در شرح نقایه
گفته مسح بر موزه جایز است [illegible] و از امام ابو حنیفه روایت میکنند که فرمود حکم نکرد
بمسح خفین تا آنکه دیدم در روی آثار و اخبار مثل ضوء نهار و از احمد امام فرمود که سی و هفت نفر
از صحابه روایت میکنند مسح خفین را از رسول صلی الله علیه وسلم [illegible] فرمود که چهل کس از اصحاب
حدیث کرده اند [illegible] مرفوعا و موقوفا و ابن المبارک گفته که [illegible] مسح خفین
[illegible]
اند و قراءت نصب را [illegible] مسح خفین [illegible] بود باتفاق
و امام حسن بصری فرموده که حدیث کرده مرا هفتاد تن از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم
مسح کرد بر خفین و در هدایه میگوید که اخبار در مسح خفین مستفیض و مشهور است و هر که آنرا
اعتقاد نکند مبتدع باشد و کرخی میگوید میترسم کفر برای آنکه مسح خفین را اعتقاد نکند و از امام
ابو حنیفه مثل این آمده و بالجمله در اخبار صحیح ثابت شده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سفر و حضر
مسح بر موزه کشیده و مدت حضر یک شبانروز نهاده و مدت سفر سه شبانروز چنانکه روایت
کرده مسلم از علی ابن ابی طالب رضی الله عنه و روایت کرده [illegible] این حدیث از هژده صحابی
کرده در جمع الجوامع سیوطی مذکور اند و امام احمد از عوف بن مالک اشجعی آورده که گفت امر کرد رسول
صلی الله علیه وسلم بمسح بر خفین در غزوه تبوک سه شبانروز مسافر را و یک شبانروز مقیم را

وگفت امام احمد که این اجود حدیثی است در مسح خفین زیرا که در غزوه تبوک است و آن آخر
غزوه ایست که غزا کرد رسول الله و آخر فعل اوست صلی الله علیه وسلم و مسح بر ظاهر موزه
کشیدی یعنی بر پشت پای چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده و ابو داود در سنن خود از
علی مرتضی رضی الله عنه بطریق متعدده آورده که فرمود اگر کار دین برای و حکم عقل بودی
پایان موزه اولی بودی بمسح از بالای آن و بتحقیق دیدم من رسول خدا را که مسح کرد بر ظاهر
خفین و اما در اسفل موزه حدیث ضعیف وارد شده و در حدیث صحیح چیزی ثابت نشده
چنانچه از مغیرة بن شعبه در حدیث ابو داود و ترمذی و ابن ماجه آمده که گفت وضو کنانیدم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم در غزوه تبوک پس مسح کرد اعلای خف را و اسفلش را و ترمذی
گفته که این حدیث معلول است و اتصال او بمغیرة بن شعبه ثابت نشده الا بوراد که کاتب مغیره
بود و مولای او و هم ترمذی گفته پرسیدم من ابا زرعه را و بخاری را ازین حدیث این هر دو
امام گفتند که این حدیث صحیح نیست و ابو داود نیز این حدیث را تضعیف کرده و در اکثر طرق حدیث
مغیره مطلق واقع شده که مسح علی الخفین بی ذکر اعلی و اسفل و نزد ترمذی در بعضی طرق ابی
داود و احمد علی ظاهرهما نیز واقع شده و نزد امام ابی حنیفه مسح بر ظاهر خف فرض است و بر باطن
خف و عقب و ساق اصلا جایز نبود و مذهب امام احمد نیز همچنین است و نزد امام شافعی
بر ظاهر خف فرض و بر پایان آن سنت است و نزد امام مالک نیز همچنین است و کیفیت مسح
ایشان آنست که بگذارند دست راست خود را بالای خف از جانب اصابع و دست چپ زیر خف
پس بکشند هر دو دست را بطرف کعبین و همچنین کنند در مسح خف دیگر و بگذارند دست چپ
بالای خف و دست راست پایان او و بروایتی ابتدا کنند در مسح اسفل خف از کعبین بطرف اصابع
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر جورب مسح کردی چنانچه در روایت احمد و ترمذی و ابی داود
و ابن ماجه از حدیث مغیرة بن شعبه آمده و نیز روایت کرده امام احمد از بلال رضی الله عنه
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو میکرد و مسح میکرد بر عمامه و موقین و ابی داود و مانند این
آورده و موق جرموق را گویند فارسی معرب است و جوهری و مطرزی گفته که موق خف
قصیری که پوشیده میشود بالای خف کذا فی شرح ابن الهمام و در کتب دیگر شرح حرقه آورده
که جرموق خف و اطلسی که پوشیده میشود فوق خف در بلاد سرده و ابو داود از علی مرتضی
و ابن مسعود و انس بن مالک و عمر ابن الخطاب و ابن عباس و غیر ایشان از صحابه عظام رضوان الله علیهم

اورده

آورده که ایشان مسح بر جورب کردند و جورب موزه را گویند که بر بالای موزه پوشند بجهت سرما
هوا یا آنکه نگهداشت موزه پایان از چرک و غساله خواه از صوف باشد یا از چرم و مسح بر جورب
جایز است چون موزه پایان و بالا هر دو بطهارت پوشیده باشند نزد امام ابی یوسف و محمد
مطلقا و نزد ابوحنیفه اگر ثخین و منعل و مجلد باشد چنانچه بدان راه توان رفت و نیز آنکه بر
ساق بایستد جایز بود و اگر ثخین نباشد جایز نبود مگر آنکه رقیق باشد بحیثیتی که تری آب مسح
جورب بموزه درون برسد گویا که بر وی مسح کرده و در مذهب امام احمد نیز مسح بر موزه که بالا
موزه پوشیده باشد اگر چه منعل باشد و احادیث مذکوره حجت بر وی و آنحضرت را صلی
الله علیه وسلم در مسح خفین و غسل رجلین تکلفی نبودی بلکه اگر در حالت قصد وضو پاها مکشوف
بودی غسل کردی و برای مسح کردن موزه نپوشیدی و اگر پاها در موزه بودی مسح کردی و موزه بیرون
نکردی و علما را در اینجا اختلاف بعضی گویند که مسح افضل است از برای اظهار سنت و رد اهل
بدعت از خوارج و روافض و نزد اینجا عرانی علما اگر پاها مکشوف باشد موزه بپوشند و مسح
کنند از برای مصلحت مذکور و اکثر برانند که مسح رخصت است اگر بکنند جایز بود و عزیمت آن
یعنی اگر پای از موزه برآورده بشوید افضل بود و بر آن ماجور گردد و مختار صاحب هدایه
همین است و نزد امام احمد در روایتی مسح افضل است از برای ترویج سنت و مخالفت شعار
اهل بدع که از آن منع کنند و در روایتی دیگر هر دو برابر است از جهت ورود شریعت بهر دو
و مختار مصنف نیز همین است چنانکه گفت و چون در افضلیت مسح و غسل علما را اقوال آمد
فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان نموده شد تا معلوم گردد که احسن اقوال اینست که عادت
نبوی بود صلی الله علیه وسلم یعنی تکلف نکند و مقید بهیچ جانب نباشد و هیچ یکی از جانبین
را افضل و ارجح ندارد و هر دو را برابر انگارد والله اعلم **فصل** بدانکه جواز تیمم ثابت
بکتاب و سنت و اجماع و ابتدای شرعیت آن در غزوه مریسیع است که عقد عایشه رضی الله
عنها گم شده و آنحضرت مردم بطلب آن گماشته و توقف نموده بود پس وقت نماز در رسید
با قوم آبی نبود که بدان وضو سازند پس درشتی کرد ابو بکر رضی الله عنه بر عایشه که حبس کردی
و نگاه داشتی رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و مسلمانان را بر غیر آب پس نازل شد آیت تیمم و گفت
اسید بن حضیر که چه عجب بسیار است برکت شما ای آل ابی بکر و گفت رحمت کند ترا خدا تعالی
ای عایشه نبی بیتم ترا که صادر شد از تو امری اگر چه بظاهر مکروه بنداری مگر آنکه گردانید

جایز نیست نزد شافعی مسح بر جورب ... درست نبوده

خدا تیمم عمار در وی فرج و کتاب دیگر مسلم نا تمام آورده اند که بعد از ساعتی آن مقدار اذر
ما دریافتند و در کیفیت تیمم اختلاف است اکثر بر آنند که تیمم دو ضربه است یعنی دو بار دست
زدن است بر زمین یکبار آورده و دیگر برای دو دست تا مرفقین و این مذهب امام ابو حنیفه
و مالک و شافعی و مختار بعض اصحاب احمد است و قول علی مرتضی و ابن عمر و حسن بصری
و شعبی و سالم بن عبد الله بن عمر و سفیان ثوری است و طبرانی و دار قطنی و حاکم از روایت جابر
آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود التیمم ضربتان ضربة للوجه و ضربة
الی المرفقین و این حدیث را طبرانی از ابن عمر و از ابی امامه و حاکم از ابن عمر و احمد از عمار
نیز روایت کرده اند ابو داود از عمار بن یاسر آورده که مسح کردند صحابه برای نماز فجر و بودند
ایشان با رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس زدند کفها خود صعید را پس مسح کردند بروی
خود مسح واحد پس باز زدند کفهای خود صعید را بار دیگر پس مسح کردند دستهای
خود تمام مناکب و آباط و لیکن در بعض نسخ ضربة بالباطن واقع شده و این جهت آن بود
که در آیت تیمم ذکر مرفقین نیست پس گمان بردند که دست تا تمام عضو است از کفها تا ابط
و بعض بر آنند که تیمم یکبار دست زدن است بر زمین و بروی هر دو کف دست ها و این
مذهب مشهور امام احمد بن حنبل است و قول قدیم امام شافعی و محفوظ و مختار ان مذهب
اول است و منقول است از مالک و دیگر اصحاب حدیث و دلیل ایشان حدیثی است که در صحیحین
از عمار بن یاسر آمده که وی جنب بود و برای تیمم جنابت در خاک می غلطید چون بحضرت رسید
فرمود پس بود ترا ای عمار که میزدی هر دو دست خود را همچنین پس آنحضرت برای نمودن عمل
هر دو دست خود را بر زمین زد و نفخ کرد و در هر دو کف پس مسح کرد به هر دو دست روی
و کفین را این لفظ بخاری است چنانچه در مشکات آورده و لفظ مسلم و ابی چنین است که
بس بود ترا ای عمار که میزدی دو دست خود را بر زمین و نفخ میکردی پس بدو دست مسح
میکردی روی خود را و کفین خود را و جواب از این دلیل گفته اند که مراد و مقصود آنحضرت
صلی الله علیه و سلم در اینجا بیان صورت ضربه است برای تعلیم عمار که چنین بر زمین
باید زد و بر زمین نباید غلطید نه بیان تمام صورت تیمم و جمیع آنچه بدان تیمم حاصل شود
و عمار بیان تعلیم ضربه را روایت کرد و لهذا در روایات دیگر از عمار در سنن ابی داود و
غیر آمده که در وی تصریح است بآنکه تیمم دو ضربه است و در همین حدیث نیز در بعض روایات

٣٤

ان لفظ ضربة واحدة نیست و همین مقدار است که هر دو دست را بر زمین زد و بیفشاند و نفخ
از روی پس مسح کرد روی را و هر دو کف دست را و این علی الاطلاق شامل دو ضربه نیز تواند
بود کرمانی در شرح صحیح بخاری گفته که امام نووی گفته محفوظ ضربتین است نه ضربه واحده
و این جواب است از ذکر ضربة بعد ضربتین و اما ذکر کفین و مسح بر آن نیز چون مقصود نیز
تمام تیمم است اقتصار کرد بر آن بجهت کفایت آن در تعلیم ضربه بدلیل ذکر ذراعین الی المرفقین
در احادیث دیگر و نیز گویند که مراد بکفین اینجا یدین است و چون ذکر مرفقین اراده کفین
امکان است چنانچه در آیت سرقه و السارق و السارقة فاقطعوا ایدیهما عکس این نیز جائز باشد
بوجود العلاقة و چون مختار مصنف مذهب جمهور محدثین است میگوید که چون
تیمم کردی یکبار هر دو کف مبارک بر زمین زدی و بر روی و هر دو دست بمالیدی و در بعض روایات
صحیح بود و واقع شده تقدیم وجه بر کفین و یا بعکس و در بعض تیمم تقدیم کفین بر وجه و مسح
ابن حجر گفته از اینجا معلوم میشود که ترتیب در تیمم شرط نبود و بنای کلام مصنف بر آنست
و در حدیث صحیح نیامده که دو یا دست مبارک بر خاک زدی و نیامده که دست را تا مرفقین
مسح کردی و احادیثی که بر خلاف این گفتیم وارد شده مجموع ضعیف است و جمهور تیمم را تا
که دو ضربت و لحاظ و مسح کفین آمده در وی و صحت نیست مصنف اینچنین میگوید و لیکن
ابن الهمام گفته است که حاکم حدیث ضربتین را تصحیح نموده و گفته است صحیح الاسناد و امام
دار قطنی گفته است رجال همه ثقات تنبیه بدانکه ارباب حدیث در ترجیح مذهب تا بحد
و شیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری ترجیح احادیث این مذهب میاید و گفته که اما بخاری
عنوان را بلفظ جزم که گفته باب التیمم للوجه و الکفین باشهر تحت الاختلاف نجهد فوق دلیل او است
احادیث وارده در صفت تیمم صحیح نیست سوای حدیث ابی جهیم و عمار و آنکه بر این کرده مجهول
حدیث عمار در صحیحین بلفظ کفین واقع شده و در سنن بذکر مرفقین و در روایتی تا نصف
ذراع و در روایتی تا آباط و در این دو روایت مقال است و آنچه ترجیح میکند روایات صحیحین را
در اقتصار بر وجه و کفین آن است که عمار بعد از رحلت حضرت صلی الله علیه و سلم فتوی میداد باین
و راوی حدیث اعرف است بمراد از غیر خصوصا صحابی مجتهد و همچنین در روایت صحیحین
ضربه است و غیر آن ضربتین و گفته که قول نووی که گفته است محفوظ ضربتین است نه ضربه
واحده مراد نزد حفظ مذهب است نه روایت زیرا که اختلاف است میان شافعیه که مذهب

اولی است یا ثانی و صحیح و محفوظ اشت کر ثانی است وگفته که جواب نووی در شرح مسلم که مقصود
بیان مجرد صورت ضربست ازجهت تعلیم نه جمیع آنچه حاصل شود بوی تیمم متعقبست بآنکه
سیاق قصه دلالت دارد بر انکه مراد بیان جمیع است چه ظاهر از قول حضرت صلی الله علیه
وسلم که فرمود انما یکفیک بیان جمیع جزئیت که کفایت کند و استدلال بر اشتراط مسح تا مرفقین
بقیاس بر وضو فاسد است چه آن قیاس است در مقابله نص که دلالت دارد بر مسح کفین با آنکه
قایل بعدم نیز قیاسی دارد که معارض این قیاس و آن قیاسیست بر حد سرقه انتهی کلام الشیخ
اگر گویند پس امر مشکل شد آنچه گفته اند در توجیه مذهب اول مدخول شد پس چه میگوئی
تو در اثبات این مذهب جواب آنست که تشکیک احادیث درین باب مختلف و متعارض
آمده در بعضی ضربتین و در بعضی ضربه واحده و در بعضی مطلق ضرب و در بعضی کفین و در
بعضی یدین الی المرفقین و در بعضی یدین مطلق واخذ باحادیث ضربتین و مرفقین اخذ است
باحتیاط و عمل است باحادیث طرفین ازجهت اشتمال الضربتین بر ضربه و مسح ذراعین تا مرفقین
بر مسح تا کفین دون العکس و نیز تیمم طهارت ناقص است پس اگر محل آن بیشتر بود و مستوعب
مرفقین و برای وجه و دست ضربه علاحده باشد بهتر و باحتیاط قریب تر باشد اگر گوئی
تا ابط باحتیاط قریب تر است چرا آن را اخذ نکردند گویم حدیث الی الآباط صحیح نیست با آنکه
وقوع ذراعین در حدیث ابی جهیم چنانچه در شرح السنه روایت کرده وگفته حدیث حسن و ید
که ظاهر در ذراعین است چنانچه در صحیح بر آمده موید آنست که اگر گوئی چرا ضربه و مسح
کفین را فرض نداشتند و زیادت را و مکمل آن چنانچه غسل مرتین و مرات و مسح تمام راس در
وضو جواب آنکه مروی در وضو هر دو عملست تارة فتارة لاجرم ادنی را که متیقن است فرض
داشتند و زیادت را و اینجا احادیث متعارض آمده وظیفه مجتهد ترجیح بود و رعایت احتیاط
صالح است برای ترجیح و قیاس بر وضو که اصل تیمم است نیز برای این ترجیح است نه قیاس در
مقابل نص و شک نیست که قیاس بر وضو اقرب است از قیاس بر حد سرقه اگر گوئی تعارض احادیث
بر تقدیری بود که در درجه مساوی باشند و محدثین خود حکم کرده اند که احادیث ضربتین در
صحاح مذکور نیست گویم که عدم ذکر آن در صحاح محل بحث است چنانکه از حاکم و دارقطنی نقل
کرده شد با آنکه عدم قوت و صحت آن احادیث در زمان آن ایمه محل منع است شاید که تطرق ضعف
و وهن در آن بعد از ایشان پیدا شده باشد بجهت آن بعضی روایات که بعد از ان روایت کرده اند

و متاخرین

و متاخرین محدثان که بعد از ایشان امده اند از درستی آوردن آن در صحاح و از وجود ضعف در
حدیث نزد متاخرین لازم نیاید وجود آن در زمان متقدمین و این نکته در غایت جودت است
چنانچه در مقدمه بیان آن کرده ایم و این غایت سعی است در تحقیق این مقام و در شرح شیخ اشارة بآن
ابن الهمام بر هدایه نیز سخن درین مقام با این بسط و تفصیل واقع نشده و لله الفضل والمنة و
علی نبیه الصلوة والتحیة والله اعلم و علمه احکم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر هر زمین که
خواست که نماز گزارد خواه سنگ و خواه ریگ تیمم کردی و فرق میان خاک و ریگ و غیر آن نکردی این و خواه خاک
کلام نفی مذهب شافعی کرد که تیمم را مخصوص بخاک میدارد و بغیر آن درست نمیدارد و قول
ابی یوسف که گوید که جز بر خاک و ریگ درست نبود مذهب امام ابو حنیفه است که تیمم
جایز است بر خاک و ریگ و سنگ و هر چه از جنس ارض است و هر چه از جنس ارض آید داشته
که با آتش که گداخته نشود و خاکستر نگردد و شیخ مصنف برای تایید قول امام آورد که میفرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم حیثما ادرکت هر جا که دریابد رجلا من امتی الصلوة مردی را از امت من نماز
یعنی هر جا و بر هر زمین که وقت نماز در رسد فعنده مسجده و طهوره پس نزد اوست آن زمین است سجده گاه و طهور
جای نماز آن مرد و طهارت وی یعنی بهمان زمین تیمم کند و همان نماز گزارد و بخلاف امم سالفه
که نماز ایشان جز در بیعه و کنایس جایز نبود و طهارت ایشان جز بآب درست نبود و تسمیه امکان
بمسجد کنایتست از عدم اختصاص سجود بموضع دون موضع یا مجاز است از مکان بمعنی
برای نماز چون که در آنجا جایز شد گویا مسجد شد کذا فی الکرمانی و این بیان مبنی بر کسر جیم است
وهو الاکثر و بعضی بفتح جیم نیز خوانند اندای مکان سجود نیز الجبهه فقط و این نص صریح است درآ
که جنس زمین طهور است و تیمم مخصوص بخاک و ریگ نیست چنانکه مذهب امام اعظم است
و در حدیث صحیح آمده که آنحضرت برای هر یک فریضه تیمم جدید کردی و مذهب شافعیست که
میگوید برای هر نماز فریضه تیمم جدید باید و نوافل تبعیت آن بگذارد و میگوید که طهارت تیمم
ضروریست و از برای دفع حرج بحکم ضرورت نماز بدان جایز داشته اند چنانکه طهارت صاحب
عذر که برای هر وقت نماز وضوش باید کرد یا که آنحضرت جواز تیمم بر سبیل الاطلاق فرمود و آنرا
تیمم را قایم مقام وضو داشت چنانکه بیک وضو چند نماز توان گزارد بیک تیمم نیز جایز بود و مذهب
ابو حنیفه نیز همین است و ظاهر کتاب و سنت موافق آنست **باب** در نماز آنحضرت
صلی الله علیه وسلم عامتر از آنکه فرض باشد یا نفل چون بنماز برخاستی بدایت نماز کردی و بعد

ازنیت بلفظ الله اکبر وپیش از تکبیر نیت بزبان ولفظ مروی نیست در احادیث همین قدر مرویست
که چون بنماز برخاستی گفتی الله اکبر وذکر نیت نیست وچون مقرر است که انما الاعمال بالنیات
یقین معلوم شد که در نیت نخواهد بود وچون حقیقت نیت همان قصد قلبی است احتیاج
بلفظ نباشد واز قواعد شرع وبضرورت عقل نیز معلوم شد که اگر زبان با دل جمع شود
اقوی واکمل بود وازینجاست که فقها گفته اند که اگر بلفظ نیز بگوید بهتر باشد فافهم ونیز در
روایات فقهیه آمده که اگر از احضار قلب عاجز آید بفعل زبان کفایتست ومحدثان میگویند که نیت
بزبان خواندن بدعتست وبا گفتن الله اکبر دستها هم برداشتی یعنی تکبیر ورفع یدین معا
بودی در اکثر احادیث همچنین واقع شده ومذهب ابی یوسف ومختار جماعه از فقهاء حنفیه
مثل طحاوی وقاضیخان وغیر ایشان اینست ومیگویند که رفع سنت تکبیر است پس مقارن باشد
او را ودر بعض احادیث تاخیر تکبیر از رفع نیز در آمده چنانچه در سنن ابی داود ونسائی از ابن
عمر رضی الله عنهما آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر میداشت هر دو دست خود را برابر دو
دوش خود پس تکبیر میگفت ومذهب امام ابی حنیفه ومحمد اینست زیرا که در رفع یدین نفی کبریا است از
غیر حق جل وعلا ودر تکبیر اثبات کبریا از او سبحانه وتعالی ونفی مقدم است بر اثبات چنانکه
در لا اله الا الله وعامه مشایخ برین اند ودر بعد از این با صح گفته اند ودر شرح ابن الهمام درینجا
قول ثالث نیز نقل کرده وآن تکبیر است پس رفع وگفته که بیهقی در سنن کبری از انس رضی الله عنهما
آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون افتتاح میکرد نماز را تکبیر میگفت پس برمیداشت
دو دست خود را تا محاذی میساخت با آنها انگشتان اورا واین حدیث صحیح است در تقدیم تکبیر بر
رفع وگفته که رجال او همه ثقات اند ونیز گفته که روایت ابی وایل برای نیز ظاهر است وبالجمله
پس مجموع سه قول آمده وجایز است که همه آن فعل آنحضرت باشد صلی الله علیه وسلم انتهی
ودستها را بر داشتن تا کجا باید بکوشها برابر کند وگاهی تا بدوشها آمده مذهب امام ابو حنیفه است
ومروی از احمد بن حنبل نیز همین است وتمسک ایشان بحدیث وایل بن حجر است که مسلم وابو داود
ودیگران روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون در نماز در آمدی تکبیر گفتی وبرداشتی دو دست
خود را مقابل دو گوش ودر روایتی از ابو داود آمده که برداشت دو دست را مقابل دو دوش ومقابل
کرد نر انگشتان خود را بدو گوش ودر روایتی نیز بنه دو گوش ودر روایتی برداشت دو دست را تا آنکه
نر انگشتان را نزدیک گوش ودر روایتی از بخاری ومسلم وابی داود ونسائی از مالک بن حویرث محاذی فروع

اذنین گفته اند که خدا منکبیه محمول است بر کف ها دست وخدا اذنیه بر سر انکشتان وفروع
اذنیه بر سر انکشتان واین تطبیق منقول است از امام شافعی وقتی که بعصر آمد وپرسیده شد
از جمع میان این احادیث بعد از آن دست راست را بر دست چپ نهادی برابر سینه ودر صحیح
ابن خزیمه همچنین ثابت شده نهادن دست راست را بر دست چپ مذهب امام ابو حنیفه
وشافعی واحمد است واحادیث درین باب در صحیحین وغیرهما بیشتر از آنست که حصر توان
کرد بخاری وصاحب موطا روایت کرده از سهل بن سعد که گفت بودیم ما مامور بوده ایم که
نهند دست راست را بر دست چپ در نماز ومذهب امام مالک ارسال است یا جواز وضع
نیز شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که مشهور از مذهب نزد ایمه مالکیه ارسال است ونزد بعضی
از ایشان وضع نیز آمده ولیکن آنچه معمول است نزد ایشان همان ارسال است انتهی وعجب آنکه
در کتب درین باب یافته نمیشود والله اعلم یکی از علمای مالکیه را در مدینه مطهره دیدم
که گفت که استحباب ارسال نزد ما آنست که وضع بدین علامت خشوع است واگر آن در باطن
نباشد عمل موافق ظاهر با باطن نیاید لازم آید وآن علامت نفاق بود وی گفتم از ینجا
گردد که وضع افضل بود که علامت خشوع است وعنوان اداء باطن ومنافی نیز ظاهر
است پس ساکت ماند وهیچ نگفت وبرابر سینه نهادن فوق ناف مذهب امام شافعی است
ودر روایتی از احمد نیز هست وحجت ایشان حدیث وایل بن حجر است که گفت نماز گزاردم با
رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس نهاد دست راست را بر دست چپ بر سینه خود وهمچنین
روایت کرد ترمذی از قبیصه بن هلب از پدرش که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم که
مینهاد هر دو دست خود را بر سینه خود ومذهب امام ابو حنیفه ودر روایتی از امام احمد نهادن دست
راست است بر دست چپ زیر ناف ودر روایتی در مذهب احمد مخیر است که بر سینه نهد
یا زیر ناف ترمذی گوید که امر درین باب واسع است نزد علما یعنی هر چه کند جایز است و
متمسک ایشان حدیث احمد وابی داود ودار قطنی وبیهقی است از علی مرتضی رضی الله عنه که
گفت السنة وضع الکف علی الکف تحت السرة ودر جامع الاصول این حدیث را بروایت رزین نیز
آورده ودر بعضی روایات این حدیث ضعف هست همچنین نقل کرده شیخ ابن الهمام از امام نووی
وگفته که آنچه ثابت شد وضع یمین بر یسار است اما وضع او تحت السره یا صدر ثابت نشد در
وی حدیثی پس واجب شد عمل بآنچه معتاد ومعهود است از آن در حال قصد تعظیم در قیام

وآن تحت السرة است انتهى وكيفيت آن وضع كف بر كف است وظاهر وضع يد بر يد كردن حديث
واقع شده سنت است نزد بعضى وضع كف است بر مفصل و مروى از ابى يوسف است كه قبض
كند بدست راست بند دست چپ را و در بعضى احاديث لفظ قبض نيز واقع شده است چنانكه
نسائى از وائل بن حجر روايت كرده كه ديدم رسول خدا صلى الله عليه وسلم چون مى ايستاد در نماز
قبض ميكرد بيمين خود بر شمال خود و در لفظى از حديث احمد و ابى داود از وائل ابن حجر وضع
بر ظهر كف يسرى و رسغ و ساعد نيز واقع شده اورده الزركشى فى شرح الرافعى فى مذهب الامام
احمد بن حنبل و شمنى گويد مختار آنست كه بگيرد بند دست چپ را بخنصر و ابهام يمنى و وجه اختيار
بجهت بودن اوست جمع ميان اخذ و وضع و آنحضرت صلى الله عليه وسلم بعد از ان يعنى بعد از
دست بر دست نهادن دعاى استفتاح بخواندى و سنت مذهب بروى نقل كرده كه نزد
امام محمد وضع يدين بعد از خواندن دعاى استفتاح است در حالت قراءت پس وضع يدين
سنت قراءت است نزد امام محمد و سنت قيام است نزد شيخين و آن يعنى دعاى استفتاح
چند وجه صحيح مرويست كه در هر وقت بوجهى از آن وجوه تنها يا مجتمع بوجه ديگر ميخواند نه كه
در هر وقت همه آن را دايما ميخواند و لهذا ذكر هر كدام از آنها در احاديث مختلف آمده و در هيچ حديث
جمع نيامده و شك نيست كه اگر جمع كند نيز جايز خواهد بود وجه اول روايت امير المؤمنين
على رضى الله عنه كه فرمود كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام الى الصلوة قال وجهت
وجهى للذى فطر السموات والارض حنيفا مسلما وما انا من المشركين ان صلوتى ونسكى ومحياى
ومماتى لله رب العالمين لا شريك له وبذلك امرت وانا من المسلمين اللهم انت الملك لا اله الا انت
وانا عبدك ظلمت نفسى واعترفت بذنبى فاغفر لى ذنوبى جميعا انه لا يغفر الذنوب الا انت واهدنى
لاحسن الاخلاق لا يهدى لاحسنها الا انت واصرف عنى سيئها لا يصرف عنى سيئها الا انت لبيك
وسعديك والخير كله بيديك والشر ليس اليك انا بك واليك تباركت وتعاليت استغفرك واتوب
اليك اين حديث مسلم است كه در مشكاة آورده و در جامع الاصول از حديث نسائى آورده ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا قام يصلى تطوعا قال الله اكبر وجهت وجهى للذى فطر
السموات والارض حنيفا وما انا من المشركين و بروايتى وانا من المسلمين وانا اول المسلمين نيز آمده
و گفته اند كه قول انا اول المسلمين مخصوص بآنحضرت است و از غير او كذب بود نزد بعضى مفسد نماز مگر
آنكه اراده لفظ آيت كند پس مفسد نبود و در كتب حنفيه مذكور است ...

اللهم

اللهم وبحمدك تا آخر چنانچه در وجه سوم مذكور گردد از حديث عايشه و شمنى ميگويد تمسك
ايشان درين باب بحديث انس است كه دار قطنى در سنن خود باسنادى كه رجال او ثقات اند آورده
كه رسول خدا صلى الله عليه وسلم چون افتتاح نماز ميكرد تكبير ميگفت و رفع يدين مى نمود تا محاذى
ميشد هر دو نر انگشت وى دو نرمه گوش او را پس ميگفت سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى
جدك ولا اله غيرك و در اينجا ذكر توجيه نيست و نزد ابى يوسف ثنا و توجيه هر دو را مى آرد بجهت
جمع ميان حديث انس و على و مختار طحاوى نيز همين است و ليكن گفته است كه مصلى مختار است
كه توجيه بعد از ثنا گويد يا پيش از آن و اين نيز روايت از ابى يوسف و مذهب مشهور نزد ابى حنيفه
توجيه است از ثنا نزد وى و نزد ابى حنيفه و محمد توجيه محمول بر حالت تنفل و تطوع است
در حديث نسائى اما كه عاما در فرايض زياده بر ثنا مشهور است نكند و لهذا وجل ثناؤك هم
در مشاهير مذكور نيست در فرايض ميگويند و ابن الهمام در شرح هدايه گفته كه مويد اين حمل است
آنچه ثابت شده در صحيح ابى عوانه و سنن نسائى كه رسول خدا صلى الله عليه وسلم چون مى ايستاد
كه بگذارد نماز تطوع را ميگفت الله اكبر وجهت وجهى للذى الخ و در هدايه ميگويد كه بر سبحانك
اللهم الخ زياده نكند و هر چه جز آن منقول است محمول بر تهجد است و شيخ ابن الهمام در زاد الفقير نيز
همچنين گفته وجه دوم حديث ابو هريره كه گفت كان رسول الله يعنى پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
يسكت سكوت ميكرد بين التكبير والقراءة ميان تكبير و قراءت يعنى قرآن خواندن فقلت پس گفتم بابى
وامى پدر و مادرم فداى تو باد اين عبارتيست كه عرب بدان اداى محبت و وداد مخاطب بدهند
وصحابه رضوان الله عليهم اين كلمه را با آنحضرت صلى الله عليه وسلم بسيار ميگفتند پس ابو هريره
پرسيد كه يا رسول الله اسكاتك بين التكبير والقراءة درين وقت خاموشى كه ميان تكبير و قراءت
ميكنى ما تقول چه ميگويى و چه ميخوانى از ذكر و دعا قال گفت آنحضرت اين دعا را كه اللهم باعد
بينى وبين خطاياى كما باعدت بين المشرق والمغرب اللهم نقنى من الخطايا كما ينقى الثوب الابيض من
الدنس اللهم اغسل خطاياى بالماء والثلج والبرد اين حديث متفق عليه است كه بخارى و مسلم از آن
روايت كرده اند و در جامع الاصول از روايت شيخين از اللهم نقنى تا آخر آورده و گفته كه اللهم باعد
بينى وبين خطاياى كما باعدت بين المشرق والمغرب از زيادت ابو داود و نسائى است اما در متن
صحيحين همان است كه مصنف آورده و صاحب مشكاة نيز نقل كرده است و بر هر تقدير نزد
حنفيه امثال اين محمول بر حالت تنفل است و آنچه نزد ايشان در فرض معمول و معتبر است آنست كه

در وجه سیوم آورده و فرموده سیوم حدیث عایشه رضی الله عنها که گفت کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم بود پیغمبر خدا اذا افتتح الصلوة چون آغاز میکرد نماز را قال میگفت سبحانک اللهم و بحمدک
و تبارک اسمک و تعالی جدک ولا اله غیرک این حدیث را ترمذی از ابی سعید خدری با زیادت
در آخر نیز یقول اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم من همزه و نفخه و نفثه روایت کرده
و گفته در این باب از علی و عایشه و عبد الله بن مسعود و جابر و جبیر بن مطعم و ابن عمر نیز حدیث
آمده و حدیث ابو سعید اشهر حدیثی است درین باب و اخذ کرده اند قومی از اهل علم
باین حدیث اما اکثر اهل علم قایل اند بآنچه روایت کرده شده است از وی صلی الله علیه وسلم
که میگفت سبحانک اللهم و بحمدک و تبارک اسمک و تعالی جدک ولا اله غیرک و هم چنین مرویست
از عمر بن الخطاب و عبد الله بن مسعود و عمل برینست نزد اهل علم از تابعین و غیر ایشان
و بتحقیق تکلم کرده شده است در اسناد حدیث ابی سعید یعنی ابن علی که از روات اوست
و گفته است احمد صحیح نیست این حدیث این کلام ترمذی است و وی بعد از آن حدیث عایشه
آورده است که در وی این زیادة نیست و گفته این حدیثی است که نمی شناسیم او را مگر باین وجه
و حارثه که یکی از رواة اوست تکلم کرده شده است در وی از جانب حفظ وی و صاحب
مشکات این حدیث را از ترمذی و ابی داود آورده از حدیث عایشه و از ابن ماجه از ابی سعید
و این طعن که مذکور شد از ترمذی نقل کرده و طیبی گفته که حق آنست که این حدیث حسن
مشهور است و مخرج است در کتاب مسلم از عمر بن الخطاب رضی الله عنه و اخذ کرده بوی عبد الله
بن مسعود و غیر وی از مجتهدین صحابه و رفته آید بوی بسیار از علما از تابعین و غیر ایشان چنانچه
ترمذی خود گفته و اختیار کرده است او را ابو حنیفه و غیر وی از علما برای استفتاح صلوة
و چگونه نسبت کرده شود این حدیث را بطعن و ضعف و اجله علمای حدیث بدان عمل کرده اند مثل
سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحق بن راهویه و غیرهم و هم طیبی گفته که توربشتی گفته این طعن
بر صاحب مصابیح نیست کما آنست که بعضی مردم که در کتاب ترمذی نقل کرده اند
آنرا هم بتوهم خود درینجا در آورده و بتحقیق طعن که ترمذی کرده در اسناد دیث که خود او آورده
نه در حدیث و جمیع اسانید وی و چگونه چنین باشد که اعلام ایمه حدیث آنرا آورده و بدان
اخذ کرده اند و ابو داود در جامع خود باسنادی که آورده و گفته است که این اسناد حسن است
و رجال وی همه مرضی و مقبول اند با آنکه جرح و تعدیل امریست که مختلف میکرده در وی علما

الله اکبر کبیرا ثم یقول

بیا

بیا کرد که تضعیف راوی کرده و دیگری توثیق وی نموده و لازم نیاید از طعن که ترمذی کرده
حدیث را بسبب یکرده طعن در وی از جهت معارضه با حدیثین و لهذا احمد حدیث ابی سعید
را صحیح گفته و بحدیث عایشه اخذ کرده اند ثم گفت بیان ضعیف ضعفه الله و نیز لازم نیاید
از ضعف که در حدیث پیدا شد بجهة عدم قوت حفظ و ضبط بعض از رواة وی که متأخر اند
از زمان ایمه که اخذ بدان کرده و عمل نموده اند بجهة صحت و قوت اسناد آن نزد ایشان ضعف حدیث
مطلقا و لازم نیاید از اینجا طعن و رد مذهب ایمه و این نکته مکرر گفته ایم و در مقدمه هم و در باب
تیمم و بجا یاد داشت و سر است والله اعلم و سیوطی در جمع الجوامع از ابن جریج آورده که
حدیث کرد مرا کسی که مصادقیم بدو او را از ابو بکر و عمر و ابن مسعود که چون استفتاح میکردند
میگفتند سبحانک اللهم و بحمدک و تبارک اسمک و تعالی جدک ولا اله غیرک و اما اسود بن یزید
آورده که گفت بود عمر بن الخطاب چون افتتاح صلوة میکرد بر میداشت آواز خود را و میگفت
سبحانک اللهم و بحمدک الح تنبیه از کلام طیبی که نقل کرده شد ظاهر شد که حدیث عایشه حسن
است که بکثرت طرق بحد شهرت رسیده و مصنف حکم بصحت او کرده و الحق چنین نیز در حد حسن بکثرت
طرق و اصل بحد صحیح گردد و آنرا صحیح لغیره خوانند با آنکه تلقی امت بقبول نیز از موجبات صحت
و شهرت و استفاضت است کما تقرر فی موضعه و نیز چون مسلم آنرا روایت کرده لابد صحیح باشد
وجه چهارم در حدیث دیگر آمده که در وقت استفتاح میگفت الله اکبر الله اکبر الله اکبر الحمد
لله کثیرا الحمد لله کثیرا سبحان الله بکرة و اصیلا اللهم انی اعوذ بک من الشیطان و من همزه و نفخه و نفثه
ترمذی این را نقل بوجه دیگر نیز آورده و زیادة بر حدیث عایشه از حدیث ابی سعید با نفثا و نفخا گذشت هم
آورده چنانچه در وجه سیوم ذکر کردیم و صاحب مشکات این را باستقلال از جبیر بن مطعم
چنانچه مصنف ذکر کرده است از ابی داود و ابن ماجه روایت کرده با نفثا و نفخا که در کتاب
بیان کرده است وجه پنجم در روایة دیگر آمده الله اکبر عشر مرات و سبح عشرا و حمد عشرا و هلل عشرا
و یستغفر عشرا ثم یقول اللهم اغفر لی واهدنی وارزقنی عشرا ثم یقول اللهم انی اعوذ بک من ضیق المقام
یوم القیامة عشرا اما این روایت داود بن کثیر که حاضر اند بیافتیم و نزد مصنف صحیح است وجه
ششم در روایة صحیح آمده که بعد از تکبیر گفتی اللهم باعد بینی و بین خطایای کما باعدت بین المشرق
والمغرب اللهم اغسلنی من خطایای بالماء والثلج والبرد اللهم نقنی من الذنوب والخطایا کما ینقی
الثوب الابیض من الدنس این حدیث متفق علیه است از ابو هریره است که در وجه دوم مذکور شد

بتغیم اللهم با اللهم نقنی ویذکر من الذنوب بدل من الخطایا و زیاده یا متکلم و من ددا اللهم [اغسل]
اغسلنی من خطایای و باین قدر تفاوت آنرا وجه دیگر شمردن درینجا که مقصود نه بیان تعدد
طرق حدیث است حاجت نیست والا در احادیث دیگر نیز تفاوتها واختلافها هست و نیز
تصریح بتصحیح این حدیث با وجود آنکه در اول فرموده است که بر چند وجه صحیح مروی است مستغنی
عنه است وجه هفتم اللهم رب جبرئیل ومیکائیل واسرافیل فاطر السموات والارض عالم الغیب و
الشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون اهدنی لما اختلف فیه من الحق باذنک فانک
تهدی من تشاء الی صراط المستقیم وجه هشتم روایت آنکه بعد از تکبیر میگفت اللهم لک الحمد انت [انت ملک السموات والارض ومن فیهن ولک الحمد]
نور السموات والارض ومن فیهن ولک الحمد انت الحق و وعدک الحق وقولک حق والجنة حق
والنار حق والنبیون حق والساعة حق این وجوه که در کتب احادیث در قیام لیل مذکورست
اول حدیث از علی است بروایت مسلم و ثانی باز یافتهای دیگر از حدیث ابن عباس بروایت بخاری
ومسلم و چون مراد شیخ استفتاح صلوة است عام تر از فرض ونفل همه را ذکر کرده پس معلوم
شد که مراد نه آن است که هر یاد هر فرض و هر نفل میخوانند چه آنچه در نفل و تهجد واقع شده مخصوص
بآن خواهد بود و نزد حنفیه هر مخصوص بنفل است الا سبحانک اللهم وبحمدک الی آخره واکر
آنها را در فرض نیز بخوانند در اصل جواز شبهه نخواهد بود و بعضی از ایشان آنرا از قبیل حرام عمر معتقد
داشته اند چنانچه در کیدانی گفته است و امام محی الدین نووی که مقتدی علمای شافعیه است
در اذکار گفته که این ادعیه مستحب است در فریضه و نافله و نیز گفته که مستحب است جمع میان
این اذکار مرتبها کذا لکن امام را باذن مقتدیان و بی اذن و رضای ایشان تطویل کند بر بعض [واقتصار کند]
و مقتدی نیز روا که تخفیف اقتصار کند نزد حنفیه بر سبحانک اللهم و نزد شافعیه بر وجهت
وجهی و نزد ابی یوسف بر هر دو و صحیح این است حال در اطالت قرائت و جزآن کذا ذکره فی
شرح الهدایه و بعد ازین اذکار میگفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم استعاذه پیش از قرائة
چه در نماز و چه در غیر آن مسنون است نزد عامه سلف و از ثوری و عطا وجوب آن نیز مروی
است بجهت ظاهر امر که فرموده است و از اقرأت القرآن فاستعذ بالله واختلاف کرده اند در
فقها و هم در میان قراء که افضل اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا استعیذ بالله من الشیطان
الرجیم است و در بعضی از شروح شاطبی از جبیر بن مطعم روایت آورده است که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم اینچنین خوانده و فرموده همچنین خوانانیده مرا جبرئیل و در هدایه میگوید که اولی است

۴۰

که استعیذ بالله گوید تا موافق افتد بلفظ قرآن و اعوذ بالله نزدیک باشد و دیگران اعوذ بالله
اختیار کرده اند زیرا که استعیذ برای طلب تعوذ است و در اعوذ امتثال صریح است متضمن مطابق
امر و مطابقت لفظ قرآن دخلی ندارد و غیر تأمل و نیز منقول از استعاذه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم لفظ اعوذ است چنانچه در حدیث ابی سعید آمده کذا فی شرح ابن الهمام بعد از ثنا
فاتحه میخوانند یعنی با بسمله لیکن در بعضی اوقات بسمله جهر میگفت و در بعضی اوقات اخفا میکرد
چنانچه مصنف میگوید بآنکه خواندن بسمله در اول صلوة مجمع علیه است اکثر نزد امام ابو حنیفه
جزو نیست از فاتحه و نه از هیچ سوره اما با وجود آن خواندن وی بر حدیثه رکعت سنت
لیکن در اول صلوة فقط و در روایتی از ابی حنیفه پس وی مفتاح صلوة است مثل تعوذ و در روایتی
دیگر که قول صاحبین است در اول هر رکعت زیرا که تسمیه برای افتتاح قراءت است و هر رکعت اصل
و مستقل است در قراءت و از جهت احتیاط باعتبار اختلاف علما در بودن وی جزو فاتحه [در میان فاتحه]
و سوره مکر نزد امام محمد در صورت مخافت و مذهب امام احمد نیز همین است روایت مطلقا
و احتجاج آورده بآنکه ابن عمر ترک نمیکرد بسم الله الرحمن الرحیم ام القرآن را و سوره را که بعد از وی میخواند
و بر هر تقدیر در مذهب حنفیه جهر تسمیه نیامده و امام محمد در آثار از ابی حنیفه از حماد از
ابراهیم نخعی آورده است که چهار چیز بود که امام آنرا اخفا کند تعوذ و بسم الله الرحمن الرحیم
و سبحانک اللهم و بحمدک و آمین و از آنهای که قایل اند باسرار تسمیه ثوری است و احمد و ابو عبیده
و مرویست از عمر و علی و ابن مسعود و عمار بن یاسر و عبد الله بن الزبیر و مرویست از انس که گفت نماز
کذاردم خلف پیغمبر صلی الله علیه وسلم و خلف ابو بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم نشنیدم از ایشان که جهر میکردند
بسم الله الرحمن الرحیم را رواه احمد والنسائی وابن خزیمه والدارقطنی و در جامع الاصول حدیث
انس را در باب ترک جهر تسمیه از کتب سته روایت کرده و گفته ترمذی که این حدیث حسن صحیح است
و بر این است عمل اکثر اصحاب و تابعین و من بعدهم و ایشان استفتاح میکردند بالحمد لله رب العالمین
و گفته زرکشی که در لفظ بخاری آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و ابو بکر و عمر افتتاح میکردند
نماز را بالحمد لله رب العالمین و در روایت مسلم آمده که ذکر نمیکردند بسم الله الرحمن الرحیم را و دار
قطنی میگوید که صحیح نشده از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در جهر به بسمله حدیثی اما از بعضی صحابه
روایات آمده بعضی صحیح و بعضی ضعیف و امام احمد تصنیف کرده است بعضی ائمه که در تقدیمه
مطلوب جهر بتسمیه کرده نیز بجهت بیان سنیت آن بود که اهل مدینه منکر آن بودند انتهی و بعضی

شرح حدیث گفته‌اند که آنچه مروی است از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از جهر برای تعلیم
بود چنانچه در قراءت ظهر احیانا در بعض سورت جهر میکرد تا بدانند که فلان سورة
میخواند تعلیما للامة و چون تسمیه بمذهب شافعی جزو است از فاتحه و از هر سورت جهر میکند
آنرا در نماز جهریه با فاتحه و با سورت و مصنف میگوید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در بعض
اوقات بسمله بجهر میگفت یعنی در نماز جهریه نه آنکه همیشه اسرار میکرد چنانچه مذهب ابی
حنیفه است و در بعضی اوقات اخفا میکرد یعنی اگرچه نماز جهریه بود نه آنکه همیشه جهر
میکرد چنانچه مذهب شافعیست و ترمذی در جامع خود دو باب آورده اول در ترک
جهر بسم الله الرحمن الرحیم و درین باب حدیث آورده از عبد الله بن مغفل که پدرم گفت
شنید مرا پدرم و من که میخواندم بسم الله الرحمن الرحیم پس گفت ای پسر اینکه حدوددار خود را از
چیزی تو نو پیدا کردی در اسلام و گفت ندیدم من هیچ یکی از اصحاب پیغمبر را که مبغوض تر می بود
نزد وی چیزی از نو پیدا کردن چیزی در اسلام و گفت بتحقیق نماز گذارده ام من با پیغمبر
صلی الله علیه وسلم و با ابی بکر و عمر و عثمان و نشنیدم هیچ یکی را که میگفت بسم الله الرحمن الرحیم
چون نماز کنی تو ای پسر اینکه بگو الحمد لله رب العالمین و گفت ترمذی حدیث عبد الله بن مغفل
حدیث حسن است و بروست عمل نزد اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ابو بکر و عمر
و عثمان و علی رضی الله عنهم اجمعین و از ایشان است از تابعین و ما بعد ایشان و قائل است سفیان ثوری و عبد الله
ابن مبارک و احمد و اسحق و میگویند جهر نکند مصلی بسم الله الرحمن الرحیم و میگوید آنرا در نفس
خود آهسته و ابن الهمام از ابن عبد البر آورده که گفت مذهب شعبی و نخعی و اوزاعی و قتادة و عمر
بن عبد العزیز و احمد و ثوری و مجاهد و حماد و ابی عبید نیز ترک جهر است و باب ثانی در جهر
بسم الله الرحمن الرحیم و درو حدیث می آرد از ابن عباس که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه
وسلم که افتتاح میکرد صلوة خود را به بسم الله الرحمن الرحیم و گفت ترمذی اسناد این حدیث
قوی نیست و قائل بدان جمعی از صحابه که ابو هریره و ابن عمر و ابن زبیر از ایشان اند و بعضی
از تابعین نیز برآنند و مذهب شافعی اینست انتهی و جماعه قائلین بجهر تاویل میکنند افتتاح
حدیث بالحمد لله رب العالمین و میگویند مراد از الحمد لله رب العالمین سورة فاتحه است
بر طریق تسمیه کل باسم جز چنانکه گویند الم یعنی الم ذلک و مراد بدان تمام سورة دارند گویا که گفته است
استفتاح میکرد به سورة که اول او الحمد لله رب العالمین است و این تاویل صحیح است اگر دلالت

علی رضی الله عنه و در حدیثی دیگر از ابی داود و دارمی و نسائی و ابن ماجه و ترمذی مطلق آمده
بیان عدد آن حذیفه که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میگفت در رکوع خود سبحان
ربی العظیم و در سجود سبحان ربی الاعلی و ترمذی و ابن ماجه و ابو داود از ابن مسعود رضی الله عنه
آورده اند که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون رکوع کرد یکی از شما پس گفت در رکوع
خود سبحان ربی العظیم سه بار بتحقیق رکوع وی تمام شد و این ادنی است و چون سجود کرد پس گفت
در سجود خود سبحان ربی الاعلی سه بار بتحقیق تمام شد سجود وی و این ادنی است و بیهقی از شافعی
آورده که گفت مراد ادنی کمال است نه ادنی جواز چه اصل جواز نه آن نیز بود و مراد با ادنی کمال
یعنی ادنی آنچه حاصل شود جمع محصل است و در شرح ابن الهمام گفته که اگر زیاده بر سه کرد پس افضل
بعد از آنکه وتر بود پنج یا هفت یا نه و گفته اند غایت کمال را احدی بیان نکرده بعضی تا ده و بعضی تا
بخوف سهو نکرد و بعضی قریب بقدر قیام چنانکه بعضی رسیده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در بعضی احیان و این جمله در منفرد بود و امام را رعایت جانب مقتدیان لازم است و ابو داود
و نسائی از ابن جبیر آورده اند که گفت شنیدم انس بن مالک را که گفت ندیدم نماز را پس از هیچ یکی
که مشابه تر بود در نماز گذاردن برسول خدا صلی الله علیه وسلم از این جوان یعنی عمر بن عبد العزیز
و اندازه کردیم مادر رکوع و سجود او را ده تسبیح پس آنچه مصنف میگوید که سه بار کفتی اگر
انست که احیانا این قدر کفتی فلا اشکال و اگر مقصودش آنست که دایم این قدر بودی مراد آنست که
سه بار میگفت و چنان میگفت که اگر اندازه کردندی مقتدیان آن بودی که کسی ده بار بگوید
چنانچه مصنف در آخر کلام نیز اشارت بآن میکند و گاهی بآن یعنی سبحان ربی العظیم ضم کرد
این را که سبحانک اللهم اغفر لی بخاری و مسلم از عائشه روایت کرده که کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم یقول فی رکوعه و سجوده سبحانک اللهم ربنا وبحمدک اللهم اغفر لی و لیکن این حدیث ضم این
تسبیح با تسبیح سابق مفهوم نشده مگر از جای دیگر معلوم شده باشد و با وجود آن ضم این آن
دایم نبودی چنانکه مصنف گفت و گاهی با آن ضم کردی و گفته اند که این تفسیر و امتثال امر قرآن
فسبح بحمد ربک واستغفره چنانکه تسبیح اول امتثال امر فسبح باسم ربک العظیم است و گاهی با این اقتصار
نمودی چنانکه ظاهر حدیث بخاری و مسلم است و درازی رکوع وی با مقتدار آن بود که کسی
ده بار بگوید سبحان ربی العظیم هر چند آنحضرت سه بار گفتی و سجود هم برین منوال یعنی مقدار
آن بود که کسی ده بار بگوید سبحان ربی العظیم و چون بضرورت معلوم است و از آنچه گذشت

بتر معلوم شد که قیام در نماز طویلتر از رکوع و سجود و قومه و جلسه بود و بعضی احادیث دلالت
دارند بر مساوات یا قریب به مساوات دفع این شبهه را گوید و اما حدیث براء بن عازب که در صحیحین
است رمقت الصلوة خلف رسول الله دیدم من نماز ابن یعنی حضرت صلی الله علیه وسلم و کان قیامه
و رکوعه فاعتداله فسجدته فجلسته ما بین السجدتین قریبا من السواء یعنی بود قیام او و رکوع او و
اعتدال او یعنی قومه و رکوع و سجود او و نشستن او میان دو سجده نزدیک برابری محمول برانست
که مراد به تساوی توافق و تناسب این امور است در اصل طول و خفت نه در مقدار آن یعنی چون
قیام طویل بودی رکوع و اعتدال میان رکوع و سجود و جلسه بین السجدتین هم طویل بودی و چون
قیام خفیف بودی نیز آنکه این به مقدار قیام بودی و این تاویل و صرف لفظ از ظاهر متعین است
چنین معلوم است از اخبار و روایات که واقع چنین است و بدلیل آنکه گاه در نماز بامداد
سوره اعراف خواندی چنانکه گذشت پس اگر رکوع و سجود و اعتدال و جلسه برقدر آن بودی
نماز در تهذیب تمام شدی تخمینا و در روایتی از بخاری و مسلم جلسه ما بین التسلیم و الانصراف
زیاده کرده و اگر مصنف آن را نیز ذکر کردی دعوی لزوم در تهذیب تمام شدی نزدیکتر بودی و پیدا بود
در اثبات مدعای که میگفت این در نماز مغرب ممکن نباشد و این اشکال بر تقدیری وارد
شود که مراد براء بن عازب رضی الله عنه دوام و استمرار این فعل بود و الا اگر خبر دهد از آنچه در بعضی
صلوة احیان دیده اشکال نبود و مگر مصنف اشارت به این معنی میکند که میگوید اما این مقدار
محقق است که در بعضی احیان رکوع و سجود را بلکه جلسه و اعتدال را نیز نزدیک مقدار قیام کردی
چنانکه در صلوة خسوف و کسوف و گاهی در نماز تهجد اما الغالب بودی اعتدال حال بود از
رکوع و سجود و قومه و جلسه چنانکه بیان شد و بعضی از شراح آن احادیث را که در آن نمازها
ورود یافته و به ظاهر دلالت بر مساوات آن امور به قیام آورده کرده نیز بجوی که مصنف حدیث براء
بن عازب را تاویل کرده اند اما الحدیث نسائی از عوف بن مالک آمده فلما رکع مکث قدر
سورة البقرة و یقول فی رکوعه سبحان ذی الجبروت و الملکوت و الکبریاء و العظمة و مقرر روایت که در
تهجد نیز سوره بقره بود بر ظاهر مبالغات این تاویل دارد و تحقیق آنست که رکوع و سجود در نمازها
و در بعضی احیان نزدیک به قیام بودی چنانکه مصنف گفته قدیم و الله اعلم و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بسیار بود که در رکوع و همچنین در سجود گفتی سبوح قدوس رب الملائکة و الروح
در جامع الاصول از مسلم و ابو داود و نسائی از عایشه رضی الله عنها آورده که گفت کان رسول الله

تصریح به عدم جهر بسم الله الرحمن الرحیم نبودی و لیکن در احادیث صحیحه تصریح بآن موجود است
و مصنف در خاتمه گفته که در باب جهر بسم الله الرحمن الرحیم در صلوة حدیثی صحیح نشده و شیخ ابن
الهمام گفته که در صحیح ابن خزیمه و ابن حبان و در نسائی از نعیم ابن مجمر آمده که گفت گذاردم خلف
ابی هریره پس خواند بسم الله الرحمن الرحیم پس به ام القرآن تا رسید ولا الضالین آمین گفت
و گفت بعد از سلام سوگند به خدای که بقای من در دست قدرت اوست بدرستی که من مشابه
ترین شما ام در نماز گذاردن به رسول خدای صلی الله علیه وسلم و ابن خزیمه گفته هیچ شکی نیست در
صحت این حدیث نزد اهل معرفت و این حدیث غیر مسلم است جهر را از جهت جواز اسماع
تعلیم یا اخفای ابی هریره زیرا که گاهی میشود مقتدی که قریب است و فهم کمی ما لغه کنند امام در
اخفا و نیز حدیث ابن عباس که گفت جهر میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم به بسم الله الرحمن الرحیم
حاکم گفته که این حدیث صحیح است نه علت و دارقطنی تصحیح آن کرده و این دو حدیث امثل احادیث است
در جهر و بعضی حفاظ گفته اند که هیچ حدیثی صریح نیست در جهر مگر آنکه در اسناد او مقالی است
نزد اهل حدیث و لهذا اعراض کرده اند ارباب مسانید مشهوره اربعه و احمد و اخراج نکرده
اند از آنها چیزی با وجود اشتمال کتب ایشان بر احادیث ضعیف و ابن تیمیه گفته که در رساله است
به الدارقطنی که گفته صحیح نشده از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در جهر تسمیه حدیثی و بنا بر دارقطنی
آمده که به مصر خواسته که در جهر بسمله تصنیفی کند پس سوگند داد بعضی از مالکیه را که تخت
صحیح در این باب او را تعریف کنند پس گفت صحیح نشده در این باب حدیثی و طحاوی گفته که احادیث
جهر اکثر صحابه ما ثور اند از جماعه از اصحاب و لیکن ثابت نمیشد از ثواب و طحاوی و ابن عبد
البر از ابن عباس عدم جهر نیز روایت کرده اند پس معارض شد صحت جهر و اگر ثابت شود
محمول خواهد شد بر وقوع گاه گاه جهت تعلیم و در بعضی احادیث و آثار نفی قرائت بسمله نیز
آمده و آن نیز محمول است بر نفی جهر است و بالجمله احادیث و آثار در ترک جهر بسمله بسیار آمده
و احادیث واقعه درین باب اکثر و اصح و ارجح اند چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است و آن
حضرت صلی الله علیه وسلم قرائت میکرد به ترتیل یعنی به تانی و حرفا بعد حرف و رعایت تجوید میخواند
چنانکه امر کرده است پروردگار تعالی او را و رتل القرآن ترتیلا و در آخر هر آیتی وقف میکرد
چنانچه الحمد لله رب العالمین میخواند و وقف میکرد و الرحمن الرحیم میخواند و وقف میکرد و مالک
یوم الدین میخواند و وقف میکرد همچنانکه او این را قرائت النبی صلی الله علیه وسلم نام کنند و در علم

قرارت آنرا تفضیل است و اتفاق دارند قرا بجواز وقف نزد تمام آیه اگر کلام مستقل منفصل از
بعد نبود و سیجیء الکلام فیه فی افضل الصلوة اللیل انشاء الله و کلمه آخر آیه را اگر وقف میکرد
میکشید یعنی بمد میخواند و در حالت وقف مد آمده و قرا اداء این صورت سه طریق است طول
و قصر و توسط کما بین فی موضعه و در آخر فاتحه آمین بگوید در نماز جهری بجهر و در سری بخفیه و
مجموع صحابه که مقتدی بودند بموافقت آمین بگفتندی آمین گفتن بعد قرات فاتحه در نماز
سنت است و فضل بسیار دارد خواه منفرد باشد خواه امام خواه مقتدی هرچند امامش نگوید
و در آمین مقتدی در نماز جهری بر تقدیر سماع خلاف است نزد بعضی بگوید از جهت ظاهر حدیث
و نزد بعضی نه از جهت عدم اعتبار این جهر کذا فی شرح ابن الهمام و در جهر با آمین در نماز جهری
احادیث واقع شده و مذهب شافعی و احمد همین است و در مذهب مالک اختلاف کونه
هست و مذهب امام ابو حنیفه در آمین اسرار است مطلقا و در جامع ترمذی حدیث رفع
صوت با آمین و خفض صوت هر دو آورده و حدیث جهر را ترجیح کرده و از امام بخاری
نیز همین نقل کرده و گفته که عمل اکثر علما از صحابه و تابعین بر این است انتهی و بعضی از علما حدیث
خفض صوت را نیز تصحیح کرده اند و امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده که اخفا
کند امام چار چیز را تعوذ و بسمله و آمین و سبحانک اللهم و بحمدک و در بعضی روایات بجای
سبحانک اللهم ربنا لک الحمد آمده و از ابن مسعود نیز مثل این آمده و سیوطی در جمع الجوامع از ابی
وایل روایت آورده که گفت بودند عمر و علی که جهر نمیکردند به بسم الله الرحمن الرحیم و نه بتعوذ
و نه بآمین رواه ابن جریر و الطحاوی و ابن شاهین فی السنة و شیخ ابن الهمام از احمد و ابن یعلی
و طبرانی و دار قطنی و حاکم در مستدرک از حدیث شعبه از علقمه از ابن وایل در اخفا آورده و از
ابی داود و ترمذی و غیرهما از حدیث سفیان از ابی وایل در جهر و لیکن گفته که هر دو حدیث معلول
است و مد آمین حدیث ابن مسعود داشته باشد آنکه در بعضی روایات چنین آمده که بمد صوته و ان
اشارت بمد الف نیز تواند بود که لغت فصیح در لفظ آمین مد الف و تخفیف میم است و قصر الف
با تخفیف میم نیز جایز است و مد الف با تشدید میم خطا و مفسد نماز گفته اند مگر نزد بعضی
که مفسد نیست زیرا که وی کلمه قرآنست فی قوله تعالی آمین البیت الحرام اگر چه نه باین معنی است
و بعضی گفته که در آمین نیز خطائی نیست و بعضی گفته اند که اگرچه خطاست و لیکن معنی دارد
یعنی ندعو لقاصدین الاجابه کذا فی شرح ابن الهمام نقلا عن الحلوانی و در بعضی روایات

برفع بها صوته آمده و این صریح است در جهر و در بعضی روایات یرتج بها المسجد آمده و در بعضی
آنکه هر که در صف اول نزدیک نبوی صلی الله علیه و سلم میبود میشنید و اینجا تطبیق کرده اند بعضی
میان حدیثین خفض و جهر بآنکه مراد بخفض عدم قرع عنیف است و بجهر تمدید وی صوت نیز را
این موجب انتعاج صوت است چنانکه مشاهد کرده میشود و ظاهر حمل بر فعل هر دو صورت است
بار قات والله اعلم و در نماز دو سکته رعایت فرموده یک سکته میان تکبیر و قراءة فاتحه و دوم
معلوم سکته میان فراغ از فاتحه و قراءة سورة و در بعضی روایات آمده که میان قراءة و در رکوع سکته
میکرد پس سه سکته باشد اما سکته سیوم در غایت لطف و اندک بود ترمذی در جامع خود باب
فی السکتتین گفته از قتاده از حسن از سمره حدیثی می آورد که گفت دو سکته است که یاد گرفته ام از
رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس منکر شد آنرا عمران بن حصین و گفت ما خود جز یک سکته یاد
نداریم پس نوشتیم بسوی ابی بن کعب در مدینه پس نوشت موافق سمره پس گفتند قتاده را که کدام است
آن دو سکته گفت چون در نماز در آمدی و چون از قرات فارغ شدی بعد از آن گفت قتاده
چون و لا الضالین گفتی خواندی و گفت خوش آمدی آنحضرت را صلی الله علیه و سلم چون
فارغ شدی از قرات که سکوت کنی تا نفس راست کند و فی لفظ قتاده چون و لا الضالین بخوانده بود
اگر تفسیر قول اول است و چون از قرات فارغ شدی و بیان آنکه مراد بقرات قراءة فاتحه است
مبین دو سکته بود چنانکه مسوق حدیث ناظر در آنست اما ظاهر لفظ قتاده ناظر در آنست که
این بیان سکته دیگر میکند متوسط بین السکتتین و مراد از قرات تمام قراءة فاتحه و سورة بود
گویا که او در اثنای تحدیث سکته دیگر یاد آمد و لفظ جامع الاصول که گفته ثم قال بعد ذلک
و اذا قرا و لا الضالین ظاهر تر است در این احتمال پس بر تقدیر سه سکته تمام بود چنانکه
مصنف میگوید و گفته که ترمذی در این باب حدیث از ابی هریره نیز آمده است و حدیث سمره حدیث
حسن است و این قول بسیاری از اهل علم است که مستحب میدانند امام را که سکوت کند در افتتاح
صلوة و بعد فراغ از قراءة و بآن قایل است احمد و اسحاق و اصحاب ما انتهی پوشیده نماند که
سکته اول که برای خواندن توجیه و ثنا است متفق علیه است اما سکته دوم نزد حنفیه نیست تا آنکه
نفی دعوی جمع تسمیه میان فاتحه و سورة در صلوة جهریه میگویند که آن مستلزم سکته است
در وسط قرات یعنی و آن غیر مشروع است و حال سکتتین که ترمذی میگوید این است ظاهر احادیث این سکتتین
نزد ایشان ثبوت نیافته و انکار عمران بن حصین آنرا از سمره دلیل است بر خفای حال آن و نیز میگو

بمدینه تا وی جواب گوید پس تصدیق کرد ابی بن کعب

ظاهر مراد از صحابه ما اصحاب ابو حنیفه است منه

کر این سکتها بین جهر تصویر و تعذیر سوره و استراحت و تنفس است نزد بعضی تعبد و تقریب تا سنت
باشد والله اعلم و نزد شافعی این سکتات ثابت است و سنت نزد ایشان آنست که مقتدی
در صلوة جهریه با قرآت امام سکوت کند و در سکته دوم فاتحه بخواند و خروج کند از این خلاف
دو کتاب خود گفته که نزد امام احمد نیز سکتات هست و گفته که مقتدی فاتحه را در سکتات
امام بخواند و در کتب در شرح کلام خرقی از ابو البرکات که از مشایخ مذهب امام احمد است
نقل میکند که در نماز دو سکته است بر سبیل استحباب یکی مخصوص باول رکعت برای استفتاح
دوم سکته یسیره است بعد از اتمام قراءة تا باز گردد بسوی نفس و اندر برای قرآت مقتدی خلف
امام و شیخ محی الدین نووی گفته در اذکار میگوید که اصحاب ما گفته اند که مستحب است مر امام را
در نماز جهریه چهار سکته یکی عقب تکبیره احرام برای خواندن دعای استفتاح دوم بعد از
فراغ از فاتحه سکته لطیفه در نهایت لطافت میان فاتحه و آمین تا معلوم شود که آمین از فاتحه
نیست سوم پس از آمین سکته دراز بمقداری که مقتدی فاتحه بخواند چهارم بعد از فراغ
از سوره تا فصل کند بدان میان قرآت و تکبیر رکوع و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز صبح بعد
از فاتحه سوره میخواند که مطول بمقدار شصت آیت تا صد آیت اخرجها النسائی عن ابی برزة
و در کتب حنفیه چهل یا پنجاه تا شصت تا صد نیز گفته اند و نقل آثار در آن کرده و گفته اند
که اختلاف دین باختلاف اوقات و احوال و تقصیر یا بطول آن خواهد بود و گاه سوره
قاف خوانده و گاه سوره روم و اول حجرات و آخر الم و اثنا و شصت آیت بود در قرأت سوره قاف
احادیث صحیحه بسیار واقع شده بعضی اصحابیات گفته اند که نگرفتیم ما سوره قاف را مگر از دهان
رسول صلی الله علیه و سلم که در نماز صبح میخواند بدانکه ظاهر لفظ کتاب احتمال دارد که یکی است
که هر یکی از این دو سوره را در دو رکعت فجر میخواند و تقسیم میکرد بر آنها و بر این تقدیر قرآت بعض
سوره لازم آید و این جایز است و لیکن از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر سبیل ندرت بوده چنانچه
بیاید مگر آنکه مراد در اینجا قرآت بعض سوره باشد در هر دو رکعت و این خلاف ظاهر است دیگر
آنکه میخوانده یکی را از این دو سوره در رکعتین بطریق تکرار و این نیز خالی از بعدی نیست یا مقصود
بیان قراءة احدی الرکعتین باشد لا علی التعیین یعنی این دو سوره را در بین نماز میخوانده در رکعت
اولی یا ثانیه و موید این احتمال است اطلاق حدیثی که نسائی از قطبة بن مالک آورده که گفت که
با آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز صبح را پس خواندم یکی از دو رکعت والنخل باسقات را و یحتمل که مراد

بیان سوره

بیان سوره رکعت اولی باشد و سوره رکعت ثانیه را بیان نکرده و در بعض مواضع تفصیل
نیز بیان کرده که در رکعت اولی فلان سوره میخوانده و در رکعت دوم فلان و در جامع الاصول
در بعض روایات مسلم از جابر بن سمرة مجملا آورده که میگذارد نماز فجر را بسوره قاف
و در بعض روایات خواند سوره قاف در رکعت اولی و از نسائی آورده که خواند در احدی
الرکعتین والنخل باسقات را که مراد بدان هم سوره قاف است و این کلمه جزو این سوره است
و غالب همین احتمال است که مراد بیان قراءة رکعت اولی است و اکثر در احادیث بیان قراءة رکعت
اولی را کرده اند و نیز اینجا گفته اند که از طوال و اوساط و قصار بخوانند اعتبار آن در رکعت
اولی است کذا سمعته من بعض فقهائنا مکتوب من ائمة الحنفیة و در جایی که اهتمام بر بیان قراءة
رکعتین است هر دو سوره را بیان کرده چنانچه در قرآت نبذ و وجه باید و لهذا اینجا تخفیف
در قراءة کرده بجهت آنکه اقتصار بر قراءة اذا زلزلت الارض فرموده چنانچه در جامع الاصول
از حدیث ابی داود از معاذ بن عبد الله جهنی آورده که مردی از جهینه خبر داد او را که شنید
رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که خوانده در نماز صبح اذا زلزلت الارض در هر دو رکعت پس
در نیافتم که بعذر فراموشی خواند یا عمدا چنین کرد و گاه اقتصار بر معوذتین فرموده چون در
سفر بوده چنانکه خواندن آنحضرت صلی الله علیه و سلم معوذتین را در نماز صبح معروف و مشهور است
و ظاهر آنست که آن در سفر نبود که ماهی جز آن نیز خوانده والله اعلم و مالک در موطا از ابن
عمر رضی الله عنهما آورده که میخواند عمره در نماز صبح در سفر سوره از ده سوره اول از مفصل قسم
از بیجاست که حنفیه گویند اگر بر عجله سفر باشد بخواند سوره بروج و اذا انشقت بخواند از
جهت امکان مراعات سنت با تخفیف و گاه اقتصار بر اذا الشمس کورت فرموده هر چند در حضر
بوده در جامع الاصول از حدیث مسلم و ابی داود از عمرو بن حریث روایت آورده که گفت بود رسول
خدا را صلی الله علیه و سلم که میخواند در نماز صبح فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس و در روایت نسائی
آمده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که میخواند در فجر اذا الشمس کورت و در روز
ادینه در نماز فجر سوره الم تنزیل السجده و در رکعت اولی و هل اتی علی الانسان حین من الدهر در
رکعت دوم خوانده چنانکه بخاری و مسلم و نسائی از ابی هریره و مسلم و ابو داود و ترمذی
و نسائی از ابن عباس آن را روایت کرده اند و شافعی این را سنت گفته و مواظبت بر آن میفرمایند
و قطعا خلاف آن بوجود نمی آید و در حرمین شریفین عمل ایشان بر این است و نزد حنفیه توقیت

سوره و تعیین آن مکروه است و در شرح ابن الهمام از طحاوی و اسبیجابی نقل میکند که گفته اند
این بر تقدیری است که آنرا لازم داند و غیر آنرا مکروه و اما اگر بخواند آنرا بحکم فاقرؤا ما تیسر
من القرآن یا از جهت تبرک بقرائت رسول الله صلی الله علیه و سلم کراهتی ندارد و لیکن بشرط آنکه
بخواند غیر آنها را احیانا تا گمان نبرد جاهل که غیر آنها جایز نیست و میگوید که تحریر نیست در
عبارت بعد از علم با آنکه کلام در مداومت است و حق آنست که مداومت مطلق مکروه است خواه
غیر آنرا مکروه داند یا نه و دلیل کراهیت نه ایهام تفضیل است و هجران باقی و نه آنکه هجران بر
تقدیری است که باقی سوره را در نماز دیگر نخواند بلکه ایهام تعیین است و میگوید که مقتضی دلیل
عدم مداومت است نه مداومت بر عدم چنانچه حنفیه گمان کنند بلکه مستحب است که بخواند
آنرا احیانا تبرکا بالماثور و لزوم ایهام منتفی میشود به ترک احیانا و لهذا گفته اند که مستحسن
آنست که بخواند در رکعتین سنت فجر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و ظاهر این
مواظبت است بر آن انتهی و حق آنست که ایهام مذکور نسبت بعمل منتفی است و لیکن نسبت
بغیر بلیغ و در آنچه ماثور و منقول است پس اصل سخن در حصر ماثور است و بعد از حصر مجال توقف
تنگ پس تحقیق دوام این عمل از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بثبوت نرسیده پس اگر کسی
احیانا بخواند حسن است فافهم و مصنف در بیان حکمت این عمل آنحضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم میگوید که تخصیص روز جمعه بقرائت این دو سوره از آن جهت میتواند بود که این دو سوره
مشتملست بر ذکر مبدا و معاد و دخول جنت و نار و این معانی در روز جمعه بود و قیامت در روز
جمعه خواهد بود چنانچه در فضایل روز جمعه آمده که آفرینش آدم و انداختن وی بر زمین
و قبول توبه و موت وی و قیام ساعت و صعقه و بعث همه در روز جمعه خواهد بود اما دخول
جنت و نار در روز جمعه چیزی نیامده مگر آنرا تابع روز قیامت دارند والله اعلم و بالجمله چون
این امور در روز جمعه است و این دو صورت مشتمل بر آن لاجرم در نماز این روز که در نماز افضل
و اشرف اوقات و اقرب آن بخضوع و خشوع امت را تذکر اینمعنی بقرائت این دو سوره میفرمود
یعنی آنکه محمد اشتغال ببعث تبلیغ و انذار و بعث رسل و هلاک امم بتکذیب و انکار ایشان اند در
محافل بزرگ و مجامع انبوه سوره ق و اقتربت و امثال آن میخواند بدین وجه تخصیص
حدیث گفتند اما اوقات ماند که بسیاری از سور قرآن بر بیان این معانی مذکوره مشتمل اند
و این دو سوره خصوصیت ندارند و از اینجا لازم کردند که تخصیص این دو سوره دائمی باشد چنانچه

از

از عبارت مصنف که گفته در محافل بزرگ سوره قاف و اقتربت و امثال آن میخواند یعنی بر تو
اند از پس این دو سوره را نیز در فجر روز جمعه قصد تذکیر و انذار میخوانده باشد فافهم
والله اعلم اما نماز پیشین را تطویل کردی و همچنین است مذهب حنفیه که آنرا مثل صلوة صبح داشته
اند لیکن امام محمد در مبسوط گفته که اکثر از قرائة صبح کنیم که گنجایش دارد چه آن وقت اشتغال است
بمهمات خود میباید را تطویل موجب ملال گردد و آنحضرت تطویل در نماز پیشین بسیار کردی
چنانچه گاه بودی که اقامت پیشین کردی و شخصی بقیع که در وصیل راه است از صحبه شریف رفتی
و باز آمدی که هنوز در رکعت اول در رفته بودی و گاه در نماز پیشین مقدار الم تنزیل سجده در رکعت اولی
خواندی و در مشکوة از حدیث مسلم از ابی سعید خدری آورده که اندازه کرد بودیم ما قیام
آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در دو رکعت اولی مقدار قرائة الم تنزیل السجده و خواندن الم تنزیل سجده
بخصوصها نیز آمده باین طریق که ابو داود از ابن عمر آورده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم سجده کرد
در نماز پیشین باز ایستاد پس برکوع رفت و صحابه دانستند که تنزیل السجده را خوانده و ذکر
صلوة در این حدیث مبهم و اتم شده است و در جامع الاصول این حدیث را با وجود این ابهام
در فضل قرائة ظهر و عصر آورده و بر آن حمل کرده و بعضی گرفته اند نماز دیگر بودی و حال آنکه احیانا تو
و احتیاج یکیاند نفر صحابه بنبودی پس لابد بر یکی از این دو نماز خواهد بود و در آنست
قرائة این سوره را تعیین یا باختیار آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم بدان تعمدا نماز را با سماع
وی آیتی را چنانکه عادت شریف بوده در صلوة سریه بقصد تعلیم آیتی بجهر خواندی تا بدانند
که فلان سوره میخوانند و در جامع الاصول از احادیث صحیح آورده که میشنوانید آنحضرت صلی الله
علیه و سلم ما را آیتی در نماز ظهر و عصر احیانا و ظاهر لفظ حدیث آنست که در یافت صحابه تعیین
این سوره را در این صورت نه باسماع و اختیار آنحضرت بود بلکه بقرائن دیگر بود که بفهم ایشان در آمده
والله اعلم و گاه سبح اسم ربک الاعلی یا و السماء ذات البروج یا و اللیل اذا یغشی یا سوره انشقاق
یعنی اذا السماء انشقت یا و الطارق یا مانند آن میخواندی و ظاهر همین است که اینها بیان
قرائة رکعت اولی است و بیان قرائت هر دو رکعت و تمام متعلق نکرده چنانکه معلوم شد و الا
تبعیض و تکرار لازم آید و لیکن بعضی در احادیث وقوع یافته است که میخواند سوره ذات البروج
را و میخواند سوره و اللیل اذا یغشی و مانند آن و در بعضی روایات بیان قرائت رکعتین نیز
آمده چنانکه نسائی از انس رضی الله عنه آورده که وی نماز ظهر گذارده و چون فارغ شد گفت

کذا اتم یار رسول خدا صلی الله علیه وسلم نماز ظهر را بسبح خواند این دو سوره سبح اسم ربک الاعلی
الذی و هل اتیک حدیث الغاشیة و از جابر بن سمره آمده که میخواندند والسماء ذات البروج و
والطارق و مانند آن از سوره و آن نیز اخبار است قراءة رکعتین و قراءة رکعت اولی ظهر
داود و در نازیبین قراءة سوره لقمان و سوره والذاریات نیز آمده موطا بی معرفت سوره
قراءة سوره معین در صلوة سری معلوم شد اما در نماز عصر پس مقدار نیمه ظهر بودی درازی قراءة
از این سبب در جامع الاصول از حدیث جابر بن سمره از ترمذی و ابی داود و نسائی آورده که
رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میخواند در ظهر و عصر والسماء ذات البروج والسماء والطارق
و مانند آن از سوره و در حدیث دیگر هم از جابر بروایت مسلم و ابی داود و نسائی آمده که میخواند
در ظهر و عصر واللیل اذا یغشی و مانند آن و در صحیح از ترا از اینجا معلوم میشود که قراءت
ظهر و عصر احیانا برابر تیر کردی اما در نماز مغرب گاه تطویل کردی و سوره اعراف را در دو رکعت
خواندی چنانچه در بعضی یک هم و در روایت بخاری و ابی داود و نسائی از زید بن ثابت خواندن سوره
اعراف در مغرب مطلق آمده که گفت مروان حکم چه شد ترا که میخوانی در نماز مغرب بقصار مفصل
و در روایتی میخوانی قل هو الله احد و انا اعطیناک الکوثر و حال آنکه میخواند آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بدرازترین سوره اعراف و در روایتی هاتین و اعراف و در حدیث نسائی از عائشه
تفرقه اعراف در دو رکعت و در دو یافته و گاه والصافات و حم دخان خواندی ظاهرا بر عادت
در خواندن هر دو سوره است و در حدیث نسائی خواندن حم دخان تنها آمده که ذکر او ضعاف
و گاه سبح اسم ربک الاعلی الذی و گاه والتین و گاه معوذتین و گاه والمرسلات در جامع الاصول
از کتب سته از امام الفضل بن عباس مادر که خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم والمرسلات را
در مغرب در مرض موت خود بود که بکلد از آنجا تا بامام و در روایت نسائی که از دیامامد درست
مغرب او خواند والمرسلات را و کلام از ده بعضا از وی یادگرد انا انکه قبض کرده شد و گاه
سوره والطور نیز خواند چنانکه اصحاب کتب سته غیر ترمذی از جبیر بن مطعم آورده اند
گفت چون باینجا رسید که ام خلقوا من غیر شیء ام هم الخالقون الآیة نزدیک بود که بپرد دل من و بخوف
انقال این و در دیانت است و گاه بقصار مفصل خواندی و خواندن سورتهای طویل در مغرب
احیانا بودی برای استماع احکام و انداز تغییر حاضران و اغلب اوقات قراءت دروی کوتاه
بودی که تا اصحابه نیز هیچ بی ملال و کوتاهی وقت وی نیز اقتضای آن میکند و میگویند که

در قراءت آنحضرت صلی الله علیه وسلم طولانی و بمرحق و روایتی بود که از وی کردی تا بیع و ترمذی
گوید که بر قراءت قصار است در مغرب عمل اهل علم و با بن قایل است ابن المبارک و احمد و اسحاق
و مرویست از عمر که نوشت بابی موسی که بخوان در صبح بطوال المفصل و در مغرب بقصار مفصل
و نقل کرده شده است از مالک که گفت مکروه است قراءة سورتهای دراز مثل والطور و المرسلات
در مغرب و شافعی گوید مکروه نیست بلکه مستحب است که خوانده شود این سور در نماز مغرب انتهی
و در مغرب شب جمعه خواندن قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد آمده روایة فی شرح السنة
عن جابر بن سمره و در بعضی روایات مطلق مغرب واقع شده رواه ابن ماجه عن ابن عمر و بالجمله
امر قراءة در طول و قصر مختلف بود باختلاف احوال و اوقات و حکم و مصالح بریک نهج نبود
و قرار داد علمای حنفیه و اکثر ابو حنیفه بر اینست که در فجر و ظهر از طوال المفصل بخوانند و در عصر
و عشاء از اوساط و در مغرب از قصار و غالب احوال حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم بریک
نهج بود و اخبار و آثار در این باب بسیار است و در هدایه میگوید که اصل در این کتاب امیر المؤمنین
عمر است بجانب ابو موسی اشعری رضی الله عنهما ولابد آنچه عمر نوشته خبر سنت باشد و آنچه
از روایات مذکور شد صحیح است ولیکن حکم غالب است و مصنف میگوید که روایات صحیح بر این
مجموعه ثابت شده و سنت اینست که بر یک نمط از تخفیف و تطویل مواظبت ننمایند بلکه گاه تطویل
کنند و گاه تخفیف بحسب حال و وقت ظاهر کلام مصنف که این بحث را پیش از بیان قراءة نماز عشا
میگوید آنست که مخصوص بنماز مغرب باشد برای رد جماعه که بر تخفیف نماز مغرب مواظبت نمایند
و لیکن این بحث مطلق است و فقها نیز برین اند و لیکن قرار مذکور را از قبیل استحباب دارند
باعتبار غالب احوال و گویند هر چه در وی آمده مرویست نادر و در بعضی الاحیانست والله اعلم و اما
نماز خفتن بحسب وقت معاذ را سوره والشمس و سبح اسم ربک الاعلی و اللیل تعیین فرموده و از قراءة
سوره بقره و نحو آن منع و زجر کرده و در بعضی از احادیث از السوات تعیین فرموده یعنی اذا السماء
انفطرت و انشقت و بروج و طارق و در جامع الاصول از کتب سته از براء بن عازب آورده که
کذا رد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز عشاء اخیر را و خواند در احدی الرکعتین والزیتون
ابو داود قید فی سفر او کرده و موطا و نسائی و ترمذی مطلق گفته و گفته که خواند در وی والتین
والزیتون و ترمذی و نسائی از بریده روایة کرده اند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم
که میخواند در عشا والشمس و ضحها و مانند آن از سور و قصه منع معاذ چنانچه بخاری

مسلم آورده اند انست که جابر روایت میکند که معاذ بن جبل با حضرت رسول الله صلی الله علیه
وسلم نماز میکذارد بعد از ان می آمد بمحله خود امامت میکرد قوم خود را وکذارد شبی با حضرت عشا
وامامت کرد قوم خود را پس افتتاح کرد سوره بقره را مردی از قوم برکشت از نماز وسلام داد
ویکذارد نماز خود را تنها وبرکشت پس کفتند آیا منافق شدی تو یا فلان کفت لا والله می آیم
حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم وخبر میدهم اورا ازین حال تا چه حکم راند پس آمد بحضرت
آمد وعرض کرد یا رسول الله ما جماعه اهل خداوندان شتر ایم که بدان آب میکشیم در روز وان اکثر
میکنیم ومعاذ با تو نماز عشا کذارد پس آمد قوم خود را امامت کرد وافتتاح نمود بسوره بقره پس
رسول خدا روی مبارک بمعاذ آورد وکفت افتان انت افتان انت آیا فتانی تو ای معاذ یعنی مردم را تخویف
در بلا می افکنی اندازی واز دین بکردانی واز حضور مر ایشان را از خیرات وحضور جماعات محروم داری
بامر ایشان تخفیف کن وبخوان والشمس وضحاها والضحی واللیل اذا یغشی وسبح اسم ربک الاعلی الذی
اما اندر نماز جمعه سوره جمعه ومنافقین را هر یکی در رکعتی خواندی چنانکه روایت کرد مسلم وغیر
که خلیفه ساخت مروان ابو هریره را بمدینه وخود بمکه آمد پس کذارد با ما ابو هریره جمعه را
وخواند بعد الحمد سوره جمعه در رکعت اولی واذا جاءک المنافقون در ثانیه وچون برکشت
از نماز کفتند یا ابا هریره تو دو سوره خواندی که علی ابن ابی طالب آنها را در کوفه میخواند کفت
شنیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میخواند این دو سوره را وهمچنین روایت کرد ابو داود
بذکر استخلاف ابی هریره در اول حدیث وکاه تخفیف را سبح اسم ربک الاعلی وغاشیه خواندی چنانکه
مسلم وغیره از نعمان بن بشیر روایت کرده واما خواندن آخر سوره جمعه در رکعت اولی واخر منافقین
در رکعت ثانیه مخالف سنت است که در خواندن تمام سوره جریان یافته وبخصوص در بین نماز خواندن
این دو سوره بتمام ثابت شده واما در نماز عید سوره ق واقتربت خواندی چنانچه امام محمد
در موطای خود از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده که پرسید ابا واقد اللیثی را که چه میخواند
رسول خدا صلی الله علیه وسلم در اضحی وفطر کفت میخواند ق والقرآن المجید واقتربت الساعه وکاه
سبح اسم ربک الاعلی وغاشیه خواندی چنانکه مسلم وموطا وابو داود وترمذی از نعمان بن بشیر
آورده اند که میخواند رسول خدا صلی الله علیه وسلم در عیدین ودر جمعه سبح اسم ربک الاعلی وهل
اتیک حدیث الغاشیه وکفت نعمان چون عید وجمعه در یک روز آمدی در هر دو این هر دو سوره
خواندی وبدین طریق که مذکور شد از تطویل وتخفیف قراءت مواظبت نمود رسول خدا صلی الله

علیه

علیه وسلم تا آخر وقت رحلت کان خود تا انکه منسوخ شده باشد در آخر ومقصود مصنف تائید
وتائید جواز تطویل وسبب آن بود نه مداومت بر تخفیف چنانکه ارباب بدعت وکسل کنند
وچون مواظبت تطویل تا آخر زندکانی بود لاجرم خلفای راشدین برین رفتند صدیق رضی الله
عنه در نماز صبح سوره البقره خواندی کذا فی الموطا وعن عروه بلفظه ان ابا بکر الصدیق صلی
الصبح فقرا فیها بسورة البقره فی الرکعتین کلیهما وابن عباس احتمال داد که در هر رکعت سوره
البقره را تمام خواند بطریق تکرار چنانچه در اذا زلزلت الارض هم چنین واقع شده که قرا فی الصبح
اذا زلزلت الارض فی الرکعتین کلیهما ولیکن این احتمال بعید است ظاهر آنست که در تمام نماز این
سوره خوانده در هر رکعتی یکی نیمه وعمر رضی الله عنه در نماز صبح را کاه بیوسف ونحل کذاردی در
جامع الاصول از موطا بیوسف وحج کفته وروایت قراءت کهف در رکعت اولی ویوسف
یا یونس در ثانیه از عمر رضی الله عنه آورده وکاه هود وبنی اسرائیل کذاردی وخواندن سوره
یوسف مرویست از عثمان رضی الله عنه نیز چنانکه در جامع الاصول از فرافصه بن عمیر
آورده که کفت یاد نکرفتم من سوره یوسف را مکر از خواندن عثمان رضی الله عنه آنرا در نماز
صبح از بس که تکرار وتردد میکرد آنرا واکر اطالت نماز منسوخ یا مکروه بودی خلفای راشدین
نکردندی ودر حدیث انس آمده که کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اخف الناس
سبکترین مردم صلوه در نماز کذاردن فی تمام با وجود تمام ادا کردن یعنی بحدیث آن کفته اند
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در قراءت تخفیف کردی وکم خواندی ولیکن رکوع وسجود وتعدیل
ارکان تمام کردی چون درین جا شبهه بر تطویل قراءت که مصنف اثبات آن کرده وارد میشود دفع
این شبهه میکند ومیکوید که این حدیث منافات بآن ندارد کما کفته ومراد ازین حدیث آنست
که تطویل صلوات وی صلی الله علیه وسلم نسبت با صلوه دیکران بغایت ناقص نبودی یعنی آنحضرت
صلوه بتطویل قراءت میکرد ولیکن از وی بغایت خفیف نمودی که اکر دیکری این قدر قراءت کردی
تطویل نمودی که ملال افزودی چنانچه قراءت سوره الاعراف در نماز مغرب با ضیق کرد وقت
بجهت ظهور سرعتی که در قراءة آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهاده بودند وذوقی ولذتی وحضوری که
از استماع قراءت وی صلی الله علیه وسلم حاصل شدی بغایت خوش ومعنی تمامی کرد در حدیث انس
مذکور است در قراءت نیز مراد بود وقول مصنف که میکوید چنانکه معاذ در نماز خفتن سوره
بقره میخواند بتواند که معنی وی آن باشد که تطویل صلوه از غیر آنحضرت علیه السلام بیاد نمودی ومسلم

ونقل کنی چنانکه معاذ سورة البقره خواند و قوم او را از آن ملال گرفت فرق در تطویل آنحضرت
صلی الله علیه وسلم حال از چنین بود و توان گفت که شبهه در اندک نمودن تطویل باشد یعنی چنانکه
معاذ نیز سورة البقره بخواند و آن را خفیف می پنداشت و قول او و تخفیف امری نسبی است
بهر دو وجه درست است و ظاهر آن نماید که این قول اشارت بجانب دیگر باشد اول گفت که تطویل
آنحضرت صلی الله علیه السلام در صورت تخفیف نمودی پس حملی که انس بتخفیف نماز وی کرده هم
نظر باین است و منافات بانکه حکم بتطویل او کرده اند ندارد چه تطویل بحسب واقع است
و تخفیف بر نسبت نمود و اعتبار بعد از آن میگوید که تطویل و تخفیف امری نسبی است بنا بر آنکه طویل
که نسبت با طول از خود خفیف باشد و با خفیف که نسبت با خف از خود طویل بود پس اثبات
تطویل و تخفیف هر دو درست باشد در تقریر این جواب در نظر نمودن منظور نیست بلکه در واقع
بود لیکن بنسبت و اضافت فافهم بعد از آن برای تایید جمع میان تطویل و تخفیف میگوید که در
سنن نسائی ثابت است از ابن عمر رضی الله عنهما که گفت کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم یامرنا بالتخفیف امر میکرد ما را بسبک گذاردن نماز و یؤمنا بالصافات و امامت میکرد
ما را بسوره والصافات پس قرائت والصافات در نماز از باب تخفیف است که بآن میفرمود صحابه
را با وجود آنکه در والصافات تطویل هست گفته نشود که اینجا اصل تخفیف از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ثابت نشد بلکه تخفیف صحابه میفرمود و خود تطویل میکرد زیرا که میگوییم زیرا که
ظاهر آنست که آنچه میفرموده است را از اوامر و نواهی خود اولی و احق بود با قامت آن و آنچه
وی صلی الله علیه وسلم میکرد اتباع میکردند آن را اصحاب مگر در تخصیص پس در قرائت والصافات
جمع میان تخفیف و تطویل هر دو ثابت شد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز سوره تعیین نفرمودی
باین نوع که در فلان نماز فلان سوره خواندی یعنی لازم داشت و در کتب حنفیه نیز مذکور است که
تعیین السورة و بعضی آن را ثنا و میل کنند باعتقاد عدم جواز الا بآن سوره و نزد این اعتقاد مکروه
نبود چنانکه مذکور شد و با قطع نظر از آن عادت شریف بتعیین سوره جریان نیافته بود مگر
در جمعه و عیدین بآن وجه که مذکور شده و مگر در بعضی سنن و نوافل چنانچه قل یا ایها
الکافرون و قل هو الله احد در رکعتین فجر و در رکعتین مغرب و در رکعتین طواف و استخاره
چنانکه احادیث در این باب وارد شده است و این نیز باعتبار اکثر و اغلب خواهد بود نه دائما
بحدیکه هرگز در مدت عمر خلاف آن نکرده باشد والله اعلم و اگر تخصیص نمایهای [illegible] بکنند

وجه دارد و بر هر تقدیر استثنای فرض جمعه که الم سجده و سوره دهر میخواند چنانچه نزد مصنف
مقرر است باید کرد و عالم گفته است که آن نیز دائمی نبود چنانکه سابقا گذشت و اشارت بآن
کرده و لهذا احتیاط آن را سنت نگرفته اند والله اعلم بعد از آن از برای تایید عدم تعیین سوره
بلکه برای عدم التزام تطویل و تخفیف نیز میگوید عبدالله بن عمرو گفت رضی الله عنهما از سورهای
مفصل که بر قول مختار از سوره حجرات است تا آخر که مقدار ثمن قرآنست و تسمیه وی بمفصل از جهت
کثرت فصل میان سوره در اینجاست هیچ سوره نیست از طویل و قصیر که من از آنحضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم نشنیده ام که در نماز فرض میخواند یعنی گرد هر فرض باشد هر کدام سوره که باشد از جنس
طویل و قصیر چنانکه بیانا للجواز میخواند تا امت دریابند که قرآن بتمامه مجوز صلوة است از جهة
اطلاق فاقرؤا ما تیسر من القرآن و تعیین طوال و اوساط و قصار باعتبار اغلب و بیان اولویت
اولویت و افضلیت بوده و آنحضرت صلی الله علیه وسلم غالبا سوره را در نماز تمام میخواند و علما
گفته که سوره تمام خواندن اولی و افضل است حتی سوره قصیره تمام خواندن بهتر از بعض سوره — اند فقها
خواندن اگرچه دراز باشد و این امر تعبدی است و شاید که در تمام سوره [illegible] باشد که بر
بعض سوره مترتب نشود و بر سبیل ندرت بعضی از سوره خوانده بیان جواز را و مصلحت دیگر را
که در آن وقت او را صلی الله علیه وسلم روی نموده باشد و گاهی که بر بعضی از سوره که اختصار کرده
آن بعض اول سوره بودی و لهذا خواندن آخر سوره و میان سوره مروی نیست در نماز فرض ولکن
در صحیح آمده که گاهی در سنت فجر قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة الآیة و قولوا آمنا بالله و ما انزل
الینا و ما انزل الی ابراهیم الآیة و بعضی آیات دیگر میخواند چنانچه در فصل سنن رواتب ذکر کنیم
انشاء الله تعالی و نیز در قیام لیل ان تعذبهم فانهم عبادک الآیة میخواند چنانچه در آن فصل
بیاید و همچنین رکعت اولی از هر نماز که باشد دراز تر از رکعت ثانیه کردی بخاری و مسلم از ابی قتاده
آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میکرد تطویل را در رکعت اولی و تخفیف کرد در رکعت
ثانیه در صلوة ظهر و همچنین در صلوة عصر و همچنین در صلوة صبح و در روایت ابی داود و نسائی
ذکر ظهر و صبح آمده فقط و در روایتی که از ابی داود ذکر ظهر و عصر و نماز امداد کرده و در آخر
گفته که ابو قتاده گفت که ان پیش میبریم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم باطالت رکعت اولی اراده
دارد که دریابند مردم رکعت اولی را و در موطا و صحیح بخاری از عمر رضی الله عنه آورده که در در رکعت
اولی از صبح صد و بیست آیت خواند از بقره و در ثانیه سوره از مثانی و از ابن مسعود در دو رکعت اولی

انصح جل آیته از انفال و در ثانیه سوره از مفصل و نزد امام محمد تطویل رکعة اولی بر ثانیه
مستحب است در نماز ها چنانچه از فعل آنحضرت مروی است و امام ابو حنیفه و ابو یوسف
آنرا مخصوص بنماز فجر دارند که وقت نوم و غفلت است پس تطویل در رکعة اولی سبب ادراک
جماعت بود در رکعة اولی بخلاف باقی نمازها و ایشان گویند هر دو رکعت برابر اند در استحقاق
قرأت فلا ترجیح و گویند که آنچه مروی است از اطالت رکعة اولی محمول است بر اطالت بثنا و تعوذ
و تسمیه و با دون سه آیة که لا باس به است کذا فی الهدایة و در مختصر گفته که قول محمد احب
کذا فی شرح ابن الهمام و نماز صبح از دیگر نمازها اطول گذاردی اگرچه در فجر و ظهر جمیعا قرأة دراز
کردی و از طوال المفصل خواندی با وجود آن در فجر دراز تر کردی و سوره اطول خواندی و سبب
تمام نتواند بود که در تطویل رکعة اولی از حدیث مفهوم شد از قصد تکثیر جماعة و اراده دریافت
مردم رکعة اولی را با بودن وقت قیام از نوم و عروض کسل و فتور و استعداد مقدمات
طهارت و از انروکه نزول الرایه ربانی و ورود انوار رحمت رحمانی در ثلث آخر شب می باشد
و دعای و عبادت دران وقت باجابت و قبول اقرب است و آن نزول تا انقضای صلوة صبح
می ماند و بعضی گویند تا طلوع فجر و هر دو مروی است و نکته تطویل فجر بر قول اول ظاهر است
و بر قول ثانی باعتبار آنکه قرب آن وقت زائر نمی خواهد بود و تطویل مستلزم تحصیل است کما لا
یخفی و بعضی مشایخ گویند مراد در تطویل نماز فجر آن بوده باشد که چون در عدد رکعات نماز صبح
نقصی بود تطویل آنرا بدل تکمیل آن ساخت با وجود وسعت وقت و فضیلت آن تا نگویند که
بر یوجه باینکه قرأة مغرب دراز تر بودی از سه نماز دیگر خصوصا بر آنچه مختار نزد اکثر ایمه است
که شفق بیاض است از حمره است یا سبب تطویل صلوة صبح آن بود که بعد استراحت و خواب شب واقع
و تقصیر در خدمت واقع شده و کدورت و زنگی با آینه دل نشسته پس تطویل آن تلافی
و عذر این تقصیر و ازاله این کدورت و زنگ بود یا سبب آن بود که چون هنوز اشتغال بامور معاش
و اسباب دنیوی نشده بود و وقتی است که دل با زبان قاری و گوش وی و مستمعان موافق و مواطی
بود مثال اگرچه در بعضی اوقات طیران و تطرق فتور و کسل نیز احتمال دارد و فهم و تدبر در قرآن
مظنه در وقت مواطات قلب و جوارح آسان تر لاجرم اهتمام و عنایت تمام بتطویل و تکمیل آن
متعین شده و نیز حصول نعمت ایقاظ و احیا و تفرح بدن باعث است بر مزید شکر و اقامت
طاعت و خضوع و نیز چون در اول روز تکمیل استحکام یافته محکم و اثر ثبت بدایته اشرفت

صبح وقت

فصل نهایة در تمام آن هیچ نمی خواهد بود و در حقیقت آن تلقین و تعلیم است مر امت را
چون از قرأت فارغ شدی زمانی اندک خاموش شدی این همان سکته تا لذا است که در بعضی
روایات آمده است و سابقا گفته که در عایت لطف و اندک بود آنگاه تکبیر گفتی و هر دو دست
برداشتی چنانکه در تکبیره اولی بر میداشت و در اینجا سخن است در آخر مبحث گفته شود در وقت
رکوع شدی عبارت مصنف محتمل است که تکبیر در حالت قیام بودی یا وقت انحطاط فقها را
در مذهب حنفیه مختلف افتاده از بعضی چنان مفهوم میشود که تکبیر در حالت قیام گوید
پس از ان برکوع رود و اکثر بر آنند که تکبیر نزد انحطاط گوید چنانچه در هدایه از جامع صغیر
نقل کرده که تکبیر مع الانحطاط و حدیث از امام محمد که گفت و اذا اراد ان یرکع یکبر و ظاهر
در تقدیم تکبیر است بر انحطاط والله اعلم و حدیثی که ترمذی از عبدالله بن مسعود آورده
و گفته حدیث حسن صحیح کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یکبر فی کل خفض و رفع و قیام
و قعود و انا بهریره نیز آورده که کان یکبر و هو یهوی ظاهر بلکه صریح است در آنکه تکبیر
در وقت انحطاط و فرو رفتن برکوع است و ظاهر مذهب حنفی و مختار نزد ایشان نیز همین
و بعضی گفته اند که ابتداء تکبیر نزد انحطاط کنند و اتمام آن در رکوع و هر دو کف دست را
بر زانوها محکم کردی ظاهر آنست که این مقتضی تفریج اصابع نیز هست چنانکه تصریح آن بحدیث
طبرانی در معجم از انس آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود چون در رکوع کنی کف بنه دو دست
خود را بر دو زانوی خود و کشاده کن میان انگشتان خود و بیشتر دارد و دستهای را از دو پهلوی
خود و گفته اند که انگشتان را در نماز سه حالت بود تفریج در حالت رکوع و ضم در حال سجود
و بحال خود گذاشتن نه تکلف در ضم و تفریج در حال احرام و تشهد و احادیث در باب گرفتن
زانو بدست بسیار آمده و متفق علیه است میان علما و در بعضی روایات آمده که ابن مسعود
و بعضی اتباع وی تطبیق یدین میکرده اند و تحقیق آنست که این در اول بود بعد از ان منسوخ
شد نسائی روایت کرده از ابن مسعود که گفت تعلیم کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه وسلم
نماز و چون در رکوع کرد تطبیق کرد یدین خود را در رکبتین خود و چون این خبر بسعد بن ابی وقاص
رسید فرمود راست گفت برادر من میکردیم بعد از ان امر کرد که نهاده شود دستها را بر زانوها
ابن الهمام گفته که اثری که در تطبیق آمده منسوخ است بآنچه در صحیحین آمده از مصعب بن سعد
بن ابی وقاص که گفت گذاردم نماز من در جنب پدر نماز او و تطبیق کردم میان دو کف دست خود

وضعف جواب دیگر میدهند از معارضه حدیث ابی هریره با حدیث وایل بن حجر در نهادن زانوها
پیش از دستها و ترجیح میکنند حدیث وایل را بانکه حدیث ابی هریره مضطرب است زیرا که در روایت
دیگر از ابی هریره آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده اذا سجد احدکم یعنی چون سجده کند یکی از شما
فلیبدأ برکبتیه پس کو ابتدا کند بنهادن دو زانو بر زمین ولا یبرک بروک الجمل و نشستن مثل شتر
نکند یعنی دستها را پیشتر از زانوها ننهد و این روایت موید و معاضد حدیث وایل بن حجر است و در صحیح
ابن خزیمه نیز موافق حدیث وایل بن حجر آمده که کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سجد بدأ برکبتیه
قبل یدیه و در روایت سعد بن ابی وقاص آمده رواه ابن ابی شیبة و البیهقی فی السنن و ضعفه
کذا فی جمع الجوامع للسیوطی کنا نضع الیدین بودیم ما که می نهادیم دو دست را در وقت رفتن بسجده
قبل الرکبتین پیش از دو زانوها نهادن فامرنا پس امر کرده شدیم ما بعد از آن بالرکبتین قبل الیدین
بنهادن دو زانو پیش از دو دست و این دلالت دارد که وضع یدین پیش از رکبتین مشروع بود و لیکن
منسوخ شد و روایت دیگر از ابی هریره نیز بسبب بر این است و لا لازم آید تکرار نسخ و لا دلیل علیه و بعضی
از شراح مصابیح منع کرده اند دلالت این عبارت را که بود ما که چنین میکردیم پس مامور شدیم
بچنین بر نسخ از جهت احتمال آنکه شاید اول امر و بطریق عادت بود مباشرت ایشان اگر گویند ما مامور
بودیم بچنین پس نهی کرده شدیم از آن یا مامور شدیم بخلاف آن مفهوم میشود نسخ صریحا
و بیشتر علما برانند یعنی بر تقدیم وضع رکبتین بر وضع یدین و این نیز نوعی از اثبات است بتقویت و
ترجیح حدیث وایل و این موافق مذهب امام مالک و اوزاعی که مذهب ایشان وضع یدین
پیش از رکبتین و لا امام احمد بروایتی و مذهب شافعی موافق اکثر علماست و اهل طایفه از اهل حدیث
که ایشان نیز بوضع یدین پیش از رکبتین رفته اند عمل بحدیث ابی هریره و پیغمبر صلی الله علیه وسلم
کور یعنی بر دور عمامه هرکه سجده بر کور عمامه کند جایز است و هیچ ذکر کراهت نکرده و آن را در باب مکروهات
نیز نشمرده و گفته که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سجده کرده است بر کور عمامه خود و شیخ آن را در مکروهات
آورده و گفته و لیکن مانع نماز نیست زیرا اگر برابر جای دست ها رجحان و کشاده کشاده است سجده
کند جایز بود باتفاق پس باین قیاس اگر بر آنچه متصل است بوی نیز واقع شود هم درست باشد
و گفته که حافظ ابو القاسم در کتاب فواید از ابن عمر رضی الله عنهما آورده که گفت سجده میکرد آنحضرت
بر کور عمامه خود و گفته اگر این حدیث ثابت صحیح است پس وقوع از آنحضرت رسول الله صلی الله علیه
وسلم نزد ضرورت خواهد بود چه صدور فعل مکروه از حضرت رسالت جایز نبود و شیخ ابن الهمام

و نهادم انها را میان فخذین خود پس نهی کرد مرا پدر من از آن و گفت بودیم ما که میکردیم
آن را پس نهی کرده شدیم از آن و امر کرده شدیم که بنهیم دستها را بر زانوها مکر در سجود و از نجا
از پهلوی دور کردی چنانچه در حدیث بخاری و ترمذی آمده است که زانو ها را بدو کفت
کرفتی و دستها را نیز باخی و از پهلوها دور داشتی و چنانکه از حدیث انس معلوم شد اما
ساقین را باید که ایستاده دارد و احنا انها شبه قوس چنانچه عامه ناس کنند مکروه است
ذکره ابن الهمام نقلا عن روضة العلماء و پشت را راست کردی چنانچه ذکیتی از وابصة بن سعید
آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که چون رکوع کردی برابر داشتی پشت
را تا انکه فرضا اگر ریخته شدی بروی قدح آب هر آینه قرار گرفتی رواه ابن ماجه و در روایت
احمد اگر نهاده شدی بروی قدح آب نریختی و احادیث درین باب بسیار است در جامع الاصول
از حدیث ابی داود و نسائی و ترمذی و در مشکات از ابن ماجه و دارمی نیز از ابی مسعود انصاری
بدری آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کفایت نمیکند نماز یکی از شما تا انکه راست
کند پشت خود را در رکوع و در حدیث ترمذی سجود نیز زیاده کرده و گفته که درین باب حدیث
از علی بن شیبان و انس و ابی هریره نیز آمده و حدیث ابی مسعود حسن صحیح است و گفته که عمل برین است
نزد اهل علم از اصحاب و من بعدهم و گفته که شافعی و احمد و اسحق بر آنند که هرکه اقامت نکند صلب
را در رکوع و سجود نماز وی فاسد است از جهت این حدیث انتهی ترمذی چنین گفته اما انچه
ذکیتی در شرح کتاب خرقی گفته که مقدار فرض نزد امام احمد که نماز درست شود آنست که
انحنا کند بحیثی که ممکن باشد مس رکبتین بیدین نیز اکه ادنی اسم رکوع اطلاق میکند و گفته
که اعتبار بمتوسطان آدمیانست نه بدراز دستان و کوتاه دستان و بعضی از ایشان گفته اند که
بر کوع معتدل اقرب باشد از قیام معتدل و سر را برابر پشت بداشتی نه فروتر و نه بر داشته
چنانکه حدیث ابی حمید که جامع است صفت صلوة را و ذکر آن بیاید ترمذی و ابن حبان آورده
و حکم بصحت آن کرده اند و مسلم نیز از عایشه رضی الله عنها آورده که چون رکوع میکرد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بر نمیداشت سر را و فرو نمیکرد و لیکن میداشت میان هر دو و سه بار در رکوع
بگفتی سبحان ربی العظیم چنانکه در جامع الاصول از حدیث ابی داود از براء بن عازب رضی الله
عنه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم در نماز که قرار میگرفت در رکوع و سجود
مقدار انچه بگوید سبحان الله و بحمده سه بار و ذکر عدد ثلث در احادیث دیگر نیز آمده از امیر المؤمنین

که ذکر ابو نعیم در حلیه از روایة ابراهیم بن ادهم از پدرش از سعید بن جبیر از ابن عباس رضی الله
عنهم آورده که گفت سجده میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر کور عمامه خود و طبرانی در اوسط
از عبد الله بن اوفی رضی الله عنه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که سجده میکرد
بر کور عمامه خود و روایت کرد آنرا ابن عدی در کامل از حدیث جابر رضی الله عنه و بیهقی در سنن
خود از حسن آورده که گفت سجده میکردند بعضی از اصحاب بر عمامه خود و بخاری در صحیح
خود بطریق تعلیق آورده که حسن گفته که بودند قوم که سجده میکردند بر عمامه و کلاه و حدیث
ابن عمر را که شیخ آورده انتهی ابن همام نیز از همان کتاب باسناد آورده و لیکن از تجنیس آورده
که گفته مکروه است تنبیه سجده بر زیادتی جامه نیز جایز است و حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم و صحابه رضی الله عنهم آنرا میکردند بجهت گرمی و سردی زمین و احادیث صحیح در این باب
در کتب سته آمده و احمد و اسحاق و ابو یعلی و طبرانی و غیر ایشان آنرا روایت کرده اند و آنحضرت
رسول صلی الله علیه وسلم نزد سجود جبهه را بر خاک نهادی و چیزی در زمین و جبین مبارک
حایل نبودی و دیگرانرا نیز بدان امر استحباب فرمودی و در حدیث آمده یا افلح ترب وجهک
رواه الترمذی عن ام سلمة و در حدیث آخر تمسحوا بالارض فانها بکم برة و چندان مبالغه کردی
در نهادن جبهه بر خاک که گاهی بر گل و آب سجده کردی چنانکه بخاری و مسلم از ابی سعید خدری
آورده اند که یکشب باران بسیار بارید بود چون سقف مسجد از شاخهای خرما بود بچکید پس دید
دو چشم من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که بر جبهه مبارک وی بجهت سجود اثر آب و گل بود
و آن حضرت در آن شب شب قدر را بخواب دیده بود و دیده خود را که سجده میکند در آب و گل
و صباحش این واقعه بوجود آمد و بود آن در صبح شب بیست و یکم رمضان و مصنف باید که بجای
لفظ البتر اکثر و اغلب و مانند آن گفتی تا راست آمدی قول وی که گفت و گاه بر سجاده حصیر سعف
یعنی برگ درخت خرما ساخته سجده میکرد چنانکه در صحیح بخاری از انس آمده که روزی آنحضرت
بخانه ما آمد پس گسترانیدیم برای وی خمره که در خانه ما بود و نماز کرد بر ان و اقتدا کردیم من و یتیمی
که در خانه ما بود و خمره بضم خاء معجمه و سکون میم سجاده صغیر از برگ خرما باشد گویند و آنحضرت
این خمره در خانه بود که گاهی بران نماز میکرد چنانکه نیز در صحیح بخاری و جامع ترمذی مذکور
و گاه بر پوست دباغت کرده سجده میکرد چنانکه چون سجده کردی پیشانی و بینی را تمام یعنی هر دو را
یا بمبالغه بر زمین نهادی در جامع الاصول از روایت مسلم و ابی داود و ترمذی و نسائی از ابن

عباد

صلی الله علیه وسلم یقول فی رکوعه و سجوده سبوح قدوس رب الملائکة والروح و گاه میگفت اللهم لک
رکعت وبک امنت ولک خشعت و علیک توکلت و گاه میگفت خشع لک سمعی و بصری و مخی
و عصبی و عظمی اخرجه النسائی عن محمد بن مسلمة و گفتن این ادعیه و تسبیحات یا التسبیح معهود در
رکوع بودی یا آنکه هردو احتمال دارد و این در نماز تهجد بودی و در بعض روایات در مطلق تطوع
واقع شده باین لفظ کان اذا قام یصلی تطوعا یقول لکن آنکه قیام محمول بر قیام لیل بود و نزد حنفیه
زیادت این دعوات و تسبیحات چنانکه در بالا اشارة کرده ایم مطلقا محمول بر نوافل و در فرایض
بر قدر مشهور که متعارف است اقتصار کنند و از زیادات منع کنند و از کلام ترمذی نیز همچنین
معلوم میشود و در امثال این میگوید شافعی این را در فرض و نفل میگوید و بعضی از اهل کوفه
میگویند که اینها را در صلوة تطوع گوید و در صلوة مکتوبه نگوید و چون آنحضرت سر از رکوع بر آوردی
هر دو دست برداشتی و گفتی سمع الله لمن حمده در این سه موضع یعنی نزد استفتاح و هنگام رفتن
برکوع و سر برداشتن از رکوع برداشتن دست ثابت شده در بعض اوقات چنانکه بیاید و اکثر
روایات این معنی متواتر مانند است اگرچه هیچ یکی از الفاظ آن متواتر نیست چهار صد خبر و اثر
از حضرت رسالت صلعم و صحابه و سلف رضوان الله علیهم در این باب وارد و یافته و صحیح
و عشره مبشره روایت کرده اند که لا یزال العمل آنحضرت برین کیفیت بود که دستها در این مواضع میداشت
تا ازین جهان رحلت کرد و غیر ازین معنی ثابت نشده مصنف اینجا سخن مبالغه کرده و از حد
در گذرانیده و با آنکه گفته لا یزال الی برین کیفیت بود تا ازین جهان رحلت کرده راه شیخ بر ثبت و حق
آنست که با قطع نظر از کثرة و قلت طرق و روایات اخبار و آثار در هر دو جانب موجود است پس
با رفع و عدم آن باختلاف اوقات هر دو بود یا اول رفع بود و در آخر منسوخ شد تا اکنون که
ترک رفع را ذکر کنیم تا حقیقت ظاهر شود بدانکه ترمذی در جامع خود دو باب وضع کرده اول باب رفع
الیدین عند الرکوع و درین باب حدیث ابن عمر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
چون افتتاح میکرد بر میداشت دو دست خود را تا محاذی میشد بدو دوشها را و چون رکوع
میکرد بر میداشت سرها را که خود را از رکوع و در بعض روایات آورده و کان لا یرفع بین السجدتین
و ترمذی بعد از روایت این حدیث چنانکه عادت اوست اشاره بتعدد طرق حدیث از صحابه دیگر
کرده و عمل بسیاری از صحابه و تابعین و غیر ایشان از مجتهدین مثل اوزاعی و عبد الله و شافعی
و احمد و اسحق بر آن ذکر کرده و تصحیح این حدیث نموده و اشاره بر حجان این جانب نموده است و دوم باب

من لم يرفع يديه الا عند الافتتاح و درين باب حديث علقمه از عبد الله بن مسعود رضي الله عنه آورده
كه با ياران خود فرمود بگذاريم با شما نماز رسول خدا صلى الله عليه وسلم پس گذارد ابن مسعود
نماز را و برنداشت دو دست خود را مگر در اول بار يعني براى تكبير افتتاح و درين باب گفته كه
از براء بن عازب نيز آمده و گفته است كه حديث ابن مسعود حسن است و باين قايلند كثيري از
اهل علم از صحابه و تابعين و ميگويند بقول سفيان ثوري و اهل كوفه انتهى و در جامع الاصول
حديث ابن مسعود را از ابي داود و نسائي و حديث براء بن عازب را از ابي داود نيز آورده كه گفت
ديدم رسول الله صلى الله عليه وسلم چون افتتاح ميكرد برميداشت دو دست خود را تا نزديك
دو گوش ثم لا يعود و في رواية ثم لم يرفعهما حتى انصرف و انكار ابو داود و گفته اين حديث صحيح نيست
احتمال دارد كه مراد عدم صحت باين طريق خاص بود پس ضرر نكند در صحت اصل حديث و احتمال
دارد كه اثبات حسن حديث بود موافق آنچه ترمذي گفته است و حديث حسن نزد خلاف محتج به است
چنانكه در مقدمه معلوم شد و امام محمد در موطاى خود بعد از روايت حديث ابن عمر از مالك
از زهري از سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش كه در رفع يدين نزد ركوع و نزد رفع راس از ركوع آمده
ميگويد سنت است كه تكبير گويد در هر خفض و رفع اما رفع يدين پس در ابتداء نماز يكبار بس بود
و اين قول ابي حنيفه است و در وي آثار كثيره آمده است بعد از آن از عاصم بن كليب جرمي از پدرش كه
از تابعين امير المومنين علي است تعدد روايات آورده كه وي رضي الله عنه رفع يدين ميكرد در
تكبيره اولى و از ابراهيم نخعي آورده كه ابن ابي طالب كه برميداشت دو دست را در نماز بعد از تكبير اولى و
كه در وي نيز نخعي مردي از اهل [illegible] رضي الله عنه حديث روايت كرده كه گفت گذاردم نماز را
با رسول خدا صلى الله عليه وسلم پس نديدم كه آنحضرت عليه السلام برميداشت دو دست خود را در
تكبير اولى و نزد ركوع و نزد سر برداشتن از ركوع نخعي گفت شنيدم از [illegible] آنحضرت داده مگر
هماره وقتيكه ياد گرفت ابن عمر را از وي و ياد نگرفت از ابن مسعود و اصحاب او و شنيدم از
از هيچ يكي از ايشان و ايشان برنميداشتند دستهاى خود را مگر در ابتداء نماز نزد تكبير و از عبد العزيز ابن
حكيم آورده كه گفت ديدم ابن عمر را كه برميداشت دستها را در اول تكبير افتتاح و برنداشت خود را
سواى آن و از ثوري حديث ابن مسعود نيز نقل كرده انتهى و از مشكلات آثار طحاوي نقل كرده اند
كه روايت كرده از مجاهد كه گفت گذاردم نماز در خلف ابن عمر پس نبود كه برداشت دو دست خود را مگر
تكبيره اولى و اسود روايت كرده كه گفت ديدم عمر ابن الخطاب را برميداشت دو دست خود را مگر در تكبيره

ابن ابي طالب

ابن عمر

اولى و چون عمر و علي و ابن مسعود با قرب محل ايشان از حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم برين
باشند و بعد از ايشان ابن عمر را ديدند كه همچنين ميكرد پس آنچه برخلاف آن نقل كند اولى بعدم
قبول باشد و در شرح ابن الهمام از حديث دارقطني و ابن عدي از محمد بن جابر از حماد بن ابي سليمان
از ابراهيم از علقمه از عبد الله آورده كه گفت گذاردم با رسول خدا صلى الله عليه وسلم و ابي بكر و عمر
پس برنداشتند دستهاى خود را مگر نزد استفتاح صلوة و نيز نقل كرده كه جمع شد امام ابو حنيفه با
اوزاعي بمكه در دار الحناطين پس گفت اوزاعي چرا بر نميداريد شما دستهاى خود را نزد ركوع و سر برداشتن
از آن امام ابو حنيفه گفت از انجهت كه صحيح نرسيده است از رسول خدا صلى الله عليه وسلم درين باب
چيزي پس گفت حدثني الزهري عن سالم عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يرفع يديه
اذا افتتح الصلوة و عند الركوع و عند الرفع منه پس گفت ابو حنيفه حدثنا حماد عن ابراهيم عن علقمة
والاسود عن عبد الله بن مسعود ان النبي صلى الله عليه وسلم كان لا يرفع يديه الا عند افتتاح
الصلوة ثم لا يعود بشيء من ذلك اوزاعي گفت من از زهري از سالم از ابن عمر روايت ميكنم و تو ذكر ابراهيم
آن از حماد از ابراهيم از علقمه روايت ميكني يعني اين اسناد قوى است از آن اسناد من كه علو دارد حماد به
پس ابو حنيفه گفت حماد افقه از زهري بود و ابراهيم افقه از سالم و علقمه كم از ابن عمر نيست در فقه
اگرچه ابن عمر بفضيلت صحبت مخصوص باشد و اسود را نيز فضل كثير است و عبد الله خود عبد الله است
يعني او را چه توان تعريف كرد كه در رحله او در فقه و قرب با حضرت رسالت عليه السلام مشهور است
پس اوزاعي ترجيح حديث بعلو اسناد كرد و ابو حنيفه بفقه رواة و اين مذهب وي است چنانكه معروف است
في اصول الفقه و در نهايه شرح هدايه ميگويد كه از عبد الله بن الزبير آمده و روايت كرده اند
مردي را ديد كه نماز ميگذارد در مسجد حرام و برميداشت دو دست خود را نزد ركوع و نزد رفع
راس از ركوع پس گفت ابن زبير او را چنين مكن اين چيزيست كه كرد آنرا رسول خدا صلى الله عليه
وسلم بعد از آن ترك داد يعني اين حكم در اول بود پس منسوخ شد و گفت ابن مسعود رضي الله
عنه برداشت رسول خدا لما نيز برداشتيم و ترك كرد عليه السلام ما نيز ترك كرديم و از ابن عباس
روايت كرده اند كه گفت عشره مبشره برنميداشتند دستها را مگر نزد افتتاح و چون مجاهد از ابن
عمر حديث رفع يدين نزد شافعي از وي مرويست عمل برخلاف آن روايت كرده و گفت سالها خلف
ابن عمر نماز گذاردم هرگز نديدم كه رفع يدين كرده الا نزد افتتاح عمل با حديث ساقط باشد زيرا كه
مقرر شده است در اصول حديث كه چون راوي برخلاف روايت خود عمل كند عمل باين روايت ساقط

کرده‌اند و اما آنکه طبرانی و غیر وی نقل کرده‌اند که لا ترفع الایدی الا فی سبع مواطن در صحیح و غیر
و تحقیق آنست که روایت ترفع الایدی فی سبع مواطن است نه حصر و درین منافات ندارد که در ثبوت
رفع در غیر این مواطن کذا فی شرح ابن الهمام اکنون معلوم شد که اخبار و آثار در جانبین رفع و عدم
رفع هر دو ثابت است و جماعه از صحابه رضی الله عنهم بعضی خصوصا ابن مسعود و تابعان وی در جانب
عدم رفع اند محل آن جز آن نبود که گوئیم در اوقات مختلفه هر دو فعل از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بوجود آمده اند و چون علما و فقها ابو حنیفه و اسناد وی که منتهی بجانب ابن مسعود و تابعان وی است
و طریقه ایشان عدم رفع است مذهب حنفیه طریقه ایشان آمد ماخوذ باین عقیده آمده
مذهب ما باین قدر اکتفا نکنند و گویند که حکم رفع منسوخ است و چون ابن عمر را که راوی حدیث
رفع است دیدند که بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم عمل بخلاف آن کرد ظاهر شد که عمل رفع
منسوخ است با وجود کثرت روایات و احادیث درین باب والله اعلم و هو ملهم الصواب و
شیخ کمال الدین ابن الهمام گفته که آثار از صحابه رضی الله عنهم و طرق از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیار
آمده جدا و کلام درین واسع است و قدر محقق بعد از ثبوت همه آن ثبوت هر یکی از این دو امر است
از وی صلی الله علیه و سلم رفع و عدم پس سبیل ترجیح احد الجانبین بود از جهت قیام تعارض و رجحان
می باید بود آنچه مذهب ماست یعنی عدم رفع با آنکه تحقیق معلوم شده است که در نماز در ابتدا
حال اقوال و افعال از جنس این رفع مباح بود که منسوخ شده است پس دور نیست که این نیز
از آن قبیل باشد و مشمول نسخ بود خصوصا که ثابت شده آنچه معارض اوست ثبوتی که لا مرد له
بخلاف عدم رفع که تطرق نمی یابد بوی احتمال العدم شرعیت زیرا که وی از جنس آن نیست که معهود
در وی عدم شرعیت بلکه از جنس سکونست که مطلوبست در نماز اجماعا یعنی خشوع و روایت کرده است
ابو حنیفه از حماد از ابراهیم که ذکر کرده شد نزد وی وایل بن حجر که وی دید رسول خدا را صلی الله
علیه و سلم که بر داشت دستهای خود را نزد رکوع و نزد سجود پس گفت ابراهیم اعرابی که نکند ادبا
رسول خدا صلی الله علیه و سلم نماز وی را مگر همان روز آیا وی اعلم است از عبد الله و اصحاب وی
آیا او یاد گرفت و ایشان یاد نگرفتند و تحقیق حدیث کردند مرا جماعه بسیار از حدیث نماز عبد الله
که وی برداشت دستها را در ابتدا نماز فقط و حکایت کرد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم و عبد الله عالم است
بشرایع اسلام و حدود وی و متفقد است مر احوال النبی صلی الله علیه و سلم را و ملازم است ویرا
در سفر و حضر و گذارده نماز را با آنحضرت بما لا یحصی کثیره پس اخذ بقول وی نزد ما

او ثابت کاذا فرادی مقابل انس پس جاری نیست از فعل بنیت هر دو فعل والله سبحانه اعلم انتهی و حد
سر از رکوع بر داشتن تمام نیست با ایستادن و میان دو سجده بنشستن تمام راست بنشین و
میگفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا تجزی صلوة کفایت نمیکند نمازی که لا یقیم الرجل فیها اقامت
نکرد است مرد در آن نماز صلب پشت خود را یعنی راست نکرد پشت خود را فی الرکوع و السجود رواه اصحاب السنن الاربعة
والدار قطنی والبیهقی من حدیث ابن مسعود و قال الترمذی حدیث حسن صحیح مراد قیام بعد
از رکوع و جلوس بعد از سجود است چون این قیام و جلوس تابع رکوع و سجود بود رعایت
فعل وی را سهل داشته اند در رکوع و سجود باشد و احادیث و آثار در رعایت اطمینان و تعدیل در
رکوع و سجود و قومه و جلسه بسیار است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اسوء الناس سرقة
الذی یسرق من صلوته بدترین دزدی کسی است که میدزدد از نماز خود گفتند یا رسول الله
دزدی در نماز چگونه باشد فرمود باینکه تمام نکند رکوع و سجود را و عمر بن الخطاب فرمود که
مرد در دین تمام نماز است پس نیست دهد وی را خود را خشوع و حتی یعنی مردی را دید
که نماز میگذارد و تمام نکرد رکوع و سجود را چون فارغ شد از نماز آن مرد را نزد خود طلبید گفت
این چه نماز بود که تو کردی بحقیقت نماز نکردی اگر بمیری تو با این حالت بمیری بر غیر فطرت یعنی بر غیر
دینی که سید کرده است پروردگار محمد را بر آن دین روایت بخاری و مسلم و غیرهما از ابی
هریره آورده اند که اعرابی در مسجد در آمد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در گوشه مسجد نشسته
بود پس بگذارد آن مرد دو رکعت نماز را و تمام نکرد رکوع و سجود را پس آمد و بر حضرت علیه السلام
سلام کرد و آنحضرت رد سلام بر وی کرد و فرمود اعاده کن نماز خود را که نکرده تو نماز را آن مرد رفت
و اعاده کرد و باز بر حضرت آمد و سلام کرد باز فرمود برگرد و اعاده کن که تو نماز نکردی سه بار
همچنین کرد پس گفت آن مرد سوگند بخدایی که فرستاد ترا بحق من بهتر از این نمی دانم که نماز گذارم پس بیاموز
مرا ای رسول خدا که چگونه گذارم نماز را پس آنحضرت بیان وضو و استقبال قبله و قیام و قرائت
کرد و فرمود در رکوع کن تا قرار گیری اعضا بر جای خود پس راست شو تا با یستی برابر و همچنین فرمود در سجده و نزد
امام ابو حنیفه و محمد اطمینان در رکوع و سجود در ظاهر روایت بتخریج کرخی واجب است و فرض
شود بر تقدیر آن سجده سهو و بتخریج جرجانی سنت اما قومه و جلسه سنت است و بعضی مالکیه
نیز بر این اند و در شرح ابن الهمام از فتاوی قاضیخان نقل میکند که در فصل ما یوجب سجود السهو
میگوید که مصلی چون رکوع کرد و بر نداشت سر خود را از رکوع و افتاد بسجده جایز است نماز وی

البخاری

در قول ابو حنیفه و محمد و واجب است بروی سجده سهو و میگویند که از اینجا معلوم میگردد که قومه
و جلسه واجب باشند و میگویند که ممکن است که حمل کرده شود قول ابو یوسف که میگوید که اینها
هم فرایض اند بر فرایض عملی که واجبات است پس مرتفع شود خلاف و میگویند که
مقتضای دلیل هر یکی از طمانینة و قومه و جلسه وجوب است انتهی و نزد امام ابی یوسف تعدیل
در رکوع و سجود و قیام از رکوع و سجود و جلسه میان دو سجده نیز هم فرض است و مذهب شافعی
و احمد نیز همین است و بقول مشهور نزد امام احمد تسبیح رکوع و سجود نیز واجب است و بروایتی
فرض و بروایتی سنت دلیل ابی یوسف و شافعی حدیث آنست که امر کرد او را آنحضرت صلی الله
علیه و سلم باعاده نماز بترک اطمینان و تعدیل چنانکه گذشت و حدیث مذکور در متن که از
ابن مسعود آمده و امام ابو حنیفه و امام محمد میگویند حقیقت رکوع انحناست و حقیقت
سجود نهادن جبهه بر زمین و در مفهوم اینها اجمالی نیست تا محتاج به بیان بود پس فرضیت
متعلق بقدر ادنی بود و زیادت کار باب تکمیل و تتمیم باشد که بترک آن نماز ناقص و ناتمام گردد
و تارک آن از نمو طمانینه دوام است بر فعل نه تفسیر فعل که مطلوبیت و اگر موقوف دارند صحت
را بر آن و لازم آید نسخ اطلاق قوله تعالی و تقدس یا ایها الذین آمنوا ارکعوا و اسجدوا و اثبات زیادت بخبر واحد
و آن ممتنع است و امر باعاده در حدیث رجل بهر آن بود که تعلیم کرد آنرو را و لهذا در آخر حدیث
بروایت ابی داود و ترمذی و نسائی واقع شده فاذا فعلت هذا فقد تمت صلوتک و ما انتقصت
من هذا فانما انتقصت من صلوتک پس تسمیه وی باو وصف آن بنقصان نزد نفی تعدیل و
اطمینان دلالت دارد بر عدم فرضیت آن و الا فرمودی که ذهب و بطل و نزد العلماء پس معلوم شد
که امر باعاده از جهت آن بود تا نماز بروجه کراهت واقع شود نه از جهت بطلان و فساد و نیز اگر
تعدیل فرض بودی هر آینه نگذاشتی پیغمبر صلی الله علیه و سلم آنمرد را که مکرر نماز کردی و تقریر
نفرمودی او را بر آن تا آخر نماز و ثمره از بعض ائمه مذهب ابی حنیفه نقل میکنند که هر که ترک کند
اعتدال در رکوع و سجود لازم گردد بروی اعاده و در شرح ابن الهمام آورده که پرسیده شد محمد از
ترک طمانینه گفت میترسم که جایز نباشد و آنچه بر می آمده که گفته هر که ترک کند اعتدال را لازم
بروی اعاده و بعضی از مشایخ گفته اند که لازم است اعادت و واضح از فرض ثانی است و انتفا
میکند عدم سقوط باول و این لازم ترک رکن است نه واجب انتهی آن تعدیل و اطمینان در رکوع و سجود
و اما در قومه و جلسه میگویند که انتقال از رکنی بر رکنی مقصود لذاته نبود پس رفع راس از رکوع

واجب باشد چه انتقال از آن بسجود بدون رفع ممکن است بخلاف سر برداشتن از سجود زیرا که ممکن
نیست سجده دوم بی رفع و بروایتی از ابو حنیفه سر از رکوع برداشتن فرض است اما داشتن
فرض نیست و با جمله فعل آنحضرت بیشتر کرد اینی و قول وی آنکه شنیده و اختلاف این که دیگر
بعد از وی مجال اهل ... تنگ است دیگر قول او این و آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون سر از رکوع
برداشتی گاه گفتی ربنا و لک الحمد با واو و گاهی گفتی اللهم ربنا لک الحمد بدو واو و اول لفظ صحیح شده و
جمع میان اللهم و واو ثابت نشده و بدون اللهم وجود واو و ترک واو هم هر دو ثابت است و ابن حجر و صنف
آورده تصحیح نموده است با واو است و زرکشی در شرح رساله ... میگوید که در ربنا لک الحمد
واو و حذف آن هر دو آمده و اثبات راجح است چنانکه در حدیث متفق علیه آمده است از حدیث
ابی هریره و جایز است ربنا لک الحمد یعنی بی واو چنانکه در صحیح مسلم است از حدیث ابی سعید
و اللهم ربنا لک الحمد کما رواه الترمذی و حدیث ابی هریره و صححه انتهی و سیوطی در جمع الجوامع
از عبد الرزاق جمع واو با اللهم نیز آورده و الله اعلم بصحته و لیکن در بعضی روایات صحیح البخاری
نیز اللهم با واو ثابت شده و سیوطی در شرح صحیح بخاری تصریح کرده که روایتی که شیخ کبیر از دو
بخاری است با واو هست با اللهم بدانکه مصنف اولا گفت و چون سر از رکوع بر آوردی گفتی
سمع الله لمن حمده و ثانیا گفت و چون سر از رکوع برداشتی گفتی ربنا و لک الحمد مقصود آنست که
اگر جمع کردی چنانکه از ابی هریره آمده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم چون می ایستاد بنماز
تکبیر میگفت و وقتی که می ایستاد بنماز تکبیر میگفت و وقتی که می ایستاد پس تکبیر میگفت و وقتی که بر رکوع
پس میگفت سمع الله لمن حمده وقتی که بر میداشت صلب خود را از رکوع پس میگفت سمع الله
حمده وقتی که بر میداشت صلب خود را از رکوع پس میگفت و حال آنکه قایم است ربنا و لک الحمد
پس تکبیر میگفت وقتی که می افتاد برای سجده الحدیث از این حدیث جمع بین الذکرین ثابت شود و لیکن
تسمیع در حال انتقال و تحمید در حال قیام و موافق این ذکر کرده در جامع ترتاشی و نیز ذکر کرده
که اگر تسمیع نکرد در حالت رفع بیارد او را در حالت استوا و بعضی گفته اند نیارد هم و در کافی
شرح ابن الهمام و بحر بیت مذکور نقل شده امام ابو یوسف و محمد بجمع امام میان تسمیع و تحمید
و مختار طحاوی نیز همین است و روایتی از امام ابو حنیفه نیز و لیکن بگوید تحمید را آهسته در نفس
خود و اما مذهب امام ابو حنیفه آنست که امام سمع الله لمن حمده گوید و مقتدی ربنا لک
الحمد و مذهب امام مالک و روایتی از احمد نیز همین است از جهت حدیث صحیح که اصحاب کتب سته

الا ابن ملحیة از ابی هریره اوست روایت کرده اند که چون گوید امام سمع الله لمن حمده بگوید
ربنا لک الحمد و این قسمت مسابق در شرکت و هذا نهی آمده مقتدی تسمیع را و اما نجار ابی هریره روایت
کرده محمول است بر حالت انفراد که جمع میکند علی الاصح و اکتفا بر تسمیع یا تحمید نیز مروی است کذا فی
الهدایة و عادة و طریقه شریف تطویل این رکن بود یعنی سر از رکوع برداشتن و تسمیع وی بر رکن
اشارت است بفرضیت وی چنانکه مذهب ابی یوسف و شافعی و احمد است یا بر مسامحت است
بمقدار رکوع غالبا و چون حکم رکوع و سجود و قومه و جلسه یکی آمده است لاجرم تطویل جلسه
نیز بمقدار سجود خواهد بود و گاهی جمع کردی میان تسمیع و تحمید با زیادة اذکار دیگر و گفتی سمع الله
لمن حمده اللهم ربنا لک الحمد ملء السموات و ملء الارض و ملء ما شئت من شیء بعد اهل الثنا
والمجد احق ما قال العبد و کلنا لک عبد لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد
و در بعض روایات خواندن ثنا بر دعا بعد سمع الله لمن حمده نیز آمده چنانکه مسلم و نسائی روایت از ابن
عباس آورده اند و گاه گفتی اغسلنی من خطایای بالماء والثلج والبرد و در روایتی اللهم طهرنی بالثلج
والبرد والماء البارد و نقنی من الذنوب والخطایا کما ینقی الثوب الابیض من الدنس و باعد بینی
و بین خطایای کما باعدت بین المشرق والمغرب و روایات در جمع و تفریق این ادعیه مختلف آمده است
چنانچه در جامع الاصول مذکور است و گاه گفتی لربی الحمد و تکرار کردی تا بمقدار رکوع شدی
اگر چه آن رکوع طویل بودی و نزدیک بقیام بودی که در وی قرائت سوره بقره کردی چنانچه در تهجد
آمده است که هو گاهی چندان درنگ فرمودی بعد از برداشتن سر از رکوع و قعده در کلام مصنف معنی این
است تطویل کردی که جماعت گمان بردندی که مگر فراموش کرده و در سجود یعنی در برداشتن از سجود
و جلسه بین السجدتین و اتمام صحیح نیز گاهی چندان تطویل کردی که ماموما در گمان بردندی چنانچه
در جامع الاصول در بین معنی حدیث انس از بخاری و مسلم و ابی داود آورده و عادت که صحیح شده از
آنحضرت صلی الله علیه و سلم در رکوع و سجود با توابع آن از قومه و جلسه این بود که مذکور شد از
احتیاط و مبالغه در رکوع و سجود و قیام بعد از رکوع و جلسه بین السجدتین و تسویه میان اینها
و حدیث براء بن عازب که در صحیحین است که میگوید کان رکوعه و سجوده بود در رکوع آنحضرت و سجود
وی صلی الله علیه و سلم و بین السجدتین و جلوس وی میان دو سجده و اذا رفع راسه من الرکوع و قیام
وی چون بر میداشت سر مبارک خود را از رکوع ما خلا القیام والقعود مگر قیام او برای قرارت و
قعود وی برای تشهد قریبا من السواء نزدیک برابری صحیح است در آنکه رکوع و سجود و قومه و جلسه

لما منعت

با همدیگر

۵۳

با همدیگر قریب بمساوات بودند مگر قیام قرارت و قعود تشهد که با این ارکان نسبت قرب مساوات
نداشتند اما آنکه چه نسبت داشتند غیر نسبت قرب مساوات از طول و قصر و آنکه نسبت میان
این دو رکن با یکدیگر چه بود از آن ساکت است و بصریح حدیث چیزی معلوم نکرده اما نظر
بواقع و شهرت علم بدان مقرر است که آن دو رکن اطول بودند از این ارکان و قیام اطول بود از قعود
پس آنچه مصنف میگوید که این حدیث صریح است در آنکه تسویه میبود میان قیام قرارت و قعود
و تشهد در اطالت محل نظر است و لیکن صریح است در آنکه تسویه میبود میان سایر ارکان مذکوره
در تطویل و تقصیر فافهم و بآنچه گفته شد معلوم گشت که اعتدال قیام در بعضی قیام بعد رکوع
اذ لا معنی له و تخفیف و تقصیر این دو رکن که اعتدال است و جلسه بین السجدتین از محدثات
امرا است بجهت تکاسل ایشان در طاعت و عبادت و تهاون باحکام سنت و احداث ایشان در
دین و ملت ولیس هذا اول تهاون و تکره فی الاسلام و از زهادات نبوی نیست هیچ وجه در هیچ
وقت والله یقول الحق و هو یهدی السبیل **فصل** چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم تکبیر تحریمه
رفعی دستها بر نداشتی چنانکه نزد رفتن برکوع و سر برداشتن از آن برداشتی و در بعضی گفته که در این
سه موضع دست برداشتن ثابت شده و غیر این ثابت نشده و در حدیث ابن عمر که در صحیحین است
آمده فکان لا یرفع بین السجدتین و در بعضی روایات رفع یدین نزد رفتن بسجود و سر برداشتن از
سجود و نزد برخاستن از سجدتین نیز آمده است و لیکن بصحت نرسیده و در روایات دیگر نفی آن نیز
وارد شده اما نزد قیام از تشهد برای رکعت سوم نیز رفع یدین آمده چنانچه بیاید و مقصود از
مصنف که گفت که رفع در این سه موضع ثابت شده است که در دیگر رکعات غیر این سه موضع است و در بعضی
و آنچه در بعضی احادیث آمده که کان یرفع یدیه بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بر میداشت دو دست
خود را فی کل خفض و رفع در هر پستی و بلندی یعنی در هر جا که بجانب سفل میرفت چنانکه برکوع و سجود رفتن
و هر جا که بجانب علو میرفت چنانکه سر از رکوع و سجود برداشتن سهو است از راوی که برفع بجای
تکبیر نهاده است روایت صحیح اینست که کان یکبر فی کل خفض و رفع ذکر تکبیر در احادیث بسیار آمده است بخلاف
رفع که جز در یک دو جا نیامده و میگویند که آن بصحت نرسیده است و چون بسجود رفتی زانوها را پیش
از دستها بر زمین نهادی و بعد از آن دستها را نهادی و بعد از آن پیشانی و بینی بترتیب بعد که اعضا
نسبت قرب بزمین دارند اول زانو پس از آن دست پس از آن پیشانی و بینی و در این دو عضو ترتیب
نیست و حکم یک عضو دارند و در نهادن روی داخل اند و نهادن هر دو یکبار بود و در کلام مصنف

آشارت نا نمی وود در کتب حنفیه در ترتیب این دو چیز سخن رفته است بعضی گویند که سنت بیشتر
که اقرب است بزمین و در قول دیگر ترتیب بر بنا اشارت نقصان حدیث و بیان حکمت وی
و چون در باب این ترتیب حدیث اختلاف دارند محتاج شد بتعلیل و استدلال در ترجیح
مختار خود بر خلاف آن بدانکه ترمذی و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و دارمی از حدیث
وایل بن حجر روایت کرده اند که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم چون بسجده میرفت می
نهاد دو زانوی خود پیش از نهادن دو دست و چون بر میخواست بر میداشت دو دست
خود را پیش از دو زانو و در روایتی از ابی داود آمده که گفت چون بسجده میرفت می افتاد دو
زانوهای وی صلی الله علیه وسلم پیش از آنکه افتد دو کف وی و اگرچه ترمذی در اسناد
این حدیث سخن کرده و لیکن گفته عمل اکثر اهل علم بر این است و در کتبی گفته که روایت کرده
او را حاکم و گفته صحیح علی شرط مسلم و مذهب امام ابوحنیفه و شافعی و احمد همین است و مذهب
امام مالک و اوزاعی تقدیم وضع یدین است بر رکبتین و از امام احمد نیز روایتی آمده و
شمنی گفته که اگر وضع رکبتین اولا بر وی عسیر بود بجهت پوشیدن موزه یا عذر آن بنهد دستها
اولا و مسلم ابوداود و نسائی و دارمی از حدیث ابوهریره آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه
وسلم چون سجده کند یکی از شما باید که نه نشیند چنانکه می نشیند شتر و باید که بنهد دو دست
پیش از دو زانوی خود امر کرد بنهادن دو دست پیش از دو زانو و ابن حجر مالک و اوزاعی و
بروایتی و اکثر علمای عمل بحدیث وایل بن حجر کرفته اند که زانوها پیش از دستها باید نهاد و گفته
اند که حدیث وایل اثبت و اصح است و چون دو حدیث مخالف و متضاد آید چاره نبود جز
اخذ بآن چه باشد که اقوی و اثبت از آنها بود و مصنف در حدیث ابوهریره طعن میکند اما در حدیث
ابوهریره که روایت میکند از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که فرمود اذا سجد احدکم فلا
یبرک کما یبرک البعیر و لیضع یدیه قبل رکبتیه ما ناومی است از بعضی روات چه او حدیث کرد نهی
از بروک بعیر پس اقتضای آن است که امر است بوضع یدین پیش از رکبتین زیرا که اگر دستها را پیش از
زانو بنهد بروک بعیر باشد زیرا که بعیر در کاه بروک اول دستها را می نهد پس از نهی بروک بعیر
و منافی امر بوضع یدین پیش از رکبتین باشد پس ظاهر بلکه متعین است که ولیضع تصحیف کاتب
و لا یضع است پس موافق کردد با حدیث وایل بن حجر بلا خلاف و توربشتی در شرح مصابیح از این
جواب داده و گفته است که رکبه از انسان در پاها باشد و از چارپا نهاده در دستها ست

چون بنهد آدمی زانوها را پیش از دستها مثل بعیر باشد که بروک میکند بر رکبتین خود که با پیش است
بروک که از انسان متصور است بوضع زانوها است پیش از یدین چنانکه از بعیر بوضع یدین است
پس وضع رکبتین پیش از یدین منهی عنه بود و عکس آن مامور به و نهی از بروک مخالف باشد
امر وضع یدین قبل رکبتین را و اول حدیث منافی آخر او باشد و این حدیث از نسبت وهم الرواة
و معارض شد بحدیث وایل بن حجر و چون حدیث وایل اثبت و اقوی است از حدیث ابوهریره
عمل کردیم بدان و مصنف در رد این جواب میگوید آنکه میگوید که رکبه بعیر در دست وی است وهم و غلط
و مخالف قول اهل لغت است و در قاموس لغت که اشهر مصنفات وی است میگوید الرکبة بالضم
موصل ما بین اسافل اطراف الفخذ واعالی الساق و شک نیست که فخذ و ساق در پای
باشد نه در دست و با قطع نظر از این صواب آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهی فرموده از
تشبیه بحیوانات و میگفت بروک بعیر میکند بعضی بحیوانات که بعیر هر نشستن اول دستها بنهد تا نیز همچنین
نکنید بلکه زانوها پیش از دستها بنهید بر خلاف آن و ظاهر حدیث ترمذی که از ابوهریره آورده که آن
حضرت بطریق انکار فرموده صلی الله علیه وسلم قصد میکند یکی از شما پس بروک میکند در نماز خود همچو
بروک جمل یعنی معنی دارد که می نهد در نشستن اول دستها را و باین تقریر احتیاج بردن تخطیه آن قائل
در بودن رکبه بعیر در دست نیست بلکه مراد آن باشد که دستها پیش از زانوها بنهید چنانکه بعیر در حال
بروک می نهد که رکبتین بعیر در دست او باشد و رکبتین انسان در زانوها باشد و لیکن مقصود از ذو
و اقعاء است که رکبتین بعیر در پا باشد نه در دست فانه و همچنین التفات روباه میکند که ما در تیر
نگاه کرد نشست بهمین و شمار او احادیث در این باب آمده و ذکر آن بیاید ان شاء الله و همچنین نقر
سبع که کسر … نهد دستها را بر زمین و کرد بعضی روایات اقتران … مهمله …
بجهت مد و مراوت و اقعاء کلب که عادة نشستن سگ است که نهاد بر زمین نهد و دستها را است
کند چنانکه از ابوهریره آمده که گفت نهی میکرد مرا رسول الله خدا صلی الله علیه وسلم از سه چیز در
نماز از نقر و مثل نقر خروس و اقعاء مثل اقعاء کلب و التفات مثل التفات ثعلب و مرویست از امیر
المومنین امیر المومنین علی که گفت مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم یا علی من دوست میدارم مر ترا
آنچه دوست میدارم مر خود را و مکروه میدارم مر ترا آنچه مکروه میدارم مر خود را و اقعا مکن در
میان سجدتین رواه الترمذی و در جامع عایشه آنکه اقعاء در کلب نصب ساقین باشد و زدن آدمی نصب رکبتین
کذا فی بعض الشروح و ترمذی بعد از نقل باب دو کراهت اقعاء در سجود را از حدیث علی رضی الله

وقت ضعیف بعض روات وی بادٔ دیگر در رخصت اقعا نیز آورده و حاکمی از ابن عباس روایت کرده
که گفت آن سنت پیغمبر شما است صلی الله علیه وسلم و گفت ترمذی که بعض اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله
علیه وسلم باکی نمیدانند در اقعا و این قول بعض اهل مکه است از اهل فقه و علم و اکثر اهل علم
مکروه میدارند اقعا را میان سجدتین انتهی و ابن الهمام گفته که بیهقی روایت کرده از ابن عمر و ابن زبیر
که ایشان اقعا میکردند و گفته که اقعا بر دو نوع است یکی مستحب است که بنهد سرینها را بر پاشنها
و زانوها را بر زمین و مروی از عبادله اینست و منهی اینست که بنهد سرینها را و هر دو دست را
بر زمین و ایستاده کند ساقین را و نقر عن لسیعنی نزول ندکنذ راع کنایة از ترک تعدیل و طمأنینت
در سجده نیز است و در بعض احادیث نقر خروس آمده چنانکه گفتیم و رفع یدین در که سلام
باز دادن همچون اذناب اسپان شموس که مانع ابند از سواری و دادن دو سر کشی کنند نزد سوار
و دم باد ... فی القاموس شمس الفرس شموسا و شماسا فهو شامس و شموس منع ظهره و گفته
ازین مجموع مذکورات محترز و مجتنب باشد بدانکه مصنف نهی از رفع یدین مثل اذناب اسپان
شموس را حمل کرده بر برداشتن دستها نزد سلام و اشارة کردن بدان چنانکه بعضی محدثان دیگر
نیز بدین رفته اند و ظاهر از تشبیه باذناب اسپان شموس نیز همین است و بعضی این را حمل کنند بر
نهی از رفع یدین در صلوة در غیر حالت تکبیر احرام چنانچه مذهب حنفیست و اصل این حدیث در
صحیح مسلم است از تمیم بن طرفه از جابر بن سمره گفت بیرون آمد بر ما رسول خدا صلی الله علیه وسلم
پس گفت چه شده مرا که می بینم شما را رفع یدین دارید گویا دستهای خود را گویا دمهای اسپان
شموس است ساکن باشید در نماز و عبد الله بن قبطیه گفت شنیدم جابر بن سمره را که میگفت بودیم
ما چون میکردیم نماز در خلف پیغمبر صلی الله علیه وسلم میگفتیم السلام علیکم السلام علیکم و اشارت
کرد جابر برای نمودن برداشتن دستها بدست خود بدو جانب و گفت گفت آنحضرت چه شده است
اینها را که میکنند دستها خود را گویا که اذناب اسپان شموس است پس است یکی از شما
را که بنهد دست خود را بر ران خود پس سلام دهد مر برادران خود را از آنها یکی که بر یمین او بود
و بر شمال او و ازین حدیث معلوم شود که محل حدیث برانست که مصنف کرده و بعضی گفته اند که
ظاهر آنست که حدیث تمیم بن طرفه و حدیث عبد الله بن قبطیه هر یکی بیانی علیحده است زیرا که در رفع
یدین در حالت تسلیم نتوان گفت که ساکن باشید در نماز چه وی این فعل بیرون میآید از نماز پس
محل حدیث تمیم رفع یدین در غیر حالت احرام بود و حدیث عبد الله رفع آنها در حالت سلام

ابن عباس بن عبد المطلب آورده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که گفت چون سجده
میکند بنده سجده میکنند با وی هفت عضو وی روی و دو کف دست و دو زانو و دو قدم وی و
از حدیث ابن عباس نیز از روایت کتب سته الا موطا آورده که امر کرده ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه
که سجده کنیم بر هفت عضو و لیکن بخاری روی جبهه ذکر کرده و در روایتی آمده که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم امر کرده شد مرا که سجده کنیم بر هفت عضو و در روایتی هفت استخوان و در
روایتی آمده که بعد از ذکر هفت عضو ذکر کرد بدست مبارک بر بینی مبارک بعد از آن فرمود
الیدین والرکبتین واطراف القدمین و آن از ابی داود و نسائی و از ابی سعید خدری آورده که دید
آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بر جبهه و بینی مبارک وی اثر گل بود جهت سجده که کرده بود در نماز
و گفت این حدیث با آنست از حدیثی که بخاری و مسلم و موطا در ذکر لیلة القدر آورده اند و در
حدیث ابی داود و نسائی و ترمذی آمده که چون سجده میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مینهاد
انف و جبهه را و از ابی یعلی و طبرانی آمده که مینهاد انف را بر زمین با جبهه در صحیح بخاری
حدیث ابی حمید ساعدی آمده که نیز سجده کرد و محکم کرد انف را و جبهه را بر زمین و بالجمله معلوم
شد که سجده بر جبهه و انف بود جمعا و نیز معلوم شد که این هر دو یک عضواند از اعضای سجود در حقیقت
عضو همانا جبهه است و جبهه و انف هر دو جز وی که سجده بر وجه با آنهاست و ترمذی گفت
عمل نزد اهل علم بر آنست که سجده کنند بر جبهه و انف هر دو و اگر بر جبهه کند تنها بی انف قومی از
اهل علم گویند که کافیست و اکثر بر آنند که کافی نیست و جایز نیست انتهی و در بعض احادیث
اقتصار بر جبهه تنها دیده نیز واقع شده و مذهب حنفیه آنست که اولی و افضل سجده بر جبهه و انف
بود اما اگر اقتصار بر یکی ازین دو کند نیز جایز است پس اگر بر جبهه کند تنها جایز است نزد امام
ابی حنیفه و صاحبین جمیعا و در روایتی بی کراهت و در روایتی بکراهت و اگر بر انف کند تنها جایز
نزد صاحبین و از ابی حنیفه نیز رجوع بقول صاحبین روایت کرده اند و بروایتی آنجا جایز بود و لیکن مکروه
و دلیل آنست که انچه مشهور است در احادیث ذکر وجه است پس سجده عبارت از وضع
بود بر زمین و نهادن تمام روی ممکن نیست چه جبهه و انف بجهت بلندی آنها مانع اند از آن پس
مامور نهادن جز وی از وجه باشد و وجه چند جز و دارد جبهه و انف و خدین و ذقن و وضع
خدین و ذقن جایز نبود از جهت تعیین شارع جبهه و انف را و نیز وضع خدین در غایت اظهار ذل باشد
و وضع ذقن در عرف علامت تعظیم نبود پس متعین شد جبهه و انف اگر هر دو کند که اولی و افضل باشد

جبهه را وا ثابت کرده

ودیگر بجهت تنها کند نیز درست باشد ازجهت ذکر او در احادیث استقلالا و اگر بانف تنها کند نیز صحیح
جوازی داشته باشد ازجهت بودن او جزو وجه اما وضع یدین و رکبتین نزد حنفیه سنت است از
جهت تحقق سجود بدان و مراد بامر بمعنی شامل وجوب کرده و فعلی باشد که طلب باشد و مختار فقیه ابی
اللیث آنست که مصلی چون ننهد رکبتین بر زمین کفایت نمیکند و طحاوی ذکر کرده است روایت عدم وجوب
طهارت مکان رکبتین را در نماز و مقتضای این افتراض است کذا فی شروح ابن الهمام و اما وضع قدمین
ثابت است بلا شبهه تعظیم و اجلال و کفایت میکند وضع اصبع واحده و اگر یک قدم بنهد و
دیگری را بردارد جایز است با کراهت کذا فی شرح ابن الهمام و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در
سجده دستها از پهلوها دور کردی چنانچه در حدیث بخاری و مسلم آمده که بود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم چون سجده میکرد گشاده میداشت دو دست خود را تا آنکه ظاهر میشد بیاض ابطین
وی صلی الله علیه وسلم و بازوها را و شکم را از رانها نیز دور داشتی و بصحت فرجه کذا فی ... که
بزغاله اگر خواستی از میان آن در گذشتی چنانکه در حدیث ابی داود و مسلم و حاکم و طبرانی
آمده است و کفها دست را برابر دوشها بر زمین نهادی چنانچه در حدیث ترمذی آمده که
وضع کفیه حذو منکبیه و در حدیث دیگر از ترمذی آمده که براء بن عازب را پرسیدند که کجا
مینهاد پیغمبر صلی الله روی مبارک خود را وقتی که سجده میکرد گفت میان دو کف دست خود و
ظاهر این حدیث نهادن کفهای دست برابر گوش است چنانچه مذهب حنفی است و لهذا ترمذی
بعد از ذکر این حدیث گفته است که همین است مختار نزد اهل علم که دو دست نزدیک باید بگوش نهاد
و در بعضی حواشی شرح وقایه مذکور است که مراد بوضع یدین حذاء اذنین وضع ابهامین است
حذای انهاء و از جمع میشود بدون که هیئت حذاء منکبین کما لا یخفی و میفرمود آنحضرت صلی الله علیه
وسلم برای تعلیم سجده بمرد آن را اذا سجدت وقتی که سجده کنی فضع کفیک بنه هر دو کف دست
خود را بر زمین وارفع مرفقیک و بردار مرفقین خود را چنانکه گفته شد و انگشتان را در حالت رکوع
گشاده داشتی و زانوها را بدستها محکم گرفتی و در سجود فراهم آوردی و در سجود سبحان ربی الاعلی گفتی
و دیگر از انبیا بان یعنی بگفتن سبحان ربی الاعلی سه بار فرمودی شرح این در بیان رکوع گذشت و بعد از آن
گفتی سبحانک اللهم ربنا وبحمدک اللهم اغفر لی سبوح قدوس رب الملائکة والروح سبحانک و بحمدک
لا اله الا انت اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک و بمعافاتک من عقوبتک و اعوذ بک منک لا
احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک اللهم لک سجدت و بک آمنت و لک اسلمت سجد وجهی للذی خلقه

قدوری گفته که فرض است در سجود ذکر از الهدایة
زیرا که سجود باربع قدم ۴

سبحان

اللهم

٤١

وصوره وشق سمعه وبصره تبارک الله احسن الخالقین اللهم اغفر لی ذنبی کله دقه وجله واوله وآخره
علانیته وسره اللهم اغفر لی خطیئتی وجهلی واسرافی فی امری وما انت اعلم به منی اللهم اغفر لی
جدی وهزلی وخطائی وعمدی وکل ذلک عندی اللهم اغفر لی ما قدمت وما اخرت وما
اسررت وما اعلنت انت الهی لا اله الا انت و گاهی میگفت با دعا این مذکور با این اللهم اجعل
فی قلبی نورا وفی سمعی نورا وفی بصری نورا وعن یمینی نورا وعن شمالی نورا وامامی نورا وخلفی نورا وفوقی نورا وتحتی
نورا واجعلنی نورا و آنحضرت صلی الله علیه وسلم تاکید فرموده که اجتهاد در دعا نمودن در حالت
سجود و میفرمود که سزاوار است که دعای ساجدان مستجاب شود این مضمون خبر صحیح است
که مسلم و ابوداود و نسائی از ابن عباس رضی الله عنهما آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در مرض موت روزی پرده برداشت و بیرون آمد مردم صفها بسته کرده خلف ابوبکر صدیق رضی الله
عنه در نماز ایستاده بود پس فرمود یا ایها الناس باقی نماند از مبشرات نبوت مگر رؤیای صالحه که بیند او را
مسلمانی یا نموده شود دیگری را برای وی دانا و آگاه باشید که من نهی کرده شده ام از آنکه بخوانم
قرآن را در رکوع و سجود اما رکوع پس تعظیم کنید در وی پروردگار را تبارک و تعالی و اما سجود پس
اجتهاد کنید در دعا زیرا که سزاوار است که استجابت کرده شود شما را و ترغیب بر دعا در سجود از آنحضرت
بود در احادیث بسیار وارد شده و دعا خواندن بود مر خدا را جل و علا و آن بر دو نوع است یکی دعای
ثنا و تحمید و تکبیر و تمجید که بخوانند بنده مر پروردگار را بحمد و ثنا و ستایش کنند درگاه عزت او تعالی
اکرم و عظم شانه و دعای طلب و سوال که بخوانند مر او را بطلب حوایج و مقاصد از درگاه رحمت و نوال
وی جل جلاله و عم نواله گفته اند که مدح و ثنا در حضرت کریم در حقیقت سوال و طلب است و بحکم
من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین محصل مطلوب بر وجه اتم و اکمل است و قسم
اول متضمن قسم ثانی باشد و فرق بنوعی مگر بقصد و ملاحظه و تضمین و تصریح و دعای که امر فرموده
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بتکثیر آن در سجود متناول هر دو نوع است چه از کلمات و ادعیه که مروی
و ماثور است درین باب شامل هر دو نوع است و از ینجا ظاهر شد که حنفیه که بر ذکر اقتصار کنند
و از صریح دعا منع نمایند نیز از امتثال امر دعا فارغ باشند و حقیقت جامعیت آن کرد در نوافل
بصریح دعا نیز عمل کرده و در فرایض اقتصار بر تسبیحات کنند والله اعلم و چون درینجا مظنه سوال
آمد که گویند بسیار دعا کرده شود و اثر اجابت آن بظهور نرسید این چیست در جواب آن میفرماید که
و استجابت هم بر دو نوع است یکی استجابت دعا طالب بانکه مطلوب و مقصود وی مسئول او را بعینه

دارد و حاجت وی بعینها قضا کند دوم آنکه دعای او را بثواب مقابل کند یا کفارت ذنوب وی
نماید در حدیث آمده است که هیچ دعا کننده نیست مگر آنکه امر ... داشته میان یکی از این
سه چیز یا تعجیل کند مطلوبش را در دنیا یا ذخیره کند ثوابش را در آخرت یا کفارت کند بوی
از گناهان او بقدر آنچه دعا کرده است مادامی که دعا نکند بإثم یا قطیعه رحم یا استعجال نکند
رواه الترمذی عن ابی هریرة و در بعضی روایات بجای کفارة ذنوب آمده یا بر گرداند بلائی
را از وی مانند آنچه طلب کرده است و بهر دو وجه که اعطای مسئول و مقابله ثواب است بلکه
بهر سه وجه که ثالث کفارت ذنوب یا گرداندن بلا هم صادق شده است قول حق سبحانه و تعالی
اجیب دعوة الداع اذا دعان اجابت میکنم دعای دعا کننده را چون بخواند مرا و اگر چه در مقام
عرف از دعا همان سؤال و طلب و از اجابت اعطای مسئول و مطلوب مفهوم افتد و لیکن صحیح
آنست که شامل هر دو نوع است که مذکور شد و ما این مسئله را در رساله ...
الاجر و الثواب مفصل شرح ساخته ایم تحقیق این را از آنجا طلب باید نمود والله اعلم چون ذکر
قیام و سجود رفت مصنف تقریب ساخت ببیان اختلاف علما در تفضیل یکی بر دیگری و برای
آن فصلی علیحده منعقد کرد و ببیان تطویل رکعات نماز شب را بطریق تمهید و مقدمه ذکر کرد و اولا ذکر
نماز شب را بتفصیل بعد ازین بجز فصل بیان خواهد کرد **فصل** آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در قیام رکعات نماز شب که نماز تهجد باشد تطویل کردی بخلاف رکعات نهار چنانکه در یک رکعت
نماز شب این سه سوره سورة البقره و سورة آل عمران و سورة نسا خواندی چنانکه در بیان قیام
لیل معلوم کرده انشاء الله تعالی اما عدد رکعات نماز شب زیاده بر یازده یا سیزده نبودی چنانکه
تحقیق آن در فصل قیام لیل باید و آنجا که اثبات تطویل قیام در نماز شب نه سجود که ناظر است
در افضلیت قیام و انجا ... دیگر دلایل افضلیت سجود نیز معلوم و مقرر شده است علمای خلاف
کرده اند در قیام و سجود که کدام یکی ازین دو افضل است طایفه از علما میگویند قیام افضل است
پس تطویل و تکمیل آن اهم باشد از آنرو که در قیام معنی خدمت و صفت و ایستادگی بطاعت بیشتر است
و لهذا پیغمبر صلی الله علیه وسلم در رکعات نماز شب تطویل عظیم میکرد چنانچه معلوم شد و اگر
سجود افضل بودی از قیام تطویل در سجود کردی بیشتر از قیام یا اکثر در سجود کردی بتکثیر رکعات
با تخفیف در قیام و آنکه در حدیث نماز شب کرد روی تطویل قیام کرد و واقع شده است که رکوع آن
مانند قیام بود و قومه مانند رکوع و سجود مانند قومه ... است مشهور ...

پس گفت

شد

شد و دیگر وجه فضیلت قیام آنکه ذکری که در قیام مشروع است یعنی قرآن عظیم افضل اذکار است
که در رکوع و سجود مشروع اند پس این رکن که قیام است افضل ارکان باشد بجهت اشتمال او بر افضل
اذکار و این وجه افضلیت او از اثر باشد و وجه اول افضلیت لذاته اثبات کند و مراد بارکان ما
سوای قرائة است و مقصود اثبات افضلیت قیام است از سجود و خود افضلیت قیام از جهة افضلیت
قراءة آمده پس افضلیت وی از آنجه صورة دارد و هذا ظاهر و وجه دیگر برای افضلیت قیام
آنکه در حدیث صحیح که مسلم از جابر رضی الله عنه روایت کرده وارد است که افضل الصلوة طول
القنوت و گفته اند که مراد بقنوت در اینجا قیام است پس ثابت شود که قیام افضل ارکان شد
فی القاموس القنوت الطاعة و السکوت و الدعاء و القیام فی الصلوة و ارادة ... در این حدیث
ظاهر بلکه متعین است و فی النهایة الجزریة افضل الصلوة طول القنوت ای صلواة ذات طول القیام
و طایفه از علما میگویند سجود افضل است از آنرو که در حدیث صحیح که مسلم از ابی هریرة آورده است
اقرب ما یکون العبد من ربه و هو ساجد نزدیکترین بودن بنده از رضا و رحمت و عطای پروردگار
خود در حالتیست که وی ساجد است و در آخر حدیث آمده فاکثروا الدعاء یعنی پس بسیار کنید
دعا را در حالتی که گفته شد و کدام افضلیت بالاتر و شریفتر بود مر بنده را از قرب پروردگار خود
تعالی شانه پس سجده افضل ارکان نماز بود و اهتمام بشان وی خواه بتطویل خواه بتکثیر بهتر و لکن
چون تطویل ... در قیام در شرع معهود نیست لابد تکثیر وی بکثرت نماز اولی و افضل بود
و جای دیگر فرمود ما من عبد ... نبود هیچ بنده که سجده کند برای خدا سجده الا رفعه الله
مگر آنکه بلند کرد او را خدای تعالی بآن سجده درجه را و حط بها خطیئة و محو کند
سجده ... در مشکوة این حدیث را روایت کرده از مسلم از معدان بن طلحه آورده با این لفظ
که گفت ملاقات کردم ثوبان مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم را پس گفتم خبر ده مرا بعملی که عمل کنم
آنرا تا در آرد الله تعالی مرا در بهشت پس سکوت کرد ثوبان پس سؤال کردم او را دیگر بار پس سکوت
کرد پس سؤال کردم سوم بار پس گفت پرسیدم من از این چه که تو پرسیدی مر رسول خدا را صلی الله
علیه وسلم پس فرمود لازم گیر بر خود کثرت سجود زیرا که تو سجده نکنی مر خدای را سجده مگر آنکه بلند
گرداند ترا بآن سجده درجه را و محو کند بآن خطیئه گفت معدان پس ملاقات کردم ابی الدرداء را
و پرسیدم از آن پس گفت مثل آنچه گفته بود ثوبان و مسلم در صحیح خود از ربیعه بن مالک اسلمی ابو فراس
که از اهل صفه مات سنة ثلث و ستین روایت کرده که وی شبها با آنحضرت ... انعامی

بن کعب

ان انحضرت صلی الله علیه وسلم بتهیهٔ آب وضوی وی و حاجتهای دیگر از لباس و غیره قیام منمودی وقتی
حضرت را بر وی چشم عنایتی بازشد و فرمود بخواه آنچه خواهی کفت یا رسول الله در بهشت مرافقت
حضرت تو آرزو دارم فرمود چیزی دیگر بطلب یا ربیعه یعنی این مرتبه بس عظیم است آسان نتوان
یافت و آنرا قابلیتی عظیم باید کفت همین است مطلب من یا رسول الله پس فرمود اعنی علی نفسک بکثرة
السجود کفته اند یا ربیعه مرا مدد کن در تحصیل این مقصود خود بکثرت سجود یعنی من مدد و شفاعت تو
کنم اما تو قابل و مستاهل آن شو و کاری بکن که شایستهٔ این مرتبهٔ عظیم شوی چنانکه مریض چون
بکف طبیب رود در علاج وی کار کر افتد اگرچه شفا از جانب طبیب آید لیکن امتثال امر وی مریض را
شرط است پس آنحضرت کثرت سجود را سبب امداد و اعانت بحصول این مطلب عالی که مرافقت اوست
درجنت ساخت پس لا جرم از این جهه فضیلت باشد دیگر از وجوه افضلیت سجود آنکه اول سورة
که بقول اصح نور از قران مجید منزل است سورهٔ اقرا بود و ختم آن سوره بسجود است و امر سجود در
اول منزل از قران مقتضی نهایت تاکید و مبالغه است در طلب و اتیان آن و اینوجه بر تقدیری
بشود که نزول اخر سورهٔ اقرا نیز اول بود و تحقیق آنست که انچه اول منزل شده از آن سوره تا مالم
یعلم است مکمل است دلالت نکند که چون در ترتیب آیات قرآنی آنرا منضم باول منزل ساخته اند
پس از جهه تاکید و مبالغه خواهد بود دقیق برود دیگر آنکه هیئت سجود دلالت بر ذلت و خضوع
و بندگی زیاده است از سایر ارکان که قیام یکی از آنهاست که چه صورت قیام نیز دلالت بر خدمت
و استعانت بر استعداد و امتثال دارد و لیکن گویا مقدمه و توطیه سجود است و اصل مقصود
است و سجود سر بندگیست و جمه عبودیت اوست زیرا که معنای حقیقت بندگی خضوع و ذلت است
و ذلت در سجود زیاده و اظهر است چون مقصود اثبات و تاکید مطلب است شیخ تکرار و استدراک
در کلام بایکد داشت و طایفه از علما محاکمه بین الفریقین نموده و توفیق و تطبیق قولین قصد کرده
کویند در نماز شب تطویل قیام افضل است و در نماز روز تکثیر رکوع و سجود افضل از آنرو که فعل آن
حضرت صلی الله علیه وسلم چنین بود و نیز عبادت شب را بجهة آنکه دروی قیام است از بستر
خواب بقیام تخصیص شده و بوی تعبیر یافته قال الله تعالی قم اللیل قیام کن در شب یعنی نماز کذار در وی
بلکه در آنکه قیام از منام بود در نماز تعبیر بقیام یافته چنانکه کویند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من قام رمضان یعنی کسیکه بایستد برای نماز شبهای رمضان ایمانا و احتسابا یعنی که تصدیق او رسول خدا و احکام
وی دارد و احتسابا یعنی طلب اجر و امید ثواب غفر له ما تقدم من ذنبه آمرزیده شود او را آنچه کذشت است

از کناهان

از کناهان وی و بعضی از علما کویند که این دو رکن یعنی قیام و سجده مساویست و هر کدام بوجهی فاضل است
و بوجهی مفضول و از ارکان دیکر سوای قراءت هر دو افضل فضیلت قیام بقراءت قرانست و فضیلت
سجود بهیئت تذلل و خشوع غایتما فی الباب آنکه فضیلت قیام لغیره است و فضیلت سجود لذاته
پس حاصل آنکه ذکر قیام که قرآن مجید است افضل از ذکر سجود باشد فی الباب آنکه فضیلت قیام
لغیره است و فضیلت سجود لذاته پس حاصل آنکه ذکر قیام که قرآن مجید است افضل از ذکر سجود
که تسبیحات است و ادعیه و هیئت سجود افضل از هیئت قیام **فصل** چون آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از سجود اول فارغ شدی سر از سجود برآوردی و مقداری که در سجود بودی
در میان سجدتین بنشستی این مبنی بر آنست که کذشت که رکوع آنحضرت و سر برداشتن از رکوع
و سجده و جلسه بین السجدتین در مقدار برابر یکدیگر بودی و اقران اقامت صلب است که خبر از بحکم
حدیث کفایت نکند و حکم وی از وجوب و سنت است که در تعدیل معلوم شد و کیفیت این جلوس
چنانکه در کتب و حدیث صحیح از عائشه رضی الله عنها آورده است که پای چپ را بکستراند و بروی
نشیند و پای راست را ایستاده کند چنانچه نزد حنفیه است در مطلق قعود و در حدیث ابی حمید نیز
آمده این است و بعد از آن یعنی بعد از نشستن بین السجدتین کفتی رب اغفر لی رب اغفر لی ظاهر کلام بعضی
علما آنچه ظاهر لفظ حدیث است آنست که مراد تکرار اوست دو بار و بعضی کویند مراد مطلق تکرار است
کرد و ذکر اکتفا با قل مراتب آن کرده و فیه تشکیک آنجا که در نماز تهجد واقع شده و کان یقعد بین السجدتین
نحوا من سجوده تکرار از آن بیشتر واقع شده باشد یا دعاء دیکر و بعضی کویند این رب اغفر لی را حکم
تسبیح رکوع و سجود است که ادنی وی یکبار و ادنی کمال سه بار و زیاده بار تا بار هرچه خوبتر چنانکه و با
این دعا این را نیز ضم کردی که اللهم اغفر لی وارحمنی واجبرنی واهدنی وارزقنی اگر تسبیح سجود سه بار
باشد بخواند بتقدیم آن برابر تواند بود و اگر زیاده فرض کند و خواند پس این دعا تا بیت و خشوع
و تکرار دعا آن نیز جمع میشود کما لا یخفی و گاهی در میان السجدتین چندان درنگ کردی که صحابه
را گمان افتادی که مکر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم فراموشی از نماز یا وهم آنکه این سجده اول است
یا ثانی دست داده است چنانکه در سر برداشتن از رکوع نیز گاهی همچنین کردی و این دو با لا
کذشته است افاده درین محل مناسب بمقام است و بعد از سجده دوم برخاستی بقیام تا بر زمین
ننشستی و این جلسه را فقها جلسه استراحت گویند و کیفیت جلسه استراحت چنانکه ذکر کتب فقه است
که بنشیند بر قدمین و الیتین و ساکن کند بآنها زمین را و نهد هر دو دست را بر زمین و صنع جی

دیگر

گذشت

کند وقت برخاستن و برین حمل کرده شده است قول ابن عباس را اقعاً علی القدمین که گفته است
که آن سنت پیغمبر شما است صلی الله علیه وسلم چنانکه گذشت جاز آمدی نقل کرده اند که بیهقی از معتمر
چنانکه در حدیث آمده است و بر هر تقدیر اختلاف فقها را در حکم این جلسه بعضی از فقها این جلسه را
که در احادیث ذکر آن آمده است حمل بر سنت کرده اند چنانکه شافعی میگوید که سنت آنست که بعد از
سجده دوم بر زمین بنشیند نشستنی سبک بعد از آن برخیزد و بعضی حمل بر حاجت کنند و گویند که
این نشستن از جهت عذر و حاجت بود بجهت کبر سن و غیر آن و مذهب ابو حنیفه و مالک و مختار
در مذهب احمد همین است و ایشان میگویند که سنت نیست چنین بر این قول که گویند که این جلسه از
جهت حاجت و عذر بود که کسی که محتاج نشستن نباشد در حق وی سنت نباشد و تمسک امام شافعی
بحدیثی است که بخاری و ترمذی و نسائی از مالک ابن الحویرث روایت کرده اند که وی دید پیغمبر خدا
را صلی الله علیه وسلم چون می بود در وتر نماز یعنی در رکعت اولی و ثالثه نمی نشست بر زمین بر نمی خاست
و گفت ترمذی حدیث دیگر آورده است از ابی هریره که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم
برمیخاست در نماز بر صدور قدمین و در بیجا نیز میگوید که بر حدیث ابی هریره عمل است نزد اهل
علم و اختیار کرده اند که مصلی باید که برخیزد در نماز بر صدور قدمین خود [illegible]
ابی هریره عمل است نزد اهل علم و اختیار کرده اند که مصلی باید که [illegible] را تضعیف میکنند نزد اهل حدیث
و شیخ ابن الهمام گفته که قول ترمذی که گفته عمل بر این است نزد اهل علم اقتضا میکند که تقوی اصل آن را وی ضعیف
در خصوص این طریق است که ذکر کرده است و واقع همچنین است انتهی و میگوید لیکن تا بحجت آورده
که ابن ابی شیبه از نعمان بن ابی عیاش روایت می آرد که گفت دریافتم بسیاری از اصحاب رسول الله را
صلی الله علیه وسلم چون بر میداشتند سر خود را از سجده دویم در رکعت اولی و ثالثه برمیخواستند
بودند نه آنکه بنشینند و از ابن مسعود و عمر و علی و ابن عمر و ابن الزبیر نیز همچنین روایت کرده اند و شیخ ابن
الهمام میگوید که عبد الرزاق از ابن مسعود و ابن عمر و ابن عباس آورده مثل آنچه [illegible] بیهقی نیز
از ابن مسعود آورده و اینها اکابر صحابه اند که قریب تر بودند از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم
و سخت تر بودند در اتباع آنحضرت و ملازم تر صحبت تر بودند از مالک بن الحویرث [illegible]
تقدیم آن اولی باشد و بر این بود عمل بر وی نزد اهل علم چنانچه ترمذی گفته است و ابو داود از ابن عمر آورده
که گفت نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که اعتماد کند مرد بر دو دست خود وقتی که برخیزد و در
حدیث وایل آمده که چون برمیخواست اعتماد میکرد بر فخذین و توفیق بین الاحادیث اولیست [illegible]

[illegible] درین و [illegible] شنیده

حدیث مالک بن الحویرث حسن صحیح است و عمل بر وی ست نزد اهل علم و بهمین قایلند بعضی از اصحاب ما و هم ترمذی [illegible] لفظ او روایت

حمل کرده شود حدیث مالک بن الحویرث را بر حالت کبر و ضعف و لهذا در روایت ابی داود آمده که آن
حضرت صلی الله علیه وسلم با اصحاب می فرمودند مبادرت و پیشی نکنید مرا در رکوع و سجود زیرا که من
سن سنت کم شما را در رکوع در می یابید مرا در سجود زیرا که من مسن و ضعیف شده ام انتهی و زرکشی
میگوید که ابن المنذر از ابن عباس نیز همچنین آورده است و امام احمد گفته است که اکثر احادیث بر این است
و ابو الزناد گوید همین است سنت و گفته اند که حدیث مالک بن الحویرث محمول است بر حالت کبر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و شیخ از فتاوی ظهیریه نقل کرده است که شمس الائمه حلوانی گفته است خلاف در
افضلیت است نه در اصل جواز حتی اگر یکی عمل کند بآن نوع که مذهب ماست باک نیست نزد شافعی و اگر
عمل کند چنانکه مذهب شافعی است باک نیست نزد ما بدانکه اینجا مذکور شد خلاف در جلسه
استراحت بود اما آنکه وقت برخاستن اعتماد بر فخذین کند یا بر ارض مذکور نشد پس سنت نزد شافعی
بحال استراحت اعتماد بر ارض است چنانکه معلوم شد و نزد امام ابو حنیفه و امام احمد هر دو دست
بر رکبتین نهد و معتمد بر رکبتین برخیزد از جهت حدیثی که ابو داود و ابن ماجه آورده که گفت [illegible]
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که برمیخاست که بر رکبتین و اعتماد میکرد بر فخذین و هم ابو داود از ابن
عمر آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نهی کرد که اعتماد کند مرد بر دو دست در برخاستن [illegible]
الزرکشی فی کتاب الخرقی و نزد مالک امام جلسه استراحت نیست اما وقت برخاستن اعتماد بر زمین کند
و نزد ما نیز بحکم مروت و زیاده مشقت نزد کبر سن جایز باشد و صاحب هدایه نهوض بر صدور قدمین
را که واقع شده است دلیل بر هر دو مطلب که نفی جلسه استراحت و اثبات قیام با اعتماد بر رکبتین است
و لا یخلو عن خفا و نیز اعتماد بر رکبتین را بتصریح ذکر نکرده و بهمین ذکر نهوض بر قدمین اکتفا نموده و در بعضی
کتب حنفیه هر دو بتصریح مذکور شده و در احادیث نیز تصریح یافته کما ذکرنا فلینتبه و چون بعد فراغ
از سجده دوم برای رکعت دوم برخاستی توقف شروع در قرائت نکردی و ساکت نشدی در رکعت اولی برای
ثنا و توجه میفرمودند در سایر رکعات نفرمودی و نزد امام ابو حنیفه تعوذ نیز جز در رکعت اولی
نبود و بر روایتی از امام احمد نیز همچنین است که تعوذ در اول قرائت بود پس و قرائت صلوة اگر چه
متفرق است حکم یک قرائت دارد و چون بیان کرد فرق میان رکعت اولی و سایر رکعات بوجود سکته و عدم
آن خواست که فرقهای دیگر بیان کند پس گفت و رکعت دوم و سوم و چهارم مانند رکعت اولی است
در هر چیز الا در چهار چیز در سکته و در دعای استفتاح و در تکبیر احرام و در تطویل قرائت این چهار چیز
مختص برکعت اولی بود اما سکته مراد بآن سکته اولیست که در وی دعای استفتاح میخوانند و [illegible]

آنچه

که سکتهٔ دوم که میان قراءة فاتحه و سوره کردی و سکتهٔ سوم که میان قراءت و رکوع کردی مخصوص برکعت
اولی نباشد و چون سکتهٔ اولی برای خواندن دعای استفتاح بود چنانکه سابقا گذشت و لهذا از اخراج
گفته اند که مراد باین سکوت خاموشی نیست بلکه آهسته خواندن است مقابل جهر یا سکوت از قراءت
پس فارقه میان خواندن استفتاح بود و عدم سکته مقابل استفتاح مناسب نباشد و اما تکبیر احرام
که مخصوص برکعت اولی از خواص بود که نیت نماز کرده و خیر افعال نماز بر خود حرام ساخته است و تکبیر
نیست که فارقه فی الحقیقه میان نیست و تحریم افعال است و الا تکبیر بحکم کان یکبر فی کل خفض و رفع در
جمیع رکعات است و لهذا تکبیر احرام گفتن مطلق تکبیر و اما تطویل رکعت اولی پس از آنکه گذشت که قراءة
در رکعت اولی از رکعت ثانیه تطویل کردی لا سیما در نماز صبح و از رکعت ثالثه و رابعه ظاهر است و چون در
تشهد نشستی پای چپ را فرش کردی و بران نشستی و پای راست نصب کردی و دست راست را
بر ران راست نهادی بلکه هر دو دست را بر هر دو ران نهادی و در دست راست عقد پنجاه و سه
بکردی و صورت این عقد آنست که انگشتان را قبض کند مگر مسبحه که او را بسط کند و طرف ابهام را نزد اسفل
مسبحه بجانب کف دست نهد اینچنین تفسیر کرده اند علمای شافعیه عقد پنجاه و سه را و مستند ایشان
حدیث ابن عمر است که مسلم آورده و نزد حنفیه عقد تسعین است و صورتش قبض خنصر و بنصر و بسط
مسبحه و وضع ابهام است بر اصبع وسطی و این نیز در حدیث مسلم از عبد الله بن الزبیر آمده و همچنین
مختار در مذهب احمد و شافعی در قول قدیم و نزد مالک قبض جمیع اصابع ید یمنی و بسط سبابه که
شافعیه را در کیفیت تحلیق وجهی دیگر است و آن وضع انمله وسطی میان عقدتین ابهام و انگشت مسبحه
را در کلمهٔ شهادت بر داشتی و اشارت کردی بوحدانیت حق جل و علا و باید که اشارت بجانب فوق بقصد
توحید بی تحریک کند و وقت اشارت نزد بعضی وقت تلفظ الا الله است و بیش بعضی نزد اتمام و قبض تلفظ
بکلمهٔ الله و مشهور آنست که نزد نفی انگشت بر دارد و نزد اثبات بنهد و تحریک نکردی مسبحه را مراد از تحریک
اوست نزد رفع او و باین توجیه تطبیق یابد هر دو روایت تحریک را و لا تحریک را مراد از اثبات تحریک رفع اصبع
و از نفی آن عدم تکریر تحریک چنانچه نزد بعضی مالکیه است بدانکه عقد اصابع ید یمنی بر کیفیت مذکوره
و اشارت بسبابه در احادیث صحاح واقع شده و در جامع الاصول از کتب سته درین باب احادیث آورده
و در بعضی احادیث ذکر عقد است با اشارت و در بعضی ذکر اشارت فقط بس اینست مذهب ایمهٔ حدیث
و فقهای مجتهدین و کثیری از صحابه و تابعین و گفته اند که حق آنست که مذهب امام ابو حنیفه و صاحبین نیز
همین است و متقدمین علمای حنفیه تصریح کرده اند و با آن قائل بوده و متأخرین ایشان اختلاف در روایات

و اما اگر احادیث را تمام روایت کنیم سخن تطویل انجامد بحمد الله آن در موضع خود مذکور است سخن
از علمای مذهب یاران ما عامه را سوء ظن افتد شیخ گوید امام ابو یوسف در املی ذکر کرده است
که قبض کند خنصر و انگشتی را که متصل است بدان و حلقه کند وسطی و ابهام را و اشارت کند بسبابه و امام
محمد گفته است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم اشارت میکرد و ما نیز همچنان کنیم و گفته این است
قول ابی حنیفه و هم شیخ از ظهیریه آورده است که چون شروع کرد مصلی در تشهد پس سبب بقول اشهد ان
لا اله الا الله اشارت کند بسبابه یمنی اختلاف کرده اند مشایخ در وی پس چگونه کند نزد اشارت محکی از
ابن فقیه ابو جعفر است که قبض کند خنصر و بنصر را و تحلیق کند وسطی را با ابهام و اشارت کند بسبابه
منیة المفتی گفته که مکروه است اشارت انتهی و در حواشی هدایه از کفایه منقول است که در محیط گفته است
بعضی گفته اند رفع سبابه یمنی در تشهد از سنن است نزد ابو حنیفه و محمد رحمهما الله و همچنین مرویست
از ابو یوسف و علامه شیخ الدین زاهد گفته چون منقول است روایات از اصحاب ما جمیعا در بودن
سنت و از کوفیان و مدنیان همچنین آمده است و کثیر است اخبار و آثار در آن لاجرم عمل بدان اولی
باشد انتهی و شارح وقایه میگوید که عقد اشارت از اصحاب ما آمده است انتهی و حال آنکه در بیع ابو داود
در صحاح و در باب بسط اصابع و نفی عقد میگوید که آن مرویست در حدیث وائل بن حجر و حال آنکه ابو
و نسائی و دارمی و ابو یعلی و عبد الرزاق با روایات متعدده از وایل اشارت با تحلیق ابهام و وسطی
روایت کرده اند و الله اعلم و شیخ امام عالم عامل اجل علی متقی رحمه الله درین باب رساله جمع کرده و
فقهای مذهب حنفی با اختلاف کرده اند آنها است ذکر کرده و احادیث صحیح آورده جانب اشارت را ترجیح ساخته
و فرموده که مشایخ ما مختلف اند در اثبات اشارت بمسبحه در تشهد وقت تهلیل جماعه از ایشان بر آنند
که اشارت نکند و در مضمرات و واقعات و تجنیس و مختار النوازل و مضمرات و ولوالجی و فتاوی کبری گفته اند که
فتوی بر عدم اشارت است و در خلاصه و خزانة المفتین گفته که مختار همین است و در ذخیره گفته که
روایت نیست و تعلیل کرده اند این جماعه در نفی آنکه درین باب زیاده فعلی است که بدان احتیاج نیست
پس ترک آن اولی باشد چه بنای نماز بر سکینه و وقار است و درین فعل موافقت روافض است پس
اولی ترک آن باشد تحقیقا للمخالفه و جماعهٔ دیگر گفته اند که آن مستحب است و حسن است و سنت است
و مانند آن از الفاظ که دلالت بر قوت و رجحان دارند و همین است مروی از ایمهٔ ثلثه ما و ایمهٔ
شافعی و احمد و مالک و غیر ایشان از ایمهٔ اعصار و امصار و این و ارد شده است صحاح اخبار و آثار
بتحقیق تنصیص کرده اند بدان مشایخ متقدمین و متأخرین و شیخ محقق ابن الهمام در شرح هدایه گفته

کر مروی از محمد در کیفیت اشارت آنست که قبض کند خنصر وانکشتی را که متصل باوست وتحلیق کند
وسطی وابهام را واشاره کند بمسبحه واو مروی از ابی یوسف در امالی نیز همچنین است واین فرع
تصحیح اشارتست واز بسیاری از مشایخ امکه که اشارت نکنند واین خلاف روایت ودرایتست
چه مرویست از محمد که این کیفیت اشارت قول ابی حنیفه است ومکروه است که اشارت کند بمسبحتین
معا ومنقولست از حلوانی که ایستاده کند انکشت را نزد لا اله وبنهد نزد الا الله تا دفع
نفی باشد ووضع اثبات وتنها وکلام الهستفتانی کفته است که تصحیح کرده محمد بن الحسن اشارت
مسبحه در کتاب المجمع وروایت کرده در وی حدیث از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که میکرد
آنرا پس کفت ما نیز میکنیم آنچه کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم واخذ میکنیم بفعل وی این قول ابی
حنیفه ودر خانی کفته است که اشارت نزد لا اله الا الله حسن است وروایت کرده آنرا از ابی یوسف
ودر امالی ابن امیر حاج در شرح منیه ودر زاهدی کفته که متفق است روایت از اصحاب ثلاثه ما
جمیعا که آن سنتست وهمچنین است از مدنیین وکوفیین وکثیر است در اخبار وآثار پس عمل بآن
اولی باشد ونقل کرده همچنین از صاحب حاوی ومنیة المفتی واجناس وواقعات از اصحاب
ما که عقد کند خنصر وبنصر را وتحلیق کند وسطی وابهام را وهمچنین است که ذکر کرده است امام
محمد در موطا وکفته است که این قول ابی حنیفه است ودر مختار النوازل که مصنف صاحب هدایه است
کفته که اشارت نزد قول لا اله الا الله حسن است ودر فتاوی مذکور است که اشارت فی نفسه در
نماز مکر نزد شهادت در تشهد وآن حسن است ودر بعض شروح نقایه مذکور است که مروی از جمیع اصحاب
ما آنست که سنت است ودر تحفه کفته است که اشارت مستحب است وهو الاصح ودر ذخیره کفته است
که بعضی کفته اند که برداشتن سبابه یمنی در تشهد از جمله سنتهاست نزد ابی حنیفه ومحمد وشافعی در ظاهر
اصول آنست که برندارد وهمچنین روایت کرده شده است از ابی یوسف انتهی وکفته است که معروف نزد
ترا قول اول ودر ظاهر اصول وظاهر روایتست زیرا که ظاهر کاهی برخلاف مختار می باشد ودر زاد اصحاب
ودر شرح او مذکور است که ما اشارت میکنیم بسبابه نزد تهلیل ومعنی به نزد ما خلاف آنست بعضی
خلاف عدم اشارت که آن اشارتست بر کیفیت عقد ثلث وخمسین چنانکه شافعی واحمد کفته اند ودر
محیط کفته که آن سنتست برداشتن نزد نفی وبنهد نزد اثبات واین قول ابی حنیفه ومحمد است وبسیار است
در بعض اخبار وآثار پس عمل بآن اولی باشد وچون ظاهر شد بر تو ای منصف این روایات
که تصریح کرده اند وبعضی از آنکه آن صحیح است یا اصح یا مفتی بهاست ودر بعضی که آن سنتست

یا مستحب یا احسن است بثبوت اشارت در تشهد وقت شهادت پس بیشک عمل بدان اولی واحری بحق چکونه
بود وحال آنکه موید ساخته اند آنرا باحادیث صحیحه وآورده در اثبات آن قولا وفعلا این ترجیح سالم
مذکور است وتطویل کلام در مقام از جهت آن کرده شد که اهل این دیار درین باب براه تعصب و
تعسف روند ودر نفی آن مبالغه نمایند ودر حق خلاف آنست واسامی قومی در تشهد اول انتحقیق کردی
چنانچه در حدیث ابن مسعود آمده است که کفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم در دو رکعت
اول کویا که بر سنک کرم نشسته تا برخیزد کنایت است از سرعت نهوض وقلت جلوس در تشهد اول
رواه ابو داود والنسائی وچون بعد از دو رکعتین از تشهد برخاستی برای ادای ما بقی هر دو دست
برداشتی وتکبیر کفتی چنانچه در افتتاح نماز کردی ودر قرائت شروع کردی چنانچه در حدیث بخاری
آمده است واذا قام من الرکعتین رفع یدیه ودر روایتی حتی یحاذی بهما الی اذنیه وچنانکه در حدیث ابی حمید
ساعدی مذکور کرده در رفعهما الی اذنیه بخلاف قیام برکعت ثانیه ورابعه وکلام در عدم رفع در غیر
حالت افتتاح صلوة بمذهب حنفی در بالا مذکور شد ودر رکعت سوم در نماز ثلاثی ودر رباعی ودر رکعت
چارم در رباعی بر فاتحه اقتصار کردی چنانچه از ابی قتاده آمده است که بود رسول خدا صلی الله
علیه وسلم که میخواند در ظهر در دو رکعت اولین بام الکتاب وسوره ودر دو رکعت اخیرین بام الکتاب و می
شنوانید ما را آیتی را از آیات کاهی ودراز میکرد در رکعت اولی آنچه نمیکرد در رکعت ثانیه وهمچنین
در عصر وهمچنین در صبح حدیث صحیح رواه البخاری ومسلم واکرچه در حدیث بعض صلوة مخصص مذکور
یافته ولیکن حکم سایر صلوات همچنین است باجماع ونزد اکثر حنفیه قرائت مطلق فاتحه وجز آن
در غیر دو رکعت اول فرض نیست بلکه افضل است تسبیح کوید که نخعی وثوری وسایر کوفیین با ثبات آن قائل اند
ودر محیط میکوید اکر سکوت کند مسیء باشد از جهت مخالفت سنت ودر روایتی وعلت کرده است حسن
بن زیاد از ابی حنیفه که قراءة در ما بعد اولیین واجب است وروایت کرده است ابن ابی شیبه از علی و ابی
مسعود که ایشان کفته اند بخوان در اولیین وتسبیح کن در اخیرین انتهی اما جواز ترک ضم سوره در
اخیرین متفق علیه است میان ایشان بعموم ولیکن ظاهر از امام ابو حنیفه است که خواندن آن بخلاف
اما با خواندن واجب نیست ولهذا شمنی در باب سجده سهو میکوید که اکر در دو رکعت اخیر فاتحه وسوره
هر دو بخواند سجده سهو واجب نشود وهو الاصح زیرا که قراءة فاتحه در اخیرین سنت است نزد واجب
ونزد امام شافعی واحمد در قول قدیم ضم سوره در اخیرین مستحب نیست ودر قول جدید مستحب است ونزد ظاهر
مذهب مالک چنانچه در رسالة ابن ابی زید کفته است نیز موافق حنفیه است وازامام احمد چنانچه در

یعنی ودر تشهد اول کاهی

ودر درر حسن مر ابی حنیفه
ان القراءة فی الاخریین
واجبة حتی لو ترکها ساهیا
یلزمه سجود السهو
مذهب

در شرح کتاب خرقی گفته است دو روایت اصح اینست که نفی قراءة سورة از جهت عدم استحباب است و در روایت دیگر
بجهت کراهت و اول اصح است زیرا که از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که احیاناً
در اخرین بر قراءة فاتحه زیاده کرده است چنانکه مصنف گفت و احیاناً سوره مختصر بخواند پس تبدیل
ندارد و خواندن چیزی از قرآن بعد از فاتحه در اخرین ازین حدیث معلوم میشود که در حدیث مسلم
ابی سعید خدری آمده است که گفت اندازه میکردیم قیام رسول خدا صلی الله علیه وسلم در ظهر
و عصر پس قیام او در اولیین ظهر بمقدار قراءة الم تنزیل السجدة بودی در هر رکعت مقدار سی آیه و قیام
در اخرین بمقدار نصف آن بودی و در اولیین عصر بمقدار اخرین ظهر و در اخرین عصر بمقدار نصف اولیین
و چون در تشهد اخیر نشستی پای چپ را زیر پای راست کردی و مقعد را بر زمین نهادی قبل ازین که
نشستن در جلسه اولی اصلاً نبودی بلکه در وی چپ فرش کردن پای چپ و نشستن بران و نصب کردن
پای راست بودی چنانکه گفته شد پس صحیح نزد مصنف از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم افتراش
در تشهد اول و تورک است در ثانی و بعد از آن که مختار خود را بیان کرد اقوال ائمه را ذکر کرد و اجماع مختلف
آمده نیز ذکر کرد و ما را که تعرض باقوال علما بعد از نص فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم با وجود آنکه
سلوک این طریق درین کتاب داب وی نبود یا از جهت عدم قطعیت مختار اوست یا از جهت غرابت و ندرت
اجماع اقوال ائمه اربعه در مسئله واحده بر اربعه اقوال یا بجهت دیگر والله اعلم پس گفت و علما از صحابه
و تابعین و من بعدهم درین کیفیت یعنی در کیفیت جلوس تشهد اقوال است بعضی گویند در هر دو تشهد
تورک کنند و این مذهب امام مالک است و صورت تورک نزد وی بران وجهی که در رساله ابن ابی
زید که کتاب معتمد در مذهب اوست گفته آنست که ایستاده کنی پای راست را و بداری بطون اصابع
آن بجانب الارض و دو تا کنی پای چپ را و نهی الیتین بر ارض و بعضی علما گویند در هر دو تشهد افتراش
کنند و مراد بافتراش آنست که پای راست نصب کند و پای چپ را فرش و بران نشیند چنانچه مصنف
در تشهد اول گفت و اینجا اعاده کرده و این مذهب امام ابو حنیفه است و بعضی گویند هر تشهد که بعد
از ان سلام است خواه میان یک تشهد چنانچه در نماز فجر و خواه تشهد آخر بود چنانچه در غیر نماز فجر
در ان تورک کنند و در غیر آن که تشهد اول باشد در ثلاثی و رباعی افتراش و این مذهب امام شافعی
است و صورت تورک چنانچه در حاوی که در فقه شافعی است گفته بر آوردن دو پای از جانب ایمن
با بقای آنها بر هادة افتراش و تمکین ورک بر زمین است و ظاهر چنان مینماید که این معنی
است که مختار مصنف است و لیکن در اینجا پای چپ را زیر پای راست کرده اعتبار کرده و در تفسیر

حاوی این معنی ظاهر نشد و لیکن بر هر دو وجه این معنی درست نشد که در اول افتراش کردی و در ثانی تورک
اختلاف اگر باشد در تفسیر تورک باشد و بعضی گویند هر نمازی که در ان دو تشهد است در تشهد اخیر
تورک کنند و این مذهب امام احمد است و طریق تورک نزد ایشان دو طریق است یکی ایستاده کردن
پای راست و کج کردن باطن پای چپ زیر ران راست دوم گسترانیدن پای چپ و ایستاده کردن
پای راست و بیرون آوردن هر دو پای بجانب یمین زیرا که هر دو صورت در مطلق تشهد واقع شده
پس یکی را در تشهد اول اختیار کردند و دیگر را در ثانی تا فرق باشد میان جلوسین و وجه تخصیص تشهد
اخیر بتورک آنست که مصلی در وی مستعد و متهیء حرکت است تا با تمام آن مبادرت نماید و جلوس
و قیام از هیئت افتراش آسانتر است و بعد از جلسه اخیر عملی نیست پس تورک که هیئت سکون و استقرار
مناسب آن باشد و مصنف بقول خود که گفت این چهار امام درین مسئله چهار قول مختلف دارند اشاره کرد
باین که طایفه از علما اصحاب و تابعین موافق ایشان اند گویا تصحیح و تجویز هر کرده و وجه قول ابو حنیفه
گفته اند آنست که در بسیاری از احادیث ذکر طریقه افتراش مطلق آمده که رفتی در تشهد اینست و
آنحضرت در تشهد اخیر نیز بودی نه تقیید بتشهد اول یا آخر و نیز مشقت در صورت بیشتر است و افضل
الاعمال احمزها و در بعضی احادیث که ذکر طریقه تورک آمده در تشهد اخیر ایشان از آن حمل کنند بر حالت عذر
یا کبر سن یا طول ادعیه در آنجا در طریقه تورک مشقت کمتر بود والله اعلم و بعد از آنکه مصنف در بیان کیفیت
تشهد فضل و ترجیح یکی از تشهدین تشهد ابن مسعود که مختار حنفیه است و تشهد ابن عباس که در مذهب
شافعی است بر دیگری و بیان عمل آنحضرت در آن صلی الله علیه وسلم مقید نشد ما نا که مختار نزد وی تخییر است
و عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر هر دو نوع وارد است و ترمذی در باب ما جاء فی التشهد تشهد ابن
مسعود آورده و گفته که درین باب از ابن عمر و جابر و ابو موسی و عایشه نیز آمده و گفته که حدیث ابن
مسعود روایت کرده شده است از وی بوجوه متعدده و حدیث وی اصح حدیثی است که روایت کرده شده است
از پیغمبر صلی الله علیه وسلم و تابعین و آن قول سفیان ثوری و ابن المبارک و احمد و اسحاق است و نیز
بیک واسطه از عبد الله بن المبارک آورده که وی روایت از معمر میکند و معمر از خصیف که گفت دیدم رسول خدا
را صلی الله علیه وسلم در منام پس گفتم یا رسول الله تحقیق اختلاف کرده اند مردم در تشهد تو درین باب
چیزی ما را فرمود علیک بتشهد ابن مسعود لازم گیر بر خود تشهد ابن مسعود یعنی آن صحیح است و از
بیان عمل کن و چون ذکر کرد مصنف ارکان و صفات صلوة را و ادای آن خواست که ذکر آنها مجتمع در حدیث
واحد تیر کند تا بحفظ و ضبط اقرب باشد و وجه تحریر این حدیث که صحابی مشهور است نام او منذر بن سعد

و بعضی گفته اند عبد الرحمن بن سعید الساعدی فی عشرة الی ساعدی بن کعب عمرو واحد و ما بعد از
حاضر شده است ما ساعد سنن صحیح و جامع بود ما آنرا ذکر کرده گفت و کامل تر بیاقی کرده
صفة صلوة حضرت نبوت صلی الله علیه و سلم مروی شده حدیث ابی حمید ساعدیست در صحیح
ابن حبان و صحیح مسلم که در میان ده کس از اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم گفت من داناترین شما ام
بصلوة رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفتند تو از کجا داناتر باشی با آنکه نبودی تو پیشتر از ما
ملازمت و بیشتر در صحبت گفت نعم با وجود آن من داناترم بدان گفتند پس بیان کن آنرا پس
بیان کرد پس صحابه گفتند راست گفتی همچنین نماز گذارده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و این
حدیث را مصنف از صحیح مسلم و صحیح ابن حبان آورده و در جامع الاصول از ترمذی و ابی داود و در
مشکات از دارمی و ابن ماجه نیز آورده و حدیث ابی حمید در صحیح بخاری نیز ثابت است و لیکن نه با این
طول و جامعیت که در صحیحین مذکور است و ما حدیثی که مصنف آورده ترجمه کنیم و تقادیم
و زیادتها که جامع الاصول روایت کرده در ضمن آن بیان سازیم قال گفت ابو حمید ساعدی کان
رسول الله بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم اذا قام چون می ایستاد الی الصلوة برای نماز کبر تکبیر می گفت
ثم رفع یدیه پس بر میداشت دو دست خود را حتی یحاذی بهما تا آنکه مقابل میکرد دو دست را
تا دوش خود و در روایت ابی داود رفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه ثم یکبر بتقدیم ذکر رفع بر تکبیر
برعکس بر آنچه مصنف آورده و این روایت موافق قول امام ابی حنیفه و محمد است در تقدیم رفع بر تکبیر
و در بسیاری از احادیث ذکر رفع و تکبیر بحرف ثم ترتیب واقع شده و مذهب ابی یوسف و مختار
از فقها این است چنانکه گذشت و یقر کل عظم فی موضعه و راست میکرد هر استخوانی از اعضا را بجای خود
و در جامع الاصول حتی یقر کل عظم فی موضعه معتدلا یعنی راست و درست باسکینه و وقار هم
اینست چنانچه در جامع ترمذی است اذا قام الی الصلوة اعتدل قائما و رفع یدیه ثم یقرأ پس
میخواند قرائت را ذکر استفتاح و تعوذ نکرده مگر آنرا از تابع قیام و قرائت داشت و لا یخلو عن شیء
با آنکه مقصود تبیین بیان هیئات نماز واقع شده و لیکن چون مقصود اصلی از قیام قرائت است و همچنین
تسبیح در قومه آنها را نیز ذکر کرده و با وجود ترک بعضی چیزها این حدیث جامعتر و کامل تر است
از اکثر احادیث دیگر ثم رفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه پس بعد از قرائت رفع یدین میکرد تا دو دوش
خود یعنی با تکبیر و ذکر تکبیر بصریح در روایت ابن حبان نیست و در روایت ابی داود و ترمذی و غیرهما
ثم یکبر و یرفع یدیه ثم یرکع پس رکوع کرد و وضع راحتیه و نهادی دو کف دست خود را علی رکبتیه بر دو زانوی

خود معتدلا با اعتدال و استقامت و در رکوع باشد آنکه لا یصوب راسه و لا یقنع نه پایان کردی سر خود را
نه بلند بلکه سر با پشت هموار داشتی و اول آنست که اعتدال یعنی اطمینان باشد و لا یصوب راسه و لا
یقنع چنانچه بود برای بیان برابر داشتن سر و پشت و در روایت ابی داود و ترمذی و غیرهما چنانچه در مشکات
آورده ثم یعتدل فلا یصب راسه و لا یقنع بکلمه فا و ظاهر این عبارت در آنست که این بیان اعتدال است
و نصب و تصویب نزدیک اند در معنی و گفته اند که صواب بخلا یصوب است و در بعضی روایات لا یصب
پس آمده ثم یقول سمع الله لمن حمده و در روایت ابی داود و غیرهم ثم رفع راسه فیقول سمع الله لمن حمده ثم رفع
یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه و این روایت ابی داود تام میشود معنی قول وی حتی یقر کل عظم الی موضعه
و ذکر تکبیر اعجاز نیز نموده گشت ظاهر اثر اینست بجهت علو و شهرت و در روایت ابی داود ایجاز معتدلا گفته
برای تاکید قرار بر استخوان بمحل که معنی تعدیل است ثم یهوی الی الارض پس افتادی بجانب زمین برای
سجود و در روایت ابی داود ثم یقول الله اکبر ثم یهوی الی الارض ساجدا فیجافی یدیه و دور داشتی دو دست
خود را در سجده عن جنبیه از دو پهلوی خود ثم یرفع راسه پس بر داشتی سر مبارک خود را از سجده و ثنی
رجله و دو تا کردی و پای مبارک خود را فیقعد علیها پس نشستی بر دو پای که فیها این نشستن ترجیحی
بر وضع جلسه تنها است چنانکه از حدیث صحیح که از زبان کبیر روایت کرده شد معلوم گشت و یفتخ یعنی بجای
معجمه اصابع رجلیه یعنی متوجه ساختی سرهای انگشتان هر دو پای را بجانب قبله و اصل فتح که آنست
و تفسیر چنین کرده اند که ایستاده کردی انگشتان پاها را و شکستی و دو تا کردی مفاصل انگشتان را
و دو تا کردی بجانب باطن قدم کذا فی النهایة الجزری و مراد اینجا ایستاده کردن انگشتان است با اعتماد
بر بطون آنها و گردانیدن سرهای آنها بسوی قبله و آن مغربی نقل کرده اند که فتح اصابع رجلیه
ای امال بعضها الی ظاهر القدم اذا سجد چون سجده کردی فقد در روایت ابی داود ذکر فتح اصابع
قدم مقدم بر رفع راس آمده و این مناسب است بترتیب و نیز در روایت وی اینجا یعنی در جلسه
نیز ذکر اعتدال و رجوع هر عظم بموضعش معتدلا بصریح واقع شده ثم یسجد پس سجده کردی سجده
ثانیه ثم یکبر پس تکبیر گفتی و یجلس و یثنی علی رجله الیسری بر پای چپ خود حتی یرجع کل عظم الی
موضعه این جلسه استراحت است که مذکور شد ثم یقوم پس بر می ایستاد از رکعت اولی و یقنع کذا
پس میکرد در رکعت دوم مثل ذلک مانند آنچه میکرد در رکعت اولی اینجا ذکر قعده اولی و کیفیت آن
نکرده مگر اکتفا کرده بذکر قعده اخیره و مناسب عکس آن بود و ظاهر آنست که گفته شود اکتفا کرده اند
بذکر جلسه استراحت در رکعت اولی و چون گفت یکی در رکعت دیگر مانند آنچه در رکعت اولی کرد

معلوم شد که جلوس تشهد اول بدان طریقه است که بعد از سجده تین رکعت اولی بود و لیکن در
این جلسه جلوس بر رجل یسری گفته شد ذکر نفیست یعنی و لا یخلو من شیء ثم اذا قام من الرکعتین
نیز چون می ایستاد از دو رکعت رفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه بر میداشت دو دست را تا
دو دوش کما صنع چنانکه عند افتتاح الصلوة نزد آغاز کردن نماز و شروع در آن ثم یصلی نیز
بقیه صلوته باقی نماز را اگر زیاده بر دو رکعت بود هکذا صحیح این که گفته شد باقیها و اکثر امور حتی
اذا کان تا چون می بود السجدة التی فیها التسلیم سجده که در وی تسلیم است یعنی سجده اخر بعد
رکعت اخیره که در عقب آن سجده تشهد اخیر است و بعد از وی سلام مراد از بودن تسلیم در سجده
این است اخرج رجله بیرون آورد پای چپ را خود را از تحت مقعد بجانب یمین و در روایت
ابی داود اخرج رجله الیسری و بتحقیق اخراج در رجل یسری است چه رجل یمنی چون نهاده
در وی اخراج متصور نیست کما در حال که نهاده است سرین را بر زمین اخراج از تحت مقعد ظاهر نبود
وجلس و نشست علی شقه الایسر بر جانب چپ این حدیث ابی حمید ساعدیست که مصنف ذکر کرده از روایت
ابن حبان و مسلم و بدانچه ما از روایت ابی داود و غیره در بعض مواضع از زیادات بآن ضم کردیم تمام
شد که در روایت ابی داود و غیره آن حدیث را اتم و اکمل است و در روایتی مر ابی داود را از حدیث
ابی حمید آمده که پس رکوع کرد پس نهاد دو دست را بر دو زانوی خود گویا که قبض کننده است دو
زانو را و ساخت دو دست را ... و دور داشت دو دست را از دو پهلوی خویش پس سجده کرد
پس قرار داد انف و جبهه را بر زمین و دور داشت دو دست را از دو پهلوی و نهاد دو کف دست را
محاذی دو دوش و کشاده کرد میان ران خود از غیر آنکه بهم شکم را بر چیزی از زانوها تا فارغ شد
هر دو سجده پس نشست پس گسترانید پای چپ را و مستقبل کرد ظاهر پای راست را بقبله و نهاد
کف یمنی را بر زانوی یمنی و کف یسری را بر زانوی یسری و اشارت کرد بانگشت خود یعنی سبابه و در روایت
دیگر آمده که چون نشست در رکعتین یعنی جلسه تشهد اول نشست بر بطن قدم یسری و ایستاده کرد
قدم یمنی را و چون در رکعت چهارم نشست رسانید ورک یسری را بسوی زمین و بیرون آورد
هر دو قدم را از یک جانب که ناحیه یمنی باشد و بضم این روایات حدیث ابی حمید رضی الله عنه کامل
و جامع ترین احادیث که در وصف صلوة حضرت نبویه صلی الله علیه و سلم وارد شده علی ذلک و در نماز
صبح گاه قنوت میخواندند و گاه ترک میکردند و ائمه را در قنوت نماز صبح اختلاف است شافعی و مالک
و احمد و عبد الله بن المبارک و غیر آن قایل اند بآن بطریق سنت نزد شافعی بعد از رکوع و نزد مالک

بعد از رکوع و قبل آن هر دو جایز است و نزد امام ابوحنیفه قنوت در صلوة صبح بدعت است و
ترمذی گفته که نزد امام احمد آنست که اگر حادثه شدید واقع شود و بلیه نازل گردد العیاذ بالله
امام را رسد که دعا کند جیوش مسلمین را و سفیان ثوری گوید قنوت در صبح اگر بکند هم جایز است
و اگر نکند هم روا است و مختار آنست که نکند و در احادیث صحیحه مذکور است که آنحضرت صلی الله علیه
و سلم تا یکماه در قصه بیر معونه در نماز صبح قنوت خواند در بعض روایات قبل الرکوع و در بعض
بعد الرکوع و این ارجح است بعد از آن ترک داد و قصه بیر معونه آنست که رسول خدا صلی الله علیه
و سلم هفتاد تن را از صحابه که ایشان را قرا میگفتند به بیر معونه فرستاده بود و حیی از سلیم که ایشان را
رعل و ذکوان گویند بر ایشان جایی که او را بیر معونه گفتندی متعرض حال ایشان گشته ایشان را کشتند
مارا با شما کاری نیست و ما بر شما نیامده ایم بکاری که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم محزون شد و تا
گفت و اثر بسیار از کشته شدن ایشان یافت که هرگز نیافته بود تا یکماه در نماز صبح دعا بقهر و هلاک
رعل و ذکوان کرد و قنوت که در نماز صبح خواند این بود و گفته اند که ابتدای قنوت و وقوع این قصه بود
پیش از این قصه نبود و در روایت بخاری آمده که قنوت در مغرب و فجر بود و در روایت ابی داود آمده
که قنوت خواند رسول خدا صلی الله علیه و سلم تا یکماه متصل بعد از نماز پنجگانه و چون که میگفت
سمع الله لمن حمده از رکعت اخیره دعا میکرد بر احیا از سلیم بر رعل و ذکوان و عصیه و آمین میگفتند
آنها که در خلف او بودند و زرکشی در شرح خرقی گوید که قنوت در غیر وتر نزد احمد نیست و اگر نازله شد
نزد نزول حادثه است و آن نیز مخصوص است بامام اعظم یا امیر جیش نزد هر امام را و آیا محل قنوت
فجر است یا مغرب و فجر یا جمیع صلوات سه روایت است از احمد و مسلم از خفاف بن ایما آورده که گفت
رکوع کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس بر داشت سر مبارک خود را و گفت غفار غفر الله لها
و اسلم سالمها الله و عصیه عصت الله و رسوله اللهم العن بنی لحیان و العن رعلا و ذکوان
پس رفت بسجده و بخاری از ابن عمر آورده که وی شنید رسول خدا را صلی الله علیه و سلم چون بر
میداشت سر خود را از رکوع در رکعت اخیره از فجر میگفت اللهم العن فلانا و فلانا تا نازل شد این آیه
لیس لک من الامر شیء او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون و بعد از نزول این آیه ترک کرد و شیخ ابن
الهمام از ابی داود از حدیث خالد بن ابی عمران آورده که گفت دعا میکرد بر مضر که ناگاه آمد او را
جبرئیل و اشارت کرد به سکوت پس آنحضرت ساکت شد پس گفت یا محمد خدای تعالی نفرستاده ترا سباب
و لعان ترا رحمة للعالمین کرده است و آورد جبرئیل آیه لیس لک من الامر شیء و تعلیم کرد قنوت را اللهم

انا نستعينك ونستغفرك ونؤمن بك ونخضع لك ونخلع ونترك من يكفرك اللهم اياك نعبد ولك
نصلي ونسجد واليك نسعى ونحفد ونرجو رحمتك ونخشى عذابك ان عذابك الجد بالكفار ملحق
وچه بعضی اوقات نجا مردیگر را نیز دعا کرد بعضی را بنیکی وبعضی را ببدی چنانچه در بخاری و
مسلم آورده که میگفت اللهم انج الولید بن الولید وسلمة بن هشام وعیاش بن ابی ربیعة والمستضعفین
بمکة اللهم اشدد وطأتك على مضر اللهم اجعلها عليهم كسني يوسف ازين معلوم شود كه قنوت در غير
قضيه بير معونه نيز بوده ونزد امام ابوحنيفه قنوت در نماز فجر اصلا نيست وقنوت آنحضرت مخصوص
بوی بود صلى الله عليه وسلم ودر قضايای مخصوص بود بعد از ان ترك كرد واحمد وترمذی ونسائی
وابن ماجه از ابی مالك الاشجعی آورده اند كه گفت بپدر خود ای پدر بتحقيق نماز گذارده تو خلف رسول
خدا صلى الله عليه وسلم وخلف ابی بكر وعمر وعثمان وعلی بن ابی طالب رضی الله عنهم اينجا يعنی بكوفه نزديك پنج سال
آيا قنوت ميخواندند در فجر گفت ای پسر من محدث وبدعت است ترمذی گفت هذا حديث حسن صحيح
يعنی اين التزام ودوام وطريقه ساختن بدعت است بلكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم بعضی وقت در
خواند وترك كرد چنانچه معلوم شد ودر موطا از نافع از ابن عمر آورده كه وی قنوت نميخواند در
هيچ نمازی وشمنی گفته كه ابن حبان از ابراهيم بسند صحيح روايت كرده كه رسول خدا صلى الله عليه وسلم
قنوت نميخواند در نماز صبح مگر آنكه دعا ميكرد مر قومی را يا بر قومی وامام محمد در آثار از ابوحنيفه از
حماد از ابراهيم از اسود آورده كه وی مصاحبت داشت با عمر بن الخطاب بسفر وحضر ونديد او را كه
قنوت خواند در فجر وابراهيم گفته كه اهل كوفه قنوت را از معاويه گرفتند كه دعای بد ميكرد بر علی
ودر هدايه آورده مگر اگر حادثه بمسلمانان نازل گردد وامام در نماز جهر قنوت بخواند جايز است
واين قول ثوری واحمد است وجمهور اهل حديث بر آنند كه قنوت نزد نزول حادثه در همه نمازها
مشروع است انتهی كلام الشمنی وشيخ ابن الهمام بعد از ايراد احاديث وآثار از طرفين وتكلم بتعليل وتضعيف
در ان صورت ساخته وتصحيح نموده كه قنوت كرد در نماز فجر از آنحضرت صلى الله عليه وسلم ثابت است وبصحت رسيده
همان دعا بود بر جماعت كفار تا مدتی بعد از آن قنوت نكرد نه پيش از ان ونه پس از ان واگر انرا بعضی اصحاب
بصحت رسيده آن نيز محمول بر وجود نوازل وحوادث است وهذا هو التحقيق والحق الحقيق بالتصديق
والله اعلم واين سخن در قنوت فجر بود ذكر قنوت وتر در مجلس ميايد ومعلوم شد كه قنوت اينجا
بمعنی دعا است ومخصوص دعا اللهم انا نستعينك الخ واللهم اهدنا الخ كه مشهور است خالی از آن نيز تحقيق
بيوزد انشاء الله سبحانه وبسم الله الرحمن الرحيم كه جهر ميگفت وگاه اخفا ميكرد ومصنف اين را در بيان

گفتم

قرات سابقا گفته است تكرارش را در ينمقام وجهی ظاهر نيست با آنكه اين سخن از وی مخالفت
كرده خاتمه گفته است كه در باب جهر كردن در صلوة ببسم الله الرحمن الرحيم حديثی صحيح نشده ووجود انرا
والتزام بيان عمل صحيح از حضرت نبوت صلى الله عليه وسلم نموده لا ابدا انجا انچه ذكر ميكند محكوم بصحت
باشد نزد وی وحق آنست كه در خاتمه گفته است چنانچه ما نيز سابقا بيان كرديم ومراد آنست كه در تعيين
جهر ولزوم آن چنانچه اختصام كرده شد حديثی صحيح نشده پس محال نفی آن انجا است كه ميگويد وآنچه
در خاتمه خواهد گفت نباشد ودر ظهر وعصر اسرار قرات ميكرد وذكر اين نيز سابقا در بيان قرات
مناسب بود وبا وجود آنكه درين دو نماز اسرار ميكرد ودر بعضی آيات تا نديكی بلند ميخواند چنانكه گاهگاه
ازو ميشنيدند چنانكه در حديث بخاری ومسلم از ابی قتاده آمده ويسمعنا الآية احيانا
ومقصود ازين اسماع تعليم ايشان بود كه ميخواند فلان سوره ميخواند وگفته اند كه گاهی جهر بمجرد
غلبه استغراق ودر تدبر بی قصد نيز حاصل ميشد والله اعلم ودر نماز التفات نكردی معنی التفات
ديدن يمين وشمال است بگردانيدن گردن است اينجا همين مفهوم ميشود از كتب لغت پس بگوشه چشم نگريستن
وگردانيدن گردن التفات باشد ومكروه باشد كذا في الهداية ودر شرح ابن الهمام است كه التفات مكروه
آنست كه بصيغه گردن تا بيرون آيد از مواجهه قبله واگر تحويل كند بجميع بدن خود فاسد گردد
نماز وی پس يك قسم مفسد است ويكی مكروه چنانچه علما گفته اند وقليل مكروه است وشمنی گفته مكروه
التفات بعضی تحويل سينه واگر تحويل سينه كند باطل گردد نماز واگر بگوشه چشم ملاحظه كند مكروه
نيست انتهی وپيغمبر صلى الله عليه وسلم نهی كرد از التفات در نماز ووعيد فرمود بر ان وميفرموده كه هو
يعنی التفات در نماز اختلاس وربودنی است كه ميربايد شيطان گويا كه آن ربودن را شيطان از نماز
بنده ودر احاديث اين لفظ زياده تر است كه من صلوة العبد يعنی ميكند وميربايد شيطان از نماز كامل
وی را اين حديث صحيح است وروايت كرده است او را بخاری ومسلم واحمد وابوداود ونسائی از عايشه
ونيز فرموده بانس ای پسرك من بپرهيز از التفات وچون در شرح خطابی گفته در حقيقت خطاب به انس است
گويا خطاب جميع كرده ما دام كه دليل بر تخصيص پيدا نگردد ودر مصنف ابن ابی شيبه آمده كه لا يلتفت
احدكم بی جهت گفت مصنف كه وی ميفرمود بپرهيزيد از التفات كردن در نماز چه التفات در نماز
هلاك شدنست بوقوع در ورطه اثم وعذاب واگر ناگزير باشد كسی را از التفات كردن يعنی البته
ميخواهد التفات كند در اصل ميشود بفوت كمال اداء در نماز نافله بكند كه امر در وی آسانست
ونقصان در وی چندان خلل نيارد ونه در نماز فريضه كه امر وی خطير است وضرر در وی كثير اگر چه

بتوقع کمال ادر نوافل که مکملات فرایض اند هر فاتکما از فرایض نیز بوجه لازم می آید و ترمذی این حدیث
از انس بن خطاب اقرار و روایت کرده و تصحیح نموده و نیز فرمود چون بایستد مرد در نماز اقبال کند بوی پروردگار
جل وعلا بوجه کریم خود و چون التفات کند و بجانب غیر نگرد بگوید پروردگار تعالی ای ابن آدم بجانب
که می نگری تا کسی هست بهتر از من که بسوی او می نگری روی خود بجانب من آر و چون بار دوم التفات
کند باز همچنین فرماید و چون بار سیوم نگرد باز گرداند حق تعالی وجه کریم خود را از وی این حدیث
را احمد و ابو داود و نسائی و دارمی و حاکم و بیهقی از ابی ذر با الفاظ مختلفه روایت کرده اند و حاکم تصحیح
آن نموده و شیخ ابن الهمام گوید حق آنست که این حدیث حسن است و در حدیث دیگر آمده لا صلوة للملتفت
رواه الطبرانی عن عبد الله بن سلام رضی الله عنه اما حدیث ابن عباس رضی الله عنهما که گفت کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم یلحظ بگوشه چشم می نگریست فی الصلوة در نماز یمینا
و شمالا راست و چپ و لا یلوی و نمیگردانید عنقه گردن خود را خلف ظهره بجانب پس پشت مبارک
خود هر چند در جامع ترمذی هست و نسائی آنرا نیز روایت کرده اما غریبست چنانچه ترمذی گفته است
هذا حدیث غریب و نیز گفته مخالفت کرده است در اسناد این حدیث وکیع مر فضل بن موسی را که روایت کرده
متصل الاسناد از عکرمه عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یلحظ الحدیث و روایت
کرد وکیع از بعض اصحاب عکرمه که گفت ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یلحظ و نحو حدیث اول آورده پس
حدیث وکیع مرسل باشد و حدیث فضل بن موسی مسند ولیکن پوشیده نماند که مرسل چون بوجهی
دیگر مسند آید حجت باتفاق و نیز در منافات غرابت با صحت سخن است و قد سبق تحقیقه فی المقدمة
و ترمذی حدیث انس را یا بنی ایاک والالتفات که مذکور شد نیز غریب است من هذا الوجه گفته است و
و مصنف درینجا طعن نکرد بغرابت این مگر از آن جهت باشد که فرقست میان غریب مطلق و غریب
من هذا الوجه فتدبر و گویا بجهت انقطاع که گفت و بثبوت غریب نشد برای تقریر و تحقیق طعن اما پوشیده
نماند که حدیث ابن عباس جواز لحظ میکند نه التفات و لحظ غیر التفاتست چنانچه بیان کردیم
و از کلام مصنف در قاموس نیز همچنین مفهوم میگردد پس ثبوت لحظ و جواز آن منافات ندارد بنفی التفات
و کراهت آن و گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی ملاحظه اصحاب که خلف او بودند در نماز
میکرد بخواه بقصد اطلاع بر احوال ایشان یا بجهت تعلیم آنکه لحظ مبطل نماز نیست والله اعلم
و شیخ ابن الهمام میگوید که حدیث ملاحظه آنحضرت صلی الله علیه وسلم اصحاب را ترمذی و نسائی
و ابن حبان و از ابن عباس روایت کرده و حاکم تصحیح آن نموده و ترمذی حکم بغرابت آن کرده و ابن القطان

لحظ کشعر البعیر ونحوه
وهو شبه الالتفات او اشد منه

گفت

گفت که صحیح است و غرابت او مخصوص بطریقی که ترمذی آورده و او را طریقی دیگر نیز هست و مسند
بزار انتهی و گویا مصنف از التفات معنی عام تر شامل ملاحظه و التفات مراد داشته مجاز او تعمیم
کرده و لهذا گفته که از امام احمد پرسید و گفت بعضی از اهل حدیث روایت میکنند باسناد که پیغمبر صلی الله
علیه وسلم در نماز ملاحظه و التفات میکرد امام احمد بخشم درآمد و منع صحت این اسناد نزد وی کرد و انکار عظیم کرد
و بغایت متأثر گشت بحدی که لون روی وی متغیر شد و بدن وی در ارتعاد و ارتعاش افتاد و گفت
این حدیث را اسناد صحیح نیست و لیکن صحیح آنست که التفات منفی است و ملاحظه ثابت چنانچه گفتیم
که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز التفات نمیکرد و عادت شریف وی نبود اما آنچه وارد شده است
ذکر که یکبار در بعض از اسفار بود و شخصی را که نام وی انس بن ابی مرثد غنوی باشد بدیدبانی
بجانب شعب فرستاده بود و چون نماز گزاشتن فجر باشد که آن در نماز مشغول شد در نماز بجانب اندراه که
آن شخص را بر آن گذاشته بود نظر میکرد و قصه بدیدبانی گذاشتن شخص و نظر کردن آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بجانب وی در نماز چنانکه در جامع الاصول از حدیث ابی داود و از سهل بن الحنظلة و در جمع
الجوامع از ابی نعیم فی المعرفة آورده اینست که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم امشب پاسبانی
ما که میکند انس بن ابی مرثد غنوی گفت یا رسول الله من خدمت داشتم بشر فرمود سوار شو وی رفت
و بر اسپ که داشت سوار شد و بحضرت آمد پس گفت او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم بجانب دره برو
و بر بالای آن کوه بایست و باید که فریب ندهد ترا شب یعنی حاضر باش و بیدار باش چون صبح شد
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بجای نماز خود آمد و دو رکعت یعنی سنت فجر بگذارد و پرسید از مردم
هیچ احساس کردید سوار خود را مردی گفت یا رسول الله هیچ احساس نکردیم و چیزی ندانستیم که حال وی
چه باشد پس تثویب کرده شد برای نماز یعنی تکرار اعلام یعنی الیا مراد اقامت نماز فرضست والله اعلم
پس آنحضرت نماز میگذارد و التفات بجانب آن شعب میکرد تا چون تمام کرد نماز را فرمود بشارت باد
شما را که تحقیق آمد سوار شما پس نظر کردیم و دیدیم که زیر درختان که در آن شعب اند ایستاده است
پس نزد آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله رفتم و تمام شب بر بالای آن کوه ایستادم که رسول الله فرموده
بود و ایستادم چون صبح شد هر طرف نگاه کردم هیچ یکی را ندیدیم فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه
وسلم آیا هیچ فرود آمدی از اسپ گفت لا یا رسول الله فرود نیامدم الا برای نماز یا قضای حاجت خویش
گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم آیا هیچ فرود آمدی از اسپ گفت لا یا رسول الله فرود نیامدم الا
برای نماز یا قضای حاجت خویش گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم قد اوجبت بتحقیق واجب کردی

تو برای خود یعنی بهشت را فلا یهلکنک پس ضرر نکند ترا اگر بعد از بن اجتهاد و شفقت در عمل کمی باهم
آنست که نیت خوف بر نوازنده آتش دوزخ و عذاب لحم و این قضیه منافات بمقصود ندارد
زیرا که بر سبیل ندرت بود و مراد آنست که التفات عادة شریف وی نبود و نیز گردن نماز نافله بود الرحیم
او که سترش و نیز ممتنع آن نماز سنت بامداد بود و اگر نیز فرض باشد چنانکه از ظاهر بلکه صریح
عبارت حدیث جامع الاصول مفهوم میگردد نیز ضرر ندارد زیرا که این نظر و التفات برای
مهم دینی که محافظت و احتراس باشد بود و مصلحت اهل اسلام که سلامت و جمعیت ایشانست
بدان منوط و متعلق بود و این امری مستحسن و مرغوب است زیرا که از باب تداخل عبادات است
و نظر کردن بجانب آن شخص برای مصلحت مذکور عبادتی دیگر چه وی صلی الله علیه و سلم با
نظر کردن در اثنای نماز بجهاد و تدبیر اسباب آن مشغول شده و نماز خوف که در مقابله عدو
بر وجه مخصوص بگذارند با تبع یعنی بنظر کردن آنحضرت در نماز یا یعنی تداخل عبادات در نماز
شبیه است و تبع در آثار نیز آمده است چنانکه منقول است از امیر المومنین عمر رضی الله عنه میگفت
انی لاجهز یعنی که من هر آینه ساخته میکنم جیشی لشکر خود را با تأمل و تفکر و تدبیر در امور وی
و انا فی الصلوة و حال آنکه من در نمازم و سیوطی در جمع الجوامع این اثر را از ابن ابی شیبه آورده
و در صحیح بخاری بابی منعقد کرده بعنوان تفکر الرجل الشیء فی الصلوة و در ترجمه این قول از عمر رضی الله
عنه آورده و در باب یعنی بخاری آورده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نماز میگذارد
و بعد از نماز بسرعت تمام برخاست و درون رفت و چون در ابروی قوم معنی تعجب مشاهده کرد
طلائی در خانه ما بود و در نماز یاد آمد مکروه پنداشتم که شب در خانه باشد پس رفتم و امر
کردم بقسمت آن و در فتح الباری گفته که ابن ابی شیبه باسناد صحیح از ابو عثمان نهدی این قول
عمر را وصل کرده بعد از آن میگوید که ابن التین گفته که این در آنجاست که قلیل بود و تفکر اما اگر بسیار
و متوالی شود و فکرها و همه کثرت رسد چنانچه در نماز یاد کرده که چه گذارده و چند گذارده این
داخل لا امی در صلوة خواهد بود و واجب بود بروی اعاده و کفر اطلاق این سخن از ابن التین
موجب نیست زیرا که تحقیق امکان است از عمر چیزی که ابا داود روایت کرده است ابن ابی شیبه از
عروة بن الزبیر که گفت گفت عمر رضی الله عنه من حساب میکنم جزیه بحرین را در حالیکه در نمازم
و صالح بن احمد بن حنبل در کتاب مسایل روایت میکند از پدر خود از طریق همام بن الحارث که عمر رضی الله
عنه گذارد نماز مغرب را و قراءة نکرد و چون از نماز برگشت گفتند یا امیر المومنین قرات نکردی

نماز عبادت است

سلام

در نماز

در نماز گفت در حدیث نفس بودم با قافله که تجهیز کرده ام آنرا از مدینه تا در آمدم بشام پس بعد
اعاده کرد نماز را با قرات و این دلیلست بر آنکه اعاده نماز از جهت ترک قراءة بود نه استغراق فکر
انتهی و گفته که خواطر جبلت انسانست بر دفع آن اختیار ندارد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در هر دو
رکعت یعنی بعد از هر دو رکعت تحیات بخوانید چنانکه گذشت از احادیث در صفت صلوة
و این حکم مکرر است غیر بیان تشهد اول و ثانی معلوم شده است و اگر مراد آنست که زیاده از دو رکعت
بیک تشهد نتوان گذارد در این محل ذکر آن مناسبت ندارد و در نوافل نماز شب آنرا بیان کرده است
و خلاف آن نیز نقل کرده چنانچه بیاید انشاء الله تعالی فافهم و در هفت محل در نماز دعا کردی
اول محل عقب تکبیر احرام چنانچه یاد کرده شد از دعاهای استفتاح دوم قبل از رکوع و بعد از فراغ
از قراءت و این دعا قنوت است که در وتر میخوانند اما مصنف قایل نیست بقنوت در وتر از حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم چنانکه در فضیلت قیام شب بگوید و دعای دیگر در وتر بیان نکرده
و اثبات نموده این چیست که میگوید سوم بعد از اعتدال و سر برداشتن از رکوع گفتی سمع الله
لمن حمده اللهم ربنا لک الحمد ملء السموات و ملء الارض و ملء ما شئت من شیء بعد اللهم
طهرنی بالثلج والبرد والماء البارد اللهم طهرنی من الذنوب والخطایا کما ینقی الثوب الابیض من الوسخ
دعای بعد از اعتدال سابقا گذشته است که این بود یا اینکه از اتفاق گاهی گاهی جز این بود
و اعاده وی اینجا حاجت نیست چنانچه در دعای استفتاح چهارم در رکوع گفتی چنانکه اللهم ربنا
و بحمدک اللهم اغفر لی این نیز گذشته است با زیادتی که در فقه میگفت و پوشیده نماند که مناسب
آن بود که این را سوم گوید و دعای بعد از اعتدال از رکوع را چهارم پنجم در سجود و دعا الیه دعای در
نماز در سجود بودی چنانچه یاد کرده شد ششم بین السجدتین چنانچه گذشت هفتم بعد از تشهد و پیش از
سلام چنانچه بیاید اما این دعا که ائمه مساجد بعد از سلام میکنند و مقتدیان آمین آمین
میگویند چنانچه الان در دیار عرب و عجم متعارف است از عادت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نبود و در
باب هیچ حدیث ثابت نشده و در جامع الاصول و مشکات حدیث ترمذی از فضل بن عباس
رضی الله عنهما آورده که در وی مذکور است الصلوة تخشع و تضرع و تمسکن یعنی نماز اظهار
خشوع و خضوع و مسکنت است ثم تقنع یدیک یعنی برمیداری دو دست خود را یعنی بعد از سلام
مستقبلا در حالی که مقابل کننده است بطونهما وجهک باطن انگشتان دو دست رو بخود را
چنانکه در حالت دعا معهود است و تقول و میگوئی یا رب یا رب یعنی دعا میکنی و حاجت میخواهی

ومن لم یفعل ذلک فکمن کرد نماز او کذا او کذا پس وی چنین است و چنین است کنایت از نقص
نقص در نماز وی و تادیر آن بخسارد نیا و آخرت کذا قال بعض الشارحین و در بعضی روایات آمده
فهو خداج ای نقصان و اصل خدج آنکه ناقه حامل است و لد خود را پیش از وقت ناقص الخلقت ناتمام
بیان کند استحباب و فضیلت دعا را بعد از نماز چه امام را و چه مقتدی را و ما قال الحدیث
نزد مصنف ثبوتی ندارد و لهذا اکتفا بعقل است مستحسن چه دعا مطلقا مستحب و مستجاب است
خصوصا بعد الاداء نماز و جزری در حصن حصین برمز ترمذی و نسائی از اوقات اجابت
و بر صلوة مکتوبه را عد کرده مگر آنکه مراد بدان بعد از تشهد قبل السلام دارند والله اعلم و مصنف
میگوید جمیع ادعیه که در نفس نماز بود و امام یا آخر بود و بعضی از اهل علم میگویند چون از نماز فارغ
شود ذکر و تهلیل و تسبیح و تحمید مشروع و مستحسن است بی خلاف و ظاهر این ادا که بعضی از اهل
علم میگویند که فعل حضرت صلی الله علیه و سلم بیان کند چنانکه عادت اوست درین کتاب ناظر
در این مینماید که آن از مستحسنات علماست و بصریح در احادیث وارد نشده و حال آنکه در احادیث
صحیح از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم آورده اند و نیز چنانکه تسبیح و تهلیل و تحمید مذکور است
نیز در آن میانست و مستحب است که درود بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرستد که مناسب آن بود که در آن
دعا کند و حاجات را از حضرت عزت جل شانه بخواهد تا دعای او مستجاب شود و حاجات او
منقضی گردد و این در جمیع اوقات دعاست اگرچه سیاق باب اینجا بعد از تشهد یا بعد از نماز است
از فضالة بن عبید آمده است که گفت بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم نشسته ناگاه مردی در آمد
و نماز گذارد پس گفت یعنی در نماز بعد از تشهد اللهم اغفر لی و ارحمنی پس گفت رسول خدا صلی الله
علیه و سلم شتاب کردی ای ایها المصلی چون نماز کنی و بنشینی یعنی در تشهد حمد و ثنا گوی حق جل
بدانچه وی سزاوار است و درود بفرست بر من پس دعا کن او را و در خواه حاجت خود را
از وی بعد از آن نماز گذارد مردی دیگر پس حمد گفت مر خدای سبحانه تعالی را و درود فرستاد بر پیغمبر
صلی الله علیه و سلم پس فرمود آنحضرت ایها المصلی دعا کن که مستجاب است دعا تو رواه الترمذی
و روی ابو داود و نسائی نحوه اعتبرت را در دعای بعد از تشهد آورده اند و محتمل است بعد از
فراغ نماز بود والله اعلم و کیفیت صلوة چنانچه در صحیح بخاری و مسلم آمده اینست اللهم صل علی محمد
وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد
کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید و در حدیث مسلم ذکر علی ابراهیم نیست کفایت

دیگر

دیگر نیز وارد شده اما ما بین قدیم کفایت است کذا سمعت من بعض المشایخ فصلوة بر رسول الله صلی الله
علیه و سلم در نماز فرض است نزد شافعی و نزد ما سنت و با جمله صلوة بر آنحضرت بموجب امر صلوا
صلوا علیه واجبست پس نزد شافعی در نماز و نزد ما مطلق و بعضی گویند نزد کرخی یکبار در عمر
است و نزد طحاوی واجب است نزد سماع اسم شریف وی هر بار که مذکور گردد و هو الصحیح کذا فی
المحیط انتهی و شیخ ابن الهمام در زاد الفقیر گفته مگر نزد اتحاد مجلس که برین تقدیر مستحب است
تکرار صلوة بتکرار اسم شریف فعلیک بها **فصل** بعد از تشهد یا تمام آن که صلوة و دعاست
گفتن السلام علیکم و رحمة الله و التفات بجانبین در است گردی چنانچه رخسار مبارک این او را
از آنها یکه در آن جانب بود دیدی بدیدندی و از جانب چپ همچنین گفتی السلام علیکم و رحمة الله
چنانچه رخسار مبارک آنحضرت را بدیدندی احادیث صحیحه درین باب از اصحاب سنن اربعه
و غیرها از ابن مسعود و صحابه دیگر وارد شده است و ترمذی بابی برای تسلیمتین عقد کرده
و بعد از ایراد حدیث ابن مسعود گفته و فی الباب عن سعد و ابن عمر و جابر بن سمرة و البراء و عمار
و وائل بن حجر و عدی بن عمیرة و جابر و حبیب بن مسعود حکم بحسن و صحت حدیث کرده
میگوید عمل برین است نزد اهل علم و حدیث از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و کسانی که بعد از
ایشان اند انتهی و همین است مذهب ابو حنیفه و امام احمد و اکثر در وی یک تسلیم است مقابل وجه مشهور
اینست و در رساله ابن ابی زید که از کتب معتبره در مذهب ایشانست کیفیت وی چنین گفته گوید
السلام علیکم یکبار گردانند سر اندکی بجانب یمین و در آوردن او در مقابل و همچنین
کند امام و مقتدی یک سلام گوید و اندکی میلان بجانب یمین کند پس بگرداند بجانب امام و اشاره
کند بوی و متمسک ایشان حدیث عایشه است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که سلام
گفتی یک سلام بجانب پیش روی مبارک خود و میلان کردی اندکی میلان بجانب شق ایمن و
ترمذی بابی دیگر برای تسلیم واحده عقد کرده و حدیث عایشه را آورده و میگوید که درین باب
حدیثی از سهل بن سعد نیز آمده و میگوید حدیث عایشه برفع وی معلوم نشده مگر با نوجه و میگوید
محمد بن اسمعیل گفته که زهیر بن محمد از اهل شام که یکی از رواة این حدیث است روایت کرده میشود
از وی مناکیر و فقیه میگوید که بعضی از اهل علم قائل شده اند بیک تسلیم و اصح روایات از حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم دو سلام است و بر این اند اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و
تابعین و کسانی که بعد ایشان اند و قومی از اصحاب و غیرهم قائل اند بیک سلام و احد و شافعی گفته اگر

خواهد سلام گوید یک سلام واگر خواهد دو سلام این کلام ترمذی است و نووی تصحیح جانب تسلیمتین
کرده و تضعیف بل جواب بعضی علما بتسلیم واحد نیز نموده است و ما ناگر تسلیم واحد منسوخ
یا احیانا بوده است والله اعلم و شیخ مصنف چنانکه عادت اوست در منسوخ و جزم با حاطه
و مبالغه در نیابت فحما نحو میگوید و جماعه را یعنی این نووی یعنی دو تسلیم کیفیت مذکوره را
صحابه ازو روایت کرده اند و این حدیث باسانید صحاح آنرا آورده و اما آنچه در حدیث
ابن عمر آمده است که کان یسلم تسلیمة واحدة تلقاء وجهه عن یحیی بن عمر و دارترمذی
صحابه شمرده که از ایشان حدیث در باب تسلیمتین آمده است چنانکه نقل کرده و حدیث
در باب تسلیم واحد در کتب سته وجز آن نیافتم و ما ناگر مصنف نووی دو حدیث است
در باب تسلیمتین و آن صحیح و ثابت است و دیگر در باب تسلیم واحد و آن صحیح نشده چنانکه میگوید
از قائم بذیست و نزد اهل حدیث ثابت نه و حدیثی که در باب تسلیم واحد در کتب سته است
مذکور است چنانکه ترمذی از عایشه آورده و مصنف میگوید اما در حدیث عایشه رضی الله عنها
آمده که کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسلم تسلیمة واحدة یرفع بها صوته حتی یوقظنا بوده
علیه السلام که یک سلام میگفت با واز بلند تا بیدار میکرد ما را یعنی اهل بیت را این لفظ
در جامع ترمذی و جامع الاصول نیست چنانچه آورده ایم و این حدیث هم چنانچه یحیی بن عمر معلل
واگر معلل نبودی هم تصریح است که دلالت بر مقصود که اقتصار بر یک سلام است نکردی چه اینجا تنها
اثبات سلام واحد کرده و نفی سلام ثانی نکرده بلکه ازان ساکت شده تا بیکه سلام دیگر نیز باشد که بدان
نه رفع صوت کردی که آن را ایقاظ اهل بیت بودی فافهم وازینجا ظاهر شد وجه انکار امام احمد قول
کرو یحدیث تسلیم واحد را تاویل کرده که معنی او آنست که جهر بتسلیم واحد میکرد و آن برای اعلام
و سلام دوم را آهسته میگفت و جهر در غیر قول اولست از برای اعلام بود و آن تسلیم اول حاصل شد
حاجت جهر ثانی نباشد و آن تقدم گفته که معنی قول عایشه تلقاء وجهه آنست که آنحضرت ابتدا سلام
از جانب قبله کردی بعد از ان التفات کردی بیمین و یسار کذا ذکر بعض الشارحین **فصل**
جمله از دعوات که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در استفتاح و رکوع و اعتدال و سجود و بین السجدتین
میخوانده سابقا مذکور شد و از جمله از دعوات که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در استفتاح و رکوع و
اعتدال و سجود و بین السجدتین کرده نمیخواند این دعا هست اللهم اغفر لی ذنبی و وسع لی فی داری
و بارک لی فیما رزقتنی و مصنف تعیین موضع این دعا نکرد که بعد از تشهد است یا غیر آن و ظاهر تقرب

دعای لاحق آنست که بعد از تشهد بود والله اعلم و این دعا را در باب طهارت نیز ذکر کرده که وقت وضو میخواند
و این دعا را میخوانده اللهم انی اسألک الثبات فی الامر والعزیمة علی الرشد واسألک شکر نعمتک و حسن عبادتک
واسألک قلبا سلیما ولسانا صادقا واسألک من خیر ما تعلم واعوذ بک من شر ما تعلم واستغفرک
لما تعلم رواه النسائی عن شداد بن اوس و روی احمد نحوه و لفظ حدیث ایشان چنین واقعه شده
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول فی صلوته و مراد با آن آخر صلوة داشته آنرا در ادعیه بعد از
تشهد ذکر کرده اند و شیخ ابن حجر هیتمی مکی در شرح مشکات گفته و فی روایة لاحمد فیها امر فی دبرها و ظاهر
ان فی دبرها آنست که بعد از فراغ نماز بود و بعضی از علما ادعیه را که در احادیث فی دبرها واقع شده
نیز در ادعیه تشهد ذکر کرده اند و وجه آن ظاهر است و در سجود دبیار که فیه بلفظ تقضی تقرأها فی
آخر من ذکرها است و لهذا مولف را مناسب آن بود که این دعا را در بیان ادعیه تشهد ذکر میکرد چنانچه
امثال آنرا ذکر کرده و در تشهد گفتی اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر واعوذ بک من فتنة المسیح الدجال و اعوذ
بک من فتنة المحیا والممات اللهم انی اعوذ بک من المغرم والماثم و استعاذه از این امور اربعه بعد
از تشهد در صحاح بسیار واقع شده و متفق علیه است و در بعضی روایات من فتنة عذاب القبر
نیز واقع شده و استعاذه از مغرم نیز صحابه گفتند یا رسول الله بسیار می بینیم ترا که استعاذه میکنی
از مغرم فرمود آیا نمی بینید که مرد چون بعل آید دروغ گوید و وعده خلاف می افتد دیگر دعای ابو بکر
رضی الله عنه گفت گفتم یا رسول الله تعلیم کن مرا دعای که بخوانم در نماز خود فرمود اللهم انی ظلمت
نفسی ظلما کثیرا ولا یغفر الذنوب الا انت فاغفر لی مغفرة من عندک وارحمنی انک انت الغفور الرحیم
این حدیث متفق علیه است و از امیر المومنین علی رضی الله عنه آمده است که گفت آخر چیزی میگفت رسول
خدا صلی الله علیه وسلم در تشهد این دعا بود اللهم اغفر لی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما
اعلنت وما اسرفت وما انت اعلم به منی انت المقدم وانت المؤخر لا اله الا انت رواه الترمذی
و صححه و در کتبی که مذکور است ترمذی روایت کرده است از حدیث عاصم بن کلیب از پدر او از جد که گفت
در آمدم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و وی در نماز نشسته و قبض کرده بود اصابع خود را و بسط کرده
سبابه را و میگفت یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک و باطل ما از ادعیه ماثوره هر چه تواند
بخواند و بعضی علما گفته اند که تعیین دعا لازم نیست بلکه آنچه در دعای ماثوره افضل و برکت او
متوقع است در غیر آن نخواهد بود و بعضی گفته اند که تعیین دعاء ماثوره ملال او سامت است و
عدم تعیین موجب شوق و لذت و اگر از ادعیه ماثوره هر کدام را در وقتی بخواند احسن باشد

در مغز اوست از انجمله باید مو ... آخره بود و متضمن ... قرب و طاعت ... با وجود آن

ودعوات که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز کردی مجموع بلفظ افراد مرویست چنانچه در بلفظ
و ارحمنی و اهدنی و چنانچه اغسلنی من خطایای بالماء و الثلج و البرد اللهم باعد بینی و بین خطایای
و مانند آن کفایتست کرده مصنف را درین عبارة که میگفت چنانچه گذشت از ادعیه و لیکن برای انصاف
و بیان مثال چند اعاده کرد و چون اینجا محل سوال بود که کسی گوید که این در منفرد صحیح است اما
امام را چون در باید که دعا بلفظ جمع کوید چنانکه در حدیث صحیح وارد شده لا یوم عبد باید که امامت
نکند بنده قوما قومی را فیخص نفسه بدعوة بتخصیص کند خود را بدعوت بدعائی فان فعل پس اگر
تخصیص کند خود را بدعا فقد خانهم پس تحقیق خیانت کرد این قوم را و تخریج کرد این حدیث را
این حدیث ابی داود و ابن ماجه از ابی هریرة و ترمذی از ثوبان آورده و ترمذی گفته که درین باب از ابی هریرة
و ابی امامه نیز آمده و حدیث ثوبان حدیث حسن است و بتحقیق روایت کرده شده است این حدیث
از یزید بن شریح از ابی هریرة و حدیث ثوبان اجود است اسنادا و مخرج آنست جواب گوییم امام اهل حدیث
ابوبکر بن خزیمه در کتاب صحیح خود میگوید که این حدیث موضوع و مردود است و سخن ابن امام
حجت است و روایات احادیث که ادعیه درانجا بلفظ مفرد واقع شده نیز مقوی و مؤید آنست
و در حقیقت مستلزم خیانت در حق قوم نیست زیرا که هرکدام از امام و ماموم دعای برای خود میکند
و در تکبیرات و تسبیحات و ادعیه امامت را اثری نبود و امام ضامن قوم نیز چنانچه در قرائت
صحیح است بقول آنکه قرائت را بر مقتدی واجب دانند و اگر چنانچه مذهب حنفی است در
ضامنیت امام پس گوی که چنانچه قرائت قوم است دعای وی نیز دعای قوم بود و اثر اجابت آن
بوی و بقوم عاید و واصل گردد فافهم و بعضی از علما گویند اگر این حدیث دال بر عدم تخصیص
امام نفس را بدعا ثابت شود مراد دعائی باشد که بلفظ جمع وارد شده باشد چنانچه اللهم
اهدنا فیمن هدیت که در دعای قنوت وارد شده و همچنین انا نستعینک و نستغفرک الخ و مثل آن
و چون در شرع بصیغه جمع وارد شده است شامل همه قوم را و امام تخصیص کند بنفس خود لاجرم
خیانت کرده باشد در حق ایشان چنانچه پادشاهی بر دست بنده به بندگان خود چیزی بر بخشد
و آن بنده آنرا مخصوص گرداند بخود و دیگران را محروم سازد که بالاتر ازین خیانت نباشد و اگر آن
دعا که امام بعد از سلام میکند و مقتدیان تامین مینمایند ثابت شود چنانکه ذکر کردیم آنکه
نیز محمل این حدیث تواند بود و بعضی درین محل نیز دعا بلفظ افراد مناسب نیست وارد باشد والله
اعلم **فصل** بدانکه شادی و مسرت و چشم روشنی و خوشدلی آنحضرت صلی الله علیه وسلم

در حدیث وارد شده و وعید در آن
نیز بر کسیست معنونه و معنی این
سوال کردو گفت سوال اگر کسی گوید که گوییم

قراءة امام

در نماز بود و ذوق و شهودی که در یوقت یافتی در هیچ عبادتی و هیچ وقت نیافتی و از حضرت مهیمن جعلت
گردانیده شده است یعنی خوش و علا این را محض فضل و کرم مخاص خود که بکسب فرد ساختن و این
تجلی فرموده نه بفعل و کسب خود پیدا کرده اما قرة معنی قرة العین کنایتست از فرح و سرور و در
یافت مقصود و فوز بغیت است مشتق است از قر بفتح قاف بمعنی قرار و ثبات چه دیده بنظاره
محبوب قرار یابد و بدیدار او آرام گیرد و بجانبی دیگر نشکرد و در حالت سرور و خوشی بحال ساکن
و بر جای خود بود و بنظر بغیر محبوب پریشان و بهر جانب نگران بود و در حال حزن و خوف گردان
لرزان باشد تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت دلیل آنست یا مشتق است از قر بضم قاف که
بمعنی سردیست و سردی چشم و آنست وی در مشاهده محبوب بود و گرمی و سوزش در دیدن اعدا
و لهذا او لهذا قرة العین خوانند و اگر فرمود فی الصلوة و نگفت الصلوة اشاره کرد بانکه سر قرار و آرام
وی مشاهده حق است که تعبد کانک تراه در نماز او را حاصلست نه بنفس نماز با نواب و جزای مشاهده
آرام و التفات بغیر نبود و نماز غیر حق است اگرچه نعمت اوست و فضل او و فرح بفضل و نعمت حق نیز
مقام عالی است چنانکه گفت قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا اما دون مقام مشاهده منعم و مفضل
و فرح و سرور باوست و مقام آنحضرت که اعلی و ارفع است و نیا بچه هم فرمود فلیفرحوا و نگفت فلتفرح
تا خطاب بآنحضرت باشد و تواند که درین مقام بعضی خاصگان امت را نیز مرتبه و نصیب بود چه
قرة العین بهر قدر معرفت و شهود است و چون هیچ معرفتی مثل معرفت وی صلی الله علیه وسلم
نیست هیچ شهودی مانند شهود وی نبود و قرة العین بکمال مثل قرة العین وی نباشد حسبی الله
مقام خاص اوست اگرچه دیگران نیز گویند حسبنا الله اما این بدان نماند **تنبیه** بدانکه این
کلام که مذکور شد مضمون حدیث است که حبب الی الطیب و النساء و جعلت قرة عینی فی الصلوة صاحب مشکوة
میگوید که این حدیث را احمد و نسائی از انس روایت کرده و سخاوی در مقاصد حسنه گفته که طبرانی
در اوسط و صغیر از انس مرفوعا آورده و همچنین خطیب در تاریخ بغداد و ابن عدی در کامل و حاکم
در مستدرک نیز آورده اما بدون لفظ جعلت و گفته که صحیح بر شرط مسلم است و نزد نسائی نیز از انس
بطریقی دیگر بزیادة لفظ من الدنیا آمده و با این وجه اخراج کرده اند او را احمد و ابو یعلی در مسند
خود و ابو عوانه در مستخرج صحیح خود و طبرانی در اوسط و بیهقی در سنن و غیر ایشان و ابن قیم گفته که
روایت کرد او را احمد در کتاب زهد بزیادة لطیفه و آن اینست که اصبر عن الطعام و الشراب و لا اصبر عنهن
و اما آنچه مشهور شده است در بعضی از زیادة لفظ ثلاث و فوق یافتم بر آن مکر دردد و موضع

از الحیا و در تفسیر الحرآثار کشاف و ندیدیم این زیادت لفظ ثلاث را در هیچ طریقی از طرق این حدیث
باوجود مزید تتبع و تفتیش و تصریح کرده باین معنی زرکشی و گفته وارد نشده است در هیچ حدیث لفظ ثلاث
و زیادت وی مخل است معنی را چه صلوة از دنیا نیست و تکلم کرده امام ابن فورک بر معنی او و توجیه
کرده لفظ ثلاث را و شیخ ابن حجر در تخریج احادیث کشاف گفته که مشهور بر زبانها زیادت لفظ ثلاث و نیافتم
لفظ آنرا در هیچ یک از طرق او و تعلیل المنیر ذکر کرده اما آنچه خود نیز گفته که لفظ ثلاث در هیچ کتابی از کتب حدیث
نیست و صلوة از امور دنیا نبود انتهی انتهی کلام السخاوی پس معلوم شد که اصل حدیث که اتفاق
بر آنست باین لفظ است حبب الی الطیب والنساء وجعلت قرة عینی فی الصلوة و این دو اشتمال آنست
و در بعض طرق من الدنیا یا من دنیاکم نیز آمده و در بعضی کتب ثلاث نیز واقع شده اگر یکی از این دو
نباشد نیز اشکال اندازد اما اگر هر دو باشد چنانچه بر زبانها میگردد اشکال دارد و در توجیه
آن گاهی گویند که مراد بودن آن از دنیا بودن در دنیا و وجود آن در حیات این عالم است پس حاصل
معنی آن شود که درین عالم مرا سه چیز خوش آمده دو از آن جمله امور طبیعیه دنیا وی است و سوم
امر دینی و گاهی گویند که سیوم از امور دنیا نیست بالجمله لکن و سامحت ذکر نکرده و عدول کرده از آن
بامر دینی بر طریقه تکمیل و دفع توهم آنکه رغبتی بدان بجهت محبت طیب و معاشرت نسا مهمات و امور معهود
و مشغول از حق و مناجات وی باشد بلکه فوقیت آن نبود و اساعل امر ثالث که ذکر آن در دین جهت نکرد
خیل باشد چنانکه در حدیث دیگر از انس آمده است لم یکن احب الی النبی صلی الله علیه و سلم بعد النساء من
الخیل رواه النسائی و احتمال دارد که طعام مثل چنانچه در حدیث عایشه آمده که گفت بود رسول خدا
صلی الله علیه و سلم که خوش می آمد او را از دنیا سه چیز طعام و نسا و طیب پس یافت از آن دو چیز را
و یافت یکی را یافت نسا و طیب را و نیافت طعام را رواه احمد و منقول است از پیر شوق و ذوق که گرد در نماز
داشت ارحنا یا بلال یعنی راحت بخش ما را ای بلال ایا الصلوة بنماز یعنی اذان گو و تکبیر اقامت نماز کن
و از تعب و محنت و مشغولیه کارهای دیگر خلاص شویم و بمناجات حق و شهود وی تعالی راحت
یابیم بر همین معنی مضمون این حدیث با مضمون جعلت قرة عینی فی الصلوة یکی بود و بعضی گویند اذان گو تا
کنم و با دای آن از شغل قلب و تعب تعلق که بوی طلب راحت یابیم و در مشکات از سالم بن ابی الجعد
آورده که گفت مردی از خزاعه گفت کاشکی نماز بگذاردمی و راحت یافتمی گویا مردم که حاضر بودند بر
سخن او عیب گرفتند پس آن مرد گفت بر ایشان حجت آورد و گفت شنیدم من رسول خدا را
صلی الله علیه و سلم که گفت اقم الصلوة یا بلال ارحنا بها و این معنی ثانی موافق است و فرق در میان

دومعنی

دو معنی آنست که در اول راحت بوجود نماز است و شهود وی و فرق که در دوست و در ثانی با برا
ذمه و وجود طاعت و امتثال امر و خلاص از تعب شغل و تعلق قلب به وی و هم دو معنی
در نهایه جزری مذکور اند فافهم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم با اینهمه ذوق و خوشی و راحت
که در نماز داشت مراعات حال امت در تخفیف نماز از روی شفقت می نمود در صحیحین از انس آمده
که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم سبک گذارنده ترین مردم نماز را در تمامی یعنی نقصان
در نماز نکردی و با وجود آن سبک گذاردی گویند مراد تمامی در رکوع و سجود و طمانینت و اعتدال است
و خفت در قرائت و در روایتی نگذاردم من نماز خلف هیچ امامی که اخف بود از نبی نماز گذاردن
و اتم در آن از پیغمبر صلی الله علیه و سلم و تحقیق بود آنحضرت که میشنید گریه صبی پس تخفیف
میکرد مبادا مادرش در فتنه افتد و احمد و ابو یعلی النووی روایت کرده اند که گفت بود رسول
خدا صلی الله علیه و سلم خفیف کننده ترین مردم نماز را بر مردم و دراز کننده ترین بر نفس خود یعنی اگر
تنها گذاردی دراز کردی چندانکه خواستی و اگر امامت کردی تخفیف کردی و نیز مرویست از انس
رضی الله عنه که گفت نگذاردم من نماز را خلف امامی که مشابه ترین مردم است برسول خدا صلی الله
علیه و سلم در گذاردن نماز از عمر بن ... که تمام میکرد رکوع و سجود و تخفیف میکرد قیام را اخرجه
النسائی عن زید بن اسلم و مرویست از فضل عباس که گفت رسید استماع ابن جابر که امامت
کرد و تخفیف کرد در قرائت و در طمانینت پس گفتند او را چنین کردی با عمار گفت ترسیدم تا در عی
نیفتم و نیز در صحیحین از ابی هریره رضی الله عنه آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم
هر که امامت کند قومی را گو تخفیف کند نماز را زیرا که در ایشان پیری و ضعیف و بیماری و صاحب
حاجتی می باشد و عثمان بن ابی العاص گوید آخر چیزی که عهد کرد و وصیت فرمود مرا رسول خدا
صلی الله علیه و سلم این بود که چون امامت کنی قومی را سبک بگذار نماز را رواه مسلم و احادیث
درین باب بسیار است و قصه معاذ بن جبل که در نماز عشا سوره بقره خواند و آنحضرت فرمود که
افتان انت یا معاذ بتوی مذکور شد و از سیاق قصه معاذ و احادیث دیگر معلوم کرد که بیم از تطویل
که بر مردم گران آید و باعث ترک جماعت و فقدان حضور گردد و لهذا آنحضرت صلی الله علیه
و سلم از شنیدن گریه طفل نماز را تخفیف کردی تا مادرش در فتنه نیفتد بقطع صلوة یا زوال
خشوع چنانکه از حدیث انس گذشت و در صحیح بخاری آمده که ابو قتاده گفت رضی الله عنه گفت
رسول خدا صلی الله علیه و سلم می در آید در نماز و میخواهم دراز کنم آنرا تا گاه می شنوم آواز گریه صبی را

پس رسا هله و تخفیف میکنم در دعا چون میدانم حال مادرش را کراز کریه وی بر جان او رحم میکند
وگاه بجهت ترحم و شفقت عملی نیز در نماز کردی چنانکه طفلی در نماز نبوی متعلق شدی او را
برداشتی و بر دوش مبارک خود نهادی بخاری و مسلم از ابی قتاده می آرند که گفت دیدیم رسول
خدا را صلی الله علیه وسلم که امامت میکرد مردم را و امامه بنت ابی العاص که از زینب بنت رسول
صلی الله علیه وسلم بود بر دوش مبارک او می بود چون رکوع میکرد می نهاد او را بر زمین و چون
بر میداشت سر از سجده باز میداشت او را بر دوش تا تمام کردن نماز یعنی میکرد خطابی میگوید
که چنان می نماید که برداشتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم صبیه را نه از روی قصد و تعمد بود شاید
صبیه بجهت طول الفت که بحضرت وی داشت در هر حالت نماز داشت در نماز نیز آمده بوی متعلق میشد
و آنحضرت بجهت رحم و مهربانی که داشت مدافعه و منع نمیکرد و او را از خود نمیراند و مجال
میگذاشت کذا قال الکرمانی فی شرح البخاری و نیز میگوید که اختلاف کرده اند در این حمل که این حمل
در نماز فرض بود یا نفل انتهی و بالجمله افعالی که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز روایت کرده اند
یا آنرا تاویل کنند و از حد کثرت برآرند بنا بر اختلافی که در تفسیر فعل کثیر دارند یا گویند بیش
از قدر فعل کثیر بود یا مخصوص دارند با آنحضرت والله اعلم و در فتح الباری میگوید که در روایت
صحیح صریح آمده است که وضع و حمل امامه بفعل آنحضرت بود و بعضی گویند که در نماز نفل
بود نه فرض و این صحیح نیز نبود زیرا که صحیح شده که در حال امامت بود و امامت در نفل معهود نبود و نیز
در روایت ابی داود آمده که در نماز ظهر یا عصر بود و بعضی گویند که برای حفظ خشوع بود اگر
بر نمیداشت میگریست و شغل سر وی میکرد بیشتر از آنچه برداشتن وی میکرد و قول به نسخ
احتمال درست نبود و نیز این قصه بعد از قول او بود ان فی الصلوة لشغلا و بعضی گویند
از خصایص آنحضرت بود و این نیز خلاف ظاهر است پس صحیح آنست که گفته شود که این فعل متوالی
نبود زیرا که طمانینه در ارکان نماز آنحضرت بسیار بود چنانچه و این مبنی است بر آن قول که فعل متوالی
کثیر است و ما دون وی قلیل چنانکه باید و گاه حسن و حسین رضی الله عنهما در اکثر کتب آورده
اند یعنی حسن یا حسین و در بعضی جمع کرده اند در میان هر دو پس آمدندی در سجود بر پشت
مبارک وی صلی الله علیه وسلم متعلق شدندی از برای وی اطالت سجود کردی و توجه خاطر
بجانب وی داشتی و رعایت حال وی کردی و در جامع الاصول از عبد الله بن شداد از پدرش
بروایت نسائی و در جمع الجوامع سیوطی بروایت ابن عساکر و نسائی مختصر می آرد که گفت بیرون

امد

امد بر ما رسول خدا صلی الله علیه وسلم یکی از دو نماز ظهر یا عصر در حالتی که برداشته بود حسن
یا حسین را پس پیش رفت برای نماز و نهاد او را بر زمین پس تکبیر گفت در نماز و چون بسجده رفت
سجده طویل کرد پس برداشتم من سر خود را از سجده ناگاه دیدم کودک را بر پشت رسول صلی الله علیه
وسلم سوار است و وی ساجد است پس باز بسجده رفتم چون نماز را تمام کرد گفتند یا رسول الله سجده
کردی در نماز خود بغایت طویل تا گمان بردیم که مگر حادثه شد امر وی یا وحی کرده شد بتو فرمود
هیچ کدام از اینها نبود ولیکن سواری کرد بر من پسر من و مکروه داشتم که شتاب کنم و سر بردارم تا تمام کند
وی حاجت خود را و در جمع الجوامع از ابی هریره می آرد که گفت بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه
وسلم در نماز عشا و چون بسجده رفت سوار شدند حسن و حسین بر پشت مبارک او پس چون برداشت
سر خود را برداشت برداشتنی نرم چون باز بسجده رفت باز هر دو سوار شدند چون تمام کرد
نماز را بنشاند ایشان را در کنار خود و گاهی در نماز نبودی عایشه بیامدی و در بسته بودی چند
گام بنهادی و در را بکشودی چنانچه در جامع الاصول بروایت ابی داود و نسائی و ترمذی آورده است
که گفت عایشه آمدم روزی از بیرون و رسول خدا صلی الله علیه وسلم نماز میگذارد در درون خانه
و در خانه دربسته بود پس طلب کردم از وی گشادن در را پس پیش آمد آنحضرت و گشاده داد در را
من در را پس برگشت بجای نماز خود و تمام کرد نماز را این روایت ابی داود و ترمذی است و گفت ترمذی
که بیان کرد عایشه که در خانه بجانب قبله بود و در روایت نسائی آنست که طلب کردم گشادن در خانه
را و رسول خدا صلی الله علیه وسلم میگذارد نماز نفل را و در بجانب قبله بود پس مشی کرد از جانب
دست چپ یا دست راست خود پس بگشاد در را پس رجوع کرد بمصلای خود و گاهی کسی که در حالت
نماز بروی سلام کردی باشارت دست وی را جواب گفتی با بنظر تو کرد دست را بگیر وی چنانکه پشت
دست بالا بودی بروایت ابی داود و نسائی و ترمذی از ابن عمر آورده اند که گفت بیرون آمد رسول خدا
صلی الله علیه وسلم بسوی مسجد قبا و نماز گذارد در وی پس آمدند جماعه از انصار و سلام کردند
بروی و حال آنکه وی در نماز بود ابن عمر گوید گفتم مر بلال را چگونه دیدی پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وسلم که رد کرد بر ایشان سلام را در حالتیکه در نماز بود ابن عمر گوید پس بلال گفت اشارت کرد و بسط کرد
کف دست خود را و گردانید بطن کف بجانب اسفل و پشت دست بجانب فوق و گاهی در اشارت
اکتفا بانگشت نیز میکرد چنانکه صهیب رضی الله عنه گوید گذشتم بر رسول خدا صلی الله علیه
وسلم و حال آنکه وی نماز میگذارد پس سلام کردم بر وی پس رد کرد سلام مرا باشارت اصبع رواه

الترمذی وابو داود والنسائی ومصنف میگوید که امی بر مبارک اشارة کردی یعنی جواب سلام
و بر هم تغیر برما این را صحیح در کتب احادیث نیافتیم مگر آنکه در روایت ترمذی در حدیث مذکور
از ابن عمر واقع شده که ان برد اشارة او را لکن بر اشارة بر راس یا مطلق حمل کنند اما از سیاق روایت
که در جامع الاصول آورده ظاهر میشود که مراد همان اشارة بدست و بعضی از شراح اشارة برأس
ذکر کرده اند ذکر حدیث کلا بجهت مصنف تصریح بیان کرده حدیثی درین باب خواهد بود
والله اعلم و در صلوة کسوف از عایشه آمده که نماز میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و مردم
کرد وی ایستاده بودند یکی از ان میان پرسید که این چه حالتست پس اشارة کرد بسر خود بسوی
آسمان بقصد جواب بوی رواه مسلم واگر محمل کلام مصنف این باشد نیز تصوری دارد والله اعلم
و در اوایل رد سلام در نماز بسلام کردی پس از ان منسوخ شد و در روایت مسلم و بخاری و ابی
داود و نسائی از زید ابن ارقم آمده است که گفت بودیم ما سلام میکردیم بر پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم در حال نماز و رد میکرد بر ما و چون از پیش نجاشی برگشتیم آمدیم سلام کردیم بر وی
صلی الله علیه وسلم پس رد نکرد سلام ما را بر ما گفتیم یا رسول الله بودیم ما که سلام میکردیم بر
تو و رد میکردی بر ما سلام ما را فرمود ان فی الصلوة لشغلا و در بعضی روایات آمده که ان الله تعالی
میکند از امر خود هر چه میخواهد اکنون امر کرد که تکلم در نماز نکنید و بر وی تعالی جایز نباشد و بعد
از فراغ نماز رد سلام کرد و در صحیح مسلم از جابر رضی آورده که گفت فرستاده بود رسول خدا صلی الله
علیه وسلم مرا بحاجتی چون باز آمدم آنحضرت نماز میگذارد بر راحله خود پس کلام کردم او را پس اشارة
کرد بدست مبارک خود بجانب زمین و گفت بعد از فراغ نماز چه ساختی در آن کاری که فرستاده
بودم ترا امنی در نماز بودم از آن سبب با تو کلام نکردم و بعض شراح گفته اند که اگر کلام کردن بعد سلام
جایز بود اشارة حضرت بدست برای رد سلام باشد و اگر بجواب آن مهم که او را بدان فرستاده بود
بر اشارة برای نشاندن او بود از اینجا معلوم میشود که گاهی اشارة برای غیر رد سلام نیز میکرد و ظاهر
همین مینماید زیرا اگر در رد سلام نیز اشارت بسوی زمین حاجت نبود در وی همین تقلیب بد
یکر وانید بظهر او بفوق و بطن باسفل کفایت کرد مگر آنکه اشارة بر زمین کنایت از همین تقلیب باشد
انجه استدلال ابن هم آن را فافهم و بر پوشیده نماند که لفظ کلمة در بعضی از روایات مسلم واقع شده
و در وی این دو احتمال که گفته شد جاریست اما بخاری و مسلم در روایتی و ابو داود و نسائی و ترمذی
فسلمت علیه آورده اند پس متعین است که مراد از تکلم همین تسلیم و در صحیح بخاری آمده که یعنی آنحضرت

آنحضرت را دیده که بعد از عصر دو رکعت میگذارد با وجود آنکه نهی میکرد از آن پس صحابه آن
را نزد عایشه فرستادند تا از وی استفسار و استکشاف این حال نماید و عایشه او را نزد ام سلمه
وام سلمه جاریه را نزد آنحضرت فرستاد تا حقیقت حال پرسد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز
اشارة کرد بجاریه تا صبر کند پس وی صبر کرد پس بعد از تمام نماز جواب فرمود که این دو رکعت
که بعد از نماز پیشین میگذاردم و امروز بسبب اجتماع وفود نتوانستم گذارد پس قضا کردم آنها
را پس حدیث محقق شد که اشارة بغیر رد سلام نیز بودی والله اعلم و در مذهب امام ابو حنیفه
سلام دادن در نماز مفسد نماز است اگر عمدا بود و در رد سلام خواه عمدا بود خواه سهوا در هر دو
صورت مفسد است و شمنی نقل از فتاوی ظهیریه میکند که اشارة کردن برد سلام بدست یا با
مفسد صلوة نیست و میگوید اگر یکی چیزی طلبید از مصلی پس اشارة کرد پس باید بدست یا بلا نعم
نیز مفسد نبود و گوید همچنین گفته است در خلاصة الفتاوی و گفته که بعض حنفیه رد سلام
با بدست در مفسد است ذکر کرده اند انتهی و این احادیث که مذکور شد حجت است بر ایشان و
شیخ جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع حدیثی بروایت روایت کرده است که اشارة مفهم مفسد است
و این مخالف احادیث صحیح است که ذکر کرده است و معارضه آنها را صلاحیت ندارد و در کلام مصنف
در باب الاذکار در فصل آداب سلام بیاید و در اوایل تکلم نیز جایز بود در نماز پس از آن منسوخ شد
بقوله حق سبحانه وتعالی وقوموا لله قانتین ای ساکتین و کلام جایز بودی که عایشه رضی الله عنها در
برابر نماز گذاردن آنحضرت بجانب قبله در مکان وقوع سجده وی صلی الله علیه وسلم خفته بودی و آن
حضرت صلی الله علیه وسلم در وقت اراده سجود دست بر پای وی نهادی بلکه انگشت در پای
بخلانیدی تا وی پای خود را بخود کشیدی و مکان سجود را خالی کردی و پای دراز آوردی چنانچه
بخاری و مسلم از عایشه آورده اند که گفت بودم من که خواب میکردم در پیش رسول خدا صلی الله
علیه وسلم و هر دو پای من در جانب قبله آنحضرت بودی چون خواستی که سجده کردی غمز کردی مرا و در
روایتی از بخاری غمز کردی پای مرا یعنی دست زدی و خلانیدی انگشت را در پای من پس من قبض میکردم
و کردی در آورده پای خود را و چون بر ایستادی دراز میکردم پاها را و گفت در خانه در آن روزها چراغ
نبودی و از اینجا گفته اند که بوده علما اگر امرأة در پیش روی مصلی بود یا از پیش وی بگذرد قاطع
نبود و این مبحث در خاتمه در شرح قول مصنف که گفته در باب الصلوة لا یقطعها شی بجزئه ثابت شده
شرح و تفصیل یابد انشاء الله تعالی و آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاه برمز بامامت نماز گذاردی قراءت

نماز میکذارد و چون وی را آوازی بود همچو آواز دیگ مسی که بجوش شد یعنی گریه میکرد و در نسخه
و در روایتی آمده که دیدیم او را که نماز میکذارد و در سینه وی آوازی بود مثل آواز آسیا از بکا روایت کرد
روایت اول را احمد و نسائی در سنن و ترمذی در شمایل و روایت دوم را ابو داود و در سنن
و در فقه حنفی مذکور است که انین و بکا اگر با آواز نبود اصلا مفسد نیست و اگر با آواز باشد پس اگر
از جهت امر آخرت باشد بلکه بعلت دردی یا مصیبت دنیاوی باشد مفسد بود و اگر از جهت امر آخرت
باشد از خوف و محبت و رغبت آن نیز مفسد نبود بلکه دلالت دارد بر زیادة حضور و خشوع
چنانچه در حدیث مطرف از پدرش آمده و امام محبوبی از امام ابو یوسف روایت کرده که بکا و صوت
از جهت امر آخرت اگر نگاه داشتن آن طاقت دارد مفسد بود و اگر نتواند نگاه داشت مفسد نیست
کذا ذکر الشمنی و گاه بحاجت تنحنح کردی و تنحنح بلا عذر نماز را مفسد صلوة داشته اند و اگر بعذر بود
مفسد نه و عذر و حاجت آنست که مضطر بود و طاقت احتراز و اجتناب از آن نداشته باشد و یا
طبع را بعلت مرض بود پس در حکم عطسه و اروغ باشد و برین محمل کرده است قول ابو یوسف را
و بکا از عدم امکان احتراز از وی و اگر برای تحسین صوت بود نیز مفسد نیست و اگر مقتدی تنحنح کند
تا هدایت و تنبیه کند امام خود را یا یکی از مصلیان را بعد از آنکه دیگری یاد کرد در نماز است فاسد نگردد
نماز او کذا ذکر الشمنی و نیز گفته که مراد بتنحنح آنست که بروی حروف پیدا کرد و بود و هکذا این نیز همچنین
و گاهی تهجدی نماز گذاردی و علی الحال کاین بود و گاهی با نعل نماز گذاردی چنانکه ابو داود از عمرو بن
شعیب عن ابیه عن جده آورده که گفت دیدیم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که نماز میکذارد پای
برهنه و با نعل پوشیده و بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از سعید بن زید آورده که گفت
پرسیدم انس بن مالک را آیا بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که نماز میکذارد در نعلین خود گفت نعم
و اگر چه این رخصت است ولیکن گاهی برای اظهار مخالفت یهود امر میکرد اصحاب را بآن و میفرمود صلوا
فی نعالکم نماز گذارید در نعلهای خود خالفوا للیهود را برای اظهار مخالفت یهود و این حدیث را
جامع الاصول از ابی داود از شداد بن اوس رضی الله عنه باین لفظ آورده که خالفوا الیهود فانهم
لا یصلون فی خفافهم و لا فی نعالهم مخالفت کنید یهود را که ایشان نمیکذارند نماز در موزهای خود و نه
در نعلهای خود و از موطا حدیث ابی سعید خدری آورده که روزی آنحضرت صلی الله علیه و سلم با اصحاب
نماز با نعلین میکذارد پس هم در نماز نعلین را بر آورد و بجانب چپ خود نهاد صحابه نیز بموافقت آن
حضرت بر آوردند چون از نماز فارغ شد فرمود چرا بر آوردید شما نعلین را از پای گفتند یا رسول الله

و رکوع بر منبر کردی چون وقت سجود در رسیدی از منبر پس پا فرود آمدی و بر زمین سجده کردی
بعد از سجده باز بر منبر بر آمدی و قیام و قراءة و رکوع آنجا کردی و نزد سجده هم بطریق اول
فرود آمدی و سجده کردی حالش در تمام نماز برین نهج بودی چنانچه در صحیح بخاری و مسلم از سهل
بن سعد الساعدی حدیث باین مضمون آمده است و در صحیح مسلم در آخر حدیث میگوید که
آنحضرت گفت و فرمود ایها الناس من این را از برای آن کردم تا اقتدا کنید بمن و بیاموزید نماز مرا و مصنف
اینچنین نقل میکند که گاه بر منبر بر آیت سجده سجده آمدی از منبر فرود آمدی و بر زمین سجده
کردی و باز بر رفتی و این واقعه ممکن در وقتی دیگر نزد وی صحیح شده باشد و با وجود آن موافق
مقصود نیست مگر آنکه خوانده آیت سجده را در نماز اعتبار کنند یا تاویل آنکه سجده تلاوت
در حکم نماز است یا خطبه اگر از جمعه باشد قائم مقام رکعتین است والله اعلم و در توجیه این
فعل نیز میگویند که منبر سه پایه بود و شاید که ایستادن آنحضرت بر پایه اول یا دوم بود پس نزول
و صعود هر یک مستلزم فعل کثیر نباشد چه یک خطوه و خطوتین داخل فعل کثیر نبود و اگر بر پایه
سیوم هم بودی تواند که نزول بخطوه و خطوتین بوده باشد و اگر خطوات نه مجتمع بود در یک
زمان نیز مفسد نباشد و اگر باشد شاید که منسوخ بود والله اعلم و یکبار دو دختر از بنی عبد
المطلب با یکدیگر در مخاصمت و مصارعت بودند آنحضرت در نماز بود چون نزدیک وی صلی الله
علیه و سلم شدند ایشان را بهر دو دست بگرفت و از یکدیگر جدا کرد و این نیز بجهت رحمت و شفقت
بر خلق بود و یا بود در اصلاح ذات البین از امور خیر و ما ناکه قول مصنف که گفت ایشان را بهر دو
دست گرفت اشارت است بکثرت فعل و مبالغه است در آنکه با وجود آن این فعل از آنحضرت
بوجود آمده و تحقیق آنست که بر تقدیر تفسیر عمل کثیر بما یحتاج الی الیدین مراد آنست که بجو باینها
آن عمل خبر بدو دست نباید کرد و مضبوط فرضا آنرا بیکدست کنند نیز مفسد است مثل تعمم و
و تسرول و رمی از قوس و آنچه محتاج بیکدست است قلیل است اگر چه اتفاقا بدو دست کنند مثل حل
سراویل و لبس قلنسوه و نزع آن و شک نیست که دو کس را اگر در هم افتاده باشند از یکدیگر جدا
ساختن محتاج بدو دست نیست و آنرا بیکدست توان کرد اگر چه اتفاقا بدو دست وقوع یافته
باشد یا آنکه تفسیر فعل کثیر با آنچه مصلی آنرا کثیر پندارد نیز کرده اند و مختار نزد بعضی آنست که
فعل متوالی کثیر است و ما دون آن قلیل و تفسیرهای دیگر نیز دارد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در
نماز بسیار گریستی از مطرف بن عبد الله از پدرش آمده که گفت آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم و وی

ترا دیدم که بر او دعوی ما نیز تنها بعث تو بر او دعا فرمود من خود از آنحضرت باو دیدم که جبرئیل مرا خبر داد
که در آنها نجاستی بود و فرمود چون بیاید یکی از شما در مسجد باید که نظر کند اگر بیند در نعلین خود
قذر و پلیدی مسح کند آنرا بزمین و بگذارد نماز در آنها اخرجه ابو داود و عن ابی هریره و نیز از ابی هریره
آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون بگذارد یکی از شما نماز باید که ننهد نعلین خود را
بجانب یمین خود و نه بجانب یسار خود تا یمین دیگری واقع نشود و اینا نکند آنکس مگر آنکه
در جانب یسار او کسی نبود و باید که بنهد در میان دو پای خود یا بگذارد نماز در نعلین [illegible]
آنکه آنحضرت روز فتح نماز گذارد و نعلین او در یسار خود نهاد و گاهی در یک جامه گذاردی و گاه
در دو جامه و اگر در یک جامه گذاردی با اشتمال او توشح کردی و دیگر از آنرا امر میکرد و بیان معنی
توشح و التحاف که در احادیث واقع شده است آنست که مخالفت میکرد میان طرفین رداء [illegible]
که آن طرف ثوب که بر دوش راست میگرفت از زیر دست چپ می براورد و آن طرف که بر دوش چپ است از
زیر دست راست بعد از آن میبست طرفین را بر سینه و گاهی گره در [illegible] اگر لایق باشد احتیاج بر بستن
نباشد و احادیث و آثار صحیحه در باب صلوة در ثوب واحد واقع شده و شخصی از آنحضرت پرسید
آیا بگذارد نماز در ثوب واحد یا رسول الله فرمود آیا هست هر کدام را از شما دو ثوب و ابو داود
و نسائی از سلمه بن الاکوع آورده که گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که من مردی ام که
شکار میکنم آیا بگذارم نماز در یک پیراهن فرمود نعم ولیکن بگیره کن آنرا یعنی ببند و اگر چه بخار
باشد چه اگر جیب واسع بود احتمال کشف عورت نزد رکوع و سجود دارد و آنکه گفت من مردی ام که
شکار میکنم بجهت آن گفت که شاید تخفیف ثیاب کند در دویدن در عقب اشکار کذا فی بعض الشروح
و از ابی هریره پرسیدند آیا بگذارد مرد نماز در ثوب واحد گفت نعم گفتند تو میگذاری گفت میگذارم
با وجود آنکه جامهای من بر مشجب است و مشجب بکسر میم و سکون شین معجمه و فتح جیم چوب [illegible]
که بر وی جامها بنهند محمد بن المنکدر گوید که دیدم جابر را رضی الله عنه که میگذارد نماز در ثوب واحد
و گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میگذارد نماز در ثوب واحد و در صحیح بخاری آورده
که جابر را دید که گذارد نماز در یک جامه بر بسته خود [illegible] و حال آنکه جامهای او بر مشجب نهاده
بود و یکی گفت نماز گذاردی در یک جامه با آنکه جامهای تو نهاده است گفت گذاردم تا ببیند مرا احمق
مثل تو و کدام در روایتی تا ببیند مرا احمقی مثل تو و بدانکه نماز گذاردن در یک جامه درست است و گفت
یکی را از دو جامه بود در عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و احمد از ابی بن کعب آورده که گفت نماز [illegible]

در ثوب

٧٥

در ثوب واحد سنت است میکردیم ما با رسول خدا صلی الله علیه وسلم و هیچکس بر ما عیب نکرد [illegible]
ابن مسعود گفت که آن بر تقدیری بود که در ثیاب قلتی بود و چون توسیع کرد حق تعالی نماز گذاردن در
دو ثوب از یکی اولی بود و قول ابن مسعود از عمر رضی الله عنهما نیز آمده و بالجمله نزد احتیاج هر چه یافته شود
ها است و اما بر تقدیر وسعت زینت و تجمل در لباس در حالت نماز محمود است و نماز در ثوب
مهنه که در خانه میپوشند و بعضی علما و اکابر یاران بر آن نیز مکروه است و آنحضرت قنوت در نماز صبح گاه
گاه ترک کردی انتهی کلام [illegible] است و اعاده و تکرار آنرا وجهی ظاهر نیست مگر از جهت توطیه تفضیل
مذهب محدثین که اینجا میکند چنانکه میگوید اهل حدیث میگویند خواندن قنوت در نماز صبح سنت است
و ترک آن نیز سنت است از جهت ثبوت فعل آنحضرت بر هر دو وجه احیانا خواندی و احیانا ترک کردی چنانکه
سابقا گذشت و مع هذا یعنی با وجود آنکه نزد اهل حدیث سنت فعل احیانا و ترک احیانا است تا
بکسی که مواظبت نماید چنانکه مالکیه و شافعیه که مواظب اند و آنرا بدعت نمیشمرند و فاعل آنرا مخالف
نمیخوانند و همچنین ترک آنرا چنانچه در مذهب امام ابو حنیفه و احمد در قول مشهور است بدعت نمیدانند
و تارک آنرا مخالف سنت نمیخوانند و همچنین ترک آنرا چنانچه در مذهب امام ابو حنیفه و احمد در قول
مشهور است بدعت نمیدانند و تارک آنرا مخالف سنت نمیخوانند با آنکه ظاهر چنان مینماید که هر دو
را که مواظبت بر فعل و مواظبت بر ترک است بدعت شمرند زیرا که سنت نه چنین است بلکه عدم مواظبت
بر احد الجانبین گویا که میگویند بر تقدیر فعل منع از ترک نکرده و بر تقدیر ترک منع از فعل نفرموده هر چند
نیز میگویند که یکی از دو جانب احسن است بلکه میگویند من قنت فقد احسن و من ترک فقد احسن هر که
بخواند قنوت در نماز صبح نیکو کرد و هر که نخواند هم نیک کرده در جامع ترمذی [illegible] مذهب سفیان ثوری
همین نهج است و دلایل از طرفین بسیار اما چون مقصود اینجا بیان طریقه نبوی است نه تحقیق مذاهب
بر آن اقتصار کرده میشود و طریقه نبوی چنانچه مختار مصنف است فعل احیانا و ترک احیانا
پوشیده نماند که سابقا معلوم شد که قنوت خواندن آنحضرت در نماز صبح و در فرایض دیگر بسبب
از اسباب بود که دعا میکرد بر جماعتی و آن در اوقات مخصوص بود و دعا بعد از آن ترک گفته و
حضرت و خلفای اربعه بعد از آن نخواندند و التزام آن و مواظبت بر آن بعد از آن بدعت است و
اینست مذهب امام ابو حنیفه رحمه الله علیه فافهم

فصل

در بیان آنکه رسول الله صلی الله علیه
وسلم در نماز تنبه آنکه سهو و نسیان بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در اقوال او در اخبار متعلق است
بلاغ جایز نیست بالاتفاق اما در افعال چه در نماز و چه در غیر آن اختلاف است که جایز است

ومختار نزد اهل حق چون از اوست و در حقیقت آن متضمن حکمت بالغه الهی عز شانه است در باب
تشریع احکام و دریافت سعادت اقتدا به پیغمبر علیه الصلوة و السلام چنانکه میگوید از جمله منن
و نعم حق تعالی بر امت محمدی صلی الله علیه و سلم یکی این بود که گاهی پیغمبر صلی الله علیه و سلم در نماز سهو
تا امت اقتدا کنند بوی در آنچه تشریع کند اشاره کرد بانکه مجرد تشریع حکمت نیست در سهو و نسیان
آنحضرت زیرا که تشریع در آن ممکن است چنانکه گفتی هر که سهو کند سجده سهو بروی لازم آید چنانچه
در صورت شک باید و لیکن این نکته با ضمیمه دریافت سعادت اقتدا اتمام است که سهو معتبر بود
انما انا بشر مثلکم یعنی نیستم من مگر آدمی چنانکه شما آدمیان اید انسی نسیان میکنم کما تنسون چنانچه نسیان
میکنید شما فاذا نسیت پس چون نسیان کنم فذکرونی پس یاد دهید مرا رواه البخاری و مسلم عن ابی
مسعود و ابقای حضرت ربیت و احکام آن در آنحضرت صلی الله علیه و سلم جامعیتی خاص است که کمال
مخصوص جوهر خلقت اوست محققان گفته اند که ظهور سلطان ربوبیت و قیام نوامیس الوهیت
اقتضای آن کرد که آنحضرت را بر حد عبودیت که اشرف اوصاف و اجل محاسن انصاف است واقف
گردانید و اوصاف عبودیت بروی اجرا نمود چنانچه اجوع یوما و اشبع یوما و فرمود آکل کما
یاکل العبد و اجلس کما یجلس العبد و بکای آنحضرت و حزن قلب و دموع عین بر فوت ولد از این
باب است و ظهور احکام سهو و نسیان نیز داخل اینست با تضمن وی حکمت تشریع و اقتدا
چنانکه در موطا آورده انما انسی بشک راوی است یعنی از باب افعال است یا انسّی بتفصیل و به هم تقیید
بر صیغه مجهول است لاسن بر صیغه معلوم متکلم از باب ضرب یضرب کذا قال الشروح یعنی مرا فراموش
گردانیده میشود تا سنت گردانم آنچه در حجر و حجرات شروع کرده ام اکنون شروع در بیان مواضع سهو
میکند که آنحضرت در نماز واقع شده اول سهو از قعده اولی در صحیحین دو حدیث از عبد الله بن
بحینه ثابت شده در یکی حدیث مبهم واقع شده که گذارد رسول خدا صلی الله علیه و سلم دو رکعت از بعضی
نمازها پس برخاست و ننشست و ایستادند مردم با وی و چون تمام کرد نماز خود را و منتظر بودیم ما
سلام دادن را تکبیر گفت پیش از سلام و دو سجده کرد نشسته و در حدیث دیگر نماز ظهر تعیین وقوع
یافته با این لفظ که رسول خدا صلی الله علیه و سلم ایستاد بعد از دو رکعت ظهر و ننشست بعد از آنها
و چون تمام کرد نماز را دو سجده کرد پس سلام داد و در روایتی آمده که دو سجده کرد و تکبیر گفت برای
هر سجده نشسته پیش از آنکه سلام گوید و سجده کرد مردم با وی بجای آنچه فراموش کرده از جلوس لفظ
صحیحین در باب سجود سهو اینست و مصنف اینجا بیان نمیکند که در نماز ظهر بود و در تشهد اول

شروع نکرد و برخاست صحابه رضی الله عنهم تسبیح گفتند اشاره فرمود بدست که برخیزید چون تشهد
دوم تمام کرد دو سجده کرد بعد از آن سلام داد و ذکر تسبیح صحابه و اشارة آنحضرت در حدیث صحیحین
که درین باب مذکور شده نیست و شیخ ابن حجر در فتح الباری میگوید که ضحاک بن عثمان و ابن خزیمه
این دو زیاده آورده اند که فسبحوا به فمضی و اما آنکه مصنف میگوید که اشارة فرمود بدست که برخیزند
در هیچ طریقی نیافتم و شیخ ابن حجر که استیعاب و استیفای تعدد طرق عادت دارد نیز این زیاده را در
طرق صحیحین نیاورده و در جامع الاصول نیز از کثرت طرق و روایات متعدده آورده اما این زیادتی
ها را ذکر نکرده مگر در نظر بوده لفظه در بعضی طرق و روایات آمده باشد و در کلام مصنف ذکر
نیست با آنکه در صحیحین هست چنانچه نقل کردیم و از حدیث معلوم شد بطریق قیاس که هر کسی که
فراموش کند از نماز چیزی را که رکن نماز نبود چنانچه قعده اولی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فراموش
کرد و سجده کند سهو را و نیز معلوم شد که چون شروع در رکن کرد چنانچه آنحضرت برکعت ثالثه بر
خاست رجوع نکند بآنچه فراموش کرده بود چنانچه قعده که در صورت مذکوره فراموش کرده بود اما
در یصورت که اگر بقعود نزدیک باشد رجوع کند و اگر بقیام نزدیک شود رجوع نکند و حد نزدیکی
بقعود بعدم رفع رکبتین از ارض چون رکبتین راست از ارض چون رکبتین از زمین برداشت قریب شد
بقیام و بعضی گفته اند بعدم استواء و انتصاب نصف اسفل و چون نصف اسفل مستوی شد قریب
شد بقیام و بعضی گفته اند بعدم استوی و انتصاب نصف اسفل مستوی شد قریب شد بقیام کذا فی
الکافی و در شرح کرخی میگوید که بنشیند مادامیکه راست نه ایستاده است کذا قال الشمنی و حدیث
مغیرة بن شعبه که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون بایستد امام در دو رکعت که پیش از آنکه
راست بایستد یادش آید باید که بنشیند و اگر راست ایستاده نه نشیند و دو سجده سهو کند رواه
ابوداود و ابن ماجه دلیل این قول است علما آنچه روایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بایستاد و صحابه تسبیح گفتند پس رجوع کرد آنحضرت بقعود و در روایة دیگر آمده که رجوع نکرد محمول
بر اینست و حالت قریب بقیام و عدم آن کذا قال الشیخ ابن الهمام و نیز معلوم شد که سجود سهو تشهد ثابت
جدا اگر می بود مذکور میشد دیگر آنکه مقصود دیدن تمام جزئیت که به سهو واجب گردد و بخاری بابی جدا
عقد کرده و گفته باب من لم یتشهد فی سجدتی السهو و گفته تسلیم کرد انس و حسن و تشهد نکردند
و قتاده گفت تشهد نکند بعد از سجده سهو و بعد از آن حدیث ذوالیدین سوق کرده و طرز ابو هریره
رضی الله عنه که در وی ذکر تشهد نیست چنانکه مذکور کرده و در آخر باب گفته که گفته شد بابن سیرین

آیا در سجده سهو تشهد باشد کفت در حدیث ابو هریره تشهد نیست انتهی و ازین قول ابن سیرین ظاهر شود
که در غیر روایة ابو هریره تشهد هست و ترمذی کفته است اختلاف کرده اند اهل علم در تشهد بعد از
سجدة السهو بعضی کویند تشهد و تسلیم هر دو هست و بعضی کویند تشهد نیست و لیکن تسلیم
و مذهب احمد و اسحق است که اکر سجده پیش از سلام کند تشهد نیست انتهی و قول بعضی تابعیهم
و مالکیه نیز همین است و اصح نزد شافعی است که تشهد بعد از سجده سهو مسنون نبود و بعضی از ایشان
کویند که اصح است که هست و بعضی کویند که قول به تشهد نزد وی مبنی بر قول قدیم اوست و مذهب
امام ابو حنیفه رحمة الله علیه تشهد ثابت است و تمسک ایشان بحدیث عمران بن حصین است که
کفت نماز کذارد رسول خدا صلی الله علیه و سلم اصحاب پس سهو کرد پس دو سجده کرد پس تشهد خواند
و سلام داد رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب و لیکن مسلم نیز از عمران بن حصین آورده
و در وی ذکر تشهد نکرده و کویند که یکی از روات حدیث ترمذی متفرد است بزیادة تشهد با مخالفت
بقیه روات با وجود کثرت و حفظ و اتقان ایشان پس این حدیث شاذ باشد و بعضی از شافعیه که
قایل اند بتشهد بحدیث ترمذی تمسک نموده اند و او را طرق بسیار است که بدرجه حسن رسانیده و
حاکم کفته که وی صحیح است بر شرط شیخین و نیز تمسک حنفیه درین باب بحدیث ابن مسعود است که ابو
داود و نسائی آورده که کفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون باشی تو در نماز پس شک کنی در سه
یا چهار و اکثر ظن تو بر چهار است تشهد خوانی پس دو سجده کنی و تو نشسته پیش از انکه سلام دهی پس دو
تشهد خوانی و سلام دهی و در فتح الباری کفته که این حدیث از معیره نزد بیهقی نیز آمده و در اسناد هر
ضعف است و کفته که این هر سه حدیث باجتماع بالغ درجه حسن میکردد و کفته که نزد ابن ابی شیبه
از ابن مسعود بطریق صحیح رسیده است بعد ازان اختلاف است در حنفیه که پیش از سجده سهو دو سلام دهد
یا یک سلام مذهب جمهور ایشان است که یک سلام دهد و فخر الاسلام کفته که این یک سلام را مقابل آن
کوید و بجز او حاجت نیست مقصود مجرد تحلیل است و شمس الائمه و غیر وی بر آنند که دو سلام دهد
و مختار صاحب هدایه نیز همین است زیرا که معهود در نماز دو سلام است پس آنچه مذکور است
منصرف بدان بود و آورده اند که صدر الاسلام که برادر فخر الاسلام است و را در قول که بسلام و تحیت
بدعت میکرد و فخر الاسلام کفته که امام محمد در کتاب الصلاة اشاره بدان کرده است پس بدعت نباشد
نباشد کذا فی شرح ابن الهمام و شمنی کفته که در محیط کفته که اصوب است که یک سلام دهد زیرا که سلام
اول برای تحلیل است و ثانی برای تحیت و این سلام برای تحلیل است پس ضم ثانی بوی عبث باشد

انهی

انتهی و نیز اختلاف است که درود و دعا که در تشهد اخیر است در تشهد که پیش از انکه سجده سهو است
یا در تشهد دیکر که بعد ازوست اختیار کرخی بر آنست که بعد ازوست و در هدایه کفته که صحیح همین است
چه محل درود و دعا تشهد اخیر است و بحقیقت تشهد اخیر همانست که بعد از سجده سهو است
و در بعضی شروح هدایه کفته که صواب آنست که در اول بخواند و طحاوی کوید که هر دو بخواند زیرا که
هر دو در آخر نماز اند کذا قال الشمنی و در شرح ابن الهمام کفته که قول طحاوی احوط است کذا فی فتاوی
القاضی خان انتهی ثانی سهو اند در رکعت اخیر بعد از قعده اولی چنانکه مصنف میکوید و در دیکر تردد
در رکعت دوم از نماز پیشین یا پسین شک راویست که سلام داد و سخن کفت و بعد ازان یاد کرد و تمام
فرمود یا ادای دو رکعت اخیر که فراموش کرده بود و بعد از سلام دو سجده کرد و میان دو سجده تکبیر
کفت چنانکه پیش از سجده اولی تکبیر کفته بود چنانکه از حدیث آورده شود معلوم کردد و تخصیص
میان دو سجده بذکر چندان وجهی ندارد و بعد از سجده یعنی سجده سهو که دو سجده باشد و اطلاق
سجده بلفظ افراد بر سجدتین سهو شایع است یا مراد سجده اخر ازین دو سجده است دیکر باره سلام
داد بدانکه این حدیث را حدیث ذو الیدین کویند و تمام قصه با اختلاف الفاظ آنست که ابن سیرین از
ابو هریره روایت میکند که نماز کذارد با رسول خدا صلی الله علیه و سلم یکی از دو نماز عشی یا کفت ظهر است یا عصر
و عشی از زوال الشمس تا غروب را کویند در بعضی روایات بخاری و مسلم هست که احدی صلوتی
العشی و در بعضی الظهر و العصر و در بعضی بتعیین ظهر و در بعضی عصر و در روایت مسلم احدی صلوتی العشی اما الظهر
و اما العصر آن ابن سیرین کفته که ابو هریره معین کفته بود من فراموش کردم و در بعضی روایات آمده که کفت
غالب ظن آنست که نماز عصر بود و بعضی کویند که شک از ابو هریره است و تعیین از وی و بعضی روایات باعتبار
غلبه ظن است پس آنحضرت دو رکعت کذارد و سلام کرد او و برخاست و آمد بچوبی که در مقدم مسجد و در
روایتی بچوبی که در قبله مسجد بود پس تکیه کرد کویا که در خشم است و نهاد دست راست را بر دست
چپ و در آورد انکشتان خود را در یکدیکر و در بعضی نهاده رخسار راست خود را برپشت کف دست
چپ و بیرون آمدند سرعان قوم از ابواب مسجد یعنی مردمی که بیشتر از مردم دیکر بر امثال این عادت داشتند
بعجلت کاری و توقف نمیکردند برای ذکر و دعا بعد از نماز پس مردم بیکدیکر کفتند که ممکن نماز کوتاه شد
یعنی چهار رکعت منسوخ شده و بدل آن دو رکعت مشروع کشت و در میان این قوم ابو بکر و عمر رضی الله
عنهما نیز بودند هیبت و عظمت حضرت نبوت مانع ایشان شد که پرسند و انتظار آن بردند
و در آنجا مردی بود که او را ذو الیدین می کفتند حرص تعلم و تعلیم احکام دین داشت و او برین

کهرجات کفت کرد و گفت آیا کوتاه شد نماز یا رسول الله یا فراموش کردی فرمود هیچ کدام ازین دو که تو میگوئی
نبود نه نسیان کردم و نه کوتاه شد نماز پس آنحضرت روی بقوم آورد و پرسید آیا چنین است که
ذوالیدین میگوید نعم یا رسول الله و در روایتی گفت ذوالیدین بلی قد نسیت یا رسول الله بعد ازان
روی بقوم آورد و در روایتی فرمود آنحضرت کل ذلک لم یکن پس گفت ذوالیدین بعض ذلک قد کان
پس آنحضرت پیش رفت و گذارد از نماز آنچه مانده بود پس سلام داد و تکبیر گفت پس تکبیر گفت و سجده
کرد مثل سجده نماز یا دراز تر پس برداشت سر را و تکبیر گفت پرسیدند ابن سیرین را که پس سلام داد گفت
پس از عمران بن حصین چنین رسیده است که گفت پس سلام داد این مضمون حدیث صحیحین است
بروجهی که صاحب مشکاة نوروز کتی آورده و شراح را در بیان علوم این حدیث کلام طویل است
و شیخ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری استیفای آن کرده اگر آن همه را نقل کنم سخن دراز گردد و دو امر درین سخن
ازان مناسب است که یاد کرده آید یکی در قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود هیچ کدام ازین دو نبود
نه کوتاه شد نماز و نه فراموش کردم چه این اخبار است بر خلاف واقع و اجماع کرده اند بر عدم جواز
سهو در اقوال و اخبار و خلاف در افعال است و جواز آن نیز بر تقدیریست که مبین شود بیان
بودن آن و تقریر کرده نشود بران دیگر بحث در وقوع تکلم از آنحضرت و افعال دیگر منافی صلوة با تمام
و عدم استیناف آن و جواب از اشکال اول بعضی میگویند که عدم جواز نسیان در اقوال و اخبار
که متعلق به تبلیغ و شرایع و وحی است نزد جمله اخبار و این قول ضعیف است چه اخبار بخلاف واقع
کذب است و منقصت که واجب است تنزیه ساحت عزت وی صلی الله علیه وسلم ازان و معلوم است
بیقین عادت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در مبادرت بتصدیق اقوال وی و تمسک بجمیع اخبار وی صلی الله
علیه وسلم در هر باب که باشد و در هر چیز که بوده مذهب جمهور علما همین است و ایشان تاویل کنند این قول
را که فرمود فراموش نکرده ام یا فرمود هیچ کدام ازانها نبود باینکه مراد اینست که در اعتقاد من اینچنین است
نزد و نفس الامر و این جز صادقست بلا شبهه یا کنایت است از عدم شعور گویا گفت شعور نه دارم
و این نیز صادقست و بعضی گویند که نفی نسیان کرد نه سهو و این قول مبنی است بر فرق میان سهو و نسیان
و گویند نسیان غفلت و آفتست و سهو شغل قلب و آنحضرت سهو را ثابت میکرد اما ازان غافل نمی
و مشغول میکردانید او را از حرکات صلوة مشغولی بصلوة نه غفلت ازان و گویند این فرق چیزی
نیست بلکه مراد به نفی نسیان اینجا نفی کلیست که غفلت از تمامی و ذهاب قلب نبوی غیر اوست کذا فی فتح الباری
و بعد از تسلیم فرق این توجیه باطل است و در بطلان آن قول ذوالیدین بلی قد نسیت و تقریر آنحضرت

گفتند

وسجده کرد مثل سجده کردن نماز میکرد یا دراز تر ازان پس برداشت سر خود را و تکبیر گفت

او را درین قول که فیست و نیز فرمود انما انا بشر انسی کما تنسون و بعضی گویند که قول او لم انس محمول
بر ظاهر و حقیقت خود است گویا که آنحضرت تعمد کرد این فعل را در خصوصیت تا واقع شود تشریع
بفعل از جهت بودن که او ابلغ از قول است و این سخن نیز چیزی نیست زیرا که قول لیتعمد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در غایت بعد است و نیز بودن آن ابلغ از قول محل بحث است بلکه ابلغ آن فعل است که در محل
مقرر شده است و بعضی گویند که مراد آنحضرت از لم انس آنست که من فراموش نکرده ام بلکه
فراموش میکنانند مقصود اخر اینست از اطلاق این لفظ چنانچه در حدیث دیگر از بخاری
و مسلم از ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که باید که نگوید یکی از شما فراموش کردم فلان آیة
را بلکه فراموش کردانیده شدم آن آیت و اگر این اجوبه تکلفات است و اقرب آنست که گفته شود
که نسیان در نیز قول تابع نسیان در فعل است و در حکم اوست و لا محیص عنه و لزوم کذب منتفی
با آنچه گفته شد در جواب اول فافهم و اما جواب از اشکال ثانی بعضی میگویند که ایشان بنا بر
تکلم بظن تو به و منع جواز بنا و عدم استیناف کنند و این جواب از تکلم ذوالیدین و بعضی صحابه دیگر
تمام نیست زیرا که تکلم ایشان نه بسهو بود و نه بسبب نماز که این مذهب حنفیه که تکلم بسهو و نسیان
در نماز نزد ایشان عذر نیست جاری کرده و ایشان گویند که وقوع آن درین قضیه بر خلاف قیاس
شده پس مقتصر بر مورد خود باشد و فیما وراء و بعضی گویند که قضیه ذوالیدین متقدم است ازان روی
راوی حدیث ذی الیدین است پیش از نسخ بنا شده بلکه بعدا وی باشد زیرا که او اخر اسلام
متقدم است با خبر حدیث او نیست و منافاتی ندارد بروایت او قضیه را بتوسط اتباع از صحابه متقدم الاسلام
چنانچه در اصول حدیث مقرر شده است بلکه ابو هریره در حدیث خود گفت که صلی بنا رسول
الله صلی الله علیه وسلم پس دلالت کند که ابو هریره درین قضیه حاضر بود پس لازم آید وقوع این
قضیه بعد از اسلام ابی هریره که متاخر است از تاریخ نسخ کلام در صلوة و طحاوی این را حمل بر مجاز
و گفته که مراد از صلی بنا بالمسلمین است و هو خلاف الظاهر جدا با آنکه مسلم و احمد و غیر ایشان از ابی
هریره روایت کرده اند که بینما انا اصلی مع رسول الله صلی الله علیه وسلم و این دفع میکند این تاویل را
قطعا کذا فی فتح الباری و بعضی گویند که ابن عمر دو بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ذوالیدین
وا آیا بود نه بکلام و این قول در غایت بعد است و در شرح کنز الدقائق المسمی بالبحر الرائق گفته کما اجاب
شافعی از این اعتراض بانه منسوخ و الله اعلم و مذهب امام احمد آنست که کلام عامد و ساهی مبطل صلوة
است مگر آنکه امام تکلم کند برای مصلحت نماز چنانچه کلام نبوی که وی تمام کرده است نماز را بعد ازان

معلوم کنند که تمام نشده است پس تمام کند و اگر مقتدی تکلم کند و بعید اند که بر وی بقیه از نماز فوت
استیناف کند و اما آنکه ذوالیدین استیناف نکرده است بجهت آن بود که فرایض در زمان رسول
صلی الله علیه وسلم زیاده و کم میشدند و احکام منسوخ میگشتند پس ذوالیدین یقین ندانست
که نماز او تمام شده است و بعد از زمان آنحضرت نیز اینچنین است چه فرایض درین زمان زیاده و ناقص
نگردد که قیل و درین کلام نیز نظر است چه یقین وی بتمام صلوة محل بحث است نعم احتمال تمام صلوة
باحتمال النسخ ثابت است زیرا که وی گفت اقصرت الصلوة ام نسیت و این نیز از قول آنحضرت صلی الله علیه
وکل ذلک لم یکن هم نفع است و حال آنکه بعد ازین فرمودند تکلم کرد و تقدیر ثالث سهو یک رکعت اخر
از نماز چنانچه گفت و در مسند امام احمد مذکور است و در جامع الاصول از ابی داود و نسائی ماثور
که معویة بن خدیج گفت که رسول خدا صلی الله علیه وسلم یکروز نماز گذارد و همین قدر گفت و معلوم نشد
که چه نماز بود از نماز بیرون آمد و یک رکعت مانده بود چون از مسجد بیرون آمد طلحه بن عبد الله رضی
عنه از عقب وی بیرون آمد و گفت یا رسول الله یک رکعت را فراموش کردی بمسجد رجوع کرد و بلال را فرمود
تا اقامت کرد و یک رکعت که فراموش کرده بود بگذارد و سلام داد و باز گشت و درین حدیث ذکر سجده
سهو نیست اینجا همین قدر مذکور شد که قضای یک رکعت فراموش شده کرد و پس و این دلیل شافعیه بر عدم
وجوب سجده سهو تواند بود و نزد حنفیه واجب است و حجت ایشان حدیث ابن مسعود است که در
صحیح بخاری در ابواب قبله آورده ثم لیسجد سجدتین بصیغه امر و در صحیح مسلم نیز مثل این حدیث از ابی سعید
آمده و امر برای وجوب است لاسیما که فرموده صلی الله علیه وسلم اسجدوا الیه فی اصلح و فیه سجود سهو شرع است برای
جبر نقصان در عبادت پس در حکم دماء حج باشد که واجب اند باتفاق و حدیث طلحه در عدم سجود
نص نیست بلکه مسکوت عنه است که شاید که باشد و مقام اقتضای بیان آن نکرد پس با احادیث دال
بر وجوب معارض نشود و شمنی گفته که اختیار کرخی برانست که سجود سهو واجب است و قدوری گفته
که صحیح همین است و بعضی گفته اند که سنت است و در شرح ابن الهمام از بعضی حنفیه نقل کرده که گفته که
سنت است که نزد عامه اصحاب ما رابع سهو بر زیادت رکعت خامس چنانکه در صحیحین از عبد الله بن
مسعود آمده که یکبار دیگر نماز ظهر گذارد و یک رکعت زیاده کرد صحابه بطریق استفهام گفتند در نماز یکی
از جانب شارع تعالی زیاده شده فرمود از چه سبب میگوئید این سخن را گفتند زیرا که پنج رکعت گذاردی
آنگاه در حالتی که یاد نیامد بر گفتار ایشان اعتماد کرد و سجده کرد سهو را و سلام داد و بر آن دو سجده
کردن اقتصار کرد و در آخر این حدیث است که انما انا بشر مثلکم انسی کما تنسون الحدیث و ظاهر از کلام مصنف

چنان فهم شود که سجده سهو درین صورت پیش از سلام بوده و صحیح اینست که روایات و در تیسیر باب تم
بخاری و مسلم بعد از سلام آمده و مذهب ابو حنیفه درین صورت تفصیل است و آن اینست
اگر از قعده اخیره سهو کرده و بایستاد برای رکعت خامسه بر خواست رجوع کند بقعده مادامی
که سجده نکرده است رکعت خامسه را و اگر رکعت خامسه را سجده کرده است بوضع جبهه بر ارض
نزد ابو یوسف و برفع آن از ارض نزد محمد وهو المختار کذا قال الشمنی باطل شد فرض وی و نفل
گردید خامس را و اگر قعده اخیره کرده و سلام نا داده بر خواست اینجا نیز رجوع کند بقعده
مادام که سجده نکرده است رکعت خامسه را و اگر سجده کرد خامسه را تمام شد فرض وی و ضم
کند با وی سادسه را و صحیح است که سجده کند برای سهو که از سلام کرده و لیکن از حدیث مذکور
معلوم میگردد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم رکعت سادسه ضم نکرده بسجده سهو اکتفا نمود و
اینست مقصود از آنکه گفت و بر آن اقتصار کرد کرمانی در شرح صحیح البخاری میگوید که خطابی گفت
ما نا که این حدیث نرسید بجماعه از اهل کوفه که رفته اند بآنکه اگر در رابعه قدر تشهد نه نشسته نماز وی
فاسد است و لازم است بر وی استیناف آن و اگر نشسته تمام شد نماز وی و خامسه نفل است
و لازم است بر وی که ضم کند با وی سادسه را بعد از آن تشهد خواند و سلام دهد و سجده سهو
کند و این سخن ترجیح است بر علمای ما با نوعی از اعتذار ما مخالف سنت بعد از تعلیم آن نیاید
که حرام است حاصل آنکه از حدیث مذکور معلوم میگردد که گذاردن ظهر پنج رکعت مطلقا بسجده سهو
و نماز صحیح است چنانکه مذهب شافعی است و برین تفصیل که در مذهب حنفیه است دلالت ندارد
و جوابش گفته اند که لفظ حدیث صادق می آید با ترک قعده اخیره و با فعل وی و حمل بر ثانی ارجح
و اقرب است زیرا که آنحضرت ترک نکرده قعده اخیره را در نماز ظهر که پس جواز نماز بر تقدیر ترک
وی بعید باشد پس این حدیث مخصوص بود بصورت فعل قعده اخیره و سهو در سلام و اما ضم
سادسه پس بعید نیست که نهی کرده است در وی از نفل بتیرا یعنی یک رکعت گذاردن فقط کذا
قال الشیخ ابن الهمام فافهم خامس سهو یک رکعت آخر از نماز عصر چنانکه گفت و یکبار دیگر نماز عصر
را سه رکعت گذارد و بخانه مراجعت فرمود صحابه در عقب شدند و اعلام کردند بعد باز
گشت و یک رکعت بگذارد و سلام داد و بعد از سلام دو سجده کرد و دیگر بار سلام داد و خلاصه
این حدیث با حدیث طلحه بن عبید الله یکی است سوای آنکه در اینجا تعیین نماز عصر کرده و کرام
را با قامت نکرده و آنجا ذکر سجده نیست اینجا هست و این حدیث در صحیح مسلم از عمران بن حصین

مصنف

آورده کہ رسول خدا صلی الله علیه وسلم گذارد نماز عصر را و سلام داد بر سه رکعت پس در آمد در
حجره او ایستاده بسوی وی مردی که او را خرباق میگفتند و بود در دست وی طولی آنحضرت را وضع
را بحضرت پس باز گفت پس بیرون آمد آنحضرت خشمگین ردای خود میکشید تا رسید بمردم و گفت آیا راست
میگوید این مرد گفتند نعم یا رسول الله پس بگذارد دیگر رکعت را و سلام داد پس دو سجده کرده و سلام
داد و در قصه این حدیث مثل قصه حدیث ذی الیدین است اینجا از نماز عصر سه رکعت گذارد و برخاست
و اینجا دو رکعت از نماز ظهر یا عصر و گفته اند که خرباق نام ذو الیدین است و در نام ذو الیدین
دو قول است یکی عمیر بن عبد الله عمرو دیگر خرباق و کنیت او ابو محمد است و بعضی گویند خرباق نام
شخصی دیگر است که او را ذو الشمالین گویند و بعضی گویند خرباق غیر ذو الیدین و ذی الشمالین است
و بعضی توقف کرده اند در آن و تحقیق آنست که خرباق نام ذی الیدین است و ذی الشمالین غیر ذی الیدین
و در فتح الباری عمیر بن عمرو بن نضله را نام ذو الشمالین گفته و خرباق نام ذو الیدین گفته و گفته
کرد ذو الشمالین خزاعی است و ذو الیدین سلمی و گفته که ذو الشمالین ببدر کشته شد و ذو الیدین بعد از
پیغمبر صلی الله علیه وسلم وفات کرده و بنا بر قول آنکه گفت حدیث تکلم در نماز منسوخ است بر حدیث تحریم کلام
بر این است که آن حدیث ذو الشمالین است پس معلوم شد که از ذو الیدین در این باب سه حدیث
مرویست یکی ترک رکعتین و راوی آن ابی هریره دیگر ترک یک رکعت و راوی آن عمران بن حصین والله
اعلم بدانکه این پنج موضع مرویست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سهو فرموده در نماز در جمیع آنها
ثابت نشده و لیکن فقها مواضع دیگر را نیز بر آن قیاس کرده اند بعلت ترک واجب و در بعضی مواضع
سجده سهو پیش از سلام کرده و در بعضی بعد از سلام چنانکه از سیاق احادیث که مذکور گشت معلوم
گشت امام شافعی رحمه الله علیه مجموع را پیش از سلام میکند بترجیح احادیث وارده در این باب بجهت
ورود یا قید در خلاف آن و بعضی گفته اند که وی رحمه الله علیه ادعای نسخ احادیث وارده در
سجود قبل السلام میکند آن احادیث دیگر را و میگوید که آخر فعل آنحضرت این بود والله اعلم
و ترمذی گوید مذهب اکثر علمای مدینه این است و امام ابو حنیفه رضی الله عنه مجموع را بعد از
سلام میکند بترجیح این احادیث بر ما عدای آن و در کتب سته از عبد الله ابن مسعود آمده که
سجده کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از سلام و هم در کتب سته بروایت از عبد الله بن بحینه
سجده پیش از سلام نیز آمده کذا ذکر الشیخ ابن الهمام یا بحدیثی که روایت کرد ابو داود و ابن ماجه
و عبد الرزاق از ثوبان که پیغمبر صلی الله علیه وسلم لکل سهو سجدتان بعد ما یسلم و بیهقی

و این وهم است و آن حدیث ذو الیدین شد ذو الشمالین

ابن عباس را که منفرد است با حدیث تضعیف کرده و حق آنست که وی ثقه است زیرا که یحیی ابن معین
که محقق ترین محدثان است در تحقیق رجال او را توثیق نموده و قد حققه الشیخ ابن الهمام و تقریر آن
چنانکه گفته اند آنست که فعل آنحضرت متعارض آمده پس ما تمسک بقول وی کردیم صلی الله علیه وسلم
که اقوی است از فعل چنانکه در اصول فقه اثبات یافته است خصوصا نزد تعارض فعلین و یا بقیاس
چنانکه مذهب ایشان است از رجوع بقیاس نزد تعارض حدیثین زیرا که سجده سهو مکرر نمیشود پس
بعد از سلام باید کرد تا اگر سهو از سلام هم واقع شود جبر کرده شود بهمه بود ان کذا قال الشمنی و نیز
گفته اند سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر رضی
الله عنهم اجمعین همین است و امام مالک هم بسوی آن رفته است که سجده پیش از سلام میکند وقتی
که زیادتی است در نماز بعد از سلام و میگوید که اگر هر دو سهو جمع شود یکی زاید و یکی ناقص سجده
هر دو پیش از سلام باید کرد و امام مزنی و ابو ثور که از یاران شافعی است نیز همین رفته اند و ابن عبد البر
گفته که این قول اولی است از قول دیگر از جهت جمع بین الحدیثین و ابن دقیق العید گفته شک نیست که جمع اولی
از ترجیح و ادعای نسخ پوشیده نماند که جمع بین الحدیثین در این مذهب بهمین اعتبار است که سجده در هر دو صورت
هست یعنی بعد از سلام و پیش از سلام اما مخالف احادیث در جای لازم می آید چنانکه حدیث ذی
الیدین که سهو در وی بنقصان است و با وجود آن سجده بعد از سلام است و نیز این توزیع در فعلین بی
صحت که حدیث قول که از ثوبان روایت کرده شده است ثبوت نیابد و چون این مطلق وارد است
چه در زیادت و چه در نقصان ساقط گردد این توزیع که مالک کرده و لازم گردد حمل الخلاف بر فعلین
جواز هر دو و لیکن اولی وقوع است بعد از سجده چنانکه مذکور شد و سخن در اولویت است نزد
چنانکه بیاید و نیز ابن عبد البر در ترجیح مذهب مالک گفته که این فرق موافق نظر عقل است زیرا که در نقص
جبر است پس باید که داخل اصل صلوة باشد و در زیادت ترغیم شیطان پس خارج از آن بود و تعقب کرده
شده است این توجیه بانکه بودن سجود در زیادت بجهت ترغیم شیطان فقط ممنوع است اینجا نیز معنی جبر
از جهت دفع خلل و زیادت در نماز و معنی نقص است اگر چه بصورت زیاده است پس سجده در صورت نقص
نیز متضمن ترغیم شیطان است و نیز بودن ترغیم خارج از نماز لازم است جبر اندر نماز باشد ترغیم فعلی
زاید بر سجده نیست و آن خود از جنس صلوة است خطابی گفته که فرق میان زیادة و نقصان بر وجه
که کرده اند بر وجه صحیح نیست و ثوری گوید که اقوی مذهب قول مالک است بعد از آن قول احمد دیگران
گویند بلکه مذهب احمد اقوی است که در وی مخالفت حدیث قطعا لازم نیاید و وی کار هر فرماید

هر حدیث دارد آنچه ورود یافته چنانکه گفت و امام احمد رحمة الله علیه میگوید در محلی
پیغمبر صلی الله علیه و سلم سهو یعنی سجده سهو پیش از سلام کرده پیش از سلام باید کرد و در محلی
بعد از سلام کرده بعد از سلام کند و در غیر آن انواع سهو یعنی آنجا که حدیثی وارد نشده و محل
آنحضرت صلی الله علیه و سلم وقوع نیافته پیش از سلام کند زیرا که این ظاهر موافق تر بجهه سجده برای
جبر نقصانست مر نماز را و انجبر نماز است بجبر اگر داخل نماز و پیش از بیرون آمدن باشد بهتر است
و از امام احمد منقولست که گفت اگر چیزی از پیغمبر مروی نبود میگفتم که سجده را مطلقا پیش از
سلام باید کرد اما پوشیده نماند که حدیث قولی که گذشت مرجح مذهب امام ابو حنیفه است
چنانکه تقریر کرده شد و باید دانست که این اختلاف مذکور در سجود قبل السلام یا بعد السلام
در افضلیت و اولویت است و الا در اصل جواز پیش هیچکس سخن نیست خواه قبل کند خواه بعد
جهت تعارض ادله فعلا و قولا پس هر دو وجه جایز باشد مرجح به فی کتب الائمه لا یعتد و داود ظاهری
که یکی از اصحاب ظواهر است یعنی آنها که عمل بظواهر نصوص کنند و غیر منصوص را بر آن قیاس نکنند
و قیاس را منکر باشند چنانکه در مقدمه کتاب اشارت کرده شد بظاهر بیت خود رفته میگوید سجده
سهو نکند کسی الا در این پنج محل که پیغمبر صلی الله علیه و سلم سجده کرده و در غیر این محل اگر سهو کند سجده نکند
اما مجتهدین که اصحاب رای و قیاس اند ماعدای این پنج محل را بر آن قیاس کرده حکم آن کرده سجده ها اجرا
نمایند اگر گوئی شیخ مولف درین کتاب در صدد بیان عمل حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم از نظر
باختلافی عمل آنجا آنچه در دیباچه گفته پس چه غرض دارد در بیان ایراد مذاهب مختلفه جواب آنست
که وی در بعض مواضع تعرض بمذاهب مختلفه کرده مجموع آنها امکان و احتمال الاستنباط از احادیث مختلفه
دارد و نیز فی الجمله لا سیما در نماز که مذاهب اربعه جمع شده اند و هر یکی بجانبی رفته چنانکه سابقا در
صلوة بیان مذاهب اربعه کرده با آنکه احتمال دارد که تعرض باختلاف اقوال العلما از برای تقریب و استظهار
و توطیه بیان مذهبی باشد که موافق ظاهر حدیث مقصود باب است چنانچه در ملخص ما فیه
امام احمد بلکه قول او داست فقد بروایه آنچه گذشت معلوم شد که سهو و نسیان از آنحضرت وقوع
داشته اما شک در نماز از آنحضرت ظاهر نشود بایر طریق که تردد افتد و در نیابد که چند رکعت از نماز
گذارده هیچ جانب جزم نتواند نمود در صورت نسیان جزم دارد بیکجانب اگرچه خلاف واقع است
اما او را بر آن معتقد باشد و البته آنچه واقع نفس الامر است یاد نمیدارد و در صورت شک
متردد و متحیر است و بالجمله بجهه علیه الشفقت و توجه بجانبی بنیاد از حضرت وی بوقوع آمده اما

بوجود

بوجود نیامده و معین نبود که آن از شیطانست چنانکه در باقی حدیث متفق علیه که از ابی هریره آمده است
بر آن دلالت دارد که فرموده چون نماز گذارد یکی از شما بیاید او را شیطان پس تلبیس و تخلیط میکند برو
و در التباس و اشتباه می اندازد تا اگر در نیابد که چند گذارده است و اگر چه آنحضرت را شک
در نماز ظاهر گردید نبود اما برای تعلیم حکم آن مر امت را میفرموده اگر کسی شک کند یعنی در شک افتد و در
نیابد که سه رکعت گذارده یا چهار و جاست باید که بنا بر یقین نهد و شک را انداختن و ترک کند یعنی قضا
او تردد را قرار دهد و بمضمون تمثالا بر آن که سه گذارده است چه گذاردن سه یقینی است اگر چه
چهار گذارده باشد و پیش از سلام سجده سهو کند و در حدیث بخاری و مسلم سجده سهو مطلق
واقع شده بی تقیید بقبل السلام او بعده و در روایت موطا و ابی داود و ترمذی و نسائی نیز مطلق
آمده نیز در بعضی روایات موطا و ابوداود و ترمذی قبل التسلیم یا قبل ان یسلم واقع شده و ترمذی
گفته حسن صحیح و در فتح الباری اینجا از قطنی آورده و گفته که این زیادة بمجموع این طرق قابل احتجاج اند و در حیز حسن
که احتجاج بان میتوان کرد میشود امام ابو حنیفه رحمة الله علیه میگوید که اگر بعد از تحری ظن غالب وارد
بیک جانبی بنا بر آن کند خواه اقل بود خواه اکثر زیرا که بنا بر ظن غالب اصل معتبر است در شرع چنانچه
در قبله و غیر آن و نیز در صحیحین از ابن مسعود آمده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم اذا شک احدکم
فلیتحر الصواب و لیتم علیه کذا اورده ما الشیخ و در جامع الاصول آمده از ابن مسعود بروایت نسائی که
من اوهم فی صلوته فلیتحر الصواب ثم یسجد سجدتین بعد ما یفرغ و هو جالس و ترمذی گفته که بعضی
اهل علم در صورت شک گویند اعاده کند نماز را انتهی و مذهب امام ابو حنیفه است که اگر اول بار
در شک افتاده است یعنی شک عادت وی نشده است اعاده کند و الا تحری کند بیکجانب دست
نهد و بنا بر اقل نهد و سجده سهو کند و امام محمد در موطا میگوید که آثار در باب تحری بسیار
ظن بسیار واردست و میگویند اگر ایشان نکند دیگر نجات از سهو و شک دشوارست و در اعاده در
صورت کثرت شک و اعتیاد آن حرج تمام است و حاصل آنست که سه حدیث در این باب ثبوت
یافته یکی قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم که فرموده چون شک کند یکی از شما در نماز خود باید که از سر گیرد
و گفته اند که این حدیث غریبست و دوم حدیث صحیح آمده که چون شک کند یکی از شما باید که تحری کند صواب
را و تمام کند بروی و ترمذی و ابن ماجه از ابن عوف رضی الله عنه آورده که گفت شنیدم پیغمبر را صلی الله
علیه و سلم که میفرمود که چون سهو کند یکی از شما در نماز خود و در نیابد که یک رکعت گذارده یا دو بنا نهد
بر یکی و اگر در نیابد که دو گذارده یا سه بنا نهد بر دو و اگر در نیابد که سه گذارده یا چهار بنا نهد بر سه

نماید و اگر بعد از تحری

براحد الاثنین و ثانیت بعدم وقوع تحری

ودو بیحجی کند پیش از سلام و ترمذی گفت حدیث حسن صحیح و چون هم این حدیث ها ثابت است
جمع کرده میان نهایجا اول بر صورت حصر و ظن شک در اول با دو ثانی بر وقوع تحری بران و این
کال الجامعیت است که بنای مذهب امام ابو حنیفه بر نیست و امام شافعی و امام مالک و
امام احمد رحمهم الله میگویند مطلقا یعنی خواه ظن غالب بر یکی از شباب شد با هر دو جانب برابر بود
بنا بر یقین نهد که یقین شود که صورت تعلیل ظن داخل شک و تردد نخواهد بود حیث شک قیاس
طرفین را گویند و ظن جانب غالب چنانکه در اصطلاح علوم مقرر شده است پس این صورت از مفهوم
حدیث خارج بود نیز اکه میگویم که این اصطلاح حادث است و در لغت و شرع شک مقابل
یقین بود و ظن و وهم را شامل است و بکر بها ان الظن لا یغنی من الحق شیئا استیناسی با بعض توان
یافت **فصل** آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز چشم مبارک را کشاده داشتی و فرو نگرفتی
چنانچه بعضی از متعبدان عادة دارند و از ینجاست که فقها تغمیض عینین را مکروه داشته اند و
گفته اند که آن عادة یهود است و مصنف درین باب استدلال با حادیث میکند و میگوید و در
حدیث انس که بخاری در صحیح آورده چنانست که گفت عایشه را رضی الله عنها پرده بود رنگین
و منقش که جانب خانه را بان پوشیده فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که این پرده را دور
کن که همیشه تصاویر این پرده یعنی نقوش وی کذا فی شرح المشکات للشیخ ابن حجر الهیتمی المکی را عارض
میشود و لفظ حدیث اینست که بود مر عایشه را قرام که پوشیده بود جانب بیت خود را بدان
قرام بکسر قاف پرده رقیق را گویند و بعضی گفته اند پرده از صوف رنگین و بعضی گفته پرده رقیق در
پس پرده غلیظ و گفته اند که مراد پرده جانب بیت بدان است که متاعی در جانب بیت داشت
که بدان پوشیده بود والا از ستر جدار نهی واقع شده کذا قال الابهری فی شرح المشکات و فیه نظر
و در مجمع البحار گفته است که مثل حجله و سریر یا کرده بودم مزین و منقش والله اعلم و نیز در تحت
متفق علیه از عایشه مرویست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم جامه با علم پوشیده و آن جامه بود
از خز یا صوف سیاه علم دار و آنرا خمیصه گویند که برای آنحضرت هدیه آورده بود برای خاطر وی
پوشیده و در نماز بعلمهای آن جامه نگاه کرد چون از نماز فارغ شد فرمود که این جامه را بابی جهم صحابی
مشهور است کنیت او ابو عبید و نامش عامر بن حذیفه قرشی عدوی و ابهری در شرح مشکات
میگوید که همین ابی جهم اهدای آن جامه کرده بود پس فرمود که این جامه را بروی برید و از برای
نگاه داشت خاطر وی انبجانیه آرا که جامه ای از آن کند فرمود که انبجانیه بکسر همزه و فتح آن و سکون

نون

نون و کسر با و بعضی بفتح با نیز روایت کرده منسوبست بانبجان که نام موضعی است و بعضی گویند منبج
موضعی است بشام و نسبت بوی منبجانی و انبجانی نیز گویند بسبب ابدال میم بهمزه و ابوجهم این گلیم را
برای خود گذاشتی و آن خمیصه را برای آنحضرت هدیه کرده بود پس فرمود که این گلیم را از وی برای
من بیارید که علمهای این جامه مرا در نماز مشغول خاطر کرد اینجا از علو مقام خضوع و خشوع
فروتر آمده بود در حقیقت این برای تعلیم است بوده و الله اعلم و در روایتی از بخاری آمده که گفت
نظر بعلم این جامه در نماز کردم پس ترسیدم که مبادا مرا در فتنه اندازد و با جمله مقصود مصنف
از ایراد این دو حدیث اینست که از اینجا معلوم شود که چشم مبارک در نماز کشاده داشتی و پوشیده
اما پوشیده نماند که استدلال بدوام کشادگی چشم از اینجا لازم نیاید و اگر مقصود اینست که در اکثر
در نماز چشم بسته نبودی تمام است اما ظاهر اینست که مقصود اینست که در حین کشاده بودی و اصلا
بستی والله اعلم و از احادیث دیگر استدلال میکند و میگوید و در حدیث مشاهده جنت و نار
در نماز و دراز کردن دست تا خوشه از میوه بهشت تناول کند و بامت رساند و همچنین از اینجا معلوم
باشد چنانکه از حدیث صحیح بخاری آمده که روزی آنحضرت در نماز دست خود را دراز کرد چون
فارغ شد پرسیدند که این دست دراز کردن در نماز چه بود فرمود دیدم جنت و نار را خواستم که خوشه
از بهشت تناول کنم الحدیث و فرمودند ندیدم منظری زشت تر از منظر نار و مثل آن منظر امروز
و حدیث در سلام باشاره دست چنانکه گذشت و حدیث تعرض شیطان و گرفتن پیغمبر صلی الله علیه
و سلم وی را و خفه کردن چنانکه در حدیثست تعرض شیطان و گرفتن پیغمبر صلی متفق علیه از ابو هریره
که گفت گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم دوش عفریتی از جن یعنی جنی در کمال عتو و مرودت
خبث مشتق از عفارت یعنی خباثت و عفر و عفریة بکسر عین یعنی خبث ایکبر آمد از بند سلیمان
علیه السلام کذا فی شرح المشکات تا قطع کند بر من نماز مرا و الله تعالی بر وی مرا قادر گردانید و گرفتم
او را و خواستم که بربندمش بستونی از ستونهای مسجد تا ببینید همه شما او را پس از ان ملاحظه
کردم و رعایت نمودم دعای برادرم سلیمان را که دعا است اینرو دکار تعالی در خواست که بخشش مرا
ملکی که نرسد هیچ یکی را بعد از من پس بملاحظه این دعای سلیمان او را گذاشتم تا خوار
بیهده رفت و در صحیح مسلم این حدیث بلفظ دیگر آمده و گفته که اگر ملاحظه دعای سلیمان نمی بود
بر می بستم آن جنی را بستون مسجد تا کودکان مدینه بوی بازی میکردند و بعضی ملاحظه و رعایت
دعای سلیمان را ان گفته اند که وی علیه السلام درخواسته بود از خدای تعالی که تصرف در جن و امثال

آن مخصوص باو باشد و بحقیقت پیغمبر ما را صلی الله علیه وسلم قدرت و امکان تصرف در ثقلین بیشتر
و قوی تر از سلیمان علیه السلام بود و لیکن بالفعل ظهور بصورة این تصرف و سلطنت مخصوص
بسلیمان علیه السلام داشته پس اگر تصرف آنحضرت بالفعل در آن جن بظهور میرسید عدم استجابت
دعای وی لازم آمد پس رعایت حال سلیمان و دعای او کرد و بگذاشت صلی الله علیه وسلم الحاصل
مصنف میگوید که این مجموع یعنی رویت جنیت و نار و خوشه و جن رویت عین بود نزد ایشان
بعضی میگویند که این رویت مثال است نزد عین چه این تاویل و صرف از ظاهر است کما لا یخفی
بر رویت حمل کند و سیاق احادیث نیز دلالت دارد بر آن فافهم و این دلیلست برآ
تغمیض عین در تمام نماز دایم و مستمر نبود و میگویند اگر اما اگر کسی را از کشودن چشم در نماز تفرقه و
پریشانی حاصل شود و حضور و خشوع نماند اینرو گرفتن چشم در حق وی مکروه نبود بلکه
باستحباب اقرب باشد نظر بعموم دلایل که در ترغیب و تاکید اهتمام است حضور و خشوع وارد شده اند
و عدم ورود نهی صریح از تغمیض عین مصنف اینجا سخن بر طریقه فقاهت کرد و اگر خبری و اثری
مطلب او و ورد دلیل او افق بودی بروش وی والله اعلم **فصل** آنحضرت صلی الله علیه وسلم
چون از نماز سلام دادی اینچنین است در روایت مسلم و ترمذی و در روایتی ثنای چون برگشتی
از نماز و در روایت ابو داود و چون خواستی که برگردد از نماز سه بار گفتی استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی
القیوم و اتوب الیه و در حدیث مسلم و ترمذی مطلق واقع شده که چون سلام دادی استغفار کردی
سه بار و گفته شد مر اوزاعی را که کیفیت استغفار چیست گفت میفرمود استغفر الله استغفر الله
استغفر الله و در یک بار استغفار این ذکر ضم کردی که اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال
والاکرام رواه مسلم و بعضی بعد از منک السلام والیک یرجع السلام را زیاده کرده اند و در روایات
صحیح نیامده مگر همین قدر که مذکور شد کذا ذکر الشیخ ابن حجر المکی فی شرح المشکاة اینقدر اکتفا
بر خاستی و بجهة مراجعت کردی اینچنین است در حدیث مسلم از ثوبان و در حدیث متفق علیه از عایشه
آمده که نه نشست مگر بمقداری که میگفت اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال
والاکرام توجیه ما نشست که مگر گفته اند که گاهی چنین بودی گاهی چنان والله اعلم و در بعضی احادیث
صحیح که حدیث مسلم و ابو داود و نسائی است از عبد الله بن الزبیر مرویست که در عقب هر نماز فرض میگفت
در حدیث اگرچه عقب صلوة واقع شده و لیکن مراد نماز فرض است باجماع و بعضی از شراح گفته اند که در
حدیث کعب بن عجرة تقیید بمکتوبه آمده و مطلقات محمول بر آنست و در روایات مسلم آمده که بار و از

میکنت

میکنت و بعضی علما گفته اند که در حدیث کعب بن عجرة تقیید بمکتوبه آمده و مطلقات محمول بر آنست و در
روایات مسلم آمده که بآواز بلند میگفت و بعضی علما گفته اند که افضل در جمیع احوال اخفاست در
ذکر و دعا مر امام را و هم منفرد را و جهر آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تعلیم بوده و اگر جایی دیگر
نیز امام را مصلحت در جهر و اعلان بود و بقصد تعلیم و اعلام بکند درست است بلکه مستحسن
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد و هو علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت
ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد جد و موضع بفتح الجیم است بمعنی بخت و غنا
یا بمعنی پدر پدر و پدر مادر یعنی غنا و نسبت نزد تو خدایا فایده نکند عمل باید و بعضی بکسر جیم نیز
خوانده اند یعنی کار بعقل و رحمت است کوشش و اجتهاد دخل نیست و گفته اند که ضعیف است
و مختار فتح است بعضی اول لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه له النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن
لا اله الا الله مخلصین له الدین ولو کره الکافرون امام نووی گفته باید که استغفار را مقدم
دارد بر سایر انواع ذکر وارده عقیب سلام و گفته اند که بعد از قول اللهم انت السلام بعد از آن
لا اله الا الله وحده لا شریک له ذکر الشیخ ابن حجر فی شرح المشکاة **تنبیه** بدانکه احادیث در باب
اشیای متعدده واقع شده که بعد از نماز بخوانند مخصوص اینجا ادعیه مذکوره و آیة الکرسی و معوذات
و غیر آن و مراد بعدیت اتصال بنماز نیست در حال که آن محال است بلکه مراد عدم فصل
بچیزی که در عرف اشتغال بود از انجنس اعراض و نسیان و تشاغل بغیر ذکر و دعا نیز بیشتر بود و اگر
سکوت کند و بچیزی که در عرف نزدیک باشد ضرر نکند و نیز بعد از فراغ نماز بهر وجه که مذکور شد عقب
اوست ما دامیکه اشتغال نیست و اینکه بعد از فرض موجب فصل باشد عرض و اذکار مذکوره در
تعاقب کرد دیانا اینجا محل نظر است و ظاهر آنست که ذکر و خصوصا بر قول کسیکه ست میدارد وصل
سنت را بفرض و مرحمت قیام برای کتاب دیگر ست بعد از قیام ادای فرض و قد صرح ابن الهمام
کرده است که آنچه در احادیث وارد شده است از آنچه خوانده اند بعضی ادعیه و اذکار در دار صلوة
تعقیب و وصل آنها را بفرض بلکه بودن آنها عقیب سنت در اشتغال با اینجا از توابع نماز نیست کفایة میکند
در آن و اختلاف است علما را در اولویت وصل سنتی که بعد از فرض است بعضی گفته اند که قیام بسنت متصل
بفرض مسنونست و وارد میشود بر وی که در سنن ابی داود آمده است از ابی رمثه که گفت ایستاده
مردی که دریافته بود با حضرت رسول صلی الله علیه وسلم تکبیر اولی را نماز متصل بگذارد بدست داد عمر رضی الله
عنه دوش او را بگرفت و بجنبانید و گفت بنشین زیرا که هلاک نکرد اهل کتاب مگر آنچه انکه

بشود در نماز ایشان خلل پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم ایشان را بدین سخن ارشاد فرمود رضی الله عنهم کفایت
دارد و افضل که واقع شود چنانکه مسلم و ترمذی از عایشه رضی الله عنها آورده اند که گفت بود رسول
خدا صلی الله علیه وسلم چون سلام میداد نمی نشست مگر مقدار آنکه میگفت این ذکر را اللهم انت السلام
ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام و ازین حدیث بظاهر لازم می آید که بیش از آن فصل نکند بلکه
بمقدار آنچه خوانده شود دعا و این ذکر را و این منافات ندارد بخواندن ذکر دیگر مثل لا اله الا الله وحده
لا شریک له الخ الحاصل ثابت شده از آنحضرت صلی الله علیه وسلم فضل این اذکار که مواظبت میکنند در مساجد
دو وقت بعد از صلوات مثل قراءة آیة الکرسی و تسبیحات و امثال آن و حلوانی گفته است که لا باس است بخواندن
اوراد و میان فریضه و سنت و مختار آنست که فصل کنند بذکری مختصر و بخوانند اوراد و اذکار را بعد از
سنت و قول حلوانی لا باس الخ منافات بدان ندارد زیرا که مشهور در معنی این عبارت اولویت خلاف
اوست پس گویا گفته اولی آنست که نخوانند و اگر بخوانند لا باس بها است و در خلاصه گفته که چون سلام
دهد امام از ظهر یا مغرب یا عشا مکروه است او را که قاعد اولیکن باید که باید تطوع و تطوع
نکند در مکان فرض بلکه مکروه شود بدعت داشته باشد چپ یا پیش آید و اگر خواهد رجوع کند
بسوی خود مستقبل قبله نشسته ماند یا برود یا برگشته مستقبل قوم نشسته گردد و مقابل وی مسبوق نباشد
و همه برابر است در سنت ولیکن افضل رجوع بمنزل است از برای تطوع ذکره هذا الکلام فی شرح ابن الهمام
و در سنن ابی داود از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه مرویست که چون حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم سلام نماز میداد میگفت اللهم اغفر لی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما
انت اعلم به منی انت المقدم وانت المؤخر لا اله الا انت و در بعضی روایات وما اسرفت و بعد از
اعلنت نیز واقع شده و در مسند امام احمد و سنن ابی داود مرویست از زید بن ارقم که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم در عقب هر نماز میگفت اللهم ربنا ورب کل شیء انا شهید انک الرب و در روایتی
انک انت الرب وحدک لا شریک لک اللهم ربنا ورب کل شیء انا شهید ان العباد کلهم اخوة اللهم ربنا
ورب کل شیء اجعلنی مخلصا لک واهلی فی کل ساعة من الدنیا والاخرة یا ذا الجلال والاکرام اسمع
واستجب الله اکبر الله اکبر الله نور السموات والارض و در روایتی رب السموات والارض الله اکبر
الله اکبر حسبی الله ونعم الوکیل الله اکبر الله اکبر و در جامع الاصول بعد لا شریک لک اللهم ربنا ورب کل شیء
انا شهید ان محمدا عبدک ورسولک زیاده آورده و آنحضرت فرمود چند سخن پسندیده است که هر که بگوید
در عقب هر نماز نومید نشود و این عبارت ترجمه لفظ حدیث است که مسلم و ترمذی و نسائی از

۲ بران

دور تا رکه بعد از او تطوع نیست مکروه نیست که در مکان خود ...

شیء انا شهید ان العباد کلهم

الله

کعب بن عجره روایت کرده اند که معقبات لا یخیب قایلهن او فاعلهن دبر کل صلوة معقبات بکر فافهم
خوانده اند و این تسبیحات را معقبات از آن نامند که بعضی از آنها در خوانده میشوند بعضی دیگر
یا از جهت آنکه هر یکی را اعاده کرده میشود مرة بعد مرة و تکرار و اعاده ویا بی آمد که لازم بود یا از
آنکه در عقب نماز خوانده میشود و معقب آنرا گویند که در عقب چیزی بیاید کذا فی نهایة الجزری وسماع
است از شیوخ که این تسبیحات معقبات از آن گویند که هر یکی از آنها صلاحیت آن دارد که عقب دیگری
بیاید چنانچه در حدیث آمده است لا یضرک بایهن بدأت و معقبات ملائکه لیل و نهار
را که برای رفع اعمال بنده کاتب و حفظ ایشان شب و روز در پی یکدیگر بیایند نیز گویند سبحان
الله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الله اکبر سی و سه بار و تمام صد لا اله
الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر روا مسلم و در روایتی دیگر
از مسلم از ابی هریره الله اکبر سی و چهار بار تا آن صد تمام شود و در روایتی دیگر سبحان الله بیست
و پنج بار و الحمد لله بیست و پنج بار و الله اکبر بیست و پنج بار و لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر بیست و پنج بار در جامع الاصول از نسائی و در مشکات از احمد و دارمی
نیز از زید بن ثابت آمده است که چون صحابه مامور شدند که بعد از هر نماز تسبیح کنند سی و سه بار
و تحمید کنند سی و سه بار و تکبیر کنند سی و سه بار یکی از انصار در خواب بنمودند که مردی
با وی میگوید آیا امر کرده شما را رسول خدا صلی الله علیه وسلم که تسبیح کنید بعد از هر نماز سی و سه
بار و تحمید کنید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار گفت نعم گفت اگر هر کدام را بیست و پنج بار بگوئید
و تهلیل را داخل آن سازید چون صباح شد آن انصاری بحضرت رسول آمد صلی الله علیه
وسلم خواب خود را عرض داشت فرمود همچنین کنید که آنچه میگوید چون بامر رسول الله صلی الله
علیه وسلم مقرون گشت سنت شد و در روایتی آنجا آید سبحان الله یازده بار و الحمد لله ده بار و الله
اکبر ده بار و در روایتی دیگر در صحیح مسلم سبحان الله یازده بار و الله اکبر یازده بار این مجموع سی و سه بار
می شود و بعضی از علما گفته اند که این روایت که در وی هر کدام ازین کلمات را یازده بار گفته تا
مجموع سی و سه بار میشود مانند تفسیر بعضی راویان است حدیث ابو هریره را که تسبیح و تحمید و
تکبیر و نیز در کل صلوة ثلاثا و ثلثین و این تفسیر وهمی است که چه مراد آنست که هر کلمه را سی و سه
بار بگوید چنانچه در احادیث دیگر منصوص علیه گشته است و در ثواب این معقبات در صحیحین
آمده است که هر که از آن بعد از هر نماز بگوید آمرزیده شود گناهان او اگر چه مانند کف دریا بود و نیز

و الحمد لله یازده بار

حسن صحیح غریب و امام احمد از عبد الرحمن ابن غنم این حدیث روایت کرده و در وی
صلوة مغرب نیز هست و بجای قبل ان یتکلم قبل ان ینصرف و یثنی رجله آورده و بعد از ان و له الحمد
و بیده الخیر نیز ذکر کرده و در آخر حدیث گفته که باشد آن مرد یعنی گوینده این کلمات افضل الناس
عملا مگر کسی که افضل از ان بیارد یعنی اگر ازین عمل بیارد از تسبیح و غیر آن و در مسند امام احمد ثابت
بروایت ام سلمه رضی الله عنها آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم تعلیم کرد ابنت فاطمه دختر خود را
که فاطمه است رضی الله عنها المجادله هرگاه که آمده فاطمه تا له الخادم در انحال که می طلبید
از انحضرت خادم را یعنی جاریه را که خدمت کند آورده اند که دست مبارک وی رضی الله عنها
از بس آسیا گردانیدن و نیز از آب کشیدن شوخ بسته بود و رنگ روی وی از غبار جاروب
دادن رود و در طعام پختن تیره گشته و در بعضی روایات آمده که چون علی مرتضی رضی الله عنه با
فاطمه زهرا تزویج کرد مرتضی از خدمت و کار با خانه بحضرت شکایت کرد آنحضرت فرمود صلی الله
علیه وسلم کار اندرون خانه را از طعام پختن و جاروب دادن و امثال آن بفاطمه کن و کار بیرون
خانه مثل آب کشیدن و طعام خریدن و الی توست و بالجمله چون فاطمه رضی الله عنها بطلب
خادم آمد حضرت در خانه نبود چون آمد عایشه برسید که فاطمه بتمن برای چه آمده بود
عایشه گفت برای طلب خادم آمده بود پس رفت آنحضرت بخانه فاطمه و نشست بر سر وی و گفت
یا فاطمه خادم میطلبی خادم خود بالفعل نزد ما نیست چون انجا بیاید صبر کن تا بدهیم ترا پس
ازان فرمود یا فاطمه محنت و مشقت دنیا سهلست بهر طریق میگذرد یا فاطمه تقوی و بندگی کن
خدا را و خدمت کن بر اهل خانه خود را من ترا چیزی بیاموزیم که بهتر است از خادم و آن اینست
تسبیح الله بود در روایتی تسبیح بدون آن آمده تسبیح کنی مر خداوند تعالی را عند النوم نزد خواب
رفتن ثلاثا و ثلثین سی و سه بار و تحمید و در روایت دیگر تحمد کن ثلاثا و ثلثین و حمد گوئی او را
سی و سه بار و تکبیر و در روایتی تکبیر ثلاثا و ثلثین و تکبیر گوئی سی و سه بار و انچه مذکور است
در کتب از روایت بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی آنست که تکبیر اربعا و ثلثین فرمود که عدد مائه
تمام شود اما آنکه مصنف گوید این هر سه را ثلثا و ثلثین فرمود مگر نزد وی ثابت شده باشد و الله
اعلم و در روایتی دیگر از صحیحین آمده که علی و فاطمه آمدند رضی الله عنهما که بهر دو خطاب فرمود و تعلیم
نموده است و آمده است که بعد از ان علی و فاطمه این ورد را هرگز از دست ننهادند و فرمود علی مرتضی
که از انگاه که این را از انحضرت شنیده ام هرگز از من فوت نشده و نزد لیله صفین تا در آخر شب یاد من آمد

مردی

و از طعام پختن تیره گشته

و در بعضی روایات آمده که
از انها را ... اربعا و ثلثین
فرموده

آمده است که ابو هریره گفت فقرای مهاجرین در حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند یا رسول الله
اهل ثروت از مسلمانان سبقت بردند از ما بدرجات علی و نعیم مقیم فرمود که چه سبب گفتند
نماز کنند ایشان چنانچه ما نماز کنیم و روزه دارند چنانچه ما روزه داریم و تصدق کنند ایشان و ما
آن نیابیم و برده آزاد کنند و ما نیابیم فرمود چیزی بشما دهم و بیاموزیم که برسید بدان با آنها
که پیش از شما گذشته اند و سبقت کنید از انها که پس شما بیایند و هیچکس را آن فضیلت نبود
که شما را مگر آنکه بکند کسی یا کند مثل این عمل که کنید تسبحون و تحمدون و تکبرون دبر کل صلوة ثلاثا و ثلثین
مرة پس اغنیا نیز این حدیث شنیدند و بدان عمل کردند فقرا باز بحضرت آمدند و گفتند یا رسول الله
برادران ما که اغنیا اند نیز آنرا شنیدند و بدان عمل کردند و برابر ما گشتند درین عمل اکنون چه حکم
کنیم فرمود چه بر توان کرد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء ازین حدیث فضل غنی شاکر که برفرمود
حق و دبر فقیر صابر لازم آید و این حدیث در صحیحین مذکور است اما در بعضی احادیث دیگر آمده
چون فقرا شکسته دل شدند و غمگین گشتند حضرت رسول فرمود صلی الله علیه وسلم غم
مخورید و اندوهگین مشوید که شما با نصف سال پیشتر از اغنیا به بهشت در روید این حدیث
جزو حدیثی است که در مشکات از ابی داود از ابی سعید خدری آورده و این جزای فقر و
که فقرا دارند و محاسب و سوال النعیم دنیا موقوف نباشد و سابقیت فقرا در دخول جنت
با فضیلت و رفعت درجات و کثرت ثواب اعمال اغنیا ندارد و بعضی گویند که این مخصوص بفقرای
مهاجرین است چنانکه در حدیث واقع شده است و فقرای مهاجرین را اکثر ازین باشد و الله اعلم
و میفرمود که هر که در عقب نماز صبح پیشتر از انکه سخن کند ده بار بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک و له الحمد یحیی و یمیت این زیادتی یحیی و یمیت بعد معقبات نیست چنانکه گذشت و هو علی
کل شیء قدیر او را ده نیکی بنویسند و هر نیکی را ده چند جزا بود و از ذنوب و بدیها ده را محو کنند
و ده درجه او را بلند گردانند و در ان روز در پناه کامی باشد از مکروهات و از شیطان محروس
و محفوظ گردد و هیچ گناه را چه صغیره و چه کبیره سزاواری و مجال نبود که وی را دریابد در ان روز
و هلاک کند مگر شرک بخدا تعالی که اگر معاذ الله موجود آید ناچار ضرر وی برسد چه شرک
هرگز مغفور نگردد چنین فرمود لم ینبغ الذنب ان یدرکه فی ذلک الیوم الا الشرک بالله تعالی یعنی
اگر از وی گناهی غیر شرک صادر شود آمرزیده شود مگر شرک بخدا تعالی انکه اصلاح حاصل در نیخ
پس مراد با دراک ذنب ادراک ضرر و اثر اوست این حدیث ترمذی است از ابی ذر و گفت هذا حدیث

بخوانده‌ام و دیگران تعلیم کرده‌ام و از صلوات الصبح و چون بگذارید نماز صبح را ان تقول یعنی بگوید این کلمه
که لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر عشر مرات ده بار و بعد صلوة
المغرب و بگوید بعد از نماز مغرب عشر مرات ده بار و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عقب نماز [illegible]
میگفت اللهم اصلح لی دینی الذی هو عصمة امری و در بعض روایات دینی الذی جعلته لی عصمة و اصلح
دنیای التی جعلت فیها معاشی واصلح لی آخرتی التی فیها معادی واجعل الحیوة زیادة لی فی کل خیر واجعل
الموت راحة لی من کل شر اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک واعوذ بمعافاتک من عقوبتک واعوذ بک منک
لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد و در جامع الاصول این در روایت
نسائی از کعب احبار آورده که گفت سوگند بخدایی که شکافته دریا را برای موسی که ما می یابیم در تورات
که داود پیغمبر خدا چون برگشتی از نماز خود میخواند این دعا را و کعب از صهیب رضی الله عنه روایت کرده
که محمد صلی الله علیه وسلم میخواند این کلمات نزد برگشتن از نماز خود و ابو ایوب انصاری رضی الله عنه
گفت هرگاه که نماز میگذاردم از پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم هیچ وقت نبود که بعد از سلام بگفتی اللهم
اغفر لی خطایای و ذنوبی کلها اللهم ابعثنی واحینی وارزقنی واهدنی لصالح الاعمال والاخلاق
انه لا یهدی لصالحها الا انت واصرف عنی سیئها فانه لا یصرف سیئها الا انت و فرموده آنحضرت اذا
صلیت الصبح و چون بگذاری نماز صبح را فقل پس بگو قبل ان تکلم پیش از آنکه سخن گویی اللهم اجرنی من
النار سبع مرات هفت بار فانک ان مت من یومک پس اگر بمیری در روز خود کتب الله لک
بنویسد خدای تعالی برای تو جوارا من النار نامه رستگاری از آتش و فتح و جوار در اصل [illegible]
گویند که از سلطان بگیرند تا هیچکس بوی در راه تعرض نکند و اذا صلیت المغرب فقل قبل ان تکلم اللهم
اجرنی من النار سبع مرات فانک ان مت من لیلتک کتب لک جوارا من النار این حدیث در صحیح ابن حبان
و در جامع الاصول از سنن ابی داود نیز آورده و لیکن بتقدیم ذکر صلوة مغرب بر صلوة صبح و در سنن
نسائی آورده از روایت ابی امامه من قرا آیة الکرسی زاد الطبرانی و قل هو الله احد یعنی گفته است
که هر که بخواند آیة الکرسی قل هو الله احد فی دبر کل صلوة مکتوبة در پس هر نماز فرض لم یمنعه
نگذارد او را من دخول الجنة از در آمدن بهشت الا ان یموت و فی روایة الا الموت در این عبارت اشکال
مشهور است چه ظاهر چنان مینماید که گویند الا الموت چه مانع از دخول جنت چون است که در
عالم باقی نیامده است تا خود سبب دخول جنت است نه مانع از آن و در توجیه آن میگویند مراد
بموت بیخیا حیات است چون مستعار [illegible] است و همین حیات بموت است موت نام کرده و این

توجیه در غایت بعد و ضعیف است و نیز گفته‌اند که مراد از آخر موت و عدم مجیء اوست و بعضی گفته‌اند
که مراد از موت بودن بنده است در قبر پس از بعث و چون مبعوث شود در آید در بهشت و توقف
بعضی گفته‌اند که مراد آنست که مانع از دخول جنت الآن مهیا و موجود نیست و شرطیت و [illegible] بود
بالفعل در بهشت هم در آمد و بر این توجیه مراد دخول جنت در نشأه حیات عاجل بالفعل [illegible]
تقدیر چنین است که گفته شود مراد آنست که اگر وجوب موت و لزوم ذوق او مر هر نفس را بحکم کل
نفس ذائقة الموت [illegible] که در بهشت می در آمد و بر این توجیه مراد دخول جنت در نشأه
حیوة عاجل بالغه و بر این تقدیر جایز است که گفته شود مراد آنست که اگر وجوب موت و لزوم
ذوق او مر هر نفس را بحکم کل نفس ذائقة الموت نبودی همیدون در بهشت الآن مهیا بودی لیکن لا
می آید وجود موت در بهشت و بهشت جای موت نبود و [illegible] در دخول جنت تا اجل و قتا
داده یافت و طیبی گفته که موت حاجز است میان تالی آیة الکرسی و دخول جنت چون متحقق شود
و منقضی گردد حاصل شود دخول جنت فافهم و چون در تخریج این حدیث [illegible]
مصنف بسط کلام کرده در اثبات و تصحیح آن و گفته این حدیث را جماعتی دیگر غیر نسائی نیز روایت کرده
مثل طبرانی و رویانی و دارقطنی و ابن حبان و غیر ایشان و بعض از حفاظ میگویند که این حدیث آیة
الکرسی بعد از نماز صحیح است و ابن الجوزی چنانکه عادت اوست از افراط و مبادرت بحکم بر حدیث بوضع
انرا در موضوعات ذکر کرده و حفاظ بر وی یعنی ابن الجوزی اینجه که این حدیث را در موضوعات
ذکر کرده طعن کرده‌اند و گفته که ذکر کردن او این حدیث را در موضوعات خطا است و ابن جوزی
استدلال بضعف محمد بن حمیر که راوی حدیث آیة الکرسی است کرده و حکم او بضعف محمد بن
حمیر خطا است زیرا که این شخص را بخاری که در تصحیح و تنقید رجال فوق الکل است تعدیل کرده و یحیی
بن معین که محک رجال است و استاد این قوم است در تنقید روات توثیق کرده و این دو معدل یعنی
بخاری و یحیی بن معین کافیست در عدالت و وثوق وی و در معجم طبرانی آمده است من قرا آیة
الکرسی فی دبر الصلوة المکتوبة کان فی ذمة الله الی الصلوة الاخری هر که بخواند آیة الکرسی بعد از هر
نماز فرض باشد در پناه خدا و در عهد و امان وی تا نماز دیگر و این حدیث را جماعتی از صحابه روایت
کرده‌اند از آنجمله امیر المومنین علی است رضی الله عنه و کرم الله وجهه و در مشکوة حدیث امیر المومنین
را بیهقی آورده که گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که گفت بر چوبهای این منبر هر کی
بخواند آیة الکرسی را بعد از هر نماز منع نکند او را از در آمدن بهشت مگر موت و هر که بخواند او را

و شرط او در دخول جنت را که [illegible] موت

که بخواب رود و این کند که خدای تعالی او را بر سرای وی و سرای همسایه و اهل چند اهل خانها که گرد آ
رواه البیهقی فی شعب الایمان وقال اسناده ضعیف و از جمله صحابه که این حدیث را روایت کرده اند
جابر بن عبد الله و عبد الله بن عمرو انس بن مالک و مغیرة بن شعبه و ابو امامه است رضی الله
عنهم و وجود این حدیث بچندین طرق مختلفه و مخارج متعدده قوی شده است ثابت بوده زیرا که
اختلاف طرق و مخارج حدیث دال است بر آنکه این حدیث را اصلی از اصحیح هست و اقلش آنکه
موضوع نیست و در فضایل آیة الکرسی احادیث علی الاطلاق بی تقیید بخواندن آن عقیب صلوة
بسیار آمده و بعضی از آنها بحد صحت و ضعیف نزد محدثین شیخ سیوطی در جمع الجوامع آورده که
امیر المومنین علی مرتضی رضی الله عنه فرمود سه آیات تقرأ الله لا اله الا هو الحی القیوم آخر
و فرمود هیچ مردی را ندانم که در اسلام شده و اسلام عمر تا که عقل رسیده که در خواب رود و این
آیت را نخوانده بود و کاد تعالی این آیات را به پیغمبر شما داد و مات از گنجی که زیر عرش عظیم بنهاده است و هیچ
پیغمبری دیگر را نداده شد و من شب نکنم مگر آنکه از سه بار بخوانم در دو رکعت سنت که بعد از عشا
بگذارم و در وتر بخوانم و چون بخواب روم بر خوانم و از انها که حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم شنیدم که اگر ترا قرآن یاد کرده ام و فرمود شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که گفت سید
پیغمبران آدم است علیه السلام و سید عرب محمد است صلی الله علیه وسلم و سید فارس سلمان و سید
روم صهیب و سید حبش بلال و سید درختان سدره و سید ماهها ماه حرام و سید ایام جمعه
و سید کلام قرآن و سید قرآن بقره و سید بقره آیة الکرسی در وی پنجاه کلمات و در هر کلمه پنجاه
برکت بود و در بعضی روایات هفتاد برکت و این حدیث را تقویم موضوع نیست والله اعلم و از ابی بن
کعب در صحیح روایت است که آنحضرت ازوی پرسید که عظیم ترین آیتی در قرآن کدام است ابی بن کعب گفت خدا
و رسول خدا داناتر است بعد از آن حضرت سه بار دیگر سوال کرد ابی گفت اعظم آیتی در قرآن
الله لا اله الا هو الحی القیوم است آنحضرت دست بر سینه وی زد و گفت گوارا باد ترا این علم ای ابا المنذر و در
بخاری از ابی هریره در فضیلت آیة الکرسی کرد روایت صدق و هو کذوب مذکور است و معروف است
و ذکر آن در حاشیه باید ان شاء الله تعالی و عقبة بن عامر رضی الله عنه روایت کرده و گفته امر فرمود
امر کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا قرأ بالمعوذات یعنی آنکه معوذات بخوانم در دبر کل صلوة بعد
از هر نماز فرض رواه احمد و ابو داود والنسائی والبیهقی و معوذات بکسر واو مشدده از تعویذ گرفته
گفتند که مراد باین معوذتین است یعنی قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و ایراد صیغه جمع

جمع بزعم اقل الجمع اثنان است یا مراد معوذتین با سوره ظاهر اخلاص است تغلیبا یا مراد آیات که متضمن
معنی استعاذه و تفویض و توکل و مثال معوذتین و امثال آن مثل قوله تعالی قل اعوذ بک من همزات
الشیاطین الآیه و قوله عز و جل انی توکلت علی الله ربی و ربکم و قوله سبحانه تعالی و ان یکاد الذین کفروا
الآیات یا مراد کلمات معوذه است و بعضی گفته اند یا معوذتین و سوره اخلاص و الکافرون
زیرا که در اینها برائت است از شرک که در معنی استعاذه است و در دعا بقیه معوذتین نیز آمده
قال ... اصل این حدیث در غایت صحت است و در دعای اعلام است از صحیح و وصیت فرمود پیغمبر صلی الله
علیه وسلم معاذ را که در عقب هر نماز بگو اللهم اعنی علی ذکرک و شکرک و حسن عبادتک و فرمود والله
من دوست میدارم ترا ای معاذ پس ترک مکن خواندن این دعا را عقب هر نماز روایت کرد این حدیث
را ابو داود و نسائی از معاذ و این حدیث معاذ معروف است میان علما و مسلسل است بوالله انی لاحبک
و بطرق کثیره صحیح آمده و در معجم طبرانی است از حدیث جابر که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود سه
خصلت است که هر کس که بیارد آنها را با عمل کند به این ایمان آید با ایمان چه ... ایمان فایده
نکند و اعتبار ندارد و ظاهر آنست که مراد بایمان یقین و صحت بود دخل من ای ابواب الجنة شاء در آید
از هر در بهشت که خواهد و زوج من الحور العین ما شاء و تزویج کرده شود از حور عین چندانکه خواهد
خواهد یا هر وقت که خواهد و اگرچه بعد ایشان برای معنی ما دارند یعنی هر چه خواهد بشید
بی صوبة دارد و این اوفق است یعنی اگرچه من حیث اللفظ بعیدی دارد خصلت اول ایمن
کرد من عفا عن قاتله هر که عفو کند از قاتل خود و وصیت کند یا اصاف باید فعلا ما میراث
قاتل وی یا او وارث است که حق قصاص بر وی دارد خصلت دوم آنکه ادا دین پنهانی اداکند دو دین
دین مخفی را که کسی نداند مگر او و این یعنی که گواه بر آن ندارد یا دائن بیند الخوف فراموش کرده شد
یا موروث وی داده باشد بی علم وی خصلت سیوم آنکه قرائت کند در دبر هر صلوة مکتوبه بخواند در پس
هر نماز فرض عشر مرات ده بار قل هو الله احد فقال ابی گفت ابو بکر رضی الله عنه او بعثی یا رسول الله
او احدهن یا یکی از این سه خصلت بیارد یا رسول الله پیر آنحضرت الناس صدیق اکبر به بلاد
دانست و اکثر گفت عمر را شنیده فقال او واحد هن یس فرمود یا یکی ازین سه خصلت بیارد و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم هر بامداد نماز صبح گفتی اللهم انی اصبحت لا استطیع دفع ما اکره ولا املک نفع ما
ارجو و اصبح الامر بید غیری ... روایات امری بیدی غیری و اصبحت مرتهنا بعملی فلا فقیر افقر
اللهم لا تشمت بی عدوی و لا تسو بی صدیقی عدو و صدیق هر دشمن و دوست ... امل

از جن و انس دینی و دنیاوی اما دنیاوی که معد کند در دین و بیقوع آن ضرری و نقصانی در دین
و کذا الحال و هی لازم آید اللهم لا تجعل مصیبتنا فی دیننا چون مصیبت دینی عظیم است تخصیص کرد
بوی چه اگر در مصیبت دنیا صبر کند و یا بجمع ایما کرد و نظر بر الطاف خفیه الهی تعالی دارد ثواب
صبر و ملاحظه آن الطاف نقصان آن جبر آن نقصان کند و باین جمع ایما کرد فرمود لا تجعل الدنیا
اکبر همنا و در تقیید باکبر اشارتست بانکه آدمی تا در قید حیاتست کم دنیا نخواهد بود و همچنین
در قولش و لا مبلغ علمنا و لا تسلط علینا من لا یرحمنا از جبابره و ظلمه جن و انس و اشد آن تسلط است
کفار و تسلط آنجا داخل است اللهم بک اصبحنا و بک امسینا و بک نحیی و بک نموت اللهم ما اصبح
بی من نعمة او باحد من خلقک فمنک وحدک لا شریک لک فلک الحمد و لک الشکر اصبحنا و اصبح الملک لله رب
العالمین اللهم انی اسألک خیر هذا الیوم فتحه و نصره و نوره و برکته و هداه و اعوذ بک من شر ما فیه
و در بعض روایات من شره و شر ما فیه و شر ما بعده اللهم عافنی فی بدنی اللهم عافنی فی سمعی اللهم
عافنی فی بصری اللهم رحمتک ارجو فلا تکلنی الی نفسی طرفة عین و در بعضی روایات و لا اقل
من ذلک نیز آمده و اصلح لی شانی کله لا اله الا انت اللهم انی اعوذ بک من الهم و الحزن و اعوذ بک
من العجز و الکسل و اعوذ بک من البخل و الجبن و اعوذ بک من غلبة الدین و قهر الرجال اللهم اکفنی
بحلالک عن حرامک و اغننی بفضلک عمن سواک یا حی یا قیوم تنبیه بعد صلوة دانسته شد که
و نیز باید دانست که ادعیه بعد صلوة بسیار است باید که ما هم را حفظ کند تا آنها خوانده شود کلا او بعضا
باعث احراز فضیلت است و اتباع سنت کردن و حمل ... تصریح کرده امام محیی الدین نووی در
استفتاح صلوة چنانکه گذشت و ظاهر آنست که فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم ادعیه و
اذکار علی الحضرت بداوم لازم نباشد ... فصل در سنن رواتب
از نمازها ... روایت ... فرایض که در روز و شب ... توظیف میکرد
... چهار رکعت ... در میان آن و لیکن ...
گفت ... مواظبت ... از انجمله
علی ... هر چند ... تاکید ...
شود ... مواظبت ... دوام ... مأخوذ است از
... بعضی دوام ... کذا فی بعض شروح المشکاة ... مواظبت مطلق
کردن خود ظاهر است ... در رکعت ... در سفر خود مروی نیست که هیچ

ابو داود ... باشد بجز رکعتین فجر و ظهر چنانکه بیاید و دو رکعت پیش از فرض صبح دو رکعت
پیش از فرض صبح و دو رکعت پیش از فرض ظهر و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از عشا
اینجا بیان امکنه است در کتب سته از حدیث ابن عمر رضی الله عنه باین بیان اختلاف در الفاظ
آن و زیاده کرده در صحیحین لفظ فی بیته بعد از مغرب و عشا و بخاری آورده که ابن عمر گفت حدیث
کرد مرا حفصه که میگذارد نبی صلی الله علیه و سلم دو رکعت خفیفه بعد از طلوع فجر و این ساعتی
بود که در نمی آمدم من بر آنحضرت و باین او معلوم شد که سنت فجر نیز در بیت میبود و احادیث
صحیح تر از این نیز درین باب آمده چنانکه در صلوة لیل بیاید و سنت دو رکعت پیش از ظهر
مذهب شافعیست و متمسک وی همین حدیث ابن عمر است و در گذاردن چهار پیش
از وی نیز احادیث آمده که دلیل امام ابو حنیفه است ترمذی و نسائی و ابن ماجه از عایشه
و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از ام حبیبه آورده اند که آنحضرت فرمود صلی الله علیه
و سلم کسی که بگذارد دوازده رکعت در روز و شب و در روایتی کسی که مداومت بکند بر دوازده
رکعت از سنت و در روایتی دوازده رکعت تطوع غیر فریضه بنا کند او را الله تعالی خانه در بهشت
و زیاده کرده ترمذی این تفصیل را که چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد از وی و دو رکعت
بعد از مغرب و دو رکعت بعد از عشا و دو رکعت پیش از فجر و اگرچه ترمذی حدیث عایشه
را غریب من هذا الوجه گفته و در حفظ بعضی از رجال وی سخن کرده و لیکن حدیث ام حبیبه که گفته اند
رواه الجماعة الا البخاری شاهد اصل حدیث است و ترمذی در جامع خود از عاصم بن ضمره از امیر
المومنین علی آورده که گفت میگذارد پیغمبر صلی الله علیه و سلم پیش از ظهر چهار رکعت و بعد از
وی دو رکعت و گفته که درین باب حدیث عایشه و ام حبیبه آمده و حدیث علی حسن است و
عمل بر اینست نزد اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و آنها که بعد از ایشانند و همین است
قول سفیان ثوری و ابن المبارک و اسحق و بعضی از اهل علم گفته اند صلوة لیل و نهار دو گانه دو گانه است
و مقصود ایشان آنست که فصل کند میانه هر دو رکعتین و باین قایلست شافعی و احمد و نیز از عایشه
رضی الله عنها آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم چهار رکعت را پیش از ظهر میگذارد بعد از وی
میگذارد و این را طرق است انتهی و مسلم و ابو داود از عبد الله بن شقیق آورده اند که گفت پرسیدم
عایشه را از صلوة تطوع رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت میگذارد در خانه خود پیش از ظهر چهار
رکعت پس بیرون می آید و میگذارد نماز بر مردم پس می در آید بخانه و میگذارد دو رکعت و ابو داود

بعد از آن دو دو رکعت

از عبد الله بن شقیق آورده اند که گفت پرسیدم عایشه را از صلوة تطوع رسول خدا صلی الله علیه وسلم
گفت میگذارد در خانه خود پیش از ظهر چهار رکعت پس بیرون می رفت و نماز میگذارد و دو رکعت
و ابو داود در سنن خود و ترمذی در شمایل از ابو ایوب انصاری آورده که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرمود چهار رکعت است پیش از ظهر که نیست در آنها تسلیم گشاده میشود برای آنها درهای
آسمان و در موطای امام محمد بن الحسن مثل این آمده و در نسائی نیز چهار آمده است ولیکن بدو سلام
و ترمذی وجوه را بیان کرده چنانچه نقل کردیم **تنبیه** در اثبات سنت چهار رکعت پیش از ظهر
دو طریقست یکی اثبات آن بحدیث امر و دیگر آنکه در آنجا ترغیب کرده اند و آنها نموده اند
ولیکن گفته اند که از ترغیب و بیان فضیلت و مواظبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران لازم نیاید
تا سنیت آن ثابت شود غایت آن ندب و استحباب است و طریق ثانی حکم باثبات آن نیز و تطبیق
میان احادیث کرده در بعضی از آنها دو رکعت آمده و در بعضی چهار بانکه چهار را در بیت شریف
میگذارد و دو را چون در مسجد آمده ابن عمر وقتی که در مسجد آمده میگذارد تحیة المسجد
دیده و ابن عمر آنرا سنت ظهر پنداشته یا آنکه اعتقاد ابن عمر آن بوده که سنت ظهر همان دو رکعت است
و چهار رکعت دیگر دعای دیگر است که در وقت زوال شمس میگذارد از جهت فتح درهای آسمان در آن
وقت و اثبات آن باین هر دو وجه در کلام مصنف باید و مشکل علاوه از آنحضرت دو رکعت بعد
ظهر وقتی فوت شد بعد از عصر از قضا کرده چنانچه در صحیح بخاری آمده است که ام سلمه آنحضرت
را دیدند که بعد از عصر دو رکعت میگذارد پس ام سلمه جاریه در حضرت فرستاد تا از آن پرسید
فرمود این دو رکعت بعد از ظهر است که بجهت اجتماع وفود فوت شده بود آنرا قضا کردم و تمام تحقیق
در باب اینها در نماز بدعت گذشت و همیشه آنحضرت بعد از نماز عصر دو رکعت گذارده چنانچه
در جامع الاصول از بخاری و مسلم و ابو داود و نسائی از عایشه آورده که گفت دو نماز بود که ترک
نمیکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا در سر و علانیه در سفر و حضر دو رکعت پیش از صبح و دو رکعت
بعد العصر و میگذارد آنرا با ملازمت و مداومت بر آن و احادیث درین باب بطریق
متعدده آمده صریح در آنکه آن را بعد عصر بوده و قاطع آن نیست که بعضی میگویند که آن قضای رکعتین
ظهر بوده که مشغول شده بود از آن بجهت اشتغال بوفد عبد القیس و در روایتی از وی آمده که گفت
میگذارد وی صلی الله علیه وسلم دو رکعت پیش از عصر روزی فشغل الناس شاغل الرکعتین
بگذارد آنرا بعد از عصر بعد از آن مداومت نمود بران و عادت شریفه بران بود که چون چیزی در

نمازی

١٩
نماز میکرد دیگر پیوسته مداومت مینمود و در روایتی آمده که این دو رکعت در خانه میگذارد نه در مسجد
بقصد تخفیف بر امت و محبوب میداشت تخفیف امت را و از اینجا میگوید مصنف و این
نیز که گذارد آن دو رکعت بعد از عصر از خصایص آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و در حق غیر وی
مکروه چنانکه در روایت ابو داود آمده که میگذارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از
عصر و نهی میکرد از آن و وصال میداشت صوم وصال را و نهی میکرد از آن و نهی از رکعتین در صحیح بخاری
نیز مذکور است ولیکن حدیث دیگر از ابو داود که در جامع الاصول آورده که پرسیده شد ابن عمر
از رکعتین قبل المغرب پس گفت ندیدم هیچ یکی را در عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میگذارد آنرا
و رخصت کرد آنحضرت در رکعتین بعد از عصر ما فات دلالت دارد که نبوده آن از خصایص آنحضرت و نهی
مردم از آن و در بعضی آثار آمده که امام احمد او را دید که در درون خانه خود میگذارد و گفت چرا پنهان
میگذاری گفت از ترس مردم و بالجمله احادیث و آثار در نهی از این دو رکعت و از مطلق نماز بعد از نماز
عصر غالب و قوی است و مختار جمهور علما نیز همین است پس حق آن باشد که آن از خصایص آنحضرت
بود و در حق غیر وی مکروه است چنانچه مصنف گفت والله اعلم و چون مختار به مصنف
رکعتین است پیش از ظهر و احادیث صحیح در چهار رکعت نیز وارد شده گفت و گاه پیش از ظهر چهار
رکعت گذارد بلفظ بخاری و ابو داود و نسائی که از عایشه روایت کرده اند ایست که کان لا یدع
اربعا قبل الظهر و رکعتین قبل الغداة بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که ترک نمیکرد چهار رکعت
پیش از ظهر و دو رکعت پیش از بامداد و در فتح ابن الهمام از سنن سعید بن منصور از براء ابن عازب
آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی که بگذارد پیش از ظهر چهار رکعت گویا که تهجد
کرده در شب و هر که بگذارد مثل آن بعد از عشا گویا که در شب قدر گذارده و بیهقی این را از قول
عایشه و نسائی و دارقطنی از قول کعب روایت کرده اند موقوف و بجای مثل مرفوعست زیرا که
مقادیر ثواب جز بسماع از حضرت رسول نتوان دانست و قول صحابی در اینچه بقیاس نتوان
یافت محمول است بر سماع چنانچه در مقدمه گذشت و لیکن علما که قایل اند بدو رکعت این حدیث
را برای اخراج از مواظبت بر چهار رکعت پیش از ظهر دو تاویل کرده اند یکی آنکه چون سنت ظهر در
خانه گذاردی چهار رکعت گذاردی و اخبار عایشه از حال درون خانه است که دید و چون در
مسجد بودی دو رکعت گذاردی و ابن عمر از این حال خبر داد و چون روایتی صریح باختلاف حالین
وارد نشده لا جرم حمل بر وی تاویل و جمع ظاهر بود اگر چه از نقل عایشه که گفت کان یصلی فی بیته

قبل الظهر اربعا اسنادی ... یعنی میتوان یافت و دوم تاویل آنکه چهار رکعت نماز فی بود مستقل
سنت داتبع ظهر ... عقب زوال الشمس میگزارد و میفرمود که هذه ساعة یعنی این ساعتیست بعد از زوال
ساعة تفتح فیها ابواب السماء ساعتیست که گشاده میشود درو یعنی ابواب السماء درهای آسمان و احب و دوست
دارم ان یصعد لی که صعود کند بجانب حق معبود برای من فیها عمل صالح در این ساعت عمل صالح
و چون نماز افضل اعمال صالح است و نیز این وقت حضور نماز است فعل نماز افضل اعمال صالح
و نیز این وقت حضور نماز است فعل نماز درو افضل و انسب باشد و بر این تاویل سنت ظهر نماز
دو رکعت باشد و چهار رکعت تطوع غیر آن سنت و این نیز خلاف ظاهر است چه ظاهر لفظ آن
حدیث که گفت چهار رکعت میگزارد پیش از ظهر و دو رکعت بعد از ظهر در سنت که هر دو سنت
ظهر باشد که چهار دیگر بجهة فی زوال این نیز میگزارده باشد با هم بر تاویل ظهر را این فضیلت باشد
چنانکه بعضی علما گفته اند که مراد بحدیث فتح باب و صعود عمل این سنت ظهر است و اثبات این فضیلت
منافات بسنیت ندارد با وجود ثبوت مواظبت و حدیث [illegible] که مسلم و ابی داود از عبد الله
بن شقیق روایت کرده مصرح است در آنکه آنحضرت چهار رکعت که درخانه میگزارد سنت ظهر بوده کما
والله اعلم و عبد الله بن مسعود رضی الله عنه بعد از زوال هشت رکعت میگزارد احتمال دارد
که این هشت رکعت مستقل بوده باشد و دو رکعت سنت ظهر باشند داخل آن باشد و میگفت ابن مسعود
ان این هشت رکعت بعدلهن برابری میکند مثل این هشت رکعت در امر قیام اللیل از تهجد با آنکه
رکعات تهجد اختلاف روایات و عادت شریف نیز درین باب مختلف بوده است یازده یا سیزده
آنچنانکه در محل خود بیاید و یک رکعت از آن وتر است و غالبا این قول ابن مسعود بر روایت هشت است
احتمال دارد که مراد تمام نماز شب باشد و مقصود همین است که هشت رکعت در این وقت برابر هشت
رکعت در آن وقت است و هذا الظاهر و بعضی از مشایخ در توجیه تعدیل هشت رکعت بعد از زوال
هشت رکعت با قیام لیل میگویند این گویا آنست که این دو وقت یعنی وقت زوال و وقت تهجد
نزول رحمت و گشادن درهای رحمت چنانچه همین ساعت معلوم شد که بعد از زوال گشاده میشود
و آن بعد از انتصاف نهار است و نزول رحمت الهی در شب بعد از انتصاف شب پوشیده نماند
که در احادیث فضل قیام لیل وارد شده است که نزول رحمت در ثلث اخیر از شب است و وقت تهجد ظاهرا
ابتدای آن بعد از انتصاف است و کمال آن در ثلث اخیر که وسط است میان مبدأ و منتهی و چون هر دو وقت
محل قرب و رحمت مناسبت ظاهر حاصل بود در میان هر دو وقت و نماز در هر یکی از این دو وقت

عدیل دیگری بود در فضل و چون نزول رحمت در بعد نصف اللیل اشهر و اظهر بود نماز وقت زوال
را عدیل آن ساختن و تشبیه بوی کردن تعکیس فافهم و در جامع الاصول از ترمذی و در مشکوة از ترمذی
و بیهقی آورده که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که میگفت
چهار رکعت پیش از ظهر بعد از زوال حساب کرده میشود با مثل آن در نماز سحر و هیچ شی نیست مگر
آنکه تسبیح میگوید [illegible] میکند پروردگار را در آن ساعت پس خواند این آیه را یتفیؤ ظلاله
عن الیمین والشمائل سجدا لله الایة و در مسند امام احمد حنبل و سنن نسائی و ترمذی و ابی داود و ابن ماجه
مرویست که گفت عنبسه ابن ابی سفیان شنیدم از خواهر خود ام حبیبه زوجه رسول الله صلی الله علیه و سلم
که میگفت من حافظ کسی که محافظت کند و مداومت نماید علی اربع رکعات قبل الظهر بر چهار رکعت پیش
از ظهر و اربع بعدها و چهار رکعت بعد از ظهر حرمه الله علی النار حرام کرداند او را الله تعالی بر آتش
دوزخ و گفته ترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب من هذه الوجه و این چهار رکعت که بعد از ظهر
میگزارد تسبیح و سلام میگزارد [illegible] تشهد که این چهار رکعت و رای دو رکعت سنت است یا
هر دو احتمال دارد و ظاهر اول است و شیخ ابن الهمام میگوید که اختلاف میکنند اهل این عصر که آیا
چهار رکعت [illegible] با تسلیمه واحده یا نه جماعه گفتند که
نمیتوان کرد و نیز در منیه واقع شده که اگر بگزارد چهار رکعت بعد از ظهر بیک سلام باید و سلام [illegible] حاصل
شود [illegible]
رکعت بعد از ظهر است و ابن صلاح [illegible] و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
گفت کان النبی صلی الله علیه و سلم یصلی قبل الظهر اربع رکعات یفصل بینهن [illegible] میان آن چهار رکعت
بالتسلیم سلام گفتن علی الملائکة المقربین بر فرشتگان مقرب و من تبعهم و کسانی که تابع ایشانند
من المسلمین والمؤمنین از مسلمانان و مومنان یعنی اصل و سابق درین سلام فرشتگان
اند که مقربان درگاه الهی و سابق در وجود و طاعت و عبادت اند و مومنان درین مقام تابع و لاحق
ایشان اند و بعضی گفته اند که مراد [illegible] تشهد است [illegible] التحیات الی آخر [illegible] و لا روایة
کرده این حدیث را احمد والترمذی و حسنه یعنی گفت ترمذی هذا حدیث حسن و نیز گفت درین باب
حدیث از عبد الله بن عمرو و عبد الله بن عمر نیز آمده بدانکه در جامع الاصول و مشکوة که این حدیث
از ترمذی آورده قبل العصر است و ترمذی نیز در جامع خود این را در باب ما جاء فی الاربع
قبل العصر آورده و در جامع الاصول در روایت عصر ذکر کرده و شاید که لفظ ظهر در بعضی نسخ

قلم است ولیکن چون در روایت ظهر ذکر کرده معلوم میشود که از اشتباه ناظر است و در ان کتب و صواب آنست
کان یصلی قبل العصر اربع رکعات والله اعلم و نیز امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت کرده که پیغمبر صلی الله
علیه وسلم هر روز شانزده رکعت سنت میگذارد چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد از آن و چهار
رکعت پیش از عصر و چهار رکعت در وقت ضحی این بعض است از حدیث مطول اما علی آنرا داستان
آن سخن گفته این حدیث مطول در بین کتب بنظر نیامده تا تتمه آن و سخنی که علی آورده ذکر میکردیم و با وجود
ان معدودی که در تفصیل شانزده گفته و شمرده شانزده نمیشود مگر آنکه گفته شود دو رکعت پیش از
نماز فجر را بجهة ظهور و شهرت آن ذکر نکرده تا مجموع شانزده شود و عدم ذکر سنت مغرب و عشا
بنا بر آنست که مقصود بیان رکعات سنت روز است نعم اگر چهار رکعت ضحی شمار نکنند سنت فجر و
با اربع قبل العصر شانزده میشود چنانکه بعضی بهمین شمرده اند مگر آنکه گفته شود که قول او و چهار
رکعت ضحی عطف است بر شانزده و بلقین روایت اول که ذکر کرده ما اعتماد اصلست تمها فندبر و ابن عمر رضی الله
عنهما روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که فرمود رحم الله امرأ رحمت کند خدای تعالی امرا مردی را
که صلی قبل العصر بگذارد پیش از عصر اربعا چهار رکعت این حدیث را احمد و ترمذی و ابی داود روایت
کرده اند و ابن خزیمه و ابن حبان در صحیح خود آورده و گفت ترمذی حسن غریب و ابن حبان
این حدیث را تصحیح کرده و آن حدیث مذکور سابقا از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز در قبل العصر
که مصنف آنرا در سنت پیش از ظهر آورده چنانکه گفته شد و نیز ابو داود از امیر المؤمنین علی رضی الله
عنه پیش از عصر دو رکعت روایت کرده و ترمذی و احمد در حدیث بجای رکعتین آورده اربع
و از جهة اختلاف این روایات است که مذهب حنفی تخییر است میان چهار و دو و جمع این الاحادیث
و چهار افضل است چنانچه در کتب اصول فقه تحقیق آن نموده اند و دو رکعت پیش از مغرب صحابه
رضی الله عنهم میگذاردند و منع نفرموده چنانکه در روایت مسلم آورده آمده که از انس پرسیدند که
پیغمبر صلی الله علیه وسلم دو رکعت پیش از مغرب میگذارد گفت نمیگذارد و لیکن میدید ما را که میگذاردیم
پس نه امر میکرد و نه نهی میکرد و نیز بخاری و مسلم و نسائی از انس آورده اند که چون موذن
اذان مغرب میگفت جماعه از صحابه بر میخاستند و در پهلوی ستونهای مسجد دو رکعت میگذاردند
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم از درون خانه بیرون می‌آمد و ایشان را میدید که نماز میکنند و در روایتی
آمده که مردم از بیرون مسجد میدیدند و خیال میکردند که نماز گمان میبردند که مگر نماز
مغرب ادا کرده اند از بس کثرت گذارندگان این دو رکعت و در کتب حنفیه موطا آمده که آنحضرت

سه بار

سه بار فرمود بین کل اذانین صلوة و در مرتبه ثالث فرمود لمن شاء یعنی هر که خواهد بگذارد و هر که نخواهد
نگذارد و مراد بین الاذانین اذان و اقامت است و اثر گفت با وجود آنکه در میان اذان و اقامت مغرب هرچه
نماز است میگذارند نماز بجاست که بعضی گفته اند که این در باب مغرب است و داخل نماز بعد العصر
و لیکن احتیاط باقیست اگر خواهد بگذارد و در صحیح بخاری ثابت است که فرمود صلوا قبل المغرب
بگذارید نماز پیش از مغرب این کلمه را سه بار مکرر فرمود و قال فی الثالثة و گفت در بار سیوم لمن
شاء یعنی این امر ایجابی نیست بلکه تخییر است هر که خواهد کراهیة ان یتخذها الناس سنة یعنی
اینکه فرمود لمن شاء از جهت ناخوش داشتن آنکه مردم این نماز را سنت مؤکده و طریقه مستمره گیرند
و در روایتی چنینست ان یتخذها الناس که گذارد دائم و سنت و مستحب اما در نتیجه رعایت برای
مواظبت بود نیست و در شرح ابن الهمام میگوید که اختلاف کرده شده است در استحباب دو رکعت
پیش از مغرب طایفه بدان قایل شده و منکر شده اند آنرا بسیاری از سلف و اصحاب ما و مالک رضی الله
عنهم یک آن طایفه با حادیثی است که در صحیحین و غیرهما وارد شده یافته و جواب آن معارضه آن
بانچه ابو داود آورده که پرسیده شد ابن عمر را از رکعتین قبل المغرب گفت ندیدم هیچ احدی
را در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم که میگذارد آنرا و رخصت کرده در رکعتین بعد العصر و
این حدیث صحیح است نزد ما و راجح است بجهة عمل اکابر صحابه و سلف موافق آن و نفی کرد از ایشان آنرا
اگرچه در صحیحین خلاف آن آمده و نیز که صحبت معتبر است با اجتهاد در امر ایشان و روایات
امر دوات بر قرار داد ایشان نزد اختلاف مردم در توثیق و عدم آن انتهی گفت ابن الهمام و تطویل
کرده در تحقیق این سخن و کلامی با کرده و در مقدمه در تعیین مراتب صحت و قرار داد محدثان که اصح
الکتب صحیح البخاری ثم مسلم ثم از وی نقل کرده ایضا آورده و فی تذکره والله اعلم اثبت اینجا از سنن روات
ذکر کرده ترمذی از ابی هریره روایت کرده که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی بعد المغرب
ست رکعات لم یتکلم فیما بینهن بسوء عدلن له بعبادة ثنتی عشرة سنة و از عایشه آورده که من
صلی بعد المغرب عشرین رکعة بنی الله له بیتا فی الجنة و حدیث ابی هریره را تضعیف کرده انتهی
و این نمازی است که آنرا صلوة الاوابین گویند و شیخ ابن الهمام از ابن عمر روایت کرده که گفت رسول
خدا صلی الله علیه وسلم هر که بگذارد بعد از مغرب شش رکعت نوشته شود از اوابین و بعد ازین خواند این
آیت را انه کان للاوابین غفورا و گفته که حال این شش رکعت مثل حال چهار رکعت است بعد
از ظهر که اگر راتبه را نیز از وی حساب کنند حاصل کرده این موعود انتهی اما گذارد در چهار رکعت

مصنف

بیشتر از عشا در احادیث بنظر در نیامده و شیخ در تعلیل در گذاردن چهار رکعت قبل العشا و بعد آن
بیان کرده مکروه مثل ظهر است در عدم کراهت تطوع قبل و بعد و عمل اهل حرمین بر آن گذاردن سنت
قبل العشا است و در حدیث بخاری بعد از عشا چهار رکعت بروایت ابن عباس آمده و در حدیث ابی
داود از شریح بن هانی چهار یا شش آمده و احتمال دارد و الله اعلم که شش یا رکعتین باشد و شیخ
نیز دو چهار رکعت بعد العشا حدیث مذکور از بخاری علاوه کرده و در بعد این چهار رکعت را بعد
عشا از سنن شمرده و اگرچه وی در بیان سنن مسامحه کرده و بیش از ظهر چهار رکعت یاد دو را نیز از
شمرده با وجود آنکه از مستحبات اند و لیکن در شرح ابن الهمام گفته که آنچه مقتضا نظر است و بودن
انها سنت جهت مواظبت بر آنها چنانچه ابی داود از شریح بن هانی آورده که گفت پرسیدم عائشه را
رضی الله عنها از نماز رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت نگذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز عشا
هرگز و در آمد در خانه مگر آنکه گذارد در وی چهار رکعت یا شش رکعت و گفت شبی باران بود و نطع
بر زمین انداختیم بود نطع که سوراخی داشت و دیدیم من که آب از آن سوراخ می بر آمد و آنحضرت
صلی الله علیه و سلم جامهای خود را از زمین در نماز نگاه میداشت و این نص است در مواظبت
و چون از ذکر اعداد سنن فارغ شد شروع در ترجیح در بیان بعضی احکام آن کرد و گفت مجموع روایات
را در خانه خویش گذاردی و نیز ترغیب بر آن کردی و فرمود محبوب ترین نماز بعد از صلوة مکتوبه
نماز وی است که در خانه خود بگذارد و گفته اند که نماز نفل در خانه گذاردن افضل است اگر چند حرم
یا درون خانه کعبه باشد علی الخصوص دو رکعت سنت بعد از مغرب که هیچ وقت در مسجد نگذارد
و قرائت در این دو رکعت بیشتر احوال قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد بود چنانکه ترمذی
از عبد الله بن مسعود آورده که گفت احصا نتوانم کرد آنچه شنیدم من از حضرت رسول الله صلی الله
علیه و سلم که میخواند در رکعتین بعد المغرب و رکعتین قبل الفجر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد
و گفته که در این باب از ابن عمر نیز آورده آمده و گفته که حدیث ابن مسعود غریب است نمی شناسیم آنرا مگر
از حدیث عبد الملک بن معدان از عاصم و ابو داود از ابن عباس روایت کرده که کان تطویل میکرد
وی صلی الله علیه و سلم قرائت را در رکعتین بعد المغرب تا آنکه متفرق میشدند اهل مسجد و چون
در این حدیث نوع اشعاری بگذاردن این دو رکعت در مسجد بود شیخ ابن حجر مکی در شرح مشکاة
میگوید احتمال دارد که در بعضی اوقات در مسجد میگذارد بجهت عذری که منع از دخول بیت میکرد
محتمل که در خانه بود و ابن عباس با ایشان علم حاصل شده باشد و خانه آنحضرت متصل مسجد

بود و جز دیواری در میان نه بود و در دیوار دری بود بجانب مسجد و اگر یکی را خانه نزدیک مسجد نبود تا
بخانه رفتن تعجیل این دو رکعت که بدان امر فرموده است چنانکه رزین و بیهقی از حذیفه آورده اند
که گفت میفرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم تعجیل کنید رکعتین بعد المغرب را زیرا که ایشان بردار آن
میشوند همراه فرایض فوت شود آیا این عذر در گذاردن آن در مسجد کرد یا نه محل نظر است و قد بر
و الله اعلم و از جهت که آنحضرت در گذاردن این دو رکعت در خانه تاکید بسیار کرده بود و هیچ وقتی
عذر در مسجد نگذارده علما را در این محل خلاف است که اگر کسی این دو رکعت را در مسجد بگذارد
مجزی و مکفی از سنت باشد یا نه بعضی از علما گفته اند که مجزی باشد از جهت وقوع او نه بر وجه مسنون
و امام مروزی گوید بعدم کفایت چه باشد بلکه من صلی الرکعتین بعد المغرب فی المسجد کسی که بگذارد
دو رکعت را بعد از مغرب در مسجد بگوید عاصیا و ابو ثور که از اصحاب شافعی است میگوید
که جنید بغدادی در فقه مذهب او داشت میگوید هو عاصی گذارنده این دو رکعت در مسجد
عاصی است و سبب عصیان وی آنست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم امر کرد بگذاردن آن در بیوت
و فرمود اجعلوها فی بیوتکم و اصل آن سنت و لیکن گذاردن آن در مسجد ترک اولی و افضل بود از جهت
مخالفت فعل آنحضرت و امری که کرده برای استحباب است نه وجوب و مختار اکثر علما همین قول است و در
سنت مغرب دو چیز سنت است یکی آنکه میان وی و فریضه سخن چیزی نکرد و دعای نگوید جهه در
حدیث در این آمده است که مکحول شامی که از کبار تابعین است بطریق ارسال روایت میکند از پیغمبر
صلی الله علیه و سلم من صلی رکعتین بعد المغرب قال مکحول گفت مکحول که راوی حدیث است در
بیان مراد از حدیث یعنی قبل ان یتکلم رفعت صلوته فی علیین برداشته شود نماز وی در مقام علیین
که محل کتاب لمعات الابرار است و عبارت مصنف ناظر بدانست که لفظ قبل ان یتکلم مدرج است از راوی
و ظاهر لفظ جامع الاصول و غیر آن آنست که این لفظ از اصل حدیث است و قول پیغمبر است صلی الله
علیه و سلم سنت دوم آنکه در خانه بگذارد از جهت حدیثی که ابو داود از کعب بن عجره روایت کرده که
پیغمبر صلی الله علیه و سلم در مسجد بنی عبد الاشهل که قبیله ایست از انصار در آمد و نماز شام گذارد
و چون فارغ شد دید که اهل آن خانه در مسجد بنماز مشغول شدند فرمود هذه این نماز صلوة
البیوت نماز بیت که در خانه باید گذارد و ظاهر آنست که اشاره بهر نوع بخصوص سنت مغرب باشد
که حاضر است و احتمال دارد که مطلق نماز نفل که در خصیه این مقید مفهوم و مستحسن است بود و از این
جهت مصنف تا به مطلوب بحدیثی دیگر کرد و گفت که در لفظ ابن ماجه که وی نیز این حدیث این

در امر دو سنت و تأکید آن ... و نزد مشتری مجزی باشد در اول

روایت کرده ابن

چنین واقع شده است که ارکعوا هاتین فی بیوتکم یعنی بگذارید این دو رکعت را در خانهای خود و این صریح است
که مراد رکعتین مغرب است نه مطلق نفل و نیز بصیغه امر واقع شده و در روایت ترمذی و نسائی آمده
که علیکم بهذه الصلوة فی البیوت ولیکن ترمذی گفته که این حدیث غریب است نمی شناسیم او را مگر ازین
وجه و گفته که صحیح آنست که روایت کرده شده است از حذیفه که پیغمبر خدا گذارد مغرب را و گذارد بعد
از وی در مسجد نماز را تا وقت عشا پس ازین حدیث معلوم شد که آنحضرت رکعتین بعد از مغرب را
در مسجد نیز گذارده است حاصل آنکه عادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن بود که مجموع سنن و
نوافل را خصوصا سنت مغرب را در خانه گذاردی مگر برای سببی و عذری که موجب فوت در مسجد بود
و مانع در آمدن در خانه بودی و چنانچه خود در خانه میگذارد صحابه را نیز بدان امر میکرد و میفرمود
ایها الناس صلوا فی بیوتکم یعنی بگذارید در خانهای خود فان افضل صلوة المرء فی بیته یعنی که فاضلترین
نماز مرد نماز اوست در خانه خود الا المکتوبة مگر نماز فرض که آن در مسجد می باید گذارد بجماعت
و نیز در صحیح بخاری آمده است که صلوا فی بیوتکم ولا تتخذوها قبورا و شک نیست که امر در عموم نوافل
برای استحباب است باتفاق علما لاکن سیاق حدیث وارد در خصوص سنت مغرب نیز محمول است
نزد اکثر و نزد بعضی برای وجوب از جهت عدم قرینه خلاف می آید ولیکن با اطلاق این حدیث در قرینه بودن
کافیست دیگر بدانکه اقوی سنن رکعتین فجر است بعد از وی سنت مغرب بعد از وی سنت بعد الظهر
بعد از ان سنت بعد العشا و بعد از وی سنت پیش از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر مثل
سنت بعد از ظهر است در رتبه بعد از سنت فجر کذا ذکره الشمنی و احادیث در فضیلت و تاکید سنت
فجر بسیار آمده و در حدیث مسلم است که رکعتا الفجر خیر من الدنیا وما فیها و عایشه گفت رضی الله عنها
نبود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر هیچ چیز از نوافل سخت تر در تاکید از رکعتین فجر و محافظت و تاکید
وی صلی الله علیه وسلم برین سنت بمرتبه ای بود که بهیچ حال ترک نکردی حتی در سفر نیز بر ادا
مواظبت نمودی و مروی نیست که در سفر سنت دیگر را گذارده باشد بجز سنت فجر و نماز وتر این صادق
دلالت دارد بر آنکه نماز وتر سنت است چنانکه مذهب بعضی اصحاب شافعی و ابی یوسف و محمد است
و نزد امام ابو حنیفه وتر واجب است و رکعتین فجر سنت و حق آنست که اگرچه احادیث در تاکید
سنت فجر و در وتر آمده ولیکن نه در آن تهدید در کثرت و تاکید که در وتر است تاکید در سنت فجر بطریق
بیان فضل و کثرت ثواب است اما در وتر بالفاظی که مشعر است بتحتم و وجوب چنانچه بنظر در احادیث
ظاهر میشود از آنکه در حدیث ترمذی و ابی داود و نسائی از علی مرتضی واقع شده الوتر لیس بحتم

از ابن عمر که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم میگذارد رکعتین بعد المغرب را در بیت خود و گفته که تحقیق روایت کرده شده است

نماز نافله

کصلوتکم

کصلوتکم المکتوبة منافات بوجوب ندارد چه منفی ختم مماثل ختم صلوة مکتوبه است نه مطلق آن و آنچه در حدیث
کرده در هدایه در اثبات وجوب وتر آورده که ان الله زادکم صلوة الحدیث از جماعتی صحابه بطرق متعدده
آمده اگرچه در خصوصیات طرق وی تکلم کرده اند و همچنین گفته شیخ ابن الهمام و گفته اولی تمسک بحدیث
ابی داود است که از بریده آورده که الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منی سه بار مکرر فرموده و روایت کرده این
حدیث را حاکم و تصحیح نموده آنرا النمر و در بعضی احادیث اطلاق سنت بر وی واقع شده بجهت آنکه
ثبوت او بسنت است یا مراد طریقه مسلوکه که در دین است و قول مصنف مروی نیست که در سفر
هیچ سنت را نیز گذارده باشد بجز سنت فجر صحیح است ترمذی و ابی داود از براء بن عازب رضی الله تعالی عنه
روایت کرده اند که گفت صحبت داشتم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم در هژده سفر و ندیدیم او را که ترک کرده
باشد دو رکعت را در وقت زوال آفتاب پیش از ظهر و ظاهر است که وی بی نیت ظهر باشد و هم ترمذی
از ابن عمر آورده که گفت گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم ظهر را در سفر رکعتین و دو رکعتین
بعد از وی و گفت حدیث حسن و در روایتی از ابن عمر آورده که گفت گذاردم نماز با رسول خدا صلی الله
علیه وسلم در حضر و سفر پس گذاردم با وی در حضر ظهر را چهار رکعت و دو رکعت بعد از وی و گذاردم
با وی در سفر ظهر را دو رکعت و دو رکعت بعد از وی و گذارد عصر را دو رکعت و نگذارد بعد از وی چیزی و گذارد مغرب را
در حضر و سفر سه رکعت و نقصان نکرد از وی در حضر و سفر و وی وتر نهار است و گذارد بعد از وی
دو رکعت و گفت هذا حدیث حسن و امام مالک در موطا از نافع از ابن عمر آورده که وی نمی دید پسر خود
را که تنفل میکرد در سفر و انکار نمیکرد بروی و نقل از ابن عمر برخلاف این نیز آمده چنانکه در جامع
الاصول از کتب سته آورده که وی گفت صحبت داشتم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ندیدیم او را که
تسبیح میکرد در سفر مراد از تسبیح نماز نفل است که آنرا سبحه نیز میگویند و از ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله
عنهم نیز اینچنین دیدیم که میگذارد نماز ظهر و عصر را دو دو رکعت و نمیگذارد پیش از آن و نه بعد از آن
چیزی و حفص بن عاصم گفت صحبت داشتم با ابن عمر در طریق مکه پس گذارد با ما ظهر را دو رکعت
پس آمد در منزل خود و نشست جماعه را دیدیم که نماز میکنند گفت چه میکنند ایشان گفتند نماز نفل
میگذارند گفت اگر من نماز نفل میگذاردم چرا فرض را اتمام نمیکردم یعنی تکمیل و اتمام فرض اولی است
از تنفل پس اگر تنفل در سفر مشروع بودی چرا اتمام فرض مشروع نشدی کذا قیل فی شرح هذا الکلام
این احادیث مخالف احادیث سابق است و در شرح مشکوة میگوید شاید که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم در سفر رواتب را در منزل خود میگذارده و ابن عمر آنرا ندیده یا ترک کرده در بعضی اسفار بجهت تنبیه

برخوانند ترک وفقها اندرستن روایتست هیچ قولست ترک وقصر واتمام وگفته‌اند که این سخن دردز
اما نزد اوامطلقا اتفاق دارند فقها بر استحباب آن مثل تاضحی وتهجد وما نند آن ونوازن تسرای سخن بحث
در فصل عبادات سفر نیز جزئی محقق کور کرده داشته اند استغفا وعلما را اکثر قائلند بسنت بودن
وتر وسنت فجر هر دو قولست در افضلیت تا از سنت فجر وتر بعضی میگویند که سنت فجر اکد
واعظم ایجهت وقوع احادیث کثیره در تاکید ومواظبت بر عمل آن وبعضی میگویند وتر از جهت بلوغ او
بحد وجوب حتی که بعضی بوجوب آن قائل اند وگویا مقصود مصنف جواب ازین قولست که
گفت چنانکه وتر نزد بعضی واجبست سنت فجر نیز نزد بعضی واجبست پس باین جهت وتر را
ترجیح نتوان کرد ولیکن قول بوجوب وتر اقوی واکثر است از قول بوجوب سنت فجر ومحتمل که مقصود
مصنف تحقیق وبیان واقع باشد از غیر قصد جواب بعلامه کلام وبعضی از مشایخ در شرح وقت
سنت فجر که داوادوزاست ووقت که دو آخر شب است وبیان مناسبت میان این هردو نماز میگویند
که سنت فجر ابتدای عملست ووتر ختم عمل لاجرم مناسب اهتمام شان هر دو مصروف شد تا که
وجوب وانیز بسورۀ اخلاص آنحضرت رسالت ختم دو نماز کرده وختم شد با سورۀ قل یا ایها الکافرون وبدینرا اکثر
اکثر احادیث صحیح این امده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم این دو سوره میخواند در سنت فجر در رکعت
اولی قل یا ایها الکافرون ودر ثانیه سورۀ اخلاص ودر وتر در رکعت ثانیه وثالثه ودر بعضی احادیث
امده که گاهی در رکعت اولی سنت فجر قولوا آمنا بالله وما انزل الینا الایة که در سورۀ بقره است ودر
ثانیه قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا وبینکم الایة که در سورۀ آل عمران است ودر بعضی روایات
امده که در اولی قولوا آمنا ودر ثانیه ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین وبا
انا ارسلناک بالحق بشیرا ونذیرا ولا تسئل عن اصحاب الجحیم میخواندند امّا در غالب احوال قرائت
دو سوره بود چه این هر دو سوره جامع اند مر توحید عملی وعلمی وتوحید معرفت واعتقاد وتوحید
اعتقاد وقصد را جناب مجدد کتاب حاصل کورتا الی الاخلاص در فضایل سورۀ اخلاص بیان کرده ام
که این هر دو سوره متضمن این معانی اند مذکور مانده واین بیان وجه قرائت این دو سوره است در
مغرب که آخر عمل روز است چنانکه در احادیث واقع شده نیز معلوم توان کرد والله اعلم
فصل عادت حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم آن بود که بعد از دو رکعت سنت فجر بپهلوی راست
بر زمین می‌نهادی ویکلحظه استراحت میکرد بخاری ومسلم از عایشه رضی الله عنها آورده‌اند که گفت چون
میگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت فجر را اگر بیدار می‌بود من سخن میکرد با من والا اضطجاع

مینمود

مینمود تا وقتی که اعلام کرده میشد برای نماز وزیاده کرد بخاری علی شقه الایمن وازین حدیث معلوم
شود که تکلم بعد از سنت فجر واقع شده است وترمذی بابی آورده برای تکلم بعد رکعتی فجر عقد کرده
وازعایشه آورده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون میگذارد دو رکعت فجر را اگر او را
حاجتی می‌بود سخن میکرد با من والا بیرون بر آمد بسوی نماز وگفته هذا حدیث حسن صحیح وگفته
که بعضی از اهل علم از اصحاب نبی صلی الله علیه وسلم وغیرهم کلام را بعد از طلوع فجر تا فراغ از صلوة مکروه
داشته اند مگر آنچه از جنس ذکر الهی باشد یا سخن ضروری که از آن چاره نبود وگفته همین است قول
احمد واسحاق انتهی وتکلم حضرت صلی الله علیه وسلم ازین قبیل بوده باشد قول عایشه قالت کانت
له الی حاجة کلمنی تاظر دوانست واکر سخن نه از جنس ذکر وما لابد منه باشد نیز مبطل سنت فجر
اعاده آن نیست بادیست مگر بجهت کراهت تکلم بدین وقت احتیاطا وتکمیلا اعاده کنند
تبرکا بسیرۀ وحدیث ذکر اضطجاع نیست اما در حدیث دیگر است که فرمود اذا صلی احدکم الرکعتین
قبل صلوة الصبح فلیضطجع که کسیکه ازشما دو رکعت را پیش از نماز صبح فلیضطجع پس که بخسبید علی
الایمن بر پهلوی راست وگفته هذا حدیث حسن صحیح غریب چون امر کرد باضطجاع وظاهر امر چون نیز
بر خلاف آن باشد وجوب وفرضیت است اینجاست که ابن حزم ظاهری میگوید فرض است
اضطجاع بر وی صبا تا اکر این خفتن میان سنت وفرض ترک کند نماز فرض وی باطل باشد وبعضی علما
در این کتابیکه یک مجلد تصنیف کرده اند وجمیع از مشایخ طریقت باین قائل اند شیخ محی الدین
بن عربی صاحب فتوحات وغیر وی واستاد مانیز اعظم در باب این مطلب چه گفته باشند والاولی
بنابر که اقتضای امر وجوبست این قصل انست که اگر ترک کند آن کرده دوام وجوب بجهت صحت
نماز فرض باشد اذ کجا لازم آمد وجماعتی از علما انکار کرده اند آن قائل اند که از ابن عمر آمده ودر جامع
ازین عمر آورده که این عمر مردی را دید که میکرد در رکعتین فجر را پس اضطجاع کرد فرمود
که چنین کردی این را گفت خواستم تا فصل کنم میان سنت وفرض فرمود کدام فصل از سلام بالاتر
گفت فانها التسلیم واحق ابو هریره در سنن ابو داود واین که گوید ابو هریره حدیث اضطجاع را روایت
کرده بدیدند تا ابن عمر رسید گفت اکثر ابو هریره تا کنا دو آوزیعیکه ابو هریره در نقل احادیث
ایا انکار میکنی چیزی را از آنچه او میگوید گفت انکار نمیکنم ولیکن وی جرات کرده وما
نمود هم وچون این حکایت با ابو هریره رسید گفت کناه من چیست مگر آنکه من محفوظ داشتم وایشان
فراموش کردند وبالجمله حکم اضطجاع بدعت بود درین عمل بعبایته بعد از استماع جهت وورود احادیث صحیح

امده کرد که ادا رکعتین پس بیرون امده کنند ذکر اضطجاع و ذکر اضطجاع در بعض احادیث بعد از نماز تهجد
امده که اضطجاع میکرد و بعد از اضطجاع برخواست و بیرون امد چنانچه درین حدیث که از تمام شب یاد کرد و از ان
جهت است که جماعه علما طریق مستقیم توسط اختیار کرده اند و باستحباب قایل شده و امام مالک میگوید
اگر برای استراحت و دفع ثقل و تعب که در قیام لیل و بیداری شب کشیده باشد کند نیک است و اگر
انزعاج و تازگی طبیعت بود و قول امام ابو حنیفه نیز همین است و میفرماید که فعل آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بقصد استراحت بود نه تعبداً والله اعلم و در خفتن بر پهلوی راست که عادت شریف در نوم
بود کرده است که تا خواب غلبه نکند و مانع از قیام برای صلوة نباشد چه دل که مضغه صنوبریست
در جانب چپ معلق است اگر بر جانب چپ خفته دل قرار گیرد و راحت و آسایش غلبه کند و
بجهت حصول سکون و آرام خواب گران پیدا آید و چون بر دست راست خفته دل طلب مستقر خود
و آرامگاه خود که جانب چپ است کند و در قلق و بی آرامی افتد و چون سکون و آرام که باعث وجود
رطوبت در دماغ و تعطل قوی است کمتر بود خواب در ابد و چون نیاید گران نشود و از انجهه که بجانب
راست خفتن باعث قلق و بی آرامی ... بود ... اطبا خفتن بر جانب چپ اختیار کنند
طلب کمال راحت و هضم طعام اگر بجهت توجه حرارت غریزی بداخل بدن در حالت نوم حاصل
می شود و هر چند نوم غالب تر راحت کامل تر و هضم طعام قوی تر و صاحب شرع خفتن بر جانب راست
اختیار کند و طلب سبک خوابی و بیداری ... و از ... طعام ... افتد
انکه خواب بر جانب راست دل و عالم روحانیت ... الطبیعه ... است
بر جانب چپ ... در احادیث صحیح امده که آنحضرت در وقت
اضطجاع بعد از ... بخواب ... میشنید ...
... و بنا بر ... و عدم نقض طهارت
خصایص آنحضرت است و بعضی گفته اند که از خصایص انبیاست صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
تا گفته اند که ... قول حق سبحانه و تعالی است انی اری فی المنام انی اذبحک و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرموده ... در خواب ... هرچه شما میگویند ... من ...
... و لیکن ... انتهی ... آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در لیلة التعریس بخواب رفت و از طلوع فجر آگاه نشد تا نماز فوت شد و بعد از بیدار
آنرا قضا کرد و تعریس نزول مسافر است در آخر شب برای خواب و استراحت و قصه لیلة التعریس

قصه لیلة التعریس

انکه که مسلم از ابی داود و مالک از زید بن اسلم آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون از
خروج خیبر بمدینه عود فرمود و یا از مدینه بمکه میرفت و تمام شب سیر کرده بود و چون خواب غلبه کرد در
وادی نزول کرد و بخواب رفت و بر بلال گفت امشب تو برای ما حفظ و حراست کن و از طلوع فجر خبر
باش تا نماز فوت نشود بلال رضی الله عنه بنماز مشغول شد و پیغمبر صلی الله علیه وسلم و صحابه رضی الله عنهم
همه بخواب رفتند چون وقت فجر نزدیک رسید بلال بر راحله خود تکیه زده خوابش در ربود و هیچ یکی وقت نماز
بیدار نشدند نه آنحضرت و نه بلال و نه اصحاب تا آفتاب طلوع کرد آنگاه بیدار شدند و اول کسی که بیدار
گشت آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم ترسناک و هولناک گشت ای بلال چه کردی و چرا بخواب رفتی
گفت بلال که گرفت آنچه شما را گرفت ... بلال ... فرمود ... و سوار شوید و از ین وادی
برائید و در روایتی آمده که فرمود این جای است که ... شیطان ... و بر آمدند و جای دیگر نزول کردند
پس وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و صحابه را نیز امر کرد و بلال را گفت تا اقامت گفت برای نماز پس آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بجماعت نماز فجر قضا کرد و دو رکعت و صحابه را دید که ترسان و لرزان اند فرمود یا ایها
الناس خدای تعالی قبض کرد ارواح ما را اگر میخواست میفرستاد بسوی ما ارواح ما را بغیر ازین وقت
هر گاه از شما خواب کند از نماز یا نسیان کند آنرا پس بیدار شود یا آگاه گردد و گوید باید در وقت چنانچه
میگذارد در وقتش و وقوع این واقعه باعث این تشریع شد که فرمود و اگر گویند با وجود بیداری
دل چه بود که از طلوع فجر آگاه نشد جواب آنست که دریافت طلوع و غروب کار چشم است لاجرم چون چشم
خواب باشد دریافت نبود طلوع و غروب مدرک نشود اگر چه دل بیدار است ... بیداری
و در کنج خاطر ... طلوع و غروب ... بیداری دل ... طلوع و غروب ...
ندارد زیرا که ... چشم ... تنها بیداری دل ... کفایت ندارد و اگر گویند ... وحی
و الهام ... که این فعل ... آنوقت وحی ... تواند کرد ... حکمتی
که تشریع قضا فوایت و ... جواب دیگر آنست که ... دل بیدار است و خواب ... بود
تا ... و لیکن ... که ... حالتی ... مستغرق ... سوای ان
از صور و معانی ... غافل شود چنانکه در بعضی احیان ... حالت ... بیداری
باعث غفلت ... بیداری ... نماند با آنکه با وجود
بیداری ... تا ... باعث تشریع حکمی از احکام و دریافت شرف متابعت
چنانچه ... که این خواب و فراموشی از آنحضرت

صلی الله علیه وسلم ابتلاء الهی بود بر اخذ تدبیر و ترک تفویض بتقدیر اگر چه تمسک باسباب مرتبه تحقیق
و تمکین است اما درین مقام این اقتضا کرد تا حال چه بود و این بحث خالی از حزازتی نیست و سوء ادب
نسبت بحضرت نبوی صلی الله علیه وسلم **فصل** در قیام شب مراد بدان نماز تهجد است بدانکه
علما را اختلاف است که قیام لیل بر حضرت صلی الله علیه وسلم فرض بوده است یا سنت هر دو طایفه
را دلیل یکیست و آن آیت تنزیل یعنی قرآن است ومن اللیل یعنی بعضی از شب فتهجد به ترک خواب کن
یعنی برخیز برای نماز فتهجد در لغت بمعنی ترک هجود است و هجود بمعنی خواب نافلة لک در حالتی
که زاید است این تهجد بر صلوة خمس برای تو یا فضیلت است برای تو بجهة اختصاص فرضیت آن بتو
جمعی که قایلند بنبودن تهجد بسنت میگویند این آیت صریح است در عدم وجوب زیرا که نافله بمعنی
صلوة نفل است که زیادتست برای ما فرض و نفل در لغت بمعنی زیادت بود و جمعی که قایلند بفرضیت
تهجد میگویند که قول او فتهجد امر است صریح بقیام لیل و تهجد چنانکه در جای دیگر فرموده یا ایها المزمل
ای خواب کننده در شب جامه بر خویش پیچیده قم اللیل برخیز از شب و نماز کن و اصل در لفظ امر وجوب
و فرضیت است مادام که قرینه بر خلاف آن پیدا نشود و ناسخ صریح نیامده برای این ایجاب
پس وجوب که مستفاد است ازین امر بر حال خود باشد و قول او نافلة لک و ناسخ صریح نیامده و کونه
کان زیادتی برو تا آنکه بعضی گفته اند که قول حق سبحانه وتعالی علم ان لن تحصوه فتاب علیکم الآیة ناسخ
این وجوبست چنانچه بعضی مفسران گفته اند که در اول اسلام قیام لیل واجب بود بتفصیل مذکور در قرآن
در حفظ اوقات ثلث شب یا نصف یا ثلثان بعد ازان منسوخ شد بصلوة خمس کذا قال البیضاوی
و در حدیث مسلم و ابو داود و نسائی آمده است که سعد بن هشام از عایشه پرسید از قیام لیل
رسول الله صلی الله علیه وسلم عایشه گفت آیا تو قرآن نمیخوانی یا ایها المزمل حق تعالی فرض کرد
بعضی قیام شب در اول این سوره پس قیام نمود آنحضرت و اصحاب بوی تا یک سال و نگاهداشت
وی تعالی خاتمه این سوره را تا دوازده ماه در آسمان تا وقتی که فرستاد در آخر این سوره تخفیف پس گشت
قیام لیل تطوع بعد از انکه بود فریضه پس مصنف میگوید که این است صریح بنسخ تهجد از
حضرت صلی الله علیه وسلم از جهة احتمال آنکه وی صلی الله علیه وسلم درین خطاب داخل باشد مخصوص
بود بغیر آنحضرت تا نماند آنکه کسی گوید امر برای وجوب است اگر قرینه بر خلاف آن نباشد و اینجا
نافله قرینه است برین چه معنی نافله تطوع بود جواب میگوید و اما لفظ نافله اگر مراد بدان تطوع
بودی مخصوص نشدی بانکه نافله اگر بمعنی حاجت بگیرند بلکه که مقید باختصاص بحضرت رسالت

نبودی

... این نیز منسوخ شد

نبودی چه نفل و تطوع مخصوص بوی نباشد پس معلوم شد که مراد با نافله تطوع نیست بلکه مراد
با نافله زیادتست چنانچه معنی لغوی اوست و مطلق زیادت گفتن انکه مقید بچیزی شود که آن
معنی تطوع کند دلالت بر تطوع میکند و فرض مخصوص را که زیادتست بر فرایض دیگر که عام اند
شامل بود پس معنی نافلة لک آن باشد که تهجد فرضیست زیاده است مر ترا بر صلوة خمس معروف و مخصوص
بتو و چون تهجد فرضیت نماز تهجد مصلیست صله وی بلام باین جهة درست باشد اگر چه بظاهر تعدیه
وجوب بعلی بود انچنین تفسیر کرده اند این آیه را در تفاسیر و مصنف میگوید و مراد بزیادت
که مدلول نافلة لک است زیادت درجاتست ازین جهة مخصوص شد بوی صلی الله علیه وسلم قیام تهجد
شب در حق غیر وی مباح است بمعنی غیر واجب یعنی مستحب و مکفر سیآت است و اما در حق وی که
مغفور مطلق و معصوم است موجب زیادت درجات و علو مراتب است مجاهد که از کبار تابعین
نقل است میگوید که غیر وی را نوافل نیست بلکه مکفراتست و نوافل خاص است بوی و این بحث فرع
آنست که زیادتست در معنی نافله معنی است بمعنی زیادت درجاتست یعنی زیادت بر فرض فافهم
و حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم در هیچ حال قیام شب را فرو نگذاشتی و در حضر و سفر بران محافظت نمودی
و اگر فی الجمله مرضی و کسلی داشتی نشسته گذاردی و ترک نکردی کما جاء فی الحدیث و اگر کاهی بسبب مرض فوت
و یا بسبب غلبه نوم نتوانستی ایستاد و قیام شب فوت شدی در میان روز دوازده رکعت ادا نمودی
فوت شده بگذاردی چنانچه ترمذی از عایشه آورده و گفته هذا حدیث حسن صحیح و این نیز بظاهر دلالت
دارد بر وجوب تهجد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بالجمله تاکید و مواظبت و ترغیب حضرت نبوت صلی الله
علیه وسلم برانکه قیام و فضائل بسیار بود و در صحیحین و غیرهما از مغیره بن شعبه آمده که چندان ایستاد که پای
مبارک وی ورم کرد و از عایشه آمده که شکافته قدمهای او گفتند یا رسول الله چندین تعب برای چه
کشی و قد غفر لک ما تقدم من ذنبک وما تأخر فرمود افلا اکون عبدا شکورا یعنی چون مولی مرا بدین مرتبه
آمرزیده من شکر وی نکویم و محبت وی نورزم و چون در آخر عمر ضعف و فتور پیدا کرد چنانکه در وقت
پیری عادت است نشسته میگذارد و قراءت نشسته کردی و چون نزدیک رکوع نزدیک شدی برپا ایستادی و باز
ایستاده بخواندی پس برکوع رفتی و نیز در حدیث مسلم از ابو هریره آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه
وسلم فرمود نزول میکند یعنی متجلی میشود بصفت فضل و رحمت و قرب و اجابت پروردگار ما تبارک و تعالی هر شب
باسمان دنیا وقتی که باقی ماند ثلث آخر شب و میگوید کیست که بخواند مرا تا اجابت کنم او را و کیست
که سوال کند از من تا عطا کنم او را و کیست که طلب آمرزش کند از گناهان که تا بیامرزم او را و همچنین تا صبح

ذکر فیه

وسلم انجا بودم رضی الله عنه اورده که شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که گفت در شب ساعتی از وی
اندکه هیچ درآن ساعت مطلب بباید و ترمذی از عمرو بن عبسه آورده که گفت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم قریبتر آنچه میبود که با بنده میباشد در آخر شب است اگر توانی که در آن وقت ذکر حق کنی تقصیر
مکن و چون آنحضرت را به تهجد وعده بعث مقام محمود کرد در آخر شب مخصوص اوست کرده اند لا جرم
بر متابعان او نیز درین فضل بر تقوی انوار آن مقام تابید زیاده بر هیچ فضیلت نبود و آنحضرت در شب
زیاده از سیزده رکعت نماز نگذاردی و گاه بر یازده رکعت اقتصار کردی و هشت رکعت یا شش رکعت
دادو گاه ده گانه گذاردی و پنج رکعت آخر را بیک سلام گذاردی همچنین است در جامع الاصول از
ابی داود و این در جانب زیاده است و اما در جانب قلت کمتر ازین نیز آمده است چنانچه معلوم کرده
و ظاهر عبارت آنست که درین میان جلسه کردی ولیکن سلام در آخر دادی ولیکن در روایات صحیحه
آورده که لم یجلس فیهن بعضی درین میان جلوس نیز نفرموده ودر کلام مصنف نیز باید که یگذارد
بیک سلام و یک تشهد ودر میان این پنج رکعت نشستن نبود الا در آخر و ظاهرا در اینجا اختلاف
کنند قعده زیاده بر دو رکعت گذاردن درست یا نه و آنها که منع کنند با این مخصوص
بحضرت نبوت دارند صلی الله علیه وسلم یا از جلوس و سلام خواهند اما بنای نوافل بر یک تحریمه جایز است
بی خلاف و در کراهت زیاده بر چهار رکعت در روز و بر هشت رکعت در شب بسلام واحد خلاف
مشهور است و صحیح در مذهب حنفی آنست که مکروه است و افضل نزد ابی حنیفه در شب و روز چهار گانست
و نزد صاحبین در شب دوگان دوگان ودر روز چهار گانه چهار گانه است و نزد شافعی دوگان دوگان در روز
و شب و هر یک تمسک باحادیث دارند که وجه دیانت است دران باب و هر لکه علمایست والله اعلم
و بعضی از علما در حدیث میگویند که نماز شب زیاده بر یازده رکعت نبود و چون بر بیان وارد میشود
که سیزده رکعت نیز در صحاح آمده است پس چون میگویند که زیاده بر یازده رکعت نبود جواب
میگویند که روایت سیزده در صحاح آنچه صحیح است امام اراد بدو رکعت سنت فجر است یعنی نماز شب همان
یازده است و سیزده گفتن مسامحه است بحساب کردن رکعتین فجر از آن و برای تائید این توجیه و تاویل
میگویند که ایمنی در حدیث صحیح از عائشه رضی الله عنها صحیح آمده است که گفت کان رسول الله صلی
الله علیه وسلم یصلی باللیل عشر رکعات بر کعتی الفجر و قال الشیخ که ظاهر تابعین است سالت
ابن عباس که در شب میگذارد رضها لا بس گفت ابن عباس و ابن عمر یکی عشرة نماز آنحضرت در شب سیزده
رکعت بود و بعضی گفتند از جمله سیزده هشت رکعت بوده و سه رکعت میگذاردی بوتر ثلث و وتر میکرد

و گفت شعبی
و ابن عمر پرسیدم از ابن عباس و ابن عمر رضی الله عنهم
عن صلوة الرسول باللیل از نماز رسول خدا
صلی الله علیه وسلم

سه رکعت و رکعتین بعد الفجر دو رکعت بعد از طلوع فجر یعنی پیش از نماز صبح و مصنف درین سخن
بعضی علما می گوید که درصحیحین روایت دیگر آمده صحیح در آنکه سیزده رکعت خارج سنت بامداد بود
اگرچه نیز روایت آمده صحیح در آنکه سیزده رکعت گذارد که سنت فجر داخل آن بود ولیکن قطع باین که
یازده بود و بس و سیزده با سنت فجر بود چنانچه بعضی علما گویند صحیح نباشد عن ابن عباس مروی است
از ابن عباس است که ابن عباس بیتوته کرد یعنی شب گذرانید در خانه میمونه که خاله خود که نام وی
میمونه بنت الحارث پس حدیث کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم با اهل خانه خود ساعتی پس
اندا خته برای آنحضرت بالش و خواب کرد آنحضرت و اهل او بر طول وساده و خواب کردم من بر عرض
وی و چون ثلث آخر شب شد بیدار شد و بنشست و مسح کرد خواب را از روی مبارک خود
بدو دست و نظر بجانب آسمان کرد و بخواند ده آیت از آخر سوره آل عمران از ان فی خلق السموات
والارض تا آخر سوره بعد از ان برخواست بسوی مشکی که آویخته بود و مسواک کرد و وضو کرد
از ان مشک بی آنکه بعضی بسر آب کرد نه تقتیر و تقصیر و اکثار نکرد در ریختن آب ولیکن هر جا رسانید
و در روایتی کشاد بند دهان مشک را و بریخت آب را در طغار و نیک کرد وضوی خود را و نیز
کرد آن دیگری چنانچه پس بیدار کردند مرا پس برخاستم و ایستادم و کردم آنچه کرد آنحضرت پس آمدم و ایستادم
من در پهلوی چپ آنحضرت پس نهاد آنحضرت دست راست خود را بر سر من و گرفت گوش مرا
و بتافت بجانب پهلوی راست خود کشید و دعا کرد که اللهم فقهه فی الدین فقام النبی پس قیام نمود پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم من اللیل یا از شب فصلی رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین
ثم رکعتین شش بار رکعتین گذارد و این دوازده رکعت شد ثم اوتر پس وتر گذارد که گفتا این مجموع سیزده
رکعت شد ثم اضطجع پس اضطجاع کرد حتی جاء المؤذن تا آمد مؤذن بر در وی برای اعلام نماز فجر
فقام پس برخاست فصلی رکعتین خفیفتین پس بگذارد دو رکعت سبک که نماز سنت فجر باشد ثم خرج
فصلی الصبح پس برآمد بمسجد و بگذارد نماز فرض صبح را و در لفظ دیگر یعنی روایت دیگر از ابن عباس
آمده فصلی ثلث عشرة رکعة گذارد آنحضرت سیزده رکعت ثم نام پس خواب کرد حتی نفخ تا آنکه نفخ تمام کرد
تعریف وی بود که چون خواب کردی نفخ کردی و نفخ آنکه از ناف بر آید بر آمدی وازوی تعبیر بغطیط و خطیط
کرده و بیکلف است نیز در احادیث وقوع یافته و گویند که این علامت صحت مزاج و سلامت مخرج
نفس است از مرض و غیر آن فلما تبین له الفجر پس هرگاه که ظاهر شد او را طلوع فجر صلی رکعتین خفیفتین
گذارد دو رکعت خفیف را که سنت فجر باشد درین لفظ صریح ذکر سیزده رکعت آمده که خارج رکعتین سنت

و یکی از ازواج مطهره بود
آنحضرت پس ایستادم

آمده خارج رکعتین سنت فجر و انرا نیز ذکر کرد و اورا مصنف تا معلوم کرد که لفظ رکعتین سنت خارج
آن پس تاویل بعضی علما که سیزده با رکعتین سنت فجر گفته اند باطل باشد و بالجمله اتفاق شد علما
دا بر یازده رکعت و اختلاف در دو رکعت اخر افتاد بعضی خارج رکعتین فجر میشمرند چنانچه مختار
اکثر علماست و بعضی با رکعتین فجر داشته اند و حق انست که هر دو بود نماز قیام و ادعای دوام یکی
ازین دو طریق باطل و چون این عدد رکعات نماز شب با وجود اختلاف که سیزده است یا یازده
با عدد فرایض و سنن رواتب جمع کرده شود مجموع عدد رکعات نماز پیغمبر صلی الله علیه وسلم در شبانروز
چهل رکعت شود که آنحضرت بران مواظبت و محافظت می نمود هفده رکعت فرض و ده رکعت یا
دوازده رکعت راتبه اول بمذهبی که راتبه قبل الظهر را دو رکعت گوید چنانچه گذشت و دوم بمذهبی
که چهار رکعت دارند چنانچه مذهب حنفیست و یازده یا سیزده رکعت قیام شب که مجموع چهل
رکعت باشد اگر عدد نماز شب یازده است راتبه ظهر را چهار اعتبار باید کرد و اگر سیزده است
دو باین اعتبار مجموع عدد نماز شبانروزی چهل باشد و انچه زیاده بران گذارده دایمی نبود بلکه
برای سببی و عارضی بود که همچو هشت رکعت نماز شکر که در روز فتح مکه در خانه ام هانی
گذارد و امام نووی در شرح مسلم میگوید که آن نماز چاشت بود که درین وقت گذارد و لهذا ادا
سبحة الضحى واقع شده چرا اضافت دلالت بر سببیت وقت میکند چنانچه صلوة الظهر و صلوة العصر
و باین کلام نووی معلوم شد که قول مصنف و همچنین نماز چاشت که چون از سفر میرسید میگذارد
یعنی آنرا بعارض سبب قدوم سفر بود نه از جهت این وقت اکثر اوقات قدوم آنحضرت در وقت
بود محل نظر است و ظاهر کلام وی نیز در فضل نماز چاشت دال است بر انکه مختار نزد وی انست
که آن نماز نیست دایمی متعلق بسببی چنانچه تحقیق این در فضل باید و همچون دو رکعت تحیت مسجد
و مخصوص بدان بود و چون دو رکعتی که در خانه کسی گذاردی که بزیارت وی رفتی در گوشه خانه
وی دو رکعت نماز گذاردی و برای وی و اهل خانه وی دعا بخیر و برکت کردی و انکس انجا را در خانه
خود مسجد گرفتی و در انجا نماز گذاردی و بعضی از اصحاب بهمین غرض آنحضرت را بخانه خود بردندی
تا گوشه خانه را بنماز خود مشرف سازد و انجا را مسجد گیرند خصوصا انهایی که خانه ایشان از مسجد
شریف دور بودی کما جاء فی الاحادیث و امثال این اسباب که گاه گاه عارض شدی پس باید که طالب
راه حق متابعت وی صلی الله علیه وسلم کند و این چهل رکعت اکتفا بار بعین تمام است هیچ کوتاهی در هیچ وقت
باختیار روی نکند و در جمیع عمر بران مواظبت نماید و ملا علی [illegible]

در روایت ... سیزده رکعت در نماز شب آنحضرت سیزده رکعت بود و رکعتین

کرد بر خوانی مسجد ... عادت شریف چنان بود که چون ... یکی از اصحاب ...

هردو

فتح ابواب سعادات و نیل مراد انجا و دانچه در دنیا و آخرت بود و چرا چنین نباشد زیرا که هر که
و شب چهل نوبت در دا کرم الاکرمین در ابکشد طلب و ادب بر طریق اتباع اثر رسول صلی الله
علیه وسلم زدن بگیرد و در اشرف اوقات و اقرب حالات در سعادت بر وی گشاده گردد و خود بیان
کرده که در شب نماز آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیاده بر سیزده نبود و خواست که اقل آن نیز بیان
کند با روایات مختلفه که وارد و رود یافته با بیان کیفیت قیام و طول و خفت آن و انچه از
لواحق آن باشد بیر گفت **فصل** چون نیمه شب یک نشستی برخاستی و گاهی پیشتر از نیمه شب
برخاستی و گاه چون خروس در خروش آمدی چنانچه در حدیث بخاری و مسلم و ابو داود
و نسائی آمده کان یقوم اذا سمع الصارخ الحدیث و ان یعنی خروش خروس غالبا بعد از انتصاف
شب بلکه بعد از ثلث و ربع اخر شب می باشد و اصل درین باب آیه کریمه یا ایها المزمل است که از ان
تخییر میان قیام ثلثین و نصف و ثلث و ربع بوجهی که مفسران بیان کرده اند معلوم میشود و چون
بیدار شدی دعائی که در وقت استیقاظ ورود یافته است بخواندی و دستهای مبارک را بر چشم
مبارک مالیدی لفظ حدیث اینچنین است که خواب را از روی مبارک مسح کردی و مرا
ازین [illegible] گفته شد و مسواک بعد از کردی و در حدیث بخاری آمده که در وقت مسواک کردن
آنحضرت آواز هاع هاع و [illegible] آمدی و نیز آمده که چندان مبالغه در مسواک
کردی تا بیم آن بود که گوشت بن دندان سوده گشتی پس وضو تمام ساختی و در حال مسواک و وضو چنانچه
در حدیث که از کردی که ترا بیم گوشت بن دندان سوده گشتی پس وضو تمام ساختی و در حال مسواک
ابن عباس نقل کرده باید و از بعضی احادیث معلوم کرده که بعد از استیقاظ پیش از وضو در وقتی که از
خواب برخاستی و نظر بجانب آسمان کردی ده آیت از آخر سورة آل عمران بخواندی ان فی خلق السموات الالباب
والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب تا آخر سورة بخواندی و در روایت ابی داود از
ابن عباس آمده که پنج آیت خواندی و در روایت نسائی از ربنا ما خلقت هذا باطلا تا انک لا تخلف المیعاد
نیز آمده و افتتاح نماز را چنانچه در حدیث مسلم از عائشه و زید بن خالد جهنی آمده بدو رکعت
سبک فرمودی چنانچه خود افتتاح نماز بدو رکعت سبک بغوی ملت را بنیان امر اتخاذ میفرمودی
چنانچه مسلم از ابی هریره آورده که اذا قام احدکم چون بقیام کند یعنی از شب من اللیل فلیفتتح
پس گوید افتتاح کند صلوته را نماز خود را برکعتین خفیفتین بدو رکعت سبک و در کیفیت قیام شب
و کمیت رکعات آن روایات متعدده مختلفه در احادیث صحیح ورود یافته جمله آن بچهار هشت طریق

بلکه زیادة ازان دارد شده و چون انحضرت صلی الله علیه و سلم هر کدام از انها را ادا اوقات مختلفه کرده
متعدده که قصد اتباع دارد نیز بخواند در مواظبت بر یکی ازان انواع و در فضل هر یکی در اوقات مختلفه
و ظاهر این طریق اخر ادخل و انسب باشد نسبت بسلوک طریق کما لا یخفی **نوع اول** ازان هشت نوع
انچه در حدیث عبد الله بن عباس بروایتی از وی امده ان رسول الله که رسول خدا صلی الله علیه
و سلم استیقظ بیدار شد فتسوک و توضأ پس مسواک کرد و وضو ساخت و هو یقول در حالی
که وی میخواند ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لایات لاولی الالباب فقرأ
هؤلاء الایات پس خواند این آیات را حتی ختم السورة تا انکه تمام کرد سوره را ثم قام پس ایستاد
برای نماز فصلی رکعتین پس بگذارد دو رکعت و اطال فیهما دراز کرد در ین دو رکعت القیام و الرکوع
و السجود قیام و قراءت و رکوع و سجود را در حدیث بجهة تطویل این ارکان واقع شده و در احادیث
دیگر تفصیل آن نیز ورود یافته چنانچه در فصول سابقه در بیان رکوع و سجود ذکر کرده ثم انصرف
پس برگشت آنحضرت از نماز که بگذارد تا آنکه دو رکعت در این صفت که مذکور شد دو بار دیگر تا آنکه
ثلاث مرات سه بار دو رکعت مجموع ان ست رکعات شش رکعت که در هر مرتبه ازین مراتب
پیش از آنکه میکرد و میتوضأ و وضو میکرد بعد از استیقاظ و یقرأ هذه الایات و میخواند این آیات را
اوتر بثلاث پس وتر کرد به سه رکعت پس مجموع نماز شب موجب این حدیث نه رکعت بود با این کیفیت مذکوره
فأذن المؤذن پس اذان نماز گفت مؤذن فخرج الی الصلوة پس بیرون آمد برای نماز و هو یقول و حال
انکه میگوید این کلمات را اللهم اجعل فی قلبی نورا و فی لسانی نورا و اجعل فی سمعی نورا و اجعل فی بصری
نورا و اجعل من خلفی نورا و من امامی نورا و اجعل من فوقی نورا و من تحتی نورا اللهم اعطنی نورا این
روایت مسلم است و در بعضی روایات بخاری زیادت و عن یمینی نورا و عن شمالی نورا آمده بیش از فوقی نورا
و در ذکر بعضی عصبی و لحمی و دمی و شعری و بشری و در بعضی و اعظم لی نورا ابدا و اعطنی نورا نیز
واقع شده و ذکر رکعتین سنت فجر در ین روایت نیست ما را که مقصود اصلی در ین روایات بیان نماز
شب بوده باشد چون سنت فجر بعد از طلوع فجر است از وی بیا کنه ماند و لهذا در روایات
دیگر از ابن عباس ذکر آن امده چنانکه در روایت ابو داود آمده ثم صلی رکعتین و ذکر افتتاح صلوة لیل
بدو رکعت خفیف نیز در ین روایت نیست و حال انکه در روایات صحیح امده که آنحضرت آنرا اختیار
میکرد و امت را نیز بدان امر میکرد و امر میفرمود چنانکه گذشت از حدیث عایشه و ابو هریره و جواب
ازین گفته اند در دو وجه یکی انکه افتتاح بدو رکعت خفیف از آنحضرت دایمی نبود بلکه گاه افتتاح

دو رکعت فنام [illegible] حتی نفخ [illegible]
دوم کرد ثم [illegible] پس [illegible]

مسواک

بدو

بدو رکعت خفیفه از انحضرت دایمی نبود بلکه گاهی کردی چنانچه در روایات دیگر امده است و گاه
رکعت مطول چنانچه در ین روایت آمده و وجه دوم انکه ذکر افتتاح بدو رکعت خفیف در حدیث
عایشه رضی الله عنها واقع شده است و عایشه رضی الله عنها را فرصت انکه شب با انحضرت صلی الله
علیه و سلم در یک جا نمی بود بحال القیام شب در کیفیت مطلع گردد و اطلاع یابد که انچه وی حفظ
کرده باشد از ین سبب که ذکر کرده شد بخلاف ابن عباس که در آن شب بود احتمال ضبط و حفظ وی
چندان نبود و نسبت بعایشه پس صحیح باشد که افتتاح برکعتین خفیفتین میکرد و در ین جواب اخیر نظر است
چه در بعضی روایات که از ابن عباس ذکر افتتاح برکعتین خفیفتین آمده است چه در بعضی احادیث مرویه
از عایشه ذکر آن نیست در جامع الاصول [illegible] ابو داود [illegible] گفت
ابن عباس [illegible] بود نماز رسول الله صلی الله علیه و سلم در شب [illegible] کردم نزدیک
صلی الله علیه و سلم [illegible] رضی الله عنها پس بخواب رفت و چون گذشت ثلث لیل یا
بیدار شد و وضو کردم [illegible] پهلوی چپ وی پس کشید مرا [illegible] راست خود
پس نهاد دست مبارک خود [illegible] کرد [illegible] پس گذارد
دو رکعت سبک تا [illegible] پس سلام داد
گذارد یازده رکعت با وتر پس بخواب رفت پس امد وی را بلال و گفت الصلوة یا رسول الله پس
برخاست و بگذارد دو رکعت [illegible] ذکر افتتاح برکعتین
خفیفتین و در روایت مسلم از ابن عباس [illegible] ذکر آن [illegible] اشکال پیدا شود
و حدیث واقعه [illegible] رضی الله عنها [illegible] مقام غرض
چیزی متعلق شد [illegible] روایت کرده [illegible] ازین جواب
وجود روایات مختلفه صحیحه از ابن عباس در آن [illegible] جامع الاصول [illegible] و بعضی ازان
در ضمن بیان معلوم کرده و الله اعلم **نوع دوم** کیفیتی که عایشه رضی الله عنها روایت کرده که افتتاح بدو
سبک میکرد چنانچه در حدیث مسلم از عایشه آمده که گفت افتتاح میکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
نماز شب را بدو رکعت سبک اما چندین روایات از عایشه در صحیح امده که در آنها ذکر افتتاح برکعتین
خفیفتین نیست و بعد ازان تطویل میکرد و در هر رکعت [illegible] میگذارد و وتر را یک رکعت میگذارد
یک سلام چنانچه در جامع الاصول از روایات بخاری و مسلم از عایشه رضی الله عنها آورده که گفت بود
رسول خدا صلی الله علیه و سلم که میگذارد [illegible] از عشا تا فجر یازده رکعت و سلام میداد میان

از ابن عباس [illegible] شده ام

و وضو کردم

هر دو رکعت و وتر میکرد بیک رکعت و در روایتی دیگر از عایشه آمده که گفت بود نماز رسول خدا صلی الله
علیه وسلم ده رکعت و وتر میکرد بیک سجده یعنی بیک رکعت و میگذارد دو رکعتین فجر را مجموع سیزده رکعت
بودی پس درین نوع سیزده رکعت میگذارد با دو رکعت سنت فجر و مثل این در روایت ابن عباس نیز
آمده چنانچه ذکر کرده شد اما اگر تخصیص مصنف آنرا بعایشه بجهت آنست که بزعم وی افتتاح برکعتین
خفیفتین در روایت ابن عباس نیامده و لیس الامر کذلک کما ذکرنا و آنچه در حدیث مسلم و موطا از
زید بن خالد آمده که گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت خفیفتین گذارد دو رکعت دیگر دراز
پس گذارد دو رکعت کمتر از دو رکعت پیش تر گذارد دو رکعت دیگر کمتر از دو رکعت پیش تر گذارد
و وتر کرد تا این مجموع سیزده رکعت شد تفصیل کیفیت بهمین نوع باشد نه نوع دیگر مستقل بشمار
کردن رکعتین فجر از آن و لیکن در حدیث زید در روایت موطا ذکر رکعتین خفیفتین نیست

دو رکعت دیگر کمتر از دو رکعت پیش تر

نوع سیم سیزده رکعت میگذارد بیرون از دو رکعت سنت فجر این صورت خصوصیتی ندارد با ابن
عباس و عایشه در روایت هر دو آمده و لیکن پوشیده نماند که بر طریقی که مصنف نوع دوم را
بیان کرد نیز سیزده رکعت میشود بیرون از دو رکعت سنت فجر پس مقابلت در نوع ثانی و ثالث
ظاهر نبود و نیز از ثالث را کیفیتی مخصوص بیان نکرد پس مراد درینجا سیزده رکعت بود بیرون سنت
فجر به افتتاح رکعتین خفیفتین و چنانکه کرده شود کیفیت آنرا بر مثل آنچه در فصل سابق از ابن عباس
در صورتی ثبت میشود نقل کرد پس مقابلت در نوع ثانی و ثالث با افتتاح برکعتین خفیفتین و عدم آن
باشد یا اشتراک العدد گذاردن سیزده رکعت بیرون سنت فجر نوع چهارم ابو داود از ابن عباس در قصه
بیتوتت او روایت کرده که گفت هشت رکعت میگذارد بچهار سلام بعد از آن پنج رکعت بیک سلام و یکنشست بجز
در میان پنج رکعت نشستن نبود الا در رکعت آخر چنانچه در روایت ابی داود بصریح آمده که لم یجلس
فیهن اگرچه در بعضی روایات صحیح مسلم الا فی آخرهن نیز آمده و از اینجا بعضی فقها گفته اند که مراد
از جلوس میان سلام است نوع پنجم نه رکعت متصل میگذارد و گذاردن نه رکعت در روایت بخاری
و ترمذی از ابی داود از عایشه آمده اما این کیفیت که مصنف میگوید در سنن ابی داود که هشت
رکعت را پیاپی میگذارد و نشستن نبود الا در رکعت هشتم تشهد و دعا میخواند و برمیخاست برکعت
نهم و سلام نمیداد بعد از آن یک رکعت دیگر که همین رکعت نهم باشد می گذارد و وتر میکرد بدان نماز را
و می نشست و تشهد میخواند و سلام میداد و بعد از آن برمیخاست و دو رکعت نماز میگذارد و در
وتر و در روایت بخاری و موطا آمده که رکعتین بعد از وتر نشسته شروع کردی و قرائت کردی چون نزدیک

میگذارد که بدان وتر میکرد نماز را و
درین طریق نیز سیزده رکعت باشد
و گذاردن این پنج رکعت هم

برکوع

بعد از دو رکعت و در کلام مصنف چنانچه
در موطا از ... یزید آورده
که از عایشه از نماز آنحضرت که ...
میگذارد ده

برکوع رسیدی برخاستی و رکوع کردی و سجده رفتی و ذکر این دو رکعت ترک داده و یازده آمده
و بعد از وی نه رکعت میگذارد تا برسید که گفت در اول سیزده رکعت میگذارد بعد از آن دو رکعت
ترک داده و بود آخر وی تا آنکه نوع ششم هفت رکعت میگذارد چنانچه در روایت بخاری
از مسروق آمده که پرسید از عایشه از نماز آنحضرت در شب گفت هفت بود و نه بود و یازده بود
یعنی در هر وقتی یکی از این انواع بوده و نیز در موطا آمده که آیا در میکرد آنحضرت نه رکعت بعد از آن
هفت میکرد و بعد از آن گذاردن هفت رکعت با این کیفیت بود که شش رکعت متصل بود و جلوس
نبود و در رکعت ششم می نشست و پیش از سلام برمیخاست و یک رکعت میگذارد و سلام میداد و بعد
از آن دو رکعت میگذارد و بعد از وتر نشسته و در روایت ابی داود از عایشه آمده که چون آنحضرت
پیر شد و گوشت او گرفت نقصان کرد از نه رکعت دو رکعت و او را هفت و مراد از عام المرفق

و بالجمله درین باب

روایات مختلف آمده اکثر آن سیزده رکعت است و اقل آن هفت و بعضی از علما پنج گفته اند و حدیثی
درین باب بنظر درنیامده پس باید دانست که در بعضی روایات وتر را داخل شمرده اند و در بعضی
خارج و در بعضی روایات آمده که ترمذی میگوید که از سیزده بیشتر نیامده و از نه کمتر نیز رکعتین
بعد الوتر را در بعضی جاها داخل داشته و در بعضی خارج و در بعضی رکعتین فجر را نیز از تهجد نماز شب
شمرده و در بعضی روایات یک رکعت وتر گفته اند و در بعضی سه تا پنج و هفت و نه بود و در بعضی
جا تمام نماز شب را وتر نام کرده اند ترمذی در جامع الاصول خود از ام سلمه رضی الله عنها می آرد
که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که وتر میکرد بسیزده رکعت چون بکبر سن رسید و ضعیف گشت
وتر میکرد به هفت و گفت ترمذی روایت کرده شده از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که وتر میکرد
بسیزده و یازده و نه و هفت و پنج و سه و یک و گفت بعضی این معنی آنست که میگذارد در شب سیزده
رکعت با وتر پس نسبت کرده شد نماز شب را بوتر و خوانده شد همه را وتر و روایت کرده شده آنست
در صحیح از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که گفت اوتروا یا اهل القرآن و مراد بدان قیام لیل داشته نوع
هفتم در هر دو رکعت سلام میداد و در آخر سه رکعت بیک سلام میگذارد و این نوع شامل
جمیع اعداد که در انواع سابقه مذکور شد تواند بود یعنی هر عدد که میگذارد خواه سیزده خواه
یازده یا هفت در هر دو رکعت سلام میداد و در آخر سه رکعت وتر میگذارد و حاصل این نوع
آنست که گذاردن نماز تهجد دو دو رکعت بود بسلام بعد از هر دو رکعت و وتر سه رکعت بود و
سلام بعد از هر دو رکعت خود در احادیث ثابت است و وتر سه رکعت چنانکه مذهب حنفی و بعضی

ایر دیگر است و نیز در روایت بخاری آمده از ابن عباس آمده که چنانچه مصنف در نوع اول از ابواب نمود و
واینجا میگوید که حفاظ درین روایت طعن کرده اند و با وجود روایت صحیح بخاری با آنچه محل طعنست
بار نیست مگر مقصود آن باشد که ایتار به سه رکعت مخصوص بآن صورتست که در نوع اول مذکور شد
اما آنکه دوگانه چند یکجا بگذارند و در هر دو رکعت سلام دهند و در آخر به سه رکعت وتر بگذارند
این طریق یا بر خصوص مطعون نیست و این توجیه بعید است چه ظاهر کلام مصنف در نفی ایتار به سه
رکعت است مطلق چنانچه در وجه طعن حفاظ درین روایت میگوید چه در صحیح ابن حبان باسناد
صحیح لا توتروا بثلث وتر نکنید به سه رکعت اوتروا بخمس او بسبع وتر کنید به پنج رکعت یا هفت رکعت
و لا تشبهوا بصلوة المغرب و تشبیه نکنید با نماز مغرب که سه رکعت به یک سلام میگذارند پیوسته حق
ما در کتب آن روایت دارقطنی نیز آورده و گفته که رجال او همه ثقات اند و در حدیث عائشه رضی الله
عنها باسناد صحیح آنست که در دو رکعت آخر سلام میداد بعد از آن یک رکعت میگذارد به یک سلام چنانچه
در نوع دوم گذشت از امام احمد پرسیدند که در وتر چه میگوئی که به یک رکعت یا به سه گفت
امام احمد اکثر الحدیث و اقواه رکعت انچه در اکثر احادیث آمده و در روایت آنها اقوی و اصح آنست
که وتر یک رکعت گذارد و انا اذهب الیه یعنی من بهمین مذهب میروم است و من بآن جانب میروم و امام
دیگر با آنکه از حال او در وتر پرسیدند دیدند که با رجوع چنین نماد و گفت یسلم فی الرکعتین سلام دهد
در دو رکعت تا وتر یک رکعت شود چنانچه مذهب مختار اوست و نیز رکعت واحد بسلام و اگر
نه دهد در دو رکعت تا وتر به سه رکعت شود و چون تاکید لا باس تجویز است و امید
که ضرر نکند در اصل جواز وتر الا ان التسلیم اثبت و بهتر آنست سلام دادن در دو رکعت و یک
گردد یک رکعت ثابت تر و ارجح تر است تحقیق آنکه مصنف در تضعیف وتر به سه رکعت
مبالغه کرد و حال آنکه درین باب احادیث و آثار صحیح آمده و خلافی نیست که ایتار به سه رکعت یا یک رکعت
واحد مختلف فیه است میان علما از مذهب امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مروی است که گفت بود
خدا صلی الله علیه و سلم که وتر میکرد به سه رکعت و میخواند درین سه سوره از مفصل در هر رکعتی
سه سوره از آن که آخر آنها قل هو الله احد است و در روایت دیگر مفصل آمده که میخواند در رکعت
اول الهکم التکاثر و القدر و اذا زلزلت و در ثانیه العصر و النصر و الکوثر و در ثالثه الکافرون و تبت
و احد و گفت درین باب از عمران بن حصین و عائشه و ابن عباس و ابی ایوب نیز آمده و قومی از
صحابه و غیرهم بآن جانب رفته و گفته اند که وتر به سه رکعت است و سفیان گفته است اگر خواهی وتر

از وتر

۱۰۱

که به پنج و اگر خواهی به سه رکعت و اگر خواهی به یک گفت سفیان مستحب تر نماز آن بود که وتر کرده
شود به سه رکعت و گفت این قول ابن مبارک و اهل کوفه است انتهی و در کتب در شرح خرقی در مذهب
امام احمد حنبل گفت که مذهب ایشان ایتار به رکعت واحده است و گفت در روایت احمد و ابی داود
و نسائی از ابی ایوب انصاری رضی الله عنه آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم وتر حق است
یعنی واجب است بر هر مسلم پس اگر خواهد وتر کند به پنج رکعت و اگر خواهد به سه رکعت و از
مسلم از ابن عمر ایتار به رکعت واحده نیز آورده که مردی از اهل بادیه سوال کرد از حضرت صلی الله
علیه و سلم از نماز شب پس اشاره کرد آنحضرت به دو انگشت خود که دو دو رکعت است و اما وتر
یک رکعت است از آخر شب و نیز گفته در کتب لیکن اختلاف کرده اند که آیا مکروه است وتر به رکعت
واحده وقتی که پیش از آن شفع نگذارد و مراد از شفع آن که در حدیث آمده آن نهی وارد است یا مکروه
نیست زیرا که مرویست از ده تن از صحابه که ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عائشه از ایشان اند که الوتر
رکعة واحدة و حدیث بتیرا ضعیف است و میگوید از امام احمد در روایت ابی داود و روایت است بر وتی
مکروه است و در روایتی مکروه نیست انتهی و در جامع الاصول از حدیث صحیحین از عائشه آمده که گفت
زیاده نمیکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در رمضان و نه در غیر او بر یازده رکعت میگذارد چهار رکعت
و مپرس از حسن آنها و طول آنها باز میگذارد سه رکعت یعنی گوید که افضل میگذارد آنحضرت در
وتر میان سه رکعت به یک سلام هم آمده میگفت عائشه ثم یصلی اثنتین و واحدة ثم یصلی ثلثا و مطلق کرد
نسائی و حاکم بشرط بخاری و مسلم از عائشه که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم وتر میکرد
به سه رکعت سلام نمیداد مگر در آخر آن و طحاوی از ابی العالیه آورده که گفت که تعلیم کردند ما را
اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم که وتر مثل نماز مغرب است این وتر لیل است و آن وتر نهار است
و نیز از عقبه بن مسلم روایت کرده که پرسیدم عبد الله بن عمر را از وتر پس گفت ابن عمر آیا میدانی وتر
وتر نهار را گفتم نعم صلوة المغرب گفت صدقت و احسنت یعنی چون شنیدیست نماز مغرب را وتر
نهار میخوانند و فاصله است به سلام لا جرم وتر کرد وتر لیل است پس تحقیق ثابت شد که نیز طحاوی
گفته که آنچه مرویست از ابن عمر که پرسید مردی آنحضرت صلی الله علیه و سلم از نماز شب فرمود نماز شب
دوگانه دوگانه است و چون بترسی طلوع صبح را یک رکعت وتر کند نماز را مفید وی آنست
که بگذارد رکعت دیگر با دو رکعت که پیش از وی است تا سه رکعت گردد و دلالت نیست درو بر فصل بسلام
گفت طحاوی که مذهب حنفیه در وتر به سه رکعت قوی است از جهت نظر و اتصال اعمال زیرا که خلاف

رمضان
چهار رکعت دیگر میپرسید از حسن آنها
و طول آنها بیشتر میگذارد ۱۲ م

کو وتر فرض است یا سنت اگر فرض شده است فرض نیت میکرد و در رکعت سیم قنوت خواند و وتر باجماع امت واجب

و جایز نیست پس نباشد مکر سه و اگر سنت است هیچ سنتی نیست که او را مثلی در فرض که از وی اخذ

کرده شده باشد نبود و نیست فرضی که وتر مثل وی بود مکر مغرب و آن سه رکعت است کما ذکره الشمنی

قال العبد الضعیف سامحه الله امثال این دلایل در حقیقت تایید و تقویت است مر نفی یا کم و اثبات

ثلث رکعت مر اثبات آن بقیاس و این نکته مکر رکفته شده است که کلام اهل عقیده که بعضی از ابی حنیفه آورده

اند برای ترجیح بعضی احادیث بر بعضی است مر اثبات آن حکم بمجرد قیاس و حافظ امام محمد در موطا

میکوید خبر داد ما را ابو حنیفه از امام حماد از ابراهیم نخعی از عمر بن الخطاب که گفت دوست ندارم

که ترک کنم وتر را به سه رکعت و باشد مرا شتران سرخ و هم در موطا از عبد الله بن مسعود می آرد که گفت

الوتر کما صلاة المغرب و ثلث رکعات کثلث المغرب و در روایتی کصلوة المغرب و از ابن عباس می آرد بود

که گفت الوتر ثلث رکعات کثلث المغرب و در روایتی کصلوة المغرب و از ابن مسعود نیز می آرد که بود پیغمبر خدا

صلی الله علیه و سلم که سلام نمیداد در رکعتین وتر و در سنن الهدی از روایت ابی بن کعب و عائشه

آورده و نماز عائشه بصریح آمده که آنحضرت وتر به سه رکعت میکرد و فصل نمیکرد

میان آنها و از ابن مسعود نیز آورده الوتر ثلث رکعات کوتر النهار صلوة المغرب و از ابن عباس

نیز آمده که تمام او وتر ثلث و از حسن بصری رضی الله عنه اجماع سلف بر سه رکعت نقل کرده و کذا فی

الهدایه و در نهایه شرح هدایه آورده که چون عمر رضی الله عنه سعد بن ابی وقاص را دید که وتر

میکند بر رکعت واحد گفت ما هذه البتیراء شفع کن آنرا و اگر نه ادب کنم ترا و میگوید اگر اکتفا بیک

رکعت جایز می بود در نماز آینه قصر کرده میشد آنرا در سفر و گفته اند که آنچه تمسک کرده بدان

شافعی از احادیث که دلالت بر وتر بیک یا پنج یا هفت یا نه یا یازده میکند از استغراق او وتر بود در

آخر قرار یافت که جلوس میکرد بر راس هر دو رکعت و وتر میکرد به سه رکعت بی فصل و از آنچه دلالت

دارد بر آنکه مشهور و متعارف میان صحابه رضی الله عنهم وتر به سه رکعت بود و وتر بیک رکعت

خفائی داشت حدیث بخاری است از ابن عباس که در مشکوة آورده که وتر میکرد معاویه بعد

عشا بیک رکعت و بود نزد وی مولای ابن عباس پس رسانید این خبر را تا معاویه بیک رکعت با ابن عباس

پس فرمود بگذار که وی صحبت داشته است به پیغمبر صلی الله علیه و سلم و در روایتی گفت صواب کرد

زیرا که وی فقیه است پس این سخن کشیده سخن از آن فضل معاویه و انکار و استبعاد او را دادن ابن عباس تصویب وی محمول بفقاهت و صحبت وی دلالت بر تعجب دارد بر آنکه وتر بیک رکعت

متعارف نبود کما لا یخفی و از آنچه مذکور شد واضح گشت که اثبات وتر به سه رکعت اکثر و ارجح و افضل باشد

والله اعلم و بالجمله اختلاف در اخبار و آثار و اقوال علما در امر وتر و این اختلاف در وتر

در اولی و افضل است و الا در جواز بثلث رکعت هیچ کس را خلافی نیست و چون مقرر شد که عمل

آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز شب مختلف و متنوع بود این نیز از داخل آن تنوع و اختلاف

و طعن در روایات سه رکعت محل بحث و مکابره است و ذکر بیان نوع هفتم چون سخن در وتر به رکعت

افتاد و دراز کشید نوع اخیر از هشت نوع که مصنف ادعای حصر در آن کرد باقی ماند میکوید نوع

هشتم در سنن نسائی حذیفه رضی الله عنه روایت میکند که در ماه رمضان با پیغامبر صلی الله علیه

و سلم نماز گذاردم یعنی نماز شب و در رکوع چندان که در نماز کرد که در قیام و این تسبیح میگفت سبحان ربی

العظیم بعد از آن نشست و میگفت رب اغفر لی و مکرر میکرد و چون چهار رکعت نماز بر این وجه بگذارد

بلال صبح گفت یعنی بنماز صبح پیغامبر را صلی الله علیه و سلم دعوت و اعلام کرد چنانچه عادت وی بود که بعد

از اذان و اجتماع مردم بر در حجره شریف می آمد و اعلام مینمود و بیرون می آوردند آنکه روزی

آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خواب بود بلال گفت الصلوة خیر من النوم آنحضرت را این کلمه از وی خوش

آمد و فرمود این کلمه را داخل اذان فجر کردان و هر روز میگفته باش بعد از آن سنت مستمر شد بدانکه

در بیان این نوع اجمالی بکار رفته و هیچ معلوم نشد که قیام چه قدر بود و در وی چه قراءت کرد و

رکوع با قیام حقیقت به بود چنانچه ظاهر لفظ حدیث یا مانند آن بود چنانچه در روایات دیگر

مصرح آمده و احوال الارکان و هیئات دیگر نیز معلوم نشد و نیز معلوم نشد که رکوع کرد با قومه و

بعد از وی نشست یا نه آن نشست و اگرچه وجود قومه معلوم است بضرورت اما مقدار آن

نشد که مقدار رکوع بود و عدد رکعت نیز نیست و آنچه در جامع الاصول از حدیث مسلم و ابو داود

و نسائی آورده اینجا تمام است و در وی ذکر رمضان نیست که گفت حذیفه نماز گذاردم با پیغمبر صلی الله

علیه و سلم شبی پس افتتاح کرد سوره بقره را پس گفتم من در دل خود که مگر برکوع رود در صد آیت و چون بگذشت

و نرفت گفتم شاید در رکعت را بدان سوره تمام کند و برکوع رود و هنوز نایستاد و افتتاح کرد سوره

نساء و آنرا تمام کرد و افتتاح کرد آل عمران و میخواند آنرا بترسیل و ترتیل و هرگاه که میگذشت بآیتی که در وی

امر به تسبیح است تسبیح میکرد و چون میگذشت بمحل سوال و دعا سوال میکرد و چون بجای تعوذ میرسید

تعوذ میکرد پس برکوع رفت و میگفت در رکوع سبحان ربی العظیم و بود رکوع او مانند قیام او

پس گفت سمع الله لمن حمده و یاد کرده در روایتی ربنا لک الحمد و ایستاد ایستادنی دراز قریب برکوع

میکردم

یا کمتر از آن و نیز از جائی دیگر معلوم شده که نشستن و این کلمه رب اغفر لی خواندن در میان سجدتین بود و اینجا هم از رکوع بود

می آرد که گفت نکند یک کس هرگز وتر از عادت نیست آورده

بتر تسبیح برفت و گفت سبحان ربی الاعلی پس بود سجود نزدیک بقیام بعد از رکوع این روایت مسلم و نسائی
و در روایت ابی داود آمده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که گذارد نماز شب را و افتتاح
کرد و گفت الله اکبر سه بار و گفت ذو الملکوت و الجبروت و الکبریاء و العظمة پس از آن خواند بقره
پس برکوع رفت مانند قیام و میگفت در رکوع سبحان ربی العظیم پس برداشت سر از رکوع و ایستاد مانند
آن و میگفت لربی الحمد لربی الحمد پس بسجده رفت و بود سجود او مانند ایستادن او و میگفت در سجود
سبحان ربی الاعلی پس برداشت سر از سجود و نشست بین السجدتین مانند سجود و میگفت رب
اغفر لی رب اغفر لی پس گذارد چهار رکعت و خواند در آنها بقره و آل عمران و نساء و مائده یا انعام شک
راویست در مائده و انعام که این را خواند یا آن را این هشت طریق مذکور در قیام شب ثابت شده
بدانکه صحیح در باب قیام لیل و عدد رکعات آن و کیفیت گذاردن آنها حدیث ابن عباس و عائشه
رضی الله عنهما و از غیر ایشان نیز آمده و در جامع الاصول از کتب سته آن احادیث و روایات آورده
و استیفا و استقصا نموده اکثر آنها راجع بهشت نوع که مصنف ذکر کرده و بعضی ممکن که ارجاع بدان
و بعضی بقیه خارج از آنها اگرچه در اصل مسوده اکثر آنها ذکر یافته بود اما در حین تبییض ترک
آنها از جهت خوف تطویل و صعوبت ضبط کرده شد و بمحصلی اقتصار رفت و فیما ذکرناه کفایة والله الموفق و از آنجا
واجبست تنبیه بر آن است که باید که قضیه بیتوتت ابن عباس در بیت میمونه متعدد باشد و الا اختلاف
طرق صحیح در یک قضیه مشکل است والله اعلم و آنحضرت وتر را گاه در اول شب میگذارد و گاه در میان
شب و غالبا در آخر شب میگذارد بدانکه ابتدای وقت وتر از بعد از عشاست و انتهای آن تا قبل طلوع
فجر چنانچه در احادیث بیان آن واقع است و تمامه علما بر آن متفق و در بیان تمام شب وقت وتر
و آنحضرت در تمام شب وتر گذارده گاه در اول شب یعنی بعد از عشا و گاه در اوسط و گاه در آخر
وقت سحر پیش از صبح چنانچه در جامع الاصول از حدیث بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی و ترمذی
از عائشه آورده و از روایت ترمذی آورده که منتهی شد وتر آنحضرت در آخر عمر که این حال در وقت
سحر و از حدیث مسلم و ترمذی از جابر آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر که بترسد
که در آخر شب نتواند برخاست باید که وتر در اول شب بگذارد و بخسپد و هر که امید دارد که برخیزد
در آخر شب پس باید وتر کند که نماز آخر شب مشهود و محضور است و این افضل است و مانند این روایت
کرده در موطا از عائشه و هم از موطا و ابی داود از حدیث ابو قتاده آورده که گفت رسول خدا صلی الله
علیه وسلم ابوبکر را چه وقت وتر میکنی یا ابابکر گفت در اول شب یا رسول الله و گفت عمر را تو چه وقت

میکنی وتر را گفت در آخر شب پس گفت مر ابوبکر را اخذ هذا بالحذر و گفت مر عمر را اخذ هذا
بالقوة و از ابن المسیب روایت است که ابوبکر وتر گذاردی و بخفتی و عمر خفتی پس در آخر شب برخاستی و از
عائشه آمده که گفتم آنحضرت را آیا خواب میروی پیش از وتر یا رسول الله گفت پیش از آنکه وتر کنم ای عائشه چشمان
من بخواب میروند اما دل من بیدار است و این نیز مشعر است بآنکه تاخیر وتر کسی را است که
وثوق دارد بقیام و ترمذی از ابی هریره آورده که گفت امر کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم
که وتر کنم پیش از آنکه بخسپم و گفت ترمذی نزد بعضی خواب پیش از وتر مکروه بود و اختیار کرده اند
قومی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و من بعدهم که خواب نروند تا وتر نگذارند اما اکثر اصحاب
بر آنند که وتر در آخر شب افضل است و گفت حدیث عائشه حسن صحیح است و حدیث ابی هریره
حسن غریب و در مشکوة آن را از حدیث بخاری و مسلم آورده و بالجمله بحصول رسیده که غالب
احوال آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن بود که وتر را در آخر شب گذاردی قریب صبح و اگر احیانا در
اول شب یا اوسط آن وتر کردی و بعد از آن تهجد برخاستی وتر را اعاده نکردی و در حدیث نهی
آمده لا وتران فی لیلة فرموده در یک شب دو وتر نبود یعنی چون در اول شب وتر گذارد پس از آن
برخواست اعاده نکند آن را از جهت این حدیث بلکه اعاده وتر از او نبوده و شیخ ابن الهمام در شرح هدایه
گفته که هر که در اول شب وتر بگذارد پس از آن تهجد برخاست اعاده نکند آن را از جهت این حدیث و از
جهت آنکه اگر دو وتر گذارد لابد یکی از آن دو نفل بود و وتر از نفل وارد نشده و ترمذی در جامع
خود آورده که اختلافی کرده اند اهل علم در حق کسی که وتر کند در اول شب بعد از آن برخیزد در آخر
از جماعه از صحابه و من بعدهم گویند نقض کند وتر را و اضافه کند بآن رکعتی دیگر پس از آن بگذارد
آنچه خواهد پس وتر کند در آخر زیرا که در یک شب دو وتر نبود و مذهب اسحق این بود و جماعه دیگر از اصحاب | در آخر نماز خود
و غیرهم بر آنند که چون در اول شب وتر بگذارد پس از آن بخواب رفت و برخواست بگذارد آنچه
خواهد و نقض نکند وتر را و بگذارد وتر را اگر کرده است بحال خود و قول سفیان ثوری و مالک
و ابن المبارک و احمد است و این صحیح تر است چه بوجوه متعدده روایت کرده شده است که آنحضرت
بعد از وتر نماز گذارده است و از ام سلمه و ابو امامه و عائشه و غیر ایشان آمده که گذارد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بعد از وتر دو رکعت این کلام ترمذی است در کلام مصنف نیز در فصل آینده
جزئی از این باب مذکور کرده که گفت بود آنحضرت در بعضی شبها در جمیع شب یک آیة را در نماز مکرر میکرد
یعنی در جمیع نماز شب یا در تمام شب ظاهر همان اول است چنانچه در احادیث واقع شده که کان یقوم بآیة

وان این آیه است ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم و مصنف این طریق جدا
از طریق قیام شب که ذکر کرد نساخت ظاهرا بعد و رکعات همان بود که در طریق مذکور معلوم شد عایشه
انکه قرات این آیه بود مکرر و باین قدر طریق جدا نکرد و بالجمله در بود حجرا والله اعلم و نماز پیغمبر صلی الله علیه
وسلم در شب از جهت نشسته و ایستاده که دارد نیز سه نوع بود اول انکه مجموع نماز را ایستاده میکذارد
و این غالب احوال بود و افضل همین است چنانچه وارد شده است صلوة قاعد نصف صلوة قایم است
در ثواب دوم انکه همه نماز شب را در بعضی احوال و اوقات نشسته میکذارد و بعد رکوع هم نشسته میکرد بجهة
طریان عارض ضعف و بیان جواز و شفقت بر امت یا غیر آن والله اعلم سوم انکه نشسته میکذارد
و بیشتر انچه خواندنی بود از قرآن بخواندی و چون اندکی از قرآن که مانده بودی برخاستی و ایستاده
ان اندک را بخواندی و رکوع کردی و بسجود رفتی و در رکعت دوم نیز همچنین کردی یا بعکس تقدیم
در تمام نشستی یا ایستاده کذاردی و ترمذی در جامع خود از حفصه رضی الله عنها اورده که کفت
رسول خدا صلی الله علیه وسلم میکذارد نماز نفل را نشسته مکر پیش از وفات خود بسالی و چون میکذارد
نشسته میخواند سوره را و ترتیل میکرد آنرا تا انکه دراز تر میشد از سوره دراز تر از ان و از ام سلمه
و انس بن مالک نیز درین باب حدیث آمده و حدیث حفصه صحیح است و حسن است و تحقیق روایت
کرده شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میکذارد در شب نشسته و چون میرسید از قرات
خود مقدار سی و یا چهل آیه برمی ایستاد و میخواند پس رکوع میکرد پس سجده میکرد و در رکعت ثانیه همچنین
و در روایت عایشه آمده که چون باقی میماند مقدار سی یا چهل آیه بر میخاست الحدیث و این نیز حدیث
صحیح است و در روایت بخاری نیز همچنین آمده و نیز روایت کرده شده است که میکذارد نشسته و هم
قرات میکرد نشسته و رکوع و سجود نیز نشسته میکرد و هر دو حدیث صحیح و معمول است و در صحیحین
از عایشه آمده که کفت چون کرانی بدن پیدا کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در آخر عمر بود اکثر
نماز وی نشسته این سه نوع صحیح شده و در احادیث صحاح وارد و در یافته نشد احادیثی که وارد شده که
هیئت جلوس وی در حالتی که نشسته کذاردی تربع بودی یعنی چهار زانو نشستی چنانچه زرکشی از
حدیث دار قطنی از عایشه آورده که کفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میکذارد نماز را
متربعا و حفاظ دار قطنی طعن کرده اند و حمل بر خطا بعضی از روات کرده اند و فقها را در جواز و کراهت حدیث
و استحباب آن اختلافست و مذهب امام ابوحنیفه آنست که هیئت جلوس در نفل همان هیئت
جلوس تشهد است و شمنی کوید روایتست از ابو حنیفه که مخیر است اکر خواهد بر وضع احتبا کذارد

و اکر خواهد

متربع و اکر خواهد بقعود

و اکر خواهد بقعود تشهد و روایتست از ابو یوسف محتبیا و از محمد متربعا و از زفر مثل هیئت تشهد زیرا که
قعود در نماز باین وضع امده پس افضل باشد و نزد امام احمد تربع است ولیکن در رکوع و سجود
دو تا کند هر دو پای را **فصل** دو رکعت نمازی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از وتر میکذارد
بروایات صحیح ثابت شده در صحیح مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت میکند و در جامع الاصول این را
از روایت صحیح بخاری آورده کان یصلی ثلث عشرة رکعة بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میکذارد سیزده
رکعت یصلی ثمان رکعات میکذارد هشت رکعات ثم یوتر پس وتر میکرد پس دیکر رکعت بهمان
طریق که در نوع پنجم کذشت ثم یصلی رکعتین پس میکذارد دو رکعت و هو جالس در حالتی که وی
نشسته است فاذا اراد ان یرکع قام پس چون میخواست که رکوع کند بر میخاست و ایستاده و مقتدی از قرآن
میخواند چنانچه معلوم شد فرکع پس رکوع میکرد ثم یصلی پس میکذارد دو رکعت بین النداء
والاقامة میان اذان و اقامت نماز فجر که مراد بآن سنت فجر است و در روایتی دیکر نیز آمده است که
افتتاح بدو رکعت خفیفه میکرد و از اینجا معلوم شد که حمل رکعتین بعد الوتر بر رکعتین سنت فجر
چنانچه کرده اند درست نباشد و در موطا نیز آمده که وتر میکرد بیک رکعت و میکذارد دو رکعت در
حالتی که نشسته است بعد از وتر و دو رکعت فجر میان اذان و اقامت و در مسند امام احمد و سنن
ابن ماجه از ام سلمه رضی الله عنها مرویست که کفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم بود رسول خدا صلی الله علیه
وسلم یصلی بعد الوتر میکذارد بعد از وتر رکعتین خفیفتین دو رکعت سبک و هو جالس در حالتی که
وی نشسته است و ترمذی در جامع خود نیز این حدیث آورده و خفیفتین نکفته و نکفته مثل این از
ابی امامه و عایشه و غیرهم نیز آمده و امام احمد از ابو امامه باهلی روایت میکند که کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یصلی رکعتین بعد الوتر و هو جالس یقرا فیهما باذا زلزلت الارض و قل یا ایها الکافرون
و صاحب مشکاة از دارمی از ثوبان آورده که کفت کفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم این بیدار شدن
و شب برخاستن مشقت و کرانست پس چون بکذارد یکی از شما وتر را بکذارد دو رکعت بعد از وی اکر قایم
لیل میسر است فبها و الا کفایت کند او را از قیام تهجد و از این حدیث مشکاة چنان معلوم شود که کذاردن
این دو رکعت بعد از وتر بتقدیر یست که کسی وتر را در اول شب کذارد و این دو رکعت بجای قیام لیل
کرده و از بعض اصحاب شافعی نیز نقل کرده اند که چون بکذارد یکی وتر را در اول شب باید که بکذارد دو رکعت
بعد از وی بنیت قیام لیل و حدیث ابو امامه مطلق است و احادیث که از بخاری و مسلم و موطا مذکور
شد ظاهر تهجد بعد قیام لیل است چنانکه از سیاق احادیث که در جامع الاصول آورده معلوم کرده و چه

دیگر از صحابه غیر ایشان که گفتیم یعنی عایشه و ام سلمه و ابو امامه این معنی یعنی گذاردن دو رکعت بعد
وتر نیز روایت کرده‌اند و گفته‌اند ظاهر آنست که این دو رکعت را بنیت مطلق نفل بگذارد نه بنیت تمام
شفع و نزد برا که آن معنی ندارد چون بیست [illegible] نماند که تشفیع وتر آن را اگر وتر بعد اول شب گذارد و در قیام
لیل نکرده معنی ندارد [illegible] آنکس که وتر را گذارده بعد از آن قیام لیل کرده اگر نقض وتر و تشفیع
آن کند صورت دارد چنانکه گذشت اما تشفیع وتر در اول شب پیش از قیام لیل ضایع و ناقص
و مبطل وتر است ضرورت وجوب رکعت واحده در مذهب حنفیه [illegible] و در بعد *نزد بعضی علما
نقض وتر بعد از قیام لیل با این صورت [illegible] بود و گردانیدن دو رکعت نشسته در حکم رکعت
واحده تکلف است چه آن در حکم نوافل است نه حقیقة و بنای قول اکثر علمای بعدم اعاده وتر
و عدم نقض آن بعد از قیام لیل بر این معنی است که گذاردن دو رکعت بعد از وتر در روایات
صحیح ثابت شده است و از وی معلوم میشود که گذاردن نماز بعد از وتر جایز بود دلیل کرد نماز
تهجد بعد از وتر واقع شود ضرر ندارد ولیکن اینجا بحسب ظاهر با حدیث صحیح بخاری و
مسلم آن را از ابن عمر رضی الله عنه روایت کرده اند اجعلوا آخر صلوتکم بالليل وترا که بگردانید آخر نماز
شب خود را وتر معارض میشود چه این حدیث امر میکند بآنکه آخر نماز شب باید که وتر بود و در تقدیر
گذاردن دو رکعت بعد از وتر آخر نماز شب شفع گردد و بر بسیاری از علما جمع میان این دو حدیث
مشکل شده لاجرم امام مالک برای خلاص از این اشکال انکار حدیث رکعتین بعد از وتر میکند و *از وی
میگوید که این حدیث صحیح نیست و امام احمد شک میکند و میگوید که من این دو رکعت را نمی‌گذارم
بعض حدیث اجعلوا آخر صلوتکم جزم دارم و در حدیث رکعتین شک و شک بیقین معارض
نگردد و کسی را از گذاردن آن دو رکعت منع نیز نکنم شاید که نزد وی حدیث رکعتین بصحت رسیده باشد
نه حدیث اجعلوا [illegible] بود و حق آنست که هر دو حدیث صحیح است و بحسب ظاهر معارض یکدیگر
پس جماعه علما قایل شده‌اند بجواز گذاردن رکعتین بعد از وتر و میگویند که آنحضرت نیز این دو رکعت را
غیر آن از نماز تهجد و وتر قاطع تنفل نیست و بنا بر این قول حدیث اجعلوا آخر صلوتکم بالليل وترا
که بظاهر دلالت دارد بر قاطعیت وتر [illegible] شب نبود [illegible] و افضل است و اگر گذاردن رکعتین
در صورت وتر اول شب بود و اگر احیانا بعد از وی [illegible] بود محض برای بیان جواز بود و بعضی از علما
در دفع این اشکال و تطبیق میان حدیثین میگویند که گذاردن رکعتین بعد از وتر منافات ندارد
بحصول وتر آخر نماز شب چه این دو رکعت ملحق است بوتر و تابع است مر او را و گویا نمازی مستقل

*اگر گذاردن این دو رکعت [illegible] معلوم شود
که بعد از وتر بروایت [illegible] اول گذارد [illegible]
این دو رکعت [illegible]

*وتر نماز [illegible] محمول بر استحباب است
نه وجوب [illegible] اگر گذاردن [illegible]
در آخر شب بود و بعد از [illegible]

نمی‌آید که جاری مجرای سنت وتر باشد قال لا سیما بمذهب کسی که قایل است بوجوب وتر و چون وتر واجب
شد پس وقوع رکعتین بعد از وی بتابعیت وقوع سنت بعد از فرض باشد [illegible] و تبعیت و عدم استقلال
خصوصا با نماز وتر نهار که مغرب باشد که [illegible] میکند که چنانچه وتر مشفوع است بدو
سنت وتر شب نیز مشفوع شد بدو رکعت سنت اگر گفته شود که قول او لا سیما دلالت دارد بر آنکه
بمذهب کسی که قایل نیست بوجوب وتر و آن را سنت میداند نیز این رکعتین جاری مجرای سنت
می‌توانند افتاد و حال آنکه سنت بعد از سنت نباشد و ملحق بوی نبود توجیهش آنکه وتر چون سنت
در غایت تاکد نیز [illegible] واجب و آخر نماز شب و ختم وظیفه عبادت وی میباشد اگر او را نفل دیگر تابع
و لاحق باشد دور نباشد و لیکن بمذهب کسی که واجب است لحوق و تبعیت سنت بدان اظهر و انسب بود
از نیجهت گفت لا سیما بمذهب کسی که قایل است بوجوب وتر و هذا القدر یکفی لتوجیه کلامه دیگر باید که
خواندن قنوت در وتر چنانکه شنیدی گفته متفق علیه است میان ایمه اربعه الا امام مالک که از وی
دو روایت است و لیکن اختلاف در آنست که نزد امام ابو حنیفه در همه سال است در رمضان و غیر رمضان
و پیش از رکوع است و این مذهب ابن مسعود رضی الله عنه است و قول جماعه از علماست مثل سفیان
ثوری و ابن المبارک و اسحق و نزد شافعی بروایتی از مالک و احمد مخصوص است بنصف آخر رمضان
و بعد از رکوع است و بقول مشهور از امام احمد در همه سال است و جایز است بعد از رکوع و پیش از رکوع
و نزد مالک بروایتی از مالک و احمد مخصوص است بنصف آخر رمضان و بعد از رکوع است و بقول
مشهور از امام احمد در همه سال و جایز است بعد از رکوع و پیش از رکوع و نزد مالک بروایتی که قایل
بقنوت در نماز صبح است و نیز قنوت مخصوص است بوتر نزد ابو حنیفه و احمد و نزد مالک مخصوص
است بصبح در ظاهر مذهب و نزد شافعی در صبح و در وتر هر دو و تمسک [illegible] در اصل قنوت وتر و دعا در آن
مصنف نیز بگوید حدیث امیر المومنین علی است رضی الله عنه که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
که میگفت در آخر وتر خود اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک و بمعافاتک من عقوبتک و اعوذ
بک منک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک روا الخمسه کذا قال الزرکشی و شیخ گفته که
اصحاب سنن اربعه [illegible] ثابت شده که خواند این دعا از آنحضرت صلی الله علیه
و سلم در [illegible] بعد از فراغ وی [illegible] و ورود احادیث دیگر که دال اند بر بودن قنوت
قبل الرکوع یا بعد از وی اگر چه احتمال [illegible] آن در تشهد یا بعد از فراغ دارد چنانچه مصنف
گفت و حدیث امام حسن بن علی رضی الله عنهما که گفت تعلیم کرد مرا رسول خدا صلی الله

و نکته نماز

وسلم و در روایتی جمیع کلمات که میگویم من انها را در قنوت وتر اللهم اهدنی فیمن هدیت الحدیث و این
را نیز گفته اند که در دا الحمد و تشهد از روایت حاکم بر شرط شیخین آورده که گفت حسن بن علی رضی الله عنهما
تعلیم کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم در وتر من بعضی روایات امده که فهو بکردان این
را در وتر خود اللهم اهدنی فیمن هدیت الخ ولیکن در روایتی بعد از فراغ رکوع امده صحابه
مذهب شافعیست و در مواهب لدنیه از روایت طبرانی و غیر مهطلی گفته که تقیید بعد از رکوع
یا قبل از وهم است تمتی از ابی داود آورده که عمر بن الخطاب جمع کرد مردم را بر ابی بن کعب در رمضان
و قنوت میخواند ابی در آخر وتر و درین روایت مخصوص بنصف ثانی از رمضان واقع شده چنانچه
مذهب شافعیست و در روایتی است از احمد و مالک و از طبرانی در اوسط از ابن عمر آورده که پیغمبر
خدا صلی الله علیه و سلم وتر میکرد به سه رکعت و میکرد این قنوت پیش از رکوع و از حدیث نسائی
و ابن ماجه از ابی بن کعب آورده که گفت وتر میکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس قنوت میخواند
پیش از رکوع و شیخ ابن الهمام نیز این روایت آورده و در روایت دارقطنی از سوید بن غفلة نیز آورده
که گفت شنیدم ابا بکر و عمر و عثمان و علی را رضی الله عنهم که میگفتند که قنوت میخواند رسول خدا
صلی الله علیه و سلم در آخر وتر و میخواندند ایشان آنرا و بالجمله در اثبات در سه رکعت و قنوت وتر قبل
از رکوع احادیث و آثار بیرون از احصا امده و لا حاجة الی الاکثار و مراد بقنوت اینجا مطلق
دعاست یا خصوص اللهم اهدنی الخ او از امام محمد نقل کرده اند که قنوت دعای معین نیست تعیین
دعا حیف دعا برقت قلب است و لیکن در محیط و ذخیره گفته که الا اللهم انا نستعینک و اللهم
اهدنا الخ او قنوت نزد شافعی و احمد اللهم اهدنی است و نزد ابو حنیفه و مالک اللهم انا نستعینک
و اولی نزد حنفیه جمع بینهماست و شمنی از ابو اللیث آورده که مختار نزد وی آنست که سه بار بگوید
اللهم اغفر لی و بعضی ربنا آتنا فی الدنیا حسنة الآیة نیز آورده و گفته آنرا که دعای قنوت نداند اکتفا
با اللهم اغفر لی یا ربنا آتنا درست باشد و گفته اند که اکثر جمع اللهم انا نستعینک در صحیحین و سنن
معروفه واقع نشده و لیکن ابو حنیفه آنرا از طرق صحیحه از طبرانی و غیره اثبات کرده اند شیخ ابن الهمام
از ابی داود در حدیث خالد بن ابی عمران آورده که گفت امد جبرئیل بر حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم و تعلیم کرد قنوت را اللهم انا نستعینک و نستغفرک و نؤمن بک و نخضع لک و نخلع و نترک
من یکفرک اللهم ایاک نعبد و لک نصلی و نسجد و الیک نسعی و نحفد و نرجو رحمتک و نخشی عذابک
ان عذابک الجد بالکفار ملحق و تمام این حدیث در بیان صفت نماز سابقا گذشت و شیخ ... الکل

سیوطی

سیوطی که از شافعیه نیز در عمل الیوم و اللیل آنرا بعد از رکوع آورده با یک طریق بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم انا نستعینک و نستغفرک و نثنی علیک الخیر و لا نکفرک و نخلع و نترک من یفجرک بسم الله الرحمن
الرحیم اللهم ایاک نعبد و لک نصلی و نسجد و الیک نسعی و نحفد و نرجو رحمتک و نخشی عذابک
ان عذابک بالکافرین ملحق اللهم اهدنی فیمن هدیت الخ و در آخر این صیغه درود صلی الله علی
النبی محمد و آله و سلم و بعضی از فقهای مذهب ما باین کیفیت ذکر کرده اللهم انا نستعینک و نستغفرک
و نؤمن بک و نتوکل علیک و نثنی علیک الخیر و نشکرک و لا نکفرک و نخلع و نترک من یفجرک اللهم
ایاک نعبد و لک نصلی و نسجد و الیک نسعی و نحفد و نرجو رحمتک و نخشی عذابک ان عذابک
و در بعضی روایات ان عذابک الجد بالکفار ملحق و بعضی گفته اند که در اول این هفت کلمه من
و نثنی نشکر و نخلع نسجد نحفد نرجو واو آورده حاجت نیست و گفته اند که اولی آنست که باد
واو را چنانکه آنرا و عطف موجب زیادتی ثنا و تعدد الثنا است چنانچه در تشهد و قد حقق
فی موضعه و بالجمله اصل قنوت در وتر و دعا در ان باحادیث صحیحه ثابت شده و حکم صحیح باشد حال
الا که اصحاب کتب خمسه آنرا روایت کرده و حاکم بر شرط شیخین آورده با وجود طرق صحیحه دیگر که ایمه
مذاهب اربعه گفته اند بر این نحو و مصنف میگوید که در دو روایت صحیح اصلا هیچ ادا نشده در کردن نماز وتر قنوت
خواندن حال النذر انی نیست و غریب تر از آن که از امام احمد نقل کرده و گفته که امام محمد میگوید
هر چه در قنوت ثابت شده مجموع در نماز صبح است اما در وتر اصلا هیچ حدیث ثابت نشده بلکه
هیچ حدیث مروی نیست این چه مبالغه و افراط است با وجود حدیث علی و حسن رضی الله عنهما
که روایت کرده اند و هم در مسند امام احمد مذکور است صحت و ثبوت موقوف روایت را حکم منع
توان کرد و ظاهر مذهب امام احمد قنوت است در وتر نه در صبح چنانکه در کتب در شرح خرقی گفته است
و تفصیل حال قنوت دیگر و ترجیح نماز صبح و جز نماز های دیگر در ما سبق معلوم شد فتذکر اگر چه غرض
مصنف نفی ثبوت قنوت وتر است از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنانچه قول او اما جماعت از
صحابه در وتر قنوت خوانده اند بر آن دلالت دارد لیکن مقصود اصلی مشروعیت و سنیت این فعلست
و خواندن صحابه کفایت دارد در این خصوص که آن فعل با تعلیم آنحضرت صلی الله علیه و سلم باشد
چنانچه میگوید هیچ صحیح حدیث که در مسند امام احمد مذکور است صحت و ثبوت موقوف روایت
را حکم منع توان کرد و ظاهر مذهب امام احمد قنوت است در وتر نه در صبح چنانکه در کتب در شرح
خرقی گفته است و تفصیل حال قنوت در غیر وتر و ترجیح نماز صبح و جز نماز های دیگر در ما سبق معلوم شد فتذکر

واگر چه غرض مصنف نفی ثبوت قنوت وتراست از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنانچه قول و
جماعتی از صحابه بر دعای قنوت خوانده اند بر آن دلالت دارد لیکن مقصود اصل امر و مشروعیت
این فعلست و خواندن صحابه کفایت دارد درین خصوص که آن بعد از تعلیم و امر آنحضرت صلی الله
علیه و سلم باشد چنانچه میگوید همچو حدیثی که در مسند امام احمد مذکور است عن الحسن بن
علی رضی الله عنهما قال کلمات علمنی رسول الله تعلیم کرد مرا رسول الله صلی الله علیه و سلم کلمات
چند که گویم آنها را اقولهن میگویم آن کلمات را فی قنوت الوتر در قنوت وتر اللهم اهدنی فیمن هدیت و عافنی
فیمن عافیت و تولنی فیمن تولیت و بارک لی فیما اعطیت و قنی شر ما قضیت فانک تقضی و لا یقضی
علیک انه لا یذل من والیت و لا یعز من عادیت تبارکت ربنا و تعالیت و صلی الله علی النبی گر گوید
که این صریح حدیث آن معلوم شد که تعلیم کلمات آنحضرت بود که امر کرده که آن را در وتر بخوانند مبلغ
که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مرا تعلیم دعای کرد و من آن را در قنوت وتر میخوانم پس ازینجا امر بخواندن
آن در وتر معلوم نگردد گوئیم که ظاهر آنست که تعلیم آن بجهت خواندن در قنوت بود و اگر نه از حضرت
از پیش خود بخواند بعید است مگر آنکه با تعلیم امام حسن شده باشد که خوانده اند ما
در قنوت وتر مشروع و مسنونست هر دعای که خوانند و این دعا ایشان از خویش آمد که بخوانند
و این نیز مسلم نیست مشروعیت قنوت وتراست فافهم و حاکم که روایتی که شیخ از حاکم بر شرط شیخین
آورده که علمنی رسول الله صلی الله علیه و سلم فی وتری اللهم اهدنی فیمن هدیت در آنکه امر بخواندن
آن در وتر بود پس خواندن این دعا در قنوت وتر از جانب حضرت رسالت ثابت گردید قولا و فعلا
او قولا و لهذا ترمذی میگوید بهترین حدیثی که در باب قنوت وتر روایت کرده اند این حدیث است عبارت
ترمذی در جامع اینست که و لا نعرف عن النبی صلی الله علیه و سلم فی القنوت فی الوتر شیئا احسن
من هذا و چون مصنف قنوت از جماعت صحابه دعوی کرده بمجرد ثبوت از امام حسن رضی الله
عنه این دعوی به ثبوت نزدیک نشود و گفت از امیر المؤمنین عمر و از ابی بن کعب که با امر امیر المؤمنین
با جماع ناس در رمضان قنوت در وتر خوانده و از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه ثابت شده
که قنوت در نماز وتر خوانده اند برای نفی فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم در قنوت که اصل مدعاست
گفت اما از پیغمبر صلی الله علیه و سلم قطعا مروی نشده و بثبوت نرسیده و بتحقیق ذکر کرد یرجا حدیث
دارقطنی از سوید بن غفله و طبرانی از ابن عمر و نسائی و ابن ماجه از ابی بن کعب که آنحضرت صلی الله
علیه و سلم خواند قنوت در وتر و مصنف میگوید این و امثال این هر چه روایت کرده شده مطعون در

بود

بود والله اعلم و وجود اینجا حدیث امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بود که ناظر در قنوت وتر بود و اینرا در
باب تمسک بیان نموده اند از آن جواب میگوید بقول خود و در ترمذی و نسائی بلکه در کتب خمسه
چنانچه در کفتی گفته و یا در سنن اربعه چنانچه شیخ آورده مرویست که کان رسول الله صلی الله علیه
و سلم یقول فی آخر وتره اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک و بمعافاتک من عقوبتک و اعوذ بک
منک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک و لیکن این عبارت یعنی فی آخر وتره محتمل است
که این دعا را در تشهد گفته باشد که آخر نماز و بعد از فراغ از آنست و این احتمال اظهر و اقرب است
چنانکه در بعضی احادیث واقع شده که میخواند این دعا را در آخر نماز محمول بر این است بلکه متعین است
بحسب روایتی چه در نسائی مرویست کان یقول بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که میگفت این کلمات
را اذا فرغ من صلوته چون فارغ میشد از نماز خود و تبوء مضجعه و میرفت بجای میگرفت در خوابگاه
خود و درین روایت دیگر که این دعا را آن وقت فراغ از نماز و رفتن بخوابگاه اورده ملفظ زیاده کرده
بر آنچه روایت کرده در آخر وتر آن لفظ و لو حرصت است بعد از لا احصی ثناء علیک و گفته لا احصی ثناء
علیک و لو حرصت و در بعضی روایات صحیح ثابت شده که این دعا در سجود میگفته و بجهت قرب که بعد از
وتر در ثنا یعنی و مالک دعا در سجده نماز مستحب است بحکم اقرب ما یکون العبد من ربه اذا کان ساجدا
پس میشاید که درین محل یعنی بعد از فراغ نماز و تبوء مضجع و در سجده گفته باشد اما آن احتمال
که در وتر بعد از رکوع یا پیش از آن گفته باشد که آن نیز بمعنی آخریت وتر دارد بخصوصا و ترکیبه رکعت
بوده و گفتن بعد از رکوع رکعت ثالثه بعیدی دارد اما ایمه آنرا برین احتمال فرود آورده اند و هر چه
ایشان تخصیص و قرار داده اند معتبر است که چه خلاف ظاهر مفهوم از لفظ باشد و لابد بر آن قرینه
و دلیل خواهد بود والله اعلم و چون مصنف از احد بعد از فراغ وتر گو خواست که بیان کرد امید دیگر
که درین محل ما ثور است نیز تتمیم کند در دعای عجا نوعی از ایما باید آن احتمال او نیز در او پس گفت و در وقت رکعت
حاکم از حدیث ابن عباس رضی الله عنهما مرویست در صفت صلوة رسول خدا صلی الله علیه و سلم در شب
و وتر روی که گفت ابن عباس رضی الله عنهما فلما قضی صلوته پس هر گاه که تمام کرد رسول خدا صلی الله علیه
و سلم نماز خود را سمعته یقول شنیدم او را که میگفت اللهم اجعل فی قلبی نورا و فی بصری نورا و فی سمعی
نورا و عن یمینی نورا و عن یساری نورا و فوقی نورا و تحتی نورا و بعضی نسخ من فوقی و من تحتی و امامی
نورا و خلفی نورا و اجعل لی یوم لقائک نورا و در بعضی روایات یوم لقائک مذکور نیست و در
بعضی روایات زیاده آمده که فی عصبی نورا و فی لحمی نورا و فی شعری نورا و فی بشری نورا و فی لسانی

آخر وتر است و بعضی [illegible] خواندن این دعا را بعد از [illegible] بود که آخر وتر

و نسائی

میگوید ملک در سجود نماز فرضا کان او نفلا چنانچه در مابین در فصل سجود گفته

نورا واجعل فی نفسی نورا واعظم لی نورا واجعل لی نورا واعطنی نورا و در بعضی روایات و فی عظمی نورا
و فی مخی نورا این است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز وتر در رکعت اولی سبح اسم ربک الاعلی
الذی خواندی و در دوم قل یا ایها الکافرون و در رکعت سوم قل هو الله احد و در بعضی روایات
در رکعت سوم قل هو الله احد و المعوذتین نیز آمده و آنچه مختار اکثر اهل علم است از صحابه
و من بعدهم همان اولست کذا فی جامع الترمذی و شیخ ابن الهمام گفته که روایه کرده در مسند خود
احمد انحماد از ابراهیم از اسود از عایشه رضی الله عنها که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم
که ایتار میکرد بسه رکعت و میخواند در اولی سبح اسم و در ثانیه قل یا ایها الکافرون و در ثالثه قل
هو الله احد و بهمین اخذ کرده اند اصحاب ما انتهی و آنکه در رکعت اولی سوره انا انزلناه فی
لیلة القدر خوانند در هیچ جا مروی است ماثور نیست و میگویند که در بعضی روایات فقهیه آمده
و چون از وتر سلام داد سه بار گفتی سبحان الملک القدوس و در کرت سوم این کلمه را بآواز
بلند و کشش حروف خواندی و بعد از آن بعضی ذکر تا آنکه گفتی رب الملئکة والروح بدانکه دو
سجده که بعد از وتر کنند و در بیان انها بتشدید و آیة الکرسی بخوانند و فضل آنها در دین دیار
مشهور شده گفته اند که آنرا اصلی و سندی در اخبار و آثار ثابت نشده و در روایات فقهی که مقبول
محال بود نیز نیامده و صحیح آنکه در این باب روایتی که موضوع است و آثار وضع از آن لایح و
بلا ضرب بیدا باطل محال و اقع نیست و میگویند که فعل آن حرام و آن بجانب در بیان سجده
منفرد بیاید و اگرچه بیان آن بلاد اصلا از آن نشاسند و نمانند و بعضی کراهت آن نیز نقل کنند و الله
اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرآن را مخصوص اداء نماز شب بترتیل و تبیین حروف و اداء آن بحیثی
که سامع آنرا تواند شمرد بعضا گرد خواندی و ترتیل در لغت دندانهای کشاده روشن هموار را گویند
یعنی کشاده و روشن و هموار خواندی بجای و رتل القرآن ترتیلا که بعد از امر بقیام لیل فرموده است
و در آخر ایه البته وقف کردی و اگرچه متعلق بما بعد بودی چنانچه روایت کرده شده است بطرق کثیره
از ام سلمه رضی الله عنها که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که چون قرائت میکرد میبرید
آیت آیت هکذا بسم الله الرحمن الرحیم و وقف میکرد پس از آن میگفت الحمد لله رب العالمین و وقف
میکرد پس از آن میگفت الرحمن الرحیم و وقف میکرد و بعضی از قرا بکلمه همه ایشان میگویند وقف اعلی و افضل و در غیر اینجا و صل
بر جائی که سخن منتهی شود و کلام از یکدیگر منفصل گردد و متعلق بما بعد نبود اولی و افضل بود بنابرین
انچه معلوم شده است بنقل قراء اصحاب از قواعد تجوید و تابعین و من بعدهم بدانکه ایشان وقف

متعین کرده اند تام و کافی و حسن اگر کلام تام شد و افاده حکم کرد و متعلق نیست بما بعد خود لفظا
و معنا وقف تام گویند چنانکه اولئک هم المفلحون ان الله بکل شیء علیم و امثال آن و در اینجا البته وقف باید
کرد و ابتدا بما بعد نمود و اگر کلام تام بود و متعلق و مرتبط بود بما بعد بعید از جهة معنی نه از لفظ آنرا
کافی خوانند حرمت علیکم امهاتکم و ان تاکلوهن بینکم و اگر کلام تام بود و متعلق باشد بما بعد
خود لفظا و معنی آنرا حسن نامند الحمد لله اینجا وقف حسن است اما ابتدا برب العالمین حسن نباشد
و اگر در تقسیم راس آیت بود صحیح است ابتدا بما بعد نیز اگر وقف بر راس آیت و ابتدا بما بعد است
مطلقا این کلام اجمالی است و از انفصالی است که در رساله مسمی بالدر النضید فی علم التجوید
بیان کرده ایم و بالجمله از کلام ایشان چنان مفهوم شود که وقف در امثال این مقام حسن است اما
وصل احسن و مصنف میگوید که این سخن از قرا است بدیهی نیست دیرا که چون ثابت شد که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در اینجا وقف میکرد اولی و احسن همان باشد و معارض این سخن نباید کرد
پیغمبر صلی الله علیه وسلم در هر چه ما بیاد در قرائة قرآن در حالت نماز افضل و اکمل بود این سخن از
مصنف
بغایت لطیف و سدید است اما پوشیده نماند که قراء نیز این قواعد بسند اخذ بتقل از صحابه
و تابعین و من بعدهم قرار داده اند و منتهی میشود بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و ظن غالب
آنست که قرائت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوقف بر رؤس آیت اگرچه کلام متعلق بما بعد بود دائمی
نباشد بجهة یکه هر که خلاف آن واقع نشده چنانچه قول مصنف که گفته در آخر ایه البته وقف کردی
دلالت دارد بر آن بلکه این نوع قرائت و ثبت و قوع دارد و تجویز یافته و قرآنی فالله اعلم ما بین فیه
والله اعلم و علما را در بیان مسئله قرائت اختلاف است که ترتیل با قلت قرائة افضل یا سرعت با کثرت قرائة
ابن عباس و ابن مسعود و جماعه از تابعین و امام ابو حنیفه رضی الله عنهم میگویند ترتیل و تدبر
لازم ترتیل است با قلت قرائة افضل است از جهة وجود امر بترتیل و تدبر قرآن و تهدید بر ترک آن
و ترتب علم و خشوع بر آن و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و جماعه از صحابه و تابعین رضی الله عنهم
و امام شافعی میگویند سرعت و کثرت قرائت که لازم آنست افضل است هر حرفی از قرآن حسنه است و
هر حسنه بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ده حسنه می شود پس ده این اقل است که کثرت ازان
بود و اگر حق سبحانه تعالی خواهد زیاده بر این تا هفتاد و تا هفتصد بفضل خود عطا کند چنانچه
در مضاعفه اجر حسنات در احادیث آمده است پس تکثیر قرائت افضل و اکثر ثوابا باشد و مصنف
تفصیل بآنکه مقصود و تحقیق مقام میگوید پیغمبر صلی الله علیه وسلم لا اقول الم حرف و لکن الف حرف

قائم حروف و میم حروف ظاهر لفظ حدیث آنست که هر حرفی از مجموع الم که سه حرفست و اثبات
این مر اسامی این حروف را مناسب نیست و لیکن شراح تصریح کرده اند که مراد بحرف الف است از اسامی این حروف
و اثبات آن مر مسمیات را که بسائط حروف اند چه نوعی حرفیت بر مجموع الم دور است تا احتیاج بمعنی
آن شود و طیبی میگوید که برین تقدیر ثابت شود که حسنات الم که فاتحه سوره بقره است نود باشد
که آن نه حروف است و حسنات الم آل عمران سی باشد فافهم بدانکه علماء قرات گفته اند که تجوید عبارتست
از ملکه اعطای حق حروف است و اسم مرتبه اول تحقیق است که از ترتیل نیز بیش است و از قرات
بتأنی و ترسل و این مذهب ورش و عاصم و حمزه است و آن رعایت کردن اشباع و مد و تشدید است و
اعطای حرکات و سکنات و اظهار حروف و توفیر صفات و تمکین حروف و بیان اخراج و فصل
بعضی از بعضی و ملاحظه وقوف بحسب مراتب آن و رسیدن بنهایت آن در تکمیل و تتمیم تا بحد افراط
کشد و آنچه از حد اعتدال تجاوز کند آنرا تمطیط گویند و آن مذموم است و خارج از دایره تجوید دوم
حدر و آن قرات است بسرعت و این مذهب ابن کثیر و ابن عمرو و قالون است و آن ادراج قرات و سرعت
و تخفیف است و قصر و اختلاس و ابدال و ادغام و مانند آن تا بحد نرسد که ساقط شود روایت
از اهل ادا و بحد هذرمه بر تکثیر قرات و زیادت حسنات از تغیر نظم و اختلال قواعد و قوانین تجوید
که آنرا ادماج گویند و آن نیز خارج است از حد تجوید سوم تدویر و این توسط است میان ترسل
و حدر و این مذهب ابن عامر و کسائی است یعنی غالب بر قرات این مذکورین و عادة اکثری از اثبات
این بوده اگر نه هر قرار تجویز هر سه مرتبه میکنند از جهت دخول آن در مراتب تجوید و این هر سه مرتبه موافق
قواعد تجوید و طریقه کلام عرب است که هر جامع یک طریقه را اختیار کرده اند و بعضی گفته اند که قرات درین
ایامی که اختیار عنف و کثرت قرات کنند مراد مرتبه دوم است که حد است تا آنکه مخالف قواعد نگردد
و رعایت هیچ یکی ازین سه طریق نکنند و قرآن مرتبه اولی افضل و اکمل دارند چه ظاهر فی الحق تعالی و رتل القرآن
ترتیلا در اول است و مصنف نیز اختلاف علماء نقل کرده در تفضیل یکی از دو مرتبه اولی ثانی بر دیگری
بعد از آن صحابه و تابعین میان ایشان بعضی میگویند و بعضی از متاخرین میگویند که ثواب قلت قرات
با ترتیل و تدبر بیشتر است و با کثرت و تعجیل و چند و ثواب کثرت قرات افزون تر و بیشتر است یکی که صاحب
قرات با ترتیل باشد مانند کسیست که یک گوهر قیمتی را صدقه دهد که هر چند بعدد یکیست کم است اما
نفاست و کیفیت او بیشتر و آن یکی که صاحب قرات بکثرت است مانند کسیست که الی بسیاری
خرد و بی بها داده هر چند قیمت بسیار بود مانند آن بعدد و کمیت بیشتر است اما بنفاست و کیفیت کمتر است

مر حروف

والكم بحر ازواط آكشدرم

برغث

رهه عمل امثال این کلام در خلاء فی که در افضلیت مکه معظمه و مدینه مطهره بر یکدیگر کرده اند نیز
گفته اند که اجر عمل در مکه بیشتر است چه یک رکعت در مسجد حرام بصد هزار رکعت بود در غیر و
ثواب آن در مدینه اگر چه کمتر است که یک رکعت در مسجد شریف نبوی بهزار رکعت بود و لیکن تضعیف
و جید تر بود چنانچه این مبحث با تفصیل در تاریخ مدینه مطهره که مسمی است بجذب القلوب بدیار
المحبوب بیان کرده اند و انحضرت در قرات شب گاه اسرار فرمودی و عادة ابو بکر صدیق صحابه
بود و گفت میشنوانم کسی را که مناجات برای وی و گاه جهر و بلند خواندی و عادة عمر فاروق تحقیق
بود گفت بیدار میکنم خواب رفتگان را و هشیار میکنم غافلان را و در بعضی روایات آمده است
که انحضرت صلی الله علیه و سلم ابو بکر را گفت که جهر کن و از آنچه میخواندی فی الجمله بلند کن و عمر را گفت پست
کن از آنچه میخواندی و گاه در نماز شب بسیار ایستادی و قرات طویل ساختی و گاه تخفیف کردی و قراة
قصیره خواندی عادة شریف وی در سایر اعمال و اوراد همچنین بود بحسب اختلاف احوال و اوقات
و توسیع دایره شفقت بر امت و بحسب رعایت احوال مصلحت بر حال تربیت و تعریف بهره حال
صحابه صلی الله علیه و سلم و جزاه عنا افضل و اکمل ما جزی نبیا عن امته و علی آله و اصحابه و اتباعه

فصل در نماز چاشت و عادة و روش و طریقه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در ان که اداء
آن کیفیت و وقت و جز آن بدانکه چاشت فارسی ضحی است و گفته اند که ضحو و ضحوة و ضحیة
بروزن عشیة یعنی ارتفاع نهار است و ضحی بضم و قصر فوق آن است و یعنی شعاع آفتاب نیز آمده
و ضحی بفتح و مد وقت بلند شدن آفتاب تا ربع آسمان و متعارف میان مردم در نماز اول از نوافل
دو نماز است یکی در اول روز بعد از طلوع آفتاب و بلند شدن وی قدر یک دو نیزه و این را صلوة
الاشراق گویند دیگر بعد از بلند شدن وی مقدار ربع آسمان تا انتصاف نهار که حین ترمض الفصال
در شان اوست و این را صلوة ضحی و نماز چاشت گویند و در اکثر احادیث همین اسم صلوة الضحی واقع
شده شامل هر دو نماز هر دو وقت و در بعضی احادیث صلوة الاشراق نیز واقع شده چنانکه سیوطی
از حدیث طبرانی آورده که انحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم یا ام هانی هذه صلوة الاشراق و ابن
را بعد از حدیثی آورده که هم از طبرانی از عمر رضی الله عنه آورده که ابن آدم اضمن لی برکعتین اول النهار
اکفک آخره و حضرت شیخ اجل علی متقی در تبویب جمع الجوامع سیوطی که آنرا جامع کبیر نام کرده برای نماز
اشراق عنوانی جدا نهاده و احادیث آورده که هر که بگذارد نماز فجر در جماعت پس بنشیند برای ذکر
خدا تا طلوع کند آفتاب پس بگذارد دو رکعت باشد او را مثل اجر حج و عمره تامه تامه تامه
رواه الترمذی عن انس و بعضی رسیده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در هر دو وقت نماز کرده

نماز نجیب

وضحی

وامت را بر زیادت ترغیب نموده وامر استحباب فرموده است و در حقیقت یک وقت و یک نماز
کـه اول وقت وی ارتفاع شمس است و آخر وقت وی تا قبل انتصاف نهار همچون دیگر بعضی اوقات در هر دو وقت
نماز گزاردن از اصحاب کمال بوده که مکرر ایجاد دو وقت و دو نماز اند و بعضی ضحی صغری و ضحی کبری نیز
گویند والله اعلم و احادیث که در کلام مصنف مذکور گردد هم ایجدد اول و هم بعد از ادای صلوة
صبح و هم آنچه در وقت گرم شدن روز که حین ترمض الفصال در شتران وسترـ بگذارند هر دو را
شامل است و علما را اختلافست در استحباب صلوة ضحی و احادیث و اخبار در وی بظاهر مختلف
و متعارض آمده و اکثر بر آنند که مستحب است و تمسک ایشان باحادیثست که اثبات آن میکند
چنانچه عایشه رضی الله عنها بروایت احمد و مسلم و ابن ماجه گفت رایت رسول الله دیدم پیغمبر خدا
را صلی الله علیه و سلم یصلی میگذارد سبحة الضحی نماز ضحی را سبحة و تسبیح یعنی نماز نفل اربعا چهار
رکعت و ازکی احیانا و بدرستی من نیز میگذاردم چهار رکعت را به لفظ واحد است و در روایتی
و لفظ دیگر از عایشه که گفت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی الضحی اربعا بود آنحضرت میگذارد
نماز ضحی را چهار رکعت و یزید ما شاء الله و زیاده میکرد بر چهار رکعت هر چه میخواست خدا
عدد رکعات این نماز تا دوازده به ثبوت رسیده است چنانچه در ضمن بیان معلوم گردد و عن انس و روایت
از انس رضی الله عنه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم
صلی سبحة الضحی که گزارد نماز ضحی را ثمان رکعات هشت رکعات فلما انصرف پس چون برگشت از نماز و تمام
کرد قال گفت انی صلیت بدرستی که من گذاردم صلوة نماز رغبة که نماز ضحی باشد رغبة بهر رغبت و امید
از فضل و کرم الهی تعالی و رهبة و بهر خوف و ترس که دعا نیلا و قهر وی یعنی این نماز گذاردم طلب و خواستگاری
از حق داشتم فسألت ربی پس سوال کردم و درخواستم پروردگار خود را ثلاثا سه چیز را فاعطانی
پس داد پروردگار من مرا اثنتین دو چیز را سه چیز و منعنی و نداد واحدة یک چیز را از آن سه پیش از
بیان آن سه چیز میگوید که سوال کرد و آن دو چیز که داد و سیوم آنکه نداد سألت ربی سوال
کردم پروردگار را ان لا یقتل امتی اینکه نکشد امت مرا بالسنین بقحط سالها یعنی سالهای قحط
آمده در قحط سالی و سنین جمع اوست چنان نشود که قحطها پی هم آید که موجب هلاک عامه امت
گردد و اگر کاهی قحط سالی پیش آید همه جا عمود آن بیرون آید بکلیست و لابد متضمن مصلحتی و حکمتی
بود ففعل پس اجابت کرد و قبول کرد این دعا و سوال را و سألت ربی و سوال کردم و خواستم از پروردگار خود
ان لا یظهر علیهم اینکه ظاهر و غالب نکرداند برامت من عدوا دشمنی را از دشمنان دنیا و دین که ایشان را
سازد و هلاک کرداند ایشان را او غلبه کند بحدی که اصلا مقاومت نتوانند کرد ففعل پس قبول

کرد این دعا را نیز و سألت ربی و سوال کردم از درگاه حق تعالی این بود که درخواستم از وی ان لا یلبسهم اینکه
در هم نیفکند ایشان را شیعا چنانچه گروه ها شوند بر هواها و رایهای مختلف و فرقه فرقه گردند و قهر
تابع اسامی شود یکدیگر قتال کنند هم چون هرج و مرج و فتنه در میان آید فابی علی پس اباء آورد پروردگار
من از قبول این دعا و اجابت آن نکرد و از آنست که اکثر جهلاء این امت بقتال بود و لا بد حکم
السیف محا الله الذنوب حکمتی و مصلحتی را جمع بحال این امت که چه خواهد بود صحیح حدیث
صحیح است رواه الحاکم فی المستدرک و احمد و صححه ابن خزیمه در مواهب لدنیه حدیث نماز
ضحی هشت رکعت از حدیث انس بروایت ابن جماعه آورده و لیکن این زیادتی که مصنف ذکر کرده
و از آنچه ذکر کرده معلوم گردد که اجابت جمیع دعوات انبیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
لازم نبوده و گفته اند که الا آن دعا که از حضرت الهی تعالی و تقدس امر شود بدان و اجابت آن موعود
و در حدیث آمده است که هر پیغمبر را دعایی است مستجاب که مامور میشود بدان در حق امت
و مرا نیز امر کردند که دعا کنم برای امت خود و درخواست کنم برای ایشان چیزی از خیرات دنیا و آخرت
پس من پوشیدم و نگاه داشتم از آن مهم برای روز قیامت تا در روز که شدت و محنت و احتیاج
بیشتر است دعا کنم ایشان را و درخواست نمایم فجزی الله عنا رسول الله این چه فضل و کرم است
و چه خیر خواهی و مصلحت اندیشی جزاه الله عنا خیر الجزاء و در بسیار ادعیه انبیاء غیر این دعا
معین که مامور به باشند بدان از درگاه الهی خلاف است نزد بعضی اجابت و منع هر دو محتملست
و این حدیث حجت ایشان است و نظر تحقیق چون صلاح در منع بود در معنی عطا باشد اگر چه بصورت
منع است و عن عایشه و روایت است از عایشه رضی الله عنها قالت گفت عایشه صلی النبی گذارد
پیغمبر صلی الله علیه و سلم صلوة الضحی نماز ضحی را ثم قال پس گفت خواند این دعا را اللهم اغفر لی و ارحمنی
و تب علی انک انت التواب الرحیم الغفور حتی قالها مائة مرة تا بگفت این کلمات را صد بار و خواند
این دعا صد بار بعد از نماز چاشت مسنون و ماثور است و عن ام درة و روایت است از ام درة قالت
گفت ام دره روایت عایشه دیدم عایشه را رضی الله عنها تصلی الضحی میگذارد نماز ضحی را و تقول و
میگفت عایشه ما رأیت رسول الله ندیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم یصلی میگذارد این
نماز را الا اربع رکعات مگر چهار رکعت و عن جبیر بن مطعم و روایت است از جبیر بن مطعم انه رای که وی
دید رسول الله پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم یصلی صلوة الضحی میگذارد نماز ضحی را و این حدیث
ذکر عدد نیست و در بعضی احادیث دیگر نیز بی عدد آمده مقصود بیان آنست که اصل نماز است

دیدن وعن جابر بن عبد الله و روایتست از جابر بن عبد الله رضی الله عنه و روایت کرد حاکم ان النبی صلی الله
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم صلی الضحی ست رکعات گذارد نماز ضحی را شش رکعت وعن عایشه وام سلمه
و روایتست از عایشه وام سلمه کما رواه الحاکم ایضا رضی الله عنهما قالتا گفتند هر دو کان رسول الله
بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم یصلی میگذارد صلوة الضحی ثنتی عشرة رکعة نماز ضحی را دوازده
رکعت گفته اند که اکثر انچه وارد شده است در نماز ضحی دوازده رکعت است چنانچه در تهجد و منقول
از بعض سلف استغراق وقت بدان هر چند که گذارده شود و از بعضی صد رکعت و صلاة نیز
مرویست چنانچه در آثار و اخبار منقول آمده باشد و عن علی و روایتست از علی مرتضی رضی الله
عنه چنانچه الحمیدی و ابو یعلی و الطبرانی و النسائی و ابن خزیمه و غیرهم آورده اند و مواهب گفته که رجال
احمد ثقات انه ان النبی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم کان یصلی صلوة الضحی بود که میگذارد نماز ضحی را لفظ
کان نزد بعض مفید دوام و استمرار بود پس افاده کند که گذاردن نماز ضحی عادت مستمره وی بود اما
تحقیق آنست که معنی کان نه چنین است و سوا و نقض این قاعده بسیار است کما لا یخفی علی المتتبع وعن
علی وعایشه و انس و جابر رضی الله عنهم ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی الضحی ست رکعات وعن
ابی هریرة و روایتست از ابی هریره رضی الله عنه قال گفت اوصانی وصیت نمود و امر کرد مرا الذی خلیلی
امکن بود در روایت بخاری و مسلم و ابی داود و در روایت ترمذی و نسائی و عهد الی رسول الله صلی الله
علیه وسلم ثلثة الحدیث و در روایت مسلم و ابو داود و نسائی بمثل این وصیتست با ابو الدردا نیز
وارد شده و لفظ وی اوصانی حبیبی است کما فی جامع الاصول و در روایت نسائی با بی ذر نیز وقوع
یافته است کما فی فتح الباری خلیلی دوست خالص من که محمد رسول الله است صلی الله علیه وسلم بعضی از
محققین گفته اند که خلیل آن دوستست خالص بود که در دوستی وی خلل راه نبود و نجات در اصله ما
و از بعضا است که بعضی ترجیح خلت داده اند بر محبت تا حکم کنند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم حبیب بود
و هم خلیل و خلت وی صلی الله علیه وسلم افضل از خلت ابراهیم بود علیه السلام و بعضی محبت را اعلی وارفع از خلت دانسته
و حبیب آنکه بود که بمقام محبوبیت رسیده باشد و محبت اصحاب آن گویند که در جناب الغلبة
او در آمده باشد و از آنحضرت فرموده که لو کنت متخذا خلیلا غیر خدا ابا ثابت اگر ساختمی خلیلی را
بکر صدیق را پس لیکن قسم گرفته است آنکه این خلیل من بجز خدا نشود و برادر دینی اسلامی و حق مسلمانان
این نفی خاص در حق او میست صلی الله علیه وسلم ولیکن اشکالست که آنحضرت را خلیل گیرند اما نفی نبود
دست و مقامات ایشان ابلغ است که محبت و خلت وی صلی الله علیه وسلم برسد بر فرض که ابو هریره میگوید

کردوصیت

کرد وصیت کرد مرا خلیل من بصیام ثلثة ایام من کل شهر بروزه داشتن در سه روز از هر ماه هر سه روز
که باشد و اکثر بر آنند که مراد بدان ایام بیض است تحقیق این در محلش از باب صوم باید و در حدیث
جامع الاصول آمده است که آنحضرت آنرا در سفر و حضر ترک نکرد و رکعتی الضحی و وصیت کرد
بگذاردن دو رکعت در اول روز زیاده کرده است احمد فی کل یوم و ابن دقیق العید گفته که
رکعتین اکتفا باقل است که موجب تأکید است بدان کذا فی فتح الباری و ان اوتر قبل ان انام و روایتی
و نوم علی وتر یعنی وصیت کرد بانکه نماز وتر گذارم پیش از خواب یعنی وتر در اول شب گذارم
روم چنانچه در فضل قیام لیل گذشت چون ابی هریره بحفظ احادیث نبوی و تکرار آن در اول
شب مشغول می بود و بیدار می بود و قیام لیل بروی بعد از نوم دشوار بود آنحضرت بجهت تیسیر امر بروی و اهتمام بشان
علم و افضلیت وی بر عبادت او را اینچنین فرمود و شنیدیم از بعضی فقها که گفت در بعضی روایات
فقیه دیدیم که گذاردن دو رکعت بعد از وتر در اول شب که موجب ثواب قیام لیل است طالب علم
و سند وی حدیث ابو هریره توانند بود والله اعلم اینچنین گفته اند اما نوشته اند که ایتار قبل النوم
احتیاط است از جهت عدم وثوق بقیام بعد از ان قیام کند و وتر را اعاده نکند چنانکه بعضی گویند یا
نکند چنانکه قول مختار است و قد سبق تحقیقه و چون که آن تواند کرد اینچنین و حال آنکه عمل ابو بکر
صدیق رضی الله عنه ایتار قبل النوم بود چنانکه گذشت و گویا از اینجهت بعضی از شراح حدیث او را قبیل
المنام را عبارت از گذاردن وتر پیش از نوم داشته اند و عن ابی ذر و روایتست از ابی ذر رضی الله عنه
چنانچه مسلم آورده قال گفت ابی ذر قال رسول الله گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم یصبح صبح میکند یعنی
واجب و ثابت میگردد در هر روز علی کل سلامی بمقابله هر عضوی و هر بند من احدکم از هر یکی از شما صدقة
یعنی طاعت و عبادتی که بشکر نعمت بدن و ترکیب اعضای او از ثابت شود فکل تسبیحة صدقة و کل تحمیدة
صدقة و کل تهلیلة صدقة و کل تکبیرة صدقة پس هر تسبیح و هر تحمید و هر تهلیل و هر تکبیر که میگوید
صدقه و شکرانه اعضا و بند اعضا گردد و امر بالمعروف صدقة و نهی عن المنکر صدقة و هم چنین
هر امر بمعروف و هر نهی از منکر که میکند صدقه و شکرانه است و یجزی و کفایت میکند من ذلک از
صدقه و شکرانه هر سلامی رکعتان دو رکعت نماز یرکعهما که بگذارد نماز مخاطب من الضحی در وقت ضحی
و این حکم شارع است چه وجوب شکر بشرع است نه بعقل چون شارع بکفایت آن حکم کرد اداء
این دو رکعت ادای شکر جمیع سلامیات بود و بعضی نماز گذاردن تمامه اعضا و مفاصل یا داخل
بود در تمامه روز در حکم یک وقت چنین گذارده شود و دو رکعت در اول روز ادای شکر آنست تمامه آن روز

شاید قیام لیل ... کار ابنا قبل النوم للادوم

باشد و در حدیث ابی داود از بریده آمده است که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که گفت
در آدمی سیصد و شصت مفصل است لازم است بر وی که بهر مفصل از خود صدقه دهد گفتند
یا نبی الله که می تواند که طاقت دارد این را فرمود هر که بخاعه افتاده بیند در مسجد دفن کند
آن را و چیزی که ایذا کند مردم را یکسو کند اندازد از راه صدقه مفاصل است و اگر آن را نیابی پس دو رکعت
ضحی کفایت کند ترا او فی مسند الامام احمد و مذکور است در مسند امام احمد
وعن معاذ بن انس رضی الله عنه که رفع میکند [illegible] معاذ این حدیث را بحضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم من قعد فی مصلاه هر که بنشیند در مصلای خود در جای نماز خود حین ینصرف در وقتی که بر گردد من صلوة
الصبح از نماز صبح یعنی نماز بامداد حتی یسبح تا آنکه بگذارد رکعتی الضحی دو رکعت ضحی را لا یقول الا خیرا نگوید
الا خیر مگر آنکه خیر است و ثواب بر آن مترتب باشد یعنی بذکر حق مشغول باشد و از اهل دنیا فارغ و
ساکت بود و در بین اشارتست که سکوت کردن [illegible] اعتبار کرده مراد بدان سکوت از الا خیر است و
یعنی و لا تکلم به الا بخیر است حکم ذکر دارد در ترتب ثواب هر که چنین کند غفر له خطایاه آمرزیده
شود مر او را گناهان او و ان کانت اکثر من زبد البحر و اگر چه باشد گناهان او مثل زبد البحر مقدار کف دریا محقق
نماند که قعود در جای نماز شرط کرد یعنی اگر برخیزد بجای دیگر بنشیند این ثواب بر آن مترتب نگردد
چنانچه ظاهر فحوای کلام است اما اگر برخاستن و در جای دیگر نشستن برای دفع ریا و حفظ حضور
باشد از باب تکمیل و تتمیم خواهد بود و حکم تجویز دارد و بعضی محققین گفته اند که ثواب ذکر و خلو
باقیست اما آنچه ذکر آنچه ثواب مطابق و خبر ای مرابطت است مخصوص بقعود در مصلاه باشد
والله اعلم و عند الترمذی و ثابت شده است نزد ترمذی حدیث ابی هریرة رضی الله عنه در حالی که رفع
میکند ابو هریره این حدیث را برسول خدا صلی الله علیه وسلم که گفت من حافظ هر که محافظت کند و
مداومت نماید علی شفعة الضحی بر دو رکعت ضحی غفر له ذنوبه و ان کانت مثل زبد البحر و عن نعیم بن
همار این لفظ را در کتب صحیحه بفتح ها و تشدید میم و برای ضبط و تصحیح کرده اند و بیا موحده بجای
میم و بدال مهمله بجای را و بخا معجمه بدل ها و همام بمیم بدل را و همار بزای [illegible] گفته اند
و هر یک ضبط اند و بعضی [illegible] و تخفیف میم خوانده اند و ترمذی گوید اصح اول است
و ابو نعیم لفظ کنیت نیز هم است [illegible] روی [illegible] گفت نعیم بن همار قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم [illegible] حکایة از پروردگار [illegible] در حدیث قدسی ابن آدم ای
فرزند آدم لا تعجزنی [illegible] من اربع رکعات [illegible] چهار رکعت در اول

طرف روز از حدیث آمده که هیچ روزی و هیچ شبی و هیچ ساعتی نیست مگر که می باشد مر خدا را در وی
صدقه نیست که منت می نهد بدان بر هر که می خواهد از بندگان خود و هیچ منتی نیست بالاتر از آنکه
الهام کند این بنده را ذکر خود را و قال گفت مجاهد که مولی عبد الله بن السائب المخزومی است و از طبقه تابعین
تابعین است و از فقهای مکه و قراء اوست و از مشاهیر و اعلام آن بلد معظم است و ابن عمر رضی الله
نهاد در وقت سواری رکاب وی میگرفت و چون سوار میشد جامه وی گرد میکرد ابو عمرو قاری
شاگرد اوست [illegible] و ما تصلی الله علیه وسلم کان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
یوما روزی الضحی نماز ضحی را رکعتین دو رکعت ثم یترکه [illegible] بگذارد یوما روزی یک ابعا چهار رکعت ثم
یوما [illegible] روزی شش رکعت ثم یوما ثمانیا [illegible] روزی هشت رکعت ثم یترکه
ترک داد [illegible] نماز ضحی را مخصوص [illegible] اثبات صلوة ضحی است نه دوام وی [illegible]
نخواهد بود [illegible] بیان [illegible] سیوطی این حدیث را از ابن جریر
آورده که از روایت مجاهد آورده است و در [illegible] که ترکه [illegible] و عن ابی امامة روایت
از ابی امامه باهلی که از مشاهیر صحابه است [illegible] بسوی مسجد برای نماز فرض و ضمن [illegible]
بن [illegible] که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من مشی هر که برود الی صلوة مکتوبة
بسوی مسجد برای نماز فرض و هو متطهر و حال آنکه [illegible] در بعضی روایات
ایضا آمده که و هو منتظر صلوة اخری یعنی نماز [illegible] و آن باشد که نماز دیگر انتظار
خواهد برد و منتظر آن در مسجد خواهد نشست کان له باشد مر آن کس را کاجر الحاج المحرم مثل اجر
کسی که قصد حج دارد و احرام برای آن بسته است و من مشی هر که برود الی تسبیح الضحی بسوی مسجد برای
نماز ضحی کان له باشد مر او را کاجر المعتمر مثل اجر کسی که قصد عمره دارد و یحتمل [illegible] کنایة از
گذاردن آن باشد یا تقدیر کند [illegible] فاعل [illegible] صلوة و نماز گذاردن
علی اثر صلوة بر پی نماز دیگر لا لغو بینهما که نیست [illegible] میان آن دو نماز کتاب [illegible]
آن نمازها [illegible] در مقام عالی که محل کتب ابرار است و مراد بنماز بعد از نماز احتمال دارد
که هر دو نماز فرض بود و احتمال دارد که نماز ضحی بود بعد از فرض صبح [illegible]
صریح آمده چنانکه گفت و عن انس [illegible] من صلی الصبح فی جماعة هر که بگذارد نماز بامداد را
جماعت ثم قعد [illegible] تا آنکه [illegible] مشغول بذکر [illegible]
آنکه بگذارد [illegible] نماز ضحی [illegible]

بسوی

مراورا کاجر حاج او معتمر مثل اجر تخصیص حج کذا بنده با عمره بجای اوردن تمام است حجه و عمره تفا مل تمام

مراورا اجر عمره بود و عن ابی هریره و روایت است از ابی هریره رضی الله عنه قال گفت ابو هریره بعث النبی

بر انگیخت و بفرستاد پیغمبر صلی الله علیه و سلم جیشا لشکری را بجانبی تا عظیم اجر عظیم کرد ندو بیا

اورد ند آن لشکر الغنیمه غنیمت را و ابن عمر او شتاب کرد ند الکره یعنی کرت قد اکر فیء یعنی اقدام و رجوع

و حمله بر حمله او کردند و بیاوردند چیزی ظفر و دولت که لشکر المومنین علی رضی الله عنه کرا کدا

باین نوعیست فقال پس گفت رجل مردی از اصحاب یا رسول الله ما رأینا یعنی ندیدیم ما بعثا لشکر

را که فرستاده شود اسرع شتاب کنتر ازوی کره و لا اعظم غنیمه و نه عظیم و بزرگتر ازوی غنیمت من

هذا البعث ازین لشکر که تو فرستادی و باز آمد فقال پس گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم

بقصد تحقیر دولت دنیا و تقلیل متاع وی و تعظیم ثواب آخرت و تحریص و ترغیب اجر اوی فضیلت

الا اخبرکم خبر دهم شما را باسرع کره و اعظم غنیمه شتابنده تر از روی کرت و عظیم تر از جهت غنیمت رجل

توضا مردی که وضو کرد فی بیته در خانه خود فاحسن پس نیک کرد وضوء وضوی خود را برعایت

ارکان و اداب آن ثم عمد الی المسجد پس قصد کرد و روان شد بجانب مسجد فصلی پس گذارد آنجا

صلوة الغداة نماز بامداد را ثم عقب بصلوة الضحی پس از ان در عقب وی گذارد نماز ضحی را فقد

اسرع الکره و اعظم الغنیمه پس بتحقیق سریع کرد آمدن کره را که مکر یکدیگر نماز او بدست آورد دولت

را و ظفر یافت بر شیطان که دشمن دین اسلام است و عظیم کرد غنیمت آخرت را این مجموع احادیث که

اول فصل تا اینجا مذکور شد اگرچه تمامه آن بحد صحیح نرسیده و بعضی از ان خالی از ضعف نباشد لیکن

بجهت تعدد طرق و انضمام بعضی بر صحاح عظام تقویت و معاضدت یافته خصوصا در باب فضایل اعمال دلیل

بر استحباب و فضیلت این نماز است که لا دم فعل و قول حضرت نبوی است صلی الله علیه و سلم با ترغیب

و تحریض بر ان هرچند بر حد مواظبت نرسیده باشد و در مواهب لدنیه گفته که شیخ ولی الدین العراقی

گفته که وارد شده است در وی احادیث کثیره صحیح مشهوره تا آنکه گفته است محمد بن جریر طبری که

اخبار در این باب بحد تواتر معنوی رسیده و در حد یقین گذشته است و قاضی ابو بکر بن العربی

مالکی گفته که وی صلوة انبیای سابقست که پیش از محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم بوده ما

و بر وی دکا نحن میهد از داود علیه السلام انا سخرنا الجبال معه یسبحن بالعشی و الاشراق و بر یاد داود

حق بجانه تعالی از تسبیح سید بن محمد صلی الله علیه و سلم عصر و تسبیح صلوة اشراق را و سوطی در جامع

از ابن جریر اورده که گفت ابن عباس تحقیق خواندم ما بین اللوحین را و ندیدم صلوة ضحی را الا

وارد شده از حدیث ابی هریره مرفوعا آورده که کانت صلوة الضحی اکثر صلوة داود پیغمبر صلی الله علیه السلام

و ابن النجار از حدیث ثوبان آورده صلوة الضحی صلوة یحافظ علیها آدم و نوح و ابراهیم و موسی

و عیسی و این استحباب و فضیلت نماز چاشت مذهب بیشتر علما و مشایخ است و دیگر آنکه روایت

راجح و مقدم است بر خبر نافی در مثبت زیاده علم است که بوی نشده است از نافی چنانچه این قاعده

در علم اصول فقه مقرر شده است و جمعی از علما بکراهیت آن قایل شده اند و میگویند که گذاردن

بدعتست از بدع که بعد از حضرت پیغمبر و خلفای راشدین پیدا کرده اند و استدلال میکنند

جامعه بر بدعت بودن آن باحادیث و آثار که در نفی آن وارد شده خصوصا با ثری که بخاری

عمر رضی الله عنهما روایت کرده که مورق عجلی که از کبار تابعین طبقه ثالثست گفت گفتم مر ابن عمر را

که نماز ضحی را گفت لا گفتم میگذارد عمر آنرا گفت لا گفتم میگذارد ابو بکر گفت لا گفتم میگذارد پیغمبر صلی الله

علیه و سلم گفت ابن عمر لا اخاله یعنی گمان نمی دارم که میگذارد آنحضرت آنرا یعنی گمان ندارم که

آنحضرت بدان نماز و مصنف حاصل مضمون حدیث را نقل کرده که گفت ابن عمر لم یکن یصلیها ابو

بکر و لا عمر فقلت فالنبی صلی الله علیه و سلم قال لا اخاله و از عبد الرحمن بن ابی بکر چنانچه روایت کرده

ابن جریر مرویست که ابو بکر که پدر اوست و از کبار اصحاب است چیزی را دید که نماز چاشت میگذارد

اشارت کرد گفت انکم بدرستی که شما التصلون هر آینه میگذارید صلوة ما صلیها نمازی که نگذارده است

آنرا رسول صلی الله علیه و سلم و لا عامة اصحابه و نه اکثر اصحاب وی و از عایشه رضی الله عنها

انکار احادیث در اثبات نماز ضحی آمده است در نفی آن نیز حدیثی مرویست چنانچه بخاری و مسلم

و مالک و ابو داود آورده اند ما سبح رسول الله نگذارد رسول خدا صلی الله علیه و سلم سبحة الضحی

نماز ضحی را و در روایت ابن جریر آمده لا فی حضر و لا فی سفر ذکر کرد سیوطی و اینکه اسبحها و بدرستی که من میگذارم

آنرا و ان کان رسول الله و بتحقیق بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم لیدع العمل هر آینه ترک میکرد

عمل را و هو و حال آنکه آنحضرت یحب دوست میداشت ان یعمل به اینرا که عمل کند بدان باعمل کرده

بدان و معنی او لعل مناسبست بقول وی خشیة از جهت ترس ان یعمل به اینکه عمل کند فیفرض پس فرض

کرده شود علیهم بر ایشان از جهت جریان سنت الهی بر افتراض عمل بر امت تردد مواظبت آنحضرت بران و در

جامع الاصول در روایات این حدیث تقدیم و تاخیر کرده و قیس بن عبید گوید که سال تردد آمد و رفت

بعبد الله بن مسعود رضی الله عنه میکردم هرگز ندیدم که نماز چاشت گذارده و اگر آن مستحب بودی

و فضیلت داشتی ترک وی چندین میکرد نزد عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه که از کبار صحابه است

رضی الله عنهم در حق وی وارد شده است که رضیت لامتی ما رضی به ابن ام عبد یعنی و مستور
و عن مجاهد روایت کرده شده است از مجاهد قال دخلت انا و عروة بن الزبیر المسجد
من و عروة بن الزبیر مسجد نبوی را صلی الله علیه وسلم فاذا ابن عمر پس ناگاه دیدیم که ابن عمر جالس
نشسته است در مسجد عند حجرة عائشة نزد حجرهٔ عائشه و اذا الناس و ناگاه مردم یصلون میگذارند
فی المسجد صلوة الضحی فسالناه پس پرسیدیم ما ابن عمر را عن صلوتهم از نماز ایشان که چیست
یا بدعت فقال بدعة پس گفت ابن عمر بدعت است این نماز که ادا کردن ایشان بدعت و نعمت البدعة و نیکو
بدعتی است این بدعت و قال ابو بکر گفته است ابن عمر چنانچه شعبی گفته و این کرده که شنیدم ابن عمر
گفت ما ابتدع المسلمون نو پیدا نکرده اند مسلمانان افضل بدعتی و اصلا من صلوة الضحی
ضحی این اخبار و آثار دلالت کند که مصنف در نفی صلوة ضحی آورده و غیر آن نیز هست و علما در جمع و تطبیق
میان این آثار و احادیث سابقه گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مداومت نمیکرد بر نماز ضحی
اگرچه امت را بر مداومت و محافظت آن تحریض و ترغیب میفرمود از جهت آنکه صلی الله علیه وسلم
نمیکرد بر نماز ضحی مخافت آنکه بر ایشان فرض کرده شود و در مشقت بیفتند و در آخر در حرج افتند
در نمانند چنانچه تصریح کرده بدان عائشه رضی الله عنها و لیکن در گذاردن آنحضرت آنرا بسبب
چنانکه احادیث صحیح بدان ناطق اند پس هر که نفی کرده یا روایت نفی کرده نفی خود آنحضرت دانسته یعنی
و لیکن از آنحضرت یا از مردم شنیده که میگذارد پس با این تهمت شنیدن گذاردن روایت کرده چنانچه عائشه
رضی الله عنها چه آنحضرت در وقت ضحی نزد وی نبودی الا نادر که گاهی در سفر بودی و گاهی در بعض
اوقات در مسجد بودی و گاهی در این اوقات در خانه دیگری از ازواج مطهرات بودی و اگر نیز نزد وی
بودی گذاردن این نماز در وی واجب نبود پس شاید که آن روز نزد وی بودی نگذاردی و در روایتی
آمده که عائشه گفت ما رأیته یصلی یا مراد از نفی صلوة نفی دوام باشد پس هر جایی که وارد شده که
ماکان یصلیها ما سبح رسول الله صلعم مراد مداومت بر عمل آن باشد و محمل ناگذاردن ابن مسعود دیدن
قیس بن عبید در مدت یک سال او را در این نماز همین تواند بود و نیز ابن مسعود مشغول بفقه و علم
بود و چون اشتغال بالعلم افضل از عبادت ترجیح میکرد آنرا بر این با وجود استحباب و فضیلت
این والله اعلم و تواند که نفی بجهت عدم وثوق باخبار و آثار و آمده درین باب باشد چنانچه قول ابن عمر
لا اخاله چون از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما گذاردن این نماز نشنیده و وثوق باخباری که از مردم در گذاردن
آنحضرت صلعم شنیده نداشت پس توقف کرد و خبر داد از عدم وثوق و آنکه آنرا بدعت خوانده

بر اجتماع و اظهار آن در مسجد بود یعنی این نماز در حد ذات مشروع هست و لیکن این اظهار و اجتماع
چنانچه در فرایض کنند بدعت است چه سنت در نوافل و فضیلت آن در پنهان گذاردن و در خانه
گذاردن است چنانچه معلوم است و بالجمله از هیچ خبری و اثری نفی اصل مشروعیت آن معلوم نشد بلکه
نفی صفتی مخصوص میکرد و لهذا اوست که اجتماع باشد و روایت کرده است ابن ابی شیبه از ابن مسعود که وی
دید قومی را که میگذارند نماز ضحی را پس انکار کرد بر ایشان و گفت اگر لابد میگذارید در خانهای
خود بگذارید و طایفه دیگر از علماء بقصد تطبیق و توفیق بعد از آن میگویند که مستحب است که از آن گاه
گاه گذارند و بعضی ایام ترک کنند و این طایفه درین باب استدلال میکنند بحدیث عبد الله بن
شقیق که ابن جریر آورده و عبد الله بن شقیق از مشاهیر تابعین است و از علی و عثمان و عائشه سماع
دارد مات سنة ثمان و مائة و گفت از عائشه سوال کردم که آیا پیغمبر صلعم نماز چاشت میگذارد گفت
عائشه نمیگذارد الا گاهی که از سفری باز میآمد و آمدن آنحضرت از سفر در وقت چاشت بودی و نیز
استدلال میکنند بحدیث ابی سعید خدری که ترمذی و حاکم و ابن جریر آورده اند و گفته ترمذی
حدیث حسن غریب گفت کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلعم یصلی الضحی میگذارد نماز ضحی را حتی نقول
تا آنکه میگفتیم لا یدعها که ترک نخواهد کرد آنرا و یدعها و ترک میکرد حتی نقول لا یصلیها تا آنکه
گفتیم نخواهد گذارد چنانچه عادت شریفه اکثر نوافل آنحضرت بود و احوال السلف از صحابه و تابعین
در گذاردن این نماز مختلف بود بعضی میگذاشتند روایت است از عکرمه چنانچه روایت کرد ابن جریر و عکرمه
مولی ابن عباس یکی از فقها و تابعین مکه بود و اصل او از بربر است مات سنة سبع و مائة
و ملازم وی که غلام ابن عباس بود و مشهور است بروایت حدیث از وی قال گفت عکرمه کان بود
ابن عباس رضی الله عنه یصلیها یوما میگذارد یک روز و یدعها عشرة ایام و ترک میداد آنرا ده روز یعنی
میخواهد از ضمیر ها صلوة الضحی نماز چاشت را و عن عبد الله بن دینار که مولی عبد الله بن عمر و از فقها
و تابعین مدینه بود مات سنة سبع و عشرین و مائة و روایت میکند که گفت ابن عمر انه کان بود که
بود ابن عمر لا یصلی الضحی نمیگذارد نماز ضحی را الا اذا اتی مسجد قبا مگر چون میآمد مسجد قبا و اصل
و کان حالت وی بود ابن عمر که میآمد بمسجد قبا در هر شنبه روز شنبه و رفتن بمسجد قبا صباح روز شنبه
الآن نیز معتاد اهل مدینه مطهره است و در جامع الاصول از حدیث بخاری آورده که نافع از ابن
عمر آورده که نمیگذارد نماز در وقت ضحی مگر دو روز روزی که قدوم میآمد بمکه و او وقت میآمد در مکه و
ضحی بود پس طواف میکرد در بیت پس میگذارد دو رکعت را خلف المقام و روزی دیگر که بمسجد قبا آمدی

وجی امده اورا هر روز شنبه و چون در امدی در این مسجد مکروه داشتی که بیرون اید از ان تا انکه
بکزارد دو رکعت و میکفت می امد آنحضرت صلعم بزیارت کردن این مسجد سواره و پیاده و میکفت ابن عمر
نمیکنم من مکر آنچه کرده اند یاران من و میکفت منع نمی کنم من هیچ یکی را که بکذارد نماز در هر ساعتی که خواهد
از شب و روز الا در وقت طلوع شمس و غروب آن وعن منصور بن المعتمر السلمی الکوفی مات سنة
ثلثین ومایة قال کفت منصور کانوا یکرهون ان یحافظوا صحابه و تابعین که بودند مکروه می پنداشتند که
علیها محافظت و مداومت بر صلوة ضحی کالمکتوبة مثل محافظت بر نماز فرض و یصلون میکذاردند
آنرا در بعضی ایام و یدعون و میکذاشتند در ایام دیکر و طریقه سلف در اقامت نوافل عبادات
خصوصا صلوة و صوم هم چنین بود تا توهم وجوب نشود و مانع از خیرات و مهمات دیکر نکردد
بخلاف متعبدان و متاخرین که تعلق و تقید ایشان بدان بحدیست که بعضی از ایشان
که دعوی نسبت علم و معرفت و تصوف دارند بسیاری از خیرات و مهمات را ترک کنند و هذا الذی
وعن سعید بن جبیر بن هشام الاسدی الکوفی احد اعلام التابعین حجاج بن یوسف اورا در سنه
و تسعین در شعبان کشت و وی پنجاه و سه ساله بود و حجاج در رمضان همین سال و بعضی کویند که
وی بشش ماه مرد و کویند که بعد از قتل وی بر قتل هیچ کس مسلط نشد و این بموجب دعای او بود
چه صرع و لما سال آن ظالم از تشنه ما مر قتل پس بعید است و روایت اند که چون حجاج در مقام
وی آمد و فرمود اکر تو مرا کشتی دیکر را تقاضای مانده در آخرت تو خواهد بود کفت من چندین کسی
کشتم که یکی از آن تعجب ماند و هنوز زنده ام توجه باشی فرمود ایشان جماعت بودند از خود دست
محبت حیات خود کذشته و نیستی و مردن بر ایشان برابر شده بود و من با خود و با حیات خود تعلق
دارم و از مردن شاد نمی شوم ای مرا ترا هم کرد بار آخر چنین شد و حجاج وقتی بود
ترا دو بتر که بعد قال کفت سعید بن جبیر رضی الله عنه که من لا ادع صلوة الضحی ترک نمیکنم تا نماز
را و انا اشتهیها و حالتی که من دوست میدارم که بکذارم آنرا مخافة ان احد ترس انکه ادا ها
بر کم آنرا ادا حتما علی واجبة لازم بجوید آکر چه توهم وجوب فرضیت بعد از زمان مبارک
پیغمبر صلی الله علیه وسلم منقطع شد اما از توهم صورت وجوب یا التزام ما لا یلزم در نفس خود نیز
نباید چه کمال العلم الدعا حق هر چیز ادا چنانچه اوست در واقع و قال و کفت عمرو بن میمون
ابو صالح الکوفی احد الاعلام پیش از وفات حضرت صلی الله علیه وسلم اسلام آورده و صد
اولا اصحاب از خلفاء راشدین و عمر در یافته و با ابن مسعود اختصاص داشته و کویند که اورا دو

النهار در اول روز کفایت کنم ترا از جمیع آفات و شرور و تقصیرات آخر روز و عند
الترمذی و ابن ماجه وعن انس یرفعه من صلی الضحی ثنتی عشرة رکعة هر که بکذارد نماز ضحی را دوازده
رکعت بنی الله له بنا کند خدای تعالی برای وی قصرا فی الجنة کوشکی در بهشت من ذهب از طلا و قال الترمذی
هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من هذا الوجه وعند مسلم عن زید بن ارقم انه رای یعنی دید زید
بن ارقم قوما قومی را که یصلون الضحی میکذاردند نماز ضحی را فی مسجد قبا در مسجد قبا فقال
کفت زید بن ارقم اما علموا آیا ندانستند این قوم ان الصلوة که این نماز فی غیر هذه الساعة
در غیر این وقت فاضلتر است ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال صلوة الاوابین نماز انکسانی که
رو توجه دارند بجناب حق حین در وقتی است که ترمض الفصال کرما خورند و می تشند
بچها از جهت سوختن پاهای ایشان از جهت سختی کرمی زمین در اوی تعبیر لفظ بان میکنند ای تشند
بچه شتر میشود کرمی روز و فصیل الفصال الرمضا پس ما باید تشنه کرمی بیکند و زمین تا
از آفتاب این حدیث معلوم کردد که تاخیر ضحی تا کرم شدن روز فاضلتر است اکر کویند این بچه
با انکه کفته که ضحی یک وقتی است اول آن اشراق است و آخر او چاشت چه رشد نماز در اول وقت
جواب کوید که افضلیت اول وقت بر مذهب کسی که بدان قایل است در فرایض است اما انکه بجا آخر
وقت محل کرد نفس راحت است عبادت دروی اشق و افضل بود از اول ما سیما که از ادای فرض
این وقت بذکر و تلاوت مشغول بود و فی الصحیح آمده است در حدیث صحیح ان النبی که پیغمبر صلی الله
علیه وسلم صلی الضحی کذارد در رکعتین دو رکعت فی بیته در خانه عتبان بن مالک نام مردی است از
صحابه از انس یعنی اسناد می آید که کفت مردی از انصار بحضرت رسالت آمد و عرض کرد که من
حضرت نمی توانم که کذارد و وی مردی فربه و کران بود پس طعامی ساخت و آنحضرت را بخانه خود دعوت
کرد حصیری برای وی بکسترانید و بر طرف حصیر آبی پاشید پس آنحضرت بر آن حصیر دو رکعت نماز
اما راوی عتبان بن مالک است و بردن وی حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بخانه خود
برای تبرک بود تا در موضعی که آنحضرت نماز کذارده جای نماز خود سازد و پاشیدن آب بر طرف
حصیر بجهت نجاستی بود که آن حصیر داشت و لهذا در بعضی شروح کفته که اکر نجاست متوهم بود مراد از نضح
رش است یعنی پاشیدن و اکر محقق بود مراد غسل است چنانچه این هم و بعضی داده که
حدیث محتمل داشته اند و این وقت ضحی بود پس کذاردن نماز در وقت ضحی ثابت شد و بخاری
حدیث کفتند که مردی از انس کفت آیا بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میکذارد ضحی را کفت

نماز كه از بجا گذاردن نماز در وقت ضحى از ضحى اثبات نمي‌شود و نگاه بودن او ايشان از ام

نديدم او را كه گذارده اين نماز را مگر در انروز نوبتي كه بخانه خود برد وحصر كرد انيد ودر خواب
نماز گذارده كه تا بان مكان تبرك جويد براي خود جاي نمازي سازد ودر گفت با انچه گذارد حقد
والله اعلم وعن ابي هريرة رضه لا يحافظ محافظت ومداومت نكند على صلوة الضحى بنماز ضحى الا
اواب يعني مردي كه رجاع است ومتوجه است بسوي خدا رواه الحاكم على شرط مسلم وبعضي متروك
است عن ابي هريرة رضه ان في الجنة بابا يعني بدرستي كه مر بهشت را دري است يقال له كه گفته مي‌شود
او را باب الضحى فاذا كان يوم القيمة پس چون بيايد روز قيامت نادي ندا كند منادي اين الذين كانوا
از روي شكايت اين الذين كجا اند انكساني كه كانوا يديمون محافظت ومداومت ميكردند على صلوة
الضحى بر نماز ضحى وچون حاضر آيند آنكسان كه خطاب كنند بايشان وگويند هذا بابكم اين در مخصوص
شماست فادخلوه پس در آييد آن را برحمة الله بفضل ورحمت خدا تا اشارت باين در آمدن بمحض
فضل ورحمت خدا است ونه بعمل او وجوبي واستحقاقي چنانكه بصريح در حديث نيز آمده است
كه لن يدخل احدكم الجنة الا برحمة الله الحديث وعن ابن عمر وروايت است از ابن عمر انه قال كه وي گفت
مرا بود در دنيا اوصاني يامر وصيت كرد مرا ابو عمر بجهت عادة تغير بايست كرد بخطاب بزرگتر خود
كنند وصاحب ابا لخ يا ابن عمر خود دريا بني قال گفت ابو نسالت رسول الله صلى الله عليه
وسلم پرسيدم پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم كما سالتني چنانكه پرسيدي تو مرا يعني من نيز طلب
سوال وصيت كردم از آنحضرت نمود روايتي با الثوب بصيغه خطاب جمع بابن عمر وحاضران
فقال پس گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم من صلى الضحى كسي كه بگذارد ضحى را ركعتين دو ركعت لم يكتب
الغافلين نوشته نشود وثبت كرده نشود انكس از جمله غافلان چون اقل نماز ضحى دو ركعت است
قدر نماز كه دلم غفلت از وي بردارد ومن صلى وكسي كه بگذارد نماز ضحى را بعا چهار ركعت كتب من العابدين
نوشته شود از جمله عابدان چون زياده كرده مدد عبادة زيادة در حد يافته كه لقب عابد
ايشان گرديد ومن صلى هر كه بگذارد اين شش ركعت لم يلحقه ذنب نرسد انكس را في ذلك اليوم در ان روز
هيچ گناهي يعني نورانيت وصفاي وقت وحال وي بجائي برسد كه گناه كرده وعوض اواده
لحوق ضرر گناه باشد يعني معفو ومغفور ميگردد ومن صلى ثمانيا وهر كه بگذارد هشت ركعت كتب من القانتين
نوشته شود از جمله خاشعان ومقربان ومن صلى عشرا بنى الله له بيتا في الجنة وكسي كه بگذارد ده ركعت
بنا كند حق تعالى براي وي خانه در بهشت در جوار قرب ورحمت خود اين حديث را بيهقي وابو نعيم وابن
ابي الدنيا الخلاصي بعض الفاظ روايت كرده‌اند ذكر طلب وصيت عطا از ابي الدرداء آورده ودر بعضي

بود نماز آنكس نام او مسروق كردند عائشه ام المؤمنين او را به تبني بر گرفته بود ودختر او را عايشه
نام كرده بود وابو عائشه كنيت اوست ودر حرب خوارج با امير المؤمنين على حاضر بود ومات سنة اثنتين
او ثلث وستين بالكوفة كذا مر وقت ميگويد بعد ديدم ما كه قوم مي خواندند نماز ضحى قرآن ابن مسعود چاشت باقي
نشستيم ماندند بجاي خود بعد قيام ابن مسعود فقمت پس باقي ماندند نشستيم ما نديد بجاي خود تا بعد قيام
ابن مسعود بعد از ايستادن وبر خاستن ابن مسعود از مجلس از انجاي خود فقيل قوم برخيزيد ايتا
فقصا ليس ميگذارند ضحى را فبلغ ابن مسعود پس رسيد اين بابن مسعود ذكر قصه ايستادند كه
مانماز ضحى را فقال پس گفت ابن مسعود بر طريق انكار لم تحملون حمل الخلايف ميكنيد بعباد الله
خدا ما لم يحملهم الله چيزي را كه تكليف نكرده است ايشان را خدا ان كنتم اگر هستيد شما لا بد البتة
با چار فاعلين كننده كاري اين نماز ففي بيوتكم پس بكنيد در خانهاي شما با ابكاهم ابن مسعود ناظر است
در آنكه بدعت گفتن بعضي اصحاب اين نماز را اظهار كردن وي بجماعت ميگذارند در مسجد با جماع
بجهت اين خصوصيت بود نه در اصل اين نماز ونقل اين اثر را ابن ابي شيبه كرده باسناد صحيح آورده است
گفت حاصل سخن آنكه اين طايفه باين احاديث كه ناظر است در فعل وترك اين نماز وعدم اجماع
در مسجد متعلق ومتمسك شده ميگويند بر ان مداومت نبايد كرد بلكه گاه گاهي بايد گذارد وان نيز
تنها در خانه وطائفه ميگويند كه اين نماز گذارده ميشود بسبب از اسباب كه حادث گردد مثل قدوم از
سفر وحصول فتح وما نند ان والحضرت هم كه در روز فتح مكه گذارده در بيت ام هاني بسبب فتح بود وامرا
از اصلوة فتح نام ميكردند ووصف نيز از اين طايفه است چنانچه در ما سبق در فصل قيام شب ايشان در
بيان كرده شد ولهذا الضحى حديث را با وجود انكه بخاري ومسلم وترمذي وابو داود ودو نسائي از ان روايت كرده اند
در ضمن احاديث كه براي اثبات نماز ضحى ذكر كرده نياورده وتمسك اين طائفه بان است كه قاضي عياض مالكي
وغير گفته اند كه حديث ام هاني ظاهر نيست در انكه آنحضرت قصد ضحى كرده وبجهت اين وقت گذارده بلكه
قصد ام هاني خبر داده است بانكه نماز در اين وقت بود نه بسبب اين وقت بود وبعضي گفته اند كه اين نماز گذارده
بيت ام هاني كرد قضاي حزب وي بود كه در ان شب اهتمام مهمات فتح از ان شاغل شد وامام محيي الدين
نووي اين قول را رد كرده با آنچه ابو داود از طريق كريب از ام هاني آورده كه صلى سبحة الضحى ومسلم نيز در كتاب
الطهارة از ام هاني آورده كه صلى ثماني ركعات سبحة الضحى واضافت الضحى دلالت دارد بر سببيت وقت چنانچه
صلوة الظهر والعصر قد ذهب لذي ميگويد كه ابن عبد البر در تمهيد از طريق عكرمه بن خالد از ام هاني

اوقده گفت که کنار دا آنحضرت هشت رکعت دا ابن کفتم من چه بود یا رسول الله این نماز فرمود این نماز ضحی
بود و ترمذی میگوید که امام احمد گفت صحیح ترین چیزی که دیدم درین باب یعنی در باب نماز ضحی حدیث
ام هانیست و عبد الرحمن بن ابی لیلی گفته که خبر نداد مرا هیچ یکی که دیده باشد پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
که میگذارد نماز ضحی را مگر ام هانی و مصنف میگوید که جواب آنست که نماز ضحی مستحب است و سنت نه
مکروه و بدعت و مواظبت بران نیز مستحب است نه بجهت ظاهر احادیث که دلالت دارند بر فضیلت
محافظت و مداومت چنانچه در مذهب اولی که مختار جمهور است مذکور شد و آنکه گوینده که
مستحب گذاردن اوست احیانا تا توهم فرضیت نشود جوابش آنست که خوف توهم فرضیت مرتفع
چه آنکه در زمان آنحضرت است و مواظبت آنحضرت بران و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم مواظبت
نفرموده معلوم شد که فرض نیست حالا اگر ما بران مواظبت نمائیم آن توهم را راه نباشد چنانچه در دیگر
سنتی و نوافل اگر گویند که چون آنحضرت بران مواظبت نکرد اتباع در ترک مواظبت بود جوابش
آنکه آنحضرت خود مواظبت نکرد اما امت را ترغیب و تحریض بر محافظت و مواظبت آن نمود و
برای مواظبت استحباب کرده بدان لاجرم اتباع در مواظبت بوده فافهم و نیز صواب آنست که شرعیت
این سنت حادث نشد اول قدوم و فتح مکه لا نیست بلکه نهجی ثبوت دلایل دال بر اطلاق و تصریح ام هانی
اوا زجهت وقت ضحی چنانچه معلوم شد و در مواهب لدنیه میگوید که صلوة ضحی افضل تطوعات است
بعد از رواتب نزد شافعیه ولیکن نووی تقدیم کرده صلوة تراویح را بران و در فصل آورده ما بین
وضحی و در حاوی تصریح است بتقدیم تراویح و افضلیت آن از نماز ضحی و بعضی گویند که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم مواظبت نمود بران بعد از فتح و بعضی گویند که آن واجب بود بران حضرت و از خصائص
صلی الله علیه وسلم و حدیثی درین باب نیز بیان نموده الکل محل نظر انتهی اما اجماع بران در مساجد
نیست بلکه اولی آنست که تنها در خانه گذارند و استحباب مواظبت بران بحدی است که امام مالک گفته
کرد از عایشه رضی الله عنها که میگفت لو نشر لی ابوای ما ترکتها یعنی اگر زنده کرده شوند پدر و مادر برای من
و بیرون می آرند ما ترکتها ترک نکنم صلوة ضحی را یعنی این لذت و سرور که از زنده شدن والدین حاصل شود
بلذت و سرور که درین نماز یابم هرگز نرسد و چون از بحث و تحقیق اصل نماز ضحی فارغ شد در بیان عدد
آن شروع کرد و بیشتر گفت علما اختیار چهار رکعت کرده اند اگرچه از دو تا دوازده وارد شده و ابن قدامه گفته مختار
چهار است چه احادیث آن مجموع صحیح است و احادیث اعداد دیگر بعضی صحیح و بعضی ضعیف ابن حجر

گویا احادیث صلوة ضحی که وارد شده اگرچه بحسب ظاهر در آن اختلاف است اما چون تامل
کنی مجموع صحیح و متوافق اند و تضاد و تعارض میان آنها در نفس وقوع و عدم وقوع و خود ممکن نیست که در
نصوص قرآنیه و احادیث صحیحه تضاد و تعارض باشد و الا کذب و بطلان یکی از جانب لازم آید
که در آن میشود خبر باعتبار ظاهر نبود که تقرر یافت در موضع خود این تضاد و تعارض محال است که
بنا اختلاف در ثبوت و نفی و دوام و ترک احیانا بود و نفع و دفع آن معلوم شد یا محصور
بود با اختلاف اعداد و سیاق کلام ناظر مصنف در یوشت چنانکه گفت و اختلاف عدد
اختلاف ایام و احوال که بود بحسب نشاط و کسل یا اهتمام بمهمات دیگر از آنحضرت گاه دو رکعت
و گاه چهار و گاه شش و گاه هشت و گاه ده و گاه دوازده چنانچه از احادیث مذکوره معلوم
شد و چون اختلاف اوقات و احوال بود شخص مختار است در اختیار هر عدد که خواهد هر گاه
یک عدد معین را اختیار کند و همیشه مواظبت بر آن نماید و خواه هر روزی و هر چند که از عددی
ازان عمل کند در هر دو طریق سعادت اتباع حاصلست و ثانی اقرب و ادخل است چنانچه در دو
شب معلوم گشت و حدیث الی ذکره گذشت دلیلست بر یعنی که شخص مختار است در اختیار هر عدد
که خواهد زیرا که فرموده من صلی الضحی رکعتین لم یکتب من الغافلین و من صلی اربعا کتب من العابدین
الی آخر الحدیث و قد تقدم و تحقیق که گذشت ذکر این حدیث و شک نیست که بودن اصل جواز و تخییر با
این اعداد ثابت میشود اگرچه بعضی ازانها افضل باشد از بعضی چنانکه از سیاق این حدیث نیز ظاهر
میشود و بالله التوفیق **فصل** در بیان سجده شکر بدانکه علما اختلاف کرده اند در
سجده مفرده که خارج صلوة کنند آیا جایز و مسنون است و عبادت و موجب تقرب بجناب قدس
الهی است یا نه نزد بعضی بدعتست و مکروه لا اصل لها فی الشرع و بنای جهت سجده بعد الوتر
نزد ایشان معتبر نیست و آنکه در احادیث آمده است که آنحضرت در سجده طالب مغفرت بود و دعا
میکرد مراد بدان سجده صلوة است چنانچه از سیاق آن احادیث بصریح معلوم می گردد
نزد بعضی جایز و مسنون و بعضی از حنفیه نقل کرده اند که جایز است مع الکراهة و استدلال
بحدیث عایشه است در نماز شب که گفت آنحضرت یازده رکعت میگذارد و سجده میکرد بعد از ان
دو رکعت و تر میکرد دیگر کعبه فیسجد سجدة بقدر ما یقرأ احدکم خمسین آیة
آنحضرت سجده میکرد از جهت شکر توفیق بدان نماز بمقدار آنکه کسی پنجاه آیه بخواند ذلک
تعلیلیست و فای فیسجد برای تعقیب و این استدلال ضعیف است ظاهر و متبادر آنست که من

در من ذلك از براي تبعيض و فا براي تفصيل اجمال است و مراد بسجده معني جنس بود يعني در سجده
و تر تطويل كردي يا بمقدار كذا قال الطيبي و تفصيل كلام آنكه سجده در خارج نماز بر چند قسمت
يكي سجده سهو است و آن خود در حكم سجده نماز است و ديگر سجده تلاوت است و در وي اختلاف
نيست ديگر سجده مناجات است بعد از نماز و ظاهر از كلام اكثر آنست كه اين نيز مكروه است ديگر
سجده شكر است بر حصول نعمت و اندفاع بليت و در وي اختلاف است نزد امام شافعي سنت است
و قول امام احمد و ابو يوسف و محمد نيز همين است و احاديث و آثار در ين باب بسيار است چنانچه
مذكور كرده و نزد امام ابو حنيفه و مالك سنت نيست بلكه مكروه است و ايشان گويند كه نعم الهي
تعالي غير متناهي است چه هر نفس كه ميزند نعمتي است متضمن نعم كثيره و وراي آن نعمتها است كه در حصر و
احصا نيايد و بنده عاجز است از اداي شكر آن پس تكليف بدان اگر چه بطريق سنت و استحباب
مودي بتكليف ما لا يطاق باشد و گويند كه مراد بسجده كه در باب شكر نعمت در احاديث واقع
نماز است كه تعبير از آن بسجده كرده اند يا منسوخ است و ليكن انها كه قايلند بدان مراد نعمت عظيم
دارند كه گاه گاه بوجود آيد و در سنت نيز همچنين واقع است نه هر نعمت و گويند اداده نماز از
سجده مخالف ظاهر است و وجود از بعض خلفاي راشدين بعد از حضرت رسالت صلي الله عليه
و سلم فعل ابن مجتهد ما فوق است قول او نسخ نيز درست نبود يك قسم ديگر است كه آن را سجده عجز گويند
و در بعضي روايات فقهيه رخصت داده اند و آخر شد كه گويند كه مختار كراهت و حرمت آنست و بالجمله
مختار نزد مصنف سنيت سجده شكر است تا بعد اثبات آن باحاديث و آثار كرد و گفت عادت
و طريقه حضرت رسالت صلي الله عليه و سلم آن بود كه چون نعمتي خاص مر قبيله عزيز قوم عضيد شدي
باتعجب و بلغني كذلك مندفع گشتي شكر آن سجده كردي بدليل آنكه در مسند امام احمد و سنن
ابي داود و جامع ترمذي ثابت است عن ابي بكرة ان النبي صلي الله عليه و سلم كان اذا اتاه امر
يسره او بشر به خر ساجدا امري كه خوشحال ميساخت او را خر ساجدا لله سجده كنان بجانب حق
است يعني خدا را شكر سجده كرد شكر كرده مر خدا را تبارك و تعالي و عن انس و روايت از انس يعني
عن ان النبي صلي الله عليه و سلم بشر بحاجة بشارت داده شد بحاجتي كه داشت فخر ساجدا يعني
افتاد بسجده رواه ابو بكر و لام ابن فعل معلوم شد لفظ كان دال علي ما قال
و بظاهر عبارت اذا تا مجا اذا قام الي الصلوة و از روايت انس خصوص حاجتي كه بيان يافته
شد و بر تقدير استحباب ثابت شد و بيهقي روايت كرد باسناد صحيح چون سجده كرد يوم صفين

علي رضي الله عنه از يمن رسيد متضمن آنكه قبيله همدان بيكبار مسلمان شده اند و همدان قبيله ايست كه آن از همدان بن فلوح
بن سام بن نوح بنا كرد كذا في القاموس باسلام آوردند در ساعت حضرت پيغمبر صلي الله عليه و سلم
و سلم سجده شكر اين نعمت گذارد و دعا كرد مر آن قبيله را و مكرر فرمود السلام علي همدان السلام
علي همدان و در مواهب لدنيه مي آرد كه حضرت رسالت صلي الله عليه و سلم فرستاد علي ابن ابي طالب را
بيمن در شهر رمضان سنه عشر از هجرت و معقد كرد براي وي لوائي و دستار بست مبارك خود
بر سر وي و از حديث ابي داود و احمد ترمذي آورده كه گفت علي رضي الله عنه فرستاد مرا پيغمبر خدا
صلي الله عليه و سلم بجانب يمن گفتم يا رسول الله ميفرستي مرا بسوي قومي كه در سن و سال بزرگتر از من
اند و من خرد سالم و قضا و حكم را نمي دانم براي ايشان چگونه حكم كنم پس نهاد دست مبارك خود را بر سينه من
گفت خداوندا ثابت گردان زبان او را و هدايت كن قلب او را و گفت يا علي چون بنشينند نزد تو
دو كس كه يكديگر خصومت دارند حكم مكن از ايشان تا نشنوي سخن از يكي الي آخر الحديث پس
بيرون آمد علي مرتضي با سيصد سوار و دعوت كرد ايشان را باسلام و ايشان بجنگ و تير انداختن
آمدند پس نفس نفيس خود بر ايشان حمله آورد و بيست كس را از ايشان بقتل آورد پس
متفرق شدند و هزيمت خوردند باز دعوت كرد ايشان را اجابت كردند و بيعت اسلام بر دست وي
رضي الله عنه نمودند پس در همين سال اسلام و غنائم بعد و هم رسيد بحضرت مصطفي صلي الله
عليه و سلم رسيد الفضه پاخرها و صعد الرحمن بن عوف رضي الله عنه روايت كرد كه چون بشارت
پيغمبر صلي الله عليه و سلم رسيد كه هر كه يكبار صلوة بر تو فرستد خداي تعالي بر وي ده صلوة فرستد و هر كه
يكبار بر تو سلام كند خداي تعالي بر وي ده سلام فرستد پيغمبر صلي الله عليه و سلم در حال سجده شكر
اين بشارت گذارد و بغايت سجده طويل كرد در تاريخ مدينه مي آرد كه يكي از اصحاب بطلب عادت
حضرت مصطفي صلي الله عليه و سلم بمنزل آنحضرت رفت و وي را نيافت و بجانب جبل سلع
بجانب غربي مدينه منوره است بر آمده چون اين صحابي بآنجا رفت ديد از دور ديد
آنحضرت بسجده رفته است زماني طويل كه آنحضرت با ايشان چون زمان سجود طول كشيد آن صحابي
گمان برد كه مگر روح پاك وي صلي الله عليه و سلم بآسمان رفته و از بيم آن گريه بر وي غالب شد
بطرف قيد و نطاقت ... گشت و بي اختيار گريه كرد پس آنحضرت سر از سجده بر آورد
و ديد وي را و گفت چيست ترا اي فلان و چرا ميگريي عرض كرد يا رسول الله ترا در سجده ديدم
يافتم مر از سجده بر نداشتي گمان بردم مگر چيزي واقع شده و روح ترا بآسمان بردند اختيار گريه

برمن رو آورده و بوده در این ساعت جبرئیل امده و خبر رسانید که پروردگار تو میفرماید که ای
وخشنود نمیسازد ترا ای محمد آنکه یکبار بر تو درود فرستد من ده بار بروی درود بفرستم و هر که سلام [illegible]
مرده بسجده رفتم و شکر ایزد این نعمت بگذاردم بدانکه اینجا اشکالی آورده اند که چرا در حق [illegible]
داده که درود بر حضرت مصطفی یکبار بود بر دیگران ده بار یعنی زیاده از آنچه بر آنحضرت [illegible]
آنکه درود فرستادن بر حضرت مصطفی حسنه ایست لاجرم بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
بنده بدان مستحق ده درود گردد و تحقیق جواب آنکه صلوة از بنده درخواستن رحمت است
بر جناب رسالت و بنده با این درخواستن رحمت است از حق بر جناب رسالت و بنده با این
خواستن مگر فعل اوست بثواب آن برسد اکنون حق جل وعلی رحمت میفرستد بر حبیب خود
آنچه آنکه میخواهد و چندانکه میخواهد یکبار بود [illegible] لایق آید یکبار درود فرستد بنده طلب
اوست رحمت از جناب کبریا اکنون وی تعالی لایق کرم و لطف خود با حبیب خود دارد درود
میفرستد چندانکه لایق اوست و اگر بنده یکبار بود تواند که آن یکبار درخت و کیفیت قوی تر از ده
بار باشد که صد و هزار بار باشد فافهم و در سنن ابو داود و مسند امام احمد از سعد بن ابی وقاص است
پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مکه بمدینه میرفت و چون نزدیک عزوزا که موضعیست بین الحرمین رسید
نافه فرود آمد و دست بدعا برداشت و ساعتی دعا کرد و بعد از آن سجده کرد و زمانی طویل در سجده
مکث کرد پس برخاست و بار دیگر دست بدعا برداشت و بسجده رفت و این دست بدعا برداشتن
و سجده کردن سه بار کرد و چون از حقیقت این حال پرسیدند فرمود که دست بدعا برداشتن
بود که امت خود را شفاعت کردم و در سجده شکر کردن بود که حق تعالی ثلث امت را بمن بخشید بسجده
شکر کردم سپس باز دعا و سجده آن بود که چون سر از سجده برداشتم دیگر باره امت را شفاعت کردم
ثلث دیگر بمن بخشید دوم بار سجده شکر کردم چون سر برداشتم سوم بار دعا کردم ثلث دیگر نیز بخشید
سیوم بار سجده شکر کردم و این شفاعت یا دعا درخواست شفاعت بود در دنیا و قبول آن [illegible]
و بخشیدن وعده حق بود که باجابت این دعا و قبول شفاعت در آخرت با حقیقت شفاعت و بخشیدن
برای عدم خلود در نار است و نیز تعذیب عصاة و وعیدات ایشان مقید بمشیت اوست تعالی پس اگر
[illegible] درواست و بعضی گفته اند که مراد [illegible] است و در [illegible]
اجر مرتبت است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم [illegible]
ونقاش [illegible] بعضی کوتاه [illegible]

بود بالفعل از [illegible] در روز قیامت [illegible] علم ظهور اثر [illegible] آن خواهد بود والله اعلم و این شفاعت و بخشیدن [illegible]

دکمیم بدال بهلو قبیح الصورت را بدید سجده شکر بکرد و گفت اسال الله العافیة و سنت است که
در وقت دیدن مبتلا ببلائی طلب عافیت کند و بگوید الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به و لیکن
گفته اند که اگر مبتلا ببلائی غیر طلب عافیت ظاهر مثل مریض و درمانده و نابینا شکر و طلب عافیت
پوشیده ازوی کند تا باعث ایذا و آزار خاطر وی نگردد و اگر فاسق و گرفتار معصیت را مشاهده کند
بجهر و علانیه گوید تا وی متنبه شود و آزار کشیدن باعث انزجار و تنبه وی گردد و در صحیح آمده است
که چون روز بدر سر ابوجهل لعین را آوردند آنحضرت صلی الله علیه وسلم سجده کرد و در روایتی دو بار
کرد و در رکعت دیگر گذارد و این ناظر در صحت تاویل سجده است بنا بر آنچه امام ابو حنیفه و امام مالک
کرده اند و چون مصنف اندکی از احادیث که در باب سجده شکر وارد شده است فارغ شد خواست
که بعضی آثار اصحاب نیز ذکر کند پس گفت کعب بن مالک چون توبت او قبول شد سجده شکر کرد
کعب بن مالک که از جمله اکابر اصحاب و یکی از شعرای اسلام است و یکی از آن سه تن است که تخلف کرده
از غزوه تبوک و توبه و رجوع برحمت کردند که حق تعالی بر ایشان چنانچه منطوق قرآن مجید است و
الثلثة الذین خلفوا [illegible] ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم انفسهم الایه و وفات وی [illegible]
و قیل ثلث و خمسین [illegible] سال [illegible] و قصه توبه وی دراز است و با وجود آن
نقل کنیم که احسن قصص است در باب خود بدانکه زهری روایت میکند از عبد الرحمن بن عبد الله
بن کعب بن مالک که گفت شنیدم از پدر خود که گفت [illegible] از غزوه تبوک
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

انصاری

کعب بن مالک بعد از آنکه توبه وی قبول افتاد [illegible]

آمدیم که بگویم و خوشحال شدم که ما را بیکی یاد کنی چنین کن و چنان نکوی تا آمروز که آنحضرت

صلی الله علیه وسلم بمدینه مطهره آمد آن اندیشهای باطل و سخنان دروغ جمله از خاطر من برفت و گفتم

مرا نجات ندهد الا صدق و منافقان سوگندهای دروغ خوردند و عذرهای باطل آوردند و رسول

خدا صلی الله علیه وسلم بظاهر عذر ایشان میکرد و بباطن بخدا میگذاشت پس من رفتم و سلام کردم

نگاهی بجانب من کرد و خشم آمیخته کرد از خود رفتم گفت یا کعب چرا تخلف نمودی آخر نه تو اسباب مهیا نمودی

گفتم یا رسول الله بیشک اگر نزد یکی از اهل دنیا بودمی عذری گفتمی لیکن بر نفس خود غافل کرده ایم که نسل بر غالب

آمده و مرا در خطر ماندن دخل لا ان افگند فرمود برخیز و برو تا حق سبحانه در باب حکم کند و خبر

از مرا سرزنش کردند که چرا چون دیگران عذری نیاوردی و دروغی بر نفس گفتم از تو و دیگر تو رسیدم تا

بود دروغ من که را هی بعهد بیس از مردم پرسیدم که مثل این واقعه کرا افتاده است گفتند بلالی مرن

امیه و مراره بن الربیع را نیز واقع افتاده است آنگاه من تخود را از یاد فهم و گفتم این هر دو مسلمان صالح

تاجر شود و رسول خدا صلی الله علیه وسلم صحابه را نهی کرد از صحبت داشتن و سخن کردن با ما پس

همه از ما اعراض کردند و حال ما متغیر شد پنجاه روز گذشت که احوال بر این صفت بود تا از جهان خود

آمدیم و جهان بر من تنگ شد و در این پنجاه روز مراره بن الربیع و هلال بن امیه قطعا از خانه

بیرون نیامدند و با هیچکس صحبت نداشتند و من طریق میبودم و برای نماز بیرون می آمدم

و در زاویه گوشه مجلس شریف می نشستم و آنحضرت دزدیده نگاه مجو بابن جانب من میکرد و عجز و

شکستگی مرا مشاهده میفرمود و چون من بجانب وی نگاه میکردم تغافل میزد و اعراض می نمود

و اگر گاهی برای کاری بیرون میرفتم هیچ مسلمان با من سخن نمیکرد و جواب سلام من نمیداد و کار

طاقت برسید دلتنگ شدم و اندیشه بیرون آمدم و ابوقتاده که پسر عم من و مرا بغایت دوست داشت

بیرون مدینه باغی داشت و در آن عمارت میکرد نزدیک او شدم و سلام کردم جواب نداد و روی از

من بگردانید گفتم یا با قتاده تو میدانی که من خدا و رسول خدا را دوست میدارم و در دل من نفاق

و نزل نیست چرا با من سخن نگوئی هیچ جواب نداد تا سه کرت همین گفتم این قدر گفت الله و رسوله

اعلم پس گریه بر من زور کرد و چیزی نگریستم و در مدینه آمدم و همچنان از او رسیدم کسی یادیم که از

جانب شام آمده بود و خبر من از مردم می پرسید مردم چون مرا دیدند گفتند این است

که توسط آن قاصد پیش من آمد و نامه بمن داد چون برین باره حیره که از پیش پادشاه غسان بجانب

من آورده بود مضمون نامه آنکه ای کعب بن مالک بدانکه ماشنیده ایم که صاحب تو بعنی محمد

صلی الله علیه وسلم دل بر تو گران کرده است و ترا از پیش خود رانده است و اصحاب را بر تو جفا فرمی کند

تو مرد آن نیستی که جائی باشی که بر تو جفا رود و ترا مهجور و معطل و ضایع سازند چون بر مضمون این نامه واقف

شوی برخیز و بیا تا نوازشت و تیمار داشت ما ببینی چون آن نامه بر خواندم با خود گفتم که این هم از

جمله آن بلا است که بر من نازل شده است و از این بتر چه بلا خواهد بود که کافری یاد و من طمع

دین من طمع افتاده است و مرا بکفر دعوت میکنند و من دریافتم آن نامه را بر آتش نهادم

و بسوختم و قاصد را از پیش خود براندم و گفتم برو با پادشاه خود بگو که دعای تو و ندا و لقای تو

صاحب تر و من بهتر و خوشتر از صد هزار دنیا و لطف است که وصال او نباشد فراق تو خوشتر ما را

هم فراق تو مرا به که وصال دیگران پس بخانه رفتم و دیدم که رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی فرستاده

که از زن اعراض کنم گفتم فرموده است که طلاق دهم گفت نه بلکه فرموده است که صحبت مدار پس زن را

در خانه پدرش فرستادم و آن هر دو شخص دیگر هلال بن امیه و مراره بن الربیع باشند نیز همچنین

فرموده بود که از زنان دور باشند و در بعضی روایات آمده که زن ناطقیان از احکام کرده بود که خدمت

ایشان بکند و با ایشان معاشرت نماید کعب گفت بدین حال که بودم که تا پنجاه روز تمام گذشت

شبی بر بام خانه افتاده بودم بغایت دلتنگ و تیره ناگاه در آن حال آوازی شنیدم نگاه کردم یکی را دیدم

بر سر تلی ایستاده آواز میداد و میگفت بشارت بر رسانید و مخلفله در مردم افتاد که توبه مخلفین

قبول شد پس روی بخاک نهادم و سجده شکر بجا آوردم و بخدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدم

با مهاجرین و انصار نشسته بود مهاجران مرا تهنیت کردند و انصار خاموش ماندند پس چون سلام

کردم روی مبارک رسول را دیدم همچو ماه شب چهاردهم افروخته تابان شده و سعادت شرفی دیدی

بوده که چون خوشی و شادی بودی همچنین روی مبارک او تابان و افروخته شدی و چراغ

شدی که هم کس بدانستی و گفت ای کعب بشارت باد ترا بهترین روزی که بر تو گذشته باشد یا

تو بر تو بود که او عرفت قبول افتاد الله الحمد والمنه شکر این کعب و صحابه افتاد حدیث

کتاب دشمن شکر از تو و امیر المومنین ابو بکر رضی الله عنه چون خبر قتل مسیلمه کذاب لعنه الله

علیه که دعوی نبوت کرده و جماعه را از اهل یمامه گمراه ساخته بود و بطارت نداد اخذ بود و قصه

او مشهور است شنید سجده شکر کرد و امیر المومنین علی رضی الله عنه چون ذو الثدیه را که

از رؤسا خوارج بود در میان قتلی بعضی کشتگان بدید سجده شکر کرد و ثمره تصمیم نمایدات تعجیل

نشکار از اسپ خود ایشان از وی آمده بود ندانست و موی چند بر آن دو بیشه و بیضا بوده

دو عینا نافض الید غائر العینین ناتی الجبهه مشرف الوجنتین محلوق الراس و او را مخدج محمد حی بن [گویند]
بجهت نقصان دستش و این ذو الثدیه از قوم ذو الخویصره است و ذو الخویصره مردی بود از بنی تمیم و در
زمان حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم آورده اند که یکباری آنحضرت قسمت مالی میکرد این ذو الخویصره
گفت چگونه قسمت میکنی عدل کن و در روایتی گفت آنجا [illegible] آنحضرت فرمود وای
بر تو اگر من عدل نکنم دیگر عدل که خواهد کرد صحابه خواستند که وی را بکشند نگذاشت فرمود که او را
اصحابند کذا فی کتب الحدیث و خوارج بسیار است و از بعضی روایات معلوم میشود که ذو الثدیه و ذو الخویصره
یکی است و فرمود آنحضرت بگذارید که او را [illegible] دیگران خواهند کرد بعد از آن [illegible]
خواهند بود در زمان خود و ما [illegible] مراد [illegible] مذهب وی و قوم وی است و مصداق
این خبر بحق صادق آن بود که امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله عنه چون از حرب صفین باز گردید جمع
آورد جماعتی خوارج از اهل نهروان که بعد از قضیه تحکیم از جماعت اسلام و طاعت امام بر آمدند [و بعد]
هر چند که ایشان را بسمع و طاعت دعوت کرد و سعی در رفع شبهه ایشان نمود فایده نداشت گفتند
لا حکم الا لله فرمود این کلمه حق است که بدان باطل اراده نموده اند یعنی مقصود ایشان نفی طاعت امام
و خروج از دائره احکام اوست و این باطل است و امام در حقیقت امام الهی تعالی است و فرمود از [حضرت]
رسالت پناه شنیدم او صلی الله علیه وسلم که در وقت اختلاف مردم طایفه از جانب مشرق بر آیند
که نماز شما پیش نماز ایشان [illegible] و صیام شما با صیام ایشان [illegible] قرآن [illegible] جهاد شما بقرآن و جهاد [ایشان]
و در نماز و روزه و صیام و قیام از همه بیشتر [illegible] قرآن بخوانند و لیکن از حنجره های ایشان
بالاتر نرود [illegible] از دین بیرون روند [illegible] [بکار]
و در روایتی آمده [illegible] هیچ از خود [illegible] بر [illegible]
[illegible] و ایمان ایشان باقیست و کافر نیستند [illegible]
[illegible] آیا کافرند ایشان فرمود من الکفر فرّوا گفت ایشان از ورطه کفر گریختند باز [illegible]
[illegible] گفت پس منافقان اند فرمود [illegible] منافقان [illegible] الله قلیلا
و ایشان ذکر خدا بسیار کنند ایشان [illegible] بعد از آن [illegible] جماعت
و اطاعت امام [illegible] و فرمود از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم شنیدم که [illegible]
[illegible] پیغامبر [illegible] فرمود فرض است بر مسلمانان قتال
ایشان و فرمود اگر [illegible] کرده در قتال کردن با ایشان [illegible] ایشان چه قدر فضل و ثواب است دیگر [illegible]

[illegible] [illegible] و فرمود قتال کنید با ایشان و کشتن ایشان چه قدر فضل و ثوا[ب]
[illegible] ده کس و نه نماند از ایشان ده کس و ایشان دوازده هزار کس بودند پس وی رضی الله
[illegible] ایشان برآمد و اکثر ایشان را بکشت و بعد از کشتن ایشان ذو الثدیه [illegible]
بعد از تفحص بسیار در کنار [illegible] در زیر کشتگان افتاده بیافت [illegible]
فرمود که [illegible] [illegible] مانده [illegible] ایشان [illegible]
سجده شکر کرد [illegible] رضی الله عنهم اجمعین **فصل** در بیان سجده تلاوت بدانکه سجده
تلاوت [illegible] واجب است مذهب امام ابی حنیفه و ابی یوسف
و محمد آنست که واجب است و امام مالک و شافعی و احمد بر آنند که سنت است [illegible] افضل [است]
از ترک [illegible] از امام احمد واجب است [illegible] اما قول خداوند تعالی
[illegible] قرآن [illegible] ترک سجده [illegible]
[illegible] [illegible] و حدیث
از ابی هریره که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون بخواند آدمی زاد آیت سجده را و سجده کند
شیطان [illegible] سجده [illegible] سجده [illegible]
بهشت گشت [illegible] [illegible] نماند که دلالت [کند]
حدیث بر وجوب [illegible] ظاهر [illegible] حدیث مفهوم میکردد [illegible]
[illegible] سجده [illegible] شیطان [illegible] و در شرح ابن الهمام
[illegible] حکیم [illegible] دلیل [illegible]
کلام [illegible] حکیم [illegible] ظاهر باشد در وجوب [illegible] آیات سجده [illegible]
[illegible] واجب [illegible] استکبار [illegible]
[illegible] [illegible] النبات [illegible] و اقتدا
[illegible] واجبست [illegible] [illegible] [وجوب]
لیکن [illegible] ثابت [illegible] و جوب [illegible] و از حدیث بخاری و مسلم و ابی
داود که در جامع الاصول [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [سوره]
[illegible] سجده [illegible] دیگر
جبهه [illegible] ظاهر [illegible] ما لفه

نزد تهدد قرآن و مؤمن کرد [illegible]
آن [illegible] سجده [illegible]
ایمان [illegible] اند [illegible]

واجماع بر وجوب وجود وجوب نتوان یافت و در دعوی اجماع کرانند داود وجامعه که رسول خدا صلی الله
علیه و سلم خواند بعام الفتح آیه سجده را پس سجده کردند مردم همه سوار و پیاده و هم سواران سجده کردند
بر دستهای خود همین حکم دارد و این هر دو حدیث را در جامع الاصول دلالت بر وجوب سجده تلاوت
آورده است و مستند قائلین بعدم وجوب سجده تلاوت حدیث صحیحین است از زید بن ثابت
که گفت خواندم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم سورة النجم و سجده نکرد آنحضرت پس اگر واجب بودی
سجده کردی و نیز بدانند امر بسجده نبودی و جواب آنست که عدم سجود آنحضرت نزد قراءت زید بن
ثابت دلالت ندارد بر عدم وجوب زیرا که وجوب آنجا علی الفور نیست شاید که بعد از آن
در مجلس دیگر کرده باشد و فوائد که قراءت زید در وقتی که اهیت نماز با عدم طهارت باشد و از آن
بود که در آن وقت سجده نکرد یا عدم وجوب مخصوص بسجده والنجم بود و علی ای ادراك سجده اختلاف
هست بر هر تقدیر دلیل بر عدم وجوب مطلق سجده تلاوت نکرد و در حدیث عمر بن الخطاب در
موطا آمده است که وی رضی الله عنه خواند روز جمعه با سوره نحل را و چون با آیه سجده رسید
فرود آمد و سجده کرد و سجده کردند با وی مردم باز در روز جمعه آینده نیز همین سوره خواند پس
چون بسجده رسید گفت یا ایها الناس ما بآیه سجده می سکنیم هر که سجده کند بصواب است و هر که
نکند بروی اثمی نیست پس خود سجده نکرد و مردم را نیز نگذاشت که سجده کنند و در روایت موطا
آمده است که عمر فرمود که فرض کرده نشده است بر ما سجده مگر که خواهد بکند و این حدیث
صریح است در عدم وجوب ممکن آنکه مراد نفی وجوب علی الفور بود چنانکه ذکر فی شرح ابن الهمام اما آن
تاویل بعید است در اینجا از لفظ حدیث و جواب صحیح آنست که گویم چون احادیث متعارض آمدند
احتیاط در قول به وجوب باشد و مجتهد دلیلی بنا فادت وجوب نداد والله اعلم و قول مصنف که گفت
حضرت نبوی صلی الله علیه و سلم سجده است قرآن از آنکه نکردی ظاهر در جانب وجوب است اختلاف در
کیفیت این سجده است و اشاره کرد مصنف بدان بقول خود چون بآیه سجده رسیدی یعنی ابتدا
صلی الله علیه و سلم هنگامی که بر ما قرآن و چون بآیه سجده گذشتی تکبیر گفتی و سجده کردی و سجده
میکرد در اثنای وی و در حالت سجده گفتی سجد وجهی للذی خلقه و صوره و شق سمعه و بصره بحوله و قوته
و در حدیث ترمذی و غیره آمده که یکی گفت یا رسول الله در خواب دیدم و گفت ترمذی این حدیث
حسن صحیح است ... در حال السجده این دعا خواند گفتی اللهم احطط عنی بها وزرا واکتب
لی بها اجرا واجعلها لی عندك ذخرا وتقبلها منی کما تقبلتها من عبدك داود و ترمذی از ابن عباس آورده

و هر که خواهد بکند

تکبیر گفت و سجده کردی حدیث ابی داود از ابن عمر آمده که بود در سوق شده ام

کرده در حدیث ابن عباس آمده عرض کرد که در خواب دیدم امشب که در پس درختی نماز میگذاردم و چون سجده
کردم درخت نیز در سجده آمد و این دعا خواند و گفت ابن عباس پس خواند آنحضرت آیه سجده را و سجده
کرد و بخواند این دعا را که آن مرد خبر داده بود از آن درخت نقل کرد قال الترمذی هذا حدیث غریب
لا نعرفه الا من هذا الوجه و نزد حنفیه مانند تسبیح که در سجده صلوتیه مسنون است کفایت میکند
که سجده صلوتیه افضل است از سجده تلاوت و چون این تسبیح در نماز آمده است در اینجا نیز بدان کفایت
کند و شک نیست که چون به خصوص این سجده دعای و تسبیح خاص ماثور بود و صحیح رسیده هر چه
آن اولی و افضل خواهد بود و در مشکوة گوید که بعضی گویند این دعا باید خواند رب ظلمت نفسی فاغفر
لی و نزد بعضی سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا زیرا که در قرآن مجید این دعا از ساجدان حکایت
کرده که نزد تلاوت سجده می کنند و بعضی می گویند در سجده منقول نیست که آنسرور صلی الله
علیه و سلم چون از سجده بر داشتی نیز تکبیر گفتی یا تشهد خواندی یا سلام دادی و در مذهب حنفیه بعد از
رفع نیز تکبیر گویند و هر دو مسنونیت نه واجب چنانچه در حالت نماز و در صحابه میگوید که مروی از
ابن مسعود هم چنین است و در رساله ابن ابی زید در مذهب امام مالک گفته که در تکبیر حالت رفع
از سجده سعت است یعنی اگر گوید جایز و اگر نگوید نیز رواست و گفته اگر بگوید احب است نزد ما
و در مذهب امام احمد نیز هر دو روایت بعضی از ایشان در حالت وضع و رفع تکبیر گویند و بس
و بعضی بقیاس بر سجده سهو در حالت رفع نیز گویند و نزد بعضی از ایشان و نزد شافعی تکبیر احرام
نیز آمده و نزد ما نیست و در عدم تسلیم ما اکثر با حنفیه موافق اند و ماثور از اکابر تابعین نیز هم
چنین است و نزد امام احمد و امام شافعی در روایت مشهور سلام هست نزد بعضی از ایشان
یک سلام و نزد بعضی دو سلام و تشهد الحم نیز در هیچ کس نبود و فقه نزد شافعی چنانچه در شرح حاوی معلوم
شده و اختلاف ثالث در کیفیت آنکه مواضع سجده در قرآن مجید چند است نزد امام ابو حنیفه
چهارده است در آخر اعراف و در رعد و نحل و بنی اسرائیل و مریم و اول حج و فرقان و نمل و الم
تنزیل و ص و حم السجده والنجم و اذا السماء انشقت و اقرأ باسم ربك و در هدایه میگوید که همچنین مکتوب
شده است در مصحف عثمان رضی الله عنه و هو المعتمد و نزد امام شافعی هم چنین نزد امام احمد
در روایت مشهور از وی نیز چهارده است ولیکن بجای سجده ص ثانیه حج است و در ص سجده نیست
و در روایتی از هر دو جاست پس عدد سجدات نزد وی پانزده روایتیا زنده و نزد امام مالک که او
یازده است در ثانیه حج و النجم و انشقاق و اقرأ باسم ربك نزد وی سجده نبود و در تعدد سجده حج احمد

بتکبیر

وابوداود و ترمذی بحدیث از عقبه بن عامر روایت کرده اند که گفت یا رسول الله آیا دو سجده است در سوره
حج فرمود نعم هر که نکند آن دو سجده را گویا نخوانده این دو آیه را و حنفیه گویند که اسناد این حدیث
قوی نیست چنانچه ترمذی تصریح کرده بدان و گویند که مراد با دو سجده تلاوت و ثانیه سجده
صلوة بقرینه اقتران او برکوع و هر جا که ذکر سجده مقرون برکوع آمده مراد از آن سجده صلوة بود و در بعضی
شروح هدایه گفته که مراد آنست که فضیلت داده شده سوره حج بدو سجده یعنی یکی سجده تلاوت
دیگر سجده صلوة اما این توجیه منافات دارد بروایت دیگر که گفته هر که نکند آن دو سجده را گویا که
نخوانده آن دو آیه را و در جامع الاصول از موطا آورده که عمر و ابن عمر رضی الله عنهما خواندند سوره
حج را و سجده کردند در وی دو سجده قال ابن اثیر بحقیق بصحت رسیده است و در حدیث
دیگر است که ابوداود و ابن ماجه از عبدالله بن عمرو بن العاص آورده اند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
خوانانید مرا پانزده سجده در قرآن در سوره حج از آنها دو سجده و این حدیث نیز ضعیف است
و عبد الحق که از اکابر علمای حدیث است گفته که ابن منین بضم میم و نون که راوی این حدیث
است از عبدالله بن عمرو صالح الاحتجاج نیست و ابن قطان گفته است که مجهول است و معلوم نیست
حال وی کذا قال الشیخ ابن الهمام و اما سجده ص وارد در روایات صحیحه آمده است که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم سجده کرد در ص و مذهب امام ابو حنیفه و احمد و مالک در روایتی همین است و اشهر روایتین
از احمد آنست که وی از عزائم سجود نبود بلکه سجده شکر قبول توبه داود علیه السلام است و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بنیت همین وجه در وی سجده کرد چنانچه احادیث بدان ناطق اند پس بروایت اول سجده
کند در نماز و خارج نماز و بروایت ثانیه سجده نکند خارج نماز و در خارج نماز نه در نماز و بخاری از
عوام ابن حوشب آورده که گفت پرسیدم مجاهد را از سجده ص مجاهد گفت پرسیدم ابن عباس را
از کجاست که تو سجده میکنی در ص و در روایتی آیا سجده کنم در ص پس خواند ابن عباس این آیه را و من
ذریته داود و سلیمان تا فبهدیهم اقتده و گفت که پیغمبر شما صلی الله علیه وسلم مامور است که اقتدا کند
بایشان یعنی بپیغمبران سابق پس چون سجده کرده داود علیه السلام اقتدا بوی لازم باشد و همچنین
از ابن عباس روایت کرده که گفت سجده ص از عزائم سجود نیست و بتحقیق دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
مامور است که اقتدا کند بایشان یعنی بپیغمبران سابق پس چون سجده کرد داود علیه السلام اقتدا بوی کرد
که سجده کرد در وی رواه البخاری والترمذی وابوداود و در روایت نسائی آمده که آنحضرت سجده
کرد در ص و فرمود سجده کرد داود بجهت توبه و ما سجده میکنیم برای شکر قبول توبه وی واحد داود

گفتم یا رسول الله آیا فضیلت داده شد سوره حج بانکه در وی دو سجده است وحر روایت م

نو در وی

از ابی سعید خدری آورده که آنحضرت خواند روزی بر منبر سوره ص چون بآیه سجده رسید فرود آمد
و سجده کرد و مردم همراه وی سجده کردند روز دیگر نیز بخواند و مردم متهیی سجده شدند فرمود که
این توبه پیغمبری است یعنی از عزائم سجود قرآن نیست و لیکن چون شما مستعد آن شدید پس از منبر
فرود آمد و سجده کرد و مردم با وی و در شرح ابن الهمام میگوید که درین احادیث چیزی که منافی وجوب
باشد نیست غایة ما فی الباب آنست که سبب سجود در حق داود توبه و سبب در حق ما یاد کردن نعمت
سجده برای شکر منافی وجوب نیست تمامه فرایض و واجبات واجب نیست مگر از جهت شکر توالی نعم
پروردگار تعالی و امام ابو حنیفه در مسند خود از سماک بن حرب از عیاض اشعری از ابی موسی روایت کرد
که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سجده کرد در ص و امام احمد از بکر بن عبدالله مزنی از ابی سعید رضی الله
آورده که گفت دیدیم مردی در خواب که مینویسم سوره ص و چون بآیه سجده رسیدم دیدم دوات
و قلم را و هر چیز که حاضر بود افتادند در سجده پس این قصه خواب بآنحضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم عرض کردم بعد از آن همیشه سجده میکرد در ص پس از اینجا معلوم شد که در آخر الامر حکم
سجده درین صورت بمواظبت گشت چنانچه در سوره دیگر نیز ترک آن را استقرا یافت بعد از آن که
عزم نمیکرد در بر آن و ظاهر شد که آنچه روایت کرده اند از احادیث بر تقدیر تسلیم دلالت نماید بر عدم وجوب
پیش از این قصه بوده باشد و اما سوره النجم بخاری و مسلم و ابوداود از ابن مسعود آورده اند که گفت
سنگریزه چند یا خاک و بر ساند به جبهه خود و گفت بسنده است مرا این قدر عبدالله بن مسعود گفت پس
دیدم او را که کشته شد کافر و وی یکی از اشقیای قریش بود که بر دست آنحضرت کشته شد و بخاری
و ترمذی از ابن عباس آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم سجده کرد در سوره النجم و سجده کردند
با وی مسلمانان و مشرکان و جن و انس و از انده هر یک نیز همچنین آمده و ترمذی گفت که حدیث
ابن عباس حسن صحیح است و عمل بر این نیست نزد بعضی از اهل علم و نزد بعضی در مفصل سجده نیست
قول مالک بن انس همین است و قول اول اصح است و قول اکثر از علما نیز همین است و اما سوره اذا السماء انشقت
بخاری و مسلم از ابو سلمه آورده اند که ابو هریره را دید که اذا السماء انشقت خواند و سجده کرد گفت
یا ابا هریره ندیدم ترا که سجده کردی گفت اگر ندیدمی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که سجده میکرد
درین سوره سجده نمیکردم در وی و در روایتی دیگر آمده که ابو هریره بگذارد نماز عشا را و خواند در وی
اذا السماء انشقت و سجده کرد گفتند این چه بود گفت سجده کردم درو پس خلف ابو القاسم صلی الله علیه
وسلم پس برابر آن سجده میکنم تا آنرو که ملاقات کنم او را یعنی تا آخر عمر و النسائی آورده اند که ابو هریره

کرد و سجده م

خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سوره والنجم را و سجده کرد در وی و هر که با وی بود الا پیرمردی از قریش که گرفت م

گفت که چون اسلام ابوهریره متاخر بود غرض از آن چیست و حال آنکه جواب بعد از آن تمام است برآ
آن اشارت است بوجهی دیگر برای اسقاط حدیث ابن عباس چون اسلام ابوهریره متاخر است آنچه وی
روایت کند نیز متاخر باشد از آنچه صحابی مقدم الاسلام روایت کند پس ناسخ بود مر آن را اگر گوئی که
این سخن بعضی از متقدمین گفته اند و لیکن مدخول و مردود است با آنکه بعضی محققین از متاخرین
اند که از تاخر اسلام صحابی تاخر حکم حدیث وی لازم نیاید و موجب نسخ حدیث سابق نگردد
چه تواند که این صحابی متاخر الاسلام حکم سابق را شنیده باشد از صحابی دیگر که متقدم الاسلام
است و از وی روایت کرده و جواب آنکه این بر تقدیری باشد که در وی تحکم سماع کند و ابوهریره
دعوی رویت و مشاهده خود میکند و میگوید سجدنا مع النبی صلی الله علیه و سلم فی اذا السماء انشقت
و اقرا هنا اما آنکه ابن عباس میگوید سجده نکرده در مفصل از آن باز که به مدینه آمد یعنی تا آخر عمر
برین بود چنانکه هو الظاهر اگر حکم سابق بیان میکند با بقاء الاحکام الخبر میدهد و مقتضی نسخ آن بود
حکم سابق بود بعد از آن نسخ شد ابن عباس حکم ثابت دارد و حکم موید صلاحیت نسخ نبود پس معارض
میان حدیث ابوهریره با بقا است و حقیقت جواب همان است که نفی و اثبات بود یا بضعف و قوت اسناد
آنکه گوئیم که از قول ابن عباس منذ تحول الی المدینة ثابت نمیشود که تحکم لازم نیاید بلکه ابتدای این حکم بیان
کرده و از انتهای آن ساکت است تامل و الله اعلم

فصل

در فضل روز جمعه و عبادات
صلی الله علیه و سلم در آن روز و مشهور در جمعه ضم جیم و سکون میم و ضم او است و بعضی گویند فتح میم نیز آمده
و فتح جیم کسر آن نیز حکایت کرده و این روز را در جاهلیت عروبه میگفتند بفتح مهمله و ضم را و باء موحده میخواندند
و تسمیه بجمعه بعضی گویند از جهت آنکه اجتماع کمال آفرینش و تمامی آن در این روز است یا آنکه
از روز یکشنبه ابتدا کردند و در این روز مجموع آن تمام شد از این جهت او را جمعه نام کردند
کرده ابو حنیفه از ابن عباس و در اسناد او ضعف است و این خبر دلالت کند بر تعیین تمام ایام
ان بعض از خلق السموات و الارض و تعقل آن خالی از اشکال نبود و الله اعلم و بعضی گویند از آن
است که پیدایش آدم در وی جمع و تمام شد روایت کرد این قول را احمد و ابن خزیمه از حدیث سلمان
و ابن ابی حاتم موقوفا از ابوهریره و این قول اصح ترین اقوال است و از حدیث ابوهریره که بیاید معلوم
شود که تسمیه بجمعه باجتماع امور عظام است در وی که یکی از آنها خلق آدم است و این انسب است
از تسمیه بجمعه خلق آدم و اجتماع اجزای او بهم و نیز گویند که کعب بن لوی جمع میکرد در این روز قوم
خود را و تذکیر میکرد ایشان را و امر میکرد به تعظیم حرم و خبر میداد بر آمدن پیغمبر آخر الزمان و این

گفت سجده کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس بر آن سجده میکنم تا آنروز که ملاقات کنم او را یعنی مرگ
مسلم ابوداود و ترمذی آورده اند که ابوهریره گفت سجده کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در اذا السماء انشقت
و اقرا باسم ربک و با جمله در سجده ثانیه حج و ص و النجم و انشقت و اقرا اختلاف هست و در هر دو روایت
صحیح و مختار آنست در آنها نیز الا آنکه در سجده ثانیه حج ثبوت سجده است از نیجهت گفت مصنف و صحیح شد که در
تنزیل او در ص و در والنجم و در اذا السماء انشقت و اقرا بغیر خدا سجده کرد صلی الله علیه و سلم و عمرو بن عاص
چنانکه در سنن ابوداود آورده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم پانزده سجده در قرآن مرا آموزانید
و بعضی از آنها سه سجده در مفصل النجم و انشقت و اقرا در سوره حج پس مجموع پانزده باشد تا نیز حجت
ثابت نشد چنانکه معلوم شد باقی ماند بجا یار ده و ابوالدرداء گفت نصی الله عنه چنانچه ابوداود
ترمذی روایت کرده اند با پیغمبر صلی الله علیه و سلم سجده کردم در یازده موضع هیچ از آن در مفصل نبود
و آن یازده در اعراف بود و در رعد و نحل و بنی اسرائیل و مریم و حج یکی سجده و فرقان و نمل و الم سجده
و ص و حم السجده و این حدیث متمسک امام مالک است و لیکن صحیح حدیث ابوهریره بروایت الجماعة الا البخاری
انه سجد و فی روایة انا سجدنا مع النبی صلی الله علیه و سلم فی اقرا باسم ربک و فی اذا السماء انشقت و چون
اسلام ابوهریره متاخر بود در سنه سبع از هجرت در غزوه خیبر علما این حدیث را ترجیح داده اند
ابن عباس با کر ابوداود روایت کرده ام سجده رسول الله سجده نکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در مفصل
منذ تحول الی المدینة از آن باز که هجرت کرده آمد وی صلی الله علیه و سلم الی المدینة از مکه بسوی مدینه اگر چه حسن از
نحو ابی بن ... کرده و ... این حدیث ابن عباس که نفی سجده در مفصل میکند متا
و معارض است قول ابوهریره را که گفت در انشقت و اقرا در مفصل سجده کردم با رسول خدا صلی الله
علیه و سلم و اما این حدیث را اسقاط کردند از جهت که در اسناد آن یعنی حدیث ابن عباس ضعف هست
ابن عبد البر که از مشاهیر علماء حدیث است گوید که آن حدیث منکر است و عبد الحق که از علما ای
ایشان نیز است گفته که اسناد وی قوی نیست کذا قال الشمنی و نیز ابوهریره مثبت است و ابن عباس
اثبات سجده میکند در مفصل و او یعنی ابن عباس نافی است که نفی سجده را از وی میکند و حدیث مثبت
مقدم است بر خبر نافی چه با مثبت زیادة علم است که نافی نیافته است زیرا قدیم اصل است
و در حقیقت اظهار عدم اطلاع خود میکند و مثبت از امر حادث اعلام میکند و اعلام میدهد
از اطلاع خود بآن چنانچه در علم اصول فقه مقرر شده است اگر گوئی که شیخ ترجیح حدیث ابوهریره
بر حدیث ابن عباس یاد کرد که اسناد حدیث ابن عباس ضعفی دارد و خبر قوی است و آنکه در ثانی کلام

و در روایت نسائی آمده که سجده کرد ابوبکر و عمر و کسی که بهتر است از ایشان در اذا السماء انشقت و اقرا باسم ربک

دو سجده

حزم گفته که تسمیه جمعه بجهت اجتماع ناس است در وی برای نماز و این اسم اسلامی است و در جاهلیت
نام او عروبه بود به تحقیق است که عروبه نام قدیم اوست در جاهلیت و اهل جاهلیت
تغیر دادند آن را بجمعه چنانچه تغیر دادند سایر نامهای هفته را و نامهای قدیم اوست این بود
اول اهون جبار دبار مونس عروبه شیار و این روز را در زمان جاهلیت نیز تعظیم و فضیلت اصول
بود و در اسلام بفضایل و خصایص که مذکور کرده اند مزید گشت دیگر یافت عن ابی هریرة رضی
مسلم از ابو هریرة قال قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اضل الله
عن الجمعة گمراه کرد خدای تعالی از روز جمعه یعنی راه ننمود بدریافت او و قبول وی و قبول
حکم الهی تعالی بعد ازین من کان قبلنا کسانی که پیش از ما بوده اند پیش از تمام امم یهود و نصاری اند که
باقی از اهل ملل و کتب سابقه اند و کان للیهود یوم السبت مقرر شد مر یهود را یوم السبت روز
شنبه و للنصاری یوم الاحد و مر نصاری را روز یکشنبه اختلاف کرده اند که مراد بگمراه کردن
ایشان از روز جمعه چیست بعضی گویند فرض کرده بود خدای تعالی بر ایشان و امر کرده بود
در این روز بعینه و امر کرد باجتماع در آن برای عبادت و شکر نعمت پس مخالفت کردند و تمرد
ورزیدند و ابا آوردند و اختیار کردند یهود روز شنبه را و تعلل نمودند بانکه این روز
آفرینش و نصاری روز یکشنبه را که وقت ابتدا آفرینش است و اکثر بر آنند که فرض نکرده بود بر ایشان
روز جمعه علی التعیین بلکه امر کرد باستخراج و تعیین آن باجتهاد پس اختیار کردند و تعیین نمودند
یهود یوم سبت را و گفتند یوم سبت روز فراغ و قطع عمل است و خدای تعالی فارغ شد در وی از
شغل است آفرینش پس خلق را نیز باید که از شواغل و منافع اعراض نموده و فارغ شده و ترک همه
کارها داده بعبادت در وی مشغول باشند و تعیین نمودند و دریافتند نصاری یوم الاحد را زیرا که
وی روزیست که پروردگار تعالی آفرینش ابتدا نمود پس این روز سزاوارتر است بتعظیم و شکر و نعمت ابتداء
و ایجاب عبادت و آمده در حدیث بخاری آمده که هذا یومهم فرض علیهم اگرچه بظاهر دو معنی او را تا
اما او را نیز بهر دو معنی حمل کرده اند یعنی فرض کرده شد بر ایشان ناطق نمودند یافتن آن روز و تعیین
آن باجتهاد و بر هر تقدیر روز جمعه نصیب ایشان نشد فهدانا الله بنا [illegible] آورده گرد الله تعالی
ما مسلمانان را و هدانا پس راه نمود ما را الیوم الجمعة باصابة روز جمعه و این دریافتن تو توفیق عمل
در آن این نیز محتمل بهر دو معنی است یعنی امر کرد این امت را بعبادت در این روز بنص یا ایها الذین
آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة و هدایت نمود و کرامت کرد ایشان را با ابا و تمرد و تعلل یاراه نمود

ایشان را بدریافتن تو توفیق عمل داد ایشان نیز محتمل بهر دو معنی است یعنی امر کرد این امت را بعبادت در این
روز بنص یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة و هدایت نمود و کرامت کرد ایشان را از ابا و تمرد و تعلیل
یاراه نمود و اصابت این روز و تعیین آن بفکر و اجتهاد و گفته اند که الله تعالی خلق کرد انسان را برای عبادت در
و چون مخلوق وی در روز جمعه است پس عبادت در وی اولی و انسب باشد و نیز در سایر ایام چیزی پیدا کرد
که منتفع شود بدان انسان و در روز جمعه پیدا کرد بهر ذات او را و شکر بر ذات و نعمت وجود اولی
و احری بود از شکر بر نعمتهای خارج از ذات و چون نیز در روز جمعه خلق موجودات اکمال و اتمام
یافت و انسان که بدان منتفع گردد در وی مخلوق شد تعیین وی برای عبادت شکر نعمت انسب
و اوفق بود و شاهد بر آنکه تعیین روز جمعه ازین امت باجتهاد بود حدیث عبد الرزاق است و اوی
انکه باسناد صحیح از ابن سیرین روایت کرده شیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری آورده که جمعه کردند انصار
در مدینه پیش از قدوم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و پیش از نزول قرآن بدان گفتند
که چون یهود را روزیست که مجتمع میشوند در وی هر هفته و نصاری را نیز روزیست ما را نیز
یکی باید روزی که مجتمع گردیم در وی و ذکر کنیم مولی تعالی را و نماز بگذاریم در وی و بجا آریم وظیفه شکر
و عبادت را پس یوم العروبه را که نام قدیم روز جمعه است برای آن تعیین کردند و بر اسعد در آمدند
که از روسا انصار بود و پیش از قدوم حضرت بمدینه در اسلام در آمده بود آمدند و وی
با ایشان نماز گذارد و اجتماع نمودند بعد از آن قرآن نازل شد که اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة الآیه
پس این حدیث دلالت کرد که صحابه روز جمعه را باجتهاد تعیین و اختیار کردند انتهی و آنکه اقامت اسعد
بن زراره جمعه را پیش از قدوم حضرت بمدینه و اجتماع صحابه برای آن صحیح است و احمد و ابوداود
و ابن ماجه از حدیث کعب بن مالک اخراج کرده اند که اول کسیکه گذارد با ما جمعه پیش از قدوم رسول
صلی الله علیه و سلم در مدینه اسعد بن زراره بود و اکثر بر آنند که فرضیت جمعه در مدینه شد و اول قدوم
حضرت شد و آنحضرت بعد از اقامت چند روز بقبا روز جمعه قصد مدینه کرد در [illegible] تمدید نمودند
هم در میان راه نماز جمعه گذارد پس اجتماع صحابه در روز جمعه با اسعد بن زراره باجماع
باجتهاد صورت اشکال است انکه قول آنانکه گویند که فرضیت جمعه در مکه بود خالی از اشکال نیست
و شیخ ابن حجر فرماید که دور نیست که حضرت جمعه در مکه بوجوب آن مامور باشد و لیکن برای اقامت
آن و اجتماع مردم برای آن در مکه قدرت نیافتند و تخریج کرد دار قطنی از ابن عباس نیز در
باب آمده و صحابه از اهل مدینه آن را نشنیده و وجه یافتند آن را باجتهاد خود بنا کرده و اجتماع نمو

وذکر جمیع عبادات و غیرآن کرده و لازم نیست که جمیع خصوصیات که در جمعه وارد است بوده و این قدر که
مقصود کافی است والله اعلم و گفته که محتمل است که بعضی تابع و مفضول باشد در وقت جواب
که روز جمعه باشد زیرا که جمعه چون مبدأ دور اول انسان و اول ایام آفرینش است متعبد درو که متبوع
و فاضل بود از متعبد درد که روز دیگر باشد مقصود در قبول جمعه و عکس آن بفکر و اجتهاد بعضی گفته اند
روز جمعه اگرچه مسبوق است بسبب واحد که بیشتر از وست لیکن منصوص نیست اجماع ابن سیرین
بتوالی مگر آنکه جمعه سابق بوده کذا ذکر السیوطی فی شرح البخاری و گفته اند که از این حدیث معلوم
می شود که جمعه اول الاسبوع است و دلالت میکند بر آن تسمیه اسبوع بجمعه چنانچه تسمیه کنند
بود اسبوع را بسبت و در باب اعتقاد در حدیث انس تسمیه اسبوع بسبت نیز واقع شده برای
بود بجهت مجاورت بود و مجاورت ایشان تبعیت ایشان تابع اند ما را یوم القیمة در روز قیامت
در حساب و دخول جنت و رفع درجات چه ثبوت بیوسته است که آنجا این امت را در روز
از برزگیشان بود هیچ کس را نبود و از آنجا افضل ایشان لازم آید که بر تمامه امم و تخصیص یهود و نصاری
بجهت آنست که ایشان از امم سابقه در زمان حضرت کاین و طایفه بوده نحن الاخرون ما سابقان متاخر
و سبیل ایشان من اهل الدنیا یعنی در وجود که بر روی بعثت الاولون مقدم و پیش ایشان بحسب شرف و مرتبه
یوم القیمة در روز قیامت و در روایتی السابقون المقضی لهم اجماع الیهما که حکم کرده می شود ایشان را
بدخول جنت قبل الخلایق یعنی پیش از تمامه خلق و فضایل و فهم و کمالات تکالیف شاقر که در دنیا این
امت را حاصل است چون ظهور شرایع و شرایشان که در اخر مدت آمد از داخل تقدم اولیت در روز قیامت
داشت و از تاخیر در دنیا مزین وجود و بر تربیت اراده شود و احتمال دارد که المقضی لهم قبل الخلایق بیان
و علت اولیت در روز قیامت باشد و از فضایل و کمالات و رفع تکالیف شاقر از داخل در اخرت
از اهل دنیا دارند فافهم و روی عن اوس بن رقمه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان من افضل
ایامکم یوم الجمعة بدرستی که از جمله فاضلترین روزها شما روز جمعه است از این حدیث معلوم می شود که
افاضل ایام بسیار است مثل روز عرفه و عید کن و امثال الا انها و روز جمعه یکی از جمله آنهاست و
علما را در روز جمعه و عرفه که کدام یکی از این دو افضل است و بر هر تقدیر جمعه یکی از آن افاضل ایام است
زیرا که فیه در آن روز خلق پیدا کرده شد آدم و فیه در این روز قبض ارواح شد آدم و فیه النفخة در این
روز است نفخ صور که برای نفخ و نشور است و صیدا است او قیامت است و فیه الصعقة در روز است
صعقه مراد بدان نفخه اولی است که برای موت و هلاک اهل سموات و ارض باشد و صعقه صوتی هلاک

اما بالا زام مرد بنهر واصابه تم

بیان نفخات صور ۱۲۶

هایل را گویند که بمیرانند انسان از هول وی و قیامت را دو نفخه است یکی برای اماتت و اهلاک چنانچه
فرموده و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض و دیگر برای بعث و احیا که ثم نفخ فیه
اخری فاذا هم قیام ینظرون و جماعه دیگر فرموده فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون و نفخه دیگر
که بدان هول و ترس در زمینیان و آسمانیان افتد چنانچه فرموده که و یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی
السموات و من فی الارض پس مجموع سه نفخه باشد و غالبا آنها که دو نفخه گویند این را مقدمه
نفخه اولی دارند یا در مبدأ نفخه اول فزع شود و در انتهای او صعق والله اعلم و بعضی شراح حدیث
گویند که مقصود از ذکر اینها بیان چیزی نیست که واقع می شود در آن روز از امور عظام و این نیز نوع
از فضیلت است و الا در اصل قبض آدم و قیام ساعت چه فضیلت باشد و جواب آنکه فضیلت
در قبض آدم آنکه رسیده است بجوار قدس و رحمت و در قیام ساعت قرب زمان دخول جنت و عطای آن
خلیل علی نبینا و علیه الصلوة من الرب الجلیل اماتت و احیا و الانعم الهی شمرده در قول خود و الذی
هو یحیینی پس چون روز جمعه فضیلت دارد فاکثروا علی بس بسیار فرستید بر من من الصلوة فیه در روز
دیگر روز فان صلاتکم زیرا که بدرستی که درود شما معروضة علی عرض کرده می شود بر من بعضی
در این روز شریف و آن موجب سرور و رضای من است از شما و کدام فضیلت و نعمت بالاتر از
منت من شما را و ذکر این درود شما از خواص جمعه باید و غالبا درود فرستادن موقوف بر وصلی
که در حدیث جز اوی صلوة بر سید کاینات واقع شده است صلی الله علیه و سلم انتهی بر رضای الحضر
از ایشان و در حقیقت از انعکاس اشعه رحمت الهی است از نجوم مقدس آنحضرت بصل حضور
محاذات و مقابلت مرا او را در وقت صلوة الهی صلی وسلم علیه کما تجب و ترضی و چون آنحضرت بعرض
صلوة بر وی خبر یافته بجهت عدم اطلاع بر حیات وی صلی الله علیه و سلم بعد از موت قالوا گفتند
صحابه یا رسول الله و کیف تعرض و چگونه عرض کرده شود صلوة ما علیک در درود ما بر تو و قد ار مت
و حال آنکه بتحقیق مرده مرده و بوسیده شده باشی تو در قبر یعنی ار مت بلیت بر او عی است معنی از
را که درج کرده در حدیث فقال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جواب بعد فهم ایشان من زنده ام
و مرده نیستم تا که بحکم جریان سنت الهی یکساعت المرموت اذا جیشیم دیگر روح مرا بمن باز بخشد و در
بدن من درآرد و این مخصوص من نیست بلکه این نسبت تمام انبیا را ثابت است چنانکه فرموده ان الله
بدرستی که خدای عز و جل حرم علی الارض حرام کرده است بر زمین ان تاکل آنکه بخورد و بوسیده
گرداند اجساد الانبیا بدنهای پیغمبران صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین عنهم اکل ارض اجساد را

کفایت است انجیات ولا سلامت بکند و تعیین دعا اعاده روح چه فایده دارد این مبنی است و ورد

مسئله هیچکس را از علمای امت خلاف نیست واین تحقیق وتفصیل که در کتاب جذب القلوب الی

دیار المحبوب که در بیان احوال مدینه مطهره نوشته ایم مذکور است و در کتاب مدارج النبوة فی

مراتب الفتوة که در بیان سیر شریف تالیف یافته نیز درج شده است والله اعلم وآنچه ذکر کرده این حدیث

مذکور را الامام احمد وابن حبان والحاکم وابو داود والنسائی رواه وابن ماجه والدارمی

اقتاب والبیهقی عن ابی هریرة رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر یوم بهترین

روزی که طلعت فیه الشمس طلوع کرده در وی آفتاب یوم الجمعة روز جمعه است مقصود از ذکر

این صفت تعمیم ایام است تا هیچ روزی بیرون نرود چنانچه در علم عربیت مقرر شده که ذکر صفتی

که از خواص جنس است مفید تعمیم است واشارت بآنکه مقصود مطلق جنس است و جمیع افراد

تا احتمال تخصیص را گنجایش نبود وفیه در وی روز جمعه خلق پیدا کرده شد آدم یعنی تمام و جمیع

خلوت خلقت وی در وی وفیه در وی روز جمعه ادخل الجنة درآورده شد آدم در بهشت وفیه

اخرج منها در وی بیرون آورده شد از بهشت یا از جهت بودن او وقت از امور عظام یا از جهت

آنکه سبب وجود انبیا واولیا و غیر چگونه باشد که لا تعد ولا تحصی است ولا تقوم الساعة ونباشد

قیامت خواه تعجبا ولیا باشد یا تانیه الا فی یوم الجمعة مگر در روز جمعه رواه مسلم فالترمذی و

النسائی وبه تصحیح الحاکم سید الایام یوم الجمعة ظاهر مطلق ایام است و بعضی روز عرفه را

تخصیص کنند وفی الموطا واما مالک روایت کرده در موطا از ابی هریرة که گفت بیرون آمدم بجانب

طور سینا و ملاقات کردم کعب احبار را و مجلس داشتم با وی پس تحدیث کرد وی مرا از توریت و

تحدیث کردم من او را از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بود از جمله آنچه تحدیث کردم این تحدیث

که گفتم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر یوم طلعت فیه الشمس یوم الجمعة فیه خلق آدم بهترین روز

که طلوع کرد در وی آفتاب روز جمعه است زیرا که در وی پیدا کرده شد آدم وفیه اهبط و در وی

فرود آورده شد آدم بر زمین و اخراج کرده شد از بهشت وفیه تیب علیه و در وی قبول کرده شد

توبه او وفیه مات و در وی وفات کرد آدم وفیه تقوم الساعة در این روز برپا شود قیامت وما من

دابة و نیست هیچ جنبنده بر روی زمین الا وهی مگر آن دابه مصیخة یوم الجمعة استماع کننده و گوش

نهنده و مترقب است در روز جمعه من حین تصبح از هنگام صبح حتی تطلع الشمس تا وقت غروب آفتاب شفقا از

ترسیدن من الساعة از آنکه ناگاه برسد قیامت الا الجن والانس مگر جن و انس که ایشان را مطلق تعالی

* پس مسئله حیات انبیا مرجحه جمیع بناور موصوف انها بالاتر از حیات شهدا اگر این حیات مغفور از و دریست م

* در وی آفتاب م

* فضیلت و اعتبار برآوردن آدم از بهشت م

* و مذکور است در صحیح حاکم م

* من حین

تا ایشان را معلوم میگردانند و اطلاع بقیام ساعت و مشتغل میسازند ایشان را باحوال آن و کشف میگردانند

از ایشان در روز جمعه برای حکمتی که او سبحانه داند مگر جن و انس که قضیه تکلیف و قاعده ابتلا

اقتضای ستر و اخفای غیوب میکند از ایشان و در تحقیق چون حیوانات حکمی دیگر عقلی که بدان زیند ایشان

معاش و معاد را فکر نمیکنند و مشاغل کرده ایشان را از دنیا فتان عالم نه حجاب اینست حقیقة

بر حیوانات است و احوال عالم دیگر مکشوف شده و آدمی بجهت گرفتاری بعقل و وهم و اشتغال

بتدبیر معاش و معاد از آن محجوب و مشغول گشته و وجه دیگر برای اصلاح و ترقیه و اتبع مرقیا

داد در روز جمعه آن گفته اند که در این روز انقطاع امور و جلایل میشوند چندانکه بنظر و می رسد

که نزدیک است که زمین بیابان متزلزل و متمایل کرده و دوابع ابیدا از مشاهده آن ترسی و دهشتی

میگردد که مگر قیامت قایم خواهد شد واحمد وبیهقی از سعد بن عباده آورده که نیست هیچ

ملک مقرب و نه آسمان و نه زمین و نه کوه و نه دریا مگر که میترسد در روز جمعه از این که برپا شود

در وی قیامت و این مبتنی است بر وجود علم و ادراک در جمادات یا مبالغه است یا کنایه است از

شدة و قرب وقوع قیامت در این روز والله اعلم و یکی از جهات خیریت و فضیلت روز جمعه است که

فیه ساعة در روز جمعه ساعتی است که لا یصادفها نیابد آن ساعت را عبد مسلم بنده مسلمان

وهو یصلی و حال آنکه آن بنده مسلمان نماز میگذارد یسأل الله شیئا سوال کند از الله تعالی چیزی یا از خیر

الا امور دنیا و آخرت الا اعطاه ایاه مگر که بدهد او را الله تعالی آن چیز را آن بنده را ابو هریره میگوید قال کعب

چون شنید کعب این حدیث را گفت بطریق استفهام یا اخبار بجهت استنباط که کرد یا التباس که

ذلک فی کل سنة یوم این وقت و ساعت با این صفت که مذکور شد در همه سال است یک روز مطلق

وقت است یا روز نیست که این ساعت در دو روز است فقلت پس گفتم بل هی فی کل جمعة کعب

بلکه در هر روز جمعه باشد پس خواند کعب احبار فقرا التوریة پس خواند کعب احبار توریت را

فقال پس گفت صدق رسول الله راست گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چنین است که خبر داد

آن ساعت در هر جمعه قال ابو هریرة ثم لقیت عبد الله بن سلام ملاقات کردم عبد الله بن سلام

را که او نیز از احبار و علمای بنی اسرائیل و از اولاد یوسف علیه السلام بود و داود و قد

حضرت رسول به بینه بشرف ایمان مشرف شد و از افاضل اصحاب گشته فحدثته پس تحدیث کردم

عبد الله بن سلام را بمجلسی مع کعب با این مجلس و گفتم را با کعب احبار که گذشته بود فقال

پس گفت عبد الله بن سلام قد علمت تحقیق دانسته ام من از سماع از حضرت رسالت پناه ایة ساعة هی

* رو دریست

در توریت کرائیم ساعتی که ام ساعت آن در روز جمعه قلت کفتم آخرین ساعتها این چون صید
تو خبر ده مرا بدان و میوش از من علم را قال کفت عبد الله بن سلام هی آخر ساعة من ساعة فی یوم الجمعة
آخر ساعتی است در روز جمعه قلت کیف کفتم چکونه آن ساعت آخر ساعتی در روز جمعه باشد و قد قال
و تحقیق کفته است رسول صلی الله علیه وسلم لا یصادفها عبد مسلم در نیابد او را بنده مسلمان وهو
یصلی و حال آنکه وی نماز میکذارد و یعنی آن ساعت را در وقت نماز تعیین کرده و آخر ساعت بعد از
نماز عصر ممنوع است و مکروه است فقال پس کفت عبد الله بن سلام در جواب اشکال ابو هریره
و توجیه کلام خود الم یقل آیا نکفته است رسول صلی الله علیه وسلم من جلس کسی که بنشیند مجلسا
ینتظر الصلوة فی مجلسی یا که انتظار برد در وی صلوة را فهو فی صلوة پس آنکس که بوادر نماز است حتی یصلی
تا آنکه بکذارد نماز را بعد از آن حقیقة یعنی مراد آنحضرت از نماز کذاردن در قول او وهو یصلی حقیقت
و تحقیق مراد نیست بلکه حکم اوست ... و در تعیین ساعت جمعه تفصیل
در فصل آینده در بیان خاصیتهای روز جمعه بیاید و ما ذکر عبد الله بن سلام از قران مقام ما اثر
استماع از حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام معلوم کرده که مراد حضرت همین است
و در روایت صحیح نیز آمده است از آنکه من عند نفسه تاویل کرده باشد بجهة احتمال آنکه جز الا
چنان بنظر در آید که تاویل کرده و صرف از ظاهر نموده همین است حکم تاویل اسلاف صحابه و تابعین
و حدیث و اوبیان مراد از آن در غالب جایها آنچه ایشان در آمده و هر وجهی که ایشان تعیین
کرده از حاضر است اطلاعی بود بر مراد وحی و فهم کرده و مقصود آن بقرائن احوال که دیگری
از آن نیست و در محتملات به هر وجهی که در فهم ایشان در آمده و هر وجهی که ایشان تعیین کرده اند
بر همان باید بود و اعتقاد کرده و عمل نمود و این اصلی عظیم است که ده اند سخن نه دانسته فانهم وعند
در ابواب بخصوص در معتقدات اسلامیة که چه نصوص محتمل آمده اند اما جمود ایشان بر چنین
فهمها بر آن عمل کرده اند سخن نه دانسته فافهم و عند الشافعی فی المسند و روی شافعی حدیث آمده
در مسند وی که ان جبرئیل اتی آورد جبرئیل بسوی النبی صلی الله علیه وسلم بمرآة بیضاء آینه سفید فیها نکتة
سوداء که در آن آینه نقطه سیاه بود فقال النبی پس کفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و پرسید از جبرئیل ما
چه چیز است این آینه سفید در روی نقطه سیاه و این چه رمز و اشارت است فقال پس کفت جبرئیل هذه
الجمعة این آینه سفید روشن حقیقت و مثال روز جمعه است که از سایر ایام بمعنا و نور انیت مخصوص
و ممتاز است و هر چیز را در عالم مثال وحقیقتی است چنانچه حقیقت و مثال العلم لبن است

قصر خواهد بود و قت صلوة و آن ساعة
آخر روز جمعه که بعد عصر است لا یصلی فیها نماز
کذارده نمیشود در وی چنانکه بعد از عصر

ومثال ایمان عسل است

سیاهی در سفیدی ظلمات مردم

ومثال الموت کیش است و این نقطه سیاه مثال الساعة است که در روز جمعه است باعتبار امتیاز وی
از سایر اجزای روز و امتیاز وی بسیار تر بود و لهذا برای کتابت از میان سایر الوان سیاهی را
اختیار کرده اند بر سرخی و الوان دیگر را و این توجیه در شرح و تاویل حدیث یک است و لکن
در حدیثی که بیاید تصریح است بانکه نقطه سیاه مثال روز جمعه است و آن نیز باعتبار فرق و امتیاز
و انفراد او و خواهد بود از سایر اجزای زمان پس واجب است حمل معنی این حدیث نیز بر آن اذ الا
حادیث یفسر بعضها بعضا و توجیه اول در فهم کاتب حروف چندان متمکن بود بعد از نظر در حدیث
آینده رجوع از آن در ذهن نشسته و بعد از آن در جمع الجوامع سیوطی نظر کرده و دیدیم فیه که حدیث
در همین معنی از ابن ابی شیبه بروایة انس آورده که انوی ظاهر همینست و ذکر آینه مثال روز جمعه است و نکته
سوداء مثال الساعة و لفظش این است اتانی جبرئیل و فی یده کالمرآة البیضاء فیها کالنکتة السوداء
قلت یا جبرئیل ما هذه قال هذه الجمعة بعثها ربی الیک قلت یا جبرائیل ما هذه النکتة فیها
قال هی الساعة الحدیث والله اعلم و جاء فی بعض طرق الحدیث عرضت علی الایام فعرض علی یوم الجمعة
فاذا هی فیها قال هی الساعة الحدیث والله اعلم و جاء فی بعض طرق فکرة بیضا و اذا فی وسطها نکتة
سوداء فقیل ما هذه قیل الساعة فعند بر فضلت بها و امت تقضی اراده شده مخصوص کرده ایند
تو و امت تو بعید و اجتماع برای عبادت کردن و الناس لکم فیها تبع و مردم تمام اند در روز جمعه تابع
و سیقولوا اند الیهود و النصاری آن مردم که امت یهود و نصاری اند و لکم فیها خیر و مر شمارا در جمعه نیکی
بسیار است از ثواب عمل و فضل و رحمت الهی و استجابت دعا فیها ساعة و در جمعه ساعتی و زمانی است
لا یوافقها موافق نشود و در نیابد آن ساعت را مومن مسلم فی که بدعو الله دعا کند بخدا تعالی
را بخیر نیکی دنیا و آخرت الا استجیب له مکر آنکه قبول کرده شود دعا وهو و کفت جبرئیل انا نام
جمعه عند ما یوم المزید ما یوم المزید است فقال النبی پس کفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا جبرئیل
و ما یوم المزید و چیست و چه تسمیه جمعه بیوم المزید فقال پس کفت جبرئیل در وجه تسمیه جمعه
بیوم المزید ان ربک بدرستی که پروردکار تو اتخذ کرفت و پیدا کرد فی الفردوس در فردوس که اعلی
درجات جنات است و در حدیث صحیح آمده است که در بهشت صد درجات است ما بین هر دو درجه
مثل ما بین السماء و زمین است و فردوس بلند ترین بهشتها است از روی درجه و چون بهشت طلبید
از خدا فردوس طلبید و پیدا کرده است حق تعالی در فردوس وادیا افیح وادی کشاده و ماهم کرد آن
وادی کثیب تودهٔ ریکی است من مسک از مشک فاذا کان یوم الجمعة پس چون باشد روز جمعه در

عالم ارواح است یعنی فرشته خدای تعالی ماند آنکه پیغمبر اصحاب من ملائکه از فرشتگان خود و جمله
کرد آن وادی منابر من نور منبرها است از نور علیها بر آن منبرها مقاعد الانبیاء بجایهای نشست
پیغمبران است صلوات الله وسلامه علیهم وصفت و کرد کرده شده است که المنابر آن منبرهای
منابر غیر جای دیگر من ذهب از طلا و کلملا دار لشده است این منابر از طلا یا لیاقوت و از
جوهر علیها الشهداء والصدیقون بر این منابر شهدا اند که بذل الارواح والاموال در راه خدا کرده اند
و صدیقان یعنی مومنان کامل که بر تیغ ریاضت و مجاهده قمع و قلع آثار نفس کرده بمراتب علیا صدق
و معرفت رسیده تلو من بیت شده اند بجلسوا من جنس شهدا و صدیقان من وراءهم علی
ایها عطا تمه الکتب بر آن تلها و شکر فیقول الله پس میکوید خدای عز وجل برای اظهار منت و فوق
مزید رحمت انا ربکم من پروردگار شما ام که تربیت کرده ام شما را بانواع فضل و نعمت قد صدقتکم وعدی
بتحقیق راست کردم با شما وعده خود را و داده ام انچه وعده کرده بودم با شما و در آوردم شما را در دار بهشت
نیز فاسئلونی پس سوال کنید از من هر چه خواهید اعطکم بدهم شما را فیقولون پس بگویند ایشان ربنا
ای پروردگار ما نسئلک رضوانک ترا خواهیم رضای ترا که بهتر مطالب و مقاصد است و نعمت
فیقول پس بگوید پروردگار تعالی قد رضیت عنکم بتحقیق راضی شدم از شما و کرامت شما که ما تمنیتم
ابدوک تمنا و لدینا المزید و نزد ما است زیاده در هر چیز نعمتهای خود و درجات فضل و رحمت
و فیه اند آن است او که در بهشت شان در آورده و ابواب نعمت بر روی ایشان بگشاده و ایشان و رضا
و مطالبه بکنید کوما دادی العطای این نعمت رضا بات بجز هر نعمت که بهشت که مقرون برضای
باشد در معنی نقصان است اصل رضای مولی است تعالی و چون مقرر شد که راضی است بعد از آن در هر
نعمت که افاضت کند بر ما دلالت است ثم ترغ اهل بهشت بجمع روز جمعه دوست دارند روز جمعه را الا
بعظیم آن جهت آنچه ببینند در آن روز پس من الخیر پروردگار ایشان از نیکی مخصوص میکرد
در وی با ایشان فضل و کرامت و این حالت در هر روز جمعه بود و از آنکه چون ایشان دوست دارند
جمعه را که در وی یافتند این نعمت مخصوص شدند لابد دوست دارند که در هر جمعه این چنین شود
و گفت پروردگار تعالی که هر چه از نعمت کنید بیم اینجا لا ادری ایکم تا ابد همچنین بود و فی الحدیث و
احصاء النعمة ای و لا انهار الا سبحانه و هو الیوم الذی فیه آن روز جمعه روزی است که استوی فیه ربک
علی العرش بر آید در وی پروردگار تو تبارک و تعالی بر عرش یعنی چون خلق سموات و ارض تمام شد پروردگار
سبحانه و تعالی بر عرش بر آمد و اجرای احکام و اوامر بخلق کرد چنانچه پادشاهان بعد از ترتیب مهام

دون

۱۷۹

دولت و تسخیر ارکان سلطنت بر تخت بنشیند و بر وی هام الحکم آنجا ظاهر معنی کلام است و مراد
چون حق سبحانه از مکان و نشستن منزه است و حقیقت عرش هر دو خلاصه معنی ترکیب آنکه کو وی تعالی
پادشاه است بر همه غالب و حاکم است و آمر است و معانی مفردات اصطلاحاتی است که
خواهند یکی را وصف بملک و سلطنت کنند که می گویند وی بر تخت نشست اگر چند
و بر تخت نبود و نشستن بر آن نه از این عبارت مرکب تمثیل و تصویر معنی ملک و سلطنت است و هم چنین
اگر خواهند یکی را بجود وصف کنند گویند یدا مبسوطتان دو دست وی فراخ است اگر چند و برا
دست نبود در اصل خلقت یا بریده شده باشد و گویند بند و شمشیر وی دراز است و کنایت از قد و قامت دارند هر چند او را شمشیر نبود و قرآن نازل بر زبان عرب است و روش عرب در بیان معانی
این چنین است و فیه خلق آدم و فیه تقوم الساعة در روز جمعه پیدا کرده شد آدم و در وی بر پا شود
قیامت این حدیث را امام شافعی رضی الله عنه در مسند خود روایت کرده است و ابو بکر بن ابی شیبه و طبرانی
از انس جمع کرده و باسانید متنوع و از صحیح و حسن غیر آن مختلفه و سعد روایت کرده مطالع بهم طرق
که باب جمعه عظیم الشأن است صحیح و مشتمل است بر فواید تشریف علیه و عجایب و بشارات عظیم مومنان
و بنا روز جمعه حاضر شوند کار او بر کشف حقایق بسیار از تفضیل جمعه و ساعت وی یا که موصوف و
تسمیه وی بیوم المزید و کشف مراتب درجات اهل بهشت و تفصیل آنها بنا با از نور و ذهب و استوای
پروردگار تعالی و تقدس بر عرش و خلق آدم و قیامت در روز جمعه و از ابو هریره رضی الله عنه مروی است
که از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پرسیدند که روز جمعه را یعنی این روز مخصوص را که جمعه میگویند
سبب تسمیه بجمعه چیست فرمود لان فیها ذلک که در جمع مجتمع شده و عظایم امور و حاصل شود که
اصل مبدا و معاد بنی آدم که یکی آنکه در وی تعلقت ساخته شد طینة ابیک آدم خلقت پدر تو ای بنی آدم جمل
که آدم است یعنی تصویر کرده شد بر صورت مخصوصه و شکل بدیع و طینی از طبع طینت آدم
او صلصال کالفخار است ای الطین المطبوخ بالنار و فیها الصعقة و البعثة و فیها البطشة بطش و لغت
اخذ بقوت و عنف و مراد بطشه و صحبت روز قیامت دار اند چنانچه حق سبحانه و تعالی فرموده یوم نبطش
البطشة الکبری و ذکر بعد از صعقه و بعثت برای تاکید گویند و اکثر اخذ و بطش الهی بنسبت کافران است بعد از
بعث و حشر در روز جزا مراد دارند نیز دو بیت و بعضی گفته که مراد بدان اخذ مشرکان قریش است
روز بدر و فی آخر ثلث ساعات منها ساعة در آخر این روز ساعتی و وقتی است که من دعا الله فیها استجیب له
هر که هر چه خواهد از خدا دعا کند در آن ساعت قبول کرده شود و برای وی آن دعا و علامت

بود و بند شمشیر شم

و در بسا عه

احمد اگر گفته شود که مراد از قول او وهي آخر ثلث ساعات ثلث ساعات چیست و چه آنکه در آخر او ساعتی است
چه ساعتی که در آخر سه ساعت از وی باشد همان ساعت اخیر خواهد بود جواب آنست که مراد آنست که
آن ساعت معین سه ساعت اخیر است و کلام فی کرده درینجا واقع شده است از التجرید که گویند چنانچه
اشارت بظرفی کنند که از آهن ساخته شده است و گویند که درین ظرف دو مثقال آهن است و حال
آنکه آن ظرف معین دو مثقال آهن است چه وی ساخته شده است از آهن کذا قال الطیبی فافهم و در
کتاب صفة بهشت تصنیف ابی بکر بن ابی الدنیا مرویست باسناد تا بانس از روایت حذیفه رضی الله
عنه که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده اتانی جبرئیل وفی کفه مرآت و در دست وی آینه بود
کاحسن المرائی واضوئها معلق بها بین آیبها و روشن ترین آنها واذا في وسطها و ناگاه در میان آن
آینه لمعة سودا لمعه در اصل موضعی از بدن که بیاد آب نرسیده در وضو و غسل و ... در اینجا
اثری گویند که در چیزی بوده که مخالف رنگ تمام چیز بود و مراد درینجا نقطه سیاهی است که
در آن آینه بود چنانچه از حدیث سابق معلوم شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که فقلت
پس گفتم من یا جبرئیل وما هذه اللمعة التي أري فيها ای چیست این لمعه که می بینم درین آینه قال
گفت جبرئیل هذه الجمعة این لمعه حقیقت جمعه است چنانچه ظاهر چیزیست یا مراد
که چیست این آینه یا این لمعه چنانچه در حدیث سابق بیان کرده شد و از حدیث انا ابن ابی شیبه است
آنا و قد جیت بها تسول لحکمی تکون صلی الله علیه و سلم قلت لکم و ما الجمعة جمعه چیست و چه صفت
دارد قال گفت جبرئیل یوم من ایام ربک عظیم جمعه روزی معین است از روزها که پروردگار
تعالی و تقدس بید کرده و بس عظیم است این روز و سابق ... و سر انجام است که خبر دهم ترا ای محمد
بشرفه و فضله فی الدنیا بشرف و فضل این روز در دنیا شرف شی و با اعتبار ذات بود و فضل نسبت
بغیر و ما يرجو فيه لاهله و خبر دهم با نچه امید داشته میشود از ثواب و برکت درین روز مر اهل
این روز را که در وی بطاعت و عبادت مشغول باشند و باسمه في الآخرة و خبر دهم شرف و فضل
او و بنام وی که در آخرت دارد از اینجا معلوم شود که آنحضرت صفات جمعه را و شرف و فضل او را
در دنیا و آخرت بوجهی دریافت که چنان روزی که یکی از روزهای هفته است میدانستام این
صفات و نام او که در آخرت دارد از زبان جبرئیل شنید این معنا فهم داد با نچه گفت که
صحابه در مدینه با جتهاد و قیاس بر سبیل واحد یهود و نصاری و عبادت ایشان در وی پیش از
ما مراد یهود و نصاری اند که با اهل کتاب ... و کتب السماویه اند و کان للیهود ... مقرر شده

مر یهود را یوم السبت روز شنبه و للنصاری یوم الاحد و مر نصاری را روز یکشنبه اختلاف کرده اند
پروردگار تعالی بر ایشان و امر کرده بعبادت درین روز یعنی امر کرد با جتماع در آن برای عبادت و شکر
نعمت پس مخالفت کردند و تغییر دادند و نپذیرفتند و با آورده و اختیار کردند یهود در بدل وی شنبه را
و فضل نمودند با آنکه این روز انتهای آفرینش است و نصاری روز یکشنبه را وقت ابتدای آفرینش
و اکثر بر آنند که فرض کرده اند بر ایشان روز جمعه علی التعیین بلکه امر کرد با ستخراج و تعیین آن
پس اختیار کردند و تعیین نمودند یهود یوم سبت را و گفتند یوم سبت روز فراغ و قطع عمل است حق
تعالی فارغ شده در وی از شغل آفرینش پس خلق را نیز باید که از شواغل و صنایع و اغراض دنیوی
فارغ شده و ترک همه کارها داده بعبادت در وی مشغول باشند و تعیین نمودند و دریافتند نصاری
یوم الاحد را زیرا که وی روز ابتدای آفرینش است که پروردگار تعالی در وی آفرینش را نهایت نمود پس این روز سزاوار تر است
بتعظیم و شکر نعمت و ایجاب عبادت و نزد آنچه در حدیث بخاری آمده که هذا الیوم فرض علیهم اگرچه بظاهر
در معنی اول است یا ما اول آنست نیز بر همه معنی حمل کرده اند یعنی فرض کرده شد بر ایشان تا صابت و دریافت
این روز و تعیین آن با جتهاد و بر هر تقدیر روز جمعه نصیب ایشان نشد و در و یکمان روز را برای
اجتماع ذکر و عبادت تعیین نمودند بمین قدر دریافتند اما خصوصیت این صفات و حقایق که درین
حدیث مذکور است کجا بود اکنون جبرئیل شرفه و فضل این روز در دنیا بیان میکند فاما
وفضله فی الدنیا فان الله عز وجل جمع فیه امر الخلق پس بدرستی که پروردگار تعالی جمع کرد درین روز
و تمام ساخت کار و بار آفرینش را از خلق سموات و ارض و آدم و اما ما یرجی فیه لاهله و اما آنچه
امید داشته میشود از خیر و ثواب مر اهل جمعه را فان فیها ساعة پس بدرستی که درین روز
ساعتی است که لا یوافقها ای وقتی که دریابد و موافق یفتد او را عبد مسلم او امة مسلمة ای مرد مسلمان یا زن
مسلمان که هر غلام بود و خواه حره یسئل الله تعالی فیها خیرا الا اعطاه ایاه ... امت
خدای تعالی در آن ساعت نیکی را الا اعطاه ایاه مگر بدهد خدای تعالی آن بنده و امت را آن نیکی را و اما
شرفه وفضله فی الآخرة واسمه و شرف و فضل این روز در آخرت و نام وی که در آخرت دارد پس بدرستی
فان الله تبارک و تعالی اذا صیر اهل الجنة الی الجنة و اهل النار الی النار چون پروردگار تعالی بگرداند
و بفرستد اهل بهشت را بسوی بهشت و اهل دوزخ را بدوزخ جرت علیهم هذه الایام وهذه
اللیالی میرود و میگذرد بر ایشان زمان و منقسم و متعین است زمان بهمین نوع قسمت و اجزا و
نامهای آن شب و روز و تعیین نامهای شب و روز همچنین در دنیا است و باقی

ان لیکن فیها لیل ولا نهار یعنی نیست در بهشت شب و روز بمعنی حقیقی آنکه بسبب طلوع و غروب آفتاب
بود و در روایات آمده است که مثل آنکه فوق حجب که با بعض علامات روز این بود و شب که بر
ونشان شب این باشد که پرده فرو هلند شب شود و چون پرده بر دارند روز پیدا آید والله اعلم آنانکه
تعالی حقیقت حال ازواج اهل آنجا معلوم کرده که چیست و چگونه است واعلم الله عز وجل مقدار
وساعات چون روز و شب متعارف در آنجا نبود دانایند حق تعالی در تعیین روز و شب و ساعات
آن عالم مقدار از آنجا مخبر در روزها از این عالم و ساعات اوست فاذا کان یوم الجمعه پس چون
باشد روز جمعه حین یخرج اهل الجنة الی مکانی که بیرون می آیند در دنیا اهل جمعه برای نماز جمعه
اشارت است بانکه این فضیلت و نعمت که مذکور کرده شد جزای ثواب آنست که در دنیا میکردند
نادی اهل الجنة ندا میکند پروردگار تعالی و تقدس بهشتیان را منادیان که ... ابو نظر تو ورای آن
عبارت یا اهل الجنة ای بهشتیان اخرجوا الی وادی المزید بیرون آیید بسوی مقامی که نام وی وادی
مزید است و در وصف وادی مزید آمده است وادی المزید لا یعلم سعته طوله وعرضه الا الله
وادی من تجری فیه الانهار ... وادی خدای عز وجل و فیه کثبان المسک
وادی تلهای ریگیست از مشک ... السماء ... آن تلهای از غایت بلندی با آسمان رسیده کنایت
از بلندی آن تلها قال کعب جبریل فیخرج غلمان الانبیاء پس بیرون آرند غلامان بجنت خادمان
پیغمبران را ... منابر من نور ... ویخرج غلمان المومنین و بیرون آرند خادمان مومنان
بکراسی من یاقوت ... اوضعت پس چون نهاده شود آن منبرها و کرسیها هم برای پیغمبران
و مومنان واخذ القوم مجالسهم ... بنشینند مومنان بجاهای نشست خود
وکراسی بعث الله تعالی ... برایشان ... الریح التی تسمی المثیرة تحوانه ... مثیر
آن باد را باسم مثیره بعنی برانگیزنده ... باد ذاکر المسک ... مثل
تل ... است ... تحت ... از زیر جامها
ایشان ... در روی ایشان
تلک الریح ... باعلم ... کیف تصنع ... المسک ... حکون ...
بر ... امرأة احدکم ... الا کیر ... ادا امرأة ... حوا ... کرده شد
بوی کل طیب علی وجه الارض هر خوشبوی که بر روی زمین است چنانکه مردی خوشبوی بجد
وبسیار بر خود میپرد و آوردن آنست ... خوشبوی با کار برد و استعمال کند

ان باد دانا تراست از آن زن که در آنقدر آن مشک بر بر خود و بر شاد دارد بجانب ایشان یعنی حق
فیض و برکات خود ... نامتناهی است بر آن وجه که بیغمبر احمد ... فضل و رحمت و حکمت
اقتضا میکند ... این باد محکوم و مامور اوست دیر ... قال کعب جبریل ... الی ربکم
دلیل جمع ... رسول خدا صلی الله علیه و سلم ... جبریل ... الی الله ... مکنید
خدای تبارک و تعالی الی الجلاء عرش بسوی فرشتگان که بردارند عرش وی اند و آن هشت فرشتگان اند
عظیم ابو الشیخ در کتاب العظمه ... از گوشت ... ایشان ... داه
پس بر روی ... تعالی ... یکی ... ظهور ... میان ... ایشان
میان ایشان ... لفظ ... آدمیان مجتمع باشند ... نشستند
تنها بجانبی ... لفظ در عبارت ... ظهر ... لفظ
تمکین ... میان ایشان ... ظهور جناب عزت و سطوت الهی
او در ... سلطنت چنانکه پادشاه ... خود حکم کند ... حکم راند
خلوه خطاب ... طریق قیاس ... المثل الاعلی ... پادشاه است بنهد و حضرت
رب العزة جل شانه ... خود خطاب کند فیکون ... باشد اول ما یسمعون
اول کلامی که بشنوند بندگان ... کلام ... عبادی ... بجانب من بیایید و رجوع نمایند
ای بندگان من الذین اطاعونی بالغیب ... اطاعت کرده ... ندیده بودند
مرا و ... برسل و ایمان آورده ... کرده ... وافتعوا امری ...
و فرمان بردار ... امر مرا ... این ... لطف ... گرامت ایشان ... خطاب
... خواهد بود ... خواهد کرد ... فضل و احسان خود
بود ... وجان ... سلو ... کنید
و طلب ... خواهید ... یوم المزید ... روز ... کرم و انعام است ... جمع
و ... بر ... یک ... راضی ... ما
از ... ما را ... استغنا و مقصود
ما رضای تست فیرجع الله الیهم ... سوی ... کلام ... ما
ایشان ... یا اهل الجنة ... بهشتیان
کرمن ... المسک ... داری ... کرد ...

شما را در سرای خود که بهشت است فسلونی پس چون مشاهده کردید آثار و امارات کرم اسئلونی
از من هر چه خواهید فهذا یوم المزید پس این روز مزید است فیجتمعون علی کلمة واحدة پس بزبان اتفاق
میگویند بزبان یک سخن که ربنا وجهک بپرور دگارا بنما ما را وجه کریم خود ننظر الیه تا نظر کنیم بسوی او و
لجیتر بسر بیرون قرانهایة مقاصد و منتهای مطالب این است که بالاتر از این مطلوبی نیست و بعد از این
محل سوال نه وقت سوال است انظر الیک این بود موسی علیه السلام پیش از وقت طلبید لاجرم محروم
نخم لن ترانی شد و چون وقت در رسید بحکمت لطف و مهربانی خود بی سوال آورد و عطا نمود تا معلوم
شود که اصل وصول در حصول مسئول و مامول وقت است هر که پیش از وقت طلبید و پیش از قسمت
خواهد محروم ماند کرد شعر و سحاب الحیا لمطر فاذا جاء الابان تجی فیکشف پس دور کند حق سبحانه
و تعالی کشف الحجب از حجابها که مانع دیدار بود فیتجلی لهم پس تجلی کند و جمعیت شان هم ایشان را از بند
خود راند برده فیغشاهم من نوره پس بپوشد ایشان را از نور جلال و جمال او سبحانه و تعالی
چیزی که لولا انه قضی ان لا یحترقوا لاحترقوا قضای وی تعالی بر آنکه نسوزند ایشان و بمانند
در بهشت که جای بقا و نزول النیست لاحترقوا هر آینه بسوختند و مستهلک میشدند بمثل القیام من
نوره از انچه پوشیده دیگر ایشان را از نور عظمت و جلال او سبحانه ثم یقال لهم بعد از آنکه مرفوع
بدیدار شدند و مستور بنور جمال او گشتند گفته میشود مر ایشان را ارجعوا الی منازلکم باز
گردید بمنازل خود این نیز از جمله لطف و مهربانیست بر بنده که تا چه دایم در دیدار که عزت ذات مستغرق
نور صفات کرد بماند نه بطاقت و تاب ایشان است پس روند و نمای بمنازل خود باز آیند بسوی منازل
خود بیاسایند در دیدهای صفات که مجلی و مرائی تعجب است مشاهده نمایند و مستعد
مستغرق تجلی دیگر شوند و نخود در هر دو صورت یکی است تفاوت در کیفیت است فیرجعون
الی منازلهم پس باز آیند بسوی منازل خود و قد اعطوا و حال آنکه بتحقیق داده شده است کل واحد منهم
هر یکی از ایشان را در وقت این تجلی الضعف علی ما کانوا فیه و چند و بیا نچه بود در ایشان از
از حسن و جمال و نورانیت در بهشت چه آن انوار صفات است و این نور ذات فیرجعون الی ازواجهم
پس باز میآیند بسوی ازواج و زنان خود و قد خفی علیهن و حال آنکه بتحقیق پوشیده شده است بر مردان
بر این زنان و خفی علیهم و پوشیده شده اند این زنان بر این مردان یعنی نشناسند یکدیگر را و نمود
شوند بیکدیگر بما غشیهم من نوره از انچه پوشیده است ایشان را از نور حق و تا وقتی که آن نور
بر ایشان فاذا رجعوا پس چون بجا آرخود باز آیند و نمای بر آن بکذرد ترا و النور و می شنید

نور تصیر و در دو نور غالب وی حتی یرجعوا الی الصور التی کانوا علیها تا آنکه باز می آیند و رجوع میکنند
بسوی صورتهای خود که پیش از آن بر آن بودند و یکدیگر را می بینند و می شناسند فیقول لهم ازواجهم
پس میگویند مر ایشان را زنان ایشان لقد خرجتم بتحقیق بیرون رفته بودید و تمام شد از نزد ما علی
صورت بر آن صورت و هیئتی که داشتید و جئتم و باز آمدید علی غیرها بر غیر آن صورت و هیئت
یعنی این حسن و جمال بیش از این نه داشتید که اکنون آمدید فیقولون پس بگویند این مردان ذلک
از حسن و جمال که ما را پیدا شده است و دور گشته از ما آن است که ما و هم آن است که تجلی آن کسی که
پرورد کار عز و جل تجلی الی تجلی کرد و بنمود خود را برای ما فنظرنا منه پس دیدیم ما از ذات مقدس
وی آنچه دیدید فانه است قال گفت رسول الله خدا صلی الله علیه وسلم انه بدرستی که وی تعالی والله
سوگند بذات پاک وی که احاط بخلقه احاطه و در العنکرده است و رسیده است بکنه ذات
هر مخلوق و لکن و لیکن حجلی جلاله لهم قد رایتم بتحقیق نموده است ایشان را من عظمته و جلاله بعضی
از عظمت و جلال خود ما شاء آنچه میخواست که بنماید ایشان را قال گفت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم فذلک قوله انظرنا منه این معنی است مقصود مراد جبرئیل از قول وی که گفت است نظر تو بکجا
انکه کار نظر را منسکی کو دلالت دارد بر آنکه مر به منظور نور عظمت و جلال است که ناشی شده بود
از وی تعالی و تقدس نکو بکی که از بهجت ظاهر شد که ذات خود مر نشد بلکه عظمت و جلال او وی را
خود صفات شد و مشاهده صفات در دنیا نیز بود زیرا که میگوید الحاطه را نفی کرد منزه و تیرا او و حاصل
در دنیا مشاهده عظمت و جلال او خود بداند بود به چشم و بالجمله چیزی بباید که حقیقت و عرفان
گفت که وی حق است و احاطه بود و دریافت که آنچه می بیند است و اگر این سخنی که داده بیا حاصل
بود حقیقت که ببداند بود به چشم اهل عقل میگویند که انجه مرئی است از جسم و صورت و شکل و لون است
تا که حقیقت جسم و اینها صفات است و با وجود این همه میگویند از دیدن با جمال اعتقاد
باید کرد که موسی از خدا است اولجلیه جلاله له در آخرت حجاب نیست و از کیفیت آن ساکت ماند انتقد پس
قال گفت جبرئیل علیه السلام یا مصطفی صلی الله علیه وسلم ثم یتقلبون پس بهشتیان میگردند و می
فی مسک الجنة در مشک بهشت و وادی او که زمانهای مشک در دوست و کل سبعة ایام در هر هفت روز
جمعه الضعف علی ما کانوا فیه و چند آن بر انچه بودند در وی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فذلک
پس آن حصول نعمت دیدار و تضاعف او در هر جمعه مصداق قول حق تعالی است که فرموده فلا تعلم نفس
ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون پس نمیداند هیچ یکی که چه پنهان داشته شده است مر

داد پرده غیب از ایشان بسبب شادی و مسرت ایشان از استار نعیم بهشت و دیدار پروردگار تعالی و تقدس
و این همه جزاء اعمال ایشان است که در دنیا کرده اند و در لفظ حدیث واقع مضمون این حدیث باین لفظ
آمده است که گفت فاذا کان یوم الجمعة من ایام الآخرة یعنی چون باشد روز جمعه از روزهای آخرت
هبط الرب من عرشه الی کرسیه فرود می آید پروردگار تعالی از عرش خود بسوی کرسی که تحت عرش است تاویل
هبوط ایمان نخواهد بود که در نزول دنیا در وقت سحر گفته اند و یحف الکرسی و گرد کرده می شود کرسی
بمنابر من نور فیجلس علیها النبیون پس می نشینند بر آن منابر نور پیغمبران و یحف المنابر
بکراسی من ذهب و گرد کرده میشوند آن منابر بکرسیها از طلا فیجلس علیها الصدیقون والشهداء
پس می نشینند بر آن کرسیها طلا صدیقان و شهیدان و یهبط اهل الغرف فرود می آیند ساکنان
غرفها و بالاخانها که در بهشت اند من غرفهم از غرفهای خود فیجلسون پس می نشینند اهل
علی کثبان المسک بر تلهای مشک لا یرون … نمی بینند … اهل غرف … لاهل المنابر والکراسی
مر اهل منبرها و کرسیها را فضلا فی المجلس زیادتی بر خود در مجلس هر چند مقام اهل منابر و کراسی
اعلی و ارفع است از مقام اهل غرف که بر تلها نشسته اند با وجود مقام و مرتبه خود چنانکه محظوظ گردیده
اند که بر علو مقام دیگران حسرت نخورند و حصه نمی برند و این از خواص بهشت است که با وجود تفاوت
درجات و تباین مقامات هر کس بمقام خود راضی و خوش گو باشد و بر فوق خود حسد نبرند و حسرت
نخورند و … المنکر … لازم آید و بهشت جای عذاب نبود ثم یتجلی لهم ذو الجلالة
پس ظاهر و متجلی می شود … ایشان از خداوند ذی الجلال تعالی و تقدس فیقول ابن یکون
سلونی سوال کنید از من هر چه خواهید فیقولون باجمعهم پس بگویند همه باجماع و اتفاق نسألک
سوال … ترا که راضی باشی از ما یا رضای پروردگار فیشهد لهم علی الرضا پس گواهی دهد حق تعالی
مر ایشان را برضای و بتاکید تقریر بگوید که من از شما راضیم ثم یقول … بگوید سلونی سوال کنید
مرا فیسألونه پس سوال میکنند او را حتی تنتهی کل عبد منهم یعنی تا نهایت رسد حاجت و همت هر بنده
یعنی هر حاجتی که دارد تا انجا که همت وی میرسد … پس … میکنند و
… فاضل … که بر ایشان پروردگار تعالی ما لا عین رأت … که هیچ چشمی آن را ندیده
و لا اذن سمعت و نه هیچ گوش وصف آن را شنیده و لا خطر علی قلب بشر و خطور نکرده حصول آن
یا ماهیت آن بر دل هیچ بشری … اصوات خوب …
مرغوب … خاطرهای خوش مراد دارند ثم یرتفع الجبار … پس بالا میرود پروردگار جا

الی غرفهم بسوی غرفهای خود که فرود آمده بودند از آن بر تلهای مشک …

تعالی و تقدس عن کرسیه از کرسی خود الی عرشه بسوی عرش که نزول کرده بود از آن بکرسی و یرتفع اهل الغرف
معه الی الامیر … اهل غرفها … در نفاست … از مروارید سفید غرفهایست …
وصف لون … برای مدح … نفاست و اظهار خوبیست … سفید …
او است … یاقوت سرخ … از زمرد سبز … از
زمرد سبز لیس فیها … در آن غرفها قصم شکستگی و لا وصم و نه هیچ عیب مطردة فیها انهارها … روان
درجات … انهارها … فیها …
ازواجها … کما قال … حضرت رسول … اهل الجنة پس بهشتیان … زیارت …
الجنة یوم الجمعة … در بهشت بروز جمعه … اهل الدنیا فی الدنیا بالمطر چنانچه
میباشند اهل دنیا در دنیا به باران با امید خیرات و برکات فصل عادت … سنت … حضرت
نبوی صلی الله علیه وسلم آن بود که روز جمعه را … تعظیم کردی و با انواع … مخصوص
و مشرف ساختی و بعبادة … از ذکر … دعا و تصدق و غسل و امثال آن … کرده اند
چنانچه بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و علما … در فضیلت روز جمعه و روز عرفه
بعضی میگویند … روز عرفه افضل است … احادیث صحیح در فضل آن روایت از عایشه رضی الله
عنها که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم هیچ روزی نیست … روز عرفه که آزاد کرده شوند
بندگان از آتش دوزخ و نزدیک میشود پروردگار تعالی از بندگان و مباهات میکند بایشان با
و گواه میگیرد پروردگار تعالی ملایکه را … گناهان بندگان … شیطان
خوارتر … در هیچ روزی چنانچه در روز عرفه … رحمت الهی و عفو
گناهان بندگان … در روز بدر … ظهور شوکت اسلام و قوت … اهل آن بود
و نیز آمده که افضل الدعاء دعاء یوم عرفة و بعضی میگویند روز جمعه افضل است … احادیث
وارده در فضیلت آن مثل قول صلی الله علیه وسلم ما طلعت الشمس ولا غربت علی یوم افضل من
قوله علیه الصلوة والسلام یوم الجمعة سید الایام و اعظمها عند الله و احادیث … است
با طرق متعدده … وارد شده که در روز جمعه شصد هزار کس آزاد کرده و نیز آمده که شب و روز
جمعه بیست و چهار ساعت است در هر ساعت شصد هزار کس آزاد کرده … بعض احادیث
آمده که هیچ کس نبود که درین روز مغفور نگردد … با فضیلت روز عرفه تخصیص
کنند … احادیث روز جمعه بغیر روز عرفه … بعض احادیث واقع شده که سید الایام

از آتش …

یوم الجمعة وهو اعظم من یوم النحر والفطر استیناسی باینجه می توان یافت نیز بعدم ذکر روز عرفه
با وجود قرب مجاورت آن بروز نحر والله اعلم و بعضی گویند که روز عرفه افضل ایام سال است
و روز جمعه افضل ایام اسبوع و در موطا امده که افضل ایام یوم عرفه است که موافق
افتاده با روز جمعه و حج در ین روز افضل است از هفتاد حج در غیر روز جمعه و در ین حدیث
محدثین را سخنها است و انکه عامه آنرا حج اکبر گویند چیزی نیست و یوم الحج الاکبر که در قرآن مجید
واقع شده مراد بآن حج است مطلق در مقابل حج اصغر که نام عمره است و با وجود آن در فضل و شرف
حج روز جمعه شبهه نیست و شاهد بود از جهت اجتماع شرف زمان و مکان و حجة الوداع که سرور انبیا کرده
صلی الله علیه وسلم نیز روز جمعه بود و لهذا در حدیث صحیح آمده که چون در عرفات آیه کریمه الیوم
اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی نازل شد یهود گفتند عجب است از مسلمانان که این روز را عید
نگرفتند پس عمر بن الخطاب گفت یک عید چه بود که آن روز دو عید است یعنی عرفه و جمعه
و در صلوة صبح روز جمعه پیغمبر صلی الله علیه وسلم سوره الم السجدة و هل اتی علی الانسان خوانده
این حدیث صحیح است که بخاری و مسلم و غیر ایشان آنرا روایت کرده اند و اما آنکه این فعل از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم دایمی بود یا در بعضی اوقات تعیین نیست و قد سبق ذکره و گفته اند که مراد حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم از خواندن این دو سوره در صبح روز جمعه تذکیر است بوقوع رسالت
یا بخبر این دو سوره مشتمل است بر آنچه از آفرینش آدم علیه السلام و ذکر معاد و حشر خلایق و احوال
ایشان در جنت و نار چنانچه در فضل قرائت در نماز گذشت و بعضی از شراح بجهت اشتمال سوره الم
تنزیل بر سجده گمان برده اند که مراد از تخصیص این دو سوره تخصیص روز جمعه بود بسجده و
زیادت خضوع و خشوع در ین روز که محل ظهور قیامت و وقت سطوت حضرت عزت است و مصنف
این وجه را قبول ندارد و میگوید مراد تخصیص این دو سوره است نه سجده چنانچه بعضی گمان برده اند و اگر
گویند که این با وجود تذکیر مذکور سجده نیز مقصود است صورتی دارد و اما آنکه بخوانند این
دو سوره مهیا و میسر نشود بعوض آن بعض سوره الم تنزیل سوره دیگر خوانند که مشتمل بر سجده بود
یا در رکعت اولی اقتصار نماید بر سوره الم تنزیل کنند تا آیت سجده و ابن سعد قول دیگر گفته که
اقتصار بسجده کنند از سوره سجده و در رکعت دوم بقیه این سوره خوانند منافات دارد با آنچه دلالت
کند که مقصود مجرد محافظت بر سجده است نه تذکیر و از نیجا میگوید که این مجموع ناشی است از عدم
اطلاع بر سر خواندن این دو سوره در ین روز و ما ازکم تعیین آنکه در ین عمل منقول و منصوص است از

کرده ام ایشان بغیر این معتبر است و غیر جمله برین معنی انسب و اقرب است از آنچه بعضی گمان برده اند و رجحی
از تکاب قرائت بعض سوره و بالجمله قرائت این دو سوره در نماز صبح از خواص روز جمعه است و خاصیت
اول از خواص روز جمعه این خاصیت دوم آنکه مستحب است که در ین روز و شب صلوة بر آن
حضرت صلی الله علیه وسلم بیشتر فرستند صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم همیشه مستحب و
مستحسن و معتبر ترین اعمال است بعد اداء فرایض ولیکن در شب و روز جمعه امر بتکثیر آن واقع شده
و در حدیث صحیح است اکثروا من الصلوة علی یوم الجمعة ولیلة الجمعة و فی بعض الطرق اکثروا الصلوة علی
اللیلة الزهراء والیوم الاغر لیلة الجمعة و فی بعض الطرق اکثروا الصلوة علی یوم الجمعة رواه الطبرانی فی الاوسط
عن ابی هریرة و اکثروا الصلوات علی فی یوم الجمعة فانه لیس یصلی علی احد یوم الجمعة الا عرضت علی صلوته
رواه الحاکم فی المستدرک والبیهقی فی شعب الایمان عن ابی مسعود الانصاری و اذا کان یوم الجمعة
ولیلة الجمعة فاکثروا الصلوة علی رواه الشافعی فی المعرفة و احادیث در ین باب بسیار است و صلوة
در ین شب و روز عرض کرده میشود بر آنحضرت اگرچه صلوة امت بروی صلی الله علیه وسلم
معروض است در جمیع اوقات ملائکه سیاحین آورند که صلوة و سلام امت را در آن جناب
میرسانند ولیکن در ین شب و روز التفات بقبول بیشتر است و بیان فضایل صلوة بر آن
حضرت صلی الله علیه وسلم و احوال و اوقات و صیغهای آن بیرون از احاطه است که کتابی مستقل مبسوطی
و در کتب علما بتفصیل مذکور است و ما نیز جمله از آن در آخر کتاب جذب القلوب ذکر کرده ایم رجاء
للقبول و تبعا للعوام ... خاصیت سوم نماز جمعه است که آن
اعظم فروض اسلام است چه اعظم فروض نماز است و از نمازها اعظم نماز جمعه اگرچه در بعضی
احادیث واقع شده که صبح صلوة فاضلترین صلوة فجر روز جمعه است هر که شاهد شود آنرا
بود این بوجه دیگر و خاصیتی دیگر است در جمعه ... نسبت بنماز روز است اما بحسب ظهور
عظمت و در ین شعار اسلام و اجتماع مسلمین این نماز اعظم ... از ابن مسعود آورده
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده ... تخلف کنند از جمعه تحقیق قصد کردم که امر کنم مرد را
کند تا ذکر کند ... که تخلف کنند از جمعه خانهای ایشانرا و گفته اند که
هر که را فوت شود جمعه بی عذر باید که تصدق کند بدیناری یا نصف دینار یا درهم یا نصف درهم یا
صاع حنطه و هر که ... ختم نهاده شد ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن
ماجه و دارمی از ابو جعد ضمری و مالک از صفوان بن سلیم و احمد از ابی قتاده آورده که هر که ترک

سه جمعه از جهة تهاون بجمعه مهر کند خدا تعالی بر دل وی و ابن خزیمه و ابن حبان در صحیح خود
این حدیث را تخریج کرده و نیز در روایتی آورده بی شغلی مهر کند خدا تعالی بر دل وی و شافعی از ابن عباس
آورده که هر که ترک کند جمعه را بی ضرورت نوشته شود از جمله منافقان در کتابی که محو کرده نشود
و تبدیل نیابد و در بعضی روایات ثلثا زیادت کرده شده و از ابن عباس آمده که گفت هر که ترک کند
جمعه را پیاپی بتحقیق انداخت اسلام را پس پشت خود و هر کس که سه جمعه بی عذری پیاپی ترک کند
نبود او ثبت بر اسلام کرده باشد و قدری که کسان در حضرت کبریا دارند در قیامت نزدیک ذکر آن ما بقا
گذشت بحسب قرب ایشان بود با امام روز جمعه و درجات ایشان بحسب سعی و مبادرت بوی
چنانچه از سیاق احادیث لایح میگردد و خاصیت چهارم استحباب و سنیت غسل است در آن روز
چنانچه مذهب امام ابو حنیفه و شافعی است و مختار در مذهب احمد نیز استحباب است و نزد
بعضی وجوب و لیکن شرط صحت نماز نیست نزد وی نیز و پیشتر بوجوب چنانچه مذهب مالک و بعضی
اندکی است دلیل قائلین بوجوب ورود صیغه امر است چنانچه بخاری و مسلم و ترمذی و موطا
و نسائی از ابن عمر آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون در جمعه آید هر یکی از شما غسل کند
این روایت که حق تعالی او را امید است غسل کند در هر هفته بیک روز و نزد وی طیب نیاید اگر
مس کند گاو و بر شما باد مسواک کردن و صریح لفظ وجوب نیز آمده چنانکه روایت کرده اند اصحاب
کتب ستة الا ترمذی از ابی سعید که گفت رسول صلی الله علیه و سلم غسل جمعه واجب است بر هر بالغ
و تحدید وایی بر هر مسلم و مسواک و مس طیب اگر یابد و گفت عمر رضی الله عنه اما غسل گواهی میدهم
که وی واجب است و اما مسواک و طیب والله اعلم و واجب است یا نه و لیکن چنین آمده در حدیث
کتاب صحیح البخاری و در موطا از ابی هریره آورده که غسل جمعه واجب است بر هر مسلمان مثل غسل جنابت
و نیز از ابی هریره آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم حق است بر هر مسلمان که غسل کند در
هر هفت روز و نیز از بعضی صحابه آمده که گفت لازم است بر هر مسلمان در غسل جمعه و لازم است بر هر
روندهٔ بجمعه غسل و ترمذی گفته که درین باب از ابن عمر و ابی سعید و جابر و براء و عائشه و ابو الدرداء
نیز آمده و حدیث ابن عمر حسن صحیح است لیکن آنهائی که قائلند باستحباب غسل گویند که معنی امر
ظاهر در وجوب غسل جمعه و ورود با فتراق احادیث دیگر در جواز اکتفا بوضو واقع شده چنانکه ترمذی
و ابو داود و نسائی از سمرة بن جندب آورده و نیز کسانی روایت کرده اند بجز ابن ماجه که گفت رسول خدا صلی الله
علیه و سلم هر که وضو کرد در روز جمعه خوب کرد و نیکست و هر که غسل کند پس غسل افضل است گفت ترمذی

کردین

کرد درین باب از ابی هریره و عائشه و انس نیز آمده و گفت حدیث سمره حسن است و عمل برین است نزد
اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و آنهائی که بعد از ایشانند اختیار کرده اند غسل را روز جمعه
و وضو را نیز کافی دانند انتهی و نیز بخاری و مسلم و موطا و ابو داود و ترمذی از ابن عمر و ابو هریره
آورده اند که عمر بن الخطاب رضی الله عنه خطبه میخواند در روز جمعه که ناگاه در آمد مردی از اصحاب
رسول الله صلی الله علیه و سلم که از مهاجرین اولین بود و در روایتی آمده که آن مرد عثمان بن
عفان رضی الله عنه بود پس ندا کرد او را عمر و گفت این چه وقت آمدن است عثمان گفت مشغول داشته
امروز بکاری و بخانه نرفتم تا که نداء جمعه شنیدم و هم از نیز داخل مسجد شدم هیچ نیفزودم
مگر بر این که وضو ساختم گفت عمر و الوضوء ایضا یعنی این که اکتفا بوضو کردی نیز تقصیری دیگر است و گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم امر کرد بغسل و تو بوضو کردی اکتفا نمودی پس گفت ...
کردن احادیث واقع شده برای بیان استحباب است نه وجوب و قال الطحاوی و عثمان رضی الله عنه جمعه
میکرد بوضو و عمر رضی الله عنه خطبه میخواند و اقرار کرد او را و اقرار کردند صحابه پس گویا اتفاق و اجماع
بر جواز وضو واقع شد و دیگر نیز درین باب آمده و امام محمد در موطا گفته که غسل در جمعه افضل
است نه واجب و در عینی شرح بخاری آمده بعضی گفته اند که غسل جمعه واجب است و حمل بر آن
و صیغه امر بر آن ایجاب کرده اند و اشاره است از خاطر و بکرم و مبالغه کنند و گوید حق تو واجب است بر من یعنی لازم
و الفرائض در باب مسواک و طیب نیز قرینه است بر آنچه از آنها بالاتفاق واجب نیست و الجمله قرینه
دلالت بر استحباب و سنیت غسل جمعه مطرق است لیکن ادعای نسخ وجوب سابق و واجب بودن
که دلالت دارند بر آن پس از آن منسوخ گشت و الا ادله بر آن دلیلی و ادعای نسخ بر دلیل الدلائل
تاریخ درست نمیشود نعم آنها حکم با آنهای جهالت آنها چنانچه از حدیث ابو داود که از عکرمه از ابن عباس
آورده معلوم میکردند که مردم در اوائل حال غریب بودند و عرق میکردند از گرمی ...
بود در روز جمعه که بوی عرق میکردند و بوی ایشان بدیگران میرسید ... آنحضرت صلی الله
علیه و سلم امر کرد باغتسال و تنظیف و تطییب آنگاه حکم آن غسل چون نرسید بحال
آمد و لباس صوف برافتاد و از محنت و مشقت کفایت شدند و وسعت واقع گشت و مسجد بر وسیع و تنگ
شده و ازاله کثیف و ایذا منتفی ارتفع حکم به وجوب بعد از آن نسخ گشت و آنها حکم ایجاب ارتفاع علت در شرع
است چنانکه از تکاح حرم من اهل المولفة قلوبهم با انقضاء این ایضا دلیل است که سید جلال الدین سیوطی
بر نسخ وجوب بغیر شرط و لایک است که بر آن در اند هم جهالت الدلائل والیه سبک و حدیث و مسیح
و ترک آن بالاجماع و صحبت نسخت در تاییدیه مذهب وجوب غسل جمعه و الله اعلم برقائلین بوجوب غسل

وقد جاء اذا جاء احدکم یوم الجمعة فلیغتسل و در موطا از ابن السباق آورده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم

میگوید که دلیل وجوب آن قوی است از دلیل وجوب تحیه جنانچه مذهب حنفیه است و از دلیل تحیه
وضو از مس نسا جنانچه مذهب شافعی است و صحیح آن است که دلیل وجوب وضو از قهقهه و وضو از
رعاف و حجامت قوی تر به مذهب حنفی و وجوب صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم در تشهد اخیر به مذهب
شافعی یعنی غایت کار درین امور ورود صیغه امر و لفظ وجوب و مواظبت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم با معارضه دلایل دیگر ناظر در جانب خلاف و این خود هر دو ماده وجوب غسل جمعه
پیدا است پس جست که آنها را واجب داشتند ازین راه و باینچه تقریر کرده شد شاید که جواب از این
سخن صورت پذیرفته باشد والله اعلم خاصیت پنجم فضیلت بوی خوش بکار داشتن و اگرچه تطیب
در جمیع ایام فاضل و مستحسن است ولیکن درین روز افضل و احسن است از تطیب در سایر
ایام خاصیت ششم مسواک کردن و هر چند مسواک نیز اگرچه موکد است در سایر ایام ولیکن درین روز
مفضل است بر سایر ایام خاصیت هفتم تبکیر از برای نماز جمعه تبکیر بفتح با و کاف و دال کاف تبکیر
در وقت یا بعد از آمدن و بعضی مبادرت کردن بچیزی در هر وقت که باشد نیز آید کذا فی القاموس
و تبکیر از برای نماز جمعه بهمین معنی است که رایاد در شرح صحیح بخاری در تفسیر قول انس رضی الله
عنه کنا نبکر بالجمعة و نقیل بعد الجمعة میگوید یعنی مبادرت میکردیم بنماز جمعه پیش از قیلوله
و گفته تبکیر کار کردن بود در اول وقت و در نهایه الجزری میگوید بکروا بالصلوة ای صلوها لاول
وقتها و هر کسی که اسراع بچیزی کرد بتبکیر کرده بوی و اول هر چیزی را باکوره آن گویند جنانچه نوباوه
را باکوره خوانند و در حدیث آمده است لا تزال امتی علی سنتی ما بکروا بالصلوة المغرب و نیز
آمده بکروا بالصلوة فی یوم الغیم پس حقیقت مراد از تبکیر جمعه مبادرت و مسارعت بدان
بود و از مراتب متفاوتست و اگر آید در اول روز بود لا بد افضل و اکمل باشد و در صحیح بخاری
از ابی هریره آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر که غسل کرد در روز جمعه غسل جنابت و رفت
یعنی بنماز جمعه گویا که قربان کرد بدنه را یعنی شتر را و هر که رفت در ساعت ثانیه گویا قربان کرد گاو
را و هر که رفت در ساعت ثالثه گویا که قربان کرد گوسفند شاخدار را و هر که رفت در ساعت رابعه
گویا قربان کرد یعنی تصدق نمود مرغ ماکیان را و هر که رفت در ساعت خامسه گویا بیضه را کرد و چون
بر آمد امام یعنی برای خطبه حاضر میشوند ملایکه برای استماع ذکر و تفصیل آنست که در حدیث دیگر
آمده است که بر در مسجد ایستند ملایکه روز جمعه بر در مسجد و می نویسند مردم را الاول فالاول تا
وقتی که امام بخطبه بر آید بعد از آن می پیچند صحف را و حاضر میشوند برای خطبه و استماع و در
حدیثی آمده است که ملایکه صحایف کشتند و اقلام او صحیفه نویسند

تبکیر

کن

کرد و اگر فقیر هم نتیجه کرد دعا کرد به سلامت عافیت ده ولیکن در بعضا اشکال کرده اند که مقتضای
حدیث لازم آید که اقامت جمعه پیش از زوال بود چه تمام روز دوازده ساعت است و اینجا
معلوم شود که بعد از خروج ساعت خامسه در اول ساعت سادسه امام بخطبه بر آید و بیشک
این پیش از وقت زوال خواهد بود و نیز نهار شتا و صیف تفاوت دارد و اول در قصر تا بده ساعت
رسد و ثانی تا بچهارده پس خمس ساعت از نهار شتا بیشتر نبود از خمس ساعت نهار صیف جواب
از اول آنکه درین حدیث ذکر مجی از اول نهار نیست پس تواند که ساعت اولی برای استعداد و
ساختگی غسل و غیر آن رفته باشد و مبادرت مجی از آخر ساعت اولی و اول ساعت ثانیه بود یا بن تقدیر
آخر خامسه اول زوال بود و از ثانی آنکه مراد به ساعات اینجا مقداری از زمان است که مختلف شود
عددان بطول و قصر نهار پس نهار دوازده ساعتیست بر هر تقدیر هم در صیف و هم در شتا لیکن
مقدار آن زیاده و نقصان میپذیرد بدلیل آنچه من چنین است و این را ساعات آفاقی گویند و آنها
تعدیل روز نزد اهل حساب معوج و متغیر نمانند و بعضی گفته اند احتمال دارد که وقوف ذکر ساعت
سادسه نکرده باشد و تحقیق آمده است و در بعضی روایات زیادت بط میان کبش و دجاجه
و برین تقدیر خروج امام نزد انتهای ساعت سادسه باشد و این همه کلام بر تقدیری بود که مراد ساعت
نجومی بود و اگر مراد تفاوت درجات و مراتب تقدم و تاخر بود در اوقات آمدن بجمعه هیچ اشکال
لازم نیاید بخوان آنرا چه در جبر نهند باشد یا از ابو دا و گفت امام غزالی ساعات اولی از طلوع فجر تا
طلوع آفتاب و ثانیه تا ارتفاع و ثالثه تا انبساط و رابعه تا سوختن پای انکه می زمین
و خامسه تا زوال و در بعضی روایات بجای تبکیر تهجیر نیز واقع شده و ظاهر آن در سیر وقت
هاجره است که نیم روز بود و بعضی گویند که تهجیر اینجا مشتق از هجیر تبکیر هاوقتند بچم است یعنی
ملازمت فکر نمی کرد و معنی مبادرت و مسارعت بود یا اشتقاق آن از هجر و ترک منزلست یعنی
منزل ها را وقت جمعه مهجور و متروک کرده اند کذا قیل و بعضی گفته اند که آمدند بجمعه از اول روز و گفته اند
که هاجره صبر در وقت نماز است خواه در اول وقت زوال یا بعد و بعضی استعمال تهجیر در اول
نهار نیز ادعا کرده اند و در مسجد نبوی صلی الله علیه وسلم سجادات از وقت اشراق گسترانند و
مواضع منزلت بخصوصیت و افضلیت خاص نگه دارند و لیکن گفته اند که این سجادات گسترانند
و جای را از مردم منع کردن تا آنکه خود دیر وقت نشینند و مشغول شوند بچیزی نیست بلکه برد
که ممنوع و منهی باشد و بالجمله مبادرت و مسارعت برای نماز جمعه از مبدا طلوع فجر است و باید

تا خروج امام بخطبه و نماز سلف در آن مختلف بوده‌اند و کل در جانب عاملوا و اولاسه اهل خاصیت هم
اشتغال بصلوة و ذکر و قراءت تا آن زمان که امام بخطبه برآید وجود افضلیت ذکر با نزشة لاجرم
اشتغال الحاسر امور نحو امهات بود خاصیت هم خاموش شد برای خطبه بطریق وجوب بیشتر
و امام ابو حنیفه از پیشانست و بیشتر بعضی بطریق استحباب و امام شافعی از پیشانست و بمواهب
میگویند که امام شافعی و در قول است و از احمد نیز دو روایتست و میگوید که ابن عبد البر اجماع نقل کرده
بر وجوب انصات مگر از قلیلی از تابعین و این سخن غریب است انتهی و در حدیث صحیح آمده است که از ابو
هریره که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که هر گاه گوید مصاحب خود را در روز جمعه در حالیکه امام
خطبه میخواند خاموش باش پس تحقیق لغو کفت یعنی اگر خواهد دیگری را امر کند بسکوت باید که باشاره
کند و کلام ما نکلم آید که از ان منع میکرد و این لعل الغوه تکلم بود و [illegible] لعلی الحضرت
از سنت و تحیت المسجد منع کرد منع از آنها باطل نتواند بود و کذا فی شرح ابن الهمام و ذکر انصات در
خطبه و لحاجت و [illegible] در مقام مصنف نیز در نصر الخطب نبوی نبایید و گفت ترمذی در بابت
حدیث از ابن ابی اوفی و جابر نیز آمده است و حدیث ابو هریره حسن صحیح است و عمل برینست
نزد اهل علم که مکروه داشته‌اند تکلم در وقت خطبه و اختلاف کرده‌اند در رد سلام و تشمیت
عاطس بعضی مکروه داشته‌اند و بعضی رخصت کرده‌اند انتهی و مذهب ابو حنیفه انست که از وقت بیرون
آمدن امام برای خطبه نماز و غیر وی در صلوة نماز و کلام هر دو حرام است و اگر در نماز نبود و امام در خطبه
شروع کرد قطع کند که نماز دو رکعت و نزد صاحبین بعد از خروج پیش از شروع در خطبه و بعد از
نزول از منبر پیش از تکبیر اگر کلام کند باکی نیست چرا که کراهیت از جهت اخلال بفرض استماع بوده
در بین دو وقت استماع و در جامع ترمذی گفته بعد از نزول امام حدیثی هم اورده است بخلاف
کلام است دادیه وارد شاید که قطع آن نزد شروع خطبه ممکن نبود بخلاف کلام که قطع آن میتوان کرد
و دلیل امام ابو حنیفه حدیثی است که از وقت خروج امام حکم حرمت صلوة و کلام کند و نیز کلامی
بحکم طبیعت قطع کلام نیز تغییر نکرده امام مالک در موطا آورده که اذا خرج الامام فلا صلوة ولا
کلام و شیخ ابن الهمام میگوید که در رفع این حدیث غرابتست و معروف آنست که این از کلام زهریست
و میگوید که روایت شده در مصنف خود از علی و ابن عباس و ابن عمر رضی الله عنهم آورده که ایشان مکروه
میداشتند صلوة را و کلام را بعد از خروج امام و قول اصحابی حجت است و واجب است تقلید وی نزد ما
انتهی و گفته‌اند که مراد بنماز نافله است و لا قضای فائته در وقت خطبه درست بود بکراهت و نیز اختلاف

کرا اگر دور باشد و خطبه نمیشنود سکوت کند یا نه مختار سکوت است و بعضی از متاخرین گفته‌اند که در
نشستن در وقت خطبه باشتغال نمیشود بنیز که عقیب در وقت ذکر صفات ظلمه بهتر بود و در شرح
ابن الهمام گفته که حرام است در وقت خطبه کلام اگر چه امر بمعروف باشد یا تسبیح و تهلیل و حرامست
اکل و شرب و کتابت و مکروه است و تشمیت عاطس و رد سلام و در روایتی از ابی یوسف مکروه نیست
زیرا که فرض است و جواب آنکه فرض است اگر رد سلام اذن باشد و از جهت آنکه رد سلام
در هر وقت بخلاف سماع خطبه در وقت [illegible] تشاغل بسماع خطبه شود و هو الصواب و محمد
عطسه نیز رد کند و در دل [illegible] و دست مکروه نبود و هو الصحیح و در نظر کتابت اصلاح
آنکه بقلم روایتی از ابی یوسف آمده است انتهی و نزد شافعی و احمد و اسحق و محدثین رکعتین تحیة المسجد
واجب بود اگر چه در خطبه آید و لیکن باید که ایجاز کند و در نماز دو سنت ایشان بحدیث جابر
کرد صحیحین بطرق متعدده آمده که مردی که نام او سلیک است در مسجد در آمد و حضرت
در خطبه جمعه بود پس با آن مرد فرمود برخیز و دو رکعت بگذار و ایجاز کن در آن و نزد حنفیه
تحیة المسجد هر گاه واجب نیست در وقت خطبه نیز نبود و حکم حدیث منع نماز در وقت خطبه اگر بگذارد
مکروه باشد و مذهب مالک و سفیان ثوری و جمهور صحابه و تابعین نیز همین است کذا قال النووی
و قریب بود که آنحضرت شاید که پیش از و منع بوده یا مخصوص بان مرد باشد که دیر آمده والله اعلم
و شیخ ابن الهمام گفته که شاید آنحضرت صلی الله علیه وسلم قطع کرده باشد خطبه تا آنکه فارغ شد
این مرد از نماز و گفته که واقع هم چنین است چنانکه دارقطنی در سنن از حدیث انس آورده که مردی در آمد
در مسجد و رسول الله صلی الله علیه وسلم خطبه میخواند پس فرمود آنحضرت بر او که بگذار دو رکعت و
امساک کرد از خطبه و انتظار شد تا که وی فارغ شد و لا روایت کرده شده است و مرسل تر است
خصوصا که مرفوع نیز آمده و خالی است از معارض چه مرضی [illegible] است از قطع خطبه و
اذان [illegible] و این زیادت ثقه مقبول است انتهی و در تکلم مسئله است نیز این حدیث دارقطنی را
[illegible] بعضی گویند که امر بنماز آن مرد از جهت آن بود که وی جامه نداشت
و مفلس بود [illegible] خواست آنحضرت که از مردم احسانی نسبت بوی بوجود آید پس برخیزد و مردمان
برخیزد و تا آنکه [illegible] ببینند و بحال وی مطلع شوند و احسانی بکنند چنانچه همچنین بوجود آمد
و جامه بوی دادند و این وجه خالی از بعدی نیست و نیز در حدیث دیگر بطریق عموم آمده که هر که
در وقت خطبه بمسجد در آید و دو رکعت نماز بگذارد [illegible] و لیکن این منافات ندارد که مراد

آن باشد که بگذارد تا سکوت خطیب بجهة ثبوت آن در سنت چنانچه معلوم شد از حدیث دار قطنی
وبعضی گفته‌اند که این صلوة که حضرت آن مرد را امر بگذاردن آن کرد بنا بر صحیح بود که از وی فوت شده بود
آنحضرت از ان اکتفا نمی‌نمود در یافت وکلام درین باب بغایة طویل است ودر فتح الباری تفصیل
کرده منقل آن از تحمل وقت بیرون بود فلیطلب ثمه خاصیت دهم سورة الکهف درین روز نحو
چه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده من قرأ سورة الکهف فی یوم الجمعة یعنی که بخواند سوره کهف را
در روز جمعه سطع له نور روشن شود برای او نوری من تحت قدمه از زیر قدم او الی عنان
السماء تا بلندی آسمان یضیئ به تا یوم القیمة روشن شود آن مرد با ان نور کما طمع کرده در روز قیامت
وغفر له ما بین الجمعتین وآمرزیده شود آن مرد را هر گناه صغیره که واقع شود از وی میان دو جمعه
سیوطی این حدیث در جمع الجوامع از ابن مردویه از ابن عمر آورده ونیز امام حاکم در مستدرک وامام بیهقی
در شعب الایمان آورده من قرأ سورة الکهف اضاء له من النور ما بین الجمعتین ودر روایتی
اینست اضاء له من النور ما بینه وبین البیت العتیق واحادیث در فضل سوره کهف وقرائت آن در روز جمعه
وشب جمعه بطرق متعدده آمده مبحث خاصیت یازدهم آنکه نماز نافله فرضیت که قضای آن در اوقات مکروهه باشد
جایز است در سایر ایام مکروه است تقییداً فلا اشارت کنند با آنکه نماز فرض که قضای آن در اوقات
نزد شافعی وهر که موافق اوست وتمسک کرده‌اند بحدیث متفق علیه من نام عن صلوة او نسیها فلیصلها
اذا ذکرها چه ازین حدیث معلوم شود که وقت قضای فوایت وقت یاد آمدن اوست هر وقت
که یاد آید اگرچه در وقت استوا وطلوع وغروب باشد ونزد امام ابوحنیفه فرض ونفل هر دو در
اوقات حرام اند ودلیل ایشان حدیث عقبه بن عامر است که مسلم وبسیاری از ائمه حدیث روایت
کرده که آن حضرت نهی کرده از نماز گذاردن درین اوقات وحکم عام است شامل فرض ونفل و
آنست که این هر دو حدیث عام اند شافعی تخصیص میکند حدیث عقبه را بحدیث قضای فوایت وابو حنیفه
حدیث قضا را بحدیث عقبه ولیکن حدیث عقبه محرم است وحدیث دیگر مبیح ومحرم ومبیح جمع شوند
ترجیح محرم راست وجواز نافله نزد استوا درین روز مذهب بسیاری از علما است چه ابو قتاده
چنانچه ابو داود آورده روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم مکروه میداشت نماز نیمروز الا روز
جمعه وفرموده که دوزخ را درین وقت نمی‌افروزند در هر روز بغیر این مکروه داشته نماز را در وقت
چنانچه صحیح در حدیث مسلم از عمرو بن عبسه آمده است الا روز جمعه بجهة فضل این روز وسعت
رحمت حق تعالی در روز دوزخ را نمی‌افروزند پس نماز درین وقت مکروه نباشد ونیز لازم است که لا یکند

در درستی سواد روز نحو یکی از ... چنانکه در
سایر ایام مکروه است ...
باشد که نماز

رجوانند در روز جمعه از اول روز تا زمان خطبه وچون خطیب بعد از وقت زوال است لازم آید از استحباب
صلوة تا این وقت وقوع آن در وقت استوا فلذا بشافعی رضی الله عنه باسانید متنوع از ابی
هریره روایت کرده که نهی رسول الله نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن الصلوة از نماز
گذاردن نصف النهار در میان روز حتی تزول الشمس تا زوال کند یعنی آفتاب بگردد از استوا الا یوم
الجمعة مگر روز جمعه وعلما را درین مسئله یعنی در جواز نماز در وقت استوا قبل الزوال اقوال است
یکی آنکه نیز در وقت کراهت نیست هیچ حال خواه ما نای مهایتر باشد یا نوافل ویا منذور وان حال
تا نجا نیست باعتبار آن چنانکه در کتب فقه تفصیل کرده اند ودر هیچ وقت خواه جمعه باشد یا غیر آن
واین مذهب امام مالک است رحمه الله علیه دوم قول آنکه نیز در وقت کراهت در جمعه وغیر
جمعه هست واین مذهب امام ابوحنیفه است وقول یکی مذهب مشهور مختار امام احمد
رضی الله عنه از جهت کثرت احادیث واقعه وارده در کراهت نماز در اوقات خمسه مطلقا بی تقیید
بغیر جمعه ولیکن نزد امام ابوحنیفه مطلقا شامل فرض ونفل وفرض خود باطل است الا جنازه وبنیت
نفل شروع جایز است وواجب است قطع او وقضا در وقت غیر مکروه واگر تمام کند نیز ادا
لزومی که بسبب شروع ثابت شده میبرآید ودر مبسوط گفته قطع افضل است کذا فی شرح ابن الهمام
ونزد امام احمد مخصوص بنفل نیز در استثنای جمعه ابو داود وابن عدی از ابو قتاده حدیثی آورده
اما ابو داود گفته که ابو الخلیل که راوی است از ابو قتاده ابو قتاده را ملاقات نکرده است پس این
متصل نباشد مگر آنکه از طریق دیگر متصل آید واسناد ابن عدی نیز ضعیف دارد وشافعی وبیهقی آنرا
از ابو هریره روایت کرده اند ولیکن احادیث وارده در اطلاق نهی مشاهیر اند این روایات معارض بدان
نتوانند شد با آنکه در تعارض مبیح ترجیح محرم راست والله اعلم سوم نیز در وقت کراهت در جمیع
ایام است غیر روز جمعه که وقت کراهت درین روز نیست واین مذهب امام شافعی است رحمة الله علیه
وجمیع محققان ومذهب امام ابو یوسف نیز همین است بدانکه خلاف که در بیان علما در کراهت
وعدم آن مذکور شد در وقت استوا است والا اوقات دیگر که طلوع وغروب وبعد از نماز فجر وعصر است
مکروه است باتفاق کذا ذکر فی شرح الحاوی ویکی بدانکه هیچ آنکه امام شافعی از آنچه روز جمعه
ازین حکم خارج داشته از امکنه مکه معظمه را نیز در جمیع اوقات داشته وگفته که نماز در مکه هر وقت که
بگذارد نه مکروه نیست از جهت حدیث وارد شده آن از احادیث کراهت وهم چنین است
مذهب امام احمد حنبل ولیکن مخصوص است نزد ایشان بر کعتین طواف وظاهر بعض احادیث

نیز در ان است ومذهب شافعی جواز مطلق نماز است در مکه در تمامه اوقات روایت کرده ترمذی
وابو داود ونسائی از جبیر بن مطعم ودار قطنی از ابن عباس که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم
یا بنی عبد مناف نگذارید هیچ احدی را اگر طواف کند باین بیت ونماز بگذارد در هر ساعتی که خواهد
از شب یا روز وطیبی گوید که تقیید بطواف قید مانع نیست بلکه هر که در وی بحرام در آید این حکم
دارد وتقیید بطواف بجهت آنست که غالب آنست که هر که در انجا در آید برای طواف در آید وازین جهت
شرف ومکرمت مکه معظم است تا در یابند همه فضل انرا در جمیع اوقات ودر مشکات از احمد
واز ابو ذر رضی الله عنه آورده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میگفت
نیست نماز بعد از صبح تا طلوع کند آفتاب ونه بعد از عصر تا غروب کند آفتاب الا بمکه ودر نزد امام
ابو حنیفه کراهیت عام است در جمیع ازمنه وامکنه باجتماع دلایل که گذشت والله اعلم خاصیت دوازدهم
استحباب خواندن سوره جمعه وسوره منافقین در نماز جمعه یا خواندن سبح اسم ربک الاعلی که
وغاشیه چه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر یکی ازین دو طریق قرات مواظبت می نمود چنانچه
در فصل قرات معلوم شد واقتصار بر بعضی از سوره جمعه از اول تا ان کنتم تعلمون در رکعت
اول وبر بعضی از سوره منافقین از آخر یا ایها الذین امنوا در رکعت ثانی چنانچه عادت بعضی
مردم است مستحب نیست بلکه مکروه است زیرا که خلاف سنت است که در قرات تمام سوره مطلقا
ودر خواندن سورتین درین جا بخصوص واقع است وجاهل امامی مساجد که این عمل بدان کنند
بلکه بعضی نیز از ایشان بر آمده اوست میان این خاصیت سیزدهم آنکه روز جمعه عید است امت
را که در هر هفته مکرر می شود وتسمیه جمعه بعید در احادیث واقع شده است چنانکه بیهقی از ابی
هریره روایت آورده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ای گروه مسلمانان این روزیست که گردانید
است الله تعالی او را عید پس غسل کنید ولازم گیرید مسواک را والحدیث بطریق دیگر نیز آمده
ودر حدیث دیگر از ابو هریره آمده که روز جمعه روز عید است پس نگردانید روز عید خود را
روز صیام ولیکن بگردانید روز عید خود را روز صیام ولیکن بگردانید اورا روز ذکر مگر آنکه خلط
کنید بایام دیگر ومصنف در بودن روز جمعه عید است اکثر میکند ومیگوید که در سنن ابن ماجه
مرویست از ابو لبابه بن عبد المنذر البدری برفعه واحمد وشافعی از سعد بن معاذ بجای ابو لبابه در
تاریخ از سعد بن عباده روایت کرده اند ان یوم الجمعة سید الایام واعظمها عند الله وهو اعظم عند الله
من یوم الاضحی ویوم الفطر یعنی جمعه اعظم از روز اضحی وفطر گفت لاجرم او نیز عیدی باشد از جمله

ودلیل اعظمیت اینست که فرمود روز جمعه خمس خصال فیه خلق الله آدم واهبط الله فیه
آدم الی الارض وفیه توفی آدم وفیه ساعة لا یسأل الله فیها العبد شیئا الا اعطاه ما لم یسأل حراما وفیه
تقوم الساعة ما من ملک مقرب ولا سماء ولا ارض ولا ریاح ولا جبال ولا شجر وفی بعض روایات ولا بحر
الا ان یشفقن من یوم الجمعة یعنی آنکه می ترسند این اشیا از روز جمعه که مبادا که قایم شود قیامت
پیدا کرده حق تعالی علم در ایشان بوقوع او درین روز تعیین از پس ایشان در هر جمعه می ترسند و
خایف از آنند ودرین حدیث دواب وطیور ذکر نکرده صاحب الغنیه یعنی این اشیا که اصلا عقل والهام ندارند
چه بهیمی سند دواب وطیور که فی الجمله علم وشعور دارند بطریق اولی وجن وانس خود مستثنی اند
حفظ قاعده ابنا هم مکلفین چنانکه گذشت خاصیت چهاردهم آنست که بهترین لباسها که قدرت
باو میرسد درین روز بپوشند برای نماز جمعه مادام که لباس نامشروع نباشد ودر بعضی احادیث
ذکر لباس سفید بخصوص واقع شده چه وی احب لباس بود نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم واین
خاصیت گویا متفرع است بر خاصیت سابق که تسمیه او بعید است ومستحب است در روز عید پوشیدن
احسن لباس چنانکه مراد تخصیص جمعه است بآن در ایام هفته نسبا الی وبا نیز اشارت کرده بقول
خود عید است که در هر هفته مکرر می شود وچون این خاصیت متفرع بر انست وی نیز ذیل این قید
مقید خواهد بود ودر مسند امام احمد ودیگر آن از کتب احادیث بطرق متعدده والفاظ متفاوته
از جماعه صحابه ثابت است من اغتسل یوم الجمعة که غسل کند روز جمعه ودر بعضی طرق آمده غسل
الجنابة ومعنی وی نزد اکثر آنست که مراد غسل کامل مستجمع ارکان وشرایط است چنانچه غسل جنابت
می باشد وبعضی گویند که این اشارت است باستحباب جماع درین روز تحلیه باطن وتسکین از خطر
ودر بوسه دیدن باب نظر بر ایشان ندهد ابن است وانچه غسل ابتدا بحدیث اوس بن اوس
بیاید ومس من طیب ومانند آن کند از بوی خوش اگر کان اگر داشته باشد یعنی بتکلف وسوال نکند
ولبس من احسن ثیابه وبپوشد از نیکوترین جامها که دارد ثم خرج پس بیرون آید برای
نماز جمعه وسعی کند برای آن وعلیه السکینة وحال آنکه غالب بود بروی سکون ودوام ووقار ونه
اضطراب بر ظاهر وباطن حتی یاتی المسجد تا آنکه بیاید مسجد جامع فیرکع پس بگذارد نماز
ان بدا له اگر ظاهر شود مر او را وخوش آید ودر دلی او ونیز بگذارد نماز پیش از جمعه واجب نیست
نافله است اگر خوش آید بکند بطوریکه مصنف تحقیق کرده خود سنتی نیست چنانچه بیاید در
ان حدیث در حکم وجوب که تحیة مسجد است مگر آنکه اگر آنرا مستثنی دارند بقرینه احادیث دیگر

از گفته شود که این هر دو خاصیت مخصوص بجمعه نیست چه عید روز عید بعید است م

برای

والله اعلم وابو داود واحمد واینا اگر کسی در آمد در صف نماز هیچ یکی را تخطی نکرد تا بجای آنچه در طرف دیگر
صریح آمده و در اینجا اشارت است که اگر در آید وقت شروع خطبه تخطی رقاب و برخیزانیدن کسی را از مجلس
وی یا اگر در جای کسی و مانند آن دخول در صف اول و قرب امام میسر باشد بکند که افضل است
ثم انصت حتی خاموشی گزیند اذا خرج الامام حتی یصلی از وقت بیرون آمدن برای خطبه تا
نماز این موید مذهب امام ابوحنیفه در انصات بعد از خروج امام چنانچه گذشت کانت کفارة
لما بینهما باشد این مذکورات با نماز کفارت گناهان صغیره واکرده میان این جمعه تا جمعه دیگر
واقع شود وفي سنن ابي داود وابن ماجه عن عبد الله بن سلام انه سمع رسول الله که وی شنید
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول علی المنبر في یوم الجمعة میگفت بر منبر در روز جمعه ما علی احدکم
نیست هیچ باکی و اثمی بر یکی از شما لو اشتری اگر بخرد ظاهر آنست که لو بمعنی ان است یعنی اگر بخرد ثوبین
دو جامه را یکی ردا و ازار یا قمیص و ازار باشد و در روایتی ان یتخذ ثوبین یعنی بگیرد و نگاه دارد
دو جامه لیوم الجمعة برای روز جمعه سوی ثوبی مهنته ورای دو جامه مهنت خود و مهنت بکسر المیم
وفتح ها و سکون تا الخدمة وانا صیغ انها ذکر هیچ نقل است یعنی خدمت یعنی که جامهای که بعد روزات
در سایر ایام و در بعضی روایات آمده که آنحضرت داده بود که مخصوص روز جمعه میپوشید
و از اینجا استنباط کرده اند که اگر یک جامه زاید بر حاجت برای مصلحتی که عاید بکار دینی کرده
نگاه دارد مخل از زهد نیست ولهذا آنرا در تورع هم مکروه نداشته اند خاصیت یاز دهم استحباب
تجمیر مسجد است یعنی عود سوختن و این مبنی بر عرف و عادت است و الحاصل خوشبوی کردانیدن
مسجد است بهر بوی که خوشتر باشد از جهت حضور ملائکه و اجتماع ایشان از بوی خوش و نفع
از بوی بد و لهذا در مجالس ذکر این را مستحسن داشته اند بعضی برای دفع بوی ناخوش که از جا
و عرقهای مردم آید چنانچه در سنت مشروعیت غسل و تطیب و تطییب گفته اند و امیر المومنین
عمر رضی الله عنه هر روز جمعه میفرمود که مسجد را تجمیر میکردند خاصیت دوازدهم کراهت سفر
و اختیار آن در روز جمعه بعد از دخول وقت نماز جمعه که بعد از زوال است حرام است و پیش
که جمعه بروی لازم است کما حرره ذکریا في سقم صحیح غزامی والحرج ومعجون باشد و این مذهب
جماهیر علماست و اما نزد امام ابوحنیفه روایت از جهت تحقق حرج در اسفار بفوت رفقه
و مرافقت و انقطاع زاد و مانند آن اصل است که سبب اکثر ایشان نجز و مقاربت
زاد و وقت و معتبر در حکم سفر و اقامت آخر وقت است و چون در آخر وقت مسافر است جمعه

بود ولیکن چون اختیار سفر در این وقت باعث اعراض و تغافل از طاعت است و وجود و رود و عید
بعدم برکت و خذلان و احیه بکراهت بود چنانچه سروجی در شرح هدایه نقل میکند که مذهب
حنفیه بعد از زوال کراهت است و اما مذهب شافعی آنست که سفر در روز جمعه اگر چه از پیش
از وقت زوال در وقت صبح بود نیز حرام است بحدیثی که دارقطنی روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و آنچه من سافر من دار اقامت یوم الجمعة کسی که سفر کند از محل اقامت روز جمعه دعا کنند ملائکه
دعا بدی میکنند بروی فرشتگان لا یصحب في سفره ولا یعان على حاجته وقال او گفت و روایت کرد
حسان بن عطیه اذا سافر الرجل یوم الجمعة چون مسافر کند مرد روز جمعه دعا علیها الاثنان
بد میکنند بروی در جمعه یا بعد و تمرات لا یعان على حاجته که اعانت کرده نشود از درگاه حق
تعالی بر او در حاجت که در این سفر دارد و لا یصاحب في سفره و مصحوب بخیر و برکت کردانیده نشود
اینکه در سفر خویش و سیوطی در جمع الجوامع از ابن عمر رضی الله عنهما بروایت عبد الرزاق و ابن ابی شیبه
آورده که جمعه منع نمیکند از سفر مادام که حاضر نشود وقت وی خاصیت سیزدهم آنکه هر کسیکه
بنماز جمعه برود هر یک گام او ثواب یکساله روزه و قیام باید در مسند امام احمد و مسند عبد الرزاق
و جامع ترمذی و سنن ابی داود و نسائی و ابن ماجه از اوس بن اوس آمده است من غسل
یعنی به تخفیف و تشدید هر دو آمده و معنی تخفیف غسل داد که غیر را یعنی باعث شد او در غسل
کنایه از جماع که موجب برکت شهوت و تسکین باطن است و معنی تخفیف حسن گفته اند که
را سه بالخطمی و غیره و اغتسل یوم الجمعة و غسل کرد در جمعه و بکر تبکیر بیا است یعنی آید بنماز
در اول وقت و ابتکر یعنی در یافت اول خطبه را با گویند او را و در بعضی روایات بر پا دست و مشی
برکب بپای آمده و دنا من الامام و نزدیک نشست امام و استمع و گوش کرد امام بسوی خاموشی گزید و در روایتی ولم یلغ
کان له بکل خطوة یخطوها است ده او را بهر گامی که بنهد صیام سنة و قیام سنة ثواب روزه و نماز
شب یکساله و ذلک على الله یسیر و این بر خدا آسان است بیشتر صیام نهار و قیام لیل یکساله در مقابله آمدن
جمعه بدین صفت اگر چه عمل قلیل است اسان است بر خدا و فضل و عطای او و اما نفع نیت
فضل است بسوی مسجد برای نماز مطلق احادیث واقع شده بهر خطوه که میگذارد و رفع کرده میشود
درجه و نوشته میشود یک حسنه و محو کرده میشود گناه و برآینده در خانه مسجد
برای نماز فرض اجر حج و برای صلوة ضحی اجر عمره است و بشارت است برای آنکه در دادن تاریکی
بنور تمام روز قیامت اما بیخ اجر قیام لیل و صیام نهار از خصوصیات جمعه است خاصیت

اگر مصحوب است با ما انه الهی نشود در این سفر گو یا که است رفته قبول را نیز خوش کرده الهم انت الصاحب في السفر

هزدهم انکه پس روز قیامت اما ثبوت اجر قیام لیلة القدر مکفر بیانات سلمان یعنی اصفهانی روایت کرده که
پیغمبر صلی الله علیه وسلم مرا گفت اتدری روز جمعه روز چیست که جمع الله فیها اباکم جمع کرده است حق
تعالی دروی پدر خویش پدر ادمیان را که آدم علیه السلام است سلمان این قدر از صفات روز جمعه که
بیان کرد قال گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لکنی ادری لیکن من میدانم و بگو میدانم که ما یوم الجمعة
چه چیز است صفات روز جمعه لا یتطهر الرجل طهارت نکند مرد فیحسن طهوره پس نیک کند چنانچه
باید کند طهارت را ثم یاتی الجمعة پس بیاید در مسجد برای نماز جمعه فینصت پس خاموش نشیند و استماع
خطبه کند حتی یقضی الامام صلوته تا انکه تمام کند امام نماز را الا کانت کفارة مکر انکه باشد آن نماز
اعمال مذکوره کفارة لما بینه و بین الجمعة المقبلة میان وی و میان جمعه
آینده سیوطی در جمع الجوامع این حدیث را از بیان طهارت تا آخر روایت نسائی از سلمان آورده
و گفته کانت کفارة لما قبله من الجمعة و احادیث بسیار در این معنی لیکن با الفاظ مختلفه وارد است
چنانکه احمد و مسلم و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه از ابی هریره آورده اند و غیر آن از طرق
دیگر نیز امده اما پوشیده نماند که تکفیر سیئات مخصوص بنماز جمعه نیست بلکه وضو تا وضوی دیگر
و هر نماز تا نماز دیگر و رمضان تا رمضان دیگر مکفر است گناهانی را که میان ایشان واقع
شود چنانچه در احادیث صحیح آمده پس ممکن که این خاصیت روز جمعه دارد نه نماز جمعه چنانچه
عبارت مصنف دال است بران و شک نیست که هیچ روزی دیگر این خاصیت ندارد اما مضمون احادیث
ناطق در نماز جمعه است نه روز تا گوییم این خاصیت روز جمعه است باین اعمال که در روایت بعینه
هیچ روز نیست معین است بلکه این اعمال که در شان او در شرع خاصیت کفارت ذنوب و روز با فضیلت
جمعه فاما خاصیت نوزدهم انکه دوزخ را دیگر نتابش میدهند الا روز جمعه از ان روز که
افضل ایام و محل و عده انوار رحمت است چنانکه آمده است ان جهنم تسجر کل یوم الا یوم الجمعة
و بسبب تعظیم و احترام مرجع این روز و اشتغال بوظایف و اداء وجه عبادات و طاعات
در این روز زیادت از سایر ایام ازو هم واقع میشود و معاصی که نصادر می کردد و عادت
کبسیاری از اهل فجور و فسق ظاهر در ایام دیگر در روز جمعه و شب جمعه بجا از ارتکاب معاصی
مجتنب می شوند و این بیان زیادت طاعات و قلت معاصی ما یا معنی حدیث است که تابش دوزخ
در این روز نمیدهند یعنی چون معاصی و ذنوب باعث در آمدن دوزخ و تابه دادن و کرم ساختن
وسیع می شود قلت و ندرت آنرا کنایت از عدم آن ساخته این تاویلی مناسبی است که در بیان

معنی حدیث کرده و ملا حنیف سیانست که آتش دوزخ را در این روز تابش نمیدهند و ظاهر آن بود
که عدم تابش دوزخ را در این روز خاصیتی بجهت فضیلت و کثرت عبادات و طاعات و قلت معاصی
و ذنوب باخاصیتی دیکر جدا نمیتوان ساختن باعتبار معنی تمام او را و ملاحظه استنکار میکرده شد
و الله اعلم خاصیت بیستم انکه در این روز ساعتی اجابت است و هر بنده که در وی ساعت حاجتی
بخواهد مقبول کردد و ما را علم کرده اند بعضی میکنند و در صحیحین ابو هریره روایت است
ان فی الجمعة لساعة لا یوافقها عبد مسلم و هو قائم یصلی یسال الله شیئا الا اعطاه ایاه و قال بیده روایتی
اشار بیده یقللها و معنی قال بیده اشارت است و قول مبدا باصطلاح بعض اشارت یقللها دال مفتاح
در احادیث بسیار آمده چنانچه قال بیده اشارت کرد بدست خود و قال بعینه اشارت کرد بچشم خود
و قال برجله و اشارت کرد بپای خود و بعضا اشارت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدست خود که آن
آن ساعت مذکوره بمعنی ساعتی خفیف است و علما را از صحابه و تابعین و من بعدهم در این ساعت
خلاف است بر دو قول بعضی میکویند که باقی نیست و مرتفع شد زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا بعد
از رفتن آنحضرت از این عالم مرفوع شد و بعد از آن از خواص زمان کرامت نشان رسالت بود
و این قول را ابن عبد البر از قومی نقل کرده و تضعیف نموده است و قاضی عیاض ما لکی گفته است که این قول
از سلف بر قایلش رد کرده اند و از ابو هریره پرسیدند که قومی میکویند که آن ساعت معلوم و متعین
بود پس برداشته و کرفته شد علما را ذات آمد و ابن کثیر در احیا الحیا اصح داده و اکثر را در جمع
اوست حقیقه مردود است این حرف بر قایلش قوله و معلوم است که چنانکه و زمان آنحضرت
بود همچنان در سوق قیامت باقی است پس بعضی کویند موجود است در جمیع روز جمعه از هر سال
در جمعه از هر هفته چنانچه کعب احبار از ابو هریره گفت و لکن چون ابو هریره برو عتبه در کرد
از ان رجوع نمود این قول باطل و مندفع باشد پس قول صحیح آن باشد که در هر جمعه است و لیکن در تعیین
وقت آن خلاف است که در وقتی معین است از روز جمعه یا از اوقات معین نیست در بیجانیز دو قول
یکی انکه آن ساعت را مبهم کذاشته و مخفی داشته اند در روز جمعه شب قدر در ماه عشر آخر رمضان
چنانکه روایت کرده است ابن خزیمه و حاکم از ابی سلمه گفت پرسیدم ابا سعید را از
جمعه گفت پرسیدم از رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان را بمن دانا بوده ام آن ساعت را پس فراموش
کردانیدم آنرا چنانکه فراموش کردانیده شدم شب قدر را و نیز گفت پس چیزی دیدن باب
نرسید مگر آنکه کعب الاحبار میگفت اگر یکی قسمت کند جمعه را بر جهای متعدد هر آینه بیاید آن ساعت

ثانیه در یک جمعه از اول روز تا بعد ما ابتدا کند تا وقتی معین پس در جمعه دیگر از ین وقت معین
تا وقت معین دیگر و در جمعه ثالث از ین وقت تا وقت دیگر تا برسد با آخر نهار و مستوعب شود
تمامه نهار را لا این طریق دریابد آن ساعت را اگرچه اگر تمامه روز یک جمعه متصل بدعا مشغول بود
چنانچه از ابن عمر منقول است که گفت طلب حاجت در یک روز تمام آسان است نیز آن ساعت را در یابد
ولیکن انچه کعب احبار گفت آسان تر است و مقتضای کلام حجة الاسلام غزالی و محب طبری و صاحب
ایضا است که گفته اند مستحب است اکثار دعا در روز جمعه بامید آنکه شاید مصادف ساعت اجابت
افتد و حکمت در اخفای آن همان تواند بود که در اخفای شب قدر و اسم اعظم یعنی تا باعث بر اجتهاد
و طلب و استیعاب وقت و عبادت گردد و قول دیگر آنکه آن ساعت منتقل میشود در روز جمعه یعنی در هر
روز ساعتی دیگر است که گاهی در اول روز میباشد و گاهی در وسط و گاهی در آخر یعنی ساعتی از ساعات
این روز را این خاصیت بخشیده اند و بی تعیین [illegible] ساعتی پیدا میشود و لازم نیست این
خاصیت وقتی معین را از ظاهر و مخفی و امام غزالی گفته که این اشبه اقوال است و جزم کرده
بان ابن عساکر و غیره و محب طبری گفته اظهر همین است و برین تقدیر اخبار کعب احبار در تعمیم
اوقات جمعه بجهت دریافت آن ساعت نقل کرده اند فایده نکند و بان جزم باید دریافت آن حاصل
نشود مگر قول ابن عمر که نامبرده شد و تمام روز مشغول باشد و کسانی که میگویند که وقت آن معین است
اختلاف کرده اند در بیان آن وقت بر یازده قول بلکه زیاده از ان قول اول آنکه هر روز
که آن ساعت بعد از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب و بعد از نماز عصر است تا غروب و جمعی از علما
که فضیل بن عیاض از ایشان است این را از ابی هریره روایت کرده اند و لیکن اسناد آن روایه
است ضعیف است و ابن حجر نقل دیگر است که از طلوع فجر است تا طلوع شمس و بعد از نماز
عصر تا غروب و ابن عساکر از ابن [illegible] از طریق [illegible] دان دلیل است روایت کرده و قول
و عیاض و قرطبی و غیرهم نیز [illegible] روایت کرده و عبارت بعضی از ایشان ما بین طلوع فجر و طلوع شمس است
فحال این روایه نیز در ضعف [illegible] روایه اول است و در حقیقت این اختلاف روایه نیز از آن باب
ضعف است [illegible] ساعت [illegible] تردد میان این دو وقت
زوال امام از منبر تا تکبیر احرام [illegible] که گفت التماس کنید ساعت اجابت را میان این دو وقت
قول [illegible] ابو العالیه [illegible] روایت کرده عبد الرزاق که
حسن [illegible] ابن المنذر از ابو العالیه [illegible] آن آورده و روایت کرده

ابن عساکر از قتاده که گفت بود که جماعت از علما که اعتقاد میکردند که ساعت اجابت را بعد در روز جمعه
زوال و وجود ما خذ ایشان درین باب آنکه این ساعت وقت اجتماع ملایکه و ابتدای دخول وقت
جمعه و ابتدای اذان و مانند آن است قول سیوم آنست که موذن شروع کند در اذان جمعه
و این از عایشه رضی الله عنها مرویست و ابن المنذر از عایشه روایت کرده که گفت روز جمعه مثل
روز عرفه است که گشاده میشود درو درهای آسمان و در وی ساعتی است که سوال نکند
در وی بنده از پروردگار در ان چیزی مگر آنکه بدهد او را گفته کدام ساعت است آن یا ام
المومنین گفت وقتی که اذان گوید موذن برای نماز جمعه را و این خبر قول سابق است چه کا بعد
که اذان متاخر شود از زوال و قول چهارم ساعتی است که امام بر منبر نشیند تا آن زمان که از نماز فارغ
شود و مسلم و ابی داود نیز از ابو برده بن ابو موسی اشعری روایت کرده اند که ابن عمر از وی پرسید
که حدیثی شنیده از پدر خود در ساعت جمعه گفت شنیدم پدر خود را که میگفت شنیدم رسول
الله صلی الله علیه و سلم که میگفت ساعت جمعه گفت شنیدم که مستجاب است در وی دعا ما بین جلوس
امام است بر منبر تا فارغ شدن وی از نماز قول پنجم آنکه نماز است که نماز جمعه میگذارند تا آنکه
و ابن ماجه از طریق کثیر بن عبد الله بن عمرو از پدر از جد مرفوعا روایت کرده اند که گفتند آن کدام (ابن عمرو)
ساعت است یا رسول الله فرمود وقتی که گذارده میشود نماز تا اتمام آن و کثیر بن عبد الله
ضعیف میدانند در روایه و بیهقی این قول را در شعب الایمان روایت کرده و بیهقی و جه بلفظ ما بین
ان ینزل الامام من المنبر الی ان ینقضی الصلوة و ابن ابی شیبه روایت کرده از ابی برده و اسناد وی قوی است
و در روایه وی آمده که ابن عمر استحسان کرد این روایه را از وی دعا برکت کرد او را و مسح کرد سر او را
و این قول را ابن سیرین نیز روایت کرده اند قول ششم میان زوال آفتاب و وقت گذاردن جمعه است
ابن المنذر این را از ابی السوار عدوی روایت بعبارت من الزوال الی ان یدخل الرجل فی الصلوة و ابن
الصباغ بلفظ الی ان یدخل الامام روایت کرده قول هفتم چون آفتاب بگردد و بمقدار یک گز
شود روایت کرده این قول را ابن المنذر و ابن عبد البر باسناد وی قول ابو ذر رضی الله عنه که زن وی
سوال کرد او را از ساعت جمعه و جواب او داد وی با این کلام قول هشتم از وقت عصر است تا غروب آفتاب
روایت کرد این قول را ابن جریر از ابن عباس موقوفا و از ابو سلمه از ابو سعید مرفوعا و ابو نعیم در حلیه
از قول ابن عباس و ترمذی از انس مرفوعا و اسناد وی ضعیف است قول نهم آخر ساعت است از روز
و این قول بیشتر صحابه و تابعین است روایت کرد این قول را ابو داود و نسائی و حاکم باسناد حسن از

لدی مسلم از جابر مرفوعا و روایت کرده او و امام مالک و ابن خزیمه و ابن حبان و اصحاب سنن از ابو سلمه
از ابو هریره و از عبد الله بن سلام قول دوم آن زمان است که امام بیرون آید تا فراغ وی از نماز
ابن جریر و ابن المنذر و بیهقی از ابو برده بن ابو موسی آورده و گفته ابن عمر است صواب آنکه کرده قول دوم
ساعت سیوم است تا آخر روز جمعه صاحب مغنی این قول را حکایت کرده و در مسند امام احمد
نیز از ابو هریره مرفوعا آمده بلفظ یوم الجمعة فیه طبعت طینة آدم و فی آخر ثلث ساعات منه ساعة
الحدیث و اسناد این حدیث ضعیف است و در اسناد وی علی بن زید است و علی بن طلحه که از ابو هریره
روایت کرده گویند که او را از ابو هریره سماع نیست و عبارت آخر ثلث ساعات دو احتمال دارد یکی
آنکه آخر ساعت ثالث مراد بود یا آنکه آخر هر یکی از ساعات ثلث بود کذا قیل و مصنف و غیر او نیز
بر معنی اول حمل کرده اند و هو الاظهر این یازده قول است که مصنف ذکر کرده و اینجا اقوال دیگر
هست قول دوازدهم وقتی است که اذان گویند برای نماز یا مسجد ذکر کرده این را بعضی متاخرین
و نسبت کرده تخریج آن را با ابن ابی شیبه از عایشه سیزدهم اول اول ساعت بعد طلوع شمس ذکر کرده
این را شارح تنبیه و متابعت کرده او را محب طبری در شرح خود قول چهاردهم نزد طلوع شمس حکاه
الغزالی فی الاحیاء پانزدهم بعد از زوال تا گشتن سایه نصف ذراع حکاه المحب الطبری شانزدهم
و قبل الزکی فی المنذری شانزدهم نیز بعد از زوال تا گشتن سایه و لیکن ذراع حکاه عیاض و القرطبی
و النووی هفدهم از زوال تا خروج امام بخطبه حکاه القاضی ابو الطیب الطبری هژدهم از زوال
تا غروب شمس حکاه الرویانی عن الحسن و ذکر بعض المتأخرین فی شرح البخاری نوزدهم نزد خروج
امام بخطبه روایت کرد این را احمد بن زنجویه در کتاب ترغیب از حسن بصری و گفته که وی برای
گذشت که جمع شوند در این وقت پس تنبیه کرد او را بیستم ما بین خروج امام تا اقامت نماز این نیز
منقول است از حسن بصری و از بعضی تابعین شام بیست و یکم از آنجا که حرام شود بیع تا حلال شدن
آن یعنی از وقت اذان اول جمعه که وقت سعی جمعه است تا فراغ از نماز سعید بن منصور این را از شعبی روایت
کرده و حمید بن زنجویه و بغوی در شرح سنه از ابن عباس آورده بیست و دوم ما بین نزدیک
امام و نزد اقامت روایت کرده اند این قول را بعضی علما از عوف بن مالک اشجعی صحابی بیست و سوم
نزد اذان نزد بر آمدن امام و اقامت روایت کرده این را ابن ابی شیبه و ابن المنذر از ابی امامه بیست
و چهارم از وقت صعود و افتتاح امام خطبه را تا فراغ روایت کرد این را ابن عبد البر از ابن عمر مرفوعا
و اسناد وی ضعیف است بیست و پنجم تا رسیدن خطیب بمنبر و شروع در خطبه حکاه الغزالی فی الاحیا

بیست

بیست و چهارم از وقت صعود و افتتاح امام خطبه را تا فراغ روایت کرد این را ابن عبد البر از ابن
عمر مرفوعا و اسناد وی ضعیف است بیست و پنجم تا رسیدن خطیب بمنبر و شروع در خطبه حکاه
الغزالی بیست و ششم نزد جلوس امام بین الخطبتین حکایت کرده است این را طیبی از بعضی شراح مصابیح
بیست و هفتم نزد نزول امام از منبر روایت کرده این را ابن ابی شیبه و ابن جریر و ابن المنذر باسناد صحیح از ابی
برده و تعجب کرده از وی عز الدین بلفظ اذا اقام الناس الی الصلوة بیست و هشتم هنگام قیام ناس
امام در مقام خود روایت ابن المنذر از حسن بصری نقل کرده و طبرانی حدیث مرفوع روایت کرده باسناد
ضعیف بیست و نهم ساعتی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم نماز گذارد در نماز جمعه افضل صلوة این
روز است و وقتی که آنحضرت گذارده افضل اوقات و هر چه پیش از وقت از اذان خطبه و غیرها
هر وسایل است و مقصود نماز جمعه است سی ام در نماز عصر سی و یکم بعد از عصر سی و دوم بعد از عصر
تا آخر وقت مستحب سی و سیوم در وقت غیبوبت شمس که نصف وی ظاهر باشد و نصف وی غایب
روایت کرد طبرانی این قول را در اوسط و دارقطنی در علل و بیهقی در شعب و فضایل اوقات از طریق
زید بن علی بن الحسین بن علی سلام الله علیهم اجمعین گفت حدیث کرد مرا مرجانه مولاة فاطمه بنت
رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت حدیث کرد مرا فاطمه گفت پرسیدم آنحضرت که کدام ساعت است
یا رسول الله فرمود وقتی که فرود آید نصف آفتاب برای غروب پس بود فاطمه که میگذاشت روز جمعه
غلام خود را که نام او زید بود تا نظر کند به آفتاب در وقت غروب و چون خبر داد میشد
بیان اقبال میکرد برای دعا تا آنکه غایب میشد آفتاب و در بعضی روایات این حدیث کسیست معلوم
نیست حال او و این اقوال است که شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح بخاری نقل نموده و نسبت آن بقائلان
آن ذکر کرده و ادله آن آورده و تصحیح و تضعیف و رفع و وقف آن بیان نموده است چنانچه نقل کرده
و تطبیق این اقوال و ترجیح بعضی از آن فرموده که این اقوال [illegible] نیست که جمیع جهات متغایر و متخالف
باشند بلکه بسیاری از آن بحسبی است که متحد است با دیگر [illegible]
و شامل است تمامه آن وقت که تعیین نموده شد بلکه وقت معین در میان آن نیست وجه [illegible]
بدلیل آنچه واقع شده است در حدیث [illegible]
[illegible] وقت اذان یا وقت فراغ از نماز [illegible]
پس [illegible]
کرده اند [illegible]

بقیاس و اجتهاد و خود باین تقریب نقل احادیث اعتبار در اختلاف قطعا و ارجح و اظهر در این اقوال اهل علم
دو قول است اول آنکه از جلوس امام است بر منبر تا تمام شدن نماز و دلیل این حدیث ابی موسی
اشعری که صحیح است و مسلم روایت کرده است که پیغمبر خود صلی الله علیه و سلم می‌فرماید هی ما بین ان یجلس الامام
الی ان تقضی الصلوة چنانچه در فصل چهارم گذشت و قول دوم آنکه از عصر است تا ظاهر عبارت مصنف
موهم است که مراد قول هشتم باشد که از وقت عصر است تا غروب آفتاب لیکن مراد قول نهم است که آخر
ساعت است از روز و نیز که تصریح کرده اند که ارجح اقوال الحدیث ابی موسی و عبد الله بن سلام
و قول ابن سلام آخر ساعات از ساعات نهار است چنانچه در اول فصل گذشت و اینجا نیز می‌گوید و تمامه
اول کرده و ان حجت قول الاخیر از دو قول می‌گوید صریح است در این و هر چه ماورای این دو قول است
یا موافق است یکی از این دو یا مخالف که در فتح الباری نیز می‌گوید که ارجح اقوال این دو قول است ضعیف — و هر چه ماورای این دو قول است
الاسناد است یا موقوف که استناد کرده قایل بان باجتهاد خود نه بسماع و توقیف و معارض نمی‌شود این
دو حدیث با حدیث ابی سعید که گفت آنحضرت فراموش کرد این را بعد از آنکه دانسته بود
شد و آنرا احتمال دارد که سماع ابو موسی و ابی سعید پیش از این دو قول باشد و باز اختلاف سلف
تا که این دو قول کدام راجح تر است بیهقی و جماعتی از علما قول اول را ارجح گفته اند و بیهقی گوید که مسلم
گفت حدیث ابو موسی صحیح ترین و جید ترین چیزیست در این باب و قرطبی گفت که این حدیث نص صریح است
در موضع خلاف پس التفات کرده نشود بجانب غیر وی و امام نووی گوید هو الصحیح بل الصواب
الذی لا یجوز غیره زیرا که این حدیث مرفوع است و صریح است و در یکی از صحیحین واقع شده و طایفه دیگر ترجیح
قول عبد الله بن سلام رفته اند ترمذی گوید که امام احمد گفته اکثر احادیث در این باب است و ابن عبد
البر گوید که اثبت چیزی در این باب حدیث عبد الله بن سلام است و اکثر ائمه آنرا ترجیح کرده اند و شافعی
تنصیص کرده بران و اگر چه حدیث ابی موسی در صحیح مسلم است ولیکن با وجود آن در اتصال اسناد وی
مقال است و این از جمله آن تتبعاتی است که در بعضی احادیث مسلم احیانا وقوع یافته و بعضی از حفاظ
آن را انتقاد نموده اند چنانکه در مقدمه گذشت و مصنف نیز بدین جانب است و لهذا گفت و این قول
ارجح اقوال است دلیل این حدیث صحیح است ان فی یوم الجمعة ساعة لا یوافقها عبد مسلم یسال الله فیها خیرا
الا اعطاه ایاه و هی بعد العصر و در این حدیث بعد از عصر بودن نوعی از احتمال دارد که متصل عصر
و هذا الیوم اقول [illegible] و لیکن احادیث دیگر نص صریح آمده که در آخر ساعات از روز است
چنانچه گفته و در سنن ابی داود و نسائی از جابر رضی الله عنه روایت می‌کند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود

یوم الجمعة

یوم الجمعة اثنا عشر ساعة یعنی روز جمعه دوازده ساعت است فیها ساعة یعنی در این دوازده ساعت ساعتی است
لا یوجد عبد مسلم کی یابد آن را هیچ بنده مسلمان یسال الله فیها شیئا سوال کند خدای تعالی را در این ساعت چیزی
الا اعطاه ایاه مگر آنکه بدهد خدای تعالی آنرا بوی فالتمسوها آخر ساعة بعد العصر پس
طلب کنید آن ساعت را در آخر ساعت از روز بعد از عصر روایت کرده این را سعید بن منصور باسناد
صحیح الی ابی سلمة بن عبد الرحمن گفت که جماعتی از صحابه جمع شدند و در تعیین این ساعت
گفتگو کردند و از مجلس برخاستند و هیچ یکی از ایشان اختلاف نکردند در آن که آن ساعت آخر است از روز
و فی شرح السنة عن ابن ماجه عن عبد الله بن سلام قال گفت قلت و رسول الله صلی الله علیه و سلم جالس گفتم و حال آنکه
رسول خدا صلی الله علیه و سلم نشسته بود انا لنجد فی کتاب الله که ما اهل کتابیم یابیم در تورات
فی یوم الجمعة ساعة که در روز جمعه ساعتی است لا یوافقها عبد مؤمن یصلی یابد او را بنده مؤمن
که نماز میگذارد یسال الله فیها شیئا الا قضی له حاجته قال گفت عبد الله بن سلام فاشار
الی رسول الله او بعض ساعة پس اشارت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بجانب من [illegible] که
مفهوم شد از وی که مقصود آنحضرت این است که بگو یا ساعة است یا بعض ساعة عرض
تفعل آن ساعة است فقلت صدقت یا رسول الله او بعض ساعة پس گفتم راست گفتی
یا رسول الله که یا بعض ساعت است قلت ای ساعة هی گفتم کدام ساعت است
آن قال آخر ساعات النهار گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم آخر ساعات است از ساعات
روز عبد الله بن سلام گوید [illegible] که آن ساعت بعد از عصر است تا آخر روز
و جود آنکه [illegible] سوال کند [illegible] و آن ساعت خود وقت نماز نیست
پس سوال کردم و من قلت و گفتم انها لیست ساعة صلوة نیست ساعت نماز قال بلی
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آن ساعت نماز است ان العبد المؤمن اذا صلی ثم جلس
چون [illegible] لا یحبسه الا الصلوة [illegible]
نماز است [illegible] عبد الله بن سلام [illegible]
در اول فصل گذشت و فی مسند الامام احمد عن ابی هریرة قال قیل للنبی
صلی الله علیه و سلم لای شیء سمی یوم الجمعة [illegible] قال لان
فیها طبعت طینة ابیک آدم [illegible]
و فیها الصعقة و البعثة و فیها البطشة [illegible]

در حالیکه درنگ کند [illegible] انتظار نماز فهو فی الصلوة

و فی کلام آخر ثلاث ساعات فیها ساعة لا یدعو فیها احد الا استجیب له پوشیده نماند که این حدیث
است که ابن عمر بوده که آخر ساعت از روز بتوان کرد تواند که آخر ساعت اول از روز بتوان کرد
مراد بود چنانچه ما بجا ذکر کردیم الحاصل ارجح اقوال این دو قول آمده و ترجیح یکی از این دو بر دیگری
اختلاف مانده در فتح الباری میگوید که صاحب الهدی مسلکی دیگر سلوک کرده و اختیار نموده
که ساعت جمعه منحصر است در یکی از این دو وقت مذکور و هیچ یکی از این دو حدیث معارض نیست
دیگری را لاحتمال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم دلالت نموده شده باشد در دو وقت یکی و در وقتی
دیگر دیگری که وحی آمده که در جمعه این ساعت اجابت است و باز دیگر چنین آمده که این
ساعت دیگر نیز هست پس هر دو ساعت اجابت باشد و این قول مختار ابن عبد البر است که گفت
بایدی درین دو وقت بدعا مشغول باشد و از امام احمد بن حنبل این نقل کرده اند و این طریق
بهتر است از طریق جمع و تطبیق والله اعلم بالصواب و باید دانست که درینجا اشکال آورده اند که ظاهر
حدیث حصول اجابت است هر داعی را بشرط تقدیم یا آنکه زمان مختلف میشود باختلاف بلاد
و مصلی و مقدم میشود بعضی بر بعضی و ساعت اجابت متعلق است بوقت و اتفاق با اختلاف آن
جمع نشود و جواب داده اند با احتمال آنکه ساعت اجابت متعلق باشد بفعل هر مصلی چنانکه
این در ساعت کراهت گفته اند که ساعت کراهت بوقت عصر است و لفظ ساعت مبین است
اگرچه آن ساعت خفیف است و احتمال دارد که تعبیر کرده شده از فعل بوقت پس تقدیر چنین باشد
وقت جواز خطبه یا بلوغ نماز تا نماز مثلا پس در حقیقت از جمله احوال اجابت باشد و اوقات
آن فلیتم خاصیت بیست و یکم آنکه صدقه دادن درین روز زیاده است بر صدقه در سایر ایام چنانکه
حدیث است که جمیع حسنات مضاعف میگردد درین روز چنانکه بیاید و ترمذی از انس
آورده که پرسیده شد از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم که کدام صدقه فاضل است فرمود
صدقه در رمضان و اطلاق این حدیث منافات دارد با اطلاق حدیث افضلیت صدقه در روز جمعه
مگر آنکه تقیید کنیم یکی ازین دو حدیث را بدیگری یا هر که اعم یا اقرب باشد یکی تا ثابت شود که افضل صدقه
در روز جمعه است در ماه رمضان یا آنکه ترمذی حدیث مذکور را تضعیف کرده و گفته که این
حدیث غریب است و صدقه بن موسی که یکی از روات این حدیث است چندان قوی نیست تو بد
خاصیت بیست و دوم آنکه روز جمعه مخصوص است بنماز جمعه که مقرون بخطبه است و لهذا
شرایط خطبه که در غیر آن موجود نیست مثل اشتراط نیت اقامت اگر در وطن نبود و استیطان اگر کرده

۸ در قول یازدهم ذکر کرده در فتح الباری یعنی حسن بن … دلیل آن آورده چنانچه هم

اقامت نکند بنا کرچه بوطن اصلی او در این دو نیت اقامت مقیم کرده و جهر بقرائت اگرچه صلوة
نهاری است و صلوة النهار عجماء و غیر آن از شرائط جمعه با وجوه و ادله که معلوم است خاصیت
بیست و سیوم آنکه روز جمعه است روزی است که مستحب و مختار از برای تجمع بر سایر ایام
فضل و عبادت چون تربیت ماه رمضان است و تخلص در عبادات را تجلی و ترک اشتغال و تنویر
بیع و شراء و مزیت او بر سایر شهور چنانچه در حدیث آمده که فضل الجمعة علی الایام کفضل
رمضان علی الشهور رواه الدیلمی فی مسند الفردوس عن جابر و مخصوص است بعبادات و اجبه
مثل نماز و خطبه و مستحبه مثل غسل و تطیب و تنظیف و غیر آن چنانچه رمضان نیز مخصوص است
بعبادات واجبه و مستحبه و چنانکه اهل اسلام را روزی متعین شده مثل سبت یهود را و یکشنبه
را که در آن روز عبادت واجبه و مستحبه را متفرغ شوند و از اشغال دنیوی متخلی و متجرد گردند
روز جمعه این امت مرحومه معصومه الاجتماع بر خطا و ضلالت و محفوظ از آفات و انواع عقوبات
را متعین شده چنانکه رمضان در بدل ماه شد و چون روز جمعه را تشبیه داد برمضان نور
شب قدر را نیز پیدا کرده و گفت ساعت اجابت درین روز مانند شب قدر است در ماه رمضان
در ورود انوار رحمت و اجابت و ابهام و عدم دریافت آن و ازین جهت گفت این روز فضل و زینت دارد
بر ایام هفته در اثنا از عبادات چنانچه رمضان را علما میگویند که هر که جمعه وی را حاصل آید
و اداب و وظایف آن را تکرار کرده و از آثام و مخالفات سالم ماند باید جمیع هفته وی را حاصل آید
و برکات که درین روز تحصیل کرده بتمام هفته عاید گردد و توفیق خیر با وی همراه واقع شود و از
مکفر کرده و روی الدار قطنی عن عایشة اذا سلمت الجمعة سلمت الایام و اذا سلم رمضان سلمت السنة و هر که
ماه رمضان وی را حاصل آید بتوفیق صیام و قیام و کسب خیرات بقیه شهور وی را حاصل آید
توفیق صیام و قیام و کسب خیرات شود و به برکت و سلامت بگذرد و بتوفیق و تکفیر و محو نیز مثل
این نیز گفته اند که حج بیت الله زادها الله تعظیما و تشریفا او را حاصل شود و از مخالفات و
فسوق که در حج اجتناب از آن لزوم نموده اند سالم ماند جمیع سنین عمر وی را حاصل گردد با این حساب
صلاح حال دو عقبا دین میزان و معیار و مدار سلامت حال هفته است و ماه رمضان میزان
سال و حج بیت الله میزان عمر خاصیت بیست و چهارم آنکه چون روز جمعه در هفته مانند عید است
در سال چنانچه احادیث آن گذشت و عید خواه عید فطر باشد یا عید الضحی هر یکی مشتمل است
بر نماز و عید الضحی مشتمل است بر قربان و عید فطر مشتمل است بر صدقه و روز جمعه مشتمل است

و تخلص در عبادات با تجلی و ترک اشتغال و تنویه از بیع و شراء و فرق او …

۸ الجمعة سلمت …

۸ سلامت و برکت …

بر قربان و عید فطر مشتمل است بر صدقه فطر و جمعه مشتمل است بر نماز و خوجل و علاه سائر تکبیر
و تعجیل در رفتن بمسجد بدل قربان و صدقه ساخته و قایم مقام آن کردانیده چه در حدیث صحیح
بخاری و مسلم آمده من راح فی الساعة الاولی یعنی کسی که برود بمسجد در ساعت نخستین فکانما قرب بدنة
پس چنانست که قربان کرده شتر را و من راح فی الساعة الثانیة فکانما قرب بقرة و کسی که برود در ساعت
دوم ساعتها پس گویا که قربان کرده گاوی را و من راح فی الساعة الثالثة فکانما قرب کبشا گویا
که قربان کرده گوسفند را و من راح فی الساعة الرابعة فکانما قرب دجاجة چنانچه گویا که تصدق کرده
مرغ خانگی را و من راح فی الساعة الخامسة فکانما قرب بیضة و این جزو حدیث بخاریست و ترک
مصنف آن از جهت ظاهر بوده و ذکر قربان در بعض اشکالات است و اکثر در دجاجه و بیضه قربان نباشد
مراد تصدق بآنهاست و سابقا در شرح خاصیت هفتم بدان اشاره نمودیم که دمای بیضه اشیا را بر صدقه
قایم مقام صدقه و فطر نمودیم باشد فافهم و در بیان مدت علما را اختلاف است بعضی از علما اهل
حمل بر ساعات فلکی کرده اند که تمام دوازده ساعت است و باستحباب تبکیر و تعجیل بعد از طلوع
آفتاب که حقیقت تبکیر است قایل شده و لهذا اگر بعد از زوال که دخول وقت جمعه است بعد از آنها
با پنج ساعت فلکی برود وقت جمعه گذشته باشد و اما بر معنی حمل بر ساعات فلکی مذهب شافعی است
و بیشتر علما رضی الله عنهم و بر ایشان وارد میشود که بر این تقدیر شروع در خطبه در اول ساعت سادس
باید چنانچه مصنف ذکر کرده زیرا که خامسه بوده و بعید است که بیش از وقت زوال خواهد بود و بعضی
حمل بر ساعات عرفیه لغوی کرده که عبارتست از اجزای لطیفه از زمان تبکیر و تعجیل بعد از زوال
اعتبار کنند و این تعجیل در رفتن بمسجد جمعه بعد از زوال مذهب مالک است و طایفه از اهل مدینه
و نقل کرده شده است از مالک کراهت تبکیر جمعه از اول نهار و امام احمد بن حنبل بلکه بعضی از
مالکیه نیز بر مالک انکار شدید کرده اند که این مخالف حدیث است و در روی تبکیر و رود یافته و لیکن
بتحقیق معلوم شد که حقیقت تبکیر تعجیل است بدینسان در اول وقت است هر وقت که باشد نهم اگر حد
ثابت شود که تعجیل در اول نهار باید کرد مخالفت است و اگر نه بوقوع لفظ تبکیر اثبات مخالفت نتوان
کرد و بعضی از مالکیه در تقویت مذهب مالک گویند که در حدیث واقع شده است من راح و حقیقت
رواح رفتن است بعد از زوال تا آخر نهار است و لیکن اکثر انکار کرده بر کسی که گوید رواح بعد از زوال باشد
و گفته که عرب راح بمعنی ذهب اطلاق کنند مطلقا در هر وقت که باشد و گفته اند که نکته در تعبیر برواح
برای آنست که فعل مقصود جز بانکه بعد از زوال الشمس اصحاب بسوی جمعه رواح گویند اگرچه

در وقت رواح بود و بعضی از مالکیه احتجاج کرده اند بروایت زهری که گفته معنی التهجیر الی الجمعة تهجیر
سیر در هاجره بوده که یعنی نیم روز است و جواب داده اند بروایت زهری که گفته مراد بتهجیر تبکیر است
چنانچه نقل کرده شده است از خلیل فقیه این بحث در بیان خاصیت هشتم که تبکیر بود از جمعه
گذشت خاصیت بیست و پنجم آنکه روز جمعه اخروی که صورت و حقیقت روز جمعه دنیوی است
روز تجلی حق جل شانه مر بندگان را در بهشت چنانکه گذشت خاصیت بیست و ششم آنکه حق جل شانه
قسم یاد نموده بروز جمعه یا در نموده از میان سایر ایام هفته قال الله تعالی والیوم الموعود وشاهد
ومشهود عن ابی هریرة رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الیوم الموعود یوم القیمة
و مراد بیوم موعود روز قیامت که وعده کرده است حق سبحانه بآمدن وی یا وعده
کرده است بعد از آمدن وی بنعیم بهشت و دیدار خود مر مومنان را و الیوم المشهود یوم عرفة
و مراد بیوم مشهود روز عرفه که حاضر میشوند در وی مومنان از آفاق و ملائکه یا گواهی داده شده
در وی با خلاص و رحمت و مغفرت اهل آن را والشاهد یوم الجمعة و مراد بشاهد روز جمعه است
که حاضر آمده است بر مسلمانان در روز عرفه بعرفات نمیروند و در انجا حاضر نمی شوند
او را مشهود خوانند یعنی مشهود فیه و روز جمعه بجای خود داند و چون جمعه بر سر ایشان آمده
و حاضر شده و والشاهد که گفته است شاهد یعنی گواهی دهنده است روز قیامت بر آن و طاعت مر اهل
خود را و مشهود نیز تواند یعنی گواهی داده شده است در وی یعنی قربت بخلق باشد ما طلعت الشمس
و فی روایة الشمس و تنکیر بار اداة مشهور و فضول است باعتبار تعدد و اختلاف یعنی طلوع نکرد
هیچ آفتاب در هیچ وقتی و لا غربت و نیز غروب کرد علی افضل و فی روایة علی یوم افضل من یوم الجمعة
یعنی هیچ روزی از ایام هفته فاضلتر از روز جمعه نبود فیه ساعة زیرا که در روز جمعه ساعتی است
لا یوافقها عبد مومن در نیابد آن ساعت را بنده مومن که بخواند یسأل الله فیها الخیر دعا کند بخدا برای
جلب نفع در وی یعنی الا استجاب له مگر آنکه قبول کند خدای تعالی آن دعا را و یستعیذ من
شر الا پناه جوید آن بنده مومن از بدی الا اعاذه منه مگر آنکه پناه دهد آن بنده را از آن بدی که در
او لحدیث مساوات آمده میان روز عرفه و جمعه باعتبار فضل یاد کرده الحق تعالی هر دو روز دیگر است
از روز جمعه چنانچه ظاهر عبارتست در اول و آخر حدیث منافات نبود و اگر مراد اثبات افضلیت
روز دیگر است از روز جمعه چنانچه ظاهر عبارتست در اول نه روز جمعه است بر سایر ایام هفته جایی
مفهوم و معانی ادای عبارتست و قد حقق موضعه مقصود آن باشد که اگر چه در رقم یاد کرده

آنکه در آخر فرموده ما طلعت شمس و لا غربت
علی یوم افضل من یوم الجمعة اگر ازان
نفی افضلیت

بهر چه برابر اند به دو لیکن روز جمعه مخصوص است بفضیلت دیگر که در ماسوای او نیست و آن
ساعت مذکور است در وی که کلام در وی افضلیت روز جمعه در فصل سابق گذشت اما پوشیده
نماناد که شاهد و مشهود که در آیت کریمه واقع شده است تفسیرهای دیگر نیز کرده اند و این حدیث را
که شاهد را بروز جمعه تفسیر کرده است امام احمد و ترمذی گفته که این حدیث غریب است شناخته — و ترمذی روایة کرده اند
نمی شود مگر از طریق موسی بن عبیده و وی را ضعیف میدانند خاصیت بیست و هفتم آنکه آسمانها
و زمینها و کوهها و دریاها و مجموع خلایق غیر بنی آدم و شیاطین از روز جمعه می ترسند بجهة علم
که حق تعالی بوقوع قیامت در روز جمعه ایشان را خبر داده است پس در هر جمعه ایشان را توهم و احتمال
بناگهانی آمدن قیامت در آن حاصل است چنانچه گذشت قال کعب الاحبار الا احدثکم ایها الخلق
کم شما را عن یوم الجمعة انها المخصوص روز جمعه است اذا کان یوم الجمعة که چون باشد روز جمعه
فزعت له غیر بسته بجهت این روز السموات والارض والجبال والبحور والخلائق کلها الا ابن آدم
والشیاطین بیست و هشتم آنکه روز جمعه روزیست که حق سبحانه و تعالی او را برای این امت مرحومه — خاصیت
ذخیره کرده است و نگاه داشته تا ایشان دیدا شوند و آن را دریابند و قبول کنند و مجموع امم بقیه
از یهود و نصاری از آن محروم شدند و راه بدان نیافتند و قایل آن نشدند قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ذخرة الله لنا روز جمعه ذخیره ایست که خدای تعالی نهاده بود برای ما و قال
گفت صلی الله علیه وسلم ما طلعت شمس ولا غربت علی یوم خیر من یوم الجمعة هدانا الله له
نمود ما را خدای تعالی بدان واضل الناس عنه و گمراه گردانید و راه بدان یافتن نمود مردم دیگر را آن
والناس لنا فیه تبع و مردم ما را درین روز تابع اند الحدیث تا آخر حدیث که در اول فصل گذشته است
خاصیت بیست و نهم آنکه این روز برگزیده حق سبحانه است از جمله ایام و نزد وی معظم است — و ممتاز
بفضایل و خصوصیات چنانکه دیگر روزی نیست چنانکه رمضان برگزیده است از جمله شهور
قدر از جمله شبها مکرم و معظم از جمله شبها قال کعب گفت کعب الاحبار ان الله اختار الشهور
فاختار شهر رمضان واختار الایام فاختار یوم الجمعة واختار اللیالی فاختار لیلة القدر تا آخر حدیث
از کلام سابق ظاهر است و معنی اختیار کرده شود در این اختیار کرد رمضان را اعتبار کرد به نظر او
و تمام شهور و ایشان گزیده از میان آنها رمضان را و کذا کذا البواقی خاصیت سیوم آنکه روز جمعه ارواح
مومنان به قبور خویش نزدیک می شوند نزدیک شدن معنوی و تعلق و اتصال روحانی به نظر وصال
اتصالی که ببیند اهل و زایران را که نزدیک به قبور آیند و می شناسند و خود هیچ شناسند ولیکن

شناسند شناختن زیاده بر شناخت سایر ایام از جهة نزدیکی که شده به قبور و گاه باشد شناخت از نزدیکی
بیشتر و قوی تر باشد از شناخت از دور و در بعضی روایات آمده که این شناخت در اول روز
از آخر آن و علاوه زیادت قبور در روز وقت صبح است و عادت دهر بر شریفه هم برین است خاصیت
سی و یکم آنکه روزه روز جمعه علی انفراده آنکه روز پنجشنبه یا شنبه را بدان ضم نداری پیش بعضی
علما مکروه است کراهت تنزیهی نزد جمهور و بعضی از امام ابوحنیفه و مالک که مکروه نیست
و استدلال ایشان بحدیث ابن مسعود است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که روزه
میداشت از هر ماه سه روز و کم بود که افطار میکرد روز جمعه و تاویل وی نزد ایشان آنکه مراد
نفی افطار است بر تقدیر وقوع روزه و ایام که در وی صوم داشت در آن بعید است و بعضی گویند که
از خصایص آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و از شافعی نیز دو روایت است و مصنف استدلال
کرده بر کراهت بقول خود که گفت قال محمد بن عباد سألت جابرا انهی رسول الله ایا منع کرد رسول
خدا صلی الله علیه وسلم عن صوم یوم الجمعة از روزه داشتن روز جمعه قال گفت جابر نعم و رب هذا
البیت آری منع کرد سوگند میخورم به پروردگار این بنا یعنی خانه کعبه و این لفظ بخاری نیست و در آخر او
یعنی آن قسم به رب و در حدیث مسلم سألت جابر بن عبد الله وهو یطوف بالبیت و در آخر گفت و رب هذا
البیت و در روایت نسائی آمده و رب الکعبة و فی الصحیحین قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یصوم
احدکم یوم الجمعة روزه ندارد یکی از شما روز جمعه الا یوما مگر آنکه روزی دارد روزی دیگر قبله پیش از
جمعه که روز پنجشنبه باشد او بعده یا بعد از وی که روز شنبه بود این لفظ بخاری یعنی این لفظ حدیث
که مذکور شد بر بخاری است و مسلم و لفظ حدیث مسلم این است لا تختصوا یوم الجمعة بخصوص
نگردانید روز جمعه بصیام بروزه من بین الایام از میان سایر روزها الا ان یکون فی صوم یصومه
احدکم مگر آنکه باشد واقع اتفاق روز جمعه در روزی که میدارد یکی از شما بعادة او چنانکه ایام
بیض و مانند آن و اول حدیث مسلم اینست لا تختصوا لیلة الجمعة بقیام من بین اللیالی ولا تختصوا یوم
الجمعة بصیام الحدیث و مصنف جزو اول این حدیث نقل نکرد از جهة عدم تعلق غرض وی بدان و عجب
عدم تخصیص لیلة الجمعة بقیام از خصایص جمعه نشمرد با وجود آنکه در صحیح آمده که گفته شود که وی در
مقام ذکر خصایص روز جمعه است و شاید این تخصیص وجه وجیه ندارد چنانکه در خاصیت دوم
ذکر شده و نیز ذکر کرد اصحاب او فی صحیح البخاری و عن جویریة بنت الحارث که یکی از ازواج مطهرات است
ان النبی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم دخل علیها یوم الجمعة در آمد بر وی روز جمعه و تا او صدر بود وی روزه

جمعه درآمد بروی روز جمعه و وی صایمه بود و حال آنکه جویریه روزه دار بود پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اصمت امس آیا روزه دار بودی دیروز قالت لا گفت جویریه روزه دار نبودم
دیروز قال اترید ان تصومی غدا آیا میخواهی که روزه داری فردا قالت لا قال
فافطری فرمود پس افطار کن و بشکن روزه را امروز و همین است مذهب اکثر علما که روز جمعه
تنها روزه ندارد و اگر داشته باشد بشکند و قال صلی الله علیه وسلم لا تصوموا یوم الجمعة وحده
روزه ندارید روز جمعه تنها و قال ایضا گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یوم الجمعة یوم عید و نیز
جمعه در حکم روز عید است فلا تجعلوا یوم عیدکم یوم صیامکم پس مگردانید روز عید خود را یوم صیام
روز روزه خود جز روزه داشتن در روز عید حقیقی حرام است و این روز نیز چون در حکم روز
عید است در وی لایق نباشد و اگر باشد باری تنها مقصود بالذات نباشد و در ضمن و موافقت روزها
دیگر باشد و شراح در وجه نهی از روزه روز جمعه تنها اختلاف دارند بعضی گویند وجه آنست که
تا روزه داشتن سبب ضعف بدن و کسر قوت نگردد و از اقامت وظایف و اوراد جمعه باز نماند
چنانکه در رخصت افطار روز عرفه مر ضعفا را گفته اند و این وجه ضعیف است و با روزه
داشتن روز سابق و لاحق مناسبتی ندارد چه آن ضعف تر و قوی تر شکسته تر است و جواب از این
بآنکه روزه پیش و پس جبر نقصان نکرد و اعمالی که ضعف واقع میکرد و میکند نیز ضعیف است چه
جبر نقصان بکسب خیرات دیگر نیز شود پس باید که بوجود آن روزه مستحب گردد و لا ادا بر وی نیز
برین وجه باید که کراهت مخصوص بوجه ضعف گردد و حال آنکه مطلق است و جواب از آنکه حکم
مظنه ضعف بوده قائم مقام حقیقت آن باشد چنانچه در سفر وجوه مستقیم دیگر بعضی گفته اند که اگر
چه این روز را عظیم و فاضل گردانیده اند با وجود آن مقتضی بیان تعظیمات باید داشت کرد که شرع
وارد است و زیاده بر آن کار پیش خود مبالغه نکرد تا موهم فضل صحیح و جوی نگردد و سبب تجاوز
از حد نشود و وجهی دیگر از حدیثی که در آخر مذکور شد مفهوم گشت احسن وجوهاست و فی کفایة
و تنها این بحث در باب الصیام نیز بیاید ان شاء الله تعالی خاصیت نهم و دهم اختصاص این روز است
باجتماع مومنان برای موعظه و تذکیر یعنی بطریق وجوب و خطبه در عیدین سنت است نه واجب
و اما اجتماع در عرفات برای وعظ و تذکیر نیست و خطبهای که در ایام حج خوانند نیز واجب نیست
و اگر مراد ازین هم صفت دانند فلا اشکال اصلا این خواص جمعه است که مصنف ذکر کرده و ورای
آن خواص دیگر نیز دارد و وجه عدم ذکر وی مر آنرا یا عدم اطلاع و استحضار وی یا ذهول وی از آن

آورده
با عدم صحت آن تردید باشد والله اعلم و شیخ جلال الدین سیوطی در شرح صحیح بخاری بعضی از آن
و زیاده بران در رساله المجد او غیره کرده اول آنکه اجتماع میکند در وی ارواح ذکر ابن القیم فی
کتاب الهدی النبوی دوم آنکه تخصیص کرده نشود شب جمعه بقیام چنانکه تخصیص کرده نشود روز جمعه
بصیام و قد مر تحقیق ذلک سوم قرات سوره جمعه و منافقین در نماز عشا شب وی چهارم خواندن
سوره قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در مغرب شب وی چنانچه در فصل قرائت گذشت پنجم
امان از عذاب قبر از آنکه بمیرد در روز جمعه و یا شب وی سیوطی در جمع الجوامع می آرد که احمد و بیهقی
از ابن عمر آورده اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یموت یوم الجمعة او لیلة الجمعة
الا وقاه الله فتنة القبر و صحیح تر ازین است آنچه در الباب از ابن عمرو از ابو نعیم در حلیه از جابر آورده که هر که
روز جمعه یا شب جمعه خلاص کرده شود از عذاب قبر و بیاید روز قیامت و حال آنکه بروی مهر
شهید داشته ششم مغفرت شصد هزار کس در شب جمعه و شصد هزار در روز آن در روایتی مغفرت
تمام مردم چنانچه گذشت در اول فصل در بیان اختلاف میان روز جمعه و عرفه مذکور شد هفتم ایستادن
ملایکه با صحف روز جمعه بر ابواب مسجد برای نوشتن مردم الاول فالاول تا وقت خروج امام
رواه احمد و ابو یعلی و الطبرانی و الضیاء المقدسی عن ابی امامة هشتم مضاعف حسنات در وی نهم
یعنی در وی نیز چنانکه طبرانی در اوسط از ابی هریره آورده که تضاعف الحسنات یوم الجمعة
دیلمی از انس آورده مکرر دو رکعت در روز جمعه فاضل تر است از هزار رکعت در غیر روز جمعه و یک
تسبیح در روز جمعه افضل است از هزار تسبیح در غیر روز جمعه دهم آنکه بر وی درگاه حق تعالی
را روز قیامت بر هیئت و صورت گردانند و بر آنکه روز جمعه را روشن و تابان میسر اهل جمیع یابس
گرد میکند آنرا کالعروس تهدی الی کریمها و روشنائی میکند آنرا کالعروس تهدی الی
میکند روز جمعه برای ایشان پس میروند در روشنائی او و رنگهای ایشان در صفا و سفیدی مثل
برف بود و بوی های ایشان مثل مشک خوش میکند در کوههای کافور میگردند و بوی ایشان جن
و انس و مینگرند بسوی ایشان از تعجب و حیرت تا آنکه در می آیند در بهشت و مخالط نبود ایشان را هیچ کس
مگر موذنان که بر امید ثواب اذان گفته باشند آورده السیوطی عن الحاکم فی المستدرک و البیهقی فی شعب
الایمان فهم جهت و کراهت بیع نزد اذان دوی یازدهم استحباب بیع و شراء بعد از نماز نزد بعضی فقها
والله اعلم **فصل** در خطبه نبوی صلی الله علیه وسلم در روز جمعه چون خطبه خواندی بجهت تحریص
شوق و مبالغه در استماع حاضران آواز بلند کردی بحدی که چشم ها سرخ شدی بجهت تحلی

بوارق انوار عظمت وجلال او ولوامع اصفرار الاعج وانذار وغضب وی سخن کشیدی تا آنکه گویا او صلی الله
علیه وسلم منذر جیشی است که میگوید صبحکم ومساکم یعنی آنکه میرساند ومنذر ایشان از لشکری که
بر ایشان تاختن می آرد واعلام میکند که اند در وقت صبح بر شما می تازند وغارت میکنند یا در وقت
شام می آیند وتیجی نیز نهد وذکر شدت غضب وتشبیه بمنذر جیش در متن صحیح مسلم ودر جامع
الاصول از حدیث وی ثابت است ومصنف آن را ذکر کرده ولفظ قیل که گفته شده در خطبه گفتی
در اینجا نیست بلکه گفته ویقول بعثت انا والساعة برای تحقیق شده وفر زیاده شده امر من با قیامة
کهاتین صحیح این دو انگشت وبرای بیان این دو اشاده میان انگشت نهاده دو انگشت میانه
جمع فرمودی ومقرون کردانیدی وگفته اند که اقتران سبابه بوسطی اشارت است باقتران ساعت
بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم گویا که وجود ساعت وبعثت آن قدر است متصل وزمان فاصل
در میان نیست یا بیشتری دیگر در میان تیجا نمی رود در میان انگشت انگشتی دیگر میان نیست وبعضی
گفته اند که اشارت است بانکه بعد زمانی میان ساعت وبعثت آن قدر است که میان سر این دو انگشت
که سبابه اصغر است از وسطی بعضی مقدار ازقیامت پیشتر مبعوث شده ام وبنا الآن قیامت رسیده
می آید وظاهر لفظ حدیث بقرن بین اصبعیه که مصنف ترجمه آن کرده ناظر در معنی اول است
اما النجر در مشکاة در باب قرب الساعة بروایت بخاری ومسلم از حدیث شعبه از قتاده او انس
کرده گفت شعبه شنیدم قتاده را که گفت کفضل احدیهما علی الاخری گفت ندانستم که قتاده این را از
انس گفت یا خود دانسته وینز از ترمذی از حدیث مستورد بن شداد آورده که بعثت فی نفس الساعة
فسبقتها کما سبقت هذه لهذه صحیح است در معنی ثانی وبعضی گفته اند که احتمال دارد که مراد از ساعت
دعوت وتبوع آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم بقیام قیامت چنانچه سبابه در وسطی وظاهر مراد
مصنف که گفته جمع فرمودی معنی اول است وبعد از آن گفتی اما بعد لفظ اما بعد بعد از حمد
وثنا در خطبه مسنون است وبخاری بابی برای آن منعقد کرده ودر فتح الباری گفته که اختلاف کرده اند که
اول کسی که این کلمه را گفته کیست طبرانی در حدیث مرفوع از ابی موسی اشعری آورده که داود است
علیه السلام وگفته که در اسناد این ضعف است ودر حدیث موقوف از شعبی آمده که فصل الخطاب که
داود را داده اند چنانکه در قرآن مجید میفرماید واتیناه الحکمة وفصل الخطاب این کلام است وبعضی
گفته اند که اول کسی که تکلم کرد به این یعرب بن قحطان است وقیل کعب بن لوی وقیل سحبان بن وائل
وقیل قس بن ساعده وقول اول اکثر واثبت است وجمع کرده شده است میان این اقوال با نکرات

دلال

دلالة الحقیقی است ودر بولاغ اصابة فان خیر الحدیث کتاب الله وبهترین سخنان در فصاحت
وبلاغت ودر فضل وشرف ودر وعظ ونصیحت کتاب خدا است که قدیم است وصفت خدای
عز وجل است ومنزل است برای تبلیغ احکام وهدایت خلق وخیر الهدی یعنی هدی ها یکسر ها دال
هدی محمد وبهترین سیرت ها وطریقه محمد است صلی الله علیه وسلم وشر الامور محدثاتها وبدترین
چیزها است که نو پیدا کرده شده است وبدعت است در دین وکل بدعة ضلالة وهر امر محدث وبدعت
که مخالف سنت وسبب تغیر آن باشد گمراهی است ضلالت است وکراهیت وتمییز میان اینها در اول کتاب الاعتصام
ودر متن صحیح مسلم ودر جامع الاصول انا اولی بکل مومن من نفسه ثم ترجمه هر مومن را وقریب
ترم بوی من نفسه از نفس وذات آن مومن چه نفس وی مراد وی را بلا اعانت ومحنت کند ومن
او را از نامه آفات وبلیات دنیا وآخرت نگاه دارم وهمه محل امانت دارم من ترک مالا فلاهله
کسی که بمیرد وبگذارد مالی پس مال آن مال اهل او کسان او وارث است ومن ترک دینا او ضیاعا وکسی که بگذارد
وامی را یا عیالی را فالی وعلی او برای شکسته او بر من است ودر متن صحیح مسلم ودر جامع الاصول بعد
یعنی رجوع بمن است وکفایت عیال وی وبر من است قضای دین وی امام نووی در شرح مسلم
میگوید که این حکم بعد از آن شد که ابواب فتوح بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم مفتوح گشت
اول بار دعا میکرد وصلاة نمی گزارد بر آنکه مدیون بمیرد تا مردم بنا بر آنکه ادای دین کنند واصحاب
قضای دین واجب بود بر آنحضرت یا از راه تکرم وتفضل میکرد ونیز از خصایص آنحضرت
نیست بلکه واجب است بر سایر ائمه اگر در بیت المال چیزی باشد وامری مهم از دین در میان مسلمانان
انتهی رواه مسلم عن جابر بن عبد الله وفیه لفظ له وهو لفظ دیگر امده است هم از مسلم در آن جا
کانت خطبة النبی یوم الجمعة بود خطبه پیغمبر صلی الله علیه وسلم روز جمعه یحمد الله ویثنی علیه بما هو
اهله بآن حمد میگفت خدا را وثنا وصفت میکرد بر وی بصفات کمال که او مستحق آن است
ثم یقول اثر میگفت این کلمات را من یهده الله فلا مضل له ومن یضلل فلا هادی له وخیر الحدیث
کتاب الله تا آخر حدیث که اول مسوق کرده وهمانی یعنی مثل حدیث مسلم جامع الخیر در روایت
وی آمده روایت کرده ولکن نیست هرو تا خر چنانچه در جامع الاصول آورده است ونزاد النسائی
وزیاده کرده نسائی بعد قول وی وکل بدعة ضلالة این کلمه که وکل ضلالة فی النار وهر ضلالت
ضلالة در آتش است وکاه گفتی الحمد لله نحمده ونستعینه ونستغفره ونعوذ بالله من
شرور انفسنا من یهده الله فلا مضل له ومن یضلل فلا هادی له واشهد ان لا اله الا الله وحده

دو انیه بر باده وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله او زبده مانند که قدوم اورد چما
بکه و مردی بود افسونگر که این افسون بهبکو مردم را از جنون و مس چون بشنید سخنا
مکه داکو می گفت محمد دیوانه شده است او را علاج باید کرد پس ضماد بلجو گفت چه باشد
که این مرد را به بینم و علاج جنون کنم شاید که الله تعالی شفا دهد او را بر دست من پس آمد و آنحضرت
را صلی الله علیه وسلم دید گفت یا محمد بیا تا ترا افسون کنم مرا این باد دانی علی که از بحر بیلا
کرد و مرا بجز دنبا دکو به بخواهی که ترا بدان علاج کنم پس آنحضرت این کلمات برخواند الحمد لله
ونستعینه ونستغفره الی آخره ضماد افسونگر که گفت که این کلمهای خود را که خواندی باز برخوان بر من
آنحضرت صلی الله علیه وسلم سه بار این کلمات را برخواند آنگه گفت واشنیده ام من سخنان
کاهنان و ساحران و شاعران را و فهمیده ام هیچ نمانند این کلمات را و بتحقیق رسیده است
این کلمات قاموس بحر را یعنی میانه دریا را که عمیق تر و عظیم تر است و گفت بده دست خود را
تا بیعت کنم ترا بر اسلام پس ضماد بیعت کرد و مسلمان شد مسلم از ابن عباس این کلمات را در
قصه تا عبده ورسوله حکایت کرده و مصنف درین خطبه زیادت کرده این را که ارسله بالحق بشیرا و
نذیرا بین یدی الساعة من یطع الله ورسوله فقد رشد ومن یعصهما فانه لا یضر الا نفسه ولا یضر
الله شیئا و غیر و این ومن یعصهما فقد غوی ونسأل ربنا ان یجعلنا ممن یطیعه ویطیع رسوله ویتبع
رضوانه ویجتنب سخطه انما نحن به وله و این زیادت که در این حدیث را ابو داود از ابن مسعود روایت
کرده و بیهقی نیز ... این زیادت را بار زیادت و بدانکه در صحیح مسلم حدیثی از عدی بن حاتم آورده
که مردی در حضرت رسول صلی الله علیه وسلم خطبه خواند من یطع الله ورسوله فقد رشد ومن
یعصهما فقد غوی پس آنحضرت گفت بد خطیب است تو یعنی ومن یعصهما ولم یکفت ومن یعص الله
ورسوله اختلاف کرده اند جماعه گفته اند که سبب آن بود که وی در تثنیه الله ورسوله را کرد در ضمیر
تثنیه که مقتضی تسویه است پس امر کرد او را به تشدید اسم الله معطوف رسوله بر وی که مقتضی تبعیت
و رجحان است و این وجه مشهور است ولیکن ضعیف است چه اقتضا جمع در ضمیر تسویه را محل
و از جهت وقوع از جمع و تثنیه بعینه در کلام آنحضرت در صحیح که ... آمده گو شده و مثل آن در حدیث
دیگر که در علامات کمال الایمان واقع شده است ان یکون الله ورسوله احب الیه مما سواهما نیز
واقع شده است و بعضی گفته اند که سبب انکار آن خطیب وقف کرد بر ومن یعصهما که موهم عطف
او است بر من یطع الله ورسوله و وقوع فقد رشد جزای وی و علی هذا ... و مخالف است

ما قول ومن یعص الله ورسوله فقد غوی
مسرو ... الکاروی صلی الله علیه وسلم
مر آن خطیب را در ...

نوعیا ق حدیث دالها لا یخفی واقرب آنست که این نوعها را بجز آن بود که لایق بشان خطیب نیست
این مقام بسط و تفصیل و تطویل است و عدم کلال و ملال از آن شیخ عبارت حدیث است کو مند
شد بنا اقتصار بر همین نمود که باید سلوک طریقه اختصار و اجمال والله اعلم بحقیقة الحال و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم سورة ق بسیار بر منبر خواندی از جهت اشتمال آن بر مواعظ شدیده و زواجر
و ظاهر لفظ دلالت دارد بر خواندن تمام سوره و در بعضی حواشی نوشته اند که مراد بعضی سوره است
١٥٠ و عادت شریف همچنین بود و این کلام نووی تردد در تحریم مفهوم میشود در قرائت کل و قرائت بعض
بعض و قرائة بعض او رفته است بحدیث ام هشام بنت الحارث بن النعمان که صحابیه
انصاریه مشهوره است که گفت بود تنور ما و تنور رسول خدا یکی تا دو سال یا یکسال و کسری
میکذبنست معرفت خود با حوال آنحضرت و شرف قرب جوار وی صلی الله علیه وسلم و گفت
ما حفظت سورة ق والقران المجید الا من فی رسول الله
مگر از دهان رسول خدا صلی الله علیه وسلم ما یخطب بها علی المنبر خطبه خواند آنحضرت
را این سوره بر منبر و در جمیع روایات مسلم و در روایة ابو داود یقرأها کل جمعه و امام
نووی گفته که این حدیث دلیل استحباب قراءت سوره ق است کلها او بعضها در هر خطبه جمعه و لیکن
مصنف مطلق آورده و مقید بکل جمعه نساخت مانا که لفظ حدیث که وی از آنجا نقل کرده بمعنی
باشد که دکر او بکل کثرت و مبالغه است چنانکه گفت بسیار بر منبر خواندی و ظاهر آنست که
اکثر بحقیقت خود هم باشد مراد دهان مبارک آنحضرت باشد که ام هشام دیده بود والله اعلم لیکن
ارباب روایات احادیث بسیاری از خطبهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم حفظ کرده و ضبط نموده
یکی از آنها که متضمن بیان وصیت جمعه و تاکید و تایید او است مصنف آورده و کفر و حفظ
خطبه و حفظ و ضبط کرده اند اصحاب روایات احادیث خطبهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم
من روایته از روایات ابی الحسن علی بن زید بن عبد الله بن جدعان تیمی که معدود است
بصری اصل مکی است ... و او شنیده از انس بن مالک و ابی عثمان نهدی و سعید
بن المسیب و روایت کرده از وی سفیان ثوری و عبد الله بن عمر القواریری مات سنه ثلاثین
و مائة و فیها ضعف و در روایت این خطبه ضعیف هست بجهت بعضی روات وی و این خطبه را ابن ماجه
از روایت جابر بن عبد الله نیز آورده یا ایها الناس ای مردمان توبوا الی الله قبل ان تموتوا توبه کنید
از گناهان و باز گردید بطاعت خدای عز و جل پیش از آنکه بمیرید و از بیم آنکه ... وقت

مردن و کذشتن متعین نیست و احتمال دارد که هم امروز مرک در رسد و مبادرت نمایند در آن
دران در اضیاف آنچه فرمود بادروا بالاعمال الصالحة و مبادرت نماید و شتابی کنید در
پیش فصلوا الذی بینکم و بین ربکم و پیوند کنید و نیز محکم کنید آن نسبت و عهدی را که میان
شما و میان پروردکار شماست بکثرة ذکرکم له بسیاری ذکر کردن شما پروردکار را عز اسمه و ذکر وی
مشهور لا اله الا الله است قلبا اولا ثانیا تحقیق شامل است هر عمل صالح را که تقربا الی الله کنند
و بین محبة قولهم و کثرة الصدقة فی السر والعلانیة از باب تخصیص بعد از تعمیم باشد و تجربا
فانها اجر داده شوید اجری عظیم که جز بعده کار تعالی عظیم قدر آن نداند براندازه صدقه
که در عمل و رزید و عطف اجر مخصوص ذکر نکرد و مطلق کذاشت و تجربوا و شاکر شوید نزد
خدا و تخلق و ترزقوا و روزی داده شوید و تکثرا ده شوید در روی شما ابواب برکات از اسمان و زمین
واعلموا ان الله قد فرض علیکم الجمعة و بدانید که خدای تعالی فرض کردانید بر شما نماز جمعه را فی مقامی
مکتوبة فرضی که نوشته شده است در کتاب مجید و لازم و موکد کردانید شده است بر جمیع مسلمان
فی مقامی هذا در محل ایستادن من که اینست فی شهری هذا در ماه من که اینست فی عامی هذا
من که این است الی یوم القیمة تا روز قیامت که تشریع و تحکیم بند کان منتهی بدان روز است انتهی
باید فرضیت نماز جمعه مقصود ذکر همین است و ذکر فی مقامی هذا الخ استطرادی است و مقا
احتمال دارد که اسم نماز بود و مراد زمان روز باشد و اکر اسم مکان هم بود مراد همان روز باشد
و اکر اسم مکان هم بود مراد قیام در آن وقت دارند فانهم من وجد الیه سبیلا جمعه فرض است بر
هر که راه یابد بسوی وی و توانائی رسیدن بوی و واجب کرد در وی با استجماع شرایط آن و شرایط وجوب
جمعه در کتب فقه مذکور است و شاید که توبکوئی جاری کف دور است و اکر هم ایجاب است کنی
آن دیکر بوجه آنکه شرط وجوب جمعه بعد از وجود مصر یا فنای آن بلوغ و عقل و ذکورت و حریت
و اقامت و صحت و سلامت عین و رجلین پس جمعه بر مرد آن فرض بود نه بر زنان و برده کان و نه بر
و بر مقیمان نه بر مسافران و بر تندرستان نه بر بیماران و نه کوران و لنکان و هر که بعد از نماز جمعه
از تنب تواند به نزد اخود رسید و شب کرد جمعه بر وی واجب بود و اینجا قال الامام ابو حنیفة و هم
چنین امده است در حدیث قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الجمعة علی من آواه اللیل اخرجه الترمذی
و ظاهر مراد از من وجد الیه سبیلا همین بیان مسافت که امکان وصول جمعه داشته باشد
و ما آن انشاء تمم جمیع شرایط آن استیم تعم الله الی یوم فمن ترکها فی حیاتی پس کسی که ترک کند جمعه را

در حیات من او بعدی یا ترک کند آنرا بعد از حیات من جحودا بها یا بعلت انکار کردن آنرا او استخفافا
بها یا بجهة سبک پنداشتن وصول اهانت آنرا وله امام جائر او عادل و او را پادشاهی باشد جور
کننده یا عدل کننده یعنی بر وجه بهم تقدیر اقامت جمعه از دست پادشاه ادعای این جا ذا اعتذار
وقت کرده تصحیح شرط عدالت و اقامت حدود و اجرای احکام در حد مصر معتبر است که بسیار
شود شعار اسلام است بهم تقدیر باید کرد و خود در آخر زمان چه جای اینست اخر اقامت جمعه در زمان
عبد الملک بن مروان که پادشاه وقت بود و حجاج که امیر الامرا او بود میکرد تذکره یا لاتر او روی ظالمی
بود و صحابه رسول حاضر بودند و هیچ یکی از ایشان انکار نکرد دیگر چه توان کفت و نکویند که
سکوت صحابه از جهت ظلم و ترس وی بود و از اینجا رضای باطن ایشان معلوم نشود چه اجماع صحابه
بر باطل هرچند مقام خوف بود جایز نباشد و علما الانام اید بطلان بسیاری از احکام دین و دیگر
کفته اند که سلطان جائر ظالم اکرچه در چیزهای دیگر ظلم کند اکر در اقامت جمعه عدالت ورزد
نزد ایشان بس است و رعایت عدالت در تمامه امور مشکل است و کفته اند که در آن بلاد که رواج
کفار نه مسلمان امیر است که اقامت جمعه و اعیاد بکند و اکر یکی از قاضی سازند قاضی مسلم
بتراضی مسلمانان و با الجمله فرموده هر که ترک کند جمعه را فلا جمع الله شمله پس جمع مکناد حق
تعالی پریشانی او و شمله انا شمله اداست بمعنی جمعیت آید و بمعنی پریشانی و اینجا بمعنی آخر
ولا بارک له فی امره و برکت ندهاد خدای تعالی در کار وی الا و آکاه باش ای مخاطب و بشنو و لا صلوة
له و مقبول نیست نماز وی جمعه که ترک کرده است مر او را نماز ولا زکوة له و نیز زکوة
مر او را ولا حج له و نیز حج است مر او را ولا بر له و نیز هیچ نیکی که کند مقبول است مر او را حتی
یتوب تا آنکه توبه کند از ترک جمعه و جحود و استخفاف وی فان تاب پس اکر توبه کند و رجوع کند از آن
کناه تاب الله علیه توبه کند و رجوع کند حق تعالی بر وی بعفو و رحمت پوشیده نماند که اکر مراد
حقیقت جحود و استخفاف است آن خود کفر است و هیچ عبادت با کفر مقبول و صحیح نبود مکر بتو
و رجوع با سلام و این ظاهر است چندان احتیاج به بیان ندارد و ظاهر است که جحود و استخفاف
در عمل مراد بود یعنی عدم مواظبت و مداومت که با ترک کردن و تکاسل نمودن که تشابه ایست با انکار
دارد برین تقدیر ذکر عدم قبول عبادات تغلیظ و تشدید باشد بر ترک جمعه و امثال این اقرب
بمقام نماید والله اعلم بعد از ان احکام چند از باب امامت یاد کرد خواه در جمعه باشد یا
غیر آن و فرموده الا لا تؤمن امرأة رجلا ولا یؤم اعرابی مهاجرا ولا یؤم فاجر مؤمنا ... تشدید و نوع تغلیظ

که امامت نکند امرأة رجلا یعنی مردیرا ولا اعرابی ولا یؤمن یعنی بیان صیغه است ولیکن بیان شما
اعرابی مهاجر او باشد که امامت نکند بادیه نشینی کسیرا که هجرت کرده خلاصه معنی آنکه امامت نکند
جاهل عالم را چه غالب بر بادیه نشینان جهل بود ولا یؤمن فاجر مؤمنا و امامت نکند فاسق
مر مسلمان صالح را الا ان یقهره بسلطان مگر آنکه قهر و غلبه و اکراه کند صاحب سلطنتی که بجای
سیف و سوط ترسیده میشود از شمشیر وی و تازیانه او یعنی بطوع خود امامت کند نباید مگر از جای
کردن شاید است امام کردانیدن او درین صورت ضرورت است و عادت شریف آن بود که غالبا خطب
جمعه را کوتاه خواندی ابو داود از حکم بن حزن کلفی آورده است که گفت شدم و آمدم بر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم با هفت کس یا نه کس و درنگ کردیم نزد وی روزی چند و شاهد شدیم در
ایام جمعه پس خطبه ایستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم تکیه بر عصایی یا قوسی پس حمد گفت
خدا را و ثنا گفت بروی بعزه و ما بعده کلماتی خفیفه طیبه مبارکه پس گفت یا ایها الناس انکم لن تفعلوا او لن تطیقوا
کل ما امرتکم به ولکن سددوا و ابشروا و رواه احمد و ابو داود و مسلم و ترمذی از جابر بن سمره آورده اند
که گفت بودم من که میگذاردم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم نمازهای پس بود نماز وی میانه نه
بسیار دراز نبود و در روایت ابو داود هم از جابر آمده که بود نماز وی میانه و خطبه وی هم میانه میخواند
چند آیتی از قرآن و تذکیر میکرد مردم را بدان و اکثر احیانا در آخر خواندی نسبت بنماز کوتاه بودی
و نماز دراز نسبت بخطبه را ذکر کرده برای ترغیب در تطویل نماز و قصر خطبه و شاید که مقصود
اصلی ترغیب بر تطویل نماز است والله اعلم فرمود که ان طول صلوة الرجل بدرستی که درازی نماز مرد
وقصر خطبته مئنة من فقهه علامتیست و نشانیست از فقه و دانش وی و فقاهتیست از آنرو
که وجه وی آن بود که در موعظه و نصیحت حرف بسیار است خصوصا از آنحضرت که مصدر جوامع الکلم
و مظهر غرایب حکم است و معرفة آنکه در طاعت و عبادة کوتاه است و بهیه بیقین خود متعول است
چنانکه گفته اند [illegible] دیگر آنکه وعظ خود [illegible]
نیز [illegible] فعل آنحضرت و تعلیم است [illegible]
طیبه [illegible] گفته که نماز اصل است و خطبه فرع است [illegible]
وتفضیل [illegible] امام ابو حنیفه در خطبه مقدار الحمد لله [illegible] سبحان الله [illegible]
و زیادتی [illegible] سنت و استحباب [illegible] فاسعوا الی ذکر الله و مراد بذکر الله
خطبه است و ذکر الله [illegible] وصل [illegible] آورده که گفت خطبه خواندن [illegible]

و کوتاهی خطبه جمعه

نه بیجا ذکر کرد و بلیغ خواندی چیزی از منبر فرود آمدی که بهم بالایقاظ تحقیق خطبه بلیغ خواندی اما
موجز خواندی یعنی اگرچه ایشان تطویل [illegible] خواندی موجز بودی گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله
علیه وسلم که میگفت ان طول صلوة الرجل و قصر خطبته مئنة من فقهه فاطیلوا الصلوة و اقصروا الخطبة
و ان من البیان لسحرا امام نووی درینجا اشکال کرده و گفته که امر باطالة الصلوة با حدیث تخفیف
صلوة و حدیث کانت صلوته قصدا منافی است و جواب داده که مراد از تطویل صلوة است نسبت
بخطبه نه تطویلی که شاق بود بر مردم پس وی اقتصاد است در طول [illegible] و ان من البیان لسحرا
[illegible]
بجانب حق کند [illegible]
مقصود [illegible] افتاده است [illegible] و افضل آنست که خطبه [illegible]
امام ابو حنیفه [illegible] جایز است [illegible] و بعضی گفته اند [illegible]
روایات [illegible] اختلاف است [illegible]
و گفته [illegible] و هو الصحیح و علیه العمل و در خطبه قواعد اسلام [illegible]
و مهمات [illegible] تعلیم کردی [illegible] و ترغیب در آخرت [illegible]
در اثنای خطبه حاجتی [illegible] سوال کردی [illegible]
کردی سخن [illegible] حاجت [illegible] جواب دادی و انگاه خطبه را تمام کردی [illegible]
چنانکه ابو داود و ترمذی و نسائی [illegible] آورده اند که [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم
خطبه میخواند پس حسن و حسین رضی الله عنهما آمدند [illegible]
و میلرزیدند پس فرود آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از منبر و برداشت هر دو را [illegible]
[illegible] صدق الله انما اموالکم و اولادکم فتنة [illegible]
[illegible] قطع کردم سخن را [illegible]
و نسائی از انس بن مالک آورده اند که گفت [illegible] رسول خدا صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] حاجت [illegible]
اما [illegible] چنانکه مسلم و نسائی از ابو رفاعه عدوی آورده که گفت [illegible] رسول خدا صلی الله علیه
وسلم و آنحضرت خطبه میخواند پس گفتم یا رسول الله مردی غریب آمده و سوال میکند از دین خود
[illegible] پس اقبال کرد بر من رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ترک داد خطبه را

[illegible] نیز ابو داود و نسائی هم

تا قرآن میخواند و رسید تر دهکی و کری بی او کرد آنحضرت نگاه نیم کرد با جامه او از آهن بود و نشست بر
رسول خدا صلی الله علیه وسلم و شروع کرد تعلیم کردن مرا از آنچه تعلیم کرده است مر او را پروردگار
او پس بعد آمد بسوی خطبهٔ خود و تمام کرد آن را صلی الله علیه وسلم امام نووی گفته از این حدیث معلوم
شود که هرگاه کافری در آمدن در اسلام سؤال کند واجب شود تعلیم وی بالفور از جهت بودن
وی اهم از جمیع امور و اگر در وقت خطبه حاجتی باشد در میان جمع بعیدی حاضر از امر مهم بودی به تصدق
و تحریض کردن بدان هیچ باکی نبود و در وقت جمعه نکاه اصحاب سنن و غیر ایشان از ابو سعید
خدری رضی الله عنه آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطبه میخواند در روز جمعه در آنجا
مردی در آمد ... پس فرمود او را آیا گذارده نماز گفت نه فرمود بگذار دو رکعت و ترغیب
کرد مردم را بر صدقه و در بعضی روایات آمده که گفت او را ذکر چنین مکن و قیام ابن عمر سلیک
صیغه تصغیر و همین حدیث است که متمسک شافعی است در وجوب تحیة المسجد اگر چه در وقت
خطبه باشد و در تحقیق این است کلام طویل الذیل که متضمن طالب و ملاحظه مقررات است در جا
در خطبه جمعه در انصات و نه خطبه انشاء الله ذکر کرده شد و در شرح ابن الهمام گفته که مکروه است
خطبه را اگر تکلم کند بعد از خطبه مکروه است در مهر و غیر چنانچه در قصه عثمان ... وضو برای جمعه معلوم
شد و چون نام خدا یاد کردی یا نکته شهادت اشاره نمودی چنانکه مسلم و ابو داود و ترمذی
و نسائی از عمار بن رویبه آورده اند که وی دید بشر ابن مروان را بر منبر که هر دو دست برمیداشت
پس گفت قبح الله هاتین الیدین دیدم رسول خدا را و خدا می بیند این دو دست او که تحقیق دیدم من رسول
خدا صلی الله علیه وسلم که زیاده نمیکرد بر اشاره کردن به انگشت شهادت و چون جماعت تمام حاضر
شد نزدیک برای خطبه بیرون آمدی آنحضرت از حجره ... اگر در مسجد بودی تنها و خادم و حاجب
وی نبودی چنانکه الآن متعارف است و بیرون آمدی خطبه جمعه و عید و در حرمین و غیر آنها که
با جامه که زیبا و اهل آن بوضع غریب و طیلسان میکنند و بیشتر آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر کجا ...
الکه بجا ... عادت نمیکند نبود و همچنین طیلسان و ... طیلسان را داشت
چنانچه در قاموس گفته ... طیلسان باشد اما طیلسان خاص که ... است
نام نوعی از طیلسان ... و جامه ... بر ملا نیز معتاد نبوده است ... احتمال
که ملا برای ... بخوانند و معنا ... ملا ... معتاد ... است در آنجا
نبودی ... نفی مطلق کند ولیکن در ذکر شمائل از مسلم بروایت عمرو بن حریث آورده که

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خطبه خواند و بر سر مبارک وی عمامه سیاه بود و کذا ... بود
نقطه ... و ... و نیز در یکی از دو روز جمعه ... در خوانده و نیز ... بر منبر
تعمیر ... نبود و این ... اما ... العمامه بین الکتفین که بعضی از آن تعبیر نمی کنند
کرده اند اما ... فعل آنحضرت بود و مخصوص بجمعه نیست چنانکه در بسیار عادة لباس آنحضرت
باید انشاء الله تعالی فاذا ... چون در مسجد در آمدی ... حاضران را سلام کردی و چون بر منبر برآمدی
روی بسوی کسان آوردی و دیگر بار سلام کردی آنگاه بنشستی رواه ابن ماجه عن ابن عمر و ابن ...
نقل کرده اند که سلام نگوید خطیب بر قوم مگر آنکه ... مخصوص بآنحضرت داشته اند ... روایت
آن بحضور ... در حاشیه شرح ابن الهمام ... نقل کرده که ... گفته که چون
امام بر منبر ... ظاهر مذهب آنست که سلام نگوید زیرا که خروج امام برای قطع کلام است
پس چرا ... سلام چنانچه مذهب شافعی است و حدیثی که از ابن عمر روایت کرده اند
ضعیف است و ... در این باب حدیث صحیح ... احادیث ضعاف که احتجاج ... و اگر ...
شود عمل ... کلام ... و بلال ... اذان گفتی ... سنت آنحضرت در زمان
غیر از این اذان نبود و ... بعضی ... همین اذان است ... وجوب سعی و حرمت
بیع و اصح آنست که معتبر اذان اول است اگر ... بعد از زوال است گفته اند زیرا که مقصود
از اعلام است ... حاصل شد و همچنین در زمان ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و چون ... خلافت
بعثمان بن عفان رسید و کثرت ... مردم ... اذان دیگر ... از این
اگر ... موضعی ... بیرون مسجد ... که آن را زوراء خوانند ...
در اینجا گویا ... در روایت ... گرده اند ... اذان دیگر
در بعضی احادیث ... اذان ... گرچه اول است ... بعض ...
در عبادة نبود ... که اول ثالث ... است و ... و در بعضی ... التیسیر گفته باعتبار ...
با اذان ... در حدیث ... اذانین صلوة نیز ... چنانچه ... در بعضی
و ... که در زمان ... آنحضرت ... اذان بود ... در زمان عثمان ...
... اذان اول ... و اذان دیگر ... جمعه گویند در زمان آنحضرت ...
صحابه ... بعد از ایشان ... عمل ... در اکثر بلاد اسلام ... معلوم ... که ...
پس باید ... بعد اذان اول ... اگر ... اعلام الصلوة الصلوة نیز بگو

و در بعضی کتب واقع شده است که اذان اول از مستحدثات بنی امیه است و هذا ایضا ابن حجر رای
که بعضی محققان گفته اند که همین اذان که عثمان رضی الله عنه بر زورا امر فرموده بود هشام
بن عبد الملک آن را بمسجد نقل کرده والله اعلم و در بعضی روایات آمده که اذان اول در زمان
عمر بن الخطاب بود رضی الله عنه از استر ابن حجر رفت و بعضی گفته که در زمان عمر بن الخطاب مجرد
اعلام بود و عثمان آن را بالفاظ اذان محکم کرد و بر مکان عالی فرمود این جمله نسبت بوی کردند
و بر هر تقدیر آن چیز که خلفای راشدین کرده باشند آن را بدعت نباید گفت و اگر بعضی از اطلاق
اطلاق بدعت بر آن کرده باشد بمعنی آنست که در زمان آنحضرت نبود و مقصود تتمیم و ترجیح
آن نخواهد بود کذا قال العلماء چون بلال از اذان فارغ شدی آنحضرت برخاستی و خطبه کردی
بی فاصله میمیان و بنحوی دیگر میان اذان و خطبه و در ایستاده خطبه خواندن احادیث و اخبار
صحیح بسیار آمده و نزد امام ابو حنیفه و مالک و احمد قیام سنت است زیرا که مقصود ذکر است
و آن حاصل است بقعود و آنکه گویند که خطبه بجای دو رکعت است بحقیقت نیست مراد است
که قصوری که در جمعه در عدد رکعات ظهر واقع شده خطبه جبر نقصان آن در ثواب میکند
و لهذا استقبال قبله و حرمت تکلم که شرط کرده اند در نماز در خطبه نیست و لیکن چون مواظبت
آنحضرت صلعم بر آن ثابت شده است باشد و ترک آن بی ضرورت مکروه کذا فی شرح ابن الهمام
و نزد شافعی واجب و از مالک نیز روایتی در وجوب آمده و در صحیح بخاری و مسلم و غیره از
جابر بن سمره آورده که آنحضرت خطبه میخواندند قایما بعد از آن می نشستند پس ایستاده خطبه
دیگر میخواندند هر که ترا خبر دهد که نشسته میخواندند دروغ گویست و مسلم و نسائی از کعب بن عجره
آورده که وی در مسجد در آمد و عبد الرحمن بن ام الحکم را دید که [illegible]
که خطبه میخواند نشسته گفت ببینید این خبیث را که نشسته خطبه میخواند و حال آنکه حق تعالی
فرموده است و اذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا الیها و ترکوک قایما و سبب نزول این آیه آنست که
رسول خدا صلی الله علیه و سلم خطبه میخواندند و اهل مدینه را قحط و گرانی غله سخت رسیده بود
ناگاه درین میان شنیدند که قافله از شام رسیده است همه برخاستند و بجانب قافله رفتند
و آنحضرت را تنها در خطبه ایستاده گذاشتند رفتند مگر دوازده تن از صحابه که ابو بکر و عمر از ایشان
بودند نشسته ماندند و چون خبر بود ترکوک قایما معلوم شد که خطبه در حال قیام بود و از معاویه
نیز نقل کرده اند که خطبه نشسته میخواند و گفته اند که وی در آن معذور بوده که شکم وی

ذکر جمعه عثمان رضی الله عنهم

بسیار شده بود و طاقت ایستاده شدن و خطبه خواندن نداشت کذا فی فتح الباری و نیز گفته که در
که عبد الرزاق از معمر از قتاده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ابو بکر و عمر و عثمان خطبه میخواندند روز جمعه
ایستاده چون بر عثمان رضی الله عنه شاق شد قیام در اثنای خطبه می نشست و استراحت میکرد
ساکت می بود بعد از آنکه بجا آوردی ایستاده میخواند و چون معاویه امیر شد خطبه
اول نشسته میخواند و ثانی را ایستاده و لیکن او در زمانی بود که طاقت ایستادن نداشت کذا
فی فتح الباری انتهی و در شرح ابن الهمام گفته که قصه عثمان رضی الله عنه که گویند چون روز اول جمعه
بعد از تولیت خلافت بر منبر آمد و گفت الحمد لله حصر شد مذکور نیست در کتب حدیث بلکه
در کتب فقه چنانکه در هدایه گفته است والله اعلم و قبضه تیغ و نیزه بدست گرفتن یا تکیه و اعتماد بر
کمان یا عصا میکردی و گفته اند که اعتماد بر شمشیر و مانند آن اشارت است بآنکه قوام این دین
بشمشیر و سلاح است و ابن تیمیه گفته که این سخن جهل است چه قوام این دین بقرآن و وحی است
کذا فی المواهب اللدنیه و در بعضی روایات فقه حنفی آمده که اتکای امام بر قوس یا عصا مکروه است
صحیح آنست که مکروه نیست از جهت ورود سنت و در روایتی آمده که آنحضرت اعتماد بر عنزه میکرد که
با وی می بود و در روضة العلماء نقل کرده اند که در هر بلدی که فتح وی بغلبه و محاربه است چنانکه
مکه معظمه اعتماد بسلاح کنند و انجا که بصلح است چنانکه مدینه مطهره بعصا و لهذا شافعی و غیره
در حرم شریف اعتماد بسیف کنند که بر قول ایشان فتح آن بطریق عنوه است و نزد حنفیه بعضی
گویند و ایشان بصلح است کما بین فی موضعه و مصنف سکوت کرد از تعیین اعتماد بر کمان یا عصا این
کان از آن بود که منبر ساخت اما بعد از اتخاذ منبر محفوظ نیست که بر چیزی اعتماد کرده بعصا و نه
و نه غیر آن و قصه ساختن منبر آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش از وضع منبر قریب
بمحراب متصل جانب غربی خطبه ایستاده میخواندند و گاه گاهی بسبب طول قیام و عروض ملال بر تنه نخل
که در آن مقام نصب کرده بود تکیه میزد و در مدینه زنی بود از انصار که غلامی داشت نجار
پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم کس نزد آن زن فرستاد که امر کن آن غلام نجار را که تا
چند چوب آورده منبری برای من بسازد تا بر آن بر آمده خطبه خوانم بعد از آن آن زن نیز فرموده
حضرت غلام خود امر کرد وی از چوب گز منبری ساخت سه درجه و در موضعی که الحال منبر
شریف است بنهادند و چون آنحضرت بر منبر بر آمد و خطبه خواند آن چوب که پیش از این بدان
تکیه زده خطبه میخواندند از فراق صحبت آنحضرت بزاری آمد و آواز کرد چنانکه ناقه آواز کند

صحابه آواز ناله از آن شنیدند و آنحضرت از منبر فرود آمد و او را در کنار خود گرفت
تا از گریه و زاری باز آمد و این خبر حنین جذع یعنی زاری کردن این چوب مشهور است و بعضی گفته اند
که بحد تواتر رسیده و طول منبر شریف بقول اصح دو ذراع بود و عرض او یک ذراع و عرض هر درجه
شبری و تا زمان خلفای راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین آن منبر بجای خود بود و اول کسی
که او را بجامه قبطی پوشید عثمان بن عفان بود و بقولی اول کسی که کسوت کرد معاویه بود و هم در
زمان امارت خود وقتی که در شام بود قدوم آورد و خواست که منبر آنحضرت را صلی الله علیه
وسلم بشام ببرد و چون از جای خودش بجنبانید ... آفتاب گرفته شد بحدی که ستاره های
آسمان نمودار گشت پس معاویه از آن خیال برگشت و اعتذار آورد با اصحاب گفت که مقصود من
تفحص و تحقیق حال آن چوب بود تا او را بهمین نحو در مبانید بعد از آن شش پایه بران دیگر افزود و
منبر نه پایه شد الا آنکه ... داشت و در بعضی روایات این حکایت بروانت که در مدینه مطهره
از جانب معاویه حاکم بود که معاویه از شام بوی نوشت که منبر مصطفی را بشام بفرست پس ... الله
اعلم و وضع منبر در سنه سابع بود و بقول اصح در ثامن و چون ... شد مردم بجهت تبرک از آن ...
و صحیح آنست که آن منبر بیادگار معاویه ساخته بود و در حریقی که در سنه اربع و خمسین و ستمایه در مسجد
شریف شد سوخت بعد از آن خلفا و ملوک هر کدام منبری ساختند و در سنه ثمان و تسعین
و ثمانمایه که کاتب حروف باقامت مدینه مطهره مشرف بود سلطان مصر ... از هفت چوب
... ساختند و ... سلطان ... تاریخ آن ... و در ... وضع منبر و اسم صانعان اختلاف
روایات است که در محل خود مذکور شده است والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در میان
هر دو خطبه لحظه نشستی چنانچه در حدیث جابر بن سمره آمده و خاموش بودی و دعا ... از آن حضرت
درین وقت بصحت نرسیده است و لیکن یکی از اقوال که در تعیین ساعت جمعه در اجابت دعا
در آن آمده قول هست که وقت جلوس بین الخطبتین است و ... از بعضی شراح مصابیح نقل
کرده است و مقدار این جلوس آنست که هر عضوی در محل خود قرار یابد و این جلسه سنت است
و فرض نیست و نه واجب ... حصول مقصود ... و در کتب ... عمر بن ... آورده که گفت
دیدم علی بن ابی طالب را رضی الله عنه که خطبه خواند و نه نشست تا آنکه فارغ شد و بعضی از اصحاب
احمد بن حنبل بوجوب آن رفته اند جهة مداومت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر آن و چون از خطبه دوم
فارغ شدی بلال رضی الله تعالی عنه اقامت گفتی و آنحضرت از منبر فرود آمدی و ... و آنحضرت

صلی الله علیه وسلم در حالت خطبه مردمان را نزدیک شدن فرمودی و فرمودی که حاضر آیید ذکر را و قرب
شوید از امام و بیا که مرد دور افتاده از مقام خیر تا رفته رفته پس افکنده شود و موخر کرده شود در دخول
بهشت اگرچه در آید ... ابو داود و امام احمد از سمرة بن جندب و بخاموشی در خطبه امر کردی و نهی
ان الرجل ... گفتی که مرد لو قلت لصاحبه ... خود را در وقت خطبه انصت خاموش
باش فقد لغا پس بحقیقت لغو گفت چه در امر کردن بخاموشی سخن گفت و خاموشی را که بجا آوردن میکرد
خود از دست داد و هر که لغو گفت فلا جمعة له یعنی ... او را جمعه و ثواب آن بر وجه کمال نبود و لغو کلام
غیر مشروع ... و در کتب ... این لفظ ... کرده است که آنحضرت
حضرت فرمود اذا قلت لصاحبك یوم الجمعة انصت والامام یخطب فقد لغوت و لفظ ترمذی
و نسائی همانست که مصنف ذکر کرده و در ... ذکر انصات و اقوال
در آن تفصیل نوشته شده است و ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... خبر داده
کرده است احمد از ابن عباس من تکلم یوم الجمعة ... روز جمعه والامام یخطب در حالی
امام خطبه میخواند ... مثل الحمار یحمل اسفارا ...
بر میدارد ... نیست این
عالم بی عمل است ... ایشان را
ایشان در وقت خطبه ... والذی یقول انصت ... دیگری را در وقت خطبه
انصت لیس له جمعة ... جمعه ... و فرمود یحضر الجمعة ثلثة
نفر حاضر میاید جمعه را سه کس ... حاضر ها
باللغو ... آن سه نفر مردی است که حاضر شد جمعه را باللغو فذلک حظه منها ... لغو است
نصیب وی از جمعه ... محروم است از ثواب ... حضرها بدعاء ... دیگر است
که حاضر شد جمعه را بدعاء فهو رجل دعا الله ... دعا
کرد خدای را ... ان شاء اعطاه ... است بدعا
اگرچه شرایط و آداب آن مفقود بود ... و اگر خواهد منع کند ... استماع
شرایط و آداب ... دعا ...
بنده ... واجب نبود
و رجل حضرها ... مرد دیگر است که حاضر شده است جمعه را بانصات و سکوت ...

در کلام و باطل و لم یتخط فرق تسلیم و کلام نزد و یا بال الکره کردن مسلمان را و لم یوذ احدا او آزار
نکرد کسی را بالکره به روان جابر جز اتیدن و جای تنگ ساختن هیچ یکی را فانی کفارة لما بین آن جمعه و او را
کفارت شد الی الجمعة التی تلیها از گناهان صغیره کرده است تا جمعهٔ دیگر که متصل وی آید او را
و زیادة ثلاثة ایام و سه روز دیگر بالای آن و ذلک و این ثابت آن الله از جهة آنکه حق
عز و جل یقول میگوید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها هر که بیاید بنیکی کند مرا و راست ده چندان
پس یکهفته و سه روز بالای آن جزا و یکی و نیکی بده باشد و ذکر ابو داود و هو عن عبد الله بن عمرو از این
حدیث معلوم شد که مرتبه خضوع و خشوع و انصات و سکوت و عدم ایذای مردم بلند تر از
دعا و سوال است و در حدیث ترمذی از معاذ بن انس جهنی آمده است قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم من تخطی رقاب الناس یوم الجمعة اتخذ جسرا الی جهنم و احادیث درین باب بسیار است
و چون بلال از اذان فارغ شدی پیغمبر صلی الله علیه و سلم شروع در خطبه کردی این حکم سابق معلوم
شده است فایده در اعاده آن نیست و اگر مقصود از ذکر آن توطیهٔ این قول است که گفته و کسی
بیست گذارد سنت مانعی وارد شود که مولف مصنف از قول او کسی سنت گذارد نفی مشروعیت
سنت است پیش از جمعه چنانکه از سیاق کلام وی واضح است که وقت برخاستن برای سنت گذاردن
پیش از اذان و شروع در خطبه است نزد وقت فارغ شدن از اذان پس اولی آنست که ابتدا بهمین
حکم میکرد که پیش از خطبه کسی سنت گذاردی یا گوید پیش از آن از جمعه سنتی است مصنف چنانچه بعد
ظهر پس این قول او داخل تحت خبر اندائیم بلکه کلام مستانف است و با وجود آن خالی از
و بالجمله مقصود وی انکار سنت است پیش از جمعه میگوید که سنت گذارد پیش از جمعه نزد
آنحضرت نبود و بعضی از علما که سنت جمعه قایل شده اند قیاس بر ظهر میکنند و اثبات سنتی بقیاس
جایز نیست بعد از آن با اتفاق قایل نشده اند نفی آن میکند و میگوید که علما که در سنن صلوة
کرده اند و بضبط نمازهای سنت اعتنا نموده اند در سنت پیش از جمعه چیزی روایت نکرده اند
و اما بعد از جمعه چون بمنزل باز گشتی چهار رکعت نماز بگذاردی و اگر در مسجد گذاردی دو رکعت
گذاردی و صح عنه من کان منکم مصلیا بعد الجمعة هر که باشد از شما نماز گذارنده بعد از جمعه
فلیصل بعدها اربعا پس گو که بگذارد بعد از جمعه چهار رکعت این حدیث را مسلم و ابو داود و ترمذی
از ابو هریره روایت کرده اند و گفت ترمذی این حدیث صحیح است عمل بر اینست از اهل علم و مذهب
اسحاق آنست که اگر در مسجد بگذارد چهار رکعت و اگر در خانه بگذارد دو رکعت و عکس آنچه در متن

مذکورات

مذکورات است که بر هر دو آنچه در کتب در نماز پیش از جمعه و بعد از وی آمده موافق کلام مصنف با
آن نقل کنیم و بالله التوفیق بدانکه نماز بعد از جمعه هم چهار رکعت آمده و هم دو رکعت و هم شش رکعت
اما چهار رکعت در حدیثی که مصنف آورده و در روایتی از مسلم آمده که اگر چیزی باعث عجلت شود
بگذارد دو رکعت در مسجد و دو رکعت وقتی که بر گردی و در روایت ابی داود اگر گذاردی دو رکعت
در مسجد پس از آن بیا به منزل بگذارد دو رکعت دیگر و اما دو رکعت مسلم و ترمذی از ابن عمر
آورده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که میگذارد بعد از جمعه دو رکعت و گفت ترمذی
که درین باب حدیث از جابر آمده و حدیث ابن عمر حسن صحیح است و عمل برین است نزد بعضی از اهل
علم و با وی قایل است شافعی و احمد و در روایت بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از
نافع با اختلاف الفاظ آمده که گفت بود عبد الله ابن عمر که میگذارد در روز جمعه دو رکعت در
خانه خود و در روایتی چون بر میگشت از جمعه میگذارد در خانه خود دو رکعت و اطالت میکرد در
دعا و میگفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم و در روایتی آمده که ابن عمر میگذارد بعد از جمعه
دو رکعت و اطالت میکرد در آنها و میگفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که میکرد این را و اما
شش رکعت ابو داود و ترمذی از عطا آورده که دید ابن عمر را که گذارد بعد از جمعه در مسجد دو رکعت
پس گذارد بعد از آن چهار رکعت و در روایتی آمده که بود ابن عمر چون میگذارد جمعه را بمکه پیش میرفت
از جای نماز پس میگذارد دو رکعت پس پیشتر میرفت پس میگذارد چهار رکعت و چون بمدینه می بود
میگذارد جمعه را و رجوع میکرد بسوی خانه خود و میگذارد دو رکعت و نمیگذارد در مسجد پس
گفته شد او را ازین حال گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که میکرد آنرا و گفته اند که این پیشتر رفتن
ابن عمر از مکان نماز و رفتن بمنزل در مسجد بجهت آنست که در حدیث آمده است که نماز بعد از نماز
دیگر نگذارد تا تکلم نکند یا بیرون نرود و این حکم در جمیع نمازها جاریست و فصل کردن بکلام بخبر
خروج است با تکلم و فرق میان مکه و مدینه تبعیدا از آنزد اول و نرفتن بخانه در آن بجهت آنست
و الله اعلم که خانه ایشان در مدینه بمسجد نبوی قریب بود و متصل بآن و در مکه مسافر بود
و منزل بعید پس وقت بگذاردن افادهٔ مقام رجوع به بیت ساختند و بعضی از شراح مشکوة گفته اند
که گذاردن بمکه در مسجد بجهت تعظیم مکان است که جایز است در وی اینجا مکروه است و جایز نیست
در غیر وی چنانچه نماز در اوقات کراهت در اینجا مکروه نیست و در غیر آن مکروه و ترمذی گوید
که روایت کرده شده است از علی ابن ابی طالب که وی امر میکرد که بگذارند بعد از جمعه چهار

مود ننده بدخول وقت بر قول ایشان بود و ایشان اعلام میکردند او را بدخول وقت چنانکه در
حدیث ابن ام مکتوم آمده است که اعلام میکردند او را بعد آمدن وقت اذان تا اذان میگفت
انتهی اگر گوئیم مقصود این بعضی که نفی سنت قبل الجمعه میکنند نفی نماز سنت که راتبه جمعه باشد
گوئیم که مقصود اصل اثبات نماز است پیش از جمعه خود گذارد چهار رکعت وقت زوال کما ثبت
و حال آنکه گفتند که مراد باین چهار رکعت سنت ظهر است نه چراکه سنت جمعه نباشد والله اعلم
در صحیح بخاری در ترجمه باب گفته باب الصلوة بعد الجمعة وقبلها بعد از آن حدیث آورده در وی رکعت
بعد الجمعه را گفته و در صلوة قبل الجمعه حدیثی ذکر نکرده و در فتح الباری نقل نموده ابن المنیر او که گفت
گویا بخاری نظر نموده تعرض بصلوة قبل الجمعه این قصد داده که اصل استوای ظهر و جمعه است تا دلیل
بر خلاف آن دلالت کند زیرا که جمعه بدل ظهر است و چون اهتمام وی بیشتر بود تعیین ذکر صلوة بعد الجمعه
بیشتر بود چه نبود در صحیح حدیث در آن تعرض بیان مخصوص داشت و لهذا انتقاد کرده ذکر
بعد را بر قبل در ترجمه بر خلاف عادت و رعایت مناسبت انتهی و این سخن نزدیک باشد که مصنف
گفت که بعضی از علما گرفته اند که سنت جمعه قایل شده اند قیاس بر ظهر ممکن است اما پوشیده نماند که
این طریق که از فتح الباری نقل کرده شد قیاس نیست بلکه این همان سنت است که در ظهر بود و حکم
نخعی و بالجمله جماعتی از محدثین سنت پیش از جمعه را منکر شده و مبالغه کرده اند در انکار و این
قوم احادیث را که در این باب روایت کرده اند و از ابن عباس و از ابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره
آورده اند تضعیف میکنند و در فتح الباری میگوید که قوی‌تر آنچه تمسک کرده شود در
در مشروعیت رکعتین پیش از جمعه عموم حدیثی است که تصحیح کرده است آن را ابن حبان از حدیث
عبد الله بن الزبیر رضی الله عنهما که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم ما من صلوة مفروضة
الا و بین یدیها رکعتان تا آخر قال العبد الضعیف اصلح الله حاله با وجود آنچه ذکر کرده شد از روایات
وارده در باب صلوة پیش از جمعه عجب است از مصنف که گفته علما در سنت پیش از جمعه حدیثی
روایت نکرده اند والله اعلم **فایده** از محیط نقل کرده اند که در هر موضع که شک بود در شرائط جمعه
اهل آن موضع را باید که بعد از جمعه چهار رکعت بگذارند بنیت ظهر آخر تا اگر جمعه صحیح نیفتد
از جمعه و فرض وقت باداء ظهر بیقین بیرون آمده و از فتاوی الحجه آورده اند که هر احتیاط قرائت
کرده است که پیش از جمعه چهار رکعت سنت بگذارند و بعد از وی چهار رکعت بنیت سنت وقت
پس ظهر بهتر دو رکعت سنت گفته و قول صحیح مختار نزد ما این است تا آنکه از جمعه بیرون آید و بعضی

چهار رکعت انتهی و سنت بعد از جمعه چهار است نزد ابی حنیفه و نزد صاحبین شش اول چهار آنگاه
دو اما نماز پیش از جمعه نیز ثابت شده است ترمذی در جامع خود بابی عقد کرده است بعنوان
باب فی الصلوة قبل الجمعة و بعدها و گفته است که روایت کرده شده است از ابن مسعود که وی میگذارد
پیش از جمعه چهار رکعت و بعد از جمعه چهار رکعت و گفته که سفیان ثوری و عبد الله بن المبارک
بمذهب ابن مسعود رفته اند و در جامع الاصول آورده از زهری از ثعلبة بن ابی مالک القرظی که ایشان
در زمان عمر بن الخطاب رضی الله عنه نماز میکردند روز جمعه تا آنکه بیرون می‌آمد عمر و می‌نشست
بر منبر و اذان میگفت مؤذن الحدیث و ظاهر است که ابن حجر در صحیح بخاری از حدیث سلمان رضی الله
عنه آورده است که ثم یخرج فلا یفرق بین اثنین ثم یصلی ما کتب له و در صحیح مسلم از ابی هریره
که من اغتسل ثم اتی الجمعة فصلی ما قدر له ثم انصت تا آخر ناظر در سنت پیش از جمعه است والله اعلم
و سیوطی در جمع الجوامع از ابی هریره آورده من کان مصلیا یوم الجمعة فلیصل قبلها اربعا و بعدها
اربعا رواه ابن النجار و در مواهب لدنیه مذکور است که بعضی گفته اند که آن دو رکعت که حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم ابو سلیک غطفانی را امر کرد بگذارد در آن وقت خطبه و تحیة مسجد نبود
سنت پیش از جمعه بود و هم در مواهب میگوید که روایت کرده ابوداود و ابن حبان از طریق ایوب
از نافع که گفت بود ابن عمر که اطالت میکرد در نماز پیش از جمعه و بعد از جمعه دو رکعت در خانه
خود و میگفت که همچنین میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و باین حدیث احتجاج کرده است
امام نووی در خلاصه بر اثبات سنت جمعه پیش از وی و اعتراض کرده شده است بر این که
قول ابن عمر که گفت اینچنین میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم راجع بفعل اخیر است که گذاردن
دو رکعت است بعد از نماز جمعه در خانه نه مجموع گذاردن قبل الجمعه و بعدها بقرینه احادیث دیگر
و نیز گذاردن نماز پیش از جمعه اگر مراد بعد از دخول وقت جمعه است آنحضرت خود وقت زوال
بیرون می‌آمد و مشغول بخطبه میشد و بعد از وی بنماز جمعه پس گذارد نماز پیش از جمعه گنجایش
ندارد پس از تنفل مطلق باشد نه سنت جمعه انتهی پوشیده نماند که حصول یقین به برآمدن آن
حضرت متصل بزوال و اثبات این بحیثیتی که پیش از وی در خانه نماز نمیکرده باشد مشکل است و در
شرح ابن الهمام میگوید که خروج آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگذارد بعد از زوال آفتاب چهار رکعت
و پیغمبر خود این ساعت است که گشاده میشود درهای آسمان الحدیث و همچنین است در
حکم کرده در حق صحابه زیرا که ایشان پیوسته می‌دریافتند وقت زوال را چنانکه صورت بلکه اضافه

٢ از موطا

٢ و چون بیرون آمد عمر

٢ بعد از زوال بود و مستحب است که بعد از گذاردن اربع رکعات باشد و میگوید که واجب است حکم کرده بوقوع این امور از جهت آنکه آنحضرت در زمان نوافل از علوم الکمه آنحضرت صلی الله علیه وسلم م

کفته‌اند کی ابن حجار کفته که بعد از جمعه احتیاطا بنیت ظهر میکذارند و بهتر آنست که پیش از جمعه بکذارند تا
کر جواز جمعه را با جماعت بکذارد پس از آن بنیت ظهر بکذارد و در بحر السائل قطعی عمل نماز
کنانچه جمعه که کذارده مانند فاسد بود و کفته‌اند که اکر در دو رکعت آخر این چهار رکعت بعد از فاتحه
سوره نیز بخواند بنیت نفل و اشتغال بنیت قراءة سوره در دو رکعت آخر بهتر است زیرا که در حدیث
آمده است که آنحضرت در دو رکعت آخر فرض رباعی سوره قصیر میخواند و بقول مختار نزد حنفیه
نا خواند آن واجب نیست که بخواند تا آنکه سجده سهو واجب کردد و اختلاف کرده‌اند در
کیفیت نیت این نماز بعضی کفته‌اند که کوید فرض آخر ظهر را نیت علی فی ذمتی و بعضی کفته‌اند که این
نیت کند که آخر فرض است ادراک کرده‌ام و نادیده ظاهر از اطلاق عبارت فقها آنست که احتیاج
باین تقییدات نیست بلکه نیت صلوة ظهر وقت کند چنانچه در سایر ایام میکند چه اکر جمعه صحیح
نیست بلکه پس این فرض باقی است بیقین و الا تطوع بنیت فرض صحیح است و صحیح است که جمع صحیح
اکر چه سلطان جایر باشد تنفیذ جمیع احکام بالفعل صورت بندد و ذکر جمیع هذه المسایل فی
الهدایة والله اعلم **فصل** در نماز عید فطر و عید اضحی عید از عود است و عید کویند که در وی عود میکند
و مکرر می‌آید در وقتش و این وجه علم است بر مواسم دیکر نیز چنانچه … از جهة بعضی قید
زیاد کرده‌اند مخصوص بدان کفته عود میکند بفرح و سرور و موجب فرح و سرور در عید فطر
شکر اتمام نعمت صیام است و در عید اضحی اتمام نعمت حج که بوقوف عرفات که معظم ارکان اوست
حکم تمام میدارد و جمعه که عید هر هفته است شکر اتمام نمازهای هفته پس شکر انعام ارکان اسلام
عیدی کردانیده که باعث اجتماع و فرح و سرور اهل اسلام کرده و وضع کرده‌اند و شکر طاعت و عبادت
بحکم لئن شکرتم لازیدنکم بطاعت و عبادت مخصوص است اما اکر تجویز ادای آن در وقتی معین و اتفاق
اجتماع نبود شکر اتمام انواع نعمت مناسب نیفتاد و بعضی کفته‌اند او را عید بجهت تفاول بعود وی کفتند
یعنی بتفاول باز آید و سال دیکر برسد چنانکه قافله را در ابتدای خروج قافله کفتند که تفاول کنند برجوع
و باز کشتن بود کویا تفاول است بانکه برود و باز آمدن باز کردد و در بعضی حواشی هدایه آورده
اند که عید از آن کویند که بر روز کار … وضع کرده است بندکان از فرح و سرور و فضل
و کرم خویش بر بندکان خود … میشود که اشتقاق عید از وعید بعید است چه این اجوف است
و آن مثال است که قابل اشتقاق نیست … و جمعه و صلوة عیدین بمذهب امام ابو
حنیفه فرض است … واجب کویند … بجهت ثبوت او سنت است

بکتاب غیر نزد صاحبین سنت و شافعیه نقل کفته‌اند که آن را افضل بود اول داشته‌اند و بقول … سنت مؤکد
و مالک کفته سنت و واجب و وجوب است و این با مکرر … که دلایل واضح الوجوب … در مذهب امام ابو
حنیفه مذکور است نیز بنابر … نزد امام احمد فرض عین است چنانچه نزد ابو حنیفه و صحیح نزد وی
که فرض کفایت است و بروایتی از امام ابو حنیفه نیز همچنین آمده و عادت حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم آن بود که نماز عید اضحی و عید فطر … در مصلی که داردی … رواه البخاری و مسلم
و آن مکان … است بیرون شهر بر جانب غربی مسجد شریف بیرون شهر دروازه مصری که قافله مکه از آن
جانب در آید … مسجد شریف … است کذا فی تاریخ المدینه … دلیل است بر
بیرون بر آمدن برای نماز عید بصحرا افضل است از کذاردن در مسجد با آنحضرت با وجود آن
فضل و شرف که مسجد … در مصلی بیرون بر آمد … جاهای دیکر بطریق اولی بود و … است
ناس در آن مسجد مکر آنکه عذری باشد چنانکه کفته … عید باران بود در مسجد کذارده و …
یکبار … صاحب مواهب لدنیه از ابن القیم نقل میکند که کفته که نماز عید را در مسجد
مکر یکبار اکر باران رسیده … اکر با ثبت شود … حدیث در سنن ابی داود
مرویست انتهی و اهل مکه … اعادت بر این دارند که در مسجد میکذارند و مصلی بیرون
نروند و بعضی کفته‌اند که در مسجد افضل است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم که در مسجد کذارد
بجهت ضیق وی بود بخلاف مسجد مکه که وسعت تمام دارد و … اهل شهر … میکنند
و برمعاودت شرف و برکت حضور … وسعت مسجد شریف الآن بر وجه کفایت …
این بلاد … مبارک وی صلی الله علیه و سلم کرد وسعت مسجد … بود …
بیشتر … و در شرح ابن الهمام میکوید که … است که بر امام … است بخلاف …
با ضعفا نماز در شهر بکذارد … زیرا که نماز عید جایز است که کذارده شود در شهر … در دو موضع باتفاق
و هم جایز است در سه موضع نیز اکر چه … بخلاف … امام و قیاس بر جمعه … زیادتی …
نیز میکرده و در بلاد … همچنین میکنند امام و عادت آنحضرت آن بود که در دو عید حله
پوشیدی … که بر عیدین و جمعه آن را پوشیدی حله جفت جامه را کویند
که از ازار و رداء … است مانند نام جنس جامه است مثل … چنانچه بعضی توهم کنند که
مخطط بخطوط … سرخ … پوشیدی و این جنس برد در یمن بسیار بود … میکویند … است
چنانچه … دیکر … احادیث واقع شده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم

کفته اند که ابن جهاد کفته که بعضی از جمعه احتیاطا بنیت ظهر میکنند و بهتر آنست که پیش از جمعه بکذارد و بعد
کر جو بجمعه در جماعت بکذارد پس از آن بنیت ظهر بکذارد و در بخارا السادات علی بعضهم الامام
کند با جمعه که کذارده مانند فاسد بود و کفته اند که اکر دو رکعت اخر ابن جهاد کفته بعد از فعل
معلوم تین بخواند بنیت رفع و استعاده بنیت قراءة سورة در رکعت اخیر هر یک باید که در
امکان است که آنحضرت در دو رکعت اخیر فرض اربع سورة مختصر میخواند و بقول مختار نزد حنفیه
تا خواندن آن واجب نیست که بخواند بنا بر آن سجده سهو واجب کردد و اختلاف کرده اند در
کیفیت نیت این نماز بعضی کفته اند که کوید فرض آخر ظهر سعی علی فی ذمتی و بعضی کفته اند که تعیین
نیت کند آخر فرض است ادراک کند وقت [illegible] و ظاهر از اطلاق عبارة فقها آنست که احتیاج
باین تقییدات نیست بلکه بنیت صلوة ظهر وقت کند چنانچه در سایر ایام میکند زیرا که جمعه صحیح
نیست بلکه پس این فرض باقی است بیقین و لا انقطاع نیت فرض صحیح است و صحیح آنست که جمعه صحیح
اکرچه سلطان جابر باشد و تنفیذ جمیع احکام بالفعل صورت بندد و ذکر جمیع هذه المسائل فی
الحدیقه والله اعلم **فصل** در نماز عید فطر و عید اضحی بدانکه روز عید کویند که عود میکند
و مکرر می آید در هر سال و این وجه عام است بر مواسم دیکر نیز اما انتقال یا از جهت بعضی قیود
زیاد کرده مخصوص باید کشته بود میکنند بفرح و سرور بموجب فرح و سرور در عید فطر
شکرانه تمام شدن صیام است و در عید اضحی تمام شدن حج که بوقوف عرفات که معظم ارکان اوست
حکم تمام میدارد و جمعه که عید هر هفته است شکرانه تمام نمازهای هفته پس شکرانه انتهاء ارکان ابدا
عیدی کردانیده اجتماع و فرح و سرور اهل اسلام کرده و وضع کرده اند و شکر الطاعات و عبادات
حکم آن شکر [illegible] بر طاعت و عبادت [illegible] وقتی معین و اتفاق
اجتماع شود شکر انتهاء [illegible] مناسب [illegible] و بعضی کفته اند او را عید بجهت تفاول بعود و بقا
یعنی بقا باد و سال دیکر برسد چنانکه قافله را قافله کفتند به تفاول رجوع
و باز کشتن بود که به تفاول است بانکه بر رود و [illegible] در بعضی حواشی هدایه آورده
اند که عید از آن کویند که [illegible] و وضع کرده است بنده کان از فرح و سرور و فضل
و کرم خود تن بر رحمت و عادة میشود که اشتقاق عید از عود [illegible] بعید است چه ابن الجوزی است
و آن مثال [illegible] صلوة عید بر مذهب امام ابو
حنیفه فرض است چنانچه جمعه و بروایتی واجب و کویند که [illegible] سنت است

بکتاب و نزد صاحبین سنت و شافعیه نقل کفته اند و آن را افضل تر اهل دانسته اند و بقول سنت موکده
و مالک کفته است واجب و وجوب اینجا مکر معنی آنکه بایستی واحمد از جمعه بود و مذهب امام ابو
حنیفه مذکور است و نزد امام احمد فرض عین است چنانچه نزد ابو حنیفه و صحیح نزد وی آنست
که فرض کفایت و بروایتی از امام ابو حنیفه [illegible] آمده و نماز حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم آن بود که نماز عید را خواه عید فطر و خواه عید اضحی در مصلی کذاردی و اما البخاری و مسلم
و آن مکان ذاک است بیرون شهر در جانب غربی مسجد [illegible] که قافله مکه از آن
جانب در آید میان وی و مسجد شریف هزار ذراع است کذا فی تاریخ المدینه و در اینجا دلیل است بر
بیرون بر آمدن برای نماز عید و آن افضل است از کذاردن آن در مسجد با وجود
فضل و شرف که مسجد [illegible] نماز عید در مصلی بیرون [illegible] و جاهای دیکر بطریق اولی بود [illegible]
ناس در اطراف ما مکر آنکه عذری باشد چنانکه کفته اند که عید باران بود در مسجد کذارد و در جمع
یک بار دیکر [illegible] صاحب مواهب لدنیه از ابن القیم نقل می کند که کفت نکذارد نماز عید را در مسجد
مکر یک بار که باران بود [illegible] مصلی بیرون نیامد [illegible]
مرویست انتهی و اهل مکه [illegible] اعادت [illegible] بیرون
روند و بعضی کفته اند که در مسجد افضل است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم که در مسجد نکذارد
بجهت ضیق وی بود [illegible] وسعت تمام دارد و الان خود اهل این شهر نیز در مسجد [illegible]
[illegible] شرف و برکت حضور [illegible] و وسعت مسجد شریف الان بر وجه کفایت [illegible]
این بلد مطهر [illegible] مبارک وی صلی الله علیه و سلم که وسعت مسجد [illegible]
بیشتر بود و در شرح ابن الهمام میکوید [illegible] امام [illegible] اختلاف [illegible]
باضعفا نماز [illegible] مشهور بکذارد [illegible] نماز عید جایز است [illegible] دو موضع باتفاق
[illegible] جایز است در سه موضع نیز اکرچه [illegible] امام و قیاس بر جمعه مقتضی زیاده
نیز میکرده اند [illegible] امام و عادت آنحضرت آن بود که در دو روز عید اجمل
لباس بپوشید [illegible] جامه [illegible] حله جبه جامه را کویند
که از [illegible] چنانچه [illegible]
مخطط بخطوط سرخ [illegible] پوشیدی [illegible]
چنانچه [illegible] در بعضی احادیث [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم

ابی داود و ابن ماجه

حله سرخ پوشیدی همین مراد است یعنی ردا و ازار داشت مخطط بخطوط سرخ چنانچه متعارف است و شرح
چنانکه عامه توهم کنند و حدیث پوشیدن آنحضرت جبه فنک که نوعی پوستین است یا صوف
اعیاد چنانکه در هدایه آورده است غریب است کذا ذکره الشیخ ابن الهمام و تفصیل الکلام و دلایل آن
کسی که نیست او را نصیبی در آخرت الی آخره معلیه است یا امر الله تعالی و مروی است که یکبار عمر بن الخطاب
رضی الله عنه جبه از استبرق خرید و بحضرت رسول آورد و گفت خریدم این را تا تجمل و تزین
کنی برای عید و وفود آنحضرت فرمود این لباس کسی است که نیست او را نصیبی در آخرت و بالجمله تجمل
و تزین برای عید مستحب و مسنون است اما بلباس مشروع و پیش از خروج بعیدگاه در روز عید
فطر بچند خرما افطار کردی و عدد آن وتر یعنی طاق بودی چنانچه انس رضی الله عنه آورده که بود
نمی آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم روز فطر تا آنکه میخورد چند خرما و میخورد آنها را طاق و در
روایت حاکم از عتبه بن حمید صریح آمده که میخورد سه یا پنج یا هفت یا کمتر از آن یا بیشتر از آن و تر
و گفته اند که حکمت در استحباب اکل تمر حلاوت او است و وی تقویت بصر است که صوم مضعف
آنست و حلو موافق مزاج ایمان است کما المومن حلو اگر بیابد چیزی بجز خرما بخورد تعبیر شیرین
آن بود که لذت ایمان نصیب وی گردد و شیرین ترین تقلیب است و لهذا بعضی علما گفته اند که افطار
بچیزی شیرین که در خوان بخورد افضل است چنانکه عسل و غیر آن رواه ابن ابی شیبه عن ابن عباس
و غیرهم و رعایت عدد وتر در همه جز عادت شریف آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و نبود که از
و نمی خورد روز عید اضحی چیزی تا نماز ادا کردی چنانکه در حدیث ترمذی و حاکم از بریده
آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که بیرون نمی آمد روز فطر تا میخورد و نمیخورد در روز
اضحی تا نماز ادا کردی و گفته اند که حکمت در خوردن پیش از نماز عید فطر آنست که چون وجوب فطر بعد
از وجوب صوم است دوست داشت تعجیل فطر را بقصد مبادرت بامتثال امر الهی تعالی و اگر نیز جز
امتثال قصد بودی بقصد سیری خوردی والله اعلم و بعضی گفته اند که اکل آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در عید فطر در وقت مشروعیت اخراج صدقه فطر بود که مخصوص است بهر کدام چون اخراج
صدقه فطر پیش از برآمدن بمصلی بود صدقه برآورد و اکل کرد و بمصلی رفت و اخراج صدقه اضحی
بعد از ذبح بود که وقت آن بعد از نماز است ذبح کرد و صدقه داد بعد از آن میخورد و از برای عید غسل
کردی چنانکه غسل جمعه است و گفته و طریق اثبات آن طریق عقلی قیاس است
بر جمعه بعلت اجتماع و طریق نقل حدیثی است اتفاقا که ابن سعد که صحابی است روایت رساله الصحیح

رسید بلکه بحد شهرت کشیده است اما فرا این یک حدیث از وی شناخته شده است که گفت بود
رسول خدا صلی الله علیه وسلم که غسل میکرد یوم الفطر و یوم النحر و یوم عرفه رواه [illegible] احمد فی مسنده والطبرانی
فی معجمه والبزار فی مسنده کذا قال الشیخ و شیخ ابن الهمام گفته که این حدیث ضعیف است کذا ذکره
النووی و غیرهم و بزرگی این حدیث را نقل کرده و گفته بود فاکه ابن سعد که امر میکرد اهل و عیال خود
را بغسل درین ایام و گفته که رواه عبدالله بن احمد فی المسند و ابن ماجه و یک حدیثی که سیوطی در
جمع الجوامع آورده است از زیاد بن عیاض اشعری می آرد که گفت هر قومی را امر فعلی بکرد بدیدم از پیغمبر صلی الله
علیه وسلم از شما دیدیم الا آنکه غسل نمیکرد و در عیدین رواه ابن منده و ابن عساکر و گفته صحیح
عن عیاض و قول زیاد غیر محفوظ و قول مصنف که میگوید و درین باب در صحیح حدیث وارد است و هر چه
از ضعیف خالی نیست مگر بمعنی دو حدیث دارمی خواهد بود یا غیر آن او را عرائین دو حدیث در کتب از
باب یافته بود و در کتب سنه اصلا حدیثی درین باب نقل نکرده اند غیر از اثر ابن عمر که در جامع الاصول از موطا
آورده که بود عبدالله بن عمر که غسل میکرد پیش از آنکه برود بعید و در روایتی غسل میکرد در یوم الفطر
پیش از آنکه بمصلی برود چنانکه مصنف میگوید که اما از ابن عمر رضی الله عنهما صحیح شده که برای عید غسل
کردی و سنت مبالغت وی در متابعت سنت اقتضای آن میکند که حدیث درین باب یعنی غسل عید
صحیح است نقل است که یکبار وی رضی الله عنه وضو کرد در زیر نهال [illegible] برجاست و [illegible] کرده
طرح [illegible] بود بر کرد آن [illegible] و کرد آن میکرد [illegible] دیدم رسول خدا صلی الله
علیه وسلم که کرده و هر گاه در افعال این امور که از باب طاعت و قربت رعایت اقتدا و اتباع میکرده
باشد و درین باب طریق اولی آنحضرت [illegible] امیرالمومنین علی رضی الله عنه
روایت میکند که فرمود داشت سنت آنست که برود بعید پیاده و بخورد چیزی پیش از بیرون
آمدن بعید و گفت ترمذی این حدیث حسن است و عمل برین است نزد اکثر اهل علم که مستحب است بیرون
آمدن بعید پیاده و سوار نشوند مگر بعذر و روایت ابن ماجه از سعد بن قرظ آورده که می آمد رسول خدا
صلی الله علیه وسلم بعید پیاده و همچنین امام شافعی در ام گفته که ما را از زهری رسیده است که گفت سوار نشد
رسول خدا صلی الله علیه وسلم در عید و نه در جنازه هرگز و عنزه در پیش وی برداشتندی
و چون بمصلی رسیدی عنزه را در آنجا برابر روی وی نصب کردی عنزه بفتح عین و نون و زا
مفتوحات نیزه خرد که پیکان دارد و آنرا حربه نیز گویند و آن میان عصا و رمح است [illegible] از
عصا خورد و نیزه [illegible] آنحضرت را [illegible] بود که خادمان همراه وی برداشتندی برای

ابن ماجه

منه

عنزه

گرفتن کلوخ استنجا و ستره در نماز و مانند اینها کار بردندی و در عید آنرا بر شمار ساختندی زیرا که از زمان
مصلی اصحاب بود دیوار و محراب نداشت خود صورت محراب که در بنای مساجد متعارف گشت در زمان
آن حضرت نبود و در اواخر زمان صحابه پیدا شد و الا آن در موضع مصلی چهار دیواری کشیده اند
نیز گاهی اما نماز در مسجد میگذاردند و برداشتن عنزه پیش روی امام و نصب آن پیش وی در عید
سنت داشته اند زیرا که آنجا نه یعنی مصلای عید در صحراها باشد و در بنای جانبین نیز بعض است
نزد بعضی مکروه است و اصح آنست که او را حکم مسجد نیست و اعتکاف در وی جائز نیست نزد بعضی
نزد بعضی مکروه است و اصح آنست که او را حکم مسجد نیست و اعتکاف در وی جائز نیست و تاخیر عید
فطر را تاخیر کردی و نماز عید اضحی تعجیل کناندی چنانکه حکمت در تاخیر فطر آن باشد که حق
صدقه فطر ادا یابد و قطع طعام سر نهار برده منتهی است و مهر و بیشتر تا تاخیر باعث اذیت و اجتماع
خواص بود یا آنکه ضعیف جهت صیام رمضان ناکرده مانع استعجال اول ایام باشد که نیز ... آفتاب
بخلاف اضحی الله الحکم و عبد الله بن عمر که در وقت بعث سنت دقیق بهما ممکن است بعد از طلوع
آفتاب اینجا تا به مصلی روان شدی ظاهر کلام آنست که در هر دو عید چنین کردی پس غرض
از ذکر این کلام آن بود که هر چند در نماز عید فطر تاخیر سنت است ولیکن در خروج به مصلی
استعجال باید کرد و زود رسید و مبادرت باید کرد و تخصیص کلام به عید اضحی بعید است
از سیاق و بخاری باب آورده در تکبیر عید یعنی که رفتن به مصلی چنانچه تکبیر در جمعه مذکور شد
و گفت عبد الله بن بسر که صحابی مشهور است میگفت که بودیم ما که فارغ میشدیم یعنی در زمان
نبوت از نماز عید در این ساعت یعنی آن وقت تسبیح است و اشارت میکرد به وقت ضحی بعد از خروج
وقت کراهت و تسبیح یعنی صلوة نافله است مقصود وی انکار بر امام وقت بود در ابطاء و تاخیر
و اول وقت نماز عید بعد از طلوع آفتاب است تا وقت زوال و بعضی بظاهر این حدیث
منع جواز امتداد کنند اما در روی دلالتی بر منع آن نیست کما لا یخفی و عادت اهل حرمین
نیز تعجیل است در وقت اشراق بلکه ... و بعد بجمیع راه تکبیر گفتن یا بی جهر ابن ... فعل عبد الله
بن عمر است چنانچه زرکشی از دارقطنی و غیر وی آن را نقل آورده که بود ابن عمر که جهر میکرد تکبیر روز
فطر و روز اضحی تا به مصلی جهر میکرد تکبیر را تا میرسید به مصلی و مقصود از نقل فعل وی نفی
مذهب امام است که تکبیر و تهلیل در خروج به مصلی است و جود این فعل که جهر به تکبیر است نیز باری
در یک حدیث مروی یافته باید نیز ذکر کرده و اکتفا کرده به وی از ذکر عادت نبوی صلی الله علیه وسلم

درین باب که هیچ احتمال ندارد که این کلام اخرج چه باشد از سابق برای عادة ذکر تکبیر در عید آن حضرت
چنانچه در قران است ولیکن لا وجه هو الاول فقد یدیکر با آنکه جهر به تکبیر بطریق مسنون در
عید اضحی باتفاق است اما در عید فطر خلاف امام ابو حنیفه است ایشان گویند که اصل در ذکر
اخفاست لقوله تعالی واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة ودون الجهر من القول ولیکن وارد شد جهر
در عید اضحی بر خلاف قیاس و نیست خطاب جمیع وجوه در عید فطر تا آنکه الحاق کرده شود به وی
قیاس کرده شود به وی از جهت خصایص اختصاص اضحی بر کن از ارکان حج که رمی است و در وی
تکبیر و علم است بر افعال ... ابن ابی لیلی و ابو یوسف و محمد دانسته اند که اثبات جهر تکبیر عید
فطر نیز داخل اند زیرا که داخل است در عموم ذکر الله که در جمیع اوقات مستحب و مطلوب است
انتخاب همه مفهوم میکردیم که خلاف در اصل تکبیر است و این چیزی نیست زیرا که ممنوع نیست ذکر
خدا بهیچ لفظی که گویند در هیچ وقتی اگر ممنوع باشد به جهر باشد که موجب بدعت است امام ابو حنیفه
گوید که رفع صوت بذکر بدعت است و مخالف قول حق سبحانه تعالی واذکر ربک فی نفسک الایة
پس مقتصر باشد بر مورد آن ... ولی از ابو حنیفه نیز در جهر آمده است انتهی اما امید دیگر در باب
جهر تکبیر تمسک کرده اند بحدیثی که روایت کرده است دارقطنی که گفت ابن عمر که بود رسول خدا صلی الله علیه
وسلم که تکبیر میگفت و نظر از آنگاه که بیرون می آمد از خانه خود تا آنکه به مصلی میرسید و ظاهر آنست
و لیکن اشارت به صحت حدیث نیز کرد و گفت عبد الله بن عمر که در وی متابعت سنت دقیق بسیار
و شیخ ابن الهمام گفت که این حدیث ابن عمر ضعیف است بجهت موسی بن محمد بن عطا که یکی از رواة اوست
و نیز وی دلالت نمیکند بر جهر تکبیر که محل نزاع است و حاکم این را موقوفا روایت کرده و ذکر نکرده
جهر را و بیهقی گفت که صحیح آنست که موقوف است بر ابن عمر و قول صحابی معارض نشود به عموم آیت قطعی که
مفهوم آن به وی و دون الجهر من القول و در حدیث آمده که خیر الذکر الخفی و حال آنکه وی معارض
بقول صحابی دیگر چنانچه روایت کرده شده است از ابن عباس که وی شنید مردم را که تکبیر میگفتند
پس پرسید از شخصی که می کشید گفت امام گفت لا ... ابن عباس
را با پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بنو هیچ یکی که تکبیر میگفت پیش از امام و ابو جعفر گفت که نه باید
که منع کند عامه را از آن از جهت قلت رغبت ایشان در خیرات انتهی و پیغمبر صلی الله علیه وسلم
به مصلی رسیدی در زمان شروع در نماز کردی بی اذان بودی و نه اقامت و نه الصلوة جامعة و مسلم
و ابو داود و ترمذی نیز از جابر بن سمره آورده اند که گفت گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم

و او مر صحیح یکی از نوافل دارد بخاری از ابن عباس و جابر بن عبد الله آورده که گفتند نبود هیچ در زمان
نبوة که اذان گفته میشد نه یوم الفطر و نه یوم الاضحی و در صحیح مسلم از عطا آورده که گفت خبر داد
جابر بن عبد الله که نیست اذان مر صلوة را نه روز فطر و نه اقامت و نه ندا و نه چیزی و روایت
کرد نسائی از ابن عمر که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در روز عید پس گزارد
نماز بی اذان و اقامت و مالک در موطا گفته که شنیدم بسیاری از علما را که میگفتند نبود در فطر
و نه اضحی ندا و نه اقامت از زمان رسول خدا صلی الله علیه و سلم تا امروز و بالجمله عدم اذان
و اقامت در نماز عید مجمع علیه است و در فتح الباری گفته که استدلال کرده میشود بقول جابر
رضی الله عنه که گفته نه ندا و نه چیزی بر آنکه گفته نشود پیش از نماز عید هیچ چیز مثل الصلوة
یا الصلوة جامعة و مانند آن لیکن روایت کرد شافعی از ثقه از زهری که گفت بود رسول خدا
صلی الله علیه و سلم امر میکرد موذن را در عیدین بقول الصلوة جامعة و اگر چه این حدیث
مرسل است ولیکن معاضدت میکند او را قیاس بر نماز کسوف که در وی این قول ثابت است
و گفت شافعی محبوبست نزد من که بگوید الصلوة جامعة و اگر گوید هلموا الی الصلوة مکروه
نمیدارم آنرا اما اگر گوید حی علی الصلوة یا غیر آن از الفاظ اذان مکروه میدارم آنرا و اول (?)
باسناد صحیح از سعید بن المسیب آورده که اول کسی که احداث کرد اذان را معاویه بود و بعضی گفته
اند مروان و بعضی حجاج و بعضی زیاد و صحیح آنست که معاویه بود و بعد از وی اینها (?) در کیفیت
گزاردن نماز عید ... بود که در دو رکعت اول پیش اخذ کرده اند والله اعلم و مصنف مذکور (?) نکرده
است که هیچ از اینها ... و کیفیت گزاردن نماز عید این بود که در دو رکعت اول هفت تکبیر گفتی
میان هر دو تکبیر یکساعت خفیف یعنی زمانی لطیف خاموش شدی و ذکری معین میان دو تکبیر
مروی نیست و نزد امام احمد حمد و ثنای الهی عز و علا و صلوة بر حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و سلم بگوید و اگر تسبیح و تهلیل و تکبیر گوید و دعا کند نیز حسن است و در بعضی روایات
آمده که گوید الله اکبر کبیرا و الحمد لله کثیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا و صلوة الله علی النبی الامی و
و اگر خواهد غیر آن بگوید چنانچه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و صلی الله
علی محمد یا هر چه از ذکر خوش آید و باین اشارت کرده مصنف که گفت ذکری معین میان دو تکبیر نیست
و نزد امام ابوحنیفه یا هر چه از ذکر خوش آید و باین اشارة کرده مصنف که گفت ذکری معین میان دو
تکبیر نیست و نزد امام ابوحنیفه ذکر و دعا در میان تکبیرات مشروع و ماثور نیست و باید که در تکبیرات

عید روایات مختلف آمده ابو داود از عائشه و عبد الله بن عمرو بن العاص و ترمذی از کثیر بن
عبد الله و موطا از نافع از ابی هریره روایت کرده اند هفت در رکعت اولی و پنج در رکعت ثانیه
و باین قائل است صاحب کتاب و شافعی و احمد و لیکن نزد ما که تکبیر افتتاح معدود است اینست
و تکبیر قیام معدود نیست از خمس و نزد شافعی هیچ یکی از آن دو معدود نیست و از آن در دارقطنی
از عائشه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم دوازده تکبیر میگفت ورای تکبیر افتتاح
و ابو داود از سعید بن العاص آورده که گفت پرسیدم ابو موسی و حذیفه را چگونه تکبیر میگفت رسول
خدا صلی الله علیه و سلم در اضحی و فطر پس گفت ابو موسی چهار تکبیر مثل تکبیرات جنازه و گفت حذیفه
راست گفت ابو موسی و گفت ابو موسی اینچنین تکبیر میگفتم من در بصره در وقتی که عامل بودم بر ایشان
و همچنین آمده است از ابن مسعود رضی الله عنه که گفت تکبیر گوید چهار بار پیش از قرائت در رکعت
ثانیه پس قرائت کند پس تکبیر گوید چهار بار بعد از قرائت و این حکم مرفوع دارد زیرا که امثال این اعداد را
بقیاس نتوان یافت و در بعضی طرق مرفوع نیز آمده و این چهار با تکبیر افتتاح است در اولی و
تکبیر رکوع در ثانیه پس در هر رکعت سه تکبیر بود و مذهب حنفیه آن روایتست و این قول ابن مسعود
و اکثر نزد شافعی است قول ابن عباس و مشایخ ما میگویند که چون در تکبیرات روایات مختلف
و ما اخذ باقل کردیم زیرا که در تکبیرات و رفع ایدی خلاف معهود است در شرع پس اخذ باقل اولی
باشد کذا فی الهدایة و گفته اند که چون دولت به بنی عباس انتقال کرد امر کردند حکام و ولاة
را که عمل کنند بقول جد ایشان و شرط کردند که بغیر آن عمل نمایند و در بعضی بلاد
در حنفیه نیز این عمل باقی و مستمر مانده و حنفی که آن مذهب اصحاب ماست و نزد کتبی از امام احمد
نقل میکنند که گفت اختلاف کرده اند اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم در تکبیرات عید و کل
جایز و در صحیح حدیث تکبیرات عید نیامده ما را اگر نجهندیم و بعد از آن ... تصحیح (?) ایشانرا
والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در عید اضحی و فطر در رکعت اول سوره ق و القرآن
المجید میخواندی و در دوم اقتربت الساعة رواه مسلم والموطا و ابو داود والترمذی والنسائی
و گاه این دو سوره در از نخواندی و اقتصار به سبح اسم ربک الاعلی و هل اتیک حدیث الغاشیة فرمودی
چنانچه در جمعه و گاهی که عید و جمعه یکجا جمع شدی در هر دو همین دو سوره خواندی در
الجامع المذکور نیز و بعضی خوانده اند این دو سوره مستحب که گویند و این داشتی روایات است
و در نخواندند بغیر این سوره مذکور چیزی صحیح است اگرچه یحکم فاقروا ما تیسر من القرآن هر چه خواند

درست بود و لهذا در کتاب رحمة گفته که مذهب امام احمد است گفت و بتکبیر آرد کل رکعه بالحمد لله و
و چون از سجده برگشت ثم بخاستی شروع در تکبیر کردی و پنج تکبیر متعاقب بگفتی و آنگاه شروع
در قراءت کردی پس تکبیرات در هر دو رکعت پیش از قراءت بودی و مذهب ایمه ثلاثه همین است
و تمسک ایشان باحادیث وارده درین باب است و نزد حنفیه در رکعت اولی قبل القراءة و در ثانیه
بعد القراءة و این مروی از ابن مسعود است چنانکه گذشت و مصنف این روایت را تضعیف میکند
و میگوید در بعض احادیث از ابی هریره مرویست که والی بین القراءتین بکبر اولا ثم قرأ و کذا
فی الثانیة قرأ و جعل التکبیر بعد القراءة چنانچه مذهب حنفی است و این حدیث را امام
احمد روایت کرده اما مصنف میگوید این خبر صحیح نیست از آن رو که محمد بن معویه که راوی این
حدیث است مجروح است باتفاق اکابر علماء الحدیث و گفته اند که این حدیث از غیر این طریق
نیز آمده است والله اعلم و بعد از آنکه اثبات کرد تضعیف حدیث خلاف مختار خود حدیث
دیگر موافق مدعای خود آورده و گفت عن عمرو بن عوف المزنی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
کبر فی العیدین فی الاولی سبعا قبل القراءة و فی الآخرة خمسا قبل القراءة این حدیث ابو داود از
و بن شعیب عن ابیه عن جده و ترمذی بنا بر کثیر بن عبدالله آورده که گفت درین باب از عایشه و
عمر و عمرو بن عوف نیز حدیث آمده است و مصنف میگوید ترمذی از بخاری سوال کرد و گفت
درین حدیث چه میگویی گفت لیس فی الباب شیء اصح من هذا و به اقول و نیز کثیر گفته است که
ترمذی گفته هو احسن شیء فی الباب فقد برو و چون از نماز فارغ شدی بر خاستی و ایستاده خطبه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عیدین بر منبر نبود اما اول اصحاب کتب سته همه اتفاق دارند بر
روایت آنکه آنحضرت نماز عید اضحی و فطر را پیش از خطبه میگذارد و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بعد از
وی نیز همچنین میکردند ترمذی گفته که برین است عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر و غیر ایشان
و گفته اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مروان بن الحکم است در وقتی که امیر مدینه بود از قبل
معاویه و در صحیحین از ابی سعید خدری آمده است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم
که بیرون آمدی روز فطر و اضحی بسوی مصلی و نخست چیزی که ابتدا کردی بدان نماز بودی پس
برگشتی از نماز و ایستادی مقابل مردم و مردم نشسته بودندی بر صفوف خود پس موعظه نمودی و وصیت
کردی و امر کردی بخیر و گفت ابو سعید همیشه بودند مردم برین تا آنکه بیرون آمدم من با مروان
و وی امیر مدینه بود در اضحی یا فطر و چون آمدیم مصلی را ناگاه منبری بود که بنا کرده بود او را از گل

و در رکع

و بکردی بیشتر بود در اتحاد و حکم او گویند
که اگر خطبه [illegible] نماز خواند
بود در [illegible]

وخشت

و خشت کثیر بن الصلت و خواست مروان که بر منبر آید پیش از آنکه نماز گذارد کشیدم من جامه او را
و کشید او مرا و بر منبر برآمد و خطبه خواند پیش از نماز پس گفتم او را تغییر دادید بخدا سوگند بخدا
را گفت یا ابا سعید رفت آنچه تو میدانی گفتم آنچه میدانم و گفت پس گفتم سوگند بخدا که بهتر است از آن
که دست قدرت اوست نتوانید آورد شما بهتر از آنچه من میدانم پس گفت مرا کلام را گفتم و بر گشتم
و در فتح الباری میآرد که اختلاف کرده اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز کرد کیست مروان است
که مروان بود چنانکه در صحیح آمده است از حدیث ابی سعید و بعضی گفته اند که پیش از وی عثمان بن عفان
این کرده بود رضی الله عنه چنانکه ابن المنذر باسناد صحیح از حسن بصری آورده که گفت اول کسی
که خطبه پیش از نماز خواند عثمان بن عفان بود و دلیل آنکه ادراک کردی پیش خطبه خواندی در آخر
چون دید که مردم بنماز نمی توانند رسید فعل این مصلحت خطبه را تقدیم کرد بر نماز و این مصلحت
غیر علتی است که مروان بجهت آن تقدیم میکرد بعلت تقدیم و بعد خطبه را آن بود که تا مردم منتظر
نماز نشسته باشند و خطبه او را کرد و دعوت سب و نماز انتساب بجا میکرد و مستحق آن نبودند
و ثنا بر قومی کرده که لایق آن نبود سخن میکرد و دشمن چنانکه در حدیث ابو سعید تصریح آمده است
گفت تقدیم خطبه بجهت آن کرد که مردم انتظار استماع خطبه ما نمی برند و احتمال دارد که عثمان رضی الله
عنه احیانا میکرد و مروان بر آن مواظبت نمود و ما بر جهت این فعل نسبت بوی شهرت یافت و بلکه
بخاری و مسلم و ابو داود و نسائی از ابن عباس آورده اند که گفت حاضر شدم روز عید فطر با
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و ابو بکر و عمر و عثمان همه نماز میکردند پیش از خطبه و عبد الرزاق
از ابن جریج از زهری آورده که گفت اول کسی که تقدیم خطبه بر نماز کرد معاویه بود و ابن المنذر از
ابن سیرین آورده که زیاد آنرا ببصره کرد و قاضی عیاض میگوید که مخالفتی میان این روایات و روایات
نیست زیرا که هر یکی از زیاد و مروان در مدینه نایب و عامل معاویه بود پس محمول بر آن بود که ابتدا
آن از معاویه بود و والیان اتباع آن کردند والله اعلم انتهی کلام الشیخ ابن حجر و اما آنکه منبر برای خطبه
عید در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود چنانکه در روایت ابن خزیمه آمده که گفت خطبه خواند
رسول خدا صلی الله علیه وسلم ایستاده بر روی پای خود چنانکه گذشت در حدیث ابی سعید و
مقتضای وی است که اول کسی که بر منبر بود مروان بود و در مدونه امام مالک واقع شده
که اول کسی که خطبه خواند بر منبر عثمان بن عفان بود که بنا کرده بود او را کثیر بن الصلت و در
صحیح آمده از حدیث ابی سعید اعتماد هم بر آن است و احتمال دارد که عثمان رضی الله عنه یک بار

کرده باشد پس از آن ترک داده معتبر و آن را اعاده نکرده و ابو سعید خط الالفاظ الاتی ثلث کذا فی
فتح الباری و در فتح القدیر شرح ابن الهمام بر هدایه می‌گوید که بلفظ لا اخراج کرده اند عیدرا بی منبر
بجای آن بعضی گفته اند که مکروه است و خواهر زاده گفته که حسن است در زمان ما بجهت محل بنایی است از
امام ابی حنیفه که لا باس به و یجوز در صحیح بخاری از حدیث جابر بن عبد الله آمده که چون
ابتدا کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم نماز را پیش از خطبه خواند بی اذان و اقامت و چون فارغ شد
نماز قیام فرمود تکیه کرد الحدیث و ظاهر وی نه علی الارض است مستدل ان جواب می‌دهند و میگویند اما
در بعضی احادیث صحیح وارد شده است که فرمود ثم اتی النساء که در اکثر احادیث فلما فرغ نزل فاتی
الی النساء و امثال آن واقع شده است چنانکه گذشت یا ممکن است که علی بودن قائم و متکلم بر چیزی
و اطلاق نزول بجهت آن تواند و این بمجرد احتمال است و لیکن چون در احادیث صحیح ثابت شده که منبر
ناچار است اثبات آنرا بعضی احادیث علی الخصوص باست چنانکه ذکر نمودیم اما بودن کاهل
آورده که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم که خطبه میخواند بر منبر و امر کرد خروج منبر از مدینه
نا قوا و لیکن مراد نزول از نا قوا باشد نه منبر و در الصحیحین و غیرهما عن جابر بن عبد الله قال
جابر شهدت مع رسول الله حاضر شدم با رسول خدا صلی الله علیه و سلم الصلوة یوم العید
بعد عید فبدا بالصلوة پس ابتدا کرد بنماز قبل الخطبة بلا اذان و لا اقامة پیش از خطبه بی اذان
و اقامت ثم قام متوکئا علی بلال پس ایستاد در حالیکه تکیه کننده بود بر بلال پس امر ایستادن
بعد از خطبه است چنانچه در صحیح بخاری بصریح تر از این معلوم کرده که گفت فبدا بالصلوة ثم خطب
الناس فلما فرغ نزل فاتی النساء فذکرهن و تو کا علی بلال و در خطبه تکیه بر قوس یا عصا
بود چنانچه در روایات آمده است فامر بتقوی الله و حث امر کرد مردم را بتقوی و ترس از خدا و حث
علی طاعته و برانگیخت و ترغیب کرد مردم را بطاعت وی و وعظ الناس و ذکرهن و وعظ گفت مردم را
و تذکیر کرد ایشان را ثم مضی پس بگذشت از ایشان حتی اتی النساء تا آمد زنان را و آنحضرت زنان را
نیز بجا آورد و اصل عید امر فرموده بود اگرچه حائض بوده و نیز فرموده بود که حاضر شوید دعای
مسلمانان و مواضع خیرات را و اجتناب کنید از نماز و اگرچه بکر و جوان و محدره بوده باشد و اگرچه جامه
پوشیدنی نداشته باشد عاریه بودی یا بیگانه استعارت کنید جامه و چادر را یکی از دیگری و صیانت
نیز فرموده بود که حاضر شوند فوعظهن پس وعظ و تذکیر کرد زنان را و فرمود تصدقن
کنید ای جماعه نسا و نیز اکثر شما هیزم دوزخ اند و در روایتی دیگر آمده دیدم من دوزخ

را و دیدم اکثر اهل آن شما را از بسیار زن بیان رحمت و در روایت آمده که پرسید یا رسول الله چرا بسبب
انکه کفران نعمت مردان میکنید و از ایشان شکایت میکنید و میگویند که هیچ خیر ندیدیم از تو و لعنت
میکنید بسیار و میکنید دیدم من از ناقصات عقل و دین بر تر از شما عقل مردان عاقل
را و در لفظ و در روایتی دیگر از جابر آمده که چون کفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر دیدم از وی دار
و نیز تصدق صدقه دهید و بخش کنید که اکثر من حطب جهنم پس بیعتی بدهیم که تصدق
زنان بودند یا لقرط یعنی گوشواره و انگشتری و الخاتم و التی و چیزهای دیگر
از جنس آنچه تصدق توان کرد و آن را کار از خطبه بی کرم بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم کار
بر یک نسخه است از بعث جیشا بعث لشکری یا فوجی را بجانبی بجهت کار ذکر میکرد آن را برای
ایشان و یعنی مر یشاد و الا انصرف و اگر نبود کاری و حاجتی بعضی سفارتی ایشان بجای خود میگذشت
بجا نمی آمد و الحضر که صلی الله علیه و سلم مجموع دو خطبه دا خطبه جمعه و خطبه عید بقرآن
مجید و ثنای حق میکرد و تخصیص صیغه خاص و لفظ مخصوص از حمد و ثنا مثل تکبیر و غیر آن
و چون خطبای زمان ما افتتاح خطبه عید بخصوص تکبیر میکنند و کتب مصنفه در آن
و در حدیثی وارد شده که افتتاح خطبه عید بتکبیر میکرد و میگویند که در سنن ابن ماجه آمده
مروی است عن سعد مولی النبی صلی الله علیه و سلم ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یکثر التکبیر
بین اضعاف الخطبة یعنی آنحضرت تکبیر بسیار میگفت در میان خطبه و در لفظ و در روایتی دیگر از
سعد و تحقیق شده که یکثر التکبیر فی خطبة العیدین یعنی بسیار میگفت تکبیر را در خطبه و بسیار گفتن خدا
در اول یاد دانستن آن و الله اعلم و از اینجا معلوم که در عید که روز تهلیل همه بدان داد بارگشت تکبیر را
دیگر باز گشتن چنانچه در صحیح بخاری از جابر بن عبد الله روایت کرده و ترمذی از ابی هریره آورده و هم
در این باب حدیث از عبد الله بن عمر و ابی رافع آمده و گفته که داشته اند بعضی از اهل علم
امام را که چون بیرون آید براهی رجوع کند براهی دیگر از جهت اتباع حدیث و این قائل امر است شافعی
انتهی و در فتح الباری میگوید که شافعی در فتح الباری میگوید که شافعی در کتاب ام گفته مستحب
مر امام و ماموم را و اکثر شافعیه بر این اند و لیکن در وجه تعرض نکرده مگر امام را و بعضی قائلند
اکثر اهل علم و بعضی گفته اند که اگر از معنی و علت که آنحضرت بسبب آن کرد معلوم باقی است حکم نیز
باقی است و الا منتفی میشود حکم با انتفاء علت و اگر علت معلوم نباشد که حکم باقی است اگر چه علت آن
منع کرده جماعتی حرمل در طواف و غیر آن پوشیده نماند که بعضی علت در مانحن فیه منصوص

نیست چنانچه بعضی علما بیان کرده اند و نهایت تنها بود هر کجا که اما اجتماع گاهی محل لکبیدا میکند

بجز دیگران و احتمال است چنانچه مصنف در اول و آخر کلام خود اما بی بیان نکرده است پس اینجا

نظر بعلت حکمت است و لوازی اقتدا و اتباع در طریق سنت باید برواز است باحتمال وجود بعض

آن علما ذکر در شأن آنحضرت که انتساب کرده اند چنانچه رسول صلی الله علیه وسلم و مراد که آنحضرت

در دامن فقی بمصلی و رجوع از آن اختلاف میکرد و مکون نبادی بود تا اهل هر دو راه بروی صلی الله

علیه وسلم سلام کنند و شرف و ثواب این عمل بشرف و عار کرده تحصیل سعادت تقرب و سلام

از آن حضرت بهر دو طایفه که مفید و صالح خیر و صلاح باشد علاوه و کلام است یا آنکه سروی

ان بود که برکت وی صلی الله علیه وسلم بدو راه و اهل آن راه شامل شود و هر دو در زیارت فضل

و برکت هر دو تربیت مشارکت و مساوی شوند یا آنکه بود که حاجت اهل حاجات و نقیبان را از

و استفتا و از شبهات معرفه و قضای جمعه و مشاهده بازجال انجاح ابوابی و روی ماند آن فضل

یا آنکه اظهار شعار اسلام در هر دو راه شامل یابد اظهار کرامه و نیز کاسات دشمن و مهجور

شوند یا آنکه اهل کفر و نفاق و اشبه ایشان را بهم بینند عزت اسلام و شوکت اهل اسلام و تعظیم

بهم الکفار و مقوی تواند نظر کفار عداوت ایشان چگونه کرد در آن ببرکت دعوت اشکر و آن اسلام و جهاد

ایشان در عهد آن نبوت شاید یا برای آنکه بقاع و مواضع و اماکن مختلفه شکر و اهل آنها از

وجن و انس گواه طاعات وی شوند یا آنکه راه آمدن آنحضرت بجانب مصلی بجهت یمین بود و اگر رجوع

نیز بهمان راه میکرد بجهت شمال واقع میشد پس رجوع از غیر آن راه کرد تا آن نیز بجهت یمین واقع

شود یا آنکه قبله مدینه بجنوب است و مصلی هم بجانب غرب است و از اینجا لازم آید که رفتن

بمصلی از جهت یمین بود و منزل آنحضرت در وقت وقوف بمصلی بجهت شمال پس اگر بهمین راه رجوع

میکرد بمنزل دیگر رفتن بود و بیض و رفتن بجهت شمال واقع میشد یا آنکه آن جهت اقرب بود از آن دیگر بمعالی

بود و مقام و منزل انحضرت بمقام والا بخوبی نیایستی و این وجه مشهورات و در روی نظر است زیرا که اگر چنین

بودی این روش بالمکرر نکردی و عادت شریفه اختیار نکردی اکثر ماهیت معرفت عادت شریف نه بمعاد در راه دیگر

امکان نداشت و جواب داده اند از این نظر بآنکه از مواظبت و اعتیاد بر مخالفت طریق تعین مواظبت

بر طریق معین لازم نیاید لیکن در سعادات هاشی و امکان است که رفتن آنحضرت بمصلی از طریقی بلفظ

بود و رجوع از راه دیگر و بیرون شدن بر وجه نظر قوع بر بیرون شامل یا آنکه آن راه بجهت تحقیق از دحام و ضیق

خلایق که مرویست یا آنکه در وقت رفتن فقرا صدقه کردی چنانکه در وقت رجوع چیزی باقی نماند

پس براه دیگر که اجتماع فقرا و مساکین لازم نبودی رجوع کردی چنانکه در وقت رجوع چیزی باقی نماند

تا در دفع سایل لازم نیاید یا آنکه تفاؤل بود بتغیر طریق به تغیر حال بغفران و رضی و تقرب و تفاخر

قرب و وصول یعنی چنانکه راه دیگر شد حال نیز دیگر گشت و این وجه خالی از حسنی نیست یا آنکه

راهی که برآن متوجه بمصلی میشد دور تر بود و راهی که از آن راه رجوع در آن میکرد نزدیکتر

کرد تا کثیر اجر کند بتکثیر خطوات در وقت رفتن بعبادت و اما در وقت رجوع چون بمنزل خود آمدی

سرعت بودی که در آنجا قصد عبادت نبود و درین وجه بحث کرده اند یا آنکه اجر خطوات در وقت

رجوع نیز ثابت است تا آنکه گفته اند که هر که بحج رود تا وقت وصول بوطن اجر و ثواب این سفر او را

حاصل است چنانکه در حدیث ابی بن کعب ترمذی و غیر هم ثابت شده است و اگر عکس این

نیز گویند تصور دارد یعنی راه رفتن کوتاه تر و دیگر بود که خواست که مبادرت بطاعت کند

و فضیلت اول وقت دریابد بخلاف وقت برگشتن که اگر دیرتر بمنزل رسد چیزی فوت نگردد

یا آنکه اختیار این روش آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای این مجموع وجوه مذکوره بود که او

صاحب الهدی بود که اسرار و مصالح او که عقول بشر بعضی از آن ادراک آن اسرار نارسا بود و

و حاجتی و اولی است چه اسرار و معانی که آنحضرت را بود خلایق را مجال ادراک حصر آن نیست

و وصول بدان متعذر والله اعلم. در صلوة عید پیش از وی و بعد از وی نفل نیست چنانکه

مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی از ابن عباس آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم

بیرون آمد روز عید پس بگزارد دو رکعت و نگزارد پیش از وی و بعد از وی الحدیث و ترمذی

گفته که درین باب حدیث از ابن عمر و عبدالله بن عمرو و ابی سعید نیز آمده و عمل برین است نزد

بعضی اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و غیر ایشان و طایفه از اهل علم نماز پیش از نماز

عید و بعد از وی جایز داشته اند و قول اول اصح تر است انتهی و ذکر کرده که آورده اند امیرالمؤمنین علی

ابو مسعود انصاری را خلیفه ساخته بود بر مردم پس بیرون آمد روز عید و گفت ای مردم ان الناس

نیست از سنت که نماز گزارده شود پیش از امام و روایت از ابن مسعود و حذیفه آورده است

ابن مسعود و حذیفه منع کرده اند و نهی کردند مردم را که بگزارند نماز روز عید پیش از خروج

امام بدانسعید و زهری گفت نشنیدیم از هیچ یکی از علما خود که ذکر کند کسی از سلف این

امت که نماز گزارد پیش از نماز عید و بعد از وی و این مذهب اثر است و خلاف در آن است که آیا مخصوص

بمصلی است یا شامل است مصلی را و منزل را بعضی گویند اگر در غیر مصلی بگزارد فلا باس به و روایتی

کرده شده است از ابو سعید خدری که آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از عید نماز نگذارد و چون
رجوع بمنزل میکرد میگذارد دو رکعت رواه ابن ماجه واحمد انتهی و در هدایه میگوید نفل نکند
در مصلی پیش از عید پس کراهت در مصلی است خاصه و اکثر از آنکه بعضی گفته اند پیش از خروج
بجانب مکه مکروه باشد کذا فی الشرح و بعضی گفته اند در صحرا و غیر مصلی و در شرح هدایه میگوید این
نفی بالاطلاق متناول است امام را و قوم را جمیعا و شافعی میگوید امام را مکروه است فحسب
ذات در فتح الباری میگوید منع صلوة قبل العید و بعدها احتمال دارد که مراد از آن منع نفل باشد
یا نفی باشد و بر تقدیر منع نفل ابا از جهت وقت کراهت یا عام تر از آن و بر هر تقدیر مخصوص
بامام است یا شامل است امام را و ماموم را و مخصوص است بمصلی یا شامل است مصلی را
و بیرون آن خلاف است سلف را در جمیع آن کوفیان میگویند بگذارند بعد از عید نه قبل آن و
مذهب اوزاعی و ثوری و حنفیه این است و بصریان میگویند بگذارند قبل نه بعد و مذهب
حسن بصری و جماعه این است و مدنیان میگویند نه قبل و نه بعد و مذهب زهری و ابن جریج
و احمد این است و بعضی از علما نقل کرده اند اجماع بر عدم تنفل امام در مصلی و هر که تجویز کرده
میگوید که آن وقت مطلق نماز است و هر که منع کرده میگوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نگذارد
و من اقتدی به فقد اهتدی و حاصل آنست که نماز عید داخل ثابت شده است نه قبل و نه بعد الا
نزد بعضی که قیاس کنند او را بر جمعه اما مطلق نفل منع آن بدلیل خاص ثابت نشده مگر در وقت
کراهت که در سایر ایام است انتهی و بکر بدانکه اختلاف است در نماز گذاردن بعد از فوت نماز عید
و ظاهر مذهب حنفی آنست که چون نماز عید فوت شود دیگر او را قضا نیست زیرا که این نماز ثابت شده
با این صفت خاص نیامده ولیکن در بعضی شروح هدایه گفته است که اگر خواهد بگذارد دو رکعت
چهار رکعت مثل صلوة ضحی گزارد در سایر ایام بگذارند و از محیط و از فتاوی قاضیخان نقل کرده اند
هر که بمصلی بیاید و نماز با امام در نیافت اگر خواهد برگردد بخانه خود و اگر خواهد نماز بگذارد
و برگردد و افضل آنست که بگذارد چهار رکعت صلوة ضحی برای وی باشد چنانکه روایت کرده
شده است از ابن مسعود باسناد صحیح که گفت هر کرا فوت شود او را نماز عید بگذارد چهار رکعت
و در فتح الباری و گفته اند بخواند در اول سبح اسم ربک الاعلی و در ثانیه والشمس و ضحیها و در ثالثه
واللیل و در رابعه والضحی و روایت کرده است ابن مسعود درین باب از حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم وعده جمیل و احمد بن حنبل نیز باو رفته مذهب امام احمد نیز آنکه نماز عید فوت شود چهار رکعت

بگذارد

بگذارد مثل نماز تطوع بیک سلام یا بدو سلام و ایشان نیز از ابن مسعود آنچه که گذشت آورده اند
و امام احمد گفته که تقویت میکند آنرا حدیث علی رضی الله عنه که امر کرد مردی را که بگذارد بضعفا
قوم چهار رکعت نماز دیگر و منطبق بخاری در صحیح بابی آورده که انس رضی الله عنه جمع کرد اهل
و ولد خود را در زاویه که موضع است بر دو فرسخ از بصره و بگذارد نماز عید را و گویا شافعی میگوید
چون فوت شود صلوة عید با امام اما مالک و شافعی میگویند بگذارند دو رکعت و احمد میگوید
بگذارند چهار رکعت و نزد امام ابوحنیفه مخیر است که بگذارد یا نگذارد و بر تقدیر بگذاردن مخیر است
میان چهار و دو والله اعلم فصل در بیان دعای حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بوقت
استسقا بدانکه بر شش وجه ثابت شده که آنحضرت استسقا کرده وجه اول آنکه در روز جمعه
در اثنای خطبه طلب باران کرد و گفت اللهم اغثنا اللهم اغثنا اللهم اسقنا اللهم اسقنا چنانکه بخاری
و مسلم و موطا و ابوداود و نسائی از انس رضی الله عنه بروایات متنوعه آورده اند که گفت رسید
مردم را قحط در عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس بود آنحضرت که خطبه میخواند روز جمعه ناگاه
اعرابی برخاست و گفت یا رسول الله هلک المال وجاع العیال فادع لنا و در روایتی قحط المطر
هلکت البلاد و در روایتی هلکت المواشی هلکت العیال هلک الناس پس برداشت رسول خدا صلی الله
علیه وسلم هر دو دست خود را و گفت اللهم اغثنا چنانکه گذشت و در روایتی اللهم اسقنا و در روایتی
اللهم استسقا دو بار یا سه بار انس گوید سوگند بخدا که نمیدیدیم در آسمان قطعه ابری و هیچ
فرود نیاورده بود آنحضرت دستها را تا آنکه برخاست ابر مثل کوهها و بارید باران و تا روز
دیگر تا جمعه آینده پس باز آمد همان اعرابی یا دیگری و گفت یا رسول الله تهدم البناء و غرق
المال و در روایتی هلکت الاموال و انقطعت السبل فادع الله لنا یمسکها عنا پس برداشت
دستهای مبارک خود را و در روایتی تبسم کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در روایتی
تبسم کرد از سرعت ملال ابن آدم و گفت اللهم حوالینا ولا علینا و در روایتی بر یاد کرد اللهم علی الآکام
والظراب و بطون الاودیة و منابت الشجر پس بسوی که اشارت میکرد میگشاد ابر و از آن شد مدینه مانند
دوری مدینه و گشاده شد مثل حوض و روان شد وادی قناة تا یکماه و نیامد هیچ کس از هیچ ناحیه
مگر آنکه خبر داد از باران و در روایتی پس بکشاد ابر در مدینه و بیرون رفتیم که برگرد وی
در روی قطع و این قصه در صحیح بود در روز جمعه در اثنای خطبه وجه دوم آن بود که روز
کرد ابوداود و ترمذی و نسائی از عایشه رضی الله عنها که شکایت کردند مردم برسول خدا صلی الله علیه وسلم

و نیز میگوید که اهل سواد جمع شوند و بگذارند دو رکعت

اللهم

المطر واحوله

فتحو اطر را این امر کرد تا بهاد ند منبر بعد بمصلی و وعده کرد صحرا ابتدا برای روز معین که بمصلی بیرون
آیند و در ان روز بیرون آمد بعد از طلوع افتاب بلفظ حدیث در جامع الاصول عبارتش این است
که بیرون آیند در ان روز بیرون آمد بعد از طلوع افتاب بلفظ حدیث در جامع الاصول [illegible]
این است که بیرون آمد که در وقتی که پیدا شد پری آفتاب و این عبارت ظاهر در این است که بیرون
آمد نزد وقت طلوع بود نه بعد از طلوع و چون تفاوت در این دو وقت سهل است مقارنه بود در معنی
اختلاف نیست بعد از تواضع در ظاهر و تخشع در باطن و تبذل در لباس بترك لباس [illegible] بکمال و سکوت ذال
جامه که در را کویند و لفظ تام متعلق است بهر سه و ذکر تخشع و تبذل در حدیث ترمذی است
ابو داود و ذکر باقی مقدمات در ابی داود است نه ترمذی و گویا که مصنف جمع کرده است در حدیث
و حاصل قصه را ذکر کرده و در حدیث ابی داود ذکر تضرع نیز کرده و چون بمصلی رسید بر منبر
ذکر و تحمید گفت و از موده شکایت کردید از قحط [illegible] و تاخیر باران از وقت [illegible] امر کرد
است خدا تعالی که دعا کنید او را و وعده کرده است که قبول کند [illegible] و ایضا ابو داود در حدیث
ترمذی و ابی داود و نسائی است که ولید بن عقبه که امیر مدینه بود کسی را نزد ابن عباس فرستاد تا بپرسد
او را از کیفیت استسقای رسول الله صلی الله علیه و سلم پس گفت ابن عباس بیرون آمد رسول خدا صلی الله
علیه و سلم متبذل و متواضع و متضرع تا بمصلی و بر آمد بر منبر و خطبه نخواند مثل این خطبه شما [illegible]
[illegible] نفی خواندن خطبه میکند یا خواندن مثل این خطبه [illegible] و کیفیت [illegible]
ظاهر همین است چنانکه مصنف میگوید خطبه خواند و این مقدار از ان خطبه محفوظ است الحمد لله
رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین لا اله الا الله یفعل ما یرید اللهم انت الله لا اله الا انت
تفعل ما ترید اللهم انت الله لا اله الا انت الغنی و نحن الفقراء انزل علینا الغیث و اجعل ما
انزلت لنا قوة و بلاغا الی حین پس رفع یدیه یعنی برداشت هر دو دست خود را و الحاح فی التضرع و الا
و الدعا و ترجیع کرد در تضرع و زاری و دعا و بالغ فی الرفع و مبالغه کرد در برداشتن دستها حتی بدا
بیاض ابطیه تا آنکه ظاهر شد سفیدی هر دو بغل او لباس شریف آنحضرت در ان وقت ردای فقط
بود [illegible] ظهور بیاض ابطین علی الحقیقة [illegible] اگر قمیص بود مراد موضع ابطین است و بر تقدیر
ظهور بیاض ابطین کنایت است از بلند برداشتن دستها و گفته اند که هر چند واقع [illegible]
مطلب قوی تر برداشتن دستها است و صاحب مشکوة از حدیث مسلم آورده که استسقا کرد رسول
خدا صلی الله علیه و سلم و اشارت کرد به پشت هر دو دست خود بجانب آسمان یعنی برداشتن دستها [illegible]

حضرت در داشتن دستها آنچنان که باطن کفین بجانب زمین بود و ظاهر آنها بجانب آسمان بر عکس آنچه متعارف است
در وقت دعا و در حدیث روایت احمد و ابو داود نیز مانند این آمده و گفته اند که چون دعا برای طلب و سوال
چیزی از جنس نعما باشد سنت است که کردانند کفهای دست بجانب آسمان و چون برای رفع
فتنه و بلا بود کردانیده شود پشتهای دست بسوی آسمان [illegible] فتنه و بلا و [illegible]
و فرود داشتن [illegible] و طلب [illegible] گفته اند که این تفاؤل است بتقلب حال چنانکه در تحویل
ردا [illegible] بجانب چپ شد و ظاهر بجانب راست
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
حال و تبدیل [illegible] و بعضی گفته اند که این امثال المریب [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible]
قبل [illegible] آنحضرت [illegible] در روایت احمد و ابی داود از عبد الله
بن زید المازنی آمده که استسقا کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بود بر وی خمیصه سیاه
[illegible] بجانب [illegible] مستقبل قبله [illegible] دعا کرد [illegible]
مردم [illegible]
[illegible]
[illegible]
و لیکن خطبه [illegible]
خدا صلی الله علیه و سلم روزی برای استسقا [illegible]
خطبه [illegible] ترمذی و نسائی
از عبد الله [illegible] در جامع الاصول آورده و در روایت بخاری و مسلم نیز
آمده [illegible] صاحب مشکوة آورده و لیکن [illegible] مصنف میگوید [illegible]
[illegible] در جامع الاصول

بجانب زمین و کفتن [illegible] بسوی [illegible] تمام [illegible]
[illegible]

احادیث کتب بسیار آورده و نه در غیر وی از کتب دیدیم و لیکن چون یک دعا در استسقا مشتمل بر تعدید وجوه
آمده و بیان آنها [illegible] السبیل [illegible] خواند سورت قاف
و اقتربت الساعة نیز آمده کما نقل عن النووی فی شرح مسلم باب الاستسقا و در آخر حدیث ابی داود آمده
[illegible] آمده که چون فارغ شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم دعا کرد استسقا ابر پیدا و
رعد و برق و بیارید باران چنانکه تا مسجد شریف آمده و سیلها روان شد و چون شتابی [illegible]
مردم مشاهده کرد بخندید تا آنکه ظاهر شد نواجذ وی صلی الله علیه و سلم و فرمود گواهی میدهم که
خدای تعالی قادر است بر هر چیزی و گواهی میدهم که من بنده وی و رسول وی ام وجه سوم از شش وجه که
حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم استسقا کرد آنست که بر منبر مدینه [illegible] استسقا کرد در غیر
روز جمعه چنانکه بیهقی در دلایل النبوة نقل [illegible] عبد الله السلمی آورده که چون باز آمد رسول خدا
صلی الله علیه و سلم از غزوه تبوک آمد او را اعرابی [illegible] قحط [illegible] عرض کردند که دعا
ای رسول خدا صلی الله علیه و سلم پروردگار خود را [illegible] شفاعت کن تو ما
به پروردگار خود و شفاعت کند پروردگار تو بر تو فرمود سبحان الله ویلک هر شفاعت بپروردگار کنند
که پروردگار تعالی بوی شفاعت کند لا اله الا هو العلی العظیم [illegible] خنده میکند پروردگار تعالی
هم خنده میکند [illegible] باشد
رسول خدا صلی الله علیه و سلم [illegible] بر منبر [illegible] دستها [illegible]
طلبید [illegible] باب [illegible] الحدیث کذا فی المواهب اللدنیه و در [illegible] استسقا [illegible]
که ذکر کرده [illegible] وجه [illegible] بلکه مجرد دعا منقول است و بعضی گویند که
در وجه اول اکتفا کرد [illegible] اقامت صلوة استسقا و در وجه [illegible] خطبه نیز
منقول نیست مجرد دعا است [illegible] چنانکه معلوم کرده [illegible] استسقا کرد
[illegible] صعود بر منبر [illegible] کتب [illegible]
غیر این کتب [illegible] ارشاد [illegible] معلوم [illegible] مقدار
محفوظ است اللهم اسقنا غیثا مغیثا مریئا مریعا طبقا عاجلا غیر رائث نافعا غیر ضار [illegible]
[illegible] حضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible]
[illegible] رضی الله عنه [illegible] جمعه [illegible]

چنانکه

پروردگار ما از ترس [illegible] ایستاده بود [illegible] گفت آیا خنده میکند هم

[illegible]

چنانکه در باب جمعه گذشت این مکان از احجار الزیت میخوانند و این احجار الزیت نزدیک دروازه است
از درهای مسجد که آنرا باب السلام خوانند و در آن محل یکبار استسقا فرموده و خروج کنی از مسجد
بیرون آیی از باب السلام و بر جانب دست راست منعطف و مایل شوی و مقدار یک سنگ انداز
سنگ انداز [illegible] رسد که از احجار الزیت خوانند و استسقا
در این مکان ایستاده کرد و دستها مقابل روی مبارک بر داشته [illegible] از سر مبارک [illegible]
[illegible] آمده است در روایت ابی داود و ترمذی و نسائی از عمیر مولی ابی اللحم [illegible] بر داشته
دستها [illegible] و چنان بر داشته که دستها مقابل [illegible] ظاهر گشت
چنانکه گذشت و چهارم [illegible] در مواهب اللدنیه می آرد در بعضی از غزوات بود مشرکان
پیشی گرفتند [illegible] لشکر مسلمانان [illegible] تشنگی [illegible] حال
بر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم عرض کردند و منافقان گفتند اگر این [illegible] بود
گفتند [illegible] برای قوم استسقا کردی [illegible] در این باب [illegible] ظاهر نمودی [illegible]
علیه السلام برای قوم خود استسقا کرد و فرمان آمد [illegible] بعصا [illegible]
چشمه از سنگ بر آمد [illegible] اسباط که دوازده فرقه بودند
شد چنانکه در نص قرآن [illegible] رسید پیغمبر صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] منافقان [illegible]
سخن گفتند و در بعضی روایات بتصریح لفظ استفهام آمده [illegible]
[illegible]
[illegible] آنگاه دستهای مبارک بر داشت و دعا کرد [illegible]
آمد و [illegible]
[illegible] محفوظ است در این استسقا [illegible] اللهم اسق عبادک
و بهائمک و انشر رحمتک واحی بلدک المیت اللهم اسقنا غیثا مغیثا [illegible] نافعا غیر ضار عاجلا
غیر رائث [illegible] استسقا ذکر کرده [illegible] و در روایت بخاری و مسلم و ترمذی
الفاظ آمده است که چون [illegible] قریش [illegible] اسلام [illegible] حضرت رسول الله صلی الله
علیه و سلم دعا کرد بر ایشان [illegible] اللهم [illegible] بسبع کسبع یوسف [illegible]
ایشان قحط [illegible] قوم یوسف [illegible] سنین کسنی یوسف یعنی قحطها

یوسف پس گرفت ایشان را قحط و هلاک گشتند در آن تا آنکه خوردند مردارها و چرمها و استخوانها و مید
در جواب آسمان مثل دخان چیزی دید پس ابو سفیان آمد و گفت یا محمد تو امر میکنی بصله رحم و آن
قوم تو اند هلاک میشوند دعا کن خدا را و درخواه از وی باران پس دعا کرد و باران بارید و
روایتی تا یک هفته بارید پس از آن شکایت کردند کثرت مطر را پس فرمود اللهم حوالینا ولا علینا پس
بگشاد ابر از ایشان و ببارید گرد بر گرد ایشان و تفصیل این قصه از تفسیر سورة الدخان در قول
حق سبحانه یوم تاتی السماء بدخان مبین الی انا کاشفوا [illegible] کرده و بعد اکثر برانند که این قصه بعد از
آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر قریش بقحط و نزول بلا و تضرع و زاری ایشان و استسقا نمود
آنحضرت بوده و ملتمس بها از آنحضرت ابو سفیان آمده والدعا و بر آنست و شیخ ابن حجر
در فتح الباری از دمیاطی نقل کرده که گفت ابتدا دعای آنحضرت بر قریش از [illegible]
اشقیا بود [illegible] آنحضرت دعا فرمود از بعض روایات مفهوم میگردد که [illegible]
بود در حق کرد دعا میکرد بر ایشان [illegible] این منافات دارد با آنچه در این قصه در تفسیر سورة
دخان آمده که دلالت دارد بر وقوع این قصه پیش از واقعه بدر بوده و ابو سفیان تا آنزمان [illegible] قطعا
[illegible] گفته اند بعضی بآنکه مراد ابو سفیان بن الحارث است ابن عم رسول الله صلی الله
علیه و سلم و رضی الله عنه [illegible] ذکر کرده اند و در آخر [illegible] قصه قایل
و این [illegible] اشکال است کما بینه فی فتح الباری دیگر بآنکه در مواهب لدنیه [illegible] وجه با
وجه ذکر کرده و وجه چهارم که مصنف آورده در وی مذکور نیست و اکثر آن بیان شد تا
هفت وجه میشود و سیوطی در جمع الجوامع از ابن عساکر آورده و گفته [illegible] که قحط
در عهد رسول خدا صلی الله علیه و سلم [illegible] بدستار سیاه که گذاشته بود
هر دو طرف [illegible] دیگری [illegible] مستقبل شد قبله را
و [illegible] اصحاب خود [illegible] والله اعلم این قصه دیگر است و برای استسقا
[illegible] اختلاف [illegible] در این قصه [illegible] آنحضرت صلی الله
علیه و سلم در هر وقت [illegible] استسقا دعا کرد اجابت شد [illegible] باران بارید [illegible]
استسقا میکرد [illegible] ظاهر کلام
مصنف حصر وجوه استسقا است در [illegible] و ظاهر آنست [illegible] خواهد بود
و بالجمله [illegible] استسقا میکرد و ابو لبابه بن عبد المنذر انصاری که یکی از مشاهیر صحابه بود و از

نقبا و

نقبا و انصار بود در مواهب حکایت ابی لبابه را در وجه سیوم آورده که از حدیث بیهقی
از یزید بن عبد الله سلمی ذکر کرده شد پس متعین شد اراده معنی اول و [illegible]
و گفت یا رسول الله خرما در مربد است مربد بکسر میم و سکون را و فتح با انبار را
گویند که خرما گرد کنند و خشک سازند در آب باران خراب خواهد شد
دعا بر ابی لبابه فرمود اللهم اسقنا خدا و آب داد مارا حتی یقوم ابو لبابة
تا آنکه برخیزد ابو لبابه عریانا برهنه فیسد ثعلب مربده بازاره پس به بندد ناودان
و جای در آمدن آب را در مربد بازار خود فامطرت پس بارید باران و هنوز
ابو لبابه بانتظار فرو نشستن باران برای بستن جای در آمدن آب برخاسته
بود فاجتمعوا الی ابی لبابة پس جمع شدند و گرد آمدند صحابه بسوی
ابی لبابه فقالوا پس گفتند اصحاب مر ابو لبابه را انها لن تقلع [illegible]
هرگز نخواهد کشاد حتی تقوم عریانا تا آنکه برخیزی تو برهنه فتسد ثعلب مربدک
بازارک پس به بندی ثعلب مربد خود را بازار خود کما قال رسول الله
چنانچه گفته است رسول خدا صلی الله علیه و سلم و درخواسته است آنرا
بدعا لابد آن بوقوع آمدنی است ففعل پس کرد آنرا ابو لبابه و برهنه شد
و دربست آن جای را بازار خود فاستهلت السماء پس بروده ریخت باران و
هرگاه که بدعاء آنحضرت صلی الله علیه و سلم باران بسیار شدی و افراط
کردی و خوف ضرر پیدا شدی و مردم را از آن ملالت پیدا آمدی
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم طلب صحو و کشاده شدن
باران کردندی و در استصحا و طلب صحو این دعا فرمودی اللهم
حوالینا ولا علینا اللهم علی الآکام والظراب والجبال وبطون الاودیة
ومنابت الشجر چنانچه گذشت و عادت شریف آن بود که هرگاه که
باران باریدن آغاز کردی جامه را از بعض بدن مبارک دور کردی
تا باران بآن برسد لفظ حدیث این است که حسر رسول الله صلی الله علیه
و سلم ثوبه و تفسیر کرده اودا نووی بکشف بعض بدن چنانچه
مصنف گفت و گویا که حسر متضمن این معنی است و بمعنی ازاله و اسقاط

مطلق نیست وچون سبب آن میپرسیدند میفرمود لانه حدیث عهد بربه یعنی
آن میکنم زیراکه این باران نو آمده است از نزد پروردگار خود والآن پیدا شده
واز علم بوجود آمده ولابد آنکه از نزد محبوب تازه برسد محب را خوش آید
تا بوکه خبری واثری ونشانی تازه ازوی بیابد وگفته اند از جهت آنکه دست
گنهکاری بآن نرسیده وبجائی که معصیت کنند نیفتاده ودرین اشارت و
تعلیم است مر امت را بتقریب وترغیب در آنچه خیر وبرکت است این
حدیث را در جامع الاصول از ابی داود آورده از انس ودر صحیح مسلم
نیز مذکور است ازوی وچون سیل در وادی عقیق که نام وادی است
در بیرون مدینه مطهره ودر فضل وبرکت او احادیث وارد شده
وآنحضرت صلی الله علیه وسلم او را دوست داشتی وانجا رفتی ودر
اشعار وقصاید ذکر وی بسیار واقع شده قال بعضهم یا صاحبی هذا
العقیق فقف به متولها ان کنت لست بواله وقال آخر یا ساکنی بطن
العقیق سلام وان اسهرتمونی بالفراق وناموا حظرتم علی النوم
وهو محلل وحللتم التعذیب وهو حرام وغیر آن وادی از اودیه
مدینه مطهره روان شدی فرمودی اخرجوا بنا به برید ما را وبیرون
آئید همراه ما الی هذا الذی جعله الله طهورا بسوی این وادی که
گردانیده است خدای تعالی آب وی را پاک کننده فنتطهر منه پس پاک
شویم از آب وی ودر بعضی نسخ بتشدید آمده واین مفید مبالغه
است یعنی پاک شویم وخوب پاک شویم از آب وی ونحمد الله علیه و
حمد وثنا گوئیم الله تعالی را بروی ظاهر آنست که اشارت هذا بوادی
عقیق باشد که احادیث بطهارت وطهوریت وبرکت وی ناطق
اند یا بمطلق وادی وهر وادی که گذشتی این را فرمودی
ویحتمل که اشارة بآب باران بود که درین وادیها افتاده چه در
عقیق وچه در غیر آن چه مطلق آب باران را در قرآن مجید طهور
خوانده وانزلنا من السماء ماء طهورا ونیز عادت شریف آن بود

که

که چون باد وابر بدیدی کراهت در روی مبارک وی ظاهر شدی
وآمد وشد در خانه وبیرون آن کردی ورنگ روی مبارک متغیر شدی
ومضطرب گشتی بجهت آنکه مبادا در ضمن آن عذابی باشد چنانچه بر بعضی
امتهای سابق نازل شده وچون باران باریدن گرفتی وخوف نزول عذاب
تسکین یافتی شاد گشتی وآن کراهت زایل شدی چنانکه در حدیثهای صحیح آمده است
ودر وقتی که باد تند وزیدی این دعا بخواندی اللهم انی اسألک خیرها وخیر
ما فیها وخیر ما ارسلت به واعوذ بک من شرها وشر ما فیها وشر ما ارسلت به
ودر بعضی ادعیه استسقا ثابت شده که میگفت اللهم اسقنا غیثا مغیثا
مریعا غدقا مجللا عاما طبقا سحا دایما اللهم اسقنا الغیث ولا تجعلنا من القانطین
اللهم ان بالعباد والبلاد والبهائم والخلق من اللأواء والجهد والضنک ما لا
نشکو الا الیک اللهم انبت لنا الزرع وادر لنا الضرع واسقنا من برکات السماء
وانبت لنا من برکات الارض اللهم ارفع عنا الجهد والجوع والعری واکشف
عنا من البلاء ما لا یکشفه غیرک اللهم انا نستغفرک انک کنت غفارا فارسل
السماء علینا مدرارا الشافعی این دعا را از سالم بن عبد الله عن ابیه روایت کرده
کذا فی المواهب بدانکه استغفار را اثری عظیم است در باب استسقا و
برکت رزق وزیادت در اموال واولاد چنانچه از نصوص قرآن مجید
معلوم میشود ودر احادیث فضل آن بسیار واقع شده وآمده است
که هر که لازم گیرد استغفار را بدهد حق سبحانه او را از هر تنگی
فراخی واز هر اندوهی گشادی وروزی رساند او را از انجا که گمان ندارد
واز امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مرویست که فرمود عجب از مردم
که شکایت از تنگی رزق کنند وکلیدهای رزق در دست ایشان
است وآن استغفار است ونیز آمده است که بنده مؤمن چون گناه
کند نکته سیاه بر دل وی بنشیند وچون استغفار کند صیقل کرده شود
دل وی وچون زیاده شود گناه زیاده شود سیاهی دل تا در گیرد
دل را وتمام کرد وآن سیاهی ونیز آمده است که اگر کسی باشد

که هر روز هفتاد بار کناه کند و هر بار استغفار کند آمرزیده و بخشیده کردد
اورا و آنحضرت صلی الله علیه وسلم هفتاد بار و در بعضی روایات صد بار در
یک مجلس استغفار کردی و تحقیق معانی این حدیث و بیان موجب استغفار
در رساله مرج البحرین بتفصیل کرده شده است و وصیت است مشایخ را که
هر روز هفتاد بار این کلمه ورد سازند استغفر الله العلی العظیم الذی لا اله الا هو
الحی القیوم واتوب الیه و بعضی بصیغه دعا کویند و این نیز در بعضی احادیث
آمده است همچنین که اللهم اغفرلی وتب علی انک انت التواب الرحیم و در
روایتی التواب الغفور والله الموفق و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعای
استسقا کردی دستهای مبارک را بسوی آسمان برداشتی برداشتنی بمبالغه
چنانکه کذشت و میفرمودی استجابت دعا را طلب کنید در سه محل یکی وقت
ملاقات عدو دین و اصطفاف لشکر و در برابر کفار ایستادن در غزو این
وقت نزول رحمت و نصرت و تأیید دین و شکست کارخانه کفر است پس دعا
در وی مستجاب باشد دویم وقت اقامت نماز و ایستادن برای وی و این
نیز از فضل وقت است و جهاد اکبر است با شیطان و جنود وی سیم وقت باریدن
باران که نیز وقت نزول رحمت و لطف و مهربانی و رافت پروردکار جل
و علا به بندکان و توسیع رزق است برایشان پس طلب مزید رحمت درین
اقرب بود باجابت و قبول و نیز میفرمود تفتح ابواب السماء کشاده میشود
درهای آسمان و یستجاب الدعاء و قبول کرده میشود دعا فی اربعة مواضع
در چهار محل عند التقاء الصفوف نزد ملاقات صفوف مسلمانان در جنگ
با کافران و عند نزول الغیث و نزد فرود آمدن باران و عند اقامة الصلوة
و نزد برپا داشتن نماز و عند رویة الکعبة و نزد دیدن خانه کعبه
زادها الله تعظیما و تشریفا و در اخبار آمده است که اول بار که نظر بکعبه
افتد هر دعایی که کند مستجابست و کفته اند که چه دعا درین وقت
باید کرد که البته مستجابست بعضی کفته اند ربنا آتنا فی الدنیا حسنة
وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار که جامع جمیع خیرات و حسنات

دنیا و آخرت

دنیا و آخرت است و بعضی کویند که این دعا کند اللهم ادخلنی الجنة بغیر حساب و بعضی
کفته اند که اللهم اجعلنی مستجاب الدعوة تا بعد ازین هر دعا که کند مستجاب افتد
و اوقات و احوال و اماکن اجابت دعا بسیار است و در کتب احادیث مذکور از انجا طلب
باید داشت والله المجیب نزد امام ابوحنیفه رضی الله عنه در استسقا نمازی
مسنون نیست همین دعا و استغفار است بموجب قوله تعالی استغفروا ربکم انه کان
غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا فرموده استغفار کنید و آمرزش خواهید از پرورد
کارتان که وی آمرزنده کناهانست و چون استغفار کنید میفرستد باری تعالی
برشما آسمان را یعنی ابر باران را در حالتی که ریزنده و بارنده است و نیز در اکثر
احادیث در وجه استسقا که معلوم شده ذکر نیست الا دعا و در یک وجه که بمصلی
رفت و دو رکعت کذارد و خطبه خواند و این حدیث بجمیع خصوصیات خود
بمرتبه صحت نرسیده است یا مخصوص بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
و نیز سنت آن بود که آنحضرت بران مواظبت نموده باشد مع الترک احیانا
و انجا ترک صلوة اکثر جا است و فعل آن جز یک بار نه و بصحت رسیده است که
امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه استسقا کرده و در وی همین دعا و استغفار بود و بس
و اگر نمازی مسنونه بودی در استسقا عدم علم عمر رضی الله عنه بدان با عموم
بلوی و قرب عهد بزمان نبوت با وی آنرا صورت نمیداشت و مراد بانکه
در استسقا نمازی نیست یعنی نماز بجماعت و بخصوصیات دیکر مسنون نیست و الا
هر کدام تنها تنها نمازی بکنند و تضرع و زاری نمایند و طریقه دعا و استغفار
را بدین وجه برپا دارند درست و حسن است و بالجمله احادیث مرویه در باب
استسقا خالی از اضطرابی نیستند و بسیاری از طرق حدیثی که مشتمل است بر آن
خصوصیات و کیفیات ضعیف‌اند پس اخذ کرد ابوحنیفه بخلاصه و مقصود آن
که دعا و استغفار است و تجویز کرد نیز نماز را و اثبات ننمود جماعت و خطبه
و امثال آنرا اخذا بالمتیقن والله اعلم و نزد صاحبیه و ایمه ثلاثه در استسقا نماز است
بجماعت و خطبه و بعضی کفته اند که این قول امام محمد است و ابویوسف
با ابوحنیفه است و نزد امام شافعی مثل صلوة عید بتکبیرات و خطبتین بعد

از نماز و نزد امام مالک نیز همچنین است الا آنکه تکبیرات نیست و ایشان میگویند که
تشبیه وی بصلوة عید که در حدیث آمده است در عدم اذان و اقامت است
نه در جمیع خصوصیات و در مذهب امام احمد روایتست مشهورتر از آنچه از وی
نقل کنند عدم خطبه است و مختار اکثر اصحاب وی خطبه است قبل الصلوة یا
بعدها و بعد مختارتر است یک خطبه یا دو و در تکبیرات نیز از وی دو روایت است
و نزد آنهایی که قایلند بنماز قرات بجهر است و تحویل ردا نیز امام را با قوم
نیز دو قول است و نزد امام ابوحنیفه هیچ یکی از اینها نیست الا دعا و استغفار
و نماز فرادی اگر خواهند و اکنون فتوی در مذهب امام ابوحنیفه و نیز
عمل بمذهب صاحبین است بعد از آن بدانکه اختلافست علما را در آنکه
اهل ذمه با استسقا حاضر شوند یا نه مذهب ما آنست حاضر نشوند چه
مقصود استنزال لطف و رحمت است و کافران محل غضب و لعنت اند و نزد
ایمه ثلثه ذمیان از امر برآمدن نکنند و اگر برآیند منع نیز ننمایند چه استسقا
طلب رزق است و در رزق مومن و کافر همه سهی میکنند و دعای کافر در امور دنیا
احتمال اجابت دارد و باز از ایشان دو روایت است با مسلمانان همراه برآیند
یا روز دیگر بعضی گویند اگر با مسلمانان همراه برآیند شاید که فتنه
و عذابی بر ایشان نازل گردد که مسلمانان نیز در گیرد بحکم واتقوا
فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة و بعضی گویند اگر روز دیگر آیند
شاید که نزول باران همان روز اتفاق افتد و بگویند که بدعای ما
آمد نه شما و مذهب حنفی ظاهرتر است چه اگر ساحت محل دعا
از لوث شرک و ظلمت کفر منزه باشد بهتر و بقبول و اجابت نزدیکتر
و فی دعاء المسلمین کفایة و گفته اند که مقصود اصلی و مطمح
نظر در استسقا باید که اتباع سنت و اقامت مراسم عبودیت باشد
و انزال مطر و استجابت دعا فضل اوست والله ذو الفضل العظیم فصل در عبادت
سفر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدانکه اسفار پیغمبر صلی الله علیه و سلم بسیار
بود اما مجموع آن از چهار نوع خالی نبودی یا سفر هجرت بود از مکه بمدینه

و این از

و این از یکبار بیش نبوده و این اول سفر آنحضرت بود بعد از ظهور نبوت یا سفر عمره بود
که از مدینه مطهره بعد از هجرت بقصد عمره بمکه معظمه آمده اول در عام حدیبیه
آمد و بقیه مشرکان مکه تمام بقصد محاربه و مقاتله وی صلی الله علیه و سلم
برآمدند و عداوت و شقاوت دادند و نگذاشتند که بمکه درآید و عمره بجا آرد و در آخر
بصلح انجامید و هم در حدیبیه از احرام برآمد بمدینه بازگشت و قرار یافت که سال
دیگر برای عمره بمکه بیاید پس آمد و عمره را کرده برگشت و این قصه بطولها در کتب
احادیث و سیر مذکور است و آنحضرت دو عمره دیگر کرده در آنجا سفری دیگر
مخصوص برای عمره نبود یکی در ضمن سفر حج بود دیگر بعد از فتح مکه که از جعرانه
آمد که بر یک مرحله از مکه معظمه است و بالجمله سفر آنحضرت سفر هجرت بود یا سفر عمره بود
یا سفر حج بود که بعد از فرضیت حج سال دیگر آمد و حج کرد و برگشت یا سفر جهاد و این
سفر غالب بوده مجموع غزوات آنحضرت که بنفس شریف خود رفت بست و هفت
بود و آنکه مقاتله کرده در وی نه و سفر فتح مکه داخل نیست و سرایا که جماعه از صحابه
را میفرستاد چهل و هفت و چون آنحضرت را سفر پیش آمدی قرعه زدی میان امهات
مومنین هر که را قرعه آمدی با خود بسفر بردی اگر چه بمذهب مختار قسم و رعایت
نوبت میان نساء بر آنحضرت واجب نبود بلکه از نزد باری تعالی مخیر بود هر که را خواهد
نزد خود بطلبد و گر نخواهد نطلبد و رعایت نوبت که نگاه میداشت محض کرم و تفضل
بود از وی در حق ایشان و با وجود آن حفظ و رعایت عادت تفضل و تکرم تا بایت
حد کردی که قرعه زدی میان ایشان صلی الله علیه و سلم و اما در سفر حج بجمیع
نساء را بر خود حتما با دای مناسک حج و اقامت این عبادت عظمی فایز و بهره مند
شوند و عادت شریف چنان بود که سفر در اول نهار کردی تا مردم با سایش در
فراغ بمنزل رسند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم دوست میداشت که روز
پنجشنبه سفر کند چنانچه در جامع الاصول از ابی داود از کعب بن مالک
رضی الله عنه روایت کرد که گفت کم بودی که رسول خدا صلی الله
علیه و سلم بیرون آمدی بسفر مگر روز پنجشنبه و در مشکات از بخاری
آورده که آنحضرت بیرون آمد روز پنجشنبه در غزوه تبوک و دوست

نباشد که بیرون آید روز پنجشنبه و در بعضی روایات آمده کان یحب ان یخرج
یوم الخمیس اذا غزا و در بعضی روایات سفر آنحضرت روز دوشنبه نیز آمده و دعا
میکرد که خداوندا امت مرا برکت بخش در بامداد روز پنجشنبه و دعا برکت
در شان شنبه نیز مرویست باین لفظ که فرمود بارك الله فی سبتکم وخمیسکم کذا
فی احیاء العلوم ولیکن تخصیص پنجشنبه در باب سفر است اما مضمون این حدیث
بخصوص که در متن مذکور است در شان بامداد است مطلقا چنانکه حدیث
صخر بن وداعة الغامدی در جامع الاصول و مشکات آمده اللهم بارك لامتی
فی بکورها اینجا ضمیر بامت میرود و خمیس مذکور نیست و حدیث دعای بکور یوم خمیس
مگر دیگر باشد اما در اینجا نیست والله اعلم بدانکه آنچه مشهور و متعارف است
در دفع منکوره و مسطور است و در کتب معتبره احادیث مبین است ولیکن
در بعضی کتب روایت کرده اند که مردی نزد آنحضرت در آخر ماه باراده سفر
آمده وداع کرد آنحضرت فرمود که آیا میخواهی که زیان کند صفقه تو و نقصان کند
بیع تو گفت لا یا رسول الله نمیخواهم فرمود پس صبر کن تا ماه نو کنی پس تاخیر کن تا روز
دوشنبه یا پنجشنبه برکت دهد خدای تعالی در بیع تو و سود کند صفقه تو و بعد
و چون سفر کنند روز دوشنبه کنند و نیز مشهور است در زمره ... که در حدیث
آمده ولیکن تحقیق آنست که در قول امیر المومنین علی است رضی الله عنه
لا تسافروا والقمر فی العقرب اینجا بعضی محدثان میگویند که عقرب نام شخصی
بود از قطاع طریق که باین کار مشهور بود و عقرب نام قریه در طریق و
بعضی این را بر ظاهرش که نزول کوکب قمر در برج عقرب باشد گذاشته
و موید این است لفظی که شیخ جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع از علی
رضی الله عنه آورده که لا تسافروا فی المحاق ولا اذا القمر فی العقرب ولیکن
شیخ دیگر هم از امیر المومنین علی آورده که متوجه لشکری بود یکی گفت
که مرو که نباید رفت فلان در بودند فرمود و هلا اگر شمشیر در دست
میبودی بهمان شمشیر گردنت زدمی چندین غزا با ابو القاسم محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم بودیم هرگز از آنحضرت نشنیدیم که مذکور شد

۱۷۳ باید که قدم فرو نهاد رفت نه فلان و یا کلمه انباء احکام نجوم در سعادت و نحوست ایام نه
عادت سلف و شیوه اهل دین است آنچه در سنت واقع شده اختیار کرده و توکل
بر خداوند کار رب العزت جل جلاله نموده و بدانچه از آداب سفر است از صدقات
و ادعیه ماثوره تمسك کرده عزیمت باید نمود و آنچه گویند در روز دوشنبه
بدان ناحیه نباید رفت و روز یکشنبه در فلان چیزی نیست و اصلی ندارد ولیکن
در بعضی کتب از ابن عباس آورده که گفت گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم
ایام همه از ان خداست لیکن بعضی از انها را سعود آفریده و بعضی را نحوس چنانچه
خلق همه بندگان وی اند لیکن بعضی را برای بهشت آفریده و بعضی را برای دوزخ و هیچ
ماهی نیست مگر آنکه در وی هفت روز است نحس پس از ان بشمرد آن هفت روز
را سیم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و پنجم و در
هر یکی از حوادث و بلایا که بر امتهای سابقه نازل شده ذکر کرده و بعضی
رسیده که مراد از یوم نحس مستمر که در قرآن مجید واقع شده روز چهارشنبه آخر
و از امیر المومنین علی روایت کنند که عاقل را باید که در این ایام مذکوره از شرای
بهایم و خدم و دخول بر نساء و کری انهار و غرس اشجار و لبس ثیاب جدیده
نکاح و تزویج و سفر نکند اینچنین نقل کرده اند والله اعلم بصحته و چون
لشکر را بجهاد فرستادی در اول نهار ایشان را روان کردی چنانچه ابو داود
و ترمذی از حدیث صخر بن وداعه آورده اند که کان اذا بعث سریة او جیشا
بعثهم من اول النهار الحدیث و مجموع یعنی همه مسافران را بهر کاری که بودند
امر کردی که چون سه نفر باشند یکی را امیر و مهتر خود سازند چنانچه
ابو داود از ابی سعید و از ابی هریره آورده است و حکمت درین آنست که تا در وقت
رکوب و نزول و اختیار منزل و غیر آن خلافی و نزاعی راه نیابد و همه متفق
بر یك راه و روش باشند و امیر را باید که طریقه مصلحت و نصیحت و رفق و اعانت
و مهربانی باتباع مرعی دارد و حکایت مشایخ می آرند که جماعه از ایشان قصد
سفری کردند و در تعیین امیر متردد بودند تا کرا سازند یکی از ایشان گفت که
امیر شما من باشم یاران از طلب امارت وی تعجب کردند و او را امیر ساختند چون

بر آمدند هر کاری و خدمتی که می بایست کرده ی میکرد اگر میگفتند که مار نیز
بگذار تا خدمتی کنیم آخر فرمودی نه من امیر شما ام و شما مامور لابد هر چه
امیر فرماید بر حکم وی باید رفت و تابع وی شد سید القوم خادمهم که فرموده
است این خواهد بود و چون این حدیث بطریق شرطیه آورده و فرموده چون
سه نفر باشند یکی را امیر سازند و ازینجا مفهوم کرده که لازم نیست که البته
نفر باشند اگر باشند اینچنین کنند شاید که مسافرت یک کس و دو کس نیز
روا بود حدیث دیگر آورده که نهی فرمودی از تنهائی در سفر چنانکه بخاری
و ترمذی از ابن عمر آورده اند که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اگر مردم
بدانند از شر حال تنهائی در سفر آنچه من میدانم هرگز سیر نکند هیچ
سواری بشب تنها و نهی از تنهائی چه باشد بلک از دو نفر نیز نهی میکرد و
میفرمود از برای تتمیم و تقبیح حال یک کس و دو کس که سفر کنند نامه کس جمع
نشوند الراکب شیطان والراکبان شیطانان یک سوار که تنها سفر کند یک شیطان
است و دو سوار که سفر کنند دو شیطان اند والثلثة رکب و سه سوار که
مجتمع شوند در سفر بحقیقت سواران ایشان اند اخرجه الموطا وابو داود والترمذی
عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده و در بارۀ این حدیث گفته اند که چون سفر
واحد واثنین منهی عنه است و هر که ارتکاب منهی عنه کند تابع شیطان است
باین اعتبار فرموده که واحد واثنین نفس شیطان اند یا مراد آن بود که با ایشان
شیطان است چنانچه در حدیث دیگر از موطا از سعید بن المسیب آمده که
شیطان قصد میکند بیکی و دو یعنی در وسواس و ضلالت می اندازد
ایشان را و چون سه کس شدند قصد نمیکند و باز می ماند از ایشان و در
مشکات از ابن عباس آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم
بهترین رفیقان چهار کس اند رواه الترمذی و ابو داود والدارمی و طیبی
میگوید یعنی اگر رفقای سفر چهار کس باشند بهتر از سه کس اند زیرا که
اگر یکی از ایشان مریض شود و خواهد که یکی از رفقا را وصی سازد
دو کس شاهدان شوند بخلاف آنکه سه کس بود و میگوید شک نیست

۱۷٤ که تو قاربعه بهتر از اربعه الله و هر عدد بهتر از ما تحت خود است و در وجه استحباب
اجتماع سه کس نیز گفته اند که اگر یکی بکاری رود دو کس دیگر مشغول و همانا
موانس باشند و وحشت راه نکشند و اگر قضا در کردن کار تا خیری رود برای
خبر تفحص حال او دیگری رود و متاع و منزل تنها نماند و از برای عدد چهار ازین نیز
وجهی معلوم کرده و ابن جریر از عایشه می آرد که آنحضرت چون سفر خواستی
کرد وضو کردی و دو رکعت گذاردی و از انس آورده که چون سفر را در حرکت
آمدی و از نشستگاه خود برخاستی این دعا خواندی که اللهم الیک توجهت
وبک اعتصمت اللهم اکفنی ما اهمنی وما لا اهتم له اللهم زودنی التقوی واغفر لی
ذنبی و وجهنی للخیر اینما توجهت و مالک در موطا آورده که چون پای مبارک
در رکاب نهادی گفتی بسم الله و ابو داود و ترمذی از ابن عمر می آرند که
چون پای مبارک در رکاب نهادی گفتی بسم الله و ابو داود و ترمذی از ابن عمر
می آرند که چون بر پشت مرکب راست شدی گفتی سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا
له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون و گفتی الحمد لله الحمد لله الحمد لله الله اکبر الله اکبر
الله اکبر سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت اللهم انا نسالک فی
سفرنا البر والتقوی ومن العمل ما ترضی اللهم هون علینا سفرنا هذا واطو عنا
بعده اللهم انت الصاحب فی السفر والخلیفة فی الاهل والمال اللهم انی اعوذ بک من
وعثاء السفر وکآبة المنقلب وسوء المنظر فی الاهل والمال و چون از سفر
باز گشتی همین دعا خواندی و در آخر این کلمات زیاده کردی آیبون تایبون
عابدون لربنا حامدون این روایت ابی داود و ترمذی است و در روایت
ترمذی بعد قوله فی الاهل این زیادتی نیز آمده است که اللهم اصحبنا فی
سفرنا واخلفنا فی اهلنا و بعد آیبون ان شاء الله و همچنین است و در روایت
مسلم الا قوله سبحانک انی ظلمت نفسی تا الا انت و در روایت ترمذی
و ابو داود و نسائی در ذکر کردن انگشت تا ذکر خواندن این دعا نیز آمده
و ترمذی و ابو داود از علی بن ربیعه می آرند که گفت حاضر شدم علی
مرتضی را رضی الله عنه در زمانی که آورده شد مرکب وی تا سوار شود

هذا

پس چون نهاد پای خود را در رکاب گفت بسم الله وچون راست نشست بر پشت
وی گفت الحمد لله سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا
لمنقلبون پس گفت الحمد لله سه بار پس گفت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا
یغفر الذنوب الا انت پس بخندید علی مرتضی رضی الله عنه علی بن ربیعه میگوید
گفتم از چه خندیدی یا امیر المومنین فرمود دیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم که
کرد مانند آنچه من کردم پس گفتم یا رسول الله از چه خندیدی فرمود پروردگار تعالی عجب میکند
از بنده خود چون میگوید اغفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب غیرک کذا فی جامع الاصول
وچون در راه بر مکانی بلند بر آمدی با جمیع صحابه تکبیر گفتندی وچون
وچون از بلندی فرود آمدی تسبیح گفتی اخرجه البخاری عن جابر وابو داود والنسائی
عن ابن عمر وابن عمر گوید نهادم مرتبه را بالای آن واین سنت مستمره آنحضرت بود
صلی الله علیه وسلم قولا وفعلا وگفته اند که وجه تکبیر در وقت صعود آن باشد که چون
در آن وقت در نفس آدمی علوی ورفعتی پیدا میشود یاد کند که کبریای حق را جل وعلا
تا آن خاطر وآن حالت فرو نشیند ونیست گردد ووجه تسبیح در وقت نزول تنزیه و
تقدیس حق تعالی است از تغیر وتنزل وام میکاید بعلو وکبریا سبحانه ودر حصن
حصین بمرکب سنت آمده که واذا اشرف علی واد هلل وکبر وچون بر دیهی ویا
بشهری مشرف شدی وخواستی که در آن موضع در آید این دعا خواندی اللهم رب السموات
السبع وما اظللن ورب الارضین السبع وما اقللن ورب الشیاطین وما اضللن ورب الریاح
وما ذرین اسألک خیر هذه القریة وخیر اهلها واعوذ بک من شرها وشر ما فیها روایت
کرد این حدیث را در حصن حصین از نسائی وابن حبان ومستدرک حاکم وگاه گفتی اللهم انی
اسألک من خیرها وخیر ما جمعت فیها واعوذ بک من شرها وشر ما جمعت فیها اللهم ارزقنا جناها
واعذنا من وباها وحببنا الی اهلها وحبب صالحی اهلها الینا این را نیز در حصن
حصین از طبرانی در معجم اوسط روایت کرده باو بی نقاوت ودر مجموع اسفار نماز
فرض رباعی را از ظهر وعصر وعشا لست نه نماز ثنائی را که فجر است وثلاثی را که مغرب است
بقصر یعنی بتنصیف گزاردی وثابت نشد که وقتی از رباعی را در سفری باتمام گزارده
وحدیثی که مروی است از ام المومنین عائشه رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم

تحفه وتیسیر

کان

١٧٦

کان یقصر فی السفر ویتم یعنی پیغمبر خدا که قصر میکرد نماز را ودو رکعت میگذارد ودر
بعضی اسفار وتمام میکرد یعنی چهار رکعت میگذارد در بعضی دیگر یا در بعضی
اوقات در سفر واحد قصر میکرد ودر بعضی اتمام چنانچه در روزه رمضان در
سفر نمود ویفطر ویصوم گاهی افطار میکرد وگاهی روزه میداشت این حدیث
را دارقطنی از عایشه آورده ودعوی صحت آن کرده وحدیثی دیگر نیز آورده و
حکم بحسن آن نموده که گفت بیرون آمدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم برای عمره
در رمضان پس افطار کرد آنحضرت ومن روزه داشتم ووی قصر کرد ومن اتمام پس
گفتم بابی انت وامی یا رسول الله تو افطار کردی ومن روزه داشتم وتو قصر کردی
ومن تمام گذاردم فرمود احسنت یا عائشه وصاحب مشکات جزو این حدیث
را که متعلق بقصر واتمامست از شرح السنة نیز نقل کرده ومصنف در
رد آن میگوید که آن حدیث که از عایشه مرویست ودعوی صحت آن کرده
اند بصحت نپیوسته والله اعلم بدانکه در جواز قصر صلوة رباعی در سفر هیچکس را
خلاف نیست وعلمای امت اجماع دارند بر آن ولیکن نزد امام ابو حنیفه این قصر واجب
وفرض وقت بر مسافر دو رکعت است وعزیمت همین است واگرچه از رخصت
نیز نامند ولیکن تسمیه وی برخصت مجاز است نزد ایشان چنانکه در علم اصول
فقه معلوم شده است واگر مسافر چهار رکعت بگذارد جایز نیست نزد ایشان
مگر آنکه قعده اولی بجا آورده باشد که آن در حقیقت قعده اخیر است واگرچه
بترک سلام آثم گردد واگر قعده اولی نکرد نماز جایز نیفتد واعاده آن لازم گردد
ومذهب امام مالک نیز چنانکه از رساله ابن ابی زید که در مذهب ایشان است
مفهوم گردد همین است زیرا که گفته است ومن سافر اربعة برد وهی ثمانیة
واربعون میلا فعلیه ان یقصر الصلوة فیصلی رکعتین واز بعضی شروح معلوم
شود که مذهب ایشان موافق مذهب امام شافعی وامام احمد است که
قصر رخصت است ومصلی مخیر است که قصر کند یا اتمام واصل فرض اتمام است
ودلیل ایشان ظاهر قول خداوند تعالی است واذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح
ان تقصروا من الصلوة وظاهر این اداء دلالت بر تخفیف ورخصت کند نه بر ایجاب

فی الارض

ولزوم و نیز قیاس کنند نماز را بر روزه همچنانکه روزه در سفر عزیمت است و افطار
رخصت گفته‌اند و اتمام را لازم و نیز حکم نماز همچنین باشد و حدیث عایشه را که
مذکور شد نیز دلیل آرند و لکن در صحت آن حدیث سخن است چنانکه معلوم شد
و از امیر المومنین عثمان منقول است که در ایام حج در منی چهار رکعت گذارد و صحابه
در آنجا حاضر بودند و با وی بگذاردند و از عایشه نیز آمده که اتمام میکرد و
حنفیه گویند که عبارت لا جناح علیکم نص نیست در تخفیف و اختیار این
عبارت بجهت آنست که چون مسلمانان کمال ولع و شغف داشتند بطاعت
و عبادت و تکثیر و اتمام آن گویا در قصر حرجی و تقصیری خیال میکردند پس فرمود
هیچ حرجی و گناهی و تقصیری نیست در دو رکعت حکم تمام دارد بلا قصور چنانکه
بعضی علما گفته‌اند در وجوب سعی بین الصفا والمروة در قول حق تعالی فلا جناح
علیه ان یطوف بهما مثل این گفته‌اند و قیاس بر صوم فاسد است زیرا که قضاء
او لازم است و این علامت وجوب و عزیمت بودن اوست بخلاف شفع ثانی
در نماز سفر پس معلوم شد که واجب نیست و نیز گویند این قصر که در این آیت مذکور
است قصر افعال است نه قصر اعداد چنانکه در نماز صلوة خوف است که استقبال
و التزام مکان و جز آن در آنجا ساقط است و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بطریق
شهرت مروی است که همیشه در سفر قصر کردی و هرگز چهار رکعت نگذارد
و هم از عایشه رضی الله عنها بطرق متعدده روایت کرده که گفت فرض شد
در اول دو رکعت بود در سفر و حضر پس مقرر داشته شد در سفر همان دو
رکعت و زیاده کرده شد در نماز حضر از اینجا معلوم کرده که نماز دوگانی در
سفر رخصت نیست که بعد از چهارگانی واقع شده باشد بلکه اصل همانست و در
حضر چیزی بر آن افزوده و نسائی و ابن ماجه نیز از امیر المومنین عمر رضی الله عنه
آورده که گفت صلوة سفر دو رکعت است و صلوة اضحی دو رکعت و صلوة فطر
دو رکعت و صلوة جمعه دو رکعت تمام غیر قصر بر لسان محمد صلی الله علیه وسلم
و همچنین روایت کرده ابن حبان در صحیح خود و مسلم از ابن عباس آورده که گفت
فرض کرد خدای تعالی نماز را بر زبان پیغمبر شما صلی الله علیه وسلم در حضر چهار رکعت

۱۷۷ و در سفر دو رکعت و در خوف یک رکعت و روایت کرد طبرانی بدین لفظ که فرض
کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم دو رکعت در سفر چنانکه فرض کرد در حضر
چهار ذکر هذه الاحادیث الشیخ ابن الهمام و نیز مسلم روایت کرده از عمر رضی الله عنه
که گفت فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم این یعنی قصر صلوة در سفر صدقه ایست که
تصدق کرده الله تعالی بر شما پس قبول کنید صدقه او را و گویند که تصدق
در آنچه قابل قبض نبود اسقاط محض است و نیز چون مولی تعالی بکرم خود تخفیف
و تیسیر کرد و اسقاط نمود تشدید و نقص و اختیار اشد جرأتی بود که لایق مقام بندگی
باشد بخلاف صوم مسافر که در وی نیز موافقت مسلمین است چنانکه
در افطار و لهذا امام شافعی و احمد با وجود تجویز قصر و اتمام قصر را احب دارند
و همچنین افطار را در صوم از جهت همین وجوه که مذکور شد و آنکه گفتند
که عثمان رضی الله عنه در منی چهار رکعت گذارد و صحابه در آن با وی موافقت کردند
در صحیح بخاری از ابن عمر رضی الله عنه آمده که گفت گذاردم با پیغمبر صلی الله
علیه وسلم در منی دو رکعت و با ابی بکر و عمر دو رکعت و با عثمان نیز در اوایل
خلافت دو گذاردم بعد از آن اتمام میکرد عثمان و گفته‌اند که مدت قصر
وی در اول خلافت شش یا هشت سال بود علی خلاف فیها هم در صحیح بخاری
مذکور است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم دو رکعت گذارد در منی
با وجود آنکه امن تمام داشت و خوفی در میان نبود و نیز مذکور است که چون
عثمان رضی الله عنه چهار رکعت گذارد عبد الله بن مسعود رضی الله عنه استرجاع
کرد یعنی گفت انا لله و انا الیه راجعون اشارة که وقوع مصیبت خواندن است در
دین پس گفت گذاردم با رسول الله صلی الله علیه وسلم بمنی دو رکعت و گذاردم
با ابو بکر صدیق و با عمر بن الخطاب هم در منی دو رکعت کاشکی از این چهار رکعت
دو رکعت متقبله نصیب من بودی تعریض بعثمان رضی الله عنه کرد
و اظهار کراهیت از مخالفت عمل مقرر که قصر است و گفته‌اند یا ابن مسعود
پس چرا کردی موافقت نمودی فرمود الخلاف شر یعنی مخالفت
با امام عصر در آنچه بکند خوب نیست و از اینجا احتمال جوازی رای اتمام

معلوم کرد وجه سکوت ابن مسعود و صحابه دیگر در تغییر جایز داند بود اکنون
در توجیه اتمام عثمان رضی الله عنه و جواز آن نزد وی وجوه گفته اند بعضی
گویند که وی تأهل کرد بمکه و زوجه گرفت و وی امیر المؤمنین بود و پادشاه
چون در مملکت بگردد مسافر نشود و بهر موضع که رود خانه اوست یا وی
عزم اقامت کرد بمکه و رد کرده شده است وجه اول بآنکه آنحضرت صلی الله علیه
وسلم با زوجات خود سفر میکرد و حال آنکه اتمام نکرد خصوصا در سفر حج که
با مجموع زوجات تشریف آورده بود و ثانی بآنکه وی صلی الله علیه وسلم احق و اولی
بود بدان و ثالث بآنکه اقامت بمکه بر مهاجرین چنانکه گفته اند حرام است
و بصحت رسیده است از عثمان رضی الله عنه که مسارعت میکرد در خروج از
مکه مبادا که ظن اقامت شود در وی و حال آنکه اکثر اینها رضی الله عنه
که مسارعت میکرد در خروج از مکه مجرد احتمالات غیر مقرون بروایت وجه
دیگر آنست که شاید عثمان رضی الله عنه قایل باشد بآنکه قصر چنانچه از
ظاهر آیت کریمه مفهوم کرده مخصوص است بحالت خوف و چون امن باشد
اتمام افضل بود و جواب داده شده است ازین وجه بحدیث عمر رضی الله عنه
که پرسید از حضرت رسول الله حق تعالی فرموده قصر کنید اگر ترسید از کافران
و ما امروز آمنیم از ایشان فرمود هذه صدقة تصدق الله بها فاقبلوا
صدقته و نیز آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمن تر از عثمان بود بعنا و
قصر کرد و قید مذکور در آیت اتفاقی است و مبنی بر واقع و اکثر و اغلب
احوال مسافران خوف است و نیز گویند که گذاردن عثمان رضی الله عنه چهار
رکعت را سبب آن بود که در ان سال اعراب و اهل بدو که بتفصیل
احکام و علم بدان بر وجه کمال و تمام نرسیده بسیار حاضر آمده بودند
پس دهشت داشت وی رضی الله عنه که بدانند ایشان را که فرض نماز
چهار رکعت است و بیهقی حدیثی نیز از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده
است که عثمان بعد از گذاردن چهار رکعت خطبه خواند و اعتذار
کرد که قصر سنت رسول خداست صلی الله علیه وسلم و صاحبیه رضی الله عنهما

و لیکن درین سال اعراب بسیار آمده اند ترسیدم که قصر کنم در جمیع اوقات سنت
گیرند و بیهقی گویند که [illegible] عثمان رضی الله عنه آن بود که قصر مخصوص است بکسی که
شاخص و سایر باشد در طریق اما آنکه در اثنای سفر اقامت کند بمکانی و چند روز در آنجا
بایستد هرچند نیت اقامت نکند حکم مقیم دارد و اتمام کند و بعضی گفته اند که صحیح
در تأویل عثمان در جواز اتمام و عائشه نیز که گاهی چهار رکعت میگذارد آنست که ایشان
باین معتقد بوده اند که آنحضرت مخیر بود میان قصر و اتمام و اختیار وی صلی الله علیه وسلم قصر را
از جهت اختیار یسر و شفقت بر امت بود و ایشان اخذ بشدت کرده اند بر نفس خود و بیهقی
از طریق عروة بن الزبیر روایت کرده که عائشه را دیدم رضی الله عنها که در سفر چهار
رکعت میگذارد پس گفتم یا ام المؤمنین چرا دو رکعت نگذاردی گفت یا ابن اختی بر من
چهار رکعت گذاردن متعسر نیست و مشقتی در آن نمی بینم ازینجا ظاهر شود که سبب
اتمام عائشه آن بوده که مذهب وی قصر است بر تقدیر مشقت و تمام بر تقدیر راحت
و الله اعلم و بالجمله علما را اختلاف است درین باب مذهب حنفیه آنست که قصر واجب
خواه مشقت باشد یا نی و سایر باشد یا نازل خایف باشد یا آمن و سفر طاعت
بود یا معصیت و همچنین در سایر رخص سفر و از عادت حضرت نبوی صلی الله
علیه وسلم آن بود که در سفر بنماز فرض اکتفا کردی و محفوظ نیست که در سفر
نماز سنت گذارده باشد نه پیش از فریضه و نه بعد از فریضه مگر دو رکعت سنت
صبح و مگر نماز وتر که در سفر و حضر آنرا بعضی سنت فجر را و وتر را ترک نکردی و در فصل
سنن رواتب روایات از ابن عمر گذشت که گذارد آنحضرت بعد از ظهر و مغرب در سفر دو
رکعت و بر خلاف آن نیز گذشت و وجه تطبیق نیز مذکور شد و بالجمله علما را
اختلاف است در نوافل چه سنتی از ترک و اثبات و فرق میان رواتب و نوافل مطلقه مثل
نماز ضحی و تهجد و مانند آن و بعضی قصر جائز دارند و بعضی فرق کنند میان حالت
سیر و نزول و اقوال علمای حنفیه نیز مختلف است و بعضی فرق کنند در نوافل قبل الصلوة
و بعد الصلوة و گویند که نوافل قبل الصلوة منفصل اند از فرض باقامت پس گمان
برده نمیشود که این نماز سنت است گویا از حکم روایت بدر میرود و بخلاف بعد الصلوة که
متصل است بدان [illegible] و بعض و قول مصنف مگر دو رکعت سنت صبح مدخل

معلوم کرد وجه سکوت ابن مسعود و صحابهٔ دیگر در غیر حج بر ادا نبود اکنون
در توجیه اتمام عثمان رضی الله عنه و جواز آن از دو وجه گفته اند بعضی
گویند که وی تأهل کرد بمکه و تزوج کرد و وی امیر المؤمنین بود و پادشا
چون در مملکت بگردد مسافر نشود و هر موضع که رود خانهٔ اوست یا وی
عزم اقامت کرد بمکه و رد کرده شده است وجه اول بآنکه آنحضرت صلی الله علیه
وسلم با ازواج خود سفر میکرد و حال آنکه اتمام نکرد خصوصا در سفر حج که
با مجموع زوجات تشریف آورده بود و ثانی بآنکه وی صلی الله علیه وسلم اولی و احق
بود بدان و ثالث بآنکه اقامت بمکه بر مهاجرین چنانکه گفته اند حرام است
و بصحت رسیده است از عثمان رضی الله عنه که مسارعت میکرد در خروج از
مکه مبادا که ظن اقامت شود در وی و حال آنکه اکثر ایشان رضی الله عنه
که مسارعت میکرد در خروج از مکه مجرد احتمالات غیر مقرون بروایت وجه
دیگر آنست که شاید عثمان رضی الله عنه قایل باشد بآنکه قصر چنانچه از
ظاهر آیت کریمه مفهوم گردد مخصوص است بحالت خوف و چون امن باشد
اتمام افضل بود و جواب داده شده است از این وجه بحدیث عمر رضی الله عنه
که پرسید از حضرت رسول الله حق تعالی فرموده قصر کنید اگر ترسید از کافران
و ما امروز آمنیم از ایشان فرمود هذه صدقة تصدق الله بها فاقبلوا
صدقته و نیز آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمن تر از عثمان بود بنا بر
قصر کرد و قید مذکور در آیت اتفاقی است و مبنی بر واقع و اکثر و اغلب
احوال مسافران خوف است و نیز گویند که گذاردن عثمان رضی الله عنه چهار
رکعت را سبب آن بود که در آن سال اعراب و اهل بدو که بتفصیل
احکام و علم بدان بر وجه کمال و تمام نرسیده بسیار حاضر آمده بودند
پس دهشت داشت وی رضی الله عنه که بدانند ایشان را که فرض نماز
چهار رکعت است و بیهقی حدیثی نیز از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده
است که عثمان بعد از گذاردن چهار رکعت خطبه خواند و اعتذار
کرد که قصر سنت رسول خداست صلی الله علیه وسلم و صاحبیه رضی الله عنهما

ولیکن درین سال اعراب بسیار آمده اند ترسیدم که قصر را در جمیع اوقات سنت
گیرند و بیهقی گویند که تاویل عثمان رضی الله عنه آن بود که قصر مخصوص است بکسی که
شاخص و سایر باشد در طریق اما آنکه در اثنای سفر اقامت کند بمکانی و چند روز در آنجا
بایستد هرچند نیت اقامت نکند حکم مقیم دارد و اتمام کند و بعضی گفته اند که صحیح
در تاویل عثمان در جواز اتمام و عائشه نیز که گاهی چهار رکعت میگذارد آنست که ایشان
را اعتقاد بود که آنحضرت مخیر بود میان قصر و اتمام و اختیار وی صلی الله علیه وسلم قصر را
از جهت اختیار یسر و شفقت بر امت بود و ایشان اخذ بشدت کردند بر نفس خود و بیهقی
از طریق عروة بن الزبیر حدیثی روایت کرده که عائشه را دیدم رضی الله عنها که در سفر چهار
رکعت میگذارد پس گفتم یا ام المؤمنین چرا دو رکعت نگذاردی گفت یا ابن اختی بر من
چهار رکعت گذاردن متعسر نیست و مشقتی در آن نمی بینم ازینجا ظاهر شود که سبب
اتمام عائشه آن بود که مذهب وی قصر است بر تقدیر مشقت و اتمام بر تقدیر راحت
والله اعلم و بالجمله علما را اختلاف است درین باب مذهب حنفیه آنست که قصر واجب است
خواه مشقت باشد یا نی و سایر باشد یا نازل خایف باشد یا آمن و سفر طاعت
بود یا معصیت و همچنین در سایر رخص سفر و از عادت حضرت نبوی صلی الله
علیه وسلم آن بود که در سفر بنماز فرض اکتفا کردی و محفوظ نیست که در سفر
نماز سنت گذارده باشد نه پیش از فریضه و نه بعد از فریضه مگر دو رکعت سنت
صبح و وتر که بنماند وی که در سفر و حضر آنرا بعض سنت فجر و وتر را ترک نکردی و در فصل
سنن روایتی از ابن عمر گذشت که گذارد آنحضرت بعد از ظهر و مغرب در سفر دو
رکعت و برخلاف آن نیز گذشت و وجه تطبیق نیز مذکور شد و بالجمله علما را
اختلاف است در نوافل بعضی قایل بترک و اثبات و فرق میان رواتب و نوافل مطلقه مثل
نماز ضحی و تهجد و مانند آن و بعضی قصر جایز دارند و بعضی فرق کنند میان حالت
سیر و نزول و اقوال علمای حنفیه نیز مختلف است و بعضی فرق کنند در نوافل قبل الصلوة
و بعد الصلوة و گویند که نوافل قبل الصلوة منفصل اند از فرض باقامت پس گمان
برده نمیشود که ازین نماز است گویا از حکم رواتب بدر میرود و بخلاف بعد الصلوة که
متصل است بدان و از توابع صلوة است و بعضی قول مصنف مگر دو رکعت سنت صبح مذکور

بروایت ابن عمر که گذشت و بحدیث براء بن عازب که بیاید و از ابن عمر بعضی نیز آمده که
اشکذاردن نوافل بر زمین منع میکردند بر راحله و بعضی اثر را وجه تطبیق میان
روایات مختلفه که از وی رضی الله عنه آمده نیز ساخته اند والله اعلم و دلیل
گذاردن مطلق نوافل غیر رواتب حدیث ام هانیست که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم روز فتح مکه در خانه او هشت رکعت گذارد و نماز تهجد گذاردی بر پشت
مرکب عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان رسول الله بود رسول خدا صلی الله علیه
وسلم یصلی فی السفر میگذارد در سفر علی راحلته بر شتر خود حیث توجهت به بهر
جانب که میبرد راحله آنحضرت را یومی ایماء حالتی که اشارت میکرد برکوع و سجود
صلوة اللیل نماز شب را بلکه هر نماز نفل را الا الفرائض مگر نمازهای فریضه را و در
صحیح بخاری نفی صلوة فریضه بر پشت راحله از ابن عمر و غیر وی آورده و بسیت ویوتر
علی راحلته و نماز وتر نیز میگذارد بر راحله خود همچنین آمده است از ابن عمر و امام
محمد در موطای خود آثار کثیره از ابن عمر و غیر وی از صحابه و تابعین آورده که از برای
وتر از مرکب فرود می آمدند و نیز می آرد که مجاهد گفت صحبت داشتم ابن عمر را از
مکه تا بمدینه و میگذارد همه نمازها را بر شتر خود متوجه بجانب مدینه و ایما میکرد
برکوع و سجود و سجود را پست تر از رکوع میکرد مگر نماز فرض را و وتر را که از برای ایشان
فرود می آمد و پرسیدم من او را از این گفت بود رسول خدا که میکرد همچنین
واین ثابت است که رسول صلی الله علیه وسلم حالتی که نماز را قصر کردی و آن حالت سفر
است نماز شبها ترک نکردی و بگذاردی آن را گاهی بر زمین و گاهی بر پشت راحله از حکم
معلوم شد انا نکه گفته نماز تهجد را گذاردی ما نا که مقصود تاکید است و چون نفی
گذاردن سنت در سفر که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم اسقاط ترک کرد آن را بقول نفی
اما از جماعتی از صحابه ثابت شده که در سفر نماز سنت را میگذاردند چنانچه از آثاری
در موطا آمده است معلوم گردد و علی الاطلاق نیز روایت کرده اند که کان اصحاب
رسول الله بودند اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم یسافرون سفر میکردند
فیتطوعون قبل المکتوبة وبعدها پس نفل میگذاردند پیش از نماز فریضه و بعد از
وی و این حجة الاعموم روایت و غیر روایت و تخصیص بعض ها اشیه هرد و آمده

١٧٩ اما ابن عمر که نکردی سنت را و از وی نیز در بعضی روایات گذاردن سنت
آمده است یعنی آمده است که اگر کسی گذارد وی منع نیز نکردی اما نماز شب را ترک
نکردی چنانچه عادت پیغمبر بود صلی الله تعالی علیه وسلم و همین طریقه وی بود رضی الله
عنه در اخذ به سنت و متابعت و کمال تمسک بدان و مصنف میگوید اما اگر کسی
بگذارد رواتب و تطوعی باشد مطلق نیز روا باشد این بر تقدیری که گذاردن رکن گذاردن آن
بطریق سنت مروی نباشد و مراد مصنف آن مینماید که آنها که گذارده اند بطریق تطوع
مطلق گذارده اند و اگر در حدیث هم از حضرت آمده باشد آن نیز بهمین طریق است
والله اعلم و از براء بن عازب چنانچه احمد و ترمذی از وی آورده اند منقول است که گفت سافرت
مع النبی سفر کردم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثمانیة عشر سفرا هژده سفر فما رایته ترک پس
ندیدم او را که ترک میکرد رکعتین دو رکعت را عند زیغ الشمس قبل الظهر نزدیک
میل آفتاب پیش از ظهر و وی چیزی از نماز پیشین قال الترمذی حدیث غریب گفت ترمذی
این حدیث براء بن عازب حدیث غریب است و ضعیف دارد از جهة ابی بسره غفاری که
راوی است از براء بن عازب نام او معروف نیست بدانکه غرابت منافات ندارد با صحت
نعم چون نام راوی معروف نیست بسبب جهالت آن ضعیف میسر باید و اگر غرابت
بمعنی شذوذ بود چنانکه بعضی برآن اطلاق کرده اند منافی صحت بود و تمام کلام
در مقدمه گذشت فتذکر و هم ترمذی میگوید و سألت عنه محمدا و سوال کردم
از این حدیث محمد بن اسمعیل بخاری را فلم یعرفه پس نشناخت بخاری این حدیث را الا
من حدیث اللیث بن سعد مگر از حدیث لیث بن سعد و لم یره حسنا و ندیده او را
بخاری این حدیث را حسن و بعضی شراح میگویند که این دو رکعت صلوة فی الزوال
بود اما معلوم شد که صلوة فی الزوال چهار رکعت آمده است نه دو مگر آنکه او را
قصر کرده باشد در سفر و از اینجا بقصر نماز سنت استیناسی توان یافت و نیز ترمذی
میگوید که از ابن عمر آمده که تطوع نمی کرد و نیز آمده که میکرد و میگفت که آنحضرت
نیز میکرد و از اینجا هست اختلاف اهل علم از صحابه و غیرهم اگر نکنند رخصت و اگر
بکنند فضیلت انتهی و این قول ترمذی قوی لافضل است و محمل ایمای حدیث سنت
[illegible] باشد [illegible] اعلم در فصل روایت کلام متعلق باین باب گذشته

وخیال

اند ذکر و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم در سفر چنان بود که نماز سنت را بر پشت
مرکب گذاردی هر سو که رفتی اگر چه بجانب قبله نبودی و در رکوع و سجود ایما کردی اول خود
مصنف نفی گذاردن سنت از آنحضرت کرد دیگر این چیست مگر مراد نماز سنت غیر وتر
باشد یا آنجا که نفی کرد گذاردن بر زمین باشد و نفی گذاردن غیر فرایض بر پشت مرکب بایما
از حدیث ابن عمر معلوم شد احتیاج باین تکرار چیست مگر آنکه از برای توطیه و تمهید
قول او باشد که گفته و در مسند امام احمد و سنن ابو داود ثابت ست که در حالت تکبیر افتتاح
روی مرکب مبارک را سوی قبله کردی و باقی نماز بهر سو که جانب سفر بودی و مرکب رفتی گذاردی
و بالجمله کلام مصنف درین مقام خالی از تکلفی نیست و چون سبب گذاردن سنت را بر پشت
مرکب بیان کرد بجواز گذاردن فرایضه نیز بجهت عذر مطر بیان فرمود و گفت فی حدیث مستقیم
الاسناد ترمذی روایت کرده که بسبب باران یک نوبت بر پشت مرکب نماز فرض گذارده او و اصحاب
همه سواره اقتدا کردند و چون حکم این حدیث خلاف مذهب است و خلاف قیاس بود و لفظ حدیث
بعینه نیست از لفظ ترمذی نقل کرده و گفت انتهی النبی رسید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
الی مضیق بسوی تنگی یعنی راهی تنگ [illegible] والله اعلم هو و اصحابه او و اصحاب
او صلی الله علیه وسلم ورضی الله عنهم و هو علی راحلته و آنحضرت بر شتر خود بود و السماء من
فوقهم و باران بالای ایشان می بارید والبلة من اسفل منهم و تری و گل ولای پایان ایشان بود
چنانکه مجال فرود آمدن بر زمین نماز گذاردن نبود فحضرت الصلوة پس در آمد وقت نماز
فامر المؤذن پس امر کرد مؤذن را فاذن واقام پس اذان و اقامت گفت مؤذن ثم تقدم رسول
الله پس پیش رفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم علی راحلته سواره بر شتر فصلی بهم یومی ایما
پس نماز گذارد با ایشان و امامت کرد باشارت یجعل السجود اخفض من الرکوع پس کرد انحناء سجود
را پست تر از رکوع تنبیه نزد امام ابو حنیفه چنانچه ظاهر مذهب ست در جواز صلوة نافله بر
ظهر دابه مسافرت شرط نیست بلکه شرط خارج مصر ست خواه مسافر باشد یا نه و در روایتی
از وی و از ابی یوسف مسافرت شرط ست زیرا که جواز آن از جهت ضرورت است تا نافله یا قافله
منقطع نگردد و اصح آنست که مسافر و غیر مسافر در آن برابر است از جهت تحقق ضرورت
در خارج مصر نه مسافرت و احادیث که درین باب وارد ست بعضی مطلق ست و بعضی مقید
بسفر و تو بعضی مقید ست بدان اگر مطلق را بر اطلاق بگذارند چنانکه مذهب حنفیه ست

سافط

۱۸۰
ساقط باشد غیر مسافرت و اگر مقید ساختند بجهت بعضی قراین بود که دلالت
آید تقیید [illegible] و در غیر مسافر خارج از مصر بقیاس ثابت شود و [illegible] ورود
و در روایت واجب [illegible] روایات اطلاق [illegible] است و اگر مسافر درون مصر بود جایز
نیست موافقا لنقل بر داینزد ابو حنیفه و امام محمد گوید جایز ست ولیکن مکروه و ابو
یوسف گوید لا باس به و امام ابو حنیفه فرماید که جواز آن بجهت عذر و رخصت و ضرورت
نیست در مصر [illegible] مقتصر باشد بر مورد خود باز اختلاف است در مقدار بعد مسافت
خارج مصر غیر مسافر را بعضی گویند مقدار دو فرسخ باید و بعضی مقدار میل
و صحیح آنست که جایز است بعد از مفارقت بیوت بلد چنانچه در قصر مسافر
و سنن روایت و موافق مطلقه برابر است در جواز و روایتی از امام ابو حنیفه
که برای سنت فجر [illegible] کند که او کد سنن و بروایتی واجبست و لهذا ابی عنه نشسته
گذاردن در یک روایتی جایز نیست و برای وتر البته نزول کند چنانکه گذشت اما فرض
جایز نبود چنانچه احادیث ناطق اند بدان مگر آنکه در باد [illegible] باشد و بعد قافله و خوف
هلاک مال یا نفس غالب بود یا مرکب جموح بود و رکوب بعد نزول میسر نه یا شیخ کبیر
ضعیف بود که ممکن نباشد او را رکوب و کسی که اعانت کند و سوار کرداند موجود نه
یا زمین گل بود که نماز بران ممکن نباشد و بعذر مطر و خوف عدو و سبع نیز جایز
بود زیرا که ضرورة مستثنی است از قواعد شرع کذا فی بعض شروح الهدایة و
بحدیثی که مصنف از ترمذی آورد تمسک درین باب بعضی کرده دلالة او قیاسا
و صلوة جنازه و صلوة منذوره و سجده تلاوت که بر زمین خوانده باشد نیز جایز
نبود کذا قال [illegible] و آنحضرت صلی الله علیه وسلم عادت داشت که چون رحیل
و برآمدن از منزل پیش از زوال واقع شدی نماز ظهر را تاخیر کردی تا در وقت عصر
چون نزول فرمودی جمع کردی میان ظهر و عصر و اگر پیش از رحیل وقت ظهر در آمدی
نماز ظهر بگذاردی آنگاه سوار شدی و بعد از آن چون وقت عصر نزول کردی عصر
بگذاردی در این صورت جمع واقع نشدی و در مغرب و عشا همچنین بودی یعنی
اگر در وقت مغرب در راه بودی و رحیل پیش از غروب واقع شدی تاخیر کردی
نماز مغرب را تا در وقت [illegible] مغرب و عشا را با یکدیگر بگذاردی [illegible]

ظاهر از قول مصنف و در مغرب و عشا همچنین بودی بعد قول وی و اگر پیش از
رحیل وقت ظهر در آمدی نماز ظهر بگذاردی آنگاه سوار شدی آنست که اگر پیش از رحیل
وقت مغرب در آمدی نماز مغرب بگذاردی آنگاه سوار شدی و جمع کردی و لیکن
این شق در مغرب در احادیث مذکور نیست و همین قدر مذکور هست که جمع میان
مغرب و عشا میکرد و در ظهر مذکور است چنانچه در صحیح بخاری آمده و اذا زاغت الشمس
قبل ان یرتحل یا اذا ارتحل بعد ما زاغت صلی الظهر ثم رکب یعنی بدانکه این حدیث که
ظهر فقط مذکور شده و محفوظ در کتب مشهوره و روایات بخاری چنانچه در فتح الباری
گفته نیز آنست که جمع بین الصلوتین نمود مگر در وقت ثانیه اعنی العصر که آنرا جمع تاخیر
گویند حتی احتجاج کرده باین حدیث کسی که منع کرده جمع تقدیم را که گذاردن عصر باشد
در وقت ظهر و لیکن در فتح الباری گفته که اسحاق بن راهویه این حدیث را بچنین
روایت کرده و اذا کان فی سفر فزالت الشمس صلی الظهر و العصر جمیعا ثم ارتحل و همچنین
واقع شده در اربعین حاکم صلی الظهر و العصر ثم رکب و اسناد وی صحیح است و
اسمعیلی که از رواة بخاریست زیاده کرده لفظ و العصر را پس ثابت شود که هر دو
صورت ارتحال پیش از در آمدن وقت ظهر جمع تاخیر بوده و در ارتحال بعد از در آمدن
وقت ظهر جمع تقدیم و از اینجاست که مصنف گفت و در بعضی اوقات که وقت ظهر
پیش از رحیل در آمدی ظهر را با عصر جمع کردی و هر دو را بگذاردی آنگاه سوار
شدی و در مغرب و عشا همچنین کردی یعنی در بعضی اوقات که وقت مغرب پیش از
رحیل در آمدی مغرب را با عشا جمع کردی و هر دو را بگذاردی آنگاه سوار شدی
و جمع بین المغرب و العشا که علی الاطلاق در احادیث واقع شده هست شامل هر دو
صورت جمع هست و در جامع ترمذی و سنن ابی داود هر دو صورت بصریح نیز
آمده هست از معاذ بن جبل که بود رسول خدا در غزوه تبوک چون ارتحال میکرد قبل
زیغ شمس تاخیر میکرد ظهر را تا آنکه جمع میکرد او را با عصر و میگذارد هر دو را جمیعا
و چون ارتحال میکرد بعد از زیغ شمس تعجیل میکرد عصر را بسوی ظهر و میگذارد ظهر
و عصر را جمیعا پس سیر میکرد و چون ارتحال میکرد قبل المغرب تاخیر میکرد مغرب را
تا آنکه میگذارد او را با عشا و چون ارتحال میکرد بعد المغرب تعجیل میکرد عشا را پس

١٧٩

میگذارد او را با مغرب و بالجمله در احادیث صحاح جمع بین الصلوتین وارد است در
بعضی احادیث مطلق آمده و در بعضی مقید بحالت سیر و در بعضی مقید بجد سیر و
در بعضی بتعجیل سیر و از اینجاست اختلاف علما که قایل اند بجواز جمع بعضی قایل اند علی
الاطلاق و شافعی از ایشانست و بعضی مخصوص میدارند بحالت سیر نه نزول و حق
نزد مصنف نیز همین است که گفت اما جمع در سفر عادت دایمی نبود بلکه چون سیر
تعجیل بودی جمع کردی اما جمع در حالت نزول و قرار مروی نیست و بعضی بصورت جد
در سیر و تعجیل در آن مخصوص گردانیده و در فتح الباری میگوید که مشهور از مالک
و نیز بعضی مخصوص میدارند بحالت عذر زاید بر سفر و نزد بعضی جایز است جمع تاخیر
نه تقدیم و این مرویست از امام احمد و نیز نزد وی مقید است بحالت سیر و مشهور از
مذهب وی جواز است مطلقا و در فتح الباری میگوید که مروی از امام مالک نیز جواز جمع
تاخیر است نه تقدیم و نزد امام ابو حنیفه جایز نیست مطلقا و وجه قول ایشان آنست که
تعیین اوقات نماز قطعی است و ثابت بتواتر که هیچ شبهه را بوی راه نیست تاخیر نماز از وقت
و تقدیم آن بوی را از کبایر شمرده اند امام محمد در موطای خود می آرد که رسیده است بما
از عمر بن الخطاب که وی نوشت بحکام خود در آفاق و نهی کرد ایشان را از آنکه جمع
کنند بین الصلوتین در وقت واحد و اخبار کرد ایشان را که جمع صلوتین در وقت
واحد کبیره ایست از کبایر و می آرد که روایت کردند ما را این خبر ثقات از علاء
بن الحارث و وی روایت کرده از مکحول و چون تعیین اوقات قطعی است و متواتر پس معارض
نشود او را خبر احاد بخلاف فطار و قصر در سفر که بنص قرانی ثابت شده اند و روایت
کرده اند بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود که گفت ندیدم رسول خدا را صلی
الله علیه و سلم که گذارده باشد هیچ نمازی را در غیر وقت خود مگر دو نماز مغرب
و عشا را که جمع کرد میان انها را بمزدلفه و در احادیث جمع ظهر و عصر در عرفات
نیز آمده و این جمع از جهت مناسک حج بود نه سفر و نیز وقوع فعل جمع از آنحضرت
دایمی نبود بلکه آنچه بدان تصریح در احادیث واقع شده در غزوه تبوک است
و ثابت نشده که در وی نیز مرور میکردند و محقق آنست که کلمه کان دلالت
بر دوام و استمرار ندارد کما حقق فی موضعه و در جامع اصول بروایت ایشان

از ابن عمر آورده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم هرگز میان مغرب
و عشا در جمیع سفر مگر یکبار و از ابن عمر نیز آورده که وی رضی الله عنه جمع کرد مگر یکبار
که خبر فوت زوجه وی آنجا وی رسید و اخبار فوت ورود رحلت [illegible] نکرد الا یکبار و باز روایت
ترمذی آورده که سالم بن عبد الله بن عمر را پرسیدند که آیا جمع میکرد عبد الله در شیئی از
صلوات گفت لا مگر بمزدلفه و احادیث در جمع تقدیم در صحاح اقل قلیل است و در روایات
صحیح بخاری اختلاف است و لهذا بسیاری از ائمه بدان قایل نیستند بس غایة الامر جمع تاخیر
در بعضی احیان و تاویلش آنست که مراد بجمع بین الصلوتین آنست که تاخیر کرده شود صلوة
اولی را و گذارده شود در آخر وقتش و تعجیل کرده شود ثانیه را و گذارده شود در اول
آن و بعضی این را جمع صوری نامیده اند که بظاهر و صورت جمع است نه حقیقة و معنی
والله اعلم و جمع مثل این صورت که حنفیه در جمع سفر تصویر میکنند در حدیث در باب استحاضه
آمده در حدیث حمنة بنت جحش فتدبر و اگرچه لفظ حدیث در بعضی روایات چنین است
که جمع میکرد در میان ظهر و عصر و میگذارد در وقت عصر محمول بر همین است از جهت
دلایل که ذکر کردیم و تحقیق تخفیف و دفع حرج که در بعضی روایات واقع شده است که
جمع میکرد تا در حرج نیندازد امت خود را آن است که در وی توسیع است که اگر کسی را فراغ
و رفاهیت حال و مجال در گذاردن نماز در اول وقت باشد آن اختیار کند و اگر نه
تاخیر کند در آخر وقت بگذارد تا متصل گردد باول وقت نماز ثانیه و توسعه و تخفیف
شریعت این طریقه ظاهر است و شناختن و ادراک آخر وقت مغرب ظاهر است و هم
چنین نیز بجانب ظهر و تحری میسر است خصوصا در صورت وجود آلات و کثرت مردم که ساعات
دانسته باشند در شناخت وقت پس وارد نشود آنچه بعضی شافعیه گویند که در علم بآخر وقت
حرج عام است و در تعین آخر وقت مر اولو الخواص را اشکال است چه جای عوام فتدبر
و بعضی روایت کرده است ابو داود از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که چون مسافر میشد سیر میکرد بعد
از غروب آفتاب تا آنکه نزدیک میشد که تاریک شود پس نزول میکرد و میگذارد مغرب
را پس طلب طعام میکرد و تناول میکرد پس بر میخاست و میگذارد عشا را و ارتحال میکرد و میگفت
اینچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و امام محمد در موطا اخراج کرده که بدرستیکه
[illegible] ابن عمر چون در آمد مغرب تاخیر کرد او را تا آنکه [illegible]

در سفر هم

[illegible] تعجیل [illegible] رسول الله [illegible]
تا [illegible] ابن عمر الصلوة [illegible] عمر [illegible] تا [illegible]
۱۸۰ کرد و بگذارد [illegible] تا [illegible] غایب شد شفق پس بگذارد عشا [illegible]
که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون [illegible]
[illegible] آمده حتی اذا کان آخر الشفق [illegible] آنست که [illegible]
طریقی که مذهب امام ابو حنیفه است و ظاهر آن [illegible] روایات در عدم جمع [illegible]
وقت واحد و جمع [illegible] تاخیر آخر وقت و تعجیل [illegible] ابو حنیفه [illegible]
بعدم جمع یا جمع بعضی اخیر اختیار کرده [illegible]
گفته که شافعیه گفته اند [illegible] جمع [illegible]
و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
در جمع بین الصلوتین [illegible]
بجمع بین الصلوتین [illegible]
[illegible] جمع [illegible] قایل است شافعی و احمد [illegible]
بجمع [illegible] ابن عباس [illegible]
من جمع بین الصلوتین من غیر عذر فقد اتی بابا من ابواب الکبائر [illegible]
جمهور گفته که جمع [illegible] بین الصلوتین [illegible] در سفر [illegible]
و مسلم بطرق متعدده از ابن عباس آورده که آنحضرت جمع کرد [illegible]
عصر و مغرب و عشا [illegible] بی خوف و مطر [illegible]
و پرسیدند [illegible] کرد [illegible]
بجا [illegible]
و امام نووی از [illegible]
[illegible]
[illegible]
زیرا که وی [illegible]
بحدیث جمع [illegible] قایل [illegible]

[illegible] جمع از صحابه [illegible] تکبیر [illegible]
[illegible] حنفیه [illegible]
[illegible] گفته اند که بعضی [illegible] و بعضی از احادیث مسلم
[illegible] این حدیث [illegible] باشد [illegible]
[illegible] مطلق سفر
[illegible] گفته که در کتاب
[illegible] واقع است مطلق سفر
[illegible] صلی الله علیه [illegible] که [illegible] قصر کرده
[illegible] ظاهر میشود و لکن صحابه
[illegible] آن اختلاف [illegible] است [illegible] ائمه اربعه
[illegible] امام شافعی [illegible]
[illegible] شانزده فرسخ [illegible]
[illegible] چهار برید است [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و سلم
[illegible] مسافت [illegible]
[illegible] حاجی [illegible]
[illegible] امام ابو حنیفه [illegible]
[illegible] امام شمس الائمه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] الصحیح [illegible] اند [illegible]
[illegible] فرسخ و بعضی پانزده [illegible]
[illegible] شرح الهدایه [illegible]

١٨٣ استعمال کرده که لیلة مسیرة تمه بود [illegible] نزد امام ابو یوسف دو روز و اکثر روز سوم
معتبر است [illegible] اکثر حکم کل دارد و دلیل بر مذهب ابو حنیفه بعضی این حدیث آورده اند
که در صحیح بخاری [illegible] آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا تسافر المرأة ثلثة ایام
الا مع ذی محرم پس معلوم شد که غایت و طول اجل سفر و مشقت و عرض لازم و مخاوف
آن [illegible] ثلثه روز است و هر چه کم ازین است قصیر و لا یعتد به [illegible] و در دلالت این حدیث بر نفی بودن
سفر اقل از ثلثه ایام نظر است و در بعضی طرق این حدیث مسیرة الیوم نیز واقع است و اکثر
استدلال کرده اند بحدیث مسح خف که وجود مسح المقیم یوما و المسافر ثلثة ایام و لیالیها
زیرا که [illegible] سفر کمتر از آن اعتبار کند هر آینه مسافری باشد که ممکن باشد
او را مسح ثلثه ایام [illegible] یعنی که مسافر مسح میکند اگر مستوعب کرده [illegible] سفر
یا خلاف ظاهر عبارت است و همچنین بودن ثلثه ایام ظرف مسافر مسح [illegible]
و تابعین بعضی احادیث و اخبار ناظر اند در ثلثه ایام و بعضی کمتر از آن و بعضی در
چهار برید و در بعضی احادیث [illegible] میل یا سه فرسخ نیز واقع شده چنانچه در حدیث انس آمده
است که بود رسول الله صلی الله علیه و سلم چون بیرون می آمد [illegible] سه میل یا سه فرسخ
[illegible] قصر میکرد نماز را رواه مسلم و ابو داود و گفته اند که این اصح حدیثی است که
[illegible] است در این باب و بعضی گفته اند مراد باین مسافت [illegible] است که ابتدای قصر از آنجاست
[illegible] کذا فی فتح الباری و مذهب اصحاب ظواهر آنست که سفر خواه طویل بود یا قصیر
قصر صلوة در وی مباح است [illegible] و احادیث مطلق سفر واقع شده و معلوم
[illegible] است قریب [illegible] اختلاف [illegible]
اند که قریب بیست قول در [illegible] هست پس رجوع بحکم ظاهر [illegible] اولی باشد و شک نیست
که مذهب امام ابو حنیفه باحتیاط قریب تر است کما لا یخفی فایده برید [illegible] فرسخ را گویند
و فرسخ سه میل را و میل [illegible] منتهای مد بصر را گویند [illegible] بصر میل میکند بر روی زمین تا
آنکه فرق [illegible] جزم کرده است جوهری و بعضی گویند حد وی
آنست که [illegible] شخص [illegible] مرد است یا زن [illegible]
و بعضی تقدیر کرده اند [illegible] هزار ذراع و ذراع بیست و چهار انگشت [illegible]
[illegible] و بعضی دوازده هزار قدم انسان و بعضی چهار هزار ذراع و سه هزار [illegible]

کفته اند کذا فی فتح الباری و الله اعلم فصل در عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و سلم
قرأة قرآن و استماع آن و کمال خشوع و خضوع و گریستن در حالت قراءت قرآن از خود یا از
غیر آوردن مصنف این فصل را در اینجا چندان در موقع نیفتاده این را متصل فصل قرأت
با آنجا که در آخر فصل قیام لیل بود و به تقریب آن بعضی مسایل قرأت قرآن تقریب ساخته بود با
ذکر کرده بهتر آن بود که بعد از فصل عبادات سفر صلوة الخوف را ذکر میکرد کما لا یخفی بدانکه حضرت
نبوی صلی الله علیه و سلم هر روز وظیفه و وردی معین از قرآن داشت که تلاوت کردی چنانچه
بعد از صلوة و قبل النوم مثلا و ترتیل آن هرگز ترک کردی مگر در حال ضرورت از اشتغال بجهاد و دین
و غزا و ورود وفود و جز آن از آنچه مانع از تلاوت آمدی و معمول بودی و تلاوت خواندن
قرآن را گویند بطریق تتابع و توالی مثل ورد و مدارست و ورد و وظیفه که در اوقات معین قرائت کنند
نهایت جامع الاصول است و تلاوت آنحضرت بطریق وظیفه از آنچه نزول یافته بود از سور و آیات
قرآن بوده باشد و نیز گفته اند جبرئیل در ماه رمضان تمام آنچه فرود آمده بود با آنحضرت مدارست
میفرمود و در اوقات دیگر نجم نجم می آمد پس نزد آنحضرت تمام قرآن محفوظ بود چنانکه از حدیث
مسلم از عایشه که گفت ندیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم که خوانده باشد تمام قرآن در
یکشب مفهوم میگردد و بعضی از صحابه نیز که عدد آنها در کتب سیر مذکور است در زمان حضرت
نبوت محفوظ داشتند و بعد از آن در صحایف از ایشان و غیر ایشان که جمع شد چنانچه در
محل خود مذکور است و از آنچه دلالت دارد بر حفظ تمام قرآن از صحابه حدیث بخاری و مسلم
و ترمذی و ابی داود است که از عبد الله بن عمرو بن العاص آورده اند که گفت گفت مرا رسول
خدا صلی الله علیه و سلم که چنین رسیده است بمن که تو صوم دهر میداری و هر شب ختم قرآن
میکنی گفتم بلی یا نبی الله همچنین است فرمود روزه دار مثل روزه داود که وی اعبد الناس بود
یک روز روزه و یک روز افطار و بخوان قرآن را در یک ماه و در روایتی چهل روز گفتم یا رسول الله
من بیشتر ازین می توانم فرمود پس بخوان در ده روز گفتم یا رسول الله زیاده ازین میتوانم
فرمود پس در هر هفت روز و در کمتر ازین مخوان که دوا زاید یعنی قرآن را خواه بطریق وظیفه یا
غیره بترتیل تمام خواندی یعنی مفسر و مبین حرف حرف و بر آخر آیات وقف کردی و حروف مد
در آخر فصل و ترکیب شده است و در همانجا از آنچه متعلق بشرح و بیان آن باشد گفته شد که حروف
مد آنکه الف و واو ساکن ما قبل مضموم و یای ساکن ما قبل مکسور باشد تمام و مشبع کشیدی

چنانکه الفاظ الرحمن و الرحیم هر یکی را تمام کشیدی تا این حروف بکلی و حقیقت خود ادا یابند
و ادا مستلزم آن هم تجوید متطبع گویند که لازم طبیعت این حروف است و این کلمات از متن کتب
این حروف است که نزد وقوع همزه یا حرف مدغم بعد از آنها پیدا آید و تفصیل اقسام و احکام آن
در رساله مسمی بالدر النضید فی بیان قواعد التجوید بیان کرده ایم و در اول قرأت بموجب امر الهی
تعالی که فرموده فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله استعاذه بخدا از شر شیطان کردی و لفظ
استعاذه این بود اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و در بعضی اوقات اللهم انی اعوذ بک من الشیطان
الرجیم من همزه و نفخه و نفثه گفتی همز در لغت بمعنی غمز که تنبیه و تحریک لطیف بشی و حرکت
علی و اجفانست و بمعنی ضغط و نخس که بمعنی [illegible] و بمعنی دفع و ضرب آمده و مراد
همز شیطان وسوسه و القا فتنه و اعتقادات فاسده است و در حدیث تفسیر وی بجنون
نیز واقع شده است و نفخ در لغت دمیدن و پیدا کردن است و مراد کبر است که شیطان آدمی
در تن وی باد می اندازد و پیدا متعرف و تکبر میسازد و نفث بمعنی دمیدن است و مراد
وی سحر و شعر و الشتم الذی [illegible] کرده لفظ استعاذه و بیشتر از قرأت اختیار کردند [illegible]
اینست اعوذ بالله او استعیذ بالله من الشیطان الرجیم چنانچه در سوره نحل مذکور است
و مروی از ابن مسعود همچنین است و گفت که خواندم بر رسول خدا همچنین فرمود بخوان
[illegible] همچنین اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم نیز آمده و اختیار کرده
الجماعة [illegible] از برای ندب است با وجود [illegible] جمهور [illegible] آنحضرت دوست داشتی
که قرآن از دیگری بشنود چنانکه بخاری و مسلم و ترمذی و ابو داود آورده اند که عبد الله
بن مسعود را رضی الله عنه فرمود قرآن بخوان بر من گفت یا رسول الله من بخوانم و
حال آنکه فرستاده شده است بر تو فرمود دوست دارم من که بشنوم قرآن را از غیر خود
پس خواندن گرفت سوره نسا را تا رسید باین آیت فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و
جئنا بک علی هؤلاء شهیدا و پیغمبر صلی الله علیه و سلم استماع فرمود و در خضوع و خشوع
و بکا در آمد تا آب از چشمهای مبارک روان کرد و در روایتی آمده که چون ابن مسعود باین
آیت رسید آنحضرت فرمود بس کن بس کن و آنحضرت قرآن را در مجموع حالات خواندی یعنی ایستاده
و نشسته و خفته و با وضو و بی وضو و بجز جنابت مانع قرأت قرآن نشدی چنانکه عایشه
گفت رضی الله عنها که مانع نیامدی رسول خدا را صلی الله علیه و سلم از خواندن قرآن چیزی

القرآن حسن الصوت و نوع دوم از تطریب و تغنی آنست که از مهارت و طبع حاصل
نشود بلکه بتعلیم و تمرین و تکلف محتاج بود چنانکه اصوات مطربان در انواع الحان
موسیقی ایقاع میکنند و با وزان و ایقاعات مخصوص مجانس اند و این نوع را جماعت سلف
مکروه داشته اند و قرات برین نوع را منع کرده اند هذا و بعضی علما تغنی را در لیس منا من لم
یتغن بالقرآن را بر غنی بقصر بمعنی توانگری و بی نیازی داشته اند یعنی هر که را حق سبحانه
قرآن داده و علم بخشیده است و از خلق بی نیاز نگردد و غنای قلب حاصل وقت وی نشود
و توکل بر مولی خود نکند و از انکار و اعتماد بر خلق دور نکرده وی از ما نیست در طریقه ملت
چنانکه در حدیث آمده است من اعطاه الله حفظ کتابه فظن ان احدا اعطی افضل مما
اعطی فقد غلط و نیز فرمود من قرء القرآن یتأکل به الناس جاء یوم القیمة و وجهه عظم
لیس علیه لحم و غیر این از احادیث که در وعید قراء و علما که ملازمت ملوک و امرا کنند و علم
و قرآن را وسیله آن سازند وارد شده واقع است و بعضی گویند که تغنی در لغت با معنی نیامده
است و این سخن خطا است قاضی عیاض مالکی که از معتمدان شراح حدیث و محققان ایشانست
در مشارق گفته است که تغنیت و تغانیت بمعنی استغنیت و در قاموس نیز بمعنی استغنیت
از عبارت صحیح البخاری نیز معلوم میگردد و لیکن سیاق حدیث تا بر حمل بر معنی اولست
چنانکه گفتیم والله اعلم فصل در عادت نبوی صلی الله علیه و سلم در پرسش بیماران
مقصود درین فصل بیان عیادت بیمار و جنازه است و این فصل عیادت و احکام ذکر از متعلقات
اوست و بدانکه عیادت از جمله عبادات افضل است و احادیث بسیار در فضیلت آن واقع شده
و در صحیح مسلم از ابی هریره آورده است که حق جل و علا روز قیامت بنده را گوید ای پسر
آدم بیمار شدم و مرا عیادت نکردی بنده گوید خدایا تو پروردگار جهانیانی
عیادت تو چگونه بود فرماید که فلان بنده من بیمار شد و عیادت وی نکردی اگر عیادت او میکردی
مرا نزد وی می یافتی و ظاهر از کتب معتبره آنست که عیادت از حقوق صحبت است و ابن اثیر در جامع
الاصول باب عیادت را در حقوق صحبت آورده و در احیاء العلوم از حقوق اسلام داشته و در حدیث
بخاری و مسلم که از ابی هریره آمده که حق مسلم بر مسلم پنج است رد سلام و عیادت مریض و اتباع
جنازه و اجابت دعوت و تشمیت عاطس و در روایتی از مسلم شش گفته و نصیحت
مسلمان در وقت طلب نصیحت را زیاده کرده و ظاهر از عبارت مصنف نیز آنست که از حقوق

در حدیث

صحبت بود چنانکه گفتیم که هر که از یاران وی صلی الله علیه و سلم بیمار شدی آنحضرت عیادت
فرمودی اگر از یاران صحابه بمعنی اخص که طویل الصحبة و کثیر المجالسة باشند مراد دارند اگر
بمعنی اعم که در آن اکتفا بمجرد رویت کنند خود تمام مسلمانان آن عهد یاران آنحضرت بوده اند
رضی الله عنهم و چون در آمدی نزدیک بیمار شدی و چون نزد بیمار نشستی و از حال وی سوال کردی گفتی
کیف تجدک یعنی خویشتن را چگونه می یابی و بسیار سوال کردی چه میخواهی و طبیعت چه چیز مشتهی
و خواهان است و اگر چیزی را مشتهی بودی و آن چیز مضر نبودی آن چیز را بمریض دادن
فرمودی احادیث صحیحه باین معنا ناطق است و صاحب مشکات حدیث ابن ماجه از ابن عباس
آورده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم عیادت کرد مردی را گفت چه میخواهی و چه میل داری از طعام گفت
نان گندم میخواهم فرمود هر که نزد وی نان گندم باشد بفرستد از برای برادر خود پس فرمود که
بیمار شما چیزی بخواهد و بطلبد بدهید مر او را و در حدیث دیگر آمده که هر که بیمار خود را
بخورد اشتهی خواهد بخشند او را خدای تعالی از میوه های بهشت طوبی مسکین که این بیمار تو کجاست
غذای رب العزة که شافی اوست بهر وجه که خواهد باید آنست که آن مریض مشرف بموت
بود از حیات او نومیدی دست داده و در لفظ حدیث جامع نقل کرده است مضعف و آمده
است در کتاب الهدی نیز اشارت بترجیه آن شده است که گفته مضر نبود چنانکه نان گندم
در اغلب احوال بجهین است و نیز اگر مراد اشتهای صادق باشد که علامت صحت و قوت مزاج
است نیز وجهی دارد چنانکه در حدیث دیگر آمده که اکراه مکنید و بزور مدهید بیمار از خود را
طعام و شراب میدهد خدا تعالی یعنی فی میل و اشتهای صادق والله اعلم و دست راست
بر بدن بیمار از جهت و روی یا سینه و شکم یا دست فرود آوردی و این دعا خواندی اللهم
رب الناس اذهب البأس واشف انت الشافی لا شفاء الا شفاؤک شفاء لا یغادر
سقما چنانچه در حدیث بخاری و مسلم آمده و در روایتی اذهب البأس رب الناس بیدک
الشفاء لا کاشف له الا انت و از برای بیمار بسیار دعا کردی چنانچه او در حق
سعد بن ابی وقاص را در بیماری که داشت پرسید گفت اللهم اشف سعدا اللهم اشف
سعدا اللهم اشف سعدا سه بار و در جامع الاصول در فصل اول کتاب الصحبة حدیث بخاری
و ابی داود از عایشه بنت سعد بن مالک می آرد که گفت بیمار شد پدر من بمکه در سال
حجة الوداع بیماری که مشرف بر مرگ شد پس آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعیادت وی

طعام و شراب ...

پس گفت پدرم یا نبی الله من مردی مالدارم و جز یک دختر کسی نیست که وارث من شود پس
میخواهم که وصیت کنم بدو ثلث مال خود فرمود لا گفت پس وصیت کنم بنصف فرمود لا گفت
پس وصیت کنم بثلث فرمود وصیت کن بثلث و ثلث بسیار است برای وصیت پس دست نهاد دست
مبارک خود را بر جبهه و سینه و شکم پدر من و دعا فرمود اللهم اشف سعدا و اتمم له هجرته
گفت سعد پس بودم من که همیشه می یافتم راحت سردی دست پیغمبر را بر جگر خود تا درین
ساعت که این حکایت میکنم و در بعضی روایت تکرار این کلمه نیست و در انچه آورده در کتاب
وصیت از حروف واو ردیف تا بتفصیل آورده شود و در بعضی از بهر این کلمه مکرر آمده و چون حضرت
در آمدی بر بیمار گفتی لا باس طهور ان شاء الله چنانکه در جامع الاصول و مشکات از حدیث
بخاری آمده و مصنف میگوید و گاه گفتی کفارة و طهور مراد کفارة ذنوب و طهارة از آثام
و در فضل مرض عموما و خصوصا و تکفیر و تطهیر وی از ذنوب و آثام و ثبوت اجر و ثواب
تمام احادیث بسیار واقع شده تا در احادیث آمده است که خاری که در پای مسلمان خلد
نیز سبب کفارت ذنوب و رفع درجات وی است و این مسئله در رساله تسلیة المصاب لنیل الاجر
والثواب بتفصیل مشرح و مبین شده است و از عایشه بروایت بخاری و مسلم آمده و گفت که
اگر مردی شکایتی یا جراحتی بودی آنحضرت صلعم افسون کردی باین وجه که انگشت مسبحه خود را
بر خاک نهادی پس بر داشتی و گفتی بسم الله تربة ارضنا بریقة بعضنا یشفی سقیمنا باذن
ربنا در مشکات باصبعه واقع شده بی تقیید بمسبحه و یا سبابه و در حصن حصین بر مسلم باصبعه
اصبعه السبابة آورده و مولانا [illegible] در شرح مشکات از امام نووی نقل میکند که گفت رسول
خدا صلی الله علیه و سلم که میگرفت لعاب از دهن مبارک بر انگشت مسبحه خود پس می نهاد
انگشت را بر خاک تا چیزی از آن بانگشت مبارک بچسپیدی بعد از آن مسح میکرد بآن
بر موضع قرحه و جراحت و میگفت این کلام در حالت مسح و طیبی از توربشتی نقل میکند که
گفته اند حکمت میکنیم از این صنیع حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آنست که تربت
ارض اشارت بفطرت آدم باشد و ریقه بعضنا اشارت بنطفه که پیدا کرده شده است از وی
آدمی گویا تضرع کرده و درخواست ملتمس حال بفحوای مقال که خداوند تو آن قادری که
اختراع کردی و ایجاد نمودی آدم را از طین و ابداع کردی اولاد او را از ماء مهین آسان است
بر تو که شفا دهی کسی را که نشأة وی اینست قاضی بیضاوی نقل کرده که گفته محققین

حدیث ۳

گواهی داده اند مباحث طبیه که لعاب دهن را تاثیری و مدخلی در نضج و پخته شدن و
و تبدیل مزاج قروح و جراحتها هست و تراب وطن را نیز تاثیری است در حفظ مزاج اصلی
و دفع نکایات مضرات و لهذا در تدبیر مسافر در صحت مزاج گفته اند که اگر بر داشتن آب
وطن عاجز باشد باید که با خود خاکی از زمین مالوف بر دارد با آبهائی که در دیار غربت نوشد
آن خاک را در آمیزد و بخورد تا ایمن شود از تغییر مزاج و برقی و غرایب را آثار عجیب است که
عقول از وصول بکنه آن عاجز و قاصر است انتهی و حق آنست که افعال و اعمال آنحضرت را
اسرار و غوامض است که مفوض و موکول بعلم او ست و آنهائی که در معنی طبیعت و فلسفه
گرفتار اند دست و پای میزنند و قاضی بیضاوی رحمه الله که گفته است با ینظر توسع بسیار
در تفویض و تسلیم است والله الموفق و بعضی شراح گفته اند که از بعض حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم چنانچه در رقیها بعضهم در جا گفته اند و مراد از جهر مدینه است که
اورا خاصیتی در شفای مریض مانند احادیث ثابت شده است و بالجمله رقیه بقران و اسماء الهی
و بانچه از محرمات مثل سحر و کلمات کفر نباشد درست است و آنچه معنی او معلوم نباشد در عبارات
معهود نبود جایز نیست مگر آنکه بزبان تجربه رفته باشد چنانکه در افسون خیش که ذم در
حدیث آمده است بسم الله شجة قرنیة ملحة بحر قفطا والله اعلم و ذکر این کلام در آخر
کتاب در باب علاج پیغمبر صلی الله علیه و سلم بیاید ان شاء الله تعالی و بخاری و مسلم و موطا
و ابوداود و ترمذی آورده اند که عایشه رضی الله عنها گفت عادت حضرت نبوی صلی الله
علیه و سلم آن بود که چون در فراش رفتی و در خوابگاه خود جای گرفتی هر دو دست
مبارک جمع کردی و چیزی در هر بردی و بران نفث کردی یعنی باد دهن بران دمیدی و
سوره اخلاص و معوذتین یعنی قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و در بعضی
معوذات قل هو الله احد نخوانده و مراد بمعوذات یا معوذتین بود بطریق اطلاق
صیغه جمع بر تثنیه یا قل یا ایها الکافرون نیز در ان داخل بود و بیان آن در فصل ادعیه که
بعد از سلام نماز خوانده کرده شد ملاحظه در جا گفته اند که در حدیث ذکر نفث مقدم است
بر قرائت و ظاهر آنست که قرائت مقدم باشد بر نفث تا برکت قرآن بدم همراه شده برسد و این
اشکال در روایتی که مصنف آورده بحرف فاء واقع شده توجیه بار دهد عطف [illegible]

دلالت بر ترتیب و تقدیم و تاخیر ندارد مثلا اگر کسی گوید آمد زید و عمرو این ترکیب دلالت
بر آنکه نخست زید آمد و عمرو بعد از وی ندارد و معنی وی جز این نیست که هر دو آمدند و
احتمال دارد که در واقع عمرو پیشتر از زید آمده باشد و این معنی در علم نحو مقرر
شده است و ذکر چیزی پیشتر نیز دلالت بر پیشی وی در واقع ندارد اشکال
در روایت است که نفث فقراءه بحرف فا مذکور است چه فا برای ترتیب بود و معنی ترکیب
این باشد دمید پس از آن خواند لیکن بعضی گویند که وقوع فا سهو کاتب است یا
سهو راوی است و این وجه بعید است و بعضی گویند که مراد آنست که اراده کرد
نفث را پس از آن بخواند و بر این تقدیر اراده نفث مقدم بود بر قرات و بعضی
گویند تقدیم نفث بر قرات از جهت مخالفت ساحران و مبطلانست که قرات
قبل از نفث کنند والله اعلم و با جمله این سورها بخواندی و هر دو دست مبارک
در بدن طیب خود و در روایتی روی و جسد مبارک خود را و در روایتی سر و
و پیش جسد شریف را مالیدی سه مقدار یعنی تا آنجا که دست رسیدی سه بار
همچنین کردی یعنی خواندی و بدمیدی و بمالیدی و مقصود بالذکر از نقل
این حدیث اینجا و مناسب این مقام که رقیه کردن و بدمیدن و بمالیدن ادعیه
است بر بدن بیمار اینست که عایشه گفت که چون آنحضرت بیمار شد بفرمود
تا من همچنین کردم یعنی خواندم و دمیدم و دستهای مبارک وی با می کردم
و بر بدن وی می مالیدم در جامع الاصول همچنین است و در روایتی مجمل
آورده که چون بیمار شد امر کرد مرا که من همچنین کردم و در روایتی مفصل که
من میخواندم و بدو دست وی مسح میکردم و بر هر نقل بر خواندن و دمیدن
از عایشه بود و مصنف میگوید که در روایتی آنست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
خود نفث میکرد و خود قرآن میخواند و عایشه دستهای مبارک وی را گرفته
بر بدن وی می مالید زیرا که غایت ضعف و وجع مانع بود آنحضرت را صلی
الله علیه وسلم از تحریک یدین بر این روایت دمیدن و خواندن از حضرت
بود و دست مالیدن از عایشه و آنحضرت را از برای عیادت روزی معین
نبودی بلکه در جمیع اوقات از شب و روز عیادت فرمودی نه چنانکه در

مردم متعارفست که عیادت در شب نباید کرد و چنانکه گویند در روز شنبه و سه‌شنبه
و چهارشنبه عیادت کردن مبارک نیست و در مواهب لدنیه میگوید که ترک عیادت روز
شنبه مخالف سنت است و گفته است که این بدعتی است که طبیبی یهودی آن را پیدا
کرد بعد از آن در مردم شهرت گرفته و سبب وی آن است که پادشاهی بیمار شد
و این طبیب را بالزام بملازمت خود کرد پس آن یهودی روز جمعه رخصت طلبید
تا روز شنبه عبادت آن روز که در دین یهود است از دست ندهد و اگر باز
گردانیدن نشد عرض کرد که روز شنبه بر سر بیمار نباید آمد که در وی خوف هلاک بیمار
است پس پادشاه از جهت ترس جان خود رخصت داد بعد از آن این رسم
شایع شد و اکثر مردم بر آن اعتماد کردند و نیز میگوید که ابن صلاح قول غریب
از فراوی نقل کرده که عیادت مستحب است در زمستان شب و در صیف بروز و شاید
که حکمت در وی آن باشد که محنت و کلفت بیمار در زمستان در درازی شب است
و در صیف در درازی روز و در عیادت تنفیس و استرواح است از وی
و میفرمود که چون کسی برادر مسلمان را عیادت کند در بستان بهشت روان
بود و چون بنشیند نزدیک بیمار بنشیند رحمت بروی فرود آید تا غرق رحمت
شود و چون صباح بود یعنی عیادت در جانب صباح بود که آن غدوه گویند
هفتاد هزار ملک بروی درود فرستند تا شب و اگر شب هنگام بود که آن را عشیه
خوانند هفتاد هزار ملک بروی درود فرستند تا صباح و در جامع الاصول
حدیث مسلم و ترمذی از ثوبان همین قدر آورده که عیادت کننده مریض
و در روایتی هر که عیادت کند برادر مسلمان را لا یزال در بستان بهشت قرین باشد
در بستان بهشت است تا آنگه رجوع کند و باز گردد از عیادت و حدیث ابی
داود و ترمذی از علی رضی الله عنه آورده از قول او و چون صباح بود الخ و
در بعضی روایات در آخر این حدیث آورده و باشد مر او را بستانی در بهشت
و در روایتی آمده که ابوموسی اشعری بعیادت امام المسلمین حسن بن علی
رضی الله عنهما آمد و حسن این حدیث از علی روایت کرد رضی الله عنهم و ابی
حدیث را احمد و ابو یعلی و بیهقی نیز آورده و در جمع الجوامع از حدیث

بیهقی در شعب الایمان وضیاء مقدسی در مختاره حدیث دیگر آورده که کسی که
میرود بعیادت مریض خوض میکند در دریای رحمت وقد روی یخوض میکند
تا بنشیند و چون بنشیند پیش بیمار و چون بنشست غرق کرده در رحمت حق
از کلام مصنف آنست که این مجموع یک حدیث است ظاهرا مقصود شیخ بیان مضمون
این احادیث است پس جمع کرد میان آنها والله اعلم و آنحضرت بجهت درد
چشم نیز کسانرا عیادت فرمودی احمد و ابو داود از زید بن ارقم آورده اند که
گفت عیادت کرد مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم از درد چشمی که داشتم و گفته اند سند
این حدیث صحیح است و در یک حدیث رد است بر کسی که قایل است که عیادت از درد بعضی
کسی که درد چشم دارد مسنون و مستحب نیست و حدیثی در این باب از بیهقی و طبرانی
نیز نقل کنند که سه چیز است که در وی عیادت نبود درد چشم و درد دندان و
گویند که این حدیث مرفوع نیست بلکه موقوفست بر یحیی بن ابی کثیر و این حدیث در
دیگر ضعیف از ابو هریره نیز آمده والله اعلم و یکی از یهود که خدمت پیغمبر صلی
الله علیه وسلم میکرد بیمار شد او را عیادت فرمود بخاری و ابو داود از انس رضی
الله عنه آورده اند که پسری بود از یهود که خدمت میکرد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
پس بیمار شد پس آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعیادت وی و عرض کرد بر وی
اسلام و در روایتی آمد بعیادت وی و بنشست نزد سر وی و فرمود مسلمان
شو پس وی نگاه کرد بجانب پدر خود گفت اطاعت کن ای پسرک ابو القاسم را پس
مسلمان شد پس بیرون آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود شکر مر خدا را که خلاص
گردانید او را از آتش دوزخ و از این حدیث معلوم شود که استخدام کافر درست است
و عیادت کافر نیز جایز است خصوصا بقصد آنکه شاید دل وی نرم گردد و مایل
اسلام شود و از این باب است که مصنف حکایت ابو طالب آورده و با این حدیث
جمع کرده و گفت و چون عم وی ابو طالب بیمار شد با وجود آنکه مشرک بود او را عیادت
فرمود و بر هر دو اسلام عرض کرد ابو طالب قبول نکرد و آن جوان یهودی مسلمان
شد بدانکه مشایخ حدیث و علمای سنت برین اند که ایمان ابو طالب ثبوت نیافته
و در صحاح احادیث است که آنحضرت در وقت وفات وی بر سر وی آمد و عرض

اسلام کرد و وی قبول نکرد پس آنحضرت گفت من والله که استغفار کنم مر ترا تا آنکه
منع کرده نشوم پس این آیت نازل شد ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا
للمشرکین الآیه و آنچه از افعال و اقوال و اشعار و خطب وی که در حالت حیات
خود کرده دلالت صریح دارند بر محبت و معرفت وی بنبوت آنحضرت را صلی الله
علیه وسلم در بعضی روایات آمده که ابو طالب گفت والله یا ابن اخی اگر خوف
آن نمی بود که مردم بخواهند گفت که وی این کلمه را بجهت جزع و عجز موت گفته آینه
میگفتم آنرا و آنرا پنهان با تو گویم چون نزدیک رسید موت وی دید عباس بجانب
وی که می جنباند لبهای خود را گوش نزدیک دهان وی برد و شنید کلمه ایمان
میگوید گفت یا ابن اخی والله گفت برادر من کلمه را که امر کردی او را بآن فرموده
من نشنیدم همچنین آمده است در روایت ابن اسحاق که وی اسلام آورد نزد موت
و شیخ ابن حجر در فتح الباری میگوید که معرفت ابی طالب بنبوت رسول الله صلی الله
علیه وسلم در بسیاری از اخبار آمده و تمسک کرده بدان شیعه بر اسلام وی
و استدلال کرده اند بر دعوی خود بچیزی که دلالت ندارد بر آن و گفته که ما بیان
کرده ایم آنرا در ترجمه ابی طالب از کتاب الاصابه فی معرفة الصحابة انتهی مخفی نماند
که مبحث اسلام ابوین بلکه سایر آبای وی صلی الله علیه وسلم مشهور است متاخرین
باثبات و قطع بر آن اند و درین باب مبالغه دارند بر خلاف طریقه متقدمین
و شیعه اسلام ابو طالب را نیز ازین قبیل دانند والله اعلم فایده از آداب عیادت
آنست که وضو کند و حسبة لله رود و بیمار را تسلی دهد و صبر فرماید و از
حکوکی احوال پرسد و تفقد و تقویه وی نماید و امید و ارجیات گرداند و با جر
و ثوابی که بر مرض در احادیث وارد شده است بشارت دهد و در وقت
در آمدن بگوید لا باس طهور ان شاء الله و دست بر بدن بیمار نهد و ادعیه
ماثوره بخواند و بیمار را دعا کند و از برای خود از وی دعا خواهد و در نشستن
تخفیف کند مگر آنکه بیمار نشستن او را دوست دارد و غوغا نکند و سخن بسیار که
او را ناخوش آید نگوید و نزد بیمار چیزی نخورد و باید که در عیادت شتابی نکند
و بعد از دو سه روز از بیماری بعیادت رود که عادت شریف مصطفی نیز همچنین بود

وهر روز بعیادت نرود بلکه روز در میان یا بعد از دو سه روز برود و کل
ذلک ورد به الاحادیث والآثار والله الموفق **فصل** در عادت حضرت نبوی
صلی الله علیه وسلم در احوال میت و ادای حقوق وی عادت حضرت نبوی صلی
الله علیه وسلم مشتمل بود بر احسان عظیم بمیت و معامله وی بامور یکه وی را در
قبر و قیامت نافع بود مثل تلقین و تثبیت و دعا و نماز و قضای دین و مانند آن و
مشتمل بود بر احسان با اقارب و اهل وی بتعزیت و اطعام و تفقد احوال چنانکه در
فصل خطبه جمعه گذشت از حدیث مسلم که فرمود هر که مرد و مالی گذاشت از برای
اهل اوست و هر که دینی گذاشت یا عیالی عهده آن بر من است و بر اقامت عبودیت
احیا و تعلیم احکام در آنچه با میت بآن معامله کنند مثل صبر و ترک جزع و فزع و
منع از نوحه و دیگر مراسم جاهلیت اول احسان بمیت کردی و تجهیز و سلوکی و
بسوی آخرت با حسن احوال و افضل صفات ظاهر و باطن فرمودی و تفصیل آنچه
بطریق اجمال ذکر کرده آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و جمیع صحابه
صف کشیدندی و برای میت استغفار کردندی و بروی نماز گزاردندی و دفن
کردندی و از حضرت عزت شانه طلب رحمت و آمرزش کردندی در احادیث
صحیحه آمده است که هر میتی که بروی صد کس و در روایتی چهل کس نماز گزارند البته
آمرزیده می شود و در روایتی سه صف و در روایتی امتی از مسلمانان واقع
شده بی تعیین عدد بعد از آن همراه شده و بشفاعت وی بحضرت عزت رفت
او را بمدفن برسانیدندی و قاعده تکریم و تبجیل مسلمانی بجا آوردندی و در صحیح
ابن حبان از حدیث ابی سعید آمده که آنحضرت فرمود پنج چیز است که هر که در
یک روز آنها را بجا آرد نوشته شود او را از اهل جنت عیادت و حضور جنازه و
نگاه داشتن روزه و رفتن بمسجد و آزاد کردن رقبه کذا فی المواهب اللدنیه
و در مشکاة بروایت ابی هریره از حدیث مسلم آورده که روزی آنحضرت صلی الله
علیه وسلم از صحابه پرسید که کیست از شما که امروز روزه دار برخاسته باشد ابو بکر رضی الله
عنه گفت منم یا رسول الله فرمود کیست که همراه جنازه رفته باشد هم ابو بکر گفت
منم یا رسول الله فرمود کیست که مسکینی را طعام داده باشد هم ابو بکر گفت منم

یا رسول الله فرمود کیست آنکه عیادت مریض کرده باشد هم وی رضی الله عنه گفت
منم یا رسول الله فرمود جمع نشود این چهار چیز در مردی مگر آنکه در آید به بهشت راوی
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خود با جمیع صحابه که حاضر می بودند بر بالای قبر
وی بایستادی و او را دعا کردی و تثبیت وی بکلمه ایمان و جواب سوال منکر و نکیر
خواستی و در محتاج ترین وقتی که وقت غربت و تنهایی در قبر است او را مدد کردی
در جامع الاصول حدیث ابی داود از عثمان رضی الله عنه آورده که گفت بود رسول
خدا صلی الله علیه وسلم چون فارغ میشد از دفن میت می ایستاد بر وی و میگفت استغفروا
مر برادر خود را و سوال کنید برای وی تثبیت را پس بدرستی که الآن سوال کرده میشود
از وی و از علی رضی الله عنه آورده که بود آنحضرت که میگفت بعد از فراغ از
دفن میت اللهم هذا عبدک نزل بک وانت خیر منزول به فاغفر له و وسع
مدخله و در تلقین میت بعد از دفن حدیثی آمده که نزد شافعیه معمول است
سیوطی در جمع الجوامع از طبرانی و ابن النجار و ابن عساکر و دیلمی از ابی امامه
رضی الله عنه می آرد که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون مردی از برادران
شما دفن کردید او را و بریختید بر وی خاک پس باید که بایستد مردی از شما نزد سر وی
و بگوید یا فلان بن فلانه که وی بعد موت میشنود ولیکن جواب نمی دهد پس
بگوید یا فلان بن فلانه چون این بار می شنود پس می نشیند در قبر پس
بگوید یا فلان بن فلانه درین نوبت میگوید ارشاد کن مرا رحمت کند خدای تعالی
ترا و لیکن شما نمی شنوید پس بگوید یاد کن ای فلان آنچه بر آمدی تو بدان از دنیا
شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و آنکه راضی شده که خدای
پروردگار تست و محمد پیغمبر تست و اسلام دین تست و قرآن امام تو چون این گفت
بگیرد یکی از منکر و نکیر دست دیگری را و میگوید بیرون آییم از پیش این
بنده چکار داریم اکنون ملاء وی که حق سبحانه تعالی تلقین کرد حجت او را مردی
در مجلس شریف حاضر بود گفت یا رسول الله اگر نام مادر میت ندانیم که نسبت
کنیم فرمود نسبت کن بحوا که مادر همه است و همین است اولی آنست که گوید کما هی
وظاهر مراد آن است که این فعل از آنحضرت منقطع شود که کیا برود و ما میکوده

بعد از آن می گذشت بلکه دوام و استمرار داشت بحسب اوقات و عادت
مستمره داشت که اهل قبور را تعاهد و تفقد کردی و بسلام و دعا که موجب
حصول روح و راحت و نزول رحمت و مغفرت بود مخصوص کردی این فعل
از آن حضرت در حق بعضی اصحاب بخصوص بودی و در زیارت قبور علی
العموم تمام اهل قبور را باین تشریف مشرف و مستسعد ساختی و کلام در زیارت
قبر در آخر فصل بتفصیل بیاید و پیش از موت در حالت مرض عیادت نمودی
چنانکه گذشت و آخرت را یاد وی دادی و بوصیت و توبه فرمودی تا موجب
محبت موت و لقای الهی جل و علا گردد و بحکم من احب لقاء الله احب
الله لقاءه برضا و محبت وی تعالی فایز گشته گذشتن از محنت آباد دنیا و تعلقات
وی آسان باشد و حاضران را امر کردی تا مریض مشرف بر موت را که او را
محتضر خوانند تلقین شهادت توحید الهی حق و رسالت رسول کردندی و
میفرمودی لقنوا موتاکم لا اله الا الله تا آخر کلام وی کلمه توحید بود و بحکم من
کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة بنعمت سعادت ایمان و حسن
عاقبت از عالم برود و لیکن در تلقین باید که تکلیف نکنند و ابرام ننمایند که
حالت موت نازک است تا چگونه برآید و ترمذی از عبد الله بن مبارک می
آرد که تلقین کرد او را مردی چون اکثار کرد فرمود چون من یکبار لا اله الا الله
گفتم همبر آنم تا تکلم بکلام دیگر نکنم چندین اکثار چیست و از عادات
امم ضلال از کفار و مشرکان که ایمان ببعث و نشر ندارند منع و زجر کرده
و چون منع و زجر از عادات اهل کفر و ضلالت علی الاطلاق ذکر کرد بعضی
از آنها را که اهل ملت اسلام بسبب غلبه وجع و درد مصیبت و جهل و بی
طاقتی بدان گرفتار اند ذکر کرد و گفت و از لطم خد و خط الخدود زدن رخسارها
و شق جیوب پاره کردن گریبانها و حلق رؤس تراشیدن سرها و امثال آن
از جزع و فزع و نوحه نهی و ردع و منع و زجر بلیغ فرمودی و احتمال دارد که
این لطم و شق و حلق و امثال آن تفصیل عادات امم ضلال باشد چه اینها را
اگرچه اهل ملت اسلامیه کنند و لیکن از عادات آنهاست و جزع و استرجاع

یعنی

یعنی انا لله و انا الیه راجعون گفتن و رضا بقضای الهی امر کردی در صحیح بخاری و
مسلم از ابن مسعود آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم لیس منا من
ضرب الخدود و شق الجیوب و دعی بدعوی الجاهلیة فرمود هر که این کارها کند
وی از ما نیست و اینها از اعمال جاهلیت است و از ابی موسی اشعری آمده که
گفت آنحضرت انا بری ممن حلق و صلق و خرق حلق تراشیدن سر و صلق رفع صوت
در مصیبت و نوحه کردن و بعضی بلطم و ضرب وجه نیز تفسیر کرده اند و خرق
پاره کردن گریبان و از انس رضی الله عنه آمده که بگذشت رسول خدا بزنی که
میگریست نزد قبری پس فرمود بپرهیز خدا را و صبر کن آن زن گفت دور شو
از من که تو نمیدانی و ترا این مصیبت که بمن رسیده است نرسیده پس گفتند با آن
زن که این رسول خدا بود که ترا صبر می فرمود و پند میداد پس آن زن پشیمان شد
و بحضرت آمد و اعتذار نمود که یا رسول الله نشناختم ترا معذور دار فرمود
اکنون اعتذار چه میکنی انما الصبر عند الصدمة الاولی یعنی صبر نزد اول مصیبت
و نزول آن اعتبار دارد آخر خود خواهی نخواهی صبر کردنی است و ابو داود از
ابی سعید خدری آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم لعنت کرد خدا تعالی
نوحه کننده را و شنونده آن را یعنی بسمع رضا و در احادیث صحیح آمده ان المیت یعذب
ببکاء اهله میت عذاب کرده میشود در قبر بگریستن اهل و عیال وی و نوحه کردن
ایشان بر وی و در روایتی کسی که نوحه کرده شود بر وی عذاب کرده شود در روز قیامت
این حدیث بطرق متعدده آمده و عایشه رضی الله عنها این حدیث را بر آن
وجهی که معنی او بظاهر در فهم در آید انکار کرده و استبعاد نموده و گفته که
آنحضرت هرگز اینچنین نگوید کسی چرا معذب شود بگناهی که دیگری کرده
باشد و فرمود بس است شما را قرآن مجید درین باب بخوانید و لا تزر وازرة
وزر اخری و چون گفته شد عایشه را که ابن عمر می گوید و روایت از پدر خود
میکند که میت عذاب کرده می شود ببکاء حی گفت بیامرزد خدا تعالی
ابا عبد الرحمن را و این کنیت ابن عمر است وی دروغ نمی گوید و لیکن
بنسیان شد او را یا غلط کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم گذشت بر

یهود دیبا یهودی که گریسته می شد و نوحه کرده می شد بروی فرمود
که ایشان میگریند بروی و وی عذاب کرده می شود در قبرش و در روایت
دیگر آمده که عایشه رضی الله عنها گفت که پیغمبر خدا فرمود که میت
عذاب کرده می شود بجهت بکاء اهل وی بروی بلکه خدا تعالی زیاده
می کند عذاب مر کافر را ببکاء اهل وی بروی یعنی این مخصوص بکافر است
که معذب است و بکاء اهل وی بروی سبب مزید عذاب می گردد نه آنکه
بطریق حکم کلی فرموده باشد و بعضی گفته اند که تعذیب میت ببکاء
اهل بر تقدیری است که در حیات راضی باشد بدان یا وصیت کرده باآن
چنانکه اهل جاهلیت میکردند و بران اجر قرار می دادند و در
صحیح بخاری و مسلم از مغیره بن شعبه آمده که گفت شنیدم از رسول
خدا صلی الله علیه و سلم کسی که نوحه کرده شود بروی عذاب کرده
می شود بانچه نوحه کرده می شود بروی یعنی همان چه نوحه گران او را
بدان می ستایند بروی وی بطریق استهزا و تحکم میگویند که وی چنین و چنین
میکرد و اینجا نیز همان اشکال که بر تعذیب وارد شود و رود می یابد که
چرا بفعل دیگری متاذی گردانید گوییم از آنجهت که وی اظهار کرد
نفس خود را میان مردم متصف بدین صفات و راضی شدن بآن بدین
سبب محل توبیخ آمد والله اعلم و اگرچه آنحضرت از گریستن و نوحه کردن
و جزع و فزع کردن نهی کردی اما از ریختن اشک و حزن قلب بی آن
اشیا منع نکردی و خود نیز کردی چنانکه ابو داود و ترمذی از عایشه
رضی الله عنها آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم بوسه داد میان
دو چشم عثمان بن مظعون که اول من مات من المهاجرین فی المدینة
بود بعد از موت وی گریه کرد و از چشم مبارک وی اشک میریختند و
بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه آورده اند که محزون شد رسول الله صلی
الله علیه و سلم بعد از قتل قراء سخت تر حزنی که ندیده بودم او را که هرگز اینچنین شده
باشد و از عایشه آورده اند که چون رسید خبر قتل زید بن حارثه و جعفر

[illegible] و عبدالله بن رواحه بنشست رسول خدا دیده می شد در وی حزن و من نگاه میکردم از شکاف در
[illegible] وی پس مردی در آمد و گفت که زنان جعفر گریه میکنند و یاد کرد گریستن ایشان را پس فرمود آنحضرت که برو و ایشان را
[illegible] منع کن پس رفت باز آمد و گفت که منع نشدند پس بار دیگر آمد و گفت ... پس سیم بار آمد
[illegible] گفت بخدا غالب شدند بر من یا رسول الله و منع نشدند پس فرمود که بریز در دهن ایشان خاک
[illegible] گریه از آنحضرت ثابت شده است که گریه کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر ابراهیم پسر خود
[illegible] و صابر ترین از همه مخلوق بود و وفات ابراهیم پسر وی در ماه
[illegible] بروایتی شانزده ماه و هشت روز و بروایتی یک سال و ده ماه و شش روز و بروایتی
[illegible] هر تقدیر باتفاق است که در مدت رضاع از عالم رفت و در بعضی روایات آمده
[illegible] برای وی مرضعه پیدا کرده که کار رضاع وی بکند در [illegible]
[illegible] ربیع الاول و بروایتی روز [illegible] آفتاب گرفت [illegible]
[illegible] و مردم گفتند که این گرفتن آفتاب بجهت موت ابراهیم است
[illegible] آیات الله [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] و لیکن این حدیث را ضعیف کرده اند
[illegible] بجهت [illegible]
[illegible] این حدیث [illegible] والله اعلم و با جمله آنحضرت بر ابراهیم گریه کرد
[illegible] اشک میریخت چشم و محزون میشد القلب و ان و هکذا میشود دل و لا نقول الا ما
[illegible] یرضی ربنا و انا بفراقک یا ابراهیم
[illegible] لمحزونون [illegible] بخاری و مسلم و ابو داود از انس [illegible] که گفت آمدیم با
[illegible] رسول خدا [illegible] ابراهیم بن رسول الله [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و سلم ابراهیم را و بوسید [illegible]
[illegible] پس از آن آمدیم بار دیگر بر رسول خدا [illegible] در حالتی که
[illegible] ابراهیم [illegible] پس گفت [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس گفت عبد
[illegible]
[illegible]

آنحضرت بر پسر خود ... ابراهیم ... [illegible]

و جعفر بود ... عبدالله ... رسول الله [illegible]

آن الیمن

والمطلب بحزنه ولا نقول الا ما یرضی ربنا وانا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون وعن اسامه بن زید
آنکه گفت فرستاد بنت رسول الله کسی فرستاد نزد آنحضرت که پسر کوچک مرا که قریب بموت است
بیا پس رسول حضرت کسی فرستاد که سلام میرساند و میگفت مر خدایراست آنچه گرفت و
او راست آنچه داد و هر چیز را نزدیک وی وقتی معین است پس صبر کن و امید ثواب دار
پس زینب باز کسی فرستاد و سوگند داد که البته بیاید آنحضرت پس برخاست و برخاستند
آنحضرت با وی سعد بن عباده و معاذ بن جبل و ابی بن کعب و زید بن ثابت و مردانی دیگر رضی الله
عنهم اجمعین پس برداشته آورده شد بسوی آنحضرت کودک و در کنار خود نهاد و جان وی میجنبید
و اضطراب میکرد پس اشک ریخت از چشم آنحضرت سعد بن عباده گفت یا رسول الله چیست
این فرمود این رحمتیست که نهاده است حق تعالی در دلهای بندگان خود و جز این نیست که رحم میکند خدای تعالی
کار او رحمان را و از ابن عباس روایت کرده که گرفت آنحضرت دختری را از دختران خود
بود در سیاق موت پس نهاد وی را در کنار خود پس جان داد و او در پیش آنحضرت بود پس گریست ام ایمن
پس گفت آنحضرت یا ام ایمن آیا میگریی و رسول خدا نزد تست گفت چرا نگریم و رسول خدا صلی الله
علیه وسلم میگرید گفت نیست گریه من گریه اینکه منع کرده شده است این رحمت است پس گفت آنحضرت مؤمن بهر حال بخیر است
نفس وی بیرون کشیده میشود از میان دو پهلوی وی و او حمد میکند خدای را رواه النسائی
از آنحضرت با وجود آن کمال که وی راست در قرب و ظاهر است آنچه تعلق میگیرد بجانب بشر از آن
سوال کرده میشود در باب حزن آنحضرت و میفرماید که حالی است عالی الاطلاق که شامل جمیع لطائف
و مراتب و قوی ظاهر و باطن باشد و حق تعالی جامع صفات روح و نفس و طبیعت است
خلاق خلق عالم این است که هر چیز را حق خود بدهد و جمیع حواس و قوای وی بجا بود
آنچه در اینجا مقدور است بقدرت و اختیار و در آنچه مقدور او نیست بحکم طبیعت و اضطرار
تقصان در حالت لازم آید ولیکن موافق حکمت حق باشد و بکلی از هیچ چیز مسلک است
و حق آنحضرت صلی الله علیه وسلم همین است که وی مقتضای طبیعت انسانی را در ضمن مفارقت
روح از بدن راست و دلیل سلامت حواس و قوی او است و آثار طبیعت
از آنحضرت ثابت است که در جمیع مراتب تمام و کمال است صلی الله علیه وسلم و محققان صوفیه قدس الله
اسرارهم میگویند که جمیع لطائف از طبیعت و نفس و قلب و روح و سر و اینها بجای خود
بجا است و مرتبت حق متصل است و روح در محبت وی مستغرق و قلب بذکر وی مشغول و نفس

وطبیعت همه مقام خود بجا هستند در کار در ایشان و روح در محبت وی مستغرق و قلب بذکر وی
مشغول و نفس بمراقبه و حظ از لطائف بسوی و خلط بر حق بیکسان بر اهل اسکر و تلوین است
نه از باب صحو و تمکین و از سنت حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم آن بود که در تجهیز میت و تطهیر
و تنظیف و دفن وی تعجیل فرموده در جامع الاصول حدیث ابی داود از حصین بن وحوح آورده
که گفت چون بیمار شد طلحة بن البراء رسول خدا بعیادت وی رفت و فرمود که من نمیبینم او را مگر
که حادث شده است در وی موت پس خبر کنید مرا و تعجیل کنید زیرا که نباید که جیفه مسلمان
محبوس و موقوف کرده شود میان اهل و عیال وی و در جامهای سفید کفن کردن و فرمود
بپوشید جامهای سفید را که آن بهترین جامهای شماست و کفن کنید در آن مردهای خود را
رواه ابو داود والترمذی وابن ماجه و ظاهر جامها سفید مطلق است نو بود یا شسته و لهذا
در تحسین کفن و اتمام شد اما نه چنانکه بحد اسراف کشد و مراد بتحسین کفن تنظیف
اوست نه اسراف در ثمن وی چنانچه ابو داود از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده که گفت گفت رسول
خدا صلی الله علیه وسلم گران بها مکنید در کفن که وی سلب کرده میشود سلبا سریعا یعنی زود
و پوسیده میشود و در کهنه میگردد پس گرانی وی اسراف بود و در صحیح آمده که آنحضرت را در سه ثوب
سحولیه کفن کرده اند و تفسیر کرده اند سحولیه را بثوب ابیض و بعضی گفته اند که سحول قریه ایست بیمن
که نسبت کرده میشود بوی اثواب و در موطا از عایشه می آرد که گفت در آمدم بر ابی بکر در بیماری
پس پرسید از من که کدام روز وفات کرد رسول خدا گفتم روز دوشنبه گفت پس امروز چه روزست
گفتم دوشنبه گفت امید میدارم میان امروز تا شب پس نظر کرد بجامه خود که بر وی بود
که مرض در وی و آن جامه بود که در وی اثر زعفران بود گفت بشوئید این جامه
مرا و زیاده کنید دو جامه دیگر و کفن کنید مرا در آن عایشه میگوید من گفتم این جامه کهنه است
گفت زنده سزاوارتر است بجامه نو از مرده کفن نیست مگر برای خاک شدن بعد از آن پس وفات
یافت وی یعنی ابوبکر رضی الله عنه قریب شب و دفن کرده شد شب سه شنبه قبل از صبح و در حدیث ابی داود
از ابی سعید خدری آمده که چون حاضر شد او را موت طلبید جامهای نو و پوشید و گفت شنیدم
رسول خدا صلی الله علیه وسلم که گفت میت بعث کرده میشود در جامها که مرده است در آن و بعضی
مراد باین جامه کفن نیست بلکه وی بعمل است که موت در وی یافته ماند و در جامه
آورده اند که در حدیث صحیح آمده است که مردم برهنه محشور میشوند و این حدیث منافات دارد با آن

وجواب داده اند که بعث دیگر است و حشر دیگر پس تواند که بعث با لباس باشد و حشر برهنه
منافات نباشد میان این دو حدیث واین توجیه خالی از بعد نیست وبعضی تاویل کرده
کرده اند باعمال و حالتی که بر آن از عالم رفته است و هر چه بر آن خواهند که یکی را بعظام
نقص و برائت از عیب وصف کنند گویند فلان طاهر الثیاب است و تحقیق آمده است در
تفسیر که وثیابک فطهر ای عملک فاصلح و میگویند فلان دنس الثیاب ای خبیث الفعل و
المذهب پس مضمون این حدیث مضمون آن حدیث بود که برانگیخته میشود بنده بر آن حالتی
که مرده است کذا قال الطیبی و این توجیه بظاهر سیاق حدیث مناسب نیست و از تورپشتی
نقل میکنند که گفت بعضی از اصحاب بود که در بعض احیان بتاویل نصوص و وضوح التحقیق
مراد نرسیدند و بر ظاهر حمل میکردند و آنها میان متفاوت شدند در اینجا چنانچه عدی بن
حاتم چون شنید که حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود دو عقال سیاه و سفید
را در تحت وساده خود نهاد میدانست الحدیث و در حدیث و انما انا قاسم والله یعطی گفته
اعلام کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم اصحاب را که من تفضیل و ترجیح نکرده ام در قسمت
انچه وحی کرده شده است بسوی من هیچ یکی را از امت خود بر دیگری بلکه تسویت کرده ام در ابلاغ
و عدل کرده ام در قسمت و تفاوت که هست در فهم و ادراک معنی است و این واقع است از طرفی
عطا و تحقیق بوده اند بعضی از اصحاب که مرتب شدند حدیث را و فهم کردند از آن بعکس ظاهر
و جلی را و محروم شدند آن بعضی دیگر از ایشان یا از قرن که بعد از ایشان بودند از تابعین و اتباع
تابعین و استنباط کردند از آن مسایل کثیره و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء انتهی و ممکن است
که گفته شود ابو سعید رضی الله عنه جامها پوشید بقصد نظافت و طهارت بعد از آن که تجدد
خاطر وی رسید که شنیده بود از حضرت و باعث شد که او روایت کند و تاویل آن نزد وی ظاهر باشد
که کرده اند و لیکن بظاهرها الجدید شد ابر خواند نه بقصد بیان سبب پوشیدن جامهای
نو پوشید بنوعی انچه تنها احتیاط و حرص بر امتثال ظواهر بود اگر چه حقیقت مراد دیگر است
چنانچه در حدیث سازید علی السبعین که در وقت نزول آیه ان تستغفر لهم سبعین مرة فرمود که
انسکه حقیقت مراد از سبعین تکثیر و مبالغه است نه عدد معین و لیکن آنحضرت از برای اظهار
غایت رحمت و لطف حمل بظاهر کرد و فرمود سازید علی السبعین یعنی مر استغفار را هفتاد بار کرده باشد
من زیاده بر هفتاد بار میکنم شاید که بیامرزد ایشان را کما هو و بالله التوفیق و صدق در آمد حال

عادت

عادت صحابه رضی الله عنهم آن بود که چون شخصی محتضر شدی و بمردن حرف کشتی حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم را دعوت کردندی بحضور شریف او در او را خواستندی و آنحضرت حاضر شدی تا در
حضور وی وفات کردی و بعد از آن حضرت تشریف گرفتی تا در تجهیز و تکفین کردی و بر وی
نماز گذاردی و تشییع جنازه تا قبر کردی و دفن کردی و بعد ازان تعزیت تشریف ساختی
چنانچه از سیاق احادیث که مذکور شده معلوم میگردد و در آخر چون یاران صحابه دیدند که
درین است رنج و امتداد حضور و وقوف از اول تا آخر آنحضرت را مشقتی تمام بر آن اختصار
کردند که چون شخصی وفات کردی بعد از وفات وی اعلام کردندی تا تجهیز او نمودی فراغ حاصل
شدی و چون بجنازه دیدند که این هم خالی از مشقتی نیست میت را تجهیز کردندی و بحضرت آوردندی
تا بر وی نماز گذاردی و بعد از آن هر که را وفات نزدیک بودی و یا مانعی دیگر در طلب آنحضرت مستغنی
کمان میبردند برای نماز نیز حاضر میکردند صحابه خود نماز میکردند و دفن میکردند پس آنحضرت
میرفت و بر قبر او نماز میکرد و وی گفت نماز بر قبر و بکلام مصنف بیاید و نماز گذارد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بر جنازه گاه بیرون مسجد بودی و گاه در مسجد نیز هم و جایز است و مذهب
شافعی همین است و دلیل ایشان حدیثی است که در جامع الاصول از مسلم و موطا و ابو داود و ترمذی
و نسائی آورده که چون وفات یافت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گفت عایشه در آرید جنازه
او را تا نماز گذاریم بر وی پس انکار کرده شد بر وی پس گفت والله تحقیق نماز گذارد رسول خدا
بر دو پسر بیضا سهیل و برادر وی در مسجد و در روایتی آمده که چون انکار کردند بر عایشه این فعل
را گفت چه بلا زود فراموش کردند مردم این را که نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر سهیل
بن بیضا مگر در مسجد و در روایتی امر کرد ازواج پیغمبر که بیارند او را در مسجد پس آوردند و نماز
او را بر در حجرهای ایشان و گذاردند بر وی نماز و چون رسید با ایشان که مردم عیب کردند که
نبود که در آورده شود جنازه در مسجد پس رسید این سخن بعایشه و گفت چه شتابند مردم در عیب
گرفتن چیزی که علم ندارند بدان عیب میکنند بر ما بدر آوردن جنازه در مسجد و حال آنکه نماز نگذارد
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر سهیل بن البیضا مگر در مسجد این روایات مسلم است و در موطا
همچنین آورده و ابو داود و ترمذی و نسائی هم برین نقط آورده اند که گفت عایشه نماز گذارد آنحضرت
بر سهیل بن بیضا مگر در مسجد و میگوید امام شافعی که نماز جنازه روا است یا در مسجد و
یا در مذهب امام ابو حنیفه و امام مالک کراهت نماز جنازه است در مسجد کراهت تحریمی

دور و لیکن نزد ما و ظاهر جائز است و ظاهر از کلام مالکیه که گفت لا احب نیز همین است و دلیل
ایشان حدیثی است که ابو داود از ابی هریره آورده است و طحاوی در معانی الآثار نیز از وی روایت
کرده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کسی که بگذارد نماز بر جنازه در مسجد پس نیست مر او را چیزی
یعنی از اجر و ثواب و از طحاوی نقل کرده اند که گفت این حدیث اولی است از حدیث عائشه زیرا
که حدیث وی اخبار است از فعل رسول الله صلی الله علیه وسلم در حالت اباحت که نهی بر آن متقدم نشده
و حدیث ابی هریره اخبار است از نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم که متقدم است او را اباحت
پس حدیث ابی هریره ناسخ باشد مر حدیث عائشه را زیرا که ناسخ است مر او را کذا قال الشمنی و نیز
در انکار صحابه بر عائشه دلیل است بر آنکه ایشان را معلوم بود کراهت نماز در مسجد و منسوخ شدن
وی والا چرا انکار میکردند بر وی و نسبت بعائشه ایشان را نسیان و عدم علم بمحل کلام است
بلکه تواند که عائشه نیز عالم باشد و ظاهر این است زیرا که ایشان جماعه کثیر اند و نیز میگویند
که گذاردن نماز بر ابن بیضاء در مسجد بجهت آن بود که آنحضرت معتکف بود از جهت بیرون نیامد
و جنازه بیرون مسجد بود و در این صورت اختلاف است میان حنفیه و نیز از ابی هریره در قصه نماز
بر نجاشی آمده که چون خبر مرگ او رسانید آنحضرت در مسجد بود پس گفت امروز بنده
صالح مرده است نماز بکنیم بر وی پس بیرون آمد بمصلی و نماز بگذارد و اگر در مسجد جایز بودی بیرون
آمدن برای چه بودی و بعضی گویند که مصلی جنازه مکانی بوده متصل بمسجد شریف و بر این تقدیر
اگر اتصال لا ینفک بودی احتمال آنکه شاید که بعلت اتصال تعدد مسجد باعتبار قرب آن مکان باشد
بمسجد و ظاهر شود که این تشنیع قول ابی یوسف که اگر مسجدی بود معد از برای نماز جنازه
جنازه جایز است در وی کراهت و الله اعلم و اختلاف است میان حنفیه که کراهت از جهت خوف
تلوث مسجد است و این مناسب است بقول کسی که قایل است که مرده نجس است یا از جهت اینکه مسجد
جامع موضوع است از برای نماز مکتوبه و بر این تقدیر اگر جنازه بیرون مسجد بود نیز مکروه باشد
و مصنف حدیث ابی هریره را که مستند حنفیه و مالکیه است ذکر نکرده و میگوید و حدیث ابی هریره
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود من صلی علی جنازة فی المسجد فلا شیء له در روایت وی غلط است
از راوی و صواب آنست که خطیب بغدادی روایت کرده و گفته که لفظ حدیث در اصل فلا شیء علیه
یعنی هر که بگذارد نماز جنازه در مسجد پس نیست هیچ گناهی بروی و در جامع الاصول این حدیث
بلا شیء له آورده است و گفته که در یک نسخه و اهم نسخه این است که فلا شیء علیه و اینجا معلوم کرد

که اصل فلا شیء و در هدایه این حدیث را بلفظ فلا اجر له نقل کرده و در جمع الجوامع این حدیث را
از ابی هریره بلفظ فلا شیء له آورده و مختصر و میگوید که بعضی این حدیث میگویند که این حدیث
ضعیف است چه از افراد صالح مولی التوامه است و وی ضعیف است در حدیث و شیخ ابن الهمام
گفته که صالح مولی توامه ثقه است لیکن مختلط گشته در آخر عمر چون نسایی از ابن معین آورده که گفته
وی ثقه است لیکن مختلط گشته در آخر عمر پس هر که شنیده از وی پیش از اختلاط ثابت است و حجت
و همه بر آنند که ابن ابی ذئب که راوی این حدیث است از وی شنیده است پیش از اختلاط پس
واجب است حمل آن بر خلاف سفیان و غیر وی که شنیده اند از وی بعد از اختلاط انتهی والله اعلم
و میگوید نماز بر ابو بکر و عمر رضی الله عنهما در مسجد گذارده شد چنانکه ابن ابی شیبه روایت کرده که گذارد
عمر رضی الله عنه نماز بر ابی بکر در مسجد و گذارد صهیب بر عمر در مسجد انتهی و در روایت ابن زیاد ثابت
که میگوید بحضور جمیع مهاجرین و انصار رضی الله عنهم گذاردند و انکار نکردند پس اجماع
ایشان است بر تقدیر صحت این حدیث محمول است بر آنکه جنازه نامه صحابه بودند و متواتر است
میان ایشان و اگر جواز است ما نیز قایل ایم بآن و مکروه بودن آن را و میگوییم که الافضل
آنست که بیرون مسجد بگذارند و مقاومت از ایشان دلیل بر افضلیت آن در مسجد باشد
طریق کذا فی شرح ابن الهمام قوله و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود تا هفت بار سه بار یا پنج
بار یا زیاده تا هفت بار بحسب مقتضای رای غاسل احتیاط و اطیاب وی در طهارت و نظافت
لا تعیین عددی معین و اقتصار بر سه مرتبه و سه عدد و ترتیب شوید عدد و غسل آخر
کافور بکار برید بخاری و مسلم و دیگر اصحاب کتب ستّه از ام عطیه انصاریه آورده اند که گفت
وفات یافت ابنة رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بشوئید او را سه بار یا پنج بار یا زیاده ازین اگر رای
شما باشد و غیره بود بکار زنید در مرتبه اخیر چیزی از کافور و در روایتی از حفصه بنت سیرین
که بشوئید و تر سه بار یا پنج یا هفت یا زیاده برادر اگر رای شما باشد و در روایت بخاری و مسلم
که در جامع الاصول آورده و در فتح الباری میگوید که حاصل است که ایتار مطلوب است و سنه
متحتم و اگر حصول نظافت و نقاوت حاصل گردد احتیاج بما فوق نباشد و نیز میگوید که
من در هیچ روایتی بعد سبع لفظا ... که ذکر کرده در روایتی ابو داود احتمال دارد که این لفظ
باشد و اشارت است بآن که بجز بود و باین قایل است احمد و مکروه داشته زیاده بر سبع و ابن عبد البر گفته
که نیافتم هیچ یکی را که قایل شده باشد بزیادت سبع و ماوردی گفته که زیاده بر سبع اسراف است انتهی

بیرون مسجد بود و دو [illegible] است که اگر [illegible]
[illegible] نماز جنازه [illegible] در
مسجد باطل است و الله اعلم [illegible]
آنحضرت بجنازه [illegible]

وتخصیص کافور گفته‌اند که بجهت تطییب و تبرید و تجفیف و قوی و تقویت است در اتفاق بدن و اولی آن
تصلیب بدن است که بجهت موت سخاوت شده باشد پیدا کرده مدخل تمام است و وی قوی‌ترین آن جمله است
و بعضی گفته‌اند که اگر کافور پیدا نشود مشک نیز قائم مقام آن کرده دو ترمذی بابی عقد کرده بعنوان
باب فی المسک للمیت و از ابو سعید حدیثی آورده که پرسیده شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
از مشک فرمود هو اطیب طیبکم و گفته که این حدیث صحیح است و عمل برین است نزد بعضی از اهل
علم و این قول احمد و اسحق است و بعضی مکروه داشته‌اند مشک را برای میت انتهی و دیگر باید دانست که
اختلاف کرده‌اند در سبب غسل میت بعضی برآنند که برای حدث است که بعلت استرخای
مفاصل حادث میشود نه بجهت نجاست زیرا که آدمی بموت نجس نگردد از جهت کرامتی
و عدم اقتصار بر اعضای وضو بجهت آنست که اقتصار بر آن در حالت حیات برای دفع حرج است
که مکرر میشود هر روز و حدث بسبب موت مکرر نشود پس بر حکم جنابت باشد و بعضی
میگویند که غسل آدمی بجهت نجاست است که بموت عارض شده چنانچه سایر حیوانات را و لهذا
اگر شخصی مرده آدمی را با خود برداشته نماز کند جایز نبود نماز وی و اگر بعد وضو وی را بر آب برد جایز است
و زوال النجاسة از آدمی بغسل نه از سایر حیوانات از جهت کرامت اوست و نزد امام ابو حنیفه
در غسل میت مضمضه و استنشاق نبود و امام احمد نیز برین است از جهت وجود حرج در آن خلافا
للشافعی و نزد بعضی علمای غاسل میت را باید که غسل کند و در جامع الاصول حدیثی از ابی داود و
ابن ماجه نیز درین باب آورده که غسل میکرد آنحضرت از چهار چیز جنابت و جمعه و حجامت و غسل
میت و در موطا از ابن عمر آورده که وی غسل داد پسری را که از سعید بن زید بود و حنوط
کرد او را و برداشت جنازه او را پس درآمد در مسجد و نماز گذارد و تجدید وضو نکرد و نیز آورده
که اسما بنت عمیس که زن ابو بکر صدیق بود غسل داد ابو بکر را بعد از موت پس از آن
برآمد و پرسید از مهاجرین که حاضر بودند که من روزه دارم و امروز سرما سخت است آیا لازم است
بمن که غسل کنم گفتند لا و ترمذی از ابی هریره آورده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم غاسل را
غسل کند و حامل وی وضو میگوید درین باب حدیث از علی و عایشه نیز آمده و حدیث ابی هریره
حسن است و میگوید اختلاف کرده‌اند اهل علم از اصحاب پیغمبر و بعضی گفته‌اند که واجب است
غسل بر غاسل میت و بعضی گفته‌اند که وضو و مالک گفته مستحب است غسل نه واجب و شافعی
همین است و احمد نیز گفته که امید دارم که واجب نشود بر وی غسل و اما وضو اقل ما قیل

شده است

شده است درین و اسحق گفته لا بد من الوضوء و از عبد الله بن المبارک آمده که لا یغتسل و لا یتوضأ انتهی و امام
ابو حنیفه برهمین است و شهید را شسته نشود و سلاح و پوستین جنگ از وی دور کنند و در جامه
که پوشیده دفن کنند و اگر جامه‌های او از کفن مسنون کم بود زیاده کنند و اگر زیاده است کم سازند
این مذهب امام ابو حنیفه بدانکه ناشستن شهید متفق علیه است میان ایمه مگر آنکه مسلم الله
علیهم از حدیث جابر که بخاری و اصحاب سنن از جابر رضی الله عنه آورده‌اند که گفت بود پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم که جمع میکرد میان دو مرد از کشتگان احد در ثوب واحد و تقدیم میکرد در لحد
آنرا که بیشتر اخذ کرده بود قرآن را و امر کرد بدفن ایشان در خونهای ایشان و غسل داده نشد ایشان را
و نماز کرده بخاری و ترمذی که نماز گذارده نشد بر ایشان و روایت کرد ابو داود از جابر رضی الله
عنه که گفت رسید مردی را تیری در سینه یا در حلق وی پس بمرد پیچیده شد در جامه‌های وی و ما ازو که با
شد بر وی و حال آنکه ما با رسول خدا صلی الله علیه و سلم بودیم و سند این حدیث صحیح است و از امام احمد آورده
کرده است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت در حق کشتگان احد نشویید ایشان را زیرا که هر جراحتی و هر
خون ایشان بوی مشک میدهد روز قیامت و نسائی نیز روایت کرده باین لفظ بپیچید ایشان را
بخونهای ایشان زیرا که نیست جراحتی که برسد در راه خدا مگر آنکه می‌آید روز قیامت و حال آنکه می‌چکد
از وی خون رنگ او رنگ خون است و بوی وی بوی مشک و اما در نماز بر شهید اختلاف است نزد
امام مالک و شافعی نماز بر شهید نکنند و از امام احمد دو قول است مشهور و مختار در مذهب
وی عدم صلوة است و بقول مختار است که نماز گذارده نشود از جهت تعارض ادله و در مواهب
لدنیه میگوید که اختلاف است میان شافعیه که منع صلوة بر شهید نزد شافعی بجهت حرمت است
یا بمعنی عدم وجوب جایز کلام امام احمد ظاهر میشود که مستحب است نه واجب انتهی و نزد حنفیه
واجب است نماز بر شهید چنانچه بر سایر اموات و حجیت آن مصنف که تنبیه نکرده درین مسئله
ایجا صحیح ثابت است از فعل آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم چنانچه حدیث او است در
کتاب و مسکوت آن بر درین باب بحدیث جابر است بروایت بخاری و ترمذی چنانکه گذشت و
دلیل امام ابو حنیفه و صاحبین و قول بعض امام احمد که نماز بر شهید باید کرد حدیث عقبه بن عامر است
که بخاری و مسلم روایت کرده‌اند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم بیرون آمد روزی پس نماز گذارد بر
گذارد بر کشتگان احد مثل نماز گذاردن او بر میت پس برگشت و بر منبر سوار شد و گفت من فرط
شما ام و من شهید بر شما و بدرستی والله که هر آینه من نظر میکنم بسوی حوض خود الآن ... زاده

شده ام کلید های خزاین ارض و الله من نمی ترسم بر شما که مشرک شوید بعد از من ولیکن این می ترسم که
تنافس و تفاخر کنید در آن خزاین و نیز آمده است که آنحضرت بر حمزه رضی الله عنه هفتاد تکبیر
آورده و ظاهر آنست که این در نماز بوده و نیز از ابن عباس آمده که نماز گذارد بر کشتگان احد و بگذارد
بر حمزه رضی الله عنه و شیخ گوید که حاکم این خبر را آورده و حکم بصحت کرده مگر چون آنحضرت بر سر حمزه
و دید حال او را [illegible] اعدای دین بوی کرده بودند [illegible] بگریست و فرمود که ای انصار کجا
بود جامه خود را بروی انداخت و نماز گذارد بروی و شیخ ابن الهمام زیاده کرد که [illegible] نماز گذارد
بر شهدا نهاده می شدند ایشان در جانب حمزه و نماز گذارده می شد بر ایشان و [illegible] بر داشته می شدند
و بجای خود گذاشته شد حمزه تا بگذارد نماز بر هر شهید و گفت که حاکم این حدیث را روایت کرد از
جابر و وی صحیح الاسناد است و شیخین آنرا اخراج نکرده اند اگرچه در بعضی از رجال اسناد این
حدیث بعضی سخن کرده اند ولیکن بخاری توثیق آن نموده است و بر هر تقدیر حدیث نماز از درجه حسن
نخواهد بود و آن حجت است خصوصا از [illegible] با احادیث دیگر و نیز حدیثی
دیگر آمده از ابن مسعود که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم نوبت بنوبت بر شهدای احد
و گذارد بر حمزه هفتاد نماز و گفت این حدیث نیز نازل از درجه حسن نیست و از دارقطنی از ابن
عباس نیز حدیثی درین باب آورده که نماز [illegible] حسن نیست و گفته که بر تقدیر یکه هر ضعیف
باشد مجموع آن خود در اقل مرتبه حسن خواهد بود و نیز آورده که ابوبکر صدیق رضی الله عنه
عمرو بن العاص را بجانب [illegible] و فلسطین فرستاده بود و در آنجا جماعتی مسلمانان کشته شدند
و نماز گذارد بر ایشان عمرو بن العاص و بوده اند با عمرو بن العاص نه هزار تن از مسلمانان انتهی
و گویند که حدیث جابر که بخاری و ترمذی آورده اند نافیست و این احادیث مثبت و
مثبت مقدم است بر نافی چنانکه این مسئله در اصول فقه مقرر شده است و در بعضی شروح
هدایه مذکور است که جابر در آن روز مشغول بوده با آنکه پدر و خال وی کشته شده بودند و
تا تدبیر بکند ایشان را برداشته بمدینه آرد و حاضر نبوده در وقتی که نماز گذارد رسول خدا آمده بود
صلی الله علیه و سلم بر ایشان از اینجهت روایت نفی کرده و آنها که در حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
حاضر بودند دیدند و فعل آنحضرت را مشاهده کردند روایت اثبات آورده اند انتهی این کلام دلالت
دارد بر آنکه نماز بر شهدای احد در همان روز بوده [illegible] اما صحیح آنست که در وقتی دیگر بود و این
نیز [illegible] روایت جابر نفی صلوة را بیان میکند [illegible] توفیق این روایت و روایتی که حاکم آورده

وتصحیح

وتصحیح کرده و ظاهر همین [illegible] دانسته و آنکه میگویند که این مخصوص است بقتلی احد از جهت تودیع احیا و اموات
بعید است و ایشان گویند السیف محاء للذنوب و شیخ ابن الهمام گفته که این قول مذکور است در کتب
فقه بمعنی از حدیث و هم چنین است که ذکر کرده اند و روا ابن حبان در صحیح انتهی یعنی مرتبه
که ایشان را حاصل شده است و جان عزیز را در راه حق داده اند محو ذنوب و طهارت وجود ایشان
کرده است دیگر ایشان را احتیاج شفاعت نیست و نماز گذاردن شفاعت کردن است [illegible] از روحانی و در
روایات آمده است که شهید شفاعت میکند هفتاد کس را از اهل خود و ما میگوییم که نماز گذاردن
بر میت از برای اظهار کرامت او است و شهید سزاوارتر است بآن و طاهر از ذنوب مستغنی نیست
از دعا و رفع درجات و طلب مزید رحمت و لهذا صلوة بر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم کرده
و بر صبیان میکنند با وجود طهارت ایشان از ذنوب مراد بشهید درینجا مسلم کشته است
که با هر کشته شده باشد یا در معرکه جنگ یافته شود و بر وی اثر جراحت باشد و اگر خروج دم از
موضع غیر معتاد باشد چون چشم و گوش و دهن نیز در حکم داخل است زیرا که بیرون آمدن
خون از غیر موضع معتاد علامت جراحت در باطن است بخلاف خروج از محل معتاد چنانکه
بینی و دبر و ذکر که آن دلالت بر جراحت ندارد و بعلت رعاف نیز [illegible] و بول و غایط خون
بیرون می آید [illegible] و فرج نیز بیرون می آید [illegible] و بعضی در
حکم داخل نیست و ظاهر آنست که اگر جنب کشته شده یا حایض و نفسا بوده غسل بر وی واجبست
و این مذهب امام ابوحنیفه است که شهید جنب را غسل باید داد و مذهب امام احمد نیز همین است
و شافعی و صاحبین درینجا با وی مخالف اند و میگویند که غسلی که بجنابت بود بجهت خروج
از دار تکلیف ساقط شد و غسل بسبب موت نیز بشهادت ساقط است دیگر غسل واجب نبود
و دلیل امام ابوحنیفه حدیث حنظله بن ابی عامر است که او را غسیل الملائکه گویند و این حدیث را
ابن حبان در صحیح خود و حاکم در مستدرک [illegible] آورده و قصه او آنست که وی نو کدخدا بود
یعنی گویند که همان روز تزوج کرده و با اهل خود صحبت داشته بود ناگاه آواز دعوت و فغان جنگ
در گوش او رسید بی طاقت شد و فرصت غسل نیافت برفت و شهید شد پس آنحضرت [illegible]
شد که ملائکه او را غسل [illegible] حقیقت حال حنظله جستجو کنید [illegible]
شهید مخصوص بغسل ساختند [illegible] از زن او پرسیدند حقیقت حال عرض کرد و گفت که
وی جنب بود چون شنید که حضرت رسالت [illegible] برآمد

امام ابوحنیفه میفرماید که این غسل دادن ملائکه بجهت [illegible] بود و در واقع بود و برای تعلیم بود و امام
شافعی میگوید که اگر غسل جنابت واجب بودی آنحضرت او را غسل دادی امام ما میگوید مقصود
غسل است غاسل هر که باشد چون ملائکه غسل دادند حاجت بغسل دیگر نباشد و فتح [illegible] دیگر
آنست که چیزی از مرافق راحت و اسباب حیات دنیا مثل خورده و نوشیده و خواب کرده و جز آن
نیابد و از معرکه نقل بدیگر جای نبرده و در آورده و خیمه و خانه جای ندهند و اگر [illegible] دیگر
دیگر کشته بیابند لاباس به است و اگر مقدار وقت نمازی بهوش بر نیاید شهید نیست و در
روایتی یک روز و یا یک شب معتبر است و وصیت نزد محمد مانع شهادت نیست چه آن از احکام موت
و در روایتی اگر در احکام دنیاوی باشد مانع است و محرم را در جامه احرام که از [illegible] است
دفن کنند و بوی خوش بکار نبرند از جهت منع استعمال الطیب محرم را در حیات همچنین بعد از
ممات و سر او را نپوشند چنانکه حال محرم است و در جامع الاصول از کتب ستة بغیر مواطأت
الفاظ آورده است که مردی ایستاده بود در عرفات با حج با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و محرم بود ناگاه بیفتاد بر زمین از راحله خود چون خبر بحضرت رسانیدند فرمود غسل دهید
او را و تکفین کنید در دو جامه وی و بوی خوش بکار مبرید و روی او را نپوشید که وی مبعوث
میگردد همچنین محرم و لبیک گویان و ذکر آن در باب حج بیاید و مذهب شافعی و احمد همین است
و نزد امام ابوحنیفه و مالک حکم وی حکم سایر موتی است و این را مخصوص بهمین شخص دارند
و در حدیث نیز بطریق عموم واقع نشده و وضع شریعت [illegible] که با وی چه این دو جامه
بود [illegible] نفرمود که در میان دو جامه او را تکفین کنید [illegible] اگر چون کفن قاصر آید
و بر پا قدری گیاه بپوشند و بعضی چون کفن مسنون که سه جامه است [illegible] کفایت کند و
باشد یافت نشود بحکم ضرورت [illegible] هر چه یافته شود بپوشند و وقوع این حال [illegible]
پوشیدند در شهدای احد بود و عادت شریف نبوی صلی الله علیه و سلم آن بود که چون میت بیاوردندی
سؤال کردی که بروی دین هست یا نه اگر دین بودی بروی نماز نگذاردی و الا فرمودی صحابه را
که بروی نماز گذارید و خود نگذاردی بجهت زجر و تنبیه بر کمال اهتمام باداء دین که از این سعادت
محروم ماند و این حدیث دلیل است بر آنکه نماز جنازه فرض کفایت است چه اگر فرض عین بودی
آنحضرت چون ترک کردی و احادیث در این باب بسیار وارد شده در صحیح بخاری و نسائی از سلمة بن
الاکوع آورده که گفت بودیم نشسته نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم ناگاه آوردند جنازه تا نماز بگذا

بروی

194

بروی که فرمود بروی دین هست گفتند بلی یا رسول الله پس نگذارد نماز بروی بعد از آن آورده شد
جنازه دیگر فرمود هیچ چیز گذاشته گفتند لا فرمود آیا دین هست بروی گفتند سه دینار فرمود
بگذارید نماز بر یار خود ابوقتاده رضی الله عنه دین وی بر من فرمود [illegible] بخاری و مسلم
و ترمذی و نسائی از ابی هریره آورده که بود رسول الله صلی الله علیه و سلم که آورده میشد نزد
مردی که وفات یافته و بروی دین است پس سوال میکرد آیا چیزی گذاشته که قضای دین او کند
اگر گفتندی بلی گذاشته است نماز میگذارد و الا میگفت مسلمانان نماز بگذارید بر یار
خود و چون فتح کرد خدا تعالی بر رسول خود [illegible] من [illegible]
قوم مسلمانان از ذات ایشان هر که بمیرد از ایشان و بگذارد دین با عیال بر من است قضا
دین او و [illegible] و هر که بگذارد مال آن برای وارثان اوست و [illegible]
با [illegible] دین [illegible] ابوداود از ابی موسی اشعری رضی الله عنه
آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم اعظم ترین گناهها نزد خدا بعد از کبائر که نهی کرده
شده است از آن آنست که بمیرد مردی و بر وی دین باشد و نگذارد چیزی که بوی قضای آن
[illegible] بخاری از ابی هریره آورده که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] و [illegible] از محمد
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] جهت [illegible] می شود
[illegible]
یا رسول الله [illegible] نماز [illegible]
[illegible] اگر مردی کشته شود در راه خدا [illegible] شود و باز
شود در [illegible] شود
[illegible] ابن الهمام [illegible] جنازه [illegible] از حضرت
صلی الله علیه و سلم [illegible] بخاری و ابی داود و ترمذی
از ابن عباس [illegible] رضی الله عنه [illegible] قراءت
الکتاب [illegible]
مردی کشته [illegible] از نافع از ابن عمر آورده که وی رضی الله عنه قراءت نمیکرد بر جنازه و

[illegible] کفته

اوالکندم

[illegible] داحمد [illegible]

شافعی و امام ابو حنیفه و مالک و ثوری برین قرار یافته و بعض صحابه نیز درین باب اختلاف بوده
گفته است که شاید که خواندن بعضی صحابه فاتحه را در نماز جنازه بطریق ثنا و دعا بوده نه بر
قرائت و از کلام شیخ ظاهر شود که اگر بنیت ثنا بخواند نزد ما نیز جایز است و از کلام فتح الباری
چنان مفهوم شود که مراد قائلین بقراءة آن مشروعیت اوست نه وجوب و لیکن کرمانی گوید
که واجب است و ظاهر آنست که کلام ابن عباس واقع شده بطریقه مسلوک دیگر است
و گفته که نزد ابو حنیفه و مالک واجب نیست والله اعلم و آنچه محفوظ است از دعا که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در نماز میت میخواند اینست اللهم اغفر له وارحمه وعافه واعف عنه واکرم
نزله ووسع مدخله واغسله بالماء والثلج والبرد ونقه من الخطايا كما نقيت الثوب الابيض
من الدنس وابدله دارا خيرا من داره واهلا خيرا من اهله وزوجا خيرا من زوجه وادخله الجنة
واعذه من عذاب القبر ومن عذاب النار بحديث مسلم و ترمذی و نسائی که از عوف بن مالک
آورده اند که گفت نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر جنازه مردی پس یاد گرفتم از دعای
او این را و میگوید عوف که چون شنیدم من این دعا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای جنازه
بخواند آرزو بردم که کاشکی آن مرده من بودمی و گاه میگفت اللهم اغفر لحينا وميتنا وصغيرنا
وكبيرنا وذكرنا وانثانا وشاهدنا وغائبنا اللهم من احييته منا فاحيه على الاسلام ومن توفيته منا فتوفه و انثانا
على الايمان اللهم لا تحرمنا اجره ولا تضلنا بعده [illegible] ولا تفتنا بعده این دعا ابو داود و ترمذی
حدیث ابی هریره روایت کرده و در روایتی فتوفه علی الاسلام آمده و نسائی از [illegible] بن الاسقع
و ابن ماجه روایت کرده و ترمذی نیز [illegible] کرده و گفته که روایت کرده ابو سلمه بن عبد الرحمن
از ابو هریره از پیغمبر صلی الله علیه وسلم و زیاده کرده در روایتی فتوفه علی الایمان انتهی و در روایت ابو
داود [illegible] و در بعضی روایات زیادت اللهم ان کان محسنا فزد فی
احسانه وان کان مسیئا فتجاوز عن سیئاته اخرجه في الموطا عن ابي هريرة و در بعضی دعا
میگفت اللهم ان فلان بن فلان في ذمتك وحبل جوارك فقه من فتنة
القبر وعذاب النار وانت اهل الوفاء والحق فاغفر له وارحمه انك انت الغفور الرحيم این دعا را ابو داود
از واثلة بن الاسقع آورده و در روایتی و حبل جوارک نیست و گاه گفتی ربها وانت خلقتها وانت رزقتها انت
وانت هديتها للاسلام وانت قبضت روحها تعلم سرها وعلانيتها جئنا شفعاء فاغفر لها این دعا
در جامع الاصول از علی بن شماخ آورده که گفت حاضر شدم مروان را که می پرسید از ابی هریره که چگونه

شنیدی

شنیدی تو از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که دعا میکرد بر جنازه گفت ابو هریره آیا تصدیق میکنی
من میگویم گفت نعم گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میگفت اللهم انت ربها الی آخره
اخرجه ابو داود و ظاهر اینست که ضمیر تانیث برای جنازه یا نفس یا نسمه باشد والله اعلم و در طفل
این دعا آمده است که اللهم اجعله لنا سلفا وفرطا وذخرا ذکره البخاری فی ترجمة باب و در بعضی روایات
و ثنا و شفاعة و استغفار زیادة آمده و بعضی از علما گفته که تعیین دعا مزیل رقت قلب است در وجه ذوق
و حضور و خشوع دست دهد بخواند و طالب اخذ بدعای ماثور اولی و افضل خواهد بود
و وجه ذوق و حضور در وی از دو اکمل مگر در بعضی اوقات که بجهت تکرار و تردد ملال
طریان یافته باشد والله اعلم و گاه چهار تکبیر گفتی و گاه پنج و گاه شش چهار تکبیر بر جنازه متفق علیه است
میان ائمه و در احادیث صحیح از کبار ثابت و واقع یافته و بعضی و الحاح و زیاده بر آن نیز
واقع شده و در فتح الباری میگوید که سلف را اختلاف بود در آن روایت کرده مسلم از زید بن ارقم
که وی پنج تکبیر میگفت و رفع میکرد این را بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و از ابن مسعود در
منامی که وی میگفت بر اهل بدر شش تکبیر و بر سائر صحابه پنج و بر سائر مردم چهار و ابن ابی شیبه
از جابر آورده که گفت نماز گذارد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر حمزه هفت تکبیر و ابن عباس گفته که
اگر مردی بودی که بدری او بیرون حاضر شدی بروی نه تکبیر گفتی و بر مردی که بدری حاضر شدی
هفت و هرگاه با آنچه حاضر شدی پنج را هفت میگفت و اگر هیچ کدام یکی از این دو حاضر شدی
چهار تکبیر میگفت و از ابن [illegible] آورده که سه تکبیر گفت و از انس بن مالک نیز آورده و در روایتی
آمده که سه تکبیر گفت و چون گفته او را که یا ابا حمزه سه تکبیر گفتی پس جهت بر گشت و چهارم
بگفت و تکبیر رابع را آورد و در روایت آمده که گفته [illegible] کرد تکبیر اول را گفته باشد پنج
تکبیر افتتاح است چنانچه در نماز عید و میگوید که اکثر اهل علم بر آن اند که تکبیر بر جنازه چهار است
و ابن عبد البر گفته است که نیافتم هیچ کس از فقهاء امصار که زیاده کرده باشد بر چهار مگر ابن ابی
لیلی و میگوید که در مبسوط حنفیه مذکور است که ابو یوسف پنج تکبیر میگفت و از احمد نیز روایتی
در آن دیگر ابن عبد الله هم نیز آورده که گفته کم از پنج گفت و نه زیاده بر هفت انتهی کلام فتح الباری
و شمنی میگوید که امام محمد در آثار از ابو حنیفه از حماد از ابراهیم نخعی آورده که صحابه تکبیر میگفتند بر
جنازه چهار و پنج و شش و در روایتی چهار و پنج و بیشتر از آن تا رحلت حضرت رسول الله صلی
الله علیه وسلم همچنین بود در ولایت ابو بکر و چون ولایت عمر شد و قد رسید همچنین میکردند پس گفت عمر رضی الله

منکر شما ای اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون اختلاف کنید آنها که بعد از شما باشند بیشتر در
افتند و مردم قریب العهد اند بجهل باید که اتفاق و اجماع کنید بر یک عملی تا دیگران نیز متفق گردند جمع
پس نظر بر کار افتاد اصحاب که دریابند که در آخر جنازه که آنحضرت تکبیر گفت چند بوده پس دریافتند
آخر چهار بوده پس اجماع کردند بر آن و این است معنی قول مصنف که گفت و کسانی که منع میکنند از زیاده
بر چهار میگویند ثابت شده است که آخر نماز جنازه که گذارد پیغمبر صلی الله علیه وسلم چهار تکبیر گفت بیهقی
و طبرانی این حدیث را از ابن عباس رضی الله عنهما آورده و بیهقی گفته که روایت کرده شده است این
حدیث بوجوه متعدده که همه ضعیف اند لیکن اجماع اکثر صحابه بر اربع نوعی دلیل میشود بر آن اما
قصه جمع عمر رضی الله عنه بر چهار صحیح است از سعید بن المسیب و بالجمله اخبار و آثار در باب اربع
تکبیرات مستفیض و مشهور است و بروایات کثیره و طرق متعدده ثابت گشته و از ابن عباس رضی الله
عنهما مرویست که ملائکه چون بر آدم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام نماز کردند چهار تکبیر گفتند و گفتند
هذه سنتکم یا بنی آدم رواه الحاکم و قصه دیگر ابو نعیم فی الحلیة و بیهقی در سنن از ابی بن کعب نیز روایت
آورده و دیلمی زیاده کرده این که سلام دادند و خواندند در میان چهار تکبیر نزد حنفیه بعد از اولی حمد
و ثناست و بعد از ثانی درود بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بعد ثالث اللهم اغفر لحیاتنا الی آخره و بعد
از رابع سلام است و مختار بعضی آنست که بخواند ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا
عذاب النار و نزد بعضی ربنا لا تزغ قلوبنا الآیة و بعد و سلام از نماز بیرون [illegible] رواه الخطیب
و ابن عساکر عن عمار و این مذهب ابو حنیفه است و مذهب شافعی نیز همین است و گاهی بیک سلام
اقتصار کردی و مذهب امام مالک و احمد اینست و در روایتی از وی دو سلام است چنانچه در باب
صلوة و نزد بعضی از اصحاب وی دو سلام برای احتیاط است و یک سلام برای جواز و دلیل یک سلام
حدیث ابو هریره است که دارقطنی روایت کرده پیغمبر صلی الله علیه وسلم نماز گذارد بر جنازه چهار تکبیر
و یک سلام بجانب دست راست و این حدیث نزد امام احمد صحیح نیست و هم [illegible] آورده که
سلام فعل اصحابست کذا قال الزرکشی و در جمع الجوامع از فعل علی مرتضی آورده که یک سلام میداد
و دستها در هر تکبیر بر داشتن و مذهب شافعی و احمد اینست و مرویست از فعل عمر و ابن عباس و زید
بن ثابت و از امام مالک سه روایت رفع در کل و عدم رفع در بواقی و مذهب امام ابو حنیفه
اینچه حدیث ترمذی از ابی هریره که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون میگذارد نماز
جنازه را رفع میکرد دستهای خود را در اول تکبیر پس مینهاد دست راست بر دست چپ و احادیث

و ابن عمر

و عدم رفع در کل و رفع در اول

تخلف

١٩٨

تخلف و در این باب آمده شاید که کار ما بخیر بود که امام الجنائز و مصنف در اینجا تمام آورده که در باب اربع
بعد بر تکبیرات نماز جنازه چیزی صحیح نشده والله اعلم و چون نماز جنازه ادا کرد صلی الله علیه
وسلم فوت شد که قبر ویرا نماز گذاردی یکبار بعد از یکبار و در قبر کسی نماز بگذارد و یکبار
بعد از سه روز یکبار بعد از یکماه بلکه بعد از هشت سال چنانچه در شهداء احد آمده است
در آخر عمر شریف که قصد تودیع کرده و حدیث نماز بر قبر از شش طریق و اسناد صحیح ثابت شده
و زرکشی از امام احمد نقل کرده که گفت روایت کرده شده است نماز بر قبر از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم از شش وجه باحسن و چیز که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز گذارده بر قبر آنجمی
از الجمله آنچه مذکور است در جامع الاصول از کتب سته اینست که بخاری از ابی هریره
آورده که سیاهی بود رجل یا امرأة که مسجد را می‌روبید یا جاروب میداد و پس مرد و آنحضرت از
موت وی خبر دار نشد ناگاه روزی یاد آمد فرمود آن آدمی چه شد گفتند یا رسول الله و فوت
چرا مرا خبر نکردید گفتند که وی چنین و چنین بود گویا که آنحضرت شان وی را کم کرده فرمودی
راه نمائید مرا بر قبر وی پس آمد بقبر وی و بر وی نماز گذارد و بعد در صحیح مسلم این زیاده آورده که
آنحضرت گفت که این قبور مملو است بظلمت بر اهل آن و حق سبحانه و تعالی منور میگرداند از
نماز گزاری من بر ایشان و موطا و نسائی از ابی امامه بن سهل بن حنیف آورده که امرأة مسکینه بود که آنحضرت
را از بیماری وی خبر داده بودند و بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که عیادت میکرد مساکین را
و میپرسید احوال ایشان را فرمود چون بمیرد خبر کنید مرا ناگاه جنازه او را شب بر آوردند و بیدار
ساختن آنحضرت را در آن وقت مکروه داشتند چون صبح شد باخبر کرده شده بود خبر کردند
فرمود من نگفته بودم که خبر کنید مرا عرض داشتند خوش نداشتیم یا رسول الله که بیدار کنیم ترا
و بیرون آریم ترا در شب پس بیرون آمد آنحضرت و صف بست با مردم بر قبر وی و چهار تکبیر بر او در جا (?)
تکبیر و بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از شعبی آورده اند از ابن عباس که گفت
خبر داد مرا کسی که گذشت با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بقبر منبوذ پس امامت کرد آنحضرت و صف
بستند صحابه خلف او و بگذارد نماز و این بروایات متعدده آمده و در بعض روایات آمده است که
دو شب از دفن او گذشته بود و در بعضی سه شب و اصح آنست که در صباح دفن بود کذا فی فتح الباری
و نسائی از یزید بن ثابت آورده که صحابه بیرون آمدند با رسول خدا صلی الله علیه وسلم روزی
پس دید آنحضرت قبر جدید را فرمود که قبر کیست گفتند فلانه زنی است مولاة فلانی پس شناخت

آنحضرت اورا و گفتند یا رسول الله در وقت ظهیره بود و تو روزه دار بودی و خفته بودی و قیلوله میکردی
دوست نداشتیم که بیدار کنیم ترا پس بیامد آنحضرت و صف بستند خلف وی مردم پس تکبیر گفت
بر وی چهار تکبیر پس فرمود چون بمیرد کسی از شما پس مادام که من در میان شماام مکنید الا آنکه خبر کنید مرا زیرا که
نماز من رحمت است میت را و ترمذی از سعید بن المسیب آورده که مر ام سعد را آنحضرت صلی الله
علیه وسلم غایب بود چون آمد وی آورد و نماز گذارد بر وی و تحقیق گذشته بود بر وی یک ماه و این
مسئله نماز گذاردن بر قبر نیز مختلف است در علماء اصح مذهب قایل اند بجواز و عند آنکه خواه
گذارده شد اولیا نخعی و مالک و ابو حنیفه بر آنند که اگر نماز گذارده و دفن کرده شد است
درست ولا فلا و در روایتی از امام احمد بن حنبل است و نزد امام مالک اگر یک بار گذارده
است دیگر بر قبر بگذارد و نماز گذاردن در امام ابو حنیفه بشرط آنکه میت در قبر پر نشده باشد
و تفسخ نکرده باشد آنرا به روز و در روایتی از امام محمد گذارده شود مادام که متمزق نشده است
و آنرا یک ماه بلکه بیشتر احتمال دارد کذا فی خاصة الهدایة و اما آنکه گویند که در دعایی که کرده
بر میت است تسلیم بطریق نماز نبود بلکه دعا و استغفار بوده پس و لهذا ذکر تکبیرات اربع در بعضی
از آن روایات نیست و در بعضی که موجود است بصحت نرسیده چنانکه نماز بر شهدای احد که بعد از
هشت سال گذارد بطریق نماز نبود بطریق دعا بود و یا آنکه از خصایص آنحضرت بود صلی الله
علیه وسلم یا آنکه بعضی علماء مطلق نماز بر قبر از خصایص نبوی گفته اند بدلیل آنکه در حدیث مذکور
قبور مملو ست بظلمت و نماز من منور است آنرا و اگر طفل وفات کرد بر وی نماز گذارده شود
صلوا علی اطفالکم فانهم من افراطکم نماز بگذارید بر جنازه اطفال که ایشان پیش روان شمااند در
آخرت رواه ابن ماجه عن ابی هریرة و از سعید بن المسیب از ابی بکر رضی الله عنه آمده که گفت سزاوار
ترین کسی که نماز گذارده شود بر وی اطفال اند رواه ابن ابی شیبه و در روایات متعدده آمده و بصحت
پیوسته که آنحضرت نماز گذارده بر ابراهیم و در روایتی عدم صلوة ثابت است و معتبر در نماز گذاردن بر طفل
مشروط است که بعد از ولادت استهلال کرده باشد و آثار حیات پیدا شده و در حدیث ترمذی
نیز همچنین واقع است و همین است مذهب امام ابو حنیفه و نزد امام احمد استهلال شرط نیست
بعد از آنکه بر وی چهار ماه متولد شده باشد و در حدیث ابن عمر که در جامع الاصول آورده یصلی
علی السقط و یدعی لوالدیه ظاهر در آن است و نیز در حدیث احمد و ترمذی و نسائی از مغیره آمده
الراکب یسیر خلف الجنازة والماشی حیث شاء منها والسقط یصلی علیه و در روایتی والطفل یصلی علیه

زیراکه

زیرا که بعد از گذشتن این مدت نفخ روح می شود و ظاهر آنکه مرده بیرون آمده و نماز جنازه کسی که خود را
بکشد روا است قال امام ابو حنیفه گوید که در عرف آنرا میت گویند و اثبات نجاست برای او میکند
و بر کسی که خویشتن را هلاک کردی نماز نگذاردی و نه بر کسی که در غنیمت خیانت کردی اما اول
مسلم و ترمذی و نسائی از جابر بن سمره آورده اند که مردی را آورده اند پیش حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم که کشته بود نفس خود را بتیر پس نماز نگذارد بر آنحضرت بر وی و در روایت
ترمذی ذکر تیر نیست و گفته که هذا حدیث حسن صحیح و گفته اختلاف کرده اند اهل علم
در این باب بعضی گفته اند که نماز گذارده شود بر کسی که نماز میکند بجانب قبله و بر قاتل نفس این قول
مذهب جمهور ایشان است و در شرح ابن الهمام مذکور است که مسلم خلافی در میان امام ابو حنیفه و صاحبین
نقل کرده که نزد وی بگذارند و نزد ایشان نه و نماز نگذاردن حضرت بر وی دو احتمال دارد
یکی آنکه مراد نفی نماز گذاردن باشد مطلقا چنانکه از صواحب ترمذی که گفته باب من قتل نفسه
لم یصل علیه دیگر آنکه آنحضرت بنفس نفیس خود نکرده باشد و دیگران از امت بر وی نماز گذارده باشند
در حق مدیون کرده و ظاهر همین است و در روایتی نیز آمده و این موافق است بقول امام احمد
که گفته نماز بگذارد امام بر قاتل نفس و دیگران بگذارند و اما ثانی پس مالک و ابو داود و نسائی از زید
بن خالد آورده اند که گفت روی الخبر الا الترمذی که مردی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه
وسلم وفات یافت روز خیبر پس گفت نماز او را آنحضرت که نماز گذارید بر وی پس گفت
بگذارید بر یار خود پس متغیر شد روی مردم از جهت این سخن حضرت فرمود این یار شما
خیانت کرده در راه خدا پس تفحص و تفتیش کردیم متاع او را یافتیم مهره از مهره های یهود دو درم
نمی رسید و همین بود خیانت در غنیمت و ظاهر آن است که این حدیث نیز قرینه است
بر آنکه نماز بر قاتل نفس بر همین نحو که خود نگذارده و دیگران را منع نکرده و کسی که شهید گشت در معرکه
بر وی نماز گذارده یکی از آنها ملحق بر مالک اسلمی است که رجم کرده شد بسبب اقرار بخصوص زنا آمده
طلب تطهیر و اقامت حد کرد و هر چند که آنحضرت از وی اعراض کرد و ایستاد آنجا و نقل از روی بعید تر شد
و ظاهر آن است که گفته یا رسول الله ما فلست زنا و مکرر اقرار خود را است عرض
ایشان را نیز نبیت و معلوم شد که گفت جهاد با نفس خود اقرار کرد و حکم رجم نمود و صحابه از
هر طرف بر آمده و سنگسار میکردند و هنوز نماز جنازه او نخواندند که شهر از دست عمر
بن الخطاب بمیرد و بشنید کو سنکهای بر او نمی رسید و ...

امر باز گفتند فرمود هنوز نبایستی که حجر او تمام شود و اثر وی می‌گذشت و بعد از رجم وی مردم مخالف
افتادند بعضی گفتند در کار وی هلاک شد و تبعه بد ناچار رسید و بعضی گفتند توبه کرده و پاک رفت
دو روز اختلاف داشتند تا آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود استغفار کنید مر او را یعنی طلب مغفرت
و رفع درجات کنید وی تحقیق توبه کرد که اگر قسمت کرده شود آن توبه میان امتی هر آینه کفایت
کند ایشان را این حدیث یاد کرد او را بخیر و ثنا کرد و نماز نگذارد بر وی کذا جاء فی الصحیح و در روایت ابو
داود آمده که لم یصل علیه و این را بعضی بصیغه مجهول خوانده‌اند تا معلوم شود که اصلا
بر وی نماز نگذارده شد بر وی کذا جاء فی الصحیح و در روایت ابو داود نماز نگذارده شد نه آنحضرت
گذارد و نه صحابه و صحیح آنست که بصیغه معلوم است یعنی آنحضرت نماز نگذارد بلکه دیگران را
فرمود تا نماز گذارده شد بلکه دیگران را فرمود تا نماز گذارند و در بعض روایات دیگر که سیوطی
در جمع الجوامع آورده تصریح است بانکه اصحاب جمیع قوم وی امر کرد که نماز بگذارند بر وی و مانا
کرانا گذارد بر آنحضرت نماز نمی‌باشد به سبب تحقیر و تصغیر وی چنانکه در ما العهد رضا و
وی معلوم میکرد و دو توان گفت که با وجود آن مصلحت نماز گذاردن بر وی بنفس نفیس
خود دید و دیگران را امر کرد و از اینجاست اختلاف میان ائمه در نماز بر محدود و امام مالک مکروه میدارد
و امام احمد میگوید که امام و اهل فضل نگذارند و سایر مردم بگذارند و امام ابوحنیفه و شافعی
و غیر ایشان بر آنند که همه بگذارند و نماز جنازه بر هر که اهل لا اله الا الله است و در وی قبله
مسلمانی دارد باید گذارد هرچند فاسق و عاصی و محدود و مقتول بود و روایتی از امام احمد نیز است
دیگر امراة غامدیه است که وی نیز بحضرت آمد و مطالبه تطهیر کرد بر وفق قضیه ماعز و هر چند
حضرت تغافل نمود الحاح کرد تا اقامت حد بر وی جاری کرده شود حامل بود فرمود موقوف باشد
تا وضع حمل کند و چون وضع حمل کرد باز آمد و عرض نمود تا اقامت حد کنند فرمود بچه
وی صغیر است و کسی که او را شیر دهد و تربیت کند نیست مردی از انصار برخاست و متکفل رضاع
وی شد و بر روایتی آنحضرت او را مهلت داد تا شیر دهد و چون مدت رضاع بگذرد
بیاید و چون مدت رضاع بگذشت باز آمد و در اقامت حد جد نمود و الحاح کرد رجم وی و
او را در زمین دفن کردند و سنگسار ساختند پس از آن سنگ خالد بن الولید بر سر وی رسید و
خون بر روی وی رسید ... از آن پس خالد سب و دشنام کرد خالد او را حضرت فرمود
صلی الله علیه وسلم بگذار ای خالد دشنام مده سوگند بخدایی که بقای ذات من در دست قدرت وی است

او است تحقیق کرد وی توبه که اگر صاحب مکس بکند آنرا نیز بخشیده شود و صاحب مکس آنرا گویند
که عشر و خراج از مردم بظلم میستاند و مظالم ناشایسته بر مردم میکند و این از اعظم ذنوب است
گناهان است و در آخر حدیث واقع شده که ثم امر بها فصلی علیها قاضی عیاض مالکی میگوید بلفظ فصلی
علیها از جماهیر رواة صحیح مسلم بفتح صاد و لام است یعنی بصیغه معلوم که دلالت کند بر آنکه
آنحضرت بنفس نفیس خود بر وی نماز گذارد و گفته که نزد طبری بضم صاد است یعنی نماز گذارده شد
بر وی و امر کرد مردم را تا نماز بر وی بگذارند اما خود نگذارد و گفته که همین روایت است در روایت
ابن ابی شیبه و ابی داود واقع است والله اعلم دیگر قصه امراة جهنیه است که مشهور است
جهر و فقرهای وی مشکوه برای تحقیق تمام و قیل ها است و در نماز نفس حدیث تصریح است که گذارد
نماز آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر وی چنانکه مصنف آورده و گفت و ثابت است که رجم کرد
کرده شد و بود بر آنها نماز گذارد عمر رضی الله عنه گفت نماز میکنی و میگذاری که زنا کرده فرمود
کرد که اگر آن توبه را قسمت کنند میان هفتاد نفر از اهل مدینه ایشانرا کافی بود و هیچ توبه
از آن بهتر باشد که نفس خود را بسپرد خدا را رواه مسلم والترمذی وابوداود والنسائی عن
عمران بن حصین و این زن حامل بود که تا مدت رضاع او را مهلت داده بود آورده‌اند که جامه که بر
داشت بالا میکرد او را این بحث بسته جامه‌ها بر تن وی تا چون نماز بروی گذاردی با وی هم
شدی و پیاده رفتی و فرمودی شتاب کنید در بردن جنازه و فرمودن دادن نشستی و فرمود
اذا تبعتم الجنازة فلا تجلسوا حتی توضع چون پیروی کنید جنازه را و بروید با وی منشینید تا
آنکه نهاده نشود بر زمین اما پیاده رفتن همراه جنازه سنت است و ترمذی و ابو داود از ثوبان
رضی الله عنه آورده‌اند که گفت بیرون آمدیم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم در جنازه پس دید آنحضرت
جماعه سوار از امرا و فرمود شرم ندارید این جماعه که فرشتگان خدا تعالی بر پا میروند و ایشان
بر پشت دواب و در روایتی مر ابو داود را آمده است که آورده شد نزد آنحضرت دابه تا سوار شود
پس ابا آورد آنحضرت از سواری و چون برگشت سوار گشت از سبب آن پرسیدند فرمود وقتی
ملائکه حاضر بودند پیاده میرفتند از آنجهت سوار نشدم و چون رفتند سوار شدم و از ترمذی
و ابو داود نقل قصه آمده که رفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجنازه ابی الدحداح پیاده و آمد
وقت برگشتن سوار و در جامع الاصول الکبیر سنان از ابو هریره آورده که فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم اسراع کنید و تیز برید جنازه را اگر صالح است خیر است که او را بوی نزدیک میکنید

نشستن

واگر غیر صالح است پس شری است که از گردن خود می نهید و بخاری و مسلم از ابی سعید آورده که چون بنهند
جنازه را و بر گردن ها گیرند اگر صالح است میگوید تقدمونی و اگر غیر صالح است میگوید وای وا ویلاه
کجا می برند او را میشنود آواز او را هر چیزی مگر آدمی و اگر بشنود آدمی هر آینه هلاک گردد باید که بوده
کرد در حدیث منع از آن آمده است و اما نشستن تا جنازه نهاده نشود ابوداود و ترمذی از عبادة بن الصامت روایت
کرد بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم وقتی که اتباع میکرد جنازه را نمی نشست تا آنکه نهاده میشد
در لحد و حدیثی که مصنف آورده حدیث مسلم است از ابی سعید خدری و در صحیح بخاری
آورد که حاضر بودند اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم در جنازه و مروان که حاکم مدینه بود
نیز در آنجا بود پس گرفت ابوهریره دست مروان را و نشست پیش از آنکه نهاده شود جنازه ابو
سعید خدری آمد و دست مروان گرفت و گفت برخیز که تحقیق نهی کرده است رسول خدا
از این. تنبیه اختلاف است میان ائمه در آنکه مستحب مشی است همراه با جنازه پیشتر وی
و نزد امام ابوحنیفه مشی خلف جنازه و مذهب اوزاعی نیز همین است و ثوری و ... نزد
هر دو برابر است و مالک و شافعی و احمد گویند پیش جنازه رفتن افضل است کذا قال الشمنی
و میگویند دلیل ما حدیث ابوهریره است که در صحیحین آورده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم
کسی که بگذارد نماز جنازه مر او را قیراطی از اجر و کسی که اتباع وی کند تا آنکه نهاده شود در قبر او را
دو قیراط و عبدالرزاق در مصنف خود می آرد که مشی میکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم خلف
جنازه و در شرح هدایه مذکور است از ابن مسعود که گفت فضل مشی در خلف جنازه بر مشی
در امام وی مثل فضل نماز فرض است بر نافله و نیز مشی خلف وی مفید در اتعاظ و تفکر اظهر و اعمل
و معاونت نزد احتیاج اقرب و ترمذی و ابوداود از ابن مسعود آورده که جنازه متبوع است
هر که پیش وی رود گویا که همراه وی نیست و اکثر دیگر میگویند که در حدیث ترمذی از انس آمده
که آنحضرت و ابوبکر و عمر پیش جنازه می رفتند و نیز قوم شفعا اند و شفیع متقدم می باشد در عادت
و نیز از عبدالرزاق و ابن ابی شیبه از عبدالرحمن بن ابزی می آرد که بودم من همراه جنازه و ابوبکر
و عمر رضی الله عنهما پیش پیش می رفتند و علی رضی الله عنه از پس گفتم به علی کرم الله وجهه که بین مروی
و اینها یعنی ابوبکر و عمر پیش میروند و میگفت که خدا بیامرزد ایشان را به تحقیق میدانند که از پس رفتن
افضل است مثل فضل نماز جماعت بر نماز منفرد ولیکن ایشان خواستند که آسانی کنند کار بر مردم
و تنگ نسازند راه را بر مردم و در جامع الاصول از روایت رزین از انس می آرد که گفت انما انتم شفعاء

پس

پس بروید پیش وی و پس وی و یمین و شمال و نزدیک بوی و ابوداود و ترمذی و نسائی از مغیره بن شعبه
می آرند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که راکب از خلف رود و ماشی هر طور که خواهد مشی
کند از پس و پیش و از یمین و از یسار او. آنحضرت نماز گذارد بر نجاشی اما صحیح شده که بر نجاشی
که ملک حبشه بود و حضر آنجا بود و نشنیده بود خبر رسالت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بموجب علم که
بعلامات و دلایل نبوت آنحضرت داشت مسلمان شده و صحابه آنحضرت صلی الله علیه و سلم از مکه
هجرت میکردند و دعوی طریقه اکرام و اعانت نمود و ادا نمیکرد به ایشان بجا می آورد و محبت نیز
[illegible]
گفت برادر شما از این شما مرد نماز گذارید بر وی پس صلی بر آمدند ...
گفت چنانکه ... و حدیث صلوة بر نجاشی مذکور است در صحیحین از جابر و ابوهریره و باتفاق محدثین
نماز بر وی [illegible]
و بر معویه بن معویه مزنی نیز بعض گفته اند که آنحضرت نماز غایب بگذارد و قصه وی آنست که چون
آنحضرت صلی الله علیه و سلم در غزوه تبوک بود نازل شد بر وی جبرئیل و گفت یا رسول الله معویه بن
معویه مزنی به مدینه وفات یافت آیا دوست میداری که طی کنم برای تو زمین را و بگذاری بر وی نماز
فرمود نعم پس زد جبرئیل بال خود را بر زمین ... و بر داشت تخت او را
از میان و در روایتی برداشت سریر او را پس بگذارد آنحضرت نماز بر وی و در صف از ملائکه خلف
وی دو صف هفتاد هزار فرشته بود پس پرسید از جبرئیل که بچه چیز دریافت وی این درجه جبرئیل گفت
با گفت به دوست داشتن وی قل هو الله احد را و خواندن وی آن را در آمدن و رفتن و
خاستن روایت کرد این حدیث را طبرانی از ابی امامه و ابن سعد در طبقات از حدیث انس کذا ذکر
الشیخ ابن الهمام و ذکره السیوطی فی جمع الجوامع فی باب فضل قل هو الله احد عن انس و در فتح الباری
میگوید اگر چه خبر نماز گذاردن بر معاویه در طرق وی ضعف دارد ولیکن نظر بمجموع طرق و تعدد آن قوتی پیدا
[illegible] و فقها در این اختلاف کرده اند شافعی
میگویند نماز بر غایب مطلقا ابوحنیفه و مالک مطلقا منع میکنند و بعضی محققان تفصیل
میکنند که اگر میت در شهری وفات کرده که در وی نماز بگذاردند نماز غایب بگذارد بجا خود چنانچه حال نجاشی
بود زیرا که در دیار حبشه کسی نبود که نماز جنازه بگذارد بر وی و اگر بر وی نماز گذارده شد فرض ...
[illegible] خطابی این قول را اختیار کرده

واگر جواز ظاهر صلوة غایب جواز آن مفهوم می شود در صورتیکه ثابت شود فلیکن ظاهر است که جواز بیت
نعم عدم احتیاج که تا ترا بعضی همچو است که حاجت که نماز در آن جا نبود و هیا گرد ار علی
شاه نیز اشتهر این قول الخصاص نبود و بعضی میگویند که جواز آن در روزیست که
است میت در آن روز نماز نه یک بیان آن نمی تقدیر بر طلوع یعنی و آن صبر الی اختیار کرده است این قول
واو بعضی گویند که اگر میت در جانب قبله نبود جایز است والا فلا و این قول اسلم نماز بر نجاشی
چه نماز بر وی بجانب حبشه بود و نعاه الطبرانی عن حذیفة بن اسید وعند ومالکه قبل انه قول
ما فی نماز بر نجاشی است چه نماز بر وی بجانب حبشه بود و نعاه الطبرانی عن حذیفة نعی و نعیه مطلقا
از قصه نجاشی جواب میدهند که شاید که بر آنحضرت جنازه نجاشی وبرداشته شد پرده از زمام
چنانچه برداشته شد در وقت معرکه موته که جعفر بن ابی طالب وعبد الله بن رواحه و زید بن حارثه
رضی الله عنهم انجا شهید کشته شدند یا آورده شد جنازه وی در حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
بطریق طی الارض پس نماز گذارد بر وی و وی دید و مردم ندید پس جنان باشد که
بر جنازه که امام می بیند و قوم نمی بیند در صورت حضور جایز است باتفاق این نیز آن
چنان باشد و ابن دقیق العید میگوید که این قول محتاج بنقل است بمجرد احتمال ثابت نشود و بعضی
از علماء حنفیه گفته اند که احتمال کافی است در امثال این مقام یعنی بحکم ظاهر شرع معلوم است که
جنازه حاضر می باید تا نماز بر وی بگذارند و آن حضرت که بر غایب گذارد شاید که مکشوف شد
بر وی یا حاضر آورده شد جنازه وی وهذا القدر یکفی وگویند که واحدی در اسباب نزول
حدیثی در این باب از ابن عباس نیز آورده اگرچه اسناد آن ذکر نکرده است که گفت ابن عباس
کشف کرده شد حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم سریر نجاشی و دید آنحضرت او را و بگذارد
نماز بر وی و ابن عباس از آنحضرت این نگوید و شیخ ابن الهمام گفته که حضور سریر نجاشی نزد
حضرت صلی الله علیه وسلم اگرچه مبنی بر احتمال است ولیکن در این محل روایت کرده است ابن حبان
در صحیح خود از عمران بن حصین انه ای بدا بمعنی که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برادر شما نجاشی
وفات یافت پس برخیزید و نماز کنید بر وی پس برخاست آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صف بستند
صحابه خلف وی و نمی دانند ایشان که جنازه در پیش حضرت است و این لفظ اشارت میکند که قوم
خلاف ظن ایشان بود و بعضی میگویند که این مخصوص نجاشی است و از برای آنکه وی کتمان میکرد
کرد وی مسلمان مرده است و اسلام وی نزد مردم مخفی بود و لهذا چون آنحضرت نماز گذارد

نسخه صحاح

وبعضی

وبعضی گفتند صحابه گفتند که نماز کرد بر علجی حبشی پس نازل شد این آیه قرآن و ان من اهل الکتاب لمن
یومن بالله وما انزل الیکم الآیة و از همین جهت در صحیح که نماز در وی بعلیه برآمد جنانچه دیده و آن
آمده است که آیا از برای ایشان الاف قلوب ملوک زمان که کردند و اکثاف عالم در حیات آن حضرت
ایمان آورده و نیز در صحت شرف شده اند و نقض کرده اند دعوی خصوصیت آن از نجاشی
بقصه معویه بن مزنی که معلوم شد و نقض کرده اند دعوی خصوصیت آن از نجاشی بقصه معویه
مزنی که معلوم شد بقصه زید بن حارثه وجعفر بن ابی طالب وعبد الله بن رواحه که در
غزوه موته شهید کشته شدند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم از شهادت ایشان خبر داد و درود فرستاد
بر ایشان گذارد چنانکه در مغازی واقدی علی انه اسند و سیوطی ابن عطا روایت ابن ابی شیبه نیز
آورده و شیخ ابن الهمام طرق این احادیث را تضعیف کرده و نیز گفته که ادعای خصوصیت از ما
و تعقیب گشته که حضور سریر نجاشی کرده میشد و مرئی نشده باشد و آنچه ذکر کرده مثل بر خلاف
اینست انتهی و میتوان گفت که بعد از صحت این قصص ادعاء کم خصوصیت بانکه این جا مردمی
بتعلیل اکثر روایت کرده شده در بعضی آنها اصلا با وجود آنکه در بعض این مواضع در غزوات
اسلام چندین کس از صحابه وفات یافتند و بر ایشان نماز غایبانه ذکر و کلیا قرای بر معونه که
عزیز ترین صحابه بودند قتل شدند تا ذکر و دعا و مواهب لدنیه میگوید که نماز بر غایب نزد حنفیه و
مالکیه مخصوص بحضرت نبوت است از جهت احتیاج بدعا او و حاضر او و غایب یکسان بخلاف غیر وی صلی الله علیه وسلم
وعاده قال آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آنکه که وقت طلوع آفتاب و وقت غروب و وقت
معنی آنکه در احادیث نهی از صلوة جنازه در این سه وقت واقع شده در موطا از محمد بن حرمله
که گفت زینب بنت ابی سلمه وفات یافت و طارق امیر مدینه بود از جانب عبد الملک بن مروان
پس آورده شد جنازه بعد از صبح نهاده شد در بقیع و ابن طارق صبح نماز در تاریکی میگذارد
پس گفت عبد الله بن عمر اگر صبح اهل وی کنید بر این جنازه الآن یا بگذارید تا آفتاب بلند شود
و بخاری در ترجمه باب آورده که بود ابن عمر که نماز گذارد بر جنازه نزد طلوع آفتاب و نزد غروب
وی مذهب امام ابو حنیفه و امام احمد نیز آنست که نماز جنازه است در این سه وقت و در حدیث
جامع واقع شده عن حجاب یعنی عقبة بن عامر جهنی که گفت که سه ساعت که نهی کرد ما را رسول خدا
صلی الله علیه وسلم که نماز کنیم در آنها و یا دفن کنیم در آنها مردهای خود را یکی نزد طلوع شمس
تا بلند شود و نزد استوا تا میل کند و نزد نزدیک شدن بغروب تا غروب کند ترمذی میگوید عمل

بر بیت نزد اهل علم از اصحاب بغیر شرط اسلام و غیرهم که مکروه می بینند آنست که [illegible]
را در ین ساعت و نیز گفتند که ابن المبارک که معنی این حدیث میگفت که مراد بقبر کردن [illegible]
اینجا نماز گذاردن است برایشان [illegible] و میگوید که مراد بقبر کردن نماز گذاردن
زیرا که دفن در ین سه وقت مکروه نیست و اسد اعلم پس مرا اینها نگذارد نزدیک که در این حدیث
با قبر موتی مذکور شده است نماز متعارف بود غیر نماز جنازه و اگر مراد بقبر کردن [illegible]
بود چنانچه ظاهر لفظ حدیث است و ظاهر عبارت مصنف نیز نا بلود دانسته [illegible]
همین صلوة جنازه کرده پس معلوم شود که نماز بر موتی و دفن ایشان هر دو مکروه است
سه وقت و لیکن اگر مذهبی از مذاهب در ین جانب یافته شود و در جامع الاصول [illegible]
را موافق انچه در کتب اصول است در اوقات صلوة مخصه اورده و در صلوة جنازه [illegible]
موتی نیاورده و انچه در اینجا آورده همین حدیث موطا است در کراهت صلوة جنازه
کرده و فرمود پیغامبر صلی اسد علیه و سلم گور را بلند نکردی و بر ان بنا نکردی و سنگ و جصّ [illegible]
و بگچ و گل و غیر آن سخت نکردی و بالای گور عمارت و قبه نساختی و این مجموع بدعتست و مکروه
و مخالف طریق نبویست صلی اسد علیه وسلم و مسلم و ترمذی و ابو داود و نسائی از جابر رضی الله
عنه آورده اند که گفت نهی کرد رسول خدا صلی اسد علیه وسلم که گچ کرده شود قبور و نوشته
شود بر وی و بنا کرده شود بالای آن گرده شود بر آن و یا زیاده کرده شود [illegible]
کرده از جهت بر کردن قبور و نشستن بر آن نهی از این اشیا در بعض کتب آمده و بعضی در [illegible]
گفتند که این حدیث حسن صحیح است و تحقیق روایت کرده شده است بوجوه متعدد
که بعضی از اهل علم رخصت بعضی از اشیا نسبته و گل کردن قبور رخصت کرده [illegible]
نیز مروی است و نیز مسلم و ابو داود و ترمذی از ابو الهیاج اسدی که او روایت کند که
مرا علی رضی اسد عنه گفت میفرستم ترا بچیزی که فرستاده مرا بران چیز رسول اسد خدا صلی اسد علیه
وسلم و گفت برو و هیچ تمثال را مگذار الا که محو کنی نقش و صورت او را و مگذار هیچ قبر
بلند را مگر آنکه هموار کنی آن را چنانچه مصنف آورده که و بعث رسول اسد صلی اسد علیه وسلم علی بن ابی
طالب لا یدع تمثالا الا طمسه و لا قبرا مشرفا الا سواه و در حدیث مسلم و ابو داود و [illegible]
از ثمامه بن حمد الیمانی که گفت بودیم با فضالة بن عبید رضی اسد عنه بزمین روم پس یکی از مصاحبان
ما وفات یافت پس امر کرد فضاله که قبر کرده شود برابر زمین و گفت شنیدم رسول
خدا

نگذارده و لیکن ازان نماز خاص صلوة خوف باشد تا هم طایفه نماز را عقب آنحضرت تمام بگذارند
یا بجهت جواز تکرار ادا این جا بجهت شافعی آمده قایل است و لهذا با بعضی عبارات شافعی واقع است که
می باشند قوم را در قوم آنحضرت را جایز دو معتبر شمرده و احتمال اراده کرده بخصوص این نماز در حضرت
باشد و برین تقدیر اقتدا قوم بر دو رکعت از نماز خاص حالت امن و دو رکعت خوف بود چنانکه گذا
یکی گفت از قوم در بعض احادیث و لیکن در حدیث جابر آمده که آنحضرت در غزوه ذات الرقاع بود و امام
اکمل میخواند که صلوة خوف از آنحضرت در حالت سفر بود چنانچه از احادیث ظاهر میشود
چنین میگوید که صلوة خوف از آنحضرت در چهار موضع بود ذات الرقاع و بطن نخل و عسفان و ذی
قرد و بجهت آن در حضر نقل اصلا نقل نیامده است و اسد اعلم و مصنف میگوید باین وجه روایت
انچه وارد شد از احادیث صحیح و ثبوت فعل آنحضرت برا [illegible] مذهب امام احمد است [illegible]
قاعده او است در اتباع ما ورد اگر چه بعضی از اهل وی ترجیح و بعضی گرا ما ذکر کرده از حدیث بخاری
و مسلم از سهل بن ابی حثمه کرده اند و مختار امام مالک نیز همین حدیث است لیکن میگوید که امام در رکعت
دیگر بطایفه ثانیه میگذارد تشهد میخواند و سلام میدهد و این طایفه قضای رکعت دیگر ادا [illegible]
مختار امام مالک رحمه اسد تشهد خواند و توقف میکند تا این طایفه رکعت دیگر را برای خود تمام میکند
سلام میدهد با ایشان و بر حدیث نیز صحیح است نزد امام شافعی اگر دشمن در جهت قبله است
همچنین است که مصنف ذکر کرد ایشان میگویند که برابر است که اول صف او [illegible] و یا
و صف ثانی ایستاده باشد یا علی العکس و اگر در جهت قبله نبود بگذارد امام با هر دو فرقه مکرر و تکرار
فرض نزد شافعی جایز است در هر صورت خوف نیز اگر چه آخر از فرض و اقصی میشود [illegible] اوست
و لیکن در هر دو بار نیت فرض میکند پس هر رکعت ثانیه واقع میشود مر قوم را از فرض و لحضر
ازین واقعه ای مرجحی منتقل تروایتان در صورت تکرار جایز است و جمهور محل الخلاف
گفته اند که اولی آنست که بگذارد با هر فرقه یکرکعت کذا فی الحاوی و ترجمه و مصنف میگوید که بعضی
از علمای حدیث این نماز از پانزده وجه روایت کرده اند و اکثر آنرا در جامع الاصول مذکور است
اما اصح وجوه این بود که یاد کرده شد و باسد التوفیق این وجوه و بعضی وجوه دیگر در صحاح مذکور
و بعضی رسیده اند بیاری که صحت آنها نزد مصنف چنانچه که وی اتباع و تقلید آنها میکند
بثبوت رسیده باشد و اسد اعلم تمام شد ابواب صلوة خوف بحمد اسد و توفیقه و عجب از مصنف که باب
صلوة کسوف ذکر نکرد و عمل نبوی صلی اسد علیه وسلم در این باب صحیح بوده و چنانچه عادت اوست در

کتاب الله لکن آنجا بعد هجرت است از ابواب صلوة و در وی اختلاف است میان اهل فقه که یکی زکوة بود نماز
و همچنین حق حقوق باید بعد از ربنا شد با انجه اصل اعتماد و دیگر انجا بر ازین شرع
شده والله اعلم **فصل** در بیان تحقیق صدقات زکوة در لغت نما و افزونی و طهارت
و پاکی است کما الزرع اذا نما و قال الله تعالی و یزکیهم ای یطهرهم و در شرع ادای حق واجب در نصاب
حولی کردنا د مرتبه قدر حاجت بود و گاهی اطلاق بر نفس مال واجب نیز کنند که موجب میکند
و تهیا میکند صحت ایمان وی و وجه تسمیه بصدقه آنجهت است که وی دلیل است بر صدق
صاحب وی در دعوی صحت ایمان ظاهرا و باطنا و بدانکه در وجوب زکوة اختلاف کرده اند پیش
از هجرت یا بعد از وی ابن خزیمه در صحیح خود دعوی کرده که پیش از هجرت است و احتجاج کرده
بحدیثی که ام سلمه در قصه هجرت حبشه آورده که جعفر بن ابی طالب گفت مر نجاشی را که آنحضرت
امر میکند ما را بصلوة و زکوة و صیام و هجرت حبشه پیش از هجرت است و صحیح است که وجوب زکوة
بعد از هجرت است در سنه ثانیه و باین قول جزم کرده ابن اثیر و لیکن بعضی گفته اند که پیش از فرض
رمضانست و تحقیق آنست که بعد از رمضان بود بدلیل حدیثی که روایت کرده احمد و نسائی و ابن ماجه
و ابن خزیمه و حاکم باسناد صحیح از حدیث قیس بن سعد بن عباده که گفت امر کرد ما را رسول
صلی الله علیه وسلم بصدقه فطر پیش از نزول زکوة پس چون نازل شد فرضیت زکوة نه امر کرد ما را
بصدقه فطر و نه نهی کرد ما را و ما میکنیم آنرا و این دلالت دارد بر تاخر او از رمضان عادت حضرت
نبوی صلی الله علیه وسلم در زکوة و صدقات دیگر چنانچه عمر و مانند آن مراعات فقرا بوده چنانچه
وصیت کردی و ترغیب نمودی در رسانیدن آن بایشان زبانی و امانت و رعیت بدهند و شفقت
و عفو و اذن و ایجاب باتی و دلیل محبت اتی و دوی بیشتر از ذکر بوده نیز ازین باب است و ما ساز
با مراعات اصحاب اموال تا عمال برایشان ظلم و تعدی نکنند و تاراج نکنند از اموال اعیان
نگاه ندارند و بمرتبه قدر فرض از بعد اوصاف آفات [illegible] شروط و حول و امور دیگر
دیده و وقوف است در اکمال است و با [illegible] هر جانب [illegible] العایت [illegible]
عادة شریف وی بوده در رعایت نهایت عدالت و وقت عادت ادای حقوق و احکام و جمیع [illegible]
که بعد ازین مذکور گردد و همه تفصیل و برهان آن نوع است و آن نهایت حکمت و عدالت اوست
صلی الله علیه وسلم که زکوة را در چهار صنف مال که نمو دارد و محتاج آن میان خلق بیشتر و احتیاج
بایشان وافر است واجب کرد تا ادای آن بآسانی میسر بود و گرفتن آن نیز موجب دفع حاجت کرد

ویک

و یک صنف نعم و ثمار چنانچه حبوب و خرما و انگور و مانند آن نه مثل بقول و خضراوات که در
نماند و ثبات کرد دوم صنف بهیمة الانعام از شتر و گاو و گوسفند غیر ابل [illegible] کرده
سوم صنف زر و سیم که قوام و معاش عالمیان باعتبار تقویم ایشانست چهارم صنف اموال
تجارت از هر صنف که باشد مثل ظروف و فرش و سایر امتعه و لیکن و در جمیع اصناف اموال
و در هر سال یکبار فرض نمود و در زروع و ثمار در وقت حصاد و درو کردن کمال اکتفا حاصل
غلات فرمود و نیز رعایت عدل است [illegible] بر اصحاب اموال که بعد از گذشتن یک سال
حصول منفعت مال و نماء آن باختلاف [illegible] و تغیر آن در سال [illegible]
و وقت حصول غله و ثمار بحصاد و کمال آن واجب گردانید و هم در دفع حاجت فقرا تا مبادا
خبر از سال [illegible] تا اینکه زکوة تاخیر اهل اموال [illegible] متعسر گردد و نیز از رعایت
عدالتست که واجب [illegible] شخص صاحب مال در تحصیل مال و سهولت و مشقت در تحصیل آن در
مقدار واجب زکوة [illegible] نمود [illegible] یکی را واجب کرده در مالی که مشقت و تکلف
عیب بیست [illegible] آمده [illegible] سال [illegible] اعتبار کرده [illegible]
اعتبار نکرد [illegible] واجب شود که اخراج خمس بعض [illegible] یک کند و [illegible] از اموال
در تحصیل آن مشقت و کلفتی [illegible] نه [illegible] مشقت و کلفت [illegible] را یک و [illegible]
کرده چنانکه در زروع و ثمار که آب باران حاصل شود [illegible] یکی را واجب کرده [illegible]
تکلف محتاج بود [illegible] آب [illegible]
[illegible] واجب شود [illegible]
محتاج است [illegible] عالم
کرده [illegible] و امثال آن و دیگر از رعایت عدالت است که در [illegible]
از مال [illegible] مصلحت [illegible] بیان [illegible] نصاب [illegible] نصاب
بعض [illegible] و نصاب [illegible] تمام شود [illegible]
و حکمی مخصوص [illegible] کرده [illegible] نصاب [illegible] زکوة [illegible] برسد
واجب گردد [illegible] شرع شریف [illegible] نصاب [illegible] دویست درم
که مبلغ آن [illegible] بیست مثقال که [illegible]
ما هفت [illegible] بود [illegible] باشد

در حدیث و غنم در زرع و ثمار پنج اوسق گفته اند خالی الحاجة و اوسق بهمین مقدار است که
گفته است و اسم اصل و نصاب در گوسفند چهل و در گاو سی و در شتر پنج کرد و دیگر این نصابها چیزی
واجب نبود و اصل در باب تعیین مقدار نصاب و در زکوة کتاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و عمل
خلفاء راشدین بعد از وی با آن کتاب و اجماع است بر آن بعد از آن به آنکه اگر نصاب احتمال آن
آن داشته باشد که زکوة از جنس آن بود مقدار آن بر اصحاب اموال که ... بیاید و از زیاده
با ایشان الحق نکرد چنانکه از سی گاو گوساله یکساله و از چهل گوسفند یکی که ... چهل
و یک و از غلات و از ثمار عشر زکوة هم از جنس نصاب واجب بود اما چون در بعضی اموال نصاب
احتمال آن نداشت که مواسات فقرا از جنس وی باشد چه پنج ... شتر ... عدل الکلام آنکه بعد
بوی لاحق کرد شتر چه یک شتر از پنج شتر دادن ... بجهت رعایت عدل ... اقتضای آن کرد
که یک گوسفند در پنج شتر تعیین فرمود تا بیست که در وی چهار گوسفند فرمود اما چون عدد شتر
به بیست و پنج رسید احتمال آن باشد که از جنس آن بدهد که ... مجزی باشد ...
گوسفند و یک شتر خواهد پنج گوسفند که بر هر پنج شتر گوسفندی افتد و خواهی یک شتر ...
که در قیمت نزدیک به پنج گوسفند است بدهد و این تخییر در مذهب ایشان است ... دیگر شتر است
و در کتاب صدیق رضی الله عنه که انس رضی الله عنه روایت کرده که اصل است در باب صدقات
چنانچه در صحیح بخاری آورده ... یک شتر است که آن را بنت مخاض گویند و این تخییر
که مصنف ذکر کرده نیست و هر که ... اهل و مستحق زکوة است تعیین فقراست یا قسمی دیگر از
اقسام که مصارف زکوة اند زکوة بدادن و اگر کسی زکوة طلب داشت و حال او در حد اهلیت و استحقاق
او بالفعل معلوم نبود نظر بظاهر حال او اعتماد بر صدقه ... دهد اما بعد از آنکه ...
اهلیت وی معلوم شد ... نصیب نیست ...
... اگر بر اکتساب قوت ... با وجود آن اگر ظن غالب آن بود که فقیر و مستحق است اما
زکوة واجب نبود و عادة آن بود که زکوة ... در شهرها ... که ...
آنحضرت بر فقرای آنجا صرف کردندی بجهت قرب و توقع فقرا ... حرمان از آن موجب ...
خواطر ایشان نگردد و نیز در حدیث معاذ بن جبل که او را به یمن فرستاده بود ... که از اغنیا
ایشان بگیر و بر فقرای ایشان صرف کن ... در مذهب امام ابو حنیفه نیز نقل زکوة از شهری بشهری
مکروه است مگر آنکه نقل کند بقرابت خود یا فقرای موضع دیگر محتاج تر و مستحق تر باشد بدین

تقدیر

تقدیر نقل زکوة بسوی آنها جایز بلکه مستحب است و از عادة نبی صلی الله علیه وسلم نبود که از اسب
و از برده ... و بقول عمر بن عبد العزیز و حسن و جماعت علما ...
... زکوة ... مگر رطب و انگور که از آن زکوة می ستد و فرق ... میان تر و خشک
اما اسب و برده در جامع الاصول از کتب ستة از ابو هریره رضی الله عنه آورده که فرمود رسول
خدا صلی الله علیه وسلم نیست بر مسلم صدقه در عبد وی و نه در اسب وی و در صحیح مسلم آمده نیست
در عبد صدقه مگر صدقه فطر و در سنن ابو داود آمده نیست در اسب و برده زکوة مگر آنکه در
برده زکوة فطر است و در حدیث دیگر آمده که رخصت دادم شما را از صدقه اسب و برده رواه
ابن عدی و ابن عساکر عن جابر و امام احمد در مسند خود از علی رضی الله عنه و طبرانی در اوسط
از ابن عباس آورده که فرمود آنحضرت بتحقیق عفو کردم از شما صدقه اسب و برده که برای غیر
تجارت بود ... که برای غیر تجارت ... اما آنکه برای تجارت بود و منظور در وی مالیت و
واجب است در وی زکوة نظر بقیمت وی همچنین زکوة واجب است در هر مالی که برای تجارت
باشد و در حدیث ابو داود آمده است که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که امر می کرد ما را که اخراج
صدقه کنیم از هر چه مهیا ساخته ایم او را برای بیع و نزد امام ابو حنیفه ... اسب ...
... اگر چه برای تجارت نباشد واجب است در آن زکوة و مخیر است صاحب
آن در هر اسپی دیناری بدهد یا قیمت کند و از هر دویست درم پنج درم بدهد بدلیل آنکه در حدیث
دارقطنی و بیهقی از جابر آمده که فی الخیل السائمة فی کل فرس دینار و در هدایه ... روایت
کرده و فی کل فرس سائمة دینار او عشرة دراهم و در شرح هدایه گفته که ... محمد بن جعفر ...
... در هدایه تاویل آن احادیث ... و عفو زکوة از اسب واقع شده آنکه ...
مراد بآن اسپان غازیان است که هر چند ... زکوة در آن واجب نبود و چنین منقولست
از زید بن ثابت رضی الله عنه که مروان بن عبد الملک ... با صحابه ... زکوة اسب
... زکوة نیست ... ابو هریره که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود نیست بر مسلم
در اسب وی ... صدقه پس مروان از زید بن ثابت پرسید ... ابو هریره
گفت عجب از مروان که من حدیث از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت کنم ...
ابا سعید ... زید بن ثابت گفت صدق رسول الله صلی الله علیه وسلم مراد بدان اسب غازیست
در زمان نبوت ... برای غزو ... کذا فی الهدایة و شرح ...

هرچه باشد

دیناری تقویم ما لتو از عمر رضی الله عنه مروی است که ابو عبیده بن الجراح امیر شام بود اهل شام
بوی عرض کردند که اسپان ما بسیار شدند در زکوة آنها بر ما واجب چیست ابو عبیده ابا آورد
از جواب ایشان باز سوال کرد پس نوشت با امیر المومنین عمر رضی الله عنه پس در جواب وی
نوشت که مخیر کن ایشانرا با باب آنها را اگر خواهند ادا کنند از هر اسپ دیناری و اگر خواهند قیمت
کنند و بدهند در هر دویست درم پنج درم و جابر رضی الله عنه مانند آن نقل کرده روایت
کرده که الخیل دینار است کذا فی شرح اما در جامع الاصول از موطا آورده که اهل شام گفتند با ابی عبیده
بن الجراح که بگیر از اسپان و از بردهای ما صدقه پس وی ابا آورد از ان پس نوشت به عمر بن الخطاب
وی نیز ابا آورد پس ایشان باز با ابی عبیده درین باب گفتند وی باز نوشت به عمر پس بنوشت وی
رضی الله عنه که اگر ایشان دوست میدارند صدقه را در اسپان بگیر از ایشان و رد کن بر ایشان
و روزی کن بردهای ایشانرا امام مالک میگوید معنی رد کن بر ایشان یعنی بر فقرای ایشان
که صاحب صدقه اند و سیوطی در جمع الجوامع از عمر رضی الله عنه آورده که گفت یا اهل مدینه
که خیر و بهبود نبود در صاحب که زکوة داده نشود در هر یکی از اسپان عرب ده درم و در
اسپ ترکی هشت درم رواه ابن جریر و زکوة در اسپان که نزد امام ابو حنیفه است بر تقدیری
که نر و ماده مختلطات باشد در نسل از ایشان دلیلی بعبادت باشد اما اگر تنها ذکور بود یا اناث تنها
واجب نبود از جهت عدم تناسل و نیز در روایتی از اناث تنها بجهت آنکه تناسل و توالد بفحل مستعار
ممکنست پس معلوم شد که در اسپان مختار ذکر قیمت باتفاق و در اسپان غازیان و اگر برای سواری
نیست و در غیر آن اگر سایمه باشد نزد امام ابو حنیفه هست و نزد غیر ایشان نیست و الاستر
و در الاغ و خر باتفاق و در آنها زکوة نیست اگر نه برای تجارت باشد دار قطنی از حدیث امیر المؤمنین
علی آورده که گفت در پیچ صدقه نیست و نمیگیرند از اسپ و استر و برده که ... و سلم از
هریره آورده که گفت یا رسول الله نیز زکوة در خر چیست فرمود که نه فرود نیامده است بر من
در خصوص خر چیزی مگر این آیت جامعه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة
شرا یره یعنی در خصوص خر چیزی نازل نشده مگر آنکه این آیت جامع و شامل تمام خیرات
و شرور است که صدقه و زکوة نیز ازانست که اگر یکی چیزی بکند و چیزی دهد لابد
ثواب آنرا دریابد مقصود نفی وجوب قدری معین است از زکوة در آن و بعد از ان گفت
صدقه نیست در خر و بقا الحرة آورده اما در کتب احادیث ... خاصة یا فتر ...

دانه

و دار قطنی از عمر و از انس آورده که لیس فی الخضراوات صدقة ۴

دانه انگور و اما بقول لیقضی ترها و خرزه و خیار و میوها که مثل انار و سیب و امرود و مانند ان اجمالا
در ما کتر زکوة از ان بطریق عشر داده و آرد است و بیهقی از علی رضی الله عنه آورده لیس فی الخضراوات
الاغ و البقول صدقة و ابن جریر از عبد الله آورده که نیست در عسل و توابل و زعفران و فاکهه
تر و خشک زکوة و در تفاح و کمثری مخصوص ازین حدیث آمده که در زکوة نیست و مذهب صاحبین
نیز همین است که الحجر و ثمر باقیه نماند در وی صدقه زکوة کم ادر و در ان اجماع است واجب نبود
و انجه طاووس نقل کرده اند که مراد اینجا صدقه حب اقوات است اما الثمار ماده چنانکه حبوب
و خرما و انگور فقد عشرها ده وا انگور را که خشک مانند وسق برشد واجب نبود و دیگر از ان نه و اما
درین باب نیز آمده و نزد امام ابو حنیفه در هر چه از زمین بر آید قلیل و اگر خواه دیرپا یا نه عشر
واجب بود از جهت قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم که فرموده چیزی که بیرون آرد از زمین در وی عشر است
و این مطلق است شامل قلیل و کثیر و قصب و حطب و حشیش نزد ایشان نیز مستثنی است
و قد ذکر فی المحامد قول مصنف که گفت و در تره و بگیر و میان تر و خشک متعلق است بهر دو قسم
یعنی اگر و هیچ یکه در وی زکوة نیست و بر رطب و انگور که در وی هست و اما عسل نزد شافعی
زکوة در وی نیست و بیهقی از علی رضی الله عنه روایت آورده که لیس فی العسل زکوة و نزد امام ابو حنیفه
در وی عشر است اگر در زمین عشری بود ... و نصاب معین در وی معتبر نیست چنانچه
در خارج ارض از خضراوات و فواکه و حدیث ما اخرجت الارض ففیه العشر که معنی کردیم حجت
ایشانست و نزد ابی یوسف ده اوقیه معتبر است در وجوب عشر و ده قربه و در مذهب ابن عمر
رضی الله عنهما آورده در هر ده قربه عسل یک قربه است و در روایتی ده قربه یک قربه ... که مقدار
این حدیث خبر است صحیح تر است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم درین باب چیزی صحیح است و
عسل که انکه بر آید در وی عشر است نزد امام و نزد ابی یوسف و محمد چون به نصاب باشد
انتهی و این موافق است ... که در جامع الاصول از ابو داود و نسائی از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه
و عن جده آورده که آورده هلال که یکی از بنی متعان بود عشور نحل که مر او را بود بحضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم و درخواست کرد که کردار دو وادی را که او را داشت پس کرد آورده رسول خدا برای
وی آن وادی را و چون بنهد و لایت عمر بن الخطاب سفیان بن وهب که عامل او بود در
زکوة عسل بجانب وی نوشت و پرسید ازین پس نوشت عمر که اگر ادا کند چیزی که ادا میکرد
بحضرت رسول صلی الله علیه و سلم از عشور نحل کرد آن وادی او را و الا مگس عسل است ...

اورا هر که بیچیز اصدقه مجی کرد آورده بود و این دلیل است که آن مکسا از انکه ادا کند پیدا ایشان دیگر دهند و وادی
مختلف بود و چند که موجب انقباض حمل است و چون ذکر کرده شد از برای ایشان وادی معین
اقامت میکنند و روی بفراغ خاطر و صحیح بود و حمل میدهند بهتر از آنکه بر تقدیر بر رفتن ایشان کشتن
دهند و بهتر بیشتر و منفعت اصحاب آن بیش و لیکن واجب میکرد و روی عشر را مراد از زکوة او و در
وادی اکر حمل او وی بالمحافظة باینه و عدم تکیه بر ما بعد انکه ادا کند بر انکه غرض کند مخصوص گرد
بقوم خاص و واجب کرد بر ایشان عشر کذا فی شرح جامع الاصول و هر کاه که کسی زکاة بحضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم آوردی دعا کردی بحکم نص قرآن که و صل علیهم و مراد بصلوة یعنی دعا است
واکر هم بلفظ صلوة بود انسب و اوفق باشد بلفظ منصوص و لهذا کاه کفتی اللهم بارک فیه و فی ابله
وکاه کفتی اللهم صل علی و در صحیحین از عبد الله بن ابی اوفی آورده که بود آنحضرت صلی الله علیه
وسلم که می آوردند او را قوم صدقه را میفرمود اللهم صل علی آل فلان پس آورد پدر من صدقه
خود را فرمود اللهم صل علی آل ابی اوفی و در روایتی آمده که چون می آورد مرد صدقه خود را
اللهم صل علیه و اللهم صل علی عمرو بن العاص که در بعضی احادیث واقع شده و اینجا نیست که صدقه
والحضرت جاودانه بر بحادثه کرد بر خود این دعا کرده و آنحضرت راضی بود او و کیوی یابی یعنی صدقه
اورده که هر وجه میعوضی می آورده آنحضرت صلی الله علیه وسلم صدقه را منع کردی از صدقه
دادن خود و در صحیح بخاری و مسلم از عمر بن الخطاب رضی الله عنه آورده اند که گفت سوار کردم مردی را
در راه خدا یعنی تصدق کردم و دادم اسبی برای یکی از مجاهدان که اسب نداشت پس آن شخص
ضایع کرد آن اسب را و خوب نکرد سیاست او و داد و علف و نگاهداشت و لیکن بر او چیزی رسید کاه کم
پس خواستم که بخرم آن اسب را از وی بجهت آنکه ظن کردم که خواهد فروخت به بها کم پس پرسیدم از حضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود که مخر آن را و بازمگرد در صدقه خود اگرچه بدهد بتو بیک درم
خود فرمود عود کننده در صدقه خود مثل سگ است که باز میگردد در قی خود
در صدقه خود صحیح و جایز است در فقه خرید یعنی اگر چه بحسب ظاهر فتوی شرع جایز بود
آن صدقه چون در ملک او در آمده بحکم اجنبی دارد و لیکن بحسب ختم
باشد و این کراهت بر تقدیر ملک اختیاری است چنانچه بیع و هبه اما اگر بمیراث برسد کراهت
ندارد و دیگر آنکه وارث شد در ملک او داخل شد بی اختیار چنانچه در حدیث دیگر آمده از بریده که زنی
بحضرت آمد و عرض کرد یا رسول الله تصدق کرده بودم من بر مادر خود جاریه را اکنون مادرم

۲۰۷

چهار کتب چهارپایه را از رمه و لاجرم و توکیب تو بصدقه که کردی تا بنشین و آن چارپایه را بمیرد در مرحیم
اینصورت جایز بود در صدقه نبود و مکروه باشد در روایه مسلم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسیار از صدقه
را بدست مبارک خود چیزی داغ کردی و غالبا داغ بر گوش کردی تا آنکه در داغ کردن حیوانات علما را
اختلاف است صحیح آنست که اگر در آن مصلحتی باشد و دلیل بر علامت نهادن و نیز کرده
جایز است و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در داغ کردن شتران صدقه حجت است و لیکن آن نیز باید
که بر روی نباشد که از آن نهی آمده و لهذا داغ نهاد آنحضرت بر شتران صدقه اگر بر کوش
بود و اکر بران کاه و غیر کی نیز جایز است کذا فی کتب الفقه و در روایات آمده است که آنحضرت حماری
را دید که بر روی او داغ کرده بودند فرمود لعن الله الذی و سمه و نیز در داغ کردن حمار مصلحتی نیست ظاهر
و اما داغ کردن آدمی پس بسیاری از احادیث نهی از آن واضح شده کما آمده فی توکل است و نیز واقع
که آنحضرت بعضی از اصحاب را داغ کرده فرموده در انجام الشت سابق این بحث در اخر کتاب
صاحب کاه از برای مصالح اسلام قرض کردی و بر ما الصدقات حواله کردی آنچه مقرر شده است
حقیقت انکه مصارف زکوة آنجماعه اند که در کریمه انما الصدقات للفقراء والمساکین الایة مذکور اند
و صرف آن بمصالح دیگر مثل تعمیر مساجد و بناء پلها و مانند آن از مصالح اسلام جایز نیست
و محل اخراج مصالح مال خراج و جزیه و امثال آنست پس مراد از مصالح اسلام که مصنف
فقراء و مساکین و اعانت مدیونین و انفاق عاملان و امثال آن بود که از اصناف مصارف زکوة
از صدقات بجز زکوة بود از صدقات نافله و مانند آن با آنکه وقوع این حکم بیشتر از ترقی
بود والله اعلم و در حدیث ابی داود آمده که مردی بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت
که بده مرا از صدقه فرمود حق تعالی راضی نشده در صدقات بحکم پیغمبر و نه غیر خود حکم کرده در آن
و تجزیه کرده قسم داده هشت صنف اگر تو از اینها باشی بدهم ترا و این حدیث در این باب که مصنف
یافتم و لیکن در حدیث ابی داود آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم صد شتر از صدقات
صدقه و دیت انصاری که کشته شده بود خیبر داد و این خود بحکم ادای قرض است از بعضی و نیز آمده که
وی صلی الله علیه وسلم سوار شد بر ابل صدقه در راه حج والله اعلم و در کاه ضرورت زکوة
را از بهر طلب داشت چنانچه ابو عبید الرزاق در جامع خود از علی مرتضی رضی الله عنه آورده که گفت
بیشتر گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از عباس صدقه دو ساله را اورده السیوطی فی جمع الجوامع
و باین توجیه در جمع الجوامع باین توجیه کرده شده است انجه در حدیث صحیحین از ابی هریره

جایز نیست

شتران

امده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمر را رضی الله عنه بر صدقه فرستاده بود پس بعضی گفتند که چنین و چنین را منع
کرد ابن جمیل و خالد بن الولید و عباس زکوة نمیدهند پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابن جمیل
مکر نمی بد آمد که فقیر بود پس غنی کردانید او را خدا ایتعالی و اما خالد بن الولید پس ظلم میکنید
شما در حق وی وقد احتبس ادراعه واعتده بازداشته است وی مر زرهای خود را و دواب و سلاحهای
خود را در راه خدا و وقف کرده و تعلیل این حکم آنکه کسی که چنین تطوع و نفل میکند منع زکوة که حق واجب
است از وی چه صورت دارد و اما عباس پس زکوة وی بر منست و مثل آن با آن نیز پس گفت یا عمر ندانسته
که عم مرد مثل پدر اوست اکنون در توجیه اینکه فرموده زکوة عباس بر منست و مانند آن با آن
نیز بعضی گفته اند که آنحضرت زکوة دو ساله او را از وی پیشتر بطریق قرض گرفته بود یکی امسال و یکی سال
کذشته طلبیده نشد از وی دیکر از سال آینده پس قول آنحضرت زکوة او بر منست باعتبار امسال و مثل
آن با آن باعتبار سال آینده و بعضی گفته اند که معنی اینست که من کفیل زکوة اوام و برای وی ادا
خواهم داد او را اینکه کند یا مهلت داد او را دو سال از جهت حاجتی که او را داشت تا بعد از انقضای
حاجت خود ادا دهد والله اعلم **فصل** در زکوة فطر ترمذی از عمرو بن شعیب عن
ابیه عن جده آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم منادی را فرستاد در بازارها
و محلها و کوچهای مکه ندا کرد پوشیده نماند که وجوب صدقه فطر بعد از فرضیت رمضان است
کرد باتفاق بعد از هجرت است و آیت منازل شد از آن در مدینه است و خلاصه پس فرستادن منادی در
مکه چه معنی داشته باشد مکر آنکه بعد از مدینه بمکه منادی را فرستاده باشد و وجوب صدقه فرض
وی در سال عام از هجرت آن نیز بعید است چه مکه آن زمان دار الحرب بود و فرستادن منادی
در آنجا چه غرض باشد مکر در سال الفتح مکه یا عام حجة الوداع بود و این نیز خلاف ظاهر است
مسلمانان خود پیشتر از این آن را دانسته و بآن آموخته بودند و نیز در ظاهر فرستادن منادی
کرد امثال این واقع شده زدن تر و لیت بعت تجدید است بحکم بجهت تعلیم جماعه که در روز فتح
مسلمان شده بودند و بقصد اشاعت و اظهار شرایع اسلام و شعائر آن در مکه بوده باشد والله
اعلم و بالجمله ندا کردند الا ان صدقة الفطر واجبة بدرستی که صدقه فطر واجب است
علی کل مسلم بر هر مسلمان ذکر او انثی مرد یا زن حر او عبد آزاد یا بنده صغیر او کبیر خرد باشد یا بزرگ
وجوب بر بنده و صغیر بمعنی وجوب بر سید و والد اوست و مراد ازین عبید است که برای خدمت
و اکر برای تجارت بود صدقه فطر از وی واجب نمیشود نزد ما بر عکس زکوة که در عبید تجارت

عبید خدمت و ... بخدمت نیست اکر در عبید تجارت است

زکوة

۲۰۸ زکوة مال واجبست و در یک نفس دو زکوة واجب نبود و در وجوب صدقه فطر در مذهب
ما که نصاب فاضل از حاجت اصلیه شرط است اگر چه نامی نبود لقوله علیه السلام
لا صدقة الا عن ظهر غنی و در حدیث ثعلبه بصریح آمده لا تجب الا علی من ملک نصابا
و نزد شافعی فرض است بر هر که مالک قوت یکشبانروز برای نفس خود و برای هر که
لازم است بر وی نفقه او و فاضل از جامه و مسکن و خادم و دین کذا فی الحاوی
لیکن نصاب شرط نیست و کویند صدقه فطر از عبادات بدنیه است نه مالیه و گفته اند
بر زکوة فطر ما قایل این قول است و صدقه فطر واجب است نزد اینها و لیکن نزد حنفیه واجب
مقابل فرض چنانکه معروف است نزد اینها واجب بمعنی فرض الا امام مالک که سنت موکده گوید
قدر آن نیم صاع است از کندم که نصف صاع است و سوا آنها از غیر کندم صاع من طعام بر بعضی
یک صاع از طعام که شعیر یا تمر است یا غیر آن و در روایتی از حدیث ابی سعید خدری در صحیحین
آمده که گفت بیرون می آوردیم ما در عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم روز فطر صاعی از طعام
و گفت ابو سعید و بود طعام ما یعنی در آن وقت شعیر و زبیب و اقط و تمر و نصف بعضی
و الحجة آنکه آورده تا معلوم کرده که تحریم یابد نصف صاع از بر یعنی صاع از شعیر مثلا در زمان
نبوة نبود چنانکه بعضی ایمه گفته اند و در بعض احادیث نیز آمده که در آن زمان دو نیم صاع
بود از شعیر و تمر یا از کندم بعد از آن مردم نصف صاع از کندم کرفتند که در قیمت معادل صاع
از آنها بود و این را معاویه ساخت بحدیثی که در سنن نسائی آمده است که چون نوبت خلافت
با امیر المومنین علی رسید فرمود که اصل واجب خود در صدقه فطر نصف صاع است از بر و
صاع از تمر و شعیر و خبر آمده اما اذا وسع الله علیکم یا اما چون فراخ کرداند ارزاق و اموال
را خدا ایتعالی بر شما فاوسعوا پس شما نیز فراخی کنید در صدقه اجعلوها بکردانید آن صدقه
را صاعا من بر و غیره صاع از کندم و غیر آن و فی لفظ الاخیر و در لفظ دیگر آن حدیث که
در روایت ابی داود است لفظ این آمده که فلما قدم علی بصره کالا مکه قدوم آورده علی رضی الله
عنه بر بصره یعنی چون باز آمد از سفری که در آن دفتر بود برای تخصیص الشعیر دید ارزانی و جود
پس گفت قد اوسع الله علیکم بتحقیق فراخی کردانید خدایتعالی بر شما فلو جعلتموه صاعا من کل
شیء پس اکر بکردانید صدقه را صاعی از هر چیزی خوبتر باشد یا کندم افضل باشد در ثواب
و ادخل در شکر نعمت و توسیع و احتمال دارد که چون نابر صاع کرد از شعیر و مانند آن

از صاع می‌ساختند ولیکن هم صاع از بر باشد یا شعیر فرمان دادند که در شرع زیاده از صاع معروف
نیست فافهم و در جامع الاصول حدیث ابی داود و نسائی از حسن بصری رضی الله عنه
باین لفظ آورده که گفت خطبه خواند ابن عباس رضی الله عنه در آخر رمضان بر منبر بصره
و گفت بیرون آرید صدقه صوم تان را او بود نه مردم که نمی‌دانستند آن را لیکن این تحقیق و
تفصیل که ابن عباس کرد پس گفت کیست اینجا حاضر از اهل مدینه برخیزید [illegible]
برادران خود را و تعلیم کنید ایشان را که ایشان نمی‌دانند پس گفت فرض کرد رسول الله صلی
الله علیه و سلم این صدقه را صاعی از تمر یا از شعیر یا نصف صاع از گندم بر هر مسلمان حر
مملوک یا ذکر یا انثی صغیر یا کبیر پس چون قدوم آورد علی مرتضی رضی الله عنه و دید ارزانی
شعیر را گفت تحقیق فراخ کرد است خدا تعالی بر شما پس اگر صاع از هر چیز گردانید بهتر باشد
انتهی و شک نیست که اخراج صاع آنکه دوم که حضرت علی رضی فرموده تطوع خواهد بود
و فرض و اصل و واجب همان نصف صاع است و صحیح در روایتی که صاع از آن در زمان نبوی
نیز آمده بر حمل تطوع و توضیح آنکه بیاید اکنون یعنی روایات دیگر که در جامع الاصول
نقل کنیم تا مقصود واضح‌تر شود اما یا صاعی از شعیر و زیاده کردند در روایتی ابی داود نسائی
برابر کردند مردم آن نصف صاع از بر و بود ابن عمر که از تمر میداد و چون تمر کمیاب شد در مدینه
از شعیر داد و در روایتی دیگر آمده که امر کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بزکات فطر صاعی تمر
از بر یا صاعی از شعیر گفت عبد الله بن عمر پس گردانید مردم برابر آن دو مد از حنطه را
موطا و ترمذی و ابو داود و نسائی نیز مثل آن آورده و از موطا آورده که بیرون نمی‌آورد
ابن عمر در زکات فطر مگر تمر الا یکبار که شعیر برآورد و نیز از نسائی آورده که بودیم که بیرون
می‌آوردیم صدقه فطر در عهد رسول خدا صلی الله علیه و سلم صاع از شعیر یا صاع از تمر یا کشمش
یا زبیب پس چون شد زمان عمر و بسیار شد گندم گردانید عمر رضی الله عنه نصف صاع حنطه
را بجای صاع از آن اشیا پس گردانیدند تعبدا از آن مردم نصف صاع را از بر برابر آن دو مد
در کتب سته از ابی سعید خدری آورده که گفت بیرون می‌آوردیم ما زکات فطر را صاعی
از طعام یا صاعی از شعیر یا صاعی از تمر یا صاعی از اقط یا صاعی از زبیب و زیاده کرده در روایتی
دیگر این را چون معاویه آمد و گندم بسیار شد گفت که من یک مد را از وی برابر دو مد از
شعیر می‌بینم و معلوم است پس نصف صاع از بر برابر صاع از آن باشد و ظاهر است که

در وی شش کرده و مالله التوفیق بیهقی و مسلم
از ابن عمر آورده که فرض کرد رسول خدا صلی الله
علیه و سلم زکوة فطر را ...

از طعام اینجا حنطه باشد از جهت آنکه در وی بیشتر در عرف خطابی گفته که طعام اسم حنطه است خاصه شعیر
و تمر نیز مقابله آن با آن اشیای دیگر کرده اگرچه در روایتی دیگر ابو سعید گفت که بود طعام ما
و زبیب و اقط و تمر و در فتح الباری بدلایل اثبات کرده که مراد بطعام در حدیث ابی سعید غیر
حنطه است و گفته که احتمال دارد که مراد بدان ذرت باشد که معروف بوده نزد اهل حجاز در آن وقت
و غالب قوت ایشان آن بوده و کرمانی گفته که از قبیل عطف خاص بر عام است ولیکن در این
عطف باید که خاص اشرف فایده باشد و اینجا چنین است و تعلیقات دیگر نیز از ابی سعید
آمده که نسبت تعدیل نصف صاع از بر بصاع تمام از شعیر و تمر بمعاویه کرده و تواند که
از عمر رضی الله عنه یاد داشته باشد و مردم چون الآن ازوی شنیده نسبت بوی کردند و گفت
ابو سعید من بیرون نمی‌آرم مگر صاع چنانچه از تمر یا شعیر یا جز آن از آن اشیا که در حدیث
وی مذکور است و بالجمله در بعضی احادیث از حضرت صلی الله علیه و سلم نصف صاع
از گندم آمده و در بعضی صاع از نصف قمح و کثرت آمده و در بعضی صاع مطلق از وی
و در روایات فرق و تحقیق آن محمول است بر تطوع چنانکه صحیح روی از امیر المومنین علی رضی الله
عنه است نیز همین حکم وارد و اینجا از امیر المومنین عمر رضی الله عنه نیز حکم سابق است که
در وقت شیوع شعیر و امثال آن ادا فطر آنکه نیز واجب در صدقه فطر نصف صاع از بر یا
صاع از شعیر باشد چنانکه مذهب حنفیه است و مذهب سفیان ثوری و ابن المبارک
نیز همین است و نزد امام ابو حنیفه حکم جو آرد و زبیب حکم گندم و نزد صاحبین زبیب
نیز حکم شعیر است و از احادیثی که مذکور شد نیز ظاهر همین است و غالبا آن باعتبار
اختلاف زمان است در قیمت والله اعلم و واجب نزد امام شافعی و مالک و احمد صاع
و در هدایه گفته که مذهب ما مذهب جماعه از صحابه است که خلفاء راشدین از ایشان اند و
روایات زیادة محمول است بر تطوع و نقل است صاع عراقی هشت رطل و صاع حجازی پنج رطل
و ثلث رطل و واجب نزد شافعی صاع حجازی است و نزد ما نصف صاع عراقی است و آن دو من
و من چهل استار و استار چهار و نیم مثقال [illegible] کذا قال شارح
الوقایه و از کتب دیگر نیز همچنین معلوم میگردد و چون این حساب را بوزن [illegible]
نصف صاع بوزن رایج که شاهی سیر بیست تیر شاهی بود دو نیم سیر می‌شود و پنج تیر شاهی و بوزن رایج
جهانگیر شاهی [illegible] که سیر سی و شش تیر شاهی است دو سیر [illegible] می‌شود

بیک سیر شاهی که باین حساب یک صاع هفتصد و بیست مثقال است از آنکه صاع چهار مد است
و مد رطل و استار است و هر استار چهار و نیم مثقال پس هر مد صد و هشتاد مثقال باشد که چون سیر شاهی
هم چهار و نیم مثقال است لازم آید که نصف صاع هشتاد سیر شاهی باشد و هشتاد سیر شاهی
باشد و هشتاد سیر شاهی و نیم سیر و پنج سیر شاهی شود بوزن قدیم و دو سیر یکیا و یک سیر شاهی
کم بوزن حال و الله اعلم و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و سلم آن بود که زکوة فطر
پیش از نماز عید میداد یعنی اول صدقه فطر را ادا میکرد بعد از آن بنماز عید بیرون می آمد
چنانچه سنن دیگر از غسل و سواک و تطیب و لبس احسن ثیاب و افطار و مقرر بود
من اداها قبل الصلوة کسی که ادا کند صدقه فطر را پیش از نماز عید پس صدقه مقبوله
پس این صدقه ایست مقبوله از فطر که قربت میشود بروی ثواب صدقه فطر و من اداها بعد الصلوة
و کسی که ادا کند او را بعد از نماز فهو صدقة من الصدقات پس وی صدقه ایست از جنس
صدقات دیگر و مقبوله نیست از فطر این حدیثی است که ابو داود و ابن ماجه و دارقطنی از ابن
عباس آورده و او لفظ وی اینست که فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم زکوة فطر را بجهت
طهر صیام از لغو و رفث و طعمه مساکین من اداها قبل الصلوة الحدیث و در صحیحین از ابن عمر
رضی الله عنهما روایت کرده که امر کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بزکوة الفطر بصدقه فطر
ان یؤدی امر رسول الله باد اکردن ان قبل خروج الناس الی الصلوة پیش از بیرون آمدن مردم
بسوی نماز و در روایت ترمذی و ابی داود و بغوی نیز از ابن عمر باین لفظ آمده و مصنف
میگوید که ظاهر این حدیث اینست که بعد از صلوة دادن صدقه فطر مجزی و محسوب نیست از صدقه
فطر و لیکن ائمه اربعه و جمهور متفق اند بر آنکه ادای پیش از نماز مستحب است استنا اقتضای فهم
او نسو الحکم اغنوهم عن المسئلة فی هذا الیوم در آن این معنی حاصل نشود و مسأله او وی
نکر بعد سوال از صلوة و قول امام احمد ادا بعد از نماز عید مکروه است و نزد بعضی
مشایخ مذهب ایشان آن قضاست نه ادا و اگر بعد از روز عید کند اکثر گرده که قضاست
البته اما نقد بروز فطر نیز جایز است نزد ما و در ظاهر مذهب فرق نیست میان مدت
قلیل یا کثیر اگرچه یکسال یا دو سال یا زیاده از آن باشد جایز است و نزد بعضی جایز نیست
بیکروز و یا دو روز نیز که امر باغنا و فقرا در روز فطر اقتضای آن کند که در غیر روز
فطر جایز نباشد و لیکن یک روز و دو روز چون قریب بروز فطر است حکم آن دارد و مسافات

رسول الله امر کرده

ندارد

و نزد بعضی

ندارد یا فدا دادن آن روز و بعضی گویند جایز است در عشر اخیر و نزد بعضی در نصف اخیر و بعضی از
دخول رمضان نیز پیش از آن نیز اگر حدیث ابن عباس که گذشت دلالت دارد که سبب این صدقه
صوم رمضان است و اگر سبب آن فطر باشد نیز فطر پیش از شروع در صوم نبود و نزد بعضی
در تمام سال جایز پیش از آن و در مذهب امام احمد نیز اما الی اقوال ائمه اما آنچه
در احادیث آمده بود و مومیکن باسه روز چنانچه در موطا آمده که ابن عمر میفرستاد زکوة
فطر بسوی کسی که جمع میشد نزد وی پیش از فطر بدو روز و سه روز و در روایت امام ابی داود
آمده که ابن عمر ادا میکرد آنرا پیش از فطر بیک روز و دو روز و در صحیحین از وی آمده که گفت
بودند بعضی صحابه که میدادند پیش از عید بیکروز و دو روز و بعضی اینرا افضل و اولی است که
از یک حد تجاوز نکند و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم مساکین را تخصیص میفرمود
صدقه فطر و بر بعضی اصناف ثمانیه که در مصارف زکوة مذکور اند قسمت نمیکرد و لهذا در حدیث
ابن عباس آمده که صدقه فطر از جهت تطهیر صیام و طعمه مساکین است و حدیث دیگر که اغنوا
فقرا کم عن المسئلة ظاهر همانست و با وجود آنکه در صحیحین حدیث صریح امر بهم بدان
یعنی بتخصیص مساکین بصدقه فطر وارد نشده که از آن عدم جواز قسمت بر اصناف دیگر لازم
آید ولیکن اتفاقا بر همین صنف مساکین خاصه تفسیر میکرد و بعضی از علما گفته اند که بظاهر فعل
نبوی صلی الله علیه و سلم بآن قایل شده که صرف آن باصناف ثمانیه بغیر مساکین از انها جایز
نیست بلکه خاص است بمساکین و ظاهر کتب ائمه اربعه آنست که مصارف وی همان مصارف
زکوة است و در کتاب خرقی که در مذهب امام احمد است تصریح بآن کرده است و گفته است
یعطی صدقة الفطر لمن یجوز ان یعطی صدقة الاموال و زرکشی در شرح وی میگوید نیز که وی
صدقات است پس در آید تحت قوله سبحانه انما الصدقات للفقراء و المساکین الایه و با وجود آن
شک نیست که افضل و احوط بمقتضای اتباع فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم همان باشد
که داده شود بهمین صنف که فقرا و مساکین اند و قید بآنکه صدقه و ضع است صدقه واجب
و صدقه تطوع اما صدقه واجب پس گذشت بیان آن چون واجبست امر میکرد آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بدان و وعید میفرمود بر ترک آن و اما صدقه تطوع اگرچه امر و وجوب بدان
نکرد و بر ترک آن تهدید نمود لیکن او را بغایت دوست داشتی و بدادن آن چندان شاد شدی
که بخلاف دیدن آن شود بچه شادی و خوشی هر کس بمحبوب او است و لهذا شوق و سرور

وعید

صدقه تطوع

در اهل ایمان کامل بطاعت و عبادت مبشر از سرور و اهل فسق و عصیان بکدورتهای ایشان نبود
از جهت وجود ظلمت و نورانیت و انشراح قلب در اول و سیاهی نکتی و ظلمت و انقباض در دین
یا رب مکر آنهائی که بنای ایمان متزلزل شده باشد از ارواح قلوبیشان نعوذ بالله من ذلک وهم
مقداریکه در راه خدا صرف کردی از آن بسیار فزونتر دیدی و اگر چه بسیار فزونتر دیدی از جهت فنایت جود
و سخاوت آنرا اندک هم ندانستی و حقیر فزونتر دیدی اگر چه اندک چیزی بودی از جهت تعظیم طاعت
و تقرب بدرگاه الهی چه تعظیم فضل طاعت نظر بامر الهی و وعده وی و یقین بترتب جزا
بروی که قرب قضا و رضای اوست لازم است تا باعث بر جد و جهد و تقرب کردد و حق
داشت عمل در نظر اعتقاد و منع بطالت و تقاعد از خیر تر کردد پس شوکه احتمال دارد که معنی صادق
مضعف باشد که بسیار دشوار در هیچ باشد یعنی که اندک هم ندانستی و در جنب عظمت و کبریای حق
و فکر و فوق خود بسیار اندک دانستی و نظر تو بود و همت وی صلی الله علیه و سلم محو و ساقط
و فدا عتبار بودی فافهم و هیچکس از وی صلی الله علیه و سلم در هیچ وقت چیزی نخواستی
که در وقت حاضر بودی و در دادی و صلاح وقت و مصلحت آنکس بودی الا اجابت کردی و
بدادی و در دعوات نموده است از انس رضی الله عنه آمده که سوال کرده نمیشد رسول خدا صلی الله
علیه و سلم هیچ چیزی را مگر آنکه میداد آنچیز را و بخاری و مسلم از جابر آورده اند که
کرده نمیشد رسول خدا صلی الله علیه و سلم از هیچ چیز هرگز که در برابر آن لا گفته باشد و قال
الفرزدق فی نعته صلی الله علیه و سلم شعر ما قال لا قط الا فی تشهده ‧ لولا التشهد کانت
لاؤه نعم ‧ ترجمه اثر این بیت آنست که شاعر در مدح یکی از ملوک گفته ‧ نزدیک لا بر زبان
مبارک تو هرگز مگر باشهد ان لا اله الا الله ‧ و مقصود آنکه آنچه حاضر بودی بخشیدن آنست
که اگر در بعضی اوقات سوالی شخصی حاضر نبودی سکوت کردی و بالقول المعروف و تطیب قلب
وی کردی و عادت نبودی لها بصریح رد و منع نکردی و نیز گفته اند که تکلم بکلمه لا از زبان
حضرت صلی الله علیه و سلم بجهت منع عطا نبودی و انجا لا لازم نباید که مقصد اعتذار نیز
نکفتی و لهذا داعیه را انجا است که از آنحضرت طلب سواری نمودند تا باوی بغزا روند فرمود
لا احملکم علیه و با وجود آن فرق ظاهر است میان لا احملکم و لا احملکم و نیز کاه
اگر چیزی حاضر نبودی سایل را باستقراض فرمودی و بقضای آن وعده کردی و بعضی آمده است که
در آمد روزی مردی آمد و سوال کرد فرمود نزد من چیزی نیست تو بخر اگر چیزی آید ما

آن خواهم
کردم عمر بن الخطاب گفت یا رسول الله تکلیف کرده است ترا خدا بچیزی که قادر نیستی بر آن
آنحضرت را این سخن از عمر ناخوش آمد و متغیر شد مردی از انصار ایستاده بود گفت بده
یا رسول الله و مترس از خدا فقر و نقصی را پس آنحضرت تبسم کرد و اثر خوشنودی و تازه رویی
در چهره مبارکش پیدا آمد و فرمود بهذا امرت باین امر کرده شده ام من و آنکه گفتم که
اگر در دادن مصلحت بودی برای آن است که بسا بودی که چون چیزی از آنحضرت طلبیدی و
ندادی چنانکه عدل و حکومت بطلب نیابتی در انتظام مهام مسلمانان و صلاح حال آن شخص
خللی را دیدی بودی که منع کردی یا آن شخص در حیطه طمع و حرص بیفتد و باین قبیل گرفتار گردد
حکیم بن حزام که یکی از اقربای ام المومنین خدیجه بود چیزی از آنحضرت طلبید فرمود یا حکیم
من میهم بتو آنرا و لیکن کراهتی یافتم استخراهید بیو و نصیحت کرد که تا توانی سوال مکن یا حکیم
کویند بعد از آن حال حکیم در ترک سوال بجای رسیده بود که اگر تازیانه از دستش بیفتادی
از کسی نطلبیدی و نکفتی که بردار و بمن ده و در صحیح بخاری آمده است که یکبار در آنحضرت مالی
بحرین بود که عباس رضی الله عنه آمد و بطلبید و اظهار احتیاج و قرضداری خود کرد فرمود بردار
یا عباس هرچه توانی و ببر گفت یا رسول الله بفرما مردم تا آنرا بردارند برای من و برسانند بجا
من فرمود هر چه خود توانی برداشت ببر دیگری نشود هرچند عباس درخواست کرد قبول نفرمود
پس برداشت عباس بر دوش خود آنچه توانست و آنحضرت بجانب وی می نگریست و تعجب
میکرد از وی یا آنکه قرض یا حاجتی دیگر پیش آمده بود مر عباس را کذا جاء و بالجمله آنحضرت اجود
الناس بود هر که هرچه خواستی بوی بدادی ازانکه و بسا بعض دادند هما حفظه و ندم
دادی که کسی از فقر نترسد از نیستی نمی شدت و در منع گفته است ‧ هر چه آمدست
بداست بدادی بیش از آن از این جود آنکس است که از فقر عاری نیست ‧ و چون محتاج را
بدیدی طعام و شراب خود که احتیاج بآن داشت و ضروری است بروی ایثار کردی و خود
بکار نبردی و تشنه و کرسنه ماندی و در عطا و تصدق تنوع نمودی و با نواع کونا کون انعام
و احسان کردی کاه چیزی بخشیدی یعنی هبه کردی یا آنچیز و دینی که بر کسی داشتی در
گذشتی و ابرا ذمه وی کردی کاه صدقه دادی و کاه هدیه کردی فرق میان صدقه و هدیه
آنست که صدقه مخصوص بفقرا دادند و هدیه عام است از آن و صدقه بطلب ثواب و تعطف و مهر باشد
و احسان بود و هدیه آنست که صدقه و هدیه آنست که صدقه مخصوص بفقرا دارند و

عاشر ازان و صدقه بطریق تعطف و مهربانی و احسان بود و هدیه بطریق تعظیم و اکرام و تواضع
گاه کالای بخریدی و ثمن ادا کردی و باز کالا را بصاحبش بازبخشیدی چنانچه در
بخاری و مسلم آمده است که جابر با آنحضرت شتری بفروخت و چون سوار شد آنحضرت فرمود
بفروش شتر خود را گفت این شتر ازان تست یا رسول الله پدر و مادر من فدای تو باد شتر هم
باشد فرمود الله بفروش پس جابر بر حسب فرموده شتر بدست آنحضرت بفروخت و بفرمود
بلال را که ثمن او را نقد کرده بدهد بلال ثمن را نقد ساخت دیگر گفت یا رسول
صلی الله علیه وسلم ثمن و جمل را بجابر ببر و بگو برکت دهد خدا ایشان را هم در جمل و هم در ثمن
و این همه بمکافات قول جابر بود که گفت شتر ازان تست یا رسول الله پس هم ثمن داد و هم جمل
و دعا ببرکت بخیر علاوه آن ساخت صلی الله علیه وسلم و گاه از کسی چیزی قرض کردی و
وقت ادای قرض زیاده عطا ادا کردی مسلم از ابو رافع آورده که گفت قرض کرده بود
رسول خدا صلی الله علیه وسلم از مردی شتر جوان را چون شتران صدقه آمد امر کرد مرا
که ادا کنم شتر بچه او گفتم یا رسول الله نمی یابم درین شتران مگر کلانی هفت ساله را گفت
بده همان شتر را زیرا که بهترین آدمیان نیکوترین ایشانست در ادای قرض و در بخاری نیز
مثل این آمده و گاه کالای بخریدی و زیاده از ثمن بدادی چنانچه احمد و ترمذی و ابو داود
و ابن ماجه و دارمی از سوید بن قیس آورده اند که گفت آورده بودیم جامه را از هجر
بمکه پس آمد مارا رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بخرید از ما پایجامه را و انجا مردی بود که بمزد کشیدی
پس گفت او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم بکش و راجح بکش و گاه هدیه قبول کردی
و اضعاف آن انعام فرمودی چنانکه ترمذی در شمایل از ربیع بنت معوذ آورده که گفت فرستاد
مرا معاذ بن عفرا بطبقی از رطب که بود بروی چند عدد از خیار و آنحضرت دوست میداشت
خیار را پس آوردم آنحضرت را و بود نزدوی حلیه که آورده بود از بحرین پس پر کرد دست مبارک
خود را و عطا کرد مرا و غرض آن بود که بهر نوع که ممکن است از انواع احسان و منفعت بخلق
رسانیدی و خود وجود شریف وی سراسر رحمت و نعمت بود بر خلق خدا اینها خود نعمتهای دنیاوی
بود و نعمتهای اخروی را چه گویند که همه را بکرم و دانش خود از ورطه هلاک ابدی و عذاب
آخرت برهانید چه بدعوت و وضع شریعت و چه بدعا و شفاعت جزاه الله عنا خیر الجزاء
صلی الله علیه وسلم و علی آله و اصحابه و هم چنین بصدقه امر کردی و تحریض و ترغیب نمودی

و فرمودی

و فرمودی اگر مثل کوه احد مرا از زر باشد خوش ندارم که سه شب بران بگذرد و نزد من ازان چیزی
باقی ماند مگر چیزی که برای ادای دین نگاه دارم رواه البخاری و فرمودی هر روز دو فرشته
از آسمان نازل شوند دعا میکنند یکی این باشد که خداوندا برای انفاق کننده خلف ده و دیگری
گوید خداوندا آنرا که امساک کند تلف کن رواه البخاری و مسلم و نیز روایت کرده اند
که اسما بنت ابی بکر فرمود که مشمار تا خدا نیز بر تو شمار کند و نگاه مدار تا خدا هم از تو نگاه
بدارد انفاق کن و نیز آورده اند از ابو ذر غفاری رضی الله عنه که گفت رفتم بحضرت امیدوار
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سایه خانه کعبه نشسته بود چون مرا بدید فرمود زیانکار
ایشانند سوگند برب الکعبه گفتم مادر و پدرم فدای تو باد یا رسول الله چه کسانند ایشان
فرمود آنها که مال بسیار جمع کردند مگر بریزند آن اموال را از پیش و پس و راست و چپ و اندک
اند آنها که این چنین کنند و ترمذی از ابی هریره آورده که فرمود آنحضرت جاهل سخی دوست تر
نزد خداوند تعالی از عابد بخیل و از ابی سعید آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو خصلت
جمع نشود در مومن بخل و بدخلقی و نیز از امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده که گفت
رسول خدا صلی الله علیه وسلم مبادرت نمایید بصدقه که در نمیگذرد بلا از وی و هر که
تصدق کند بسبب وی بلا از مردم دفع گردد و بیهقی و دیگر ائمه از بعضی اصحاب
آورده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آنکه سایه کند بر مومن صدقه وی خواهد
بود و احادیث در باب فضل تصدق و ذم امساک بسیار است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بخل و ممساک را از بخل و شح و ساخت دور کردی تا جود بخیل شح بخل و شح در معنی نزدیک
هم اند ضد جود و سخا و میگویند که سخا صفه غریزیه است و شح مقابل اوست و شح صفت نفس
و بخل نتیجه آنست که از صفت امساک و انقباض خاصیت اوست قال الله تعالی و من یوق شح
نفسه فاولئک هم المفلحون صفت است جامعه سعادت دارین و شح از آن صعب تر
که بخل اوست و همچنین جود و سخا و فرق در میان آنست و میگویند که سخا اثر و اکمل است از جود
و در مقابله وی بخل است و مقابل سخا شح است و در وجود بخل که اثر بخل است
هست بخلاف شح و سخا که از ان ضروریات غریزیه اند و هر سخی را جواد میتوان گفت اما هر
جواد را سخی نتوان خواند و جود را از توقع ثنا و غرض از خلق و طلب ثواب و رفع درجات از
حق او یابد و سخا زیرا که وی بی امید از نفس کریم تعقیب الاغراض کذا فی المواهب اللدنیه

نقاوص العوادوفنا اگر گفته شود که سخاوت صفت بنده است وجود صفت الهی است و لابد هر صفت
الهی است تعالی اتم واکمل بود از آنچه صفت بنده است جواب آنکه اطلاق سخاوت بر الله تعالی از آن
نکنند که سخاوت صفت غریزی است در وی تجاوز منع آن و در وکرم یکال است که فی لیست از نه اختیار
از باطن وی پس بوطن تعالی از آلود که غرض و عوض مبرا نیاید بخلاف جود که کار معشوق
بغرض و غایت میکرد ولکن گفته اند که قصد وآن از ادمی در این شود میسر نیاید ممکن نیست مگر
که گفته اند که تصور نیست که ادمی بی یک فقیر از انچه دارد ماند که هیچ نوع غرض عوض بوی باید نداده و طمع
صیت و ثنا پیروی انتظار ثواب احسان میکند لطالب المی از العطا و جنب و صحبای غدر باطن وی عارض
میکرد که به آن بنفع و انا الله الی آن الوی کند از خود و حقیقت جود و کمال آن مختص است در ذات
اقدس باری تعالی که بی شایبه غرض و غایت فاضت نعمت و خیرات میکند پس لطف صفت باری تعالی
اکمل است از آنچه صفت بنده است والله اعلم و بالجمله آنکه تتبع احوال مبارک او و مشاهده کردی
در وعی اثر کرده و بکرم و بذل و جود و سخاوت و غیر آن اخلاق ستوده گشتی و هر کس با وی صلی الله علیه و سلم
و مصاحبت کردی چنین تاثیر صحبت کرد که امی قطعاً تا در جود و سخاوت و سایر صفات حمیده
الخیار گشتی چنانکه نفس خود فدای احسان و دهش و کرم بر وی غالب گشتی و احتمال آن
که ضرر وی در تحول او هر که با وی مخالطت کردی اثبات دست با نکس بود که حال مبارک او مشاهده
کردی و بعضی بمحض تتبع تاثیر مشاهده حال عظیم و صحبت شریف بجایی رسیدی که هر که با وی
مصاحبت کردی جوامع بخشش شدی و در بعضی از کتب احوال اکرامات اصحاب آنحضرت
رسیده رایات متقابل و تکمیل یاد میکرد و این وجه احسن و اعجب است و ادخل است
در صبا الخیر بعد از شایبه تکرار لا نحو و ابتدا آنحضرت صلی الله علیه و سلم محل انوار
کرام صفات و حمایل اخلاق و جود و سخاوت و عدم تعلق بدنیا و متاع آن بوجه دایم منشرح القلب
و شاد از نفس و منبسط الخاطر و طیب النفس بود بحیثیه هیچ انقباض و هم و تنگی و ترشی از
تو وصفات رذیله بخل و شح و تعلق بدنیا و ماسوی ایشیه اکر و صنیا آنکه محو هر یک آنحضرت
رسول صلی الله علیه و سلم جامع جمیع انواع اسرار و کمال احوالی حقایق بود زیرا که نفس پاک
اشرف نفوس و مزاج وی اعدل امزجه بود و هر که چنین باشد لابد افضل و اکمل اعمال و اکمل
و جامع الشمائل خلق وی احسن اخلاق و جمیع صفات و افعال وی در نهایت توسط و اعتدال
باشد خصوصاً شجاعت و سخاوت و حکمت و اخبار شجاعت وی از کتب سیر و مغازی است و جهاد

معلوم گردد

کرده و کمال اعمال و حکمت از قواعد و قوانین شریعت وی بهره ور است و روشن چون آفتاب در
رفت چنین حدیث ازین باب نقل کنم در صحیح بخاری از حدیث انس می آرد که آمده بود نزد آنحضرت
مال کثیر از بحرین و فرمود بریزید این مال را در مسجد پس نماز آمد و التفات نکرد بدان مال که
در گوشه مسجد افتاده بود و چون فارغ شد از نماز بیامد و بر سر مال بنشست و هر کرا دید
اعطا کرد و هیچ کس را محروم نکرد تا آنکه داد او را از آن مال و از مجلس بر نخاست تا آنکه
آن مال قسمت کرد و برداشت عباس رضی الله عنه مال را بر دوش خود و درین قصه آورده
که سیوطی در شرح صحیح بخاری از ابن ابی شیبه آورده که آن مال از بحرین آمده بود و آن
حضرت قسمت کرد صد هزار درهم بود و آن اول خراجی بود که آمده بود در دولت اسلام
و در مواهب لدنیه از ابن فارس نقل کرده که وی حکایت کرده که نود هزار درهم آوردند نزد النبی صلی الله علیه
و سلم جمع کرده میگوید که در روز حنین رزقنا کرده و شعری خواند که گفتا یا دهر ماصاح آنحضرت عطا
کرده و هر از وی برو بیابان داده هر چه از ایشان کرد و جمله بر بلیغان آن داده و عطاهای کثیر
نامحصور کرد که چون آنها را قسمت کرد عطا صد هزار ابن سعد گفت که این تنها جود است
گشته و ثنا است مثل او در جود والله اعلم و در حدیث مسلم از انس آمده که مردی بحضرت
وی آمد و چیزی درخواست کرد پس داد آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را گوسفندانی که پر کرده
بود میان دو جبل پس باز گشت بسوی قوم خود و گفت اسلام آرید ای قوم که محمد عطا
میکند همچو عطای کسی که نترسد از فقر و در صحیح مسلم است از صفوان بن امیه که گفت
والله بتحقیق داد مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم آنچه داده بود و بود در وقتی که مبغوض
ترین مردمان بود نزد من تا آنکه گشت دوست ترین مردم بسوی من صلی الله علیه و سلم
ابن شهاب گفت داد او را در روز حنین صد شتر از غنیمت و صد دیگر بعد از آن صد دیگر داد و
لدنیه از مغازی واقدی آورده که عطا فرمود در روز حنین صد شتر و از صد شتر دیگر بعد از آن
صد دیگر و در مواهب لدنیه از مغازی واقدی آورده و گفته صفوان از مؤلفة القلوب بود
که مساحت کند با ابن هشام و گفت بعد از صفوان بن امیه از مؤلفة القلوب بود و انعام
آنحضرت بر وی از جهت تالیف قلوب بود و چنین که متصل فتح بود اسلام آورد و از مؤلفة القلوب
آنجا چه در گوشه ایشان مقرر شد در دل ایشان محبت و فتح به بیعت و جهاد
حضرت صحیح است که بغیر ثنا و وجه احسان و انعام ایشان تا آنکه در حضور محبت

بحث در برانکه محبت محسن جبلی است و این جماعه از مسلمانان از ادله اول اسلام بودند و کوفه
حقیقی بود چنانچه منطوق آیه مصارف است بعد از آنکه شوکت اسلام قوت پذیرفت و احتیاج
بتالیف ایشان نماند باجماع صحابه برطرف شد و این جماعه اند که در فتح مکه اسلام آوردند
و غنائم روز حنین که بکثرت بیحد و از حد احصا بیرون بود و اکثر آنرا بقصد تالیف با اهل مکه
وقسمت ایشان زیاده کرد بخاری و مسلم و ترمذی از انس بن مالک روایت آورده اند که چون آن
حضرت صلی الله علیه وسلم اموال را با اهل مکه داد جماعه انصار در بعضا گفتگوی کردند و گفتند
که شمشیرهای ما از خون ایشان هنوز تر و خشک نشده است و غنائم را با ایشان میدهند در وقت
شدت ما را میخواهند و در وقت غنیمت دیگران را این خبر بحضرت رسید پس انصار را در خیمه
خود طلبید و گفت یا معشر الانصار سخنان از شما بمن رسیده آیا واقع است گفتند بلی یا رسول الله
بعض از جوانان ما چنین گفتند اما اهل رای از ما ساکت اند و سخن خدا آن
بالصحی فرمود این قوم را کم نوبعهد بالاسلام و هنوز ایمان در دل ایشان مستحکم نشده برای ایشان
رفته و نصیب شما را بحق واگذاشتم که بدنیا و متاع آن دل ایشان بدست آرم تا سبب دوام
در اسلام و باعث تقویت ایمان گردد و متاع دنیا سهل است من شما را بامر آیا راضی نیستید شما که قوم
دنیا و شتر و گوسفند بخانه ببرند و شما خدا و رسول خدا را ببرید گفتند بلی یا رسول الله راضی
عنهم اجمعین باب صیام النبی صلی الله علیه وسلم بدانکه مقصود از صیام امساک نفس است
از خصائص عادات و حبس اوست از شهوات و مالوفات و صوم کامل آنست که جوارح را هم
از معاصی و حرکات شنیعه باز دارند و اختلاف است علما را که صوم افضل است یا صلوة
مشهور میان جمهور تفضیل صلوة است بر سایر اعمال از جهت حدیث و اعلموا ان خیر اعمالکم الصلوة
رواه ابوداود وغیره و بعضی گفته اند که صوم افضل است از جهت حدیث نسائی که از ابی امامه
آورده که گفت گفتم بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که یا رسول الله مرا بعملی امر کن که آن را اخذ
کنم آن کار را از تو فرمود لازم گیر بر خود صوم را که هیچ عملی مثل آن نیست و مقالب ارا و دنوع ثالث
در عجب مخصوص که از فوائد و ثمرات صوم است خالص نمود والله اعلم و در فضیلت صوم در صحیح
بخاری از ابوهریره آمده کل الصیام لی وانا اجزی به و الحسنه بعشر امثالها و در مسلم آمده
کل عمل ابن آدم له الا الصیام هو لی وانا اجزی به و در موطا آمده که هر حسنه که ابن آدم کند
بده چند است تا هفتصد مکرر و در کرامت و من جزا اقبیم اجر صوم او بی پایان و بی حد

کیف
آنرا جزء من کیی بیانه و بعضی گفته اند که اضافت و نسبت وی بذات الله حق برای تکریم است
مثل بیت الله و ناقة الله گفتند والا همه چیز هرچه در عالم است از ان اوست و برای آن
حل و علاه گفته اند که عبادة کرده نمیشود و غیر او را بصوم بخلاف حج و صلوة و غیره کافر
بود در هیچ عصری از اعصار معبود خود را تعظیم نکرده و عبادة نموده بصوم اگرچه صورة
نماز و سجود و صدقه را سوال و قصد بسوی از راه دور و دنیا دنکر ده وکر ده و غیر کنند تعظیم میکند
و نیز گفته اند که روزه برای مکتب جهت آن گفت که در وی ریا کمتر از سایر اعمال است و خالص
برای او نیست و هیچکس بر آن مطلع نمیشود بخلاف صلوة و زکوة و حج و غزا و غیر آن از عبادات
ظاهره و معنی عدم ریا در صوم آنست که بمجرد فعل وی ریا را بیان داده میشود و اگر بگوید که
من روزه دارم و اظهار آن کند ریا در آن محمولیا بدانمایل از جهت اخفا و اظهار اوست نه بمجرد
فعل بخلاف بقیه اعمال که در انها ریا داخل بمجرد فعل است چنانچه در ادوس آورده که
مسود الحضرت صلی الله علیه وسلم که روزه برای استیصال نیست تحقیق بمراتب و بعضی گفته
الصوم لی برای آنست که نفس صاحب اوست در وی حظی نیست چنانکه در اول این حدیث
در صحیح بخاری آمده یترک شهوته و طعامه و شرابه من اجلی از جهت من پس از زان فرموده
الصیام لی وانا اجزی به و بعضی از محققین گفته اند که استغنا از طعام و غیره از صفات حق
بیچون تقرب جستن بنده بدین کار و نعت بدانچه موافق صفات اوست تعالی اضافه کرد از او بخود
یعنی سایر اعمال عباد مناسب احوال و صفات ایشان است بخلاف صیام که او مناسب صفتی از
حق و متعلق بدانست یا از جهت آنکه گفت الصوم لی که مقدار ثواب و مضاعف اجر از اجزا
تعالی ذاته و عز بعزت علم وی سبحانه بدان محیط نگرده در جواب که عبادات اندر جود
جزای آن نیست و ثبوت من فی و در جزای آن کلا بمقتضای بخشش عطا و عظم جزا کرده و این
اوفق و انسب است بسیاق حدیث که در نموده الحسنه بعشر امثالها الی سبعمائه ضعف الحدیث ازین
جهت در اول شرح حدیث بیان اشارت کرده شد و بیان جمله عبادة صیام و اثبات عظمت
عبادات خصوصا صوم رمضان را کرده است و در صحیح بخاری از ابن عباس آورده که کان النبی
صلی الله علیه وسلم اجود الناس واجود ما یکون فی رمضان یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در جود و سخاوت بهترین خلق بود دایما و در ماه رمضان سخاوت و بخشش او بر مردم و آثار کرم
بر خود و محتاجان از همه اوقات زیاده بودی و صدقات و خیرات و در لیالی و ایام رمضان

بوجه لیالی و ایام مضاعف گشتی و بذکر و نماز و اعتکاف و تلاوت جمیع ساعات روز و شب مستغرق
داشتی و این ماه عظیم را بعبادة گوناگون مخصوص گردانیدی و درین فقره اشارت کرد باآنکه
چون این ماه عظیم و موسم خیرات و منبع برکات است و نزول تجلی و فیوض وی بر بندگان اجل
و اعظم است شکر آن نیز بانواع عبادات و قربات اکثر و اوفر بود و چون جود حضرت ما هم
البرکات درین ماه مضاعف بود جود حضرت سید السادات نیز که مظهر رحمت رحمانی حق تعالی
مظهر انوار صفات و محل آثار کمالات خود گردانیده بود و بر آنچه مجبول بود وی تعالی اورا
مجبول ساخته و عادة او گردانیده و آنچه مذکور شد خبر و حدیث است و تمام وی اینست و اجود
ما یکون فی رمضان حین یلقاه جبرئیل یعنی جوادتر بود در رمضان لاسیما در آن هنگام که ملاقات
میکرد آنحضرت با جبرئیل و کان جبرئیل یلقاه کل لیلة فی رمضان و بود جبرئیل که ملاقات میکرد
او را هر شب در رمضان حتی ینسلخ تا آنکه بگذرد رمضان و کان یعرض علیه النبی القرآن و عرض میکرد
میکرد با وی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر جبرئیل علیه السلام قرآن را و در روایتی فیدارسه القرآن
پس مدارست میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم با جبرئیل علیه السلام قرآن را و مدارست بهم یکدیگر
خواندن چنانکه مصنفان طریقه و معمول است فاذا لقیه جبرئیل پس چون ملاقات میکرد او را جبرئیل
کان اجود بالخیر بود جوادتر و نیکوتر بخیرات من الریح المرسلة از باد فرستاده که فرستاده میشود بمطلق
کذا است میشود تا برسد و شامل شود هر جزئی که میرسد همچنین اثر جود و کرم وی بر کوفت
جامع کیمیای روی امام احمد در آخر حدیث لم یسأل شیئاً الا اعطاه سوال کرده
نشد آنحضرت هیچ چیز را مگر آنکه میداد از اینجا که در آخر فصل زکوة گذشت و از حدیث
استنباط کرده اند که آدمی را باید که در ایام متبرکه مواسات خیر و حسن صحبت صلحا در کسب
خیرات و اجتناب از معاصی بیشتر و صحبت تعالی باشد والله الموفق و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم نهی فرمود آنچنانکه رمضان وصال کردی یعنی دو روز و زیاده بر آن بی افطار در روزه
داشتی بی آنکه چیزی بخورد و بنوشد و افطار کند و دیگرانرا که بقصد متابعت آنحضرت
شروع در صوم وصال کرده بودند بجهت رحمت و شفقت و کراهت تعمق و توغل چنانکه در حدیث
عایشه آمده که نهی نمود از وصال صحابه گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وسلم تو وصال میکنی پس نهی
ما از وصال چیست با آنکه ما مامور بمتابعت خودیم فرمود لستم مثلی نیستم مثل من و هیچ
هیچ یکی صفت شما هم حال و صفت من نیست و در روایتی لست کمثلکم و در روایتی

لست مثلکم و در روایتی لست کاحدکم و معنی همه یکی است کدام یکی از شما مثل منست انی ابیت عند ربی (و در روایتی ایکم مثلی)
بودم شب میکنم نزد پروردگار خود که پرورش دهد و تربیت کند و صفت و فی لفظ و در
لفظ دیگر از حدیث انی اظل عند ربی اظل یعنی روز میکنم نزد پروردگار خود
و گویند اصل معنی وی همین است و مراد اینجا مطلق کون است چنانچه اضحی فلان کذا میگویند
و تخصیص وقت ضحی بان مراد نبود و در آنچه گوید واذا بشر احدهم بالانثی ظل وجهه مسودا نیز
مطلق مراد است و در فتح الباری گفته که راجح از روایات لفظ ابیت عند ربی است نه اظل یطعمنی
و یسقینی طعام میدهد و آب میدهد مرا پروردگار من و در روایتی انی اطعم و اسقی من طعام
داده میشوم و آب داده میشوم و در لفظی آمده که مطعم یطعمنی و ساق یسقینی طعام دهنده
که طعام میدهد مرا و آب دهنده است که آب میدهد مرا این حدیث با اختلاف الفاظ و تعدد
طرق در صحیحین و غیرهما مذکور است و علما را درین طعام و شراب چند قول است یکی آنکه طعام
و شراب محسوس بود یعنی برای آنحضرت هر شب از نزد پروردگار طعام و شراب می آمد که میخورد
و می نوشید و این کرامتی بود از خداوند تعالی مخصوص بوی صلی الله علیه وسلم چه حقیقت لفظ
طعام و شراب و معنی حقیقی وی اینست و عدول از حقیقت موجب ظاهر نباشد دین حمل بر حقیقت
متعین بود و این منافی وصال موجب بطلان صوم نبود از آنچه خورده بود و نه آنچه نیز فرض کند
چنانچه حقیقت لفظ اظل است زیرا که این از طعام جنت و شراب وی بود که احکام تکلیف
بر آن جاری نباشد چنانکه منع غسل صدر شریف در طشت ذهب و فضه که در حدیث صحیح
وارد شده است با آنکه استعمال اوانی ذهب و فضه در دنیا حرام است و این هم گفته اند که
موجب افطار داشتن این طعام معتاد است اما آنکه خارق عادة است و از بهشت از پیش
پروردگار آمده و متعاطی آن از جنس اعمال نیست بلکه از جنس ثواب چنانچه اهل جنت را
در جنت باشد ابطال العادة نمیکند و بعضی گفته اند که مراد بطعام و شراب اینجا قوت است که
لازم اوست یعنی میدهد مرا پروردگار من قوت اکل و شرب بی آنکه بخورد و افاضه میکند بمن چیزی
که قایم مقام شراب و طعام میکرد و میداند قوت بر طاعت و عبادت و با آنکه ضعف و فتور
این حال نیست یا مراد بطعام و شراب لازم است که طعام و شراب آنحضرت را حاصل
میشد و از جوع و عطش احساس نمیکرد و این بعض محققان است قائل اند که قوت بر طاعت و عبادت
با وجود گرسنگی و تشنگی نمیبخشد و درین معنی قوة در ضمن ... است و گفته اند معنی اول

راجح‌تر است چه توانند که قوت بر طاعت حیه رسد و نیز آید مسلم فحال اصالت است و مفوت مقصود
از صوم وصال است چه روح این عمل گرسنگی و تشنگی است و نیز حال آنحضرت در اکثر
جوع بود و شبع نبود تا آنکه سنگ بر شکم مبارک می‌بست کذا ذکر الکل فی فتح الباری وقول
دوم که از ابن قیم در کتاب هدی و از ابن رجب در لطایف نقل کرده آنست که مراد طعام
وشراب محسوس نیست و نه لازم وی از قوت و شبع بلکه مراد غذاء روحانی بود که
از معارف و لذات مناجات و فیضان لطایف الهی که بر دل شریف وی صلی الله علیه وسلم
وارد میگشت و آنچه توابع آنست از احوال الشریفه از نعیم روح و شادی نفس و روح دل
و روشنی چشم که با هیچ از آن قوت و قدرت و سرور حاصل آید که بدان از غذاء جسمانی
مستغنی شود و مدد تمام بدید بکند که احتیاج بغذا نیفتد بلکه بسا باشد که نا بودن این در محبان
مجازی و مرتبهای تجربه است چه جای محبت حقیقی و مرتبه معنوی و در تحقیق گفته انهم
لها احادیث من ذکراک تشغلها خطاب محبوب میکند که ترا از کرد و اطلاع بر ترجمه سیرت
کلامها و حدیثها است معنوی اینان و توکه باز میدارد آنها را عن الشراب و تلهیها عن الزاد آب
و باز میدارد آنها را از قوت و طعام یعنی چندان بیاد تو مشغول اند که بکر تو ملول اند که از
طعام و شراب یاد نمی‌آرند و حاجت بدان ندارند لها بوجهک نور تستضیء به ومر اساس
را الوی نور و روشنی است که روشن میشوند بدان نور راه میروند در روشنی آن که
ثمر آن از بیرهانها شود تحقیق میکنند بصوت که دارند اشعار میخوانند که شیر این تری
تازه و قوی میشوند در سیر تهدیه میروند و لذا السالکت من کلام البیر واحد ها چون شمع
میکنند آن شیر ان اولک نغمه است بنیرو عقد میکنند آنها را روح القلوب فیحی عند معاده خوشی
و شادی و دلهای زنده میشوند لطائف دوعقل بایز دوقتی که قرار داده شده است را
وصال و صفت میگویند که این قول دوم که مرا اعتقاد در جانب است مختار است چه اگر حقیقت
طعام و شراب محل اقتضاء وصال متصور نشود زیرا که معنی وصال آنست که در شب طعام نخورند
و آب ننوشند بلکه صیام باطل شود بر تقدیر ورود اینا ظل که یعنی روز است و تقدیر فتح و
والله اعلم فرع اختلاف است علما را در صوم وصال در غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم که
جایز است یا حرام یا مکروه طایفه گویند که جایز است مر کسی را که قادر باشد بران و مروی است
از عبدالله بن الزبیر و غیر او از سلف و گویند که وی یعنی ابن الزبیر رضی الله عنه وصل میکرد چند روز و در

مموری

صح

۲۱۳

صحیح آمده که پانزده روز وصال میکرد و جماعه دیگر از صحابه و تابعین بر آنند که صحابه بعد از
نهی وصال کردند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم مقرر داشت پس معلوم شد که نهی نهی تحریم نیست
شفقت و تخفیف بود چنانچه تصریح در حدیث آمده که نهی برای تحریم بود و اکثر بر آنند که جایز نیست
و امام ابوحنیفه و امام مالک بر آن اند و علما امام شافعی تخصیص کرده و مرکراهت و اصحاب وی
مختلف اند که این کراهت تحریمی است یا تنزیهی و اولی الاصح تنزیهی است و امام احمد و اسحق میگویند
که جایز است تا سحر چنانکه در حدیث ابی سعید نزد بخاری آمده که آنحضرت فرمود وصال
نکنید و اگر یکی از شما خواهد که وصال کند بکند تا سحر و این در معنی تاخیر افطار است نه وصال
و این نیز بر تقدیریست که شفقت باشد و اباحت تعذیب نفس نکرده و لا داخل قربت نبود
و ظاهر حدیثی که گذشت مراد است که وصال نکنید بکند تا سحر و این در معنی تاخیر افطار است
نه وصال و این نیز بر تقدیریست که مشقت نباشد تنجیم و بر آنند که محرم است بر عموم نهی
صلی الله علیه وسلم انچه عموم نهی در قول وی صلی الله علیه وسلم لا تواصلوا و در حدیث شفقت
منافات ندارد به حرمت فاییش آنکه حرمت به جهت رحمت بود و از اهل سلوک آنهایی که صوم
اند در ریاضت آن بود که در روزه مضادت شروع نکند الا انفعال نور وصال علی التحقیق یعنی
مشاهده و حیات با کوامی بکعبه لحا نکه بکتاب شهادة ابن عمر رضی الله عنهما روزه داشت
و ابوداود آورده اند که ابن عمر گفت میدیدند مردم هلال را دو جستند او را پس خبر کردم من
رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که من دیده ام پس روزه داشت آنحضرت و امر کرد مردم را
بروزه داشتن و یکی از دیگر شهادت قبول کرد روزه داشت چنانچه ابوداود و ترمذی و نسائی
و ابن ماجه و دارمی از ابن عباس آورده اند که گفت اعرابی بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم
آمد و گفت دیده ام هلال را در بعضی روایات آمده یعنی هلال رمضان را پس فرمود آنحضرت
آیا شهادت میدهی تو که لا اله الا الله گفت نعم و فرمود که گواهی میدهی که محمد رسول الله گفت
نعم پس فرمود بلال را اعلام کن مردم را که روزه دارند و بخبر و اخبار ایشان اکتفا کرد و تکلیف
لفظ شهادت نکرد و مذهب حنفیه صحیح‌تر نزد شافعیه و مشهورتر از امام احمد همین است زیرا که
این امر دینی است که متعلق است بدان وجوب صوم پس مشابه شد بروایت اخبار و لهذا در وی
مقبول است در وی خبر واحد عدل اشتراط نیست لفظ شهادت را اگر ظاهر حال مخالف وی
مکذب آن نباشد و نزد مالک در قولی از شافعی و روایتی از احمد و اسحق شرط است شهادت اثنین

از نهار بحضرت ۳

و عادة شریف ۳

چنانچه در سایر شهادات و متمسک ایشان حدیثی است که ابو داود و دارقطنی از ربعی که از یک
تن حاطب باشد آورده اند که گفت عهد کرد بسوی ما رسول خدا صلی الله علیه وسلم
که روزه داریم برویت هلال و اگر نبینیم هلال را و گواهی دهند دو گواه عادل روزه داریم
بگواهی ایشان و گفته اند که اسناد وی صحیح متصل است و در روایت نسائی از عبد الرحمن بن زید
بن الخطاب نیز مانند این آمده و جواب داده اند از این تمسک بآنکه این حدیث منطوق را
و مفهوم او را معارض شده آن احادیث که در قبول شهادت واحد وارد است و ترجیح کرده
ما آنها را بدلیلی که گذشت و عدالت مخبر شرط است باتفاق و از ظاهر روایت منقول است که
شرط نیست و گفته اند که مراد وی آن است که مستور الحال باشد و از حدیث اعرابی که بمجرد
ایمان او وی اکتفا کرده اند استنباط این باب توان یافت و فرق میان عامر آن است که اینجا یک کس
مرد باشد یا زن حر باشد یا عبد کذا فی الهدایه و اگر بمجرد شهادت وی و اخبار وی بنود
شعبان تمام بیرون شد روزه داشته در حدیث بخاری و مسلم و غیر ایشان از طرق
متعدده آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود روزه دارید برویت هلال و افطار کنید
برویت آن و اگر پوشیده شود بر شما هلال و در روایتی پس تمام کنید شمار را سی روز و در بعضی
روایات تمام کنید سی روز را از شعبان بعد از آن روزه دارید و در بعضی روایات آمده
فاقدروا له و معنی این لفظ نزد جمهور ائمه و علما همین است که در روایات دیگر صریح
آمده که تمام کردن شمار شعبان است سی روز یعنی اندازه کنید هلال را باعتبار کردن شعبان
و بعضی گفته اند که مراد اندازه سیر قمر است بحساب منازل وی و ما آمده صحیح تر روایات
آمده و لیکن گفته اند که این مشکل است بر عامه پس آسان اندازه شمار ایام بود و یا آنکه ظاهر
روایات دیگر نیز همین است و نیز قول منجمان معتبر نیست الا در بعضی روایات شاذه و فقه
کرده بین باعتبار آن آمده و بر هر تقدیر از بعضی بیشتر سلف نقل کرده که روزه در روز
بیست رمضان مکروه نبود و بر این اند اکثر ایشان الا نزد امام احمد که گوید واجب است صوم
رمضان در صورتی که پوشیده شود ماه در زیر ابر باعتبار و تسمیه ایام از شعبان
و معنی حدیث فاقدروا له این است که تنگ کنید ماه را یعنی بگردانید و اعتبار کنید او را
بیست و نه و قدر بمعنی ضیق نیز آمده چنانچه در کریمه یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر و من
قدر علیه رزقه و امثال آن یا بمعنی اندازه باشد و مراد آن بود که اندازه کنید و فرض کنید طلوع

از عبد الرحمن

ماه را

ماه را و معنی روایات دیگر اگر واقع شده تمام کنید شعبان را یا تمام کنید او را سی روز
تمام کنید شمار او را سی روز هم باین تأویل کنند و عمل ابن عمر را و بسیاری از اکابر صحابه را
باین وجه نقل کنند که چون از شعبان بیست و نه روز می گذشت طلب می نمودند ماه رمضان
را اگر می دیدند یا از کسی چیزی می شنیدند روزه می داشتند و اگر نمی دیدند و مطلع صاف
بودی با فطار صبح می داشتند در صباح آن و اگر در مطلع علتی بودی روزه دار صبح می داشتند
مختار نزد امام ابو حنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه آن است که روز شک روزه ندارند
و مکروه است و اگر دارند بنیت نفل دارند و حدیث صحیح در این باب نقل میکنند و انکار اهل
اصحاب نقل کرده اند نیز مجهول از روزه نقل است و ثانی الحال اگر این روز از رمضان ثابت
شود روزه هم از رمضان واقع شود و اگر موافق عادت وی باشد روزه در روزی که واقع شود
که روزه در آن روز عادت اوست روزه داشتن بهتر است و اکثر در حدیث صحیح از عمار آمده
که هر که روزه دارد روزی که شک کرده در وی پس تحقیق عصیان کرد ابا القاسم را یعنی حضرت محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم را امر بافطار روزه به نیت رمضان است و الله اعلم و سنت رفته آنحضرت صلی الله
علیه وسلم کسانرا اگر شهادت یک شاهد در روزه بیان نمود شهادت دو شخص بکتابی نمود وجوب
دو کس برای کشادن روزه یعنی عید کردن منقول است و علی است بیان علما مگر نزد ابی ثور
که از اصحاب شافعی است نزد وی شهادت یک عدل نیز ثابت شود و در روایتی در مذهب حنفیه
نیز آمده چنانچه در بعضی شروح هدایه گفته اما معتبر نیست این روایت و لیکن نزد حنفیه
دو مرد یا یک مرد و دو زن چنانچه در شهادت تمام معاملات و ظاهر مذهب امام احمد است که
مرد معین باید و متمسک در اشتراط شاهدین در افطار حدیث عبد الرحمن بن زید بن الخطاب
که خطبه خواند در روز شک و گفت که من مجالست کردم اصحاب پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
و سوال کردم ایشان از او و ایشان حدیث کردند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود روزه دارید
برویت هلال و افطار کنید برویت آن و اگر پوشیده شود بر شما هلال پس روزه دارید سی روز و اگر
گواهی دهند دو شاهد عادل پس روزه دارید و افطار کنید رواه النسائی و لیکن این حدیث در روزه
معارض است بحدیثی که در قبول شهادت واحد آمده و در افطار باتفاق معمول است و معاملات
و نیز متعلق است بحظ نفع عبد پس مشابه شد سائر حقوق را و نیز احتیاط هم در این است
و نزد امام ابو حنیفه این در تقدیری است که در مطلع علتی باشد از ابر یا غبار یا مانند آن اما اگر

دارید

صاف باشند علت نیز شرط در رمضان و عید هر دو جمع کثیر که حاصل شود علم قطعی
علی اختلاف الروایات بخبر ایشان چه زیرا که تفرد یک شخص درین صورت موهم غلط است چه
مطلع صاف و همه اهل بصر و مطالب جویان درین صورت ناظر اند از جهات در دیدن
ناظر اند یکی بدیدن بخلاف آنچه تصور کنند از ربیع و غبار نیز باشد که گاهی در دیده میکرد و علت از موضع
هلال اتفاق نظر یکی بر آن افتاده و دیگری نظر بر مواضع دیگر است از امیر المومنین عمر رضی الله
عنه آمده که شخصی درین صورت دعوای دیدن هلال کرد ایشان آنرا طلب نمودند و او را
شانی فرمودند و پرسیدند که اکنون هم می بینی گفت نمی بینم فرمودند موی یک جانب ابروی
باصرۀ وی افتاده بود و آنرا بصورت هلال خیال کرده اکنون که دور او راست شد آن
وهم و خیال بدر رفت مانند آنکه حدیث کرت نیست نزد بعضی اهل محله تمام کثیر اند و
امام ابو یوسف مرویست که پنجاه کس باید و نزد اکثر معتبر در وی عدد تواتر است که موجب
علم قطعی هستند و روایتی از امام ابو حنیفه در رمضان در صورت صفای مطلع شهادة
واحد معتبر است احتیاطا زیرا که میکرد وی نیز در دانستن رمضان مشتبهات احتیاط اند از افطار روز
رمضان لما روا بقبول شهادت اثنین در فطر درین صورت معتبر نیست والله اعلم و اگر شخصی
ماه رمضان دید و قاضی حکم شهادة وی نکرد لازم است بروی نگاه داشتن روزه زیرا
چون وی بچشم خود دید است داخل خطاب صوموا لرؤیته الهلال است و اگر رمضان بخبر
واحد ثابت شد و قاضی بان حکم کرد و سی روزه تمام شد عید نکردن موجب این ترد است
نباشد تا دو کس بر تقدیر علت و جماعتی کثیر بر تقدیر صفای گواهی ندهند چه عید بقول
یکی ثابت نشود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در افطار کردن تعجیل کردی و بیان فضیلت آن
امت را بران ترغیب نمودی بخاری و مسلم و موطا و ترمذی از سهل بن سعد روایت کرده اند که
رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود همیشه اند مردم بخیر مادام که تعجیل کنند فطر را و نیز در
حدیث آمده که فرمود وی صلی الله علیه و سلم همیشه قوی و غالب است دین ما دام که تعجیل
کنند فطر را زیرا که یهود و نصاری تاخیر کنند رواه ابوداود و در حدیث قدسی آمده که گفت
رب العزت جل جلاله که محبوب ترین بندگان من نزد من شتابکننده است فطر را رواه الترمذی
عن ابی هریرة و ترمذی از ابی عطیه آورده که گفت در آمدیم من و مسروق بر عایشه رضی الله
عنها پس گفتیم یا ام المؤمنین دو مرد اند از اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم که یکی از ان تعجیل

میکند

میکند مغرب را و دیگری تاخیر او را نیز مراد نماز مغرب است و در موطا آمده که از اخلاق
تعجیل افطار و تاخیر سحور و بر سحور مواظبت نمودی و تاخیر فرمودی و امت را بسحور امر
و تحریض نمودی و درین باب بخاری و مسلم و ترمذی گفته که درین باب حدیث از ابی هریره
و عبدالله بن مسعود و جابر بن عبدالله و ابن عباس و عمرو بن العاص و عرباض بن ساریه
و عتبه بن عبد و ابو الدرداء نیز آمده و نیز مسلم و ترمذی و ابو داود و نسائی از عمرو بن العاص
آورده که فرق میان روزه ما و روزه اهل کتاب اکل سحور است و در احادیث از اقدس
مبارک نعم ... نعم سحور المومن التمر اخرجه ابوداود عن ابی هریره و در حدیث
صحیح متعدده آمده که آنحضرت و صحابه سحور میکردند و متصل آن با نماز فجر میآمدند و فاصله
مقدار پنجاه آیه قرآن خواندن می بود و در صحیحین و غیر هما آمده که آنحضرت فرمود
منع نکند شما را از خوردن سحور شنیدن اذان بلال زیرا که وی اذان میگوید بشب لیکن
بخورید و بنوشید تا اذان ابن ام مکتوم بشنوید زیرا که وی نابینا بود و اعلام کرده شخص
بند و میکرد و او را خبر میدادند تا اذان میگفت و نیز آورده که سابل افطار به رطب
بعضی خرمای تر کند و اگر نیابد بعد خرمای خشک است و اگر نیابد باب آبخرج
الترمذی و در روایتی که نیابد تر بگوید افطار کند با آب و ابو داود هم روایت
و در بعضی روایات آمده که چون افطار کند یکی از شما گو که افطار کند بر تمر زیرا که در وی
برکت است و مصنف حکمتی در باب افطار بر رطب و تمر که بعضی علما گفته اند میگوید
این نحو تر نعم و تعلیم افطار بر رطب و تمر شاید بقصد نیست جهت طبیعت که مخلوط شدن
سبق طلب و الشتی بالطعام لا یقبل التمام قبول کند و چون اول چیزی که با قبال تمام بمعده رسد
بود بدن از قبول آن بغایت منتفع شود و قوت آمده بحواس و قوا اثر بینی انتفاع بدیر در علی الخصوص
قوت باصره که انتفاع او از شیرینی زیاده از انتفاع سایر قوی بود و نیز شیرینی خصوصا خرما
رطب یا یابس و طباع اهل آن بلاد بوی معتاد نفع انتفاع ایشان از آن زیاده از دیگر شیرینیها
این انتفاع قوی تر که ذکر کرده شد از جهت طبع و ملاحظه طبیعت است و اما انتفاع بآب از جهت شرع
و اسرار آنکه از لطافت طبع را بدرک و احاطه آن راه نیست آنست که خرمای مدینه طیبه
مطهر را حق جل شانه بجمیع مقدم سید عالم صلوات الله و سلامه علیه بر یاقوت تریم کرده
و دوا همه هموم ساخت و از اینجا فرمود بر سید عالم صلوات الله و سلامه علیه بر یاقوت هم

افطار را و تعجیل میکند نماز را و دیگری تاخیر
میکند افطار را و تاخیر میکند نماز را
عایشه گفت کدام کس است که تعجیل میکند
افطار را و تعجیل میکند نماز را گفتیم عبدالله
بن مسعود است گفت همچنین میکرد رسول خدا
صلی الله علیه و سلم و آن دیگر ابو موسی است
و در روایتی تعجیل میکند و تعجیل میکند

و ابن ام مکتوم

کرده‌اند که در دکان هر هوم ساخت و از انجا بزمود برد و بعد از صلوات الله و سلامه علیه آن را عجوه
العالیه بدرستی که در عجوه عالیه عجوه نام قسمی است از خرما که در مدینه مطیبه مشهور
متعارف است و عالیه مدینه جانب [illegible] است و نواحی اوست در جهت مشرق و نخل
در آنجانب بسیار است و درین قسم از خرما که در آن جانبها است شفاء من کل داء و شفا است
هر روز او را تریاق و بدرستی که عجوه عالیه تریاق است از زهر اول البکرة که در وقت بامداد
بگاه ناشتا خورند و جای دیگر فرموده من تصبح بسبع تمرات کسی که صبح کند بهفت تمر یعنی
عجوه [illegible] وقت صبح [illegible] از آن خرما که پیدا میشود در مدینه و جانب مدینه لا یضره
[illegible] سم ولا سحر [illegible] ذلک الیوم زیان نکند
و ضرر نرساند خورنده این هفت خرما را آن روز سم زهر [illegible] ولا سحر و نه
زیان کند او را سحر و در تاریخ [illegible] الوفا فی اخبار دار المصطفی این احادیث را از صحیحین
نقل کرده و گفته که آن حضرت این شجره را [illegible] و بعضی گفته‌اند که اصل آن از آن
نخل است [illegible] افضل الصلوة [illegible] مبارک خود نشانده بود و در تاریخ مدینه
کلام درین باب بتفصیل [illegible] مقامات و خاصیات این
خرما [illegible] مخصوص [illegible] طبیعت نشاند
امور و خواص آنکه [illegible] معلوم کرده [illegible] حقیقت آن و عدم تردد در
دریافت آن [illegible] اطباء قلوب که علاج و اصلاح آن
حذاقت ایشان است [illegible] و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وقت افطار این دعا میخواند
اللهم لک صمنا و علی رزقک افطرنا فتقبل منا انک انت السمیع العلیم [illegible]
این حدیث [illegible] ضعیف [illegible] در سنن ابی داود [illegible] معاذ بن زهره
چنانچه در جامع الاصول آورده [illegible] چون افطار می‌کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
میگفت اللهم لک صمت و علی رزقک افطرت [illegible] ابو داود [illegible] بن سالم
آمده که گفت ابن عمر رضی الله عنهما بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون افطار میکرد میگفت
ذهب الظمأ وابتلت العروق وثبت الاجر ان شاء الله تعالی [illegible]
در اول حدیث کذا فی جامع الاصول [illegible] حضرت صلی الله علیه وسلم نهی فرمود صایم را از
[illegible] در جواب [illegible]

و اکثر استعمال او در الفاظ وقاع و جماع و انچه متعلق است بیان [illegible] و اصل فسق
و فساد در اوست درین باب عبارات صریحه فاحشه باشد و از باب ادب [illegible] و صاحب التعریض کنایات
نبود درین باب و اما آنچه [illegible] بقضای حاجت کند هر چیز که
سخن است قبیح و فحش از ذنوب و معاصی آن را فحش گویند و هر خصلة قبیحه را فاحشه گویند
از اقوال و افعال و اکثر اطلاق او در زنا است و مراد درینجا [illegible] اول است و غیبت
و بحث داخل است و ضرر غیبت در صوم [illegible] و نزد بعضی [illegible]
[illegible] غیبت مفسد صوم است [illegible] که آنحضرت
هر کسی که [illegible] پس نیست مر خدای را حاجتی
در آنکه بگذارد طعام و شراب را یعنی مقصود از صوم [illegible] پس نیست مر خدای تعالی
را حاجتی در آنکه بگذارد طعام [illegible] قبایح و معاصی و تهذیب و تادیب
بریاضت و مجاهده چون این مقصود حاصل نگردد [illegible] ترک طعام و شراب [illegible]
برای ابراء ذمه و عدم وجوب قضا [illegible]
که [illegible] صوم را [illegible] غیبت [illegible]
رواه [illegible] فی الضعفاء والدیلمی فی مسند الفردوس از انس و از ابن عباس آورده که
فرمود صلی الله علیه وسلم صایم در عبادت خداست تا [illegible] غیبت نکند [illegible]
و نزد جمهور این احادیث [illegible] امام احمد گفته اگر غیبت
کند کدام یکی [illegible]
[illegible]
[illegible] جهت [illegible]
چنانچه گفت [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] صایم [illegible] در صحیح بخاری و موطا [illegible] رسول خدا صلی الله
علیه وسلم الصیام جنة [illegible]
از معاصی و قبایح چنانکه [illegible] ولا یجهل [illegible]
و اگر کسی [illegible] جنگ کند [illegible] دشنام [illegible] باید که بگوید
[illegible] روایتی [illegible] از عایشه [illegible]

و چون غیبت کرد باره کرد و دام را و از ان [illegible] غیبت کنند

صح

و حکم باین که صایم عاصی است بالجمله جمیع روایات متفق اند بر گفتن انکه صایم و در بعضی روایات مکرر
بین امت و علما را درین مسئله اختلاف است چنانچه ظاهر از قول محقق آن فضل الباری
ودر فتح الباری گفته اند که باین قول جزم کرده متولی و نقل کرده اورا رافعی از ایمه
و بعضی گفته اند باید که بگوید در نفس خویش را یاد دهد که من روزه دارم تا بجواب مشغول
نشود و نووی در اذکار این قول را ترجیح کرده و در شرح مهذب گفته اند هر دو قول نیک است
و گفتن بزبان اقوی است و اگر هر دو را جمع کند بهتر و بعضی گفته اند اگر روزه فرض بود
بزبان بگوید و اگر روزه سنت بود بدل بگوید تا از ریا دور باشد و در روزه فرض ریا نباشد
چه آن البته کردنی است و معلوم است نزد همه و در وجیز این قول است و از قاضی ابوبکر
بن العربی نقل کرده اند که گفته که موضع خلاف صوم تطوع است و اما در فرض گفتن بزبان
است قطعا **فصل** آنحضرت صلی الله علیه و سلم در رمضان سفر کردی گاه افطار کردی
و گاه روزه داشتی و چون حال آنحضرت چنین بود دیگران را نیز مخیر میکرد میان افطار
و روزه داشتن بدانکه در افطار و صیام در سفر احادیث صحیح سه قسم وارد شده بعضی
در اباحت افطار مطلقا چنانچه بخاری و مسلم و موطا روایت کرده از ابن عباس آورده اند
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیرون آمد از مدینه در رمضان بسوی مکه در غزوه فتح و با او
ده هزار صحابی بود روزه میداشت آنحضرت و روزه میداشت صحابه تا رسید بکدید
که آبیست میان عسفان و قدید پس افطار کرد آنحضرت و افطار کردند صحابه باین
و در روایت مسلم افطار میکرد تا بسلخ شهر و برآمدن از مدینه بتاریخ دوم رمضان بود و رسید
بکدید بعد از هشت روز علی اختلاف فیه و مشهور آنست که خروج از مدینه در دهم رمضان بود
و فتح در نوزدهم و در روایت کریب که و در احادیث بطریق صحیح آمده که حضرت آن بنهاد
از صیام صوم ... نماند و بعضی احادیث در تخییر میان صوم و افطار چنانکه در کتب ستة
از حدیث عائشه آمده که حمزه بن عمرو اسلمی کثیر الصیام بود بحضرت آمد عرض نمود که آیا روزه
دارم در سفر فرمود اگر خواهی روزه بدار و اگر خواهی افطار کن و در روایت ابو داود آمده که گفت
حمزه بن عمرو اسلمی یا رسول الله من سواری دارم و قوتی در خود می یابم بر روزه داشتن
آسان تر می بینم بر خود از آنکه تاخیر کنم و دین خدا بر ذمه خود بگذارم اگر روزه دارم اجر
عظیم کردانم یا افطار کنم فرمود هر چه خواهی بکن اگر خواهی روزه دار و اگر خواهی افطار

بعضی گفته اند نیست ... حوالت ... افطار بزبان بگوید اظهر اقوال است

ودر روایتی

ودر روایتی از نسائی آمده که گفت در خود قوتی می یابم بر روزه آیا روزه دارم که گناهی بر من
نیست فرمود افطار رخصت الهی است تعالی هر که از آن بگیرد و بدان عمل نماید پس حسنست و اگر
و هر که دوست دارد که روزه گیرد گناهی نیست بروی و نیز از انس بن مالک روایت آمده
که سفر کردیم ما با رسول الله صلی الله علیه و سلم در رمضان پس روزه داشتند بعضی
از ما و افطار کردند بعضی پس نه صایم عیب میکرد مفطر را و نه مفطر بر صایم و نیز در
بخاری و مسلم از ابن عباس آمده که گفت روزه میداشت رسول خدا صلی الله علیه و سلم
در سفر و افطار میکرد پس هر که بخواهد روزه دارد و هر که خواهد افطار کند و ترمذی
از ابی سعید خدری آورده که گفت بودیم ما که سفر میکردیم با رسول الله صلی الله علیه
و سلم پس بعضی از ما صایم بودند و بعضی مفطر پس نه صایم بر مفطر عیب گرفت و نه مفطر
بر صایم و بودند صحابه که اعتقاد میکردند که هر که در خود قوت یابد روزه بهتر است او را
و هر که ضعف یابد افطار بهتر است او را و احادیث درین باب بسیار آمده و بعضی احادیث
در اباحت افطار و منع صیام چنانکه مسلم و ترمذی از جابر روایت آورده که بیرون آمد
آنحضرت صلی الله علیه و سلم عام الفتح بسوی مکه در رمضان پس روزه داشت تا رسید بکراع
الغمیم و روزه داشتند مردم پس طلبید آنحضرت قدحی از آب پس بلند کرد آن را تا دیدند
مردم و بخورد و گفته شد بآنحضرت بعد از آنکه بعضی افطار نکردند مردم بصیام قایم
بودند فرمود اولئک العصاة یعنی آنها که افطار نکردند گناهکاران اند و در روایتی
یک بار دو بار و سه بار تکرار اولئک العصاة فرمود و بخاری و مسلم روایت از انس رضی الله عنه
آورده اند که گفت بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه و سلم در سفر و بعضی از ما صایم بودند
و بعضی مفطر پس فرود آمدیم در منزلی در روز گرم پس بیفتادند روزه داران و برخاستند
مفطران و بر پا کردند خیمه ها و آب دادند چهارپایان را پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بردند افطار کنندگان امروز اجر را و از جابر آورده اند که آنحضرت در سفری بود پس دید مردی
را که جمع شده اند مردم و سایه کرده اند بر وی فرمود چیست این مردم و سایه کرده اند بر وی
فرمود چیست گفتند روزه دار است که بان حال افتاده است فرمود نیست از
نیکی روزه داشتن در سفر و در روایت نسائی آمده که در سایه درختی افتاده بود و می پاشیدند آب
بر وی و از عبد الرحمن بن عوف آمده که گفت گفته میشد روزه دار نزد حضرت صلی الله علیه

٢ اولئک العصاة

صوم در سفر مثل افطار است در حضر و ورد و نافی الصیام فی السفر کالمفطر فی الحضر لکون
بدانکه جمهور علما از اهل فتوی اتفاق دارند که افطار و صوم هر دو در سفر جایز است و اختلاف
کرده اند درین که صوم افضل است کسی را که طاقت دارد و زیادة مشقت و لحوق ضرر
هم تصور نکرد و افطار اولی است و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در صوم جهت بیان آنست
و بین حاصل می شود بیان با تقدمه و اگر چه در افطار تخفیف است و لیکن در موافقت مسلمانان
نیز نوعی از تخفیف و لیکن نهضت کرده تحاصانستن صیام و قضای آن بعد از گذشتن
نیست و نزد سعید بن المسیب و اوزاعی و احمد و اسحاق و بعضی اصحاب دیگر افطار
اولی و افضل است مطلقا و از شافعی نیز بعضی از اصحاب وی این قول نقل کرده اند و لیکن
غریب است و مشهور و مختار در مذهب وی همان اول است و احتجاج این جماعه بظاهر
آیه قرآنیست آنچنانکه فرموده فعدة من ایام اخر یا احادیث است که در منع صوم وقوع
یافته صحیح که بعضی از اهل ظواهر بان رفته که صوم در سفر جایز نیست و اگر بدارد قضای
هم باید کرد و جمهور گویند که افضلیت افطار کسی راست که در صیام خوف لحوق ضرر دارد
و مشقت بسیار دمی یابد چنانچه از سیاق آن احادیث ظاهر است و بتصریح نیز در بعضی وارد است
گفته اند که افطار و صوم برابر است بجهت تعارض احادیث و طیبی از ابن عمر نقل کرده که اگر
کسی روزه میداشت در سفر قضا میکرد آنرا در حضر و از ابن عباس آورده که جایز نیست
روزه در سفر و کفر کرد داود بن علی از مشاخیر نیز بر این است و صحیح قول اکثر است والله اعلم و حج
در سفر نزدیک دشمن بشنیده و در جهاد و قتال که گفتی یا بیشتر کرده میشود وجه کسانی که افطار
کنند این معنی در حدیث آمده است چنانچه ترمذی از ابی سعید خدری رضی آورده که دست بیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم عام الفتح الظهران پس خبر میداد مر ابلقای عدو و امر کرد با افطار پس افطار
کردیم همه و از عمر بن الخطاب رض آورده که گفت غزا کردیم با حضرت در غزوه بعد و فتح مکه و
افطار کردیم در هر دو و اما آنکه مصنف میگوید اگر مثل این حضر واقع شود در افطار است
قوی بود بعد و افطار در وی و او را بمعنی در احادیث یافته نشود و مصنف هم بطریق حدیث
نمیگوید بلکه بطریق فقاهت بجهت تصریح بیان یافته نشود و لیکن معنی آن است بقواعد شرع
والله اعلم و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم آن بود که در شبهای رمضان اگر غسل احتیاج
محتاج شدی در شب غسل کردی و آن اولی و افضل است و در بعضی شبها تاخیر کردی و بعد از

قرآن
نقل کرده در کتب سته از عایشه و ام سلمه روایات درین باب آمده و گفته اند که در بعض
جز این آیه قرآنی نهضت کرده بود احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم چون تمام شب تا آخر
جماع با زنان حلال کرده اند بر ضرورت لازم میآید که صبح کنند بجنابت کما لا یخفی و این معنی
بر قاعده مقرر در اصول فقه است که چون کلمه فی در ظرف زمان مستعمل نبوده دلالت بر استیعاب
وقت کند چنانکه سر بیوم الجمعة گویند مراد آن بود که تمام روز تیر کرد و اگر گویند فی یوم
الجمعة دلالت نکند بر آن و آورده اند که مروان در وقتی که حاکم مدینه بود از عبد الرحمن
بن الحارث این مسئله را پرسید پس گفت عبد الرحمن شنیدم از عایشه و ام سلمه که گفتند
بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که در می یافت او را فجر و وی جنب بود از اهل خود
از غیر احتلام پس غسل میکرد و روزه میداشت و بودند که میگویم که صبح کند بجنابت او را
روزه نیست عبد الرحمن این بحضرت مروان چند از خویشتن آمد و با وجود آن اتفاق
الخلیفه با ابو هریره بیکجا شده و گفت میترسیم از تو امری و اگر نه بودی مروان که سوگند دادی مرا
پرسید آنرا از تو نمی پرسیدم پس از احتجاج بدان نداشتم پس ذکر کرد عبد الرحمن با ابو هریره قول
عایشه و ام سلمه را پس گفت ابو هریره آنها دانا ترند ازو شنیدم این را از مر این از فضل بن عباس
او را از فضل بن عباس و لیکن نشنیدم از آنحضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم پس رجوع
کرد ابو هریره از آنچه میگفت و در روایت مسلم و احمد و ابی داود از عایشه آمده که مردی
آمد و از آنحضرت سوال کرد که یا رسول الله در می یابد مرا وقت فجر و من جنبم آیا روزه دارم آن
روز را فرمود من نیز صبح میکنم بجنابت و روزه میدارم گفت نیستید یا رسول الله تو مثل ما نیستی
قد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک و ما تاخر فرمود والله هر آینه امیدوارم که من ترسنده
تر و پرهیزکار ترین باشم از شما از خدا و بالجمله احادیث صحیح درین باب بسیار است که شبهه را
بران راه نیست و ابو هریره اگر چه بیشتر از غلو فتوی بدان خلاف آن میگفت اما از آن رجوع
کرده و در روایتی آمده که ابو هریره رجوع نکرده و لیکن ضعیف است و خطابی گفته مرا
آن منسوخ است **تنبیه** در احادیث صحیحه آمده که صبح جنب بود آنحضرت از غیر احتلام پس صحیح
کرد الحدیث بعضی مردم از اینجا استدلال کرده اند که احتلام برای حضرت جایز است و لا
استثنا کردن آنرا فایده نبود و قرطبی گفته صحیح آنست که احتلام برای حضرت جایز نبود چه
احتلام از شیطان است و آنحضرت از آن معصوم بود مراد با احتلام در حدیث رویت انزال

صوم افضل است با افطار یا هر دو برابرند امام ابو حنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه رحمهم الله علیهم بر آنند کره

میگوید در مذاهب

گفت مروان بسوگند میدهم ترا الخ کرا بو هریره را این زمین یا آنکه غالبا مروان از ابو هریره رسانیده

نه دید مر چیزی در خواب و این نیز از شیطانست و آنحضرت از آن معصوم بود مراد با حتلام دیدن حرج
دو نیته انزالست از جهه مر چیزی بلمس یا نظر یا استمنا پس نیز بر عدم جوازست یعنی غسل این صوم
از جماع بود نه از احتلام زیرا که احتلام در حق وی جایز نیست والله اعلم و در ایام صیام نقل کرد
امهات مومنین کردی چنانچه بخاری و مسلم و موطا و ابو داود و ترمذی از عایشه آورده اند
که گفت تحقیق بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که تقبیل میکرد و مباشرت میکرد و بود وی صایم و بود
وی بود که مالک ترین شما ارب خود را یعنی حاجت خود را و در روایتی مر نفس خود را یعنی از حیز اختیار
در جماع و این حدیث بروایات متعدده و الفاظ مختلفه آمده و در بعضی روایات آمده بود مومن و کی
صایم بود و در بعضی روایات آمده که تقبیل میکرد و ملامست میکرد عایشه را و در روایه ابو داود
که تقبیل میکرد و میمکید زبان او را در دهان خود و در حدیث لفظ مص واقع شده که بمعنی مکیدن
است و گفته اند که در اسناد این ضعف است والله اعلم و در روایة ابی داود آمده که عمر بن الخطاب
رضی الله عنه تقبیل کرد روزی زن خود را پس بیامد نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم و گفت از کاری کردم امروز
یا رسول الله کاری عظیم را که زن خود را بوسه کردم امروز یا زن خود تقبیل کردم امروز و او و من صایم بودیم
فرمود آنحضرت آیا اگر مضمضه کنی و صایم باشی چیست گفتم هیچ باک نیست از این فرمود پس تقبیل نیز
حکم دارد و ترمذی گفت که در این باب حدیث از عایشه و عمر بن الخطاب و حفصه و ابی سعید و ام
سلمه و ابن عباس و انس و ابی هریره آمده و اختلاف کرده اند اهل علم از صحابه و غیرهم در قبله
صایم پس رخصت کرده اند بعضی مر پیرانرا و جایز نداشتند مر جوانانرا از ترس آنکه مبادا سلامت نماند مر او را روزه
مباشرت نزد ایشان سخت تر است از آن و بعضی گفته اند که قبله نقص اجر میکند نه فطر
صوم و گفته اند که صایم چون مالک نفس خود بود روا است او را تقبیل و اگر اعتماد و امن نباشد
بر نفس خود روا نیست تا سلامت ماند و قول سفیان ثوری و شافعی اینست انتهی و در حدیث
ابی داود آمده است از ابی هریره آورده که مردی سوال کرد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم از مباشرت
صایم پس رخصت کرد مر او را و دیگری آمد و پرسید پس نهی کرد او را ناگاه دیدند آنکه رخصت او را
کرد پیر بود و آنکه نهی کرد جوان بود و سیوطی در جمع الجوامع ابن داود زیاده تقبیل آورده و روایه
ابن النجار از ابی هریره و از عایشه نیز مثل این آورده و در حدیثی میگوید که لا بأس است قبله
مباح است بوسه کردن و تقبیل کرا هیز باشد بر نفس خود جماع را و انزال را و مکروه است چون امین
نباشد زیرا که قبله از اینها سفر طریق نیست و توانند که موان منفی کرد و دو دها قبیه مرد دهات امن

بعض ازواج خود را و حال آنکه وی صایم بود و لبس خنده کرد عایشه و در روایتی آمده که تقبیل میکرد

ذاتش معتبر باشد و مباح نزد و زن در عدم امن عاقبتش معتبر بود مکروه باشد و شافعی
علی الاطلاق در مرد و حال اصباح گوید و مباشرت مثل تقبیل است بظاهر روایه و مروی است از امام
محمد که مکروه است مباشرت فاحشه که خوف فتنه شود و نووی گفت لیس است انتهی و نسبت اباحت
مطلقا بشافعی علی الاطلاق در مرد و حال اصباح گوید و مباشرت فاحشه که خوف فتنه کند خلاف
تصریح ترمذی است و در مواهب لدنیه گفته که مذهب شافعی و اصحاب وی آنست که قبله
نیست بر کسی که تحریک شهوت وی نکند و لیکن اولی ترک اوست و بر آنکه تحریک شهوت وی کند
حرام است در حق وی علی الاصح عند اصحابنا دیگر پوشیده نماند که عبارت لا بأس غالب
وی دلالت است که خلاف آن نوع اولویت و استحباب باشد و لیکن مکروه نبود پس مولوی
این باشد که قبله نزد امن مکروه نبود و لیکن اولی خلاف است و مذهب امام مالک و شافعی
نیز چنین است کامر یعنی مطلق نهی از آنها نیز واقع شود نزد ایشان خلاف وی و در موطا
که ابن عمر نهی میکرد از قبله و مباشرت صایم را و سعید بن المسیب از عمر بن الخطاب روایة کرده که
وی نهی میکرد صایم را از تقبیل و میفرمود نیست مر احدی را حفظ الخ و بعضی گویند
رسول خدا صلی الله علیه وسلم رواه ابن ابی شیبه والطبرانی فی الصغیر والدارقطنی فی الا
و ابن راهویه و ابن ابی شیبه و بزار و بیهقی و غیر ایشان آورده اند که عمر بن الخطاب گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در منام دیدم که بجانب من نگاه نمیکند گفتم یا رسول الله چه چیز کرده ام که
بجانب من نگاه نمیکنی فرمود آیا نیستی تو که بوسه میکنی در حالت صوم گفتم سوگند بخدای
که فرستاده ترا به حق که بعد ازین نکنم انتهی و وجه تطبیق همان است که در
عدم امن حرام است ظاهر الحال ... رضی الله عنه ... واقع شده باشد
یا تا دیده است ... ابن الهمام ... لک
میکند که تقبیل امرءه مفطر صایم است ... میگوید در حدیثی که ابن عمر
روایت کرده که سئل ... قبل امرءته بوسه کرد
خود را در حالیکه صایم بود ... رسول خدا
صلی الله علیه وسلم قد افطر ... و بحری
و کسی با کفش ان طعام خورد ... ان الله هو
الذی اطعمه و سقاه ... خدای تعالی خود ... و این حدیث را

الصغیر

بخاری و مسلم و ترمذی و ابو داود بالفاظ مختلفه از ابی هریره روایت کرده اند و گفت ترمذی در
باب حدیث از ابی سعید و ابی اسحق غنوی نیز آمده و حدیث ابی هریره حسن و صحیح است
و گفت ترمذی بر این است عمل نزد اکثر از اهل علم و مالک بن انس میگوید که اگر در روزه
رمضان بنسیان بخورد بر وی قضا لازم کرده و مصنف اشارت کرد بتقلید حدیث و علت
آن بقول خود و این بخورد بر و ناسیدن را نیز که خود نا بیند بنا بر واشتی بجهت عدم تعدی
بر صیام بقصد و اختیار اگر چه در اینجا شعور و حکم نداد بخورد بر و ناسید نیز داد در عبارت
خالثکم اما چون شعور بصوم ندارد در عدم علم و اختیار بنقض صوم هر دو حال یک
یکسان است و نزد ما فرقی نیست میان صوم فرض و نفل خلافاً لمالک فی النفل و اگر خطا
بخورد و یا ناسا مدهوش باطل کرد و چنانچه در حال که مضمضه میکرد آب بحلق
فرو برفت نزد شافعی اینجا نیز باطل نشود و در رمضان حجامت کرد چنانچه در صحیحین
از ابن عباس رضی الله عنهما آورده که گفت حجامت کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و حال آنکه
وی محرم بود و حجامت کرد و حال آنکه صایم بود و ابی داود و ترمذی حجامت کرد رسول الله
صلی الله علیه و سلم و حال آنکه وی محرم بود و حجامت کرد و حال آنکه وی صایم بود و در روایتی
حجامت کرد و حال آنکه وی صایم و محرم بود یعنی جامع بود در میان هر دو صفت و نیز بود
در روایت ابی داود از ابن ابی لیلی و او از یکی از اصحاب آورده که آنحضرت نهی فرمود از حجامت و
وصال بصوم را در جهت ابقای بر اصحاب و بخاری آورده که پرسید شد انس بن
مالک را که مکروه میدانستید حجامت را در عهد رسول خدا صلی الله علیه و سلم صایم را
گفت لا مگر از جهت ضعف و در روایت ابو داود آمده که گفت انس نبود مکروه میداشتیم حجامت
را مگر از جهت مشقت و در روایت ابی داود آمده که گفت انس مکروه میداشتیم حجامت
از جهت جهد و مشقت نفس و ضعیف کردن تا ضعیف و بیم اطاق نشود و باعث بر
افطار کرده و در حدیث ترمذی از ابی سعید و ابو داود از ... آمده که سه چیز
که نفطر نمیکند روزه دار را قی و احتلام و حجامت و حکمتی آن است که اگر خود قی کند و برآید
مبطل نیست و اگر شخص بتکلف قی کند ناقض است خواه ملأ فم باشد و یا نه مذهب
امام اعظم ابو حنیفه بروایت امام محمد همین است و نزد امام ابو یوسف در صورت تکلف
ملاء الفم شرط است ... در اینجا متمسک اند بحدیث ابو داود و ترمذی از ابو هریره

در روایة

یعنی مادر وزه دار درم

این معنی صریح آمده و قول ابن عمر چنانچه که در موطا آورده نیز همین است و مثنی آمد از ابی
زد ابی داود و ترمذی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم قی کرد پس افطار نمود و همین تفصیل
خواهد بود والله اعلم این کلام در ترقیه تقریبی بود سخن اینجا در حجامت است پس بدانکه
جمهور علما بر آنند که حجامت نفطر صوم نمیکند و مکروه نیست مر صایم را مگر از جهت خوف
جهد و طریان ضعف و مذهب امام ابو حنیفه و مالک و شافعی رحمه الله علیهم همین است
و از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بعضی اصحاب مثل سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن
عمر و زید بن ارقم و ام سلمه رضی الله عنهم نیز همچنین منقول است و آورده اند که نزد عایشه
حجامت میکردند و نهی نمیکرد و مذهب امام احمد و بعضی دیگر از اهل علم مثل عبد الله بن
المبارک و اوزاعی و اسحق و ابی ثور آن است که حجامت موجب افطار است حاجم و محجوم را
و واجب است قضا بر ایشان و عمل بعضی اصحاب نیز بر این بود چنانچه ابو موسی اشعری
که اگر در رمضان حجامت کردی در شب کردی و بعضی علما ابن عمر را نیز در آخر همچنین
نقل کرده اند و دلیل ایشان حدیثی است که ترمذی از رافع بن خدیج و ابو داود از شداد
بن اوس روایت کرده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم افطر الحاجم و المحجوم و نیز ابو داود
از ثوبان رضی الله عنه آورده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در هشتم رمضان به بقیع
آمد گرفته بود دست مرا و در دست مبارک خود پس مردی را دید که حجامت میکند فرمود افطر
الحاجم و المحجوم و ترمذی آورده صحابی و انعام میکند و میگوید که حدیث از انس
درین باب آمده و این حدیث رافع بن خدیج صحیح تر آنها است و بعضی حدیث ثوبان و شداد
بن اوس را صحیح تر از آنها گفته اند و گفته که قومی از اهل علم از صحابه و غیرهم حجامت صایم
را مکروه داشته اند و قایل است به این عبد الله بن المبارک و احمد و اسحاق و گویند که
واجب است بر وی قضا و از حسن بن محمد زعفرانی نقل میکند که شافعی میگفت روایت
کرده شده از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که حجامت کرد و حال آنکه وی صایم بود و نیز روایت
کرده شده که گفت افطر الحاجم و المحجوم و من هیچ یکی از این دو حدیث را ثابت نمیدانم
نشد پس اگر از حجامت پرهیز کند صایم محبوب تر است نزد من و اگر حجامت کند نمیگویم
که افطار کرده و میگوید که چون شافعی در بغداد بود اینجا میگفت و چون در مصر آمد
میل برخصت کرده و در حجامت کردن باکی ندید و احتجاج کرد که پیغمبر صلی الله علیه و سلم

وی صایم بود

کرد در حجة الوداع و حال آنکه گفته اند اینجا کلام ترمذی تمام است و در فتح الباری میگوید که شافعی
در بیان اختلاف حدیث نقل میکند که حدیث ابن عباس که در احتجام آنحضرت آمده اثبت و
ارجح است از روی اسناد و با وجود آن اگر پرهیز کند یکی از حجامة محبوب تر است نزد
من از جهت احتیاط و قیاس موافق حدیث ابن عباس است یعنی از جهت آنکه محجوم چیزی از درون
بیرون برمی آید نه از بیرون بدرون میرود و ناقض صوم این است و نیز حجامت موجب ضعف و کسر
شهوت و موافق مصلحت صیام است مگر جماع که سبب اجتناب است از آن ثابت شده و حجم
علی است و این محفوظ است از صحابه و تابعین و عامه اهل علم عدم افطار است بحجامت
انتهی و بخاری در ترجمه باب میگوید که حسن بصری گفت افطر الحاجم والمحجوم پرسیدند
عن النبی صلی الله علیه وسلم یعنی این را از پیغمبر صلی الله علیه وسلم میگوئی گفت نعم پس گفت
والله اعلم و علماء مذهب امام احمد در تصحیح حدیث افطر الحاجم والمحجوم و تائید و نصرت
مذهب خود بمعقول و منقول کلامی مبسوط دارند گفته اند که ثابت شده از حضرت مصطفی صلی الله
علیه وسلم افطر الحاجم والمحجوم و آنچه بعضی رسیده است از ابن عباس آنست که حجامت
کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و وی صائم محرم بود و فی حجة [illegible] محرم بود و چون محرم بود مسافر
بود زیرا که احرام در اقامت از آنحضرت هرگز مروی نشده است و مسافر را افطار شده
جایز است حجامت بجهت آن بود و تواند که عذری دیگر در افطار داشته باشد و در بعض تحقیق
بعضی روایات از ابن عباس آمده که حجامة کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از دردی
که یافته بود و نیز آمده که آنحضرت کسی را طلب کرده حجام فرستاده که در وقت غیبوبت
شمس بیاید پس ظاهر آنست که حجامة در شب بود و تاویل قول ابن عباس که گفت وهو صائم
یعنی وهو فی شهر رمضان و با وجود این احتمالات اگر صحیح نیز است دلالت الزام نشود
و بر تقدیر نفی احتمالات روایات حدیث افطار اکثر است از روایات احتجام و بر تقدیر
تساوی حدیث ابن عباس فعل است و این حدیث قول و قول مقدم است بر فعل از جهت احتمال
خصوصیت در فعل و بر تقدیر عموم لابد است از قول بنسخ احد الحدیثین و چون حدیث
ابن عباس موافق حکم اصل است لانه مستمر ابدا از نسخ وی پیدا نشده اصل آنکه و یکبار در نسخ
افطر الحاجم والمحجوم مسلم مخالفه اصل است و باز بعد وجهی دیگر این قول مخالف
اصل است و در مذهب امام احمد احتجام در ساق و قفا یک حکم دارد در خروج دم نیز شرط است

میگویند که دوازده صحابی این را بطرق متعدده روایة کرده اند و ابن خزیمه که او را امام الائمه در حدیث میگویند

و در قصد

و در فصد دو روایت است انتهی و نیز دلیر ثالث این حدیث ماول است بآنکه مراد بافطار تعرض
بافطار و قرب وقوع در ورطه اوست اما حاجم از جهت آنکه وی با مص نیست از وصول چیزی
از دم در جوف بمکیدن محجم و کشیدن آن و اما محجوم از جهت عدم امن از طریان ضعف و ناتوانی و لحوق
افطار بمعنی الظن متوقع الوجود بود آن را بحکم متحقق الوقوع داده و گویا معنی افطار کرد حاجم و محجوم آنست
که نزدیک است که افطار کنند و نیز چون حجامت امری مکروه بود و ارتکاب مکروه در عبادة موجب نقصان
گویا که فعل با ارتکاب آن حکم عدم و فساد دارد پس معنی افطار کرد یعنی ارتکاب مکروه نمودند
و ابن حزم گفته است که افطر الحاجم والمحجوم صحیح است ولیکن با حدیث صحیح از ابی سعید مالم
آنحضرت رخصت کرده در حجامت مر صایم را پس واجب شد اخذ بآن زیرا که رخصت بعد
از عزیمت می باشد پس دلالت کرد بر نسخ فطر بحجامت خواه حاجم بود یا محجوم انتهی و در فتح الباری
میگوید که حدیث ابی سعید را نسائی و ابن خزیمه و دار قطنی روایت کرده اند و رجال وی
ثقات اند و اول که مکروه پنداشته شد حجامت برای صایم آن بود که جعفر بن ابی طالب حجامت
میکرد در حال صیام پس بگذشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر وی و فرمود افطر هذان
این دو شخص و احادیث دال است بر کراهت حجامت که گذشت پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم
افطر الحاجم والمحجوم نسبت بخصوص آن دو شخص بود بجهة امری دیگر که از ایشان صادر بود نه از
حجامت در این حدیث جز به سبب که نص بود بر آنکه افطار از جهت حجامت بود و بعضی گفته اند
که غیبت میکردند در حالت غیبت و کراهت آن خود احادیث و اقسام شده است اینجا تعیین
بود و این هر دو توجیه بعید است کما لا یخفی و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نهار صیام سواک
کردی و احمد و ابو داود و ترمذی و بخاری در ترجمه باب از عامر بن ربیعه آورده اند که
گفت دیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که سواک میکرد در حالت صوم چندانکه
از حد و احصا بیرون بود و نیز فضائل سواک که در احادیث واقع شده شامل است تمام
و غیر صایم را و نیز بخاری از ابن عمر در ترجمه باب آورده که گفت سواک کند صایم در اول نهار
و آخر آن و مذهب امام ابو حنیفه همین است و امام مالک نیز بر این است و نزد امام شافعی
سواک بعد از زوال مکروه است مر صایم را و تمسک ایشان بحدیث خلوف فم الصایم
الحدیث و ترمذی گوید که مذهب شافعی عدم کراهت در اول نهار و آخر آن و نزد احمد و اسحق
مکروه است در آخر نهار خواه خشک بود و خواه تر و در آخر خواه بآب تر بود و یا بر آب

اجرو تو لیاسه

نقل خود بیان رخصت و نسخ وجه و کراهة آن فرمود انتهی و بعضی گفته اند که قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم

و نزد بعضی مسواک بچوب تر صائم را مکروه است و در مضمضه و استنشاق مبالغه
و در وضو مجرد غسل با وجود استحباب آن در غیر حالت صوم و در نفقه گفته اند که اگر غسل
جنابت نبود باید که وقت افطار مضمضه و استنشاق و غرغره که سنت است در غسل بجا آرد
کند و در نفی از مسواک کرد بر روی سرمه کشیدن در رمضان حدیثی ثابت نشده و چون نفی
از آنها در رمضان ثابت نشده و سنت و استحباب آن خود مطلقا ثابت شده در رمضان نیز
ثابت باشد بحال امساک بخود معلوم شد و در اکتحال نیز ترمذی از انس آورده که مردی بخدمت
رسالت صلی الله علیه وسلم آمد و گفت چشم من درد می‌کند آیا سرمه بکنم و حال آنکه من صائم
فرمود نعم مباح است بکن و می‌گوید که در این باب حدیثی از ابی رافع نیز آمده و می‌گوید اما
حدیث انس اسناد او قوی نیست و صحیح نشده از آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در این باب چیزی
و اختلاف کرده اند اهل علم در سرمه کشیدن صائم بعضی مکروه داشته اند و قول سفیان ثوری و ابن
المبارک و احمد و اسحاق این است و بعضی رخصت کرده اند و قول شافعی این است انتهی و مذهب
امام ابو حنیفه نیز همین است و مصنف می‌گوید که در کتاب بیهقی در باب اکتحال وارد حدیث
شاهد می‌کند اثبات اکتحال رسول الله صلی الله علیه وسلم و هو صائم در سرمه کشیدن آنحضرت بحال
آنکه روزه دار بود این حدیث را در جامع الاصول از انس بن مالک روایت کرده ابو داود بلفظ کان
یکتحل آورده و الحق حدیثی ثابت نشده است که سنت مر آنحضرت را بود که سرمه در شب وقت
نوم می‌کرد فعل آن در روز خصوصا در رمضان استبعادی دارد مگر آنکه برای بیان جواز
باشد و الله اعلم و یک حدیث آنکه در باب نهی از سرمه کشیدن روزه دار این جزو حدیث
است و تمام حدیث این است که ابو داود از عبد الرحمن بن نعمان بن معبد بن هوذه
از پدر او از جد او آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم امر می‌کرد با اثمد نزد نوم و گفت لیتقه
الصائم و گفت ابو داود که یحیی بن معین مرا گفت این حدیث منکر است و می‌گوید که این هر دو
حدیث ضعیف است احتجاج را نشاید و در باب اکتحال لا اثباتا و لا نفیا چیزی صحیح نشده
و الله اعلم **فصل** در روز قبله عادت شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم در روزه
نفل یکسان نبود و هیچ کدام از صوم و افطار دائم نبود گاه چندان پیاپی روزه داشتی که
صحابه گمان می‌بردند که دیگر افطار نخواهد کرد و گاه چندان پیاپی افطار کردی بیست که
از عادت بود که گمان می‌بردندی که دیگر روزه نخواهد داشت و در بعضی نسخ لفظ صمت و هو الظاهر

فرمود لیتقه الصائم یعنی باید که پرهیز دارد از آن یعنی از سرمه روزه دار

الموافق

الموافق للفظ الحدیث و لیکن هیچ ماه از روزه خالی نگذاشتی و همچنان نبود که تمام ماه افطار کند هیچ
آنچنین نبود که تمام ماه را روزه دارد الا ماه رمضان و در صحیحین و غیرهما در این باب احادیث
طول و متعدده و الفاظ مختلفه آمده و در حدیث انس آمده که نبودی که بینی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در ماه صائم مگر آنکه می‌دیدی او را صائم و نمی‌خواستی که بینی مفطر مگر آنکه
می‌دیدی مفطر و نمی‌خواستی که بینی او را در شب مصلی مگر آنکه می‌دیدی و نمی‌خواستی که بینی
نائم مگر آنکه می‌دیدی نائم یعنی گاه تمام شب کار نماز کردی و گاه بعضی شب و در بعضی
و خواب می‌گذرانید آنکه گاه چندین شب پیاپی تهجد کردی و چند شب دیگر که تنها
در خواب بودی چنانچه در روزه که چند روز پیاپی روزه دار بودی و چند روز دیگر پیاپی افطار
کردی و این سه ماه یعنی رجب و شعبان و رمضان که معلوم که عادت شریف و وقف بتشریع
این نیست که باید روزه دار بود در این چیزی از فعل و قول آنحضرت و صحابه و تابعین و اثر سنت
بلکه در صحیح از عایشه آمده که ندید آنحضرت صلی الله علیه وسلم که روزه داشته باشد
تمام از آنکه در رمضان مگر ماه رمضان و در رجب روزه داشتن و نهی فرمود صحیحین
در صوم رجب آمده آنست که عثمان بن حکیم گفت پرسیدم سعید بن جبیر را از صوم رجب گفت
شنیدم ابن عباس را که می‌گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که روزه می‌داشت تا آنکه می‌گفتیم
که هرگز افطار نخواهد کرد و افطار می‌کرد تا آنکه می‌گفتیم که هرگز روزه نخواهد داشت و از
حدیث چیزی در خصوص صوم رجب معلوم نشد و نه نهی و نه امر یعنی حکم او حکم سایر
شهور است هم روزه مباح است و هم افطار می‌کرد و معلوم شد که هیچ شهر از شهور روزه
خالی نداشتی این را نیز نگه باشد و حکم خاص بر وی معلوم نیست و در مواهب لدنیه مذکور
که بعضی شافعیه گفته اند که وی افضل است از سایر شهور یعنی برای صیام نقل و تضعیف کرده این
قول را نووی و غیر وی از محققین مذهب شافعی و گفته اند که معلوم نشده است که وی صلی الله
علیه وسلم روزه داشت ماه اشهر حرم و رجب یکی از آنهاست و این نیز صریح نیست
و در محرم که یکی از شهر حرم است صریح آمده که صوم المحرم و از ابی داود از عبد الله
بن عمر رضی الله عنهما آورده که پرسیده شد از او که آیا روزه داشت رسول خدا صلی الله علیه
وسلم در رجب گفت نعم و تشریف می‌کرد او را یعنی تشریف می‌دانست او را و نیست و روزه می‌کرد
و از ابو قلابه آمده که در بهشت قصری است برای روزه داران رجب و بیهقی گفته که ابو قلابه از

حکم روزه داشتن ... از حضرت ابن عباس ... صوم رجب ... در سنن ابن ماجه ... رسول خدا صلی الله علیه وسلم

اکثر تابعین است و نه آنکه مراد آنحضرت ربیع و ثبوت ما بین الحجتین نکوید انتهی و عجب از
مصنف که ذکر صوم شعبان نکرد و حال آنکه در احادیث صحیح آمده که عایشه میگوید که ندیدم
من آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بیشتر روزه دارنده در هیچ ماهی مگر شعبان رواه البخاری
وسلم و در روایتی دیگر آمده که روزه میداشت در شعبان مگر اندکی ازان بلکه روزه میداشت
در تمام آن و در حدیث روایت ابی داود آمده که محبوب ترین ماهها نزد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم که دران روزه میداشت شعبان بود پس متصل میساخت او را برمضان و در
روایت نسائی آمده که روزه میداشت شعبان را الا اندکی شعبان را و در روایتی دیگر روزه میداشت
شعبان را مگر اندکی را ازو و در روایتی دیگر روزه نمیداشت دو ماه پیاپی مگر شعبان و رمضان
و میگوید که ابن المبارک گفته که جایز است در کلام عرب که چون بیشتر ماه روزه دارد گویند
فلان تمام ماه روزه داشت چنانچه گویند فلان تمام شب قیام میکند و نماز میگذارد و حال
آنکه در شب طعام خورده و بکار دیگر مشغول شده انتهی و بالجمله اگر باید گفت که حکم کل داشتن
عادة عرب نیست و در مجاز و ارتکاب آن جهت مبالغه با وجود تفسیر بروایتی دیگر که وارد شده اکثر و اقل
شده مر آنرا و صحیح آنست که هیچ ماهی را تمام روزه نمیداشت مگر رمضان را والله اعلم و حکمت
در اکثار صوم شعبان از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعضی گفته اند که کاه کاهی سه روز از ماه
کرده هر ماه میداشت و مانعی از سفر و غیره پیدا میشد پس آنرا جمع میکرد و در ماه شعبان
قریب صوم میداشت و در بعضی حدیث ضعیف نیز از طرف روایت
کرده اند و بعضی گویند که از جهت تعظیم رمضان میکرد و در این باب نیز حدیث آمده ولیکن
آن ضعیف است و اولی آنست که در حدیث دیگر آمده که صحیح تر ازین احادیث است و از نسائی
و ابوداود و ابن خزیمه از اسامه بن زید روایت کرده اند که گفت گفتم یا رسول الله نمی بینم
ترا که روزه میداری در هیچ ماهی چنانکه در ماه شعبان فرمود این ماهی است که غافل اند مردم
ازان در میان رجب و رمضان برداشته میشود در وی اعمال بدرگاه رب العالمین پس دوست
میداشتم که برداشته شود عمل من و من دوست میدارم که نوشته شود عمل من و من روزه
دار باشم و از احادیث دیگر ظاهر میشود که این نوشتن در شب نصف شعبان است و آن
در تمام شعبان میکرد و بعضی گفته اند که کثرت صیام در شعبان جهت تمرین و اعتیاد و استعداد
صیام رمضان است تا در آمدن رمضان زیاده مشقت و کلفت نشود و بهتر ازان لذت استعمال

حلاوت صوم یافته شد والله اعلم و بر تقدیر کثرت صیام شعبان معارض میشود بنهی که
واقع شده است در تقدیم رمضان بصوم یوم او یومین و همچنین بنهی که واقع شده است
از صوم نصف ثانی شعبان زیرا که نهی در حق کسی است که آن ایام در اواخر ایام عادت صیام وی نباشد
سلم از ابوهریره آورده که تقدیم نکند رمضان را بروزه یک روز یا دو روز مگر مردی که عادت
بوده که روزه میداشت پس گو بدارد آنروزه را و ترمذی نیز از ابوهریره رضی الله عنه آورده که پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم فرمود تقدیم نکنید شهر رمضان را بصیام مگر آنکه موافق صومی باشد
که عادت داشته یکی از شما پس نهی در حق کسی است که اصلا در شعبان روزه نمیداشت و چون نزد
نزدیک رمضان شروع در روزه کند و ایضا نفی بعضی نهایات که و کثرت صوم شعبان مذکور شده
منافات دارد والله اعلم و در سته شوال المعروفه که صیام آن شش روز با رمضان برابر صیام
دهر است رواه مسلم والترمذی و ابوداود و عن ابی ایوب الانصاری رضی الله عنه و وجه
ظاهر و مشهور است ولیکن بعوض می نماید که برابر صوم دهر بتضعیف خواهد شد که تمام
برانند تضاعف الا دهر لکن بایست که بر صوم تمام آن سال کرده و در بعضی بیش از ثواب دهر
غیر حدیث آمده که گفت کسی که روزه داشت رمضان را و شش روز دیگر پس از فطر حاصل
او را روزه تمام سال و عن جابر بالجمله فلا عبرة لها رواه ابن ماجه و مشهور است که مباح دارد
در مذهب مالک تفریق کند بهتر است و عدم تقید افضل و تتابع ثبوت صحابه چنانکه در فقه
مذکور است و در روزه عاشورا البته دانستی چنانکه در حدیث نسائی از حفصه رضی الله عنها
که چهار چیز بود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترک نمیداد آنها را صیام عاشورا و عشر ذی الحجه
و سه روز از هر ماه و دو رکعت پیش از فجر و مراتب روزه عاشورا است افضل و اکمل آنست که روز
نهم و دهم و یک روز پس از آن را بدارد و بعد از آن مرتبه دوم آنکه نهم و دهم را بدارد و مرتبه سوم آنکه
دهم را تنها اقتصار نماید بدانکه عاشورا بمد و قصر و عاشورا نام روز دهم از ماه محرم است و بعضی
وهم کرده اند که نام روز نهم است و برای تصحیح روز نهم بعاشورا تکلف کرده و از اظماء ابل اخذ
نموده اند زیرا که عرب بعضی از اوراد آب دادن شتر نیز قرار داده اند که آن را در ورد خوانند و یوم
ثالث را از ایام ورود ربع خوانند باین حساب روز نهم عشر باشد و منشا این وهم حدیث
ابن عباس است که مسلم آورده که حکم ابن اعرج گفت آمدم بر ابن عباس و پرسیدم او را که
خبر ده مرا از صوم عاشورا پس گفت ابن عباس چون هلال محرم را ببینی شمار کن و صبح کن

روز تاسع در حالتی که روزه داری گفتم آیا روز نهم میداشت محمد صلی الله علیه وسلم درین روز گفت نعم
گفت نعم امام نووی میگوید که این تصریح است از ابن عباس که مذهب وی آنست که عاشورا
نام روز نهم است واین سخن محل نظر است زیرا که از آنچه بصریح معلوم میشود از کلام
ابن عباس امر بصوم یوم تاسع است وآن در دست آمدن با روز عاشر وتعیین روز عاشورا را
برظهور وشهرت علم سایل گذاشت که آن یوم عاشر است پس ارشاد کرد سایل را بصوم
یوم تاسع با وی وخبر داد بفعل رسول بنا بر عزم وی صلی الله علیه وسلم در سال آینده
بر آن بمنزله فعل چنانچه بیاید ودر حدیث بخاری ومسلم وموطا وابی داود وترمذی
از عایشه آمده که قریش در جاهلیت روزه عاشورا میداشتند وبود رسول خدا صلی الله
علیه وسلم نیز میداشت وگفته اند که شاید قریش روزه عاشورا را استناد بکردند بتلقی از
شرع سالف باشد ولهذا تعظیم میکردند اورا وکسوت می پوشانیدند در وی کعبه معظمه
را واز عکرمه آورده اند که گفت گناهی کرده بودند قریش در جاهلیت وعظیم شد آن
در دلهای ایشان پس گفتند که ایشان را روزه عاشورا تا کفارت آن شود کذا فی فتح الباری
ودر صحیحین از ابن عباس آمده که چون آن حضرت صلی الله علیه وسلم بمدینه آمد یهود را
دید که درین روز روزه میدارند پرسید که این چیست گفتند روزی صالح وعظیم است
که نجات داد درین روز خدای تعالی موسی وبنی اسرائیل را وغرق کرد فرعون وقوم اورا
پس بشکرانه نعمت روزه داشت موسی در وی وامر کرد پیروان پس ما نیز روزه میداریم
پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ما نزدیکتر ودوستر وحق تریم بموسی علیه السلام
از شما پس روزه داشت آنحضرت وامر کرد بدان ودر اوایل اسلام موافقت یهود محبوب
میداشت در آنچه نهی کرده نشد با آنکه صوم این روز پیش از آن نیز میداشت وگفته اند که
مگر علم آنحضرت بصدق این خبر از یهود بوحی یا بتواتر بود یا خبر دادن جماعه که باسلام
در آمده بودند از علمای ایشان مثل عبد الله بن سلام رضی الله عنه وامثال وی والاخبار بود
ودر روایات آمده که مستقبل بنود وبعد از آن امر کرد بصیام عاشورا چون صیام رمضان
فرض شد فرمود هر که خواهد روزه عاشورا بدارد وهر که خواهد ندارد وکسی را ازو منع نکند
در حوالی مدینه بران واین ظاهر در آنست که صوم عاشورا در اول فرض بود وبعد از نزول آیت
رمضان فرضیت آن ساقط شد چنانکه مذهب حنفیه وبعضی شافعیه است وبعضی ازیشان گویند

که صوم عاشورا همیشه سنت ومستحب بوده که هیچ وقت فرض نبوده وبعد از فرضیت رمضان تاکید استحباب آن رفت
واصل استحباب بحال اولی باقی ماند واین قول بعید محض است اول آنست تا آنکه تاکید آن
حضرت در روزه صوم دایما مروی است وبعد از فتح مکه چون شوکت اسلام قوت گرفت وامر آن
آنها با فتح مخالفت اهل کتاب را محبوب داشت وخواست که اظهار مخالفت ایشان کند وترک
تشبه بایشان نماید در افراد وتخصیص یوم عاشر بصیام وفرمود که اگر سال آینده در یابم روزه
دارم یوم تاسع را یعنی ضم کنم او را با صوم یوم عاشر وحدیث مسلم که از ابن عباس آورده که
گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وسلم این روزیست که یهود ونصاری آنرا تعظیم میکنند فرمود
سال آینده انشاء الله تعالی روزه دارم روز نهم دلالت کند بر آنکه عزم ونیت روزه تاسع ازجهت
مخالفت اهل کتاب است نه ازجهت آنکه بعضی توهم کرده اند که بجهت احتیاط در یافت یوم عاشورا
چه این سخن مبنی بر احتمال اشتباه یوم تاسع است بعاشورا ومحقق شد که آن صحیح نیست ودر
روایت احمد وبزار از ابن عباس نیز آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود روزه دارید
روز عاشورا ومخالفت کنید در وی یهود را وروزه دارید پیش ازوی روزی یا بعد ازوی
روزی را واین حدیث دلالت کند بر آنکه عاشورا نام روز نهم نباشد پس مراتب صوم عاشورا
سه باشد چنانچه مصنف گفت ولیکن در صیام تاسع وعاشر احادیث بسیار است ولهذا
صیام عاشر وحادی عشر را هرچند درین صورت نیز مخالفت یهود ظاهر شود از مرتبه
ساخت وقول امام که گفت واما داشتن روز نهم مجرد نیست نبود در قوت مرتبه قول بعضی از
علما ذکر کرده اند که غرض مخالفت اهل کتاب است واین حاصل میشود بیکی ازین دو امر
یا بنقل عاشر بتاسع یا بصیام هردو کذا فی المواهب یعنی اگرچه غرض مخالفت اهل کتاب است واین
حاصل میشود بیکی ازین دو امر ایشان اما اصل روزه عاشورا باید با ضم اظهار مخالفت
ونیز اشارت رفت برد قول کسی که عاشورا نام روز نهم گوید کما لا یخفی واما روز عرفه که
روز نهم است از ذی الحجه روزه در وی فضل تمام دارد وبلکه فاضلتر است از صوم روز
عاشورا چنانچه در صحیح از ابی قتاده آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم صیام روز
عرفه کفارت دو سال میکند سال گذشته وسال آینده وصوم یوم عاشورا کفارت سال گذشته
میکند گفته اند که این بجهت آنست که یوم عاشورا منسوب بموسی علیه السلام است وصوم آن
در اصل از شریعت اوست ویوم عرفه منسوب بمحمد صلی الله علیه وسلم وصوم وی از شریعت

[illegible] تاسع

مطهر باو نیست ولیکن عادت شریف این بود که اگر در حج بودی افطار کردی تا بود برای دعا قوی
و کوشش در ان و دیگر از این بهر اظهار کردی چنانچه ابو داود و از ابو هریره و بخاری و مسلم
از میمونه رضی الله عنها آورده که مردم شک آوردند نزد وی از صیام روز عرفه پس فرستاد
میمونه شیر دوشیده برای آنحضرت و واقف بود در موقف پس بنوشید و مردم نظر میکردند
بسوی وی و بخاری و موطا و ابو داود و ترمذی از ابن عباس آورده که پیغمبر صلی الله علیه و
افطار کرد بعرفه و فرستاد بسوی وی ام الفضل شیر پس بنوشید آنرا و گفته ترمذی
درین باب حدیث از ابی هریره و ابن عمر نیز آمده گفت حج کردم با پیغمبر صلی الله علیه و سلم و روزه
نداشت آنحضرت یعنی عرفه را و با ابو بکر و عثمان و عمر و حدیث ابن عباس حسن صحیح
است و بتحقیق روایت کرده شد از ابن عمر که روزه نداشت ایشان و من نیز نمیدارم و امر
بدان نمیکنم و نهی نیز نمیکنم و میگوید که عمل برین است نزد اکثر اهل علم که دوست میدارند
بعرفه افطار را تا قوت یابد بدان مرد بر دعا و بعضی از اهل علم روزه بعرفه نیز داشته اند
انتهی و دیگر وجه در افطار آنحضرت صلی الله علیه و سلم روز عرفه در حج آنکه آنحضرت صلی الله
علیه و سلم در حج مسافر بوده و از مدینه آنجا رفته و افطار در سفر افضل است مطلقا نزد
بعضی و نزد وجود مشقت در حج و اجتهاد در دعا و دیگر وجه آنکه حج حضرت در روز جمعه
بود و افراد صوم جمعه چنانکه در باب جمعه معلوم شد مکروه است و دیگر آنکه در روز عرفه
اهل موقف عرفات یعنی حجاج دارند عید است از آنرو که اجتماع ایشان در آن روز
هیچ اجتماع دیگر کسان است در عیدگاه و در حدیث حضرت نبوی صلی الله علیه و سلم
چنانچه روایت کرده است از ابو داود و ترمذی و نسائی از عقبه بن عامر وارد شده یوم
عرفه و یوم النحر و ایام منی عیدنا اهل الاسلام فرموده که روز عرفه یعنی در حج و روز نحر
یعنی روز عید اضحی و روزهای منی که سه روز باشد بعد از عید اضحی است
روزهای عید ماست که مسلمانانیم و در فضل جمعه گذشت که چون در عرفات که الیوم
اکملت لکم الایة نازل شد اهل کتاب گفتند عجب است مسلمانانرا که این روز را جشن و عید
این آیت عید نگرفتند امیر المؤمنین عمر در جواب ایشان گفت که از روز جمعه و روز حج بود
یعنی یک عید چه باشد دو عید است پس معلوم شد که روز عرفه جای آن بود که عید است
و صوم در روز عید با کراهت باشد مکروه و روز شنبه و روز یکشنبه در بعضی اوقات روزه

داشتی

داشتی و غرض از این مخالفت یهود و نصاری بود و در حدیث ام سلمه بثبوت پیوسته که گفته
یعنی پرسیدند از وی ای الایام کان رسول الله اکثر ما کدام روز است که بود رسول خدا صلی الله
علیه و سلم اکثرها صیاما بیشتر روزه دارنده قالت ام سلمه یوم السبت و یوم الاحد روز شنبه و
یکشنبه انهما یوما عید للمشرکین این دو روز عید کافرانست یعنی یهود و نصاری فانا احب
ان اخالفهم پس من دوست میدارم که مخالفت کنم ایشانرا او در روزه داشتم در روز عید ایشان
و سرور نکنم و مصنف حکم بثبوت این حدیث کرده و در مواهب لدنیه این حدیث از کریب مولی
ابن عباس بروایت احمد و نسائی آورده که فرستادند مرا ابن عباس و جماعه از اصحاب پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم نزد ام سلمه تا بپرسم او را ای الایام الحدیث و گفته که در اسناد این حدیث
محمد بن عمر است و شناخته نمیشود حال وی و روایت میکند از وی عبد الله بن محمد بن عمرو وی
نیز مجهول الحال است و شاید که مصنف آنرا باسناد دیگر یافته باشد که ثابت است والله اعلم
و حدیثی دیگر از احمد و ترمذی و ابی داود و غیرهم از عبد الله بن بسر از اخت وی صماء که نام داد
آمده که از نزد حضرت صلی الله علیه و سلم روزه دارید روز شنبه و ترمذی و ابی داود و
غیرهم از عبد الله بن بسر از اخت وی که صماء نام دارد آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه
و سلم روزه ندارید روز شنبه مگر در فرض چیزی که فرض کرده شده است بر شما یعنی واجب
اگر چه نبذ باشد و اگر نیابد یکی از شما یعنی از شما چیزی که بآن افطار کند مگر پوست انگور
یا چوب درختی باید که بخاید آنرا یعنی بدان افطار کند و روزه خود را بشکند و ترمذی گفت
هذا حدیث حسن و معنی کراهت در وی آنست که افراد کند یوم السبت بالصوم یعنی روز شنبه
تنها روزه دارد چه یهود که یهود تعظیم این روز میکنند انتهی والا اگر جمع کند با روز دیگر چنانچه
جمعه با یکشنبه مکروه نبود و لهذا ابو داود ترجمه کرده باب النهی ان یخص یوم السبت بالصوم
پس معارض نبود این حدیث با حدیث ام سلمه که گذشت کذا فی المواهب اللدنیه اگر گفته
شود که تعظیم این روز میکنند بداشتن که او را عید گرفته اند و در روزه داشتن خود مخالفت
ایشانست نه تعظیم چنانکه در حدیث ام سلمه معلوم شد خواه منفرد باشد و خواه منضم
با روز دیگر خواستن جواب آنرا میتوان گفت که در انفراد روزه درین روز چنانکه بوجهی مخالفت
ایشانست بوجهی تعظیم نوعی از تعظیم نیز هست پس ضم کند بوی روز دیگر و روزه داشتن
عادت و خوی او گردد هم از آنست که روزه و ریاضت و کم خوردن که در حج این باد است از فوت شود

جهت افطار کردن او روز عرفه

و آن حضرت م

نزد وجود شکسته در وجود مشقت

شنبه عید یهود م

بود که روزه در آنها شنبه باشد نیست روزه دیگر در قول و یکشنبه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سبب روزه داشتن روز شنبه و یکشنبه م

مقصود نفی فضیلت آن صیام است وبانکه در نهی وانکار صیام دهر احادیث کثیره بطرق
متعدده در غایت کثرت وتعدد آمده کر با وجود اطلاع بران اقدام بر این عمل استوار نماید
واکر زان در حدیث کثیره بطرق متعدده در غایت کثرت واقع آمده کی با وجود اطلاع
بران اقدام بر این عمل استوار نماید واکر آن در حدیث عبد الله بن عمرو بن العاص است
کر بغایت مولع بود بقیام لیل وصیام نهار چون خبر کثرت ودوام صیام وی بحضرت رسید
او را بطلبید ونهی ومنع کرد وفرمود چشم ترا بر تو حقی است ونفس ترا بر تو حق است
وزوجه ترا بر تو حقی است هم روزه دار وهم افطار کن وهم قیام لیل کن وهم بخواب رو وی
هر چند الحاح کرد در کثرت صوم قبول نفرمود وفرمود که ترا یکروز بس است در ماهی
گفت یا رسول الله من زیاده بر آن طاقت دارم پس آنحضرت فرمود سه روز در هر ماهی
حکم صیام دهر دارد پس وی الحاح نمود وطلب زیادت کرد وگفت من بیشتر از آن طاقت دارم
پس آنحضرت زیاده میکرد وهمچنین در هر ماهی ووی همچنان الحاح در زیادت
میکرد هر بار میگفت یا رسول الله تا نهایت کار بآن رسید که یکروز صوم دارد ویکروز یا رسول الله
افطار کند که صوم داود این است وزیاده بران قطعا قبول نکرد وتجویز ننمود وفرمود هم
که صوم دهر دارد ودر روایتی صوم ابد ندارد ونه او صوم است ونه افطار روایت کرده مسلم در
وآورده اند که عبد الله بن عمرو چون پیر شد میگفتی کاشکی عمل برخصت پیغمبر میکردم صلی الله
علیه وسلم ومختار نزد اولیا بعضی نیز ظاهر مذهب ایشان این است غایة ما فی الباب توجیه
آنست که ترمذی در جامع خود میگوید که قومی میگویند که صوم دهر بر تقدیری تحقق
پذیرد که روز عید فطر وعید اضحی وایام تشریق نیز افطار نکند وهر که درین ایام افطار
کند بیرون آید از حد کراهت وصوم دهر نداشته باشد ومیگویند که همچنین مرویست
از مالک بن انس واین قول شافعی است واحمد واسحق نیز مانند آن گفته اند انتهی و
پوشیده نماند که نظر بسیاق احادیث وارده در نهی از صیام دهر ظاهر میشود که علت آن نه صیام
ایام منهیات است بلکه سبب آنجا وزیادت کلال وانحطاط قوت حق نفس واهل وعیال
واخلال در صیام وفوات وجوه مشقت وریاضت است ومختار آنست که بهترین صیام صوم
داود که یکروز روزه دارد ویکروز افطار کند وگفته اند که این سخت تر وبر ریاضت نفس تر
تر است وسلوک اعطر بقید اتباع وامثال اعلی وارفع است از همه وبالله التوفیق وعبادة حضرت

نبی صلی الله علیه وسلم آمد بود که بسا بار از روز نهاد بخانه در آمدی وپرسیدی که هیچ خوردنی
هست اگر گفتندی چیزی حاضر نیست اگر چه قدرت احضار وتحصیل آن بوده باشد فرمودی
پس من روزه دارم ونیت روزه کردم واین لفظ صریح در حدیث نیست ولکن همین وجزا
مفهوم میگردد ودر بعضی اوقات نیت روزه تطوع کرده بودی وروزه تمام کرده در میانه
روز افطار کردی این نیز در حدیثی است که مسلم وابو داود وترمذی ونسائی از عایشه
روایت کرده اند گفت در آمد بر ما رسول الله صلی الله علیه وسلم روزی وفرمود آیا هست
چیزی یعنی از طعام نزد شما گفتیم لا یا رسول الله نیست چیزی فرمود پس من اکنون صائمم
آمد روزی دیگر وپرسید آیا هست چیزی از طعام نزد شما گفتم یا رسول الله هدیه کرده
شده است ما را حیس وحیس طعامی است که مرکب از خرما وقروت وروغن می سازند
فرمود که بیار که امروز صبح بروزه کرده بودم پس بخورد وآن از روایتی دیگر معلوم میگردد
که بار روز دیگر چیزی نیافت ونیت روزه کرده بود بیرون رفت وباز آمد هر سید این طعام حاضر آمده
بود بخورد ودر روایتی در آخر حدیث این نیز آمده که عایشه میگوید گفتم یا رسول الله در آمدی
تو بر من وقصد روزه بودی پس چرا بخوردی چیزی فرمود که هر که روزه تطوع دارد بدست امیر وی است
که بیرون آورده صدقه از مال خود هر چه خواست از آن بداد وهر چه آورده شد چیزی الی خاتمه
نگاه داشت وترمذی وابی داود از ام هانی آورده اند که گفت من بودم نشسته نزد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم پس آورده شد چیزی از جنس نوشیدنی پس بنوشید آنحضرت از آن
وانچه باقی ماند بمن داد پس بنوشیدم از حضرت از آن تعجب باقی مانده شد بر من دادیم
بنوشیدم وگفتم یا رسول الله من روزه دار بودم پس افطار کردم فرمود صائم متطوع امیر نفس خود است
ودر روایتی امین نفس خود است اگر خواهد روزه دارد واگر خواهد افطار کند ودر روایتی
کان ها نیز بعد از نوشیدن گفتم یا رسول الله گناهی کرده ام استغفار کن برای من فرمود چیست
گفتم روزه دار بودم پس افطار کردم فرمود روزه قضا که آنرا قضا میکردی گفتم لا فرمود پس ضرر
نمیکند ترا اگر تطوع بود واز این احادیث مستفاد میگردد که نیت روزه نفل جایز است در نهار
واثبات لازم نیست واین در نفل باتفاق است میان امام ابو حنیفه وشافعی واحمد بشرط آنکه
قبل الزوال بود وبروایتی از شافعی بعد از زوال نیز جایز است وقول اول از اوست وصحیح تر است
واما امام مالک شرط میکند تبییت را از شب در روزه نفل واین حدیث را تاویل میکند باینکه

آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخبار کرده بمنیتی که ساقط است از ترتیب مر اقتضای نیت و این خلاف
ظاهر است از سیاق حدیث و مقتضای کلمه فا در قول وی فانی صائم و در روایتی که فانی اذن
صائم خلاف ظاهر تر است کما لا یخفی و تمسک وی بحدیثی است که ترمذی در جامع خود
از حفصه آورده که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کسی که نیت نکند روزه را پیش از فجر
پس نیست روزه مر او را و گفت ترمذی این مخصوص است نزد اکثر بغیر تطوع اما در تطوع
مباح است نیت بعد از صبح و نزد امام ابوحنیفه روزه رمضان و روزه معین نیز به نیت در
نهار جائز است و شافعی و ابن دیگر را در بعض خلاف است و تمسک ایشان باین حدیث است
که لا صیام لمن لم ینو من اللیل و شیخ ابن الهمام گفته که حدیث لا صیام لمن لم ینو من اللیل بالفاظ
مختلفه بطرق متعدده آمده محمد در رفع و وقف آن اختلاف است و بعضی طرق وی خالی از ضعف
نیست انتهی و دلیل امام ابوحنیفه در هدایه حدیث شهادت اعرابی است که در رویت هلال
از ابن عباس مرویست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که خورده است باید که نخورد در
بقیه روز و هر که نخورده روزه دارد و روز عاشورا بود معلوم شد که نیت در روز درست است
و حدیث لا صیام لمن لم ینو من اللیل محمول بود بر نفی فضیلت چنانکه در قول ابن عباس اراده این
معنی آمده است ولیکن شیخ ابن الهمام گفته که این روایت بوجهی که در هدایه آورده است غریب
است چه او معروف در حدیث آنست که امر کرد که ندا کرده شود در مردم که روزه
دارند و ظاهر آنست که آن روز عاشورا بود والله اعلم و گفته که طحاوی اسناد
کرده به حدیثی که در صحیحین از سلمة بن الاکوع آمده که در روز عاشورا فرمود تا ندا در داد که
هر که خورده است نخورد و تمام کند بقیه روز و هر که نخورده روزه دارد و عاشورا در آن وقت فرض
بود و بعد از آن منسوخ شد بصیام رمضان پس معلوم شد که متعین است بر وی روزه روز
معین و نیت نکرده ما از شب کفایت میکند او را نیت در نهار و تفصیل کلام طویل در فتح ابن الهمام
اما روزه قضا و کفارت و نذر غیر معین واجب نیست آن از شب باتفاق و نیز مستفاد میشود
که افطار در روزه نفل بعذر جائز است و مذهب اکثر ائمه همین است و نزد امام ابوحنیفه و اصحاب
وی در بعض روایات در روایتی جائز نیست مگر بعذر ضیافت و ماتنه آنرا دیر کرد این ابطال
عمل منهی عنه است بقوله تعالی و لا تبطلوا اعمالکم و در روایتی جائز است بی عذر قضا خلف او است فلا
باس و در وجوب قضای صوم نفل نیز اختلاف است نزد شافعی و بعضی اکابر قضا واجب نیست مطلقا

عمل صحیح است و ابطال آن

بحکم

بحکم این احادیث که مذکور شد در غیر متطوع مترع است و بترک لازم نبود و نزد امام احمد نیز واجب
نیست و لفظ حدیث ام هانی نزد ابو داود آنچنین است که آنحضرت فرمود اگر این روزه تو قضای
رمضان است قضا کن روز دیگر بجای آن روزه و اگر تطوع است اگر خواهی قضا کن و اگر خواهی
مکن و در روایتی از وی آمده که اگر نیت کرده بر نفس خود واجب کرده لیکن ظاهر است
از قول وی که گفت واجب کرده ای بر نفس اگرچه تواند که مراد ایجاب بر نفس بجا آوردن اتمام
بر نیت و عزم باشد و نزد امام ابوحنیفه و مالک در صوم نفل قضا واجب است مطلقا زیرا
که ادا یافته بوجود آمده عمل است و ترتیب بر صیانت آن از ابطال و معنی بر آن واجب
بود و چون واجب شد صیانت و مضی واجب شد قضا و نزد ما عاده نفل خواه روزه یا
یا نماز نیز و صح لازم کرده چنانچه نذر وجوب لازم شد بنقض آن قضا واجب بود و مص
و ترمذی دلیل جواز از عایشه حدیثی آورده اند که گفت بود من و حفصه رضی الله عنهما
روزه دار پیش آمد ما را طعامی که خوش آمد ما را و خوردیم از آن پس بیامد رسول
خدا صلی الله علیه وسلم و پیشی کرد از من حفصه و مبادرت کرد بکلام و سوال و بود وی
دختر پدر خود یعنی عمر بن الخطاب که از من پیشی و مبادرت میکرد در کلام و طلب خیر و سوال
از علم وی و نیز تیمیه صفت پدر خود پیشی کرد و از آنحضرت پرسید یا رسول الله ما روزه دار بودیم
بجای آن روز حدیث نزد ترمذی بطریق متعدده و با نیت شده و میگوید که بودیم ما طعامی که
آمد اشتهم پیش آمد ما را آنکه بخوریم فرمود قضا کنید روزه دیگر بجای آن و لیکن نیز
ترمذی بطریق متعدده ثابت شده و میگوید قومی از اهل علم از صحابه و غیرهم باین حدیث رفته
و مذهب مالک نیز همین است و حدیث عایشه از وجوب قضا و عدم آن ساکت است و
صحیح حدیث ام هانی مقابل است کذا قالوا و از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرویست که فرمود من نزل
علی قوم کسی که فرود آید بر قومی پس فلا یصومن تطوعا باید که نگاهدارد روزه نفل را
الا باذنهم مگر باذن آن قوم شاید که ضیافتی و مکر طعامی کنند و روزه داشتن وی باعث تلخی شد
و اگر موافقت برضا و استراحت ایشان باشد بهتر است و اگر او را بضیافت طلبیده اند خود
البته روزه ندارد اگر داشته باشد بشکند که ضیافت سنت است اما در اسناد این حدیث
طعن کرده اند ترمذی این حدیث را از هشام عروه از پدرش از عایشه روایت کرده و
گفته که این حدیث منکر است نمی شناسیم هیچ یکی از ثقات را که روایت کرده باشد این حدیث را

و بعد افطار کرده واجب است قضا و کفاره
اول مذهب امام احمد ابن حنبل

از هشام بن عروه از پدرش و در حدیثی از صیام ام ... و در صحیحین حدیث آمده
و در روایت ترمذی و احمد و ابو داود آمده من غیر رمضان و کراهت داشته اند روز جمعه را بتخصیص
که بر جمعه نیز منع نموده که این روز عید ماست و در روز عید روزه مدارید مگر که پیش از آن
یا پس از آن یک روز روزه دارید لاجرم مکروه شود و سر این در باب روز جمعه بیان کرده شد
ماند آنکه در مواهب لدنیه امام نووی نقل میکند که گفت مالک در موطا که نشنیدم
هیچ یکی از اهل علم و فقه و از کسی که اقتدا کرده شود نهی کند از صیام یوم جمعه
صیام وی حسن است و بتحقیق دیدم بعضی از اهل علم را که روزه میداشت روز جمعه را و
تحری میفرمود آن را گفت نووی این سخن که مالک گفت موافق رای خود گفت و رای غیر وی
خلاف رای اوست و سنت مقدم است بر رای وی و رای غیر وی و بتحقیق ثابت شده است
سنت نهی از روز جمعه پس متعین است عمل بآن و مالک معذور است چون نرسید
بوی و داودی که از اصحاب مالک گفته است نرسید مالک را این حدیث و اگر میرسید
مخالفت نمیکرد آن را **تنبیه** بدانکه صیام مسنون از آنچه مصنف ذکر کرده و در احادیث صحیحه
وارد شده یافته یکی صیام ایام بیض است که مشهور است و آن سه روز است سیزدهم و چهاردهم
و پانزدهم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن حکم صیام دهر داده و تاکید تمام نموده است
تا آنکه در سفر و حضر آن را ترک نمیکرد رواه النسائی عن ابن عباس و امت را نیز بدان امر
میکرد و در حدیث ابی داود و نسائی از عبد الملک بن ملحان از پدرش آمده که آنحضرت
امر میکرد ما را بصیام الایام البیض سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و ترمذی و نسائی از ابی ذر
غفاری رضی الله عنه آورده که آنحضرت فرموده که یا ابا ذر چون
خواهی که از هر ماه سه روز روزه داری پس بدار سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و اگر سه روز
داری پس بدار سیزدهم و چهاردهم در ماهی باید سه روز گرفته باشد ثواب صیام دهر
بر آن مترتب میگردد ولیکن صوم این سه روز افضل و اکمل است و در اکثر احادیث توقیع یافته
و در بعض احادیث مطلق نیز ذکر یافته چنانچه در حدیث عبد الله بن عمرو بن العاص گذشت
که سه روزه در هر ماهی حکم صیام دهر دارد و از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز روزه
نیز مطلقا نقل آمده چنانکه مسلم آورده که معاذه عدویه از عایشه پرسید آیا بود رسول خدا
صلی الله علیه وسلم که روزه میداشت سه روز از هر ماه گفت نعم پس پرسید از کدام ایام

میداشت

میداشت گفت باک نداشت از هر کدام ایام که داشتی و گفته اند که عدم مواظبت بر ایام معین
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجهت آنست که بود تا وجوب تعیین آن گمان برده نشود و روایت کرده اند
اصحاب سنن و تصحیح کرده آن را ابن خزیمه از حدیث ابن مسعود که بود آنحضرت صلی الله علیه
وسلم که روزه میداشت سه روز از غره هر ماه و مختار جماعه که حسن بصری از ایشانست
اینست و اسنوی و رویانی اختیار کرده که مستحب است صیام ایام سود جمع اسود
مقابل ایام بیض و آن بیست و هفتم و بیست و هشتم و بیست و نهم اند و ایام بیض راجح است بجهت وقوع
اندر اکثر احادیث صحیحه و بجهت آنکه میانه شهر است و خیر الامور اوساطها و قمر در آن ایام
نورانیت و روشنایی خاص دارد و بجهت آنکه میانه شهر است که در ایام دیگر بیست و نیز
خسوف قمر و اغلب در این ایام میشود و ما مامور بعبادات و طاعات و فعل خیرات در
حال خسوف و بعضی ترجیح ایام اول ماه کرده اند بآنکه معلوم نیست که چه چیز از موانع
عارض شود و فی التاخیر آفات و گویند که مختار نخعی این بود و نزد جماعه اول ماه و دوم
و سیوم و این منقول است از ابی الدرداء رضی الله عنه و گویند که روزه نمیداشت ... و نزد بعضی
اول و ده و بیست که اول و یازدهم و بیست و یکم باشند و این منقول است از ابن ابی شعبان مالکی
و نزد بعضی از آن ده سه یا چهارده و نزد بعضی از اول شنبه که در ماه آید و در ماه دیگر از اول سه
شنبه و در ماه دیگر از جمعه و هکذا و این منقول است از عایشه رضی الله عنها و نزد بعضی از اول
پنجشنبه که در ماه آید و در ماه دیگر از اول دوشنبه و نزد بعضی آن اول دوشنبه که در ماه آید و از
اول پنجشنبه که در ماه دیگر آید زیرا که در روز دوشنبه و پنجشنبه روزه داشتن از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ثابت شده پس ابتدا کردن از آن افضل باشد و نزد بعضی سه روز لاعلی التعیین و
سه روزه در هر ماه در حکم صیام دهر واقع شده و این طرق همه مروی و ماثور گشته و هر
مقتضای خبری و اثری که در خصوصیات آن یافته و در خصوص آن یافته بخصوص آن اولی
اثبات نموده ترجیح کرده است ولیکن اشهر و اظهر اقوال اینست در صیام ثلثة ایام بیض
و اکثر علما بر آنند و در خصوص آن احادیث صحیحه کثیره ورود یافته است والله الموفق و در
صیام عشر ذی الحجه و استحباب آن نیز فضیلت واقع شده و شک نیست که مراد از آن نه روز
خواهد بود چه روز عید روزه حرام است و ابو داود و نسائی از بعض ازواج مطهره رضی الله
عنهن آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که روزه میداشت نه روز از ذی

للحجه و یوم عاشورا و سه روز از هر ماه از اول و دوشنبه که در هر ماه می‌آید و اول پنجشنبه دو
روایت شده دیگر آمده که روزه میداشت عشر یعنی عشر ذی الحجه و سه روز از هر ماه و آنکه مسلم در
روایت و ابوداود از عایشه آورده‌اند که گفته ندیدم من آنحضرت صلی الله علیه و سلم که روزه میداشت
دهه ذی الحجه را هنا فاحتجاج ندارد چه عایشه نفی رویت خود کرده نه نفی صوم شاید که
داشته باشد و عایشه آنرا ندیده بود و احتمال شاید که از آن ایام عشر که عایشه بر آن حال
تر دیده مطلع بود و اتفاق بعد آنحضرت کرد اما نفی از صوم بالتمام از مرض و سفر و مانند آن از آنکه
فضل مطلق عمل صالح در عشر ذی الحجه شده بود باتفاق است فضل صوم نیز لازم آید و در صحیح بخاری
ثابت شده که آنحضرت فرموده صلی الله علیه و سلم نیست هیچ ایام که عمل صالح در آن فاضل‌تر
بود از عمل کردن در این ایام یعنی دهه اول از ذی الحجه و در صحیح ابی عوانه و صحیح ابن حبان از بعض
بعضی آمده که هیچ ایام فاضل‌تر از ایام عشر ذی الحجه نبود و گفته‌اند که اگر کسی نذر کند که صیام افضل
ایام سنه را منصرف گردد باین ایام و اگر نذر روزه افضل ترین آنست که در این ایام اقسام امهات
عبادات از صلوة و صیام و صدقه و حج اجتماع پذیر است نه در غیر آن اما در باب حجاج
و غیر ایشان نیز چون فضائل این ایام این حیثیت دارند لا بد فضیلتی مر ایشان را ثابت بوده و
تحقیق آنست که روزهای عشر ذی الحجه افضل است از جهت وجود روز عرفه و نحر و لیالی
عشر اخیر رمضان از جهت وجود لیلة القدر در آن پس از روزها این افضل است از شبهای
آن و هذا هو القول الفصل و علیه التعویل و در صیام شهر محرم نیز فضیلتی و اتم شده و از
ایام هفته دوشنبه و پنجشنبه و احادیث بسیار در باب او آمده و در بعضی احادیث آمده که
اعمال بندگان بحضرت رب العالمین جل جلاله در این دو روز یعنی دوشنبه و پنجشنبه عرض کرده می‌شود
پس دوست میدارم من که عرض کرده شود اعمال من و من صایم باشم و مسلم از ابی قتاده آورده
پرسیده شد از حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم از روزه دوشنبه فرمود در این روز متولد
شده‌ام و در این روز مبعوث شده‌ام و نسائی از اسامه بن زید آورده که گفتم یا رسول الله
میبینم ترا که نمی‌خواهی چندان روزه میداری که گویا افطار نمی‌کنی که گویا روزه نمیداری
مگر دو روز را اگر در ایام صیام تو داخل آید و در ضمن آن روزه میداری والا صیام میداری
فرمود کدام دو روز گفتم دوشنبه و پنجشنبه فرمود این دو روزها اند که عرض
کرده می‌شود در آنها اعمال رب العالمین پس دوست میدارم که عرض کرده شود عمل من و من

ایام کند بود و اگر روزه اندر دل افضل
مراد داره روزه هم پیش شده و حیدر
افضلیت ایام ایوم

توالی کرده و کام چندان انطالیکم

صایم

صایم باشم والله الموفق. **فصل** در بیان اعتکاف. اعتکاف در لغت یعنی حبس و مکث
و لزوم و اقبال بر شیء آمده و در شرع مکث در مسجد و لزوم آن بر وجه مخصوص و آن در
مذهب حنفیه سنت موکده است از جهت مواظبت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر وی
تا زمان وفات چنانچه در صحیحین از حضرت عایشه آمده از زهری گفت عجب از مردم که
ترک کرده‌اند اعتکاف را و حال آنکه آنحضرت عبادات دیگر از نوافل گاهی میکرد و گاهی
نمیکرد بخلاف اعتکاف آنرا هرگز ترک نکرده و لیکن واجب نگفتند بجهت آنکه ادلۀ آن
حضرت در واجب آن نبود که با وجود مواظبت امر بفعل و انکار بر ترک وی میکرد و در
اعتکاف مرا تخییر کرده بلکه گفت من احب منکم ان یعتکف فلیفعل کما جاء فی الصحیحین
فرموده هر کرا خوش دارد که اعتکاف کند گو بکند و حق آنست که ترک اعتکاف از آنحضرت
صلی الله علیه و سلم در بعضی از رمضانات نیز ثبوت پیوسته چنانچه معلوم کرده
و بعضی گفته‌اند که مستحب است استحباب مستحسن که صواب آنست که بر سه قسمت
و آن اعتکاف منذور واجبست و سنت در عشر آخر رمضان و مستحب در غیر آن و اتفاق
دارند علما بر اشتراط مسجد در اعتکاف مگر محمد بن عمر بن لبابه مالکی که جایز داشته است
از ادا در هر مکان و روا داشته‌اند حنفیه زنان را در مسجد خانه در مسجد جماعت و مراد
خانه مکانی است که در خانه برای نماز خواندن بسازند و آنرا حکم مسجد نداده‌اند و قول قدیم
شافعی نیز همین است و از بعضی حنفیه نقل کرده‌اند انکار اعتکاف مر زنان در مسجد بانو خود
در مسجد و این قائل است امام احمد و اولاد آنحضرت از ازواج مطهره را اعتکاف در
مسجد لا لکن عادت بر آن و لیکن منع بجهت مصلحت تقوی چنانکه بیاید بار امام ابوحنیفه
و امام احمد مخصوص داشته‌اند اعتکاف مرد را بمسجدی که اقامت کرده می‌شود در وی صلوة
خمس تا اعتکاف سبب ترک جماعت نگردد و باعث خروج از اعتکاف هر روز پنج وقت با احتمال
احتراز از آن نشود و در شرح ابن الهمام گفته که بعضی گفته‌اند هر مسجد جامع است و در
مسجد جامع جایز است اگرچه گذارده نشود در وی صلوة خمس و در روایتی از ابو یوسف
آمده که اعتکاف واجب جایز نیست در غیر مسجد جماعت و نفل جایز است و اما مالک نیز
کرده مسجد جامع را و قرطبی از شافعی نیز همین آمده و طحاوی گفته که جامع اولی و نزد جمهور
جایز است در هر مسجد و آمده که بعضی مخصوص ساخته‌اند آنرا بمسجد مکه و مدینه و بیت المقدس

وبعضی بمسجدی که وصیت داشتند این اقوال معتبر نیست چه تمامی علمای امت در بلاد اسلام
در مساجد خود اعتکاف میبودند وهیچ کس بر ایشان انکار نمی نمود نعم اعتکاف را در
مساجد فضل و شرف خواهد بود که مساجد دیگر را نیست دیگر اکثر مدت اعتکاف را حد
معین نبود تمام عمر اگر کند جایز است اما اختلاف در اقل مدت است نزد بعضی یک
روز است و لهذا گفته اند که هر گاه در مسجد در آید باید که نیت اعتکاف کند تا ثواب
نیز یافته باشد در تردد این قایل اضعو نیز شرط نیست و صحیح آنست که صوم معتبر نیست و نزد
بعضی یک روز و نیم در مذهب حنفیه آنست و گفته اند که اختلاف این فرع اختلاف در
اشتراط صوم است اگر صوم شرط نکند بعضی جایز دارد یک ساعت و نیز اگر شرط صوم کند اقل
آن یک روز دارد و تحقیق آنست که با وجود اشتراط صوم جواز آنکه در کمتر از یک روز نذر کند جایز
دارد هیچ بعد نه دارد اگر یک دو ساعت نیت اعتکاف بود و ثمره اشتراط صوم آنست که
اگر نیت اعتکاف نفل جایز نبود که آن محل صوم نیست و مصنف در مقام تاکید و تصریح اشتراط
صوم امده در قیطه و تمهید ان میکوید بچه ز اعتکاف سبب جمعیت خاطر و انقطاع از غیر
و اقبال بعبادت است و موجب دوری از خلق و واسطه زوال اسباب تفرقه و مهم اعاده
مقاصد رحانیت دور نه جمع اشغال طعام و قطع اسباب آن محصول صفای باطن
خصوصا در آخر رمضان و افضل الاجر ترتیب اعتکاف در افضل ایام صیام فرموده
اند که در دو روز آخر است از ماه رمضان در هجری نیست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
معتکف شد در دو قبی و عایشه رضی الله عنها روایت کرده ابو داود
میکفت لا اعتکاف الا بصوم و تمام حدیث اینست که عایشه گفت
رضی الله عنها است بر معتکف این است که عیادت نکند مریض را و حاضر نشود جنازه را
و مس نکند یعنی مجامعت نکند امرئه را و مباشرت نکند او را و بیرون نیاید مگر حاجتی را که
چاره نیست از آن و لا اعتکاف الا بصوم و لا اعتکاف الا فی مسجد جامع و مراد از جامع
نزد غیر امام مسجدی است که در وی نماز پنجگانه بجماعت اقامت می یابد و امام ابو حنیفه
و مالک قایل اند باشتراط صوم و حجت ایشان این حدیث است و هو اطلب حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم بر آن و لیکن اشتراط صوم مر اعتکاف واجب را بالاتفاق روایات است و اعتکاف نفل
در روایت حسن از ابی حنیفه و نزد امام شافعی صوم شرط نیست مگر با التزام و نقل از امام احمد

و بعضی بمسجد مدینه

نیست

دو روایت است مشهور عدم اشتراط مگر به نذر روایت کرده اند ایشان بحدیث عمر است رضی الله عنه
که بحضرت نبی صلی الله علیه و سلم آمده اند که بحضرت عرض کرد که من در جاهلیت نذر کرده بودم که یک شب
در مسجد حرام اعتکاف کنم فرمود وفا کن بنذر خود و اگر صوم شرط بودی
مر اعتکاف امر بوفای این نذر نکردی چه در شب صوم نیست اگر در روایت صحیح آمده
که گفت عمر رضی الله عنه نذر کرده بودم که اعتکاف کنم یعنی روزی و در حدیث ابی داود و نسائی آمده که
آنحضرت فرمود که اعتکاف کن و روزه دار و جمع میان این دو روایت آنست که مراد لیله
یوم با لیله است و نیز استدلال کرده اند شافعیه بحدیثی که دارقطنی و حاکم و بیهقی از ابن عباس
رضی الله عنهما آورده اند که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیست بر معتکف صیام مگر آن
لازم کند بر نفس خود و بعضی از حفاظ گفته اند که در اسناد این حدیث عبد الله بن محمد
رملی است و وی مجهول است و با وجود آن که صحیح آنست که این حدیث موقوف است بر ابن
عباس و مذهب اوست نه مرفوع به پیغمبر صلی الله علیه و سلم حال این حدیث از معارض نیز
بیهقی از ابن عمر و ابن عباس کرده اند که گفتند که المعتکف یصوم و نیز عبد الرزاق از ابن
عباس آورده که گفت هر که اعتکاف کند لازم است بروی صوم و لیکن معارض مرفوع است از
ابن عباس پس مراد از قول اول که گفته است مگر آنکه لازم کند بر نفس خود یعنی لازم کند اعتکاف
را لیکن بر مذهب وی که اشتراط صوم است در اعتکاف و حدیث عبد الرزاق
نیز محصور است و بالجمله روایات متعارضه است و مذهب اشتراط صوم مطلقا خواه
واجب بود یا نفل و این روایت حسن است از ابی حنیفه و در روایت اصل و آن قول محمد است اقل
اعتکاف یک ساعت است بی صوم و بعضی عدم اشتراط صوم در اعتکاف نفل ظاهر روایت از
امام ابو حنیفه کرده اند و این را صاحب درست روایت اعتکاف در عشر اول
از شوال اگر ظاهر است که داخل می شود یوم العید در آن کذا قاله الشیخ ابن الهمام و در
مواهب لدنیه دلیل آورده شافعیه که صوم شرط نیست مگر باللفظ
و نذر لیکن باطل است آن در شوال والله اعلم و در مجموع رمضان
اعتکاف میفرمود مگر در یک عشر رمضان که اعتکاف از وی فوت شد و در ماه
قضا فرمود و در جامع الاصول از بخاری و مسلم و موطا و ابو داود و نسائی بالفاظ مختلفه آورده
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اعتکاف میکرد در هر رمضان و چون نماز صبح میگذارد در می آمد

در آنجا که اعتکاف میکرد و یکبار در یافتن طلب اذن فرمود عایشه که اعتکاف کند پس اذن داد او را
و زد عایشه خیمه را در مسجد پس حفصه شنید که عایشه برای اعتکاف خیمه در مسجد زده وی نیز اذن
طلبید و خیمه زد و زینب شنید و وی نیز خیمه زد چون از نماز بامداد برگشت نگاه کرد دید چهار خیمه
در مسجد زده یکی خیمه حضرت بود که پیش از همه زده بودند و در روایتی خیمها دید در مسجد زده
پرسید این چیست گفتند که این خیمها عایشه و حفصه و زینب است که میخواهند معتکف شوند
فرمود چه بر این داشت ایشانرا آلبرّ یردن آیا نیکی خواستند اینها یعنی و در روایتی میکرد نفرمود از کلام او و فرمود
بر دارید این خیمها را و خیمه خود را نیز فرمود که بر دارند پس در آن ماه با اعتکاف ننشست تا آنکه
نشست در عشر از شوال و در بعض روایتی عشر آخر و در روایتی عشر اول لعل وجود اعتکاف مطلق
از شوال الیقین بود و مصنف ما را نقل کرده که یکی از فضایل و خصایص سنت اعتکاف این است
که بر تقدیر فوات او را قضا کرده باشد که قضای سنن و نوافل معهود نیست و بعضی از این حدیث
استفاده کرده اند که قضای سنن و نوافل امر مرغوب و مستحسن است و آنحضرت صلی الله علیه
و سلم یکبار در عشر اول از رمضان اعتکاف فرمود و یکبار در عشر اوسط و یکبار در عشر آخر
و چون معلوم شد در آن عشر که شب قدر در این عشر یعنی عشر آخر است دیگر بر اعتکاف آن
مواظبت نمود تا آخر حال و باب قدر و در جامع الاصول از ابی سعید خدری بروایت بخاری و
مسلم این حدیث را آورده و در وی ذکر اعتکاف عشر اوسط کرده نه عشر اول و لیکن در صحیح
مسلم از ابی سعید خدری آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اعتکاف فرمود در عشر
اول از رمضان پس اعتکاف فرمود در عشر اوسط در قبهٔ ترکیه بر در وی آویخته پس بیرون آورد سر مبارک را
از قبه و فرمود من اعتکاف کردم عشر اول را و طلب کردم این شب را یعنی شب قدر را پس از آن اعتکاف
کردم عشر اوسط را پس آمده بمن فرشته و گفت این شب در عشر اواخر است پس هر که اعتکاف
کرده باشد با من باید که اعتکاف کند در عشر اواخر و فرمود نموده شد مرا این شب یعنی
در منام پس فراموش کرده شد مرا و بتحقیق دیدم خود را که سجده میکنم در آب و گل در
صباح آن شب پس طلب کنید آن شب را در عشر اواخر و طلب کنید او را در هر وتر از عشر اواخر
یعنی بیست و یکم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم راوی میگوید
پس بارید در آن شب باران و سقف مسجد نبوی از شاخهای خرما بود پس بچکید و دید
دو چشم من رسول خدا را صلی الله علیه و سلم و بر جبهه مبارک وی در روایتی بر بینی او اثر آب و گل

بود

بود و در روایت بخاری و مسلم آمده که بر جبهه و بینی مبارک او اثر آب و گل بود در صبح بیست و یکم
و صاحب مشکوة نیز همین ذکر کرده و در روایت عبد الله بن انیس بیست و سوم آمده و چون اعتکاف
خواستی نماز صبح بگزاردی و در معتکف در آمدی و معتکف خیمه بود که در مسجد نصب میکردند
در آنجا خلوت میکرد این حدیث را در مشکوة از ابی داود و ابن ماجه از حدیث عایشه رضی الله
عنها آورده و در صحیحین نیز داخل حدیث طویل که در باب ضرب خیمها از ازواج مطهره و بر داشتن
انها و ترک آنحضرت اعتکاف را در آن رمضان مذکور شد و بالجمله در وقت در آمدن
بعد از نماز صبح است از تاریخ بیست و یکم و احتجاج ایشان با این حدیث است و ائمه اربعه
و طایفه غیر ایشان نیز میگویند که وقت در آمدن پیش از غروب آفتاب است چون اراده
اعتکاف ماه یا عشر کند و ترمذی قول احمد با طایفه او ذکر کرده و میگویند که معنی این حدیث
اینست که در آمد در معتکف و انقطاع و خلوت گرفتن در وی بعد از نماز بامداد بود نه آنکه وقت
ابتدا اعتکاف و در آمدن در مسجد بعینه آن در وقت بود بلکه آن پیش از غروب بوده است
لیله در مسجد میبود و چون نماز صبح میگذارد در خلوت میرفت و در خیمه که برای وی
مینشستند در می آمد و در بعضی وارد شده است حدیث صحیح که چون نماز صبح کرده بگرفت حجره
انحصر کذا قال الطیبی و شک نیست که این تاویل از ظاهر لفظ حدیث که در وی واقع شده است
که چون میخواست که اعتکاف کند میگذارد نماز فجر و بعد در آمد در معتکف خالی نخواهد
نیست و لیکن چون در اکثر احادیث عشر اواخر واقع شده و بلفظ مذکور و مراد بدان لیالی
خواهد بود و عشر لیالی مجرد بصورت اعتکاف در شب بیست و یکم احتمال ایقاع وی میباید
در وقت صبح یا هست شب و چاره الا الخوض و نیز او را محتمل است وجود شب قدر در شب
بیست و یکم است و همه مصالح در اعتکاف ادراک شب قدر است پس باید که اعتکاف بداراد
این شب باشد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خانه خود نیامدی الا برای قضای حاجت
در حدیث بخاری حاجت مطلق آمده و در بعضی از روایات مقید ساخته اند بحاجت انسان
چنانچه در کتب سنن از عایشه رضی الله عنها آمده که چون با اعتکاف می نشست آنحضرت صلی الله
علیه و سلم نزدیک میکرد بمن سر خود را پس شانه میکردم و در نمی آمد در خانه مگر برای
حاجت انسانی و سابقا حدیث عایشه از ابی داود گذشت که سنت است بر معتکف
تکن و معتکف در حالت اعتکاف و تفسیر کرده اند حاجت انسانی را به بول و غایط و غسل

تبعضی علما را اختلافست ازوا و وی
بروایتی گویند که وقت در آمدن

جانب وطهارت نیز در حکم آنست وعبارت هدایه که گفته است که مکث نکند بعد از فراغ از طهارت
بدان مشعر است ونزد بعضی طعام وشراب اگر کسی نداشته باشد که برای وی بیارد نیز در حکم
آنست وخروج جمعه نیز کسی که اعتکاف در جامع شرط میکند نیز داخل حاجات شرعیه
چه وی مامور بجمعه است ومبنا است بر آنکه چون ثابت شد جواز اعتکاف در غیر مسجد جامع را بعد
برای جمعه لازم آمد اگر توقف در مسجد جامع کرد که آمده برای جمعه لازم آمد وبعضی بنا برین
اما نقض وحکمت توقف نکند وباید که در مسجد توقف نکند بعد از ادای سنتی کند ونیز سنتی درکات
در عیادت مریض وتشییع جنازه مختلف است وبعضی جواز داده اند بر اعتکاف نفل وعدم
جواز در غیر آن حمل کرده اند ونزد امام ابو حنیفه اگر یکساعت بی عذر برآید اعتکاف
فاسد گردد ونزد صاحبین که اکثر روز در اعتکاف واجب که نذر کرده شده در اعتکاف نفل
ونزد صاحبین مفسد نیست مگر آنکه زیاده بر نصف نهار باشد وگاهی سر مبارک از مسجد
در حجره عائشه رضی الله عنها فرا دراز کردی تا شانه کردی وشستی اگرچه حائض بودی چنانکه
در کتب سیر می آرد که گفت عائشه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که مایل میکرد
بسوی من سر خود را واو در مسجد بود پس شانه میکردم ودر حدیث دیگر آمده که می شستم
سر مبارک او را واکثر مردم در مسجد نظر نمیتوانند چنانکه صلوات خمس در مسجد لا بأس به
محتمل بود فاسد نکرد اعتکاف را اگر ممکن باشد اغتسال در مسجد بی تلویث مسجد
ولا بد ونیز آمده که اخرج ابن الهمام وهذا لفظ الفقهاء والامام ومنها که خواستی
که زیارت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمدی وچون وقت رفتن برخاستی آنحضرت نیز برخاستی
تا او را مشایعت کردی وبوسه دادی وحدیث تقبیل ومعانقه یافته نمی شود مگر آنکه در جامع
الاصول البخاری ومسلم والنسائی از امام علی بن زین العابدین سلام الله علیه وعلی
آبائه الکرام آورده که خبر داد او را صفیه که از ازواج مطهرات است که آنحضرت معتکف بود وصفیه بزیارت
آنحضرت بمسجد در دهه آخر رمضان رفت وساعتی با آنحضرت سخن گفت بعد ازان برخاست تا بجای خود بازگردد آنحضرت
نیز برخاست با وی تا بازگرداند ویرا رسانید او را تا نزدیک در مسجد رسیدند نزدیک
باب ام سلمه دو مرد از انصار از آنجا میگذشتند چون آنحضرت را با صفیه دیدند بسرعت
برگذشتند آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایشانرا گفت این صفیه است زوجه من تا بخاطر شما
وسواس نرود که آنچیزی که آنحضرت ایشانرا دعا است ایشانرا گفتند سبحان الله یا رسول الله

٢٤٦

این چه سخنست وگمان بد بتو کالاین وسواس است فرمود که بدرستیکه شیطان در وجود
بنی آدم جریان میکند همچنانکه خون در رگها ومن ترسیدم که در دل شما بدی را یا چیزی بسبب آن خاطر در دل شما
کرد انداخته شود وهلاک شوید ودر روایتی آمده که ازواج دیگر نیز بودند وهر یکی بصفیه گفت
شتاب مکن تا من بیایم ازانجا بقو وحجره وی در دار اسامه بود ودرین حدیث در هیچ طریق
کرد به شده ذکر تقبیل ومعانقه نیست مگر مصنف آنرا یافته باشد والله اعلم ودر حدیث
صفیه آن که واقع شده است که قام النبی صلی الله علیه وسلم معها لیقلبها واورا جمیع شراح صحیح بخاری
قاف وتشدید لام مریا از قلب تصحیح کرده اند یعنی برخاست تا بگرداند او را بجانب خانه وی
در ترجمه حدیث که این لفظ مگر مصنف بتشدید یاء لام ودر نظر آمده وتقبیلها خوانده
چون تقبیل مشهور شده معانقه نیز بر وی ضم کرده ومثل این اوهام بوقوع پیوسته
والله اعلم ومذهب اینست که اگر وطی بوده در اعتکاف است ودواعی آن از قبله ولمس ومباشرت
اگر مقرون بانزال است نیز مبطل است وبی انزال مبطل نیست لیکن با وجود حرام است در شب
واین تقبیل ومعانقه که مصنف ذکر میکند از آنحضرت در شب بود چنانکه میگوید واین
چون برخاست در شب بودی وممنوعیت اعتکاف مباشرت نکردی وکار او مباشرت تمام بود
تر و مرد است نه حجامت وخروج اعتکاف در خانه وی ومعتکف وی بهادی
بر او فراش فرش کردندی چنانچه صاحب مشکوة از ابن ماجه حدیث ابن عمر رضی الله عنهما
که چون اعتکاف میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم انداخته میشد برای وی فراش وی ونهاده میشد
شد برای وی سریر پس اسطوانه توبه نام ستونی است در مسجد نبوی اضافه کرده شده آنرا
بتوبه از جهت آنکه توبه کرده شده در وی یعنی ابی لبابه انصاری وقصه وی مشهور است وخروج برای
وضوء وغسل مانند آن که قضای حاجت انسانی است در حالت مذکور کسی مشغول است
نشست وحاجت نکردی بلکه اگر کسی از اهل خانه بیمار بودی بر وی گذشتی وتوقف نکردی
از حال وی پرسیدی در صحیح بخاری ومسلم از عائشه آمده که گفت بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
که در نمی آمد بخانه مگر برای حاجتی چون بیرون بود معتکف ودر روایتی در نمی آمد مگر از جهت حاجت
انسانی ودر روایت ابی داود وترمذی وموطا نیز همچنین آمده ودر روایت ابی داود آمده که گفت عائشه
بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میگذشت بر مریض ووی معتکف بود وسوال میکرد ایستاده بر وی
هم در گذار وبرنمیگشت ودر صحیح بخاری ومسلم وموطا از فعل عائشه همچنین روایت کرده وبعضی از شراح

واسطوانه التوبه

مشکاة گفته اند که حسن و نخعی گفته اند که جایز است مر معتکف را برآمدن بعیادت مریض و نماز جنازه
و نزد ایمهٔ اربعه وقتی که بیرون آید برای قضای حاجت و او را اتفاق افتد عیادت مریض و نماز
جنازه و سخن فیما در طریق بکند و اگر از قدر نماز بایستد باطل نمیشود اعتکاف و اگر بیشتر ازین
بشود باطل کردد انتهی و در هر سال ده روز معتکف شدی و در آخرین سال بیست روز
معتکف شد چنانچه بخاری و ابو داود و ابن ماجه از ابی هریره آورده که بود رسول خدا
صلی الله علیه وسلم که اعتکاف میکرد در هر رمضان ده روز و در سالی که قبض کرده شد
اعتکاف کرد بیست روز و در جامع الاصول حدیث ترمذی از ابی هریره و حدیث ابی داود
از ابی بن کعب آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعتکاف میکرد دهه اواخر رمضان پس
اعتکاف نکرد یک سال بود در سالی که آینده بود بیست روز و صاحب مشکوة نیز سواء جامع
الاصول آورده و هر سال یکبار قرآن بر جبرئیل عرض کردی و مدارست نمودی و با هم خواندی
چنانچه بعضی حفاظ گفته اند که با هم بنوبت میخواندند و در آن سال آخر دو بار عرض کرد و
... و سلم و لکن از بعضی روایات عرض رسول الله صلی الله علیه وسلم بر جبرئیل علیه السلام معلوم
کردد و از بعضی عرض جبرئیل بروی مفهوم میشود شاید که اینجا عرض نزول و اینجا بطریق
مدارست بود و نسبت عرض بهر یک جانب درست آید والله اعلم تنبیه در شب قدر روایات
متعدده و اقوال مختلفه بسیار آمده و در فتح الباری بیش از چهل قول نقل کرده و اکثر احادیث
در رمضان مخصوص شده و اوتار عشر اواخر رمضان آمده لاسیما در شب بیست و هفتم و بعضی
گفته اند که در تمام سال منتقل و متحول گردد و این قول را در فتح الباری مشهور از ابی حنیفه
داشت و کفته که قاضی خان و ابو بکر رازی که از علمای حنفیه اند حکایت کرده و گفته اند که روایت کرده
شده است مثل این از ابن مسعود و ابن عباس و عکرمه و غیر ایشان انتهی و در شرح ابن الهمام گفته
که روایت از ابی حنیفه که شب قدر در رمضان مفهوم میشود لیکن دریافت نمیشود که کدام شب است
کاهی پیشتر آید و کاهی پستر و نزد صاحبین ... است لیکن معین است پیشتر و پستر نشود
و در فتاوی قاضی خان گفته که روایت مشهور از ابی حنیفه آنست که شب قدر میگردد در سال که
باشد در رمضان و در غیر آن و جواب داده اند ابو حنیفه از دلایلی که دلالت دارند بر بودن او
در عشر اخیر بآنکه مراد در آن رمضان است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن طلب نموده و سیاق
احادیث و الفاظ آن ازین ... انتهی و این قول اقرب است بجمع و تطبیق اقوال والله اعلم و آنحضرت معود

صلی الله علیه وسلم بیان نماید در این شب قدر را پس فراموش کردانیده شد و فرمود که شاید
خیر در این باشد یعنی تا باعث شود در جد و اجتهاد و عمل در لیالی که نزول باحتمال او باعث کردد
بر ترک عمل باعتماد و اتکال او و نیز در تحقیقی دیگر آمده که کردانیده شد علامات شب قدر و گفتیم
کذشتها بکوییم که ناگاه دو کس بخصومت و جدال نزد من بیامدند و در جنگ و جدال الخ
نموده پس فراموش کردانیده شدم از آن شوم جدال ایشان و بعضی بعلم اکتساب او اطلاعات
و امارات استنباط نموده و بیان نموده اند بعضی از آن در احادیث وارد و یافته و بعضی از
ارباب کشف بیان کرده یکی از آنها که در صحیح مسلم از ابی بن کعب آمده آنست کما قال بیرون
طلوع کند بی شعاع و در روایت از حدیث ابن عباس آمده مثل طست و در روایتی آمده که ماه
بود مثل قرص و آن شب نه گرم و نه سرد و صباح آن نیز همچنین بود و در آن شب هیچ کوکبی
نشود که منقض کرده و آن شب بارد و باران بود و هیچها بسیار روان کرده ...
شود و شیرین کرده و طرایف از قوم ذکر کرده که دیده اند در آن شب تعمین افتند و سجده
کنند پس بر کرده نباتات خویش و هر چیز وی بسجده و نوری ساطع باشد حتی در
جاهای تاریک کلام و خطاب ملائکه شنیده شود و تحقیق آنست که در دریافت آن شب
مشاهدهٔ این امور شرط نیست و بسا کس که آن را در نفس الامر دریابد و هیچ ازین امور
و شهود وی نکرده و نیز دو کس باشند در یکجا بر یکی چیزی از آن مکشوف گشته و بر دیگری نه
و دعا در این شب مستجاب است و توبه مقبول قطعاً و بهترین چیزی که درین شب حاصل کرده
توفیق کرد عبادت و مناجات و خضوع و خشوع است و ذوق و حضور و اخلاص کرامت
شب از کرامات است و مشاهدهٔ خوارق عادات محل خطر و مظان اشتباه و در احادیث
بر احیای آن شب و حرص و جهد در عمل واقع شده و مختار آنست که احیای اکثر لیل معتبر است
و اگر تمام شب بیدار باشد و منع نمیشود ... ولا در فرایض و سنن موکده کرده
اعلی و اتم است و مراد باحیای لیل بیداری و بندگی است در شب خواه بآن معنی که شب را زنده
کردانید بعبادت و در بعضی حدیث آمده که وقت در این است که معمور نمیکرد حق کرده در بیابان
که نفس خود را زنده کردانید به بیداری و طاعت که النوم اخ الموت ... در حدیث آمده
که بموت خود را قبور نسازید یعنی تمام شب مثل مرده ها افتاده مباشید و هیچ طاعت و عبادت
نکنید والله اعلم

باب حج النبی

صلی الله علیه وسلم و عمرته حضرت آنحضرت ... بیت قصد ...

ودر شرع قصد بیت الله بروجه مخصوص وفتح حا وکسر او هر دو لغت است ودر کریمهٔ ولله
على الناس حج البيت هر دو قرأت آمده وبعضی گفته اند که بفتح اسم است وبکسر مصدر وبعضی
بعکس وعمره در لغت بمعنی زیارت ووقاف رفتن آمده وبعضی گویند مشتق است از عماره
کم موجب عمارت بنای محبت و وداد است وعمره زیارت نیز حج و در وی تعمیر و تشریف است
مر مسجد حرام را ودر شرع اسم است مر افعال مخصوصه را که احرام وطواف وسعی است
جز وقوف بعرفه که آن مخصوص بحج است وعمره بقول حنفیه سنت است ونزد بعضی
واجب است واختلاف علما است که در حج چه وقت آنحضرت صلى الله علیه وسلم که حج
بود مصنف میگوید که جماهیر علما بر آنند که بعد از هجرت یک حج گذارده وآن حجة الوداع
بود وتسمیه وی بحجة الوداع از جهت آنست که آنحضرت بمردم تعلیم احکام میکرد ومیفرمود
شاید که سال آینده مرا اینجا نبینید وایشان از ابن بعد حجرت ولم یسنون وخلاف نیست در حج
یک از علما در آنکه این حج سال دهم بود از هجرت که آخر سالهای عمر گرامی آنحضرت بود صلى الله
علیه وسلم وصحیح آنکه بعضی گفته اند خلافی نیست در حکم باتوکه آنحضرت بعد از هجرت یک حج
گذارد ونه خلاف نیست واکر مصنف جماهیر علما گفت مشعر بخلاف است نظر بای حکم که
کرده اند بقول خود واما پیش از هجرت دو حج گذارده چه در مکه خلاف نیست در مجموع
این و محکم قول جماهیر علما باشد نه کل جمعی بر آنند که دو حج گذارده هم این در جامع ترمذی
تابعی است از حدیث جابر بن عبد الله که پیغمبر صلى الله علیه وسلم سه حج گذارده دو حج پیش
از آنکه هجرت کند ویک حج بعد از هجرت الحدیث مصنف بثبوت این حدیث حکم کرده وحاکم
ترمذی در وی مقالی دارد وجمعی بر آنند که زیاده بر دو حج گذارده ودر مواهب لدنیه از ابن
عباس روایت ابن ماجه وحاکم آورده که گفت حج کرد آنحضرت صلى الله علیه وسلم پیش از آنکه هجرت
کند سه حج واین مبنی بر عدد دو قول انصار وبعثت عقبه داشته اند که در بود میان حج ما حج
در مجالس مذکور است ولیکن این نفی نمیکند که بیش از این نیز حج گذارده باشد فتقدم وصاحب
محلی که ابی محمد علی بن حزم حافظ اندلسی … ظاهر بینه است … ابن یعمر
نقل کرده که بیش از هجرت زیاده بر سه وچهار حج گذارده وعدد آن بحقیقه محفوظ نیست و در
مواهب … آورده که گفته است که حجها گذارده که عدد آن معلوم نشده واز ابن اثیر
آورده که گفت حج میگذارد هر سالی پیش از آنکه هجرت کند ونیز اختلافات در آنکه ابتدا

فرضیت

اگر فرضیت … بود که حج …

فرضیت حج پیش از هجرت است یا بعد از آن قولی بر آنکه پیش از هجرت است واین قول شاذ وبحال
نقل نشات است وگمان برده میشود که چون حج گذاردن قریش پیشتر بوده چه در جاهلیت وچه در اسلام
پس حج گذارده پیش از هجرت دلیل فرضیت تواند شد باحتمال آنکه حج گذارده آنحضرت بنابر
بر رسم قدیم باشد وصحیح آنست که فرضیت حج در اسلام بعد از هجرت است ولیکن در کدام سال اقوال
جمهور بر آنند که در سال ششم بود زیرا که درین سال نازل است قوله سبحانه واتموا
الحج والعمرة لله واین مبنی است بر آنکه مراد با تمام ابتدا ایشان است وموید است این را قرائت
علقمه ومسروق وابراهیم نخعی بلفظ اقیموا وطریقه باسانید صحیحه ایشان این قرائت روایت
کرده ودر قصه ضمام بن ثعلبه امر بحج مذکور است وقدوم او … وقدوی گفته در سال
پنجم است یا هفتم درین سال گذاشته قوله شیخ الباری … میگویند که نزول فرضیت حج در سال
… والجماعه ایشان … بسوره آل عمران که دروی کریمه ولله على الناس حج البيت
واقع است در سال نهم است که آن اعلام الوفود خوانده اند ودرین سال شرع جزیه وبیان
اهل کتاب به تجدید … انما المشرکون نجس وفرستادن ابوبکر صدیق رضی الله عنه
در موسم حج وفرستادن علی مرتضی رضی الله عنه بقراءت سوره براءت بر مشرکان واین وقایع
هر در سال نهم است ومصنف بهمین قول … دلیل راجح ومختار است جزم کرده وگفت
حج در سال نهم از هجرت فرض شده ودر سال تجهیز اسباب سفر حج مشغول شده ولیکن آنحضرت
صلى الله علیه وسلم در آن سال امیر شده بجهت اشتغال امر غزوات وتعیین احکام دین وتعلیم
وفرستادن ابوبکر صدیق رضی الله عنه امیر حاج ساخته بجهة فرستاد در اثنا که مصنف بجز آن
تمام جماعه که قائل اند بفرضیت حج در سال ششم که بر واتموا الحج والعمرة بقول خود ولما
آیت واتموا الحج والعمرة لله که در سال ششم از هجرت نازل شده ولیکن این آیه دلالت بر فرضیت
حج وعمره ندارد ومعنی اتمام امر بابتدای ایشان حج وعمره نیست بلکه امر است باتمام حج وعمره
بعد از شروع در آن پس فهم از آن که امر باتمام حج وعمره بعد از شروع بر تقدیر عدم فرضیت آید در سال
ششم بود لیکن فرضیت باشد وفرضیت ابتدای حج در سال نهم ودر فتح الباری میگوید این قول
میکند تقدم فرضیت حج را بر آن … که باتمام … حج وعمره باشد بعد از شروع
در آن لازم … که حج وعمره پیش از این مشروع …
… بانعام … که بعد از شروع … ندارد واین سخن ظاهر است ولیکن …

و اگر این ثابت شود دلالت کند
فرضیت حج پیش از سال ششم

شود که امر با تمام آن داده شد بعد از شروع چنانکه [illegible] و بعضی گفته‌اند که وجوب حج
و عمره و کذا در آنها [illegible] شایع چنانکه [illegible] کافیست در آن [illegible] است
که گفته‌اند شروع که امر با تمام و اتمام شود بعد از شروع و فرضیت آن [illegible] و اگر چه بعضی
داده‌اند [illegible] اختلاف کرده‌اند که وجوب حج علی الفور است یا علی التراخی بعضی برآنند
که علی الفور است و امام شافعی و امام ابو یوسف از ایشانند و نزد بعضی علی التراخی و قول
امام ابو حنیفه و امام محمد و جماعه دیگر از ائمه همین است و در روایتی از امام ابو حنیفه علی الفور
آمده [illegible] علی الفور [illegible] اسباب آن دریافت فرض است
که [illegible] لیکن بتاخیر آن حکم کرده و علی التراخی آمده در مدت
عمر هر سال که [illegible] و تاخیر از سال اول [illegible] که اگر ادا
تاخیر کند [illegible] امام ابو حنیفه [illegible] آنحضرت است که در سال اول
نکرده و در سال دهم بجا آورده [illegible] در سال اول فرض بود تاخیر کرده [illegible]
[illegible]
قصد [illegible] سال اول کرده [illegible] موانع [illegible] ابو بکر صدیق [illegible]
[illegible] بعد از فراغ از غزوه تبوک [illegible] هجرت بقصد حج
والله اعلم و اما عدد عمره [illegible] سال ششم از هجرت بقصد
عمره برآمد والله اعلم و اما عدد عمره آنحضرت [illegible] سال ششم از هجرت بقصد عمره
برآمد [illegible] حدیبیه [illegible] مرحله است از مکه [illegible] مدینه
وادی [illegible] مکه [illegible] آنحضرت [illegible]
مصالحه کرد و از احرام برآمد [illegible] سال آینده بیاید و عمره بجا آورد
عمره کرد در سال هفتم [illegible] قضیه مصالحه [illegible] عمره [illegible]
و بعد از سه روز بیرون [illegible] و این را عمرة القضا گویند [illegible] احادیث ابن عمر [illegible]
اطلاق [illegible] مذهب حنفیه است که [illegible] احصار [illegible] حلال شود و
از حلال شدن [illegible] احرام [illegible] حج [illegible] قضای حج و عمره و اگر برای عمره بود
[illegible] عمره [illegible] احصار و احلال [illegible] قضا واجب کرده [illegible]
واجب [illegible] عمره [illegible] که عمره که در سال اول واجب شده بود [illegible]

صلی الله علیه و سلم [illegible] و ترمذی گوید که درین باب حدیث از جابر
آمده و حدیث علی حسن و صحیح است و عمل برین است نزد بعضی از اهل علم که مکروه دیده‌اند
بلند کردن قبر را [illegible] که مکروه دیده‌اند بلند کردن قبر را مگر بقدر
که معلوم شود که اینجا قبر است [illegible] تا پامال کرده نشود [illegible] و قبر حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم و صاحبین نیز برابر است [illegible] از قاسم بن
محمد بن ابو بکر که گفت در آمدم بر عایشه و گفتم ای مادر بنما مرا قبر رسول الله صلی الله علیه
و سلم و صاحبین [illegible] بلند و نه پست [illegible] وادی [illegible]
بوده [illegible] است که آنحضرت [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] قبر برای حفظ [illegible] صحیح آمده است
که چون عثمان بن مظعون را دفن کرد [illegible] مهاجرین بود که بعد از هجرت بمدینه بود
آنحضرت سنگی [illegible] که [illegible] و حمله کرده
بر داشته بر سر قبر وی نهاد [illegible] است که قبر [illegible] کم نزد وی
هر کس [illegible] از اهل [illegible] ابو داود [illegible] است و ابراهیم
[illegible]
[illegible] نهی فرمود که بر سر قبرها [illegible] چراغ افروزند [illegible]
کرده‌اند [illegible] داشتن [illegible] و درین باب [illegible]
واقع شده [illegible] حدیث [illegible] ترمذی [illegible] قبور [illegible]
آن [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible]
آورده [illegible] آنحضرت [illegible]
و آن بعض اصحاب [illegible] والله اعلم و از ابن عباس آمده
که گفت لعنت کند خدای تعالی زنان [illegible] قبور [illegible]
و چراغ افروزند [illegible] چراغ [illegible] قبور [illegible]
[illegible]
[illegible] لعنت کند خدا [illegible] قبور [illegible]

در مواجهه قبر مکروه است و بعضی در مقبره نیز مکروه داشته‌اند چنانچه مصنف ذکر کرده و حوالیت
و احادیث صحیح درین باب وارد و فاصل است در زمان نبوت و خلفای راشدین و صحابه رضی الله عنهم نبود
ولیکن بعد از آن ازین تکلفات در مقابر پیدا شد و مفاخرت و مباهات بدان راه یافت و در آخر زمان
بجهت اقتصار نظر عوام بر ظاهر مصلحت در تعمیر و ترویج مشاهد و مقابر مشایخ و عظماء دین
چیزها افزودند تا از آنجا هیبت و شوکت اهل اسلام و ارباب صلاح پیدا آید خصوصا در دیار
هندوستان که اعدای دین از هنود و کفار بسیار اند و ترویج و اعلای شان این مقامات باعث
رعب و انقیاد ایشان است و بسا اعمال و افعال و اوضاع که در زمان سلف از مکروهات بود در آخر
زمان از مستحسنات گشته و اگرچه ادعای عوام چیزی کنند مثل اینکه ارواح اولیا از ان [illegible] خواهد بود
و ساحت حکم اولیا ایشان منزه و مستغنی است از روبه فوق و هیچ از قبور که ارواح بزرگان را ازان راحتی
نخواهد بود بلکه از حضور [illegible] و در ساحت عزت ایشان موجب برکت و نورانیت و صفا
و زیارت مقامات متبرکه و عادات آنجا متوارث است امام شافعی گفته که قبر موسی کاظم سلام الله
علیه و علی آبائه الکرام تریاق مجرب است برای اجابت دعا و در زیارت قبور و احترام اهل آن از دنو و
و جلوس و تماس بدان حکم است که در حالت حیات می‌بود کذا قال الطیبی و در بعضی ازین امور مبالغه
بعضی وجوه در کتب فقه و متاخرین توسعه و ترخیص نیز میتوان یافت والله اعلم و بالجمله
اصل زیارت قبور از اعمال الخیر و اوضاع دین است چنانچه گفته که عادت نبوی صلی الله علیه
و سلم آن بود که [illegible] زیارت میکرد از برای دعا و ترحم و استغفار و در صحیح آمده است که آن
حضرت مامور شد که بزیارت اهل بقیع برآید تا ایشان را دعا کند و استغفار نماید و آن در شب
و نصف شعبان بود و احادیث درین باب متعدده آمده و اینجا بیان زیادت که برای اینجا بود
نه آنکه مبتدعه در آن مکروهی می‌باید مستحب است بدانکه آن حضرت صلی الله علیه و سلم در ابتدا
نهی کرده بود از زیارت قبور و در آخر رخصت کرده و فرموده نهیتکم که نهی میکردم شما را از
زیارت قبور الا فزوروها [illegible] آخرت است
مرد از استغفار [illegible] بعضی گویند که [illegible] ساقط و ایشان [illegible] زیارت
مقابر [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و در احادیث لعنت واقع
شده که بر زنان که بزیارت قبور برآیند و بعضی برآنند که این منع و لعنت در اول بود بعد از
رخصت زنان نیز داخل اند و منع ایشان از جهت قلت صبر و کثرت جزع و فزع ایشان است

و در حدیث مسلم آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بزیارت مادر خود آمد و بگریست
و دیگران را نیز بگریانید و فرمود که استیذان کردم مر پروردگار خود را [illegible] اذن نداد و طلب زیارت
کردم و مادر خود [illegible] پس زیارت کنید قبور را که مذکر موت است و گفته اند که حضرت حق
[illegible] آنحضرت [illegible] ایمان آوردند و بعد ازان [illegible] و بعضی
این حدیث را تصحیح نموده اند و گفته که قصه زیارت و منع از استغفار پیش ازین بود و در
باب متاخرین بعضی منع کرده اند از اطلاق کفر بر والدین آنحضرت بلکه جمیع آبای وی صلی الله
علیه و سلم تا آدم علیه السلام و در [illegible] رساله آورده که آنحضرت فرموده هر که زیارت
قبر والدین خود کند [illegible] هر جمعه آمرزیده شود [illegible] و نوشته شود او را
استغفار و تصدق برای ایشان نیز همین حکم دارد و فرموده [illegible] بقبور
السلام علیکم یا اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین و انا ان شاء الله بکم لاحقون نسأل الله
لنا و لکم العافیة ترمذی از ابن عباس روایت میکند که گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
که در مدینه بود پس رو [illegible] بجانب آنها آورد و گفت السلام علیکم یا اهل القبور
یغفر الله لنا و لکم انتم سلفنا و نحن بالاثر و مسلم از عایشه آورده که آنحضرت در آخر
نصف شعبان به بقیع بیرون آمد و گفت السلام علیکم دار قوم مؤمنین و اتاکم ما توعدون
غدا مؤجلون و انا ان شاء الله بکم لاحقون [illegible] السلام علی اهل الدیار من المؤمنین
والمسلمین و یرحم الله المستقدمین منا و المستاخرین و انا ان شاء الله بکم لاحقون و در حدیث
آیة الکرسی و سوره اخلاص یازده بار و معوذتین و فاتحه و یس و تبارک نیز اخبار
آمده است و در وقت زیارت ازان نوع دعا که در نماز میت کرده میشود نیز یاد کرده و [illegible]
[illegible] و طلب مغفرت [illegible] است و عادت شده که برای میت در [illegible]
جمع شوند و قرآن خوانند و ختمات خوانند [illegible] مجموع بدعت است
[illegible] اجتماع مخصوص [illegible]
تکلفات [illegible]
است و بعد از وی مکروه و بعضی تا هفت روز نیز تجویز کرده اند و بعضی گفته اند که تعزیه
میت سه روز است [illegible] غایب [illegible]
نکند کذا روی عن ابی حنیفة [illegible]

آن عمل جاهلیت و در رفتن بخاری با صحیحه جست است نیز که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بقتل جعفر و زید و ابن رواحه در مسجد بر منبر نشستند و غم بر وی آمده بود اما این کیفیت که
الآن متعارف شده از ایام متعدده که کنند نشود و در قرآن خوانده می شود [illegible] همه مکروه بحث
در زیارت جانات مشهور است اما آنچه قرآن را ذکر کرده می شود و بر سر وی خوانند مکروه است
فتح ابن الهمام در شرح هدایه گفته که اختلاف کرده اند در قرائت بر بالای جنازه [illegible]
و مختار عدم کراهت است انتهی و عادت نبود که اهل میت برای کسانی که به تعزیت بیایند طعام
کنند و در بعضی کتب فقه مذکور است که اگر از مال برای جماعه کنند که از راه دور
و مکث طویل کنند جایز است بلکه [illegible] از اقربای میت و همسایهای او میت موجود
اهل میت طعام فرستند چه ایشان از اشتغال به تجهیز میت و [illegible] طعام پختن [illegible]
و تهیه آن دشوار است و آنحضرت [illegible] جعفر بن ابی طالب [illegible] خانه خود فرمود که بساز ید
برای آل جعفر طعامی که آمده است ایشان را چیزی که مشاغل [illegible]
گفته اند که در روز اول مکروه نیست از جهت شغل ایشان به تجهیز میت و در روز ثانی اگر [illegible]
جمع اند مکروه است زیرا که اهانت است [illegible] و اختلاف است در خوردن آن طعام
مر اهل میت را و گفته اند که [illegible] به تجهیز میت جایز است و این مسایل و احکام در کتب فقه
تفصیل تو از یافت والله اعلم فصل در بیان صلوة خوف صلوة خوف ثابت است به کتاب
و سنت اما کتاب قول حق سبحانه و تعالی واذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم طائفة منهم معک ولیأخذوا
آن آیت [illegible] و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة [illegible] که در قصر
رباعی است به دو رکعت و بعضی آیت را بر صلوة خوف حمل کرده اند که در وی نیز قصر رباعی است
اول بر صلوة خوف حمل کرده اند که در وی نیز قصر است [illegible] سفر
قصر است در عدد رکعت و بعضی [illegible] و امام ابو یوسف و حسن
بن زیاد از حنفیه [illegible] خوف مخصوص [illegible] حنفیه
فضیلت نماز خلف رسول الله صلی الله علیه وسلم و ظاهر [illegible] اذا کنت فیهم [illegible] است
ترجیح جمهور [illegible] جواز اوست بعد از وی [illegible] مثل علی مرتضی و ابو موسی
اشعری و حذیفه بن الیمان رضوان الله علیهم اجمعین آنرا بعد از حضرت صلی الله علیه وسلم
دلیل است و هر چه آنحضرت کرده [illegible] که اختصاص آن بحضرت [illegible] ثابت نشود امت تابع

آن لازم است و عموم [illegible] بیان و تقید اذا کنت فیهم اتفاقی است
یا مراد کنت است [illegible] یقوم مقامک است چنانچه در [illegible] خذ من اموالهم صدقة تا ثابت است قید
دیگر چنانکه گذارده نماز خوف بر وجوه متعدده صحیح و ثابت شده هر یکی از ائمه وجهی از آن وجوه
اختیار کرده اما امام ابو حنیفه مختار [illegible] در کتب [illegible] از ابن عمر روایت
رضی الله عنهما که گفت غزا کردم همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بجانب نجد پس مواجه شدیم
و صف بستیم ایشان را [illegible] مقابل ایشان پس ایستاد رسول خدا صلی الله علیه وسلم تا نماز بگذارد
و امامت کند برای ما پس ایستاد طایفه با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و روی آورد طایفه دیگر
دشمنان پس رکوع کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم با این طایفه که با وی بودند و سجده کرد دو
سجده [illegible] این طایفه بجای آن طایفه دیگر که نگذارده [illegible] و ایستادند در مقابل دشمن
پس آمدند آن طایفه و گذارد آنحضرت با ایشان رکعت دیگر را و سلام داد پس ایستاد هر یکی از این
دو طایفه و بگذاردند برای خود رکعتی [illegible] رکعت را که با آنحضرت نگذارده بودند [illegible]
لفظ بخاری است و [illegible] در کتب سته نیز همین آمده با اختلاف الفاظ و عبارات و گفته اند
که [illegible] نص قرآن [illegible] و در روایت ابن عمر تصریح بآنکه کدام نماز بوده واقع شد
و لیکن در سفر بوده و گذارده [illegible] دو رکعت [illegible] باشد و لیکن مذهب حنفی جایز است که در سفر
یا در حضر صلوة خوف جایز است [illegible] قصر سفر امام با هر
طایفه یک رکعت بگذارد و در حضر [illegible] اگر رباعیست با هر طایفه دو رکعت و در مغرب با طایفه اول
دو رکعت و با دوم یک رکعت و مذهب امام احمد و شافعی نیز همین است [illegible] قول حق
سبحانه و اذا کنت فیهم [illegible] حضر [illegible] باشد [illegible]
مالک مخصوص به سفر است و وجوه دیگر نیز در کتب احادیث بتعدد طرق و روایات صحیح مذکور است
و [illegible] تفصیل آن [illegible] متعلق [illegible] از خوف در این آخر زمان [illegible]
خواهد بود در اینجا مصنف ذکر [illegible] اکتفا [illegible] نماز خوف [illegible]
که [illegible] خوف [illegible] و اگر خوف زیاده [illegible] که بگذارند هر جهت که
توانند پیاده و سوار برکوع و سجود یا با ایما اشارت و در بعضی طرق [illegible] ابن عمر آمده که آمده است
تصریح [illegible] واقع شده [illegible] در حالت قتال [illegible]
خوف بر تقدیر [illegible] قتال [illegible] باقی [illegible]

بنا بر آنکه تجویز خوف و احتمال هجوم دشمن است مگر آنکه بظن غالب خصوصا بعد از تفحص و تجسس
بر لشکر اسلام معاذ الله مترقب و متوقع باشد و دشمن برابر قبله بودی پیغمبر صلی الله علیه و سلم
بیش شدی و صحابه در عقب آنحضرت دو صف کشیدندی پیش و پس و چون نماز شروع کردی
آنحضرت و صحابه همه باتفاق تکبیر احرام بر آوردندی و بعد از قیام همگی در رکوع شدندی و همگی
سر از رکوع برداشتندی و همچنان ایستاده ماندندی و برابر حضرت به سجود در رفتی آنحضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم با صف اول از رکعت اولی فارغ شدی همه و سجده کردی و در رکعت دوم بر جای خود
صف ثانی بجای آن ایستاده بودند در سجود شدندی و هم به سجده کردندی و بر جای خود
و بجای اهل صف اول آمدندی و اهل صف اول بجای اهل صف ثانی رفتندی پس آنحضرت
رکعت دوم میگذاردی و صحابه هر دو صف همگی رکوع رفتندی و همگی سر از رکوع برداشتندی
چنانچه در رکعت اول بود و چون به سجود شدی صف پیشین که در رکعت اولی پس بود و در
رکعت پیش آمده با وی به سجود رفتی و صف پسین که در رکعت اولی پیشین بوده و درین رکعت
پسین شده چنانچه سر از رکوع برداشتندی همچنان در مقابله عدو ایستاده ماندندی و این
و تاخیر و تقدم بجهت اعطاء و برای آن بودی تا فضیلت صف اول هر دو طایفه را حاصل
شدی و اهل صف دوم که اهل صف اول پیشین اند دو سجده رکعت دوم را با پیغمبر دریافتندی
چنانکه اهل صف اول دو سجده رکعت اولی را با وی دریافتند پس در فضیلت صف اول و
سجود برابر حضرت همه مساوی باشند و این نهایت عدالت آنحضرت و غایت محبت و حرص
دریافت شرف متابعت و موافقت وی از صحابه و چون آنحضرت بعد از فراغ از دو سجده با صف
در تشهد بنشست صف مؤخر که در رکعت اولی مقدم بودند سجده کردندی و در تشهد بوی ملحق
شدندی و مجموع صحابه باتفاق با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سلام باز دادندی و در
مقابله عدو احتراس بودی و هم در تمام نماز برابر حضرت بودندی و سجده کردندی و گفت
آنکه درین حدیث مسلم است که اکثر اخبار و بعضی احادیث آورده و در نماز عصر بود جابر میگوید
غزا کردیم برابر رسول خدا صلی الله علیه و سلم قومی را از جهینه پس قتال کردند با ما قتال سخت
و چون بگذاردیم نماز ظهر را گفتند مشرکان با یکدیگر که اگر حمله کرده بودیم ایشان را در آن حال
یافتیم باز ...یم ایشان را و گفتند که نمازی دیگر خواهد آمد که محبوبتر است نزد ایشان از اولاد
و در روایتی انا لا ندفعه و در روایتی از ابنا و اموال پس در وقت آن نماز بحضور ایشان بیامد جبرئیل امین

برداشتن سرها چون بود از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و در سجود دشمن برابر و صف اول در سجود
و صف ثانی پسین برابر دشمن ایستاده
همچنانکه سر از رکوع

٢٤٠

عصر کرت رسانید و حضرت با صحابه گفت پس بگذاردند نماز خوف را با پیغمبر که همه گفته شد
و بود دشمن در میان ما و قبله و گفت جابر در آخر حدیث چنانکه میگذارند امرای شما و در
ابی داود و نسائی از ابو عیاش زرقی نیز آمده که گفت بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه و سلم
بعسفان و بودند مشرکان و بر مشرکان خالد بن الولید پس گذاردیم نماز پیشین را و گفتند مشرکان تحقیق
یافته بودیم غفلتی از مسلمانان کاشکی حمله میکردیم بر ایشان در حالیکه در نماز بودند پس نازل
شد آیه قصر و چون حاضر شد عصر ایستاد رسول خدا صلی الله علیه و سلم مستقبل قبله و مشرکان
در پیش او بودند و صف بستند خلف رسول الله صلی الله علیه و سلم صفی و صفی دیگر خلف این صف
دیگر تمام این کیفیت که مصنف ذکر کرد آورد و چون حدیث بخاری و نسائی از ابن عباس نیز آورده
و این بر تقدیری بود که دشمن برابر قبله بودی اما اگر دشمن برابر قبله نبودی صحابه را دو گروه
کردی یک گروه برابر دشمن بود در مواجهه و بازای وی بایستادی و یک گروه دیگر گفت ابن الهمام
صلی الله علیه و سلم بگذاردندی پس بجای آن گروه شدندی که برابر دشمن است و آن گروه
بیامدندی و رکعت دوم را با پیغمبر صلی الله علیه و سلم این هم از حدیث ابن عمر است که در کتب
باختلاف الفاظ مرویست و مختار حنفیه است چنانکه گذشت و درین حدیث ذکر آنکه این
بر تقدیریست که دشمن برابر قبله نبودی نیست چنانچه در حدیث اول ذکر بود دشمن برابر قبله
مصرح است مگر آنکه گفته شود که لفظ بازای عدو و بازاء مواجهه وی که درین حدیث واقع شد
دلالت دارد بر آنچه در صورت تفکر دشمن در جانب قبله است چه مواجهه و مقابله عدو اشاره
انما کان لا یخفی و در بعضی اوقات آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو رکعت با یک گروه میگذارد
و یک گروه در مقابل عدو برای محافظت ایستاده میکرد و ماموم آن سلام میدادند و از
پس رفتند و می آمدند و پیغمبر صلی الله علیه و سلم در تشهد توقف میکرد و سلام نمیداد تا گروه دوم
که مقابل عدو ایستاده بودند می آمدند و با ایشان دو رکعت دیگر میگذارد و این گروه اخیر
و آنحضرت صلی الله علیه و سلم باتفاق سلام میدادند چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم چهار رکعت
گذارده بودی و ایشان دو دو رکعت این وجه در جامع الاصول از حدیث بخاری از جابر آورده که
ما با رسول خدا صلی الله علیه و سلم بذات الرقاع و افتادیم در روز جنگ بر درختی پس افتاد ما را
کدام روی در درختی و بود درانجا میان درختی که سایه خوب داشت پس گذاشتیم ما آن درخت را برای آن
حضرت صلی الله علیه و سلم پس آنحضرت در زیر آن درخت بخواب رفت و شمشیر خود را بشاخ آن درخت

* و دریافتند رکعت دوم را با پیغمبر صلی الله علیه و سلم باز
داد و هر گروه یک رکعت را قضا کردندی
بعد از سلام پیغمبر صلی الله علیه و سلم

بیامد پس ناگاه یکی از مشرکان بیامد و شمشیر حضرت کشید از شاخ بر آورد و برکشید و بالحضرت بیدار
و شمشیر را از دست وی بگرفت و او را برانید و هیچ نگفت و خود [illegible] آمد بگذارد با طایفه دو رکعت
پس برفتند آن طایفه و بگذارد با طایفه دیگر دو رکعت دیگر پس حاصل است آنحضرت را چهار رکعت
و مر قوم را دو رکعت و در روایات نسائی نیز از جابر آورده با این لفظ که بگذارد رسول خدا صلی الله
علیه وسلم با اصحاب خود صلوة الخوف پس بگذارد با وی طایفه و طایفه دیگر روی ایشان بجانب
دشمن بود پس بگذارد با آن طایفه دو رکعت پس بازایستادند بجای آن طایفه دیگر و آمدند آن طائفه
دیگر پس بگذارد با ایشان دو رکعت پس سلام داد و گاه با هر طایفه دو رکعت مستقل گذارده و سلام
باز داده یعنی استقلال همین است که با هر طایفه سلام جدا باز داده چنانچه هم در روایتی از نسائی
از جابر رضی الله عنه آمده که گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم با طایفه از اصحاب خود دو رکعت و سلام
داد پس بگذارد با طایفه دیگر دو رکعت و سلام داد و بعد در بعض صور نیز آنحضرت چهار رکعت گذارده
بودی و ایشان را دو رکعت و گاه با هر طائفه یک رکعت گذارده و آن طایفه بعد از یک رکعت از نماز
منصرف شدی و آن طائفه دیگر بیامدندی و یک رکعت بگذاردندی و با پیغمبر صلی الله علیه وسلم از
پیرو نرسیده شدندی چنانکه هر یکی یک رکعت گذارده بودی و پیغمبر صلی الله علیه وسلم دو رکعت این
روایت ابی داود و نسائی از حذیفه آورده و تصریح کرده که هیچ کدام قضا نکردند و گفته دیگر را ابو داود
و نسائی از حذیفه آورده و تصریح کرده که هیچکدام قضا نکردند و گفته دیگر را ابو داود و گفته که صحیح
روایت کرده که قضا کردند کذا فی جامع الاصول و وجهی دیگر در جامع الاصول از بخاری و مسلم از
ابن ابی حثمه آورده که طایفه صف بستند با حضرت و طایفه ایستادند در مقابل دشمن پس بگذارد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم با طایفه دیگر آمدند پس گذارد آنحضرت با ایشان رکعتی را که باقی مانده بود از نماز وی
و نشسته ماندند تا آنکه تمام کردند رکعتی را برای خود تنها پس سلام داد آنحضرت با ایشان در بعضی صور
هر گروهی را یک رکعت شد با حضرت و یک رکعت تنها امام و در وقت صلوة حضرت نه قضای رکعت
باقی بعد از تمامی نماز حضرت [illegible] هر کلام مصنف در بین سه وجه اخیر که ذکر کرده است [illegible]
بود آنکه دو شرح برابر قبول بودی با آن و در الفاظ الحادیث نیز مطلق آمده و مقید بالحج یکی [illegible] و صورت
نه دیگر با آنکه کلام مصنف در جمیع این وجوه که ذکر کرد ظاهر چنانست که مختار در روی تخصیص آن
است بحالت سفر چنانکه مذهب امام مالک است پس گذارد در حضر چهار رکعت [illegible] جواز
آنست در حضر و سفر [illegible] چنانکه مختار بعضی ایشانست و آنچه [illegible] آنست که آنحضرت هم گروه در سفر چهار رکعت

گر بالا او بود [illegible] تا ده ماند [illegible] تمام کردند
ایشان [illegible]
و رفتند در [illegible] دشمن باز طایفه

حکمزاده

و با بگذارد قضا اینجا بمعنی ظاهر است یعنی عمرهٔ که بعد از صلح ادا کرده و قضا و مقاضاة
[illegible] و مصالحه آنکه سوم عمره که در سال هشتم کرد سال فتح مکه است از جعرانه کرد اهل مکه
[illegible] بعد از قسمت غنایم حنین شبانه آمد و عمره گذارد و هم در شب بجعرانه باز رفت بعد
[illegible] نماز عشا کرد [illegible] سوار شد و پیش از نماز صبح بجعرانه باز رفت
[illegible] آمده [illegible] که مکه تمام شب [illegible] و بعد منزل آمده چهارم عمره که با حج در سال
حجة الوداع کرد و بعضی سه عمره گفته اند باعتبار آنکه در حقیقت عمره نبود زیرا که
[illegible] هم اینجا از احرام برآمده به مدینه برگشت چنانچه مذکور شد پس در عمره واقع شده
عدم اعتبار عمره حدیبیه و عمرهای آنحضرت همه در ذی القعده بود مگر عمره حج که در
ذی الحجه بود چنانکه ابن عمر آمده که آنحضرت چهار عمره کرد یکی از آنها در رجب بود و چون این قول
او را بعایشه رسانیدند تخطیه ابن عمر کرد و گفت رحمت کند خدا تعالی ابا عبد الرحمن
را نبود که عمره کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مگر آنکه وی همراه بود و هرگز عمره در رجب نبود
لیکن ابن عمر [illegible] خطائی است که او را شده و تخطیه با الغز کرده **فصل** در سیاق
بیان حج پیغمبر صلی الله علیه وسلم که آنرا حجة الوداع گویند بدانکه حج از فرض و اعلای ارکان
دین و بلیغ ترین شعار اسلام است و حج پیغمبر صلی الله علیه وسلم اکمل و افضل حج
و اتم و اکمل آنهاست و احادیث صحاح در سیاق آن از صحابه مروی گشته و حدیث جابر بن
عبد الله اتم و اجمع آنهاست و راوی آن حدیث امام جعفر صادق است از والد بزرگوار
خود امام محمد باقر سلام الله علیه و علی آبائه الکرام که گفت در آمدیم بر جابر بن
عبد الله رضی الله عنهما و وی نابینا شده بود بسبب کبر سن پرسید از قوم که چه کسانند
تا نوبت بمن رسید گفتم من محمد بن علی بن الحسین پس دست خود بر سر من فرو آورده [illegible]
سینه من کشید و گفت مرحبا [illegible] بر سینه من [illegible] و من در آن روز [illegible]
بودم جوان پس گفت مرحبا یا ابن اخی بپرس از من احادیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم [illegible]
گفتم خبر ده مرا از حج رسول خدا صلی الله علیه وسلم که چگونه بود پس عقد کرد بدست خود
عدد نسع را و گفت مکث کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم نه سال و نبرآمد نه حج
پس اعلام کردند در دهم مردم که رسول خدا حج میبرآید و قدوم پر آوردند [illegible] مدینه
بسیار همه طالب آنکه اقتدا کنند برسول خدا صلی الله علیه وسلم و عمل کنند مثل عمل وی پس بیرون

و دیگر همه بوده آنرا ابن عمر حکم داد اند
در بعض احادیث هم عمره [illegible] شده
و عمره ذی القعده [illegible]
[illegible]

آمده بیان وی الحدیث و صاحب جامع الاصول این حدیث را از روایت مسلم و ابی داود
و از ابن شیبه و عبد بن حمید و بزار نقل کرده همی آمده و مصنف در سیاق این قصه و در
حدیث جابر با بار روایات احادیث دیگر جمع کرده و التیاق نموده میگوید که چون آنحضرت
صلی الله علیه وسلم عزم حج کرد صحابه را اعلام کرد به حج مجموع ساختگی سفر حج کرد تا همه
بقریب و ضیاع که در اطراف و نواحی مدینه است رسید مجموع ساختگی سفر حج کردند و
خبر بقریب و ضیاع که در اطراف و نواحی مدینه است رسید مجموع مسلمانان متوجه مدینه
شدند و در راه مکه از هر طرف طوایف طوایف ملحق شدند و عدد حجاج از حصر و حساب بیرون
تا گفته اند که پیش و پس و یمین و شمال از هر طرف که نظر کار میکرد همه مردم بودند از پیاده و سوار
و تعیین عدد آن معلوم نیست اما گفته اند عدد صحابه در غزوه تبوک که حجة الوداع بعد
از وست سی هزار کس رسیده بود تا آنجا که چهل هزار بود و در روضة الاحباب میگوید
که در آن سفر چندان مردم جمع شده بودند که غیر از خدا و رسول کسی احصای آن نتوانست کرد
و بروایتی آنکه صد و چهارده هزار و بروایتی صد و بیست و چهار هزار بودند انتهی والله اعلم
و روز پنجشنبه یا روز شنبه شک راوی است یا اختلاف در روایت بیست و پنجم ماه ذی القعده
نماز ظهر چهار رکعت در مسجد مدینه بگذارد و سفر کرد پیش از آنکه سفر کند خطبه کرد و کسانرا
شرایط و ارکان و آداب حج تعلیم کرد و این خطبه خواند و تعلیم کرد روز جمعه بود و این
روایت خطبه خواند پیش از سفر در روز جمعه با صحت آنکه میرا اند بیست و چهارم ذی القعده
بوده باشد نه آنکه سفر در روز شنبه بوده چه توقف تا پنجشنبه مشهور نیست دیگر آنکه رسید
و چهارشنبه از ذی الحجه گذشته بوده فاما [illegible] در روز شنبه بعید است چه در احادیث صحیح وارد
شده که سفر را روز [illegible] که در روز پنجشنبه [illegible] صحیح بخاری ثابت است کما
کان رسول الله [illegible] صلی الله علیه وسلم یخرج فی سفر اذا خرج که بیرون آمد هیچ
سفری چون بیرون می آمد الا یوم الخمیس [illegible]
بیش آمده باشد [illegible] و بعد از نماز ظهر موی مبارک را شانه کرده و روغن [illegible]
و ازار و ردا پوشید [illegible] موجود [illegible] کما ثبت در
صحیح البخاری [illegible] جامع الاصول نیز که حدیثی وی از ابن عباس آورده [illegible] موجود
بابن لفظ که روایت رسول خدا صلی الله علیه وسلم از مدینه بعد از آنکه شانه کرد و روغن

مالید و موی [illegible] و ازار و ردا پوشید از اقسام ازار و لباس نهی نکرد الا از هیچ قسم و از ازارها که بوی رسیده بود
کرد و بعد از آن [illegible] و بین الصلوتین سفر کرده و در ذو الحلیفه که بر شش میلی
مدینه است فرود آمد و نماز عصر را قصر کرد [illegible] مجموع [illegible] میشود و مجموع امهات
مؤمنان در این سفر برابر بودند و در آن شب بر همه گذشت و برای نماز صبح غسل کرد که
کامل گشتند بر همه زنان در یک وقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] و بعد از
هر یک غسل می بر آورد و گاهی بین هر جماع غسل جدا میکرد و بعد از ظهر برای احرام غسلی
دیگر بکرد و غسل کردن نزد احرام مستحب و مسنون است باتفاق ائمه و اگر وضو کند نیز
کفایت است بر هر تقدیر طهارت شرط است و در غسل حظ و اشارت که در کتابها اند که بیاد
مبالغه در تنظیف و تطهیر حاصل کرده بکار رفت و عایشه رضی الله عنها طیب بیشتر آورد
و آن مرکب بود از [illegible] و بوی خوشی و در آن مشک بود و بر تن و سر مبارک وی مالید
اثر مشک برق و محاسن مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیده می شد و در صحیحین آمده
که عایشه مطیب ساخت آنحضرت را بذریره و در روایتی آمده که گفتگوی که می بینم [illegible]
بعد از طیب [illegible] رسول صلی الله علیه وسلم و حال آنکه وی محرم بود و این حدیث دلالت
دارد بر استحباب استعمال الطیب [illegible] رسول صلی الله علیه وسلم و حال آنکه وی محرم بوده
نزد اراده احرام و بر آنکه بقاء و دوام رنگ و بوی آن بعد از احرام ضرر نمی دارد و انچه حرام است بر
محرم ابتدای استعمال الطیب است نزد اراده احرام و بر آنکه بقا و دوام رنگ و بوی آن بعد از
احرام ضرر ندارد و انچه حرام است بر محرم ابتدای استعمال الطیب است در حالت احرام و
مذهب امام ابو حنیفه و شافعی و احمد حنبل و محکی است از اکثر صحابه و منقول است از جمهور
علمای سلف و خلف الا امام مالک که منع کرده تطیب قبل الاحرام با آنچه باقی ماند رایحه وی
بعد الاحرام و با وجود آنچه بر اوست [illegible] بروی [illegible]
ازار و ردای احرام بپوشید و نماز ظهر را قصر کنان دو رکعت [illegible] احرام [illegible] صحابه که نماز ظهر گذار
بود و منقول نیست که پیش از احرام جز نماز فرض ظهر نماز خاص برای احرام گذارده و
نیست مذهب امام ابو حنیفه و شافعی استحباب دو رکعت نفل است پیش از احرام و اگر [illegible]
فرض اکتفا کند نیز جائز است و نزد امام مالک و احمد آنست که بعد از نماز فرض
یا نفل بلکه ظاهر مذهب امام احمد آنست که اگر بعد از فرض بود اولی است و اگر باشد نفل

و در شب آنجا بیتوته کرده و نماز شام و
خفتن آنجا و نماز صبح و ظهر روز
دیگر نیز آنجا گذارده

کذا روا رحمة اتباع ظاهر سنت چنانچه طریق اوست رحمه الله علیه و امام نووی نیز بعضی علما
گذارد جمع تحقیقا صلی الله علیه و سلم بذی الحلیفه و گفت وجوه بر اینکه آن سنت است اما در اداء او از زنا
بتلبیه گفته کرده این حدیث استحباب نماز و گفته نماز است نزد اراده احرام و گفته که این مذهب
ماست و مذهب کافه علما مگر آنچه روایت از حسن بصری که مستحب است بودن احرام عقب
الا نماز فرض و نوافل است که جمهور بر آنند و مبنی است ظاهر حدیث کذا فی المواهب و شیخ ابن الهمام
گفته که در حدیث طویل جابر بن عبد الله واقع شده که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مسجد
ذی الحلیفه و احرام بست بی آنکه ذکر کند دو رکعت مخصوص بکنند و لیکن مسلم از ابن عمر روایت کرده
که گفت بود آنکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم نماز میگذارد در مسجد خود که بذی الحلیفه
دو رکعت وقت احرام و روایت کرده این حدیث را حاکم و تصحیح نموده و گفته با آنکه دو رکعت مکروه
بگذارد و اگر گذارد مکتوبه یعنی نماز فرض و تحیة المسجد نیز کفایت کند و بعد از احرام بهتر این
دو نفل را گردد اول وقت و جانب راست که دعا است از انکشاف و حضور رسول کرد بنجا
تمام شرط ایجاد است که یکی دیگر بعضی بخوجه قال الیقین آن است مشتق است از سنت یعنی بنحا
و نزد شافعی مخصوص است فرض برای که حدیث تعجیل جمعه به مقابل بقره افتاده است
چنانچه در باب جمعه گذشت که هر که رود در ساعت اولی پس گویا که هدیه بقره بنا و دیگر او
که در ساعت ثانیه یابد گویا که هدیه کرد بقره را پس بر نیز بقره باشد و حنفیه گویند که بدنه شامل
بقره است یا یعنی اگر هر دو را بدنه گویند از جهت اشتراک در معنی ضخامت یعنی اگر بقره در حکم
ابل است چه هر دو کفایت کند از هفت کس چنانچه در آنجا و در بعضی روایات حدیث جمعه بجای
بدنه جزور نیز آمده است که یعنی ابل است و لیکن در اکثر روایات صحیح بدنه است و در شیخ
ابن همام میگوید که خلافی نیست در بودن بدنه شامل بقره در لغت خلیل گفته که بدنه بقره
یا ناقه است که فربه شود بمکه و نووی گفته که این قول اکثر اهل لغت است و جوهری نیز گفته
که البدنه بقرة او ناقة خلاف در مفهوم ترجیح اوست که بقره کفایت میکند از بدنه شافعی
که از هفت تن برای بکر بجز و ذبحی میکنند بحدیث تعجیل جمعه و جواب آنکه بقره داخل
بدنه است و لیکن اینجا ابل مخصوص جز و مراد است جز به مقابلت بقره و تخصیص
باسم خاص منافات ندارد با دخول در اسم عام و در حدیث جابر که مسلم روایت کرده آمده
که ذبح میکردیم بدنه را از هفت کس گفتند و بقره را گفت نیز بدنه است انتهی و نزد امام

امام ابوحنیفه تقلید بدنه با اراده حج و سوق وی نیز شخص محرم گردد چنانکه بتلبیه
و وی نیز از خصایص احرام است و در معنی تلبیه است در اظهار اجابت که حقیقت تلبیه اجابت و
اظهار اجابت گاهی بفعل باشد و گاهی بقول چنانکه پادشاهی یکی از خدام خود را بخواند و وی
بیاید و پیش وی بایستد اجابت است همچنانکه گوید لبیک و این از خصایص احرام است و وقت
بدنه مقرون شود احرام بدان حاصل شود و صفت تقلید آنست که نعلی یا پوست درختی
یا دوال چرمی و مانند آن را بسته در گردن بدنه قلاده سازد و بیان وجوه اشعار آنکه جانب
راست کوهان بدنه را بشکافد و بنیزه زند و میگویند که این امر در جاهلیت بود و در اسلام
نیز مقرر داشته اند از جهت صحت غرض و مصلحت و اشعار در جانب یمین افضل و موافق تر است
بسنت صحیح و آنحضرت چنانکه مصنف نقل میکند هم چنان کرده و از آنکه گفت پیش از احرام
کرد ظاهر میشود که سبب احرام نیست احرام بتلبیه کرد چنانچه بیاید و لیکن آن سنت است که محرم
نزد اراده احرام میکنند و اشعار مذهب جماهیر علماست از سلف و خلف و نزد امام ابوحنیفه
مستحب همان تقلید است و اشعار مکروه است و وجه آن بعضی چنین گفته اند که وی مثله و تعذیب
حیوان است و آن حرام و مکروه است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم از جهت آن کرد که مشرکان باز
نمی آمدند از تعرض آن مگر باشعار و خطابی میگوید که این قول مخالف احادیث صحیح است که در
اشعار وارد شده اند و این مثله نیست بلکه مثل فصد و حجامت و ختان و داغ است و گفته اند که این حجت
و نیز تعرض مشرکان در وقتی که غلبه اسلام و کمال آن تمام است نبود و بعضی گویند که آنحضرت
امام ابوحنیفه اشعار را از اهل زمان خود دید که مبالغه در آن میکردند بحدی که خوف
سرایت و جراحت در آن افتد هم منع نمود که مکروه است و ترجیح آن بر تقلید نبود و الا در حد ذات
مکروه نیست یعنی محض تقلید محرم میگردد حاجت باشعار نیست و اگر یکی میان اشعار کند و نه
تقلید مکروه بود و گویند نیز علما در زمان ایشان ترک کرده بودند اشعار او را بعلامت احرام تا
بود و آنها که میکردند بمبالغه میکردند و تعدی که خوف سرایت بود گویند که اصحاب امام ابوحنیفه
اشعار را از اهل زمان خود دید که مبالغه در آن میکردند بحدی که خوف سرایت جراحت بود
تا آنکه ضعف بدنه میشد و حال مکروه ساخت و ترجیح داد تقلید را و الا در حد ذات تقلید مکروه نیست
یعنی محض تقلید محرم میگردد حاجت به اشعار نیست و اگر یکی میان اشعار کند و نه
تقلید مکروه بود و نیز محرم در زمان ایشان ترک نموده بودند اشعار او را علامت احرام تا کنند

بود و لهذا گمان میکردند بعضی از صحابه که تمتع میکرد و نهی از آن نمیفرمود و از تحقیق معلوم داشت والله اعلم
بدانکه احرام بستن بر سه نوع است اول افراد و صاحب آنرا مفرد گویند بکسر را و افراد آن
بود که احرام بحج بندد تنها یا بعمره تنها دوم تمتع و فاعل آنرا متمتع گویند و تمتع آن بود که در اشهر
حج اول احرام بعمره بندد تنها یا بعمره تنها دوم تمتع و بعمره بندد و افعال آنرا تمام کند و هم در آن
اشهر حج در روز هشتم ذی الحجه یا پیش از آن احرام بحج بندد و اگر متمتع سوق هدی یا حج
نکرده است از احرام عمره برآید و حلال میشود و هرچه بسبب احرام حرام شده بود حلال
سازد و احرام بحج بندد و اگر سوق هدی کرده است از احرام بیرون نیاید تا احرام
حج بندد سوم قران است و صاحب آنرا قارن گویند و صورت قران آنست که در احرام حج
و عمره جمع کند و هر دو را معا احرام بندد و این شخص طواف و سعی عمره میکند بعد از آن
حج میکند و میان ائمه اختلاف است که ازین سه نوع افضل کدام است نزد امام ابو حنیفه
قران افضل است بعد از آن تمتع بعد از آن افراد و هو قول جماعة من الصحابة و التابعین و ائمه دیگر
اند اما نزد امام شافعی و امام مالک و اکثر علما افراد افضل است ثم التمتع
ثم القران و در مذهب امام احمد و جماعه از صحابه و تابعین و من بعدهم تمتع افضل و این اختلاف
فرع اختلاف صحابه و روایات ایشان است در فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم که قارن بود
یا مفرد یا متمتع چنانکه میگوید بعد از احرام نبی صلی الله علیه و سلم اختلاف است که بر
بکدام نوع حج بود قران یا افراد یا تمتع بیشتر احادیث صحیحه مصرح است بر آنکه احرام بحج و عمره
بود معا که معنی قران است و در صحیح آنحضرت صلی الله علیه و سلم اتانی آت من ربی آمد مرا
آینده از پروردگار من یعنی فرشته فقال گفت آن آینده صل فی هذا الوادی المبارک ای
بگذار درین وادی مبارک که همان وادی ذی الحلیفه است که آنحضرت در وی نزول کرده
بود و وادی العقیق که بطهارت و برکت وی احادیث ورود یافته است ادا نماز کن و قل
عمرة فی حجة بگوی ای محمد احرام من عمره است در حج یعنی عمره مع حج است حج و عمره است
حج نیست و ازین سیاق حدیث که در وی محل التباس تواند یافت با آنکه برای احرام مخصوص
بود چنانکه در دو رکعت است نزد امام ابو حنیفه رحمه الله مصنف میگوید احادیث صحیح صریح
در تمتع زیاده از بیست حدیث است و روات آن هفده تن از اصحاب عظام شمرده اند که بعضی
لفظ احرام آنحضرت را بقران و بعضی اخبار آنحضرت را از فعل خود بیان روایت کرده اند

احادیث صحیح صریح در تمتع زیاده از بیست حدیث است و روات آن هفده تن از اصحاب عظام شمرده اند
که بعضی لفظ احرام آنحضرت بقران و بعضی اخبار آنحضرت را از فعل خود بدان روایت کرده اند
و صحیح از احادیث صحیح بسیار کما تر در مرتبه اول در نسیا و اتر شده است بر آنکه احرام وی
صلی الله علیه و سلم بافراد بود در صحیح مسلم عن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اهل
بالحج مفردا یعنی تلبیه کرد بحج تنها و در روایتی آمده افرد بالحج و احادیث متعدده در صحیحین از
عائشه و ابن عمر آمده است که خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم و لا نذکر الا الحج بیرون
آمدیم ما با رسول الله و ذکر نمیکردیم در نیت ما و رسول خدا صلی الله علیه و سلم اهل بالحج مفردا
تلبیه کرد بحج تنها و در روایتی آمده افرد بالحج و احادیث متعدده در صحیحین از عائشه و ابن
عمر آمده است که خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم و لا نذکر الا الحج بیرون آمدیم ما با رسول الله
و ذکر نمیکردیم در نیت ما و رسول خدا صلی الله علیه و سلم مگر حج را و در صحیح مسلم عن ابن عمر و ابن
عباس اهللنا مع رسول الله بالحج مفردا و در سنن ابن ماجه عن جابر ان رسول الله افرد الحج
و سلم و ابو داود در سنن از جابر آورده که نیت نکرد پیغمبر برای حج و عمره بلکه تنها حج را و احادیث
صحیح در تمتع نیز وارد شده که چنانکه گفته اند در دو نوع است چنانکه در صحیحین از ابن عمر آورده که
گفت تمتع کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در حجة الوداع بعمره الی الحج پس آغاز آورد او
بعمره پس بحج و بالجمله اختلاف روایات درین باب بطوری واقع شده که راوی را القطع بر حقیقت
بغیر آید و لهذا بعضی از متعصبان از اهل زیغ و الحاد دست طعن و زبان باو باز کرده و گفته
اند که چیست حال اینها ای صحابه اهل اسلام که پیغمبر ایشان صلی الله علیه و سلم یک حج بجا آورد
و یاد آن ندارند تا بعان نیز و با این حدیث نقل و ضبط آن نتوانستند و تعیین
و یقین نداشته که چگونه بود و بچه نوع بود و بدانند که چون کثرت و ازدحام یافت اختلاف
و اختلاف شده با اتفاق و ... ایشان در فهم بعد از آن محمد بن جریر و جمعی از علما شکر الله
سعیهم در تطبیق و توفیق بذل مجهود نموده مقام رد و قدح طاعنان ایستاده درین باب تصنیفها
طویل و بسیط جمع کرده مثل آنکه گویند که طحاوی که از ائمه عظام مذهب حنفی است درین باب
زیاده بر هزار ورق نوشته و علی هذا القیاس و کل ازان مقالات است که مصنف نقل کرده و گفته
طریق تطبیق و توفیق و بیان تالیف احادیث آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اول احرام بحج مفرد بست
بعد از آن عمره را داخل حج کرد و قارن شد و در بعد دخلت العمرة فی الحج الی یوم القیمة در آمد

الا الحج
صلی الله علیه و سلم

عمره در حج تا روز قیامت و این بحث از جهت آن فرموده که اهل جاهلیت عمره را در ایام حج از فجور
قبیح می‌دانستند و خاتمه شان تمتع [illegible] که آن از امور [illegible] اشبا [illegible] امیا [illegible] قطع
مراد [illegible] و اراده حضرت او که بحج [illegible] اطلاع [illegible] قبحا [illegible] کلام او تا
[illegible] انفعال کرده و گفت آن حضرت را که [illegible] بحج [illegible] یکر [illegible]
[illegible] اطلاع [illegible] آخر فرموده [illegible] بحج و عمره تمام نقل کرده و گفت که آن حضرت
صلی الله علیه و سلم [illegible] روایات و اخبار [illegible] و قصه [illegible]
[illegible] یک سفر [illegible] حکم [illegible] بعد از
[illegible] تطبیق احادیث [illegible] افراد [illegible] و اما وجه تطبیق احادیث تمتع با
احادیث قران آنست که [illegible] تمتع با آن حضرت کرده و تمتع آن حضرت
است [illegible] تمتع [illegible] است که از انتفاع و
[illegible] احرام [illegible] عمره و [illegible] بعد از ادای [illegible] احرام [illegible] حج
بر [illegible] قران موجود است [illegible] که در
انتفاع [illegible] انتفاع
هر یکی از حج و عمره [illegible] ترفه دیگر آنکه [illegible] آن حضرت است
[illegible] کلام [illegible] است
[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] آن حضرت [illegible] مباح
[illegible] است که [illegible] و تحقیق [illegible]
[illegible] تمتع [illegible] و این تاویل از اتمام
[illegible] صلی الله علیه [illegible] تمتع [illegible] بالعمرة الی الحج
[illegible] صورت تحقق [illegible] است [illegible]
[illegible] احرام حج [illegible] احرام عمره را [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] احرام عمره [illegible] بعد از احرام حج [illegible]
[illegible] تمتع [illegible] چنانکه [illegible]
حج آن حضرت صلی الله علیه و سلم قران بوده نه افراد و تمتع و ثابت شد که قران افضل است از تمتع و افراد
[illegible] کرده اند [illegible] و جابر و ابن عباس و ابن عمر [illegible]

[2] تمتع آنحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بسبب امر و تعلیم [illegible] آنرا با صحاب [illegible]

[3] عبارة منافاة بصورة قران [illegible] احرام [illegible] عمرة [illegible] حج و این [illegible]

[4] چنانکه مذهب امام ابو حنیفه [illegible] ترجیح احادیث قران [illegible]

قران نیز آمده پس به حیثیت ایشان اضطراب باشد و این معنی یکی از علل حدیث است که بدان
بحکم [illegible] و [illegible] عمل بیک جانب متعذر کرده [illegible] احادیث قران [illegible]
جانب [illegible] احادیث افراد و تمتع [illegible] تاویل [illegible] ظاهر دارند [illegible]
قرآن نص صریح اند [illegible] و اما حال اصحاب رضی الله عنهم چنانکه در صحیحین از عائشه
رضی الله عنها آمده آن بود که بعضی احرام بعمره کرده بودند و بعضی بحج و عمره و بعضی بحج و
آنها را ذکر کرد که احرام بحج بسته بودند تنها یا بعمره و گفت و اما اصحاب رضی الله عنهم پس قسم بودند
قسمی احرام بحج و عمره بستند یا بحج مجرد و با ایشان هدی بود و [illegible] احرام بحج [illegible]
و حرف [illegible] که [illegible] احرام باقی ماندند [illegible] احرام بحج و عمره
بستند یا بحج مفرد بسته و با ایشان هدی بود بر آن احرام باقی ماندند تا روز نحر حلال شدند
و قسمی دیگر با ایشان هدی نبود که مرورا احرام بحج بسته بودند پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایشان را فرمود که
حج را عمره سازند [illegible] کنند احرام حج را با احرام عمره [illegible] تمام کنند [illegible]
احرام [illegible] بحج [illegible] و میگویند که [illegible] که [illegible] حج
[illegible] آن حضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] که [illegible] بعضی [illegible] بعضی [illegible] که [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] آن حضرت [illegible] بعضی [illegible] قسم سیم [illegible]
که با ایشان هدی نبود و احرام بحج بسته بودند پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایشان را فرمود که قلب
کنند احرام را بعمره [illegible] که حج بسته بودند و [illegible] عمره [illegible] افعال عمره بجا
آرند و این است معنی فسخ حج بعمره و فرق میان این قسم و قسم دوم آنست که در این قسم در وقت احرام
فرموده که این احرام را فسخ کنند [illegible] احرام عمره [illegible] چنانکه [illegible] که گفت احرام
حج بسته [illegible] پیغمبر [illegible] عمره سازند [illegible] قلب کنند احرام حج
با احرام عمره [illegible] احرام حج بسته بودند [illegible] احرام [illegible]
فرموده [illegible] عمره سازند [illegible] فسخ کنید حج را بعمره [illegible] که ایشان را فرموده که قلب
کنید حج را بعمره [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]
و طواف کرده و سعی نموده [illegible] احرام که بسته بود با ایشان [illegible] احرام حج که
و بعد از [illegible] حج [illegible] احرام [illegible] معلوم کرده [illegible] بودند

تا سوق هدی کرده بر همان احرام اول باشد و از آن بیرون آید و هر که سوق هدی نکرده باشد
که از احرام بر آید و حج خود را عمره سازد و چون روز یوم الترویة آید یعنی روز هشتم از ذی الحجه
که از مکه بمنا روند احرام ثانی برای حج به بندد و بدانند فضل حج را که این معنی بر صحابه
گران آمد بنا بر آنجهت کمال حرص ایشان بر متابعت و موافقت آنحضرت صلی الله علیه و سلم که
چون وی از احرام نه بر آمده ما نیز بر آن بودیم و نیز شاق آمد بر ایشان که درین ایام که از
حج نزدیک روز بیش نمانده است از احرام بر آیند و بر زنان بگذرند و بهمان حالت احرام حج به بندند
چنانکه بعضی از ایشان گفتند آیا برویم بعرفه که مذاکیر ما منی میچکد
باشد یعنی قریب العهد بجماع باشیم و نیز آنکه در جاهلیت عمره را در اشهر حج منکر و ممنوع
میداشتند و داخل فجور و فسوق میشمردند پس آنحضرت بجهت بیان این جواز و تحقیق ایشان
در وقتی که امر کرد و برای تسلی خاطر ایشان فرموده لو استقبلت من امری ما
استدبرت لم اسق الهدی و جعلتها عمرة یعنی اگر پیش از ین ظاهر شدی مرا این رای و مصلحت که
شما را الحال گفتم بیان فرمودم و امر کردم هر آینه من نیز چنین میکردم و سوق هدی نمی نمودم
و او را تقلید و اشعار نمی فرمودم و چون سوق هدی کردم حلال شدن پیش از نحر وی روا
نبود و نحر نبود مگر در روز نحر پس صحیح شد که فسخ حج بعمره از من و از شما نیز هر که سوق هدی
کرده است بر احرام خود باقی باشد و هر که نکرده از احرام بر آید و خطابی میگوید که مقصود
آنحضرت ازین سخن تطییب قلوب ایشان بود که بر ایشان ترک اقتدا و اتباع آنحضرت شاق
آمد کذا قال الطیبی و شیخ تورپشتی میگوید حکمت است که تا یکی از افعال و انواع حج که تمتع است
مهجور و متروک نماند و میگوید که این امری است که مخصوص است بصحابه بیان از اسلام که
نیست هیچ یکی را بعد از ایشان نقض و فسخ حج بعمره روا داشته باین معنی احادیث صحیحه
فرو جوز بسیطهای قوم که از عهد جاهلیت این امر که فقه و کراهت در دل راه یافت و در حالت این امر توقف
کرده ظاهر گشت و این خبر بحضرت رسید دانست که در ضمایر قلوب ایشان تزلزلی و اضطرابی
راه یافت و خوف آن شد که مبادا وسواس شیطانی ایشان را از جاده لغزاند فرموده لو استقبلت
من امری ما استدبرت الحدیث و دفع کرد باین قول خطرات خاطر ایشان را و اشارت کرد باینکه
تمامه فضیلت و سعادت در امتثال امر نبوت و اجابت دعوت اوست صلی الله علیه و سلم و تمسک
کرد امام احمد باین قول حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم که فرموده لو استقبلت من امری ما استدبرت

استدلال کرده است بر افضلیت تمتع چه آنحضرت آرزو کرد آنرا و لابد آنچه آرزو کند وی
صلی الله علیه و سلم آنرا افضل و اکمل بود و جواب از ین داده اند اکثر اهل علم که آرزوی آنحضرت
از آنجهت تطییب قلوب صحابه و تسلی خاطر ایشان بود نه از آنجهت که آنچه وی امر شده افضل بود
و این تحقیق مذهب امام احمد است که اگر سوق هدی کرده قران افضل است و اگر نکرده
تمتع افضل است یا بفعل آنحضرت تمسک و بقول موافقت کنند والله اعلم و چون در اختلاف در احرام
آنحضرت در حج که بطریق قران بود یا تمتع یا افراد تفصیل دیگر نیز بود که در مواهب بوده
دیگر در آن ناشی شده مصنف خواست که آن تفصیل را نیز بیان کند پس فصل جدا برای آن عقد
کرد و گفت **فصل** در حج پیغمبر صلی الله علیه و سلم طوایف علما از اینجهت افتاده طایفه اول
آنانکه میگویند حج مفرد کرد و بعد عمره نکرد طایفه دوم آنانکه میگویند متمتع بود تمتعی که از عمره
حلال شد و پس از آن احرام بحج بست و این هر دو قول سهو و وهم است بجهت تحقیق که گذشت
که وی صلی الله علیه و سلم قارن بود و بعد از ادای افعال عمره بر احرام اول باقی بود و این وهم
در حدیث معاویه پیدا شده ساخته اند که گفت قصر کردم آنحضرت را بمشقص خود
بر مروه و در روایتی آمده که قصر کردم شعر رسول الله صلی الله علیه و سلم بمشقص و این حدیث
از معاویه در صحیحین مرویست و لیکن آنرا انکار کرده اند بر معاویه و تغلیط و تخطئه کرده
اند او را در آن و گفته اند که این سهوی است از وی چنانکه از ابن عمر واقع شد که گفت آنحضرت
را عمره کرده در رجب و عائشه او را تغلیط و تخطئه کرد کذا فی المواهب و مروی است از امام
احمد که آنحضرت از احرام بیرون آمد و لیکن قصر شعر کرده و دیگر چیزی نکرد و این مخصوص
بوی صلی الله علیه و سلم از جهت صحت حدیث معاویه و لیکن تحقیق تر در جمهور همانست که گفته شد
طایفه سوم آنانکه میگویند متمتع بود تمتعی که از احرام حلال نشد بسبب سوق هدی و این نیز
از جهت ثبوت قران مشکل که اگر از تمتع معنی لغوی خواهند بنا بحکم است طایفه چهارم آنانکه میگویند
قارن بود و این حق است اما آنکه گوید قران کرد در آن دو طواف بود و دو سعی در اول قدوم
در اول قدوم یک طواف و یک سعی کرد و در حج طواف و سعی دیگر بجا آورد و مذهب امام ابو حنیفه
در قارن نیز همین است که اول افعال عمره بجا آورد و یک طواف و یک سعی برای آن بکند بعد از آن
حج بکنار و با طواف قدوم گردد است مر آنرا بعد آنکه افعال حج را کرد او را دو طواف و دو سعی
کنند نیز کفایت کند و لیکن اشارتی دارد بجهت تاخیر سعی عمره و تقدیم طواف تحیه که طواف قدوم است

اما هیچ جزء لازم نیاید طایفهٔ پنجم آنانکه میگویند مفرد بود که افراد کرد بعد از قضای حج عمره
احرام بست از تنعیم و این غلط است و هیچ یکی از صحابه و تابعین و ائمهٔ کبار و اهل حدیث بر آن
نرفته کذا فی المواهب نقلا عن ابن تیمیه و حق و مذهب مختار آنست که قارن بود اول لبیک گفت
و یک سعی کرد بعد از آن حج [illegible] در احرام پیغمبر صلی الله علیه وسلم [illegible] پنج طایفه
افتاده اول آنانکه میگویند تلبیه وی بعمره مجرد بود و بر آن است [illegible] طایفهٔ دوم آنانکه میگویند
تلبیهٔ او بحج مفرد بود و بر آن است [illegible] طایفهٔ سوم آنانکه میگویند تلبیه وی بعمره مجرد بود و [illegible]
الحال او حلال شد در عمره طایفهٔ چهارم آنانکه میگویند تلبیه وی بحج مفرد بود و بعد از آن او را [illegible]
عزم کرد در حج و این مخصوص [illegible] بعد از آن تلبیه بحج میکرد و بعد از آن رسید [illegible]
عزم کرد [illegible] این کلام و حکم بخطا این قول [illegible] و بعضی تطبیق میان قران و افراد [illegible]
زیرا که آنحضرت [illegible] احرام [illegible] وقت احرام ترتیب [illegible] کرده در
[illegible] طایفهٔ [illegible] آنانکه میگویند احرام او بود مطلق هیچ یکی را تعیین نکرد و بعد از آن یعنی بعد از
احرام مطلق [illegible] حج آمد و تعیین کرد حج و عمره را بر تقدیر قول بقران [illegible]
و حق آنست که [illegible] وقت احرام تعیین کرد و قران فرمود والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
چون [illegible] احرام بست [illegible] گفت [illegible] خود که قصوا نام داشت [illegible]
رفتاری وی [illegible] قصوی [illegible] و بعضی گفته اند که قصوی ناقه را گویند
که قطع کرده شده است [illegible] ابو عبیده گفته [illegible] و گفته اند قصوی
و عضبا و جدعا نام یک ناقه است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم [illegible] سوار شد [illegible]
برخاست با تلبیه گفت [illegible] بیدا است که موضعی است نزدیک ذی الحلیفه
بالا بر آمده دیگر با تلبیه گفت مصنف درین کلام اشارت کرد بجمع و تطبیق روایات که در وقت ابتدای
تلبیهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده در بعضی روایات آمده که بعد از آنکه نماز [illegible] کرد در آن
وقت [illegible] بود و [illegible] در بعضی بعد از استوا بر ناقه
بعضی [illegible] بر آمدن [illegible] هر کس هر وقت [illegible]
کرده حقیقت وقت ابتدای تلبیه بعد از نماز [illegible] امام ابو حنیفه و امام مالک [illegible]
مشهور از امام احمد همین است و صحیح از مذهب شافعی و روایتی از احمد آنست که افضل احرام
در وقت برخاستن ناقه است و گاهی گفت لبیک بحجة [illegible] قران [illegible] نوعی از

و گاهی گفت لبیک بحجة و عمرة زیرا که قارن بود

حج و [illegible] تلبیه گفت دیگر در تمام راه [illegible]
هرچه گوید از حج یا عمره و این نیز سبب اختلاف در کیفیت احرام که حج و عمره بود [illegible]
[illegible] تلبیه با ابن عباس لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد و
النعمة لک والملک لا شریک لک و در صحیح مسلم تلبیه ابن عمر [illegible] لبیک اللهم لبیک وسعدیک
والخیر فی یدیک لبیک والرغباء الیک والعمل و در بعضی زیادت [illegible]
[illegible] که جبرئیل نزد من
آمد و امر کرد مرا که امر کنم صحابهٔ خود را تا بلند کنند آوازهای خود را با احرام و در روایتی [illegible] رفع اصوات
کنید که آن از شعار حج است و در حدیث ترمذی و ابن ماجه آمده که هیچ کس تلبیه نمی‌کند مگر که
تلبیه کند با وی هرچه در یمین و یسار اوست از حجر و شجر و مدر تا محل انقطاع زمین از هر طرف
و بعد از تلبیه دعا میکرد و میخواست از خدای رضای او و بهشت و استعاذه میکرد
از نار دوزخ [illegible]
رواه الترمذی فی [illegible]
[illegible] تلبیه میگفت و صحابه در عبارت تلبیه [illegible] و پیغمبر صلی الله
علیه وسلم بر کسی انکار نمیکرد و در [illegible] احرام موی سر را [illegible]
سکون سین [illegible] که عبارت است از دوائی که موی را جمع کند مثل صمغ و خطمی و غیر آن و بعضی [illegible]
[illegible] و گفته اند این تصحیف است [illegible]
سر [illegible] والله اعلم
[illegible] احرام [illegible] موی سر [illegible]
[illegible] ذوالحلیفه [illegible]
که موضعی است میان [illegible]
[illegible] قبله [illegible] و گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] که بر موضعی است میان [illegible]
[illegible] جامع الاصول [illegible] و نسائی آورده

کرد ران آهو تیری بود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تخصیص را تعیین فرمود که نزد یک وی ایستاده شوند
تا هیچ کسی از قوم مانده حاجی متعرض وی نشوند و ابو داود از اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما
آورده که چون آنحضرت بعرج رسید و درین منزل نزول واقع شد نشست عایشه در پهلوی رسول
خدا صلی الله علیه وسلم و نشستم من در پهلوی ابو بکر رضی الله عنه و غلامی از آن ابو بکر رضی الله
عنه در عقب مانده بود و شتری که از زاد و اسباب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ابو بکر رضی الله عنه بود و بر وی
بود در دست وی بود و ما انتظار کردیم تا برسید چون رسید شتر را با خود نداشت ابو بکر گفت
شتر کجاست گفت گم کردم دی شب ابو بکر رضی الله عنه بر خاست و او را بسیار تادیب میزد و میگفت
یک شتر در عهده تو کرده بودم آنرا نیز گم کردی تا آنکه باعث بر زدن ابو بکر او را بر تنبیه گم کردن شتر شد
آنحضرت هیچ دو دفعه تبسم میکرد که غلام وی رضی الله عنه مگر دیگر پیغمبر صلی الله علیه وسلم تبسم میکرد
و میفرمود محرم را ببینید که چه میکند و لفظ آنحضرت این است که میفرمود انظروا الی هذا
المحرم ما یصنع از زدن ابو بکر آن غلام را در احرام تنبیه نمود و برین چیزی زیاده نفرمود از زجر و
تنبیه خادم در حالت احرام و هر چند که از محظورات احرام نیست و واجب نیست و چون آنحضرت
صلی الله علیه وسلم با ابو بکر تبسم میفرمود دانسته شد که بید الاهمال کردن تام موضع است
میان مکه و مدینه رسید صعب بن جثامه لیثی که بنجم و ثبت در دست وی از مکه رسید و او را
گرفته بود صحابی است و حدیث وی در صحاح نیست مات فی خلافة ابو بکر الصدیق رضی الله
عنهما حمار وحشی را هدیه آورده علی بن روایت بخاری و مسلم است و در روایتی از مسلم بهدیه آورد
عجز حمار وحشی را و گوشت آن خون و در روایتی تو حمار وحشی را و در روایتی عضوی را
از گوشت صید و در روایتی حمار وحشی را پس آنحضرت از وی قبول نکرد و منکر فرمود چون دید
او تغیر قبولنا کردن که ظاهر دلالت بر عدم رضا و محبت داره و کراهیت دید فرمود که هدیه ترا
از جهت عدم رضا و محبت رد نکنیم اما از جهت آن رد میکنیم که ما محرمیم احادیث سابق که
در منزل قدید حمار وحشی را بر رفقا قسمت کرد مخالف اینست و همچنین اخبار دوانا در اکل محرم
عدم اکل لحم صید مختلف آمده و در کتب شرح اختلاف الفاظ مذکور است کرده و ما خود
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بادای عمره میرفت و محرم بود و ابو قتاده و جماعه دیگر از صحابه
از راه در جانب ساحل بحر افتاده بود ابو قتاده محرم نبود و باقی جماعه محرم بودند کا حمار وحشی دید
شد صحابه او را امید بدند و میان یک دیگر خنده میکردند و لیکن او را بدو نه اشارت کردند و نه

ابو قتاده سوط خود از ایشان بخواست ندادند و رمح طلبید ندادند و هیچ نوعی او را در اصطیاد
اعانت نمودند ابو قتاده از اسب فرود آمد و سوط و رمح خود را بر گرفت و سوار شد و بر آن حمار
وحشی تاخت و او را بکشت و بیفکند و بگشت همه را خوردند و بعضی از خوردن
شک کردند که چون لحم صید در حالت احرام خوردند و ابو قتاده پاره از گوشت او نگاه داشته
بود پس بحضرت آمده تحقیق حال را عرض نمودند حضرت فرمود آیا هیچ یکی از شما امر کرد
ابو قتاده را باصطیاد آن یا دلالت نمود یا اعانت نمود بر آن و اشاره کرد بدان گفتند لا یا رسول
الله فرمود این طعمه بود که بخورانید شما را خدا تعالی بخورید از آن چه باقی مانده است و خود نیز
خورد و مسلم و نسائی و ابو داود از ابن عباس آورده اند که زید بن ارقم گفت میدانی و یاد
میداری که اهدا کرده شد لحم صید برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس قبول نکرده
گفت ما محرمانیم و الله اعلم این است که قصه اهدای صعب بن جثامه است یا قصه دیگر است
و ابو داود از عبد الله بن الحارث آورده که حارث که خلیفه عثمان رضی الله عنه بود بر طایف برای
عثمان طعامی ساخت از لحوم طیور و وحوش پس بفرستاد و کسی را نزد امیر المؤمنین علی رضی الله
عنه بدان مجلس حاضر آمد گفتند بخور حضرت امیر فرمود بخورانید این طعام را بقومی که حلال
باشند یعنی غیر محرم ما محرمانیم فرمود سوگند میدهم بخدا کسی را که درینجا است از قبیله اشجع آیا
میدانید که فرستاده شده است برای رسول خدا گوشت حمار وحشی پس قبول نکرد و فرمود
ما محرمانیم گفتند نعم اخرجه اینست مسلم و نسائی از عبد الرحمن بن عثمان آورده اند که گفت بودیم
ما با طلحه رضی الله عنه محرم پس فرستاده شد برای ما لحم طیر و طلحه در خواب بود پس بعضی از ما
آنرا خوردند و بعضی تورع نمودند و نخوردند و چون بیدار شد طلحه موافقت کرد آنها که بخوردند
بودند و گفت خورده ایم ما آنرا با آنحضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم و در ابو قتاده رضی
عنه آورده که محرم نبود در موضعی از حج لحم صیدی نزد وی آوردند پس گفت مر اصحاب خود را بخورید
گفتند تو چرا نخوری گفت نیستم من مثل شما این را برای من آورده اند پس گفت مر اصحاب خود را بخورید
گفتند تو چرا امر صید کرده اند برای شما فرع صید کرده محرم و دلالت و اشارت و اعانت کرده
او بر آن حرام است و اگر بکند جزای آن بروی لازم آید اما اکل او در لحم صید دادن تفصیل است
اگر خود صید کند یا محرم دیگر آن نیز باتفاق حرام و اگر غیر محرم صید کند برای محرم کند یا به امر وی
یا باذن وی مذاهب و اقوال فقها درین باب مختلف است بعضی اصحاب فقها بر این

که حرام است بر محرم اکل لحم صید مطلقا بدلیل حدیث صعب بن جثامه که فرموده ما تحریم
بر علت عدم قبول همین احرام را ساخت فقط نه چیزی دیگر را و ایشان این حدیث را ناسخ
حدیث دیگر که دال بر حل است ساخته اند و این سخن نیست بجهت آنکه حدیث ابی قتاده درست که قصه
آن در عام حدیبیه بود و این در حجة الوداع ولیکن آثاری که از طلحه و عثمان مذکور شد منافی
دارد اگر چه منسوخ می بود که خود ترک حرام می کردند ایشان جایز نمی بود و مذهب مالک و شافعی
و احمد آنست که اگر محرم خود صید کرده یا کسی دیگری برای وی صید کند یا باذن وی یا بامر
وی خورد بر وی حرام است و اما اگر شخصی غیر محرم برای خود صید کرده و از برای محرم نساخته
حلال است خوردن آن محرم را و اینست جمع میان حدیث صعب و ابی قتاده و این جمع احسن است و اما رد
قول صید صعب بن جثامه را نخوردن از آن جهت احتیاط و تورع بود باحتمال آنکه وی ظن کرده باشد
که برای ایشان صید کرده باشد چنانچه ظاهر حال همان است و عدم اکل امیر المؤمنین علی
در صحرا فرجه رفتند ایشان نیز بر این احتیاط بود و اکل طلحه و موافقت او با کلام بجهت عدم اصطیاد
برای ایشان و اینمعنی در حدیث موطا از عثمان رضی الله تعالی عنه معلوم شود و ترمذی و غیر
وی از حدیث جابر آورده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم حلال است صید بر شما در حالت
احرام مادام که صید نکنید بنفس خود یا صید کرده نشود برای شما و نکته می گوید و الحسن
الا ابن ماجه اما ترمذی گفته که مطلب که راوی این حدیث است از جابر سماع نیست اورا
از جابر و اما مذهب امام ابو حنیفه و اتباع وی جواز اکل لحم صید است بر محرم مادام که امر
نکرده بود و دلالت و اعانت ننموده بر آن محرم خواه صید کرده باشد محرم دیگر و اینمعنی از حدیث ابی قتاده
ظاهر کرده که آنحضرت از صحابه پرسید که آیا هیچ یکی از شما امر کرد ابو قتاده را یا دلالت کرد
برای یا اشاره کرد بر آن پس بفرمود که پس بخورید حلال است و نپرسید که آیا برای خود صید
کرده یا برای شما و میگویند که ظاهر کریمه و حرم علیکم صید البر ما دمتم حرما حرمت صید محرم
نزد ایشان زیرا که مخاطب ایشانند نه محرمان دیگر و حکم ایشان اند بعلت احرام و نیز
کرده اند بحدیث موطا که از ابو هریره آورده که از بحرین می آمدم چون بربذه رسیدم دریافت
از سواران از اهل عراق که محرم بودند و پرسیدند مرا ایشان از گوشت صیدی که نزد اهل ربذه یافتند
آیا حلال است ایشان را پس امر کردم و فتوی دادم ایشان را باکل آن ابو هریره میگوید
که بعد از فتوی دادن شک افتاد در دل من که آیا این فتوی من چگونه بود تا آنکه به مدینه آمدم

و قصه خود با عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه گفتم بفتوی که دادم فرمود که اگر بجز آن میگفتی درد خود
میدیدی بجز آنکه بکتیبه میزدم ترا و امثال این از عمر رضی الله تعالی عنه اطر [illegible] توفیق
و اصحاب سوگ که بنی خود [illegible] تقریر که مخالف کرده ما ظاهر و هجا و لیکن بوده [illegible]
ما [illegible] که اگر نکرده ابو هریره آن سوال و اکل اینقصه اینچنین آنچه که صید اهل
از برای ایشان نبود چنانچه ظاهر حال آنست و لیکن آن احتیاط و احتمال که شافعی و غیره
حدیث صعب بن جثامه نیز بر آن است و اما ترمذی و غیره لا اتخذ و بعضی ایشان بر حدیث
روایت کرده اند که اشتغال کرده ابو هریره را از اکل صید که در امر ایشان کرده بر تقیید
موافق مذهب ما است و نیز اینست که اگر کرده اند بحدیث طلحه که گفتند اگر طلحه بیان حکم آن بجای
اکل کرد از حدیث ابی قتاده معلوم شد عدم آنست چنانچه موافقت میکرد و تقیید او به تصویب
آکل را و از جانب دیگر ظاهر از سیاق قصه آنست که صید برای ایشان بود و تحقیق آن میباید که این
تمسکات حنفیه ایراد فرموده آنست که طلحه حرام میگوید بحدیث جواز بر امر دیگر
و اینکه لا یجوز و در صورتی ملزم بحدیث ابی قتاده است بر آن وجه که تقریر کرده بود اما
جابر که مذکور شد طحاوی گفته که مطلب از جابر سماع نکرده و بر مطلب بن عبد الله
بن حنطب اکثر احادیث است و با تمام آن جابر چنانچه [illegible] نقل کرده بود و اما
یا امر کرده است و حدیث صعب بن جثامه که گفته که ما حمار وحشی بود و در روایت بعضی بر مخالف
بعضی حمار وحشی روایت کرده اند و بعضی عجز حمار یا رجل حمار یا لحم حمار یا عضوی از گوشت
و اصح روایات حمار وحشی است و عدم قبول آنحضرت از آن جهت که محرم است صید را و اگر قول
لا تقبلنا هر که اهدی است یا ذبح میکرده و حامل آن بر آن میکرده و هیچ کدام از اینها جایز نیست و حاصل کلام
تورع و تنزه است بجهت انقیاد و تحقق آن و با حمل احتیاط در مذهب اطلاق و عدم جواز است
در صحت در مذهب امام ابو حنیفه و مذهب دیگر آن بیّن است و در جامع الاصول از موطا
آورده که عروة بن الزبیر عایشه را از اکل صیدی که برای محرم صید کرده شده است پرسید
بعض اصحاب [illegible] بود یا آن اخیر مدت احرام [illegible] خرج به اکراه خاطر تو خلجانی است بخور
کلام در صید بر آنست اما صید بحر حلال است باتفاق بمقتضای آیه قرآن مجید و احل لکم صید
البحر و جواز صید بحر ثابت است چنانچه ظاهر است اما در حدیث کعب احبار آنکه گفت صید بحر است یعنی
آنکه ملخ و وقت تفریخ سقوط او نهایی است در حال آن در بحر و احادیث در این باب از موطا در

و ابو داود و در جامع الاصول مذکور است والله و رسوله اعلم بحقایق الامور و چون آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بوادی عسفان رسید بضم عین مهمله و سکون سین مهمله و فا وادی است میان مکه
رسید گفت یا ابا بکر این وادی کدام است گفت وادی عسفان است پس گفت صلی الله
علیه و سلم هود و صالح علیهما السلام درین وادی میگذشتند بر دو شتر سرخ مهارهای ایشان از لیف
خرما و ازارهای ایشان عباها و ردای ایشان پشمین و رداهای ایشان [illegible] تلبیه میگفتند و حج
این روایت احمد است و در روایت مسلم آمده که چون بوادی ازرق رسید و آن قریه ایست [illegible]
[illegible] گفت که موسی را میبینم که درین وادی میگذشت [illegible] و انگشت در گوش نهاده
[illegible] بفریاد تلبیه میکرد [illegible] ولیکن تعیین وادی نکرده و لفظ وی اینست
که گفت گویا که می بینم موسی را که فرود می آید از وادی و تلبیه میکند [illegible] المواهب و در بعضی
این احادیث اقوال اشکال است که این خبر است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]
که انبیا را [illegible] ایشان بود که بحج می آمدند و احرام می بستند [illegible] میکردند [illegible]
شد [illegible] صلی الله علیه و سلم در حدیث موسی کانی انظر الیه [illegible]
بیان گویا که الآن می بیند آنرا و بعضی میگویند که این رؤیای منام است که آنحضرت ایشان را
در خواب باین حال دید [illegible]
آن [illegible] و بعضی گویند که مراد حقیقت است چه انبیا صلوات الله و سلامه علیهم زنده اند
پس اگر حج آیند بعید نیست [illegible] که آنحضرت بحج برآمدی [illegible]
با همین حال [illegible] که ایشان زنده اند [illegible]
ارواح مطهره ایشان متمثل میشود [illegible]
[illegible] السلام [illegible]
نماید و [illegible]
کلامی است [illegible]
که میگویند [illegible]
کرد [illegible]
بعضی [illegible] والله اعلم [illegible]
و چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] موضعی است [illegible]

فرود

تلبیه

وهم در منام

مکه

مکه [illegible] عایشه رضی الله عنها حیض آمد [illegible] گریه
[illegible] مگر حیض [illegible]
[illegible]
[illegible] طواف کعبه [illegible]
[illegible] احرام [illegible]
[illegible] حج [illegible]
کن احرام حج [illegible] احرام حج [illegible] احرام [illegible] حایض و نفسا
درین حالت [illegible] غسل [illegible] احرام [illegible]
[illegible] ابی بکر [illegible] محمد بن ابی بکر [illegible]
شد [illegible] احرام [illegible]
[illegible] طواف [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعایشه [illegible] حج و عمره [illegible]
[illegible] طواف [illegible] حیض [illegible] طواف [illegible]
عایشه گفت [illegible] طواف [illegible] عمره [illegible] وقوف [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] عبد الرحمن بن ابی بکر [illegible]
[illegible] تنعیم احرام [illegible] تنعیم موضعی است [illegible] از مکه [illegible]
برای عمره [illegible]
[illegible] احرام [illegible] تنعیم [illegible] الناس عمره [illegible]
و موضعی که عایشه [illegible] علما [illegible]
[illegible] عایشه [illegible] عمره [illegible] بعضی گویند [illegible]
[illegible] طواف و سعی
[illegible] وقوف [illegible] طواف [illegible]
[illegible] طواف [illegible] وقوف [illegible] طواف و سعی [illegible]
[illegible] عایشه [illegible] احرام عمره [illegible] تمتع [illegible]
[illegible] عمره [illegible] قول [illegible]

مخالفت عایشه

واحادیث جنانچه از سیاق قصه معلوم شده لا الله بعض از این حکم نسخ بود و نزد الحنفیه و اهل
تا که اکنون نیز حلال شدی از حج و عمره صریح است و دراین نیز فرموده عمره را از تنعیم برای محرم
قلب بوده باشد و بعضی از علما میگویند که چون عائشه حایض شده امر کرد وی را که رفض و ترک کند احرام عمره
که احرام برای عمره بسته بود کند و اشتغال کند بحج مفرد و چون حج تمام کرد فرمود تا عمره کند
قضای آن عمره اولی اگر احرام بآن بسته بود و این قول امام ابوحنیفه است و اصحاب وی رحمهم الله
که امر بحج بی تمتع شود و احرام عمره بسته بود و پیش از طواف حایض گردد ترک کند عمره را و احرام
بندد برای حج مفرد و این قصه عائشه را دلیل آن آرند و ایضا در حدیث آمده که ارفض عمرتک
ترک بکن عمره را و احرام بندد برای حج مفرد این قصه عائشه را دلیل آن آرند و ایضا در حدیث
آمده که ارفض عمرتک یعنی ترک بکن عمره خود را و در روایتی دعی عمرتک و در روایتی امسکی عن عمرتک نیز آمده
موید آنست اگر چه تاویل کنند او را که مراد رفض و ترک عمل عمره است و برای تحلل از آن است یعنی بیرون
بیا از احرام عمره و در آی در حج و اورده در روایه مسلم امسکی عن العمرة نیز آمده و عائشه عن عمرتی
والنجم در حدیث احمد نیز آمده که عائشه گفت یا رسول الله حج با عمره کنند و من تنها
المومنین و من باز کرده حج کرده با او نیست نیز بظاهر تفویت و نابید مذهب ما کنند و پیغمبر صلی الله
علیه و سلم در موضع سرف صحابه را فرمودند که هر که هدی با او نباشد و میخواهد که تمتع کند احرام را
رواحه و هر که هدی با او دارد او را نیست و اینجا از ربط یتخیر و دلما چون تمتع کردن
ربط یتخیر و وجوب بعضی کرده هدی با او نباشد البته تمتع کند و بعضی را ساز و از احرام بیرون
و حلال شود و در هشتم ذی الحجه از سر احرام حج بندد و هر که هدی دارد بر احرام خود بیماند
و چون کبیر آمد تا از احرام بیرون آید از آنکه ... و اگر هدی نداشتی حلال آمدی ...
سخن تفصیل و تحقیق در باب ایکه گذشت و فرمود آنحضرت لو استقبلت من امری ما استدبرت یعنی وجوب
باید نه بوده جمع بین حج و عمره ... بسبب انجاب نبود که عمره کرده دو کرت
استبعاد و انجاح ایشان که حج آنحضرت صلی الله علیه و سلم معلوم بود که عمره در زمان
جاهلیت از افجر فجور بود ... و الله اعلم و آنحضرت پیش از آن که در مکه به ذی طوی در ...
و بعضی بر آنند که غسل کرده بود و موضعیست نزدیک بمکه ... و نزول فرمود
شب یکشنبه چهارم ذی الحجه ... و نماز گذارد و برای دخول مکه غسل کرد و در روز
بعد از طلوع آفتاب برآمد از راه حجون ... که بنام کدا موسوم است که ...

سلام گویند و که آنجا که افتاد میگویند بنام آن جبل است که در آن موضع است در آمد و آنحضرت
در مکه در شب نه در آمد مکر در عمره جعرانه که در شب آمد و هم در شب رفت و عطا گفته که
اگر شما خواهید در شب در آئید حضرت رسول صلی الله علیه و سلم امام بود و امام را در آمدن
در روز محبوب تر بود تا مردم ببینند و اقتدا کنند و دعا النسائی و متعارف درین روز
مر اهل دیار هند را وقت سرانست و چون وقت سحر بود و آنکه است و چون بدید بنی شیبه
که آن را باب السلام گویند رسید و کعبه را مشاهده کرد و این دعا خواند و ذکر و گفت اللهم
زد بیتک هذا تشریفا و تعظیما و تکریما و مهابة و در بعضی روایات است که دو همان
چون نظر مبارکش بر کعبه افتاد دستها برداشت و تکبیر گفت و این دعا خواند اللهم
انت السلام و منک السلام حینا ربنا بالسلام اللهم زد هذا البیت تشریفا و تعظیما و تکریما
و مهابة و زد من حجه و اعتمره و تکریما و تشریفا و بر او چون بمسجد در آمد و آنحضرت سوی کعبه
روان شد و بتحیة مسجد که نماز است مشغول نشدند زیرا که تحیة مسجد الحرام طواف است بخلاف
تحیة مساجد دیگر تا آنست و طواف حکم نماز دارد و چون برابر حجر اسود رسید استلام
و بوسه داد آن را و استلام صریح است بسیار اینجا استعمال است از سلام یعنی تحیه
و اینجا اهل یمن رکن اسود را محیا خوانند زیرا که مردم تحیت میکنند او را و گفتا الا ازهری
وجوهی یعنی گفته مشتق است از سلام بکسر سین بمعنی حجارت واحد وی سلمه است یعنی السین و
اللام است الحجر لمس حجا بالحجارة است لمس آمده و بعضی گفته اند استعمال است از وسام
گویا که کاری کرده که نشان ادو وصالح کنند و بعضی گفته اند استلام تحیه که کرده است تعریض خود
از حجر سلام زیرا که حجر جواب دعوی میدهد چنانکه گویند اخدم ماء الرکن اخدام و اعرابی
گفته و بعضی از وسائل الاصل است ترک کرده و شده و مهموز مشتق است از ملائمة یعنی موافقت الوجوه
بعضی گفته اند مشتق است از لامه یعنی سلاح گویا که حفظ و حصن کرد نفس خود را بمس حجر ذکره
کلها الزرکشی فی شرح المختصر و مصنف میگوید که آنحضرت در وقت ابتدای استلام حجر اسود و رفع
یدین نکرده و افتتاح تکبیر کرده چنانکه مصلی میکنند و لیکن در فقه حنفیه آمده که در طواف ابتدا
بحجر اسود کنند و مستقبل او باشند و تکبیر گوید و تهلیل کنند و رفع یدین کنند و در حدیث
درین باب نقل کرده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم بر یات نشود دست مکر در هفت
موطن و از آن جمله است استلام حجر است و استلام و بعضی از هفت موطن داد در ترکیب نقص صحیح

کرده اند و شیخ ابن الهمام گفته که طریق آنحضرت در ابتدای خود با ابن عباس روایت کرده در وی ذکر
حجر اسود نمیشود ذکر کرده در وی افتتاح صلوة و نزد دخول مسجد حرام نظر چون افتد بجانب کعبه
افتد و بر صفا و مروه و بر عرفات و مزدلفه و نزد جمرتین و مکرر است که الحاق کرده شود
استلام حجر با افتتاح صلوة قیاس بر تکبیر نماز و در این حدیث تخریجات و مقالات است که حضرت
از جهت شکوک رفع دستها نکردند در تکبیرات عیدین و قنوت است و الله اعلم و بعد استلام حجر شروع در طواف
کرده خانه کعبه را بر دست چپ خود کرده است و این طواف قدوم است و اورا طواف تحیت نیز
گویند و این طواف سنت است نزد امام ابوحنیفه و نزدیک مالک واجب و طواف زیارت
که رکن حج است و فرض است دیگر است که بعد از وقوف عرفات در روز نحر یا بعد آن آمده که
خواهد کرد و در هیچ مکانی از اماکن طواف دعای مخصوص مروی نیست که باسناد صحیح از آن
حضرت صلی الله علیه وسلم ماثور باشد اگرچه در تاریک سلف در هر موضع از آن دعائی معین
آمده اما از آن حضرت به ثبوت صحیح چیزی ثابت نشده مگر دعائی که در میان رکن یمانی و حجر الاسود
که آنجا میگفت ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار و در روایت
ابن ماجه از ابو هریره آمده که در رکن یمانی دعا کرده اللهم انی اسالک العفو والعافیة فی
الدنیا والآخرة گفتم و گفت که در آنجا نشسته است بر رکن یمانی هفتاد فرشته هر که بخواند آن
دعا آمین میگویند آن فرشتگان و او را روایت از ابو هریره آمده که طواف کند بیت را هفت بار
و تکلم نکند مگر بسبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله
کرده میشود از وی ده سیئه و نوشته میشود برای وی ده حسنه و بلند کرده میشود برای
وی ده درجه مخصوص که در برای رحمت علما ماثور معین کرده است در رساله حج هم
و گفته که تعین دعا منع رقت قلب است و با وجود آن بزرگی و تمیز ... و ما نویک تذکا فی
المعالجه بدیهه طواف را از هفت طواف که طواف مستحب است از آن است و شوط هر کدام
طوفهای هفتگانه را شوط خوانند که در لغت یعنی یکبار دوان شدن است تا حدی معین و
هفت شوط است و اطلاق شوط در کتب مناسک مذکور و مشهور است و وصف در قاموس
لغت میکوید که مکروه است نامیدن شوط از فقها که طوفات طواف را شوط گویند و جز ابن بابان
مکروه باشد جز کاملیت دعا بخصوص طواف است بالفظ است که در جاهلیت میگفتند چنانکه
کراهت فقهی تنزیه طهر بیعه در روی گفته اند والله اعلم و تعبیر در این کتاب بطوف تعبیر کرده و گفته

کرده

کرده سه طواف اول نه بتعجیل میرفت و گامها را نزدیک میگذاشت چنانچه کشتی گیران روند و این فعل
را رمل گویند بفتح میم و علت این حکم در ابتدا اظهار جلادت و قوت بود از مسلمانان بر مشرکان
مکه که گفته بودند آنها در حرم تب یثرب لاغر کرده است این گروه مسلمانان را داد و کرم مینمود پس حکم شد
که تیز و پهلوانانه بروند و اظهار جلادت و قوت نمایند و ابتدای این حکم در عمرة القضا بود و چون
حضرت صلی الله علیه وسلم این را در حجة الوداع نیز کرد با آنکه و جود آن علت ها در آن وقت
قطعا نبود معلوم شد که بعد از زوال علت نیز این حکم باقیست دیگر این حکم در فعل است
شده و از صیغه استکه چه گفت است لیکن تاریک ... و تارک در عمل از اعمال حج گفت لیکن تارک اعمال مبارک
عمل از اعمال حج نبود بلکه تارک صفتی و هیئتی مخصوص مسنون است چنانکه رفع صوت بلبیک تارک
هر کسی خفض صوت کند بسنت تارک افضل شود و چیزی بروی لازم نکرد و ذکر در الواهب ...
عن الطبری الفعل که این اظهار جلادت و غلبه آنست با عدای باطن که شیطان و جنود اوست ...
و اعتبار نماید در وقوع حضور او قرب او ... و هم چنان در وقت رمل ... در رمل را از زیر بغل راست بیرون
آورده و بر بالای دوش چپ انداختن را اضطباع خوانند و این نیز مخصوص است بطوافی
بود و افضل است در تجلید و نشاط و باید که اضطباع پیش از شروع در طواف کند با آنکه
نماید و در چهار طوف آخر آهسته رفت و ما اکتفا بر مسنونات بجهة آنست که نادر اکثر
طوافهای ... بر قیاس که صورت ادب وقار در آنست باشد و وجه تخصیص به او ظاهر
والله اعلم و رمل نزد ما مخصوص بطواف قدوم است و نزد امام احمد نیز در طواف قدوم
یا طواف عمره است و در طواف زیارت و وداع چنانکه بیان آن خواهد آمد ولیکن نزد
ما اگر بعد از طواف قدوم سعی نکرده است بعد از طواف زیارت کند و اگر کرده است نکند
و نزد شافعی در هر طوافی که بعد از وی سعی است رمل است و هر نوبتی که بر حجر اسود میرسد
تکبیر بر آورده و استلام کرده یا بچوبی که در دست مبارک بود است و بوسه داده و در
احادیث تعبیر از آن چوب بمحجن کرده که سر وی خم کرده اند و محجن بمعنی چوبی است
و محجن بمعنی اعوجاج است و لیکن مراد اینجا چوبی است سر کج چنانچه گفت و آن چوب عصا
بود که تا سر کج شد بصولجان و عصا در عرف عرب چوبی خود را میگویند ... اینجا
چوبی است سر کج چنانچه گفته و آن چوب عصای بود که ... است و قریب به عصا ... کج
نیز ... است و ... متوسط و عصا ... در دست مبارک آن حضرت ... اتفاق ...

چوبی می‌بود و درین روز طواف نیز داشت و رای حضرت که خادمان برای مصلحت مردم و غیره
همراه می‌داشتند و از آن حضرت مروی نیست که راه را بر مردم بعصا تعارف کیران دور کند
کرده و با عتماد آن راه رو ندیم رفت و از همه این چنان معلوم شد که این استلام محجن در
طواف زیارت بود که سوار کرد و در طواف قدوم خود پیاده بود چنانکه از کلام مصنف نیز معلوم
کرد و بالجمله تقبیل حجر بلب و دست و باشارت دست و چوب مسنون است و اگر هیچ یکی از
اینها میسر نباشد استقبال کند و تکبیر و تهلیل و حمد و صلوات گوید کذا فی الهدایة نزد
برابر رکن یمانی ذکر یکی از آنکه دائمه بیت است خود را با چوب بوسه دادی اما حجر اسود
را تا بر نقد که آن را بوسه می‌داد و روی مبارک خود را بر آن می‌نهاد در احادیث آمده که لبهای
مبارک بر حجر اسود می‌نهاد و دو بوسه میکرد و در بوس کردن بابکه آواز نکند چنانکه در
بوس کردن زنان کذا فی فتح الباری و گاه دست مبارک بر آن می‌نهاد و دست خود را می‌بوسید
و در حالت استلام میگفت بسم الله والله اکبر و هر گاه که در طواف برابر حجر اسود رسیدی
میگفت الله اکبر و گاه بر حجر اسود پیشانی می‌نهاد و بر آنجا سجده میکرد و آنجا می‌بوسید
کیفیات مجموع در صحیح ثابت شده بدانکه خانه کعبه را چهار رکن است یکی آنکه حجر اسود در وی است
و آن را رکن اسود نیز خوانند و عراقی و یکی از البیت یک باب مساوی اقرب ما بین حجر و باب است
ملتزم گویند که در وقت دعا سینه را بدو بچسپانند و التزام کنند و رکن دیگر که بعد ازین جانب
بیشتر است رکن عراقی گویند و رکن دیگر را که در طواف بعد از رکن عراقی بوی میرسند رکن شامی گویند
بعد از وی رکن یمانی است و این رکن یمانی و اسود را بطریق تغلیب یمانیین گویند بتخفیف یا و الف
فصیح و الف را عوض یکی از دو یای نسبت دارند و اگر بتشدید یا خوانند لازم آید جمع میان عوض
و معوض و از سیبویه تجویز تشدید یا نیز نقل کرده‌اند و الف را زائده دارند و آن دو رکن دیگر
شامیین گویند و در رکن اسود دو فضیلت است استلام و تقبیل هر دو از حضرت صلی الله علیه و سلم صحیح ثابت
شده بخلاف رکن یمانی که در وی استلام ثابت آمده نه تقبیل و بخاری نیز مصنف گفته استلام
نیز نیست بلکه توجه و اشارت ثابت با چوب بدانکه دست و چوب را بوسه کند و در فتح
الباری استلام رکن یمانی بطریق متعدده ثابت کرده و از ترجمه باب صحیح بخاری که گفته باب من
لم یستلم الا الرکنین الیمانیین ظاهر است و مذهب حنفیه نیز همین است اما در رکنین شامیین
استلام است و نه تقبیل و نه استقبال و نه اشارت و روایت آمده اند که معاویه طواف کرد و استلام

و بجانب [illegible] است که [illegible]
با چوب [illegible] الحضرت صلی الله علیه و سلم
ثابت شده [illegible] با دست [illegible]

باب

میکرد هر چهار رکن را پس ابن عباس گفت استلام نکرده رسول خدا صلی الله علیه و سلم مگر حجر را
و رکن یمانی را معاویه گفت مهجور نیست هیچ چیزی از خانه کعبه و از ابن الزبیر نیز مرویست که استلام
میکرد جمیع ارکان او میگفت مهجور و متروک نیست هیچ چیزی از بیت و از ابن الزبیر
نیز مرویست که استلام میکرد جمیع ارکان او میگفت مهجور و متروک نیست هیچ چیزی از این
بیت و ابن عباس میگفت لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة یعنی ما که استلام دو رکن
نمیکنیم نه بجهت مهجور بودن چیزی از بیت و ابن عباس میگفت بلکه بجهت اتباع رسول خدا صلی الله علیه
و سلم و امام شافعی نیز در جواب آن قول منقول است که گفت ترک استلام این دو رکن نه بجهت هجر
و ترک بیت است و چگونه مهجور است و حال آنکه ما گرد آن طواف میکنیم ولیکن مقصود
اتباع سنت است ترکا و فعلا و اگر عدم استلام آن دو رکن موجب هجر و ترک چیزی از
بیت باشد پس ترک استلام ما بین الارکان نیز موجب آن بود و حال آنکه هیچ کس از آن قائل نیست
و تحقیق مقام آنست که بیت در زمان آن سرور بر بنای خلیل و بقواعد وی نبود و این دو رکن
شامیین نه در اصل بود بهمین جهت استلام آن نکرد و چون عبد الله بن الزبیر حجره بیت را بنای
بیت را بر نهایت چنانچه مسلم روایت کرده شنیده و بر قواعد و ارکان قدیم بنا کرد و این دو
رکن شامی نیز در جای قدیم واقع شدند لاجرم مساوی ارکان دیگر شدند و استلام
آنها کردند و بعضی صحابه هم که استلام آنها منقول است با جهت است و آنچه در روایت
آمده که آدم و ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام استلام جمیع ارکان میکردند بدین سبب بوده
چون حجاج آمد و بنای ابن الزبیر را تغیر داد و هم بر روش ایام جاهلیت بنا کرد چنانچه الحال
واقع است این دو رکن نه بر جای قدیم باشند و استلام آنها مسنون نبود چنانچه آن حضرت
صلی الله علیه و سلم نکرد و استلام معاویه بجا آوردن بود که اینها ارکان دیده‌اند مساوی ارکان
دیگر و نه چنین است بجهت حدیث عایشه که عبد الله بن الزبیر دو ایشن کرد کذا فی فتح الباری و هم
در فتح الباری درین مقام نکته آورده که در رکن اول دو فضیلت بود یکی بودن او بر قواعد
ابراهیم و بودن حجر اسود در وی مخصوص گشته بتقبیل و هم باستلام و رکن یمانی را چون
فضیلت اول بود مخصوص باستلام آمد نه تقبیل و چون در دو رکن دیگر هیچ کدام ازین دو معنی
نبود در آنها نه تقبیل آمد و نه استلام و گفته که این بر رای جمهور است و نزد بعضی تقبیل رکن
یمانی نیز مستحب است و گفته که از بعضی حفظ مراتب و اعطای کل ذی حق حقه ما خوذ و مستنبط کرده

والله اعلم و چون از طواف فارغ شد پس بمقام ابراهیم آمد و مقام ابراهیم نام سنگی است که
در وی نشان پای ابراهیم است علی نبینا علیه الصلوة والسلام و آن جای ایستادن اوست
در وقتی که بنا کرد و خواند مردم را بحج بموجب امر الهی عز شانه واذن فی الناس بالحج الایة و در
وقتی که بنای بیت میسر بود پس فرو رفت هر دو پای او در آن سنگ تا کعبها و پس آن نشانها و برآ
اینجا آن موضعی است که این سنگ در آنجا نهاده بود اگر گفته شود که ظاهر آنست که
مکی باید پس مقام ابراهیم آمد و در نیاورد لفظ بر که گفت بمقام ابراهیم آمد چه نکته است
که آنحضرت بر آن سنگ پا بر آن موضع که نهاده بود در آمد چرا که آن موضع که این سنگ در آنجا
نهاده بود در آمد که جانب شرقی بیت است و آنجانب علو است و بلند که بمنزله در آنجانب
و مقابل آن غربی بیت جانب سفل و پایان و عادت عرب است که در لفظ و عبارت تعبیر نمایند
ایشان بگفتن بعد و گویند صعدنا الی الشام و صعدنا الی عرفة که در آنجانب واقعه اند و اگر
در جانب مقابل این در ندکوینه هبطنا الی حتی که در صحیح حرام اگر بجانب باب السلام که
در آنجانب است رود گویند صعدنا الی باب السلام و چون موضع مقام ابراهیم در آنجانب
گفت بمقام ابراهیم برآمد فافهم و این آیت را لفظ ... و فضیلت نماز در آن مقام بحکم
واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی در تحقیق واد و قرائت بصیغه ماضی الجمهور انگاه دو رکعت نماز
در آن مقام بگزارد و مقام در میان خود و کعبه گردانید و گفته اند که این دو رکعت بعد
طواف واجب است نزد ما از جهة ورود امر و نزد شافعی سنت و در هر جا که بگذارند از مسجد جایز
است و افضل آنست که نزد مقام ابراهیم بگذارند و مقام آن زمان نزدیک کعبه نهاده
بود و در زمان شریف آنحضرت نبود و بخلافت عمر بن الخطاب رضی الله عنه در مسجد جا
افتاده می بود تا آنکه یکبار سیل آمد و بر بود و بعد [illegible] نصب کرد [illegible]
است که سقف سنگین [illegible] آهنین دارد و در [illegible] صندوق سنگین [illegible] برکات که در وی
این مقام موضوع است و در آن دو رکعت طواف در رکعت اول فاتحه خواند و قل یا ایها الکافرون
و در رکعت ثانیه فاتحه و قل هو الله احد و چون از نماز فارغ شد روی بسوی حجر آورد و
بیامد و ملتزم استلام کرد و در هدایه می گوید که این سنت است بعد هر طوافی که بعد از وی
سعی دارد و بیامد فی بعضه باب [illegible] از درهای مسجد که بجانب صفا بود و نزد که [illegible] برآمد
و بر بالای صفا که نام کوهی مشهور است در پایان جبل ابی قبیس و صفا در اصل بمعنی سنگ سخت

جانب

صفا است

صافست که بر وی هیچ چیز نروید برآمد و چون نزدیک صفا رسید این آیه بخواند تبرک و استشهاد
بذکر آن در قرآن و تمسک بدان ابتدا سعی از صفا بخواند ان الصفا والمروة من شعائر الله
و بعد از آن گفت ابداء بما بدا الله به ابتدا کنم بصفا که ابتدا کرده است الله تعالی بکتاب خود
بذکر آن و تقدیم کرد آنرا بر مروه و در روایت نسائی آمده ابدؤا بصیغه امر است بطریق خطاب عام و
محتمل که خطاب بنفس شریف خود کرده باشد انگاه چندانکه کعبه را توان دید بر بالای صفا
برآمد تا بیناد و کعبه را مستقبل شد و در آن وقت کعبه در وادی بود و پایان چون کسی بر
کوه می برآمد کعبه نمایان می شد الا آنکه نصبها بر شده و دیوارها گرد بر گرد کعبه کشیده و درها را
که بجانب صفا اند بجانب حجر ساخته اند که از صفا نمایان گوشه از کعبه در جانب رکن اسود
نمایان می گردد و چون آنحضرت بر بالای صفا برآمد خدای تعالی را تکبیر گفت و گفت لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر لا اله الا الله وحده صدق وعده ونصر
عبده وهزم الاحزاب وحده و دعا کرد و گفت اللهم انا نسألک موجبات رحمتک وعزائم
مغفرتک والغنیمة من کل بر والسلامة من کل اثم ولا تدع لنا ذنبا الا غفرته ولا هما الا فرجته
ولا کربا الا کشفته ولا حاجة و در دعاء می زیاده من حوائج الدنیا والآخرة الا قضیتها باسم
یا ارحم الراحمین مذکور گشت و میان آن دعا میکرد و بعد از آن فرود آمد و مسوطا از ابن عمر آمده
که بر صفا می گفت اللهم انک قلت ادعونی استجب لکم وانک لا تخلف المیعاد وانا نسألک
کما هدیتنی للاسلام ان لا تنزعه منی حتی توفانی وانا مسلم و تطویل دعا در آنجا ماثور است اما
حمد و ثنای الهی و صلوات و سلام بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در جمیع ادعیه مسنون
و مستحب است و صفه حجت شنیده و اتمسک که در میان صفا و مروه پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت
رب اغفر وارحم انک انت الاعز الاکرم و چون از صفا فرود آمد سعی نمود و تیز رفتن چون برکه
وادی بگذشت باز آهسته رفت و الان علامتی برای منتهای محل سعی در دیوار حرم نهاده اند
که آنرا بین المیلین الاخضرین گویند و اصل در سعی آن بود که هاجره ام اسماعیل و
آن هنگام که طفل خود را در کعبه گذاشت بطلب آب برآمد و چون در وادی می آمد اسماعیل
از نظر نهان میگشت پس برای دیدن اسماعیل بجای صفا برآمد و بجانب وی نگاه میکرد
و از حال وی خبردار می شد و چون آنحضرت این فعل بموافقت او کرد دیگر سنت مستمر شد
و نیز در وادی در حال اتصاف بقدم و نزد این حالت واقع می شود موافقت و اتباع آن

اخضرین

بر دوست گشت و پیاده سعی میکرد و از صفا بر مروه میرفت و از مروه بصفا می‌آمد هفت بار و در وی
در لغت سنگ سفید براق را گویند که آنرا ... و مروه نام این کوه مشهور ... است در
اثنای سعی چون ازدحام از جهت کثرت اهل سعی و مردم میکردند تا شای جمال جهان آرای وی صلی الله
علیه وسلم برآمد نبود ... سوار شد بر ناقه سوار شد و سعی را سواره تمام کرد و مسلم و ابو داود
از ابی طفیل آورده اند که گفت گفتم ابن عباس را خبر ده مرا از طواف میان صفا و مروه سواره
سنت است و قوم تو میگویند که آن سنت است ابن عباس گفت راست میگویند و دروغ میگویند
گفتم چه معنی دارد راست میگویند و دروغ میگویند گفت چون بسیار شد ازدحام مردم بر رسول
خدا صلی الله علیه وسلم و میگفتند هذا محمد هذا محمد تا حدی که دختران از خانه‌های برآمدند
و بود ... پیش آنحضرت ... زده نمیشد ... سوار شد و لیکن مشی
صعی افضل است ... اگر او را ... سعی سواره ... وقوع آن
از آنحضرت ... رسول الله صلی الله علیه وسلم راست میگویند و اگر مقصود ... است
دروغ میگویند ... آنحضرت ... و تعبد بود و اما طواف
که ذکر کرد ... پیاده بود ... طواف ... سواره منصوص نیست
و چون ... پیاده ... طواف ... بسیار شد ... برای سعی
و باز سواره ... ذکر ... یابید سبب هدی
کرد ... سواره ... سعی ... مروه ... که در
جواند ... چون سعی بین الصفا والمروة تمام کرد صحابه را فرمود که هر که
هدی ندارد حلال شود یعنی از احرام برآید و تحلل ایشان فرض کرد تحلل تمام از وطی و طیب
و لبس مخیط و غیر آن از چیزها که بر محرم حرام است و چون از احرام برآمد مباح شد
و تحلل تمام ... که ... بعضی از چیزها ... چنانکه یوم النحر بعد
از ذبح طیب و لبس مخیط و مانند آن مباح میکرد و لیکن وطی حلال نمیشود و چون طواف
زیارت ... تحلل تمام شد و وطی نیز حلال شد چنانکه در محل خود بیاید و همچنین صحابه
بودند تا روز ترویه که هشتم ذی الحجه است ... روز ترویه از آن گویند که ترویه ... آب ... اند
و تشنه ... کسی ... که ... حج ... بود ... زهری
... حلال است ... و این قول ... آنحضرت ...

نهم ... که در آن ... مذکور شد و در
... صلی الله علیه وسلم
... سلام

بود را امید ... صحابه او را در حج ... کرده اند چنانکه گذشته و
حضرت ... که ... بود ... از احرام برآمدند بعضی حلق کردند و بعضی قصر ایشان
را دعا کرد و گفت اللهم ارحم المحلقین یعنی بار خدایا رحم کن محلقین را دعا کرد و مقصرین را
و الحاج ... مقصرین را نیز کرد و گفت والمقصرین از اینجا معلوم شد که این دعا ... حج
مغفرت محلقین را ... حجة الوداع بود و از بعضی احادیث معلوم کرده که روز
حدیبیه بود که ... از احرام برآمد ... و در صحیحین
از ابی هریره ... مطلق ... حجة الوداع ... گفته اند
که ... ابو هریره ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم و وقوع
یافته ... حجة الوداع بود ... ابو هریره ... آنحضرت صلی الله علیه
در حدیبیه نبود ... حدیبیه ... اسلام ابو هریره در سال هفتم در غزوه
خیبر ... بعضی احادیث تعیین حدیبیه ... و در بعضی تعیین حجة الوداع و گفته اند
احادیثی که در وی تعیین حجة الوداع است اکثر ... گفته هو الصحیح المشهور و گفته که
... در هر دو جا باشد ... اقرب ... است و در فتح الباری
گفته ... است ... و لیکن سبب در هر دو مختلف
... در حدیبیه ... بعضی صحابه ... صلی
... آنحضرت صلی الله علیه
... آنحضرت صحابه ... دو
... احرام ... بعضی حلق کردند
و بعضی تقصیر ... اقتصار نمود بر تقصیر
پس دعا کرد آنحضرت محلقین را ... مقصرین را نیز در آخر و اما سبب تکریر دعا
محلقین را در حجة الوداع آن بود که چون اکثر اصحاب ... هدی نکرده بودند و حضرت ایشان
امر کرد ... از احرام ... ایشان ... از اطاعت و لیکن
امر تقصیر ... ایشان ... کرد ... آنحضرت
ترجیح ... محلقین ... آنحضرت
محبوب بود ... بدان ... ایشان ... و از افعال

بود

... تا او ... که ... سلم ... بود
... اشاره کردم

میگفتند پس آنحضرت ترجیح آن نمود و ما کردیم محلقین کذا فی المواهب و مر اقرین یا کمی بن جعفر
پرسید که یا رسول الله این فسخ حج بعمره و احلال از احرام خاص است باین سال و یا این مردم را
حکم دوام است تا ابد و شامل است سایر امت را فرمود دوام است تا ابد و داخل کرد آنحضرت
اصابع شریف خود را در یکدیگر و مکرر فرمود دخلت العمرة فی الحج تا روز قیامت امام نووی گفته
اختلاف کرده شده است درین فسخ که وی مخصوص است بآن سال یا نیست تا روز قیامت پس جایز است
مر کسی را که احرام حج بسته و با خود هدی نداشته که قلب کند احرام حج را بعمره و متحلل شود بعمل
وی و مالک و شافعی و ابوحنیفه و جماهیر علما از سلف و خلف برآنند که این مخصوص بصحابه است
در همان سال مخصوص و جایز نیست بعد از وی و امر کرده شدند بآن در آن سال از برای
اظهار مخالفت مر اسم جاهلیت که تحریم عمره است در اشهر حج و دلیل جماهیر حدیث ابی ذر است
که مسلم آورده که گفت بود متعه در حج مر اصحاب محمد را صلی الله علیه و سلم خاصة یعنی فسخ حج بعمره
و نسائی از حارث بن بلال از پدرش آورده که گفت گفتم یا رسول الله فسخ حج بعمره مر ما را خاص
است یا عام است مر تمام آدمیان را پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم مر شما راست خاصه و
گفته اند آنچه در حدیث سراقه بن مالک آمده است معنی او آنست که جواز اعتمار در اشهر حج و قران
مخصوص بشما نیست بلکه عام است و این حاصل از مجموع احادیث و طریق آنست و گفته که عمره در
اشهر حج جایز است تا روز قیامت و همچنین قران و فسخ حج بعمره مخصوص است بصحابه بعینهم
والله اعلم انتهی و ابوبکر و عمر و علی و طلحه و زبیر رضی الله عنهم حلال نشدند بسبب هدی که داشتند
این صحابه عظام برابر آنحضرت بودند و اما امیرالمؤمنین علی رضی الله تعالی عنه از یمن آمده و هدی
همراه آورده و هدیها برای حضرت نیز آورده و مجموع هدیها که علی آورده و با حضرت همراه بود صد شتر
بود و چون بآنحضرت رسید پرسید بچه احرام بستی و چه نیت کردی گفتم اللهم انی اهل بما اهل به رسولک
همین نیت کردم و احرام بستم که با حضرت احرام بست رسول خدا فرمود پس تو حلال مشو و
بر احرام خود باش و اما امهات مومنین حلال شدند چه هدی نداشتند فاطمه رضی الله عنها نیز
حلال شد چه هدی نداشت در حدیث جابر آمده که چون علی از یمن آمد فاطمه را دید که حلال شده
و جامه رنگین پوشیده و سرمه در چشم کشیده علی انکار کرد بر وی و غضب نمود پس فاطمه گفت پدرم
امر کرد مرا بدین امیرالمؤمنین علی گفتی در عراق یعنی که بعد بر دمی گفت که چون از فاطمه این سخن بشنیدم
بحضرت رفتم بحقیقت حال در عرض داشتم و خبر دادم آنحضرت را که من بر فاطمه انکار کردم و وی میگوید

یعنی بودن این سال مخصوص یا اقرب مر این را و در غرائب نیز آثار و زفار است اما امام احمد و طایفه از اهل ظاهر میگویند که مخصوص نیست. م

کسید

کسیدو من را بدین امر کرده فرمود صدقت صدقت راست گفت فاطمه راست گفت و درین مدت که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم مقیم و ساکن بود بجهت آنکه بیشتر اقامت کرده بودند از بطحا نماز را قصر میکردند و در منزل
خود که بیرون مکه داشت می بود چون چهار روز گذشت یعنی روز احد و اثنین و ثلثا و اربعا و چون آفتاب
بلند شد بجانب منا روز پنجشنبه متوجه شد با مجموع خلایق و منی بالکسر اسمی از ترسیم کرده
که منی در لغت بمعنی اندازه است و بجهت آنکه در وی خون ریخته میشود و در وی قربانی حج و از ابن عباس آورده اند
که گفت جبرئیل با آدم در این موضع یکجا چو بهم رسیدند گفت تمنا کن یعنی تمنای داری گفت بهشت تمنا
دارم از آنجهت باین نام مسمی گشته مشتق از تمنی کذا فی القاموس و هرکه از اصحاب حلال شده بودند درین روز
احرام حج بستند چه پنجشنبه هرکس در منزل خود و ترجیح بجا رسید نیز قول فقها ظهر و عصر کفا
و شب آنجا بیتوتت کرد و شب جمعه بود و این بمنا بیتوتت کردن در آن نزد ما واجب نیست
بلکه سنت است و درین شب در منا هیچ چیزی و عبادتی مخصوص نیست که اقامت آن کنند و اگر کسی
روز هشتم و شب نهم در مکه باشد و صباح عرفه متوجه عرفات شود و مسعود دور و سوی نماید
جایز است ولیکن اساءت دارد از جهت عدم اقتداء رسول الله صلی الله علیه و سلم و چون آفتاب
بر آمد از منا روان شده بر ماحب که از اطراف قزح گذشت یعنی ضب و جبل معروف به سوی عرفه
یعنی مکان و زمان هر دو و علم و عرفات بصیغه جمع مخصوص مکانی است و تسمیه او باین اسم بجهت
تعارف آدم و حوا است در این مکان بعد از هبوط یا بجهت آنکه جبرئیل با ابراهیم علیهما السلام در تعلیم
مناسک که میگفت تعلیم کنان عرفت عرفت را گفت عرفت عرفت یا بجهت آنکه مکانیست
معظم و مشهور که گویا بیش از تعریف معروف است و در تسمیه وجوه مشتق از معرفت بود و بعضی
گویند مشتق است از عرف بمعنی بوی خوش که اکثر استعمال او در بوی طیب است و چون منی محل دما
منتن بجهت کشتن ذبائح پیدا آید این مکان را در مقابل وی عرفه گفتند که خالی است از آن
روایح بعضی از صحابه تکبیر میگفتند و بعضی تلبیه میگفتند و بر کسی انکار نمیکرد و هر را تقریر کرد
و مجموع نمود پس معلوم شد که مقصود ذکر و تسبیح و تحمید است و لفظ تلبیه گفتن اولی و افضل
چون بنمره رسید خیمه نمودند و نمره بفتح نون و کسر میم و فتح راء موضعی است نزدیک عرفات و آخر زمین
حرم است و گویا برزخ است در میان حل و حرم و در قاموس تیره دید گفت که آن نام موضعی است
بعرفات یا جبلی که انصابست و در این مقام چون نزول در اینجا که نمره از منزل او بموضع اولی بوده است باشد
گویا تشبیه کرده انه آن جبل را بر کرنام حیوانی مشهور داشته پس نمره جبل تعریف کرده اند از جهت تشبیه آن جبل

بجا آورد شکل بعثت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که از سوی بود حسب الحکم پیش از بر آمدن از او نباد
یافته بود با حجاز ده بود تدرین نهادند و بر راحله سوار شد و به بطن وادی عرفه آمد تا چون آفتاب
بگشت بفرمود آفتاب بگشت بفرمود تا راحله را که نام وی قصوا بود زین نهادند و بر راحله
سوار شد و به بطن وادی آمد و خطبه کرد بر خلایق بغایت بلیغ و شامل و در آن خطبه فرمود
یا مردمان اگر چه معلوم نیست مرا که چه خواهد بود و اساس ترک رسم جاهلیت کلی بر کنده مجموع
در جمیع تا بعض المتهم است ذکر فرمود و اوضاع جاهلیت را باطل فرمود و ربا آوردن و رباهای
را وضع کرد و فرمود خونهای شما و اموال شما حرام است بر شما مثل حرمت این روز شما این ماه
بلد مراد بیوم عید نحر و بماه ذی الحجه و بلد بلده مکه معظم است و فرمود هر چیز از امر جاهلیت
نهاده دست خاست ابطال کردم و کالمیت ساختم عادت عرب است که دام که اباطل و
سازند که با دیگر کرد آن کردند و جوع بیاد تا باید که گویند که او را زیر پای خود کردم و فرمود
خونهای جاهلیت موضوع و هدر است یعنی هر که بر دیگری دعوی خون کند در جاهلیت
واقع شده بود اکنون آن دعوی برطرف کردیم و هدر ساختم و فرمود اول خونی از خونهای
که آنرا نهادم و هدر ساختم خون ابن ربیعه بن الحارث است و این ابن ربیعه در بنی سعد
میکرد و شیر میخورد و قبیله هذیل او را کشتند حارث بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله
علیه وسلم و ربیعه ابن عم وی صحابی است و اسن بود از آنحضرت و در خلافت عمر رضی الله عنه
وفات کرد و نام پسر وی ایاس بود و در محاربه که میان بنی سعد و هذیل بود سنگی یا تیری
رسید و کشته شد و بنی عبد المطلب دعوی این خون بر ایشان داشتند و فرمود رباهای جاهلیت
موضوع است قریش را عادت بود که در جاهلیت ربا میخوردند دعوی این دعوت که ربا
بود بر یکدیگر داشتند این دعوی ها را نیز افکندم و باطل کردم و فرمود اول ربائی که من افکندم از
رباهای قبیله ما ربای عباس بن عبد المطلب است و در آن خطبه وصیت کرد امت را بزنان
و ملاطفت نمودن و احسان در حق ایشان و حقوقی که زنان دارند بر شوهران و شوهران
برزنان بیان کرد و فرمود بترسید هر آینه بترسید از خدا اجل جلاله در حق زنان زیرا که گرفته
اید ایشان را بامان و عهد وی و استحلال کرده اید و تصرف نموده اید فروج ایشان را بکلمه
و حکم وی شما و فرمود مر شما راست بر زنان که نگذارند فرشهای شما را هیچ کسی که شما
مکروه میدارید آن کس را یعنی مرد بیگانه را در خوابگاه شما ندهند و اگر بکنند این امور را بزنید

دعوی ربای بعضی بر بعضی بود و اوضاع جاهلیت بود هم

ایشان را

ایشان را امانت نهند و سخن که تا بر که بکند ایشان و در دست شما اند و از اینجا معلوم شود که اذن
ستر کردن حرام است یعنی زنان را از نهفت و الا صحبت نیز آن حقوق نیز شما را باشد بلکه کنایت است از اذن
دادن به در آوردن در خانه کسی را که مرد بیگانه باشد در نکرده بدان راضی نباشد و نه نان دادن ایشان را
فرمود مر ایشان راست یعنی زنان راست بر شما روزی و کسوت بمعروف و انصاف و در آن خطبه
وصیت فرمود که اعتصام بکتاب الله و اگر معتصم بکتاب الله شوید گمراه نشوید
فرمود تحقیق که گذاشته ام در میان شما چیزی که هرگز گمراه نشوید اگر چنگ در زنید بآن
چیز و آن کتاب خدا است عز و جل و بعد از آن خطبه خواند و وصیت کرد و پرسید از صحابه
که چه گوئید در حق من پیش خدا چه گفتند گواهی میدهیم که تو رسانیدی آنچه رسانیدن بر تو واجب بود
نصیحت امت کردی و ادا کردی آنچه بر تو بود از حقوق رسالت و دعوت کردی پس انگشت سبابه
را سوی آسمان برداشت و بگردانید و گفت اللهم اشهد اللهم اشهد سه بار و فرمود باید که
حاضران این مجلس به غایبان برسانند چون این حجة الوداع بود و آخر اجتماع خلایق
وی بود و بود نا الکمال الیوم دانام نعمت بود چنانچه در دعوت کرده و شهادت دین یاموخت و
از ایشان اقرار گرفت خدا را عز و جل گواه ساخت تا کسی را بعد از پیغمبر دعوی نماند
انکار نکند کرد نماز بعد از آن از راحله فرود آمد و بلال را اذان فرمود تا بانگ گفت و اقامت نماز
کرد و آن تحقیق بطریقی که آمده معلوم کرد که خطبه را اذان بود بعد از خطبه اذان گفت و
کرد و نماز گذارد اما در کتب فقه حنفیه مذکور است که امام بخطبه برآید و چون بر منبر نشیند
موذن اذان گوید و خطبه خواند چه پیش از نماز نیز اقامت گوید و نماز بگذارد چنانچه
نماز جمعه و بعضی روایتی از امام ابو یوسف اذان گوید پیش از خروج امام و بروایتی بعد از خطبه
و این موافق است بحدیث مذکور و بعضی میگویند که صحیح آنست که مادام مذکور شد و در
میکند که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آمد نشست موذنان پیش وی اذان گفتند
و خطبه خواند و بعد از آن شافعی بعد از خطبه است مثل جمعه و لیکن در شرح حاوی میگوید
که موذن اذان گوید در وقت خطبه تا آنجا که خطیب از خطبه فارغ شود و موذن از اذان
بعد تا فصل کند امام و اقامت گوید میگوید که صحیح آن که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در حج
الوداع و در دعا باز امامها که نقل میکنند که خطبه بعد از نماز خواند چنانچه در مذهب ما
امام احمد همان طور است که در حدیث مذکور است و در اول از ایشان در بعضا روایات است

گواهی میدهیم

اللهم اشهد

مشهور

کو معیاً لکوید نماز ظهر و عصر را جمع و قصر بگذارد بیک اذان و دو اقامت و در میان دو نماز سنت
دیگر از سنت خاطر نقل بکند که خطبه بعد از نماز خواند چنانچه در عید اما مذهب امام احمد
چنان حلوا است و نقل مجمع بگذارد و این از برای تعجیل وقوف و قصد است اما در نماز دعا بوی اعنا
میگویند که از جمله مقام است که در روی فرض برای خاطر نقل ترک کند میگویند که این عرفات
که در روی فرض که وقت عصر است بجهت نقل کرده است ترک کند میگویند و این جمع میان دو نماز
هر کس را است که ظهر را بجماعت با امام بگذارد و اگر در منزل خود تنها گذارد عصر را در وقتش گذارد
بقول امام ابو حنیفه و نزد صاحبین اگر منفرد جمع کند جایز است و مذهب امام احمد نیز همین است
دیگر اگر جمع بجهت حاجت باشد ادو قوف است و منفرد نیز محتاج است آن را و امام ابو حنیفه و مایه
که محافظت وقت فرض بنصوص است پس ترک وی جایز نباشد مگر در آنجا که وارد شده است شرع
و آن جمع است نزد جماعت با امام و قصد شیم از برای صیانت جماعت است زیرا که متعذر است
اجتماع برای عصر بعد از تفرق در موقف نه از برای حاجت باشد ادو قوف و منفرد قادر است
بر گذاردن عصر در موقف خود نه از برای حاجت باشد ادو قوف و منفرد قادر است بر گذاردن
با اشتغال کذا فی الهدایة بعد از آن بدانکه جمع بین الصلوتین در عرفه و مزدلفه مجمع علیه است
لیکن نزد حنفیه از جهت نسک است و مخصوص است بوی و جمعی از شافعیه نیز بر آن اند و نزد دیگر
از جهت سفر و اما اهل مکه و غیر ایشان از آنها که مسافر نبود در جمع بجهت نسک نبود
نزد سفر و لاسیما میکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم ایشان را از جمع و ایشان گویند در مقام جمع
از مقیمان بجهت متابعت و صحبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و مصنف نیز در جماعه خود [illegible]
کرد و اما قصر خود البته جهت سفر بود باتفاق و در حدیث آمده است که آنحضرت بعد از تمام کردن
فرمود اتموا یا اهل مکه فانا قوم سفر [illegible] قائل اند بجمع مر مقیمان
متابعت امام مسافر [illegible] دلیل [illegible] و اگر جایز نبودی منع کردی چنانکه از قصر کرد و ظاهر
مصنف در آنست که اهل مکه معتبر [illegible] و جمع گذارند [illegible] طریق مخصوص
بجمع دارند که مقصود بالذات است و بعد تمام جمع آنحضرت صلی الله علیه و سلم از نماز فارغ شد
بعرفات آمد و در دامن کوه عرفات که آن را جبل الرحمة گویند نزدیک آن سنگهای سیاه بزرگ
که آنجاست و آن جانب جبل [illegible] است در دیگر [illegible] و عوام آن را مطلع آدم میگویند و گفته اند که
تعیین موضع وقوف آنحضرت بالتخصیص معلوم نیست اما اکثر آنجا [illegible] ایستاده [illegible]

بوقوف

جمع کردند چنانچه مصنف میگوید
و اهل مکه در صحبت پیغمبر
علیه السلام بودند و نماز بر طریق
بگذاردند و [illegible]

درهیچ

در هیچ مکان از اماکن بگرد موقف شریف را در با قرب باشد و بر امر بر آن کوه چیزی معتبر نیست
در سنت و ثواب و آنحضرت نزدیک بهمین صخرات مستقبل قبله ایستاده بودند [illegible]
دعا و تضرع و ابتهال مشغول شد [illegible] و موقف بجایی [illegible] مطلوب [illegible] و اگر [illegible] دعاها
قبول و اجابت [illegible] و امضا انوار رحمت و قبول در این مقام متراکم و متوالی است و در حدیث آمده
که دیده نشد شیطان خوارتر و حقیرتر و غمگین و غصه خورنده تر در هیچ روزی چنانچه در روز
عرفه بجهت آنچه می بیند از نزول رحمت و مغفرت گناهان از آدمیان مگر در روزی که دید جبرئیل
را که ترتیب میداد صفوف ملائکه را و گفته اند که بجهت جمعیت کردن در این مقام [illegible]
[illegible] شده است [illegible] مباهات میکند حق جل و علا [illegible]
با دمیان و میگوید [illegible] خواسته اند ایشان [illegible] و ترک کرده اند برای من جانها و اهل و اولاد
و اموال [illegible] و گواه [illegible] ایشان را از آتش دوزخ و امر [illegible]
ایشان را هر که یک ساعت وقوف کند [illegible] کفایت است و سنت آنست که تا غروب
بایستد زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و سلم ایستاد تا آفتاب تمام غروب کرد و [illegible] آفتاب
تمام غروب کرد [illegible] روان شد [illegible] در عرفات [illegible] مخصوص [illegible]
همه عرفات موقف است [illegible] وقوف در موقف وی صلی الله علیه و سلم اولی و افضل
بود و تمام حدیث [illegible] کل عرفة موقف و کل
منا منحر و کل مزدلفة موقف [illegible] و کل فجاج مکة طریق و منحر
مکه [illegible]
خواهند [illegible] و از جمله دعوات [illegible] اللهم لک الحمد
کالذی نقول و خیرا مما نقول اللهم لک صلوتی و نسکی و محیای و مماتی و الیک مآبی و لک رب تراثی
اللهم انی اعوذبک من عذاب القبر و وسوسة الصدر و شتات الامر اللهم انی اعوذبک من شر ما
تجیء به الریح اللهم انک تسمع کلامی و تری مکانی و تعلم سری و علانیتی و لا یخفی علیک شیء من امری
انا البائس الفقیر المستغیث المستجیر الوجل المشفق المقر المعترف بذنوبه اسألک مسألة المسکین
و ابتهل الیک ابتهال المذنب الذلیل و ادعوک دعاء الخائف الضریر من خضعت لک رقبته و فاضت
لک عیناه و ذل لک جسده و رغم انفه لک اللهم لا تجعلنی بدعائک شقیا و کن بی رؤفا رحیما یا خیر المسئولین
و یا خیر المعطین [illegible] و امام احمد [illegible]

المستجیر

دعا پیغمبر صلی الله علیه وسلم در روز عرفه بود لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد بیده
الخیر وهو علی کل شیء قدیر این ذکر است و او را دعا گفتن باعتبار آنست که ذکر و ثنا کریم در حقیقت
وی سؤال و درخواست کردن است و نزد اهل تحقیق درخواست کردن گاهی بتصریح بود
وگاهی بتعریض بلکه بسکوت و تسلیم نفس و تضرع و مسکنت نیز دعا است بزبان حال و هر یکی از آن
اقسام در مقام خود ممدوح و مستحسن است و دعا باعتبار آنکه در حدیث صحیح واقع شده است
من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین یعنی هر که باز دارد او را مشغول شدن
من از سؤال و دعا میدهم او را بهتر از آنچه میدهم سؤال و دعا کنندگان را این تقدیم و
دعا آنست که بعد از وی مذکور میشود و بحقیقت بهتر آنست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود که بهترین دعای من و دعای سایر پیغمبران علیهم السلام در روز عرفه اینست لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر اللهم اجعل فی قلبی نورا وفی سمعی نورا
وفی بصری نورا اللهم اشرح لی صدری ویسر لی امری واعوذ بک من وساوس الصدر وشتات الامر
وفتنة القبر اللهم انی اعوذ بک من شر ما یلج فی اللیل وشر ما یلج فی النهار وشر ما تهب به الریاح رواه
ترمذی والحق الدین سیوطی در جمع الجوامع به بیهقی و ابن النجار از حدیث جابر آورده که گفت رسول الله
صلی الله علیه وسلم هیچ مسلمانی که وقوف کند در عرفه روز عرفه نزدیک بزوال پس مستقبل قبله شود و بگوید
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر صد بار
پس بخواند ام الکتاب صد بار پس بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان
محمدا عبده ورسوله صد بار بعد از آن بگوید سبحان الله ولا اله
الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله صد بار پس بخواند قل هو الله احد صد بار پس بگوید
اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید وعلینا معهم
صد بار بگوید خدای تعالی ای ملائکه من گواه باشید که آمرزیدم این بنده را و قبول کردم شفاعت
او را در نفس وی و اگر شفاعت کند برای تمامه اهل موقف هر آینه قبول کنم شفاعت او را و آورده
از ابن مسعود این دعا را در روز عرفه سبحان الذی فی السماء عرشه سبحان الذی فی الارض
موطئه سبحان الذی فی البحر سبیله سبحان الذی فی القبور قضاؤه سبحان الذی فی الجنة رضوانه
سبحان الذی فی النار سلطانه سبحان الذی فی الهواء روحه سبحان الذی رفع السماء سبحان الذی
وضع الارض سبحان الذی لا ملجأ ولا منجا منه الا الیه و در روز عرفه این آیت نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم واتممت

علیکم

علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا و اگر چه بر قول این کس سبب نقص در یهود است اهل الکلام شد اما
چون بعضی از اهل کتاب یاد آوردند از شاسا اصحاب ابن عباس قریب بدان است محل و محل امکان شد
آن حضرت فرمود که این دو اکنون شده و بقای پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد از این دلالت
بر کمال و تکمیل است و بیان احکام دین اسلام و ملت بوجوه که تمام شد بر وقت نزول
این آیت چون اصحاب ... انکه نزول سوره اذا جاء نصر الله والفتح که بعد از این نازل شد نیز
باین معنی مشعر شد بعد از آن حضرت فرمود که دیگر این ... و دیگر خود گذشت آیت
باید بدانست پیغمبر صلی الله علیه وسلم بجز آنکه از مسجد خیف وعرفه آمد نخاست از جهت ... از ... در وقت وقوف
رسول الله صلی الله علیه وسلم بود بیستاد و وقف کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود تا او را آب
ورنگ کنار بیاوردند در جایهای احرام از رو باد وقف کند و بوی خوش که محرم را استعمال آن
ممنوع است بکار برده اند و بعضی او را نشویند چنانکه حکم محرم است و فرمود که او
تخص بود در قیامت لبیک گویان محرم حاضر شود این حدیث در فضل احوال میت از دو اثر
و بخاری بیان ... معلوم شد که ظاهر عبارت حدیث در خصوص از وی است و نظر
مناطه و کلیه بر قیاس و احکام میت از احادیث دیگر کلیه معلوم شده است و طعنا نزد امام
ابو حنیفه محرم و غیر محرم در اینجا برابر است و چون بعید از تمام مذهب اما شد کرد اسامه بن زید
را در دیفی خود ساخت و بهادر از رکب و نیامد اشتر شاد چون بر مزدلفه شب و صبیح کنار
ای و بهمان رهسپار آمد و ملت بود و ساکن بعد که بیگوئیم دشنا فرماید است و هر کاری
نه در تعجیل بود گشت و در حدیث بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما آمد که چون برابر آمد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از عرفه بیرون افتاد نعره بر آن کرد که اعلام همیشه بشنیدند از او فتیر که میخواند
در رفتن و بر آمده بزیر اشان کرد بیاد ... و گرد ... وقار و نخفیف سکینه و وقار موجب
سکون جوارح و قرار قلب و ورود نور و استقرار ماده حضور ملائکه استغا منجا و جمعیت
بال است و حرکت و اضطراب بسبب تشویش قلب و تفرقه باطن و پریشانی خاطر میباشد منع از
دوید و اضطراب نمود که برای دریافت جماعت نماز بدو انکار بعضی بچر نکرد بیکار
کنند و در این است و آنحضرت صفت سکون و وقار بنا یافت از آن نمیدانید و قصد بیابد القیس
بدان که ملاقات شد و ببیند آنحضرت خود را انکار کرد با اشتر اضطراب نمود و نه دیدن امر قوم
او را به زاده خواهد کرد که غسل کرده و جامه پاک در پوشید و صحیح شد رسیدنمانند و برود بدین که

در تو دو خصلت است که دوست میدارد آنرا خدا و رسول وی و آن دو خصلت انات است و حلم

و از راه مازمین بر صیغه تثنیه بکسر زای دو تنگه راه است یکی میان عرفه و مزدلفه و دیگر میان

مکه و منی یعنی تنگی و شد آنگاه رجوع کرد و بیامد طریق دیگر و در حدیث صحیح مسلم که بیامد

آنحضرت را در آمدن و برگشتن و در اثنای عرفات بنزول داشت که از طریق ضب رفت

و از راه مازمین برگشت و در اثنای طریق نزول نمود و کذلک است چنانکه میان ربیع و نظیر عرفات ۴ واثم

و حج نزول کنجهای بسیده عهدی یعنی برآمدی و چون بیان نمیکند یعنی تمام ناقه را لو

کذاشتی بر نعنی بود مجموع را دلیلی میکشت و حنفیه احرام است تلبیه است و انقطاع آن تا انقطاع ۴ با آسمانی

اوست و وقت انقطاع بعد از رمی جمار است چنانکه معلوم کرده و نزد امام مالک تلبیه بود

منتهی شد و در راه مسلم کرد شعبی از شعاب بکسر شین جمع شعبه است یعنی راه در کوه را گویند و فرود آمد و نقض شب

وضو کرد و وضوی سبک ساخت یعنی باسباغ و کمال آن نپرداخت چنانکه برای نماز اسامه گفت

نماز یعنی نماز مغرب خواهی گذارد یا رسول الله فرمود که نماز پیش است یعنی در مزدلفه یا نماز قضا

گذارده خواهد شد سوار شد و در مزدلفه آمد مزدلفه جمع شدن است میان منی و عرفات و مشتق

از ازدلاف یعنی جمع و قرب و در البداية الثانی اقتفا کرده و جمع بفتح جیم و سکون میم نیز گویند و تسمیه آن

مکان بآن یا بجهة اجتماع و اقتران آدم و حوا است در وی یا بجهة آنکه مردم در وی جمع میشوند

و اگر جمع باعتبار جمع بین الصلوتین یا اجتماع مردم در وی گویند نیز جایز است و قریش در جاهلیت

همین جا وقوف میکردند و اجتماع مینمودند و بعرفات نمی رفتند و میگفتند ما اهل حرم خدا ایم

از حرم بیرون نرویم و تمامه مردم وقوف بعرفات میکردند و قوله تعالی ثم افیضوا من حیث

افاض الناس اشارت است با آن و در مزدلفه وضوی کامل ساخت و نیز بود تا بانگ داد و آذان

گرد و نماز شام بگذارد پیش از آنکه بارها فرود آرند و پیش از آنکه شتران را فرو خوابانید و هیچ

بارها فرو نهاد و اقامت کرد و نماز خفتن نیز بگذارد و در اینجا برای نماز خفتن بانگ نگفتند و میان

مغرب و خفتن هیچ نماز نگذارد و از اینجا معلوم شد که جمع میان مغرب و عشا بیک اذان بود و اقامت

بود چنانکه در عرفات میان ظهر و عصر بود و در حدیث مسلم از اسامة بن زید همین آمده و همین

است مذهب شافعی و بعضی ایمه دیگر و همین است نزد امام ابو حنیفه و در روایتی از امام احمد که

از هر یکی اقامت است و این روایت از ابن عمر در صحیح مسلم آمده و ترمذی گفته این صحیح آمده و در آن

جهت آنکه مغرب و عشا در اینجا در وقت خود است با اذان و اقامت و اعلام بدان حاجت نبود و عصر دیگر

۲۶۰

دیگر وقت محتاج بود بزیادت اعلام و نزد امام ابو حنیفه اگر میان این دو نماز تنفل کرد یا مشغول

شد بکاری دیگر اعاده کند اقامت را و در صحیح بخاری از ابن مسعود آمده که چون حج کرد وی رضی الله

عنه امر کرد بیانک و اقامت بگذارد مغرب را و بگذارد بعد از وی دو رکعت را یعنی سنت مغرب

بعد از آن طعام طلبید و بخورد و بعد از آن امر کرد بیانک و اقامت و نماز خفتن را گذارد و اما وی حدیث

شک کرده در آذان و لیکن اقامت بجزم است و آنحضرت بعد از ادای عشا بخواب رفت و تا صبح

بیدار نشد و احیای شب نکرد و قیام لیل در این شب نکرد و با وجود کمال اهتمام که آنحضرت را بعبادت

است و از روایات حدیث و احیای شب عید در باب احیای شب عید حدیث صحیح وارد نشده است و در

همین شب نزد اکثر ائمه وقوف در آن جا صبح است فرض است و نزد امام احمد و ابو حنیفه واجب

جای مبیت دفع میشود بفعل بیشتر از نصف لیل و اگر ترک کند دم واجب گردد و نزد امام مالک اگر برکند

کند عذر و ابکند بر وی دم واجب گردد و کفایت است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم ضعفای اهل

خود پیش از صبح روانه فرمود و گفت در شب و پیشتر بمنا روند و بسنت آنرا طلوع صبح باز ابن عباس گوید که

من از آنها بودم که پیشتر فرستاده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در آن شب از مزدلفه در ضعفای

اهل خویش و امام طحاوی حکایت کرده الاثار و در روایتی صحیح آمده از فضل بن عباس آورده که گفت

که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ضعفه بنی هاشم را گفت که برآئید از جمع یعنی بشب و در روایتی دیگر ترمذی

و ابو داود و نسائی روایت کرده اند که فرمود دیگر گفت لیکن نمیزنید جمره را تا طلوع آفتاب

طلوع کند و در روایتی دیگر ابو داود و نسائی از ابن عباس آورده اند که گفت پیشتر فرستاد رسول

خدا صلی الله علیه و سلم شب مزدلفه با حجاج و خود را که یعنی عبد المطلب را بر حمار ها

و گفت ای پسرکان من جمره را نزنید تا آنکه طلوع کند آفتاب و اما حدیث عائشه رضی الله عنها

که رسول خدا صلی الله علیه و سلم ام سلمه را شب نحر فرستاد و رمی جمره پیش از فجر کرد و بگذشت

و طواف کرد و بمکه رفت و آن روز روزی بود که رسول صلی الله علیه و سلم نزد وی بود در آن شب که

مشغول شده اند و اما طریق جمع میان اینها گفته اند که در آن حدیث منع بجهة استحباب است و

این حدیث را ابو داود از عائشه روایت کرده و رسانیده ترمذی و نسائی رضی الله عنها بحکم آن

که امر کرد یکی از زنان خود را که بر آید از جمع و رمی کند جمره عقبه را در صبح که در منزل خود

اصحاب اداء باشد یکی ام سلمه بود پس این حدیث بنا بر سوء حال ضعیفان است و دیگر بیم که چه

۲ روایة

او و سلم و زنان عائشه ذکر کرده اند که از عرفات آمده بود و در حق ایشان از آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه

وسلم در شب جمع که مزدلفه است زن و بچه و ضعفه اهل بیت را پیشتر فرستاد و در روایتی بعجله بطن بیرون
داد او که صبح کرد با رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت عائشه کاشکی من نیز اذن طلبیدمی چنانچه سوده
طلبید تا بمکه نماز صبح بخواندمی پیش از آنکه بیایند مردم و بود سوده زن ضعیفه ثقیله
ام سلمه آمده است که فرستاد وی را پیغمبر صلی الله علیه وسلم در شب نحر پس رمی جمره کرد
پیش از فجر پس رفت و طواف کرد و این حدیث را ابو داود روایت کرده و در جامع الاصول از حضرت ام سلمه
چنین روایت کرده و نسائی نیز آورده کما و ابن ابی شیبه نیز فرستاده اما الترمذی حسن پیش از طلوع
صبح با بعد از وی [illegible] و ابن عمر [illegible] صحیحین و موطا آمده که ابن عمر رضی الله
عنه پیش فرستاد ضعفای اهل خود را بمزدلفه شب پس میکردند وقوف نزد مشعر در شب و ذکر میکردند
خدا را بحسب آنچه میسر شدی پس بر میگشتند پیش از وقوف امام و رفتن وی
پس بعضی از ایشان میآمدند بمنی نماز فجر و بعضی بعد از وی و چون میآمدند رمی جمره
میکردند و میگفت ابن عمر که رخصت کرده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم ضعفا را
و بخاری و مسلم آورده اند که اسما بنت ابی بکر در شب جمع نزد مزدلفه بود پس رفت و رمی
کرد و نماز صبح گزارد در منزل خود پس گفتم وی را که بسیار زود رمی کردیم گفت ای پسر رسول
خدا صلی الله علیه وسلم اذن داده است زنان را و این حدیث دلیل است بر جواز رمی پیش از طلوع آفتاب و بعد
از نصف لیل که شب نحر است و این مذهب شافعی است و علما در وی بحث کرده اند
قول امام شافعی و احمد رحمهما الله میگویند بعد از نصف شب جایز است رمی جمره عقبه
هر کس را که خواهد و امام ابو حنیفه رحمه الله میگوید جایز نیست رمی هیچ کس
را بعد از طلوع صبح صادق و حجت وی حدیث ابن عباس است که گفت فرستاد ما را و فرمود که رمی
جمره نکنید تا آفتاب طلوع نکند و ترمذی گفته که حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است
و اکثر اهل علم بر این اند که اگر بعضی ضعفا در شب رمی کنند روا باشد و این سند درست است
لیکن باید که صبر کنند و رمی نکنند مگر بعد از طلوع آفتاب و رمی کنند بعد از طلوع
افضل است و پیش از وی بعد از صبح جایز است و جمع کرده اند میان هر دو روایت که لهذا
لا ترموا الجمرة حتی تطلع الشمس محمول بر افضلیت و در شرح ابن الهمام از مبسوط نقل میکند که از
طلوع فجر وقت جواز است بی اسائت و بعد از طلوع شمس تا زوال وقت مسنون و آخر
این رمی تا غروب آفتاب است کذا روی الموطا عن ابن عمر و اگر تاخیر کرد تا شب رمی کند و جزا

لازم نباید و اگر تا وقت فجر تاخیر کرد تا روز دیگر رمی کند زیرا که آن وقت جنس وی است و لیکن دم لازم گردد
نزد امام ابو حنیفه و جمعی از علما میگویند تا در لیالی جایز نیست الا بعد از طلوع شمس و معتمد روا
روایت است و حنفیه می آرند تصریح بدان نیز کرده است پس چون فجر طلوع کرد تا صبح را در اول
وقت گذارد نه پیش از وقت چنانکه بعضی ظن برده اند بعضی احادیث که در صحیح بخاری و مسلم
از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه آورده اند که گفت ندیدم من رسول خدا صلی الله علیه وسلم
که گذارد هیچ نمازی را مگر در وقت خود الا دو نماز مغرب و عشا گذارد جمع یاد در فجر پیش
از وقت که ملاء در شرح احادیث میگوید یعنی تقدیم کرد بر وقت ظهور صبح ظهور تام در شهر
بتحقیق ظاهر است طلوع وی مر حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم بوحی یا بغیر وحی و حدیث دیگر
که بخاری هم از ابن مسعود آورده که گذارد وی یعنی ابن مسعود فجر را وقتی که طلوع کرد فجر بعضی
میگویند طلوع کرد فجر و بعضی میگفتند نکرده پس بعد از آن گفت که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود
تغیر داده شد این دو نماز از وقت یعنی نماز مغرب و عشا تغیر داده شد در این مکان و وقت صلاة
فجر در این ساعت مقصر است و مصرح است بآنکه در وقت طلوع فجر گزارد و محال
آن شود که گذارد فجر را در اول وقت این دو وقت و که اینست اشهر و لیکن گفتند قبل وقت
معتاد لیکن بعد تحقق فجر زیرا که گذاردن پیش از وقت جایز نیست باجماع مسلمین و متعین
شد تاویل وی و تحقیق آن روایت است در صحیح بخاری که ابن مسعود گذارد فجر را بعد از طلوع
وی یعنی طلوع کرده بود فجر که گذارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم فجر را در این ساعت یعنی و نزد حنفیه
مستحب اسفار صبح است در همه نمازها مگر در این روز که مستحب است تغلیس یعنی در اول وقت گذاردن و در روایتی
مسلم آمده که گذارد فجر را در این ساعت یعنی نزد حنفیه مستحب است تعجیل پیش از وقت وی
زیرا ظاهر شود که وقت معتاد مستحب اسفار بود چنانکه مذهب ماست و امر و نیز
تا دیگر گذارد پیش از وقت معتاد گذارد ند پس سوار شد و بمشعر حرام آمد و مشعر مزدلفه
بعضی قزح گفته و بعضی تمام مزدلفه و مشعر حرام جبل است که در وی ماه حج است و تمام مزدلفه
مشاعر است و ابن تعالی است در میان مزدلفه و بر وی عمارت بنا کرده اند و بعضی از مشایخ حدیث
و فقها میگویند که آن کوه قزح است که بر سر وی مینار چراغ است و منتهی مشعر حرام نیست هو سجد
این جای است و صحیح است که مشعر حرام این مقام است و مشهور است و مشعر حرام جای آن را
نزد ما این و وقوف در مشعر حرام نزد شافعی فرض است و نزد امام احمد سنت و نزد ما واجب

واگر کند حج تمام است ولیکن دم واجب شود و اگر عذر نبود از ضعف یا علت یا خوف از زحام

و مرام آنرا همچنین است در هدایه و در شرح ابن الهمام مذکور است که سنت قول بقرب سنت

و در کیست و قوف قبائی بهواست زیرا که کتب شافعیه ناطق است بسنیت آن و در مذهب وطی آن

قول را لیث بن سعد سنت کرده و دیگر اهل علم بجای آن ذکر کرده انتهی و در وی بقبله آورده

هو به بدعا و تضرع و ابتهال مشغول شد [illegible] اود و ابن ماجه از ابن عباس بن مرداس آورده اند

که آنحضرت دعا کرد مر امت خود را در عشیه عرفه بمغفرت جواب آمد که مغفرت کردم مگر ظالم را

[illegible] او را از جهت مظلوم بگیرم پس گفت آنحضرت یا رب اگر بخواهی صلی الله علیه و سلم بر رفقه کار من

تو قادری اگر خواهی مظلوم را بهشت دهی و ظالم را ببخشی و دران وقت جواب نیامد

چون در مزدلفه صبح کرد اعاده کرد این دعا را جواب آمد اجابت کردم آنچه تو خواستی پس بخندید

آنحضرت صلی الله علیه و سلم ابوبکر و عمر رضی الله عنهما گفتند یا رسول الله پدر و مادر ما فدای

تو باد این ساعتی نبود که درین ساعت بخندی پس سبب خنده تو چیست گفت خدای تعالی وعده داد

ابلیس چون دانست که اجابت کرد این حق تعالی دعا مرا و ببخشید امت مرا خاک بر سر خود ریخت

و ویلا و ثبورا گفت و دید و تضرع در آورد وقتی که دیدم آن جزع و فزع وی گفتند اگر چه او باشد در حج

و اتفاق نکرده اند و از بیجا گفته اند بعضی که حج مکفر حقوق العباد نیز میشود و نظر در گفته اند

مجهول است و ظالمی که در حج جاهل آمد [illegible] حق وی بستانند و روایت ابو داود و ابن ماجه

آورده و گفته این را شواهد بسیار است اگر صحیح است حجت است و اگر نه قواعد شرعیه تعالی بر آن داد

ذلک است و ظلم نیز ساقط گشت و باطل حقوق الله مغفور است از حجاج و در حقوق

عباد خلاف است و فضل الله واسع و ظاهر حدیث عام است والله اعلم در تکبیر و تهلیل و ذکر

تو قف تا طلوع آفتاب نزدیک شد پس بیاده روان شد و در دو دین فضل بن عباس را ردیف خود

ساخت و اسامه بن زید در میان قریش پیاده میرفت و در دو فضل بن عباس را از مزدلفه تا

منی گفت که برای رمی جمار برداشت حصی خذف بنشانند و سنگ ریزه المحصب بر خذف انداختن

سنگ ریزه را مثل نخود یا سنگ ریزه اخذ حرما و ماننده آن بگیرد تا آنجا انداخت قبا میزد

بیان احادیث یا چوب فصحی حذف ان تعبیر کرده اند که انگشت ابهام و سبابه را ...

و انگشت و آنکه از آن جزء و قابل بنزدیک بهتر او لاست و اگر بیشتر بدین نیز از آن یست

جایز بود ولیکن خلاف سنت است بعد از آن بدانکه ظاهر عبارت ناظر است که برداشتن سنگ ریزه

ازدلفه است و در بعضی روایات آمده که از مزدلفه بعدا از منقول است از ابن عمر و سعید بن جبیر و مجاهد را که

از هر موضع که برداری [illegible] درست است الا از جمرات که رمی کرده شده است با اولیا و وجود آنرا جایز

از جهت وجود فعل بعضی گویند هفت سنگ ریزه برچیند از زمین و رسول الله صلی الله علیه و سلم داد

از اینجا معلوم شود که برداشتن هفت سنگ ریزه کردند و در شرح برای رمی جمرة العقبه بکار برند کفایت

و اکثر بر آنند شافعی تخصیص کرده است برداشتن را بخصوص برای یوم نحر و بعضی گویند

مستحب است که بیرون از آنقدر که برای رمی جمار ایام بکار برد و نیز تصحیح کرده و جزم نموده بدان

و مشعار رفت در دین آوان نیز بعید است و آنچه هفتاد سنگ ریزه بود هفت برای روز نحر

و به برای ایام تشریق بهتر است و بعضی گفته اند که اگر بیشتر بردارد بهتر است شاید که بعضی از آن

جای بیفتد و کم شود و حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در بعضی احادیث نهی کرده از آنکه در ربع

با از غبار از سنگ ریزه بشوید که بیشتر احادیث اسامه ابن عباس در حجه الوداع بحجر

بخرده وقت است و میگفت المحذف رواست از هوی لا فابعوا امثال این سنگ ریزه ها و نهی کند

خذف که گفته شده و اما امثال این روایت نهی فضیلت و الا و اهل الا حرم و لکن بقول بعلیکم ایاکم و الغلو

فی الدین و در روایت چه در اول که ورد احادیث ابن الهمام ناظر بر منع است فانما اهلک

من قبلکم بالغلو فی الدین پس هلاک شدند و حکم آنکه از آنچه آمد بعلو در دین

راه رفته از راه پیاده خشم ببینید و سکون و شکوه در تمام مسیر به تکبیر و تلبیه [illegible] رسول

که برو سنت و سنگین است و بیرون شریکت سکوت اند که با رعایت کم از اجابت وی مسجد بود

از قبل وی که با فضل بن عباس که ردیف رسول الله صلی الله علیه و سلم بود نهی از نگاه میکرد

و نیز اگر از روی زنی نگاه میکرد و حضرت دست مبارک بر لب فضل بن عباس نهاد تا جانب

از نظر کردن بر ایشان منع کرد این روایت فضل بن عباس است که در صحیحین و غیر هما واقع است و در

روایت ترمذی آمده که آنحضرت یعنی او کرد بر فضل بن عباس گفت عباس یا رسول الله چرا

گردن ابن عم خود را بگردانیدی گفت دیدم مرد جوان و زن جوان را پس ایمن نشدم بر ایشان و سوسه

شیطان را و در روایت جابر آمده که ردیف ساخت رسول خدا صلی الله علیه و سلم فضل بن عباس

را و وی مردی بود خوش روی و خوش موی و سپید و صاحب حسن چون روان شد بگذشتند

آنحضرت جماعه زنان تند و هر چه کمانش بر ایشان بود پس فضل نظاره کرد بر گرفت بجانب ایشان دست

نهاد رسول خدا صلی الله علیه و سلم دست مبارک خود را بر روی فضل پس بگردانید فضل روی خود

را بجانب دیگر آن حضرت دست خود را بجانب دیگر برد روی او کرد باز روی وی بجانب دیگر
کردانید و بآن زنان نظر میکرد و بعضی این حکایت را از ابن عباس روایت کرده اند اما ابن منذر
است با آنکه ابن عباس گفته که با ضعفای اهل خویش در شب مزدلفه فرستاده بود و فضل
با حضرت بود در عقب وی پس اگر فضل برادر وی این حکایت نقل کرده باشد که وی روایت
کرده پس منفی روایت کرده که سوال الخثعمیه بعد از رمی جمره عقبه بود و ابن عباس انجا حاضر
بود والله اعلم و هر دو بر راه آن حضرت را ز پیش آمده و از مادر پدر خویش خبر داد که بغایت
عاجز و ناتوان شده و اگر بر شتر بنشیند بیم هلاک است آیا حج بکنم از جانب وی فرمود که
بر مادر و پدر تو دینی بودی تو ادا میکردی با تو گفت آری گفت پس حج از برای
خود بکن و از جانب وی بگذار و گذارد و بعضا گفته اند که این اولی است و در حدیث دلالت است بر جواز
نیابت در حج نیز حج از برای غیر که در آنجا است کسی که عاجز است و استطاعت ندارد از احیاء
اما کسی که منقول است از ابن عمر آنست که جایز نیست حج از غیر مطلقا و نقل کرده است ابن المنذر
و غیر وی اجماع بر عدم جواز نیابت از کسی که قادر است بر حج بنفس خود در حج واجب و اما
حج نفل جایز است نزد امام ابو حنیفه و شافعی و مخالف است در وی و از احمد دو روایت است کذا
فی المواهب و تفصیل مقام آنکه آدمی را میرسد که بگرداند ثواب عمل خود را از صلوة
و صیام و صدقه و قرآت نزد اهل سنت و جماعت چنانچه در روایت آن حضرت صلی الله علیه وسلم
که تضحیه کرد بدو کبش املح یکی از نفس شریف خود دیگر از امت از هر که مقر است بوحدانیت حق
و عبادات سه قسم است مالی محض مثل زکوة و بدنی محض مثل نماز و مرکب از مالی و بدنی مثل
حج و اما لیت انحیث وجوب اجزیه بارتکاب محظورات آن و بدل انحیت طواف
و وقوف و نیابت جاری است در نوع اول که مالی است در حالت اختیار و ضرورت جمیعا از جهت
حصول المقصود بفعل نایب زیرا که مقصود سد باب حاجت محتاج است بدفع مال و این
حاصل است بنیابت چنانچه حاصل است باصالت و جاری نیست در نوع ثانی بهیچ حال زیرا که
مقصود که اتعاب نفس است حاصل نیست بآن و جاری است در نوع ثالث در حالت عجز از جهت
حصول مشقت بتنقیص مال و جاری نیست در حالت اقتدار از جهت عدم اتعاب نفس و شرط عجز
دایم است که باقی ماند تا موت زیرا که حج فرض عمر است پس معتبر عجزی است که مستوعب باشد بقیه عمر را تا
واقع شود یاس و نومیدی از ادای وی پس اگر عاجز است بعلتی که زوال آن مرجو نیست مثل زمانه

حج جای ماند یک حج است از آن یا نه مطلقا و اگر بعارضی باشد که متوقع است زوال وی یا مانند
کرد بعضی بود یا مسجون حج غیر او ثابت است موقوف است اگر این عجز مستمر بود تا موت متحقق شد یا آن
از ادای وی حج جایز باشد بنیابت و اگر مستمر نشد و زایل شد پیش از حج اسلام بر وی واجب است که حج
ادا کند اما حج تطوع در حج نفل جایز است از آنکه در حالت قدرت نیز زیرا که باب نفل اوسع است و ظاهر
مذهب ایشان آنست که حج از محجوج عنه واقع شود و کلام احادیث نیز همین است و از محمد روایت است که
محجوج حج واقع از حاج است و آمر را ثواب نفقه است زیرا که وی عبادت بدنیه است و وی عاجز و قادر
کردانیده شد اتفاق تمام وی بتلبیس شده و رسید که وادی است در او امان تو رسید با ناقه تعجیل
از آن وادی بیرون شد و این سنت است مر راکب را و اگر پیاده باشد هم تیز بگذرد و در وادی شود
و سبب تیز راندن شتر و تعجیل از آن وادی بیرون رفتن آنست که آن بود که عادت شریفه حضرت تبوک
صلی الله علیه وسلم این بود که در مجموع مواضعی که بر دشمنان حق عذابی نازل شده بود بتعجیل
از آن موضع بگذشتی چنانچه در سفر غزوه تبوک چون بمواضع قوم ثمود که منازل ایشان بود رسید
نمود گذشت و صحابه را نیز امر کرد تا تعجیل از آن بگذرند و بعضی گویند بطن وادی محسر اصحاب فیل را که
برای خرابی کردن خانه کعبه آورده بود الله تعالی هلاک و تعذیب فرمود در آن جا چنانچه در سوره الفیل در قرآن
قبل مذکور است و از جهت آن وادی را وادی محسر گفتند که فیل در آنجا عاجز بود و بماند و منقطع
کردانیده است و این وادی عاجز و منقطع کردانیدن فیل را از مسیر با اصحاب فیل الا در والله اعلم بگو
و در مواهب از اسنوی که از اعاظم علمای شافعیه است نقل میکند که سبب تعجیل که سنت است از این وادی
آنست که نصاری در آنجا وقوف میکردند و بدعت چنانچه رافعی گفته است یا عرب در جاهلیت وقوف
میکردند چنانچه در وسیط آورده پس مامور شدیم بمخالفت آن و گفته ظاهر شده در بعضی اسباب معنی
دیگر این مکان نزول عذاب است باصحاب فیل الی آخر الکلام و در بعضی در شرح کتاب خرقی گفته که
تسمیه او بمحسر از جهت آنست که وی عاجز و مانده میکرد اهل مکه را و در بعضی اخبار از ایشان آن
کرد آنهم در امد که گفته اند که بسبب کرده شده از آن بجهت نسبت و فراهم موضع باشد و بعضی گفته اند
که جایز است که بجهت آن باشد که وی ماوای شیاطین و جای بود مر ایشان است و بعضی گفته اند
جایز است که بجهت آن باشد که وجه آنست که فیل و اصحاب فیل در اینجا عاجز و مانده شده بود
انتهی و اینجا معلوم شد که این نکته از مستنبطات و افادات بعضی علمای متاخرین است و در احادیث
و آثار نیامده والله اعلم و عدم تعجیل در بطن وادی در وقت رفتن از جهت آنست که ذکر کردند که آن حضرت وقت

قوله در باب عدم گذاشتن ... اولی به وادی محسر بشره
از آن حضرت صلی الله علیه وسلم چون از ...
وادی محسر ... دیگر ... ۱۲ منه

قوله فیل چون در آن محل رسید و در ماند
و از حرکت بسوی مکه عاجز شد و ...
بزدند و ... نشد ۱۲ منه رحمه

رفتن براهی دیگر رفته بود و وقت در آمدن براهی دیگر آمد چنانکه معلوم شد و این بطن محسر چون
بر فتح است میان صفا و مروه است و منزلفه از بنی و منا از آن قوم ابرهه هم از آن که کفته اند که الحاد و عزلفه
میر کرد و بعد از آن مزدلفه است و انجا بامی آید از منا چنانکه عرفه و کرم بر بطن است میان حرم
حرام نزم و میان آن مد کوه است و امام رفته میر و بطن و فتح او و نون تر نام هم ... است ناموس
کفته و عربن را بیست جمرات هم میان براهی و میان ضبح کن و فتح او و نون تر نام هم از آن است و
تا در اسفل وادی یوقت چاشت آمد و برای جمرة العقبه بایستاد جمرة اصل یعنی چهار لیست سنکریزه
بیرون از نضا آنبا آمد بران موضع که بر جمرات کنند و آن سه موضع است جمره اولی جانب مسجد خیف
که بجوار ... بلقه ... امها منزل باید اول بروی کنند بعد از آن جمره وسطی بعد از آن جمره العقبه
و جمره ... بر اعمده برکوه و این جمره در دامن کوه واقع شده و این بجانب مکه است جمره اولی
از که آن حضرت آمد از اول دو جمره اولی و وسطی کنند نیز برای آن جمرة العقبه آمد بایستاد و کعبه
را از دست چپ داشت و منا را دست راست و سوار بود سنکها بر هفت بنداز ایک کیک براوان جمره العقبه
امد بایستاد و کعبه را از دست چپ داشت به محل جمرات ... انداخت و با هر یک سنک تکبیر
میگفت ... میکرد و سوار بود در روز ... و در دلیل هر ... که ... جمرات ثلث کرد پیاده کرد وکار آن انیر سواره
کفته جایز است و لیکن اولی و افضل پیاده و سوار است چنانکه در شت امده حکایت سیرا ... از ابراهیم
جراح که گفت در آمدم بر ابو یوسف در مرض ... یس یکباره چشم خود را و گفت ... سوار
یا پیاده گفتم پیاده گفت خطا کردی گفتم سوار گفت خطا کردی بس گفت هر رمی که بعد از وی وقوف
یعنی ایستادن برای دعا باید پیاده افضل است و آنکه نیست بعد از وی وقوف سوار افضل است یعنی
چون بر سه دعا تضرع و تذلل مطلوبست در هر جا پیاده افضل باشد بس بیجا سیم از نزد وی بیرون
بر دامدم او از عالم دیگر شده بود و تعجب کردم از حرص وی بر علم در مثل این حالت و در رضا کان قاضی
گفته که نزد ابو حنیفه و محمد رمی مطلق سوار افضل است زیرا که آن حضرت سوار کرده هر را و گفته
که آنک از برای بیان جواز و تعلیم است بود کذا فی شرح ابن الهمام و در جامع ترمذی از ابن عباس آورده که
رمی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم روز نحر سواره و گفته هذا حدیث حسن صحیح و از ابن عمر آمده که پیغمبر
صلی الله علیه و سلم چون رمی میکرد جمار را پیاده میرفت در رفتن و آمدن و گفته هذا حدیث حسن صحیح
و عمل بر این است نزد اکثر اهل علم و بعضی گفته اند که سوار کند در روز نحر و پیاده کند در روزهای
دیگر انتهی و در جامع الاصول از موطا از قاسم بن محمد روایت کرده گفت بودند مردم که چون رمی جمار میکردند

پیاده میرفتند بیاده میآمدند و اول کسی که سوار شد معاویه بن ابی سفیان بود و انداختن
هر هفت سنک بیکبار یکجا جایز نبود و انداختن باید که بجانب محل جمرات باشد یا قریب بدان
و اگر بجایی دورتر انداخت و اصل جمره ترسید جایز نباشد نزد محققین مر و لیکن اسلم بقدر دارد مخالفت
و اگر حصی را بر زمین نهد جایز نبود از جهت عدم تحقق رمی و اگر بجای تکبیر تسبیح و تهلیل کوید نیز جایز
و کیفیت رمی مشهور آنست که حصی را بر پشت انکشت ابهام یمنی بنهد و استعانت با انکشت سبابه
کند و اصح آنست که اگر بر بطن انکشت سبابه و ابهام بکیرد و بنهد او چنانچه عادت است کفایت دارد
و بعد از رمی جمرات تلبیه را قطع کرد ابتدای تلبیه از وقت احرام است و انتهای او اول رمی جمره العقبه است
پس بنیوقت رمی جمره بر کباب بود نیکه تمام فرزند در دست داشت و دیگری جز که زنه بود است بود
تا از آفتاب بر حذر بیند دو در عایت است پادا که جامه خود بر بالای او داشته بود و در بر میکرد
کوی ابر بر تعهد بر اینجا معلوم شود جواز استظلال المحرم و ما یکی دو برای او محمل و ما یشتبه آن سایه
معلوم شود که در محرم و قبر رای وی صلی الله علیه و سلم و آله و سلم کرده وی بهیئت و بوشیده سر رحم
سایه کرد و رفت و اگر ... او ثالثا مهر بوشیده ... لازم است و اگر کماران بود نیم صاع تمر ... از ابو یوسف اکثر
از نصف روز تمام است ... اطعام ... بر بین بوده ... جمع کردن ... نزد شافعی ... بوشید
دم واجب کردد و بعد از رمی برابر ایکستند دو سیم ... جامه و ... برای ... نخانه و خیف
مکان ... را از رحل ... از ... سنک باید کوی ... و در مسجد ... رفت در ... و در صحرا ... ایاده
مکان ... رسول الله صلی الله علیه و سلم و در خاتم ... بود خطبه بلیغ کرد و گفت چنانکه او را افتد بخون
خلایق کرد ما ... و تخم ... بود ... رسید ... اواز ... میشنوانید ... ثابت
از جمله معجزات حضرت نبوی بود صلی الله علیه و سلم که در این روز ظاهر شد یا ستر کرد در ... اکبر
بود و ابو داود و نسائی از عبد الرحمن بن معاذ تیمی آورده اند که گفت خطبه کرد ما را رسول خدا
صلی الله علیه و سلم در منا و بکشاده و کوشهای ما تا آنکه میشنیدیم ما هر چه میگفت و ما در منازل خود بودیم و
کرد مناسک حج را و در این خطبه اعلام کرد بحلال بر ... رمت روز نحر و فضل آن بر ... روزها و ... صحیح
از حدیث ابی بکر رضی الله عنه آمده که خطبه خواند رسول خدا صلی الله علیه و سلم در روز نحر و گفت
که زمان بر هیئت و وضعی که اول داشت در وقتی که بیافرید خدا تعالی آسمانها و زمین را سال دوازده
ماه است چهار ماه از آن حرام سه پیاپی ذی القعده و ذی الحجه و محرم و رجب که میان جمادی
و شعبان ... بطریق سوال فرمود کدام ماه است این کفتیم خدا و رسول خدا داناتر است پس خاموش

ثم ابن وقت جنابة العمل ... ابن عباس روایت آورده و در حدیث ابن مسعود ... جایز ... نیز

شد تا گمان بردیم که نامی دیگر خواهد خواند فرمود آیا نیست این ذی الحجه گفتیم بلی یا رسول الله فرمود کدام
بلد است این گفتیم خدا و رسول او داناتر است پس خاموش شد تا آنکه گمان بردیم که
از نامی دیگر خواهد خواند فرمود آیا نیست این بلده یعنی مکه و بلده از اسمای غالبه است بر مکه
گفتیم بلی یا رسول الله فرمود کدام روز است این گفتیم خدا و رسول او داناتر است پس خاموش شد
تا گمان بردیم که نامی دیگر خواهد خواند فرمود آیا نیست این یوم النحر گفتیم بلی یا رسول الله فرمود پس به درستی
که خونهای شما و مالهای شما و آبروهای شما حرام است بر یکدیگر همچون حرمت این روز در این
بلد و در این ماه و زود باشد که به پیش آیید پروردگار خود را و بپرسد شما را از کردارهای شما آگاه
باشید نگردید بعد از من گمراه و در روایتی کافر که بزنند بعضی از شما گردن بعضی را آگاه
واگاه باشید که من رسانیدم حکم پروردگار را به شما فرمودند بلی فرمود گواه باش پس باید که برساند
این را حاضر به غایب پس بسا کسی که رسانیده شود بوی احفظ و اعلم باشد از سامع
فرمود تا مناسک حج بیاموزند و گفت شاید که دیگر با شما حج نکنم و امر کرد به تسبیح و تحمید و تکبیر
و ذکر کتاب الله و دعوت کرد و مهاجر و انصار را و در میان خود فرود آورد و امر کرد مهاجران را که
در مقدم مسجد و انصار را در عقب آن و در روایتی آمده که مهاجران بر یمین قبله و انصار
بر یسار فرود آمدند پس فرمود ایها الناس و گفت بعد از من کافر مشوید و در روایتی که از آن شود که
قتل بعضی کنید چنانکه گذشت و بدانید که هر که جنایت کند جنایت نکند مگر بر نفس خود
مگر بعضی دیگر ... سئول و معاقب نخواهد شد و عبادت کنید پروردگار خود را و نماز گزارید پنج
صوموا شهرکم و اطیعوا اذا امرکم تدخلوا جنة ربکم یعنی عبادت کنید پروردگار خود را و بگذارید پنج
وقت نماز را و روزه دارید ماه رمضان را و اطاعت کنید صاحب امر خود را داخل بهشت گردید و
حج کنید خانه را هر که استطاعت داشته باشد ... و اهل استطاعت ... و ماز ا ... و
وداع سفر آخرت ... و فرمود که حاضران این مجلس ...
الحکام ... بغایبان برسانند ... و این حج را حجة الوداع خوانند و این ...
... این حج ... و در میان ... سه شتر ...
... و در حدیثی از ... که ...
... آن حضرت صلی الله علیه و سلم ...
و ازدحام نمودند ...

ورسول خدا

تخ

نحر بوی کند و این عدد شصت و سه عدد سالهای عمر مبارک آن سرور است و بقیه را به علی داد تا
او نحر نمود و بعضی گویند الی آخر یعنی قربانی کرد و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرمود تا صد شتر
تمام کرد و سی و هفت شتر دیگر نحر کرد و او را شریک کرده بود در هدی و امر کرد که از هر شتری قطعه
گرفته شود و آن را در دیگی پخته شود و خوردند آن حضرت و وی و از گوشت آن
و نوشیدند از شوربای آن ... و امر کرد که بپوشانند بر شتران
و پوستهای و جلهای آن شتران را تصدق کنند و جزار را از آن چیزی
ندهد بلکه ما از مال خود به جزار عطا دهیم ... بلکه از مال خود به جزار بدهد اما
آنکه گوشت و پوست و جل را به جزار ... صحیح آنست که ...
... بیشتر خود بدهد اما مقصود آنست که گوشت و پوست و جل ... صحیح
... که فرمود ما ... خود ... نحر کرد آن حضرت از
خود و از اهل بیت ... خود ... که نحر کرد ...
... که ذبح کرد آن حضرت ... از اهل بیت خود ...
... بعض آن حدیث ...
علیه و سلم هفت شتر به دست مبارک خود نحر کرد و بعضی توهم کرده اند ...
... اما آن ...
... و جابر ... شصت و سه ... و بعضی ... حدیث جابر ...
که هفت شتر به دست مبارک خود نحر کرد ... شصت و سه شتر ...
... و بعد از شصت و سه امیر المؤمنین ... هفت شتر ...
... حدیث دیگر ... از امیر المؤمنین علی آورده که گفت چون نحر کرد آن حضرت صلی الله
علیه و سلم ... به دست خود امر کرد مرا ...
آنچه در موطا ... آورده که گفت نحر کرد آن حضرت بعضی هدی را به دست خود و نحر کرد بعضی را
... هیچ حدیثی ندارد و چون از نحر فارغ شد ... که هر زمینی ...
... که در ...
... بعضی ... حلاق را طلب فرمود ...
حلاق ... ابن عبد الله ...

و بیش

قرشی عدوی است و قدیم الاسلام هجرت کرد بحبشه و تاخیر کرد در هجرة مدینه تا پیش هجرت کرد و بمکه
آمد و سکونت کرد و وی معدود است در مدنیه اهل حدیث وی میکرد از ایشان است بربالای
سر پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایستاده و استره در دست گرفت نظر کرد در روی معمر و گفت یا معمر
امکنک رسول الله قدرت داد ترا رسول خدا من شحمة اذنه از نرمه گوش خود و فی یدک الموسی
و در دست تست استره یعنی حیا دار باش و قدر این نعمت را بدان فقال معمر پس گفت معمر والله
یا رسول الله ان ذلک لمن نعمة الله علیّ و منّه این امکان مر من در مقام اظهار از نعم حق تعالی است
و منت وی عز و جل قال اجل گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای تصدیق و اظهار امتنان
حق بر وی آری چنین است این امکان از نعمتهای عظیم است که ما اشارت فرمود صلاق قاعده ابتدا
بجانب راست که ظاهر جانب راست آنحضرت و در حدیث متفق علیه در مشکاة از انس
رضی الله عنه تصریح بدان آمده و صحیح همین است و بعضی جانب راست حلاق اعتبار
کنند و جمهور از حلق جانب راست حالق فهم شده آمده باقی که بر حاضران از جانب راست
فرمود تا جانب چپ را نیز حلق کرد و مجموع آنرا با بوطلحه انصاری زوج ام سلیم که ام انس بن مالک
داد و ازینجهت در بعضی روایات آمده که بام سلیم داد و در روایتی آمده که فرمود با بوطلحه که آنرا
بمردم عطا کرد و ابو یوسف میگوید که ابو طلحه از موهای جانب راست نیز نصیبی یافته بود پیش
از هر کس در مشکاة از حدیث متفق علیه آورده که موهای جانب راست هم با بو طلحه داد و
موهای دست چپ فرمود قسمت کن آنرا میان مردم و توزیع کرد قسمت موهای مبارک اصحاب
بجهت آن بود که تا این برکت در میان ایشان باقی ماند و باعث تذکر و یادداشت بود ایشان مر آن ذات
شریف آنحضرت و گویا که اشارت کرد باقتراب اجل و انقضای زمان صحبت و میگویند که کار میرزا
که تخصیص ابی طلحه بر هر قسم التفات و اشارت بانیچنین بوده بجهت آنکه ورش بعث مطهر مبارک وی را
حفر کرد و بحث ختم نبا نمود و الله اعلم و جمهور از حلق فارغ شد و مردمان هر یکی و یکتا دو موی
دو تا موی نصیب رسید که گویا اشاره بانقضا اشارت کرده است که از زلف تو مویی بسند است قصور
میکنم تو بی بسند است آن نیز تا خرگاه گشت مبارک تقلیم کرد و آنرا نیز میان مردم قسمت کرد و بعضی اصحاب
حلق کردند و بعضی از ایشان تقصیر کردند و حلق افضل است از جهت موافقت فعل رسول الله
صلی الله علیه وسلم و نیز جهة تخصیص آنحضرت مر محلقین را بدعا بقوله اللهم ارحم المحلقین و در
اخر بار الناس و استدعای ایشان فرمود و المقصرین چنانکه گذشت و حلق مرد ناز احرام است تا

است تقصیر باید کرد و اگر مرد از انیز ما بقی باشد از تقصیر حلق متعین است و اگر یکی را موی
بر سر نباشد امرار موسی شرط و حلق ربع راس نزد ما کافیست و همچنین در مذهب امام شافعی
کفایت میکند در حلق بهمان مقدار که در مسح راس معتبر است در وضو کذا فی شرح ابن الهمام و در
صحاح اند و روایة عباس آمده که بایستاد آنحضرت در منی برای مردم که میپرسیدند او را از
احکام یکی آمد که گفت یا رسول الله من ندانستم و حلق کردم پیش از نحر فرمود ذبح کن و هیچ
باکی نیست دیگری گفت نحر کردم پیش از رمی فرمود رمی کن باکی نیست دیگری گفت حلق کردم
پیش از رمی دیگری گفت طواف کردم پیش از رمی فرمود رمی کن هیچ باکی نیست و یکی گفت رمی
کردم در شب فرمود باکی نیست و همچنین یکی نپرسید از تقدیم و تاخیر مناسک مگر آنکه فرمود هیچ باکی
نیست و علما را درینجا اختلاف است که این ترتیب واجب است یا مستحب و وظایف روز
نحر باتفاق چهار است رمی جمرة العقبه و نحر هدی و حلق راس و قصر طواف زیارت و سعی
بعد از وی و بعضی دیده که آنحضرت این مناسک را باین ترتیب بجا آورده و چون در صورت
عدم این ترتیب فرمود باکی نیست لاجرم ترتیب مسنون و مستحب باشد پس از ترک وی حرج و دم
نگردد و تارک آن آثم نشود و شافعی و اکثر علما و جمهور سلف برین اند و مذهب امام ابو حنیفه
وجوب ترتیب است و در صورت عدم ترتیب دم واجب میشود و تاویل قول آنحضرت هیچ باکی نیست
آنست که اثم نیست بر فاعل آن اما فدیه واجب و نزد ایشان در تحریر و ابطال احرام و انتهای محظورات
آن مثلا هر چند نسیان و خطا بود جزا واجبست لیکن اثم نیست و چون به قصد و عمد کند
هم اثم بود و هم جزا و مذهب امام احمد آنست که اگر بجهل و نسیان بعمد هیچ چیزی لازم نگردد و اگر
بعلم و تعمد بود جزا واجبست و گفته اند که این مذهب قوی است از جهت دلیل که دلالت کرده
بر وجوب اتباع رسول در حج زیرا که فرموده خذوا عنی مناسککم و این احادیث که در تخصیص تقدیم
و تاخیر آمده معتضد و موید بود بجهل و حکم شعور نیز مخصوص شود حکم باین حالت و باقی ماند حکم
علم بعمد بر اصل وجوب اتباع در حج و الله اعلم و بعد از ان پیش از زوال آنکه روان شد و طواف
کرد و این طواف آخر ارکان حج و فرایض وی است بعد از وقوف بعرفات و همچراست ایام تشریق
و انها در مذهب ما از واجبات است نه فرایض و فرض در حج احرام است که شرط است و وقوف
بعرفات است و طواف و این طواف را طواف افاضه خوانند بجهت آنکه بعد از افاضت از عرفات
و مناسک ماخوذ از قول حق سبحانه ثم افیضوا من حیث افاض الناس و افاضه در لغت یعنی دفع

رجوع و تفرقه کنیم طواف زیارت از جهت زیارت خانهٔ کعبه در روی و طواف صدر بفتح صاد مهمله
و دال مهمله از جهت صدور و رجوع از مکه بسوی مقابل ورود بروی که در طواف قدوم بود
نیز خوانند و مشهور اطلاق طواف صدر بر طواف وداع است که بوان وداع بیت الله کنند و صدر
رجوع بوطن ثانیه و اطلاق این اسم بر طواف افاضه جز در کلام مصنف [illegible] یافته شد والله اعلم
و این طواف زیارت را طواف رکن و طواف یوم النحر نیز گویند و در بعضی از احادیث که وارد شده
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم طواف زیارت تاخیر کرد تا شب [illegible] حدیث میگویند که
آن غلط است اگرچه این حدیث را ترمذی و ابوداود و ابن ماجه از عایشه و ابن عباس رضی الله عنهما
آورده و ترمذی گفته هذا حدیث حسن صحیح و گفته رخصت کرده اند بعضی از اهل علم در
تاخیر طواف زیارت تا شب و مستحب داشته اند در یوم النحر و توسیع کرده اند بعضی که تاخیر کرده
شود تا ایام منی انتهی و نزد امام ابوحنیفه وقت وی بعد از طلوع فجر یوم نحر است و پیش
از ان جایز نیست و منتهای نیست که بعد از ان [illegible] کنند و افضل ایام برای ان یوم النحر است و جایز
بود ایام نحر و اگر از این ایام تاخیر کنند دم واجب گردد و بعد از این طواف سعی بین الصفا والمروة
ذکر نکرده اند و در حدیث مسلم از جابر آمده که طواف نکرد آنحضرت و نه اصحابه وی میان
صفا و مروه مگر یک طواف و در بعضی میگویند اگر سعی بین الصفا والمروة بعد از طواف قدوم
کرده است رمل درین طواف و سعی بعد از وی نکند و اگر تقدیم سعی نکرده رمل کند در وی و سعی
کند بعد از وی و چون از طواف و [illegible] فارغ شد نزدیک چاه زمزم آمد و وجه تسمیه زمزم
از جهت بسیاری آب است [illegible] زمزم [illegible] مبارک [illegible] گویند که این لفظ مشتق نیست و (و بعضی گویند)
اسمیست [illegible] علم آن چاه شده و [illegible] که ظاهر کرد [illegible] جبرئیل علیه السلام که هاجره
اسمعیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
المطلب جد رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
در فضل و کرامت و خواص [illegible] آنحضرت بعد از طواف [illegible] زمزم آمد [illegible]

یعنی عباس و اولاد وی آب میکشیدند زیرا که سقایت بیت الله ایشان بوده فرمود آب بکشید
ای پسران عبد المطلب زیرا که اگر نه آن بودی که مردم بر شما غلبه کردندی من خود هم دلو آب
انجا کشیدمی یعنی شما را بر سقایت اعانت کردمی از جهت فضل و برکت و لیکن اگر این کار یعنی کشیدن آب
را بکنم بعد از من سنت گردد بر امت من و مردم همه این کار را بقصد اتباع من سنت دانند و بر شما
غالب آیند و بر شما تنگ شود و این منصب بزرگ از دست شما برود و پس اولاد عباس یکدلو
صلی الله علیه وسلم عرض کردند نوشید و لیکن ایستاده و از روی این حالت [illegible] برای بیان
بود که تا بدانند که آب ایستاده خوردن جایز است و حرام نیست اگرچه افضل نشسته خوردن است یا
برای حاجت و ضرورت بود که از جهت کثرت ازدحام جای نشستن نبود یا [illegible] و حاجتی دیگر
و علم و بعضی گویند که ایستاده خوردن آب مخصوص است بزمزم و آب بقیه وضو و سرانجام است
کما یاید تحقیق این بحث در آخر کتاب انشاء الله تعالی و بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما آورده که
رسول خدا صلی الله علیه وسلم به سقایه عباس آمد و آب طلبید عباس به پسر خود فضل گفت یا فضل
برو بر مادر خود و برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم آب از نزد وی بیار و فرمود آنحضرت آب ده
گفت یا رسول الله مردم دست خود درین آب میکنند فرمود بده از همین آب پس از ان [illegible]
پیش زمزم آمد و ایشان مردم را آب میدهند و خدمت میکنند فرمود بکنید این عمل را که
این عمل [illegible] صالح است و فرمود اگر ترس غلبه مردم نبودی بر شما هر آینه فرود آمدمی
و نهادمی ریسمان بر [illegible] خود و [illegible] صلی الله علیه وسلم درین طواف بر راحله سوار بود [illegible]
سوار بود و سبب سوار شدن بعضی میگویند کثرت ازدحام بود و در طواف قدوم پیاده بود
یا بسبب اشراف بر مردم بود تا همه حاضران [illegible] درین طواف مجموع [illegible] طواف اول [illegible]
کنند و طواف را [illegible] و احکام از ان معلوم کنند و بعضی گویند [illegible] مبارک
بود و بعضی داشت از روی ضرورت سوار طواف کرده و در زمان پیاده گشت و [illegible]
و همچنین در صحیح از ابن عمر رضی الله عنهما مرویست و گفت نافع که همچنین میکرد ابن عمر رضی الله
عنه و میگفت که عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم همچنین بوده و در حدیث صحیح مسلم روایتی از
عایشه و جابر رضی الله عنهما ثابت است که [illegible] و همچنین در کتب سنن [illegible]
طواف جابر [illegible] در حدیث صحیح است و شک نیست که [illegible] است و [illegible]
یکی بر دیگری [illegible] صحت [illegible] دیگر ترجیح نموده اند چنانکه گفت [illegible]

روایت مسلم را ترجیح کرده اند که در مکه گذارد و چون این حدیث را دو صحابی روایت کرده اند جابر
و عایشه و این حدیث صحیحین را یکی ابن عمر لاجرم حدیث بتعدد راوی قوت پذیرد وجه دوم آنکه
عایشه اقرب و اخص است از ابن عمر بلکه از جمیع ناس در اطلاع بر احوال الاخص بود برسول خدا صلی الله
علیه و سلم و اعلم بر احوال وی وجه سیوم آنکه جابر رضی الله عنه سوق کرد حدیث حج آنحضرت را
از اول تا آخر و مجرای آن را کامل و حفظ نمود تفصیل آنها و ضبط کرده از خصوصیات و جزئیات حتی
حتی اموری را که متعلق بمناسک هم نبود چنانچه نزول آنحضرت صلی الله علیه و سلم در فرد لغة بود
و وضو بر وجه تخفیف و هر که این قدر حفظ و ضبط کرده باشد لابد ضبط مکان نماز ظهر روز نحر
و احری باشد وجه چهارم آنکه حجة الوداع در ماه آذار بود که روز و شب در روز برابر باشد و ایشان را
که در این روز کردار روان شد از مزدلفه قبل طلوع آفتاب بسوی منا و خطبه خواند در منا
و رمی جمره نمود و نحر چندین شتر و قسمت آن کرد و بپختن پاره گوشت از آن و خوردن و حلق
کرد و جامه پوشید و طیب استعمال نمود و بمکه آمد و طواف کرد و بر سقایه زمزم
آمد و بعد از آن با ایشان ... افعال الحج آورد و رجوع بمنا در وقت
ظهر آورد بعید دین فصل انجام این همه کارها ممکن نباشد و هیچ کس آنرا از معجزات نشمرده
پس لابد نماز پیشین در مکه گذارده بر قرینه راجح تر باشد پنجم آنکه چون بهر دو حدیث تعارض
کرد پس بحمل بر نماز کرده شد در مسجد الحرام اولی باشد بجهت ثبوت مضاعفت فی مسجد روی
و بعضی از علما ترجیح حدیث ابن عمر میکنند چه حدیث متفق علیه است و در حدیث اضطراب
نیست معنی حدیث مضطرب به مقدمه کتاب معلوم شد و حدیث عایشه مضطرب است که در
چند جا یکی در وقت طواف که در روایتی از وی آمده که طواف زیارت کرد نهار و در روایتی دیگر
تا آخر انداخت و در روایتی دیگر تاخیر روز نیز معلوم شد که وی وقت افاضه را ضبط نکرده
و نماز کجا گذارد و نیز رجال اسناد آن یعنی حدیث ابن عمر در بخاری ابو نعیم و سفیان و عبد الله
و نافع و در مسلم محمد بن رافع و عبد الرزاق و عبد الله بن عمر و نافع و ایشان احفظ و اجل اند و
حدیث عایشه از روایت محمد ابن اسحاق است از عبد الرحمن بن القاسم و ابن اسحق مختلف فیه است و در
احتجاج و در وی تصریح بسماع هم نیست بلکه بعنعنه است و حدیث سماع از عنعنه قوی تر باشد
پس مقدم شود حدیث ابن عمر که متفق بر سماع است کذا فی المواهب اللدنیه و شیخ ابن الهمام گفته حق
آنست که وی مخیر بوده است و لهذا منذری در مختصر خود گفته که حدیث حسن و غیره شیخ ابن الهمام

گفته اگر ممکن شود جمع بین الحدیثین را گوئیم که یکبار گذارد در مکه و دوم کره گذارد در منا بیاران اعاده بجهت
که مطلع گشت آنحضرت بر آنکه موجب نقصان بود در آنچه ادا کرد اول انتهی والله اعلم آنکه
چون زمانیکه بمنا مراجعت فرمود شبها بمنا بیتوته کرد و بیتوته در منا ایام تشریق واجب است
نزدیک جمهور و نزد امام ابو حنیفه و در روایتی از شافعی و احمد سنت و وجوب دم بترک آن و عدم
آن مبنی بر این خلاف است و معتبر در بیتوته اکثر لیل است و دلیل عدم وجوب حدیث ابن عمر است
که در صحیحین آمده که عباس بن عبد المطلب اذن طلبید از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بیتوته
کند بمکه در لیالی منا از جهت سقایه که منصب وی بود پس اذن داد آنحضرت او را و اگر بیتوته
در منا واجب بودی اذن ندادی چه ترک واجب و جمهور گویند که اذن عباس بجهت ضرورت سقایه
بود و اگر این ضرورت و رعایت نمی آن نبایستی جائز نبایستی ترک آن و بعضی روایات بلفظ رخصت
آمده و از اینجا معلوم شود که عزیمت خلاف آنست و بعضی همین حدیث استیذان عباس
را دلیل بر وجوب ساخته اند چنانکه مذهب جمهور است زیرا که اگر واجب نبودی طلب اذن درکار
نبودی و این حجت نیست زیرا که مخالفت سنت نزد ایشان امری خطیر بود و در مقام که مستلزم
مخالفت سایر ناس و ترک همراهی حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم است پیداست که
برای اسقاط اسائت است کرد و ترک سنت است در هر حال و میگویند که بیتوته در منا بجا سنت
واقعا در حج نیست و مقصود از آن بلکه از جهت آنست که سهل گردد بر وی رمی در ایام آن و اگر
غرض این بیتوته نکند و در روز برای رمی حاضر شود لازم نیاید چیزی و لیکن مکروه است بجهت
ترک متابعت فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و عمر رضی الله عنه منع میکرد بیتوته در
آنرا و در روز دیگر بعد از روز نحر انتظار کرد تا آفتاب زوال شود و بعد از ادای صلوة
ظهر و احادیث همین قدر آمده که چون زوال کرد آفتاب بسوی جمره اولی آمد و جمره اولی جمره
که به مسجد خیف نزدیکتر است از دو جمره دیگر و چون از رمی فارغ شد پیش آمد و رو بقبله ایستاد
بایستاد و دعا کرد و اگر عذری نباشد افضل آنست و واجب است و آنحضرت در روز که از رمی
سوال کرد و در این ایام پیاده چنانکه معلوم شد و هفت سنگریزه بینداخت و با هر سنگ تکبیر
میگفت و در اخبار آمده است که چون ابراهیم اسماعیل را علیهما السلام برای ذبح کرد بیرون برد شیطان
اسماعیل را وسوسه میکرد پس وی شیطان را سنگ میزد و از آن در دین سنت شد
بعد از آن سنت شد و منحر اسماعیل موضعی است در جانب ... و آنچه در عوام مشهور است

منصوصا

واینجا سنگی است از میان ترقیه و گویند که ابراهیم که در وی بر آن نشاند از ترقیه اصلی نهاد و
نیست و چون از رمی فارغ شد چند گامی انحراف پیش تر شد تا بجانب سهل رسید که انجا
سنگ نشان نیست و سهل زمین نرم را گویند که انجا سنگ نبود رو به قبله کرده برابر وی مستقبل قبله
بایستاده و دعا کرد و چندان دعا کرد که کسی سورهٔ بقره بخواند و دعا خواند به تطویل قیام
درین مقام برای دعا مستحب است و بعضی از مردم چندان در این ایستادند که پایها ایشان آماس کرد
و چون از دعا فارغ شد بجمرهٔ وسطی که پایان تر از وی است در جانب مکه آمد و همین طریق هفت
سنگ زد و با هر یکی تکبیر گفت و [illegible] راست و گشت چپ و [illegible] چند گامی در میان
وادی که در بطن [illegible] انجا بایستاده و دعا کرد و تطویل نمود در ایستادن و دعا کردن
[illegible] از اول و [illegible] باز روان شد تا پیش جمرة العقبه آمد و انجا از بطن وادی جمره را [illegible]
و کعبه را از دست چپ و منا را از دست راست داشت و در صحیح بخاری از ابن مسعود آمده که
چون وی رضی الله عنه بجمرهٔ کبری آمد کعبه را از دست چپ داشت و منا را از دست راست
و گفت سوگند بخدایی که نیست خدا الا او این مقام کسی است که فرستاده شده است بروی سوره
بقره و تخصیص سورهٔ بقره بجهت آنست که معظم احکام مناسک در وی است کذا قال الکرمانی و هفت سنگ زد
با تکبیر بر هر یکی و در ساعت بی توقف باز گشت و درینجا دعا نکرد و [illegible] ایستادن در اینجا جمره
[illegible] میگویند یکی آنکه اتفاقا [illegible] جمره [illegible] عظیم بود و جای ایستادن نبود [illegible]
و در روز نحر که [illegible] آمد و در انجا رمی کرد [illegible] بعد دعا کرد [illegible] مقام
از آن حضرت [illegible] بعد از وی سنت شد [illegible] جمرهٔ [illegible]
[illegible] چنانکه گفت [illegible] آنکه دعا در [illegible] عبادت کردن است
در وصل عبادت [illegible] جمره اولی و وسطی وقوع یافت [illegible] صلب عبادت
افضل است [illegible] بعد از وی [illegible] غالب دعوات آنحضرت صلی الله
علیه و سلم در آخر [illegible] پیش از سلام که هنوز در نماز بود و شیخ ابن الهمام گفته که روایات
متواتر اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جمرهٔ عقبه نایستاد و حکمت در تخصیص وقوف و دعا
[illegible] ظاهر نیست [illegible] اوایل [illegible] حج
و افاضه [illegible] نایستاد [illegible] است در ایام [illegible] آنکه گفته شود که جمرهٔ عقبه در
طریق است [illegible] بسبب قطع سلوک طریق [illegible] مردم [illegible]

کار و کنند [illegible] و مقصود [illegible] عظیم [illegible] در میان [illegible] واقع
نیست بلکه [illegible] که کاتب حروف عبدالحق بن سیف الدین عفا الله
عنه با یاران [illegible] بود [illegible] تامل و تفکر بطریق دقیق و الهام [illegible] در این باب
دید [illegible] آن این است که عدم توقف در رمی جمرهٔ اخیره [illegible] وقفت
در ایستادن و دعا کردن [illegible] بجهت آن بود که [illegible] جمرهٔ اولی [illegible] در رحمت بایستاد و
کرد و تعب و مجاهده کشید [illegible] عفو و مسامحه و مساهله گشت پس اشارت است از
تعب [illegible] و اعلام [illegible] طاعت بجا آورند و نفس [illegible]
ریاضت و مجاهده بکنند [illegible] آسایش و راحت است و [illegible] و محنت از آن
[illegible] رحمت و مغفرت فائز [illegible] بعفو و مغفرت است
و در روز اول [illegible] و این نکته را قاضی علی بن شیخ [illegible] الله
[illegible] صحیح بخاری [illegible] الحسن [illegible] اکابر علمای
مکه معظمه [illegible] در آن محل حاضر آمده بودند [illegible] استحسان نمودند و تحسین [illegible]
والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و سلم تعجیل نکرد [illegible] نفر [illegible]
روز [illegible] عید اضحی [illegible] القرآن [illegible] حاجیان [illegible] کذا فی المذهب و در غالب
[illegible] نفر و تعجیل در نفر
که [illegible] جایز است و اقامت سه روز [illegible] رمی
[illegible] جایز [illegible] بعد از طلوع فجر [illegible] جایز نیست [illegible] تاخیر
است پیش از [illegible] افضل است [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم
تاخیر نمود و تعجیل نکرد بلکه سه روز تمام [illegible] که روز نحر [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] اخر ایام تشریق است [illegible] جمعه
[illegible] اقامت [illegible] روز چهارم [illegible] شب
که درین روز [illegible] بعد از ظهر [illegible] روزهای سابق [illegible] پیش از ادای صلوة ظهر کرده بود
و چنانکه مصنف گفت و نزد امام ابوحنیفه اگر درین روز چهارم رمی پیش از زوال کند بعد از
طلوع فجر جایز است و این استحسان است و نزد صاحبین جایز نیست قیاس بر ایام دیگر [illegible]
که [illegible] دیگر است [illegible] رخصت [illegible] پس از [illegible] بایستاد و [illegible] کرد

حکم وقت بعد این بود و بعضی دیگر برابر باشد و مذهب امام ابوحنیفه مروی از ابن عباس که
میگویند که چون ظاهر شد اثر تخفیف در این روز در اطلاق ترک رمی طویل آن دهد کلام تعیین وقت
بطریق اولی باشد و از امام احمد روایتی اختیار است اما این روایه از نقول مرجوح است
و راجح بعد از زوال و روان شد در محصب بضم میم و فتح حاء مهمله و فتح صاد مهمله مشدده که
مکانی است بیرون مکه و تسمیه وی بدان جهت که ریزه حصا یعنی سنگ ریزه است در وی و او را
ابطح نیز میخوانند و ابطح مسیل واسع که در وی سنگ ریزهای رقیق باشد آنجا که در وادی بهاد
رودها می باشد و مکه را که بطحا و ابطح نام است هم از اینجاست و خیف بنی کنانه نیز همین جا
گویند آنجا نزول فرمود ابو رافع که مولی آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نگاهبان و متعهد رخت و بار
وی بود گفت انجا فرود آمد خود و خیمه رسول الله صلی الله علیه و سلم انجا زده بر حسب اتفاق و رای
خود نه بموجب تقاضای امری از آنحضرت چنانکه مسلم از ابو رافع آورده که گفت امر نکرد مرا رسول
خدا صلی الله علیه و سلم که تا نزول در ابطح کنم و فقیه که بزدن آمد از من او لیکن من بطور خود
و قبه تربیت بار در آنجا زدم که آنحضرت آمد و نزول کرد و ظهر و عصر و مغرب و عشا اینجا
مصنف در اول گفت که بعد از ظهر رمی کرد و روان شد و در مواهب لدنیه نیز اینچنین آورده
و ظاهر تر اینست که مراد بعد از ادای ظهر باشد که بقرینه قول او سابقا در رمی روز بعد او که
پیش از ادای صلوة ظهر بود چه مراد آنکه پس نماز ظهر در منی کرد و اینجا میگوید که نماز ظهر در
محصب گذارد و هیچ تر املکمات است در صحیح بخاری از انس که گفت گذارد رسول خدا صلی الله علیه و سلم
نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا در محصب پس از آن بخوابید وقتی پس سوار شد بجانب بیت
پس مکر مراد بقول مصنف بعد از ظهر رمی کرد آن باشد که بعد از دخول وقت ظهر یعنی بعد
از زوال اینچنین در بعضی روایات آمده و این منافات ندارد با آنکه ظهر در محصب گذارد بعد
رمی کرد و فرود آمد در محصب نزول فرمود و گذارد نماز ظهر و عصر و لیکن مشکل است که حدیثی دیگر
در صحیح بخاری و مسلم از انس آمده که پرسیده از وی که خبر ده مرا که کجا گذارد رسول خدا صلی الله
علیه و سلم عصر را روز النفر گفت بابطح و ظاهر تر اینست که اول نماز که گذارد در محصب گذارد عصر بود
و گذاردن ظهر در منا بود در محصب که در اینجا شراح دیبا در منافات و تطبیق حدیثین تکلم کرده اند
فقد برمل الجمله عشا را در محصب گذارد و در آن شب بخسپید و چون برخاست سوار شد
و بمکه رفت و طواف وداع کرد و این طواف واجب است بر غیر اهل مکه نزد امام ابوحنیفه و امام

احمد و صحیح از مذهب شافعی نیز همین است از جهت حدیثی که احمد و مسلم از ابن عباس آورده که گفت بود
مردم که میرفتند بهر جانب پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم که نفر نکند هیچ یکی تا آنکه باشد
آخر عهد وی بخانه و این حدیث صحیح است بلکه بعضی گفته اند که مشهور است و اگر فوت شود جبر کرده
شود بدم و نزد امام مالک سنت است و چیزی نیست در ترک او و فرض نیست باتفاق و در این طواف
رمل نکرد و لیکن رکعتین طواف گذارد چنانکه در هر طواف است مطلقا واجبا کان او نفلا و بخاری
از عمر بطریق تعلیق آورده که گفت طواف نکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم هرگز مگر آنکه گذارد
برای وی رکعتین و آثار صحابه نیز همچنین آمده و بعضی گفته اند که تا در فرض بعد از طواف گفته
میکنند از اتباع و وارد است و طواف وداع از جمله واجبات است و لیکن از حایض ساقط است
اگر طواف زیارت کرده است و در صحیحین از عایشه آمده که صفیه در روز نفر حیض کرد خبر
بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسید فرمود گویا هلاک شد ما را بازدارنده است پس گفتند
وی طواف کرده تا وی پاک شود و طواف وداع بکند پس فرمود طواف افاضه کرده است گفتند
بلی یا رسول الله کرده است فرمود پس حاجت نیست که طواف وداع کند و عایشه چون عمره
نکنارده بود و گفت من بر نفس خود عمره میبایم که تنها حج و عمره باز کرده و من تنها حج
بازگردم مرا اجازت ده که عمره بکنم پس در این شب رخصت کرد که عمره بکند و داد و همراه داد
و برادر او عبد الرحمن با وی فرستاد تا بتنعیم که بیرون حرم است و شرط است که احرام عمره
بیرون حرم بود رفت و احرام بست و به مکه آمد و عمره تمام کرد و هنوز شب تمام نشده بود که از اعمال
عمره فارغ شد و بمحصب رجوع کرد پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود فارغ شدید گفتند بلی
فرمود برحیل و همه رحلت کردند پیغمبر صلی الله علیه و سلم بطواف وداع رفتند و از آنجا از اسفل مکه
از کدا بضم کاف مقصور دانسته باشند بعضی میم و فتح با مصغر بنیه روانست برخلاف
داخل که بالای در آمده بود که اعلای مکه باشد بعادت شریفه وی که در اختلاف طریق در آمدن
برآمدن بود و نکات و وجوه آن در فصل نماز عید گذشت و بعضی در اینجا گفته اند در آمدن
جانب علیا برای تعظیم مکان و اعلای شان دین بود و برآمدن از جانب سفلی جهت تحزن بر فراق بیت
کرده و گوینده که کتاب ابراهیم علیه السلام نیز اینچنین بود و مصنف کلام در مسئله تحصیب که مقدم
کلام ذکر بایست کرد اعاده فصل را ابتدا تمام کرد و گفت و تحصیب یعنی نزول آنحضرت در محصب
علما را بعضی میگوید امری اتفاقی بود که ابو رافع اتفاقا خیمه آنحضرت را آنجا زد و از ادا سنن حج

ومذهب ابن عباس بر اینست کفته است وی رضی الله عنه المحصب لیس بشیء یعنی فرود آمدن
آنحضرت در محصب چیزی داخل مناسک حج نیست انما هو منزل نزله رسول الله صلی الله علیه وسلم بود منزلی
که اتفاقا فرود آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در وی رواه البخاری ولیکن پوشیده نیست
که چون آنحضرت نزول کرده در وی اگر چه بر سبیل تنسک و تعبد نبود اتباع وی صلی الله علیه وسلم
مستحب و مستحسن باشد و آورده اند که خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین نیز آنرا [illegible]
و امام محمد در موطا می آرد که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه میگذارد ظهر و عصر و مغرب و عشا
بمحصب پس بعد از آن در آمد بمکه در شب و طواف میکرد به بیت و میگوید بکر ابن عمر است و اگر بکند
لازم نمی آید چیزی بروی و قول ابی حنیفه اینست انتهی و غالب آنست که توقف و امهال آنحضرت
صلی الله علیه وسلم تا وقت عشا بجهت انتظار عایشه بود رضی الله عنها تا اکر این عمره … وقت
کند از تنعیم و … ابن بند ضعیف عبد الحق بن سیف الدین دهلوی قادری صاحب این
تالیف در خدمت شیخ امام اجل اکرم عبد الوهاب المتقی القادری الشاذلی … رحمه الله علیه
و اسعد ارضنا بمحصب آمده تا ظهر در این مقام بگذارد نه بعد از آن … … نیز ادا …
شیخ فرمود رضی الله عنه اکنون این قدر … سعادت اتباع در این باب کافیست و فرمود …
کمی بر آیات ان شاء الله تعالی و بعضی میگویند این حج تمام مناسک اوست یعنی پیغمبر صلی الله علیه
وسلم در منا فرمود انا نازلون غدا بخیف بنی کنانه حیث
تقاسموا علی الکفر … سوگند خورده و عهد کرفته بودند مر کافران بر کفر و مراد بخیف بنی
کنانه همین محصب است چه قریش و بنی کنانه … سوگند خوردند و عهد بستند که با بنی هاشم
و بنی عبد المطلب … و بعضی … بنی عبد المطلب … و …
… و مطلب برادر هاشم است … عبد المطلب … …
… آن وقت که رسول خدا صلی الله علیه وسلم … تحقیق و تفصیل این بحث
در اواخر کتاب در فصل … ان شاء الله تعالی … حضرت صلی الله علیه وسلم
بنزول در محصب قصد کرد که شعار اسلام ظاهر کند … محل که ایشان شعار کفر ظاهر
… و فضل … و اعطا کرد بجا آورد … عمر بن الخطاب رضی الله عنه
آورده که کفت … نزول … و … میکرد وی رضی الله عنه بمحصب
در شب … که … است و … است

تا بر آمید

زیرا که نزول آنحضرت در محصب … بود و از برای … مشرکان … و کمال قدرت حق
جل و علا که با وی کرد بعد از آن … تا … و از برای اظهار … شعار
مشرکان در آن … اند ثبت … انتهی والله اعلم **فصل** در دخول خانه کعبه … فرمود
از … که رسول صلی الله علیه وسلم در خانه کعبه کرده … در ایام
کعبه … نیز … کعبه … حج … اما احادیث و آثار … درون
وی صلی الله علیه وسلم در کعبه … حج … در … مکه … اعظم
بود و در بعضی روایات صحیح ثابت است که ابن عمر رضی الله عنهما کفت دخل رسول الله در آمد
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یوم فتح مکه … سوار بود بر ناقه الاسامه سوار
ناقه که … اسامه بن زید … تا آنکه … ناقه را … خانه کعبه
عثمان بن طلحه … پیغمبر صلی الله علیه وسلم عثمان بن طلحه … بالمفتاح تا بیاید
کلید در کعبه … عثمان بن طلحه کلید … در کعبه … دخل النبی
در آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم در درون کعبه عثمان بن طلحه بن ابی طلحه بن عبد العزی الحجبی
… اوست کعبه
… ایشان بود و چون آنحضرت … عباس بن عبد المطلب
… مفتاح کعبه … برای وی جمع کند
پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم علی مرتضی را رضی الله عنه … مفتاح را از دست عثمان
کرفت … مفتاح را از دست عثمان … ان الله یامرکم ان تؤدوا
الامانات الی اهلها علی مرتضی را فرمود تا مفتاح را … عثمان بن طلحه …
علی مرتضی رضی الله عنه مفتاح را … کفت … اکنون …
و عذر خواهی … فرمود … عثمان
… محمد رسول الله … این … است
مفتاح … عثمان … وفات … کلید
برادر خود … شیبه نام داشت … عثمان … روایت مسلم … که چون
کلید را از عثمان طلب … عثمان … کلید … و الله …
… عثمان کفت والله کلید … حضرت …

… سیدی … در … کلید

مبادا که حجره کشاده و ابن سعد در طبقات خود از عثمان بن طلحه آورده که گفت عادة در جاهلیت
چنان بود که در کعبه را در روز دوشنبه و پنجشنبه میکشادند روزی آنحضرت نزد من آمد و
درگشودن تنگی برکرد تا با جماعه در کعبه در آید من با وی درشتی کردم و سخن گفتم و وی صبر کرد و حلم
ورزید پس گفت ای عثمان شاید که ببینی این مفتاح را در دست من باشد هر جا که خواهم آنرا نهم
من گفتم مگر قریش در آن روز هلاک شده باشند و خوار گردند گفت ازان روز این کلمه در من اثر کرد و گمان
امر بودنی خواهد بود و چون روز فتح شد گفت یا عثمان کلید بیار آوردم و از دست من گرفت بعد
من داد و گفت بگیرید ابدا تا روز قیامت نستاند از شما مگر ظالمی و فرمود یا عثمان امین ساخت شما را
به بیت خدا بخورید ازانچه برسد بشما ازین بیت یا عثمان گفت چون برگشتم آواز کرد مرا گفت آیا نه آن بود که این کلید
در دست منست و هر جا که خواهم نهم گفتم بلی اشهد انک رسول الله و بالجمله آنحضرت
در درون کعبه در آمد و اسامه و بلال و عثمان بن طلحه نیز با آنحضرت در آمدند فاغلقها علیهم
الباب یعنی پس بربستند در خانه کعبه را ساعتی معینه از زمان ثم فتحوها پس کشادند در را
فبادر الناس پس مبادرت کردم من بر مردم و رفتم و سبقت گرفتم بایشان قال گفت ابن عمر فوجدت
بلالا قائما بالباب پس یافتم بلال را ایستاده بدر فقلت پس گفتم آیا گزارد رسول الله نماز درو گفت آری
صلی الله علیه وسلم در درون کعبه قال بین العمودین المقدمین گفت میان دو ستون پیشین
و در روایتی آمده که گردانید یک عمود را از دست چپ خود و دو عمود را از دست راست
خود و سه عمود را بر پشت خود و بود خانه کعبه در آن روز بر شش عمود و در تاریخ مکه مذکور است
که معاویه از ابن عمر پرسید که کجا گزارد رسول الله صلی الله علیه وسلم در درون کعبه گفت بگذارد
میان خود و میان دیوار دو ذراع یا سه و گویند که هر که خواهد که قدم بر قدم مصطفی
صلی الله علیه وسلم باید که بر سه ذراع از دیوار بایستد و اگر کمتر ازین باشد دو ذراع یا
یا دو ذراع و در مکان تقدم آنحضرت باشد یعنی ابعد که در ابتدا است بجانب دیوار کعبه
و در تمام باب است قال گفت ابن عمر و نسیت ان اسأله کم صلی و فراموش کردم که بپرسم بلال را
که چند رکعت گزارد و این حدیث صریح است درانکه دخول آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بیت
فتح مکه بوده است و در بعضی روایات صحیح مطلق آمده بی تقیید بفتح چنانکه صاحب
مشکوة آورده است ولیکن بقرینه روایات صریحه تقیید باید بفتح محمول بر آن خواهد بود والله
اعلم و آنحضرت بعد ازان فرمود که انی دخلت البیت بدرستی که من در آمدم خانه کعبه

را و دوست داشتم اگر نکرده بودمی این کار را که کاش نکرده بودم این کار را و در نیامدمی انی اخاف
ان اکون اتعبت امتی من بعدی زیرا که میترسم که در رنج انداخته باشم امت خود را که در آمدن در کعبه
بعد از من سنت شود و در رنج افتند و ترمذی و ابو داود از عائشه آورده که گفتم
رسول الله را که دوست میدارم که در آیم در کعبه پس گرفت رسول الله صلی الله علیه وسلم دست مرا و در آورد
در حجر و گفت نماز گزار در حجر هرگاه که اراده کنی دخول بیت را زیرا که حجر پاره ایست از بیت و لیکن قوم تو
در بنا کعبه قصر کردند که اخراج کردند آنرا از بیت یعنی از انچه عائشه درخواست کرد درآمدن کعبه
فرمود که در حجر بگزار چه این جای هم از کعبه است و حجر جائی است در جانب شمال کعبه و از اجزاء آن
کرده حجر و حطیم ... در روز ... افتاده ... گفت بگذار که ... در
کنار کعبه یعنی آنکه وی در اصل داخل بیت است بعد از ان بیرون افتاده و این قصه عائشه نیز
دلیل است برانکه دخول کعبه در سال فتح مکه نبوده زیرا که این درخواست وی بعد در سال بوده
در حدیث صحیح آمده که گفت وی یعنی عائشه که نذر کرده بودم که چون بروم در کعبه در آیم
خود فتح کند ... آزاد ... گفت در آید بخانه کعبه بگذار ... چون فوت شد ...
از آنحضرت درخواست کردم فرمود در حجر بگذار که وی در اصل بنا ابراهیم علیه السلام داخل
و قوم تو بیرون کردند او را وقتی که بنا کردند کعبه را الحدیث و چون مقصود مصنف درین فصل
اثبات همین بود که قضیه در آمدن در کعبه در سال فتح بوده همین قدر از بیان اکتفا کرده و در روایت
کرده است تا آنکه گزارد نماز در کعبه و راجح است اقتصار نموده و ذکر روایت اسامه که نفی نماز گزاردن
آنحضرت در کعبه میکند تعرض نکرده و اختلاف بین الحدیثین و تطبیق آنها را بیان نفرموده پس
روایت کرده اند که گفت خبر داد مرا اسامه که پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون در آمد اندرون بیت دعا
کرد در همه نواحی آن و نگزارد نماز درو تا بیرون آمد و چون بیرون آمد بگزارد دو رکعت در پیش بیت و گفت
هذه القبلة و از ابن عمر آورده که گفت گفتم بلال را کجا نماز گزارد آنحضرت ... ثابت است که بگزارد
اکثر در جمع و تطبیق میان دو روایت چنانکه در مواهب لدنیه از احمد و طبرانی آورده که گفت اسامه
بخاری و مسلم و الحاکم تقریر کرد و اعتماد کرد بر عمل حدیث بلال پس حاصل آن شود که گفت میگویند که گزارد
و اما من نه بینم فلا تناقض و امام نووی گفت که اجماع کرده اند اهل حدیث بر اخذ بروایت بلال
زیرا که وی مثبت است و مثبت مقدم است بر نافی زیرا که با وی زیادة علم است کما تقرر
کما تقرر فی اصول الفقه و توان گفت که چون در کعبه در آمد نمود و نیست که هر کس نماز بگزارد ...

بخاری و مسلم از ابن عباس ۱۲

شد و نیز روایت کرده ۱۲

و هم بخاری و مسلم ۱۲

بخاری اثبات کرده و اعتماد نموده بر خود ۱۲

آنحضرت در دعا و بوسیدن مشغول شد اسامه در ناحیه دیگر ... بیت ...

و مشغول بدعا گشت اسامه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در ناحیه دیگر و بلال در حجر در قرب حجر
بود تا آنکه اندر آنحضرت در آمد و اسامه هم در ناحیه دیگر مشغول بودند دیده از تخفیف
بود و در بیت تاریکی بود یکی دید و دیگری که دور بود ندید پس نفی و اثبات شد و بعضی گفته اند که اسامه
را آنحضرت [illegible] چیزی فرستاده بود از آن نماز ندید و مؤید اینست که ابو داود طیالسی آورده
می آرد که گفت در آمدم بر رسول الله صلی الله علیه وسلم پس دید آنحضرت صورتها منقش در دیوار
کعبه پس فرمود مرا تا دلوی از آب بیارم پس آوردم و تر می ساخت جامه را و میزد بر آن صورتها و محو کرد
کذا فی فتح الباری و ملتزم و موقف دعا ملتزم و آن میان حجر اسود و باب کعبه است گویند از آنکه التزام
میکنند آنجا چسبانیدن سینه و شکم ... یک دست [illegible] بر دیوار
و دیگری بر حجر در سنن ابو داود از عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما روایت میکند که دیدم رسول الله صلی الله علیه
وسلم را دیدم که میان رکن یعنی رکن اسود که حجر اسود در وی است و در کعبه ایستاد و روی
را بر دیوار کعبه نهاد و هر دو دست را هم دو گشاده بر دیوار کعبه بسط کرد و وجود داری
مطلق در وقت وداع کعبه روایت کرده اند و تقیید بحج یا عمره فتح الباری احتمال داده که در سال
بوده باشد و احتمال دارد که در سال حج بوده و احتمال که در هر دو سال بوده باشد و جماعت
و شافعی و جماعتی از اعلام علما میگویند مستحب آنست که بعد از طواف وداع در ملتزم باشد
و دعا کند نیز هیچ اثری بعد از ... از آنحضرت ... نیافته ام الا که حاجت
تعالی باشد ... بوده ... و وجود وی در فتح الباری احتمال است و جوی
تمام صحیح کرده اند ... کعبه ... ربنا آتنا ... خوانده ... مدینه روایت و حکم
که در وقت وداع کعبه ... کرده اند که آنحضرت همچنین
کرده ... بقصد ... بکشد ... از ... و در وقت و داع
بازپس ... چنانکه کذا فی الهدایه و چون آنحضرت در مدینه بهر ... رسید
... انتظار ... تا ... مردان ... سلام کرد ... گفته
... گفت رسول ... که ... سلام ... بر ... است
... گفت یا رسول الله این طفل را حج درست باشد فرمود آری و ترا اجر باشد و ... کرد
... تو را باشد اگر حج ... واجب نیست ... مکلف ... لیکن اگر
... صحیح است ... صبی است و صبی ... احتیاج ... نیز

حج واجب کرده و صحیح آنست بعد از حجة الوداع بعد از غزا حج ... آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بذی الحلیفه شب ... و چنانچه وقت آمدن نیز فرموده بود و صباح
بمدینه روان شد اینجا نیز بعضی گفته اند که نزول وی صلی الله علیه وسلم در ذی الحلیفه اتفاقی
بوده بقصد و صحیح آنست که بقصد بوده تا در مدینه در شب در نیاید و صباح تشریف در قدوم ارزانی
بمدینه وقت چاشت ... و از قدوم او ... شب ... و دوست میداشت که
مسافر بعد از قدوم پیشتر بخانه ... اهل خانه را استعداد و تهیه قدوم وی کنند
چون مدینه را دید ... و ظهور آثار ... تعالی عز و علا
انوار و اسرار این بلده طیبه ملاحظه ... این مقام عالی ... تکبیر گفت و بعد از آن
بیست ... که ... و نصرت و اکمال دین
اتمام نعمت ... و عافیت و وصول ... گفت لا اله الا الله وحده لا
شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر آئبون تائبون عابدون ساجدون لربنا حامدون
صدق الله وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده پس ... در آمد الحمد لله علی اتمام النعم
ونعمه الاتمام فصل باید دانست که ... ذبح است قربت و طاعت
حاصل ... نوع است ... هدی است که ... بیت ...
که ... دیگر ... برای ... ذبح کنند اگر گفته شود ... کرچه
ذبح کند ... حاصل شود و حال آنکه ... هدی است ... عقیقه
جواب آنکه ... حصول قربت ... ذبح است ... ذبح است ...
صورت ... آنچه قیمت ... غیر قربت ... مواسات فقرا
حاصل شد ... برای ... هدی
و گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از برای هدی ... هدی
کاور ... هدی ... اعلام ... هدی
را برابر ... هدی ... اقامت
بود ... هدی ... حرام شود
حرام ... هدی ... احرام
بجای ... عایشه ... گفت ...

علیه وسلم بدست خود پس آنحضرت تقلید کرد و اشعار نمود و اهدا کرد از محرم و حرام کرده نشد
بر آنحضرت چیزی از آنچه حلال کرده شده بود او را قطعی گفته که این اهدا بوده است با ابو بکر صدیق
رضی الله عنه که در سنه تاسع پیش از رفتن حضرت بحج رفت و در حدیث دیگر از صحیحین بروجه آمده
که گفت عایشه رضی الله عنها انا فتلت قلائد بدن النبی صلی الله علیه وسلم بیدی ثم قلدها
بوده و فرستاد آنرا همراه پدر من و این باتفاق است میان علما هم اختلاف است که تقلید هدی
میکرد یا نه نزد امام ابو حنیفه میکرد و هیچ آنکه سنت است و لیکن اگر همراه خود بدو سوق کند
اما اگر بفرستد و یکی از ایشان نبود دیگری گفته است که ابن عباس فتوی داد مر آنرا که هدی فرستاد
و خود در وقت بوجوب احکام احرام تا برسد هدی بمکه و نحر کرده شود و این تو آنکه عایشه
انکار کرد بر قول ابن عباس و عادت ندانست که چون کوسفند هدی باشد تقلید کند و
کرد در آنچیز پیدا و نیز که علامت هدی باشد چنانکه در صحیحین از عایشه آورده که گفت
اهدا کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم یکبار غنم را پس تقلید کرد آنرا و نزد امام ابو حنیفه تقلید غنم
مسنون نیست و حدیثی در این باب نیز نقل میکنند که ... و لا تقلدوا الغنم و ترمذی بعد ازین حدیث
در تقلید غنم هدی آورده و گفته که عمل بر این است نزد بعضی اهل علم از صحابه و غیر ایشان که قائل
اند بتقلید غنم و ابن عباس معلوم میکرد و نکرد بعضی از ایشان قائل است بدان پیر مذهب
ابو حنیفه موافق قول این بعضی است و لا بد چون بعضی از صحابه نیز باشد و این امر نیست که
با جماع دو یافته شود با اسناد پیغمبر صلی الله علیه وسلم خواهد بود و چون تبرع هدی کرده هم تقلید
بوده و هم اشعار کرد شق سنام بعیر است بطعن و سیاه آن از پیش کرده شده و ما تحقیق خلاف امام
ابو حنیفه در اشعار نیز کرده و مصنف ذکر تقلید و اشعار تقریر کرده و اشعار مخصوص هدی بدنه است
و بدنه نزد ... امام ابو حنیفه اشتر است و نزد ابو حنیفه شامل بقر و شتر هست و لیکن چون بدنه هدی
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بقر نبود مصنف گفت و چون هدی با بدنه بدیگری فرستادی او را امر
کرد هر چه از آن بدنه هلاک شدن گرفته شود آنرا ذبح کند بعد از آن نعل وی را که قلاده او است بخون
وی بیالاید و رنگ کند و بر صفحه وی نیز تا علامت باشد بر آنکه وی هدی است و بگذارد
کسی از آن جماعت که وی و رفقای وی باشند که خورد وی را چنانکه در مسلم از ابن عباس آورده
... اغنیا و فقرا چنانکه ظاهر اطلاق حدیث ... است بگذار کسی ... اجنبی جایز باشد
آنرا با ایشان قسمت کنند و این قول شافعی و احمد و اسحاق است و نزد ایشان هر که بخورد ضامن هدی

همان قدر که مجوز بود نزد امام ابو حنیفه ناخوردن مخصوص باغنیا است و اطلاق حدیث نیز
بر آنست چه تصدق بر فقرا بهتر است از آنکه او برای سباع بگذارند و آنها میگویند که اهل
بوادی چون دیدند آنرا ایشان میرسند و منتفع میشوند و لیکن این محتمل است یقینی نیست و این حکم
مذکور نزد امام ابو حنیفه مخصوص است بهدی تطوع و اگر واجب بود بجای این هدی دیگر
و این مذبوح را هر چه خواهد کند بخورد یا بفروشد یا تصدق کند و ... از ناجیه
ابن عباس نیز نقل کرده و مختار از مذهب امام احمد همین است و در حدیث ابن عباس که مضمون
آن در متن مذکور است حمل هدی بر تطوع کرده و لیکن نزد ایشان حکم واجب معین بر آنچه آنکه
گویند نذر کرده ام این هدی معین را حکم تطوع نیست بخلاف آنچه بر ذمه واجب است از قبیل
جنایتی بر قادر بر تمتع و ... میگویند که این بدان است که واجب کرده است بر نفس خود و اما
اگر تطوع باشد نحر کند و بخورد نیز ... بر این مذهب شافعی
جماعه از اهل علم است و نزد بعضی مالکیه منع جایز نیست اصلا نه در تطوع و نه در واجب
و ... در هفت کس هدی میکرد و این ... میان ایشان و احادیث صحیح بسیار در این
باب وارد یافته و در حدیث ترمذی و نسائی ... در بقر و شتر هر دو ... وقسمه
که قول اسحاق همین است و لیکن گفت که این حدیث غریب است ... از وجه واحد
... از امام ما ... و ... گفته که ... در هفت کس باشد ... اما اهل الرد ...
خوانده جایز نبود و مباح ... که هدی با در وقت حاجت آن مقدار که ... سوار شو و گویند که
در صحیحین از ابو هریره آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مردی را دید که بدنه را میراند فرمود سوار بکرت ثانیه
شو گفت این بدنه است فرمود سوار شو گفت این بدنه است فرمود سوار شو و یک ... داد
که این کلمه را در کرت ثالثه فرمود یا ثانیه و ترمذی از انس بن مالک آورده که در کرت ثالثه فرمود
یا رابعه ویحک یا ویلک و گفته هذا حدیث حسن صحیح و گفته رخصت کرده اند قومی از اهل علم از صحابه
و غیر ایشان در رکوب بدنه اگر احتیاج سواری باشد و این قول شافعی و احمد و اسحاق است و بعضی
... گفته اند ... مضطر شود بدان ... و قول امام ابو حنیفه ... و در هدایه میگوید که
هر که سوق کرد بدنه را پس مضطر شد بسواری سوار شود و اگر مستغنی است سوار نشود زیرا که از
خالصه لله ساخته و نمیشاید که از منافع آن بغیر خود منتفع شود مگر نزد احتیاج و ...
حدیث آمده است که آنحضرت امر کرد بسواری آن ... و احتیاج است اگر سوار شد و

در سبب سواری وی بیان نقصان فی راه یافت بر وی ضمان آن نقصان و اگر هدی شتر داشته باشد
بدوشد و اگر شیر در پستان وی بماند ضرر کند آب سرد بر پستان وی بپاشد تا شیر منقطع گردد و این در تقدیری که نزدیک بود بوقت ذبح
و اگر دور باشد بدوشد و تصدق کند و اگر بحاجت خود صرف کند ضمان دهد انتهی و شتر را
و دست چپ بسته نحر میکرد و در وقت نحر تسمیه و تکبیر میگفت و چون گوسفند را ذبح کردی پای
مبارک بر صفحه گوسپند نهادی و شتر را ایستاده نحر کرده است ایستاده و دست چپ بسته [illegible]
حلقوم و سینه که آنرا لبه گویند و در بقر و غنم ذبح است چنانچه بجای خود [illegible] در صحیح
از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که وی بر مردی گذشت که شتر خوابانیده بود تا او نحر میکرد گفت نحر کن آن
را ایستاده و پای بسته چنانکه گفت سنت محمد است صلی الله علیه وسلم و در صحیح بخاری آمده که
ذبح کرد آنحضرت [illegible] کبشین شاخ دار را بنهاد پای خود را بر صفحه آنها و تسمیه کرد و تکبیر گفت و در روایتی
گفت بسم الله والله اکبر و اگر شتر را ذبح کند نیز جایز است ولیکن نحر در ابل افضل است از جهت موافقت
فعل رسول الله صلی الله علیه وسلم و صاحب [illegible] را که از هدی و ضحایای خود [illegible]
بکشد [illegible] مسائل [illegible] اسلام که در [illegible] تنگی و احتیاج بود نگاه داشتن گوشت
قربانی بعد از سه روز حرام و منهی [illegible] بود [illegible] در میان آمد رخصت کرد
در آن و فرمود بخورید و بخورانید و ذخیره کنید کذا فی الصحیحین و نزد امام ابوحنیفه جایز است
اکل از هدی تطوع و تمتع و قران نیز که ایشان دم نسک اند [illegible] الاضحیه
و بصحت رسیده که آنحضرت بخورد از لحم هدی خود و بنوشید از شوربای آن چنانکه گذشت و لیکن
از هدایای دیگر که دم کفارات جنایات است جایز نبود و آنکه از حدیث ناجیه اسلمی آمده که فرمود
بخور [illegible] که آنحضرت [illegible] بعث کرده بود
فی الهدایه و گوشت هدی را [illegible] بود که هر کرا حاجت است برای خود قطع
کند ابو داود از [illegible] بن قرط آورده [illegible] آنحضرت شتران [illegible]
[illegible] کسی که [illegible] پهلوی وی بود [illegible]
آنحضرت گفت [illegible] هر که خواهد قطع کند برای خود قطعه از آن [illegible] گوید که بعضی علما
ازین قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم استدلال کرده اند بر جواز نهب و غارت [illegible]
مال [illegible]
[illegible]

تند [illegible] هدی که در حرم برابر بودی [illegible] عمره [illegible] کرد [illegible] آنکه محصر
شده [illegible] نحر کرد ولیکن نحر البته در حرم باید و حدیبیه بعضی از حرم است و بعضی
از حل و هدی که در حج بودی در منا نحر کردی چنانکه گذشت و این خود یکی از سنن بود و حدیث
آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم منا هذا المنحر وكل منى منحر و گفت در عمره هذا المنحر
مروه وكل فجاج مكة منحر و هر کوچهای مکه و راههای او منحر است اخرجه مالک فی الموطا و
هذا المنحر در منا بجای مخصوص است که منحر النبی گویند [illegible] نحر در آن مکان افضل خواهد بود
[illegible] هدی خود را از مزدلفه در آخر شب [illegible] شود در منحر النبی نحر
کرده شوند [illegible] برای نحر هدی حرم است و در خصوص این مکان اولی و افضل
[illegible] نحر و ذبح آن در هر مکان [illegible] هر کس نحر هدی کرد [illegible] پیش
از نماز عید هدی را نحر نکردی و این بطریق اولی است [illegible] پیش از نماز عید
جایز نباشد پیش از نماز عید نحر جایز نخواهد بود و نزد امام ابوحنیفه جایز است ذبح دم تطوع
پیش از نماز عید [illegible] افضل [illegible]
روز نحر افضل [illegible] متعه و قران مخصوص است بروز نحر چنانکه اضحیه و نزد شافعی دم تطوع
نیز جایز نیست مگر در روز نحر و این امور که مذکور شد [illegible] در روز عید اول از رمی
جمرة العقبه دیگر نحر و دیگر حلق و دیگر طواف [illegible] ترتیب [illegible]
فصل در قربانی پیغمبر صلی الله علیه وسلم اختلاف علماست در آنکه قربانی واجب است یا سنت
۲۳ مذهب امام ابوحنیفه و صاحبین آنست که واجب است بر مسلم مقیم موسر و نزد شافعی و روایتی از
ابی یوسف سنت موکده است و مشهور و مختار در مذهب امام احمد نیز همین است و در روایتی
وی واجب است [illegible] که در مذهب مالک است گفت
کرده است واجب است بر کسی که استطاعت دارد [illegible]
در دین [illegible] قریب تر است دلیل وجوب حدیثی است که ترمذی و ابو داود و نسائی [illegible]
آورده که گفت [illegible] رسول خدا صلی الله علیه وسلم [illegible] میگفت ایها الناس
بر هر بیت در هر سال اضحیه است و این صیغه وجوب است [illegible] آنحضرت فرمود صلی الله
علیه وسلم [illegible]
[illegible]

وتجز اضحیه است بدلیل صیغه المرویه لا الترتیب وتفریع آن بر عطای کوثر که اجل نعم واعظم
عطایای الهی است ومراد بیان نحر کثیر است در دنیا و آخرت و آماده لایل است حدیث زید بن ارقم
که احمد وابن ماجه آنرا روایت کرده که پرسیدند یاران رسول الله این اضحیه چیست فرمود سنت ابیکم
ابراهیم و دارقطنی از ابن عباس آورده اتفاق کرده شده ما را بچیزی که افضل از نحر روز
عید باشد و نیز آنحضرت در وقت اضحیه خود فرمود این اضحیه ما از من واز هر کسی که اضحیه
نکرده از امت من رواه ابو داود والترمذی پس معلوم شد که در امت کسی هست که اضحیه
نکرده واضحیه آنحضرت او را کافی است واین احادیث قرینه اند در تأمل نص در عدم وجوب نیست
مگر آن حدیث که دارقطنی از ابن عباس آورده که آنحضرت فرموده سه چیزی است که بر من
فرض است و شما را تطوع وتر و نحر و رکعتین فجر اگر ثبوت و صحت پیوندد ایحدیث و بالجمله
آن فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم دائمی بود و آنحضرت هرگز ترک اضحیه نکردی
ترمذی از ابن عمر رضی الله عنهما آورده که گفت اقامت کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم
بمدینه ده سال و تضحیه میکرد و اضحیه بضم همزه وکسر آن و تخفیف یا وتشدید آن جمعه
اضاحی بتشدید یا وجمعه اضاحی بتشدید یا وتخفیف یا آنچه ذبح کرده شود از چارپایان بعد
از نماز عید اضحی تقربا الی الله از آنچه جایز است با آنچه ذبح آن دران و تسمیه و نسبت اضحی
از جهت مشروعیت صلوة است در وی نزد ارتفاع نهار و ترجیت ذبح بعد از وی وکه
دنبه دار را ذبح کردی یعنی اگر گوسفند قربانی کردی این قسم کردی یعنی اگر گوسفند قربانی کرد
از جهت جود گوشت و نفاست وی ذبح بعد از نماز عید کردی پس هر موده هر کسی که پیش از نماز ذبح کرده
اعادة کند یعنی بجای آن دیگر ذبح کند چه آن عبادت نیست بلکه گوشتی که برای اهل خود ترجا
کرده و احادیث صحیح درین باب بسیار است و در هدایه میگوید که وقت اضحیه می درآید بطلوع
فجر از یوم نحر ولیکن جایز نیست شهریان را مگر بعد از گذاردن امام نماز عید اما اهل سواد
ودر وستا را بعد از طلوع فجر جایز است زیرا که بر ایشان نماز عید نیست وعدم جواز از جهت
خوف فوت نماز است بسبب تشاغل بذبح واین معنی مخصوص بشهری است ومیگوید اگر مضحی
در شهر باشد و اضحیه در سواد جایز است پیش از طلوع آفتاب و در عکس این صورت جایز
نیز که معتبر مکان اضحیه است واگر شهری خواهد پیش از نماز اضحیه کند بفرستد آنرا در سواد
تا بحیله بدست افتد ومیگوید اگر نماز عید را جمعی در مسجد محله گذارند وهنوز در عیدگاه

نکذارده

نگذارده اند جایز است از جهت صحت آن نماز و در عکس آن باطل بقول اولی و نزد امام شافعی و مالک
وقت آن بعد از ذبح امام است وپیش از آن جایز نبود واحادیث کرده اشتراط بعد صلوة فی
الشترا اما بعدیت ذبح امام آمده حجت است بر ایشان کذا فی الهدایه اما از کتب حدیثی آنچه از جابر رض
احمد ومسلم آورده که نماز گذارد با ما پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمدینه و پیشی نمودند جماعه و
نحر کردند بگمان آنکه آنحضرت نحر کرده است پس امر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که هر
پیش از نحر وی نحر کرده است اعاده کند بنحر دیگر و فرمود نحر نکنید تا نحر نکند پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم واین میکند که امام ابو حنیفه مخصوص بنماد نبوی باشد نه تابعه صلی الله
علیه وسلم پس امام دیگر را بر آن قیاس نتوان کرد و در مذهب امام احمد و در بن باب اقوال
مختلفه آمده یکی آنکه بعد از نماز باید و پس اگر چه پیش از خطبه بود دیگر آنکه بعد از خطبه
نیز باید چه خطبه بنماز جمعه و نماز عید ملحق بوده است دیگر آنکه بعد از نحر امام نیز باید بعد خطبه نیز باید
دیگر آنکه بعد از مضی این قدر وقت که در وی نماز یا نماز با خطبه گنجایش دارد جایز است
دیگر آنکه نماز کامل بیشتر کرده می شود و کامل بیشتر و نیز شاید که نکند پس مضبوط و معتبر مضی آن
قدر وقت باشد و معتبر نزد اکثر اصحاب ایشان نهاد بعد از نماز است چنانچه مذهب امام
ابو حنیفه است از جهت کثرت ورود احادیث صحیح دران و بدانکه اضحیه از ابل و بقر و غنم است
و غیر اینها جایز نه و نقل کرده نشده از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از اصحاب رضی الله عنهم
که بغیر این سه نوع از ذبایح تضحیه کرده باشند ولیکن غنم دو صنف دارد معز که آنرا بز گویند
وضان که آنرا میش خوانند و جاموس بعنی گاو و میش نیز جنس گاو است و از جمیع این اقسام
تضحیه ثنی جایز است و ثنی از ابل آنست که در سال پنجم در آید و از بقر و آنچه از غنم یکساله این
چنین است در هدایه و مذهب حنفیه اینست و شافعیه تفسیر کرده اند ثنی از غنم را بانچه
در قاموس نیز همچنین گفته و در کتاب مذهب مالکی ثنی غنم یکساله و ثنی بقر سه ساله و ثنی
ابل شش ساله گفته و در مذهب امام احمد نزد اکثر اصحاب ایشان ثنی غنم یکساله و نزد بعضی
دو ساله و از بقر دو ساله و از ابل پنج ساله و وجه تسمیه ثنی اینست که گفته اند که در این عمر ثنایا
کردن از بقر است یعنی انداختن دندان وجه از آنکه گفته که ظاهر آنست که در همه جا بوده و
نیز یعنی ثنی است که آن شی یعنی سال یا بعضی دندان و بالجمله از اقسام این ذبایح برای تضحیه ثنی
شرط است بالاتفاق پس شهادت میکرد وضان که جذع از وی نیز کافی است در هدایه گفته که جذع

یا نماز و خطبه یا نماز و خطبه و نحر امام

از ضان در مذهب فقها آن بود که شش ماه تمام بروی گذشته باشد و گفته‌اند که در فقه ذکر کرده
که جذع از ضان نه ماهه را گویند و نزد شافعی یکساله و بقولی شش ماهه نیز آمده
و در مذهب مالک یکساله و بقولی هشت ماهه و امام احمد شش ماهه و بقولی هشت ماهه
و بقولی شش ماهه هفت و غیره کما ذکره بعض علمای مذهب ایشان و انچه از اهل بادیه نقل کرده که
ضان را جذع آن وقت گویند که پشم وی ایستاده شود بر پشت وی والحاصل ثنی از جمیع اقسام
جایز و کمتر از ان کافی نیست مگر در ضان که کافیست و احادیث درین باب وقع یافته در جامع
الاصول از مسلم و ابی داود و نسائی از جابر آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ذبح
مکنید مگر مسنه مگر آنکه دشوار آید بر شما پس ذبح کنید بر بن تقدیر جذع از ضان را و در هدایه این
حدیث بجای مسنه ثنایا آورده و معلوم شد که ثنیه و مسنه یکی است و ابو داود آورده
از عاصم بن کلیب از پدرش آورده که گفت بودیم ما با مردی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه
وسلم که نام او مجاشع بود از بنی سلیم پس عزیز و نادر شد گوسفند پس فرمود وی منادی
که ندا دهد که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم که جذع از ضان وفا میکند بانچه وفا
میکند ثنی از وی و ترمذی از ابو کباش آورده که گفت آوردم من گوسفندان جذع بمدینه
نزدیک اضحی پس کاسد شد بر من پس ملاقات کردم ابا هریره را پس سؤال کردم از او
گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میگفت نیکو اضحیه است جذع از ضان پس هجوم
آوردند مردم بر وی و از بعض احادیث که اثر مطلق جذع معلوم میشود اما مراد بدان
همان جذع از ضان است بدلیل احادیث دیگر که در ان مقید واقع شده و اما جذعه از معز
روا نشود و آنچه در صحیحین آمده از حدیث براء ابن عازب که گفت تضحیه کرد خال من ابو برده پیش
از نماز پس فرمود آنحضرت شاة تو شاة لحم است یعنی نه اضحیه پس بعد ازان جواز تضحیه پیش از نماز
پس گفت ابو برده یا رسول الله نزد من جذعه ایست از معز فرمود ذبح کن و جایز نیست از غیر تو
پس از نماز فرمود هر که ذبح کرد پیش از نماز ذبح نکرده مگر برای نفس خود و هر که ذبح کرد بعد از نماز
تمام شد نسک او و دریافت سنت مسلمین را وجوب معلوم گردید که جذعه از معز [illegible] که قول مصنف
که گفت و صغیر نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که از مسن یکساله و از معز بیشتر و ساله دو
علی الملافقه درست نیست مگر آنکه باز المخصوص بفهم دارند جذع ضان را [illegible]
و ثنی از ابل و ساله [illegible] لیکن این بیان خاص است [illegible] روز ایام تشریق

مذهب امام ابو حنیفه و امام احمد و مالک آنست که ایام ذبح یوم نحر است و دو روز بعد از وی
یا ایشان هم قول از هم مالک در موطا از ابن عمر آورده که گفت اضحی دو روز است بعد از روز اضحی
و نیز آورده که رسیده است مرا از علی بن ابی طالب مثل آن و در کفایه آورده در شرح خرقی که این
قول عمر و علی و ابن عمر و ابن عباس و ابی هریره و انس است رضی الله عنهم اجمعین و از امام احمد
آورده که گفت منقول است از بسیاری از صحابه که ایام النحر ثلثه و در روایتی از صحابه مذکور نیست
که غیر ازین و این از سماع آنحضرت بنوع تواتر گفت چه تعیین مقادیر برای و قیاس اثبات
کرده و نزد شافعی ایام ذبح سه روز است بعد یوم نحر و ما حنیفه در حدیث جبیر بن مطعم نیز
ایام اکل و شرب [illegible] واقع شده و در هدایه آورده در دلیل مذهب شافعی که از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرموده ایام التشریق کلها ایام ذبح و نیز گفته که دلایل تعارض است و ما
اخذ بمتیقن کردیم انتهی و نیز در تعلیل عدم جواز ذبح بعد از سه روز گفته‌اند که آنحضرت نهی
کرده از ادخار لحوم اضاحی فوق ثلث ایام و هرگاه ادخار بعد از سه روز درست نبود ذبح نیز
درست نباشد و اگرچه نهی از ادخار منسوخ شد اما از ینجا لازم نیاید نسخ عدم جواز ذبح
بعد از سه روز چرا که این دو حکم است و از نسخ یکی نسخ دیگری لازم نیاید کذا قاله الزرکشی و هو فیه
تامل و از سنت آنحضرت نبوی صلی الله علیه وسلم آنست که هر که خواهد که قربانی
کند چون ماه ذی الحجه بیند موی و ناخن خود چیزی دور نکند و ازین بود نص صریح
[illegible] ابو داود و ترمذی و نسائی از ام سلمه آورده که گفت گفت رسول خدا
صلی الله علیه وسلم چون ببینید هلال ذی الحجه را و خواهد یکی از شما اضحیه کند پس باید که
نگیرد از موی خود و ناخن خود و در بعضی روایات آمده حتی یضحی و بعضی از علما مذهب
امام احمد بن حنبل ازین منع و نهی بر سبیل تحریم است و بعضی بر آنکه بطریق کراهت اند
جهت حدیث عایشه که گفت کرم فاتم من قلائد هدی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
و آنحضرت تقلید هدی میکرد و میفرستاد هدی را و حرام نمیشد بروی چیزی از اشیا حلال
کرده خدا تعالی متفق علیه یعنی احکام احرام بجا نمی آورد [illegible] هدی را در ذی الحجه
و زرکشی گفته که دلالت حدیث ام سلمه اقوی است [illegible] و حدیث
عایشه ام آنکه مخصوص بحضرت وی باشد صلی الله علیه وسلم و نیز قص شعر و ظفر قلیل الوقوع

مگر آنچه ناچیز باشد چنانکه عاقبت آن را اندیشه باشد انتهی و در کتاب جامع الاصول از مسلم آورده
مسلم بن عمار لیثی گفت که در آنجا که گفته بودیم ما در حمام نزدیک عید اضحی بعضی طلا کردند بعضی نوره
جامه بعضی از اهل حمام گفتند که ابن سعید منع می کند و چون ملاقات کردم سعید ابن المسیب را
مذکور کردم این سخن را گفت ای برادر زاده این حدیثی است که مردم فراموش کرده اند و ترک
داده حدیث کرد مرا ام سلمه زوج النبی صلی الله علیه و سلم و گفت گفت رسول خدا صلی الله
علیه و سلم چون ببینید ماه ذی الحجه را الحدیث تنبیه آنچه از حدیث ام سلمه معلوم می شود
و بعضی ترک قص اشعار و اظفار است از التزام باس محرم ها نیز و ظاهر آن حدیث است که تحریم
و التحریر ذکر کرده در تطبیق حدیث عایشه با حدیث ام سلمه گفته نزد هیچ کس نیست تحریم قول المجتهد
و در صورت محرم ها تحریم باشد باطلاق فقه محل بحث است والله اعلم و صفت عود که از برای قربانی
قربه ترجیح کرده ترو سالم از آن عیوب ذبیحه را باید که در بعضی گوشت و سنگ و یکی چشم
گوشت و در بیع کوتر و اضحی مقدم گوشت و در الجوسخر گوشت و برا بیع باشد و این مجموع را که
نکنند این مجمل است و تفصیلش آنست که در احادیث و اثر شده و در کتب فقه مذکور گشته
مالک و احمد و ترمذی و ابو داود و غیر ایشان از برا بن عازب روایت کرده اند که گفت پرسیده شد
رسول خدا صلی الله علیه و سلم چه چیز است که پرهیز کرده شود از ضحایا با یکی دست ما
ذبح آن پس اشارت با انگشتان دست خود کرد و فرمود که چهار است العرجاء البین ضلعها و العوراء
البین عورها و المریضة البین مرضها و العجفاء التی لا تنقی و بعضی
گفته اند آنکه عاجز باشد از مصاحبت جنس خود در مشی و مشارکت در علف نیز اگر این
سبب نقصان لحم و مقتضی هزال است و اگر لنگی او کمتر از این مرتبه باشد جایز است و اما العور
البین عورها دوم از این چهار که ذکر رفت نیست ذبح در اضحیه یک چشم که ظاهر است یک چشم
او بااین نوع که رفته باشد بصارت یک چشم او تمام یا اکثر و لیکن مختلف است روایات از امام
ابو حنیفه در تفسیر اکثر در جامع صغیر گفته اگر مقدار ثلث یا کمتر از این برود جایز است و اگر
زیاده بر ثلث رود جایز نیست ثلث را اقل اعتبار کرده و زیاده بر ان را کثیر اگر آنچه وصیت به ثلث
بی رضای ورثه جایز است پس قلیل باشد و در زیاده بر ان جایز نیست پس کثیر بود و در روایتی اگر
یا ربع بود جایز نیست و اگر کمتر از ان رود جایز پس ثلث و ربع را اکثر اعتبار کرده و اما نیکان از جهت

حکم او باید بعضی در حق انکه است الثلث کثیر و اما ربع از جهت انکه ربع حصه ای از مکشوف
حکم تمام دارد و بنا بر ان جایز نیست و قول امام ابی یوسف و امام محمد آنست که اگر اکثر از نصف چشم باقی
ماند جایز است و در نصف دو روایت از ایشان در معرفت مقدار باقی و ذهاب از چشم دقتی که
دارد و گفته اند که طریق شناختن آن اینست که گرسنه دارند گوسفند را یک دو روز و
چشم او بچیزی بپوشند و علف آورند و بنمایند بعد ازان ببینند که چشم معیب دارد و آنجا
شود و علف نزدیک وی آرند اندک اندک تا حصه ای از مکان که اورا دیده ازان ببینند تا این بینند
علامتی کرده شود بر انجا بعد از ان بسته شود چشم درست او و او نزدیک کرده شود تا علف اندک
اندک تا جایی که ببیند و بر ان مکان نیز علامتی کرده شود بعد ازان نظر کرده شود در تفاوت مابین
این دو مکان اگر ثلث است ذاهب ثلث و اگر نصف است نصف و علی هذا القیاس و المریضة البین
مرضها سوم از انچه جایز نیست ذبح آن بیماری است که ظاهر است بیماری آن بعدی که امید شفا
وی نباشد و این سه نوع که مذکور شد سبب نقصان لحم و موجب لاغری است بعد از ان آنچه
تصریح کرده و فرمود العجفاء التی لا تنقی چهارم لاغری که مغز در استخوان او نمانده و در بعضی روایات
اسده و الکبیر التی لا تنقی بجای العجفاء التی لا تنقی آمده و العجفاء و اما انواع که سبب نقصان
و عیب بود چند آنکه سبب لاغری کردد آن است که از امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده اند
که گفت امر کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه و سلم که تفحص کنیم مقابله و مدابره و شرقاء و
خرقاء را مقابله آنکه ما بین گوش او بریده شده باشد و مدابره آنکه گوش او
و بعضی گفته اند که مقابله آنکه مقدم گوش بریده شده باشد و مدابره آنکه در
ظاهر آن بود و نووی گفته که شرقاء که گوش او شق کرده باشد بدو کوش او در طول
و خرقاء آنکه سوراخ کرده باشد در گوش وی سوراخ مستدیر و از ابن ماجه از علی مرتضی رضی الله
عنه آورده اند که نهی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که تضحیه کنیم عضباء را یعنی شکسته
شاخ و شکسته گوش را و مراد از شکسته گوش بریده گوش است و در اعضاء معتبر در ینجا نیز اکثر است
روایات در تفسیر آن و معرفت آن در ینجا معتبر است و در هدایه بریده دم را نیز روا نداشته
زیرا که دم عضوی کامل است و جایز است شکسته شاخ روا داشته زیرا که غیر آن عضو متعلق
نیست و همچنین خصی چه گوشت آن لذیذ و خوشتر است و مجبوب که آن آله او بریده اگر علف
میخورد نیز جایز است و جرباء یعنی گرگین اگر فربه است نیز جایز زیرا که جرب بر پوست است نه در گوشت

واگر لاغر باشد جایز نبود اما خصی که دو خایه ندارد و مروی از امام ابی یوسف است که مجبوب
در آن که هر دو ندارد و قلت است و بروایتی دیگر آنکه دندان ندارد مادام که علف خورده تواند
ممکن است جایز و الا نه و ثقا آنکه در اصل خلقت گوش ندارد جایز نیست و اگر گوش مقطوع الاذن
جایز نبود و صغیر الاذن بطریق اولی چون این تفصیل معلوم شد شرح کلام مصنف ظاهر شد اما
زیادتی اما قول او برای آنکه نفی عیب برابر میباشد ذکر عیبا فقد رکب با یحتمل و الله اعلم
که این بر تقدیری است که این عیوب مذکوره در وقت خریدن باشد و اگر سالم خریده بعد از آن
معیوب شد اگر غنی است دیگری بجای آن بگیرد و اگر فقیر است کفایت میکند و اگر وقت ذبح
عیبی پیدا کرد باک نیست و اگر اضحیه گم شد و دیگری بجای وی خرید بعد از آن گم شده
دو دیده پیدا شد اگر غنی است یکی ذبح کند و اگر فقیر است هر دو و کذا فی الهدایه و عادت حضرت نبوی
صلی الله علیه و سلم آن بود که قربانی در مصلی ذبح کردی جابر میگوید که حاضر بودم در مصلی
با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم چون نماز بگذارد و خطبه کرد از منبر فرود آمد قوچی آورده بود
اضحیه که مزدانه بود و ما سبق ذکر کرده شد بکبش املح یعنی میش فربه آنرا بدست
و بدست خویش ذبح کرد و در وقت ذبح گفت بسم الله و الله اکبر هذا عنی و عمن لم یضح من امتی
رواه الترمذی و این تشریف و احسان در آن حضرت که امت مرحوم معلوم کرد ایشان را در عمل
تشریف شریک ساختن تا آنکه برای کفایت است از ذبح ایشان به ذبح آن حضرت و تواند که مخصوص
بود بفقرا که بر ایشان واجب نیست اما در حدیث دیگر تمام امت را شریک ساخت و قد روی انجابر
رضی الله عنه در سنن ابی داود و ابن ماجه و دارمی و مسند احمد ثابت است که ذبح یوم النحر و در روایتی
یوم الذبح یعنی ذبح کرد حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در روز نحر کبشین اقرنین دو کبش
شاخ دار را املحین املح سیاهی و سپیدی بود از سواد و بعضی تفسیر کرده اند آنرا بیاضی که
شدید موجوئین که فنیت شده خصیتین وی یعنی خصی فلما وجههما هر گاه که گردانید روی
آنها را بجانب قبله قال گفت انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا
وما انا من المشرکین ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت
و انا من المسلمین اللهم منک و لک عن محمد و امته بسم الله و الله اکبر ثم ذبح از کلمات اخوانه
پس ذبح کرد و امر الناس بالاحسان فی الذبح این کلام چنانکه در جامع الاصول و مشکوة و کتب
دیگر مذکور است داخل الحدیث نیست بلکه حدیثی جدا است که احمد و مسلم و ترمذی و ابو داود

و نسائی و ابن ماجه از شداد بن اوس آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون قتل کنید
نیک کنید قتل او را و چون ذبح کنید نیک کنید ذبح او را تیز کنید کارد او را و راحت دهید او را ظاهر
کلام مصنف ناظر بر آنست که داخل است شاید که در بعضی روایات آمده باشد و احتمال دارد
که در کلام مصنف نیز حکم حدیث جدا باشد و ترجمه آنست که گفت یعنی فرمود رسول خدا صلی الله علیه
و سلم ایشان را بالاحسان و نیکی کردن در وقت ذبح و میفرمود یا بنی آدم هر چیز احسان و نیکی
بر هر چیز ذبح کنید احسان کنید و چون قتل کنید احسان کنید و احسان در ذبح چنان بود که کارد
و تیغ را تیز کنند تا زود تمام شود و عذاب نکشد و در قتل نیز همچنین خواهد بود و یکی دیگر
را در حضور بعضی ذبح نکنند و پیش از کمال و تمام موت شدن و سکون اعضا و سرد شدن پوست
سلخ نکنند و در حدیث عایشه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم امر فرمود تا آوردند
کبشی از شاخدار که میرفت در سیاهی و می نشست در سیاهی و نظر میکرد در سیاهی
یعنی پای او و شکم و چشم وی سیاه بود پس گفت یا عایشه کارد بیار و آنرا تیز کن بسنگ پس تیز کرد کارد
و او را گرفت کبش را و بپهلو انداخت و او را ذبح کرد و گفت بسم الله اللهم تقبل من محمد و آل محمد و من امة
محمد رواه مسلم **فصل** در سنت حضرت نبوی صلی الله علیه و سلم در عقیقه بدانکه عقیقه
نزد امام مالک و شافعی و احمد در مذهب مشهور و بروایتی از وی واجب و اکثر احادیث ناظر
در عدم وجوب است الا حدیث کل غلام مرتهن بعقیقته چنانکه بیاید وجوب از ظاهر این حدیث
جانب است این نیز محمول بر تاکید است و اسحق با نخواهد بود و موید است که امر بتسمیه یعنی
نام نهادن مولود نیز بدان مقرون و واقع شده و تسمیه باتفاق واجب نیست این نیز نباشد نخواهد
اگر قران عدد کر موجبه قرآن در حکم است بلکه اگر انجه در کر این احتمال بر وجوب کنند لازم اید جمع
بین الحقیقة و المجاز و هر چه در اضحیه معتبر است از شرایط و احکام در عقیقه نیز معتبر است و نزد امام
ابو حنیفه عقیقه سنت نیست امام محمد در موطا میگوید بما الخبر رسیده است که عقیقه در ایام
جاهلیت بوده و در اول اسلام نیز معمول است پس آنرا نسخ کرد اضحیه هر ذبح را که پیش از آن بود
و نسخ کرد صوم شهر رمضان هر صومی را که پیش از وی بود و نسخ کرد غسل جنابت هر غسلی را که پیش
از وی بود و نسخ کرد زکوة هر صدقه را که پیش از وی بود اینچنین رسیده است بما انتهی و بدانکه از
ابو عبید و اصمعی و غیر ایشان منقول است که عقیقه در اصل نام موی است که اولاد بر سر طفل
[illegible] در وقت ولادت موی باشد و تسمیه وی باین اسم [illegible] از لحم و الجلد [illegible]

آن موی عق میکند گوشت و پوست را ای یشقه او یخرج یعنی شق میکند آنرا او بیرون می آید
و عق بمعنی شق است یعنی شکافتن بعد از آن اطلاق کرده شده بر شاة مذبوحه مجاز از طریق
تسمیه سبب باسم مسبب پس مجاز متعارف شد بحیثی که نزد اطلاق فهم کرده نشود از آن
ذبیحه و ابن عبد البر از امام احمد نقل کرده که وی انکار کرده است این تفسیر را و گفته عق بمعنی
قطع است چنانکه قطع والدین را عقوق گویند و ذبح قطع حلقوم است پس عقیقه بمعنی ذبیحه
بود و جاری است استعمال عام در خاص و پیغمبر صلی الله علیه و سلم این نام را مکروه میداشت چنانکه در
موطا از زید بن اسلم از یکی از اصحاب آورده که گفت کسی سوال کرد از آنحضرت از عقیقه فرمود
من عقوق را دوست نمیدارم مگر این لفظ از عقوق و العقوق کراهت داشت گویا اسم را بد دید
و ذکر آن مکروه داشت و در روایت احمد و نسائی و ابی داود از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده
آمده که خدا دوست نمیدارد عقوق را گویی صحابه بکراهت این لفظ از آنحضرت فهمیدند
این مقصود بعبارت دیگر کردند و گفتند نسک یعنی ذبح از فرزندان یکی فرمود هر که دوست میدارد
که نسک از فرزند وی بکند باید که از پسر دو گوسفند کند و از دختر یک گوسفند ابو داود و نسائی
شاتان مکافئتان یعنی دو گوسفند هم سن یعنی هر دو در سن باشند که جایز است ذبح آن در اضحیه
و در حدیث صحیح در جامع الاصول از ابو داود و ترمذی و نسائی از سمرة بن جندب و در کتب از
حسن از سمره آورده و گفته رواه الخمسة و صححه الترمذی و گفته که احمد و نسائی و غیر ایشان گفته اند
که نشنیده حسن از سمره مگر حدیث عقیقه را وارد است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود کل
غلام رهینة یعنی مرهون است برای مبالغه است و در روایتی مرتهن بعقیقته و در اکثر روایات
بعقیقته بها ضمیر تذبح عنه یوم السابع از قبیل اضافت موصوف بصفت است مثل مسجد الجامع
و یحلق راسه و یسمی یعنی هر پسری در گرو است بعقیقه که در وقت ولادت میدهند و آن عقیقه است
که ذبح کرده شود از وی روز هفتم و حلق کرده شود موی وی و نام نهاده شود او را امام احمد
میگوید معنی حدیث و تحریض بر فعل عقیقه و وعید بر ترک آن واقع شده و مرهون یعنی آنکه ذبح
عقیقه غلام نسبت داده شده است که اگر طفلی که از وی عقیقه کرده نشده بمیرد در طفولیت
بر وی شفاعت نمیکند مر والدین خود را پس فرزند محبوس و ممنوع است از شفاعت کردن در حق والدین
تا عقیقه را از وی ندهند و معنی رهن در لغت حبس و منع است و بعضی میگویند معنی حدیث آنست
که فرزند محبوس و ممنوع است از خیرات و سلامت از آفات و در زیادت نشو و نما ... محبوده ... عقیقه

او را بدهند و نزدیک باین است آنچه گفته شده است که وی مثل مرهون است که تمام نمی شود استمتاع
بوی الا آنکه مقابله کرده شود بعقیقه دیگر آنکه وی نعمت است از نعم الهی که واجب است مقابله آن
بشکر و بعضی میگویند مرهون است باذی و پلیدی بنابر آنکه در حدیث دیگر آمده فامیطوا عنه
الاذی پس دور کنید از وی پلیدی را یعنی آنچه چسپیده است بوی از خون رحم کذا قیل و در بعضی
روایات بدل یسمی و یدمی افتاده که از تدمیه است یعنی خون آلوده کرده شود و قتاده چون پرسیده
شد که این چه کیفیت تدمیه است تفسیر کرده آنرا و گفت که چون ذبح کنند گوسفند را پاره
پشم بگیرند و آنرا مقابل دارند با وداج وی یعنی رگهای که در روی است آنرا پس بنهند آنرا
بعضی بر یافوخ یعنی جهه آلوده کنند و بر تارک سر طفل بنهند تا مانند خط بر فرق سر وی روان
شود الخ پس سر وی بشویند و حلق کنند و این روایت را ابو داود آورده و گفته که این وهم است
از همام و آنچه آمده است در تفسیر وی از قتاده منسوخ است در روایت صحیح آمده است و آنچه
آورده سلام بن ابی مطیع از قتاده و ایاس بن دغفل از حسن و همچنین روایت کرده اشعث
از حسن و همچنین آمده در روایت ترمذی و نسائی و هذا المصنف میگوید که صواب آنست
که تدمیه نکنند نیز که روایت یدمی غریب بعضی از رواة است که همام باشد چنانچه معلوم
شد چه پیغمبر صلی الله علیه و سلم عقیقه حسن و حسین رضی الله عنهما دو گوسفند ذبح کرد و امر نفرمود
بالتدمیه تحقیق این باب مقصود را چنانچه گذشت در عقیقه ایشان این فعل که تدمیه است نکرد
و این فعل بقیه رسوم اهل جاهلیت است والله اعلم و ابو داود از بریده رضی الله
عنه آورده است که گفت بودیم ما در جاهلیت چون زاییده میشد مر یکی از ما غلامی ذبح
میکرد شاة را و می آلود سر او را بخون وی چون آمد اسلام ذبح میکردیم شاة را روز
هفتم و حلق میکردیم سر او را و می آلودیم بزعفران و زیاده کرده رزین در حدیث که تدمیه او خطا
گفت چگونه امر کنند بخون که در سر او آلوده وی بخون و روح ... فرموده است ...
که نجاست است که از بدن شستن اما آلوده بخلوق و زعفران بجای دم تجویز کرده اند بعضی علما
و اما امام مالک فرموده لا باس به و بعضی تدمیه بخلوق را تاویل کرده و ذکر ختان باید و جوز
ذکر ذبح عقیقه با سر علی الاجمال کرده اکنون تفصیل تحقیق آن میکند و میگوید و اما ذبح عقیقه
از حسن و حسین با بقر یکی یک گوسفند صحیح است چنانکه ابو داود از ابن عباس آورده که گفت عق
کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم از حسن و حسین رضی الله عنهما یک یک کبش و نسائی از ابن عباس

آورده که دو دو گوسفند و از بریده مطلق آورده که عقیقه کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از حسن
وحسین و ترمذی از علی رضی الله عنه آورده که گفت عقیقه کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم از حسن
بیک گوسفند و فاطمه را رضی الله عنها فرمود که بتراش سر او را و بوزن آن موی نقره صدقه
ده پس آن موی را وزن کرد و مقدار یک درم نقره بود و در لفظ ترمذی یا بعض درم واقع شده
و گفته که این حدیث حسن غریب است و اسناد وی متصل نیست زیرا که محمد باقر رضی الله عنه
که راوی این حدیث است در نیافته است علی بن ابی طالب را رضی الله عنه و در موطا از امام
محمد باقر آورده که فاطمه وزن کرد موی حسن وحسین و زینب و ام کلثوم را و تصدق کرد بوزن
آن نقره و نزد امام مالک و شافعی اگر نقره یا بوزن طلا و ذهب تصدق کند مستحب است و چون تصحیح کرد ذبح
یک شاة را در عقیقه امام حسن وحسین استدلال کرد از بقول خود لیکن حدیث عن الغلام
شاتان که ام کرز که از صحابیات است روایت کرده است که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه
وسلم که میگفت از پسر دو شاة و از دختر یک شاة و ضرر نمیکند شما را اگر نر باشد یا ماده و در دیگر
شاتان مکافیتان و در روایتی شاتان مثلان اقوی و اصح است زیرا که جماعتی از اکابر صحابه مثل
... از روایت میکنند و ترمذی گفته در این باب حدیث از علی و عائشه و ام کرز و بریده و سمره و ابوهریره
و عبد الله بن عمرو و انس و سلمان بن عامر و ابن عباس آمده و گفته که حدیث ام کرز حسن صحیح است
و عمل بر این است نزد اهل علم و روایت کرده شده از انس از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بوجوه صحیحه
که از غلام دو شاة و از جاریه یک شاة و بیهقی روایت کرده شده است که آنحضرت عقیقه کرد از حسن
یک شاة و بعضی از اهل علم با این جانب نیز رفته اند انتهی و وجه دیگر در ترجیح ذبح دو شاة آنست
قول آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از فعل اقوی و اولی است چه فعل احتمال اختصاص بحضرت نبوت
دارد بخلاف قول که اختصاص ندارد و هر یکی از احادیث مگر آنکه تصریح و تخصیص کرده باشد فروع
دال بر آن چنانچه در جواز اضحیه بجذعه از معز ابو برده را و اختصاص شهادت خزیمه بجای دو شاهد
دیگر آنکه فعل دال است بر جواز آنچه فعل پیغمبر صلی الله علیه وسلم حرام و مکروه نبود و قول دال است بر
استحباب ... و طلب شارع ندب و استحباب است و این مسئله در اصول فقه مذکور شده
است تحقیق آن از آنجا طلب باید داشت و وجه دیگر آنکه قصه ذبح عقیقه حسن وحسین رضی الله عنهما
مقدم است بر حدیث ام کرز چه آن در عام ... الحدیبیه ... و عام دیگر که بعد
از آن است و ... امام حسین است و حدیث ام کرز در ... سنه ست و ...

متاخر بود ناسخ متقدم باشد و دیگر وجه معقول آنست از راه قیاس برای آنکه حکم دو شاة از برای پسر
شاة از دختر آنکه حق جل شانه تفضیل ذکر بر انثی کرده و در میراث ذکر فرموده للذکر مثل حظ الانثیین
و در بعضی از امور مثل شهادت و امامت صغری و کبری و این مقتضی فرق است در این باب یعنی
در باب عقیقه نیز و فرق با این نحو بود که از پسر عقیقه با دو شاة از دختر چنانچه در امامت و آن
خود متفق است که حکم احادیث وارده در عقیقه از انثی با این وجه که عقیقه پسر دو چند بود از
عقیقه دختر و چون این مخفی ... احادیث وارده ... ترجیح از روایت در جانب دیگر
فافهم و در حدیث انس رضی الله عنه چنانچه در بعضی ... وارد است که رسول الله صلی الله
علیه وسلم بعد از ظهور نبوت عقیقه خود را چون در وقت ولادت معلوم نیست کرده
حدیث ضعیف ... والله اعلم ... احادیث برای عقیقه روز
هفتم است چنانچه معلوم شد و نزد شافعی و احمد اگر هفتم روز ذبح نکرد در روز چهاردهم کند و اگر
چهاردهم هم نشود بیست و یکم ... و هشتم ... و جمع علیه القیاس و ... روایت از
امام احمد یک شاة ... و در روز هفتم و نزد شافعی ... عقیقه
می شکند ... مالک ... مذکور است ... تصدق کنند ... و اگر
... و ... مولود ... است و اولی
چنانچه ترمذی ... آورده و گفته حدیث حسن صحیح ... از حسن بن علی رضی الله
عنهما بعد از ولادت پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم آورده ... در گوش وی بانگ نماز گفت و در
روایت ... از عمر بن عبد العزیز آورده ... در گوش
اذان ... اقامت ... که ... مولود ...
می آورد ... دعا میکرد ... برکت ... در دهان
می ... پیغمبر ... در دهان مولود
می ... صلی الله علیه وسلم و اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنها ... از من بعبد الله
بن الزبیر ... آوردم ... حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم ... در دهان ...
مبارک خود ... در دهان ... رسول الله صلی
الله علیه وسلم ... و دعا کرد و برکت داد ... در اسلام آمد یعنی بعد از هجرت

وی بود که وحی شد ملت ابراهیم [illegible] که گفته شده بهم بایشان که بهود ختنه کرده
اند [illegible] فرزندی [illegible] و حدیث بخاری [illegible] ذکر کرده
تسمیه [illegible] روایت کرده اند [illegible] ذکر کرده اند در وی تفسیر او گفته بما عبد الله
و الحسین مولود [illegible] است که در روز هفتم باشد چنانچه در عقیقه نیز
صحیح است ترمذی از ابن عمر آورده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم امر کرده بتسمیه مولود در روز هفتم
و دور کردن [illegible] و عقیقه کردن [illegible] ختان [illegible] موضع قطع از ذکر غلام و فرج جاریه
چنانچه در حدیث آمده اذا التقی الختانان وجب الغسل [illegible] است
یعنی قطع ختان و وی سنت است نزد امام ابو حنیفه و مالک و احمد [illegible] و بعضی [illegible]
شعائر اسلام است تا اگر اجتماع کنند اهل شهری بر ترک او محاربه کنند امام با ایشان چنانچه در اذان
و امثال آن ذکره ابن الهمام عن المحیط و واجب است نزد شافعی و بعضی از ائمه [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]
کرده اند بر وجوب آن [illegible] امر فرموده باتباع ملت ابراهیم و تحقیق [illegible]
در صحیحین از حدیث ابی هریره که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده ختنه کرد ابراهیم علیه السلام در هشتاد
سالگی [illegible] ابو داود که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مردی را که اسلام آورد
بینداز از خود موی کفر را و ختنه کن [illegible] مانع میکند صحت صلوة
را پس واجب بود [illegible] امام فخر رازی [illegible]
[illegible] قطع کرده شود [illegible]
[illegible]
چنانچه [illegible]
افراط و تفریط [illegible]
است در ان [illegible] و اختلاف است علما را در وقت ختان از امام ابو حنیفه نقل کرده اند که
فرموده [illegible] وقت ختان نیست [illegible]
[illegible] و بعضی گویند که در روز هفتم است چنانچه در عقیقه [illegible]
[illegible] کنند و بعضی گفته اند بعد از هفت سال و بعضی بعد از نه سال و بعضی بعد از ده سال

و بعضی هر وقت که خواهند اما وقتی که صبی [illegible] و مصنف میگوید که ابن عباس
چنانچه در صحیح بخاری آمده میگوید که صحابه بعد از بلوغ فرزند ختان میکردند ولیکن ظاهر
آنست که مراد قریب بلوغ باشد و الا کشف عورت مرد بالغ را حرام است و اقرب آنست که مراد بلوغ
لغوی است یعنی بعد از رسیدن بحد [illegible] و سن تمیز و هشیاری و لفظ بخاری در این باب [illegible]
از سعید بن جبیر این است که پرسیده شد از ابن عباس که تو در زمان قبض روح رسول الله
مثل چه کس بوده گفت بودم در آن وقت مختون و گفت کانوا لا یختنون الرجل حتی یدرک الختان
نمیکردند صحابه [illegible] رسد و این صریح نیست در معنی بلوغ شرعی [illegible]
قاموس گفته [illegible] ابن عباس در وقت رحلت حضرت [illegible]
صحیح سیزده ساله بوده [illegible] و بعضی [illegible]
[illegible]
ابراهیم علیه السلام پسر خود اسحاق علیه السلام را روز هفتم ختان کرد و اسمعیل را در سیزده سالگی
پس در اولاد اسمعیل علیه السلام این سنت ماند که در سیزده سالگی کنند و عادت حضرت نبوی صلی الله
علیه و سلم آن بود که مولود را باسم خوب تعیین کردی و میگفت دوستترین نامها بحق تعالی عبد الله
و عبد الرحمن است از جهت دلالت و اشعار آن بعبدیت که حقیقت آدمی است بذات مقدس
حق و تمسک بصفت رحمانیت که مخصوص صفات پاک اوست و میگفت راستترین نامها حارث
و همام است اما اول از آنکه حرث بمعنی کسب است و هیچ کس از این صفت خالی نبود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بخاری و مسلم است و در روایت ترمذی و ابو داود [illegible] الله

لفظ یوم القیامة ودر روایة مسلم آمده که مغضوب ترین وخبیث ترین مردم نزد خدا روز قیامة
مردی است که نام کرده شود ملک الاملاک لا مالک الا الله ومیسر نمود عقلا اهل اینرا و لیکن این اسما
اغلب نام غلامان می باشد بدین جهة فرمود عقلا اسما از ایسار و رباح و نجیح و افلح نام نهی یعنی
روا نیست نهی است نه تحریم و ازینجا معلوم شود که مراد خصوص این اسما نیست بود که ظاهر
از دلالت ان حضرت صلی الله علیه وسلم بوجه اوره فرمود چه گویند افلح یا رباح یا فلان اینجا
وجود حاضر نباشد در جواب باید گفت لا یعنی افلح یا رباح یا فلان اینجا نیست و این سخن نظر
حاصل یعنی این الفاظ در فال وهمان شکر مر اقتد اگر چه اراده آن ذات معین است و لیکن
اصل در اعلام فی الجمله ملحوظ و منظور می افتد و عادت شریف آن حضرت بود که چون نامی و شکل
نا پسندیده تغیر کردی و نامی نیکو تعیین فرمودی چنانچه بنت عمر بن الخطاب رضی الله عنه که عاصیه نام
داشت او را جمیله نام نهاد چنانچه برة کنام بنت حارث بود و یکی از ازواج مطهرات تغیر داد
و جویریه نام نهاد که تصغیر جاریه است و اسم او برة معلوم است که مذکور شده در یسار و رباح
و مثال آن چنانچه در صحیح مسلم در اخر حدیث واقع شده که شکر و صیت است که گفته شود برة
آمده ام ازین بیم که در اصل بمعنی نیکو کار است و با جز آنکه د معنی برتزکیه نفس و اعجاب
چنانچه در صحیح مسلم و سنن ابو داود در تغیر و تبدیل نام برة بنت ابی سلمه بزینب مذکور است که نفس
تزکیه مکنید نفس خود را خدا داناتر است بجد و ندان نیکی از شما چنانچه اهم از زد عه نام نهاد
و در سنن ابی داود آمده مردی نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد پرسید که نام تو چیست گفت
اصرم فرمود بلکه نام تو زرعه باید اهو مشتق است از صرم یعنی قطع و این تغیر بحسن است و
زراعت که مشتق از تخم و برکت است چنانچه حزن تغیر حال مهلمه سکون زا که جد سعید ابن المسیب
است و در اصل بمعنی زمین سخت است او را سهل نام کرد که یعنی زمین نرم است چنانچه بخاری از سعید بن المسیب
آورده که گفت جد وی حزن نیز در او به پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود نام تو چیست گفت نام من حزن
فرمود بلکه نام تو سهل باشد گفت نیستم من تغیر دهنده نامی را که پدر من نهاد ابن المسیب میگوید
بود دائما خشونت و سختی و شدت تا الآن و این حزن صحابی است قرشی مخزومی از مهاجرین بود
وی از اشراف قریش در جاهلیت روایت کرد از وی پسر وی مسیب که وی نیز صحابی است از آن جماعه که بیعت
کردند تحت الشجرة قبل یوم الیمامة و عجب است از وی که تغیر نام او آنحضرت قبول نکرد یا رب مگر این
پیشتر از اسلام وی باشد والله اعلم و حرب با اسلم نام نهاد که ضد او است و مضطجع را که بمعنی بر پهلو افتا

فیاد از کسل و بیکاری و سستی میدهد و منبعث نام کرد که بمعنی برخیزنده است و شعوب ریه را یکر داد
مکور بود که نام قبیله است بنو رشده بکردان و سکوریه بنی معجم و شعب الضلاله امدایکر بنی معجم
مکور عین مهمله را هی کرد و میان دو کوه دعوی شعب الضلاله نام در آن ایشان را شعب الهدی
نام کرد و سعت و لسانی دیگر که تغیر فرمود بسیار است چنانچه عاص و عزیز و عتله و شیطان و حکم و
غراب و حباب و شهاب و غیر آن و لمعات را تحقیق اینها فرموده یعنی امر کرد که نامهای خوب نهید احمد
و ابو داود از ابو الدرداء رضی الله عنه آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود خوانده
میشوید شما روز قیامت بنامهای شما و نامهای پدران شما پس نیکو بنهید نامها خود را و درین حدیث
در امر تحسین اسما تنبیه است بدانکه افعال الله که مناسب اسما باشد در حسن و قبح اسما و
افعال است و وجود افعال موافق اسما در بادی النظر اینهاست و اسما علامت و کالا برای هر
نسبت میان اسما و افعال الهی موجبه لا جرم مقتضای حکمت ربانی آنکه میان ایشان فی الجمله
ارتباط و مناسبی و تعلقی بود و اینکه گفته شد مناسبت محض باشد یعنی که میان ایشان
هیچ وجه تعلقی نباشد زیرا که حکمت در ان معنی آن است و واقع و شاهد خلاف این است و تأثیر
اسماد و مسمیات بوجود صفات و تقصد و افعال مناسب آن و تاثیر مسمیات در اسما باقتضای
شاند و تسمیه با لفظ اهر و بدین معنی اشاره شده گفته اند قایل بزبت وقل ان ابصرت عیناک ذالقب الا
و معناه ان فکرت فی لقبه حاصل این بیت اینست که معانی و صفات هر ذات در اسم و لقب وی
پیدا است و تخصیص لقب بذکر بجهة آنست که ملاحظه معنی که متضمن مدح و ذم است در وی
ادخل و اظهر است و توان گفت که لقب اینجا بمعنی مطلق علم باشد و صف او برای تقویت و تأکید
معنی اسم در وی است او آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم معانی تفاول و بلاغت و عبارا از اسما
اخذ میکرد و بان تعبیر خواب میکرد چنانکه در صحیح مسلم از انس رضی الله عنه آمده که حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم یک بار در خواب دید که در خانه کعبه عقبه بن رافع قرشی صحابی ابن خالد عمرو بن العاص
حاضر شده فتح مصر با عمرو بن العاص او را بولایت مغرب فرستاد و در سنه ثلث و ستین با فریقیه
بر برادر او کشته یا فریقیه بر برادر او است یکی طبق رطب ابن طاب که نوعی از رطب مدینه است
طاب میگویند و صدق ابن طاب و تمر ابن طاب نیز میگویند پیش وی و یاران وی آورده اند
تعبیر فرمود که عاقبت خیر ایشان است در دنیا و کرامت بر معنی از الفاظ عقبه گرفت و از جامع الاصول
این حدیث مسلم آورده که رفعت و عاقبت ایشان است و رفعت را از ابن رافع اخذ فرموده گفته که

فرمود آنحضرت تا ویرا بکردیم مقید بانچه در او خیرست و دافع را بر شفقت [illegible] و دین اسلام و آنرا
اخذ العلم [illegible] و آن دینی که اختیار کرده است حق تعالی برای ایشان بعد از طلب و طلب [illegible] و خوف
آمد ایشان را [illegible] طلب ابو طالب بگرفتند و [illegible] خواب [illegible] نیز از آسمان [illegible]
چنانکه در سفر هجرت از مکه به مدینه بریده اسلمی را با جماعه از سواران در راه دید که [illegible]
بود برای طلب آنحضرت و گرفتن وی و فرمود کیستی و نام تو چیست گفت بریده فرمود [illegible] امرنا
خوشی و خنکی شد در کار ما پس پرسید نسبت تو چیست گفت اسلمی فرمود حصل السلامة لنا باز
پرسید از کدام اسلم گفت از بنی سهم فرمود قد اصبت سهمک تحقیق یافتی تو نصیب خود را پس بریده
اسلام آورد و همراه آنحضرت به مدینه شد الحدیث و نیز در شفا [illegible] آنحضرت [illegible] و کراهت ورزیدی
او بداد و فرمود [illegible] که نام خوش دارد [illegible] دیگر اشارت فرمود بدوشیدن گوسفند
شخصی از جماعت بر خاست تا بدوشد فرمود نام تو چیست گفت مره فرمود که بنشین دیگری بر خاست
فرمود نام تو چیست گفت حرب فرمود که بنشین دیگری بر خاست فرمود نام تو چیست گفت یعیش
گفت بدوش و همچنین نامها و مکانها که نام مکروه داشتی [illegible] تغییر فرمودی سبب
ارتباط کلی [illegible] اسما و مسمیات موجود است و [illegible] تخصیص [illegible] شاهد ذات و
صفات و افعال او [illegible] نام وی نمودی و گفتی باید که نام وی فلان باشد و [illegible] واقع شدی
کاتب حروف بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین [illegible] شیخ رزق الله که مردی لطیف [illegible]
و برادر بزرگتر شیخ است [illegible] الحفظه ذات و صورت [illegible] مکرر
روزی [illegible] گفتند که نام ایشان چیست [illegible]
گفت نام وی فتح الله است گفت غلط کردی [illegible] غلط نکنم بگویید نام او چیست گفت
نام وی رزق الله است گفت [illegible] غلط کرده ام [illegible] قرآن دیده
[illegible] نام وی فتح الله بایست داشت خطا کرد [illegible] رزق الله نام نهادند و صفت
باز برای تاکید [illegible] های خود که وجود [illegible] مناسبت میان اسم و مسما و تاثیر اسم در صفات
و اعمال مسمی است [illegible] انبیا صلوات الله علیهم اشرف [illegible] و اکمل اخلاق اند و اخلاق
و اعمال الانسان [illegible] رسول صلی الله علیه و سلم [illegible] فرمود [illegible]
انبیا چنانکه [illegible] ابی داود هست [illegible] که آنحضرت فرمود تسموا باسماء الانبیا
بدانکه [illegible] مناسبت و تعلق اسما به مسمیات [illegible] تاثیر هر یکی در دیگری

اشرف اخلاق و اعمال [illegible]

کرده مبالغه کرده و [illegible] از خود و اعتراف [illegible] این حکایت تخیلی و توهمی نیست چه [illegible] تعلق
که میان اسما و مسمیات است بعلاقه وضع و وساطت جعل است نه بحکم عقل و رابطه طبیعت
و تاثیری در صفات و افعال و اخلاق [illegible] بر آن [illegible] الفاظ
و اسمای منقوله که آنها را در غیر وضع علمی معنی دیگر [illegible] تاثیر [illegible]
که معنی [illegible] است [illegible] و افعال [illegible] اند و اگر گویند اسم معنی
مناسب معنی دیگر و تاویل دیگری دارد که در محل خود بیاید معلوم شده است و اگر گفت
که مقتضای حکمت ربانی آنکه میان ایشان ارتباطی و تناسبی بود و از یکدیگر اجنبی محض نباشد
بحیثیتی که میان ایشان به هیچ وجه تعلقی نباشد [illegible] ایشان ارتباط و تعلق هست بدلالت
این [illegible] اطلاق و استعمال و حکمتی که در وضع اسما است [illegible] مقتضا
اثبات است [illegible] ذکر کرده [illegible] محل بحث و موضع [illegible] و شاهد
نیز بر خلاف آن است [illegible] افعال و اخلاق ایشان بر خلاف مقتضای
معانی اسما ایشان است [illegible] متضاد [illegible] اجتماع [illegible]
مشاهد است و تواند که یک شخص را اول نام نیک نهند بعد از آن بد نهند یا بر عکس و تواند که نام
وی نزد یکی این بود و نزد دیگری آن [illegible] دو کس [illegible] اسم که مخالف و مباین باشند در افعال
و صفات نام را هیچ اعتباری نیست [illegible] ظاهر است
و آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم نام نیک نهادی و امر به آن کردی و نام بد را تغییر کردی
و بجای آن نام نیکو تعیین فرمودی برای نیکویی معنی و حسن ادا است چنانچه از سیاق احادیث
روشن است و آنکه تعبیر خواب و تقریر [illegible] اصل اسما کرده نیز از باب تفاؤل [illegible] است
و ملاحظه معانی اصلیه [illegible] اعلام و القاب [illegible] تسمیه با سمی و تعبیر [illegible]
و تعبیر و تقریر مذکور بر آنست [illegible] که اسما را تاثیری است در افعال و صفات [illegible] این باب
قیاس نتوان کرد و بدان استدلال نتوان نمود [illegible] تسمیه [illegible] داد [illegible]
افعال باید که مناسب اسما باشد [illegible] ولیکن [illegible] تاثیر حقیقی [illegible] تعبیر [illegible]
و خواندن [illegible] توصیف و تعریف [illegible] اصل این اسم و تسمی و تلقب باین
اسم [illegible] دعا [illegible] مذکور است [illegible] مقتضای [illegible]
باشد و کراهت [illegible] تفاؤل [illegible] نام [illegible]

چنانکه عدم رضا بوی رسید بحرب وی و بجهت عدم رضا باین نام است بجلاء و نمیتر که با
خویش و مناسب حال او رسید باین است و در یافتن نام تخصص از ذات و صفات وی بر تقدیر صحت
و کلیت آن ادعای غرابت بسیار خواهد بود که بعضی و مسائل ازامی یا شد نه باشد لا او قد قرب ازنما
و بالجمله نام را بعلی حال قدیم کما ابیّنه مرد است بحسب ظاهر اما تاثیر آن در تحقیق حال
مجرد و معدوم محض خیال کرد که مقصود مصنف رضی الله عنه تبیین طویل جزی است که ذکر کرده فلا
نزاع و لا افتعال لا ابل تحرز والله اعلم و اما کنیت مزد عوی توع اکراهی است بحکمی با قطع نظر از کلام
بر معنی چنانکه در تقسیم باشد و کنیت کاهی با اضافه معنوی باشد بخصوص مثل ابی الاولاد و کاهی
چنانکه ابو العلی باشد با اضافه مجهول کنند مثل اگر کاهی با انسانی یا حیوانی یا جزا آنکه مخصوص
و محبوب وی باشد و قصد تخصیص بقول الناس کرده و حضرت کنیت فرموده کنیت کن بجمادی و بار در مخزود
عبد الله بن الزبیر در حالت جلال التصید بالمکنیت شد رسول الله صلی الله علیه و سلم او را ابو یحیی کنیت
کرده و امیر المؤمنین علی را ابو تراب کنیت اول کار ابو ... است ... کرده و این کنیت بوی گرامی
تر بود بعلی از کنیت اول از جهت تواضع و محبت رسول الله صلی الله علیه و سلم و قصه کنیت وی که
عنه این کنیت چنانچه بخاری و مسلم از سهل بن سعد الساعدی روایت کرده اند آنست که گفت در آمد علی
کرم الله وجهه و فاطمه رضی الله عنها خبر بوقوع رفت غضب شده در مسجد رفت و چون حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم در خانه فاطمه رضی الله عنها آمد و علی را ندید پرسید که کجاست ابن عم تو یعنی علی
و ابن عم را در عرب باشد که گویند و خواست که زوج تو را یاد نکند و گوید فاطمه گفت میان
من و وی چیزی واقع شد بر من غضب کرد و بیرون رفت و قیلوله نزد من نکرد پس آنحضرت کسی را فرمود
که ببین که کجاست علی آن کس آمد و گفت یا رسول الله هست در مسجد خواب میکند پس آنحضرت در مسجد
بر سر وی آمد و دید که بر پهلو خفته و ردا از پهلوی وی افتاده و بهیئت تراب رسیده کرد آلوده شده بر آن
حضرت فرمود قم یا ابا تراب ... از وی کنیت وی ابو تراب شد ... و معنی ... ابو ... کنیت
میخواندند و تنقیص و تحقیر وی چنان میکردند و حال آنکه در وی کمال تعظیم و تکریم وی بود و بعضی
اهل تحقیق از ارباب تصوف نادر این نام اشارتی و نکته ای لطیف و معانی بلیغ است کرده که اکثر کمال ادب و
فضیلت وی دارد که تراب بالذات ... توحید و فنا دارند ... معنی ابو تراب آن شود
که وی یعنی علی رضی الله عنه اصل و منشاء او امام و مرجع طایفه فقرا و ارباب فنا و اهل کمال است چنانچه مبنای
سلاسل مشایخ طریقه بذات شریف اوست و این معنی در لسان حقایق بیان صاحب الاسرار و الا

جمال الدین خواجه محمد پارسا قدس سره در بعضی کلمات خود در رشته نظم در آورده است و گفته
من حاصل این خطاب کویم مضمون ابو تراب کویم خاکند جماعتی که مردند همه پیش خدا بی بهره و بند
از پیش طوف نمود در سر کشت در آب بقا فرو نشسته کردی بیخبر بیای از ایشان نداده کف پای خود جم
اکنون سر حلقه خاکیان علی بوده سر سلسله جهان علی بوده نان بجو و نمک بکشت و شکیب و حسن
حبیب عجمی و داود و معروف و سری جنید بغداد کز وی طریق کثیر بکشاد بکسی که از لطیفه الحصول
بزیر پرده خاک سلطان بود و سلطان دین نقاد رئیس با فرو صادق نکو داین سلسله طلاهی تراب
این خاندان تمام آفتاب است معنی ابو تراب این است تفسیر اشاره از نزد حقیق است و آن حضرت برادر
انس را در طفلی ابو عمیر کنیت کرده و صغیر بوده یا ابا عمیر ما فعل النغیر ترمذی در شمائل النبی در باب مزاح
رسول صلی الله علیه و سلم از انس آورده که گفت بوده مرا برادری خرد و کنیت کی باشد ...
که بدان بازی میکرد و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بر ما آمد ناگاه آنکه حضرت وی را مغموم دید
شد و پس حضرت ... فرمود یا ابا عمیر ما فعل النغیر و نغیر بضم نون و فتح غین معجمه تصغیر طایر
مثل عصفور سرخ منقار و ابو عمیر ... ابو عمیر کنیت کرده نام اصل او
است با اختلاف که در نام اوست و انس را که خرد بود و خادم آنحضرت بود ابو حمزه کنیت کرده بجهت
دوستی و محبت که نام وی مشهور است که او را بنابر بیتی ... که گوید آورده اند حضرت دید که
یا ابا حمزه ... معلوم کرده که کنیت کاهی بجهت تکریم و تلطف نیز باشد و ... تعیین نوعی
از اکرام نیز خواهد بود و منع از کنیت کردن تخصیص بهر کنیتی که باشد چنانچه نیز منع از
کردن بکنیت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در حدیث که بخاری و مسلم و ابو داود روایت
آورده اند که فرموده آنحضرت تسموا باسمی و لا تکنوا بکنیتی یعنی نام من بنهید بر فرزندان اما کنیت
من را بر ان ننهید باید ... علی را در این مسئله شیر ... کنیه بکنیت او صلی الله علیه و سلم
اقوال است بعضی میگویند روا نیست مطلقا که ابو القاسم که کنیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
گوید یا نه خواه نام وی محمد باشد یا غیر آن و کنیت حضرت ... جمع کرده باشد میان محمد و ابو القاسم
کنیت مجوز باشد و این قول ثانی ... منقول است ... کویند ... ظاهر
تجویز ... است ... آنحضرت ... منع ... کنیت وی صلی الله علیه و سلم مطلقا
اسم محمد بود یا غیر آن و قول دوم آنکه روا نیست که جمع کند میان کنیت و اسم پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و یکی را کویند محمد ابو القاسم اما کنیت تنها یا اسم تنها ممنوع نیست چنانچه در حدیث ترمذی از جابر قارده

شده که من تسمّی باسمی فلا یکتنی بکنیتی هر که نام نهد بنام من باید که کنیت نکند بکنیت من و من تکنّی بکنیتی
فلا یتسمّ باسمی و هر که کنیت کند بکنیت من باید که نام ننهد بنام من یعنی جمع میان کنیت و نام نکند
و اگر هر کدام را تنها کند رواست و در جامع الاصول این حدیث را از ابی داود آورده و حدیث
ترمذی را باین لفظ آورده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم نهی کرد از جمع کردن میان اسم و کنیت خود و در
روایتی دیگر اذا تسمّیتم فلا تکنّوا چون نام بنام من نهید کنیت بکنیت من مکنید این نیز دلالت
بر منع جمع کند و این حدیث مقید مفسر یعنی قید کننده و تفسیر کننده آن حدیث است یعنی نهی
از کنیت که در حدیث اول واقع شده مقید است بآنکه نام محمد باشد همراه با آن نیز یعنی از جمع
و حمل آن بر این چندان بعید نیست گویا گفت تسمیه کنید بنام من و چون تسمیه کردید بنام من
کنیت مکنید بکنیت من و در مطالب المؤمنین از محیط نقل میکند که قول امام محمد است این
قول سوم آنکه جمع میان کنیت و اسم رخصت داد این قول از امام مالک رضی الله عنه منقول است
و استدلال او بحدیث امیر المؤمنین علی رضی الله عنه است که گفت یا رسول الله ان ولد لی بعدک
من ولد اگر زاییده شود بعد از حضرت تو برای من پسری آیا بکنم یا نه آیا نام نهم او را بنام
تو و کنیت کنم بکنیت تو قال نعم گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم آری تسمیه و کنیت کن او را بنام و کنیت
من قال علی و کانت رخصة لی گفت علی رضی الله عنه بود این رخصت برای من صحیح الترمذی حکم بصحت آن
کرده ترمذی و در جامع الاصول این حدیث را از ابی داود آورده از محمد بن حنفیه و نیز دلیل مالک
بر جواز جمع میان نام و کنیت حدیث عائشه است رضی الله عنها کما رواه ابو داود آورده که گفت عائشه
جاءت امرأة الی النبی آمد زنی بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقالت پس گفت آن زن یا رسول الله انی
قد ولدت غلاما بدرستیکه من زاییده ام پسری را فسمیته محمدا و کنیته ابا القاسم پس نام کردم
او را محمد و کنیت کرده ام او را ابا القاسم فذکر لی انک تکره ذلک پس ذکر کرده شد مرا که تو ناخوش داری
آن را یعنی جمع کردن میان نام و کنیت ترا فقال پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم ما الذی احل
اسمی و حرم کنیتی چه چیز است که حلال کرد او را و روا گردانید نام نهادن بنام من و حرام و ناروا گردانید
کنیت کردن بکنیت من و راوی شک دارد که در روایت این لفظ ذکر اسم مقدم است بر حرمت کنیت
چنانکه نقل کرده شد یا بر عکس چنانکه گفته ما الذی حرم کنیتی و احل اسمی و این هیچ تفاوت
ندارد ولکن محدثان رعایت اختلاف الفاظ حدیث را میکنند که لفظ شریف آنحضرت کدام است
یا این یعنی تکرار و تکنیه هر دو جایز است جمعا و فرادا [illegible] معلوم میکند که جواز

امری غیر لازم است و کراهت در کنیت است تنها با نام این طایفه که تجویز جمع میان اسم و کنیت میکنند
میگویند احادیث دال بر منع جمع میان اسم و کنیت منسوخ است و آن جمع جایز است هم در حیات
و هم بعد از وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم باین دو حدیث قول چهارم آنکه تکنی بابی القاسم
ممنوع بود در حیات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم اما بعد از وفات جایز است چه سبب منع
بابی القاسم چنانچه صحیح مسلم از انس رضی الله عنه آورده این بود که در بقیع شخصی آواز کرد
یکی را گفت یا ابا القاسم رسول خدا صلی الله علیه و سلم التفات فرمود بجانب او گفت
که مراد امیکنید [illegible] گفتند یا رسول الله دیگری را ندا میکنم فرمود تسمّوا باسمی و لا تکنوا بکنیتی پس
بود در زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم چه لازم این محذور و سوء ادب مخصوص بآن زمان برکت
نشان داشت و در حدیث علی رضی الله عنه که گفت ان ولد لی من بعدک دلالت بآن میکند که منع
مخصوص بود بزمان حیات شریفه و بعضی از علما در حدیث عائشه دلالت بر جواز آن در
زمان نیز [illegible] و لیکن آن حدیث ضعیف است چنانکه بیاید و بعضی از علما که بر قول [illegible]
نیست گویند که نهی از تکنی بکنیت پیغمبر صلی الله علیه و سلم صحیح است و جایز نیست تسمیه باسم وی
هم جایز نبود بطریق قیاس [illegible] بآن نهی [illegible] بطریق قیاس آنها جمعند در علم آنحضرت
مخصوص بذات شریف او نبود [illegible] و دیگر [illegible]
بآن معلوم شد [illegible] که تسمیه باسم آنحضرت بیشک مجوز است و چند
از صحابه را در زمان آنحضرت محمد نام بود و آنحضرت [illegible] مقابله
نص باشد [illegible] اختصاص و انتساب کنیت است [illegible] باسم و [illegible]
با اسم محل منع است [illegible] و چون [illegible] بود [illegible]
از این مقاله لازم آید که تسمیه باسم وی صلی الله علیه و سلم جایز است بلکه مستحب است بجهت ظاهر
امر تسمّوا باسمی و از جهت ورود ترغیب [illegible] در آن چه اخبار و روایات آمده است که هر که را نام محمد
بود آنحضرت او را شفاعت کند و در بهشت در آرد کما قال [illegible] من تسمی محمدا [illegible]
بالذمم [illegible] و تکنی بکنیت وی ممنوع هم در زمان پیغمبر و هم بعد از زمان وی و
منع از آن در زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم اقوی و اشد بود و همچنین جمع میان نام و کنیت وی نیز
ممنوع بطریق اولی باشد و جواب از حدیث عائشه که دلالت میکند بر جواز آن در زمان حیات
آنکه آن حدیث غریب است چنانچه محی السنه بآن حکم کرده و معارض حدیث صحیح که دلالت بر منع

دار کشود و پوشیده نماند که حدیث غریب در اصطلاح مشهور آنرا گویند که یک راوی منفرد باشد
آن و چون حدیثی را تخریج کرده می شود در صحیح و حال آنکه آن غریب است از جهت طریقی که بان حال بوی امده
و مقابل غریب عزیز است که از اثنین عن اثنین آنرا روایت کرده اند و بعضی تعریف کرده اند غریب را
بانچه انفراد است بتوقی شناخته شده حال روات وی و او بعضا بکثرت روایت و ضبط او
شک نیست که غرابت باین معنی منافات دارد بصحیح و تحقیقش در اصول الحدیث و قد مر فی المقدمه
و در صحت حدیث علی رضی الله عنه نیز که دلالت دارد بر جواز آن بعد از نماز عشا تحقیق ترمذی
بعضی آن حکم کرده است نظر است و بعضی از نقاد آن تضعیف کرده اند والله اعلم و مع ذلک
با وجود آن دلیل نمی شود بر جواز از حیث العموم چه در حدیث او ثابت که گفت این رخصت
مر است یعنی مخصوص است بمن و این دلالت میکند بر بقای منع والله اعلم و سیوطی در جمع
الجوامع از ابن عساکر آورده که واقع شد در میان طلحه و علی رضی الله عنه کلامی و گفت طلحه
نه چون کرم الله وجهه که تو نام کردی پسر خود را بنام پیغمبر صلی الله علیه وسلم و کنیت کردی او را بکنیت
وی و حال آنکه نهی کرده آنحضرت را از جمع کردن میان آن فرمود علی رضی الله عنه که آن کسیست که جرأت
کند بر خدا و رسول او گفت طلحه جماعه از اصحاب را از قریش احاضر آمدند و گواهی دادند که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم رخصت کرده مر علی را رضی الله عنه که جمع کند در آن و حرام کرد آنرا
بر سایر امت جز وی و آنحضرت منع فرمود از آنکه عشا را عتمه خوانند که کرم موسی است و
بروایتی که هم در مسلم آمده است از ابو هریره عنب بن شجر عنب را کرم خوانند چه کرم گفته
در آن که جز کرم از آن حاصل شود مروت و سخاوت و کرم است پس نهی کرده شد که این درخت
را کرم بخوانند زیرا که کرم قلب مؤمن است و در این نهی دو وجه است یکی آنکه مراد نهی است از
تخصیص عنب باین اسم و حال آنکه دل مؤمن سزاوارتر است باین توجیه این نهی منع باشد از
تسمیه عنب بکرم نهی نیست از تخصیص عنب باین اسم تحقیق و تفصیل این وجه آن است که مصنف
قاموس میگوید که مقصود از این کلام حقیقت نفی نیست از تسمیه عنب بکرم و لیکن این رمز است بانکه
چون این نوع از جنس درخت مسمی است باسم مشتق از کرم سزاوار است مؤمن بانکه او را
اهل و لایق این تسمیه ندارد بلکه از جهت عنبیت که مسلمان مستحق تر است که کرم گفته شود
در آنجا تسمیه کرده وی تعالی او را باین اسم و مخصوص گردانیده او را باین صفت یعنی بکرم و در حدیث
گفت که مقصود تقریر قول حق جل شانه است ان اکرمکم عند الله اتقاکم که طریقه اتقیه و اتبا
بانکه

بانکه مؤمن مستحق اسم و مسمی تر است باسم مشتق از کرم که کرم است و معنی کرم جامع انواع خیر و شرف
و فضایل است گفته اند که چون وصف کردی بکرم گویا اثبات کردی مر او را تمام اقسام خیر
و شرف و لهذا آنحضرت مدح یوسف فرمود که کریم بن کریم بن کریم و قلب مومن یا مومن
معدن انوار علم و تقوی و معارف است پس وی احق بود بصفت کرم و جهت دوم آنکه مراد منع است
از تسمیه عنب بکرم زیرا که وصف دختر رز که اصل ام الخبائث یعنی خمر است بکرم و خیر کرده در زعیه
اینست بمدح محرمات و تهییج نفوس بان و ترغیب وی در آن و ظاهر عبارت حدیث همین است
و لیکن زیادت قول وی صلی الله علیه وسلم فان الکرم قلب المومن او ان الکرم و هو الرجل المسلم
بوجه اول ولاست و الله اعلم و تنبیه کرم می کوید یعنی مصدر است چنانکه کرم بفتح را مصدر و صفت است
و وصف شخص باین آمده است گفته شود رجل کرم و قوم کرم مجاز اصل یا حاصل معنی وی مراد باسم مشتق
از کرم است چنانچه در بعض روایات آمده است فافهم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم منع
از تسمیه عشا بعتمه یعنی تاریکی شب و گفت وی صلی الله علیه وسلم چنانچه در روایت
از ابن عمر لا یغلبنکم الاعراب علی اسم صلوتکم العشاء یعنی باید که غلبه نکند بر شما اعراب بر نام نماز شما
یعنی نماز عشا و ذکر عشا بصریح نیز در ایجا صاحب مشکوة از حدیث مسلم آورده است
آنکه و مراد نهی اعراب از غلبه بر اسم و منع اصحاب است از تسمیه وی بعتمه چنانچه ایشان میگفتند
ایشان عشا را عتمه میگویند شما نیز نگوئید تا قول ایشان بر شما غالب نشود چنانچه فرموده لا
باشید و انها العشاء نام این نماز عشا است چون در روایتی فانها فی کتاب الله العشاء در قرآن و در قرآن
مجید نام صلوة عشا برین نماز آمده چنانکه در سورت نور من قبل صلوة الفجر و من بعد صلوة العشاء
و آنها نام می نهند او را عتمه و اعراب بعرب را گویند یعنی اینان عشا را عتمه گویند نهی کرده شد از آن از
جهة محافظت ادب شرع و کتاب الله و لهذا اکثر علما مکروه داشته اند این تسمیه را و از ابن عمر
آرند که چون می شنید این اطلاق را غضب میکرد یعنی بغضب می گفت نام هو العشاء و امام مالک
گفته است بهتر آنست که تسمیه کنند بانچه تسمیه کرده است خدای تعالی و تردد بعضی مکروه نیست زیرا که
در حدیث آمده است چنانکه گفت و در حدیث دیگر که بخاری و مسلم از ابو هریره آورده اند
لفظ عتمه بر عشا اطلاق شده که لو یعلمون ما فی العتمة والصبح و جمع کردن بین نماز
و صبح است از فضیلت و ثواب لاتوهما و لو حبوا هر آینه بیایند ایشان این دو نماز را بر دستها و زانوها
یا بر مقعد یعنی اگر برپا نتوانند آمد از جهت ضعف و بیماری بجهت حرص بر احراز فضیلت و ثواب این

یسمونها العتمة ویحتجون باعراب

حالت نزول این دو حدیث را نداند در حدیث ترک کند و تقدم و تأخر هیچ یک ازین دو حدیث یقینی و اتفاقاً
معلوم نشده پس پیش بعضی حدیث منع اطلاق عتمه بر عشا متقدم است و حدیث جواز متأخر
و میگویند که منسوخ است بجواز و نزد بعضی حدیث جواز متقدم است و میگویند بجواز منسوخ
بمنع و طیبی گفته است که وجه آن است که اطلاق عتمه در ابتدای جایز بود و چون شایع شد این
اطلاق و جاری شد میان انسان خواص و عوام نهی کرد آن را رسول خدا صلی الله علیه وسلم تا آنکه
نیابد در وی جاهلیت بر شعار اسلامی والله اعلم و گفته اند که صواب آنست که متعارض میان
این دو حدیث نیست چه نهی تنزیه بود از اطلاق اسم عتمه بحکم آنکه ترک و بود از هجرت و ترک اطلاق
لفظ عشا و اکثار اطلاق عتمه بر او و گفته اند این اطلاق عتمه بجهت بیان آنکه لا تغلبنکم اشعاری جاری بنا
تا اگر از تسمیه کنند گاه گاه عتمه خوانند بجا بود و طیبی از شیخ محی الدین نووی نقل کرده که گفت
در جواب این اشکال دو وجه است یکی آنکه استعمال عتمه برای بیان جواز است تا ندانند که حرام
مطلق و موجب اثم است و آنکه وارد شده است نهی از برای تنزیه است نه تحریم دوم آنکه احتمال
دارد که مخاطب بجهت عتمه کسی باشد که نشناخته است اسم عشا را زیرا که آن مشهور تر شده بود از
لفظ عشا و عشا را اطلاق بر مغرب میکردند والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب و قد فرغ
مؤلفه و کاتبه جزوه العبد الضعیف المفتقر الی الله القوی الباری عبد الحق بن سیف الدین الترک
البخاری که چون اصل مقصود و مطمح نظر در شرح این کتاب بیان مذهب ائمه علی الخصوص مذهب
امام الاعظم ابو حنیفه کوفی رحمه الله علیه و تطبیق و اثبات آن بود بما امکن باحادیث نبویه و معارضه
و مصالحه کلام مصنف در ادعای صحت و ثبوت آنچه خود آورده و بر ما سوای آن قدح کرده و ظاهر
کتب و شک نیست که محل اختلاف و نزاع اکثر در احکام فقهیه و مسایل شرعیه است تا این محل
بیاید تحریر و تقریر آنچه ربانی یافت والحمد لله والمنه که حصول این مامول بیان شد و تعب و کد
و مشقت که در دل کشیده شد بتوفیق الهی و تقدس بوجهی موافق تصور انتظام و التیام یافت
قصد بر آن است که آنچه بعد ازین مذکور کرده از اذکار و عبادات و سنن حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم در بیان آن ترک اطناب و تطویل را اصلا نموده بر آنچه در اصل کتاب بعضی مذکور
اقتصار نموده آید مگر آنکه غریب یا معنی مغلق باشد که بیان آن ضرور باشد و تصحیح کرده شود
آنچه مکرر و بعضی مواضع که شاید قلم محکم تفسیر بر خلاف این تصور جریان یابد و هم بجهت تخفیف
واختصار تعرض بذکر وجه الحال کتاب التزام نموده آنچه مکرر و متن مذکور شده باشد الا

الادب جامع که ترجیح مصنف طریقه تعدد الفاظ روایت که مکانب بوده و جمله از احادیث حکم بضعف وی
و بطلان کرده است تطویل او و تطفیل او و نقصان در اختصار و درین افتاده امید که این تقریر بنا بر تمام
و با اختتام کتاب است کار الحق المبین انه ولی التوفیق محمد و آله القرم المبین و صلی الله علی النبی المصطفی
الامین محمد و آله و صحبه اجمعین باب اذکار النبی صلی الله علیه وسلم عایشه رضی الله
عنها گفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یذکر الله علی کل احیانه یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در جمیع اوقات ذکر حق کردی و هیچ چیزی او را از ذکر حق باز نداشتی زیرا که سخن او همه در یاد حق بود
و امر و نهی و تشریع شرایع مر امت را بغیر ذکر حق بودی دنیا و دعا و تمجید و تحمید و تسبیح و سوال و دعا
روا بعضی ذکر اطلاق کرده شد او نوعی تفسیر بعضی حامد مرحوم بجا آورده اجابت را خدای تعالی
که افضل دعای من و دعای پیغمبران پیش از من روز عرفه لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
وله الحمد و در اما بعضی علما گفته که حدیث بجا است چنانکه تفسیر کرد سوال را ابو عبید و بعضی گفته دعا
او را مدد که نیست در احاجت الا التوحید و تمجید ... و عبد و وعید است
آنچه گفته که ذکر حق بوده در حالت خاموشی و در ... که ذکر حق بودی در انفاس وی و ذکر
شامل بوده در حالت قیام و قعود و خفتن و برخاستن و بر جمیع حالات از ذکر حق
بودی حاصل آنکه ذکر بعضی یاد کردن است بقلب و نسیان که معنی فراموشی است پس هر چه گویند که
حرکت نخواهد لسان را بآن ذکر و هر شنیده که بود لا غیر اگر زبان با دل موافق افتد افضل
و اکمل باشد و اگر نه کلام بعضی فقها واقع شده است که الخ ذکر زبان بود ذکر بیان ... معتبر بود
که ... ذکر لسان ... است نه مطلق ذکر ... در لغت ضد نسیان بود چنانکه تصریح بدان فی القاموس
و شامل ذکر در لغت ضد نسیان بود چنانکه صرح به فی القاموس پس شامل ذکر قلبی بود و ثبوت معتبر
اعتبار فضل قلب در ترتیب ثواب ... و المراد ... تسبیح و قیاس ذکر به عقد
کی ذکر لسان معتبر بود صحیح باشد از جهت شارع براند ... آنچه از اذکار لسانی که
از آنحضرت منقول است آن ذکر میکند و باید از وقت بیدار شدن از خواب بحکم ابتدای
داد و بود بیاد میکنند و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقت تهجد از خواب بیدار شدی گفتی
الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا والیه النشور و عایشه رضی الله عنها روایت میکند که چون
پیغمبر صلی الله علیه وسلم از خواب برآمدی ده بار تکبیر گفتی و ده بار سبحان الله و بحمده گفتی و ده بار
گفتی سبحان الملک القدوس و ده بار گفتی استغفر الله و ده بار گفتی لا اله الا الله و ده بار گفتی

اللهم انی اعوذ بک من ضیق الدنیا وضیق یوم القیمة پس شروع در نماز کردی و هم عایشه رضی الله عنها
گوید چون بیدار شدی بگفتی لا اله الا الله سبحانک اللهم استغفرک لذنبی واسألک رحمتک
اللهم زدنی علما ولا تزغ قلبی بعد اذ هدیتنی وهب لی من لدنک رحمة انک انت الوهاب و این
خبر در سنن ابی داود ثابت است و بخاری در صحیح خویش آورده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده
که هر که در شب از خواب بیدار شود و بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و
له الحمد وهو علی کل شیء قدیر وسبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة
الا بالله اللهم اغفر لی یا دعای دیگر کند بعد از این ذکر بکند باری تعالی وی را اجابت کند و اگر بعد
از این ذکر وضو کند و نماز بگذارد نماز وی را قبول کند و ابن عباس رضی الله عنهما گوید شبی
در خانه میمونه که خاله من است و یکی از ازواج مطهره است بیتوته کردم دیدم که رسول
خدا صلی الله علیه وسلم از خواب در آمد و بر سوی آسمان نگاه کرد و ده آیت از آخر آل عمران بخواند
ان فی خلق السموات [illegible] واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب تا آخر سوره
و آنگاه گفت اللهم لک الحمد انت نور السموات والارض ومن فیهن ولک الحمد انت قیم السموات والارض
ومن فیهن و در بعضی روایات ولک الحمد انت ملک السموات والارض ومن فیهن ولک الحمد انت
نور السموات والارض ومن فیهن و بعد از آن گفت ولک الحمد انت الحق و وعدک الحق وقولک الحق ولقاءک
حق والجنة حق والنار حق والنبیون حق ومحمد حق والساعة حق اللهم لک اسلمت وبک آمنت وعلیک
توکلت والیک انبت وبک خاصمت والیک حاکمت فاغفر لی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت
انت لا اله الا انت ولا حول ولا قوة الا بالله و عایشه رضی الله عنها روایت میکند که چون
پیغمبر صلی الله علیه وسلم از خواب بر خاستی بگفتی اللهم رب جبرئیل ومیکائیل واسرافیل فاطر السموات
والارض عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون اهدنی لما اختلف
فیه من الحق باذنک انک تهدی من تشاء الی صراط مستقیم و گاه بودی که نماز را بدین دعا افتتاح
کردی و چون از نماز وتر فارغ شدی سه بار بگفتی سبحان الملک القدوس و در بار آخر آواز
بلند بر کشیدی و در بعضی روایات آمده که در بار آخر زیادت کردی رب الملائکة والروح
و هر گاه که از خانه بیرون خواستی شد و بمسجد رفتن خواستی چه در وقت بودی یا بکار دیگر
ولا بد بوده در وقت بیرون آمدن از خانه این دعا خواندی بسم الله توکلت علی الله اللهم انی
اعوذ بک ان اضل او اضل او ازل او ازل او اظلم او اظلم او اجهل او یجهل علی و مسنون بود که هر که در وقت بیرون شد از خانه

خاصمت
الهی
او ازل او ازل
او اضل

۲۸۹

بگوید بسم الله توکلت علی الله ولا حول ولا قوة الا بالله یقال لی او را گویند یعنی از ملائکه هدیت و وقیت
و کفیت یعنی راه نموده شدی تو و نگاه داشته شدی تو و کفایت کرده شدی تو و از وی تنحی شیطان
تا بد و ابن عباس رضی الله عنهما گفته است که در خانه میمونه رضی الله عنها بوده است شبی که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم وقتی که از خانه بیرون میشد بسوی مسجد برای نماز صبح در راه میگفت اللهم اجعل
فی قلبی نورا واجعل فی لسانی نورا واجعل فی سمعی نورا واجعل من خلفی نورا واجعل من فوقی نورا
واجعل من تحتی نورا اللهم اعظم لی نورا و ابو سعید خدری رضی الله عنه گوید پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرموده که هیچ بنده از خانه بیرون نیاید برای نماز که در راه این دعا بخواند الا که باری تعالی
هفتاد هزار فرشته بگمارد تا برای او آمرزش خواهند و حضرت کبریا اقبال کند بروی بوجه
خویش تا آن دعا آنکه از نماز فارغ شود و دعا اینست اللهم انی اسألک بحق السائلین علیک وبحق
ممشای هذا الیک فانی لم اخرج بطرا ولا اشرا ولا ریاء ولا سمعة خرجت اتقاء سخطک وابتغاء مرضاتک
اسألک ان تنقذنی من النار وان تغفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت و در حدیث دیگر از
سنن ابی داود روایت است که هر که در وقت در آمدن در مسجد بگوید اعوذ بالله العظیم وبوجهه
الکریم وسلطانه القدیم من الشیطان الرجیم شیطان گوید این شخص امروز از من نگاه داشته شد
و مسنون بود چون کسی خواهد که در مسجد در آید باید که درود فرستد و سلام دهد و
بگوید اللهم افتح لی ابواب رحمتک و چون خواهد که بیرون رود بگوید اللهم انی اسألک من فضلک
و در بعضی روایات درود و سلام بدین صورت آمده بسم الله والسلام علی رسول الله و تخصیص سؤال
فضل که بمعنی زیادت است بوقت بیرون آمدن برای طلب رزق است که با آمدن در مسجد وی بود
بمقام عبادت و اشتغال او بآن طلب رزق و کسب معیشت است و این وجه آنست که حق
سبحانه و تعالی فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله چنانکه ظاهر تفسیر است و پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون در مسجد
خواستی شد بگفتی اللهم صل علی محمد وسلم اللهم اغفر لی ذنوبی وافتح لی ابواب فضلک
رحمت و فضل امر دو است که بوقت در آمدن و بیرون آمدن با مطلوب مناسب است و چون نماز
صبح بگذاردی بر مصلی بنشستی و بذکر و دعا مشغول بودی تا آفتاب بر آمدی و قدری که وقت
از افق بلند شدی آنگاه دو رکعت بگذاردی و این اقل است و اکثر زیاده بر آن بگذاردی و فضل
بودی که آن را [illegible] و این دو رکعت است در فضل این نماز بسیار زیاده حدیث وارد شده
که این عمل برابر یک حج و یک عمره است تمام تمام و بعضی علما این را از سنن مؤکده شمرده اند و بعد

نور او اجعل من امامی
از شر

که در این وقت بغیر ذکر و دعا و امر خیر تکلم نکند و در غایت خضوع و خشوع و تفکر و تدبر معانی
بود و در گذارد و سر گفتن نیز موصوف باشد و مشایخ گفته‌اند قدس الله اسرارهم که عمل را اجزاء
در آخر وقت و جزای این عمل انتقال است در نورانیت قلب و صفای باطن و انشراح صدر که بر آن
مترتب میگردد و بود در بعضی اوقات بذوق و وجدان چنان یافته شد که هیچ آنکه آفتاب عالم
طلوع کرد همیشه بسیط زمین منور میگرداند نور ایمان و معرفت اندرون … نور ده
آید و ارض وجود او را منور میگرداند و اکرم … باشد تام و اکمل است و بنظام … خدمت
و سنت اوفق و مشایخ طریقت گفته‌اند که اگر کسی را بالجمله تشویش وقت باشد در خلق در آید
در آنجا مشغول کرده و تحقیق آنست که آنچه در حدیث آمده است که هر که بگذارد نماز فجر و بنشیند
در مصلای خود بذکر حق مشغول و دعا و استغفار کند و اوراد ما لا بد که گوید اللهم اغفر لنا اللهم
… است که مجاوریت در مصلی اکرده و جزای ذکر و شغل و حضور
قلب باقی است و حاصل … قدر الاخلاص و الحضور و استقبال القبله قد
وقت بعد از … و صوب است حق که گفته‌اند که اگر جای غلط کند بجانب قبله و سر روی قبل
برگرداند برای دفع خواب و در صبحگاه می‌گفت اللهم بک اصبحنا و بک امسینا و بک نحیا و بک نموت
والیک النشور اصبحنا و اصبح الملک لله والحمد لله لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و
له الحمد وهو علی کل شیء قدیر رب اسألک خیر ما فی هذا الیوم و خیر ما بعده و اعوذ بک من شر ما فی
هذا الیوم و شر ما بعده رب اعوذ بک من الکسل و سوء الکبر رب اعوذ بک من عذاب النار و عذاب
القبر و در شب همچنین گفتی اللهم بک امسینا و بک اصبحنا و بک نحیا و بک نموت و الیک المصیر امسینا
و امسی الملک لله تا باخر و لیکن بجای هذا الیوم هذه اللیله و بجای ما بعده ما بعدها گفتی
و ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت یا رسول الله مرا امر فرمای بکلماتی که در صباح و مسا بگویم گفت بگو
اللهم فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة رب کل شیء و ملیکه اشهد ان لا اله الا انت
اعوذ بک من شر نفسی و من شر الشیطان و شرکه این کلمات را در وقت … روایت کرده‌اند …
و سکون … در دفع … مصایب و حصایل
و یکی … من … امور … علی نفسی سوء او اجره الی مسلم
را در صباح و مسا وقت خفتن بگوید … هر بنده که در صباح و مسا هر روز و هر شب این
بگوید هیچ چیز گزند نرسد بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء وهو السمیع العلیم

آورده‌اند

آورده‌اند که ابان بن عثمان رضی الله عنه را بیماری فالج رسید و آن بزرگوار خود بر این روایت کرده بود
… نگاه میکرد … بطریق تعجب و انکار یعنی اگر حدیث
صحیح است و خاصیت وی این که هر که آن را بخواند هیچ گزند بوی نرسد این بیماری که فالج است چیست
گفت این چه نگاه میکنی حدیث همچنان است که گفتم و روایت کرده‌ام و لیکن امروز … خواندن آن …
تا آنچه حکم و تقدیر الهی است بامضا رسد و بعضی نیز سه مرتبه در صباح و مسا بگوید رضیت بالله ربا
و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا حق تعالی بر آن شد که بر فضل خود او را راضی گرداند یعنی چندان نعمت
عطا کند که بنده راضی گردد و هیچ … در دل وی نماند … مقامات … اعلی
سلوک است … که مصنف گفته حق … بر فضل وی تمام … است … اثبات حق که رحمت
سبحانه یعنی تفضل و کرم او شکر بر خود لازم گرداند و الا هیچ چیز بر وی لازم و واجب
نبود و هیچ بنده را بر وی حقی نیست و بعضی علما منع کرده‌اند که در دعا گوید اللهم بحق فلان
اما اصح آنست که ممنوع نیست از آن جهت که … اللهم بحق السائلین علیک
و بحق ممشای هذا و غیر ذلک … گفته شد … بفضل
کرم خود بر خود برای بندگان لازم کرده …
… نیست … بتفضل … کرم خود بر خود لازم کرده
و این حقیقت وجوب نیست بلکه فضل و کرم اوست … هر کس که در صباح و مسا بگوید اللهم
اصبحت اشهدک و اشهد حملة عرشک و ملائکتک و جمیع خلقک انک انت الله الذی لا اله الا
انت و ان محمدا عبدک و رسولک هر کس یکبار بگوید ربع وی از آتش آزاد شود و اگر دو بار بگوید نصف وی
از آتش آزاد شود و اگر سه بار بگوید سه ربع وی از آتش آزاد شود و اگر چهار بار بگوید تمام وی از
آتش آزاد شود و هر که در صباح بگوید اللهم ما اصبح بی من نعمة او باحد من خلقک فمنک وحدک لا شریک لک فلک
الحمد و لک الشکر شکر امروز گذارده باشد و اگر در شب گوید اللهم ما امسی … تا آخر شکر آن شب گذارده
باشد و پیوسته در صباح و مسا حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم این دعا خواندی اللهم انی اسألک
العافیة فی الدنیا والآخرة اللهم انی اسألک العفو والعافیة فی دینی و دنیای و اهلی و مالی اللهم استر
عوراتی و آمن روعاتی اللهم احفظنی من بین یدی و من خلفی و عن یمینی و عن شمالی و من فوقی و اعوذ
بعظمتک ان اغتال من تحتی اصبحنا و اصبح الملک لله رب العالمین اللهم انی اسألک خیر هذا الیوم فتحه و نصره
و نوره و برکته و هداه و اعوذ بک من شر ما فیه و شر ما بعده و چون شب همچنان گفتی امسینا و امسی الملک

فضل و جود و کرم وی بر وی لازم کرده

الله الی آخره ولیکن بجای هذا الیوم هذه اللیلة وبجای تتذکر هانیت وانحضرت النبی صلی الله
علیه وسلم آنحضرت تعلیم میکرد او را که در وقت صباح بگوید سبحان الله وبحمده ولا حول ولا
قوة الا بالله ما شاء الله کان وما لم یشا لم یکن اعلم ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط
بکل شیء علما وگفت هر که این را در صباح بگوید محفوظ باشد تا شب شود وهر که
شام بگوید در محفظ حق باشد تا روز شود یکی از صحابه را گفت ابو داود از ابی سعید خدری
رضی الله عنه آورده که گفت مردی در حضرت رسالت آمد وگفت یا رسول الله لازم افتاده مرا
هموم ودیون بسیار حضرت فرمود که آیا ترا نیاموزم کلامی که چون آن را بگوئی حق جل شانه اندوه
ترا ببرد ودین ترا ادا کند گفت بلی یا رسول الله بیاموز آن کلام را فرمود چون
بامداد وشب کنی بگوی اللهم انی اعوذ بک من الهم والحزن واعوذ بک من العجز والکسل واعوذ بک
من الجبن والبخل واعوذ بک من غلبة الدین وقهر الرجال آن مرد گفت این دعا را خواندم بامداد وشبانگاه
اندوه مرا ببرد ودین مرا ادا کرد وفرمود هر که در بامداد وشب این کلمات بگوید حق تعالی
کفایت کند او را اندوه دنیا وآخرت واین کلمات اینست اللهم اصبح منک فی نعمة وعافیة وستر
فاتمم علی نعمتک وعافیتک وسترک فی الدنیا والآخرة وشخصی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم
آمد وگفت یا رسول الله آفتها بسیار بمن میرسد فرمود که چون صباح شود بگو بسم الله علی
نفسی واهلی ومالی که آفتی بتو نرسد ونعتی که بفاطمه رضی الله عنها گفت آن حضرت که ترا چه مانع است
از آنکه چون بامداد کنی وچون شب کنی بگوئی یا حی یا قیوم بک استغیث فاصلح لی شانی کله ولا تکلنی
الی نفسی طرفة عین وفرمود که هر که هر صباح وهر شام هفت بار بگوید حسبی الله لا اله الا هو
علیه توکلت وهو رب العرش العظیم حق جل شانه هموم دنیا وآخرت وی کفایت کند این دعای
عظیم است بعضی از مشایخ سلسله قدس الله اسرارهم گفته اند که اگر یکی باشد
که او را هیچ وردی نباشد بجز این یک کلمه ورد کافیست وآنحضرت صلی الله علیه وسلم مامور است
که این را بگوید بنص قرآن که فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت الآیه وخوانده
این دعا را از مشایخ بسیار آمده واز ابی الدرداء رضی الله عنه آمده که گفت هیچ بلائی بوی نرسد هفت
بار است هر که در اول روز این دعا را بگوید هیچ مصیبتی بوی نرسد تا شب شود اللهم انت ربی لا
اله الا انت علیک توکلت وانت رب العرش الکریم ما شاء الله کان وما لم یشا لم یکن لا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم اعلم ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء علما اللهم انی اعوذ بک

قال اسمعیل رحمه الله یکی از دختران خود را
گفت در حدیث ابی داود بعض ازین مع
که مروی است از بعض بنات ۱۲

واگر در اول شب گوید هیچ مصیبتی
بوی نرسد تا روز شود وزیرا
ایضا ۱۲

من شر نفسی ومن شر کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم گویند ابو الدرداء رضی الله عنه
منزل که نزدیک بود در آن خانه آتش سوخت گفتند خانه تو سوخت گفت نسوخت که در آن کلمات از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم شنیده ام آنجا کسی حق بجا نرساند خانه نسوخته ام حون مددی بناطر او خانه وی
وخانه وی سالم ماند ومیفرمود که بهترین استغفار اینست که بنده بگوید اللهم انت ربی لا اله
الا انت خلقتنی وانا عبدک وانا علی عهدک ووعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت
ابوء لک بنعمتک علی وابوء بذنبی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت هر که در صباح بگوید از روی یقین
ودر آن روز بمیرد در بهشت رود وهر که در شام بگوید از روی یقین ودر آن شب بمیرد در بهشت
رود وحمعی دانسته اند که مردم بهشت روند در بهشت روند در بهشت روند اگر چه موقوف سوال
دارند یا معنی آن بود که ایشان بهشت روند چنانکه در لفظ بخاری آمده من قالها فهو من اهل الجنة
میفرمود هر که در صباح وشام بگوید صد بار سبحان الله وبحمده در روز قیامت کسی حاضر نشود
بعمل فاضلتر از عمل وی مگر کسی که زیاده از وی گفته باشد تصریح چنانچه در صحیح مسلم از ابی هریره
رضی الله عنه آمده اینست که زیاده هیچ یکی بیرون قیامت بعمل فاضلتر از عمل وی آورده مگر کسی که
گفته است مثل آنچه وی گفته یا زیاده کرده مراد درین جا دوانستکه الا بکسی که مثل وی گفته یا
عملی فاضلتر از عمل وی چگونه بود مثل وی که بود مگر بصورت زیاده در سبک می آید جواب آنکه
درینجا منقطع است تقدیر کلام نیاید هیچ یکی بعمل فاضلتر از عمل وی ولیکن کسی که گفته است مثل
وی گفتن می آید عملی را که مساوی عمل اوست وکسی که زیاده گفتن می آید عملی را که زیاده است بر عمل وی
اشکال دیگر آنکه زیادت برصد یا گفتن چگونه جایز باشد حال آنکه مقرر شده است که زیاده بر عددی
که شارع تعیین کرده است جایز نشود چنانکه گفته اند که از آن در ولیست واگر زیاده کند از قبیل تخطی ان
واعتداء واسراف بود مثل اعداد رکعات وطهارت مثلا اگر در او لجایز نیست ودیگرانه نوار ده
وداخل اعتداء است ودر تسبیحات عدد که در ینجا صحیح بیرون است چنانکه آورده اند که یکی از انبیا
در خواب دید که میخوانند آثار که تسبیح وتحمید وتکبیر گوید بعدد از نمازهای فرض وی بیستبار عدد
دید که میخواندند وسی وسه عدد ببرانده وگفته اند که قول ایشان اتباع ایشان که ما
کسی سی بار گوید تو زیاده برآن مکوئی جواب دیگر از اشکال آنکه تجاوز عدد اقتضاء در جای
بود که عدد مخصوص تعیین یافته باشد وچون شارع اشارت بجواز زیادت بدیع جا کرد پس افضل
قبل تخطی اعد بود که موجب تجاوز واعتداء نصرعود ونیز گفته اند که مراد زیادت بجا اعمال دیگر است

فی بعض النسخ

از حرز کعب که کرده بنقل این تسبیح در کلام مصنف یافت این توجیه یا دیگری این روایه دیگر یافت
والله اکبر و سبزه بود هر که در صباح ده بار بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله
الحمد وهو علی کل شی قدیر او را ده حسنه نوشته شود و ده سیئه محو شود و ده درجه بلند گردد اسیر عرب
میبوبیند و مرتبت این دعا کرده بگفت و ده گناه محو شود و ثواب آزادی ده بنده باشد و دعا
خدای تعالی او را در بهشت خود ... هر که در صباح ... باشد ... ثواب آزاد کردن
صد بنده باشد و او را صد حسنه نوشته شود و صد گناه از وی محو کرده شود و کسی افضل
از عمل وی بیشتر نباشد و در مسند امام احمد حنبل آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم زید بن ثابت
را تعلیم کرده و فرموده که بر این مواظبت نماید و بر این مواظبت نماید در هر صباح لبیک اللهم لبیک و
سعدیک والخیر فی یدیک ومنک والیک اللهم ما قلت من قول او حلفت من حلف او نذرت من نذر
فمشیتک بین یدیه ذلک کله ما شئت کان وما لم تشا لم یکن لا حول ولا قوة الا بک انک علی کل شی
قدیر اللهم ما صلیت من صلوة فعلی من صلیت وما لعنت من لعن فعلی من لعنت انت ولیی فی الدنیا
والآخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین اللهم فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة ذی
الجلال والاکرام فانی اعهد الیک فی هذه الحیوة الدنیا واشهدک وکفی بک شهیدا انی اشهد ان لا اله
الا انت وحدک لا شریک لک لک الملک ولک الحمد وانت علی کل شی قدیر واشهد ان محمدا عبدک
ورسولک واشهد ان وعدک حق ولقاءک حق والساعة آتیة لا ریب فیها وانک تبعث من فی القبور
وانک ان تکلنی الی نفسی تکلنی الی الضعف والعورة والذنب والخطیئة وانی لا اثق الا برحمتک فاغفر لی ذنوبی
کلها انه لا یغفر الذنوب الا انت وتب علی انک انت التواب الرحیم و در صباح میگفت اللهم انی اصبحت
لا استطیع دفع ما اکره ولا املک نفع ما ارجو واصبح الامر بید غیری واصبحت مرتهنا بعملی فلا فقیر
افقر منی اللهم لا تشمت بی عدوی ولا تسؤ بی صدیقی ولا تجعل مصیبتی فی دینی ولا تجعل الدنیا اکبر
همی ولا مبلغ علمی ولا تسلط علی من لا یرحمنی اللهم بک اصبحنا وبک امسینا وبک نحیا وبک نموت والیک
النشور اللهم عالم الغیب والشهادة فاطر السموات والارض رب کل شی وملیکه اشهد ان لا اله
الا انت اعوذ بک من شر نفسی ومن شر الشیطان وشرکه سبحان الله وبحمده لا حول ولا قوة الا بالله
ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن اعلم ان الله علی کل شی قدیر وان الله قد احاط بکل شی علما
فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون وله الحمد فی السموات والارض وعشیا وحین تظهرون یخرج
الحی من المیت ویخرج المیت من الحی ویحیی الارض بعد موتها وکذلک تخرجون اللهم انی اسألک القا

فی الدنیا والآخرة اللهم انی اسألک العفو والعافیة فی دینی ودنیای واهلی ومالی اللهم استر عوراتی
وآمن روعاتی اللهم احفظنی من بین یدی ومن خلفی وعن یمینی وعن شمالی ومن فوقی واعوذ بعظمتک
ان اغتال من تحتی اللهم اصبحت اشهدک واشهد حملة عرشک وملائکتک وجمیع خلقک انک
انت الله لا اله الا انت وحدک لا شریک لک فلک الحمد ولک الشکر اصبحنا واصبح الملک لله رب العالمین
وسه بار میگفت اللهم عافنی فی بدنی اللهم عافنی فی سمعی اللهم عافنی فی بصری و میگفت اللهم رحمتک
ارجو فلا تکلنی الی نفسی طرفة عین واصلح لی شانی کله لا اله الا انت اللهم انی اعوذ بک من جهد
البلاء ودرک الشقاء وسوء القضاء وشماتة الاعداء واعوذ بک من علم لا ینفع ومن قلب لا
یخشع ومن نفس لا تشبع ومن دعوة لا یستجاب لها واعوذ بک من علم لا ینفع ومن قلب لا یخشع
ومن نفس لا تشبع ومن دعوة لا یستجاب لها واعوذ بک من زوال نعمتک وتحول عافیتک
وفجاءة نقمتک وجمیع سخطک اللهم انی اعوذ بک من شر ما عملت ومن شر ما لم اعمل ومن شر ما
علمت ومن شر ما لم اعلم اللهم لک اسلمت وبک آمنت وعلیک توکلت والیک انبت وبک خاصمت
والیک حاکمت فاغفر لی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت انت المقدم وانت المؤخر
لا اله الا انت اللهم انی اعوذ بک من التردی ومن الغرق ومن الحرق والهدم واعوذ بک من ان یتخبطنی
الشیطان عند الموت واعوذ بک من التردی ومن الغرق ومن الحرق والهدم واعوذ بک من ان
اموت فی سبیلک مدبرا واعوذ بک من ان اموت لدیغا واعوذ بکلمات الله التامات من غضبه
وعقابه وشر عباده ومن همزات الشیاطین وان یحضرون اللهم الهمنی رشدی واعذنی من شر نفسی
اعوذ بک من شر نفسی اعوذ بوجه الله العظیم الذی لا شی اعظم منه وبکلمات الله التامات
التی لا یجاوزهن بر ولا فاجر وباسماء الله الحسنی ما علمت منها وما لم اعلم من شر ما خلق وذرأ وبرأ
اللهم اغفر لی جدی وهزلی وخطایای وعمدی وکل ذلک عندی اللهم اصلح لی دینی الذی هو عصمة امری
واصلح لی دنیای التی فیها معاشی واصلح لی آخرتی التی فیها معادی واجعل الحیوة زیادة لی فی کل
خیر واجعل الموت راحة لی من کل شر اللهم انی اسألک الهدی والتقی والعفاف والغنی رب اعنی
ولا تعن علی وانصرنی ولا تنصر علی وامکر لی ولا تمکر علی واهدنی ویسر الهدی لی وانصرنی علی من بغی علی
رب اجعلنی لک شاکرا لک ذاکرا لک رهابا لک مطواعا لک مخبتا الیک اواها منیبا رب تقبل توبتی
واجب دعوتی واغسل حوبتی وثبت حجتی وسدد لسانی واهد قلبی واسلل سخیمة صدری اللهم ما
رزقتنی مما احب فاجعله قوة لی فیما تحب اللهم ما زویت عنی مما احب فاجعله فراغا لی فیما تحب اللهم

اللهم انی اعوذ بک من شر سمعی ومن شر بصری ومن شر لسانی ومن شر قلبی ومن شر منیی

اقسم لنا من خشیتک ما تحول به بیننا وبین معاصیک ومن طاعتک ما تبلغنا به جنتک ومن
الیقین ما تهون به علینا مصیبات الدنیا ومتعنا باسماعنا وابصارنا وقوتنا ما احییتنا و[اجعله]
الوارث منا واجعل ثارنا علی من ظلمنا وانصرنا علی من عادانا ولا تجعل مصیبتنا فی دیننا ولا تجعل
الدنیا اکبر همنا ولا مبلغ علمنا ولا غایة رغبتنا ولا تسلط علینا من لا یرحمنا اللهم بعلمک [الغیب]
وقدرتک علی الخلق احینی ما علمت الحیوة خیرا لی وتوفنی اذا علمت الوفاة خیرا لی واسألک خشیتک فی
الغیب والشهادة واسألک کلمة الحق فی الرضا والغضب واسألک القصد فی الفقر والغنی واسألک
نعیما لا ینفد واسألک قرة عین لا تنقطع واسألک قرة عین لا تنقطع واسألک لذة النظر الی وجهک
والشوق الی لقائک فی غیر ضراء مضرة ولا فتنة مضلة اللهم زینا بزینة الایمان واجعلنا هداة
مهتدین اللهم اجعلنی اعظم شکرک واکثر ذکرک واتبع نصحک واحفظ وصیتک اللهم انی اسألک
الصحة والعفة والامانة وحسن الخلق والرضا بالقدر اللهم طهر قلبی من النفاق وعملی من الریاء
ولسانی من الکذب وعینی من الخیانة فانک تعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور و از ابن عباس
رضی الله عنهما مرویست که تفسیر خائنة الاعین چنین یاد کرده که مثلا مردی در میان جمعی نشسته است
ناگاه جمیله از پیش ایشان بگذشت این مرد بجهت استحیا و شرم داشتن از آن جمع در پای ایشان سر [فرو]
افکند و نگاه بآن زن نکرد چون ایشانرا غافل یافت سر بر آورد و دزدیده نگاه بجانب وی کرد این
خیانت چشم است در نظر حرام اللهم اجعل سریرتی خیرا من علانیتی واجعل علانیتی صالحة اللهم انی اسألک
من صالح ما تؤتی الناس من الاهل والمال والولد غیر الضال ولا المضل اللهم اهدنی وسددنی اللهم [رب]
السموات السبع ورب العرش العظیم ربنا ورب کل شیء فالق الحب والنوی ومنزل التوریة والانجیل و
الفرقان اعوذ بک من شر کل شیء انت آخذ بناصیته اللهم انت الاول فلیس قبلک شیء وانت الآخر
فلیس بعدک شیء وانت الظاهر فلیس فوقک شیء وانت الباطن فلیس دونک شیء اقض عنا الدین [واغننا]
من الفقر یا ارحم الراحمین اللهم رب جبرئیل ومیکائیل واسرافیل فاطر السموات والارض عالم الغیب [والشهادة]
انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون اهدنی لما اختلف فیه من الحق باذنک انک تهدی من تشاء
الی صراط مستقیم و چون اکثر تالیف در درود بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود که هیچ عبادتی بعد از ادای
فرایض و واجبات از صلوة بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم بهتر نیست و وسیله برای حصول قرب و رضای [الهی]
تعالی و حصول سعادت دنیا و آخرت بالاتر از وی نیست و فواید و منافع آن در کتب و در فاتحه کتاب مجملا ازین
در خاتمه کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب که در بیان احوال مدینه مطهره علی ساکنها السلام

[margin: واسألک الرضا بعد القضاء واسألک برد العیش بعد الموت صح]

والتحیه

والتحیه نوشته شده است نقل کرده که مرا بحمد الله بقبول و بعد از وی رساله مفرده تالیف یافته مشتمل
بر فضایل و اعداد و حسنات صلوة که از بعضی مشایخ عظام صادر شده و الحمد لله علی ذلک [کیفیت]
صلوة در دو که از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مرویست باسانید درست و در کتب صحاح [ثبت]
یاد کرده اند از آنجمله یکی اینست اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم
وبارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید والسلام علیک
ورحمة الله وبرکاته دوم کیفیت اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد وعلی اهل بیته کما صلیت علی ابراهیم [و]
وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم صل علینا معهم اللهم بارک علی محمد وعلی اهل بیته کما [بارکت]
علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علینا معهم صلوات الله وصلوة المؤمنین
علی محمد النبی الامی السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و مجموع کیفیات که باسانید صحیح و حسن [ثابت است]
سی و شش است از آنجمله از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مرویست و باقی از اصحاب و تابعین [رضوان]
الله علیهم اجمعین و در افضل کیفیات علما را خلافی است بعضی بر آنند که افضل صیغ صلوة
آنست که در خواندن آن در تشهد صلوة مروی است و معمول به چه صلوة افضل حالات است [و آنست]
که ابراهیم حجت در وی آمده افضل و اکمل بود و بعضی گفته اند که هر چه مشتمل بود بر مبالغه و تاکید [کما]
وکیفا ابلغ و اکمل بود افضل خود و از شیخ محیی الدین نووی رحمه الله درین باب کار بر اقتصار کرده که افضل
آنست که بگوید اللهم صل علی محمد عبدک ورسولک النبی الامی وعلی آل محمد وازواجه وذریته
کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم وبارک علی محمد النبی الامی وعلی آل محمد وذریته وازواجه
کما بارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید این کیفیت جامع مجموع عبارات
است که در احادیث صحیح وارد شده و بعضی گفته اند که اولی و افضل آنست که بهر کدام از صیغ که [وارد]
شده و ماثور است بجا آرد در هر نوبت بر جمع میان آنها احداث صیغه دیگر است که مروی نیست
و ماثور و امام ابراهیم مروزی رحمه الله میگوید افضل آنست که میگوید اللهم صل علی محمد وعلی [آل]
محمد کلما ذکره الذاکرون وکلما سهی عنه الغافلون **فصل** حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم [جامه نو]
جامه نو پوشیدی در اکثر روایات خود چون جامه نو پوشیدی در اکثر روایات چون جامه نو
چنانچه مصنف نیز در باب پوشش آنحضرت گوید این دعا خواندی اللهم لک الحمد انت کسوتنیه
اسألک خیره وخیر ما صنع له واعوذ بک من شره وشر ما صنع له و میفرمود که جامه نو پوشیده
ویگوید الحمد لله الذی کسانی هذا ورزقنیه من غیر حول منی ولا قوة غفر له ما تقدم من ذنبه یعنی آمرزیده [شود]

[margin: صلوات]

شود هر کناهی که پیش از این کرده باشد و در بعضی روایات و ما تأخر نیز آمده یعنی هر کناهی که بعد از این
خواهد کرد و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روایت میکند از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
که کفت هر که جامه نو پوشد و بکوید الحمد لله الذی کسانی ما اواری به عورتی و اتجمل به فی حیاتی
و بعد از آن جامه کهنه را بدرویشی دهد هست در حفظ و پناه و ستر الله حی باشد و عادة
حضرت نبوی صلی الله علیه و سلم آن بود که چون جامه یا عمامه نو پوشید آن را بنام آن تعیین
کردی از ظاهر این عبارت چنان مفهوم میشود که آن جامه را نامی از پیش خود نهادی چنانچه
و در الجامع آنحضرت صلی الله علیه و سلم نامها بود و انجه در احادیث آمده است که چون جامه
نو پوشیدی آن را بنام وی خواندی عمامه یا قمیص یا ردا پس کفتی اللهم لک الحمد انت کسوتنیه اسألک
خیره و در بعضی آمده است که آنحضرت را عمامه بود نام وی سحاب آن دیکر است اما مضمون این حدیث
همین است که او را بنام وی خواندی و پوشیدی و نقلست که بر امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه جامه
دید کفت این جامه نو است یا کهنه کفت نو است البس جدیدا و عش حمیدا و مت شهیدا
بپوش و بسته بمیری و شهید بمیر و نیز آمده است که چون جامه کهنه شود یا پوشیده بکوید تبلی و یخلف الله
یعنی کهنه کنی این جامه را و خدای تعالی بجای آن فصل حضرت نبوی صلی الله علیه و سلم
چون از خانه بر آمدی بکفتی الحمد لله الذی کفانی و آوانی و الحمد لله الذی اطعمنی و سقانی و الحمد لله الذی
من علی فافضل اسألک ان تجیرنی من النار فرموده چون بنده مسلم در خانه خویش در آید بکوید
اللهم انی اسألک خیر المولج و خیر المخرج بسم الله ولجنا و علی الله ربنا توکلنا پس بکوید و بعد از آن
بر اهل بیت خود سلام کند و انس روایت میکند که کفت چون در خانه در آیی بر اهل بیت خود سلام کن
تا برکت باشد بر تو و بر اهل بیت تو و آمده است که اکر در خانه کسی نباشد و خالی بود نیز سلام کوید
باین لفظ السلام علینا و علی عباد الله الصالحین بنیت ملائکه که در آنجا باشند و در وجوه سه کس در ضمان الله اند
در حیات و آخرت حق تعالی یکی آنکه بنیت جهاد و غزا از خانه بیرون آید ضمان حق است با
او را وفات کند و در بهشت برد یا بسلامت با اجر و غنیمت باز کرداند دوم کسی که برای نماز
مسجد شود ضمان حق است یا وفات یابد و در بهشت رود یا با اجر و غنیمت باز کردد سیوم کسی که در خانه
در آید و سلام بر اهل خویش کند او نیز در امان حق باشد و میفرمود چون شخصی در خانه آید و در وقت
دخول و در وقت طعام حق تعالی را یاد کند شیطان کوید بیاران خود که مارا درینجا نه جای
خفتن است و نه جای طعام خوردن و اکر در آید و در وقت در آمدن یاد حق نکند شیطان کوید جای

خشن

خفتن یافتم و چون در وقت طعام یاد حق نکند شیطان کوید جای خفتن و طعام هر دو یافتم
فصل حضرت نبوی صلی الله علیه و سلم چون در آبخانه خواستی که در آید کفتی اللهم انی اعوذ بک
من الخبث و الخبائث و امیر المؤمنین کفته که آن خبث بضم با جمع خبیث یعنی ذکور جن و بضم خا و سکون
با نیز خوانده اند بمعنی خباثت یا شر یا مکروه و وجه اول اقوی است از روی روایت
و الخبائث بروی کر جمع خبیثه است یعنی اناث ایشان و ابا محمد حمیدی بکر آمده که با
شود یکی از ایشان چون در آنجا خواهد شد که بکوید اللهم انی اعوذ بک من الرجس النجس الخبیث المخبث
من الشیطان الرجیم و یکی آنکه مخبث بسکون با از اغتسته و نیز با آمده چنانکه در امثال
آمده مثل کتب و کتب و خلق و خلق و در حدیث ترمذی آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه
و سلم که پرده میان چشم جن و عورات مردم بنی آدم آنست که چون خواهد که در آید در آبخانه بکوید
بسم الله و در حالت بول یکی بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم سلام کرد جواب نداد و فرمود که
بنده را باید ...
با قبله نکند و این حرام است نزد امام ابو حنیفه مطلقا خواه در عمارت خواه در صحرا و نزد احمد
نیز همچنین شافعی و ... نزد ابن العربی انما کلی و ابن حزم از ظاهریه نیز همین است و قد
شافعی و مالک در صحرا نه در عمارات و امام ابو حنیفه و احمد نیز این فرق روایت کرده اند و وجه
وی نیز آنست که در عمارات دیوار پرده است میان وی و کعبه بنا کردن در صحرا نیز که بیابان حایل
بلکه آفتاب که استقبال و استدبار در بنیان عرفا بعضی اهل بدعت
ما را آنها ظاهر است و صالح نیست برای قبله بودن بخلاف صحرا و شاید که این وجه تفصیل
که طیبی کفته که صحرا خالی نیست از مصلی از انس و جن پس اکر استقبال کند قبله را یا استدبار کند
آن را شاید که نقل یکی از این مصلیان بر عورت او افتد و این معنی مامون است در بنیان و از بعضی احادیث
نیز جواز آن در بنیان معلوم میکردد چنانچه در صحیحین از ابن عمر آمده که کفت بر آمدم من بالای خانه
حفصه را برای کاری پس دیدم آنحضرت را که قضای حاجت میکرد پشت بجانب قبله و روی بشام
آورده که وی نیز شاید از لحاظ استقبال قبله بیت المقدس و پشت ... و کفته اند یا یا
آیا نیست که نهی کرده شده است از این کفت نهی از آن در صحرا که فضا است و چون چیزی باشد
میان تو و قبله که ستر کند ترا لا باس از اینجا معلوم شد که ستر و حایل بودن دیوار نیز حکم بنیان
دارد و وجه اول انفع که در قضاء حاجت در صحرا کفته شده در وی جای است و احتیاط آنکه

مطلقا حرام گویند است که در لفظ حدیث حرمت مطلق است و در حدیث اباحت بصحت نرسیده و اگر
چون صحیح و محرم معارض آید ترجیح محرم راست و قومی جایز دارند استدبار را نه استقبال تمسک کنند
بحدیث ابن عمر و بعضی مطلقا مباح گویند و این قول داود ظاهری و عروه و ربیعه است و نیز گویند
و گویند که چون احادیث تعارض کرده رجوع باصل کنیم که اباحت است و شک نیست که قول امام ابو حنیفه
و اتباع وی که منع است احوط و اولی است و مصنف نیز ترجیح آن کرده بقول اخیر که گفت و این حدیث را
جماعتی از صحابه مثل عمر بن الخطاب و ابی ایوب انصاری و سلمان فارسی و سراقه بن مالک و سهل بن
حنیف و انس بن زید و ابو هریره و معقل اسدی و عبد الله بن الحارث الزبیدی بطرق متعدده
روایت کرده اند و در احادیث نهی از استقبال و استدبار هر دو واقع شده و در بعضی ذکر استقبال فقط
و حدیث رخصت که عایشه رضی الله عنها در مسند احمد روایت کرده که نزد پیغمبر صلی الله علیه
و سلم ذکر کردند که جمعی استقبال قبله در حالت بول کراهت میدارند فرمود پیغمبر بر سبیل انکار که آیا چنین
کردند پس فرمود بر سبیل انکار اباحت استقبال مفهوم شد فرمود پس مقعد را روی
بقبله کنید یعنی اگر استقبال مکروه میدارند کنید و استدبار کنید تا ایشان را جواز استدبار نیز معلوم
گشت و مصنف میگوید این حدیث هر چند در مسند احمد است اما امام اهل حدیث بخاری رحمة الله
علیه در آن طعن کرده و کسی از ائمه کبار آن را اثبات نکرده و کلام امام احمد مقتضی اثبات و تحسین
آن نیست و دیگر آنکه منقطع است و مرسل است پوشیده نماند که چون راوی حدیث عایشه
رضی الله عنها بلا واسطه ارسال را معنی داده یا بمعنی مرسل ایشان یعنی منقطع است و منقطع را
بطریق تغلیب است و این نیز اصطلاح است و نیز بعضی از رواتش این حدیث ضعیف اند در
ضبط و اتقان و صحت آن غیر ثابت است و مخالف روایات ثقات و بمثل این حدیث حجت نشاید
و با احادیث دیگر که نص است در نهی استقبال و استدبار معارضه نیاید و چون از آنجا نه بیرون
آمدی گفتی الحمد لله الذی اذهب عنی الاذی و عافانی ظاهر آنست که گفتن این بزبان بود و از اینجا معلوم
شود که ذکر الله بعد از استنجا پیش از آمدن است و صرف حرام نیست و خود ثابت شد که آنحضرت در هیچ
حالت مانع از ذکر الهی نیامدی و اما آنکه در احادیث آمده است که بعد از بول تیمم کرده پس از آن
رد سلام کرد غایت احتیاط و اهتمام بتعظیم ذکر الهی بود که سلام از اسمای الله است و بالجمله
رد سلام هیچ نیست اتباع باید گفتن این دعا بعد از بیرون آمدن از آنجا نه چون مروی است باید گفت
و اگر این را حمل بر تصور این مضمون کنند جایز باشد و بعضی گفته اند نیز صورت وارد و در بعضی روایات

نیز آمده که بعد از بیرون آمدن از آنجا نه غفرانک میگفت اشارت بعذر تقصیری که در ترک ذکر
خدا نمود در این حالت رفت و بعضی از مشایخ گفته اند که وظیفه ذکر در وقت قضای حاجت آنست
که در احتیاج و تدبیر خود و تفویض و توجه بجناب الهی تعالی ببیند و بیندیشد و ذکر در این مقام همین است و الله
اعلم و اذکار وضو در اول کتاب یاد کرده شد و گفته شد که چرا از دعای بعد وضو صحیح نرسیده
فصل در اذکار اذان صحیح آنست که مشروعیت اذان در مدینه است در سنه اولی یا ثانیه و آنکه
گویند در شب اسرا بود هیچ صحتی در این باب بثبوت نرسیده و بر تقدیر ثبوت تاویل شود بعد از آن
چنانچه بعضی گفته اند که اسرا دو بار بود یکی در مدینه بود و یا در شب اسرا اذان شنیده باشد لیکن
مامور نشده باقامت آن بر روی زمین و اینها احتمالات است و صحیح آنست که در مدینه بود چنانچه
در صحیحین از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که گفت چون در مدینه آمدند مسلمانان بمدینه جمع میشدند
برای نماز و قرار نمیدادند وقتی معین برای آنکه ندا کنند برای آن و اعلام نمایند یاد این سخن کردند
روزی در این باب که چه باید کرد بعضی گفتند ناقوسی باید زد مثل ناقوس نصاری و بعضی گفتند
قرنی مثل قرن یهود و در روایتی آمده که بعضی گفتند آتشی برافروزند مثل آتش مجوس پس گفت عمر رضی الله
عنه چرا نمی فرستید مردی را که ندا کند بنماز پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم برخیز ای بلال
و ندا در ده بنماز و میگویند که در این وقت همین ندا بود کیفیت مخصوصه اذان وقت دیگر عبد الله
بن زید انصاری که او از اصحاب اذان گویند خواب دید مردی را که ناقوس در دست دارد گفت ای
بنده خدا این ناقوس را بفروشی گفت چه میکنی این را گفتم بخوانیم بدان بنماز گفت
من ترا بهتر از این چیزی بیاموزم پس بیاموخت وی را اذان چون صبح شد بخدمت آنحضرت آمد و
واقعه را عرض کرد فرمود بدرستی و راستی که این رویای حق است برخیز و القا کن بر بلال که او آوازی
نرم تر و بلندتر دارد و همچنین روایت است که عمر بن الخطاب نیز این واقعه دید و چون آنحضرت شنید
فرمود لله الحمد و گویند که هفت صحابی در یک شب همین واقعه دیگر خواب دیدند و نیز آمده
بعد از آن وحی نیز موافق آن آمد و الله اعلم و در اذان بیشتر فرموده که سامع آنچه شنود
از مؤذن بگوید مگر در حی علی الصلوة و حی علی الفلاح که لا حول و لا قوة الا بالله بگوید
و در بیان جمع میان حوقله و حیعله ثابت شده و در اقتصار بر حیعله و در بعضی احادیث صحیح
واقع شده که بگوید و در ذکر حوقله حیعلتین و ظاهر ترجیح اقتصار بر حیعلات است
بعضی احادیث آمده که بگوید در حیعلتین لا حول و لا قوة الا بالله جمع میان حیعله و حوقله

مرحبا بالذاکر کذا فی بعض شروح الحصن الحصین و آنچه بعضی مردم در حی علی الفلاح گویند ما شاء الله
کان و ما لم یشأ لم یکن نیز صحیح است و در وقت شهادتین و انا و انا نیز آمده و گفته اند که مکرر در حیعلتین
بقصد نماز آمدن اجابت موذن لازم نبود زیرا که چون اجابت فعلی شود با وجود آن اجابت قولی
حاجت نبود دوم آنکه بگوید رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد رسولا و فرموده که این
این قول موجب مغفرت است و در مشکوة از حدیث مسلم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له و ان محمدا عبده و رسوله نیز در اول این کلمات زیاده آورده سیم آنکه صلوات بر رسول صلی الله
علیه و سلم بفرستد بعد از اجابت موذن چهارم آنکه این دعا بخواند اللهم رب هذه الدعوة التامة
والصلوة القائمة آت محمدا الوسیلة والفضیلة وابعثه مقاما محمودا الذی وعدته انک لا تخلف
المیعاد پنجم آنکه دعای برای آخرت و دنیای خویش بکند و در بعضی از روایات مسند امام احمد
که هر که بعد از اذان موذن بگوید اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة النافعة صل علی محمد
و ارض عنه رضی لا سخط بعده باری تعالی دعای وی را اجابت کند و ام سلمه گفت پیغمبر صلی الله علیه
و سلم مرا تعلیم کرد که وقت اذان مغرب بگوید اللهم هذا اقبال لیلک و ادبار نهارک و اصوات دعاتک
فاغفر لی و ابو امامه میگوید حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم چون آواز اذان شنیدی این دعا
بخواندی اللهم رب هذه الدعوة المستجابة لها دعوة الحق و کلمة التقوی توفنی علیها و احینی علیها
واجعلنی من صالحی اهلها یوم القیمة و پیغمبر بود دعا میان بانگ نماز و اقامت مردود نیست گفتند
چه بخواهیم فرمود عافیت بخواهید در دنیا و آخرت تتمه می پرسند که آنحضرت صلی الله علیه
و سلم بنفس نفیس خود اذان گفته یا نه جواب میگویند آری یکبار در سفر وقتی که باران بود و
باران گل و کدا در نماز اصحاب خود بر رواحل کذا عند السهیلی بروایة الترمذی و نووی نیز از
روایت ترمذی به او جزم کرده و بعضی گویند که امر بلال است باذان بطریقه مجاز تقریبه تعالی
احمد در مسند خود همین واقعه فامر بلالا فاذن دیگر اختلاف است میان علما که اذان افضل است
یا امامت قول مختار آنکه هر که بر نفس خود باقامت حقوق امامت اعتماد دارد امامت افضل است
و الا اذان و منشا اختلاف است در جمع میان اذان و امامت نزد بعضی مکروه است و نزد بعضی خلاف
اولی و بعضی گفته اند مستحب است و تصحیح کرده این قول را نووی و صحیح سند به از عمر رضی الله عنه که
گفت اگر اطاقت با خلافت جمع میشد اذان میگفتم من کذا فی فتح الباری و از فعل امام ابو حنیفه نیز جمع
میان هر دو منقول گردیده و اگر قصه اذان حضرت صلی الله علیه و سلم که مذکور شد بعضی درست نباشد

شود

الله اکبر ... در بعض نسخ این کتاب الله اکبر سه بار واقع شده و مشهور و مذکور در کتب و بر السنه دو بار است والله اعلم

شود جمع میان اذان و امامت بکلی ممنوع والله اعلم **فصل** در عشر ذی الحجه آنحضرت بسیار ذکر
و دیگر از امر کرده تهلیل و تکبیر و تحمید در بعضی روایات وارد که پیغمبر صلی الله علیه و سلم تکبیر گفتی
از نماز بامداد روز عرفه تا عصر آخر ایام تشریق بعد از هر فرض گفتی الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله
والله اکبر و لله الحمد و مصنف میگوید اسناد این حدیث ضعیف است پس حجت رسیده اما عمل اهل اسلام
مجموع برین است بدانکه تکبیر تشریق متفق علیه است میان ائمه اربعه و لیکن واجب است نزد امام ابو
حنیفه و صاحبین و ظاهر کلام بعضی اکابر ... که در مذهب امام مالک نیز سنت است
مستحب است نزد شافعی است ولیکن اختلاف است در ابتدا و انتهای آن وقت ابتدا و انتهای آن نزد امام
ابو حنیفه ابتدای آن بعد از فجر عرفه و انتهای آن عصر یوم نحر که مجموع آن هشت نماز بود و نزد امام احمد
و ابو یوسف و محمد و شافعی در قول مختار از فجر عرفه تا عصر آخر ایام تشریق که مجموع آن بیست و سه
نماز باشد و اضافه تکبیر به تشریق برین مذهب ظاهر است و محمول بر حقیقت اعتبار اکثر اما بقول
اول مشکل است زیرا که هیچ از ایام تشریق است تمام و بعضی در توجیه آن گفته اند که تشریق بمعنی
عید است و نماز عید است چنانچه در حدیث آمده لا جمعة و لا تشریق الا فی مصر جامع و در حدیث
دیگر آمده که لا ذبح الا بعد التشریق ای بعد صلوة العید کذا فی شرح الهدایه و صیدلانی از شافعیه گفته
که برین است عمل اهل امصار و نووی گفته که همین است اظهر نزد محققین مجتهدین و در حدیث در روایة
در مذهب حنفیه نیز همین است و نزد امام مالک و قول نزد شافعی از ظهر یوم النحر تا فجر آخر ایام تشریق
که مجموع آن پانزده نماز است برای حجاج و غیر هم زیرا که حجاج ذکر ایشان تلبیه است تا روز نحر و قطع
میکنند تلبیه را با اول رمی که در روز نحر میکنند پس ظهر روز نحر اول نمازی باشد که منقطع میشود در وی
تلبیه و ابتدا میکنند تکبیر و اما انتها بجهت آخر ایام تشریق توجیه میکنند از آنکه این نماز آخر نماز است
که گذارده میشود در منا و غیر حجاج تابع حجاج اند و بقولی از شافعی حجاج را از ظهر نحر تا فجر آخر ایام
تشریق و غیر حجاج را از مغرب لیلة النحر تا صبح دوشنبه عید فطر نیز نزد ایشان تکبیر مسنون است در
کوچها و مساجد و اسواق تا فجر آخر ایام تشریق که هر ده نماز بود و بقولی عشرا قول اولی به روایتی از احمد حجاج
را از ظهر نحر تا آخر ایام تشریق و غیر ایشان تا فجر آخر ایام تشریق و در هدایه میگوید که درین مسئله صحابه
اختلاف داشته اند و قول امیر المومنین علی رضی الله عنه از فجر عرفه تا عصر آخر ایام تشریقات در
شک نیست که احتیاط درین قول است و در قول حق سبحانه و اذکروا الله فی ایام معدودات و تفسیر کرده
اند ایام معدودات را با ایام تشریق و تشریق بمعنی قدید کردن گوشت است در آفتاب و درین ایام

قدید کرده بیشتر لحوم اضاحی را آنچه معهود آنست که در صحیح مسلم و غیر آن آمده که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم فرموده ایام تشریق ایام اکل و شرب و ذکر حق تعالی اند و دارقطنی بطرق متعدده آورده اند که
پیغمبر صلی الله علیه وسلم نماز صبح را روز عرفه بگزارد روی آورد جانب ما و گفت الله اکبر و گفت تکبیر را تا عصر
آخر ایام تشریق کذا اورده الزرکشی و نیز گفته اند که از امام احمد پرسیده شد که بکدام دلیل حکم کردی تا که تکبیر
از نماز فجر روز عرفه است تا آخر ایام تشریق گفت باجماع عمر و علی و ابن عباس و ابن مسعود رضی الله عنهم
اجمعین و قول مصنف اثر هر نماز فریضه تقیید بجماعت اشارت است بآنکه جماعت در وجوب تکبیر شرط نیست چنانچه
قول ابی یوسف و محمد و ائمه دیگر است و نزد امام ابوحنیفه جماعت شرط است و بر منفرد نه و از امام محمد
دو روایت است اصح آنست که شرط جماعت نیست اگرچه ابن مسعود فرموده لیس التکبیر الا علی من صلی بجماعت و از ابن
عمر نیز آورده اند که هر گاه نماز را تنها گزارد تکبیر نگفتی و بعد از نماز نفل تکبیر نبود باتفاق و بعد از نماز عید
نیز نیست و بعد از نماز جمعه هست و بر زنان و مسافران نیز نبود مگر اقتدا کنند بمردان و مقیمان
و در صید و قول است و شرط است که نماز بجماعت در مصر گذارده شود و در قریات نه و اگر امام
فراموش کند بر مقتدی لازم بود که هر این مذهب امام ابوحنیفه است و در مذهب وی یکبار است الله
الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد و نزد شافعی سه بار است و از امام شافعی
منقول است که این مقدار اگر زیادت کند هم مستحسن بود و زیادت اینست الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا
وسبحان الله بکرة واصیلا لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین ولو
کره الکافرون لا اله الا الله وحده صدق وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده لا اله
الا الله والله اکبر و نزد امام مالک همین قدر است الله اکبر الله اکبر و اگر تهلیل و تحمید زیاده کند
حسن است و مذهب امام احمد موافق مذهب امام ابوحنیفه است و یکی از اذکار عشر ذی حجه که در
روز عرفه آمده است قول لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر
با دعاهای دیگر که در باب حج گذشت آنجا مصنف اینجا اعاده نکرده **فصل** حضرت نبوی صلی الله
علیه وسلم چون ماه نو دیدی گفتی اللهم اهله علینا بالامن والایمان والسلامة والاسلام ربی و
ربک الله و گاه گفتی الله اکبر اللهم اهله علینا بالامن والایمان والسلامة والاسلام والتوفیق لما
تحب و ترضی ربنا و ربک الله و در سنن ابی داود از قتاده روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون
ماه نو بدیدی گفتی هلال خیر و رشد آمنت بالذی خلقک آمنت بالذی خلقک الحمد لله الذی ذهب
بشهر کذا و جاء بشهر کذا و در اسناد این حدیث ضعف است اینجا معلوم کرده که بر تقدیر درست

الله اکبر ۲ تشریق ۳

آمنت بالذی خلقک ۳ ۲

هلال ای ادعیه صحیحه اند اما آنکه عادت شریف بر آن بود که در آن تعیین مدته جمعه بدیدن ماه نو چه
در مردم متعارف است معلوم نیست مکرر ماه رمضان و عید و ذی الحجه الناس کرده اند حتی
انها مستحب و مسنون است اما تهنیت و مصافحه بدیدن ماه نو و دریافتن یکدیگر را چنانچه متعارف است
در مردم چیزی نیست اگرچه مصافحه مطلق سنت است و لیکن از جهت خصوص این وقت سنت نبود آری
جز تهنیت بعید آمدن رمضان و عیدین ماثور است و بعضی از علما اشافعیه گفته که تهنیت بعید
و شهور و اعوام مباح است نه سنت و نه بدعت والله اعلم **فصل** حضرت نبوی صلی الله علیه
چون طعام خوردی ابتدا به بسم الله کردی و دیگران را بگفتن آن فرمودی و گفتی چون کسی طعام
خورد باید که بسم الله بگوید اگر فراموش کند در اول باید که آخر یا آنجا که یاد آید بگوید بسم الله فی
اوله و آخره و نزد محققان اهل حدیث تسمیه در اول طعام واجب است چه احادیث امر صریح و صحیح
و سالم از معارضه وارد است و ظاهر امر وجوب است مادام که از معارض خالی باشد و نزد اکثر فقها امر
انجا برای استحباب است و تسمیه در اول طعام واجب نه و همچنین است تحمید بعد از طعام
اما اگر در مجمعی باشند تسمیه یکی از ایشان مجزی و کافی است از تسمیه دیگران ابا نص امام نووی
مجزی است و حاجت نیست که هر یک بسم الله گویند یکی که گفت فعل است گویا که مقصود ایشان است
که بسم الله باید که بر طعام مذکور شود و تا برکت و فوز حاصل شود و یکی بس گوید باشد
یا بعضی اما حدیث حذیفه موافق این نیست چه وی روایت میکند که گفت ما حضرنا مع النبی
صلی الله علیه وسلم طعاما لم یضع احدنا یده حتی یبدا رسول الله صلی الله علیه وسلم فیضع یده و انا حضرنا معه مرة طعاما
نهاده بود و ما نیز با وی نشسته بودیم دست نهاده بودیم جاریه که گویا او را کسی میراند آمد و دست برد که
کسی او را برانده بر طعام نهد دست بگرفت آنحضرت دست وی را پس اعرابی آمد بر طعام
فی الطعام پس خواست آنکه نهد دست خود را در طعام فاخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم بیده
صلی الله علیه وسلم بیده دست آن کنیزک را بطعام رسانید و گفت ثم جاء اعرابی کانما یدفع فاخذ
نشان او بیعنی همچنان چه و بعضی روایات است که نام خدا بر وی نیز خواسته کرد دست در طعام
فاخذ بیده یعنی گرفت آنحضرت دست او را پس فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
ان الشیطان یستحل الطعام بدرستی که شیطان حلال میکرداند طعام را برای خود یعنی قادر میگردد
و از آن خوردن میتواند طعام را ان لا یذکر اسم الله علیه از جهت آنکه نام خدا بر وی برده نشود بر آن و آنرا
جاء بهذه الجاریة بدرستی که شیطان آورده این دختر را لیستحل بها تا حلال سازد طعام را برای خود

ببب وی فاخذت بیدها پس گرفتم دست او را و انجاء بهذه الاعرابی پس آورد شیطان این اعرابی را
لیستحل به فاخذت بیده پس گرفتم دست وی را والذی
نفسی بیده سوگند آن خدای که بقای ذات من در دست قدرت اوست ان یده لفی یدی مع یدیها
بدرستی که دست شیطان در دست آن جاریه و اعرابی در دست منست که گرفته ام هر دو را ثم ذکر اسم الله
آنجا ثم ذکر اسم الله واکل پس یاد کرد آنحضرت نام خدا را و بخورد و در سنن ترمذی از آنحضرت عائشه
رضی الله عنها موافق این حدیث حذیفه آمده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با شش نفر از اصحاب
طعام میخورد ناگاه یک اعرابی در آمد و آن طعام را بجمیع بدو لقمه بخورد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود
که این اعرابی اگر بسم الله گفتی این طعام شما را کافی بودی و محقق است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم و جماعت
بسم الله گفته بودند پس اگر تسمیه یکی کافی بودی از تسمیه باقی محتاج بتسمیه اعرابی نشدندی دیگر
میرسد کسی را که بگوید که در ابتدای طعام اگر یکی از جماعه که مجتمع باشند بر طعام تسمیه کند کافی بود
اما اگر در اثنای طعام یکی در آید و شریک گردد چون تسمیه ابتدای طعام او نگفته است اورا تسمیه باید کرد و قضیه
این دو حدیث از این قبیل است یا آنکه مقصد مصنف بحدیث حذیفه رد عدم کفایه تسمیه یکی از جماعه
مبنی بر آنست که آمدن جاریه و اعرابی و دست دراز نمودن ایشان در طعام در اثنای اکل بود تا گوید که
پیغمبر صلی الله علیه وسلم و جماعت گفته بودند اولا و الحدیث که مصنف آنرا نقل کرده ظاهر
شود که آمدن ایشان در اول طعام بود که هنوز آنحضرت و صحابه ابتدا نکرده بودند و دست در طعام
نبرده چنانکه در مشکوة آورده که گفت حذیفه بودیم ما که چون طعام میخوردیم با پیغمبر صلی الله
علیه وسلم طعامی را نمی نهادیم دستها خود را در طعام تا ابتدا میکرد رسول خدا صلی الله علیه
وسلم و می نهاد دست مبارک خود را و ما حاضر شدیم با آنحضرت یکبار طعامی را پس آمد
جاریه گویا که میراند او را بر طعام پس دست نهادن گرفت در طعام الحدیث یعنی هنوز ابتدا بطعام
نکرده موقوف بابتداء آنحضرت ایستاده بودیم که آمد جاریه و همچنین ظاهر از حدیث که گفت ثم سمی
واکل و این معنی نزد تامل صادق ظاهر است فافهم والله اعلم و در حدیثی ضعیف وارد که من نسی
ان یسمی علی طعامه کسی که فراموش کند تسمیه را و در بعض نسخ ان یصلی واقع شده بمعنی دعا
خواندن را یعنی بسم الله گفتن را بر طعام خود فلیقرأ قل هو الله احد پس گو که بخواند قل هو الله
اذا فرغ چون فارغ شود یعنی قل هو الله احد بخواند بعد از فراغ از طعام تا تدارک ترک
تسمیه در ابتدای آن میکند و اصح آنست که بگوید بسم الله اوله و آخره چنانکه گذشت و چون از طعام

فارغ شدی گفتی الحمد لله حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه غیر مکفی ولا مودع ولا مستغنی عنه ربنا و گاه گفتی
الحمد لله الذی کفانا و آوانا و میگفت هر که طعام خورد و گوید الحمد لله الذی اطعمنی هذا و رزقنیه من غیر حول منی
ولا قوة آمرزیده شود جمیع گناهان گذشته وی و گاه بعد از طعام گفتی اللهم اطعمت و سقیت و اغنیت
و اقنیت و هدیت و احییت فلك الحمد علی ما اعطیت و گاه میگفت الحمد لله الذی من علینا و هدانا
والذی اشبعنا و اروانا و کل الاحسان آتانا و در حدیث دیگر آمده که فرمود چون یکی از شما طعام خورد
باید که بگوید اللهم بارك لنا فیه و اطعمنا خیرا منه و اگر شیر بیاشامد باید که بگوید اللهم بارك لنا
فیه و زدنا منه یعنی در شیر نگوید اطعمنا خیرا منه گویا بهتر از شیر طعامی دیگر نیست بلکه هم از شیر زیادتی
وی طلبد و از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز همچنین منقول است و چون آب بیاشامیدی بسه
نفس آشامیدی و در هر بار از ظرف جدا کردی و در نفس اول بسم الله و در آخر الحمد لله
گفتی و در بعضی روایات آمده که بعد از خوردن آب این دعا میخواند الحمد لله الذی جعله عذبا
فراتا برحمته ولم یجعله ملحا اجاجا بذنوبنا **تنبیه** معلوم شد که سنت در طعام تسمیه است در
اول و تحمید در آخر و بعضی از مشایخ بعد از بسم الله گویند و ذکر خدا هر چند فضیلت دارد خصوصا
برای کسی که مولع و مشغوف است بدان اما سنت در طعام همان است که گفته شد و نیز در سنت آمده
که آنحضرت در وقت طعام خوردن سخن میگفت و مشغول بذکر مشغول نبودی گویند که اگر کسی
تنها بود سخن اگر گوید بهر تقدیر مشغول بذکر افضل است این سخن نیک است اما سلوک طریق
اتباع و اقتصار بر سنت نیز افضل **فصل** حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم چون در خانه
خود در آمدی گاه گاه فرمودی که هیچ طعامی نزد شما هست و چون حاضر شدی اگر موافق طبیعت یافتی
تناول فرمودی و الا ترک کردی و هرگز هیچ طعام را عیب نکردی و گاه گاه طعام را مدح کردی نیز
مدح اهل شرع و حرص بکوچیده او را و تشنیع و فضیلت آنرا بیان فرمودی و کلام در آن باب فرمودی
همچنین نعم الادام الخل و اطیب الطعام اللحم و اطیب اللحم الظهر و غیر آن و اگر طعام حاضر نشدی
روزه داشتی یعنی من روزه دارم از برای اعتدال نفوس اقتدای اصحاب در اکل و از اینجا معلوم شود
که اظهار صوم در مثل این مقام باکی ندارد هم چنانکه اگر تشنه خصومت کند کسی مر او را بگوید
انی صائم و لیکن در اینجا گفته اند که در اینجا مقصود بگوید برای منع نفس از مکافات خصم و چون عدم
اظهار به جهت ضرر یا حفظ اخلاص است یا ضرور در آنحضرت صلی الله علیه وسلم جاری نبود و لیکن
مشایخ طریقت گفته در مقام تحقیق حال النفس و علاج او وی گویند که اگر کسی اظهار نکند بلکه افطار

[margin: برادر خود] [margin: است] [margin: از عدم]

نماید و بوی شیر دارد بهتر است آخر از اقتضا خواهد کرد و بر سر طعام سخن گفتن و بعد لقمه شکر کردن
جز دعا اول و تحمید در آخر چنانکه سابقاً گفتیم و بر میهمان مکرر طعام عرض کردن بعض بجهت زیادت
طعام و تاکید کردن چنانکه عادت کریمان است چنانکه در حدیث ابو هریره در قصه شرب لبن
فرمود اشرب او بیاشام دیگر فرمود اشرب بیاشام دیگر فرمود اشرب بلا ینهی حتی گفت
تا گفت بحق آنکه ترا براستی فرستاده که دیگر جا نمی یابم و در قصه شرب لبن آمده است که ابوهریره گفت
روزی از گرسنگی بهلاک میبودم هیچکس نبود با من نه پیشه بود ابوبکر گذشت و عمر رضی الله عنه اظهار
حال خود کردم التفات نکرد و متوجه نشد ناگاه کاسه شیر بحضرت رسول صلی الله علیه و سلم
آوردند شاد گشتم که آن کاسه شیر را بمن عطا خواهد فرمود حکم کرد که اصحاب صفه را طلب
دیدم با خود گفتم که جماعه کثیر را از کاسه چه کفایت خواهد کرد کاش بمن دادی تا آسوده شدی
گرسنگی لیکن از امر چاره نبود و شغل نداشت پس بطلب رفتم و اصحاب را طلبیده حاضر آمدند
فرمودند یا اباهریره کاسه را بگردان و بهر یک بده تا همه نوشیدند کاسه را برگرفتم و بیکی
بدادم که هم نوشیدند و هنوز کاسه پر بود پس مرا گفت بخور خوردم دیگر گفت بخور خوردم
دیگر گفت بخور الحدیث و چون در منزل قومی طعام خوردی ایشان را دعا کردی که گفتی اللهم
بارک لهم فیما رزقتهم واغفر لهم وارحمهم و گاه گفتی افطر عندکم الصائمون واکل طعامکم الابرار وصلت علیکم
الملائکة و ابو الهیثم بفتح ها و سکون یا تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و ابن التیهان بفتح تا فوقانیه و کسر یا
تحتانیه مشدده مکرر از انصار بود حضرت نبوی را با جماعتی از اصحاب دعوت کرد چون از طعام فارغ
شدند فرمود که جزا دهید و مکافات کنید وی را گفتند یا رسول الله مکافات وی چیست
گفت هر که در منزل کسی رود و طعام و شراب وی تناول کند وی را دعا کند جزای وی داده است
قصه ابو الهیثم ابن التیهان در صحیح مسلم مفصل آورده که آنحضرت با ابوبکر و عمر بمنزل وی رفت و وی ضیافت
کرد و در وی ذکر دعوت و دعا نیست و ترمذی آورده تمام این از وی آورده این مکرر در هر وقت
باشد والله اعلم و میفرمود چون طعام خورید آنرا گداخته کنید بیاد حق و عبادت یعنی باید که
طعام خورید و بغفلت نخسپید و ذکر و نماز کنید تا شکر این نعمت حق گزارده بود و بعضی طعام
در حق شما نشود که دلهای شما سخت شود بجهت غلبه ابخره طعام و تقریب و خروج بخارات غلیظه و
ظلمت غفلت و گویا در سنت مجرب مکرر شد و قصه طعام خوردن و گفتن کلوا باسم الله ثقة
بالله و توکلا علیه بالحدیث با حدیث فر من المجذوم کما تفر من الاسد معارضه وارد

تطبیق

تطبیق در آن و تحقیق این بحث در آخر فصل با دلایل بیاید انشاء الله تعالی و امر میکرد که بدست راست
طعام خورید بدست چپ مخورید که شیطان بدست چپ میخورد و می آشامد و از ینجا منع آشامیدن بدست
چپ نیز معلوم شد و کسی شکایت کرد پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم از آنکه ما میخوریم
و سیر نمیشویم فرمود متفرق میخورید همه با یکدیگر خورید و یاد حق کنید تا برکت بر شما نازل گردد فصل
در سلام و آداب حضرت نبوی صلی الله علیه و سلم درین باب در حدیث صحیح آمده است که افضل الاسلام
و خیره اطعام الطعام و ان تقرأ السلام علی من عرفت و من لم تعرف یعنی افضل ترین و نیکوترین اسلام
دو چیز است یکی خورانیدن طعام دوم سلام کردن بر جمیع مسلمانان بر آشنا و بیگانه و برابر تا
سخاوت و تواضع که اصل صفات و جمیع خصائل اسلام است و از ینجا معلوم شد که سلام حق
صحبت و دوستی است و ... ظاهر میشود نزد بعضی حق اسلام است و نزد بعضی
صحبت چنانکه در ما سبق اشارت بدان کرده ایم و در صحیح آمده است که چون حق تعالی آدم را بیافرید
گفت برو و بر آن جماعه از ملائکه و بر ایشان سلام کن و بشنو تا ایشان ترا چه جواب میگویند
که آن جواب تحیت تو و تحیت فرزندان تست پس آدم برفت و بر ایشان سلام کرد بلفظ السلام علیکم
ایشان در جواب گفتند السلام علیک و رحمة الله و لفظ رحمة الله زیاده کردند و در سلام
زیادت و رحمة الله احب و احسن است و زیاده بر آن و برکاته آمده و در بعضی روایات و مغفرته
نیز آمده چنانکه بیاید و تقدیم السلام علیک یا عکس هر دو جایز است و پیغمبر صلی الله علیه
و سلم همیشه امر میفرمود بافشای سلام و افشا آنست که آنکه هر کرا ببینی سلام کنی و بشنود
همچنین در رد سلام و سلام هر دو را شامل است و احتمال دارد که مراد بافشا اکثار و تعمیم
آن باشد با آشنا و بیگانه و میفرمود چون سلام را فاش کنید میان شما دوستی پیدا آید و گفت
بهشت نروید تا ایمان نیارید و ایمان نیارید تا یکدیگر را برای خدا دوست دارید و در صحیح بخاری
قال عمار ثلث من جمعهن فقد جمع الایمان الانصاف من نفسک و بذل السلام للعالم والانفاق من الاقتار
این سخن مقتضی مجموع اصول و فروع خیرات است چه انصاف موجب ادای حقوق حق و مخلوق
بر وجه اکمل و انصاف بمعنی لغت نصف بنصف کردن است و چون درین صورت حقوق هر دو جانب
مرعی و ملحوظ است گویا نصفا نصفا قسمت یافت از جهت او و انصاف کننده و بذل السلام مر عموم
خلائق را که مستلزم تواضع و مهربانی و خوش خلقی است و اطعام طعام و انفاق مال از جهت
حاجت و تنگی است خصوصاً از فرقت و درویشی چون بانصاف کردن جمع کرد جامع فروع و اصول

ایمان بود و پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر کودکان و اطفال میگذشت و بر ایشان سلام میکرد و بر جماعت
پیرزنان و دوشیزگان میگذشت و سلام میکرد اگرچه قاعده آنست که خوردان بر بزرگان سلام
کنند چنانکه گفت و پیغمبر فرموده که کوچک بر بزرگ سلام کند و کمتر بر بیشتر و سوار بر پیاده
و جمع قلیل بر جمع کثیر و گفته اند که این ترتیب برای آنست که چون آینده و کس در راه بیند اما
یکی قاعده دیگر وارد آید که وارد اگر سواره باشد یا پیاده قلیل بود یا کثیر و چون مساوی باشند در
صفات هر کدام که ابتدا کند بسلام افضل است و اولی باشد و اگر راجح و مرجوح باشند ابتدا کند بجهت تواضع
اولی بود چنانکه آنحضرت میکرد صلی الله علیه وسلم و پیغمبر فرموده که نزد یکدیگر آمدن اولی ترجیح بجهت ابتدا اگر کسی
کسی پیش دیگری سلام کرد و بر عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم آن بود که چون در آمدی
سلام کردی و چون باز گردیدی سلام کردی و پیغمبر فرموده اذا قعد احدکم فلیسلم و اذا قام فلیسلم خود
و نیست یکی از شما در مجلس باید که سلام کند و چون برخیزد و برود سلام کند فلیست الاولی
باحق من الآخرة پس نیست که تا اول که وقت در آمدن است سزاوارتر بسلام کردن از گذشتن نیست وقت
برخاستن است و جای دیگر فرموده اذا لقی احدکم صاحبه فلیسلم علیه چون ملاقات کند یکی از شما صاحب
خود را باید که سلام کند بر وی فان حالت بینهما شجرة او جدار ثم لقیه فلیسلم علیه ایضا و اگر حائل شود میان
آن دو کس درختی یا دیواری پس ملاقات کند یکی دیگری را باید که سلام کند بر وی که درین ملاقات نیز
بجهت این مقدار مفارقت و مواصلت سلام مستحب بود بجهت جای یاد دهد و درین تکرار اللغزش
در حضر و سفر نیز است بر استحباب سلام و رعایت این آداب و چون در مسجد در آمدی تحیت
مسجد کردی و دو رکعت نماز گذاردی که حکم سلام کردن بر مسجد دارد آنگاه بسلام حاضران کردی
چیز حق الله در مثل این صورت که مسجد است تعظیم و تکریم است که مقدم است بر حق
خلق که باعث ترجیح و تکریم ایشان است و تقدیم حق عباد در جایی است که ایشان محتاجند و آن
حق و جبر مقاصد و مایحتاج ایشان که بدان محتاجند در قصاص و مانند آن و چون بیت در جای
در آمدن سلام کردن است و در آمدن در خانه بر اهل خانه که بیدار باشند
و خفتگان بیدار نشوند و پیغمبر فرموده السلام قبل الکلام و لا تدعوا احدا الی الطعام حتی یسلم
یعنی اول باید که سلام کند بعد از ان کلام و پیش از سلام ابتدا بطعام کردن خوب نیست و نحو
کسی را بطعام پیش از آنکه سلام کند مقصود تعظیم سلام است بر کلام و طعام و اگر سلام بصیغه
یا بلفظ خطاب خواند نیز رعایت کرده باشد دست آید والله اعلم و مصنف میگوید چند

از صحیح هست ما عمل افشوا السلام بر آنست که اول سلام می کنند پس از آن کلام میکنند و بر طعام
میخوانند و این دلیل است بر صحت اصل حدیث و تلافی میکند ضعف اسنادش را و در حدیثی دیگر
وارد است السلام قبل السؤال فمن بداکم بالسؤال قبل السلام فلا تجیبوه یعنی اول باید که سلام
کنند بعد از آن چیزی پرسند و هر که ابتدا بسؤال کند پیش از سلام جوابش ندهید و التفات
نکنید بجهت ترغیب و تحریض بر ابتدا بسلام و در بعضی روایات آمده که هر کس سلام نکردی اذن دادستوری
در آمدن بخانه ندادی و دیگران را نیز منع کردی از اذن دستوری در آمدن و امر کردی که اذن ابتدا
نکردی و پیغمبر فرموده لا تاذنوا لمن لم یبدا بالسلام اذن ندهید هر کسی را که ابتدا نکند بسلام و کلده
بن حنبل گفته که صفوان بن امیه نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرستاد با هدیه و در آمدم بی
از آنکه سلام یا استیذان کنم فرمود ارجع فقل السلام علیکم ادخل این حدیث دلالت میکند
بر وجوب سلام و استیذان نزد دخول یا بجهت تعلیم و ترغیب بر ترک اولی و احسن بود و چون
قوم ... که السلام علیکم
علیکم ... در حدیث ... برادر
کردی و تحمل سلام کردی آنکس که بیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر وی فرستاد و دیگران
کس نیست حتی بانها سلام فرستادی و رسانیدی چنانکه تحمل سلام حق کرد بخدیجه در صحیحین
آمده هر که که گفت جبرئیل پیغمبر را صلی الله علیه وسلم و گفت یا رسول الله این خدیجه است
و برای تو طعام آورده او را از حضرت حق جل شانه و از من سلام رسان و بشارت ده ویرا
در بهشت بخانه از جواهر که در آنجا غوغا و خصومت است و نه تعب و مشقت و بعضی گفته اند
که آنحضرت بر کوه حرا بود و خدیجه برای وی طعام آورده و مفهوم از آن
آنست که این پیش از نبوت بود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جبل حرا بانتظار وحی مشغول
و محتمل که بعد از نبوت بود که گاه گاهی تذکر ایام در وقت حضور و اعتکاف ... در ایام گذشته
جبل میرفت و می نشست و طعام اورا در خدیجه درین زمان بود و ظاهر آنست که طعام آورد
خدیجه بعد از نبوت بود ... که درویش ... بخانه ... که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
درویش بود ... والله اعلم ... که ... عایشه رضی الله عنها گفت ... جبرئیل حاضر است
سلام میرساند عایشه رضی الله عنها گفت و علیه السلام و رحمة الله و برکاته و در حدیث خدیجه رضی الله
عنها جواب سلام حق تعالی نکرده ... معنی ... که ... حدیث آمده است که بعضی

در تشهد صلوة میگفت السلام علی الله و علی فلان و فلان آنحضرت گفت خود الله هو السلام یعنی
خداوند عالم امن و سلامت چه گویید که هر امن و سلامت از اوست و در روایتی که سلام از جبرئیل
نیز آمده و چون بعضی و تبعیت بود اعتنا بدان نکرد یا آنکه رد سلام در آن زمان واجب نشده بود
بعد از آن شد والله اعلم و چون سلام کردی تمام کردی با لفظ و برکاته و زیاده نکند و نیز تحقیق
در آمد گفت السلام علیک پیغمبر صلی الله علیه و سلم جواب داد و فرمود که عشر یعنی ده حسنه برای گوینده
ثابت شد دیگری در آمد و گفت السلام علیک و رحمة الله جواب داد و فرمود که عشرون یعنی بیست
و رحمة الله ده حسنه دیگر ثابت شد دیگری در آمد و گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته جواب
داد و فرمود که ثلثون حسنه روایت ترمذی و ابوداود و بیهقی کرده اند و در روایتی از ابی داود دیگری آمد
و گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته و مغفرته فرمود اربعون یعنی چهل و کذلک یکون الفضائل و محقق
میباشد که شخص افضل باشد از آن ... و اسناد این حدیث ضعیف است و لیکن حدیث
ضعیف در باب فضائل معتبر و معمول است و هر که ابتدا بسلام کرد این شخص مکرم شد و منزه
گشته است و ذکر وی در هر جا ... صیل اوست چنانکه گفت و اگر کسی بر وی
سلام کرد پس اولی افضل از آن بود که ... علی الفور تا ... مکر ... بودی مانند تا زیاد ...
حاجت ... جواب سلام آنچنان کفتی که مسلم شنود و باشارت و ایماء اکتفا نکرد
مگر دست ... در احادیث صحیح ثابت شده که اگر کسی ... سلام کردی باشارت مبارک اشارت
کردی بجواب در احادیث صحاح ... نکشت اشارت بدست و اقوم ... بانگشت ...
والله اعلم و این احادیث ... جمله ... بجواب الراوی ... در صلوة اشارت ...
... صلوة کسی که اشارت کند ... کرده شود ... باید که اعاده
کند تا ... اشارت ... حدیث معارض این حدیث ... و تمسک نمود
ابتدای سلام السلام علیک و رحمة الله ... داشتی که ... علیک السلام و
جری ... گفت نزدیک رسول الله صلی الله علیه و سلم آمدم و گفتم علیک السلام یا رسول الله فرمود
لا تقل علیک السلام فان علیک السلام تحیة الموتی یعنی چه ... شعرا ... اکثر
این صیغه تحیه کنند پس از آنکه ... علیک السلام
بود ولیکن ... احتمال دارد ... تحیه ابتدا علیک السلام ...
و نیز تقدیم لفظ سلام ... احیا ... بادر حیاء من سلام

و عدم مخالفت و وضع و شرعیت سلام برای آنست و تقدیم علیک ... خلاف آنست و در موقع
این ملاحظه مفقود و عادة بعضی مردم چنانکه مصنف گفت نیز بر آن افتاده مرتحیت احیا باشد
مناسب نباشد کذا قالوا و در جواب سلام و علیک السلام مراو گفتن که قبول اسلام مسلم و جواب
بر وی ... افاده میکند بخلاف ترک واو که موهم بعید قبولست کما لا یخفی و بعضی از فقها گفته
که اگر زیادا جواب ... جواب بشنود و فرض ساقط کرد و چه مخالفت است و بیشتر علما گفته
ساقط شود واسطه لا ... میکنند قالوا سلاما قال سلام ... الجمع بلا که
است که برای هلاک قوم لوط آمده بودند بر ابراهیم علیه السلام سلام کردند ... قال علیه
ابراهیم که جواب سلام ایشان گفت ... و گفت ... بطلان اصل علم لا انهم ... لا
اسلامت و نقصان ثواب ... گویند پس ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام چون راضی شد بنقصان
جواب سلام ملائکه علیهم السلام جواب ... بآنکه گفت ... تحیت ابراهیم علی ... احسن
و افضل است از تحیت ملائکه ... معتبر دوام و ثبات بود و تحیت ملائکه
بفعلیه پس این جمله ... نقصان کند ... ابتدا سلام با اهل کتاب ...
رضی الله عنه روایت میکند لا تبدؤا الیهود و النصاری بالسلام ابتدا نکنید یهود و نصاری را بسلام
و اذا لقیتموهم فی طریق فاضطروهم الی اضیقه و چون ملاقات کنید یهود و نصاری را در راهی مضطر
و درمانده سازید ایشان را ... ایشان ... راه بکر ... و در بعضی
حواشی مشکوة نوشته اند ... ایشان را ... طریق ... کنید ...
دو قول است جماعه اسلام ... ابتدا سلام ... و بعضی ... جواب
هم دو قول است ... جواب سلام ایشان واجب است و بعضی میگویند واجب نیست
چنانکه سلام اهل بدعت ... اهل بدعت در اعتقاد ... چنانکه مذاهب باطل
اهل زیغ از فرق اسلامیه و لما ارتکاب بدعت در فعل اگر باطل ... و اصرار ... حکم
دارد و در صحیحین از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود چون سلام
کند یکی از یهود بشما و بگوید السام علیک در جواب وی بگویید و علیک یعنی بشما باد آنچه
مستحق آنید و سام بمعنی موت و هلاک ... از عایشه آمده که در آمدند قومی از یهود بر
حضرت و گفتند السام علیکم و گفتم من بل علیکم السام واللعنة آنحضرت فرمود صلی الله علیه
و سلم یا عایشه ... آنچه ... گفتم آیا

کرایشان چه گفته‌اند و من خود گفتم و علیکم یعنی این دعا باید که بخطاب جمع با ایشان ختم این
قدر بس است و در روایتی از بخاری و علیکم آمده بدون واو عطف و این ظاهر اولی و انسب تا
وی صلی الله علیه و سلم در این دعا لازم باید و بعضی شراح گفته‌اند که معنی عطف اینست که موت مشترک است
میان ما و شما و بعضی گفته‌اند که واو در اینجا برای استیناف است نه عطف و این منع ابتدای سلام بر اهل
کتاب بر تقدیری است که باستقلال بود و بخصوص ایشان رانند اما اگر مجمع بود مخلوط باشند با
مسلمانان ممنوع نیست و در حدیث صحیح ثابت است که جا که انحضرت ... مسلمانان و مشرکان و عبده اوثان
میگذشت و بر ایشان سلام کرد و در حدیثی از سنن ابی داود وارد است که یجزی عن الجماعة اذا مروا
ان یسلم احدهم و یجزی عن الجلوس و بعضی نسخ عن الجلاس و جلوس نیز جمع جالس است چنانچه قعود
جمع قاعد ان یرد احدهم یعنی کفایت میکند از جماعتی چون بگذرند که سلام کند یکی از ایشان و بر
انکس و در کفایت است که هر یک سلام کند و کفایت میکند از نشستگان که بر ایشان سلام کرده است
که یکی از ایشان رد سلام کند و جواب گوید و واجب نیست که هر یک جواب گوید پس معلوم شد که
سلام و وجوب جواب سلام هر سه کفایه است اگر یکی گوید از دیگران ساقط گردد اما یکی از روات
این سعید خزاعی است و جمعی او را تضعیف کرده‌اند و لیکن عمل اهل اسلام بر این است و نهادست
حضرت نبوی صلی الله علیه و سلم آنبود که چون کسی سلام کسی بوی عرض کردی جواب بر مبلغ
که سلام کسی میرسانید و مبلغ عنه انکس که از وی سلام میرسانید دو گردی چنانکه در سنن
ثابت است که شخصی گفت ان ابی یقرئک السلام پدر من ترا سلام میرساند پس فرمود علیک
و علی ابیک السلام بر تو و بر پدر تو سلام و از عادات حضرت نبوی صلی الله علیه و سلم بود که کسی
که از وی منکری عظیم یعنی کار زشت که انکار آن در شرع واجب بود در عادت نستی ظاهر شود
از وی اعراض کند و از سلام و جواب سلام وی را محروم کردانید که دیگران نیز فرمود که با آنکس
سلام نکنید و جواب سلام وی نگوئید چنانچه در آن سه کس که تخلف کرده بودند از غزوه تبوک
امر کرده است بجهت زجر و تادیب و توبیخ ایشان و چون سلام که از اعظم شعائر اهل اسلام است
از عادات شریفه انحضرت و صحابه و مجموع مسلمانان ثابت است و انحق تعالی که فرموده و لا تقولوا لمن القی الیکم
السلام لست مؤمنا ... و در این بلاد هندوستان بغایت مهجور افتاده و اکتفا بر
یعنی بیشتر خم کردن و در این ایام ... اشعار اهل بدعت است و قائم مقام آن شده و در بعضی بلاد
دست بر سر نهادن و انگشت بر زمین نهادن شایع گشته و تکلم بلفظ سلام نزد بعضی جاهلان و از

سوء ادب

سوء ادب و عدم تمیز معدود و در زمره ارباب ولایت و حکام منصب ریاست لازم و متعین
که در افشاء آن سعی بیشتر رسانند و بذل الجهود باقصی الغایه کوشند و در احیای این شعار اعظم
از شعایر دین متلطف نمایند و او را از اعظم قربات و افضل وسایل نجات و اکمل اسباب قرب رب الارباب
شمرند از اینجا معلوم میشود که ... بلاد هندوستان بسبب رسوم و عادات ایشان دیده است
چنانکه ظاهر است در احوال وی نیز نوشته‌اند **فصل** دانسته شد که در صحیح ثابت
شد که سلام پیش از استیذان بود و قاعده و تعلیم یعنی فعل انحضرت همچنین بود و صحابه را
نیز همچنین تعلیم فرموده و امر کرده که قصد و سلام کنید و بعد از آن ... تا اذن او و تسلیم اهل
اهلها و چون ... برای ... سلام است ... مجمل بود و در تفسیر ... تاخیر ... الذین و در دیگر تقدیم
بیان آن کرده و در تفسیر ... تخصیص ... انحضرت ... یکی را ...
را تعلیم است ... بگو که بگوید السلام علیکم ادخل ... در امر ...
سه بار داشت اگر اذن یافتی در در آمد و الا بازگردیدی چنانچه در حدیث ابی سعید خدری آمده که امیر المؤمنین
عمر رضی الله عنه کرد بار ابو موسی اشعری رضی الله عنه ... بیامد ابو موسی ... در آمد و سه بار
سلام داد و جواب نداد پس ابو موسی برگشت و برفت وقت دیگر عمر با ابو موسی گفت چه شد ترا
که نزد ما نیامدی گفت بر در تو آمدم و سه بار سلام دادم جواب ندادند برگشتم و تحقیق فرموده
مرا رسول الله صلی الله علیه و سلم چون استیذان کرد یکی از شما سه بار و اذن داده نشد باید که برگردد
عمر فرمود کواه بیار بر این که این از انحضرت شنیده پس ابو سعید خدری را آورد تا بر آن کواهی داد
اینجا میگویند که کواه طلبیدن عمر رضی الله عنه از ابو موسی از آنجهت نبود که خبر واحد مقبول نیست
خصوصا از مثل ابو موسی که از کبار صحابه است بلکه احتیاط و عبرت تا مردم بر آن جرات نکنند
در انتساب امری بانحضرت ... در دستوریه در خانه قومی ... که در خانه است
که جیست او را برکنند و لا دیت و لا قصاص و فرموده است که اگر او را بگوید کیست در جواب بگوید
منم بلکه باید نام یا کنیت یا لقب خود بگوید که بدان شناسد و تخصیص وی حاصل گردد چنانکه
جابر رضی الله عنه گفت آمدم نزد انحضرت و بکوفتم در را فرمود کیست گفتم انا گفت انا انا گوئی مکروه
آمد او را این لفظ از من اگرچه این لفظ در بعضی اوقات بحسب شناخت آواز افاده تخصیص و تعیین
کند اما چون نزد انحضرت مکروه بود نگوید بهتر و نیز تواند که کراهت وی بجهت عدم استیذان بسلام
باشد و بعضی از صوفیه گویند که مکروه است که آدمی انا گوید بلکه ... انانیت است اما

بحر عمل عموم درست نیست بلکه مخصوص است بآنکه بروجه تکبر و نفسانیت و انانیت بود
چند اند در احادیث وقوع یافته که حصر آن نتوان کرد چنانچه گذشت که حضرت رسول الله صلی الله
علیه و سلم فرمود کیست که امروز عیادت مریض کرده باشد ابوبکر گفت رضی الله عنه انا الحدیث بلکه
از صحابه در مقام تفاخر و اظهار فضل نیز واقع شده بجهت غرض صحیح چنانکه معلوم است و گاه رخصت
این جواب آن بود که مطابق سوال و مفید مقصود بنا بود بحسب تحقیق کما لا یخفی بر هریره رضی الله عنه
در سنن ابی داود روایت کرده است که رسول الرجل الی الرجل اذنه و فی لفظ اذا دعی احدکم الی الطعام
چون خوانده شود یکی از شما بسوی طعامی پس بیاید مع الرسول پس آمدن با رسول اعلام است کلام
آمدن او با همراه رسول اذن است او را و احتیاج باستیذان نیست هرگاه در محل اجتماع الخوض حتی
و خلوت داشتن شخصی یا تعیین نمود کسی برده باشد یا کسی با اذن در درون کند چنانکه دور
در بستانی که بر سر او نشسته بود در آمد ابوموسی اشعری رضی الله عنه و دربانی فرمود تا هیچکس را
نه از دون کنند پس ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیامد و در بزد ابوموسی گفت باش تا خبر کنم خبر کرد حکم
شد طلب و بشارت ده او را بجنت بعد از آن عمر فاروق آمد چون خبر وی رسید فرمود طلب او
و بشارت ده بجنت پس از آن عثمان بن عفان آمد فرمود طلب او و بشارت ده بجنت و بر بلایی که
بوی رسد و با بعضی اصحاب فرموده بود که اگر نهانی که در سه کس توهم اند در آی ترا اذن است
و با ابن مسعود رضی الله عنه فرمود اذن تو آنست که حجاب بر خانه بر داری و بدانی که من در خانه ام
اگر چه با کسی آهسته سخن گویم تا آنکه نهی کنم از آن باید دانست که اذن آمده و دروده از آنکه مردی بحضرت رسالت آمد
صلی الله علیه و سلم و گفت آیا استیذان بر مادر خود نیز بکنم فرمود نعم گفت من با او در یک خانه ام
فرمود استیذان کن گفت من خادم اویم فرمود استیذان کن آیا میخواهی که او را برهنه بینی **فصل** چون
حضرت نبوی صلی الله علیه و سلم عطسه آمدی دست مبارک یا جامه را بر دهن نهادی و آواز
عطسه را فرو خوابانیدی چنانچه در روایت ترمذی و ابی داود آمده است که روی خود پوشیدی یا جامه
و آواز عطسه را پست کردی و امر فرموده تا و بعضی فرمان بافراط عطسه که از شیطان است قیاس
عطسه را دوست میدارد و تثاوب را که آهسته مکروه میدارد زیرا که عطسه سبب خفت دماغ و
صفای قوی ادراک است پس باعث میشود صاحبش را بحضور و طاعت و گفته اند که علامت صحت و قوت
مزاج است زیرا که موادی از جانب معده بجانب دماغ میرود و اگر دماغ صحت و قوت دارد آنرا منع
میکند بعطسه و قبول نمیکند و چون ضعیف بود نتواند منع آن نماید عطسه نیاید که منع آن کند

تثاوب باشد که میگیرد از امتلاء و ثقل نفس و کدورت حواس و موجب غفلت و کسالت و سوء فهم است
و مانع است آدمی را از نشاط در طاعت پس شیطان بآن خوش کرد و میفرمود چون یکی از شما عطسه
کند حمد خدای گوید و اجب و حق است بر هر مسلمانی که حمد وی را بشنود که بگوید یرحمک الله و اما
تثاوب از شیطان است چون کسی را تثاوب آید باید که آنرا دفع کند چندانکه تواند زیرا که یکی از
چون تثاوب کند بخندد شیطان بر وی و در روایتی دیگر است که تثاوب از افراط کند شیطان در وی رود الحدیث
و در روایت مسلم آمده که چون بگوید یکی از شما ها ها می‌خندد شیطان از وی و در صحیح مسلم است
تثاوب کند یکی از شما باید که بنهد دست خود را بر دهن خود زیرا که در آید در وی شیطان و در صحیح
که چون یکی از شما عطسه کند باید که بگوید الحمد لله و باید که برادر مسلمان که حاضر باشد بشنود باید
بگوید او را یرحمک الله و عاطس در جواب وی بگوید یهدیکم الله و یصلح بالکم و تخصیص برادر بحضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم عطسه آمد او را یرحمک الله گفت و دیگری را عطسه آمد او را یرحمک الله نگفت
آن شخص گفت یا رسول الله فلان را تشمیت کردی و مرا یرحمک الله نگفتی فرمود او حمد حق گفت
و تو نگفتی رواه البخاری و مسلم و تشمیت تحقیق شده و دعا است که عطسه را است بعد از آنکه
و تشمیت عاطس جواب گفتن او را یرحمک الله گویا که عطسه زده و صحیح یافت پس از شماتت اعدا
و دعا است بر آنکه صیغه تفعیل برای ازاله است کذا قیل و در صحیح مسلم آمده که چون عاطس حمد خدای
نگوید او را یرحمک الله مگویید و در صحیح مسلم آمده که حق مسلمان بر مسلمان شش است چون ملاقات شود سلام
کند و چون دعوت کند اجابت نماید و چون طلب نصیحت نماید نصیحت کند و چون عطسه کند حمد
گوید او را تشمیت کند و چون بیمار شود عیادت کند و چون بمیرد جنازه او را تشییع کند
یرحمک الله گوید و حمد بر وی بجا آرد و در این حدیث در باب عیادت و بعضی گفته اند است دلالت دارد
بر آنکه عیادت از حقوق اسلام است از حقوق صحبت و دوستی ابی داود آمده است که چون عاطس
احدکم فلیقل چون عطسه زند یکی از شما باید که بگوید الحمد لله علی کل حال و بعضی گفته اند
گفتن الحمد لله رب العالمین بهتر است چه از نقص و تکمیل قیاس آنرا مستحب است و تمام
و لیقل اخوه او صاحبه باید که بگوید برادر او یا صاحب او یرحمک الله و اگر نشنود تحمید را تشمیت لازم نیست
و یقول هو و بگوید وی یعنی عاطس یهدیکم الله و یصلح بالکم و ظاهر حدیث دلالت دارد بر آنکه
بر هر کسی که تحمید عاطس بشنود تشمیت لازم است و بعضی گفته اند که تشمیت از آن کفایه است
است و این ظاهر است و نزد بعضی سنت است علی الکفایه و کفتن یکی از حاضران کافی است کما قال

کوید داد او یرحمک الله کوید
و اگر حمد نکند ام

وانی شعار در بلاد هندوستان بلکه بعضی بلاد دیگر هم بغایت مشهور است و ایشان بآن نکته مکر خود
صلحا و شعار سنت نبوی صلی الله علیه وسلم و اتباع عموم خلایق از معروف دانند و همین دانسته اند
و نسأل الله تعالی السلامة و در سنن ابی داود است و در جامع ترمذی نیز آمده است که شخصی
نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم عطسه زد و گفت السلام علیکم پیغمبر صلی الله علیه وسلم علیک و علی
امک سلام بر تو و بر مادر تو سلام و فرمود اذا عطس احدکم فلیحمد الله چون عطسه کند یکی
از شما باید الحمد گوید یعنی خدا را ولیقل من عنده و باید که بگوید کسی که نزد اوست یرحمک الله و لیرد یعنی
علیهم و باید که باز بگوید عاطس در جواب آنکس که گفت یرحمک الله یغفر الله لنا ولکم و از ذکر
در جواب وی علیک و علی امک دانسته میشود که گفتن سلام در محل بی موقع است چنانکه
کسی در وقت ادای سلام بر تو سلام و بر مادر تو کند و مع آنکه تذکره کرده است با کمال ادب
و کسانی که ترک شیوه ادب [illegible] نموده و کار بما نمود از ادب [illegible] ترکیب کرده و تنبیه است بر
حماقت او بجهت رعایت صحبت او در دین [illegible] نظر ما و [illegible] از آفات
بعضی شروح تقدیر علیک و علی امک بجهت [illegible] اول [illegible] با کمال ادب
و ادای [illegible] و [illegible] بعد جهت [illegible] عاطس از آن
که عطسه [illegible] است [illegible] از [illegible] محققان [illegible]
[illegible] معلوم شده و در صحیح مسلم است که شخصی را عطسه
پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را تشمیت کرد آن شخص دیگر بار عطسه زد تشمیت نکرد و فرمود که این مرد
زکام است یعنی معلوم شود که تشمیت عاطس اول است پس در دوم [illegible]
ترمذی آمده که این دو سوم فرمود یعنی عطسه دوم تشمیت کرد و در سوم فرمود این مرد
زکام است و در صحیحین بکل آمده است که تا سه بار تشمیت بکن [illegible] بار زیاده از آن
زکام است پس [illegible] بعد آن تشمیت نکرده است و در لفظ دیگر فرمود اذا عطس احدکم
فلیشمته جلیسه وان زاد علی الثلاثة فهو مزکوم ولا تشمت بعد الثلاث [illegible]
تا سه کرت تشمیت آمده است و اگر عاطس حمد نگوید حاضران بجهت حمد بگویند تذکیر او
تنبیه و یاد دادن او را تا حمد گوید بعضی از علما گفته اند حاضران حمد گویند برای تقریر و تعلیم
کردن مرا او را و این قول صحیح نیست [illegible] بوده پیغمبر صلی الله علیه وسلم
[illegible] فصل [illegible] در آداب سفر و [illegible] در عبادات سفر

ابن

وعلى امك

٢٠٤ ومسنون دعای استخاره است و چون استخاره مخصوص بسفر نبود بلکه جمیع کارها شریک اند
داشت علی العموم اثبات نشد آن کرد و گفته شود چون کسی قصد کاری کند که اهتمام بآن
آن بیشتر بود و قلیل الوقوع بود نه مثل خوردن و پوشیدن و امثال آن دعا بکرد و گفت نماز بگذارد
غیر از نماز فرض اشارت است باینکه سنت راتبه که دعا گفته بود نیز قایم مقام رکعتین استخاره
حاجت نیست که دو رکعت جداگانه بطریق نیت بگذارند و اگر بگذارند اولی و افضل
و بعد از فاتحه سوره از قرآن بخواند و ماثور قرائت قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد
و بعد از آن بگوید اللهم انی استخیرک بعلمک واستقدرک بقدرتک واسألک من فضلک العظیم
فانک تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم وانت علام الغیوب اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر خیر لی
فی دینی ومعاشی وعاقبة امری او عاجل امری وآجله فاقدره لی ویسره لی ثم بارک لی فیه وان کنت
تعلم ان هذا الامر شر لی فی دینی ومعاشی وعاقبة امری او عاجل امری وآجله فاصرفه عنی واصرفنی
عنه واقدر لی الخیر حیث کان ثم ارضنی به و بگوید حاجت خود و چون بعادت اهل جاهلیت بود که چون قصد
سفر یا کاری کنند استقسام بازلام کنند و منع آن کرده اند و گفته اند او نظیر ولهذا اینجا
اهل از آنکه از استقسام طلب قسمت و معرفت است و ازلام جمع زلم بفتح زای و ضم و فتح
لام یعنی قدح بکسر قاف و سکون دال تیر ترمه و عادت اهل جاهلیت چنان بود که چون قصد
کاری میکردند سه قدح میزدند بر یکی افعل نوشته و بر دیگری لا تفعل و بر سوم لا شیء باخالی
هیچ نوشته نبود و در ظرفی می انداختند و یکی از ایشان دست برآورده اگر افعل آمدی در آن کار شروع کردندی
و اگر لا تفعل است باز می ماندند و اگر خالی لا شیء آمدی باز می انداختند تا یکی از افعل و لا تفعل
بر آید و منع تطیر را نیز ببرند که اگر چون قصد کاری کنند مرغی را بپرانند اگر بدست راست
برید میرفتند و اگر بدست چپ برید باز ایستادندی و یا قسمت از تفسیر مرغ بط و امثال آن گرفتن
و اصوات و ... طیور کرده اند و هر آینه الوقت تطیر از اینست که از عادت جاهلیت بود و لا
اگر استعمال فال دیگر و تطیر در بدی است و فال نیک گرفتن مشروع و مسنون است و در
الحدیث کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یتفاءل ولا یتطیر آنحضرت فال نیک میگرفت چنانکه اگر
مردی پیش او آمد نام وی می پرسید اگر نام او نیک بود بنجیح و مفلح و امثال آن می آمد خوش می شد
و آن را تفاؤل بر رشد و نجاح و فلاح میگرفت و چنانچه در حدیث صلی الله علیه وسلم یا راشد یا نجیح
چنانکه اگر در حالی با بحاجتی بسفر نشانی اورا و وی می پرسید از نام و نیک داشتن خوشحال شدی

خوشحال ادر چهره مبارک پیدا شدی و اکر نام بد داشتی اثر کراهت در روی مبارک پدید می‌شدی
و در اسماء قریات و منازل اما تا قال بعد کراهت تطیر کویند و اصل تطیر آنست که چون قصد کردی
کاری کنند اشتن آن را صباح نمودی و فر نمودی و الطیرة شرک و اکر ناکاه کسی را در آن وهم کند و توکل
بر خدا کند تا از شر آن محفوظ باشد و این دعا بخواند اللهم لا طیر الا طیرک و لا خیر الا خیرک و لا
اله غیرک و در دعای دیگر اللهم لا یأتی بالحسنات الا انت و لا یدفع السیئات الا انت و لا حول و لا قوة
الا بالله و بالجمله قال بد نبوت و شوم کرفتن منهی عنه است و در جامع الاصول از کتب سته آمده
با اختلاف الفاظ آورده که شوم نیست مکر در سه چیز زن و اسب و سرای و در روایتی اکر شوم باشد در
سه چیز خواهد بود زن و اسب و سرای و در دیکر بجای اسب مسکن آمده و در روایتی زن و اسب و خادم و فرس و بعضی
علما کفته اند شوم بدین اشیا آن است که موافق مصلحت نیفتد و باعث مقصودات اذا نها بحسب
دلخواه بیاید و بعضی کفته اند که ذوات آنها شوم و نامبارک بود و بعضی کویند که شاید که خدای تعالی در
این سه چیز خاصیتی نهاده باشد که در بعضی آنها باشد و الله اعلم و قول مصنف که کفت و لا
اشارتست برسوم دیکر اهل جاهلیت و یکی از آن طرقست بفتح طا و سکون را و تفسیر کرده اند
بضرب بحصی که از زنان عادت دارند و بعضی بخط بر رمل و بعضی کفته اند که آن نوعی از کهانت است که
اخراج ما فی الضمیر کنند و در حدیث آمده است که عیافه و طرق و طیره از جبت است و جبت هر معبود
باطل که ما انند چون بت و بالجمله چون عادت اهل جاهلیت چنین بود صاحب شرع تعویض کرد آن را
بتوحید و اتفاق عبودیت و توکل و سؤال استخاره و فال و اجتناب از مذاهب باطل که هم خرافات در
قدر حاضر است و استخاره متضمن این معانیست و در مسند امام احمد از روایت سعد وقاص رضی الله
عنه که سعادت پسر آدم در استخاره است از حق و رضا بقضا و شقاوت پسر آدم در ترک استخاره
و ناخشنودی بقضای حق و در صحیح بخاری است از جابر رضی الله عنه که کفت تعلیم میکرد ما را رسول
خدا صلی الله علیه و سلم استخاره را در کل امور چنانکه تعلیم میکرد سوره از قرآن را و قول مخبر
صلی الله علیه و سلم که من سعادة ابن آدم استخاره است و رضا بقضا یعنی بنده باید که از خدا
خیر خواهد بعد از آن هرچه واقع شود بدان راضی کردد و بفعل حق تعالی راضی باشد که خیر همه دران است
و در حدیث انس است که رسول صلی الله علیه و سلم عزم سفر نکردی مکر آنکه در آن زمان که خواستی
بر خواستی این دعا بکفتی اللهم بک انتشرت و الیک توجهت و بک اعتصمت و علیک توکلت اللهم انت ثقتی
و انت رجائی اللهم اکفنی ما اهمنی و ما لا اهتم له و ما انت اعلم به منی عز جارک و جل ثناؤک و لا اله غیرک

اللهم

٣١٦

اللهم زودنی التقوی واغفر لی ذنبی ووجهنی للخیر اینما توجهت این دعا و اکر اراده بعض آنچه
در فضائل عبادات سفر مذکور شده است با دقت تعبیر و نقل و در دانسته بعضی از محققان
کبار کفته و نوشته که شخص باید که هر روز دو رکعت معین در کفته از استخاره بکذارد و بکوید
اللهم انی استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرتک فانک تعلم و لا اعلم و تقدر و لا اقدر و انت علام الغیوب
اللهم ان کنت تعلم ان جمیع ما اتحرک فیه فی حقی و فی حق اهلی و ولدی و فی حق غیری و جمیع ما یتحرک فیه
غیری فی حقی و فی حق اهلی و ولدی و ما ملکت یمینی من ساعتی هذه الی مثلها من الغد خیر لی فی
دینی و معاشی و عاقبة امری فاقدره لی و یسره لی ثم بارک لی فیه و ان کنت تعلم ان جمیع ما اتحرک فیه
فی حقی و فی حق غیری و جمیع ما یتحرک فیه غیری فی حقی و فی حق اهلی و ولدی و ما ملکت یمینی من
ساعتی هذه الی الغد شر لی فی دینی و معاشی و عاقبة امری فاصرفه عنی و اصرفنی عنه و اقدر لی
الخیر حیث کان ثم رضنی به هر چند برین کیفیت استخاره محققین یافته اما عمل برین موافق حدیث
حدیثی یافته ام اما عمل برین موافق حدیث استخاره و مناسب اتباع طریقه سنت است طریقه
مشایخ درا داورده که کذارد در استخاره دو رکعت است و طلب خیر در دین روز و شب کتاب
طلب خیر مطلق تا مدت عمر کنند و تخصیص برو ترتیب تمامی و شک نیست که تخصیص یوم اوزین استخاره
و لیکن مدت عمر بتر خیر است بشرانکیزند تمام درینجا تعدی بتر نیست والله اعلم **فصل**
حضرت نبوی صلی الله علیه و سلم چون بر راحله سوار شدی سه بار بکفتی الله اکبر آنکاه کفتی سبحان
الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون اللهم انا نسألک فی سفرنا هذا البر
و التقوی و من العمل ما ترضی اللهم هون علینا سفرنا هذا و اطو عنا بعده اللهم انت الصاحب فی السفر
و الخلیفة فی الاهل و المال اللهم اصحبنا فی سفرنا و اخلفنا فی اهلنا و چون از سفر باز کشتی کفتی
آیبون تائبون ان شاء الله عابدون لربنا حامدون و در مسند امام احمد لفظ دعا اینست اللهم
انت الصاحب فی السفر و الخلیفة فی الاهل اللهم انی اعوذ بک من الضبنة فی السفر و الکآبة فی المنقلب
اللهم اقبض لنا الارض و هون علینا السفر و اذا اراد الرجوع قال آیبون تائبون عابدون لربنا حامدون و
چون در شهر درآمدی کفتی توبا توبا لا یغادر علینا حوبا و در صحیح مسلم لفظ دعا اینست اللهم انت الصاحب
فی السفر و الخلیفة فی الاهل اللهم اصحبنا فی سفرنا و اخلفنا فی اهلنا اللهم انی اعوذ بک من
وعثاء السفر و کآبة المنقلب و من الحور بعد الکور و من دعوة المظلوم و من سوء المنظر فی المال
و الاهل و در بعضی روایات آمده است که چون پای مبارک در رکاب نهادی کفتی بسم الله و چون

(حاشیه: مثلها من — وجبت — آیبون — توبا توبا لربنا اوبا)

هر کب راست شد بگوید الحمد لله الحمد لله ثم الله اکبر سبحان الله سبحان الله لا اله الا
انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت و چون در کاه سفر وداع کردی
مسافر را بگفتی استودع الله دینک وامانتک وخواتیم عملک و یکی از صحابه گفت یعنی امرا بسفر
مرا زاد ده فرمود زودک الله التقوی گفت زیادت فرمود ویسر لک الخیر حیثما کنت و دیگری
گفت عزم سفر دارم فرمود ترا وصیت میکنم به پرهیزکاری خدا و تکبیر گفتن بر هر بلندیی و چون پشت
داد برای رفتن گفت اللهم اطو له الارض وهون علیه السفر و در سفر چون بر بلندی برآمدی تکبیر گفتی
و چون فرود آمدی تسبیح گفتی و گاه در بلندی فرمودی اللهم لک الشرف علی کل شرف ولک الحمد
علی کل حال و نهی فرمود از تنهایی در سفر و از استصحاب کلب و جرس و نگاهداشتن کلب منع
شده است ولیکن برای پاسبانی سرا و منزل و مواشی و صید مباح داشته اند و استصحاب جرس
نیز مکروه است و فی الحدیث لا تصحب الملائکة رفقة فیها جرس و در بعضی کتب آمده که بعضی گفته اند
که آواز نغمه سبب اعلام و اظهار اوست و آنحضرت و سعید لشکر دشمنان دین را از آمدن
مسلمانان خبر میکرد و صوت آن از مزامیر شیطانست والله اعلم و چون کسی در منزل فرود آید
باید که بگوید اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق که بوی هیچ چیز زیان نکند تا آنکه از آن منزل
کوچ کند و گاه چون شب درآمدی گفتی یا ارض ربی و ربک الله اعوذ بالله من شر کل اسد واسود
وحیة وعقرب ومن شر ساکن البلد اجنیان انکه در خانها می باشند و مر جن و انس را و
شر والد و ما ولد و فرمود چون در فراخ سالی سفر کنید بهایم را از علف و گیاه نصیب دهید
یعنی چرا دهید و چون در تنگ سالی سفر کنید تعجیل کنید در رفتن تا به مقصود برسید که
بهایم شما لاغر نشوند و چون شب فرود آیید که ساعتی برای آسایش نزول کنید از سر راه دور شوید
چه راه محل دواب و مرجع هوام است و چون نزدیک آبادی رسیدی و چون نظر برآن
مشرف شدی این دعا خواندی اللهم رب السموات السبع وما اظللن ورب الارضین وما اقللن
ورب الشیاطین وما اضللن ورب الریاح وما ذرین فانا نسألک خیر هذه القریة وخیر اهلها وخیر
ما فیها ونعوذ بک من شرها وشر اهلها وشر ما فیها و چون در سفر بودی و صبح میدمید این دعا گفتی
سمع سامع بحمد الله ونعمته وحسن بلائه علینا ربنا صاحبنا فاقبل املنا و دعائنا وافضل
علینا عائذا بالله من النار این را بآواز بلند گفتی و نهی فرمودی از بردن قرآن بارض دشمن و بلاد کفر و
زنان را نهی فرمودی از مطلق سفر مگر آنکه با او محرم باشد الا با محرم حد سفر چون نزد بعضی

اینچنانکه امام ابو حنیفه سه شبانروز متعین نموده بنفی اسفر و تقیید بآن مسافت خواهد بود و بقول
مصنف چنانچه سابقا گذشت که مدت معتبر محدود بمعین نیست شامل یک برید که
کمتر از آن نیز باشد و گفته اند که اگر محرمی نباشد یا مانند باشد که بروی وثوق و اعتماد بود مر او
را نیز جایز است و امر فرمودی که چون مسافر حاجت خویش گذارد بزودی مراجعت کند با اهل خویش
و چون در سفر باز آمدی گفتی لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء
قدیر آیبون تائبون عابدون لربنا حامدون صدق الله وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده
وا از طروق شب نهی کردی و در آمدن بخانه در شب نهی کردی که از اهل خود غایب بوده باشد و منع
کردی خاصة قوله لا یطرق طروقا شب را خود نکردی و دیگران را نیز منع کردی بلکه به آمدن بامداد
یا عشا گاه فرمودی و چون از سفر مراجعت فرمودی اصحاب او ملاقات کردند آمدندی و زود
و اطفال اهل بیت او پیش آمدندی و گاه برایشان از بعضی سوار نمودی و اطفال را بر مرکب خویش سوار کردی
از پیش یا پس و گاهی عبد الله بن جعفر بن ابی طالب را پیش خود برداشته بود و یکی از حسن یا حسین پسران علی
را بعضی اسفر را آنکه با تصحیح نمود آوردند او را ردیف خویش ساخت تا در شهر درآمد
و گاه معانقه نیز کردی اگر از سفر آمدی و کسی پیش آمدی قدوم او را معانقه کردی و اگر از اهل خویش
بودی بوسه دادی ابو سعید حکایت میکند در حدیث عایشه رضی الله عنها لما قدم جعفر
و اصحابه هر کاه قدوم لما قدم جعفر بن ابی طالب و اصحابه من ارض الحبشة روز فتح خیبر تلقاه النبی
پیش آمد او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم فقبل ما بین عینیه و اعتنقه پس بوسه داد آنحضرت میان دو چشم جعفر
و در کنار گرفت او را و در حدیث آمده که فرمود نمیدانم که بفتح خیبر خوشترم یا بقدوم جعفر و گاه اصحاب
رسول الله بودند یا آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذا قدموا من سفر چون قدوم می آوردند از سفر
تعانقوا در کنار می گرفتند یکدیگر را و نیز در حدیث عایشه رضی الله عنها آمده که چون قدوم آوردند زید بن
حارثه از سریه که بآن رفته بود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خانه من بود پس زید آمد و در بکوفت
حضرت تن برهنه جامه کشان از خانه برآمد و در کنار گرفت او را و بوسه داد و هرگز ندیدم پیش از آن
حضرت را برهنه و در بعضی احادیث آمده که وفد عبد القیس چون به مدینه قدوم آوردند از
مرکب خود زود فرود آمدند و دست و پای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوسه دادند رواه ابو داود
و نقل است که سفیان بن عیینه که شیخ امام شافعی است بمالک بن انس درآمد رضی الله عنهم مالک معانقه
کرد او را و گفت معانقه نیز می کردم اگر بدعت نبودی سفیان گفت تحقیق معانقه کرده است اکرم

احزنه و توسعها فنکروه است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جعفر را رضی الله عنه و تقبیل کرده است و در
قدوم او از حبشه و مالک گفت آن مخصوص بجعفر است سفیان گفت لا بلکه عام است حکم ما بجعفر یکیست
اگر از صالحان باشیم و گفت اذن میدهی که در مجلس تو تحدیث کنم مالک گفت نعم اذن داد و پس سفیان سوق
حدیث کرد پس دیدی که داشته و مالک سکوت کرد کذا فی تاریخ المدینة للسید السمهودی و تقبیل از دو جوانب
و کراهیت او اختلافیست و تفصیلها هست و صحیح جواز اوست چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از سفری
پیش از دخول بیت دو رکعت نماز در مسجد بگذاردی پس از آن بخانه در آمدی فصل حضرت
نبوی صلی الله علیه وسلم اصحاب را رضی الله عنهم برای حاجات و مهمات این خطبه تعلیم فرمود الحمد لله
نستعینه و نستغفره و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا من یهدی الله فلا مضل له و من یضلل
فلا هادی له و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله یا ایها الذین امنوا اتقوا الله
حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق
منها زوجها و بث منهما رجالا کثیرا و نساء و اتقوا الله الذی تساءلون به و الارحام ان الله کان
علیکم رقیبا یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و قولوا قولا سدیدا یصلح لکم اعمالکم و یغفر لکم ذنوبکم
و من یطع الله و رسوله فقد فاز فوزا عظیما شعبه گفت از راوی این حدیث پرسیدم که این خطبه نکاح
یا غیر نکاح گفت این خطبه هر حاجات است و در دنیا این خطبه مسنون است نزد هر کار و نیز در عقد
مثل بیع و شری و امثال آن و فرمود که چون کسی از شما زنی خرید یا بنده یا خادم یا شتری بخرد باید که
موی پیشانی او بگیرد و بسم الله بگوید و دعا برکت بر آن کند و بگوید اللهم انی اسألک خیرها و خیر ما
جبلتها علیه و اعوذ بک من شرها و شر ما جبلتها علیه و اگر شتر خریده باشد موی کوهان او بگیرد و این دعا کند و باید
که و بارک الله لک و جمع بینکما فی خیر [illegible] و اگر کسی در کار و قربت نزدیک بگوید اللهم جنبنا الشیطان
و جنب الشیطان ما رزقتنا اگر فرزندی آید شیطان بدو ظفر نیابد و از شیطان ضرر نرسد و اگر
باید باید که بگوید الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به و فضلنی علی کثیر ممن خلق تفضیلا
این بگوید هیچ بلا بوی نرسد و بعضی گفته اند که اگر مبتلا به بلائی دنیوی بود مثل امراض و نقصان
و نقصان در خلقت این دعا را آهسته بخواند تا وی نشنود و اگر به بلائی دینی مبتلا
مثل فسق و فجور بلند بخواند تا وی بشنود و شاید که متنبه و منزجر گردد و فرمود هیچ نعمتی
بنده نرسد از اهل و مال او و فرزند و بگوید ما شاء الله لا قوة الا بالله که هیچ آفت بآن نرسد مگر
موت و اگر چیزی بیند که طبع وی را مکروه افتد بگوید اللهم لا یأتی بالحسنات الا انت و لا یدفع السیئات

الا انت و لا حول و لا قوة الا بالله لا یأتی بالحسنات الا انت و لا طیر الا طیرک و لا خیر الا خیرک و لا اله
غیرک و لا حول و لا قوة الا بالله که هیچ ضرری بوی نرسد و اگر مکروهی در خواب بیند باید که از
دست چپ نفث کند و نفث آن بود که بی هیچ حرکتی کند که تفل نبود و نه بزاق بلکه میان این دو
بود بزاق آنهم بیشتر است که آب دهن از حلق و کام بر آید و نفخ بیشتر نیست در او آب
دهن با وی نبود و در نفث چیزی از آن بود از میان لبها و دندان و بعد از آن بگوید اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم و این خواب را بکسی نگوید که ضرری بوی نرسد قاعده آنست که خواب بد بکسی
نباید گفت و خواب نیک بگوید اما آنکه دانا بود و تعبیر خواب برسد و دوست بود و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اصحاب را از خوابها که می دیدند پرسیدی و تعبیر کردی و خوابها که خود
دیدی با ایشان گفتی و تعبیر آن نمودی و بیان حقیقت خواب و تعبیر خواب و تحقیق آن درین مقام
آن ندارد و اگر بوسوسه شیطان مبتلا شود دفع آن بتعوذ کند و اگر غضب غلبه کند تعوذ کند
و تغییر وضع و خوردن آب سرد نیز در دفع غضب مؤثر است و اگر امری محبوب و مرغوب از نعمتهای
الهی در خود ببیند چنانکه صحت و تقدم در دوستی و مانند آن شکر آن کند بگوید الحمد لله الذی
بنعمته تتم الصالحات و اگر مکروهی بیند بگوید الحمد لله علی کل حال و اگر کسی بحضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم نمودی بجهت تحقق امری محبوب او را دعا خیر کردی و با وی عطا نیکی کردی و بعطای خاص
مخصوص ساختی چنانکه ابن عباس رضی الله عنهما را در شبی که در خانه میمونه بود رضی الله عنها
و آنحضرت بنماز تهجد برخاست که آب وضو را برای آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مهیا کرد در حق وی
گفت اللهم فقهه فی الدین و علمه التأویل و ابو قتاده در شب ملازم رکاب بود که [illegible] خود را
شبهای جمع پاسداشتی در حق وی فرمود حفظک الله بما حفظت به نبیه و از ربیعة بن کعب
که گفت بودم من که در شب خدمت کردم نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم و مهیا ساختم آب و ضو
او را و حاجات دیگر را فرمود بخواه هر چه بخواهی گفتم میخواهم همراهی ترا در بهشت فرمود این امر عظیم
و مشکل است چیزی دیگر بخواه گفتم همین میخواهم و همین فرمود پس اعانت کن مرا بکثرت سجود
یعنی طاعت و عبادت مخصوص نماز که افضل عبادات است بسیار کن که مستحق و قابل آن شوی یعنی من
مدد میکنم و لیکن تو نیز [illegible] چنانکه طبیب گوید من علاج تو کنم که شفا دهد ترا اگر تو نیز
من بر دوی پرهیز و من صنع الیه معروف و کسی که کرده شود بوی احسانی فقال لفاعله پس بگوید
احسان کننده را جزاک الله خیرا فقد ابلغ فی الثناء یعنی بتحقیق بنهایت رسید در ثنای وی یعنی

اگر زیادتی کلمات خواهد اندکی این قدر کافی و ولایت است اگر کسی عبد الله بن ابی ربیعه دیر نشسته
بود و چون آن را وفا کرد بخوی وی گفت بارک الله لک فی اهلک و مالک و فرمود چون آواز دراز گوش
بشنوید بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و چون آواز خروس بشنوید بگوید اللهم انی اسالک
من فضلک و در حدیث آمده است که دراز گوش چون آواز میکند شیطان را می بیند و نیز آمده که
دعا نزد آواز خروس مستجاب است و وی ملایکه را می بیند و آواز میکند و چون آتش در افتد در
خانه یا جایی دیگر در آن حال تکبیر گوید که تکبیر آتش را فرو نشاند و این عجیب حکمت گفته اند که
اطفاء بتکبیر آتش را از آنست که در آتش علو و سرکشی هست و قهر الهی هست چون ذکر کبریا و جلال حق آرد او
می نشاند و باید که هیچکس در مجلس ننشیند الا که بیاد حق برخیزد در هر مجلس چند انکه در وی
حدیث آمده است که ننشیند قومی مجلسی را که ذکر خدا در وی نرود مگر آنکه آن مجلس حسرتی باشد
بر ایشان روز قیامت و چون خواهد که برخیزد بگوید سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت
استغفرک و اتوب الیک یکی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین شنید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم وقت
برخاستن از مجلس این سخن را گفت گفت یا رسول الله سخنی است که پیش از این نمی شنیدیم
فرمود که این کفارتست آنچه رفته است در مجلس و اما قوم خالد بن الولید از بیخوابی شکایت
کرد فرمود که چون در خواب خواهی شد بگو اللهم رب السموات السبع و ما اظلت و رب الارضین
و ما اقلت و رب الشیاطین و ما اضلت کن لی جارا من شر خلقک کلهم جمیعا ان یفرط علی احد منهم
او ان یبغی عز جارک و جل ثناؤک و لا اله غیرک لا اله الا انت و یکی دیگر شکایت کرد از ترس در خواب فرمود
بگو اعوذ بکلمات الله التامات من غضبه و عقابه و شر عباده و من همزات الشیاطین و ان یحضرون
و نیز فرمود اگر کسی بگوید ما شاء الله و شاء فلان و یکی اگر کسی با حضرت گفت که ما شاء الله
و شئت هر چه خدا خواهد و تو خواهی فرمود جعلتنی لله ندا گفت ما شاء الله وحده و از
قبل است ما دنیا خدایم و دنیا شما و اقسام دعا بر خدا است و در شما این الفاظ امثال آن
هذا است و از آن جمله نهی است که ... دعا کند و دشنام مجروس بر عهد کند
و زشته را می بیند و آواز میکند و دعا ... و روی مستجاب است دشنام باید ... هیچکس
عدم رضا بفعل الحق و وضع است ... حکم دارد شکایت اگر کسی هوا و باد و باران دعا ... الا از جهت
که مکروه طبعت افتد و از آن ضرری حاصل شود کرده و مسلمانی را بکی دشنام دهد
جاهلیت بگذاریست عصبیت و دعوت ... بگوید خود ... نشاید

۴۰۸

اذا دعوتم ان تخص بسوء نشود که چه میگویند مگر آنچه خیر میگویند و تعیین کنند هیچ نفرین مجال
نشد که بگرد با شوهر خویش نگوید تا سبب میلان آن مرد بزن دیگر شود و باعث خشم کرد و در دعا
اللهم اغفر لی ان شئت بلکه در دعا جزم و عزم باید آخر خود هار می شود که حق تعالی هیچ اعمال از
دایم تردد نباید که موجب قصور در توجه یقین باشد سوگند بسیار مخور که بسیار سوگند خوردن غفلت و
شافع قلب کرده بود و رضا بعضی از اعاظم مشایخ قدس الله اسرارهم آمده که طالب را باید که از
سوگند خوردن بخدا اگر راست باشد بر خود بپیندیشد که باعث تعظیم حق در دل صورت غفلت
این بدعت است سوگند بخدا بغیر مخورید که موجب تعظیم غیر است ابو حفص الله سوال کرده بعضی
تحلیف کنید که ابو حفص الله از برای چه او این کار کنی و بر چیزی بگوی شیخ عالم عارف با الله عبد الله ابو
التقی المکی نور الله مرقده و قدس روحه و اعاذ علینا فتوحه و فیضه مبرهن و محکی کرده در احیا علوم
آمده است اگر یکی از دیگری ابو حفص الله سوال کند آن شخص را وجود قدرت و استطاعت بدهد
ملعون کرده و اگر بجا آرد پاداش داده است شایسته لعنت را حج بسیار کرده که تهیج بیابان عمر
که شخصی از خضر علیه السلام بچیزی لوجه الله در خواست خضر فرمود چیزی ندارم اگر خواهی
ما را بفروش و بها را بگیر آن مرد خضر را بدست یکی از اغنیا بفروخت و بهاء را گرفت آن غنی
خضر را خرید و بکار عمارت فرستاد و عمارت را خضر به یکروز تمام کرد تا مجاری عادت بیرون
بود عمارت را تمام ساخت چون آن سفر باز آمد حیران شد و تفرس نمود که لا بد این از اهل خصوصی
مظهر خارق عادت است گفت بگوی که تو کیستی گفت من بنده خدا و خضرم که مرا لوجه الله بکو
که تو کیستی فرموده هین لوجه الله است که مرا بنده ساخته است پس قصه باز گفت آن مرد خضر
دا را از قید خدمت خود آزاد کرد این مدینه را یثرب مخوانید یثرب نام مدینه است در جاهلیت
و در شرع نام وی طابه و طیبه و خراب است و نهی کرده از تسمیه او یثرب بنام مدینه که قبلا معهود
گوید بعض بر نیز باید گرد و طلب داد و باید که به آن دعا بگوید که طابه و وجه نهی آنست که یثرب
از تثریب است بمعنی هلاک و ملامت آن را نام کار نیک است اور ابنام وی میخواند بعد ازین کلام دیگر
القلوب الی دیار المحبوب که در احوال مدینه سطری نوشته شده است بتفصیل مذکور است کسی
کسی سوال کنند که تو خویشتن را بجای نذری که کار خیر است و نشاید که کسی بنا شد که کسی گفته است
بابا دات که بر آسمان ظاهر میشود آن را قوس قزح مخوانید که قزح نام شیطانست کفار اعتقاد بود
دهند فصل در العام گفتن که مکروه است کسی را خلیفه خداوند و بابنام ملک الملوک و قاضی القضات

ود عیه
الحاجات م

بحقیقت جز خدای تعالی دیگری نباشد سید الناس سید الخلق الکل اکرچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم دیگری را نیز
گفتن بنده من پرستار من در صحیح مسلم از ابو هریره آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم باید که نگوید یکی
از شما عبدی وامتی که همه مردان بندگان خدااند وهمه زنان کنیزکان اویند ونگوید بنده من وصاحب
خود را سید که سید وی ومولای وی در روایتی مولای نیز نگوید بنده را که مولای شما خدا است ودیگر
از جمله آن الفاظ که کراهت دارد من پرستان وبعضی نسخ منتی من بنیست ودر بعضی آن را تصحیح کرده
بر سر آن صاد نوشته وبرین تقدیر این دو لفظ است من که جا بی ثانیت ونکبر کوید دیکری راست که
اثبات ملکیت حقیقت مرنفس خود را وان تصحیح بعضی نسخ چنان ظاهر شود که این هر دو لفظ را که
عبارت داشته این معنی کمن کفتن اثبات انانیت کردن مر ابراست وتا بنویکی لفظ نرمست که اما
این نیز بجهت اضافت انانیت واثبات اوست مرنفس را یا بمعنی استبداد وی واثبات حقانیت قول ومذهب
خود است که نزد من اینچنین باشد وحق همین است واما انکر علی کفتنا اذا استجهل احد عندی یا بی قصد
دیگر این الفاظ که عرب نهاده اند یا بجز عربی که نهاده اند دران کوتة نکرده وانجه در بعضی ادعیه ماثور واقعست
که البر بیدک العمر واطال الله یعنی دیکرست ومقصود ترغیب بر آنست بمطلب زیادة عمر وکل آن از
کنایه از طلب توفیق بر آن نمی شود ولیکن خلافی متعارف نیست ایام شماد ای بادو مراد
ایام دولت وزندکانی است وآن هیچکس را دایر نبود دهر را بس البرکای این نیز عرف واقع ومحال اعادت
بس خواستن آن درست نبود بوشیده نماند که الفاظ مذکوره بعضی ظاهر از خلاف واقع وغیرها
حال است ولیکن باب تاویل وتوجیه مفتوح است بر معنی ظاهر آنست که کراهیت تنزیهی است
نه تحریمی چنانکه در بعضی حواشی نوشته اند والله اعلم ودر مسایل اجتهادی نکوید که این را خدا
حلال کرده یا حرام کرده بلکه این عبارت را در چیزی کوید که نص حرمت یا تحلیل آن وارد شده باشد
اکرچه اکثر الفقها اجزا ثابت بقیاس بقیاس واجتهاد مجتهد است در معنی مستند بکتاب وسنت و اثر
بود واست چنانچه کفته اند که قیاس مظهر است نه مثبت ولیکن با وجود آن تحقیقت هاانست که مصنف
کفت والله قرآن وحدیث را ظواهر لفظ نخوانند ومجاز است کوینده این اطلاق اکرچه صحیح داشته
باشد ولیکن حرمت اوراد الجاهلان که بحقیقت معنی مراد نرسند ودر مسکنه الاسما تزدکسانی که
شبهای فلاسفه ومتکلمان ببراهین عقلیه وقواطع حجج معجزات تقویت یا بسم الحق حقیقت
دلایل شرعیه احوالیست بایی آیات کتاب الله صادق تحضر آیات بانی
باهره ومعجزات قاهره که شک وشبهه آن قطعا راه نمیت والله اعلم الموفق فصل در ا...

انشراح صدر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که سوره الم نشرح که صحیفه برای امتنان از نعمت
منزل شده شرح صدر را که بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم اثبات کرده مفسران تفسیر کرده اند بتوسیع
وتفسیح او برای جمع میان مناجات حق ودعوت خلق با حاضر وغایب وکائن بایین کشت ومکان شد
ارکفا نبوده بادفیع از دنیا طلب دنیا وقتی حضور مولی تعالی وتقدس با مواجع امرا بحکم واتو
مما یضم عملهم وانا الفظ الا تجهل وضیق کرده ونیز تلقی وحی بعدا ان تمشا قدرتی میل مود
بابیع ما تشنه کرنز وکرنیز اسباب انشراح صدر توحید ... حسبکمال او تمام توفیق
ان انشراح صدر زیادت شود قال الله تعالی افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه
کسی که کشاده خدای تعالی سینه او برای قبول دین اسلام وصفت اسلام بس وی بر نور بخت است
کروا رد است از جانب پروردکار دوی وقال الله تعالی فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام
ومن یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء حق سبحانه هر که را خواهد که
راه نماید کشاده کرداند سینه او برای قبول دین اسلام وهر که را خواهد که کمراه کند تنگ کرداند
او را در قبول اسلام چنانکه تنگ آید ومشقت یابد که کویا بر آسمان میرود لاجرم توحید وهدایت
از اعظم اسباب انشراح صدر است وشرک وضلالت از اعظم اسباب ضیق صدر وتنکی
جمله اسباب انشراح صدر نوری است که باری تعالی در دل بنده می نهاد وآن نور ایمانست که چون در دل
بنده افتاد فرح وسرور وانشراح وفراخی در دل وی پیدا آید وچون آن نور را فاقد شد در تنگ
افتاد وبیچارگی ومشقت کرفتار کشت قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا دخل النور القلب چون در دل آید
ایمان ویقین در دل بنده انفسح وانشرح فراخ شود وکشاده شود قیل فما لوما ملامة ذلک کفتند
چه چیز است نشانه آمدن آن نور در دل که بوی فراخ وکشاده میکرود یا رسول الله قال الانابة
الی دار الخلود وجز موبودنشان آن بازکشتن دوری دار غرور ورجوع نمودن بستن بدار آخرت
که مخلد موبد است وجهرو تافی آن نوبت تیقن دنیا است که دنیا محل فنا وزوال
است وآخرت جای بقا ودار توجه بدار بقا اوردر دار التجافی عن دار الغرور
دوم نشان است که دل بر کنند از سرای دنیا که فریب دهنده ودر آمدن است که ظاهر
... عمر ... حدیث آمده است کردا
... نیست یعنی ... نظر خویش ... ودر دل ... است والاستعداد للموت
قبل نزوله سیوم نشان آمدن ... در دل ... آماده بودن است مر موت را

آمدن وی بعیوب چنانکه بعد از فوت از هر چیز منقطع و نه تعلق خواهد شد در حال احتیاج
هیچ چیز نشود موت اختیاری که در وقت آن کسب آن کنند و سلوک طریق آن نمایند و این بود این هر
علامت مجملا و راجع بیک چیز است که تعبیر از آن بتوجه الی الله یا تحصیل محبة الله و امثال آن
توان کرد و آنچه در حدیث امکنه است تفصیل اوست و باید دانست که نصیب مخصص از انشراح
صدر و فراخ دلی بحسب نصیب وی است از این نور و از این جهت است که نور محسوس نیز در شرح
صدر و فرح خاطر دخلی و اثری دارد و ظلمت محسوس بعکس آن که گفته اند که نفس عاشق نور است
و ظلمانی نعات روشن خواب کمتر آید از جهت خروج روح و میل وی بجانب بیرون بسبب طلب و آمال
نور و در تاریکی چون میل بدرون کند و در سعه و حواس تا بهم یکی دیگر از اسباب آن علم است
علا دل انجان منشرح و منفتح می سازد که هر که نه از ادراک آسمان و زمین و آخرت منفتح و منشرح
ترمیکرد و چندانکه علم متخصص زیاده شود انشراح صدر وی نیز زیاده شود پس اولا از هر علمی نیست
علمی است که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم میراث مانده است ان الانبیا لم یورثوا دینارا
لم یورثوا دینارا و لا درهما میراث نگذاشته اند هیچ دینار و درهم و انما ورثوا العلم و میراث نگذاشته اند
مگر علم دین که سبب صلاح دنیا و آخرت و فوز بسعادت دارین است فمن اخذه اخذ بحظ وافر
پس کسی که بگیرد علم از ایشان بگیرد نصیب تمام اشارت بدان علم است و اهل آن علم و اخوان
و خوش عیش تر و نیکو خلق تر از همه خلق باشند و از این علم است و محبت حق تعالی کند و محبت
را در شرح صدر مدخل عظیم است و چندانکه محبت تمام تر و قوی تر شرح صدر زیاده تر و اکمل
و آنچه بود و سبب تنگی و موجب قوی و مرتکب الله از اعراض از حق است و تعلق دل بغیر او غفلت
از ذکر و دوستی غیر وی و هر که غیر حق را دوست گیرد بآن معذب شود و در زندان آنچیز ماند
هر که غیر حق تعالی را دوستی گیرد و حق سبحانه او را بسبب عذاب جان او و عقوبت دل او گرداند
و در عالم از آن کس بد بخت تر و تلخ عیش تر و اندوهگین تر نباشد و در این که محبت دل است یکی محبت
که بهشت این جهان و عیش دنیا و سرور نفس و لذت دل و نعیم روح و دوا و کار او اند و همانست
محبت حق سبحانه است یکی دل و یکی محبت است که عذاب روح و عذاب نفس و زندان دل و ضیق
صدر و سبب همه بلاهاست و آن محبت غیر حق است و از جمله اسباب شرح صدر یکی دوام ذکر حق است
در همه احوال که موجب توجه و صفای وقت و حلاوت ایمان است و یکی دیگر احسان بخلق
خدای بآنچه ممکن بود از جاه و مال و غیر آن و دیگر شجاعت است و دیگر پاک کردن دل از صفات

نسبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در پی مجموع اکمل خلق بود و متابعان او بعد و بحسب آن
خلق باشند والله یقول الحق و هو یهدی السبیل اگر گفته شود که معروف و معلوم است بر ارباب دین
والم و حرقت تا یافت مقصود که وصول قرب ربّ معبود است و خوف و هیبت و دهشت و عظمت
درگاه و مقربان حضرت الهی چنان و چندان غالب و مستولی است که مجال فرح و سرور انفتاح
صدر با آن متصور و ممکن نمی نماید و تحقیق این آنست که هم و اندوه بیکران بر جان سید کائنات بود
صلی الله علیه وسلم بود و دیگری نبود که لا یبحال اثنا عشاوه و یتیزه هیچ نخواهد بود چون این آنکه او را
با انشراح صدر سعت حوصله وقت و فسحت میدان حال است که نهایت کمال و غایت جامعیت
چنانکه در اوایل فصل دیگر به المنشرح بیان کرده ایم و این غم و اندوه و الم و حرقت و هیبت و دهشت
که ذکر کرده ای منافات ندارد و منافات بر تقدیر تنگی حوصله و تنگی مشرب است که همه از یک
یکجانب دارد و از جانب دیگر بواسطه تنگی جا و چون حوصله فراخ شد و میدان معرفت وسیع
آمد هر یک را در محل خود جا است و هر یکی بجای خود است انا افصحکم الفصحا و العقلا و انا الذین انا
با این جامعیت است و حزنه فی قلبه و بشره فی وجهه بیان این حال و بر آنحضرت صلی الله
وسلم بدانکه ادای کار به حکم حیله که انبیا را بمقتضای حکمت الهی است کامل و منتهی و تنگی و بار
می یافت آخر به تربیت و تادیب حضرت عزت جل جلاله که بمقام تهذیب و تکمیل و تجلیه شرح صدر نصیب
شد که ادای جمیع حقوق و آداب کردی و الهی بروجه کمال و غایت لطف الذی بر زاحمت هموار شد
بیافت و حصول این حالت اعتدالی و هیئت وحدانی مرجمع و مقدس بود و اوصلی الله علیه وسلم
بر تو جامعیت و حدت ذات قدس الهی است جل و علا و نتیجه محاذات و مرآتیت وی مر آن ذات
کامل الصفات را تعالت اسمائه و عظم برهانه **باب** در عموم احوال و معاش حضرت نبوت
صلی الله علیه وسلم و آن مشتمل است بر فصول **فصل** در خوردن حضرت نبی صلی الله علیه
عادت آن داشتی که هر طعام که حاضر آمدی باز نگردی و در طلب مفقود تکلف ننمودی هرگاه
طعامی صالح از طیبات طعم حاضر شدی و البته آن تناول کردی و اگر نخواستی ترک کردی و حلوا
و عسل بسیار دوست اکثر اوقات بیشتر از طعامهای دیگر خوش کردی و دوست داشتی و این از رو
ذوق حلاوت ایمانست که در مزاج یا در طبع او است عن ذاق حلاوة الایمان و المومن حلو
اشارت بدانست و هر روز نیکو تر و حصول دلالت بر تنویر که منضمن جل ما فی بدنه است
و گفته اند که در دو فتیله در عسل ممزوج بآب حفظ صحتی است که دوام بیابد بمعرفت آن حکما و افاضل

اطبا چه تر در عسل و العسل آنچه برأنشا ازاله میکند بلغم را و مفتح سده را و هر یکی ندارد گرم
او را دفع میکند از نوی ضد لاهب را و کرم میکند او را باقد العسل کتاب یسد دهد او را آب باردی
که قمع میکند حرارت را و حفظ میکند صحت بدن را و بالجمله آنحضرت هر دو نصل را آب بمینه بخوردی
و بران صبر فرمودی تا شهوت طعام غلبه کردی آنگاه مقدری از نخجیر یا بادامی بخوردی و بدان
اکتفا کردی و در صحیح ثابت است که گوشت شتر و گوشت گوسفند و گوشت مرغ و ماکیان و گوشت
حباری که طایری است مشهور و گوشت خرگوش در صحیح بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی
آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم لحم ارنب را خورده و انس گوید که ابو طلحه بدست من ران و
سرین خرگوش بحضرت وی فرستاد پس خورد آنحضرت و در روایت ترمذی چنین است که ران وی آمده
یا سرین و لیکن در جامع الاصول از حدیث ابی داود آمده که شخصی نزد عبد الله بن عمر ارنب آورد
که صید کرده بود آن را او گفت یا عبد الله بن عمر چه میگویی تو در شان او گفت بودم من در مجلس
رسول صلی الله علیه و سلم و آورده شد نزد وی ارنب پس نخورد آنحضرت و منع نیز نکرد و گفت که
وی حیض میکند و در ضب نیز همچنین آمده که نخورد و منع نیز نکرد و فرمود که قوم من نمیخورند
و در زمین ما نمی باشد از آن نخورد و از اول [illegible] دانم و گوشت خرگوش و گوشت ماهی بحری
و خرمای تر و خرمای خشک و شیر خالص و شیر آمیخته با آب و نان با خرما و نان با سرکه و نان
با [illegible] و نقیع خرما و نقیع تمر و نبیذ [illegible] که آن را در آب بیندازند تا حلاوت وی
بیرون آید و قسمی از آن نبیذ است که [illegible] در آب [illegible] ازینجا [illegible] شود که
تیزی حادث گردد و حرام گردد و قسم برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم میساختند و تخصیص وصف
بد که خرما [illegible] بجهت عادت است که اکثر آن را از [illegible] چنانکه بلفظ نبیذ التمر مشهور است و تمام این
مبحث در خاتمه کتاب بیاید انشاء الله تعالی و دیگر از طعامها که حضرت خورده خربزه و خرمای
با خیار و جگر گوسفند بیان کرده و گوشت قدید [illegible] و [illegible] و خرما
و خرمای تر با خربزه این مجموع ثابت شده [illegible] فی الجمله هر چه از طیبات حاضر شدی رد
آن نکردی و اگر چیزی حاضر نیستی صبر کردی تا بجهدی رسیدی که از گرسنگی سنگ بر شکم
مبارک بستی و گاه سه ماه بگذشتی که در خانه وی آتش نیفروختندی و چون طعام حاضر شدی
بر سفره نهادی و بر زمین بسط کردندی طعام بر سفره خوردی [illegible] سفر آخر
و سفره آنحضرت [illegible] ساختن [illegible] طالب [illegible]

خربزه

خربوزه

ترین

٣١٤

شریف نیز خواص بود و آنحضرت طعام را بر خوان نمی نهاد و نخوردی چنانچه عادت ملوک و متکبران است
و در حدیث آمده است که نخورد پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر خوان و سکرجه و نخورد نیز برای وی نان
تنک [illegible] و [illegible] طعامها [illegible] نهند و بخوردی
و اکثر آن چون چیزی بخوردی و طعام بسه انگشت خوردی ابهام و سبابه و وسطی و چون فارغ
انگشتان مبارک را [illegible] اطفال و صبیان [illegible] بلیسیدی و در لیسیدن کاسه نیز حدیثی وارد
شده و در لیسیدن انگشتان [illegible] طعام را باید که بلیسد انگشتان از آن
معلوم نیست که در کدام جزء طعام برکت است و در لعق کاسه فرموده که کاسه او را دعا
میکند که آزاد کند ترا خدا از آتش چنانچه خلاص کردی تو مرا از شیطان یعنی اگر لیسید شیطان [illegible]
لیسید و این سبب [illegible] دعا [illegible] کاسه میکرد و تکیه زده طعام نخوردی و فرموده من بنده ام
میخورم چنانکه بنده میخورد و تکیه بر سه نوع است یکی آنکه پهلو بر زمین نهند دوم آنکه
نشستن سوم آنکه یک دست بر زمین نهاده بر آن تکیه کنند و بدست دیگر طعام خورند و هر سه
است [illegible] که اکثر [illegible] متکی [illegible] معتمد
و مراد [illegible] متکی [illegible] معتمد بر [illegible] و متمکن و مستوی بر آن است
که در وقت اکل متمکن و مستقر بر فراش بود چنانکه بسیار خوار [illegible] متکبران
بلکه چنان نشستی که گویا مهیای [illegible] بر خاستن و بعضی گفته اند
که [illegible] قعود بر وجه تمکن و استوا است بلکه سنت در اکل آن است که مایل بطعام
متوجه و منحنی بود [illegible] و گفته اند که حمل [illegible] بر میل با حد الجانبین [illegible] بر مذهب اهل
طب است که [illegible] و طعام در مجاری [illegible]
کذا فی مجمع البحار [illegible] در عمل الیوم و اللیله گفته که نخورد متکی [illegible] افتاده
بلکه [illegible] بر دو زانو [illegible] اقعا [illegible] دو زانو [illegible]
چون از طعام فارغ شدی گفتی الحمد لله حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه غیر مکفی و لا مودع
و لا مستغنی عنه ربنا و گاه گفتی الحمد لله الذی اطعم من الطعام و سقی من الشراب و کسی من العری
و هدی من الضلالة و بصر من العمی و فضل
علی کثیر ممن خلق تفضیلا الحمد لله رب العالمین و گاه گفتی الحمد لله الذی اطعم و سقی و سوغه و
نبود ذکر بعد از طعام دست شستن [illegible] در فضیلت دست شستن پیش از طعام و بعد از وی احادیث

بلیسیدی

از آن شی

واقع شده است که برکت طعام در وضوء است قبل الطعام و بعده نیز آمده که مسح کردن بر
دو دست کرده می شست بعد از تناول طعام مبارک خود او و ذراعین را و سر را و میفرمود این وضوء
از آن چیزی که تغیر یافته با آتش رواه الترمذی و شستن دست مکروه طعام می باشد اگر چرب
نبودی و شوربا نداشتی و در احیاء العلوم از بعضی نقل کرده صحابه رضی الله عنهم از ارباب
نهد می آرد که بجهة کمال اشتغال وقت و صحبت شستن نداشتند و مندیل ایشان پاشنه
ایشان بودی والله اعلم و فعالیات است آب نشسته آشامیدی و وارد است در آمده که ایستاده
منع و زجر کرده مگر یکبار ایستاده آشامید بعضی گویند آن ناسخ نهی است و بعضی گویند نهی ناسخ
اینست و بعضی گویند برای عذری بوده لاجرم بنوشید ایستاده آب نشاید خورد
و چون عذری مانع از نشستن پیدا آید ایستاده روا بود در مواهب لدنیه آورده که عادت شریف
آن بود که آب نشسته آشامیدی والسلام و در روایتی از مسلم آمده که نهی کرد از شرب قائما و قدر
گر فرموده باید که قی کند یعنی اگر کسی آب ایستاده و اگر فراموش کرده بنوشد باید که قی کند و در صحیحین
از حدیث ابن عباس آمده که گفت آوردم من نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دلوی از آب
زمزم پس بنوشید ایستاده و فرمود که مردم مکروه میدانند شرب قائما و پیغمبر صلی الله علیه وسلم
کرد چنانکه من کردم و این احادیث همه صحیح است و اشکال و تعارضی بدان نه و غلط کرده کسی که دعوی
نسخ کرده برای چه قائل شود با وجود امکان جمع و تطبیق و صواب اینست که نهی محمول است بر کراهت
تنزیهیه و اما شرب آنحضرت صلی الله علیه وسلم قائما برای بیان جواز بود اگر گویند چگونه مکروه باشد
شرب قائما و حال آنکه بصحت رسیده است که فعل آنحضرت است جواب آنکه چون آنحضرت آنرا
بیان جواز کرده نمود صلی الله علیه وسلم مکروه نباشد بلکه بیان جواز بر شارع واجبست
حق عزوجل مکروه بود و اولی ترک آن و اما حدیث قی کرده محمول است بر ندب و استحباب پس مستحب
باشد هر آنکه بنوشد ایستاده که قی کند لعلة الصحیح بهذا الحدیث کذا قال النووی و ما گفتیم
کرباکی [?] بنوشید ایستاده و در حدیث جبیر بن مطعم آمده که گفت دیدم من ابوبکر صدیق
را که می نوشید ایستاده و امام مالک گفته است که چنین رسیده بما که عمر و عثمان و علی رضی الله
عنهم اجمعین ایستاده می نوشیدند و شیخ عبد الحق که ناظر علمای حدیث است گفته است که حدیث
ابوهریره که ناطق است بنهی از شرب قائما و بکرده است نزد نسائی ضعیف است و در اسناد وی عمر بن
حمزه عمری است و وی ضعیف است و بعضی از علما گفته اند که نهی محمول است بر وقتی که کسی را …

شرب ایستاده

و در حدیث امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نزد بخاری آمده که وی آب نوشید ایستاده هم
منه

اصحاب

اصحاب جمع بودند آمده و سیاه رنگ کرده شرب قائما بیشتر از ایشان و در جانب ایشان نموده [?]
و حدیث ساقی القوم آخرهم عمل کرده و اظهر آنست که این موقوف بر ابی هریره و قول اوست
نه حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم و مختار آنست که احادیث شرب قائما دلالت دارد بر جواز و احادیث
نهی محمول اند بر استحباب و ترغیب بر اولی و اکمل و ترک در شرب ایستاده مضر بطالت بدن و
مکروه بدین جهت است و امام احمد از ابی هریره آورده که وی شخصی را دید که نوشید آب
پس گفت وی را که قی کن گفت چرا گفت آیا دوست میداری که گربه بنوشد آب با تو گفت نه گفت
نوشید با تو کسی که بدتر است از گربه و آن شیطان است انتهی کلام المواهب و چون آنحضرت صلی الله
علیه وسلم آب آشامیدی باقی را بطرف راست اول بکسی دادی که بر دست راست وی بودی اگر چه
بر دست چپ کسی بزرگتر و اولی تر بودی چنانکه در حدیث آمده است که گاهی اعرابی و گاهی ابوبکر
صدیق رضی الله عنه بر دست چپ آنحضرت بود و اعرابی بر دست راست آنحضرت بقیه آب خود
آب را بدو داد نه ابی بکر و فرمود الأیمن فالأیمن و در حدیث دیگر آمده که جانب راست خالد بن
الولید و در جانب چپ ابن عباس بود آنحضرت بجانب … گفت اگر خواهی پیشتر بدهم
وی گفت من غیری … ابن عباس … این مسئله
میکرد به سلسله دیگر که ایستاده در عبادات جایز است … آب وضو … ایستاده کند
برد یکی … ایستاده … امام … تواضع کند و …
و حق … ایستاده … ترک تعریف …
ایستاده … که گویند این
واهی است بنزد حق والله اعلم

فصل در پوشش حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم

آنچه پوشیدی جامه … صحابه را احیانا رضی الله عنهم اجمعین و گاه … پوشیدی
با کتان و آنچه حاضر آمدی همین پوشیدی از لباس … آنچه موفق قبا و پیراهن و …
جامه و ردا و موزه و نعلین و این مجموع پوشیده بود و قاموس میگوید الجبة نوعی معروف و قد
نوعی مخصوص اما قاضی عیاض در مشارق الانوار گفته که جبه جامه که قطع کرده شده و دوخته
شده باشد و این بظاهر شامل قبا و پیراهن است و آنچه … و داخل شده و آن را نیز اطلاق
… و اگر چه در عرف … قبا و پیراهن …
دیگر … که در صحیحین و جامع ترمذی

آمده که پوشید آنحضرت جبه رومیه تنگ آستین و آمده در روایتی جبه شامیه از صوف تنگ آستین
و نیز آمده که چون وضو کرد دست از آستین بیرون آورد یعنی چنان تنگ آستین بود که
آنکه دست برآوردن از آن میسر نبود و آمده است که او را در سفری پوشیده بود و حدیث
که مسلم از اسماء بنت ابی بکر آورده که وی بیرون آورد جبه طیالسی کسروانیه یا کرد در زیر نقل کلاه وی
و دو طرف جبه دو شق وی از پیش و پس به دیباج دوخته بود نه و مسلم ساخته و کسروانیه نسبت بکسری
که پادشاه فرس بود و آن از لباس عجم است مسعود و دانشوران سیاه و گفتند اسما بنت ابی بکر که
این جبه رسول خدا است صلی الله علیه و سلم که نزد عائشه بود و چون عائشه فوت کرد من بستد
و آنحضرت این را می پوشید اکنون به آب می شوئیم آن را و بیماران میدهیم تا شفا یابند و گفتند که از
حدیث معلوم میشود که پوشیدن ثوب دوخته به دیبا اگر زیاده بر چهار انگشت نبود جایز است
چنانکه به تصریح در حدیث صحیح آمده است و آنکه در حدیث ابی داود از عمران بن حصین آمده
که پیغمبر خدا فرمود که نمی پوشم من قمیص مکفف یعنی مرقع جیب و اطراف آستینها به دیباج
بحریر محمول است بر آنکه زیاده بر اربع اصابع باشد یا بر محمول بر ورع است و حدیث اسما بر
کنایه قبل و اما قبا در شاید قبا و الا نوا میگویند که جامه تنگی است از جامهای عجم مشهور نزد ما
میگویند که قبو بود در لغت انضمام و بهم چسبیدن یا آنکه و لیکن بود و از اینجا گرفته شده قبا نوع
است از جامه و ابن الاثیر در نهایه گفته که قبو اطاق جامه بعضی بر بعضی بهم رسانیدن انتهی
و بالجمله قبا آن جامه که او را گریبان نبود و یک شقه وی بر تنه دیگر بر هم رسد بخلاف قمیص که
آن جامه ایست که او را گریبان بود و در حدیث آمده که بهدیه فرستاده شد نوعی قباها به
آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس قسمت کرد آن را بر اصحاب و در روایتی قباها از دیبا که تکمه‌های وی طلا
پس قسمت کرد و یکی را برای مخرمه که یکی از اصحاب بود جدا کرد پس بیرون آمد آنحضرت و آن قبا
را پوشیده تا بنماید خوبیهای آن را و این شاید پیش از تحریم لبس حریر بود والله اعلم و اما قمیص
محبوب‌ترین جامه‌ها بود نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بود آستینهای پیراهن وی تا بند دست
قمیص وی تکمه‌ها و بود جیب تکمه‌ها آن بر سینه چنانکه الآن متعارف است در دیار عرب است و در
ترمذی و ابی داود از معاویة بن قره آمده که گفت آمدم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم با قومی از مزینه
تا بیعت کنیم بوی و بود تکمه‌های پیراهن وی کشاده پس در آوردم دست خود را در گریبان پیراهن آن
حضرت و مس کردم خاتم نبوت را و شیخ جلال الدین سیوطی گفته که بعضی از مردم گریبان را

عادت نیست گمان برند که گذاشتن جیب قمیص بر سینه بدعت است و لیس کذلک و چون
بعضی دیار عجم جیب بر سینه عادت نشده است بعضی از فقهای ایشان حکم کرده که تشبه بنساء
چنانکه بعضی از شراح هدایه مختصر وقایه نقل کرده‌اند و شک نیست که این تصحیح عادت است و
اصل است و در عرب آنچه متعارف در دیار عجم است عادت نشده است و بالجمله آنچه متعارف
عرب و محققین علمای محدثین است گذاشتن جیب و تکمه‌های بر سینه است و هذا هو التحقیق و اما
زیر جامه که مصنف گفته ظاهر آنست که مراد به وی متعارف باشد و آن جامه را گویند که در زیر جامه
دیگر پوشند و پیوسته ملاصق باشد و آن را جامه بالا گویند و اگر مقصود این است دو جامه
ظاهر عبارت آنست که یک شد و می پوشید جامه بالای جامه ممکن که مراد از آن باشد که جا
گریبان نبود و آن است که در زیر جامه دیگر می پوشیده و قبا آنست که آن جامه تنگ و کوتاه می
باشد تنها آن را می پوشید و احتمال دارد که مراد از زیر جامه جامه‌ای بود که زیر روی جامه دیگر حمل
است یعنی بر بالا می پوشیده و ما ذکر این لباس در کتب نیافتیم تا تعیین مقصود بیان نمائیم و الله
یکی از اهل کشف گفته که آن را دیبا میخواندند یا بکار میکرد و گاهی عمامه و اصغر بر وی و گاه بستی آن
دستار و عمامه بر کلاهی و عمامه بی کلاه پوشیدی و گاهی بی تحت الحنک بر دوش بی آنکه شیخ در عمامه
و احادیث در فضل عمامه بسیار آمده است و بودند العمائم تیجان العرب یعنی عمامه‌های عرب تاج
تاجهای العرب یعنی عمامه‌های عرب بمنزله تاجها است عجم را و از حضور موسوم بعمامه را بار
کنند عقل و بزرگی را عمامه بر کلاه فارق است میان ما و مشرکان و در دستار گفت عمامه فارق است
میان کفر و ایمان داده میشود روز قیامت به هر پیچی دستاری که میکرده اند او را مردم بر سر خود نوری
بهتر است از هفتاد رکعت بی عمامه تا نفل بود یا فرض و دستار کتب بیان بدر و حطیم که عمامه
مسلمانان است لا انعم کریم مدیحا که آن سیمای ملائکه است و در روز کار یعنی عمامه دار کرده مراد به مدد
و چنین بلائکه که عمامه پوشیده بودند این نوع یعنی با عذبه و گذاشتن بعد بر عمامه آن نیز
و لیکن در این نیست ترمذی و در شمایل از ابن عمر آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون
عمامه می پوشید سدل میکرد یعنی سدل میکرد بین دو کتف خود و در روایت مسلم آمده
که می گذاشت طرف عمامه را میان دو کتف خود و در بعض احادیث آمده که میگذاشت آنحضرت
دستار را بر سر و می گذاشت پیش یک ذوابه یعنی یک طرف دستار و میگذاشت ذوابه دیگر را میان دو
کتف و مسلم از عمرو بن حریث آورده که گفت دیدم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم بر منبر و بود بر سر وی عمامه سیاه

سیاه و کنار شمله بود طرف آنرا میان دو کتف و نیز مسلم از جابر روایت کرد که آنحضرت در آمد در مکه معظمه را
و بر روی عمامه سیاه بود و در این حدیث ذکر ذوابه نیست از اینجا ظاهر میشود که آن ذوابه نبود
و لیکن بعضی گفته اند چون در آمد در مکه معظمه شائق قتال [illegible] و مغفر [illegible] قتال [illegible]
بر سر مبارک [illegible] و در هر موطن و مقام چیزی کرد که مناسب آن بود کذا فی المواهب
اللدنیه و ابن ابی شیبه از امیر المؤمنین علی آورده که گفت عمامه بست بر سر من رسول خدا صلی الله
علیه و سلم و سدل کرد طرف آنرا بر دوش من و در حدیث ابی داود از عبد الرحمن بن عوف رضی الله
عنه آمده که گفت دستار بست مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس سدل کرد پیش و پس من و بعضی
گفته اند که این مخصوص به عبد الرحمن است اما عذبه آنحضرت وقتی که میگذاشت در پشت بودی
غالبا و بهر جانب دست راست احیانا و گاهی بود عذبه میان دو کتف و کذا [illegible]
در جانب دست چپ [illegible] و اقل مقدار عذبه چهار انگشت و بعضی گفته اند که یکدست و
[illegible] عذبه [illegible] نصف ظهر [illegible] داخل اسبال باطل و ممنوع و اگر بطریق کبر و خیلا
باشد حرام و الا مکروه است خلاف سنت است و بعضی گفته اند تخصیص ارسال عذبه بوقت نماز
نیز موافق سنت نیست و تحقیق آنست که ارسال عذبه مستحب است و ارسال نیز [illegible] مقابل
سنن هدی است در ترک آن اثمی و اشکالی نیست اگرچه [illegible] فضل آن [illegible] چنانکه حکم
عادات شریفه است در لباس و طعام و قعود و قیام و امثال آن و قول آنکه سنت موکده است
توهم و خلاف تحقیق است و مصنف نیز در فصل آینده بگوید [illegible]
[illegible] السواد و ارسال الذنب [illegible] و کذا فی سایر الکتب الحنفیه و [illegible]
[illegible] عذبه تحت الحنک [illegible] بعض اخبار و آثار آمده است و بعضی
علمای شافعیه گفته اند [illegible] عمامه [illegible] مکروه است و چون جامه نو حاصل شدی
نامی معین کردی و در وقت پوشیدن گفتی اللهم انت کسوتنی هذا القمیص او الرداء او العمامة اسالک
خیره و خیر ما صنع له و اعوذ بک من شره و شر ما صنع له و احادیث در باب اذکار گذشت و آنچه متعلق
بشرح آن باشد نیز گذشت و ذکر وی در اینجا بتقریب لباس است و [illegible]
جامه نو پوشیدی ابتدا بطرف راست کردی [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] و گفته اند [illegible]
[illegible]

و در دعوات آمده است که ابراهیم خلیل الرحمن [illegible] اسمعیل
[illegible] داود پیغمبر علیه السلام [illegible]
[illegible] سلیمان علیه السلام [illegible]
[illegible] حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
[illegible] در یک شب و آنها یازده تن بودند و در روایتی [illegible]
[illegible] از طاوس و مجاهد آمده که قوت چهل مرد [illegible]
قوت چهل مرد [illegible] اهل جنت و در روایت صحیح آمده که هر یکی از اهل جنت را قوت صد مرد [illegible]
و جماع و لهذا مباح بود آنحضرت را [illegible]
[illegible] و حکمت در تکثیر نساء آنحضرت [illegible] احکام [illegible]
[illegible] نقل کنند [illegible] حقوق و حسن معاشرت [illegible]
[illegible]
سلیمان علیه السلام [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] مجموع فضایل انبیاء صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین [illegible]
حال آنست که سلیمان علیه السلام [illegible]
دعای وی علیه السلام [illegible] تسخیر ریاح و جن [illegible] مخصوص [illegible]
ظاهر [illegible] علیه السلام [illegible] از معجزات [illegible] در حدیث آمده که
حضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
و فقر و عبودیت [illegible] سلیمان علیه السلام [illegible]
ازین قبیل [illegible] ظاهر [illegible] پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] تصرفات آنحضرت تمام [illegible]
در نظام مخصوص به سلیمان علیه السلام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
سلیمان [illegible] در نظام

مخصوص بودن آنها علیهم السلام داشته اند بر عالم و صحیح است که آنرا غیرو دکار تر اثبات کردیم فاعلم
والله التوفیق بدانکه زنان مطهره در تحت آنحضرت در وقتی نه بوده اند در وقتی زیاده بوده
وقتی دیگر زیاده بر آن و اول از ازواج خدیجه بود رضی الله عنها و در جاهلیت وی را طاهره و مطهره
میخواندند و در وقت تزوج وی آنحضرت بیست و پنج ساله بود و وی چهل ساله و اولاد
آنحضرت همه از وی بودند الا ابراهیم که از ماریه قبطیه بود و وفات خدیجه بمکه بود پیش از
هجرت بسه سال بقول صحیح و وی شصت و پنج ساله بود و صحبت وی با آنحضرت بیست و پنج سال
دوم سوده بنت زمعه تزوج کرد او را بمکه بعد از موت خدیجه پیش از عقد عایشه و صحبت
کرد بمدینه و چون پیر شد خواست که طلاق دهد پس بخشید نوبت خود را بعایشه
و باقی ماند در حیطه نکاح شریف و وفات یافت در سنه اربع و خمسین از هجرت سوم
عایشه رضی الله عنها تزوج کرد او را بمکه و وی شش ساله بود و زفاف کرد در نه سالگی
و فوت کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بود عایشه هژده ساله و وفات یافت سنه سبع
و خمسین یا ثمان و خمسین بعد از آنکه از عمر وی شصت و شش سال گذشته بود چهارم حفصه
بنت عمر بن الخطاب رضی الله عنهما نکاح کرد او را در سال دوم یا سوم از هجرت و طلاق داد ‏ بنت عمر بن الخطاب
آنحضرت او را یک طلاق پس مراجعت کرد بوحی الهی که آمد بمراجعت که حفصه صوامه و
قوامه است و وی زوجه تست در بهشت و مات سنه خمس و اربعین او احدی و اربعین
و هی ابنه ستین سنة و بعضی گفته اند که موت وی در خلافت عثمان بود رضی الله عنه پنجم زینب
بنت خزیمه و وی را در جاهلیت ام المساکین میخواندند که بایشان طعام میداد نکاح
در سنه ثالث بود و صحبت وی با آنحضرت دو ماه بود ششم ام سلمه تزوج کرد او را در سنه اربع یا ‏ در سنه ثلث بود
ثلث بعد از فوت زوج وی ابو سلمه مات سنه تسع و خمسین و قیل اثنین و ستین و ‏ و وفات وی
قول اول صحیح تر است و عمر وی هشتاد و چهار سال بود هفتم زینب بنت جحش که در وجه زید بود
تزوج وی در سال پنجم و وفات وی در سال بیستم یا بیست یکم و او اول کسی که بعد از آنحضرت از
ازواج مطهره فوت کرد وی بود هشتم ام حبیبه بنت ابی سفیان و در وقت نکاح وی اختلاف است
بعضی گویند که در حبشه بود که وی آنجا با شوهر خود رفته بود و نجاشی او را برای آن
حضرت تزویج کرد بمهر چهار صد دینار یا چهار هزار درهم و بعضی گویند در مدینه و اول
اصح است و اشهر و وفات وی در سنه اربع و اربعین یا اثنین و اربعین نهم جویریه بنت الحارث

دو عزوه

فنا و چون حال انس و درد بر آن داشت لباس و نفاست مختلف افتاده عادة مردم بعد از وی در
دین باب مختلف گشت چنانچه وصف سلکو بعد بیشتر مردم بردند و گروهی ترک کردند و جماعتی آنجا
حرص بکاه دوری کردند و بر ثیاب و محقرات و اختصار کردند و گروهی لغزیدند از حب و از ترک ثیاب
احتیاط کردند و جامهای نرم و ثیاب ناعمه پوشیدند که گفتند این هر دو کرده مخالف سنت نبوی
صلی الله علیه و سلم شدند و پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود هر که جامه شهرت پوشد روز قیامت
او را جامه مذلت پوشانند پس آنکه ... دامان او فروخته که ... چون قصد
بوده بنقص از معاقب گردد ولیکن جامه شهرت را بر هر دو جانب حمل کرده اند هم بر آنچه جامه نفیس
بقصد تکبر و تفاخر بر فقرا و شکستن دلهای ایشان پوشند و هم بر آنچه بعضی از متزهدان و مرائیان
جامه دون و مرقع بقصد سمعه و ریا و اظهار زهد و تقشف پوشند و در بعضی روایات
که نهی کرد از دو شهرت رقت و غلظ و لطافت آن و لین آن و خشونت آن و طول و قصر آن و فرمود
روی کند بدان و اقتصاد بائید و فرمود من جر ثوبه کسی که بکشد جامه خود را بر زمین از خیلا
بطریق تکبر و عجب لا ینظر الله الیه یوم القیمة نظر رحمت نکند خدای تعالی بسوی وی روز قیامت
بدانکه جر و اسبال گاهی در ازار بود و در بافته و در صحیح ... آنکه فرمود من تحمل
که با این حالت نمیگذارد کسی با عادة وضو و نماز را ... در حدیث آمده ... سعاد
تحت الازار ما اسفل ... و اسبال الازار و لیکن تحقیق آنست که آنرا بعضی اسبال در جمیع ثیاب
جاریست در بعضی احادیث نیز مطلق واقع شده چنانچه در حدیث مذکور در متن و در آن
آمده که گفت ... پیغمبر صلی الله علیه و سلم که اسبال کرده بود ... و فرمود یا ابن عمر
هرچه برسد از جامه بر زمین در آتش است و در روایتی هرچه پایان تر بود از ازار در آتش ‏ شتالنگ
و سبب ذکر تخصیص ورود اخبار بلفظ ازار بجهت کثرت وقوع او ست چه اکثر مردم در عهد نبوت ازار
پوش بودند و در صحیح ابی داود از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود الاسبال فی الازار والقمیص والعمامة
من جر منها شیئا خیلاء الحدیث و عزیمت در ازار تا نصف ساق است و ازار آنحضرت صلی الله علیه و سلم
... و فرمود ازرة المومن الی انصاف الساقین و رخصت تا بالای شتالنگ است و هرچه پایان
در آتش و حکم دامان قبا و پیراهن نیز همین است و سنت در آستین آنست که تا بند دست است و اسبال در
عمامه ... تا ... و طول و ... که در ... بعضی دیار
حجاز و مصر ... سنت است ...

از ان بطریق خیلاء است حرام است و آنچه بطریق عرف و عادت شایع شده و شعار قومی گشته حرام
اگرچه افراط در آن بود کراهت نبود و نزد ابن همام حکم است و سنت در حق ایشان آنست که برود
بقدر شبر زیاده بود تا ذراعی که در صحیح است نیز رخصت است از جهت ترک انجاز و تعدی تمام
رضی الله عنها و بدانکه کراهت و حرمت در رفع در لباس و توسیع و تطویل آن به تقدیر نیست که بقصد
تکبر و خیلاء بود و اگر نه باین قصد باشد حرام نبود اما اگر جامه زیبا پوشد برای تجمل و اظهار
نعمت حق بود روا بود چنانکه در حدیث صحیح آمده است که هر که بود در دل وی مثقال ذره کبر
در بهشت نرود کسی گفت یا رسول الله من دوست دارم که جامه من خوب و زیبا و نعل من خوب
و زیبا باشد این مخبر از قبیل کبر باشد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا ان الله جمیل یحب الجمال
الکبر بطر الحق و غمط الناس فرمود که این مقدار از کبر محسوب نیست بلکه کبر مذموم آنست که حق
را باطل کند یعنی آنچه بروی واجب شده است از توحید حق و عبادت وی آن را انکار کند و از قبول
آن منع کرده و بندگان خدا را بچشم حقارت و خوار دارد و بدانکه احادیث چنانکه در باب
فضیلت زهد و ترک تنعم و ترفه در دنیا و تحریض و ترغیب در آن واقع شده همچنین در شان
تجمل و تنعم و ترخص و تجویز آن در دنیا و امثال آن در موضع عدم تکبر و خیلاء آمده اما اول ترمذی از عائشه
رضی الله عنها آورده که گفت گفت مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم یا عائشه اگر میخواهی لحوق بمن
پس باید که بسنده بود ترا از دنیا مثل توشه سواری و دور دار خود را از مجالست اغنیا و کهنه
مکن جامه را و میفکن از خود تا پیوند نکنی آنرا و در حدیث ابو داود آمده است که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم تاکید فرمود آیا نمی شنوید آیا نمی شنوید که بذاذت از ایمانست یعنی کهنگی جامه و ترک
و اختیار فقر از اخلاق اهل ایمانست و نیز در حدیث آمده که هر که ترک کند جامه زینت را با
قدرت بران بقصد تواضع بپوشاند او را خدای تعالی حله کرامت و اما ثانی در حدیث ترمذی
آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که خدا دوست میدارد که دیده شود اثر نعمت وی
بر بنده خود یعنی چون نعمت بدهد بنده خود را و وی عطا کند دوست میدارد که اثر آن نعمت ظاهر
و آشکار کردد به تحسین ثیاب و تنظیف و تحسین آن بقدر امکان نه با تکلف و تجاوز از حد
بقصد اظهار نعمت حق تا محتاجان قصد وی کنند و طلب زکوة و صدقه کنند و چیزی بدیشان
و چنین علما اظهار آن کنند تا در چشم جاهلان معزز و مکرم آیند و هیبت و عزت علم ظاهر کردد و طالبان
کنند خود را بجهت ایشان از ایشان استفاده کنند و همچنین ترجیح کرده اند این حدیث را

وابو الاحوص از پدر خود می آرد که گفت آمدم من در سول خدا را صلی الله علیه وسلم و بر تن من جامه
بود دون پس فرمود ترا مالی هست گفتم نعم گفت از کدام جنس است گفتم از هر جنس داده است خدای تعالی
مرا از ابل و بقر و غنم و اسپ و برده فرمود چون داده است ترا خدای تعالی پس باید که دیده شود اثر نعمت
و کرامت وی تعالی بر تو و در حدیث دیگر آمده که اسم مردی بود که پیغامبر دید او را که کهنه پوشیده فرمود
مگر جامه ندارد این مرد گفت دارد و جامه نو در خانه اوست فرمود پس باید که بپوشد آنرا و اظهار
کند نعمت حق را و آنحضرت تجمل و تزئین هیئت و تحسین سمت را دوست داشتی جابر گوید رضی الله
عنه که آمد آنحضرت در دیدن ما پس دید مردی را ژولیده پریشان موی فرمود این مرد
نمی یابد که بدان اصلاح راس خود کند و مردی را دید که جامه چرکین برتن داشت فرمود وی چیزی
نمی یابد که بدان جامه خود را بشوید و یکبار یکی را دید پریشان موی و ابتر و رنده هیجان در وجه
کاهی که می آید که گویا شیطانست و آنحضرت نیز خود و اقتدا به وی بسیاری از اخص صحابه جامه
می پوشید به تجمل از جمله اصحاب را به آن نیز بدان امر میکرد و در حدیث وعید ابتذال میکرد و
بلکه نیز معروف بود نا البغیر کنند و اما بجمله معتبر درین باب قصد و نیت است ترک تجمل و لبس
آنچه اگر از جهت بخل و خست طبع یا از برای اظهار فقر و زهد و ریا بود مذموم است
و بقصد زهد و تواضع و ایثار محمود و لبس لباس فاخر و ترفع اگر بقصد تکبر و تفاخر و بطر
و افراط است نیز قبیح و بجهت اظهار نعمت حق و ادای شکر و اعزاز دین و تعفف و تحسین حال
معاد نیز نیست است و از اینجاست اختلاف طریق و اوضاع مشایخ صوفیه قدس الله اسرارهم
درین باب و صاحب مواهب لدنیه بطریق سؤال و اشکال آورده که چون سنت نبوی و طریقه
سلف صالح بذاذت هیئت و رثاثت ثیاب است پس چیست حال اهل سلسله شریفه شاذلیه
متصوفه که تجمل میکنند بهیئات و ملابس خود و حال آنکه طریقه ایشان اقتدا به سنت
نبوی و طریقه سلف صالح است جواب میگوید که نظر این قوم بمعانی در محل است و چون دیدند
کرامات را تجمل [illegible] ایشان از اهل غفلت و شغل ایشان بدنیای دنیه مخصوص کرده و ما الله
در زینت [illegible] فقال الله در زینت ظاهر بجهت تفاخر بدنیا و اطلیان [illegible] صالح باطن و
بدان [illegible] کرده ند ایشان را اختیار کرده اند بذات ثیاب [illegible] اظهار [illegible] احتیاج
کرده اوانی [illegible] تعظیم کردند آنرا [illegible] تعظیم و تنویر [illegible]
و چون [illegible] بیان [illegible] شد دلها [illegible] دنیا [illegible] این [illegible] کرفتند

ثیاب

اهل غفلت داشت وعلامت وبدذات وهیات رجیله ووسیله مفاخرت وعلامت تکبر وعجب
وریا منعکس شد امر پس گشت در حقیقت مخالف این قوم در لباس وهیات بطریق سلف
وعلامت سنت گشت وتجمل از ثیاب وهیات علامت صدق واخلاص مردان اهل
ارشاد ودولت گردید سیدی الامام ابوالحسن شاذلی قدس الله سره العزیز در وقتی که انکار کردند
بروی بعضی از منکران انا اهل البذاذة وتوشاشته بقول خود کردند وگفتند یا هذا این هیات مردم کریم
بزبان حال میگوید که الحمد لله الذی اغنانی بفضله واین لباس تو میگوید اعطونی شیئا من
وافعال واعمال این قوم مراد است بحکمت وحیثیت انتهی کلام المواهب وبعضی از این قوم ملوک
وما دون هیبت نه دانچنان بصحت [illegible] مراسم بلباس نفیس ودر بعضی اوقات چنانکه امام حضرت
غوث الثقلین شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی قدس الله سره العزیز بعد از کشت ریاضات
شاقه چنانکه آورده اند که تا بیست وپنج سال در صحاری عراق وبرای بغداد می گشتند بجای
معین نبود وبی طعامی وبی لباسی خبر نه [illegible] می گفتند کما امر شد بلباس [illegible] از تاج
بدینار یک باشد ودر لباس نفیس میفرمودند [illegible] وکفن السالحین [illegible]
موت [illegible] شیخ ابی السعود که در مقام ترک تدبیر واختیار [illegible] تعالی اشتغال [illegible]
می پوشند که بچنان دیدم مر این حکایت بنفس قیمتی [illegible] وبالجمله سلامت حال
مرید در اکتفا بقدر ضرورت است وزیاده بران محتاج اکابر وجذب راه باید وتوسط واقتصاد
در هر باب اولی بود از آنچه قوم [illegible] حالی است ومبنی بر نیات وهمم است که ما ایشان را [illegible] الله
اعلم فصل شیخ این فصل در پوشیدن [illegible] مخالف [illegible] الفصل السابق آورده واگر یکی مناسبت
نیم می شد با آنکه بعضی از مقاصد این فصل خالی از ذکر [illegible] پس گفت حضرت نبوی صلی الله
علیه وسلم ان اول ما یلبسه [illegible] است که [illegible] مکروه [illegible] ظاهر
وآنچه [illegible] به بیان [illegible] سراویل [illegible] بود در پوشیده آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ان اختلافی است بعضی جزم کرده اند که نپوشیده وشیخ [illegible] شرح شفا گفته که پوشیده است
ولیکن خریدن آنحضرت سراویل را معلوم ومتفق علیه است چنانچه در جامع الاصول از حدیث ترمذی
وابی داود آورده [illegible] سراویل را [illegible] ابو یعلی موصلی در مسند خود بسند ضعیف از
ابی هریره آورده که گفت در آمدم [illegible] بازار با رسول الله صلی الله علیه وسلم پس خرید
سراویل بچهار درهم واهل سوق [illegible] پس آنحضرت [illegible] فرمود که [illegible]

دا معتاد ومتعارف شده وباعث تمیز وتعرف ایشان گشته نیز رخصتی هست وقوم مرضی فیه م

بر گفتن [illegible] ب م

پس ازن

٥١٧

[illegible] آورده وان گفت مرگز از کسی نشنیده ام که [illegible] مثل این کلام که گوید پس ابو هریره گفت وانکه
[illegible] پیغمبر خود را پس آنرا [illegible] دست [illegible] تا دست آنحضرت ببوسد
آنحضرت دست مبارک خود را از وی بکشید وگفت این عادت اعاجم است که با ملوک خود میکنند
ومن ملک نیستم مردی ام از شما پس آنحضرت سراویل را گرفت [illegible] ابو هریره میگوید
که خواستم سراویل از دست آنحضرت بگیرم ومن بردارم آنرا فرمود صاحب متاع سزاوار تر است به
برداشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف باشد ونتواند برداشت پس یاری دهد او را برادر مسلمان وی
گفتم یا رسول الله تو می پوشی سراویل را فرمود نعم می پوشم در سفر وحضر ودر شب وروز زیرا که
من مامورم به ستر ونمی یابم ساتر تر از آن [illegible] وابن حبان وطبرانی ودار قطنی وعقیلی
نیز این حدیث آورده اند ولیکن باسانید ضعیفه [illegible] این حدیث [illegible] یوسف بن زیاد واسطی
وی ضعیف است جدا وبالجمله [illegible] آنحضرت [illegible] الصحیح [illegible] ثابت است وابن قیم در کتاب
هدی النبی گفته که ظاهر آنست که خرید برای پوشیدن [illegible] مشهور است
که آنحضرت سراویل پوشیده [illegible] بخاری [illegible]
صحیح خود در [illegible] آورده وگفته [illegible] ولیکن حدیثی [illegible] سراویل آورده [illegible] الصحیح
بطریق [illegible] آورده اند که امیر المومنین عثمان رضی الله عنه در روزی که
او را شهید ساختند سراویل پوشیده بود [illegible] که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود که بپوشید [illegible] محض ومحفوظ [illegible]
[illegible] آید یعنی انبیا [illegible] مخصوصا [illegible]
[illegible] کذا اوردها [illegible] المحققین [illegible] حدیث السیوطی در جمع الجوامع از امیر المومنین
علی رضی الله عنه آورده باین لفظ که گفت بودم من نشسته نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم
در بقیع [illegible] پس بگذشت زنی سوار بر حماری [illegible]
در [illegible] زمین [illegible] پس [illegible] آنحضرت [illegible] گفتند یا رسول الله
وی سراویل پوشیده است فرمود اللهم اغفر للمتسرولات من امتی یا ایها الناس اتخذوا السراویلات
فانها من استر ثیابکم وحصنوا بها نساءکم رواه الترمذی والعقیلی فی الضعفاء وابن عدی [illegible]
والدیلمی فی مسند الفردوس وگفته ابن جوزی این حدیث در موضوعات آورده ولیکن صواب
آنکه وی [illegible] متعدد [illegible] انتهی والله اعلم وآنحضرت صلی الله علیه وسلم

المصنفین

در اکثر

کاه عمامه بی کلاه می پوشید و کاه با کلاه و عمامه را عذبه بیان در قفا نیز با آن فرو گذاشته

احوال الجنتین بود یعنی و در بعضی احادیث آمده که آن شب که در خواب دید حضرت عزت را فرمود

یا محمد فیم یختصم الملاء الاعلی قلت لا ادری فوضع یده بین کتفی فعلمت ما فی السماء والارض

صباح آن عذبه بیان در کتف مبارک فرو گذاشت و تمام این حدیث جامع ترمذی از عبد

الرحمن بن عایش و ابن عباس و معاذ بن جبل آورده اند و این چنین است که گفت رسول خدا صلی الله

علیه وسلم دیدم پروردگار خود را در نیکوترین صورتی پس پرسید او مرا در چه چیز خصومت میکنند یعنی بحث

و نزاع و گفت و گو میکنند فرشتگان نزدیک یعنی اعمال که مستفضل الاجر بحث و مناظره میکنند

و ثبت کرده بر ... نمی دانم ... پس نهاد دست قدرت خود را میان دو شانه من پس یافتم من سردی ...

رود در سینه خود پس منکشف شد بر من و حاصل گشت مرا هر چیزی که در آسمان و زمین

است تا آنکه خواند آیت و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض و لیکون من الموقنین

جل و علا یا محمد ... در چه چیز خصومت میکنند فرشتگان یعنی خویش منکشف شد

علم هر چیز ... گفتم ... در کفارات

یعنی عملهای که ... بعد از نماز

نماز ... و برای ... تمام و کامل کردن

وضو در ... و مشی بر اقدام بسوی جماعات

صبح ... این اعمال ... کار نیک ... و پاک کرده

از گناهان ... و مغفرت ...

اللهم انی اسالک فعل الخیرات و ترک المنکرات و حب المساکین و اذا اردت بعبادک فتنة فاقبضنی

الیک غیر مفتون و گفت ... درجات ... شود این

افشای سلام و اطعام طعام و نماز گذاردن در شب در وقتی که مردم در خواب باشند و گفت ترمذی

سوال کردم بخاری را از این حدیث گفت صحیح است ... حضرت مصطفی

صلی الله علیه وسلم این واقعه را دید صباح آن شب عذبه را میان دو شانه فرو گذاشت پس

برای تعظیم و تکریم موضعی که رسید کار دست خود را بر آن نهاده و در مواهب لدنیه میگوید

کرلصل

پیراهن م

و در بعضی روایات آمده م

کس و در نفس الامر م

خالص م

کر اصل این بحث ... و ابن قیم گفته است این فایده را ... کلام و قتی که

... گفته که این اصل ... والله اعلم ... مبارک ...

بودی و در بعضی روایات ... آمده ... پیراهن ...

داشتی و کاهی حله حمرا پوشیدی و بعضی گفته که برای جمعه و عیدها داشتی ...

از جابر بن سمره آورده که گفت دیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم در شب مهتاب در حله حمرا ...

مو ... نگاه میکردم ... بجانب وی صلی الله علیه وسلم و کاهی بجانب ... و آنحضرت نیکوتر

بودند ... و قول جابر رضی الله عنه که گفت ...

خود ... صلی الله علیه وسلم گفت ... ترمذی ...

عایشه آورده که گفت ندیدم ... رسول خدا صلی الله علیه

... که در ...

بود از آن ... خالص ... اهل حدیث ... چنانچه وصف کرده ...

اند و ... آن ... ساده که ...

خالص بوده ... عبد الله بن عمرو بن العاص جامه سرخ ... پوشیده

گفته ... از آنحضرت کراهت ... بجانب ...

و ... سرخ ...

... آنجا ... سرخ ...

به ... سرخ ...

سرخ ... ابن ...

... صلی الله علیه وسلم ...

کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ...

... سرخ ...

... واقع شده است که ...

... مختلفه

وصحیح در مذهب امام ابو حنیفه آنست که مکروه است ...

و نیز ... سرخ ...

... بعضی ... علما ... سرخ ... ممنوع

وطفاد بعضی احادیث معصفر عطف بر احمر آمده پس معلوم شد که این حکم در مطلق احمر باشد کل
والله اعلم و جامه معلم پوشیده یعنی علم دار بسیار و غیر آن اما گفته اند که اگر علم از حریر باشد زیاده بر چهار
انگشت نبود و کمتر از آن مباح است و جامه سیاه پوشیده چنانکه در باب خطبه جمعه آمده
که دستار سیاه بر سر مبارک داشت و در روز فتح مکه نیز همچنین بود و بعضی گویند که در آن روز
از مغفر که بر سر مبارک داشت دستار رنگ سیاه گرفته بود و این تاویل بعید است و بالجمله پوشیدن
کساء سیاه و عمامه سیاه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بصحت رسیده است و فی الکنز ندب لبس
السواد و از امام محمد شیبانی رحمه الله آورده اند که عمامه سیاه بر سر داشتی و لباس فاخر در
جمال بکمال داشت و نعلین زر در وی پاشنه تا آنکه جمال او بیشتر شد و سیاهی دستار
با سفیدی روی وی بغایت تحسین نمود و بدان مولع گشت دیگر وی رحمه الله علیه دستار سیاه
نپوشید و نیز از نفاست لباس اعتذار کردی که مرا زنان و کنیزان بسیارند اگر خود را آراسته ندارم
که نظر بجای دیگر بیفکنند و در دیگران طمع کنند والله اعلم و پوستین که اطراف آن پوست
دوخته بود نه دوسون و نعلین و انسوم که قسمی خاص است از نعل مخصوص تر از نعل استعارت
چرم بریم دوخته ابن عمر را پوشیده ترمذی در شمایل آورده ادیرید کوفرستاد نجاشی برای آن
حضرت دو موزه سیاه ساده پس پوشید آنرا پس وضو کرد و مسح کرد بر آن و نعلین آنحضرت
صلی الله علیه وسلم دو دوال بود یکی میان انگشت پا و انگشت متصل او و دیگر انگشت میانه
و انگشتی که متصل باوست و یکی دوال دیگر بر پشت پا و تمثال نعل آنحضرت خواص و برکات
بسیار دارد و بعضی از اکابر محدثین رساله جداگانه در آن جمع کرده و گفته که تجارب کرده شده
آن باعث وحی و حرز و امان است از بلیه و صداع و حسد اشرار و از شر شیطان و مارد
اگر نقش کرده شود و سوار شده است باشد ذلک بیرون آید از اعداء و اسان شود بروی این دشوار
و بعضی از محبان از علماء محدثین اشعار و قصاید است در مدح آن که لا رفق الواهب آنه
و انگشتری در دست کرده اما روایت مختلف است در بعضی احادیث آنکه در دست راست
بودی و در بعضی در دست چپ و مجموع احادیث صحیح است ظاهر آنکه گاهی در دست چپ و گاهی
در راست بود نقش آن محمد رسول الله بر سه سطر بود و نهی فرمود که هیچ کس بر نگین خاتم خود نقش
انگشتری من بر انگشتری خود نکند تا آنکه گرفتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم خاتم را و تو
وی آن بصحت رسیده و خاتم وی صلی الله علیه وسلم از نقره بود و فص وی نیز از نقره بود و در روایتی

میان

در بعضی حواشی باین حیثیت نوشته

الله
رسول
محمد

آمده که فص وی حبشی بود یعنی سنگی بود که به حبشه می باشد یا مراد آنست که سیاه بود
کذا قالوا و آنکه در صحیح آمده که نهی فرمود از انگشتری آهن آمده که آنحضرت انگشتری خاتم از آهن شیشه دید
روایتی دیگر و نپوشید بعد از آن بیندا خت آنرا و خاتم طلا بود یا خاتمی از حدید ملوی بفضه
که ساخته بودند برای وی صلی الله علیه وسلم پس بیندا خت آنرا و نهی کرد از آن و حکیم در جامع
ترمذی آمده که گرفت آنحضرت خاتم را و این ختم میکرد و نمی پوشید مجهول است بر آنکه او
همچنین بود که بعد از آن پوشید و مستمر شد پوشیدن آن و خاتم آنحضرت بعد از وی بدست ابی
بکر صدیق بود و بعد از وی بدست عمر فاروق و بعد از وی بدست عثمان ذی النورین و در آخر
عهد خلافت وی از دست معیقیب که خادم وی بود در بئر اریس افتاد هر چند جستند پیدا
نشد و گفته اند که باعث شد فتنه و بر بستن فوج اختلاف گردید و عثمان رضی الله عنه بعد از
وی پیدا شد و گفته اند که آن خاتم بود که در بعضی سر از اسرار الهی بود که سبب انتظام و التیام امور
چنانچه در خاتم سلیمان علیه السلام و انگشتری آهن و مس و برنج نهی آمده و در بعضی
فرمود که از آن بوی اصنام می آید چنانچه اصنام را از آن میساختند و در آهن فرمود که این حلیه
اهل نار است و پوشیدن خاتم عقیق نزد اربعه مکروه است و نزد بعضی علماء جایز است
همچنانچه از طلحه و سعد و صهیب پوشیدن آن نقل کرده اند و در خاتم عقیق احادیث وارد
آمده که در وی خیر و برکت است و نافی فقر است و در روایتی آمده که عقیق نزد افع طاعون است
و پوشیدن آنحضرت او را بصحت نرسیده چنانچه در خاتم یاقوت و در بعضی تختم بخاتم حجر مطلق
داشته و در کافی میگوید عقیق و غیر آن مشتمل است بر قول اصح و نزد بعضی میگویند که حجر
حلیه است نیز بکنید در اکثر قوام خاتم از یشب و پوشیدن خاتم مباح است و نزد جمهور علما است
نیست و بعضی گفته اند که مکروه است مگر کسی را که محتاج باشد در احکام و سلطان باشد یا کسی که او
از اکثر اشتغال مینمودند از کارها که بدان مستعمل الفضه و ذهب حرمت و کراهت است پس باید که از فقیه ...
زیاده نشود و هم اینجهت است پوشیدن بهر وانگشتری و زیاده از آن مکروه است و لیکن که فقیر خاتم
مکروه نیست اگر نیکو پوشند در اختلاف کرده اند در آنکه افضل تختم در یمین است یا در یسار و اکثر
احادیث بر آنست که در یمین و بعضی بر یسار نیز آمده و گفته اند که آنحضرت اول در یمین می پوشید
و آخر در یسار قرار یافت والله اعلم و تختم در خنصر مکروه است و آمده است که آنحضرت صلی
الله علیه وسلم را شش موی بیست ... اما نقش خاتم وی صلی الله علیه وسلم

محمد رسول الله بود و کتابت وی لیکن بر ترتیب عادی نبود بلکه مقلوب چنانچه عادات [illegible]
خواتیم است و ما بعد از ختم کتابت اینست و درست آید و مشهور آنست که اسم جلاله فوق بود و محمد تحت
و رسول در میان و بعضی از مشایخ گفته اند که تصریح با تمیز در هیچ حدیثی یافته نمی توانند که بر عکس
باشد بلکه گفته اند که روایت اسمعیلی که از رواة بخاری است آنست که گفت سطر اول محمد و سطر
ثانی رسول و سطر ثالث الله بظاهر همان آنست کذا فی المواهب [illegible] آنحضرت [illegible]
از آنکه نقش خاتم شریف خود یا از جهت شرف و امتیاز و علو مقام [illegible] دیگری در آن [illegible]
و بر تقدیر تعدد از وی غیر ممنوع بود یا از جهت خوف تلبیس بخاتم شریف وی بود که از آن [illegible]
لازم می آید و بر این تقدیر منع مخصوص بزمان مبارک وی باشد والله اعلم و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم زره پوشیده و خود و جوشن و کلاه و درع در یک حال پوشیده چنانکه در روز غزو
احد و این از کمال شجاعت و کاردانی آنحضرت بود [illegible] از اینجا معلوم شد که سلاح پو[شیدن]
و مباشرت اسباب جهاد [illegible] منافی توکل نیست [illegible]
و اتقیا [illegible] و مراد
[illegible]
[illegible]
[illegible] القناع [illegible] طیلسان [illegible]
[illegible] طیلسان [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible]
و مختار [illegible] شیخ جلال الدین سیوطی [illegible]
عن [illegible] الطیلسان [illegible]
[illegible]
و سلم طیلسان [illegible]
[illegible] طیلسان [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه وسلم که

بغیر [illegible] جنگ از مردان [illegible]

بسیار میکرد تقنع [illegible] جامه او [illegible]
در آن [illegible] طیلسان [illegible]
و بعضی گفته اند که مراد بقناع [illegible] و تحقیق
که تقنع [illegible] طیلسان پوشیده کذا فی فتح الباری و در حدیث انس آمده که کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یکثر القناع و در روایتی آمده که کان لا یفارقه القناع و در حدیث دیگر
از انس آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسن بن علی رضی الله عنهما [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حدیث [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الی الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] طیلسان [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]

طیلسانها

هرات بود واصحاب کهف ایشان طیلسان نهاده است وازانس آمده که جماعه را دید درو جمعه که بر
ایشان طیلسانها بود گفت چه مانند ایشان بیهود این قوم یهود خیبر و در حدیث صحیح حاکم آمده
کرده من تشبه بقوم فهو منهم و ترمذی آورده که لیس منا من تشبه بغیرنا جواب این چنانکه در فتح
الباری گفته آنست که استدلال باین در وقتی تمام است که طیلسان از شعار ایشان بوده و این
از منه مرتفع شد که پس در عموم مباح داخل بود و وقت انس تشبیه آنجا به یهود بود و آن بوده
که انس یهود را طیلسان دیده بود که تطلس میکردند و بعض ایشان را تجمع باین هیئت کرده پس
تشبیه کرد با ایشان و از ینجا کراهت لبس طیلسان علی الاطلاق لازم نیاید بلکه روایتی
رضی الله عنه تطلس و تقنع را از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بعض گفته اند که کراهت انس از جهة
رنگهای آن بود طیالسه بود که زرد بود چنانچه رسم یهود است والله اعلم ودر سفر جبه تنگ
پوشیده جبه رومیه ضیقة الکمین کذا در حدیث آمده است این چنانکه گذشت
وردا پوشیده و عدد ای داشت که طول آن چهار گز بود و عرض سه گز و یک وجب و ردای دیگر
و یک وجب و در عرض دو گز و یک وجب و چیزی که دست کما آن انگشتری گویند و این و ... است
انگشت بعد حروف لا اله الا الله چنانکه مشهور است **فصل** در عادت حضرت نبوی
صلی الله علیه وسلم در معاشرت با ازواج طاهرات مشهور حبب الی من دنیاکم النساء والطیب
وجعلت قرة عینی فی الصلوة و بعضی متضادات ثلاثه را یاد میکنند چه ...
دنیا نیست و از طاعات وجوه ... نیست آنرا نام ... میکنند تحقیق این معنی در فضول
صلوة بتفصیل ذکر کرده اند ... حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از
دنیا زنان بود و بوی خوش ودر بسیاری از نسخ مجموع ... ذکر کرده
مباشرت ... از ... مباح شد ... چند آنکه حق
خلاصه ... نکاح ... نکاح بعد از حفظ نسل و دوام
نوع انسانی نیل لذت و تمتع نعمت و حفظ صحت ... و احتقان منی موجب
امراض شدیده و سبب ضعف قوی و اعضا و اشتداد مجامعت و تفاخر و مباهات بقوت
و شهوت جماع و تمادح بدان و تنقیص و تحقیر ... امر مقرر و معروف است و عادت مستمر
میان مردان به محبت نسا و نکاح ... در کمال نوع انسانی ... در کمال افراد این نوع
و تمامه انبیا و رسل اهل تزوج و تناکح بوده اند الا عیسی و یحیی صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین

وباین قیاس باید کرد آنکه ... جامه از ... بدلیل ... اکتفا والله اعلم و کان احب الثیاب
پوشیدنی ... انس رضی الله عنه گفت که رسول خدا صلی الله علیه وسلم ... آمده جامه
از ... پوشیده ... جامه سیاه ... و
باید و قتاده گفت از انس ... حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم چه نوع جامه
را دوست تر داشتی گفت حبره و حبره ... یمنی باشد مخطوط بخطوط احمر و گفته اند
که دوست داشتن آن ... جامه ... جامه کتان مصری ...
و گفته اند که جامه کتان ... جسد ...
و فواید دیگر دارد ... کتان ... گویند که ... و این جامه از
درخت ... رضی الله عنها جامه برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم ... کردم
پس بپوشید ... چون عرق کرد بوی ... ناخوش ...
داشت ... و بوی خوش ... صلی الله علیه وسلم
و سبب مصاحبت ملائکه و جبرئیل چنانکه ... ابن عباس
رضی الله عنهما پیغمبر را صلی الله علیه وسلم دیدم که بهترین حله ها پوشیده بود حله
ردا و ازار ... یمنی ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم حله حمرا پوشیده
معنی آن نیز معلوم کرده ... ابو رمثه گفت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ... دیدم که خطبه میکرد و
بردهای سبز پوشیده بود ... سبز بردی است که در آن خطوط سبز باشد نه آنکه سبز خالص
چنانکه برد سرخ نیز ... است ... واقع ... خالص ... حرام بود چنانکه
سرخ خالص چنانکه سرخ خالص ... تحقیق ... است که دوست ترین رنگها نزد آن
حضرت صلی الله علیه وسلم ... بیاض ... بود و بالجمله در بعض روایات آمده که گاهی
بود و بالجمله در بعض روایات آمده که گاهی آنحضرت جامهای نفیس ... قیمتی نیز پوشیده
بالفور ... بخشیده ... خوانده ...
درهم بود ... جامه پوشیده بود ... عرب ...
آمده ... گفته که ... جامه بروی از ...
فرمود ... سعد بن معاذ در بهشت بهتر و نرمتر از این است ...
ابتدای ایام ... کرده بود ... جامه ... ملوک ... بود ...

و اینها بیشتر التزام این باب بود اما آنچه از معتاد آنحضرت بود از لباس از این قبیل بود چنانکه در صحیحین
از ابی برده آمده است که بیرون آورد بسوی ما عائشه رضی الله عنها کسائی ملبد و ازاری غلیظ
کسا را عبا بر هم نشسته بود و مثل لبد که نهاده است و ازاری غلیظ درشت و گفت قبض کرده شد روح
رسول خدا صلی الله علیه و سلم در این دو جامه و از انس آمده که گفت می پوشید آنحضرت صلی الله علیه
و سلم صوف را یعنی جامه پشمینه را و می پوشید کسای ملبد را و می پوشید بنده ام می پوشیم چنانکه
بیشتر نعلین می پوشید رواه الشیخان و از انس روی صلی الله علیه و سلم که ذکر میکرد بعد از آن آورده بود و
آن از لیف خرما و فراش وی که خواب میکرد بر آن نیز از آن بود و لیف خرما پوست وی کار از گو
بجای پنبه پر کرده اند و کاهی نهالی وی از ادیم بود چنانکه باید و بیهقی از عائشه آورده
که گفت در آمد بر من زنی از انصار دید فراش رسول الله صلی الله علیه و سلم قطیفه ای دو تو
کرده پس فرستاد بمن فراشی که محشو از صوف بود پس در آمد آنحضرت و گفت چیست این
یا عائشه گفتم یا رسول الله فلانه انصاریه در آمد و فراش ترا دید و این فراش بمن فرستاد و فرمود
باز گردان آنرا یا عائشه سوگند بخدا اگر من بخواهم هر آینه میگرداند پروردگار تعالی با من کوههای
طلا و نقره را و در حدیث صحیح از ابن عباس آمده که در آمد بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم
عمر بن الخطاب و آنحضرت بر حصیری افتاده بود و با اثر آن حصیر بپهلوی مبارکش نقش بسته گفت یا رسول الله
چه شود اگر برای خود فراشی بگیری بهتر از این فرمود یا عمر چه کار است مرا با دنیا نیست مثل من
و دنیا مگر مثل سواری که سیر میکرد در روز گرم پس با ایستاد در زیر درختی ساعتی از روز پس برفت و بگذاشت
آنرا و از عبد الله بن مسعود آمده که گفت در آمدم بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و وی در غرفه
بود مثل بیت حمام یعنی در گرمی و تنگی مثل گرم خانه حمام و افتاده بود بر حصیری که تأثیر کرده بود
در پهلوی مبارک وی پس بگریستم فرمود چه چیز بگریه آورد ترا یا عبد الله گفتم یا رسول الله
کسری و قیصر بر خز و دیبا نشسته اند و تو بر این حصیر خفته فرمود مگریی یا عبد الله ایشان را دنیا
و ما را آخرت و از عمر بن الخطاب آمده که گفت در آمدم بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و افتاده بود
بر حصیری و نبود میان وی و حصیر فراشی و نقش کرده بود حصیر در پهلوی وی و قبضه ای از شعیر در خانه او نهاده و در
در گوشه افتاده پس فکر کردم پس گریستم فرمود چرا میگریی یا عمر بن الخطاب گفتم چون نگریم این
حصیر است که بر وی خفته و این متاع است که در خانه [illegible] و کسری و قیصر و کسری در دنیا
نشسته و تو پیغمبر خدا و برگزیده وی گفت یا ابن الخطاب راضی نیستی تو که ما را آخرت باشد و ایشان را

ردعز وجل بنی المصطلق در جنگ بند افتاده بود پس آزاد کرد آنحضرت او را و عقد نمود نام
او را برّه بود پس تغییر داد او را بجویریه مات سنة ست وخمسين و گفته اند ستین و تزوج وی در سنه
سبع در سال قضای عمره حلیمه در موضع سرف بر بعض شیبین و گفته اند که بعد عمره از مکه است
و وفات وی نیز در همین موضع بود در سنه احدی و ستین یا احدی و خمسین یا غیر آن اتفاق
افتاده اکثر بر آن اند که در آن موضع بر سر قبر وی عمارتی است نیز از ایشان صفیه بنت حیی
بن اخطب یهودیه بود از اولاد هارون علیه السلام و در غزوه خیبر که در سنه سبع بود بند افتاد
پس آزاد کرد او را و تزوج نمود و بعضی گفته اند که آزاد کرد و بعد از آن مسلمان افتاده بود پس آنحضرت
آزاد کرد و آزاد کرده مات سنة اثنتین و خمسین و قیل خمس و خمسین و نیز از ایشان ریحانه
بنت زید بود از بنی النضیر یا از بنی قریظه در بند افتاده بود پس آزاد کرد و تزوج فرمود در سنه ست
و در وقت عود از حجة الوداع وفات یافت و بعضی گفته اند بعد آنحضرت در سنه ست عشر
و الاول اصح و مذکور است جماعه ایست که تزوج آنحضرت و دخول وی با آنها بعضی تحقیق وحید
اند اینها بیش آنحضرت نماند و اکثر بعد از وی و جماعه دیگر اند از زنان که بیشتر یا زیاده
بعضی را تزوج نموده بیشتر از دخول مفارقت فرمود و بعضی را خطبه کرد اما تزوج نکرد و بعضی
آنها را تخییر کرد و آزاده دنیا و زینت آن یا اراده رضای خدا و رسول بحکم نص قرآن یا ایها النبی
قل لازواجک ان کنتن تردن الله و رسوله و اختیار دنیا کرده اند پس رفتند نعقضا
آن در مواهب لدنیه مذکور است و اما سراری آنحضرت صلی الله علیه و سلم چهار بود مشهور ترین
آنها ماریه قبطیه بود که او را مقوقس قبطی والی اسکندریه و مصر اهدا نموده بود و او را وی ابراهیم
بن رسول الله بود جود آمده و بعد رمه رضاع وفات یافت و بعضی ریحانه را گویند از ازواج میگفت
شده از سراری داشته اند و گفته که او را آزاد کرد و او را وطی میکرد و بعضی بود دیگر جاریه بود که
زینب بنت جحش با آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخشیده بود و دیگر نیز بعضی غزوات بند افتاد
بود نعم و الله اعلم و آنچه مذکور شد مجموع طوایف بر زنان اند و نه تطام بیشتر دو جهت
رضی الله عنهم خود بیشتر از جماعه که بعضی ذکر نموده نیز خود با نقاط تحقیق و اکثر ایشان
صحت زینب بنت خزیمه ماهی چند پیش تو نبود باید که در وقت قبض طواف بناشد و نیز در
بعضی از سرایری داشت اند تا طواف مفتاح بعنوان تفاسیر از ازواج و سراری
تقدیر طواف بر یا زده [illegible] صحیح آنست که آنحضرت و در زنان ایشان بعضی تا سوء نکاح

دو بیست و ابواو نفقه و جمیع اموریکه بران قادر بود در بعضی اماد محبت میز بود اللهم هذا قسمی
فیما املک فلا تلمنی فیما لا املک خداوندا این قسمت و عدالت که مقدور من است در چیزی که مالک آنم
برانی یعنی بیت و نفقه پس ملامت مکن و بگیر مرا به چیزی که مالک نیستم آن را یعنی در محبت و جماع
و مجامعت و در وجوب رعایت تسویه و احتیاط ایشان بروی خلافی است بود و قولی آنست
که قسم واجب بود دوم آنکه معاشرت با ایشان نه واجب بود و بی ابی قسم و این از خصایص وی بود
رعایت آن محض کرم و تفضل او بود و تطییب قلوب ایشان بود و قول امام ابو حنیفه اینست که
چند آن رعایت و ما احتیاط اینجا تعین کرده کویا که واجب است خصوصا در ... و غیر اهل او و اوکه
حکم واجب دارد و بعض را طلاق داد و رجعت کرد چنانچه در بعض از ازواج مطهره معلوم
گشت و شیخ ابن الهمام کفته که اراده کرد آنحضرت طلاق سوده را پس بخشید وی نوبت خود با
و طلاق نکرد و لیکن امام محمد کفته که چنین رسیده که آنحضرت سوده را التماس کفت و طلاق
کرد پس وی درخواست کرد که رجعت کند و خود بخشید نوبت عایشه را قوتی آورده
که رسول خدا طلاق کرده سوده را و بنا رفت و چون باز آمد سوده و دامن جامه آنحضرت
را بکرفت و کفت یا رسول الله مرا حاجتی نه بمردانست و لیکن میخواهم که محشور شوم با زنان
شوم پس مراجعه کرد آنحضرت با وی و این حدیث مرسل است و ممکنست جمع و تطبیق میان حدیث
عدم طلاق و وجود آن که طلاق رجعی بوده و مجرد طلاق رجعی فرقت واقع نشود بلکه بانقضای
عدت پس معنی اراده طلاق آنست که استمرار طلاق نمود به انقضای عدت انتهی و ایلاکرد ... بعد
ایلا نزد فقها سوکند خوردن مرد است که قربان نکند امراه خود را مدت چهار ماه و حکم وی
که تعرض نکند و قربان نماید او را پس از آنکه بکذشت چهار ماه چنانکه کریم و علی الذین یولون
من نسائهم تربص اربعة اشهر الایه حکم میکند و اکر بکند کفاره یمین بدهد و اجرا نشود
که براده تربیب ساخت چنانچه کفت اکر قربان تکند پس از آن کردن ... و اکر چهار ماه بکذرد
و قربان نکند واقع شود طلاق بائن نزد امام ابو حنیفه و اصحاب وی و مذهب سفیان ثوری
و بعض علما دیگر همین است و نزد یک مالک و شافعی و احمد و اسحاق واقع نشود طلاق بلکه بعد
چهار ماه بلکه حبس و مجبر کرده شود او را تا که یا رجوع کند و کفاره یمین دهد یا طلاق دهد
و نزد شافعی اکر طلاق ندهد طلاق دادن شود بر وی حاکم یک طلاق اما ایلا که در حدیث بخاری
از انس واقع شده است که ایلا کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از نساء خود یکماه و رسیده بود

بیای

پیا بران او و نزد وی ببند استخوان پس ببست در غرفه بیست و نه روز فرود آمد کفتند یا نبی
الله سوکند یکماه خورده بودی فرمود ماه بیست و نه روز نیز میباشد
ایلا در حدیث یعنی حلف است مطلق و در صحیح مسلم از جابر رضی الله عنه آمده که در آمد ابو بکر صدیق رضی الله عنه بر رسول الله صلی الله علیه و سلم و عادة وی یکه کرد پاد از بر طلبید
و امر بود نزدی در آمد و دید مردم را که بر در کاه جمع اند و هیچ کسی را اذن نداده آمد با اذن خواست پس
اذن کرده شد ابو بکر را بعد از آن در آمد عمر رضی الله عنه و اذن خواست نموده اذن کرده شد برای وی
دید آنحضرت را ساکت و حزین نشسته و زنان کرد وی جمع آمده و طلب نفقه میکنند پس کفت عمر
در دل خود و اسپ چیزی بکویم که بخنداند آنحضرت را پس کفت یا رسول الله اکر ببینی خارجه
نام زوجه عمر است رضی الله عنها را که از من نفقه طلبید برخیزم و کردن وی بکوبم پس بخندید
آنحضرت و کفت هم چنین این زنان کرد من آمده و طلب میکنند نفقه را پس برخاست ابو بکر و کردن
عایشه زد و برخاست عمر و کردن حفصه زد و کفتند آیا شما مطالبه میکنید از رسول خدا چیزی که نزد وی نیست کفتند والله
طلب چیزی که نیست نزد وی نخواهیم کرد پس کناره کرفت آنحضرت از زنان یکماه بعد از آن نازل شد آیه قل
یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن تردن الحیوة الدنیا الایه و الحدیث اما ظهار ذکر کرد و بعضی از
کفتند که ظهار نیز کرد و این غلط ظاهر است و سهو و اما ظهار کفتن مرد است مر زن خود را انت علی
کظهر امی تو بر من مثل پشت مادر منی یعنی حرامی و بآن کفتن طلاق بائن واقع میشود و اکر قربان کند
کفارت ظهار چنانکه در قران مجید واقع شده است بدهد و نزد محققین از فقها و محدثین
از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم ظهار واقع نشده بعد از حادثه نزول آن و نقل فقهی
وی با ایشان بهترین سیرتها بود و میفرمود خیرکم خیرکم لاهله بهترین کسی است که بهترین شما
و معاشرت با اهل و عیال او بود انا خیرکم لاهلی و من بهترین شما ام مر اهل خود را رواه الترمذی
و الدارمی و رواه ابن ماجه عن ابن عباس و لفظ ترمذی در روایتی اینست که کاملترین مومنان
در ایمان نیکوترین ایشانست از روی خلق و نرم ترین ایشان اهل خود و آنحضرت صلی الله علیه
و سلم بخوانید انصار را با سوی عایشه رضی الله عنها که بازی کنند با وی و ملاعبت کنند و حدیث
التماس امر کرد که هیچ نکرد آن هیچ محمد و وی هیچ چیزی موافقت نمود و متابعت نمودی
از آنکه رضای خود را بکوید و کار بجای آرد عایشه رضی الله عنها ... و کفت خود وی

آنکه گوید نگاه کرد یعنی طلب میجای لب عائشه رضی الله عنها نهادی و آب خوردی و چون استخوانی
برداشتی و گوشت از آن بدندان بخوردی آن استخوان را از وی بستدی و آن موضع دهن وی که
تناول کردی و بر دهن بگرفتی نهه قرآن خواندی و گاه سر مبارک بر کنار وی نهادی و قرآن خواندی
و اگر حائض بودی وگاه دست کشیدی بمر موی بالای ازار یعنی بر بالای ازار با وی معانقه کردی و
بشره بشره بوسه مبارک بی بعد الایام روزه او را بوسه دادی و از غایت لطف و مکارم الاخلاق
وی با اهل بیت آن بود که وی را یعنی عائشه را رضی الله عنها تمکین دادی که بازی کردن و بعضی جا
عادت دختران است که از لعبها جامه ساخته لعبتها سازند و با آنها بازی کنند و بروش مبارک خود
روز درستی وقت رقص ایشان نگاه کردی و عاده حبشیان است که تیرهای خود بازی میکنند
آنکه کرد با ایشان حاضر و اوی با ایشان جنگ است با اعدای دین و این قصد از جمله عبادت است و عبادت آن
کرد و بیشتر از آن با تیر و نیزه بازی کنند و یک روز عید اجتماع در صحن مسجد شریف ایشان
عمل میکردند و نیزه می‌گویند عائشه که آنحضرت بر در حجره من ایستاده بود و مرا برده رای خود تا
که من بازی ایشان دیدم و مرا دیدی خود نگاه میداشت و چون آنحضرت بعد از آن ایستاده بودم بر گفت
آنحضرت با من بس کنی و گفتم عائشه که مرا خیال آن کنید که دختر نوخیز دسال که حریص بود بر دیدن
بازی چگونه باستد و با ایشان دیدن آن تماشا را بر آن کنید و آنحضرت را الفت داد بر او اما
اباحت میل این لعب و تحویز به ترسی از صغر السن بجانب آن تلک امر فوج و مر و بعضا بعد
و ما نکار آن و عدد سفر بود با وی مسابقت کردی یعنی آنحضرت و عائشه یکدیگر دویدندی تا کدام
پیش از ایشان غالب آید و یکبار بعد از آنکه عائشه با آنحضرت مسابقت دویدند آنحضرت بر او غالب
پیش گرفت و در مرتبه ثانیه عائشه فایق شد یعنی فرمود کونتها انت حضرت رسالت صلی الله علیه و
سلم سبقت گرفت پس فرمود هذه بتلک یعنی این سبقت من بدل آن سبقت است که تو بر من
گرفتی و یکبار آنحضرت بیرون آمد که برود که هر دو بیکبار بیکی شما که روی بیکی از کدام برود وی
نامعروف بن دست و آنچه بجهت سفر کردی میان ایشان قرعه زدی و هر کرا قرعه اقتادی با او برون آمدی
برای صحن و یک بوسفر بوده دیگر آن قضا نکردی و گاه بودی که در صحن سفر مرا میسر یکی از ایشان
دستها نهاده و ملاعبه کردی و بر روی نمی خواست که کردی بر محجوبه حال بگفت و احوال
ایشان تفقد کردی و مجوب شستی در حجره آنکه بر دست نهادی پیوسته ورسوخ وی بودی و میاد

زن قسم کردی و در آن وقت که ازواج مطهرات نه بود عائشه و حفصه و ام حبیبه و سوده و ام سلمه
و میمونه و زینب بنت جحش و جویریه رضی الله عنهن و برای سوده که نوبت خود را بعائشه
بخشیده بود پس عائشه را دو شب بودی و دیگر ان را یک شب و آنچه در صحیح مسلم واقع شده که عطا میکرد
که آنحضرت را از ایشان قسمت نمیکرد صفیه بود غلط صحیح است از عطا و سبب این وهم آنست که رسول صلی
الله علیه و سلم روزی بر صفیه خشم گرفته صفیه مضطرب شد عائشه را گفت هیچ دانی که حضرت را
راضی کنی و من نوبت خود را بتو بخشم عائشه گفت آری پس عائشه رضی الله عنها بیامد و بجانب پیغمبر
صلی الله علیه و سلم بنشست در روز نوبت صفیه که نوبت خود را بعائشه بخشیده بود پس آنحضرت
رضی الله عنها گفت ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و حکایت بازگفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از صفیه
راضی شد و این حال را دیگر و در نوبت وی نبود لاجرم ازین جهة بعضی رواة وهم کرده که زنی که او را قسم
نمیکرد صفیه بود و حدیث که او را قسم نبود آن صحیح است بدانکه در صحیح بخاری و مسلم از عطا مرادست
که گفت حاضر شدیم ما با ابن عباس بجنازه میمونه بسرف پس ابن عباس گفت این زوجه رسول الله است
صلی الله علیه و سلم چون برداشتید نعش او را بخیانید و حرکت ندهید او را و نرمی کنید با او که
بود نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم نه زن که قسم میکرد از آنها برای هشت زن و قسم نمیکرد برای
یکی و گفت عطا این یکی صفیه که آنکه قسم نمیکرد برای وی صفیه بود و بود وی آخر زنانی که درگذشت
و ندین کفته که عطا از آنکه از ایشان قسم نمیکرد سوده بود و این قول صحیح تر است زیرا که وی
بخشیده بود نوبت خود را برای عائشه وقتی که خواست رسول خدا صلی الله علیه و سلم که طلاق دهد
او را و گفت نگاه دار مرا و من نوبت خود را بعائشه بخشیدم امید آنکه شاید که در بهشت در زمره
زنان تو باشم و خطا بی گفته که این سخن از عطا وهم است و غلط سهو است از ابن جریح است که راوی
این حدیث است و قاضی عیاض گفته که شاید که روایت عطا صحیح باشد زیرا که چون نازل شد قوله تعالی
ترجی من تشاء منهن و تؤوی الیک من تشاء یعنی بر آنکه خود هر کرا خواهی از زنان و بجای نخود ده هر کرا
خواهی از ایشان و اختیار بدست تست و این آیت متمسک جماعتی میکونند که قسم بر آنحضرت واجب
نبود پس برانید آنحضرت سوده و جویریه و صفیه و ام حبیبه و میمونه را و بجای خود آورد عائشه و ام
سلمه و زینب و حفصه را و وفات یافت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حالی که ایوا کرده و بجوانیده هر
مگر صفیه را که او را ارجا کرده بود و قسم نکرد برای وی و حجره داد عطا از آنحضرت و الله اعلم و از عادت
نبوی صلی الله علیه و سلم آن بود که چون در اول شب مواقعت کردی گاه غسل کردی و بخفتی و گاه

کردی و بخفتی و غسل در آخر شب کردی و حدیثی که عایشه رضی الله عنها روایت کرده که ربما کان ینام
ولا یمس ماء یعنی بسا بودی که بخواب میکرد آنحضرت و دست نمیکرد آب را اغلاط است از بعضی روات نزد جمهور
غسل را و وضو و احتمال دارد که مراد نفی آب غسل باشد والله اعلم و گاه بودی که بر جمیع
طواف کردی و در آخر یک غسل کردی و گاه در عقب هر مواقعت غسل کردی و چون از سفر باز آمدی
هنگام در رمضان آمدی این حکم را و در باب مباشرت شب آورده در کتاب این بلاحظه حال ایشان
بود تا متهمی نشوند و حکایت بر ایشان نیاید و غیر این از حکمتهای دیگر **فصل** در خواب آنحضرت
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم گاه بر فراش یعنی جامه خواب استراحت کردی و گاه بر نطع و گاه
بر حصیر و گاه بر زمین و بالش آنحضرت از ادیم بود پر از لیف چنانکه در صحیح بخاری آمده که بنهاد
میکند بر ... و در جمع الجوامع آورده که در مرض موت آنحضرت عباس بن عبد
المطلب آمد و دید بر بوریا خفته است و آنحضرت امام حسن و حسین را سلام الله علیهما بوی
کرد و در مواهب آورده که آنحضرت بر حصیر خفته بود و فراش در زیر خود نهاده است و اثر کرده بود
ریسمان سریر بر پهلوی مبارک وی و نهالی وی از پوست بود حشو وی لیف درخت خرما یعنی پوست
پنبه این حکم سابق گذشته است و آنرا برای شب بالا می داشتند و قومی که بر آن خفتی و از دیگر
دو تو میکردند یک شب از احادیث حکم کردند تا نرم تر باشد از آن همه فرمود که بحال اول
که مرا از آن منع کرد و فی الجمله بر فراش خفتیدی و لحاف بر خود پوشیدی و فرمود که جبرئیل بر
نازل نشد در لحاف هیچ زنی بجز لحاف عایشه و ما التزویج از آدم بود و بنا دارد دلیل که خواب این
گذشته است **فصل** در سواری آنحضرت گاه بر اسب سوار شدی و گاه بر شتر و گاه بر
بر استر و از گوش و آنچه نامیده یکی عفیر که مقوقس اهدا کرده بود و بعضی گویند که فروة بن عمرو الجذامی
فرستاده بود و گفته اند که این هر دو نام یکی است و غیر این دو دراز گوش بود و گاه بر اسب برهنه شدی
در باب جهاد گذشت و گاه مامبان را لطافت فرمودی و هر چند که در حرب نبود در تحت آنحضرت
و سوار شدی و گاه یکی با او سوار شدی و بعضی احادیث تا بر ترکیب او بودیم ساخته و گاه
از عقب خویش کسی دیگر را سوار کردی چنانچه سه نفر را یک شتر بود و گاه بعضی امهات مومنین
را بر عقب خویش سوار کردی و بیشتر مرکوبات بودی اسب و شتر بودی اما بغال در ارض عرب کم بود
و یک بغله بود که از مکه آوردند که پیش او سوار شده بنام این و که مقوقس بود
این بغله دلدل آن سفید بود و یک بغله دیگر بود نام او فضه که فروه بن عمرو آنرا فرستاده بود و یکی

دیگر ابن العلاء صاحب ایله فرستاده بود و دیگر از دومة الجندل آمده بود و دیگر از نجاشی
و بعضی گفته اند که کسری نیز بغله برای آنحضرت فرستاده بود و این سخن بعید است زیرا چه کسری
که در نامه را پاره کرد نامه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدو آمده و کتاب او را پاره کرده اهدی او ...
کذا قیل والله اعلم و چون استر در ارض عرب کم بود صحابه گفتند ما نیز در از گوش بر اسب اندازیم تا
پیدا آید فرمود انما یفعل ذلک الذین لا یعلمون یعنی این امر را کسانی کنند که نمی دانند و بعضی گفته اند
و این امر نامناسب را ارتکاب کنند **فصل** حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم یک گله گوسفند
بعد صد داشتی که بر صد نیاده شود و چون از این زیادت شدی بدل از گوسفندی ذبح کردی
و شتران از نر و ماده نیز بسیار بود و چون اسامی آنها در کتب سیر مطولات بحال الثر و در اینجا
معلوم شد و اما اسبان چند از آنچه در کتب مطولات یکی بنام وی سکب است و سکب در لغت
یعنی رونده است و فرس سکب یعنی کثیر الجری آمده گویا میریزد و مثل آب و اول اسبی
که در ملک آنحضرت آمد بود و دیگر مرتجز بود که از جهت حسن شیهه و صهیل بود و کمیت بود
و این اثیر گفته اندم دوم مرتجز ماخوذ از رجز که نوعی از بحور شعر است خوش آهنگ تسمیه کرده شد
اسب از جهت حسن صهیل و خوبی آواز وی و سفید بود و سیوم لزاز بالقط معجمه تسمیه کرده شد بدان
جهت که حسن و جمع گفته اند لزاز بر وزن فعال و پیوسته اهدا کرده آنرا فروة بن عمرو و جذامی جهاد
لحیف بمهمله و حا مهمله اهدا کرد آنرا ربیعه ابن ابی البرا و بعض گفته اند الحیف با خاء معجمه گفته است و با ابن اسم از جهت
درازی دم وی گویا کر زمین می روبید و بعد از آن پنجم ظرب بظا معجمه پیوسته نجیب
لذت یعنی الشاق و اتصال الاعضا بایکدیگر و ملتصق بودن یعنی صعب و خوش اندام بود
اهدا کرده بود آنرا مقوقس ششم ورد نرخ خوش رنگ الاندام بود هفتم دارای مجمر بکرت نرسید
آنحضرت آنرا با امیر المومنین عمر بخشید و وی در راه خدا یکی را بر آن سوار کرده بعد از آن
کمالاوی نا منصور شد چون خواست که باز خرید آنحضرت او را از خرید منع کرد تا عود بصدقه لازم نیا
چنانکه در باب صدقات گذشت هفتم سبحه از ساحت یعنی شنا اسب بود و حسن الجری است
و گویند که در عرب بود آنرا اللزاز اعرابی بده شتر هشتم یعبوب سفید بود از نجاد پر خرید و بیان دولت باب التجهم
آنحضرت و اسامی آنها که در عالم شناخته است و لطائف از آن تفصیل در کتب سیر مطولات است و هر چیزی
نزد آنحضرت نامی بود مناسب از آن جمله این نام اسپان خاص از وی دکرده و لا شک ظاهرا حال خود
کمنند و گفته گاه نیو ضعفاء تا اشتران الخیلها از کوه و ... دارا رعایت بودی و بیشتر مرحله الجهاد

از عبید بودی نه از اماء و روی اهب ابن حوتی نیز کرده که گفت سوال آنحضرت چیزی و مرده بود

و اما [illegible] آزاده و [illegible] بود ایما امرء اعتق امرء مسلما هر مردی که آزاد کند مردی مسلمان را کان فکاکه

من النار باشد این آزاد کرده سبب آزاد شدن او از آتش و باشد سزا ان کرد و آن یجزی

کل عضو منه جزءا داده میشود هر عضوی از آن آزاد کرده شده عضوی را از آزاد کننده

وایما امرء مسلم اعتق امرأتین مسلمتین و هر مرد مسلمانی که آزاد کند دو زن مسلمان را کانتا

آن دو زن آزاد کرده شده فکاکه من النار یجزی کل عضو منهما عضوا منه جزا داده میشود

هر دو عضو از آن دو زن عضوی را از آن مرد این حدیث صحیح است و دلیل بر آنکه آزاد کردن

بنده افضل است از آزاد کردن کنیزک و آنکه عتق یک بنده نظیر عتق دو کنیزک است چنانچه

دو زن بحکم یک مرد دارد در شهادت **فصل** در بیع و شراء آنحضرت نبوی صلی الله

علیه وسلم کرده اما بعد از نبوت ولی حق خرید بعضا [illegible] فروختن و فروختن انداز بود

اما بعد از هجرت فروختن محفوظ نیست مگر [illegible] سه صورت و اما خرید [illegible]

و باجارت داد و اجارت ستد و استیجار یعنی چیزی باجاره گرفتن زیاده بودی

از ایجار باجاره دادن و محفوظ است که پیش از نبوت خود را باجارت داد و برای گوسفند

چرانید [illegible] حدیث [illegible] که هیچ پیغمبری نیست که گوسفند نچرانید [illegible]

تعلیم تربیت و اصلاح امت [illegible] که [illegible] و نیز [illegible] اصحاب غنم

اهل تواضع و مسکنت باشند و اصحاب ابل و فرس اهل تکبر [illegible] یکبار دیگر خود را

باجارت داد بخدیجه تا برای وی تجارت کند و صحیح آن است که دو بار خود را اجا

داد بخدیجه [illegible] یک [illegible] کرد [illegible] وکیل خود ساخت و

وکالت ایشان قبول کرد [illegible] زیاده از توکل [illegible] یکبار [illegible]

قبول کرد و عوض داد [illegible] شریف بود که مکافات هدیه [illegible] کردی و بر خود دست

کسان [illegible] بهادی [illegible] بخشید [illegible] قبول کرد سلمه ابن الاکوع رضی الله عنه در بعضی

غزوات کنیزکی خوبروی [illegible] شد بود [illegible] گفت [illegible] بخش

این کنیز [illegible] ابن [illegible] بسید [illegible] اسیر [illegible] که [illegible]

فداء [illegible] کرد از [illegible] و قرض [illegible] رهن کردی [illegible] کردی و کار [illegible]

بهیچ چیزی [illegible] شدی [illegible] که [illegible] حمل کند چنانچه

وهو در مرض [illegible] ابن حیه و [illegible] ابن [illegible] بالجزء هر که [illegible] و [illegible] چیزی که

دو کله است یعنی بدانکه از خوردن گفتن حرام [illegible] و هر که [illegible] چیزی را

که میان دو پا اوست که فرج باشد یعنی فرج را از وطی حرام [illegible] سوم مر اورا

بهشت [illegible] این [illegible] دو [illegible] و [illegible] از برای دو

هر که [illegible] کند [illegible] مرد [illegible] شفاعت کردی یکبار [illegible] شفاعت

کردندی و یکبار [illegible] مغیث شفاعت کرد [illegible] و قبول [illegible] شفاعت و برای

وی [illegible] قصه [illegible] است که وی کنیزک عایشه بود رضی الله عنها و عایشه وی را

اعتاق کرد و حکم [illegible] چون معتق کرد و آن است که اختیار دارد [illegible] شوهر خود که در حالت

بندگی داشت [illegible] نکاح سابق [illegible] کند [illegible] امام ابو حنیفه

خواه وی [illegible] شوهر حر بود یا عبد [illegible] امام شافعی اگر عبد بود [illegible] فی الفقه و مغیث

وی بود و چون [illegible] آزاد شد [illegible] که [illegible] وی باشد و مغیث [illegible] عشق وی

واله و حیران [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم شفاعت که مغیث [illegible] او را

کند [illegible] نکاح وی [illegible] شفاعت آنحضرت قبول [illegible] کرد نکاح او را و چون مصلحت

[illegible] آنحضرت [illegible] سوگند بسیار خوردی [illegible]

و آنچه [illegible] در احادیث صحیح زیاده [illegible] موضع است و [illegible] در سه موضع امر کرد

پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بسوگند [illegible] قال الله تعالی و یستنبئونک احق هو قل ای و ربی انه لحق

دوم قال الله تعالی وقال الذین کفروا لا تأتینا الساعة قل بلی وربی لتأتینکم سوم قال الله تعالی

زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا قل بلی وربی لتبعثن ثم لتنبؤن بما عملتم وذلک علی الله یسیر

[illegible] آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که سوگند [illegible] و [illegible]

[illegible] است [illegible] آنکه [illegible] از او

[illegible] الایمان [illegible] که مقصود مصنف [illegible] که آنحضرت سوگند [illegible]

سوگند خورد [illegible] بالعزة [illegible]

نیست چنانکه [illegible] بعضی مشایخ عظام است [illegible] طریقت قدس الله اسرارهم

که سوگند [illegible] بوشیده نماند که مقصود [illegible] است [illegible]

مستقط تعظیم [illegible] و [illegible] معاملات [illegible]

نخوردن

وقسم بر حقیقت دین اسلام و تأکید شرایع و احکام در مقام موعظت و ارشاد چنانچه در کلام
نبوت و قرآن مجید واقع است از این قبیل آن مواضع است دیگر است و این مقام دیگر
و گاه در یمین استثنا کردی و مراد بآن استثنا در اینجا ان شاء الله تعالی گفتن است و این استثنا مانع
از انعقاد یمین و لزوم حنث بر تقدیر عدم وقوع امری که بر آن یمین یاد کرده و هیچ یمین در عهود
و عقود و گاه سوگند را کفارت دادی و آنکار نکردی و میفرمود من سوگند بچیزی میخورم
و غیر آنچیز را نیکوتر بینم الا آنچه نیکوتر است آن را بکنم و سوگند را کفارت بدهم و مزاح کردی
اما در مزاح غیر حق نگفتی چنانچه شخصی از حضرت وی شتری التماس کرد فرمود بتو شتر بچه
بدهم گفت یا رسول الله شتر بچه بکار من کی آید مرا شتری در کار است فرمود آیا هیچ شتری است
که بچه شتر نباشد و شتر آن را نزاید و عجوزه کبیره بحضرت وی آمد و درخواست دعا کرد که
الله تعالی او را به بهشت در آرد و گفت هیچ پیر زن به بهشت نه در آید پس آن زن بگریه شد
و گفت چه شده پیر زنان که بهشت نه در آیند و بگریه رفت فرمود با وی بگوئید که حق تعالی
میگوید انا انشأناهن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا الحق سبحانه زنان را بکر و جوان سازد
و در بهشت در آرد یعنی در وقت که پیر زن در بهشت در آید پیر نگردد
لفت پوشیده گشت و در سخن پوشیده غرض در مضرت قلب و اظهار خلاف آن و در تورت غرض
نگفتی چنانکه اگر عزم جائی کردی خبر راه جای دیگر پرسیدی و آبها و مراعی و منازل آن زمین
بایست آنچه در اثر کرده اند چون آنحضرت عزیمت غزوه کردی خبر بجانب دیگر دادی تا بالفعل
نشود که اشعر کرده و دشمن خبر دار شده در مقام تعلیم اسباب ... و اما الاین تور
در غزو و جهاد بسیار کردی و مشورت کردی و مشورت دادی ... و بجان ...
شدی و در حوائج الحاح کردی و با انبیاء ... از ضعیفان برای قضا حاجت ایشان
همراه شدی و کار ایشان را کفایت کردی و از شعر المدح تنبیه دادی و ایشان را عطا دادی
تحمد بروایت که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم مدح ذات شریف خود بعبارات خوش آمدی
زیرا که آن مدح لایق ... حقیقت مدح صدق محض است از آنکه
هر چه مدح وی گفتند تا قیامت خواهند گفت قطره ایست از بحری بی عطای وی ایشان را
بر قول حق بود و اما مدح غیر او از سلاطین و امرا و اهل دنیا زور و بهتان صریح است آن را
فرمود احثوا فی وجوه المداحین التراب بپاشید در روی مدح گویندگان دروغ گو خاک

فصل

فصل در بعضی اخلاق آنحضرت صلی الله علیه وسلم در دویدن و پای مسابقت فرموده
در حدیث عایشه گذشت و با کسان مصارعت کرده چنانکه آورده اند که در مکه مردی قوی بود که
نام رکانه قوی ... که کسی ... و مردم از بلاد بعید ... می آمد
و بر زمین می انداخت و هیچ کس او را بر زمین نزده بود روزی در کوهی از راههای مکه با آنحضرت پیش
آمد آنحضرت او را دعوت اسلام کرد و گفت یا رکانه اتق الله ... و دعوت مرا قبول کن
رکانه گفت یا محمد هیچ شاهدی بر صدق دعوی خود داری فرمود اگر با تو مصارعت کنم و ترا
بر زمین زنم ایمان میآری بخدا و رسول خدا گفت نعم فرمود بیا مهیا شو برای مصارعت پس
مصارعت در گرفت آنحضرت او را گرفت و بر زمین زد رکانه از این حال متعجب شد و گفت بار دیگر
یکبار دیگر بر زمین زد تا سه بار همچنین کرد پس رکانه گفت و الله در شان تو عجب ... رواه الحاکم
فی المستدرک و ابو داود و الترمذی نیز آورده اند که مردی بود که او را ابو الاسود جمحی میگفتند
بغایت زور مند ... تا آنکه آورده اند که بر پوست گاوی میایستاد و جماعتی از هر طرف
آن پوست را از زیر پای او میکشیدند و وی از جای خود نمیجنبید و پاره میشد
پاره پاره میشد روزی آنحضرت او را دعوت اسلام کرد گفت اگر با من مصارعت کنی ایمان بتو بیارم
آنحضرت بمصارعت با وی در آمد و بر زمین زد و لیکن ایمان نیاورد کذا فی بهجة المحافل
المواهب و نعل خود را بدست مبارک خود پاره دوزی میکرد و جامه خود بدست مبارک
رقعه میزد و جای های دریده جامه خویش بدست مبارک رقعه میزد و کفش را بدست مبارک
خود دوخته و جامه خویش را ... و کان یحلب شاته
در لغت کاوش و تفتیش ... و گفته اند که هر که در جامه آنحضرت شپش
نیفتاده ... جامه مینشست نقله فی المواهب عن بعض العلما
و از امام فخر رازی نقل کرده اند که گفت هرگز بر جامه و بدن شریف مگس ننشست
و لیکن ... در حلیه قال ابن عوف ...
این ... نقل ... جای دیگر ...
شریف ... بنفس نفیس خود خدمت کرده و در بنای مسجد
با عمال و کار کنان موافقت نموده و خشت بر خود با اصحاب ... موضع معین و معلوم
در مدینه مطهره که بنای مسجد شریف ... موضع معین و معلوم

دوم در پیچ تطهیر که برای پای مسجد شریف بنا انداختند بغیر بودند بر داشتی وگاه حجامت
کرمینه شدی که از گرسنگی سنگ بر شکم مبارک بستی چنانچه بستن امعا و محکم شدن و ترمیم
آن فی حاصل و حرکت بدان میسر گردد و بضیافت رفتی و کسانی از نزد خویش ضیافت
اوردی و حجامت کردی علامت دلان محمودی فما برشی که حجامت میان دو شانه مبارک کرده
وگاه بر پشت پای وگاه بر اخدعین وگاه بر کاهل و اخدعین دو رگست بر دو جانب گردن
وکاهل عبارتست از مقدم ظهر یعنی میان دو شانه و تداوی کرده و دیگر ان را وقت ضرورت
داغ کردی چنانچه ذکر آن بیاید و خویشتن را داغ نکردی و عقبه بیماران کردی اما طلبیده
برای خویشتن نکردی و بیماران از اجتماع فرمودی و بعلاج امر کردی اما استعمال ادویه مفرده
که در قرابادین نوشته اند و معاجین و مرکبات و امثال آن معتاد نبودی بلکه تداوی
بغذات کردی و تا ممکن چیزی با آن اضافه کردی تا دفع سورت آن داره کند و این کمال حکمت
و غایت معرفت اطبا واست ابوخزامه گفت یا رسول الله ارایت رقیا نسترقیها و دواء نتداوی
بها خبر ده مما را افسونها که میکنیم و این داروها که میخوریم … من قدر الله شیئا آیا
میکند و باز میکرداند از تقدیر الهی چیزی فقال هی من قدر الله یعنی گفت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم این افسونها و داروها نیز از تقدیر الهی است یعنی همچنین تقدیر کرده است که این درد باین دارو
مرض باین افسون منتفع گردد اگر تقدیر برین رفته است منتفع میگردد و الا فلا و …
خوردن منع فرمودی و میگفت ما ملأ آدمی وعاء شرا من بطن پر نکرد آدمی هیچ ظرف را بدتر از
شکم بحسب ابن آدم لقیمات یقمن صلبه … آدمی را چند لقمه … که پشتش بپا دارند
اگر خواهد … فان کان لا بد فاعلا … اگر بیچاره است آدمی
از خوردن و بسیار خوردن فثلث لطعامه و ثلث لشرابه و ثلث لنفسه پس باید که شکم خود را
کند یک حصه برای طعام و یک حصه برای آب و دیگر برای نفس و دم زدن یعنی اگر زیاده برین کند
ضرر دارد **فصل** بدانکه مرض دو نوع است قلبی و بدنی مرض قلبی عبارتست از ارتکاب
ذنوب و معاصی و تراکم ظلمات آن بر قلب که حکم سموم قاتله دارد امراض مهلکه دارد و … از
کربات و استقامت او … بعد از … انا المحیات حقیقی که عبارت از معرفت
و ذوق و ذکر است کند و علاج امراض قلبی و طب روحانی مخصوص است بحضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم و دواء نیست بتحصیل آن ممکن از جانب وی … ازدحام دین

و مقصود بالذات از اتیان دین و شریعت معالجه قلوب و اصلاح بواطنست از امراض
معنوی و اما علاج بدن و طب … از انجانب آنحضرت … ارباب تکمیل و تتبع …
چه ضرر … امراض قلبیه که دارد و باقیست و چون در فصل
سابق علاج قلبی ذکر یافت حالا در ین چند فصل بیان علاج بدنی … ذکر یافت
امراض بدنی را که از اخبار حضرت نبوت آمده نیز بیان کنند و علاج حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم
نوع کردی یکی بادویه طبعی که عبارتست از … و بادویه الهی که ادعیه
و اذکار و آیات قرآنیست سیوم با دویه مرکب از ین دو قسم اما علاج بادویه طبعی از برای مرض
تب که عبارتست از حرارت غریبه که منبعث میشود از قلب و بسوی اعضا … است با فعال
که ضار است … فرمود الحمی من فیح
جهنم فابردوها بالماء … یعنی تب از گرمی دوزخ است … سرد کنید
آن را باستعمال آب …
فلیرش علیه الماء البارد ثلث لیال من السحر چون تب … شود …
شود … آب سرد … سه شب وقت سحر و جای دیگر آمده … امام احمد که … رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا حم دعا بقربة من ماء فافرغها علی رأسه فاغتسل … رسول خدا صلی الله
علیه وسلم چون تب میکرد مشکی از آب طلبید … و غسل میکرد و در
ترمذی … اذا اصاب احدکم الحمی فان الحمی قطعة من النار فلیطفئها بالماء البارد و لیستقبل
نهرا جاریا فلیستقبل جریته الماء بعد الفجر قبل طلوع الشمس و لیقل بسم الله اللهم اشف عبدک
و صدق رسولک و ینغمس فیه ثلاث غمسات ثلاثة ایام فان برأ و الا فخمس فان لم یبرأ
فسبع فان لم یبرأ فی سبع فانها لا تکاد تجاوز التسع باذن الله … چون …
… نیست مگر … پس باید که … و بیاید که استقبال …
آب … بعد از فجر پیش از برآمدن آفتاب که وقت سردی است و باید که بگوید بسم الله
خداوند … علاج که … بوده است
غوطه زند در ان آب جاری سه غوطه تا سه روز …
… هفت روز …
دو روز نهم … علاج اطبا طبعی

امراض

امراض

بودی [illegible] مگر چه معلوم است که بعضی از اقسام [illegible] استعمال آن [illegible] مرض است قطعا [illegible] مصنف
دروغ این استعمال نکنند که اهل حدیث را اتفاق است که این خطاب خاص است به اهل حجاز که
آنکه مر است همچو در خطاب لا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها ولکن شرقوا او غربوا که در وقت
نشستن در خلا فرموده و ذکر آنکه گذشت مخصوص است به اهل مدینه و هر که در آن سمت است و قبله
ایشان جنوب است و همچون اکثر حمیات که ایشان را عارض شدی از نوع حمی یومی بودی که از شدت
حرارة آفتاب و امثال آن [illegible] استعمال دوای گرم یا حرکت مفرط یا غضب پدید آید [illegible]
علاج آن با آب سرد فرموده [illegible] اغتسال [illegible] حضرت رسول الله صلی الله علیه
وسلم در معالجه امراض [illegible] طریق تبع و طفیل بوده [illegible] استقصاء و تعمیم انواع آن نکرده
و هم بآن نوع که غالب الوقوع [illegible] بوده اقتصار فرموده والله اعلم **فصل** استطلاق
بطن را چون [illegible] ذکر [illegible] بودی علاج به تقویة اطلاق کردی چنانکه در صحیحین است از [illegible] جابر
ان النبی صلی الله علیه وسلم فقال ان اخی [illegible] بطنه فقال اسقه عسلا فذهب ثم رجع فقال
سقیته فلم یغن عنه شیئا وفی لفظه فلم یزده الا استطلاقا مرتین او ثلاثا کل ذلک یقول له اسقه
عسلا فقال له فی الثالثة او الرابعة صدق الله وکذب بطن اخیک وفی صحیح [illegible] ان اخی عرب بطنه
فقد [illegible] معده [illegible] بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت برادر مرا
[illegible] است علاج آن التماس [illegible] آنحضرت فرمود [illegible] بیاشامان او را عسل [illegible] رفت و باز آمد و گفت
بیاشامانیدم او را عسل هیچ فایده نکرد بلکه زیاده شد [illegible] دو بار یا سه بار این واقعه
[illegible] شد [illegible] و هر بار [illegible] عسل [illegible] یا چهارم فرمود [illegible]
[illegible] خدا [illegible] تعالی یعنی که عسل [illegible] شفاء امراض ساخته [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] کرده [illegible] علاج استطلاق بطن [illegible]
[illegible] دلالت ندارد [illegible] عسل [illegible] هر مرض است [illegible]
قول [illegible] استعمال کنند [illegible] خطا [illegible] کذب [illegible] دروغ گفتن [illegible]
خطا کرده [illegible] حقیقت آنحضرت [illegible] کذب بطن [illegible] صلاحیت [illegible]
گردانید امام فخر رازی گفته که آنحضرت [illegible] یافته که [illegible] عسل [illegible] استطلاق بطن [illegible]
آخر ظاهر [illegible] ظاهر [illegible] گفت [illegible] صاحب [illegible]
و دروغ گفت [illegible] اطلاق کذب [illegible] نکرده [illegible] لطیف

او استطلق بطنه

۲۲۳

چه وظایفی باید که آن را [illegible] جا [illegible] مرض باشد [illegible] مرض [illegible]
می کنند و اگر آن را [illegible] زیاده [illegible] ساقط کند [illegible] مرض [illegible] زیاده کند [illegible] چندان عسل
ندارد که [illegible] مرض شدید [illegible] اطلاق [illegible] زیاده [illegible] عسل [illegible] بود
خویش [illegible] صدق [illegible] وکذب بطن اخیک [illegible] بطن [illegible] اکثر
فاسده [illegible] تنقیه [illegible] اخراج [illegible] و دفع مرض [illegible] واقع گردد
نفع آن ظاهر [illegible] چنانکه در آخر حدیث صحیحین [illegible] در مشکوة [illegible]
فبرا یعنی [illegible] مصنف [illegible]
صلی الله علیه وسلم [illegible] طب نبوی [illegible] قطعا [illegible]
از وحی الهی [illegible] العقل [illegible] الطبیعة [illegible]
[illegible] طب نبوی [illegible]
[illegible]
منتفع شود [illegible] کذب بطن [illegible] صدق [illegible] اعتقاد [illegible]
چنانکه قرآن کریم که شفاء [illegible] قبول [illegible]
[illegible]
[illegible]
دارد [illegible]
بطن که موجب دفع [illegible]
از **فصل** در علاج طاعون و وبا [illegible] الطاعون الوبا
[illegible] الطاعون [illegible] کل مرض عام [illegible] طاعون [illegible] وبا [illegible]
هوا [illegible] ابوبکر بن العربی [illegible] طاعون [illegible]
الطفا [illegible]
[illegible]
[illegible]
در [illegible]
[illegible]

قوی ۱ ۳۲۶

بطن

مثاره

و باب [illegible]

ابوعلی بن سینا گفته که طاعون بیماری ماده سمیت که پیدا می آرد ورم کشنده را و اکثر حادث گردد در زیر بغل
و پس گوش و بیخ ران و ورم ردی است که مستحیل میشود بجوهر سمی که فاسد میکند ما آن عضو را
و حادث میکند در قلب کیفیت ردی و پیدا میکرد از وی قی و غشی و خفقان و قول اینکه ورم الا اعضا
مگر آنچه ضعیف است بالطبع و ردی ترین وی چیزیست که واقع میشود در اعضاء رئیسه و اسود
از وی مهلک است و کمتر است که در وی سلامة و احمر وی که تغییر است سلامة بعد از وی
اصفر و طاعون بسیار پیدا میشود در وبا و ازین جهت اطلاق کرده شد اسم یکی بر دیگری
و حقیقت وبا فساد جوهر هوائی است که ماده روح است و حقیقت طاعون ورمی است
که ناشی میشود از هیجان دم و انصباب وی بعضو و افساد او مر آن را و امراض دیگر که عام
و ناشی است از فساد هوا الخ تسمیه طاعون بر آنها بطریق مجاز است بعلاقه عموم و مرض
کثرت موت کذا فی المواهب اللدنیه و نیز میگویند که دلیل بر آنکه طاعون نه همان وبا است
آنست که طاعون نیامد بمدینه و رسول الله صلی الله علیه و سلم در احادیث ثابت آن را بیرون مکه
شریف واقع شده و حال آنکه ثابت شده وبا بوی وقوع یافت و بعضی تعبیر کرده اند از طاعون
با موت کبیر و لیکن پوشیده نماند که مراد اینجا طاعون بر اصطلاح است که آثار او یاد کرده اند
کرباب چنانکه مصنف بطریق عطف بیان آورده حضرت نبوی صلی الله علیه و سلم فرمود
الطاعون رجز ارسل علی طائفة من بنی اسرائیل طاعون عذابی است که فرستاده شده
بر کسی که پیش از بنی اسرائیل نیست بلکه بر بعض امم دیگر نیز فرستاده شده فاذا سمعتم به بارض
فلا تدخلوا علیه چون بشنوید شما بطاعون در بلاد دیگر و شهری بدیار دیگر
و اذا وقع بارض و انتم بها فلا تخرجوا منها فرارا منه و چون واقع شود بجائی و شما در آنجا
بیرون نشوید از آنجا از جهت گریختن از آن رواه البخاری و مسلم و موطا و ابو داود و ابن
آورده اند که گفت بیرون آمد عمر رضی الله عنه بجانب شام و در اثنا رسید که در شام وبا واقع
پس طلبید و او گفت بخوان برای من مهاجرین اولین را چون خواندند مشاورت کرد با ایشان گفت
که در شام وبا واقع شده شما چه میگوئید اخبار و قدر ایشان مهاجران اختلاف کردند بعضی گفتند
اکنون چون قصد اینجا کردی برگشتن مناسب نبود و بعضی گفتند باقی اصحاب رسول الله
دیگر نه اقدام بر بلاء وبا نکنیم پس از آن با انصار مشاورت کرد ایشان نیز اختلاف کردند
مثل اختلاف مهاجرین پس شیخه قریش را که از مهاجرین فتح اند بخواند با ایشان مشاورت

کرد

کرد ایشان همه باتفاق گفتند رجوع باید کرد و اقدام بر وبا درست نیست عمر رضی الله عنه بر قول ایشان
قرار داد و درین میان ابوعبیده بن الجراح بود گفت از قدر خدا میگریزی عمر گفت اگر غیر تو این سخن
میگفتی نعم آری میگریزیم ای ابا عبیدة بن الجراح از قدر خدا میگریزیم بقدر خدا عبد الرحمن
بن عوف حاضر نبود چون آمد گفت نزد من علمی است درین باب از رسول خدا صلی الله علیه و سلم
که فرمود اذا سمعتم به بارض فلا تقدموا علیه الحدیث پس حمد گفت عمر خدا را و برگشت و در
حدیثی دیگر ثابت است الطاعون شهادة لکل مسلم طاعون سبب شهادت است مر هر مسلمانی
را یعنی اگر در جای پیدا گردد و بگریزد صبر کند بر آن و مر احتساب کرده بقضاء الهی اگر بمیرد شهید میگردد
و در حدیث دیگر آمده که الطاعون وخز الجن وخز طعنه ایست چیزی نافذ که [illegible]
که جز بچشم باطن نتوان دانست و عقل را بدو راه نیست یافتن آن [illegible] اطبا آن را ذکر کرده اند و
اطبا گفته اند که آن آفتی است یا ورمی است یا قرحی است چنین و چنان و در واقع اثر همان وخز طعن
جن است که محسوس میگردد و دلیل بر صحت این آنست که گاهی پیدا میگردد در بلادی که اصح
هوای او و اطیب است ماء وی و نیز اگر سبب فساد هوا بودی باقی بودی که هرگز از وی منقطع
منقطع نگشتی چه دیده میشود که در بعضی از بلاد با فساد هوا خالی بود و گاهی جماعه را عارض
شود که مزاج آنها صحیح تر است از دیگران و نیز اگر بجهت فساد هوا بودی تمام بدن را در گرفتی
و وی مخصوص بود بموضعی از بدن و بالجمله حدوث آن در مخصوص بضابطه و قیاسی در نیاید و اگر
بجهت فساد هوا بودی آن را ضابطه و قیاسی بودی کذا قیل و لیکن [illegible] بر استبعاد
وی از فساد هوا و انحصار وی در آن نه دلائل قطعیه بر آن و اصل دلیل خبر مخبر صادق است اگر
[illegible] آن احتیاج بدلیل نباشد [illegible]
و دیگر الطاعون دعوة نبی و موت طاعون در حق قوم پیغامبری است که دعا کرده
تعالی بر ایشان عذابی بفرستد عموما و خصوصا و این حدیث منافی نیست آن را که حدوث آن بفساد
هوا [illegible] بطعن جن [illegible] و دیگر حدیث نبی [illegible] در شهری که در وی وبا باشد از
رفتن از آنجا [illegible] و با تعرض است مر بلای القاء
نفس است در تهلکه و این مخالفت نهی [illegible] و در حدیث دیگر ثابت شده ان من القرف
التلف [illegible] که بیماری [illegible] و الالقاء نفس است در تهلکه
و قرف [illegible] عرض و مقاربت [illegible] است

از تعرض اسباب تلف واما نهی از خروج از محلی که وبا در آمده باشد مبنی است بر دو معنی یکی آنکه
بکلی حمل نفس بر توکل و اعتماد کلی بر حق تعالی و صبر بر قضا و رضا بآن و معنی دوم آنکه اطبا میگویند
واجبست بر هر که خواهد که از وبا احتراز کند تقلیل غذا و اخراج رطوبات فضلیه از بدن و تدبیر
لطیف در هوای وبائی بکار برد و بجای لفظ لطیف مخفف آورده و از ... لازم است
و از ریاضت و حمام پرهیز کند تا فضلات در بدن بحرکت نیاید که ضرر ... است ... منبعث شود
و واجب باشد که سکون و آسایش ورزد و ... کند تا از هیجان اخلاط ... و شکی نیست
که خروج از ارض وبا و سفر بعضی بکرها ... حرکت ممکن نشود و ضرر آن ظاهر است و بآن
وجه ظاهر شد که نهی از خروج بجای که در وی وبا باشد مقصود از آن علاج علت وبا است
و درست آمد ذکر آن در فصل علاج طاعون و وبا که مصنف کرده و چنانکه علاج جسمانی
مفهوم شد علاج روحانی و قلبی نیز ذکر یافت از حصول توکل و صبر و رضا فسبحان من اسمه ... الهم
کلام النبوة والحكمة والحمله و بعضی از علما در نهی خروج حکمتهای دیگر نیز ذکر کرده اند یکی آنکه
طاعون و وبا در غالب احوال عام می باشد در بلدی که واقع میشود و شامل مردم عامه اهل
آن از ایشان چون واقع شد ظاهر است که سبب آن در نفوس تمام اهل آن بلد راه یافته و مدخل
نموده است پس قرار و بیرون آمدن از آن بلد نمی بخشاید و توجه و بهر مرض ... و مهلک
شیفن شده و انفکاک از آن متوقع امراء و ... باشد و لایق بحال عاقل نبود دیگر
آنکه اگر مردم همه بر خروج و فرار متوافق شوند آنکه عاجز شده بمرض مذکور یا بوجه
بغیر آن ضایع و خراب کرده ... فقد کسی که تعهد و تفقد حال او کند در حیات و بعد از ممات
نیز اگر خروج مشروع بودی و مردم باعتماد بر ... در بلد مانی که و ... ات ... تواند
... و ...
در ... و عید ... از ... نعوذ بالله منها ... که بخشی از ... باعث کر ... لاله تا بت
مانند اند و ادخال رعب ... آنها ... دو دیگر آنکه بیرون ... کسی خواهد گفت اگر
انجا بودی و مقیم ماندی مبتلا شدی ... بیرون رفتن ... گوید اگر بیرون
آمدی سالم ماندی ... هر دو ... که ... کرده ... بنظر
تحقیق که ... نبود ... واقع شد ... شود ... کسی را
اجل معین است قوله تعالی اینما تکونوا یدرککم الموت ... تحقیق ...

وبدان ... که ... اینکه بیرون نیامدن از آنجا که وبا ... بر حسب تو ... بنور عین الله
التوفیق کذا فی المواهب اللدنیه **فصل** در استسقا بدانکه استسقا مرض مادی است که سبب آن
ماده غریبه است بارده که متحلل میشود و اعضا را پس ... بآن میشود و ... بوی اعضا یا
اعضا ... مواضع خالیه که در وی ... تدبیر ... ولاحجامات و ... و آن ... فضا
و استسقا ... زقی و طبلی و لحمی ... استسقای ... که ... در وی ... بمواضع مذکوره
و مجتمع میشود در بطن ... ماده ... وی ... بطن صاحب آن
... آب ... کرده میشود و ... که ... و ... و ... بگیرد
لحمی استسقائی است که ... که ... میشود ... بطلبه ... اعضا و ... میکرد
در ... باد ... میکرد ... صاحب
... ظاهر ... حقیقت ... طبلی استسقائیست که ... آنکه
میکرد ... در مواضع ... میکرد ... و ... میکرد ... بطن
ماده ... بطن است ... مقصود
ترد ... بطن ... حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم علاج آن بالبان و ابوال ... نمود
در صحیحین است که ... از قبیله عکل و عرینه بمدینه آمدند و هوای آنجا ایشان را مخالف آمد
مستسقی شدند پیش رسول صلی الله علیه وسلم آمدند و شکایت کردند و گفتند انا اجتوینا
المدینه فعظمت بطوننا وارتهشت اعضاؤنا یعنی ... هوای مدینه را
سازگار ... شد ... اعضا ... مضطرب ... اعضا و ارتهشت
... صیغه ... فامر ... الصدقه ... من ابوالها والبانها ... رسول
نبوی ... با ... سلیم ... آنها نفع کرد ... بیمار ... بخار ...
امام ابو یوسف حلال است ... از ... قصه دلیل
بر آن و نزد امام محمد حلال است مطلقا ... حرام ... احادیث صحیح ... دربن
باب آمده ... تا ... شفا ... حلال است و امام ابو حنیفه ... حرام
مطلقا ... برای تداوی ... بقوله صلی الله علیه وسلم استنزهوا من البول
و ... قصه ... مخصوص ... داشته و تحقیق این در کتب اصول فقه کرده اند
فقتلوا فلما صحوا ... الرعاة فقتلوهم واستاقوا الابل ... الله ورسوله ... کردند

ایشان امر نمود همه آنحضرت و صحت یافتند و چون صحت یافتند قصد کردند بجرات تا کاران شتر
وکشتند ایشانرا و بردند شترانرا و محاربه کردند بخدا و رسول خدا یعنی مرتد گردیدند پس بعث رسول
صلی الله علیه وسلم فی آثارهم فاخذوا فقطع ایدیهم وارجلهم وسمل اعینهم والقاهم فی الحرة حتی
ماتوا پس بفرستاد آنحضرت کسی را در عقب ایشان و گرفتار کرده شدند و حکم کرد به بریدن دستها
و پایهای ایشان و بیرون آوردند چشمهای ایشان بمیل گرم یا بخار و انداختن ایشان در آفتاب تا
جان دادند و گفته اند که ایشان نیز چنین کرده بودند با شبانان پس بقصاص ایشانرا
نیز همچنین کردند و بعضی گفته اند که این پیش از نزول حدود بود بعد از نزول آن نهی کرد از مثله و
مخفی نماند اطبا را اتفاق است که لبن لقاح بکسر لام جمع لقوح ناقه شیردار قریب العهد به نتاج
جمالکه جمع جمل اشتر نر اند و معتبره است در این مرض در شرح هنوز میگوید که لبن لقاح
اعرابیه که بخورد شیح و قیصوم خصوصا وقتی که استعمال کنند آنرا بعوض غذا و آب نافعست
در این مرض جدا و تحقیق افتاده که جماعت بیماران در بلاد عرب مضطر شده بودند و صحت
یافتند از آن و همچنین ابو البرکات امر اسهال فرمود و گفته اند که لبن لقاح حلاوتی دارد
و لطیف و نفیخ است خصوصا وقتی که بخورد شیح و قیصوم و بابونه و القحوان و اذخر
باشد و غیر آن از ادویه که نافع است در استسقا خصوصا وقتی که استعمال کرده شود بجای آب
که بیرون آید از پستان و بول خصیل بیان حرارت که بیرون می آید از روغن و نمک این بول زیاده
میکند ملوحت لبن را و تقطیع میکند فضول و زیاده میکند اطلاق بطن را فصل
در علاج جراحات عظیم سوختن آتش میفرمود در بعضی از اهل جون روز بدر احد تخلیص
شکستی که صحابی به رنگ خون آغشته بود بر او کرده در آب صاف در آن بر لکه خاطر
آنحضرت صلی الله علیه وسلم یافت حصیر برداشت و بسوخت تا خاکستر شد و آن خاکستر را بر جراحت
نهاد و دعا الحریق بازایستاد و آن حصیر از بردی بود و در آن بلاد حصیر بیشتر از بردی بود و خاکستر
بردی با قوت تام است در بستن خون فی القاموس البردی نبت معروف و در حاشیه کتاب ابن عبد
نوشته البردی و من آن فصل میفرمود که شفا که در سه چیز است شربت عسل و شرطه
محجم و داغ کردن بالنار محجم التی انحسم میشود و در آن بلاد حصیر بیشتر از بردی بود و خاکستر بردی با
قوت تام است در بستن خون فی القاموس البردی نبت معروف که بوی حجامت کنند و لفظ
حدیث محجم شرطه بود زیرا که شرط اعنی نیش زدن موضع حجامت تا بیرون آید اخون مصنف

رسول الله صلی الله علیه وسلم
مجروح شد بجهة آنکه اسباب
آنحضرت بلزید و در روی آنحضرت
پس میخ خود در رخسار مبارک

شرطة

تعبیر کرده اند به بوسیدن محجم و هم امر است که مورد نفی نیکم با نزد داغ کردن آتش و بعضی گفته اند که نفی
تنزیه است چه مشهور است که دوری جسم ماده ردی میکند و نفی کردن اعتقادی بکنند تا نیز استقلال
آن او کنند یکنند و امید شفا از جانب حق دارند جایز است و بعضی گفته اند نفی داغ در موضع
خطر و تردد است و علما میگویند این حدیث اشارتست بعلاج جمیع امراض چه امراض یا دمی چه
امراض یا دمی یا دموی است یا صفرا یا بلغم یا سودای اگر دموی است علاج آن باخراج خونست
و اگر از قسم دیگر است علاج آن باسهال است پس بعسل تنبیه کرد بر مسهلات و بمحجم بفصد و حجامت
اشارت کرد با آنکه مراد نزد محجم ایجا شامل فصد و حجامت است و تنبیه است بر اخراج دم کند
مطلقا چنانچه ذکر عسل بمطلق مسهلات تام است و داغ تتمه شود بعلاج جمیع امراض و آخر مجربات یا داغ
احادیث در فضیلت حجامت مقابل فصد وارد نموده و تنبیه کرد بداغ کردن با آتش برعلاج العاله
از معالجات آخر آنکه در صاند و آخر الدوا الکی نیز از که منضج میشود بعد خلط باغی و منع
میکرد ماده ردی و چون ابوطیبه که غلام حجام بود او آنحضرت را حجامت کرد اجرت وی را دو صاع قرض
از اینجا معلوم شد که عمل حجامت مشروع و حلال است چه اعطای اجرت بر عمل حرام جایز نیست
و سادات یعنی خواجهای وی را گفت تا از خراج وی که بر وی نهاده بودند چنانچه عرب رسم است
که خواجهای بر غلامان خراجی و وظیفه معین بنهند و قرار دهند این قدر تا با ایشان قرار کرد که
بدهند و باقی در وجه معیشت خود کنند چیزی کم کنند پس چنان کردند و این نشان رضا و خوشی
آنحضرت است از عمل وی که از خراجهای وی تخفیف و مساهله درخواست کرده و میفرمود خیر ما
تداویتم به الحجامة بهترین چیزی که دوا کنید شما با آن چیز حجامت است یعنی برای امراض دموی حجامت
مصنف گفته میفرمود در شب اسرا بهیچ گروهی از ملایکه نگذشتم الا گفتند یا محمد مر امت خود را
امر کن امت خود را بحجامت و روایت کرده این حدیث را ابن مسعود و ترمذی و ابن ماجه و ترمذی گفت
حدیث حسن غریب و فضیلت حجامت این است که حجامت خون را از نواحی جلد استخراج میکند و مجموع
اطبا قائل اند بآنکه در بلاد گرم حجامت افضل است از فصد چه خون ایشان رقیق است و نضج
و بر سطح بدن می آید و حجامت بیرون می آید بخلاف فصد و قصد اعماقی بدن را آلیق و بلاد بارده
مناسب و در صحیح آمده است کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یحتجم ثلاثا واحدة علی الکاهل و اثنتین
علی الاخدعین یعنی حجامت میکرد آنحضرت سه حجامت یعنی در سه موضع یک حجامت میان
دو دو حجامت بر دو رگ که بر دو جانب گردن اند و در جامع الاصول از حدیث صحیحین و احمد او که

و ترمذی با این لفظ آورده که بود رسول الله صلی الله علیه وسلم که حجامت میکرد به اخدعین و به کاهل
و فی الصحیح انه احتجم وهو محرم فی رأسه لصداع کان به و بعضی شارحان گفته اند که آنحضرت حجامت کرد
در حالت احرام در سر خود از جهت صداعی که در سر داشت بود و در یک جانب از جهت شقیقه که
صداعی که در یک جانب سر بود و در نفع حجامت برای درد سر احادیث آمده و اسباب صداع انواع
اخرج یا امتلاء اخلاط حاره یا بارده است به جانب دماغ و اگر منفعتی یافت که از آن سبب بود حادث
کرده صداع پس اگر مایل شد به یک جانب شقیقه بود و اگر تمام سر را در گیرد آن را البیضه گویند
تشبیه به بیضه سلاح که آن را بیضه خوانند که بر جهت بعضی حرکات نیز حادث کرد در مثل
جماع و استفراغ و سهر و کثرت کلام و کاهی از اعراض نفسانی مثل هم و حزن و جوع نیز حادث کرده
و کاهی از جهت حرکت ضربه در راس یا وهم دماغ یا برانیدن یا دکر آنکه دیر کند سر یا کرم کرده
باشد و کد در خارج هیچ یک در نصر از آنحضرت که مکر آنکه میفرمود به حجامت و قواعد که مخصوص
باین بلاد بود والله اعلم و در سنن ابن ماجه مرویست که صحبت کی فرمود به حجامت اخدعین
و کاهل و اطبا کفته اند که حجامت بر اخدعین نافعست از امراض راس و وجه و اذنین و عینین
و دندان و بینی و در سنن ابی داود است انه احتجم فی ورکه من وثی کان به حجامت کرد در سرین مبارک
از جهت وثی که در آنجا داشت و وثی وجعیست که ... بهر باشد از سقط
یا ضربه که وقتی که عضو ... رسد **فصل** هر چند داغ کردن وصف ... است و لمت
از آن نهی میکرد اما در وقت ضرورت داغ فرموده که در ... بعث الطبیب الی ابی بن کعب
رضی الله عنه ... وداغ کرد و چون سعد بن معاذ رضی الله عنه زخم خورد بر اکحل از دارا
رسید دم کرده باز دیگر داغ فرمود اکحل رکیست در وسط ذراع غالبا فصد کنند و او رگ
حیات نامیده در دست و در هر عضوی شعبه ایست و گفته فرج محبان است و در سد اکحل
و اسعد بن زرارة رضی الله عنه داغ فرمود از مرض شوکه و شوکه سرخیست قوی که بر روی و
و جنات مستولی شود و در قاموس میگوید حمرة تعلو الجبهة و جابر رضی الله عنه داغ کرد در اکحل
و این مجموع احادیث صحیح است و پیشتر از این یاد کرده شد که نهی کرده است از داغ کردن پس میان این
نهی و فعل تعارض و تناقض باشد جواب گفته اند که احادیث داغ بر چهار نوع است بعضی دلالت
بر فعل آنحضرت داغ را بعضی اصحاب و بعضی دالست بر عدم محبت آن و بعضی دالست بر
مدح ترک آن و بعضی مشتملست بر نهی از آن اما فعل دلالت بر جواز میکند و عدم محبت دلالت

اراحد اللاذاع بود مانع المحقق حمامه درین ... ازین ... دوات ... سنن ابی داود آورده اند که حکایت میکرد

بر منع نمیکند و اما ثنا و مدح بر ترک ان دلالت بر افضلیت و اولویت ترک و اما نهی از آن
محمولست بر آنکه بر سبیل اختیار بود یا قبل از وقت ضرورت یا در مرض هیچ ... است بر آنکه ...
مرض ... ولیکن احتیاج بان نبود و بعلاج دیگر دفع آن ممکن و میسر باشد اما فعل اگر از خوف ...
مرض بود که ... مرض بود ... پس میان احادیث تعارضی نبود بدانکه داغ کردن از علاجات
طبیعیست که استعمال کرده میشود از دفع خلط یا قطع خون و ... میشود ماده او و مکر ...
و احادیث در این باب مختلف بعضی دالست بر جواز چنانکه بعضی از صحابه بعظام ... ثابت بوده و
انرا ذکر کرده و انس رضی الله عنه ... ذات الجنب داغ کرد مرا ابو طلحه در زمان آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و ... و ابن عمر آورده که وی را رضی الله عنه داغ کرد از لقوه و ... کرده
عقرب و بعضی دالست بر نهی ازان چنانکه مسلم از عمران بن الحصین رضی الله عنه آورده که گفت میشنیدم
سلام ملائکه را چون داغ کردیم از آن محجوب شدم پس ترک کردم از آن رجوع کرد انحال که
و ترمذی و ابو داود از عمران بن الحصین آورده که گفت نهی میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از
کردن پس مبتلا شدیم و داغ کردیم پس نیافتیم فلاح و نجاح و گفته اند که نهی بود آنحضرت بداغ
... و قطع ... بوده که ... و بعضی بجهة آنکه در رویه ... و خطر عظیم
و ... الی پس از آن ... محمول بر کراهت
و ترک اولی و ... باشد ... داغ کردن ... حصول شفا ... و بدانکه
میکنند و ... بایمان داشتند و میگفتند که اگر ... ناکرده ... و مهلک
و موت ... کرده ... در توکل و اعتماد بر فعل
... و ... باشد ... حال در سایر ادویه و علاجات و اگر
کند و شفا ... بعلاج نه ... حرام است ...
آن کسانی ... داغ ... توکل ... کنند ...
کردن از اسباب ... است ... در توکل ... دیگر که ...
و اگر ... جایز است و در فتح الباری ... صحیح
صحیح ... آنحضرت خود داغ کرده باشد ... صلی الله علیه وسلم داغ کرده
جراحتی ... صحیح است که ... رضی الله عنها
... جراحت نهاد و این ... بعد ... که ...

وبالجمله مختار آنست که دائم کرده بروز مخصوص عضوی مکروه است که اهم تحریمی مکرر نزد المتقی

طبیب حاذق والله اعلم **فصل** در علاج حرقة النسا که بکسر عین و فتح نون نام مرکبات

که متصل می شود از مفصل ورک و می گذرد تا آخر قدم و طبیب اخص و سابقا معلوم شد که

یک رگ است که در وسط الحمل نام دارد و در ران تنبا و لیکن اجتماع عرق النسا گویند باضافه

نسوی وی و در انجا عرق الاکحل بنامیده بلکه الحمل گویند نزد اهل فن که یکی از تسمیه این

رگ بتقاضای جهت آنست که المرض در ما سوی می آید و شخص و نام نهی شغول سید تا نقلا

عرق النسا نام و جهت آنست که درین مرض طبیعی شود و احیانا که نه النبات و ترک و

مرض آید تا کعب و کاهی تا پاشنه یا رکبه پا یا کف تا نواحی دوایی که دوست طول ضمان و کردن

واین وجع مود دی است بعرج اثر کفت نفع الله صلی الله علیه و سلم فرموده اند عرق

النسا الیته شاة اعرابیة تذاب ثم تجزأ ثلاثة اجزاء ثم تشرب علی الریق فی کل یوم جزء واروی

این در دو نیز که سقدا اعرابیه که کاخته شود و سه قسمت نموده و اسید شود هر

روزی یک حصه ناشتا خورده شود هر روز یک حصه از آنکه این اثر جدا این مرض از ماده

غلیظ رطوبت حادث می شود و نبا النیه مزاج محتاج است باضاج و تحلیل و در هر کره ماده

تا خوف آن ما جهد در مرض پرینه و تحلیل رفته پراکنده و در دشته که در کعبیه جدا این مرحوم

موجعی که از اضاج و اخراج است از این علاج فرموده و در مواضع بدین طریق که این علاج

مخصوص است بعرب و اهل حجاز که محتاج وی اند و انفع علاجها است که بتجربه رسیده

و گوسفند اعرابیه اخص فرموده نزد که اخلاق و الطف است و خاصیت مرعی که بهترین

نباتات لطیفه است در وی حاصل یعنی که گوسفند اعرابیه چون این نباتات می خورد که کرم اند

و لطیف و خاصیت آن در جمیع اجزای وی خصوصا در الیه که ترم و لطیف است حاصل است

لابد نافع تر و مسود و مشد تر است **فصل** در خشکی مزاج که از آن تغیر طبیعت پدید آمده اند

معالجه تلیین فرموده و از برای تلیین سنا را اختیار کردی از اسماء بنت عمیس روایت که

نمی بین قالت بالشبرم قال حار حار قالت استمسکت بالسنا فقال لو کان شیء یشفی من

الموت کان السنا یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم از اسماء پرسید که بها الطبع می کردی یعنی چیزی

دارو می پیمودی که اطلاق الطبع می کردی و بچه دارو می گویند که اطلاق الطبع کنی گفتم دانم که

شبرم بضم شین و سکون با و ضم را آن گیاهی است سرخ و عده نه حیات کوتاه شیر از بکار دید

ومسود بغایت گرم است در درجه رابع و اطبا اتفاق است که لفظ مهلک گفته بعد از لفظ موضع

کرم است بجائی بسیار نیرو برای مبالغه گویند که مسهل بود که یادا که گفت شبرم را گرم فرمود

الحجر بجهت اینکه مر استفادا دادی بنا بود وسنا تفسیر می مصلح بنت حجاز که است و افضل

و بیکی است و بعضی و نیکان بیشتر که اصلا ده وی بیشتر در معا المیت و قریب است

با ضداد و افعالها است در درجه اولی اینها می کند صفرا و سودا را و بلغم را و تقویت می کند جرم

قلب را و انطلقه ای را دست ثقل از وسواس سود او وی عمیق می شود و علم کم با السنا و السنوت

فان فیهما شفاء من کل داء الا السام لازم کرد با استعمال سنا و سنوت که در ایشان و هم

در کار نهاده و قایه پنیز که در دین وسنفلات انهم در مکر و معرفت و تفسیر سنوت حرف

قول است اول عسل است دوم تفالت بعضی و اونقد جمیع آن مفتوحه در دو روغن که از

روغن پر روغن می آید پیمانه دوم روغن سکه حصه نیز قند بکاف مفتوحه آن نوعی از حرف

ازین سیوم و اندیشه ما سیند را با زیره نیست چهار و زیره کرمانی است پنجم رازیانج است

دو کاسه بود است مناقع است ششم شبت و دو الشاهبان عرق و عده دگر گفتند که دهان یابس است

در درجه ثالث تر در بیت آن در آن بسیار بیشتر جار یابس در درجه ثالثه دارد و اضاج و قلقلیش نافع

است هفتم خرما هشتم تمر است که در ظروف و مشک بار کنند و این معنی اوقریب است دیر اکثر

کوفه امیخته بسنوت که عسل است مخلوط بروغن برای اینها الاصل و اقوی باشد و در حدیث سنحی

آمده حدیث ابن ماجه که هر یا یادا فیه السعوط و اللدود و الحجامة و المشی و خیر ما تداویتم به السعوط

سعوط دوائی است که از راه بینی در دماغ کشانند و لدود دوائی است که از جانب دهن

جای بر زبان ریزند بیشتر و داروی مسهل را نقل ابن حجر در فصل المنهج در لفظ سنا اسکر با جهت

دارد **فصل** در علاج ثقل ورم که بسبب جمع حرارت تر کند است انکه با بیان آنست

محرقه صحابی دام است و طعام و اطبا مخالف مرض صالح تر مجرب و حرارت را اکثر کسب اکل طعام

ملح حریف و حلوا دو تناول جات و علاج آن در کتب طب مذکور است و مصنف نیز علاج

کرانه غلبه قبل و صبح پیش کرده است و کمتر جادیش غالب قبل المعالجه شود بدین برهان

ابرتین فرموده بنیاد صحیحین آمده که انس بن مالک گفت عبد الرحمن و زبیر بن عوام رضی الله عنهما

بطاورش بدن سبیلی آمده و از آن شکایت نمودند از الحضرت فرمودکه پیراهن حریر بپوشد

ودر بعض روایات صحیح مسلم آمده که ایشان در بعض غزوات شکایت کردند بحضرت رسالت

بن عوفه

علیه وسلم از کثرت قمل برایشان رخصت داد در پوشیدن حریر [illegible] و بدین حدیث دو
امر متعلق است یکی فقهی و دیگری طبی اما فقهی حرمت حریر بر ذکور است که از لفظ رخصت مفهوم
شده یا آنکه از احادیث دیگر مفهوم و مقرر است و مستفاد از حدیث این است که ذکر [illegible] در بعضی
لا برای حاجت یا مصلحتی یا حاجتی [illegible] مذهب [illegible] است و نزد [illegible] که جایز نیست و در بعضی
میگوید که لباس است بلبس حریر و دیبا در حرب زیرا که دیبای خالص واقع تر است در تحصن سلاح
با وجه هیبت تر است در چشم [illegible] و نزد امام ابو حنیفه مکروه است از جهت [illegible] و در وقت [illegible]
مخلوط [illegible] و اما امر طبی تداوی با لبس حریر از امراض یا آنچه سودائی زیرا که حریر را از ادویه [illegible]
و از خواص آن تقویت قلب و تفریح و [illegible] سودا [illegible] که از آن [illegible] آید و [illegible]
و بعضی گویند معتدل است و در آن اصلاح [illegible] نیست علاج از آنکه [illegible]
از نافع بود و بسیار ملایم است [illegible] در آنجا [illegible] که ابریشم حار و مفرح است و [illegible]
آن منع میکند قمل را و در شرح [illegible] آورده که بو علی [illegible] ابریشم را [illegible] آورده و گفته که حار
یا بر است در درجه اولی و [illegible] در دفع الطبیعت [illegible] است اما [illegible]
به یبوست و صاحب [illegible] گفته که [illegible] است و [illegible] است که معتدل است در رطوبت و یبوست و
و در مفرحات قوی است مخصوص [illegible] تفریح [illegible] بعضی ادویه [illegible] ملایم است [illegible]
روح را [illegible] لطافت و قوت [illegible] از جهت اغتذای [illegible] از جهت تقویت روح طبیعی [illegible]
غذا و در شرح دیگر میگوید که منع لبس او [illegible] است که حدوث [illegible]
فاسد کرد [illegible] حادث [illegible] از آن قمل **فصل** در ذات الجنب
ذات الجنب ورم حار است در نواحی صدر در عضلات باطن و حجاب [illegible] میان
الاعضاء و آلات نفس و این خالص تام است و این اعظم و اخوف اقسام [illegible] در عضلات
خارجه ظاهر یا حجاب خارج [illegible] جلد [illegible] از اعراض ذات الجنب حرارت و سعال و ضیق
نفس و وجع ناخس و عطش و التهاب [illegible] است و [illegible] آن از امراض شدید مهلکه
[illegible] اگر حادث است میان [illegible] و صلاح آن [illegible] و آنحضرت صلی الله علیه
وسلم امر فرموده باستعمال قسط بحری و آن [illegible] است [illegible] معروف بعضی
از آن شیرین است و بعضی تلخ و [illegible] و سفید که [illegible] تلخ هندی و
سیاه که [illegible] در جامع ترمذی است عن زید بن ارقم ان النبی صلی الله علیه وسلم قال

عند جماعة روایة کرد شعبی که آنحضرت رخصت کرد در لبس حریر و دیبا در حرب

در علاج [illegible]

نداوی من ذات الجنب بالقسط البحری والزیت فرموده مداوا کنید از ذات الجنب بقسط بحری و روغن
زیت و در حدیث [illegible] القسط هو العود الهندی و در صحیح بخاری [illegible] که [illegible] ابن مسعود [illegible]
گردد و [illegible] شفا است از هفت علت یکی از آن ذات الجنب است و ذات الجنب بر دو نوع است حقیقی و غیر
حقیقی حقیقی ورمی است که در غشای که [illegible] میان اضلاع است [illegible] و غیر حقیقی المی است که
پهلو که از احتقان ریاح [illegible] ذات الجنب بحقیقت تام نوع اول [illegible] اطبا
بر وی است و [illegible] بر این نوع دوم [illegible] اطلاق میکنند و این مجاز است و این دوا برای این نوع
زیرا که چون قسط هندی [illegible] و [illegible] ازان
[illegible] تحلیل [illegible] ماده [illegible] و اعضای باطن [illegible] تقویت کند و سددها را فتح کند و اما نوع حقیقی
اگر ماده [illegible] باشد [illegible] علاج [illegible] در وقت انحطاط مرض و اگر [illegible] صفرا
بود علاج آن [illegible] از این باید کرد [illegible] در کتب [illegible] مذکور است و گویا که مقصود مصنف از این
کلام رفع استبعاد [illegible] ذات الجنب است بقسط و زیت [illegible] مراد از ذات الجنب معنی
حقیقی نیست بلکه معنی [illegible] است که [illegible] اطلاق ذات الجنب میکنند و اگر معنی حقیقی [illegible]
دارند [illegible] باشد [illegible] تخصیص [illegible] کنند [illegible] و این کلام [illegible]
از [illegible] نقل کرده کذا فی المواهب و چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیمار شد اهل حرم و خدام و
[illegible] آنحضرت [illegible] ذات الجنب است و [illegible]
غشی حاصل شده [illegible]
کردند [illegible]
[illegible]
الجنب [illegible] الحدیث [illegible]
وکان [illegible] العباس وام الفضل بنت الحارث واسماء بنت عمیس [illegible]
وهو مغمور [illegible] فلما افاق قال من فعل هذا [illegible]
[illegible] ذات الجنب [illegible]
قال العود الهندی وشیء من ورس وقطرات من زیت فقال ما کان الله لیقذفنی بذلک الداء
ثم قال عزمت علیکم لا یبقی احد فی البیت الا لدّ الا عمی العباس [illegible]
اینست [illegible] آنحضرت [illegible]

البحری

بتخصیص

در حلق هر اینها که این فعل کردند آن دارو را بریزید غیر عباس ابن عبد المطلب بعد از آن حضرت قصاص
گرفت از ایشان و لطف او نمود عباس را زیرا که وی شریک نبود و هر که لدود کرد وی را خطا
علمی که مخصوص علاجی کنند باشد قصاص آن بر وی ثابت کرده بگیرد یا عفو کند همچنین
باید که اگر کسی طب نداند و جاهل بود و دیگری را به جهل خود علاج کند و ضرر آن به وی رسد
قصاص و ضمان بر وی ثابت گردد والله اعلم **فصل** حضرت نبوی را صلی الله علیه وسلم چون درد
سر حادث شدی حنا بر سر مبارک نهادی و فرمودی صداع را این سود کند است فی سنن
ابن ماجه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا صدع غلف رأسه بالحناء و یقول انه نافع باذن الله
من الصداع چون درد سر میشد آن حضرت را غلاف می کرد و می پوشید سر را بدان حنا
و می فرمود که این نفع کننده است باذن خدا از درد سر و مراد باین نوعیست از انواع صداع
و اقسام صداع است که مادی نباشد بلکه از حرارت باشد و این نوع را نافع است که اسباب
بگویند و یا سر را سخنه کنند و بریت آن ضماد کنند و اگر مادی باشد محتاج علاج و استفراغات
چنانکه در سنن ابی داود است از رسول الله صلی الله علیه وسلم ما شکا الیه احد وجعا فی رأسه
الا قال احتجم ولا شکی احد وجعا فی رجلیه الا قال اخضب بالحناء اگر کسی شکایت از درد سر کردی
امر بحجامت نمودی و اگر شکایت از درد پا کردی خضاب کردن بحنا فرمودی و این نوع خاص
از درد سر بودی که از حرارت شود و ممکن است که غالب علاج مخصوص با اهل آن دیار بودی
که وقوع آن در ایشان غالب بود و کلام متعلق بصداع سابقا بتفصیل گذشت
و در جامع ترمذی است عن ام رافع کان لا یصیب النبی صلی الله علیه وسلم قرحة ولا شوکة
الا وضع علی الخاتمی بر آن حنا یعنی نرسیدی آن حضرت را زخمی و نه خاری مگر
آنکه می نهاد بر آن حنا **فصل** می فرمود که بیماران را اکراه مکنید بر طعام و شراب چه حق تعالی
ایشان از طعام و شراب می دهد یعنی تقویت و تربیت وجود ایشان می کند باعمال الطبیعت و این
مضمون حدیث است که گفته عن عقبة بن عامر الجهنی رضی الله عنه لا تکرهوا مرضاکم علی الطعام
والشراب فان الله یطعمهم و یسقیهم و حکمت این حدیث ظاهر است چه طبیعت مریض با انضاج
ماده و اخراج آن مشغول است و چون اکراه مریض کنند بر طعام و شراب طبیعت از فعل خود
باز ماند و بهضم طعام و شراب مشغول شود و ماده خام ماند و مرض قوت گیرد بیشتر در این قوم
باید داد اجزای لطیف از اشربه و اغذیه که بآن تقویت حاصل شود و طبیعت از آن

شود چون شرابهای لطیف و ماء الشعیر و امثال آن بشرط آنکه آن نیز بآن مرض مناسب بود و العاشر
و بوی های عطر و باخبار شادی بخش و بعیادت و تفقد احوال خصوصا از اکابر و عظما که مریض
تابع و خادم و محب و معتقد ایشان بود والله اعلم **فصل** طفلان را زخمی در حلق
پیدا می آید که آن را عذره می خوانند بضم عین مهمله و سکون ذال معجمه
آن بقسط هندی علاج می فرمود و بعضی دایها کام کودک را بانگشت ابهام عصر می کنند و
آنرا بر می دارند و آن حضرت نهی کرد و گفت خیر ما تداویتم به الحجامة و القسط البحری و لا
تعذبوا صبیانکم بالغمز من العذرة بهترین چیزی که مداوا کنید بآن چیزی یعنی عذره را
حجامت است و قسط بحری که دارویی مشهور است خوشبو و کشتن کودکان را بعذاب
مکنید بغمز و فشار دادن کام بانگشت در عذره و در مسند امام احمد است دخل
رسول الله صلی الله علیه وسلم علی عائشة و عندها صبی یسیل منخراه دما
عائشة در آمد و نزد وی کودکی بود که میریخت از بینی او خون پرسید که چیست این گفتند که این علاج
و عمل کام بانگشت کرده بود تا سبب علتی که داشت خون میرفت فقالوا انه العذرة پس پرسید
آن حضرت صلی الله علیه وسلم چه شده است این کودک را که از بینی او خون میرود گفتند
بالعذرة گفتند عذره دارد او وجع فی رأسه باد در دست در سر وی فقال ویلکن لا تقتلن
اولادکن پس فرمود وای بر شما ای زنان مکشید اولاد خود را بعصر عذره یا بعلاج جاهلانه
جاهلیت یا آن ما بترک علاج والله اعلم ایما امرأة اصاب ولدها عذرة او وجع فی رأسه
هر زنی که برسد بفرزند او عذره یا دردی در سر فلتأخذ قسطا هندیا پس گوید بگیرد قسط
هندی را فلتحکه بماء ثم تسعطه ایاه پس بحل کند یا بپ و در بعضی روایات فلتحکه یعنی حک کند آنرا با آب تر
ایام بر تحکها نه و لدا اقسط در بینی فامر بذلك عائشة فصنعت ذلك بالصبی فبرأ پس فرمود عائشه
تا کرد مثل این علاج آن صبی پس به شد چون عذره ماده ای خونی است که بلغم بر وی غالب
بود معالجه بقسط موافق بود چه قسط مجفف است و مقوی عضو و در کلام اشارت
بدفع اشکال که کرده اند که قسط حار است و عذره که عارض میشود صبیان از حرارت
میشود و مزاج ایشان نیز حار است لاسیما که قسط حار است جواب آنکه ماده
عذره غالبا است بودی بلغم و در قسط تجفیف است که رطوبت را خشک میکرد اند و کاهی
نیز درد و التهاب نیز می باشد با آنکه گفته اند که آن از معجزات وی صلی الله علیه وسلم بود و سعط

که فرموده است که داء العذره را پاک کرده بدماغ فرو برید و سر وی منخفض باشد در حالت استلقا
چون بدماغ برسد بعد از آن عطسه بیرون آرد و پیغمبر صلی الله علیه وسلم مدح فرموده عود هندی را که
سعوط از وی نمودن استعاط فرمودی **فصل** کسی که از درد دل شکایت کند او را مفؤود
خوانند زیرا که فؤاد او وجع یافته است چنانکه مبطون میگویند مر کسی را که بطن وی درد
ناک است ایضا تبریک کسی را دوا بجز خرمای مدینه کردی چنانکه در سنن ابی داود ثابت است عن سعد
رضی الله عنه قال کنت سعد مرضت مرضا بیمار شدم فاتانی رسول الله پس آمد مرا
رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای عیادت من فوضع یده بین ثدیی پس نهاد دست
مبارک خود در میان دو پستان من حتی وجدت بردها علی فؤادی تا آنکه یافتم سردی
دست آن را بر دل خود و قال انک رجل مفؤود و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدرستی
که تو مردی که دل تو درد دارد ائت الحارث بن کلدة من ثقیف بیا حارث بن کلدة
را که از قبیله ثقیف است فانه رجل یتطبب پس بدرستی که وی مردیست که خود را طبیب
میکرد و علاج میکند بیماران فلیأخذ سبع تمرات من عجوة المدینة فلیجاهن بنواهن ثم
لیلدک بهن پس باید که بگیرد حارث هفت خرما از خرمای مدینه از نوع خرما که او را
عجوه میگویند و باید که بکوبد آنها را با خستهای آن پس آرد کند و بخوراند ترا
لدود داروی را گویند که در دهن بیمار ریزند علاج خود بیان کرد و ساختن آن از طبیب فرمود
از جهت مهارت او در ساختن لدود و ذکر دیگر والله اعلم و در خرما خاصیت عجیب است در
این مرض خصوصا از مدینه خصوصا عجوه و در تخصیص هفت سری و حکمتی است که بوحی معلوم
شود و عقل را بدرک آن راه نیست مگر آنکه مناسبتی و کثرت را اعتبار کنند چنانکه گویند
عدد ی مبارک گفته و در روز شامل است مر اکثر اشیا را چنانکه افلاک و اقالیم و ایام و
آن را سبب وجود این خاصیت در آن بحقیقت نتوان یافت و در تناول هفت خرما خاصیت
دفع زهر و سحر نیز موجود است آن را بتجربه بوحی الهام نتوان یافت چنانکه گفته شود
کرم که هر بامداد هفت عدد خرما از عجوه عالیه مدینه بخورد آن روز زهر و سحر بوی کار
کر نباشد کذا جاء فی الصحیحین و غیر موجود عجوه عالیه نام ناحیه است که در جانب قبا و
او است و این قسم ترتیب در آن تغالی باشد شفا بیمارست و تریاق است بامداد و این مضمون
احادیث است که گفت ان فی عجوة العالیة شفاء من کل داء و انها تریاق اول البکرة وصحیح ابخا

۳۴۶

بجهت عدم تحقیق سبب شفا خفا نمیداشت و از ضعیف الایمان ذکر نجمان المعتقد
و اعتقاد تمام وارند و تردد ی و توقف در اعتقاد آن دارو ی باید دفع آن علی العموم افاده کرد
و گفت و باید دانست که از شرایط انتفاع بیمار بدارو آنست که او را باعتقاد نفع قبول کند
تا طبیعت بدان اقبال نماید و بان استعانت کند در دفع علت چنانکه جمعی از اکابر و بحث و توفق
و اعتقاد خبر نبوی که فرموده است الحبة السوداء شفاء من کل داء الا السام بود در مجموع
امراض صفا الحبة السوداء کرده ند و بعضی نظر بظاهر کرده فیه شفاء للناس در مجموع امراض
عسل بجا داشته ی و برکت حسن اعتقاد آن امراض دفع شده **فصل** بیان دادن آن
با حما یعنی پرهیز فرموده و از غذای مخالف منع کرده که اصل دوا حمایت است
وان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا
صعیدا طیبا مریض را از استعمال آب حمیت فرمود یعنی پرهیز و وجود مرض که استعمال
آب در وی مضر و مخالف بود تیمم کرده فرمود پس معلوم شد که حمیت و پرهیز کردن مامور
هست و بهتر قیاس مریض را زنان و غذای مخالف مر هر چه مضر کند او را احتما لازم
بود و عامر المنذر انصاریه رضی الله عنها روایت میکند دخل علی رسول الله و لدیه پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم و معه علی و با آنحضرت علی بود رضی الله عنه و علی ناقه من مرض
و علی در حال ناقه هست بود از مرضی که داشت یعنی از مرض برخاسته و هنوز قوتی تمام نگرفته
و لنا دوال معلقة و در خانه ما خوشهای خرما بود آویخته
فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم یاکل منها پس آنحضرت از آن تناول نمود و قام
علی یاکل منها و علی رضی الله عنه نیز از آن خوردن گرفت فطفق النبی صلی الله علیه وسلم یقول
لعلی مه انک ناقه فرمود آنحضرت مر علی را تو ناقه هست داری بخور حتی کف تا باز ایستاد علی از خوردن
آن قالت و صنعت شعیرا و سلقا فجئت به گفت ام المنذر ساختم طعامی از آنکه جو و چغندر در
نزد آنحضرت آوردم آن را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لعلی یا علی
من هذا فاصب فانه اوفق لک ازین طعام بخور که وی موافق است ترا و بروایتی من هذا فاصب
فانه اوفق لک یعنی در روایتی باین لفظ آمده که ازین طعام بخور که وی موافق تر است مر ترا
پس چون آنحضرت علی را از خوردن خرما در ایام نقاهت منع فرمود معلوم شد که احتما
و پرهیز در کار است و عن صهیب و روایت از صهیب رضی الله عنه قال کنت قدمت علی النبی

قدوم آوردم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بین یدیه خبز و تمر و مخالف آنکه پیش آنحضرت نان و خرما
حاضر بود فقال ادن فکل پس فرمود نزدیک بیا و بخور فاخذت تمرا آکل پس گرفتم من خرما را
و خوردم فقال اتاکل تمرا و بک رمد پس فرمود آنحضرت بطریق انکار و تعجب آیا میخوری خرما
و حال آنکه تو رمد داری و خرما خوردن کسی را که رمد دارد نیکو نباشد فقلت پس گفتم
یا رسول الله امضغ من الناحیة الاخری میخایم خرما را از جانب دیگر که نه در آن جانب
رمد است فتبسم رسول الله پس خنده کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم ازین سخن و این
سخن از صهیب بطریق نوعی از مزاح بود که در واقع حق است و ظاهر شبیه از ساده لوحی
و صحیح است که خرما را بخورد که درد با تاثیر است از حقیقت ساده لوحی و غفلت از کار
و بار دنیاست والله اعلم وقال ان الله اذا احب عبدا حماه الدنیا کما یحمی احدکم سقیمه
عن الطعام والشراب پس آنحضرت بتقریب ذکر پرهیز و اتقا فرمود چون محبت دارد حق
جل و علا بنده خود را نگاه میدارد و پرهیز میدهد او را از دنیا چنانکه نگاه میدارد و پرهیز میدهد
یکی از شما بیمار خود را از طعام و شراب مخالف و مضر و لعل العادة که این را بتقریب یاد کرد
صهیب و نارسائی وغیره رضی الله عنه بکار و بار دنیا و معامله آن و غفلت و فراغ
از آن فرموده باشد و تشبیه آن بحال مریض بموافقت مقام که سخن در مرض و احتماء کرده
باشند و چون تقریب احادیث صحیح اشاره کرد بعضی احادیث که درین باب مذکور است
بر السنه و حکم کرد بعدم صحت آن و گفت و اما الاحادیث مشهور که بر زبان عوام جاری است
و یکی از آن این حدیث است الحمیة راس کل دواء والمعدة بفتح میم و کسر عین و بکسر میم و سکون
عین نیز آمده بیت کل داء و عودوا کل جسم ما اعتاد میگویند مراد از کلام دوام است و معده
خانه و منزل هر درد و معتاد گردانید هر بدن را بچیزی که معتاد اوست یعنی بعادة او از طعام
و شراب و خلل تمام است که یکی را خوردن آن عادت شده با وجود مخالفت و دیگری را معتاد
نیست با وجود موافقت آن یکی را مضر نیاید و گوارا بود و این دیگر بر عکس آن چنانکه میگویند
العادة طبیعة ثانیة و میگوید که این حدیث از مفتریات و موضوعات است و صحیح نیست
که از کلام حارث بن کلده است که مردی متطبب بود چنانکه سعد کوید و سخاوی در مقاصد
حسنه حدیث المعدة بیت الداء آورده و گفته که صحیح نشده رفع وی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم بلکه وی از کلام حارث بن کلده است که طبیب عرب بود یا غیر وی و گفته که غزالی در احیا

طعامی ست

مرفوعا آورده که البطن اصل الداء والحمیة اصل الدواء وعودوا کل بدن بما اعتاد و خروج احیا
که بیا تم این را اصلی نبود تحقیقی دیگر آمده که نیز از ابن قیم است یعنی مشهور و معمول است
بر زبان مردم و صحیح شده ان المعدة حوض البدن والعروق الیها واردة فاذا صحت المعدة
صدرت العروق بالصحة واذا سقمت المعدة صدرت العروق بالسقم گفته معده حوض بدن است
و رگها بسوی آید و مجتمع شوند آنجا چنانکه جماعه برای آب خوردن بر حوض فرود آیند
و مجتمع شوند و چون صحیح و تندرست است معده باز میگردند رگها از وی بسوی اعضا
برند رطوبات صحیحه که صحت بخشند و چون بیمار و معیوب است باز میگردند با بیماری و رطوبات
ردیه را الروی حنبلی گفته که بیماری باز دید آنکه این حدیث در مشکوة از بیهقی در شعب
الایمان آورده و دیگر تیمیه الشریعة میگوید که این حدیث باطل است و اصلی ندارد و بیهقی
در شعب الایمان گفته که اسناد وی ضعیف است و ذهبی در میزان گفته که منکر است و آنرا
که راوی اوست معتمد نه و حافظ ابن حجر در لسان المیزان گفته که ابن حبان او را در ثقات
ذکر کرده و میگوید که طبرانی این حدیث را در اوسط آورده و معلل ساخته انتهی و در مقاصد حسنه
گفته که طبرانی در اوسط این حدیث را از زهادی از زهری از ابو هریره آورده و گفته که روایت نکرده
این را از زهری مگر زید بن ابی انیسه و متفرد است زهادی بروایت آن وی و ذکر کرده دارقطنی در
علل ازین طریق و گفته که صحیح نیست و شناخته نشده از کلام نبوی و وی کلام عبدالملک بن سعید
بن ابجر است انتهی فصل حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در چشم را در رد کردن و آشامیدن
و در لحیه موی وی امیر المومنین علی را رضی الله عنه در حالت درد چشم از رطب منع فرمود
و هرگاه یکی از امهات مومنین را چشم درد کردی با وی نزدیک نشدی تا شفا یافتی احتما
و احتمای مرد صاحب درد چشم از جماع امری مقرر است نزد اطبا و مضر است بلکه بسیار مضرات
بجا رانست و موجب ضعف اعصاب و دماغ است اما اذن را شاید که جهت نفس و حرکت
بود که معنا فی سکون و آسایش و راحت است که جهت دیگر این بر تقدیری که از نزدیک شدن جماع
مراد باشد علما اگر مراد اختلاط و مباشرت بود آن نیز شاید بعلت خوف و وجود حرکات بود
فی الجمله میگویند که عادت شریف چنین بود که طبعا او طبیبا والله اعلم فصل دعای حضرت
بالبیت و فرموده خود به خادم و الاصلح علی است که حادثه میشود در سمعی و صحت در چشم

نقصان دهی میکرد دیا از جهة بردی که احداث میکند غلظ را مدفع یا از جهة کیفیة سمیه که
حادث میشود در عضو چنانچه در گزیدن مار و عقرب یا از جهة غلظ جوهر عصب یا از
سده که از فرط خلط که باشد یا بسبب انضغاط عضو و دیر شدن وما اشبه آن از آنچه
میکرد یعنی تحلیل بر قدم و علاج خدر و فالج و لقوه و رعشه و امثال آن تعدیل مزاج
عضو است با دهان الحمره واستعمال تریاق و مثرودیطوس و امثال آن چنانچه در کتب
طب مذکور است و مراد در اینجا بعض انواع وی خواهد بود چنانکه در حدیث آمده است
که جمعی در راه بدرختی رسیدند و ندانسته از آن درخت تناول کردند و بر جای فرخ
شدند و حس و حرکت ایشان باطل شد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود قرسوا الماء فی الشنان
وصبوا علیهم فیما بین الاذانین یعنی سرد کنید آب را در خیکهای و بر ایشان بریزید در میان
دو بانگ نماز یعنی بانگ فجر و اقامت یعنی مراد بالاذانین اذان و اقامت است بطریق
تغلیب و اطلاق اذان بر اقامت نیز آمده است و تعیین وقت فجر غالبا بقرینه تبرید است
والله اعلم و این از افضل معالجات است و ظاهر حکمت در آن است که بریختن آب سرد
با انسداد مسامات حرارت در درون محتقن گردد و سبب حدوث حس و وجود آن شود
والله اعلم **فصل** در اصلاح طعام و شراب که مگس در آن افتد پیغمبر فرمود که مگس را تمام
در آن طعام فرو کنید چه در یک پر وی زهر است و در دیگری پر وی شفا است و در بیکی تریاک و مگس
پر زهر آلود را مقدم میدارد و روایت مضمون حدیث که ابو هریره رضی الله عنه روایت
میکند اذا وقع الذباب فی اناء احدکم فامقلوه فان فی احد جناحیه داء وفی الآخر شفاء و از
حدیث همین قدر معلوم شد که در یک پر وی درد است و در دیگر شفا و تقدیم پر زهر
بر پر شفا از حدیث دیگر معلوم گردد چنانچه گفت و در روایت ابی سعید خدری رضی الله
عنه میگوید فامقلوه فانه یقدم السم ویؤخر الشفاء و در این حدیث دو امر است یکی فقهی
و یکی طبی اما فقهی دلالت بر آنکه اگر مگسی در آبی یا در مایعی افتد امری بسیار اشکال برکرد شود باقی
اد افتد و بمیرد آن را نجس نکند و این قول جمهور علما است و مذهب امام ابو حنیفه نیز همین است
و اما امر طبی دفع ضرر او است باضداد زیرا که مگس چون در طعام یا از اب افتاد خواهد
که دفع ضرر آن را بپا لاجرم که دارد که آن پر زهر آلود است بکند آن را مقدم دارد لاجرم

نسخه
جراحتی
تا ماده سمیت او را باز دهد تریاقیه مقابل کند تا ضرر وی دفع شود **فصل** در جراحت سود
علاج پیغمبر فرمود و ذریره صاحب بثرات از جراحتی که چکد از ماده متمیز بظاهر بدن خروج میکند
و ذریره قوی الریح است هندی و مکی از قصب الذریره میرود میآید عن بعض ازواج النبی صلی
الله علیه وسلم قالت دخل علی النبی صلی الله علیه وسلم وقد خرج فی اصبعه بثرة فقال اعندک ذریرة
قلت نعم قال ضعیها علیها بعضی ازواج مطهره گفت که در آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر من و برا
بود در انگشت مبارک وی بثره فرمود آنحضرت نزد تو ذریره هست گفتم آری هست فرمود بنه
آن را بر این بثره و بگوی اللهم مصغر الکبیر ومکبر الصغیر صغر ما بی و آنکه
و دمی بدمید امر کرد تا شفا یافت آن حضرت علی رضی الله عنه قال دخلت مع رسول الله صلی الله
علیه وسلم علی رجل یعوده بظهره ورم فقالوا یا رسول الله هذه غدة قال ابطوا عنه
شاهد قال علی فما برحت حتی بطت والنبی صلی الله علیه وسلم شاهد امیر المؤمنین علی گفت رضی الله عنه
در آمدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر مردی که آنحضرت بعیادت وی آمده بود در پشت
آن مرد ورمی بود گفتند یا رسول الله این غده است و غده بضم غین معجمه گره سخت باشد
که در وی نجاست و قطع نمیشود که سهیل دهد بشکافید آن را گفت علی رضی الله
عنه پس نرفتم من از آنجا تا آنکه شکافته شد آن غده و رسول خدا صلی الله علیه وسلم حاضر بود
و یکبار دیگر طبیبی را فرمود تا شکم کسی را که ورم کرده بود بشکافد بعضی گفتند یا رسول الله
هل ینفع الطب یا فایده میکند طبیبی کردن و علاج نمودن فرمود الذی انزل الداء انزل
الشفاء فیما شاء یعنی کسی که فرستاد درد است درد را فرستاد دواء است شفا را در آنچه خواست
یعنی حق سبحانه و تعالی هر دردی را دوائی پیدا کرده و هر تقدیر او است و مشیت وی **فصل**
و گاه مریض را فرمودی که بسخنان خوش شاد کنید و اندوه از وی دفع کنید ابو سعید خدری
رضی الله عنه روایت کرد اذا دخلتم علی المریض فنفسوا له فی الاجل فان ذلک لا یرد شیئا وهو
یطیب نفس المریض چون در آئید بر بیمار تنفیس و تاخیر کنید در مدت عمر وی یعنی بگوئید که
انشاء الله عمر تو بسیار است و اجل تو هنوز دور است و محزون نباشید که این گفتن رد نمیکند چیزی را از
تقدیر الهی و خوش میکند نفس بیمار را و تفریح میکند کرب و اندوه او را و در معالجه حزن
و غم امر بتلبینه میفرمود و آن طعامی است که رقیق از دقیق شعیر و شیر بعضی با نخاله سازند

وکامی از سل بن بان هر او کنند بدتر طاکه تمام پخته باشد و در قوام و رقت شربا شد از پختن
از تلبینه که از لبن صاحب ذات خواسند و از احکم ماد السفر که جمع اطبا است
الحر از امراض عن عایشه رضی الله عنها انها کانت اذا مات المیت من اهلها اجتمع لذلک النساء
و از عایشه رضی الله عنها امکر است که چون یکی مردان خویشان او کس جمع می شدند
بجهة آن زنان هم تفرقة قرن الی اهلهن بیز متفرق و میرفتند بخانهای و اهل خانهای خود
امر کرد به پختن تلبینه فطبخت ثم امیکرد عایشه پختن و یکی از تلبینه پر پخته می شد
تلبینه وضع ثرید امر ضبت التلبینة علیه ومی ساخت عایشه اشکنه ثرید بر پخته
تلبینه مراد اشکنه ثم قال کلو منها اثر میگفت بخورید از این تلبینه که پخته شد
بر اشکنه فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول التلبینة مجمة لفواد المریض تذهب
ببعض الحزن زیرا که من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که می فرمود خوردن
تلبینه راحت دهنده است مر دل بیمار را می برد از دل غم و اندوه را و در حدیث دیگر آمده
علیکم بالبغیض النافع التلبین لازم گیرید بر خود دشمن نفع کننده را که تلبین است
دشمن یا باعتبار آنکه مدوا مبغوض و مکروه است نزد طبع و شهوت و نفس و از آنکه ولیکن
نافع است در دفع مرض و اندوه و دوست داشته شده است از جهت یا باعتبار آنکه این
طعام در مذاق طبع چندان خوش آینده نیست و خوش و لذیذ نماید اما باید خورد زیرا که
نفع دارد و دفع کراهت مرض را و هم در حدیث عایشه رضی الله عنها ثابت شده که گفت کان
رسول الله بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اذا قیل له ان فلانا وجع لا یطعم الطعام
وقتی که گفته می شد مر آنحضرت را که فلان کس دردناکست نمیخورد طعام را قال علیکم بالتلبینة
فحسوه ایاها لازم گیرید تلبینه را و بنوشانید او را و کان یقول والذی نفسی بیده انها
تغسل بطن احدکم کما تغسل احدکم وجهه من الوسخ و میفرمود و سوگند به کسی که جان ... در ...
که تلبینه میشوید و صاف میگرداند از اثر شکم یکی از شما را چنانچه میشوید یکی از
زنان شما روی خود را از چرک و تخصیص شستن روی باین جهت است که ... مبالغه
زنان در شستن روی از چرک بیشتر است **فصل** در علاج زهر کردن
نفی که گوسفند بریان زهر آلوده کرده و پیش رسول خدا صلی الله علیه وسلم آورده بود ازان تناول فرمود

گوسفند بریان ... که زیاد ... از وی بخورد که زهر آلوده ام آنحضرت طلب کرد و گفت چرا
چنین کردی گفت اگر پیغمبری ترا زیان نرسد و اگر چنانچه نه ... بعد از آن خبر داشته برای ظهور
معجزه بود و یکی از صحابه که خورده بود مرد و در بعضی ظهور داشته از صحابه نمود و در روایت
آمده که آن زن را بقصاص آن صحابی که کشته بود از حضرت زهر آن گوسفند کارگر نیفتاد
اما اثر ... نمی بود پس حجامت کرد بین الکتفین ... و امر کرد دیگران را بحجامت
کنند و بعد از آن سه سال زیست ... و در سال هفتم بود و در ... کوچک
که همیشه الم زهر که در خیبر خوردم می یافتم تا بوقت وفات رسید و گفت مازالت اجد من الاکلة
التی اکلت من الشاة یوم خیبر حتی کان هذا اوان انقطع الابهر منی توفی رسول الله صلی الله
علیه وسلم شهید او بود که همیشه می یافتم اثر آن زهر که خورده بودم از گوسفند زهر آلود
در خیبر تا ... اکنون وقت گسستن رگ سینه من از آن زهر وفات یافت رسول خدا صلی الله
علیه وسلم شهید و حکمت الهی در ابقای اثر زهر تا وقت موت ... و معالجه زهر
دو نوع است یکی با استفراغات که مجموع آنچه ... است چنانکه میباید دوم که با ادویه معارض
زهر باشد بکیفیت یا بخاصیت تا اثر زهر را دفع ... یا بکیفیت چنانکه داروی
گرم در دفع برودت ... در دفع حرارت مثلا یا بخاصیت چنانکه تریاقهای که اصلا
کیفیت آنها معلوم نیست و لیکن قوت خاصیت چنین واقع شده است که زهر را دفع میکند و تاثیر ...
دواها معلوم است قطعا و لیکن علت آن معلوم نیست چنانکه ... باشد ...
مثل این بسیار است و هر که دوا ... استفراغ و انفع انواع استفراغ
حجامت است ... **فصل** در علاج سحر چون یهود سحر کرده بود
مقدس نبوی صلی الله علیه وسلم بیمار شد گفته اند که حکمت در تاثیر سحر در آنحضرت مقدس آن بود
که مقرر است که ... ساحر ... تاثیر کند چون یهود ... دیگر ... آنحضرت را
نسبت سحر میکردند حق تعالی تاثیر در وی ظاهر ساخت ... و کلام ایشان را از نسبت
اظهار کرد ... دعوی ... ایشان ... و بالجمله چون ذات مقدس وی از
سحر یهود بیمار شد فرمود تا بر سر مبارک وی حجامت کردند و کسی که اندک ... دارد
هر آینه این علاج را انکار میکند و میگوید که حجامت که ... استفراغ است بعلاج سحر چه
مناسبت دارد و دفع وی چگونه کند و اگر انکار اطبا جهت جالینوس و ارسطاطالیس

نقل کرده‌اند بعضی اطبا انکار حجامت نقره کرده‌اند و بالطبع از وی الحاق نکرده‌اند و گفته‌اند چون ایشان حکم چنین کرده‌اند
لابد امری و حکمی نخواهد بود و بعد از آن اشاره کرده بمعقولیت حکمت در نفع حجامت در دفع
بقول خود که گفت و چون ماده سحر بسر مبارک رسیده بود و در قوای دماغیه تاثیر کرده چنان
تخیل میکرد که چیزی که نکرده است کرده می‌شمرد و این تصرفات از ساحر در طبیعت و ماده
دموی تا آنکه ماده بر بطن مقدم دماغ غلبه کرده و مزاج او از طبیعت اصلی برگشت زیرا که سحر
مرکب است از تاثیرات ارواح خبیثه از جن و شیاطین و خباثت نفوس بشریه و منفعل گردیدن
قوی طبیعیه بسبب آن تاثیرات و بالجمله چون تاثیر سحر در بدن و روح حیوانی است که ماده
آن دموی است که بعد از انهضام آن در تجویف قلب نهار الطبیعی متولد میشود و متصاعد گشته
حامل قوای دماغیه میگردد و بتاثیر و تصرف سحر مزاج آن محل متغیر شده و خارج از طبیعت
اصلی میگردد و استعمال حجامت در محلی که متضرر شده باشد بغایت حکمت و نهایت حسن
معالجات است و استبعاد و انکار آن از جهالت اغلب اطبا و عدم درک حکمت و خواص
و از جمله علاجات عظیم النفع سحر ادویه ربانی الهی است از آیات و دعوات که ابطال
میکند و چندانکه تاثیر آنها بقوت حکمت و تصرف و تحقق طهارت و یقین ایمانی قوی بود
ابطال سحر زودتر حاصل شود لاجرم چون معوذتین نازل شد فی الحال سحر بکلی باطل شد
بدانکه با حدیث صحیح ثابت شده که آنحضرت را سحر کردند و تاثیر آن در ذات شریف
وی ظاهر شد اما غرض نسیان و تخیل و ضعف قوت جماع و امثال آن و وقوع این حادثه بعد
رجوع از حدیبیه بود و در ذی الحجه در آخر سنه ۶ هجرت بود و مدت بقای این عارضه بقولی چهل
روز و در روایتی شش ماه و در روایتی یکسال آمده و وفا الباری و وقوع آن بجهل و نیز و وجود
و بقایای آن از اول تا آخر هم در بعضی روایات ذکر کرده و الله اعلم تا بنی زریق ...
و بسیار ذکر ... گفت یا عایشه آیا دانستی تو که حق تعالی فتوی داد مرا در آنچه استفتا کردم
از وی و اجابت کرد آنچه سوال کردم آمدند دو مرد و نشست یکی از آن دو نزد سر من و دیگری
نزد پای من پس گفت یکی از آن دو مرد مر صاحب خود را چه حال است این مرد را و چه
وی را نجیب گفت مطبوب است یعنی مسحور و طب بمعنی سحر آمده گفت که سحر کرده است او را
گفت لبید بن اعصم یهودی گفت در چه چیز کرده گفت در مشط و مشاطه و جف طلع نخل نر
و مشاطه بعض موی‌هایی که ... و در بیر ذروان ...

بیان کرده‌اند گفت در بیر ذروان نام چاهی است که در مدینه بود و در روایتی ذروان بلفظ
گفته‌اند که این صحیح تر است پس رفت آنحضرت با جمعی از اصحاب بر سر آن چاه و فرمود این
چاه آنست که نموده بودند مرا و آب وی سرخ بود گویا حنا آب کرده‌اند و نخلهای او گویا
سر شیاطین بود پس بر آورد سحر را آنحضرت و در صحیحین و در روایتی از نجا آمده
که عایشه گفت چرا افشا نمیکنی یا رسول الله این را گفت خوش ندارم که برانگیزم بر مردم
شر را و در حدیث ابن عباس در بیهقی بسند ضعیف آمده که در انجا وتری یافتند که دوازده گره داشت
که در بعضی یازده گفته و فرود آمد سوره الفلق و الناس هر آیه که میخواندند گرهی از آن
کشاده میشد و نیز از ابن عباس آمده که چون فرستاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم علی را
رضی الله عنهما برای استخراج سحر از آنجا دید پس یافتند یازده گره را و در روایتی در فتح الباری ذکر
کرده که مومی یافتند بر صورت آنحضرت ساخته و در آن
سوزنها خلانیده و بر تار ... یازده گره زده و فرود آمد جبرئیل بمعوذتین پس هر آیتی که
میخواندند گرهی کشاده میشد و هر سوزنی که میکشیدند الم می‌یافت بعد از آن راحت می‌آمد
از آن ... والله اعلم **فصل** کاملی معالجه بدرستی قی و در روایتی معدان عن ابی
الدرداء ان النبی صلی الله علیه و سلم قاء فتوضأ فلقیت ثوبان فذکرت له فقال صدق انا صببت له
وضوئه معدان بن طلحه که از کبار تابعین است از ابو درداء رضی الله عنه روایت کرده که گفت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم قی کرد پس از آن وضو ساخت گفت معدان پس از آن ملاقات کردم
ثوبان که مولی آنحضرت بود در مسجد دمشق پس آن حدیث گفتم و ذکر کردم با وی آنچه ابو
الدرداء گفته بود ثوبان گفت راست گفت ابو الدرداء من ریختم بودم آب وضو را برای وی و قی
یکی از استفراغات طبی است که آن پنج اصل انواع استفراغ است و آن پنج اسهال است و قی و اخراج
دم و خروج ابخره و عرق و سنت بر هر پنج وارد شده حجامت را ذکر کرده و پوشیده نماند که خروج
ابخره و عرق ... بر هر پنج وارد است ... پوشیده نماند که خروج ابخره و عرق
داخل ... ذکر کرده و دلالت ... **فصل**
اگر کسی معالجه کند و طب نداند ... عن عمرو بن العاص یرفعه من تطبب
و لم یعلم منه الطب قبل ذلک فهو ضامن کسی که علاج کند و نباشد از اهل طب ... و دانا بطب وی
ضامن است ... مریض ... عضوی

از اعضای او را یا ما را او را تکلف کنند و بیجان لازم آید و اگر دو طبیب بودی آنحضرت سؤال
نمودی یا آنکه در طب حاذق‌تر است امام مالک رحمه الله در موطا روایت کرده است از زید بن
اسلم آن رجلا فی زمن رسول الله صلی الله علیه وسلم مردی در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم جرح ما صابه
الدم مجروح شد پس محتبس شد خون در جراحت وی و آن الرجل دعا رجلین من بنی انمار فنظرا
و آن مرد دو مرد را از قبیله که نام آن بنی انمار است از برای علاج طلبید پس نظر کردند آن دو مرد
در حال آن مجروح تا علاج کنند فزعم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لهما ایکما اطب
گفت زید بن اسلم که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن دو مرد را کدام یک از شما طبیب
و حاذق‌تر است و دانا تر در علاج گفتند فقالا او فی الطب خیر یا رسول الله پس آن دو مرد
چون از قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم تفاوت و تفاضل در طب دریافتند گمان بردند که نافع
تر از دیگری فهمیدند پرسیدند که آیا در طب نفع و خیر می‌باشد پس فزعم زید ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال انزل الدواء الذی انزل الادواء پس فرمود آنحضرت که فرستاد داروها آنکس که فرستاد
دردها یعنی هر دو تقدیر الهی است و پیدا کننده و تاثیر بخشنده حق است سبحانه و تعالی

فصل برهیز فرمودن حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم از مخالطت ارباب امراض متعدیه
که از صاحب به صاحب دیگر تجاوز کند و برسد چنانکه جذام و جرب و وبا و مانند آن و چون
بحکم خاصیت احتمال عدوی و تجاوز داده‌اند از معاشرت و مخالطت آنها با باید پرهیز نمود
چنانکه در حدیث مرفوع است که آنحضرت فرمود فر من المجذوم کما تفر من الاسد بگریز از صاحب
جذام چنانکه میگریزی از شیر تا بتو نرسد و ترا هلاک نکند و در حدیث جابر صحیح است
کان فی وفد ثقیف رجل مجذوم فارسل الیه النبی انا قد بایعناک فارجع بود در قبیله ثقیف که به بیعت اسلام
بحضرت آمده بود که مجذوم بود پس آنحضرت بسوی او فرستاد که خواست که دست او در دست
نگرفت و فرمود بیعت کردیم با تو در قصد بیعت دست گرفتن حاجت نیست برگرد و نزد
ما میا و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما مرفوع است که آنحضرت فرمود لا تدیموا النظر
الی المجذومین بسیار نظر مکنید بجانب مجذومان که مکروه است و نا خوش آید و احتمال دارد
نیز که نظر سرایت کند بحسب نفس و خصوصا هر چه نهی از ادامت نظر بجذام بود ناوی
مجوب و محقر نماید و اذیت کشد والله اعلم و لیکن سوق کلام مصنف دلالت کند که مراد اول
معنی اول است که نظر در اتقا و اجتناب است و در حدیث دیگر آمده که کلم المجذوم و بینک

قید رمح او نیزه است سخن کن با مجذوم از دور اقل از یک نیزه یا دو نیزه و مانند آن تا میان تو و میان او مسافت یک نیزه
یا دو نیزه و از وی و جذام مرضی خبیث است ما با هلاکت و تغیر تشویه صورت
و صورت و احتمال تجاوز و عدوی سبب تغیر کمال از آنکه سودا که متولد از تخمه غالب از خون
است در همه بدن پیدا می‌آید و مزاج اعضا تباه میشود و شکل اعضا و هیئت آن متغیر میگردد
و این احادیث و مانند آن ناظر به جانب اتقا و پرهیز است از مجذوم و در احادیث دیگر
آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم با مجذوم طعام خورد و دست وی را در کاسه خود نهاد
و گفت کل ثقة بالله و توکلا علیه بخور بنام خدا و اعتماد و توکل میکنم در خوردن با تو
بخدا و در حدیث لا عدوی و لا طیره نیز ناظر به عدم اجتناب و احتراز است چه مفهوم آن باید
که تجاوز مرض و سرایت آن از یکی به دیگری نیست چنانکه گمان میبرند و مانند آن میگویند پس
می‌باید که این چیزی نیست و باطل است و در حدیث دیگر آمده که شتر گر بود در میان آن مود
عرض کرد بحضرت که این را در میان شتران دیگر جرب راه یافت پس گفت فمن اعدی الاول پس
این را که جرب رسید است آنجا رسید یعنی این چیزی نیست همه به تقدیر و به کار تعالی
پس میان این احادیث که ناظر در عدم اجتناب اند و احادیث دیگر که برخلاف آن آمده لا بد از
منافات و معارضت است جواب آن میگویند که اصل عدم عدوی و عدم اجتناب و احتراز
و همه به تقدیر اوست و لیکن امر با احتراز است تا ایشان برای آن فرمود که اگر کسی با این مرض به تقدیر الهی
برسد عیاذا بالله تصور آن کند که عدوی حق است و در امر او خلل پیدا شود پس امر بفرار از آن کرده
و نهی از قرب و مصاحبت او از جهت آن است نه جهت احتمال عدوی و رسیدن آن بعلت مصاحبت
و اگر کسی در یقین به تقدیر الهی کامل بود و این تصور در وهم نشود اجتناب در حق وی لازم نبود پس
جواب راجح و معمول حدیث لا عدوی است و حدیث فر من المجذوم نیز معمول است و بعضی حدیث فر را
را ترجیح کرده‌اند و امر به آن برای استحباب داشته چنانکه گفت و بعضی جواب میگویند که
امر با اجتناب از مجذوم بطریق استحباب است و احتیاط و ارشاد است برای احتیاط و الزام و مواکلت
با مجذوم از برای بیان جواز و فعلت و اعلام باینکه این حرام نیست و امر با اجتناب برای وجوب
و بعضی میگویند که حدیث لا عدوی حق است و لیکن کلی نیست و مخصوص است بغیر جذام و امثال
آن و اینها مستثنی است و خاصه جذام را تاثیر کلی است حتی گفته‌اند که تاثیر خاصیتی بنهاده است
در عدوی چنانکه در حدیث شوم در امراة و فرس و دار مستثنی نزد بعضی و جواب تحقیقی

که بیان اشاره کرد بقول خود که گفت و بعضی جواب میگویند که این خطاب کلی نیست بلکه مخصوص قوم
خطاب کرد با آنچه لایق و در خور حال وی بود و بسی کس که قوت ایمان و توکل وی بجائی بود که
ایمان مخالطت و معاشرت ایشان ضرری نیست و وی مامور به مخاطبه نیست بعضی را
زیرا که قوت ایمان وی بحد ضعف وی دافع است اما ضعفا را باحتیاط و احتراز فرمود و خود
هر دو صورت را مباشرت کرد تا اقتدا کنند بوی قوی بطریقه توکل و اخذ کند ضعیف بطریق
تحفظ **فصل** از تداوی بمحرمات منع فرموده ابو داود روایت از ابی الدرداء رضی الله عنه میکند که آن
حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که ان الله انزل الداء والدواء و جعل لکل داء دواء فتداووا
ولا تداووا بالمحرم خطابیست ... و هر دوا ... و هر درد را دوائی پیدا کرد ... کنند و لیکن
نامی که حرام کردانید است آن اینکه بخاری از ابن مسعود روایت کرد ان الله لم یجعل شفاءکم
فیما حرم علیکم و طارق جعفی سوال کرد از خمر ساختن نهی فرمود و گفت انه لیس بدوا ... و لیکن
بدوا ... و لکن نه داء بعضی خمر خورد نیز بدوا ... مبتلی بدوا ... و لیکن در حقیقت درد است که
تو ... و ظاهر آنست که مراد در دین است و سبب شفای آن نیست چنانکه در
دیگر ظاهر است و محققین اطبا اسلامیه میگویند که در قول حق تعالی که در شان خمر فرموده
و منافع للناس مراد منفعت بدن و صحت وی نیست بلکه انتعاش و نشاط طبیعت است که
تقاوم ... پیدا میشود و در آخر مضرت است بیدن و مهلک است چنانکه از حال اهل ادمان
ظاهر میگردد و در نقل دیگر ... ابی داود ... عن طارق قلت یا رسول الله ان بارضنا
اعنابا ... فقال لا فاطارق بحضرت عرض داشت که در زمین ما انگور بسیار است حکم
آن ... بسیار ... که حرام است فراجعته قلت انا نستشفی
بها ... که ما بدان طلب شفای مریض میکنیم ... قال ان ذلک لیس بشفاء و لکنه
فرمود که این شفا نیست و لیکن علت ... و ... ابن ... قال ... ان الله لم یجعل
خود در شست ... حضرت تنبیه کرد ... که موجب ... و کل ...
بجهت ... که ... شفا ... و ... نیست ... و ... صحت ... که ...
ذکر کرد که ... قسم ... و ... و ... شنیع و ... را ...
و در ... مسکر ... شفا ... که ... شفا ...
خبر ... و الله اعلم **فصل** در علاج قلت لبن ... زنان ...

منفعت شود و تصاعد کند و ماده کرکل از آن متولد میشود ضعیف کردد و شید بخور برانیز در
علاج قمل فرموده‌اند و از بعضی شروح ... تخصیص آن بنوعی خاص نیز نقل کرده چنانچه گذشت
فصل در معالجه بادویه روحانیه الهیه و ادویه مرکبه از آن و از طبیعیه بدانکه شفا عام
و انفع و اعظم از قرآن است در دنیا و آخرت ... و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمومنین
و لا یزید الظالمین الا خسارا ... من بیانیه است نه تبعیضیه و قرآن شفاست از امراض
روحانیه و جسمانیه ... امراض ... اعتقادات فاسده و اخلاق ذمیمه و اما القرآن
قرآن مشتمل است بر بیان معالجات و ارشاد بطریق ازاله آنها بر وجه اتم و اکمل و اما ...
او شفا از امراض جسمانیه ... آنست که ... بقراءت ... سبب ... از
امراض ... و ... چنانچه ... حدیث آمده که من لم یستشف بالقرآن فلا
شفاه الله و فاتحة الکتاب دوا لکل داء ... و ... بن ... الکتاب
مجرب ... است ... و ... لبعضی ادعیه ... امده است ... و ان تجعل القرآن ربیع قلبی و شفاء
صدری ... ادعیه ... کما ... و ... استشفا ... و ...
و شفا ... است و لیکن ... و قبول محل ... و قاعل ... بر
و اگر تخلف کند شفا ... صحت فاعل است یا عدم قبول محل منفعل
در اینجا ... قوی است که ... فاعل و ... منفعل ... و ... انفصال
اثر ... و ... است و عدم تاثیر ... عدم قبول
طبیعت است ... مانع ... است ... زیرا که
... بقبول ... انتفاع ... و ... قلب ...
... تام و ... تاثیر کند ... و ... دعا ... و
قلب نیز ... و عدم اجابت ... ضعف نفس ... که ...
الهی ... و ... قلب و عدم اقبال ... دعا
تام و توجه ... مانع ... مثل اکل حرام ... ظلم و مانند آن ... و
... و ... اطبای ... جاری ... تام
... تام و لیکن ... دست ... ازین
... و ... اجماع ... جواز ... انکه

خدا و اسما و صفات وی تعالی باشد و بزبان عربی باشد یا بزبان دیگر که معنی آن معلوم بود که
با عتقاد آنکه موثر حقیقی اوست تعالی شانه در صحیح مسلم از حدیث عوف بن مالک آمده که گفت
رقیه میکردیم ما در زمان جاهلیت پس گفتیم یا رسول الله چه میفرمایی در این باب فرمود
عرض کنید رقیهای خود را بر من باکی در آن تا شرکی نبود بکنید باکی نیست و نیز در حدیث مسلم
از جابر رضی الله عنه آمده که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از رقیه پس بعضی صحابه آمدند
و گفتند که نزد ما رقیه بود که برای عقرب میکردیم و آن رقیه را بآنحضرت عرض کردند فرمود ما نمی
بینم باکی هر که تواند نفع رساند برادر خود را باید که بکند و قومی از این عموم تمسک کرده اند در تجویز رقیه
و اگر مجرب شده است منفعت وی اگرچه معنی وی معلوم نباشد و لیکن احتیاط در آنست که آنچه
معلوم المعنی نیست نکنند مبادا متضمن شرکی بود و در حدیث ابی داود و ابن ماجه آمده که و تصحیح کرده آنرا
حاکم از ابن مسعود که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که رقاء و تمائم و توله شرکست و تمائم جمع
تمیمه است و آن مهرها یا قلاده که در گردن بیاویزند اهل جاهلیت برای دفع آفات میکردند
و توله بکسر مثناه و فتح واو و لام چیزیست که زنان برای جلب محبت مردان میکردند و این نوعی
از سحر است و از زینب امرأه عبد الله بن مسعود آورده اند که گفت دید عبد الله که در گردن من
رشته گفت این چیست گفتم خیطی است که افسون کرده شده است برای من در وی پس گرفت
آنرا و پاره کرد و گفت شما ای آل عبد الله مستغنی اید از شرک و محتاج نیستید شنیدم من رسول خدا صلی الله
علیه وسلم که گفت رقیه و تمائم و توله شرکست گفتم چرا این چنین میگویی چشم من که بدرد آمد افتاد
[illegible] بفلان یهودی که افسون میخواند
درد ها برفت و آرام یافتم گفت عبد الله این دردی که در چشم تو بود عمل شیطان بود که در چشم
تو تصرف میکرد و چون میخواند می شد افسون باز داشت آنرا و لازم بود ترا که میگفتی چنانکه
رسول خدا صلی الله علیه وسلم میگفت اذهب الباس رب الناس واشف انت الشافی لا شفاء الا شفاؤک شفاء
لا یغادر سقما رواه ابو داود و قول آنست که اهل جاهلیت اعتقاد موثر بودن
آن داشتند و بغیر نام خدا تعالی میکردند پس آنچه بنام خدا و کلام وی باشد در حکم وی داخل
نباشد و چگونه داخل باشد و وارد شده در احادیث و اخبار صحیح چنانکه باید و بعضی
گفته اند که نهی از آن رقیه است که استعمال میکنند اهل عزائم و مدعیان تسخیر جن و در آن امور
مرکب از حق و باطل جمع میکنند با ذکر خدا و اسما وی تعالی اسماء شیاطین و ذکر ایشان و استعانت

میکنند

٢٤٤

میکنند از ایشان و گفته اند که جن از جهت عداوتی که بالطبع با انسان دارند با این حیلها
دوست دارند و چون خوانده شود عزایم با اسما شیاطین اجابت میکنند آنرا و بیرون نمیروند
و همچنین لدیغ چون آن بیمار وی بصورت مار هرگاه رقیه
خوانده شود با اسما شیاطین سلامت میکنند سموم آن از بدن انسان از این جهت مکروه است رقیه
که بغیر اسم الله و اسما و صفات خاصه بنود و بالجمله اجماع دارند علماء امت بر کراهت رقیه بغیر کتاب الله
و اسما و صفات وی و ابن وهب از امام مالک نقل کرده است کراهت رقیه بحدید و ملح و عقد
و خیطه و مثال ذلک که میخواندند و گفت که نبود اینها از رقیه در اسلام والله اعلم
حضرت صلی الله علیه وسلم میفرمود که العین حق و لو کان شیء سابق القدر لسبقته العین
تاثیر عین یعنی چشم زخم و کار کردن آن حق و ثابت است در نفس الامر و این خاصیت حق تعالی
در بعض نفوس نهاده است چنانچه در سحر و اگر میبود چیزی که پیشتر دستی و غلبه میکرد قضا
و قدر را هر آینه سبقت گرفتی عین و این مبالغه است در تاثیر عین و نیز حضرت میفرمود که
کنیا از چشم زخم و از نجر یعنی نیش عقرب و از نمله که بر پهلو ظاهر میشود چنانکه باید
امام مالک روایت کرد که عامر بن ربیعه سهل بن حنیف را دید که غسل میکرد و دید وی حسن بدن
او را تامل کرد و گفت والله که من مثل این پوست ندیده ام در مرد و نه پوست دختران محجوبه سهل
در ساعت بر زمین افتاد خبر نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بر عامر غضب کرد و فرمود علام
یقتل احدکم اخاه الا برکت اغتسل له فغسل عامر وجهه و یدیه و مرفقیه و رکبتیه و اطراف رجلیه
و داخلة ازاره فی قدح ثم صب علیه فراح من الناس و در روایتی فراح سهل مع الناس لیس به
بأس یعنی برای چه یکی از شما برادر خود را هلاک میکند چرا نگفتی بارک الله فیه چون نظر
تو خوب آمد پس بفرمود تا اطراف و داخل ازار عامر را که در حدیث مذکورند بشوید
و بر وی یعنی بر سهل بن حنیف بریزند چنان کردند در ساعت نیکو شد و کیفیت شستن داخله
بیان کرده که علما بیان نموده اند که دست راست در قدح آب کنند و یک کف برآرد و مضمضه کند
و در آن قدح بریزد پس یک کف دیگر برآرد و روی بشوید در قدح پس بدست چپ در قدح برد و آب برآرد
و بر زانوی چپ بریزد و بعد از شستن زانوی چپ در قدح
گفته که چیزی در آرد دست چپ و بریزد بر دست راست پس در آرد دست چپ بریزد بر
مرفق این پس در آرد دست راست و بریزد بر مرفق چپ پس در آرد دست چپ را پس بریزد بر قدم

خشم کرفت

پس در آرد دست راست و بریزد بر

چیزی در آورده و ستانش تا بیرون برد بر قدم
چیزی در آورد دست چپ را و بیرون برد بر
ناتوانی داشت

واست چیزی در آورد دست راست را و بیرون برد زانوی چپ را و بیرون آن را داخله ازار او ایم و افق
و مناسب است مر غسل این اشیا را که مذکور شد در حدیث و غالباً از قلم کاتب در متن او هم
افتاده است و بآن درون ازار رسیده بود در داخله ازار در وقت است یکی آنکه مراد فرج است
دوم آنکه مراد اطراف ازار است آنکه به بدن او رسیده است از اینجا تعبیر یاد کرده است قاضی
عیاض گرایم مراد جسد او است که متصل است با ازار و بعضی گفته اند که سرین است که معقد
ازار است و بخط شیخ سخاوی نوشته دیده اند که این کنایت است از تن و که متصل است بجلد
کذا فی المواهب و قدح را بر زمین بنهند و آن آب را از طرف پس سر بر معیون در ریزند و گویند
معانی ممکن نیست درک وی آنجا بعقل و عاجز است وی در دریافت آن قاضی ابوبکر
بن العربی گفته که اگر توقف کند متشرعی او را باید گفت که بگو الله و رسوله اعلم و جالا
انکار باید کرده آن را بلکه بر تصدیق کرده معاینه و اگر متفلسف توقف کند رد بر وی
ظاهر است چه نزد فلاسفه دوا کاهی بفعل القوی خود کند و کاهی بمعنی خاصیت تاثیر کند آن ممکن
نیز و گویند مقتضای صورت نوعیه چنین واقع شده گویا این نیز از این قبیل باشد و در حدیث
ام سلمه که زن رسول خدا است که بر روی انز جن است و در لفظ صحیحین آن است که جاریه دید — نظر
که در روی وی سعفه است یعنی صفرة و نمود آثر فقال استرقوا لها فان بها النظر افسون بخوانید برای
این کنیزک که بروی نظر است یعنی جن نظر کرده و آسیب رسانیده است اینجا معلوم شود
که همچنانکه از آدمی عین میرسد از جن نیز میرسد و گفته اند که نظر انسانی تیزتر است و بعضی — از انسان
از شراح نظر را مرده ساختند و گفته نظر انس یا جن و در حدیث دیگر آمده که در خانه ام سلمه
در آمد و در روی کودکی بود گفتند که وی چشم رسیده است و موی چرا افسون نمیکنید او را
از نصیبین در سنن ابی داود است از سهل بن حنیف گفت بر آب گذشتیم در آنجا رفتم و غسل کردم
و مرا تب گرفت خبر به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید فقال مروا ابا ثابت یتعوذ امر کنید ابا
ثابت را که کنیت سهل بن حنیف است تا تعوذ کند فقلت گفت سهل بن حنیف چون گفتم یا سیدی
و الرقی صالحة آیا افسونها صلاحیت علاج و دفع علت بیماران دارد فقال لا رقیة الا فی
نفس او حمة او لدغة والنفس العین والحمة کل ذی سم فهو صلاحیت دارد و لیکن
افسون نیست مگر در نفس که مراد بآن عین و چشم زخم است و این تفسیر سهل بن حنیف از عین
بوده و در حمه که مراد بآن نیش زهردار است از عقرب و مانند آن و در لدغه که گزیدن نیست

بود و آن چنانچه مار و مانند آن و حال حصر بعد از این معلوم کرد و الکون مصنف خواست
که بعضی رقیها که ماثور است ذکر کند پس گفت معیز که از این رقیها قل هو الله احد و فاتحه است و قرائة معوذتین
و آیة الکرسی و تعویذات نبوی صلی الله علیه وسلم کرد در احادیث صحیحه شیء از انجمله اعوذ بکلمات
الله التامات من شر ما خلق و اعوذ بکلمات الله التی لا یجاوزهن بر و لا فاجر و باسماء الله
الحسنی ما علمت منها و ما لم اعلم من شر ما خلق و ذرأ و برأ و من شر ما ینزل من السماء و من
شر ما یعرج فیها و من شر ما ذرأ فی الارض و من شر ما یخرج منها و من شر فتن اللیل والنهار
و من شر طوارق اللیل الا طارقا یطرق بخیر یا رحمن و از انجمله اعوذ بکلمات الله التامات
من غضبه و عقابه و شر عباده و من همزات الشیاطین و ان یحضرون و از انجمله اللهم
اللهم انی اعوذ بک بوجهک الکریم و بکلماتک التامات من شر ما انت آخذ بناصیته اللهم
انت تکشف المأثم و المغرم اللهم لا یهزم جندک و لا یخلف وعدک سبحانک و بحمدک و
از انجمله اعوذ بوجه الله العظیم الذی لیس شیء اعظم منه و بکلمات التامات التی لا
یجاوزهن بر و لا فاجر و باسماء الله الحسنی ما علمت منها و ما لم اعلم من شر ما خلق و ذرأ
و برأ و من شر ذی کل شر لا اطیق شره و من شر کل ذی شر انت آخذ بناصیته ان ربی علی صراط
مستقیم از انجمله اللهم انت ربی لا اله الا انت علیک توکلت و انت رب العرش العظیم
ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ان الله علی کل
شیء قدیر و ان الله قد احاط بکل شیء علما و احصی کل شیء عددا اللهم انی اعوذ بک من شر
نفسی و من شر الشیطان و شرکه و من شر کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم
و از انجمله تحصنت بالذی لا اله الا هو الهی و اله کل شیء و اعتصمت بربی و رب کل شیء و توکلت
علی الحی الذی لا یموت و استدفعت الشر بلا حول و لا قوة الا بالله حسبی الله و نعم الوکیل حسبی
الرب من العباد حسبی الخالق من المخلوق حسبی الرازق من المرزوق حسبی الذی هو حسبی
الذی بیده ملکوت کل شیء و هو یجیر و لا یجار علیه حسبی الله و کفی سمع الله لمن دعا لیس وراء
الله منتهی حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم و هر که این دعوات را
مجرب کند عظمت و قدر آن بداند و از انجمله رقیه جبرئیل است که پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
رقیه کرد و در صحیح مسلم است باسم الله ارقیک من کل شیء یؤذیک و من شر کل نفس او عین حاسد
الله یشفیک باسم الله ارقیک و از انجمله کلماتی که دفع چشم زخم باین شود گفتن ما شاء الله لا قوة الا بالله

واگر عاجز بگوید اللهم بارک علیه و هم ضرر چشم زخم کند و جماعتی از سلف هم روا داشته اند که آیات قرآن
بنویسند و به معیون بیاشامانند مجاهد گوید لا باس ان یکتب القرآن و یغسله و یسقیه المریض
باکی نیست که کسی بنویسد قرآن را و بشوید آن را و بنوشاند به بیمار در اطلاق قرآن را آیات که
شفا باشد مشتمل بر ذکر و اسما و صفات حق تعالی باشد و هو لا انسب و از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست
که نیند در ظرفها نوشته بود و دو آیه را از قرآن فرمود که بنویسید و بشویید و بخورانید
نقلست از شیخ امام ابو القاسم قشیری که گفت بیمار شد ولد من بیماری سخت تا آنکه مشرف شد
بر موت و سخت شد کار وی بر من دیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم در خواب پیش کایت کردم
در حضرت وی قصه ولد را فرمود که چرا غافلی از آیات شفا پس بیدار شدم و تفحص کردم در
قرآن آیات شفا را و یافتم در شش موضع قوله تعالی و یشف صدور قوم مؤمنین و شفاء
لما فی الصدور یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس و ننزل من القرآن ما هو
شفاء و رحمة للمؤمنین و اذا مرضت فهو یشفین قل هو للذین آمنوا هدی و شفاء پس نوشتم
این آیات را و محل کردم به آب و بنوشانیدم او را آنگاه گویی شفا یافت فی الحال گویا که بند از
پای او گشاده شد کذا فی المواهب اللدنیه و قاضی بیضاوی نیز بعد تفسیر کریمه و ننزل من القرآن
ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین اشارت به آیات شفا کرده و شیخ چلبی در حاشیه آیات مذکوره
را تعیین نموده و حکایت استاد ابو القاسم قشیری را نقل کرده و در بعضی حواشی نیز ذکر امام
کرده و قرائت آیات مذکوره را بر مریض و کتابت آنها را در ظرف چینی و شستن آنها و نوشانیدن
بیمار آورده و از تاج الدین سبکی نقل کرده که گفت بسیار دیدم مشایخ را که می نوشتند این آیات را برای
بیمار و طلب عافیت او و کاتب حروف از حضرت شیخ عبد الوهاب متقی رحمه الله علیه نیز این عمل را
بیماران مشاهده نموده و یکی از رقبای چشم زخم آنکه از ابو عبد الله ساجی مرویست که گفت در
سفر بودم بر شتری خوب سوار و در میان اهل قافله شخصی منسوب به چشم زخم بود هر چه نظر
استحسان انداختی هلاک کردی ابو عبد الله ساجی را گفتند شتر خود را از شر او نگاه دار ساجی گفت
شتر خود را از شر او نگاه دار ساجی گفت او را بر شتر من قدرتی نیست عاین را این خبر معلوم شد
نگاه داشت تا ساجی از منزل غایب شد به منزل وی آمد و در شتر وی نگاه کرد شتر مضطرب
شد و بیفتاد چون ساجی آمد او را خبر کردند که عاین شتر را نگاه کرد گفت
مرا بر وی بایستانید چون عاین را آوردند گفت بسم الله حبس حابس و شهاب قابس ردد

تعین العایبین علیه و علی احب الناس الیه فارجع البصر هل تری من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک
البصر خاسئا و هو حسیر فخرج حدقه العاین و قامت الناقه لا باس بها چون ساجی این دعا
بخواند و در زمان چشم اثر کرد بیرون آمد از محل خود و شتر درست برخاست بدانکه اصابت العین
و تاثیر چشم امری ثابت و محقق است نزد جمهور علما از اهل حق و حدیث العین حق حجت است که آن
جامع مستند به جماعه از اهل اعتزال العین نیز جمعی منکر آن شده اند و هر چه محال نبود نزد عقل
جایز باشد و مخبر صادق به آن خبر داده واجبست اعتقاد آن چنانچه سایر امور از امور آخرت
و مذهب اهل سنت آنست که فلاسفه از آن نیز انکار نموده اند عقلا بگیم او سبب عادی است
که حق سبحانه تعالی نظر عاین را سبب ساخته ضرر معین ابدان را مربوط کرد لیکن واجب است و تاثیر
و ترتیب ضرر به اراده و خلق اوست تعالی چنانچه در سایر اسباب عادیه و تکلم کرده اند در کیفیت
اصابت عین که چگونه است و نقل کرده اند بعضی از جماعه که این صفت را داشته اند که گفت هرگاه
که نظر کنم به چیزی بر وجه استحسان احساس کنم که از چشم من بر آید و بعضی گفته اند که از
چشم عاین قوتی سمیه منبعث گردد و به معیون رسد که باعث هلاک یا فساد گردد مثل نیش که از نظر افعی
به لدیغ برسد و بعضی از افعی به واسطه نظر تنها نیز میرسد به جمله هر چه این خبر از جانب عاین
به جانب معیون رسد اثر کند و اگر به ما بقی که حقیقت و کیفیت آن بنماید در میان نبود پس چه
و مکر آنچه در میان بود که صادر از حرز و تعویذ و دعا و وصول و نفوذ نیابد و اگر سحر
و تقوی ضعیف تر از آنکه در جانب وی بر گردد و بر مثال تیر محسوس و هو الحفیظ فصل در مجموع
امراض و آلام و بیان دعا و علاج عمومی آنکه ابو الدرداء رضی الله عنه روایت کرده که شنیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم
من اشتکی منکم فلیقل یعنی که هر که مریض شود او را باید که بگوید این دعا ربنا الله الذی فی السماء تقدس اسمک
امرک فی السماء و الارض کما رحمتک فی السماء فاجعل رحمتک فی الارض و اغفر لنا حوبنا و خطایانا انت رب الطیبین انزل
من رحمتک و شفاء من شفائک علی هذا الوجع چون این دعا را بخواند فیبرأ باذن الله
شود باذن خدا و در صحیح مسلم ثابت است که جبرئیل علیه السلام آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم و
خبر داشت جبرئیل گفت علیه السلام بسم الله ارقیک من کل داء یؤذیک و من کل نفس و عین حاسد الله
یشفیک و الله یشفیک و بخیر دعا را ذکر کرده که لا رقیه الا من عین او حمه و مراد آن است که لا رقیه
اولی و انفع منها فی ذلک یعنی مراد انحصار جواز و مشروعیت رقیه نیست در عین و حمه زیرا که رقیه در
جمیع امراض و آلام مشروع و مسنون است و در خصوص امراض دیگر به غیر عین و حمه آمده است استجابت

درجی وصلاح بوده نه آن ... که مراد انست که دین و دنیا چیز اولی وانفع است از
امراض بصلاح ... آنچه سابقا روایت کرده من نفس وجه ولدغه است وچون
بنفس عین است وجه ولدغه نزدیک بهم الکرده ... رقیه در عین وحمه
ونیش بزرگتر ... فاتحة الکتاب است پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده خیر الدوا القرآن و فاتحه
ان اجل سور قرآنست ومشتمل بر معانی آنجا ... در محل آن بیان کرده اند ودر حدیث ابی سعید
خدری رضی الله عنه در صحیح مسلم ثابت است که جمعی از صحابه در سفر بقومی از اهل بادیه ضیف
شدند ایشان ضیافت نکردند ناگاه سردار ایشان را ماری یا کژدمی بگزید از ایشان بعضی از ان جمع صحابه
ونفر نام جماعت است از سه تا ده واز ده رقیه خواستند گفتند چون ما را ضیافت نکردید تا
رقیه نکنیم تا ما را اجرت نکنید ... گله گوسفند قرار دادند ودر روایتی آمده که مجموع سی
گوسفند بود یکی از ان جماعه برخاست وبروی فاتحة الکتاب بخواند در ساعت نیکو شد چون
پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمدند واو را از ان حال خبر کردند بآن شخص رقیه کننده فرمود
فرمود که ترا اعلام کرد که فاتحة الکتاب بی ریب رقیه است نیکو کردید گوسفندان را قسمت کنید
واز آنها نصیبی بمن دهید ... [illegible] ... حلال طیب ... معلوم
شود که گرفتن اجرت ... رقیه جایز است اما بشرط که ... قرآن ودعا بوده ... [illegible]
وخداع نباشد چنانکه بخاری ... حدیث عایشه آورده که گفت ابوبکر را رضی الله عنه غلامی بود
که بروی خراج بنهاده بود وصدیق رضی الله عنه از خراج وی میخورد روزی آن غلام چیزی آورد
وابوبکر از آن بخورد پس گفت آن غلام میدانی که این چیز از کجا بود فرمود چیست گفت کهانت کرده
بودم در جاهلیت مرانسانی را ونبود مرا علم کهانت ولیکن خداع کردم با وی والان آن ملاقات
کرد وعطا بیا چیزی بدادی ... آن که ازوی خوردی تو پس درآورد ابوبکر رضی الله عنه دست
خود را در حلق خود وقی کرد هر چه در شکم وی بود ... [illegible]
عقرب ودر مسند ابی بکر بن ابی شیبه مروی است از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم نماز میکذارد عقرب در نماز انگشت مبارک او را بگزید چون نماز تمام کرد
فرمود لعن الله العقرب لا تدع نبیا ولا غیره لعنت کند خدای تعالی عقرب را ... پیغمبر را و غیر
وی پس بعد از آن ظرفی آب نمک طلب کرد وآن انگشت را در آن آب نمک نهاد و قل هو الله و معوذتین
میخواند تا آنکه درد ساکن شد ودر سنن ابی داود از شفا بنت عبد الله روایت کرد گفت دخل علی

رسول الله

رسول الله صلی الله علیه وسلم وانا عند حفصة فقال الا تعلمین هذه رقیة النملة کما علمتها الکتابة
در آمد بر من رسول خدا صلی الله علیه وسلم ومن نزد حفصه بودم پس گفت آنحضرت آیا تعلیم
نمیکنی این را یعنی حفصه را افسون نمله را چنانچه تعلیم کرده تو او را خط وکتابت وشفا نام
زن بحفصه تعلیم کتابت کرده بود واز این حدیث معلوم شود که تعلیم کتابت مر زنان را مکروه
نیست وبعضی گفته اند که این از خصایص ازواج مطهره است ودر بعضی احادیث حکم منع
آن واقع شده بحکم لا تسکنوهن الغرف ولا تعلموهن الکتابة محمول بر زنان عامه است
از جهت خوف ابتلا وافتتان بر ایشان ونمله ریشهاست که بر پهلو ظاهر میشود وبعضی گفته اند
ومرض احساس آن نمله میکند وشفا بنت عبد الله ... رقیه کردی این مرض را چون آنحضرت
هجرت کرد نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد وگفت یا رسول الله من در جاهلیت افسون
نمله میکردم میخواهم که بر تو عرض کنم پس عرض کرد گفت بسم الله ضلت حتی تعود من افواهها
ولا تضر احدا اللهم اکشف الباس رب الناس این دعا را بر چوب خواند وآن را بسنگ حک کنی
بر کنجد ... حاذق ... بشرط ... کنند اما در سایر جراحات وقروح عایشه رضی الله عنها گفت
میکند که کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اشتکی الانسان او کانت به قرحة او جرح قال
باصبعه هکذا ووضع سفیان ابن عیینه سبابته علی الارض ثم رفعها ثم قال چون شکایت
میکرد انسانی یعنی بیمار میشد وشکایتی ... درد شکم ... می بود یا گزش ... یا جراحتی
اشاره میکرد آنحضرت بانگشت مبارک خود همچنین وسفیان که راوی این حدیث است
برای نمود کیفیت این اشاره نهاد انگشت سبابه خود را بر زمین پس برداشت انگشت را
سفیان پس گفت آنحضرت این دعا را بسم الله تربة ارضنا بریقة بعضنا یشفی سقیمنا باذن ربنا
واین دعا ... نافع مرکب از طبیعی والهی جمع شده ... وتخلخل است وتجفیف
رطوبات قروح وجراحات علی الخصوص در بلاد حاره لا سیما ... مدینه که برکت خاص
وتاثیری مخصوص دارد ... دعا ... بآن کلام در تحقیق کرده ...
آمده وگفت یا رسول الله مرا درد بدن وجعی عظیم است واز اول اسلام من تا این زمان با من
فرمود که دست بر موضع الم ... بگو بسم الله سه بار وهفت بار بگو اعوذ بعزة الله وقدرته من
شر ما اجد واحاذر ودر الم ومصایب ودفع آنچه فوت شده بگو اللهم اجرنی فی مصیبتی واخلف
لی خیرا منها بعد از قول انا لله وانا الیه راجعون ... او را بدل ... خیر ... ابو
سلمه که زوج اول ام المؤمنین ام سلمه است ... بنیکی وخوبی معامله بد

ونیز روایت نموده انحضرت که ام سلمه را این دعا تلقین فرمود و امر بخواندن کرد و گفت هر که این دعا در
بخواند حق تعالی اجر مصیبت او بدهد و بهتر از آنکه فوت شده بدو بدهد ام سلمه گفت یا رسول الله بهتر از ابو سلمه
که خواهد بود که بیاید اجر که من خواهد شد فرمود شاید که باشد آخر بعد از تزوج انحضرت
فصل در علاج اندوه و غم و هم این هر دو لفظ در اطلاق نزدیک بهم واقع شوند و غم
عبارت است از آن تنگی و تیرگی که از طاری شدن اندوه بر دل افتد مشتق از غمام یعنی ابر که
عارض گردد و هم محنتی که از قصد کردن بچیزی و توجه دل و اراده بدست آوردن آن پیش
آید و او هکذی روایت ذکر کرده اند و انحضرت در وقت غم ادا میگفت لا اله الا الله العظیم الحلیم
لا اله الا الله رب العرش العظیم لا اله الا الله رب السموات و الارض و رب العرش الکریم
و در جامع ترمذی است که چون کاری سخت پیش آمدی فرمودی یا حی یا قیوم برحمتک استغیث
و در حدیثی دیگر از ترمذی آمده که چون کاری اورا اندوهگین کردی نظر بسوی آسمان
کردی و گفتی سبحان الله العظیم و چون در دعا الحاح نمودی گفتی یا حی یا قیوم و میفرمود
دعا اندوهگین اینست اللهم رحمتک ارجو فلا تکلنی الی نفسی طرفة عین و اصلح لی شانی کله
لا اله الا انت و اسما بنت عمیس گفت آیا تعلموا کلمه چند که در وقت اندوه گوئی الله ربی
لا اشرک به شیئا هست بار و هر شود هیچ آفریده را هم و حزنی نرسد و این بگوید الا که از آن
خلاص یابد اللهم انی عبدک و ابن عبدک و ابن امتک ناصیتی بیدک ماض فی حکمک عدل
فی قضائک اسألک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک او انزلته فی کتابک او علمته احدا من خلقک
او استأثرت به فی علم الغیب عندک ان تجعل القرآن ربیع قلبی و نور صدری و جلاء حزنی
و ذهاب همی و غمی و دعای ذی النون در شکم ماهی این که لا اله الا انت سبحانک انی کنت
من الظالمین هیچ مسلمان او نگوید الا که مستجاب شود و بگو ابو سعید انصاری ابو امامه میگوید که پیغمبر صلی الله
علیه و سلم اورا دید در مسجد در غیر وقت نماز گفت در مسجد چه میکنی درین وقت گفت ای
بسیار و دین بسیار مرا اینجا آورده است فرمود ترا کلمه نیاموزم که چون آنرا بخوانی الله
زایل کند اندوه و دین تو وفا شود گفت بلی یا رسول الله گفت چون بامداد و شبانگاه کنی بگو اللهم انی
اعوذ بک من الهم و الحزن و اعوذ بک من العجز و الکسل و اعوذ بک من الجبن و البخل و اعوذ بک
من غلبة الدین و قهر الرجال گفت چنین کردم اندوه من برفت و دین من وفا شد و هر
من لزم الاستغفار جعل الله له من کل هم فرجا و من کل ضیق مخرجا و رزقه من حیث لا یحتسب
تا اینجا در فضل اذکار متعلق باستغفار گفته است و در مسند امام احمد است که چون کار در

و پیغامبر صلی الله علیه و سلم بیک آورده پناه بما بردی و میفرمودی که در جهاد کوشید که در بهشت ازدر
بهشت و دفع اندوه و غم و هم میکند و کاهی میفرمود که هر که هموم و غموم بسیار شود باید که بسیار
لا حول و لا قوة الا بالله ولی گوید کنزیست از کنوز بهشت و در صحیح ابن حبان است که کسی دعا کرد
گفت اللهم انی اسالک بان لک الحمد لا اله الا انت الحنان المنان بدیع السموات و الارض
یا ذو الجلال و الاکرام یا حی یا قیوم پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود لقد دعا الله باسمه الاعظم
الذی اذا دعی به اجاب و اذا سئل به اعطی و در علاج خوف و بیخوابی میفرمود بگوید
اللهم رب السموات السبع و ما اظلت و رب الارضین و ما اقلت و رب الشیاطین و ما اضلت
کن لی جارا من شر خلقک کلهم اجمعین ان یفرط علی احد منهم او ان یبغی علی عز جارک و جل ثناؤک و لا اله
غیرک و در علاج حریق امر بتکبیر فرمودی و حکمت در اطفای حریق بتکبیر آن گفته اند که حریق
ویرا نار است که ماده شیطانست که مخلوق است و ی از و در و فساد عام است که منشا
عمل شیطان و ماده اوست بطبع طالب علو و فساد که سرشت شیطان در دعوت او بدانست
و کبریای حق تعالی میکند شیطان و فعل او را و میباشد تا نزد کبریای وی تعالی هیچ چیز نیست
چون یاد کرده مومن کبریای حق خاموش شد و بود یا نار که ماده شیطانست و اطفا نار بتکبیر مجرب
نزد اکثر علما و لقد صدق قولهم ذلک فصل در عادة حضرت نبوی صلی الله علیه و سلم در
طعام و شراب پوشیده نماند که بسیاری ذکر طعام و شراب انحضرت صلی الله علیه و سلم کرده و
بعضی از احوال در این فصل مکرر آمده حاوی آن بود که هر یک در محل و احد ذکر یک فصل ذکر میکرد
و وجه تفریق این فصول ذکر بر احکام و احوال ظاهر است میفرمود لا آکل متکئا انما اجلس
کما یجلس العبد و اکل کما یاکل العبد تکیه زده نمی نشستی چنانکه نشسته بنده و تکیه کردن
جانبی تجویز نمی این حدیث سابقا مذکور شده است و معنی اتکا نیز معلوم شده فقد
و نهی فرموده از آنکه کسی بر روی افتاده طعام خورد مطلق افتاده خوردن اگر چه بر روی
بیفتاده باشد مکروه است مگر مثل تر و کال خشک و مانند آن که در بعضی آثار آمده است
و طعام به سه انگشت خوردی و این غایت اعتدال و توسط است چه بکم از آن خوردن صورت
تکبر دارد و تفریط و تقلیل در طعام است و زیاده بر آن علامت حرص و شره و تکبر است و هرگز
نخوردی و هرگز جمع نکردی میان لبن و سمک و نه میان لبن و حامض و نه میان دو غذا گرم
و نه دو غذا سرد و نه میان دو لزج و نه میان قابض و مسهل و نه میان دو غلیظ

و نه میان دو مرغ و بعضی جمع اجتماع آنها است در معده نه از اکل معا یعنی یکی را پیش از هضم دیگری
بخورد و علت در عدم جمع دو غذا مختلف در کیفیت خوف فساد و اختلاط آن کیفیت خواهد بود و عدم
جمع میان مختلفین خوف حدوث کیفیت سه است که چیست از تخالف آنست چنانکه
گفت و نه میان دو مختلف چون قابض و مسهل و یا سریع الهضم و بطی الهضم و نه میان بریان
مشوی و مطبوخ و نه میان قدید و تازه و نه جمع میکرد میان شیر و بیضه و نه میان گوشت
و شیر چه آن نیز احداث کیفیت ردیه میکند چنانچه میان سمک و لبن و طعام در حال اشتد
گرمی نخوردی بلکه صبر کردی تا سرد شدی اشارت کرده بآنکه مراد از نخوردن حدیث واقع شده
که طعام حار نخوردی طعام شدید الحرارة است طبرانی در صغیر و اوسط از حدیث بلال
بن ابو هریره آورده که آورده شد نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم طبقی از طعام که بخار شدید
فرمود خدا تعالی آتش خورد نفرموده است و در حدیث دیگر آمده که طعام سرد بخورید که
در وی برکت است و در طعام حار برکت نیست و طعام شبانه را صباح نخوردی و از طعام که عفونت
یافته باشد همچنین احکام ما و مخللات و ملوحات ثابت نشده که هر گز چیزی شور کرده مضر
ضرر بعضی از اغذیه با اصلاح آن زایل کردی چنانکه خرما را با روغن و رطب را با قثا که خیار
چون عفونتی و حرارتی دارد و روغن مصلح آن باشد و در حدیث ترمذی که واقع شده و آمده
که دوست میداشت تر و پنیر را و لیکن طبیعت ملایم کردی و هم چنین حرارت رطب را با
برودت قثا زایل کردی و در حدیث ابو داود آمده که آنحضرت بطیخ را با رطب خوردی و هم چنین
گرمی یکی را بسردی دیگری و بعضی گفته اند که مراد ببطیخ در حدیث اخضر است زیرا که اصفر حار است
و جواب داده اند که اصفر اگر چه نسبت بحلاوت نوعی از گرمی دارد و لیکن نسبت برطب سرد است
و در بعضی احادیث خربز بکسر خا و سکون زا و کسر موحده نیز آمده است و گفته اند که آن نوعی
از بطیخ اصفر است و در بعضی روایات بطیخ بتقدیم طا بر با و قمت ... مکان بطیخ و گفته اند که آن
لغت است در بطیخ و در فضایل بطیخ احادیث آورده اند که موضوع و باطل اند چنانچه در خاتمه
بیان کرده ایم ان شاء الله تعالی و از محمد بن اسلم آمده که وی بطیخ نخورد با آنکه صحیح کیفیت اکل
آنحضرت مر آنرا کذا فی المواهب و کیفیت خوردن مر آنرا که در کتب ترکرده باشند و شرح بیان از وی جدا
شده برای حفظ طعام اشتها میبخشی و امر فرمودی بطعام شب خوردن و اگر چه یک کف از خرما باشد
گویند که گرسنه خفتن ضعف بدن است اما صاحب هدیه مضر و مفید کردی از خسیدن بعد از

اکل که راهی حدوث بخارات و صعود او است بدماغ و قوت حرکت اختلال است در هضم و نیز علاج
غفلت و تنبه غافلان است که خوردن و خفتن کار ایشان است و موجب قساوت قلب است چنانکه
فرموده چون طعام خورید گداخته کرد اید آنرا بذکر و نماز و در عقب طعام بخواب مشوید
که دلهای شما سخت گردد چنانکه سابقا گذشت و در مواهب لدنیه از کتاب هدی نقل کرده
که اطبا گفته اند که هر که حفظ صحت خواهد باید که بعد از غذا مشی کند اگر چه صد خطوه باشد
و خواب نکند بعد از طعام که بغایت مضر است و اما در شرب تشبه دادن باب ... آمیخته کرد و یکی
سابقا گفت که هر روز انگبین کردی و معلوم شد که آنرا فواید بسیار است و بعضی آب شیرین
سرد را که در حدیث کان احب الشراب الی رسول الله صلی الله علیه و سلم الماء الحلو البارد واقع
شده بر همین آب سرد ممزوج بعسل حمل کرده اند و ظاهر معنا آنست که مراد بآن ماء عذب است
و چون افضل اشربها باجماع اهل علم عسل است که نتیجه وحی است که حق سبحانه و تعالی
بخل کرد چنانکه فرموده و اوحی ربک الی النحل الآیة و حمل آن بجهت نیز ذکر و وی در وحی
و آنرا قول بعید است و مناسبت بلفظ نتیجه کما لا یخفی آنرا از هر شیرین بجاد و نیز داشتی فی آب
باشد یعنی انگبین که گفته شد بروی در صدر داشتی و آنرا از بیخ تحویل در بستان ابن ابی النبات
در آمد گفت ای کاش نزد شما و بات در مشک و الا کرعنا اگر آب نزد شما گذشته در مشک پس بیار
بیار و ما کریم بعضی از جو یعنی آب خورد و اصل معنی کرع این است و لیکن مراد بکرع اینجا
بهر دو دست نه حقیقت معنی او که آب را بدهن خورده راست از جوی یا ظرف بی دست و بی آلات
متعدد است بعضی و نیکو نمودی شد بکرع و الاحسن و قت کرع بعید است و الله اعلم و در
آب خوردن منع کردی که کسی ایستاده آب خورد و میفرمود که هر که فراموش کند و ایستاده آب
خورده باید که قی کند اما در صحیح ثابت شده چنانچه در حج یاد کرده ایم که ایستاده آب زمزم خورد
بعضی میگویند که این ناسخ نهی است و بعضی میگویند مبین است که نهی برای تحریم نیست بلکه
برای ارشاد است و تنزیه این بحث نیز سابقا گذشته است و در اینجا گفته که بعضی میگویند
که نهی ناسخ این است و بعضی میگویند که میان حدیث ترمیق یا و نهی از ان تعارضی نیست
زیرا که ایستاده آب زمزم خوردن از جهت تنگی محل است نه اما ضرورت و عادت
نمیرا ایستاده خوردن نبوده و در شرح ابن الهمام گفته است که از ادب است که بقیه آب وضو
مستقبل قبله ایستاده بخورد و اگر خواهد نشسته بخورد و در سه نفس کرده میخورد

اروی والمراد وایراد بعضی برآنکه مضر است وکراهت وشفا دهنده ترش ... تنفس در شرب
جدا کردن قدح است از دهن ونفس زدن بیرون آن ودر صحیح مسلم آمده است که آب در سه نفس
خوردی ودر اول هر نفس بسم الله گفتی ودر آخر الحمد لله واگر ... بعض احادیث نهی از تنفس در
شرب وارد شده مراد از آن تنفس در داخل ظرف است تا موجب تغیر آب نگردد وبجهت بودن متنفس
متغیر الفم بسبب اکل طعام کریه الرائحه یا بعید العهد از سواک ومضمضه باشد ومیسر نبود عظ...
واوکوا السقاء فان فی السنة لیلة ینزل فیها وباء لا یمر باناء لیس علیه غطاء او سقاء لیس علیه
وکاء الا وقع فیه من ذلک الداء یعنی سر ظروف را بپوشید وسر مشکها را ببندید که در هر سال
شبی است که در آن شب وبا می افتد هر ظرف که مکشوف باشد یا هر مشک که کشاده باشد
از آن وبا در بهره مییابد ... ودر دخول ... ظرف یا مشک چیزی از آن وبا
میرسد وگر آب اندک باشد قدح خورند یعنی از کاسه شکسته وسبب نهی گفته اند آنست که موضع
شکسته پاک نشود ... وآب بر روی وجامه میریزد ... موضع ... البحر کمن
فاشتر ... خالص ... وکاه ... که بیک ...
دو ... که ... مانند ... ازضرر ... بودیس ...
... صحیح بخاری ... آمده که چون آنحضرت ...
... داشت ... در قدح ریخت ...
اورده ... الحدیث ... از انس ... که ... براى ...
خدا صلى الله علیه وسلم ... آنحضرت صلى الله علیه وسلم ...
مانند ... ودر دست چپ وى ابوبکر رضى الله عنه ... دست راست ... عمر رضى الله
عنه التماس کرد ... ابو بکر ... آنحضرت ... که بر دست راست وى بود ... وفرمود
الایمن فالایمن وفرمود ... که قائم مقام طعام وشراب تواند شد جز شیر رواه
الترمذى ونیز روایت کرده که سه چیز است که باز نگردانیده نشود بالش وروغن وشیر ... طیب
مکان ... ومن ... ودر ... که ... وگاهى ...
دو ... ونیز ... بوده ... هر چه ... بود ...
... وگاه ... بر ... ازان ... فرمود ...
... شد ... بر ... ان شاء الله تعالى فصل

۲۵۰

دوام مسکن ومنزل ... نبودی ... اصحاب ... معلوم بود که بر ظهر
... مقدار ... کردندى ... واز لوح ... ودو
... مانع ... واستادان ... حاصل شود واگر ... ایشان ... حکم
خانه محکم ومرصص ... یعنى ... کرده ... وقت ... طلاء
... که ... خانها ... فراخ کرده ... خانه ... نبودی ... که بلندى
تا سقف ... باید فصل اما تقدیر نوم ونقیظه بر اعتدال وجه بود ... شب
در خواب شدى وبعد از اول نیمه آخر شب بیدار شدى ومسواک کردى ووضو ساختى
بر وجهى که بیان کرده اند ... اعضا ... خواب واز ... واز ریاضت
تمام ... وکمال العبادة ورعایت توسط واعتدال وادای حقوق نفس
اهل وعیال ... شب در خواب ... بیدارى ... ونماز ... بیدار ... ووضو
ومحتاج ... بیدار ... محتاج الى خواب
ونقصان ... محتاج الیه ... وچون ... خواب کردى بر ... راست خفتى
ولا ... نبودى ... خواب ... آنکه
که ... هرگز ... خواب ... وبر ... بالش ... برا
نهاده ... ووقت ... کرده ... الترکه ... بود
خرما ... بر ... مبارک ... خواب ... قیام صلى الله علیه
وسلم فصل در حفظ صحت باستعمال بوى خوش امر فرمودى وبسیار بکار داشتى
باید استعمال بوى خوش سبب حفظ صحت وانتعاش طبع وتفریح خاطر وتقویت قلب
بوده است ... خاص داشت براى عطر وبوى خوش ... رسید ...
بوى خوش ... فرمودى هر که بوى خوش بروى عرض کند باید که رد نکند
خوش است ... ناظر ... ستم خوش باشد ... اگر
... طیب
نظیف یحب النظافة کریم یحب الکرم جواد یحب الجود فنظفوا افنیتکم وساحاتکم ولا تشبهوا
بالیهود ... یعنى خداى تعالى طیب است دوست میدارد طیب را و نظیف
دوست میدارد نظافت را و کریم است دوست میدارد کرم را و جواد است دوست میدارد جود

جود را بوی طیب و نظافت را بکار بردی و خانها و پیش درها و آستانها پاک داری و نیز خانها را دود
ومانند آن کنید بجهود که در خانها اکبا جمع میکنند و اکبا اسم کناسه است و زباله و ثابت شده که فرمود
ان لله حقا علی کل مسلم ان یغتسل فی کل سبعة ایام وان کان له طیب ان یمس منه و در خبر دیگر آمده
یا لخواست ثابت شده که هر مسلمان که غسل کند در هفت روز یعنی در روز جمعه و اگر باشد
او را بوی خوش مس کند باید از انفی و استعمال کند آنرا و در قول وی ان کان دلالت است بر تبیع
سوال الترغیب نهایت آنکه کسی بهم نه رسد و نکند و در غیر بجهت امام ابوحنیفه داخل طیب است
و لهذا باستعمال وی در احرام جنایت شود **تنبیه** استعمال آنحضرت طیب را بحکم نور عقل
نبود داشت و محبت وی مر آنرا در حقیقت بحکم مجانست و مناسبت ذاتی بود که طیب یحب
الطیب و صلاح انت والطیب الخیر ذاتی وی صلی الله علیه و سلم چه دی بود که نامه روح
طیب عالم انتها از انس رضی الله عنه که نبوییدیم هرگز هیچ ریحی را و نه مشکی
و عنبری و در روایتی و نه عطری را خوشبوتر از عرق رسول الله صلی الله علیه و سلم و نیز
از انس آمده که گفت چون میگذشت آنحضرت بر اهل مدینه برای اندامهای مدینه می یافتند بوی خوش
از آن و میگفتند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از این راه گذشته است رواه ابو یعلی و البزار
باسناد صحیح و مروی است از عایشه رضی الله عنها که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم
خوبترین مردم و روشن ترین مردم مثل ماه شب چهاردهم و بود عرق در روی مبارک
وی مانند لولو خوشبوتر از مشک اذفر و جابر بن سمره میگوید که میگذشت آنحضرت
بر راهی مگر آنکه میشناختند از طیب عرق وی که گذشته است و هیچ سنگ مگر آنکه سجده میکرد مر اورا
رواه البیهقی و الدارمی و ابونعیم و مسلم روایت کرده از انس رضی الله عنه که گفت در آمد در خانه ما رسول
خدا صلی الله علیه و سلم و قیلوله کرد در خانه ما و عرق کرد و آورد مادر من ام سلیم شیشه را پس
می چید عرق را از بدن مبارک وی و میکرد آنرا در شیشه پس بیدار گشت آنحضرت و گفت چه
کار میکنی یا ام سلیم گفت این عرق تست یا رسول الله در طیب خود می اندازیم و هو اطیب الطیب
و طبرانی در معجم صغیر آورده که ام عاصم امراه عتبه بن فرقد سلمی گفت که وی چهار زن داشت و هر کدام
بتعصب کوشش و مبالغه در طیب میکرد تا از دیگری خوشبوتر باشد نزد وی و وی هیچ استعمال
طیب نکرد بجز آنکه مالیدن روغن میکرد بر بدن خود با وجود این که وی خوشبوتر بود از
ما و ما هرچند کوشش میکردیم در استعمال طیب بوی وی نمی رسید پس گفتیم سبب آن چیست

گفت رسیده بود مرا اندیشه‌ای در شأن آنحضرت علیه تر که شور و صغار بر جست که چون شیر میریزد
بیاورید پیری پاک و خارش چهار آنکه ولیمه کنند و وی شب بیشتر بر فرق آنحضرت و صلاح
طلبیدم پس پرهیز کرد بشیر … کرد آنحضرت بدست مبارک خود و بیاورد در بیت و گفتم
من پس بیابانید از آن روز این بوی خوش در من و پس بهره … و آیه و گفت اگر ترغیب کم بجهت
دختر میکنم و چیزی ندارم که وی را ابلاغ طیب کنم پس آنحضرت از عرق خود بوی عطا کرد و نیز بود
طیب کرد او را پس دیگر تا بود او را نیز رایحه طیب یافتند و خانه ایشان را بیت المطیبین نام
کردند و در بعضی احادیث آمده که گل سرخ از عرق آنحضرت پیدا شده چون آنحضرت را معراج
بازآمد قطره از عرق وی بر زمین چکید و از آنجا روییده است آنحضرت که هرکه خواهد
مرا دریابد بگو بوی کند گل سرخ را و لیکن این حدیث نزد محدثین بصحت نرسیده است و حدیث
من شم الورد ولم یصل علی فقد جفانی و این از موضوعات است و در احادیث دیگر آمده که در
طیب را تحریض و الحث وی صلی الله علیه و سلم و آنها بر … حکم داریم در این مبحث در خاتمه بتفصیل
باید **فصل** در حفظ صحت چشم امر فرموده بجا و مستعمل با کحل در وقت خواب و
میفرمود که سرمه خوشبوی هر شب در چشم کشید و در سنن ابی داود ثابت شده است امر رسول الله
صلی الله علیه و سلم بالاثمد المروح عند النوم و قال لیتقه الصائم امر کرد رسول خدا صلی الله علیه و
سلم بسرمه خوشبو نزد خواب و فرمود باید که پرهیز کند از سرمه کسی که روزه داشته است و محرم را
پرهیز کرده اند و آنچه طیب باشد … است و مروح آنست که … آنرا خوشبوی
کنند باین طریق که آنرا در مشک … کنند … نظام الدین است و در
ابن ماجه آورده است خیر اکحالکم الاثمد یجلو البصر و ینبت الشعر … است
هر شب که … شد و روشن میکرد … در روایتی دیگر
امده علیکم بالاثمد فانه منبت للشعر و مذهبة للقذی و مصفاة للبصر و حضرت نبوی صلی الله
علیه و سلم سرمه دانی بود خاص … بوی که دیگری در آن شریک نبود … در سفر و حضر
همراه بودی و صحیح این است که همراه داشتی و در انجاح الطیب است … از اصفهان …
دیدن ما آیات … صنع الهی … نظر
جمال و کمال الحق … تعالی شانه ه … غرض تجلی حسن خود
نا محرمی نیست و چون سرمه کشیدی … بار در چشم راست کشیدی و سه بار در چشم چپ و گاهی

از آن گل سرخ روئیده
یا اصطلاحی که ایشان دارند

در چشم راست سه بار کشیدی و در چشم چپ دو بار ابتدا براست کردی و ختم هم براست کردی اول دو میل
در چشم راست کردی دیگر دو میل در چشم چپ دیگر یک میل در چشم راست و میفرمود من اکتحل
فلیوتر و در بابی از دو قول است یکی آنکه در هر چشمی سه میل کشد تا هر یکی وتر باشد دوم آنکه
در چشم راست سه میل کشد و در چشم چپ دو تا ابتدا و انتها براست باشد تا مجموع وتر باشد که پنج
بار است تفضیل یمین را کردی سه بار که مشهد و ابتدا از وی نمود گویا کمال این اشارت
بترجیح این طریق و لیکن اول مشهور تر است فصل در قرض و سلف نهادن حضرت نبوی
صلی الله علیه و سلم آن بود که نیکوتر و افزونتر از آنچه ستده بودی وفا کردی و قرض دهنده را دعا کردی
و گفتی بارک الله فی اهلک و مالک انما جزاء السلف الحمد و الاداء یعنی ... دعاست
بلکه میفرمود ما را جزای قرض و سلف ادا کردنست و شکر گفتن بر توفیق اداکه ... مقدار
صاع قرض از انصاری بسلف بخرید انصاری محتاج شد بیامد و مطالبه نمود آنحضرت
صلی الله علیه و سلم که چیزی حاضر نیست انصاری خواست تا سخن گوید فرمود که زبان را
نگاه دار و مگوی الا خیر که بهترین کسی که سلف کرده منم بیرون چهل صاع قرض آنرا تمام وی
داد و چهل صاع دیگر جزوی را داد که مجموع هشتاد صاع شد روز دیگر یهودی بیامد و تقاضا
سخت کرد عمر بن الخطاب رضی الله عنه خواست تا وی را تادیب کند فرمود که مهما یا عمر کنت
احوج الی ان تامرنی بالوفاء و کان احوج الی ان تامره بالصبر یعنی باز ماند ای عمر از انجر و تو
وی من محتاج تر بودم بآنکه مرا بوفای دین فرمایی از آنکه مرا تعصب کنی و وی محتاج تر بود
بآنکه ویرا بصبر فرمایی از آنکه ویرا زجر و تادیب کنی یعنی مناسب در مقام آن بود که
مرا باعث بر وفای دین شوی و گران دین تا خیری در ادای آن شاهد کنی او را امر بصبر و ترک
سخن کنی اما این که تو بجهت من تعصب وی کردی و او را تادیب کنی چنین نیست و از مکارم اخلاق
نزدیک او یهودی بیامد و بی ادبی و تقاضا کرد پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که هنوز اجل دین
نرسیده صبر کن تا دین تو حال شود وقت و اجل که برای ادای آن قرار یافته است برسد
گفت شما بنی عبد المطلب اید و عادت بد ... صحابه بر خاستند تا او را هلاک
کنند پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایشانرا تسکین فرمود و ... گفت مجموع علامات
پیغمبری در تو مشاهده کرده بودم مگر یکی باقی مانده بود و آن این بود که ...
اندازه ... و حلم و صفح او زیاده شود خواستم آنرا نیز بیازمایم اکنون دانستم که تو بیک پیغمبری

تمام مسلمان شد فصل در رفتن حضرت نبوی صلی الله علیه و سلم چون در راه رفتی و طرز رفتن
چنانچه ... فرود آید و گامها چنان رفتی که گویی خود را ... از زمین بر دارد و آن روش
دلیران و صاحب همتان بود ... دلالتست و معتدل ترین روشها است نه چون روش ... یا مرد کاهل
و ... یا بطر یعنی بخفت و سبکساری و از انزعاج و قلق و اضطراب
این هر دو نوع مذموم و مستقبح است و دلیل است بر سبکی و بی عقلی ... با آهسته
با حرکت تمام ... این نوع مشی هون خوانند بفتح ها و سکون واو و قال الله تعالی و عباد
الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا حق سبحانه و تعالی ایشانرا ... مدح کرده
خود داد بآنکه میروند بر زمین رفتن بطریق هون و بعضی گفته اند یعنی بسکینة و وقار ...
و ... بی تعظیم و تکبر ... این نوع رفتن از آن
رسالت بود صلی الله علیه و سلم و با وجود آن روش چنان بودی که از بالا فرود می آید گویا
زمین وی را ... چنانکه ترمذی در شمائل آورده است حدیث ابی هریره که گفت
ندیدم هیچ یکی را تیز تر در رفتن از رسول خدا صلی الله علیه و سلم گویا که زمین پیچیده میشد برای
او در رفتن از رسول خدا صلی الله علیه و سلم گویا که زمین پیچیده میشد برای او و ما در رفتن در
مشقت می انداختیم خود را در رفتن و آنحضرت میرفت بی تکلف و بطریق خود و در حدیث دیگر
آمده که ... آمده که مشی میکرد ... اعضا
... اعضا ... آمده که مشی میکرد ... یعنی بر دارند پای را از زمین تمام
... رفتن ... و از انزعاج ... سعی مشی با سرعت
... یا بر داشتن پایها ...
سبک ... هفتم ... و فی القاموس
الحوز السیر اللین هشتم قهقری که رفتن است بازپس یعنی بپس پا رفتن نهم جمزی که بر جستن است
... که رفتن متکبر انست ...
و از جمله اکمل و افضل هون است که مشی حضرت نبوی بود صلی الله علیه و سلم و اعدل و اوسط
انواع مشی است و چون با صحابه همراه بودی ایشانرا پیش کردی و خود در عقب ایشان رفتی
یسوق اصحابه که در حدیث واقع شده است اشارت بر انست و فرمودی که پشت مرا برای ملائکه خالی
دارید ... الملائکه ... گویا که ملائکه ...

صحابه بود که بنعل رفتی و گاه بی نعل یعنی برهنه پای رفتی از جهت غایت بی تکلفی و تواضع اما از رفتن در
یک نعل نهی کرده است از جهت وسم لعن [illegible] یا جهت بعضی امراض که حکما گفته اند و بعضی گفته اند [illegible]
انگشت پای مبارک وی [illegible] و خون روان شد و گفت هل انت الا اصبع دمیت و فی سبیل الله ما لقیت
دال و کسر میم و تا بر لفظ ماضی بصیغه خطاب مونث و فی سبیل الله ما لقیت خطاب با انگشت مبارک
خود میکند و میفرماید که آیا هستی تو مگر انگشتی که خون آلوده شده و در راه خدا این رنج و آفت بتو
رسید تو بعوض ضایع نیست و اجر آن ثابت است کذا قال الطیبی و بعضی گفته اند که معنی [illegible]
این خون آلوده شدن تو چیزی نیست و در شمار نیست و محنت و مشقت در این راه زیاده بر این
کشیدنیست و این کلام را در باب شعر آورده اند که از آنحضرت صدور یافته و لیکن چون قصد
موزون نکرده شعر نباشد و [illegible] که آنحضرت این را انشا کرده یا انشاد فرموده
طبری و غیر وی جزم کرده اند [illegible] و گفته که منشی این ولید بن الولید است و بعضی گفته اند
عبدالله بن رواحه است که در غزوه موته گفته در آنجا اصبع او جراحت رسیده بود کذا نقل
عن السیوطی والله اعلم و نیز گفته اند که بعضی [illegible] بلسان مبارک آنحضرت [illegible] بصیغه [illegible]
تا از وزن برآید و گفته اند که این نیز موزون است از بحر کامل و بعضی گفته اند که این از باب بحر رجز است
و مثل این را شعر نگویند و مانند این کثیر است در قران و در سفر بعد از مجموع صحابه رضی الله عنهم یعنی
اول صحابه را امر کردی که برآیند و بروند بعد از ایشان خود بیرون آمدی و برفق و ضعفا
تقویت دادی [illegible] و غیر ذلک و اعانت و امداد و عطا کردی [illegible]
و غیر دنیا و آخرت و مانند آن [illegible] و گاه در عقب خود ساختی **فصل** در کلام و سکوت
ضحک و بکاء حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم اما کلام وی فصیح فاصل بود و روشن یعنی منفصل
و مبین تا آنکه گفته اند که کلمات آن را شمار دن ممکن بودی [illegible] بودی که حفظ توان کرد
و [illegible] بودی که میان افراد کلمات انقطاع پدید آمدی چنانکه عایشه رضی الله عنها
گفت ما کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسرد سردکم هذا و لکن کان یتکلم بکلام بینه فصل
یحفظه من جلس الیه نبود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که [illegible] کلام و تند میگفت کلمات
را چنانچه شما میکنید و لیکن تکلم میکرد بکلامی که کلمات آن جدا جدا می بود یاد میگرفتند آنها
کسی که میشنید و گاه یک کلمه را سه بار اعاده فرمودی تا [illegible] حفظ آن [illegible] شود
و غالب احوال وی صلی الله علیه وسلم خاموشی بودی سخن نگفتی الا بوقت ضرورت و [illegible] برای جمع

و تذکیر و موعظت و سخن را [illegible] اتفاق جمع شده [illegible] و منفعت [illegible]
دال مهمله کلمه دهان و باطن [illegible] بلفظ کثیر آید و جمع باعتبار اجزای آنهاست و [illegible]
بودی [illegible] کلامی که ظاهر [illegible] بر سامع اگرچه بلند بودی و همه کلام حق و [illegible] و اکثر
سخن وی جوامع الکلم بودی چنانچه فرموده اوتیت جوامع الکلم و اختصر لی الکلام جوامع الکلم
آن سخن که بلفظ اندک بر معنی بسیار دلالت کند و در احادیث نبوی از این قبیل بسیار است مثل
الدین النصیحة و من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه و انما الاعمال بالنیات [illegible]
کتابها نوشته جمع کرده اند [illegible] لا یعنی زبان نگشودی و چون امری را کراهت
داشتی اثر آن بر روی مبارک ظاهر شدی و هرگز سخن فحش نگفتی و خنده بسیار نکردی و بیشتر خنده
وی تبسم بودی و غایت خنده وی آن بود که نواجذ وی پیدا شدی نواجذ آن دندانهاست
که بعد از انیاب است و دندانها را نامهاست ثنایا گویند دو دندان پیش را و دو دیگر [illegible]
ذکر [illegible] و طرف ثنایا است رباعیات گویند بفتح را و تخفیف یا و دو دیگر را انیاب [illegible]
دندانهای [illegible] حیوانات [illegible]
اند نواجذ [illegible] که در وقت
و بلوغ برآید [illegible] محل خنده [illegible] بودی [illegible]
و [illegible] خنده [illegible] و اما گریستن وی [illegible] بودی [illegible]
گریستن [illegible] که [illegible] روان شدی [illegible]
و گریستن وی گاه برای [illegible] بودی و گاه برای شفقت بر امت و گاه از خوف حق تعالی و گاه وقت
سماع قرآن [illegible] و اجلال الهی اگرچه گریستن در استماع قرآن از خوف [illegible]
بودی [illegible] و وعید و انذار [illegible] برای شفقت بر امت [illegible] و لیکن مقصود آنست که در [illegible]
[illegible] و محبت و تعظیم و اجلال [illegible]
[illegible] و سکت [illegible] ان لا تعذبهم و انا فیهم و هم یستغفرون
و [illegible] که عذاب [illegible]
[illegible] و ایشان [illegible] و ایشان [illegible] از این قسم از گریه
باعتبار [illegible] است و در حقیقت یکی از آن اقسام مذکوره خواهد بود و علما میگویند که گریه
بر [illegible] نوع است گریه شادی و مسرت [illegible] گریه رحمت و رقت [illegible] خوف [illegible]

اضراس
[illegible]
النصر
یازده

گریزد و فزع و هیبت کرده الله و مصیبت کرده سیئه و ضعف و وحشت کرده بنفاق و صداقت کرده
[illegible] به موافقت و مخالفت چنانکه جمیع را [illegible] کرده بسبب نداشت موافقت ذکر کرده

فصل در فطرت آنحضرت و توابع آن فطر بمعنی شق و ابتداع و اختراع و خلق آمده و فطره
بمعنی خلقت آید و بمعنی دین اسلام آید چنانکه در حدیث ما من مولود الا ویولد علی الفطرة
و گاهی بمعنی سنت و طریقه مسلوک که مقتضای خلقت و سلامت فطرت و حسن عادت را
مدخلی است نیز آید چنانکه در حدیث عائشه آمده عشر من الفطرة قص الشارب و اعفاء
اللحیة والسواک و استنشاق الماء و قص الاظفار و غسل البراجم و نتف الابط و حلق العانة
و انتقاص الماء یعنی الاستنجاء والمضمضة و فی روایة الختان بدل اعفاء اللحیة و مراد
آنست که از جمله فطرت ختان است و تحقیق احکام و تصحیح معنی الفاظ آن در فصل
عقیقه در آخر کتاب جمع کرده شده و مشهور آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مختون
و مسرور متولد شد یعنی بصورت مختون بود که احتیاج بقطع قلفه نشد و مسرور
یعنی ناف بریده که بریدن آن محتاج نبود چنانکه در مولودان کنند محتاج نبود چنانکه
ابن عساکر از حدیث ابی هریره و ابن عمر آورده و طبرانی و ابونعیم و خطیب و ابن عساکر
از انس روایت کرده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود از کرامت من بر خدای من آنست که
[illegible] مختون [illegible] عورت [illegible] در مختاره این حدیث را تصحیح کرده
و نقل احادیث [illegible] در این باب بسیار است و [illegible] ضعیف
و گفته [illegible] ابن قیم [illegible] موافق [illegible] و گفته [illegible]
خصائص آنحضرت [illegible] مختون [illegible] صاحب [illegible]
کلبی آورده که گفته [illegible] آدم مختون مخلوق شده بود [illegible] که بعد از وی
کما آخر ایشان محمد رسول الله است شیث و ادریس و نوح و سام و لوط و یوسف و موسی
و سلیمان و شعیب و یحیی و هود صلوات الله علیهم اجمعین کذا فی المواهب اللدنیه و در
در ختنه حضرت صلی الله علیه وسلم اقوال است یکی آنکه مختون زاده یعنی بصورت مختون
چنانکه در اکثر احادیث آمده [illegible] که [illegible]
سینه مبارک او را شکافتند و پر علم و حکمت کردند [illegible] ذکر کرده
[illegible] ابن قیم [illegible] ذهبی گفته که این حدیث منکرات

سیوم آنکه جد وی عبد المطلب او را در روز هفتم ختنه کرد و طعام نهاد و ضیافت کرد و روایت کرده
ولید بن مسلم از ابن عباس و ابن عبد البر رضی الله عنهما [illegible] آنحضرت [illegible]
داشتی [illegible] دست [illegible] کردن
خورد [illegible] وضو ساختن و دست [illegible]
و استنجا [illegible] بعضی نسخ [illegible]
که [illegible] که [illegible]
تراشیدن [illegible] باتفاق جایز است و آنکه [illegible] و ترجیح [illegible]
[illegible] علاج و تراشیدن موی
و [illegible] و در تراشیدن موی سینه و پای و دست اختلاف
[illegible] و [illegible]
و [illegible] مسواک [illegible] در عقب
نوم و وقت وضو و وقت نماز و وقت در آمدن در خانه و بعد از [illegible] تلاوت
قرآن [illegible] طعام و [illegible] الزرکشی [illegible]
و مسواک در وقت نماز نزد امام شافعی [illegible] مسواک آنحضرت صلی الله علیه وسلم
[illegible] بسیار [illegible] احتیاج
[illegible] و در بعضی روایات آمده که [illegible]
مجموع [illegible] فرق [illegible] ترمذی [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم
موافقت اهل کتاب [illegible] بعد از [illegible]
که [illegible] آنست [illegible]
ما مور [illegible] اهل کتاب [illegible]
[illegible] فرق [illegible] فرق افضل [illegible]
[illegible] حجام [illegible]
[illegible] که [illegible]
مولد نبی و [illegible] و الله اعلم [illegible] در آمدن حضرت صلی الله علیه وسلم

را در بعضی کتب فقه آمده و لیکن آن نزد اهل حدیث صحیح نیست بلکه منسوب بوضع است اما ذکر حمام
در احادیث آمده است سیوطی در جمع الجوامع از طاوس و در مصنف ابن ابی شیبه آورده که رسول
خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است حذر کنید از خانه که آنرا حمام گویند گفتند یا رسول الله
وی تنقیه میکند از وسخ و از [illegible] فرمود پس هر که در آید او را باید که استتار کند و از عایشه
رضی الله عنها آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نهی کرده بود از دخول در حمام مردان را
و زنان را پس رخصت کرد مردانرا بشرط آنکه کشف عورت نکنند و در حدیث دیگر آمده که بدترین جا
حمام که رفع کرده میشود در وی اصوات و کشف کرده میشود در وی عورات و نیز آمده است که
نزدیکست که فتح کرده شود بر شما زمین عجم و بیابید در آنجا بیوت را که خوانده شود آنرا
حمامات پس باید که در نیاید در آنها مردان مگر با ازارها و منع کنند از آن زنان را مگر بیمار و نفسا
و در مقاصد حسنه آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود نیکو خانه است حمام که
دور میکند چرک را و یاد میدهد آخرت را و گفته که این حدیث را روایت کرده ابن منیع در
مسند خود از عمار بن محمد از یحیی بن عبد الله بن موهب از پدرش از ابی هریره مرفوعا و
لیکن یحیی ضعیف است و از عمر بن الخطاب رضی الله عنه آورده که نوشت با بو موسی اشعری رضی الله
عنهما که بمن رسیده است که اهل امصار حمامات را پیدا کرده اند و باید که منع کنی
هیچ یکی را که در آید مگر با ازار و ذکر نکند خدای تعالی را در وی تا بیرون آید و منع کند دو کس از آنکه
و احد از ابن عساکر و از ابن سعد و بیهقی و ابن ابی شیبه آورده که امیر المومنین عمر بن الخطاب
رضی الله عنه نوشت بخالد بن الولید که امیر شام بود نوشت که بمن رسیده است که تو در حمام در آمدی
و دلوک کردی بچیزی که خمر [illegible] استعمال کرده و بدرستی که حق تعالی حرام کرده خمر را و حرام کرده
مساس آنرا بی حرام ساختن است و وی نجس است و در روایتی آمده که حق تعالی حرام کرده
خمر را بر بطون شما و اشعار شما و ابشار شما و در روایتی از ابن عساکر آمده که خالد بعمر رضی الله
نوشت که ما کشته ایم در وی خمر را و گردانیده ایم وی غسول است و چیزی دیگر گفته پس
عمر رضی الله عنه بوی نوشت که من گمان میبرم شما را ای آل مغیره که مبتلا شوید [illegible]
تمام از خدای تعالی [illegible] خالد [illegible] و از [illegible] که در حمام منع کرده
مگر آنکه بیمار باشد و وجود مردم در آنجا باشد و هر کس بوی مبارک را [illegible] یعنی خضاب
نفرموده و اکثر احادیث صحیح با ظاهر [illegible] است و اینجا که در [illegible] خضاب آمده است و هم است

واز وی صحیح آمده

مصنف اشارت بآن کرد و گفت چون طیب را بسیار بکار میبرد بعضی مخصوص پنداشتند و در
لحیه میگویند که اختلاف کرده اند علما در آنکه آنحضرت خضاب کرده یا نه اکثر بر آنند که نکرده
و نووی گفته که مختار آنست که وی گاهی کرده و بعد ما اکثر اوقات ترک کرده و هر یک روایت کرده آنچه دیده
چنانکه گذشت وجه تطبیق میان احادیث والله اعلم و در عرض ایشان بر سر محاسن مبارک
گاه گاه اشارت کرده [illegible] و کلام عایشه [illegible] اشارت کرد بلفظ آنچه بیرون است
الرجل [illegible] در اصل بمعنی [illegible] است و لیکن در دست هر چیزی [illegible]
نیز [illegible] و در [illegible] کذا فی [illegible]
و در [illegible] و صنف [illegible]
کاه کاه گفته و [illegible] که [illegible] و ضعیف [illegible] کنند
اصل صحیح ندارد [illegible] بعضی کتب [illegible] که آن [illegible] داده
والله اعلم و [illegible]
[illegible]
و آن [illegible] المشارق [illegible]
الفاظ [illegible]
که [illegible] قاموس گفته [illegible]
در [illegible] قالت ام هانی قدم علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم
قدمة وله اربع غدائر [illegible] رسول خدا صلی الله علیه وسلم یکبار
و از آن روز فتح مکه مراد است و [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] و از [illegible] چنانکه گذشت و میگفت اطیب الطیب
المسک خوشبوترین خوشبوها مشک است [illegible] دوست داشتی و [illegible]
و ذکر آن [illegible] که در [illegible] الله تعالی و از جمله فطرت [illegible]
کذا [illegible] و مصنف [illegible] و گفت فصل [illegible] اقصر
و فرمودی من لم یاخذ شاربه فلیس منا [illegible] نیست [illegible] خود را
پس [illegible] و [illegible] الشوارب و [illegible] المجوس
[illegible] بگذارند و فرو هلند

والله بعد از وی [illegible]

[illegible] که داخل شده

و در تنها طاهر به معتبرات شده و صحیحین است عن خالفوا المشرکین اوفوا اللحی واحفوا الشوارب و در
صحیح مسلم است که انس رضی الله عنه گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وقت برید برای شارب و چیدن
ناخن یعنی بریدن آن تعیین فرمود که ترک ننمائیم آن را زیاده از چهل روز لا ادری و در قص شارب علما
اختلافی است امام مالک رحمه الله میگوید چندان قص کند که کنار لب ظاهر شود و بالای لب پیدا آید
بزرگ کردن شارب مشهور و حلق شارب نزد وی بدعت است و فاعل آن را تعزیر و تادیب کنند طحاوی
میگوید در این باب نص از شافعی نیافتیم اما اصحاب وی را دیدیم مثل مزنی و ربیع که احفا
میکردند و این دال است بر آنکه ایشان اخذ کرده اند احفا در لغت بمعنی مبالغه است در استقصا
فعال است چنانکه احفا السؤال بمعنی ترديد و تکرار و الحاح است و بمعنی مبالغه در تنکیر
کرده شد تفقد حال آنکه بعضی احفا را اینجا بمعنی قص گرفته اند و بعضی بمعنی حلق تفسیر کرده
کرده اند از ابا الغنه و استقصا در قص و استیصال آن و بعضی گفته اند که بمبالغه نه آن است که بکلی باشد
باستیصال شوارب بلکه قص آن بر وجهی که خط لب ظاهر شود و آن را بعضی میل کرده اند احفا را بگرفتن
انقدر که اطراف شفه ظاهر گردد و مذهب ما کما است که حلق آن را بدعت دانند و علما
آن را تادیب کنند و بعضی مخیر کرده اند در این دو و گویند که احادیث نص در استیصال است و جز
وقص نیز وارد شده پس هر دو جایز بود و مشترک در اصل جمیع اقسام تخفیف است و از علما
اکثر قص از طول شارب و مساحت آن ظاهر الفاظ گرفته اند طول و مساحت جمیعا
تا ظاهر شود اطراف یعنی کرده در کنار لب و مصنف میگوید که مذهب امام ابو حنیفه و ذکر
یوسف و محمد رحمهم الله احفا است که از بیخ برداشتن است و در حدیث ثابت شده که رسول الله
صلی الله علیه وسلم من شاربه علی سواک در حدیث مغیرة بن شعبه آمده و کانت شاربه
وفی فقال له اقصه لک علی سواک یعنی بعضی شاربه را با آنحضرت الله اشاره و معنی القصة
که آن داشته تا توبتر لب و بعضی موی های زیاده که بر سواک بود بریده و داد و بعضی بقدر سنت
آن ثابت کرده اند و از احفا مقصود نیست که از قص بر سواک از بیخ بر کنده شود و حدیث
متفق علیه که عشر من الفطرة قص الشارب دلیل الخ صریح است در قص و قص با احفا منصوص
نیست و توجیه نماند که احفا نیز در حدیث متفق علیه آمده چنانچه مصنف خود نقل کرده
بر قص با محمول بود بر احفا بر طریق حمل مطلق بر مقید یا بخصوص بود و تخییر ثابت شود میان
احفا و وی چنانکه بعضی بر آن رفته اند و از کلام مصنف چنان معلوم شد که مذهب حنفیه

حنفیه حلق است و از طحاوی که از علمای متقدمین این مذهب است نیز ظاهر شود چنانکه گفت
طحاوی میگوید چون احتمال بعض مجمع علیه است حلق افضل بود قیاسا علی الراس و مصنف میگوید
اما این قیاس نظر است چه احفا شارب ترجیح ظاهر است و نوعی از مثله والله اعلم و نیز افضلیت
حلق بر موی سر مسلم است مطلقا چنانچه معلوم شد تا افضلیت حلق شارب بر آن قیاس کنند هذا
ولیکن بود مذهب حنفی افضلیت حلق شارب بر این قیاس محل تردد است بلکه ظاهر آنکه
آنست که سنت قص او است و مساحت تا ولایت ابرو الحاجب و گفت ابو بکر ابن العربی علی الفوی
دیگر جایز است اما در حلق خارج به تشاور است و تطویل شارب نیست در حکم دشمنان و نسبت با
کذا فی مطالب المؤمنین نقلا عن الذخیرة و نیز از الحجه نقل کرده که سنت قص شارب است
تا ظاهر شود کرد در کنار لب و حلق شارب بدعت است و ترک سنة و مکروه نیست ترک سبالها
طرفین شارب گفته اند که امیر المؤمنین عمر و غیر وی این چنین میکردند زیرا که وی بدهن آن را
و در وی طعام نمی رسد و در حلق و ترک آن موی زیر لب که آن را عنفقه گویند اختلاف است
و افضل ترک آنست تا آنکه در بعضی روایات آمده که امیر المؤمنین عمر قبول شهادة کسی که
حلق میکرد آن را و اما حلق عنفقه بدعت است و تفصیل این مسایل از کتب فقه باید
والله اعلم فصل در جهاد و فضائل جهاد و ذرا سنام اسلام است و اهل آن در دنیا و عقبی
در اعلی المنازل و المقام لا جرم حظ حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم از آن اوفر و حظ ها بود
وی صلی الله علیه وسلم در علو آن حال و جمیع اوقات و ساعات او وقف جهاد
موقوف و مخصوص بود تا بر ایشان به حجت و بیان و به سیف و سنان یا ایها النبی جاهد
الکفار والمنافقین واغلظ علیهم وقال و لا تطع الکافرین و جاهدهم به جهادا کبیرا و یا ایها
جمیع اقسام مذکوره جهاد و الله اعلم علی الکفایة انواع اسیر جهاد چهار است جهاد نفس و جهاد
شیطان و جهاد کفار و جهاد منافقان اما جهاد نفس را چهار مرتبه است یکی جهاد بر تعلم دین
حق دوم جهاد بر عمل بر آن علم سوم جهاد بر دعوت بر تعلیم و تعلیم آن علم با کسی چهارم جهاد
بر صبر و احتمال مشقات دعوت و اذیت از خلق و هر که این جهاد را کامل آورد او در ملکوت
السماء عظیم خوانند و اما جهاد شیطان دو مرتبه است یکی جهاد بر دفع شبهات که میکند از
و تشکیک در اعتقاد و دوم جهاد بر دفع شهوات فاسده که از او در دل افکند و شهوات در هواء
مخالف احکام شریعت و صلاح او لیکن استوار به ایمان و تصدیق ثابت شود

جهاد کبیر

دوم مرتبت و ثبات بر اطاعة عمل وامت الاوامر واحکام دین وطلب جهاد کفار و منافقان بر
جهاد مرتبه است بدل و دندان و بمال یعنی بانکار کفر و نفاق و موعظه واعانت بصرف
اموال و اسباب در تهیه امر جهاد و قتال و بذل النفس و ارواح در راه جهاد ارباب کفر و
مبدع ظاهر آن بود که این در اول در اینجا ذکر میکرد و عدم اتیان جهاد در خصیصا ایمان ان
مقام تفصیل می آورد چه نیز در قرآن آن و صحیح حدیث آمده بر این قسم ظاهر نیست یا در بعض
باشد بانکه آنچه در کلام ملا مذکور شده هم از جهادات کفر یا تعریض فعل است بر ایشان
ذکر این قسم و ما آنکه وجه عدم ذکر ایشان این بالکفایه که اصول اقسام است و اسه اعلم و
جهاد بر منکرات و مبدع که بعضی امر معروف و نهی منکر است بر سه مرتبه اول بدست بدفع
وضرب و قتل و اگر عاجز شود بزبان یعنی سب و شتم و ما نند آن و اگر عاجز شود بدل
وعداوت و قصد دفع این نیز دو مرتبه جهاد است که هر که از آن در بعیره بود علامت نفاق
وی بود چنانکه در حدیث آمده است من مات و لم یحدث نفسه بغزو مات علی شعبة
من النفاق یعنی هر که بمیرد و حکایت نکند نفس خود را بغزو و جهاد و قصد نکند و همت
تحصیل آن نکرده بمیرد بر شعبه و نوعی از نفاق و کمال خلق در مجموع این مراتب حضرت
رسالت بود صلی اسه علیه و سلم چه از اول روز بعثت تا زمان وفات لایزال در جهاد
بود چون وانس از عرب و عجم و کوچک و بزرگ و آزاد و بنده و اهل ایمن و غیره ما و مدام
دعوت میکرد و راه راست مینمود از شرک و کفر و ضلال منع میکرد چون بزبان مبارک
و شتم اصنام بکشید کفار قریش بعداوت برخاستند و چون اذا و معادات ایشان بغایت
رسید فرمان بهجرت شد جماعتی بزمین حبشه هجرت کردند عثمان بن عفان با رقیه دختر
رسول اسه با ده نفر بر فتند و تا کنار دریا پیاده بودند بعد از آن بپنج دینار کشتی کرایه
کردند اول کسی بود که بهجرت آمد عثمان رضی اسه عنه بود و چون خبر وصول او در رسید
پیغمبر خدا فرمود که از آن بود تا یکی از زنان قدوم کرده گفت دیدم او را که بر داشته بود رقیه را
بر جاری و خود پیاده میرفت پیر فرمود آنحضرت صلی اسه علیه و سلم عثمان اول کسی است که
مهاجرت کرد با اهل خود بعد لوط علیه السلام و چون قریش استقرار اصحاب رسول الله
صلی اسه علیه و سلم و تمکن و امن ایشان را در حبشه دریافتند عمرو بن العاص و عبد اسه بن
ابی ربیعه را بهدایا و تحف نزد نجاشی فرستادند تا ایشان را عبد الله کلاه خود بد کنند و باز

ایشان

ایشان باز فرستند نجاشی بسابقه سعادتی که در قبول نبی آخر زمان داشت سخن ایشان را گوش
نکرد و آنچه آورده بودند باز پس داد و خایب و خاسر باز گشتند و پیغمبر ایشان یاد کرد ابن عبد المطلب که از
صحابه از قریش بنی هاشم بود و به عزت و مروت ترکیب او در آن وقت بود و در آخر سال ششم از نبوت مسلمان
شد و اسلام او اظهار اسلام گشت و ترقی ایدی گرفت و بعد از وی اسلام عمر بن الخطاب رضی اسه عنه بعد
سه روز که اثر اجابت دعای آنحضرت بود صلی اسه علیه و سلم سبب عزیز قوت و شوکت و عزت
گشت و عدد اهل اسلام در آن وقت چهل و چند مرد و یازده زن بود کما ذکر فی المواهب و مشهور
آن است که کمال العدد تمام عدد اربعین بعمر بن الخطاب بود رضی اسه عنه کفار در اضطراب شدند و
با یکدیگر معاقدت کردند که با بنی المطلب و با بنی عبد مناف مبایعت و مناکحت نکنند و ایشان را
مجالست منع باشند تا پیغمبر را صلی اسه علیه و سلم تسلیم ایشان کنند بدانکه عبد مناف جد چهارم
حضرت سید الانبیاء است و وی صلی اسه علیه و سلم محمد بن عبد اسه بن عبد المطلب بن هاشم بن
عبد مناف است و عبد مناف را چهار پسر بود یکی هاشم جد سیم آنحضرت و دیگر عبد شمس که
پدر امیه است و در امیه حرب و پسر وی ابو سفیان پدر معاویه بنو هاشم و بنو امیه
بنی عبد مناف اند و پسر دیگر مطلب و نوفل و مطلب برادر هاشم و عم عبد المطلب و
تسمیه عبد المطلب بدین نام جهت اضافه بعبد است که هاشم در وقتی بمدینه
بود و در آنجا زن خواسته و پسری گذاشته که بعد از وی مطلب بعد از وقتی آنجا رفته پسری
دید بصفات پسندیده آراسته و مطبوع مردانگی و فرزانگی پرسید که این چه کس است گفتند که این جوان کیست
از قوم ماست گفتند پسر هاشم بن عبد مناف است که اینجا آمده بود و زن خواسته و
وی را پسر مانده است مطلب برادر زاده خود را ردیف خود ساخته بمکه می آورد و در راه
هر که از وی می پرسید که این کیست میگفت که بنده منست از آن بار دیگر عبد المطلب گفتند و نام
اصل وی شیبه است و بنو مطلب و بنو هاشم در جاهلیت و اسلام با یکدیگر متحد و متحالف
و متفق بودند بخلاف اولاد عبد شمس بن عبد مناف که همیشه میان ایشان مخالفت و
بغض و حسد بود و در کتب احادیث و سیر و تواریخ مذکور است که چون قریش عزم بر حضرت
رسالت صلی اسه علیه و سلم ولو کانا که با وی بودند نوعی خاص و ایشان را مجبت
بود ونزد شیوع اسلام در قبایل ایشان اهد کرده تمام حسد و عداوت ایشان بیشتر شد و آنچنان
کردند که آنحضرت را هلاک کنند و بکشند و چون این خبر با بو طالب رسید او به آنحضرت چه

صلی الله علیه وسلم رسید بنی هاشم و بنی عبد المطلب را جمع کرد و امر کرد که آنحضرت را در شعب
خود آورند و حمایت نموده از شر و کید اعدا نگاه دارند بغیر یکی یک جان شده میل در آن
کنند و مسلمانان بعلت قرابت و کافران بعلت حمیت و عصبیت و چون قریش اتفاق
بنو هاشم و بنی عبد المطلب معاینه نمودند با یکدیگر عهد کردند که با بنی هاشم و بنی المطلب
صله رحم نکنند و با ایشان مناکحت و مبایعت ننمایند و در بعضی نسخ بجای بنی المطلب بنی عبد المطلب
واقع شده و آن اصح و اظهر است چه این معلوم نیست که آنحضرت در عبارت مصنف واقع شده
که کفار معاهده کردند که با بنی المطلب و با بنی عبد مناف مبایعت و مناکحت نکنند خلاف
منقول و معقول است اما منقول چنانچه نقل کرده اند که واقع در کتب بنی هاشم و بنی المطلب
و معقول از جهت آنکه حامی و معاون حضرت رسالت بنو هاشم و بنو المطلب بوده اند نه غیر
عبد مناف علی الاطلاق بلکه اولاد عبد شمس از مخالفان آنحضرت و معاقدان کفار بودند
مگر کسی که از آنها بعد از اسلام و صحبت رسیده بود مثل عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه
بن عبد شمس که از بنی امیه است و ابو لهب ابن عبد المطلب که عم آنحضرت است نیز موافق کفار بود
آنکه گفته شود که کفار دیگر از قریش هر چند بنو عبد شمس موافق ایشان بودند و لیکن با ایشان
نیز ترک مناکحت و مبایعت نمودند تا سعی در گرفتن آنحضرت و تسلیم کردن بکنند اما چون
در جمیع کتب بنو هاشم و بنو المطلب مذکور است نه بنی عبد مناف است و ما نیز دانسته که بنو
عبد شمس در معاقدت بجانب کفار بودند این توجیه و تاویل باطل است و متعین بود که
ذکر عبد مناف بجای بنی هاشم از سهو قلم کاتب است و در آخر این بحث از مصنف نیز گذشت که گفت
عهد بست با بنی هاشم و با بنی مطلب و بر آنجمله که تعاقد و تعاهد است بر ترک مبایعت و مناکحت
و مکالمت و مجالست با بنی هاشم و بنی المطلب نامه نوشتند و در سقف کعبه آویختند و گشت
کاتب نامه که منصور بن عکرمه و بعضی گفته اند بغیض بن عامر شل شد و این قضیه در هلال محرم
سال هفتم از نبوت بود و در این سال حق تعالی بنا بر اجرای هجرت قومی آورده بود
کرد و هجرت بحبشه کردند ابو بکر صدیق نیز عزیمت آن کرد پس کفار او را از راه باز
آوردند و گفتند امثال تو مردی از شهر بیرون رود بحال آنکه شهر چه بود و ابو بکر صدیق در خانه
خود مسجدی بنا کرده بود قرآن میخواند و میگریست زنان و غلامان و اهل مکه بر وی مولع میشدند
و بالجمله نامه که در تعاقد و تعاهد قریش نوشته بودند آن نامه را کرم بخورد مگر جای که نام خدا

خدا بود و بنو هاشم و بنو المطلب در میان شعب محصور بودند مدت سه سال و بروایتی
دو سال تا جبرئیل علیه السلام خبر آورد که صحیفه را کرم بخورد پیغمبر صلی الله علیه وسلم با ابو طالب گفت
و او با کفار گفت که برادرزاده من چنین میگوید نگاه کنید اگر دروغ میگوید او را تسلیم نمائیم و اگر راست میگوید
شما از این حال برگردید گفتند انصاف دادی چون صحیفه را فرود آوردند بدیدند و در کفر و طغیان
افزودند بعد از شش ماه ابو طالب وفات یافت و بعد از وی سه روز یا پنج روز خدیجه نیز
وفات کرد آنحضرت این سال را عام الحزن نام میکرد و اذیت کفار مضاعف شد بعد از سه ماه
از فوت خدیجه سال دهم از نبوت پیاده از مکه بطایف رفت که بعضی ... و زید بن
حارثه با وی بود و اشراف ثقیف را دعوت کرد و ده روز در آنجا بود ... مساعدت
و موافقت ننمودند بلکه غلامان و سفها را تحریض کردند تا آنحضرت را دشنام میکردند و
با سنگها حجارها بر پای مبارکش میزدند ...
زخمهای ...
میکردند و زید بن حارثه خود را سپر آنحضرت ساخته ... مجروح شد
روضة الاحباب این واقعه را ... ذکر کرده است و در صحیحین
از عایشه مرویست که گفت با آنحضرت گفتم آیا آمده است بر تو روزی سخت تر از روز احد
گفت بیشتر از ایشان آن بود که عرض کردم نفس خود را بر ابن عبد یالیل بن کلال که از اکابر اهل طایف بود
از ثقیف و اجابت نکرد مرا بدانچه ... پس برگشتم ... و نبود افاقه مگر ... در قرن الثعالب
بقرن الثعالب ... پس سر برداشتم و ابر را
دیدیم که مرا سایه کرده ... جبرئیل ... ندا کرد که خدای تعالی شنید سخن قوم ترا
و آنچه رد کردند بر تو ... ملک جبال را بر تو فرستاده که اگر فرمائی اخشبین را که نام دو کوه است
که مکه در میان آنهاست بر ایشان بهم بر زند ... بلکه امید دارم
که از اصلاب ایشان کسی بر آید که خدا را بیگانگی پرستد پس آنحضرت از طایف باز گشت و در
باز گشتن بعتبه و شیبه که از اشقیای قریش بودند بگذشت و ایشان در بوستان خود بودند
انگور میچیدند ... رحم ایشان بجنبید و مهربانی کردند و بدست غلام
نصرانی که غلام ایشان بود خوشه انگور بآنحضرت فرستادند چون آنحضرت خوشه را در دست
مبارک خود بگرفت و گفت بسم الله و بنا در خوردن نهاد آن غلام در آنحضرت بتعجب نگاه کرده گفت

والله این کلام از صحیح کرانا اهل این باب تشخیص فرموده از کدام بلیغ تر گفت آنحضرت فرمود آن که
مرد صالح است که یونس بن متی باشد بعد از آن گفت تو او را از کجا می‌دانی فرمود وی برادر من است
وی پیغمبر خدا است و من نیز پیغمبرم پس عداس بر دست و پای مبارک آنحضرت افتاد و بوسه کرد
مسلمان شد و در بازگشتن به نخله رسید و آن موضعی است یک شب راه از مکه آنجا دیوان
یعنی جنیان بیامدند و اسلام عرضه کردند و گفته‌اند که آن هفت نفر بودند از جن نصیبین که شهریست
اصنام و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز میگذارد در شب و سوره جن میخواند و ایشان استماع
مینمودند و گفته‌اند که نامهای این هفت جن حسی و ناشی و شاصر و ماصر و لحقب چون بمکه
آمد معراج میرفت و گفته‌اند آخر کردیا امر اول آنحضرت در آن شب دیده بود و شاهده کرده از دوستی
ایشان و فرض صلوة و از وی کیفیت صحیح با فیض پرسیده همه را بیان کرد چون این شنیدند در
تکذیب افزودند و ایذا زیاده کردند و آن در شب بیست و هفتم بود از رجب بر قول اشهر و در
شب جمعه یا شب دوشنبه و آنچه گفته‌اند که در شب دوشنبه بود موافق بود لمولد و بعثت و هجرت و وفات
والله اعلم و معراج یک بار بود بیداری و بعضی گویند دو بار بود یکبار در خواب
از وحی و یکبار بعد از وحی و بعضی گویند سه بار و بعضی گویند چهار بار بود و بعضی بیشتر از آن
گویند و تحقیق آنست که اسری به بدن و روح در یقظه کرد در کلام مجید از آن خبر داد و یکبار دیگر در خواب
و در روح در منام و بروح در یقظه بسیار بود و در حصر آن تعدد معین دلیل قطعی نیست
حقیقت معاریج روحی از کلام سادات اولیاء الله معلوم کرد و الله اعلم و بعد از آن یکسال
و دو ماه و زمان هجرت شد ابوبکر را رضی الله عنه مستصحب کرده بامر باری تعالی سفر کرد چون
به مدینه رسید انصار بقدوم وی شاد شدند و محبت وی بر محبت آبا و ابنا مقدم داشتند پس
عرب بعد از قتل ایشان برخاستند و از هر جانب بر ایشان تاختند آیت قتال اذن للذین یقاتلون
حاصل گشت بعد از آن هیچ کدام نیز در اول قتال حرام بود بعد از آن رخصت شد اگر قتال کنند
جایز است انقتال فرض شد و احادیث در فضل جهاد زیاده بر چهار صد ثابت شده و صحابه
مبایعت میکردند در جنگ که نگریزند و گاه مبایعت میکردند بر موت و در امر جهاد با اصحاب مشورت
کردی ابو هریره رضی الله عنه گفت ما رأیت احدا اکثر مشورة لاصحابه من رسول الله صلی الله علیه
وسلم یعنی هیچ کس را بیشتر مشورت کننده مر اصحاب خود را از رسول خدا صلی الله علیه وسلم
و در دعا بعد از هر آنکه رفتی و ماندگان را بر باشتی و در هر یافتی تمام کردی و جاسوسان از سوی

دشمن

362

یعنی عهد خود که بیشتر متقدمات مطالب را بر وی کرد گاه پیش از آن از اطراف لشکر تقسیم کرده و چون
با دشمن برابر شدی با ایشان دعا کردی و از حق تعالی نصرت خواستی و با جماعه صحابه بذکر باری تعالی
مشغول شدی و لشکر خود را ترتیب دادی و مقاتلان را معین کردی و آنحضرت در یوم
وی مقاتله کردندی و در جنگ احد سلاح جنگ بپوشیدی همیانه و زره مظاهرت کردی و در لشکر
وی رایات و اعلام بودی و چون بر قومی غالب شدی و فتح کردی در آن عرصه سه روز مقیم
شدی ... و بازگشتی و چون خواستی که بر قومی حمله کند انتظار کردی اگر از میان ایشان اذان
بانگ نماز شنیدی تاخت کردی و گاه بر دشمن شبخون آوردی و گاه صبح تاخت کردی و سفر خصوصا
برای غزا روز پنجشنبه دوست داشتی و چون لشکر نزد او آمدی ایشان را جای جمع کردی و در
بودی که اگر جای برای ایشان لشکری هم را بپوشیدی و صفوف خود را مرتب کردی و در وقت
تعیین از برای قدم به دست مبارک خود تعیین کردی و میفرمودی فلان تو پیش برو و فلان تو
پس برو و گاه در وقت ملاقات دشمن این دعا خواندی اللهم منزل الکتاب و مجری السحاب و
هازم الاحزاب اهزمهم وانصرنا علیهم سیهزم الجمع ویولون الدبر بل الساعة موعدهم والساعة ادهی
وامر اللهم انزل نصرک اللهم انت عضدی وانت نصیری وبک اقاتل و چون جنگ سخت شدی و
تنور قتال گرم شدی دشمن قصد وی کردی باواز بلند انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب
چون کار بیخ رسیدی دل از پناه بوی آوردندی و از همه نزدیکتر بدشمن وی بودی و اصحاب
خود را در جنگ شعاری تعیین فرمودی که یکدیگر را بان شناسند و یکبار شعار ایشان این بود
امت امت یعنی بمیران و گاهی شعار یا منصور بود و گاه حم لا ینصرون و گاه زره پوشیدی و خود بر
سر مبارک نهادی و شمشیر حمایل کردی و نیزه بر داشتی و کمان عربی بر دوش انداختی و گاه سپر بر داشتی و
در وقت جنگ دوست داشتی که بر دشمن کمین انداخته کردی چنانچه در غزوه طایف کرد و گاهی
منجنیق بکار بردی و چون فتح کرد در شوال سنه ثمان و خالد بن الولید بر مقدمه وی بود و چون
منهزم شدند گرد حصن طائف جمع شدند بعد از نماز بیانگ آمدند و بنیاد قتال نهادند
آنحضرت ایشان را نماز ده روز محاصره ساخت و منجنیق بنهاد و آن اول منجنیق بود که در اسلام نهاده شد
و مردم بسیار از ایشان کشته شدند و صحابه بعد از قرب در چهارده روز که با ایشان داشتند بر خلاف کرد
که ایشان از آنکه بر در بیرون آمدند آنحضرت به ندا داد که هر که از حصن فرود آید آزاد بود پس ده و اند
بنده آن حصن بیت و چهار از ایشان فرود آمدند و ابو بکره نفیع بن الحارث الثقفی که از مشاهیر صحابه

از ایشان بود رضی الله عنهما و از قتل اطفال و زنان نهی فرمودی و جنگ با ایشان حکم کرد مگر کسی که جنگ کند
و که [illegible] آورده او را قتل کنند و اگر ظفر کردی و فتح نمودی بغیر از وصیت ایشان از تقوی
و بر هیچ کاری فرمودی و گفتی سیروا بسم الله وفی سبیل الله قاتلوا من کفر بالله ولا تغلوا ولا تغدروا
ولا تمثلوا ولا تقتلوا ولیدا یعنی بروید بنام خدای و در راه خدا جنگ کنید با کسی که کافر است بخدا
و کوتاهی مکنید و غدر مکنید که با خیر کنید و مثله مکنید و طفلی را نکشید و بعضی فرمودی ابو بکر
قرآن بدیا کفار [illegible] و شادی بنه بر فتح که بجای آمد فرستاده [illegible] اهل ما غزو
آنرا گویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنفس نفیس خود در آنجا حاضر بود و سریه آنکه خود
حاضر نبود جماعه را بفرستادی امیر ایشان [illegible] فرمودی که پیش از قتال دشمن را دعوت کنید با سلام
از وطن کفر بدیار اسلام پس اگر اسلام قبول کنند و هجرت نمودند قبول کنید و حکم ایشان
[illegible] که ما سلام [illegible] به وطن کنند بحکم اعراب مسلمانان باشند که ایشان را از غنیمت نصیبی
نبود [illegible] اسلام و دادم قبول نکنند اگر این مجموع ابا کنند بخدا استعانت نمایند
وقتال کنند [illegible] ظفر یافتی [illegible] ابتدا
فرمودی [illegible] سلب
بجامه و سلاح و مرکب و آنچه بر مرکب است از زین و آلت آنچه با او است [illegible]
دارند [illegible] و آنچه با غلام او [illegible] دیگر است داخل سلب نیست [illegible]
دانزد امام ابو حنیفه [illegible] امام است و تنفیل آن بود که امام بگوید [illegible]
[illegible] او را [illegible] تنفیل آنست [illegible]
مرا و را است حاجه و [illegible] مشغول [illegible] امام شافعی [illegible]
امام [illegible] قول آنحضرت که فرموده من قتل قتیلا فله سلبه [illegible]
و نزد ما [illegible] حبیب بن مسلمه [illegible]
خوش کرد [illegible] تنفیل امام [illegible] حدیث مذکور محتمل است [illegible]
تنفیل [illegible] حدیث حبیب و بالجمله بعد از سلب آنچه باشد [illegible] کردی و در مصالح
اسلام کرد حق تعالی در قول خود واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی
والیتامی والمساکین وابن السبیل [illegible] فرموده صرف کردی و در [illegible] خمس
که در کتب [illegible] است و آنچه باشد [illegible] کانرا ابتدای

ولکن

قاتل بجز باندی میان لشکر قسمت کردی سوار را دو سهم و پیاده را یک سهم و این مذهب امام شافعی و امام
ابو یوسف و محمد است [illegible] از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نزد امام
ابو حنیفه سوار را دو سهم و پیاده را یک سهم و از ابن عباس [illegible] آنحضرت [illegible] منقول است
حدیث [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم للفارس سهمان وللراجل
سهم [illegible] اهل غنیمت بودی چنانچه مصلحت دیدی و بعضی میگویند
[illegible] الجمله خمس بودی و بعضی گویند از خمس الخمس بودی و این اضعف اقوال است [illegible]
[illegible] غنیمت [illegible] زیاده [illegible] کردی
مرکبی [illegible] زیاده [illegible] چنانکه گفته شد و مراد [illegible]
و مختار [illegible] غنیمت است [illegible] از خمس و خمس الخمس [illegible]
[illegible] در آن جنگ [illegible] عظیم [illegible]
نمود [illegible] یکی [illegible] سهم داد و وی پیاده بود [illegible]
دید امام است و میان ضعیف و قوی مساوات کردی [illegible] لشکر و سبب قوت
اسلام اند [illegible] دشمنان کردی [illegible]
از خمس [illegible] کردی [illegible] جدا کردی [illegible]
و باز لشکر [illegible] قسمت کردی و مع ذلک [illegible]
کردی [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم از غنیمت سهم خاص بود که از آن
صفی [illegible] اختیار کردی [illegible]
[illegible] خمس [illegible] و این مخصوص بود با آنحضرت و بعد از وی [illegible]
[illegible] صفیه رضی الله عنها [illegible] ذو الفقار [illegible]
[illegible] علیه السلام بود و آنحضرت او را آزاد کرد و عقد نکاح بر بست و ذو الفقار [illegible]
[illegible] بن الحجاج [illegible] و عاص بن منبه داشت علی مرتضی رضی الله
عنه [illegible] آنحضرت [illegible] اختیار کرد [illegible]
و نسبت وی یعنی [illegible] ذو الفقار از آن جهت گویند [illegible]
[illegible] فتح
[illegible] جنگ [illegible]
برای مصلحت مسلمانان [illegible] عنه [illegible]

بدنجر و یحیی بن بعض دختر پیغمبر صلی الله علیه وسلم رقیه مشغول بود و موعد انهم ان انطلق فی حاجة الله
وحاجة رسوله فضرب له بسهم واجره عثمان رفته است در کار خدا و رسول وی و پیغمبر تعیین کرد آن
حضرت برای آن سهم وی و اجر وی و در روایت ابی داود از ابن عمر آمده و مبایعت کرد آنحضرت عثمان را
و بزد دست چپ خود را بر دست راست خود و فرمود این دست عثمان است و سهم ذوی القربی
را که در بعض آن لله خمسه وللرسول ولذی القربی ثابت است در بنی هاشم و بنی المطلب قسمت
میکرد و برادران ایشان بنی عبد شمس و بنی نوفل را نمیداد و میگفت انما بنو المطلب و بنو هاشم
شیء واحد و در روایات مشهوره بشین معجمه مشهور و بعضی بسین مهمله یعنی مثل
روایت کرده اند ای مثل واحد و در کتاب الاخبار آمده است که چون آنحضرت سهم ذوی القربی از
غنایم خیبر در بنی الهاشم و بنی المطلب قسمت کرد عثمان رضی الله عنه که از اولاد عبد شمس است و جبیر
بن مطعم رضی الله عنه که از اولاد نوفل بحضرت آمدند و عرض کردند که ما منکر نیستیم که بنی هاشم
را خدای تعالی شرف و فضل داد که غیر ایشان از انبیت دیگر که ترا از ایشان پیدا کرد اما بنی المطلب
ما و ایشان برادرانیم ما و ایشان در نسبت قرابت چرا ایشان را برگزیدی و مخصوص کردی بسهم ذوی
القربی و ما را ندادی فرمود بنو المطلب با بنی الهاشم همیشه متحد و مشتبک بودند در جاهلیت
و اسلام و برآورد آنحضرت برای تصویر و تمثیل اشتباک و اتصال انگشتها را با دست خود داد
و اگر در مغازی طعام می یافتند مثل عسل و عنب و جوز و مثل آن میخوردند و برنمیداشتند چنانچه
بخاری از ابن عمر آورده که کنا نصیب فی مغازینا [illegible] عسل را و عنب را میخوردیم و برنمیداشتیم
عبد الله بن مغفل که جرابی یافته بود و میگفت من از این جراب کسی را نخواهم داد [illegible]
و در صحیح مسلم آمده که تبسم کرد آنحضرت بر این قول وی و در غلول و خیانت از غنیمت تاکید و تشدید عظیم
می بود و میگفت هو نار و شنار علی اهله الی یوم القیامة در مهذب گفته شنار بفتح شین معجمه [illegible]
الشنار العیب و فی القاموس الشنار کسحاب اقبح العیب والعار ولا امر المشهور بالشنعة و کسی که
غلول کرده بود فرمود که [illegible] وی را بسوزند و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما هم چنین کردند
و این از باب تعزیر مالی است و اکثر علما بر آنند که [illegible] بر سبیل تغلیظ است و امام احمد از آن بر ظاهر
حمل کرده والله اعلم **خاتمة الکتاب** در بیان انواع کتب که در آن احادیث مروی است و صحیح
از آن صحیح نیست و [illegible] علما بر صحت آن [illegible] و هر چند این حروف رعایت اختصار است
بر علوم [illegible] باید که شیخ مصنف رحمه الله تعالی و قدس سره در این خاتمه [illegible]
کار فرموده است و در مقام انتقاد آمده و تقلید بعضی از این قوم که متوسل اند در این باب کرده [illegible]

از احادیث

از احادیث جرح و طعن نموده است بر بعضی حکم بعدم صحت کرده و بر بعضی بعدم ثبوت و بر بعضی حکم
بوضع و افترا نموده و بر بعضی خطا و غلط و ترکیب داده و حال آنکه در آن میان احادیث است که در کتب
مذکور و نزد کبرای علما از متقدمین و متأخرین مقبول و ائمه فقها تمسک و احتجاج بآن نموده اند
مطالعه این باب طالب را در وادی حیرت و وحشت اندازد اما حکم بعدم صحت بحسب اصطلاح
محدثین چندان ضرر ندارد چه صحت در حدیث چنانچه در مقدمه معلوم شد در جمیع احادیث
و در این زمان که کتب تحقیق جمیع احادیث کرده و در کتب مذکور است حتی در این شش کتاب که آنرا صحاح
ستة گویند هم باصطلاح ایشان صحیح است بلکه تسمیه آنها بصحاح باعتبار تغلیب است و نیز معلوم شد
که حدیث صحیح است و حسن و ضعیف و هر یکی از صحیح و حسن لذاته و لغیره و غیر ذلک از اقسام
سابقا معلوم شد که احتجاج را افاده [illegible] مصنف نفی صحت از حدیث میکند
[illegible] حدیث صحیح نیست [illegible] باحتمال آنکه [illegible]
[illegible] اند [illegible] بعضی مردم در این باب [illegible]
[illegible] صحیح [illegible] و تعدد روایات
[illegible] صحت [illegible] صحیح نبوده باشد [illegible]
[illegible] نفی صحت چندان موجب حیرت و وحشت نبود اما آنکه میگوید ثابت
نشده [illegible] ظاهر [illegible] دوم است که حسن [illegible] مرتبه ضعف نیز احتمال
[illegible] مراد وی نفی لفظ حدیث بود یعنی [illegible] حدیث باین لفظ مخصوص
[illegible] و ثبوت [illegible] لفظ دیگر است مضایقه نیست در این باب
[illegible] لفظ [illegible] حدیث دیگر خوانند اما این مضایقه ندارد
[illegible] نفی صحت و ثبوت معنی و مضمون آن کرده در این صورت باید که تصریح کند
[illegible] صحیح و ثابت [illegible] که گوید در این باب چیزی بصحت نرسیده و ثبوت نه پیوست ظاهر
نفی مطلق [illegible] لفظ که باشد و اینجا که گفته موضوع است [illegible] آنکه
حدیث موضوع و اقسام و مراتب آن سابقا در مقدمه معلوم شد و نیز معلوم شد که حکم
[illegible] مگر بظن غالب [illegible] و جزم و یقین در این باب صورت نه بندد [illegible]
فان الکذوب قد یصدق یعنی کاهی بود که دروغگو راست گوید پس احتمال دارد که
[illegible] صادق [illegible] دروغگو باشد [illegible]

که در وضع گویند باکی این باب و معاند کار این کار بر ظن غالب است و میگویند که مر اهل حدیث را و
ایشان را ملکه خاص و تقریبی مخصوص و آشنائی تمام بکلام نبوت علی مصدرها الصلوة والتحیة پیدا
میشود که بدان صحیح را از سقیم میشناسند و جدا میکنند هر چند سبب آن را تعیین و تنقیح نتوانند
نمود و این کار کسی است از میان ایشان که اطلاع وی حقیقی و مهارت وی تمام و ذهن وی ثاقب
و فهم وی جید و درک وی قوی و طبع سلیم و معرفت و حذاقت وی بغرایب و الفاظ [illegible] و متمکن
باشد این کار هر کس نیست مگر در آنجا که آثار وضع لایح و بینات باشد [illegible] الفاظ و معانی
معنی چنانچه روایت کرده میشود لا تاکلوا القرعة حتی تذبحوها و امثال این در خاتمه بیاید
ان شاء الله تعالی و درین صورت معرفت وضع آن خاص و عام مساوی باشد نه خاص [illegible]
نقل کنند که شخصی حدیثی با سند یکی از محدثان بر خواند گفت این حدیث معلول است
گفت بچه علت فرمود علت بیان نتوانم کرد [illegible] الا انکه [illegible] طلع من [illegible]
و کلام نبوت نمی‌ماند پس به محدث دیگر برفت و آن حدیث بر خواند وی نیز همچنین گفت
اسناد بعینه بوده و بود نزد دیگری رفت و پرسید همچنان جواب شنید [illegible]
حدیث [illegible] داد که [illegible] مجرد [illegible] گفت این [illegible]
گفت بچه دلیل علت آن را بیان نکنند چنین [illegible] علت آن را بیان نتوانم کرد [illegible]
و دیگر [illegible] که [illegible] بودند [illegible] و حقیقت الحال [illegible]
[illegible] دعوی قطع و یقین درین باب [illegible]
کرده نیز معرفت وضع احادیث [illegible] احادیث در فضایل اهل
بیت الله سلام علیهم اجمعین و [illegible] حدیثی [illegible] مذهب خود و این
نیز ظنی بود و بیقین نتوان دانست که موضوع است و گاهی کذب و وضع باقرار وی معلوم گردد
نیز وارد شود چرا که درین اقرار کاذب باشد [illegible] قرینه [illegible] است که چنان
کند خبر و صدق اقرار [illegible] و گاهی [illegible] این صدق [illegible] چنان [illegible]
قطع و جزم بدان کرد [illegible] و بعضی [illegible] است که حکم اقرار بوضع است
علم بتاریخ ولادت راوی [illegible] و امثال آن از آنجا اجتماع راوی [illegible]
آن امکان نداشته باشد و درین صورت اگر علم [illegible] باشد حکم بوضع نیز قطعی
کرده گاهی قرینه واضح [illegible] که [illegible] بوضع [illegible]

خلیفه در حدیث [illegible] ابو عبیده [illegible] بر امر صغیر یا [illegible] عظیم بر فعل یسیر [illegible]
در این حدیث [illegible] کسی هرگز این فعل [illegible] هزار [illegible] کرد
گویا که نا کرده باشد یا محارم در خانه کعبه [illegible] این وضع داشته اند [illegible] دیگر [illegible]
مخالفت نص قرآن و سنت متواتر و اجماع قطعی و صریح عقل در آنجا که تاویل و توجیه [illegible]
را راه نبود قوی تر از آنست و تصریح جماعه که بحد تواتر برسند بکذب راوی [illegible]
اما وجود این محل تردد است بر هر تقدیر بر فرض خبر [illegible] آنکه [illegible] حدیث [illegible]
که حدیث [illegible] داخل [illegible] اثبات آن [illegible] لازم نیاید [illegible]
دیگر و حدیث دیگر اثبات کرده باشد [illegible] ثابت شده است که [illegible]
در نفس الامر لازم نیاید و عدم [illegible] لازم نکند [illegible]
کرم است و وجه [illegible] دلیل آن دیگر [illegible] لازم نیاید [illegible]
کرم [illegible] باطل کرده شاید که [illegible] دلیل باطل بود با [illegible]
ثبوت مدعا بدلیل دیگر این سخن اگرچه [illegible] حدیث
و ابطال [illegible] خاطر طالب [illegible] احادیث [illegible]
چنانکه بدان در [illegible] صحیح [illegible] مطالب و [illegible] صحیح [illegible]
[illegible] تصحیح و تضعیف
بوضع و بطلان [illegible] لاجرم محل وقوع اختلاف [illegible] این باب در
اختلاف [illegible] مذاهب [illegible] فقه [illegible]
بوجوب [illegible] دیگری بحرمت و یکی مستحب داشته و دیگری مکروه [illegible] اجتهادی که کرده
و دلیل [illegible] اختلاف [illegible] وقوع [illegible] تخصیص
جماعه حدیثی را بتضعیف نموده یا نسبت بوضع کرده اند و قومی دیگر آن را بتصحیح رسانیده و اثبات
نموده و این معنی بتتبع و تفحص در حدیث روشن است نیز باید دانست که از ارباب انتقاد احادیث
جماعه اند که درین باب غلو و افراط دارند [illegible] تعصب [illegible]
و هر نسبت بوضع کنند [illegible] ابن جوزی و امثال [illegible] بعضی مردم
روایات احادیث [illegible] گفته [illegible] ضعیف [illegible]
ذلک حکم بوضع کرده و حال آنکه آن حدیث [illegible] قلوب [illegible] شهادة [illegible]

کتاب به اجماع است او را اعتراض و نقل دلیلی نیست بر وضع و وی کلام هاست بعضی در روایت او را
بی مجازفت و افراط و تجاوز از حد است غایت آنکه او را صحیح گوید و حکم بضعف و وهن وی کند
و چنین احادیث را که ایشان نسبت بوضع کرده و موضوع گفته اند قومی دیگر از ائمه این شان
اثبات کرده و تصحیح نموده اند و اکثر آن مثل از ایاد بسخن دیار که کرده و جمله از آن در بعض احادیث
که مصنف درین جا نام آورده بیاید و مصنف در رساله لقد الصحیح لما اعترض علیه من احادیث
المصابیح گفته است که حکم بر احادیث بوضع بغایت متعسر است زیرا که آن صورت نبندد مگر بعد از جمع
طرق و کثرت تفتیش و تحقیق که آن متن را جز این طریق واحد که بوی طعن کرده شده طریق دیگر
نبود و وجود قرائن کثیره که باعث شود مر حافظ متبحر را بر جزم بکذب حدیث و این معدوم در غایت تعسر
و اشکال است و لهذا اعتراض کرده شده است بر ابو الفرج بن جوزی در کتاب موضوعات که توسیع
کرده است در آن و حکم بوضع بر بسیاری از احادیث که بدین مثابه نیست چه در آن میان احادیث
ضعیفه است که محتمل است و ممکن است تمسک بدان در ترغیب و ترهیب و بعضی احادیث حسن
و احادیث که بعضی ائمه آن را تصحیح کرده اند چنانچه حدیث صلوة التسبیح مثلا و احادیث
که مر آن را طرق بسیار است که قوی میکند حدیث را و مطلع نشده ابن جوزی بر آن بسیار در آنکه واقف
بر وی گاه بر مجموع و تقلید کرده اند در حکم بوضع بر این احادیث هر که بعد از وی آمده از آنها که قدرت
و مهارت ندارند در علم حدیث الی آخر کلامه و معتمد در این شان آنست که کمال تبحر و توسیع داشته اند در حفظ
احادیث و طرق آن مثل شعبه و یحیی بن سعید القطان و عبد الرحمن بن مهدی و امثال آن
مثل احمد بن حنبل و علی بن المدینی و یحیی بن معین و اسحاق بن راهویه و اهل طبقه ایشان بعد از آن
اصحاب ایشان جماعه مثل بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی و امثال ایشان تا زمان
و نسائی و امثال ایشان تا زمان دارقطنی و بیهقی که بعد از ایشان کسی با مسلم کسی مساوی باشند
ایشان زاده در مرتبه و نزدیک بدان نیز اگر یافته شود در کلام یکی از معتمدین حکم بر حدیث
بصفتی از صفات صحت و حسن و ضعف و وضع اعتماد توان کرد و بدان پیچیده آنچه داده است
بر وجه کمال بقای ایشان از حفظ عظیم و اطلاع تام و اگر مختلف آید نقل ایشان باید بسیار در آن
ترجیح و تطبیق بود و این در آن احادیث است که محتمل و تردد است در آن و اما بسیاری از
احادیث بود که بشهادة قلب حکم بوضع آن توان کرد و آن آفتاب که محکم کرده در آن از هر که مو
بود بکثرت ممارست درین فن و غالب کتاب ابن جوزی از این قبیل است والله اعلم این

وتخمین

تیم

این ترجمه کلام مصنف است در رساله مذکور و ما را نیز اینجا ظاهر که حکم بر حدیث بضعف و وضع در امثال
آن غایت تعسر و صعوبت دارد و این امر منحصر است در ائمه متقدمین و از متأخرین هر که در این وقت
افتاده تحفظ کرده و مر بسیاری از احادیث که بر این مثابه است حکم بدان کرده و اکنون آنچه در سالم
بر جمله از احادیث حکم بصفات مذکوره کرده و معلوم نیست که از کدام قبیل است آیا منقول است
از ائمه متقدمین یا بتقلید بر نقل از ایشان و آیا متفق علیه است میان ایشان یا مختلف فیه این را با
باید کرد تا حقیقت حال منکشف گردد و اغلب آن است که ابن جوزی و امثال وی بدان حکم
کرده و بعضی از ائمه لاجرم است که آثار وضع بر آن ظاهر است بشهادة قلب حکم بوضع
توانند کرد و بعضی از آن در کتب معتبره مذکور است و این را از روایت بنوده ماند و حکم بصحت یا
حسن یا بضعف کرده و بعضی را مطلق آورده اند و تعرض بحکمی از این صفات آن نخود و محکم بوضع
نخواهد بود و اگر کسی بدان حکم کرده باشد مختلف فیه باشد پس حکم بدان بجزم علی الاطلاق فصل
چنانچه مصنف کرده درست نبود و بعضی احادیث چنان اند که مصنف آنها را ساقط داده ابواب
که نشناخته ذکر کرده و وجود آنها را مانند کتاب قرار داده الحمد که این چند باب بر وجهی که در صحاح احادیث
ثابت بود جمع آورده و کوا حکم بصحت و ثبوت آن کرده و درین خاتمه جمع صحت و ثبوت آن حکم میکند
و هل هذا الا ما اقتضی و تبانا ما هر جا که تخریج روی داده و حدیثی که در کتب ما یابیم از غیر قسم و هم قبل
که ذکر است نقل کنیم خواه موافق تصنیف یا مخالف آن اگر موافق است تبیین و تائید کلام وی شود و اگر
مخالف است جواب وی کرده و من الله الاعانة و الامداد فی الکبار و المعاد و کان الصنف بیان
وفقک الله تعالی که در **باب الایمان** و آنچه مشهور است که الایمان قول و عمل یزید و ینقص
و الایمان لا یزید و لا ینقص از آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین معنی چیزی صحیح نشده و آثار از
صحابه و تابعین است بخاری او در کتاب الایمان در ترجمه گفته باب الایمان و قول النبی صلی الله
علیه و سلم بنی الاسلام علی خمس و هو بر آمرید اگر اهمت داشتی آنرا بود و وی مبارک ظاهر شد
و هر که سخن فخر نکردی و خنده بسیار نکردی بیشتر خنده وی تبسم بودی و غایت خنده وی
بود که نواجذ وی پیدا شدی و نواجذ دندانها است که بعد از انیاب و ضواحک اند تا نام ها
تا یا که وینه دو و دندان پیش را و دو دندان دیگر را که در دو طرف ثنایا است رباعیات گویند
بعد از او تخصیص بود وی دیگر را انیاب و بفارسی دندان نیش گویند که در حیوانات که شاخ ندارند
دراز می باشد مع دو دندان دیگر که دو طرف انیاب اند نواجذ ... انسان گویند بعد از

اخراس العقل واخراس الحلم گویند که در وقت عقل و بلوغ برآید و از فرجه محل اخراج بیرون شود
بخندیدی یعنی تا ضرس محل تعجب بخندیدی و از محل تعجب بخندید بکند این است و اما گریستن وی
نظر خندید بمعنی لم یبودی نه بغیر باد و ناله گریستی و نه بسیار داشتن بودی بلکه اشک روان
و از سینه مبارکش آواز شنیده شدی و گریه وی گاهی برای میت بودی و گاهی برای شفقت
بر امت و گاهی از خوف حق تعالی و گاهی وقت سماع قرآن و آن گریه از اشتیاق و محبت و اجلال است
و گریه که نزد استماع قرآن از خوف هم تواند بود بجهة استماع وعید و انذار بلکه برای شفقت
بر امت نیز و لیکن مقصود آنست که درین وقت غیر این اقسام قسم دیگر نیز هست از اشتیاق لقای
الهی تعالی و محبت و تعظیم و اجلال وی جل و علا و گاه در نماز تهجد گریستی و یکبار در نماز
میگریست و میگفت رب الم تعدنی ان لا تعذبهم و انا فیهم و هم یستغفرون و نحن نستغفرک
خداوندا آگر نه تو وعده کرده مرا که عذاب نکنم این امت را در حالی که من در ایشان باشم و ایشان
آمرزش خواهند اکنون آمرزش میخواهم من و ایشان و علما از این قسم اگر به اصناف وقت
و در حقیقت یکی از این اقسام مذکوره خواهد بود و علما میگویند گریه بر ده نوع است گریه شادی
و سرور گریه جزع و ضجرت گریه رحمت و رقت گریه خوف و خشیت گریه دوستی و محبت گریه اندوه
و مصیبت گریه بی‌ستی گریه جزع و ضجرت گریه رحمت و رقت گریه خوف و خشیت گریه دوستی
و محبت گریه اندوه و مصیبت گریه سستی و ضعف و وحشت گریه نفاق و مداهنت گریه دروغ فا
و عاریتی چون گریه نوحه گر با اجرت گریه موافقت و مواسات چنانکه جمعی را بیند که گریه
میکنند موافقت را گریه کند تنبیه در فطرت آنحضرت و توابع آن فطرت بمعنی شق و ابداع
و اختراع و خلق است و فطرت بمعنی خلقت آمده و بمعنی دین اسلام آمده چنانکه در حدیث ما من
مولود الا یولد علی الفطرة و گاهی بمعنی سنت و طریقه مسلوک که مقتضای خلقت و
فطرت و حسن عادت باشد و آن نیز در احادیث آمده چنانکه در حدیث عائشه آمده عشر
من الفطرة قص الشارب و اعفاء اللحیة و السواک و استنشاق الماء و قص الاظفار و غسل البراجم
و نتف الابط و حلق العانة و انتقاص الماء یعنی الاستنجاء ابو المصعب و فی روایة الختان بدل اعفاء
اللحیة و مراد اینجا اینها است و یکی از جمله فطرت ختان است و تحقیق احکام و تصحیح معنی لفظ
آن در فصل عقیقه در اواخر کتاب حج مذکور شده و مشهور آنست که حضرت صلی الله علیه و سلم مختون
و مسرور متولد شده یعنی بریده نخست از ناف که احتیاج بقطع فلقه باشد و مسرور یعنی ناف بریده

نجز

۳۶۴

علی احتجه هو قوله تعالی لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم یزید و ینقص و ظاهر این عبارت آنست که این مجموع
قول نبی است صلی الله علیه و سلم و لیکن بعضی شراح همه را حمل کرده اند و در فتح الباری گفته
این لفظ وارد است از سلف و گفته اند روی از قول نبی هم است و مراد بخاری بیان است و وی
مطرف فیه در عبارة وی یزید قول الجیه بر نبی آمده و در شرح است با سناد ضعیف انتهی
و سیوطی در شرح صحیح بخاری گفته که این لفظ که الایمان معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل
بالارکان روایت کرده امام ابن ماجه از حدیث معاذ بن جبل رضی الله عنه که الایمان یزید و ینقص و در
الجامع از طبرانی از حدیث امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده باین لفظ الایمان معرفة بالقلب
و اقرار باللسان و عمل بالارکان و از شیرازی از حدیث عائشه آورده باین عبارت الایمان
اقرار باللسان و تصدیق بالقلب و عمل بالارکان انتهی و سخاوی در مقاصد حسنه از حدیث
ابو صالح از حدیث ابی الصلت عبد السلام بن صالح الهروی عن علی رضا از آبای کرام خود
سلام الله علیهم اجمعین آورده که الایمان معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان و گفته
که ابن جوزی حکم بوضع این حدیث کرده و دیگران گفته اند که حدیث امام رضا برتنها بوده
بر اسم صحیب سوار شده و بوده انحراف در بعضی بارک افکنده بر شهر دار سیده و جماعه
تبرک و طلب لقای وی در بیت رسیدند و از ایشان یحیی بن یحیی و احمد بن حرب و اسحق بن راهویه
و محمد بن رافع که از اکابر و اعاظم علما حدیث تخفیف بودند مانند و لکام بغل رهی کرفتند تا
اسب نمود و اسحق بن راهویه گفت بحق آبای کرام خود که حدیثی از ایشان تو از آبای طاهرین
تو بشنویم پس امام بر حدیث در حلی ایشان گفت از آبای کرام خود در این حدیث را و حدیث دیگر
در فضل کلمه توحید که لا اله الا الله حصنی الحدیث روایت کرد انتهی و ابو الصلت شیعی است و لیکن
صدوق است و ابن معین توثیق او نموده است و با سلیمان بن عیینه و امثال او صحبت داشته
و تقشف موصوف بوده و بعضی گفته اند اصحاب اطله ارفد بر وی جرح کرده و غیر او بوده سقه
ذکر ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و نیکی و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم کرده و در کتاب
الشریعة باین لفظ آورده که الایمان قول و عمل یزید و ینقص فعلیکم بالکتاب و السنة و روایه
بمعنی مقرر آورده که الایمان یزید و ینقص و گفته که این حدیث مشهور است اهل السنة حجوز
لمعاز ابن آنکه کرده و گفته این احسن و غریب و حدیث ابو داود آورده و بر آن سکوت کرده
و مقرر شده است که هر چه ابو داود در کتاب خود آورده و سکوت کرده صالح حجت بوده اما

حدیث که روایت کرده ازاد دیلمی
در مسند الفردوس از حضرت پیغمبر
و روایت کرده است ابن ماجه باسناد
ضعیف باین لفظ

فهو ذکر الشیطان لا یزید ولا ینقص احمد در کتاب جایی اگرچه ضعیف بنوبت رسیده اند غیر اینکه
در کتاب تنزیه الشریعه از کتاب موضوعات ابن جوزی نقل کرده که ابو هریره گفت که گفتیم
آنحضرت نیز ما النبی صلی الله علیه وسلم پرسید که ... ایمان زیاده و نقصان میشود فرمود لا
کفر و نقصان شرک و نیز از حدیث ابن عدی در الکامل آورده که الایمان لا یزید ولا ینقص
گرفته و اسناد وی احمد بن عبد الله جویباری است و وی کذاب بوده ... وضع کرده
احادیث کثیره و اوست نیز از حدیث ابن حبان آورده که هر که بگوید ایمان زیاده و نقصان می پذیرد
کافر شود اگر توبه کرد فبها و الا گردنش زنند و وی ... است او وا ...
و در صوم و در حج و در دین ... تصدیق المشیئه ... ابو ... محمد بن القاسم ...
وضاع است در احادیث ... و بالجمله تحقیق اینست که ... اقوال از آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بصحت نرسیده خصوصا صحیح ... زیاده و نقصان بلکه از اقوال اکابر سلف است ...
حنفیه گفت والله اعلم تنبیه مشهور در جماهیر اهل سنت و جماعت آنست که ایمان عبارت
از تصدیق بقلب و اقرار بلسان ... اگر شخصی با تصدیق بقلب که حاصل شده و با وجود عدم
و فقر ... حکم ... اقرار بوجود نیامد عند الله مومن باشد و تحقیق اینست
که حقیقت ایمان همان تصدیق قلبی است و اشتراط اقرار برای صحت اجرای احکام در دنیا
و شخص مذکور مومن است عند الله اگرچه ما بجهت عدم اطلاع بر حقیقت حال الحکم بدان
نتوانیم کرد و علما اعمال را در حقیقت اصل ایمان داخل نبوده الا در ایمان کامل و صاحب تصدیق
و اقرار بی عمل بنزد ایشان مومن است و لیکن ناقص الایمان ... و او را مومن فاسق خوانند
بخلاف فرقه معتزله که اعمال را جزو ایمان دانند و شخص بی عمل نزد این فرقه خارج از ایمان بود
و داخل در کفر نیز نبود و فاسق نزد ایشان نه مومن است و نه کافر و خوارج فرقه اند که معصیت
را کفر دانند و ... از علما محدثین مشهور ... است که الایمان تصدیق بالقلب و اقرار
باللسان و عمل بالارکان مراد بدان ایمان کامل است و عمل نزد ایشان شرط کمال ایمان است
مذهب خوارج ... اصل ایمان نیست که مذهب معتزله است و بعضی مردم ... گمان
بظاهر که ایمان عبارت از تصدیق و اقرار و عمل ... آن با حدیث ... میکنند چنانچه
بخاری ... صحیح خود کرده توهم بردند که مذهب ایشان مذهب جمهور است و موافق
طریقه معتزله ... است و ... مخالف ... گفتند ...

ایمان را عبارت از قول و عمل دانند مراد بعمل اعم از عمل قلب و جوارح خواهد بود تا تصدیق
نیز داخل کرده اما زیادت و نقصان ایمان مذهب سلف از فقها و محدثین آنست که ایمان
یزید و ینقص و اکثر متکلمین انکار آن کنند و گویند که چون قبول زیادت و نقصان کرد آن
بود نه یقین و یقین و تشکیک نیست که زیادت و نقصان باعتبار اعمال ظاهر است و آن راجع بکمال
و عدم کمال است و نزاع باعتبار نفس تصدیق است شیخ محی الدین نووی میگوید که اظهر و مختار
آنست که تصدیق نیز زاید و ناقص میباشد بکثرت براهین و وضوح ادله و لهذا ایمان و تصدیق
صدیقان اقوی و مستحکم است از ایمان غیر ایشان و آدمی از نفس خود مییابد که در بعضی
احیان یقین و اخلاص و توکل وی اعظم و اقوی است بخلاف بعضی احیان دیگر و این
قول منقول است از سفیان ثوری و مالک بن انس و شافعی و احمد بن حنبل و اوزاعی و ابن
جریج و معمر و غیر ایشان از ائمه و بسند صحیح ابن بخاری نقل کرده اند که گفت ملاقات کردم
زیاده از هزار مرد را از علمای امصار و ندیدم هیچ یکی از ایشان را که اختلاف کند که ایمان
قول و عمل و یزید و ینقص و ... جمعی کثیر از صحابه و تابعین نیز این نقل کنند و فضیل بن عیاض
و وکیع از اهل سنت و جماعت آورده کذا فی فتح الباری و از امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله
چنان نقل میکنند والله اعلم که ایشان فرموده اند که الایمان لا یزید ولا ینقص و از بعضی دیگر
از علمای سلف نیز این آمده مراد ایشان عدم قبول تصدیق است زیادت و نقصان را ... عجب
ذات چه مرتبه یقین یکی است و حالتی است که شک و شبهه بدان راه نیابد و تفاوت در جلا و
خفا و ظهور احکام و آثار است که آن باعتبار عارض و خارج از ذات است و بین و جز نزاع
لفظی است و تحقیق این مقام در علم کلام است والله اعلم و در باب مرجیه و قدریه و جهمیه
هیچ حدیثی صحیح نیامده و مرجیه فرقه ایست که قائل اند بانکه هیچ معصیتی با وجود ایمان ضرر نکند چنانچه
هیچ طاعتی با کفر سود ندارد و لفظ مرجیه مشتق از ارجا است بمعنی تاخیر و ترک و اهمال و این
فرقه تاخیر میکنند عمل را از نیت و اعتقاد در رتبه و میگویند که نیت و اعتقاد میباید عمل
گو مباش و بعضی ارجا دانند و لفظ مرجیه ... زیرا که ایشان رجا و امید وار
میسازند بی شرط و قید عمل و بعضی از اهل اقرار ارجا با اهل سنت و جماعت ... از
نسبت کنند که جانب مغفرت و امید واری را غالب میدانند و میگویند اگر خدا خواهد هم
بیامرزد گرچه مقرون بتوبه نبود و فاسق مخلد در نار نبود و این محض تعصب و مکابره است

چنانچه جایز است که مواخذه و عقاب بر اصلا داده نهند و بدین قایل نیستند و گویند که
معصیت با وجود ایمان داخل ضرر نیارد و آنچه اهل سنت و جماعت میگویند نظر بمشیت
و ارادت حق است تعالی که یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و عقاب را برای عصات اثبات
میکنند و از صحابه خایف می باشند و لکن الایمان بین الخوف والرجاء و قدریه و جبریه و چنانچه
جبریه می گویند که هیچ تحریک نیز خواسته و بجهت آنکه لقب معتزله است که قایل اند
افعال عباد مستند بقدرت عباد است و ایشان خالق افعال خود اند و انکار تقدیر
و … میکنند و گویند که کفر و معاصی از بنده که ان بخلاف اراده حق می آید و او
کسی که مخالف است بمذهب صحابه و تابعین احداث که این فرقه اند و فاسق نزد ایشان نه
مومن است و نه کافر و مخلد است در نار و مفاسد عقاید ایشان بسیار است چنانکه
در علم کلام مبین است و قسمی ایشان بقدریه بجهت انکار قضا و قدر الهی است و ایشان گویند
که مستحق این اسم آنها اند که اثبات قدر کنند و قایل آن باشند یعنی اهل سنت و جماعت چه
مفهوم ظاهر لفظ است و این غلط است زیرا که در اثبات قدر احادیث صحیح ورود یافته
و بر آن اجماع صحابه و تابعین است پیش از ظهور … و بعضی از احادیث که در مذهب
قدریه واقع شده و مذکور کرده ظاهر شود که مستحق این اسم منکر قدر باشد نه مثبت آن و قدریت
بقدریه را است که بجهت نفی باشد یا اثبات و جهمیه اصحاب جهم بن صفوان ترمذی نام فرقه جبریه
که میگویند که قدرت نیست مر بنده را اصلا نه موثر و نه کاسب بلکه بمنزله جمادات است و حرکات
او بمنزله … و مذهب قدریه و جبریه دو طرف افراط و تفریط واقع است و توسط و اعتدال
مذهب اشعریه است که خلق از خدا است و کسب از بنده و بنده را قدرت کاسب است نه موثر
چنانکه گفته اند که لا جبر و لا تفویض و لکن امر بین امرین و تحقیقه فی علم الکلام و اشعریه تابعان
شیخ ابو الحسن اشعری اند و وی از اولاد ابی موسی اشعری است رضی الله عنه که از کبار صحابه
رسول الله صلی الله علیه و سلم بود و اسم ابی موسی عبد الله بن قیس است و اشعر قبیله است
از یمن و وی بعد از بعثت آنحضرت با جماعه و چند نفر از قوم خود هجرت کرده بحبشه و با جعفر
بن ابی طالب رضی الله عنه که وی نیز در آنجا بود بمدینه بحضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم آمدند
در وقت فتح خیبر و فرمود آنحضرت که هجرت شما را ای قوم دو هجرت است یعنی هجرت از زمین نبوی
ارض حبشه و هجرت از ارض حبشه بمدینه و آنحضرت مدح کرد او را و اصحاب او را و بشارت داد

بعض

مجرد بنا و … و وصف کرد با یمان و حکمت بقوله الایمان یمان و الحکمة یمانیة و دعا کرد مر
ابو موسی را خاصة و بشارت داد بمغفرت و جنت و با یمان و اتابت و فرمود مر … عبد الله
بن قیس … که ایشان از … در اصول دین و علم و عقاید اسلام
میراث است مرا این قوم را که … است که چون ابو موسی با قوم خود بحضرت رسالت آمد صلی الله
علیه و سلم رسیدند یا رسول الله خبر ده ما را از اول امر که چگونه بوده فرمود کان الله و لم یکن
معه شیء ثم کتب فی الذکر کل شیء ثم خلق السموات و الارض الحدیث و حق تعالی وعده کرد …
از اولاد او … و روایت و … و مناقب ائمه اهل السنة و کتب مشهور …
تا نوبت شیخ ابو الحسن اشعری رسید و توفیق یافت از حضرت حق سبحانه و تعالی بقمع آثار بدع
و تجدید آثار سنت در اعتقادات بتایید کردن مذاهب و اقوال صحابه و سلف و اکابر محدثین
و فقها متقدمین از تابعین و اتباع ایشان بر آن بوده اند و اثبات کرد و تقریر نمود آنچه
موافق کتاب و سنت و اجماع سلف بر آن بوده مصداق حدیث ان الله یبعث لهذه
الامة علی راس کل مائة سنة من یجدد امر دینها آمده و گفته اند و تابعان و غیره …
تا جای که صفت … علی ما انا علیه و اصحابی است و شیخ ابو الحسن اشعری در فقه
بمذهب شافعی بود و دیگر از … و جماعت شیخ ابو منصور ماتریدی بود
و مناقب و مفاخر وی نیز بیرون از حد حصر و احصا است و وی حنفی المذهب است …
که جانب شافعیه اشاعره میخوانند و حنفیه را ماتریدیه و متفق اند در عقاید و اهل
سنت و جماعت که گویند تابعان ایشان اند اکثر … اشعریه و دو فرقه
دیگر از مرجیه و قدریه و جهمیه احادیث نقل کرده اند ما احادیث اشعریه خود یافته
در ذم قدریه و مرجیه احادیث بسیار بطرق متعدده آمده و در ذم جهمیه نیز بعضی احادیث
آمده و در جامع الاصول از ابی داود از حدیث حذیفه رضی الله عنه آورده که گفت رسول
خدا صلی الله علیه و سلم هر امتی را مجوس است و مجوس این امت آنانند که نفی قدر کنند
هر که بمیرد از ایشان حاضر نشوید جنازه او را و هر که بیمار گردد از ایشان عیادت نکنید او را
و ایشان شیعه دجال اند و حق است بر الله تعالی که لاحق گرداند ایشان را به دجال و هم
در جامع الاصول از ابی داود و در مشکاة از احمد و ابی داود و از ابن عمر رضی الله عنهما آورده
که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم قدریه مجوس این امت اند اگر بیمار شوند عیادة

عبادة نکنید ایشانرا و اگر بمیرند حاضر نشوید جنازه ایشانرا و نیز از ابن عمر رضی الله عنهما آورده
اند که مردی نزد وی آمد و گفت که فلانی که یکی از دوستان وی بود از شام سلام میخواند ترا
فرمود مرا چنین رسیده است که وی احداث کرده است تکذیب قدر را اگر چنانچه این
مخوان او را از من سلام زیرا که من شنیده ام رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میگفت
می باشد در امت من خسف و مسخ و آن در تکذیب کنندگان قدر است رواه مسلم و ابو داود
والترمذی و نیز در حدیث ابی داود از عمر رضی الله عنهما آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه
وسلم مجالست نکنید با اهل قدر و مفاتحت نکنید ایشانرا بکلام یعنی ابتدا سخن نکنید با ایشان
یا مجادله مکنید و [illegible] با ایشان و ترمذی از ابن عباس آورده که گفت
رسول الله صلی الله علیه وسلم دو صنف اند از امت من که نیست ایشانرا در اسلام نصیب
مرجیه و قدریه و گفته هذا حدیث غریب و شیخ جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع در ذم این
فرقه احادیث بسیار از ابن عساکر از حدیث معاذ بن جبل رضی الله عنه آورده که گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بعثت کرده نشده هیچ پیغمبری مگر آنکه در امت وی مرجیه و قدریه
بود که مشوش میساختند بروی امر امت وی بعد از وی حق تعالی لعنت کرده مرجیه و قدریه
را بر زبان هفتاد پیغمبر و این امت من امت مرحومه است که عذاب نیست بروی در آخرت و عذاب
وی نیست مگر در دنیا دو صنف از امت من که در نمی آیند بهشت و آن دو صنف مرجیه و قدریه
اند و طرق [illegible] از معاذ و ابن عدی از ابن مسعود و دیلمی نیز از بعض [illegible] آورده
و در بعضی طرق ابن عدی از انس ذکر جهمیه و نام خوارج است و حاکم در تاریخ خود از
ابی امامه آورده که لعنت کرده مرجیه را صنفی اند از امت من که نیست ایشانرا در اسلام نصیبی
و نه در جنت نصیبی و نمیرسد ایشانرا شفاعت و نظر نمیکند و کلام نمیکند با ایشان در روز
قیامت و مر ایشانراست عذاب الیم مرجیه و قدریه و جهمیه و رافضه و از ابی سعید خدری
نیز مثل این آورده و لیکن این حدیث مطعون است و گفته اند که در اسناد وی اسحق بن نجیح
ملطی است و وی منسوب بکذب و وضع است والله اعلم و در مذمت روافض احادیث
دیگر نیز آمده مخصوص چنانکه ابو نعیم در حلیه از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و طبرانی از
ابن عباس آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود یا علی تو و شیعه تو در بهشت
و نزدیک است که پیدا شود قومی که گفته شود ایشانرا رافضه چون بیابید ایشانرا بکشید که ایشان

نیز آمده است [illegible] بزبان هفتاد و دو پیغمبر [illegible] الحدیث [illegible] فرمود [illegible]

مشرکانند و نیز عبدالله بن احمد در زوائد آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود بیاید قومی
در آخر زمان که نام ایشان نزد ایشان رافضه است رفض کنند یعنی ترک کنند اسلام را و احادیث در ذم
روافض بسیار است و ابن عدی از معاذ آورده که فرمود آنحضرت دو صنف اند از امت من که نصیبی
نیست ایشانرا در اسلام اهل قدر و اهل ارجاء و مثل این از ابن عباس و ابو سعید نیز آمده و در حدیث
ابی سعید آمده که جهاد با ایشان مجوز است بهتر از جهاد با فارس و دیلم و روم و طبرانی
از ابن عباس آورده که گفت آنحضرت [illegible] قومی که
تکذیب می کنند بقضاء و قدر الهی و [illegible] این کلام را از
وجوب در بیان ایشان نیز ارشاد از ایشان [illegible] و غیر این احادیث و طرق بسیار است و [illegible]
احادیث درین باب بسیار است بطرق متعدده اگر آنها ضعیف و بعضی قوی و در باب قدریه
خود حدیث مسلم و ترمذی و ابی داود نیز آمده [illegible] و اگر تعدد طرق جبر نقصان آن کرده صحت
بغیره رسانیده و ضعف میکوید هیچ حدیثی صحیح نشده والله اعلم و در باب کلام الله
قدیم غیر مخلوق و در بعضی احادیث بالفاظ مختلف وارد شده اما از حضرت صلی الله علیه وسلم
چیزی صحیح نشده و هر چه ثابت شده از مقالات صحابه و تابعین است چنانچه در مقاصد حسنه
آورده میگفته القرآن کلام الله غیر مخلوق فمن قال غیره فقد کفر و گفته که روایت کرد این حدیث
دیلمی مرفوعا از رافع بن خدیج و حذیفة بن الیمان و عمران بن الحصین و از انس بن مالک [illegible]
و گفته که در این باب احادیث دیگر نیز آمده و در تقریب الذریعه از خطیب از حدیث جابر آورده
من قال القرآن مخلوق فقد کفر و از ابن عدی آورده القرآن کلام الله لا خالق ولا مخلوق فمن
قال غیر ذلک فهو کافر و در لفظ القرآن کلام الله عز وجل لیس بخالق و لا مخلوق فمن زعم غیر ذلک
فقد کفر بما انزل علی محمد صلی الله علیه وسلم و نیز آمده من مات و هو یقول القرآن مخلوق لقی الله
یوم القیمة و وجهه الی قفاه و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده اند که گفت پرسیدم رسول
خدا را صلی الله علیه وسلم از قرآن فرمود یا علی القرآن کلام الله غیر مخلوق و گفته این احادیث مانند
آن در کتب احادیث مرفوع آمده و محققین ایشان حکم بضعف و وضع اکثر کرده که از آنحضرت صحیح
نرسیده و از آثار صحابه و تابعین نیز آمده از عمرو بن دینار آورده اند که گفت نه نفر از صحابه را دیدم
که می گفتند هر که بگوید قرآن مخلوق است کافر است و عثمان دارمی از عمرو بن دینار روایت کرده
که گفت دیدم صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم و غیر ایشانرا از ایشان تا مدت هفتاد سال می گفتند

الله الخالق وما سواه مخلوق والقرآن كلام الله منه خرج واليه يعود واين روايت صحيح است
انتهى ودر باب آفرينش ملائكه وحديث ابى هريره رضى الله عنه ذكر روايت ميكند از پيغمبر صلى الله
عليه وسلم كه فرمود ان لله عز وجل جبرئيل كل غداة ان يدخل بحر النور فينغمس فيه انغماسة ثم يخرج
فينتفض انتفاضة يخرج منه سبعون الف قطرة يخلق الله عز وجل من كل قطرة ملكا اين حديث
را طرق بسيار است وهيچ يك صحيح نشده ونزديك بمعنى حديثى تا ترجمه ميكند بر وجه كه [illegible] تعالى
جبرئيل را هر بامداد بايد در آمدن در درياى نور پس غوطه ميخورد پس بيرون [illegible] در وى وبيرون
مى آيد ومى افشاند خود را وبيرون مى آيد از وى هفتاد هزار قطره وميآفريند الله تعالى از
هر قطره فرشته را وقد ذكر فى كتاب العظمة لابى الشيخ مضمون اين حديث را باين لفظ آورده كه در بهشت
نهرى است كه در مى آيد او را جبرئيل وبيرون مى آيد ومى افشاند خود را وبيرون مى آيد از وى
هفتاد هزار قطره وميآفريند الله تعالى از هر قطره فرشته را ودر كتاب العظمة لابى الشيخ مضمون
اين حديث را باين لفظ آورده كه در بهشت نهرى است كه در مى آيد او را جبرئيل وبيرون مى
آيد ومى افشاند [illegible] ميكند حق عز وجل از هر قطره فرشته بود در روايتى ديگر آورده كه خداى
تبارك وتعالى را نهرى است در هوا مقدار زمين [illegible] ميكند از آسمان [illegible] در آن هر
وضو ميكند وبيرون مى آيد [illegible] ميكند حق تعالى از هر قطره فرشته كه تسبيح ميكند خداى
عز وجل را تا [illegible] تسبيح خلائق وامثال اين احاديث در بيان عظمت وقدرت وكثرت ملائكه الهى
بسيار آمده وصحت آنها از محدثين محقق نيست والله اعلم ودر باب فضيلت تسميه بمحمد واحمد
ومنع از آن چيزى صحيح نشده كه تحقيق اين بحث در آخر كتاب سيجى در باب [illegible] ان شاء الله تعالى
واز اينجا معلوم شد كه تسميه باسم آنحضرت [illegible] ظاهر حديث تسموا باسمى اصح است ومستحب
يا مباح وجمع بين التسمية والكنية ممنوع [illegible] احاديث ديگر در فضيلت تسميه بمحمد واحمد
آمده كه موسوم بوضع اند چنانچه آمده كه [illegible] كس را بايد كه [illegible] شود كه انا
به بهشت [illegible] بگويند [illegible] خداوند [illegible] شود كه جزاى آن بهشت بود [illegible]
آن شد [illegible] فرمايد اى بنده [illegible] خورده ام [illegible] دنيا [illegible] كه نام وى
احمد يا محمد است ونيز آمده كه لا يدخل الفقر بيتا فيه اسمى ونيز آمده كه هر قومى كه مجتمع شوند براى
مشورت ودر ايشان كسى بود كه نام وى محمد است البته بركت شود در آن مشورت ودر لفظ
آمده كه نام وى احمد است يا محمد نيز آمده هر مسلمان [illegible] كند [illegible] خوب نيست كه

اگر حامله شود نام وى محمد كنم الله حق تعالى پسر روزى كند [illegible] پسر بود كردند وى نام محمد
مگر آنكه بركت دهد حق تعالى در آن وآمده كه چون حامله بود زنى يكى از شما دست خود را بر
زن نهد ومحمد نام كند پسر [illegible] وآمده كه اگر دختر [illegible] كرد اند او را [illegible] تعالى
پسر وآمده كه هر كرا سه پسر بود وهيچ يكى را محمد نام نكند پس تحقيق جفا كرده بر خود وچون نام
محمد كند بايد كه او را دشنام نكند [illegible] بلكه تعظيم كند واكرام وتشريف مخصوص دارد
وميگويند كه اين همه موضوعات اند والله اعلم واز [illegible] ظاهر ميشود كه اسم آنحضرت
در [illegible] مخصوص [illegible] والله اعلم ودر باب عقل وفضل آن حديث
نبوى صحيح نشده ودر مجمع البحار از كتاب [illegible] آورده كه حارث بن اسامه در مسند خود از داود
بن محبر [illegible] حديث در باب عقل آورده است وابن حجر گفته كه همه آن احاديث موضوعند وهم
در مجمع البحار نقل ميكند كه گفته اند كه هر حديثى كه وارد شده ودر وى ذكر عقل است غير ثابت
انتهى ودر تنزيه الشريعة [illegible] داود بن محبر [illegible] كه يكى از وضاعان حديث است [illegible] وچند
حديث در فضيلت عقل آورده [illegible] ابن حجر [illegible] موضوع [illegible]
[illegible] احاديث عقل يعنى معرفت [illegible] صلاح [illegible] ومعاد [illegible]
خير وشر واحتراز [illegible] آفات نفس [illegible] معرفت حق است چنانكه از
حديث انس آورده اند كه قومى در حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم ثنا كردند بر مردى ومبالغه
نمودند در آن آنحضرت [illegible] فرمود كه [illegible] عقل [illegible] چگونه است گفتند كه يا رسول الله از اجتهاد وى
در عبادت وانواع خيرات [illegible] عقل [illegible] خود [illegible]
عظيم [illegible] درجات [illegible] حاصل ميكند بر قدر عقل
خود ميكند ودر حديث ديگر از ابن عمر آورده كه [illegible] خود [illegible] صالح [illegible]
داد تمام نشود [illegible] تمام نشود عقل او [illegible] تمام شود ايمان وى [illegible]
[illegible] وعصيان [illegible] ابليس [illegible] عمر رضى الله عنه آورده اند [illegible]
[illegible] بعبادة الليل [illegible] وامثال آن از احاديث
واما عقل يعنى مخلوق اول ما خلق الله العقل [illegible] احاديث بود
[illegible] مجمع البحار [illegible] نقل كرده [illegible] كه هر حديثى [illegible] وارد شده
در وى ذكر عقل [illegible] والله اعلم [illegible] است كه حديث ان الله

لما خلق العقل قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر فقال له وعزتی وجلالی ما خلقت خلقا اکرم علی منک
فبک آخذ و بک اعطی ابن تیمیه گفته و غیر وی تبعیت او کرده که این حدیث کذب است موضوع باتفاق
و در روایت عبد الله بن امام احمد آن را تضعیف کرده و مالک بن دینار از حسن بصری آن را
بطریق ارسال روایت نموده و داود بن المحبر آورده و گفته اند که ابن محبر کذاب است و ابن حجر گفته
که حدیث که اول ما خلق الله القلم ثابت تر از حدیث عقل است انتهی و سیوطی در درر منتثره
در احادیث مشتهره گفته که هر حدیث عقل را اصلا اصلی نیست که عبد الله بن امام احمد در زوائد
زهد از حسن بطریق ارسال آورده و اسناد وی جید است و طبرانی در معجم اوسط بطریق موصول
نیز آورده از حدیث ابی امامه و حدیث ابی هریره باسناد ضعیف و در تمییز الطیب من الخبیث آورده
که عراقی از تخریج احادیث احیا گفته که طبرانی در معجم کبیر و اوسط و ابو نعیم در حلیة الاولیاء باسناد
ضعیف آورده والله اعلم و در باب عمر خضر و الیاس و در ازلی بقای ایشان حدیثی صحیح نیست
شک نیست که وجود خضر در زمان موسی علیه السلام و صحبت وی با وی بحدیث بخاری و مسلم
و ترمذی و نص قرآن مجید فوجدا عبدا من عبادنا واقع شده ثابت گشته و در بعض تواریخ آمده که
بعثت و بر اصل السلام در زمان ابراهیم خلیل علیه السلام و الصلوة بوده از نبوت وی ذکر کرده
و در وجود وی در زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم و بعد از آن در زمان صحابه
و تابعین و مشایخ طریقت نیز اخبار و آثار روایت افتاده اکثر صحت آنها بر اصطلاح محدثین
محقق نشده و دوست اگر چه کثرت آن بجای رسیده است که [illegible] ذکر
خضر در کتب مناقب حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه بسیار آمده
و مقصود شیخ مصنف عدم ورود حدیث صحیح است از قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم و در بیان صحابه
منافقه [illegible] والله اعلم و آنچه مشهور است از احادیث در نفی حیات خضر در زمان
آنحضرت نبوی صلی الله علیه و سلم این قول است که لو کان الخضر حیا لزارنی در مجمع البحار از مغانی
نقل میکند که گفته این قول مرفوعا ثابت نشده بلکه از کلام کسی است که منکر است حیات او را
از سلف انتهی و بعضی گویند که صدور این کلام از آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش از وقوع ملاقات
بوده و این توجیه نیست چه این ترکیب بقضیه لو نفی حیات کند بر وقوع ملاقات بعد از آن
صورت نه بندد مگر آنکه گویند که بنای ملاقات بر عرف و عادت و ظن غالب است چه قبل از آنکه
آنحضرت در آخر عمر شریف فرموده که هیچ جاندار که بر روی زمین است بعد از صد سال [illegible]

و باین حدیث جماعه که انکار بقای وی کنند تمسک نمایند [illegible] اکثر اهل طریقت [illegible]
بوجود وی که خضر از آن بیرون آید والله اعلم و در بعض کتب بوجود خضر و الیاس علیهما السلام از
حضرت نبوی صلی الله علیه و سلم احادیث ذکر یافته چنانکه در کتابی که شیخ احمد بن ابی بکر بن محمد
الرداد الصوفی المحدث از شیخ مصنف باسنادی که دارد جمع کرده و جمله از آن آورده است و [illegible]
در خضر [illegible] حدیث [illegible] تعزیت کرده و برگشته پس ابو بکر
و علی رضی الله عنهما فرمودند که این خضر بود علیه السلام و سیوطی در جمع الجوامع از ابن عساکر
آورده که محمد بن المنکدر گفت نماز میکرد عمر بن الخطاب رضی الله عنه بر جنازه روزی ناگاه [illegible] مردی
[illegible] رحمت کند شما را خدای تعالی پس انتظار کرد عمر رضی الله عنه تا آنکه
حاضر شد بصفت مردی پس تکبیر آورد و تکبیر گفت با وی مردم پس گفت آنمرد خداوندا اگر عذاب
کنی معصیت کرده است ترا و اگر بیامرزی محتاج است وی برحمت تو [illegible]
و چون آن مرد [illegible] دفن کرده شد میت [illegible] گفت [illegible]
ترا ای صاحب قبر [illegible] پس گفت عمر بگیرید این مرد را تا بپرسیم
ازو [illegible] کلام وی [illegible]
وی [illegible] عمر رضی الله عنه والله این خضر است که حدیث کرده ما را
از وی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم انتهی و در [illegible] آورده که گفت
دیدم مردی با عمر بن عبد العزیز که تکیه [illegible] گفتم یا رجاء این کیست
[illegible]
بود گفت [illegible]
[illegible] ابن حجر گفته که احادیث
صحیح [illegible] مردم [illegible]
[illegible] رسول الله
صلی الله علیه و سلم [illegible] اللهم
اعنی علی ما ینجینی مما خوفتنی [illegible] صحابه [illegible] که خضر است و از
انس [illegible] آورده و در حدیث وی در آخر دعا آورده اللهم اجعلنی من هذه الامة المرشدة
المرحومة [illegible] امیر المؤمنین [illegible] رضی الله عنه آورده [illegible]

بکلام وی رسیدم دیدم متعلق است باستار کعبه و میگوید یا من لا یشغله سمع عن سمع یا من لا تغلطه
المسائل و یا من لا یبرمه الحاح الملحین اذقنی برد عفوک و حلاوة رحمتک پس گفتم باز بخوان
یا عبد الله این کلام را پس بر خواند و گفت سوگند بخدایی که ذات خضر در دست قدرت
اوست و او خود خضر بود هر که این کلمات را بعد از هر نماز فریضه بگوید آمرزیده شود گناهان
وی اگرچه مثل ریگ عالج و عدد قطرات مطر و عدد برگ اشجار باشد و سیئات عمر را که در وی شده باشد
بیرون آید خضر میگوید و لیکن محدثین را در صحت تمامه این روایات سخن است والله اعلم
و اما الیاس وی نیز بحکم کلام مجید از انبیا و مرسل است و نام وی در تورات بقول بعضی الیس است
و بقول بعضی از اولاد هارون و بعضی اورا از اولاد سام بن نوح داشته اند و بعضی همچو خضر
گفته اند و گفته اند که خضر و الیاس هر سال در مدینه رسول الله صلی الله علیه وسلم در موسم حج
جمع شوند پس از آن متفرق گردند و در اطراف عالم سیاحت کنند و امداد و اعانت خلق
خدا نمایند و سیوطی از ابن عساکر این حدیث از واثله بن الاسقع آورده که در غزوه تبوک
آنحضرت صلی الله علیه وسلم سیر فرمود در بلاد جذام بزمینی رسیدیم که آب نداشت تا که
بیش خود آنجا بماند یعنی آنحضرت بر فتیم و ضعیف دیدیم و از آب وی خورده بر رفتیم دو ثلث
از شب گذشته بود کر با کی خیمه هر که کسی با و آمد میگوید اللهم اجعلنی من امة محمد المرحومة
المغفور لها المتاب علیها پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم حذیفه و انس فرمود
در آنجا بدین شعب در آیید که این آواز چیست و آواز کننده کیست حذیفه و انس
گفته در آمدیم مردی را دیدیم جامه سفید تر از برف پوشیده بود و روی و موی وی
سفید بود در آن حال و قامت او بلند تر از قامت ما بود و صنعت کرد پس سلام کرد بر وی ورد او ردی
جواب سلام ما داد و گفت مرحبا شما دو تن رسول خدا اید صلی الله علیه وسلم گفتیم بلی گفت بگو
تو رحمت کند خدا تعالی الیاس است بعزم تقصد مکه بر آمده و چون شما دید
لشکر را نمای که بمقدمه ایشان جبرئیل اند و میکائیل است پس گفت که این برادر تو محمد
رسول الله است صلی الله علیه وسلم او را بر من سلام برسان و بگو که برادر تو الیاس هم میفرماید
و بگو که مانع نشد مرا از آمدن در لشکر تو مگر این که ترسیدم که لشکر تو از طول قامت من
بترسند و مسلمانان هیبت بگیرند بگوید تا خود اینجا آید پس بیا در انس و حذیفه گویند
که مصافحه کردیم او را و با انس گفت که ای حذیفه این است صاحب رسول الله صلی الله علیه

۳۷۰ وسلم و گفته که وی ... در مشهور تر است از بین ایشان با او صاحب رسول الله خوانند
پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیامد و با وی مصافحه کرد و معانقه نمود و با یکدیگر نشسته
و سخنان کردند الحدیث و در تنزیه الشریعه این حدیث را مختصر تر از این آورده و گفته که طول
قامت وی زیاده بر سیصد ذراع بود و گفته که در اسناد این مجاهیل اند که شناخته نشوند
و لیکن گفته که حاکم این حدیث را در مستدرک ایراد کرده و کما التزام صحت احادیث اذکرده است
و ذهبی حاکم را در تصحیح این حدیث تجهیل نموده و بیهقی نیز در دلائل النبوة این حدیث را آورده
و گفته که اسناد وی ضعیف است و قطب خیضری گفته که دلائل بر آن میدهد که موضوع است این حدیث
انتهی والله اعلم و حکایات ملاقات خضر علیه السلام با مشایخ طریقت بیشتر از حد
احصا است و در حکایات قطب الوقت شیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه آمده که خضر
در اکثر اوقات بملازمت وی می آمد و سالکان را ترغیب مخصوص بحضور مجلس شیخ میفرمود و گفته
آورده اند که روزی حضرت شیخ در وعظ و تکلم بود که خضر در هوا می گذشت پس فرمود قف یا
اسرائیلی و اسمع کلام المحمدی و قدوه اهل کشف شیخ علاء الدوله سمنانی فرموده که هر که انکار
وجود خضر میکند پس از آن از حال او پرسیدند بتفصیل هر چه تمامتر بیان
نموده چنانچه در کتاب مستطاب فصل الخطاب نقل کرده والله اعلم **و در باب علم** حدیث طلب
العلم فریضة و آنچه در بعضی است صحیح نیست که این حدیث از انس است اما ابو حنیفه استاذ انس بن
مالک بلفظ طلب العلم فریضة علی کل مسلم سخاوی در مقاصد حسنه میگوید که روایت کرده است
او را ابن ماجه در سنن خود و ابو عبد البر در کتاب العلم از حفص بن سلیمان از کثیر بن شنظیر از محمد
بن سیرین از انس مرفوعا بزیادت این عبارت که و واضع العلم عند غیر اهله کمقلد الخنازیر الجوهر
و اللؤلؤ و الذهب و حفص که یکی از رواة این حدیث است ضعیف است جدا بلکه متهم کرده اند
او را بعضی بکذب و وضع و منقول است از مسلم احمد آنکه گفته وی صالح الحدیث است و اگرچه
این حدیث باین اسناد ضعیف است و لیکن از آن شواهد است از بعض این شواهد از حماد بن سلمه از
قتاده از انس و گفته که وی غریب است و گفته از الذکر رجال الثقات اند و روایت کرده اند
از مثل این بیت تابعی از انس مثل ابراهیم نخعی و اسحق بن عبد الله بن ابی طلحه و ثابت بنانی
طرق متعدده است و جید و لفظ وی این است طلب الفقه حتم واجب علی کل مسلم و ابو یعلی از وی
روایت کرده این است که اطلبوا العلم و لو بالصین و غیر این مذکور دیگر و لیکن در هر طرق وی سخن است

وطهذا ابن عبد البر گفته که این حدیث روایت کرده میشود از انس بوجوه کثیره همه آن وجوه معلول اند
نزد اهل حدیث از جهت اسناد و نیز گفته که احسن اسانید وی آنست که روایت ابراهیم بن سلام از حماد
بن ابی سلیمان از ابراهیم نخعی از انس است مرفوعا و گفته که نمیدانم رسیدن نخعی را از انس و گفته
که یزید بن هارون گفته است که نیست در این حدیث اسنادی صحیح تر ازین و همچنین روایت کرده است ابن
عبد البر از جهت جعفر و درین باب از جماعه صحابه حدیث آمده مثل ابی و جابر و حذیفه و امام
حسن بن علی رضی الله عنهم و سلمان و انس و ابن عباس و ابن عمر و ابن مسعود و علی و از ابو
و ابی سعید و ابی هریره و عایشه و ام هانی و غیر ایشان و بسط کرده است در تخریج آن عراقی
در تخریج کبیر خود مر احیاء العلوم را و با وجود این بیهقی گفته است مثل این حدیث مشهور است
و اسناد وی ضعیف و روایت کرده شده است از وجوه متعدده که هر یکی از آن ضعیف است
و بیشتر ازین بیهقی امام احمد بن حنبل گفته است چنانچه نقل کرده اند از وی که ثابت نیست نزد ما
درین باب چیزی و اسحق بن راهویه گفته است که لفظ وی صحیح نیست اما معنی وی صحیح است
همچنین گفته است ابن عبد البر باید در ایضاح و بیان وی تمسک کرده است با بنحوی که ابن
صلاح هر حدیث مشهور را که صحیح نیست و حاکم بن حنبل گفته و لیکن عراقی گفته است که
بعضی ائمه بعضی طرق آنرا تصحیح نموده اند و بعضی گفته اند که تعدد طرق وی او را به رتبه حسن رسانیده
و اجود طرق وی طریق قتاده و ثابت است از انس و طریق مجاهد از ابن عمر انتهی کلام السخاوی
و ازینجا معلوم شد که بعضی طرق این حدیث صحیح است و بعضی حسن و اگر ثابت نگردد کثرت طرق
جبر نقصان کرده است والله اعلم باب قسمت که اهم در آنکه مراد از علم که طلب وی فریضه است
چیست هر طایفه آنرا بجانب خود برده اند بعضی گویند مراد بدان علم فقه است و بعضی علم کلام
بعضی علم تصوف که علم تهذیب اخلاق و تصفیه باطن است و بعضی گویند علم خواطر و آفات نفس
و ما نرسانت و رفعا خاص بحث ازین بیهقی نقل کرده است که بعد ازین گفته است که مراد والله اعلم
علمی است که جاهل نبود ... آنرا علم است ... که عارض شود مرا او را حاضر
یا تمام علم ... اگر قائم شود دروی کفایه زود و دیگری بجای وی باید و محقق آنست که مراد ابد
علمیست که تحصیل آن فرض و ... مثلا اول واجبات ... ایمان علم بهادت ...
ازان علم فرایض و واجبات باین ترتیب که یکی ایمان آورد و بعد ازان وقت نماز رسید علم نماز
باید طلب کند بیان ... که وقتش در رسید مثلا ... ماه رمضان ...

بایں صورت

تصفیه

رسید طلب علم آن واجب گردید و هنوز اگر فقیر است طلب علم زکوة واجب نبود و چون غنی شد
و شرایط وجوب زکوة به رسید علم زکوة واجب شد و چون استطاعت حج یافت علم حج واجب
گشت و اگر مجرد است و زن نخواسته طلب علم حیض و نفاس واجب نبود و چون زن خواست
واجب گشت بترتیب و اگر تاجر است علم بیع و شرا واجب بود و گر نه واجب نبود مگر آنچه
ضروریست از آن و علی هذا القیاس و تعلم علم فقه پیش از ابتلاء هم واجب نبود و اگر بکند اولی
و انسب باشد و بالله التوفیق و در باب من سئل عن علم فکتمه حدیثی صحیح شده در جامع الاصول
این حدیث را از ابی داود و ترمذی و در مشکوة از ایشان از احمد از ابی هریره و از ابن ماجه
از انس آورده باین لفظ من سئل عن علم علمه ثم کتمه الجم یوم القیمة بلجام من نار و در مقاصد
حسنه از ابن ماجه و ابو یعلی و حاکم نیز آورده و گفته که تصحیح کرده وی آنرا و از بیهقی از حدیث
ابی هریره مرفوعا و گفته که آن نزد حاکم و نزد غیر وی از ابن عمر و نزد ابن ماجه از انس و ابی
سعید و نزد طبرانی از حدیث ابن عباس و ابن عمر و ابن مسعود نیز آمده و هم در مقاصد بلفظ
من کتم علما یعلمه الجم الحدیث از ابی داود و ترمذی و از ابن ماجه و ابن حبان و حاکم آورده و گفته
که تصحیح کرده ابن حبان و حاکم آنرا از حدیث ابی هریره و گفته است ترمذی حسن صحیح انتهی و در باب فضائل
قرآن که من قرأ سورة کذا فله کذا از اول قرآن تا آخر سوره سوره را ذکر کرده و فضیلت قراءة هر
سوره روایت کرده و اسناد با بی بن کعب نموده مجموع آن احادیث مفتری و موضوع است باجماع
اهل حدیث و اما در فضایل قرآن آنچه صحیح شده حدیث ابی است که او را و موده الا اعلمک سورة
هی اعظم سورة فی القرآن الحمد لله رب العلمین و حدیث البقرة و آل عمران انهما ... و حدیث آیة الکرسی
که ابی بن کعب را گفت اتدری ای آیة فی کتاب الله تعالی معک اعظم و حدیث یؤتی یوم القیمة بالقرآن
و اهله الذین کانوا یعملون به فی الدنیا تقدمهم البقرة و آل عمران و حدیث من قرأ الآیتین من آخر سورة
البقرة فی لیلة کفتاه و حدیث لقد صدقک و انه لکذوب در فضل آیة الکرسی و حدیث قل
هو الله احد یعدل ثلث القرآن و حدیث در فضل معوذتین الم تر الی آیات انزلت لم یر مثلهن قط
المعوذتین و حدیث الکهف من قرأ منها عشر آیات عصم من الدجال و حاکم برجمع احادیث که در
فضل سوره قرآن از اول تا آخر سوره سوره بعنوان من قرأ سورة کذا ذکر کرده مجهول است
محدثین بحکم صحت هیچ حدیثی از آن حکم نکرده و واضع آن که ابو عصمه نوح بن ابی مریم است اقرار
بوضع آن کرده و ما ناکرامیه مذهب وی جواز وضع حدیث بود در ترغیب و ترهیب چنانکه مذهب

کرامیه و بعضی مبتدعه است و گفته که چون مردم را دیدم که همه رغبت به ابی حنیفه و مغازی محمد
اسحق مشغول شدند و تلاوت قرآن را ترک دادند حسبة لله پیدا و این احادیث را وضع کردم
تا مردم را باعث بر تلاوت و رغبت در آن پیدا آید و بسیاری از مفسران در ایراد آن احادیث
در تفاسیر خود خطا کرده مثل ثعلبی و واحدی و گفته اند که از اینها عجب نیست زیرا که ایشان
محدث نبوده اند عجب از صاحب کشاف است که نسبتی با این علم شریف داشته و مثل فائق
کتابی در غریب حدیث تصنیف کرده و از قاضی بیضاوی عجب تر است که در ایراد آنها در تفسیر
خود تبعیت صاحب کشاف نموده باشد با مخالفت و مغایرتی که وی با وی داده و وی نیز نسبتی تمام
بدین علم داده چنانکه مصابیح را شرح کرده و گفته اند که ابو السعد عالیست از آبای خود و منتهای اسناد
آن احادیث ابی بن کعب است رضی الله عنه و میان وی کذا قالوا و لیکن در مختصر طیبی
انها انسب با ابن عباس داده و گفته که گفته شده که ابو عصمه نوح بن ابی مریم را که آنجا اسند تو
این احادیث در فضایل قرآن سوره سوره و گفت از عکرمه از ابن عباس میگوید و عکرمه مذکور را
یاد کرده و شرح آن از خلاصه نقل کرده و گفته که صحیح آن است که حال حدیث طویل که روایت
کرده میشود از ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در فضایل قرآن سوره سوره تحقیق کرده
شد و تفتیش نموده تا مخرج آن منتهی شد بکسی که اعتراف کرد که وی با جماعه دیگر وضع کرده
آن را و اثر وضع بر وی بیّن است فقد بر وضع این احادیث در فضایل و بعضی سور آمده در کتب ائمه
مذکور است و بعضی رسیده و مصنف میگوید که از باب فضایل قرآن آنچه صحیح شده این چند حدیث است (قرآن)
حدیث ابی بن کعب است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم او را فرمود آیا بیاموزم ترا سوره که اعظم سورتی
در قرآن است و سوره فاتحه است الحمد لله رب العالمین و این حدیث را در جامع الاصول از موطا آورده
که ابو سعید بن المعلی گفت که رسول خدا صلی الله علیه و سلم ندا کرد ابی بن کعب را و وی نماز میگذارد
و چون فارغ شد بخدمت آمد و بنهاد آنحضرت دست مبارک خود را بر دست وی و فرمود امید
میدارم که بیرون نیایی تو از مسجد تا بدانی سوره را که فرستاده نشده است نه در توریت و نه در انجیل
و نه در زبور و نه در فرقان مثل وی میگوید ابی که درنگ کردم من در رفتن بامید آنکه آن سوره را
بدانم و چون نزدیک رسیدم گفتم یا رسول الله سوره که وعده کرده بودی فرمود چگونه قرائت
میکنی وقتی که افتتاح میکنی نماز را پس برخواندم الحمد لله رب العالمین تا آخر فرمود این سوره است
آن سوره موعوده و این است سبع مثانی و قرآن عظیم که داده شده ام اسم او از حدیث ترمذی

برحکم بعض و صحیح آن که دارمی از ابی هریره آورده که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر ابی
بن کعب و وی نماز میگذارد پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه و سلم یا ابی پس ابی التفات
بجانب آنحضرت کرد اما جواب نداد نماز را تخفیف کرد و برگشت و بحضرت آمد و گفت السلام علیک
یا رسول الله و فرمود و علیک السلام چه منع کرد ترا ای ابی از جواب دادن وقتی که ندا کردم
ترا گفت در نماز بودم یا رسول الله فرمود و علیک آیا نیافته بودی در آنچه وحی کرده شده است
این را که استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم اجابت کنید جواب گوئید وقتی که بخواند
خدا و رسول خدا شما را بچیزی که زنده میگرداند شما را ابی گفت بلی باز نکنم یاد دیگر انشاء
الله تعالی فرمود دوست میداری که بیاموزم ترا سوره که فرستاده نشده است نه در توریت
و نه در انجیل و نه در زبور مانند او و نه در فرقان الی آخر الحدیث و از ترمذی و نسائی از ابی بن کعب
آورده همین مقدار که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرستاده نشده است در توریت و انجیل
مثل ام القرآن و اوست سبع مثانی و وی مقسوم است میان من و بنده من و مر بنده راست آنچه
سوال کرده و در این احادیث این لفظ که وی اعظم سورت است بتصریح مذکور نیست مگر معنی او شاید
که در بعضی طرق که در نظر شیخ مصنف در آمده مذکور باشد و لیکن در حدیث ابی سعید بن المعلی
که از رجال خود بجز یاد و این حدیث در صحیح بخاری آمده مذکور است که گفت نماز میکردم از آن
جواب ندادم فرمود آیا نگفته است خدای تعالی استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم و فرمود آیا بیاموزم
ترا اعظم سوره در قرآن پیش از آنکه بیرون آیی تو از مسجد پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم دست مرا
خواستم که بیرون آید از مسجد گفتم یا رسول الله فرموده بودی که بیاموزم ترا اعظم سوره از قرآن
فرمود الحمد لله رب العالمین هی است سبع مثانی و قرآن عظیم که داده شده ام اسم او از صحیح مسلم
سنن و نسائی از ابن عباس آمده که نشسته بود جبرئیل علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم ناگاه
شنید جبرئیل آوازی بالای سر آواز کشاده شدن در پس برداشت جبرئیل سر خود را و گفت این در روز
از آسمان کشاده شد که هرگز کشاده نشده بود فرود آمد از وی فرشته پس گفت این فرشته که هرگز فرود نیامده
بود پیش سلام داد آن فرشته بر حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و گفت بشارت باد ترا بدو نوری
که داده شدی تو آنرا و داده نشده آنرا هیچ پیغمبری پیش از تو فاتحة الکتاب و خواتیم سوره بقره
الحدیث دیگر از آن احادیث که مصنف میگوید که در باب فضایل قرآن صحیح شده است احادیثی است
که در باب سوره بقره و سوره آل عمران و رسیده است که این دو سوره غمامه اند یعنی دو ابر اند

در صحیح بخاری آمده ابو سعید علیه
و سلم جواب ندادم آنحضرت را
عبارت آن بخت آمده و گفتم یا
رسول الله من نماز میکردم

و این حدیث مسلم است از ابی امامه باهلی که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میگفت
بخوانید قرآن را که وی می‌آید روز قیامت شفیع مر اصحاب خود را و بخوانید زهراوین را که
بقره و آل عمران است زیرا که این دو سوره می آیند روز قیامت گویا که غمامتان اند
دو ابر اند یا غیایتان یعنی دو سایبان و عبارت از هر سایه کننده بالای سر از ابر و غیر آن یا دو گروه اند
از طیور صف زده و حجت میکنند از اصحاب خود بخوانید سوره بقره را که اخذ وی برکت است
و ترک وی حسرت و نتوانند خواند او را بطله یعنی جادوان یا بکسل کذا قال الطیبی و فیه
در حدیث مسلم است که معاویه بن سلام که یکی از رواة این حدیث است گفت که بمن
چنین رسیده است که مراد به بطله سحره است و این حدیث ترمذی نیز مانند این آورده و از مسلم
و ترمذی از ابی هریره آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم میگریزد شیطان
از خانه که خوانده شود در وی سوره بقره و بکرار از احادیث حدیث آیة الکرسی است
در صحیح مسلم و سنن ابی داود از ابی بن کعب آمده که گفت گفت او را رسول خدا صلی الله علیه
وسلم یا ابا المنذر آیا میدانی که کدام آیه از کتاب خدا که با تست اعظم است گفتم الله لا اله الا
هو الحی القیوم پس زد دو دست مبارک بر سینه من و فرمود که گوارا باد ترا علم یا ابا المنذر این
روایت مسلم است و در روایت ابی داود آمده که چون دانسته بود پرسید آنحضرت صلی الله علیه
وسلم از وی گفت خدا و رسول خدا داناتر است باز پرسید آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت
الله لا اله الا هو الحی القیوم الحدیث و از ابی هریره آمده که سید آیتهای قرآن آیة الکرسی است
رواه الترمذی و صححه دیگر حدیثی که هم در فضل سوره بقره و آل عمران واقع شده و مسلم و
ترمذی از نواس بن سمعان آورده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم آورده شود روز
قیامت قرآن و اهل قرآن که عمل میکردند بآن در دنیا و پیش پیش ایشان سوره بقره و آل عمران
و این حدیث جزو حدیثیست که مصنف آورده آنرا حدیث جدا ساخته غرض [illegible]
در جامع الاصول و مشکاة در آخر این حدیث نیز آورده کانهما غمامتان او ظلتان سوداوان بینهما
شرق او کانهما فرقان من طیر الحدیث گویا که این دو سوره دو ابر اند یا دو سایبان که میان ایشان
شرق است یا دو گروه از طیور [illegible] شین معجمه و راء مفتوحه در آخر [illegible] اشراق
داشتن و بعض فضل [illegible] ترجمه نیز گفته اند و گفته اند که این نور و ترجمه بسم الله الرحمن الرحیم
که در میان این دو سوره است دیگر حدیثی که در فضل دو آیه آخر سوره بقره که آمن الرسول است

تا آخر

٣٧٦

تا آخر سوره واقع شده روایت کرد آنرا بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی از ابی مسعود انصاری
که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر که بخواند دو آیه را که در آخر سوره بقره واقع اند در شبی کفایت میکند
ایندو آیت او را یعنی دفع میکند آفتها از وی خود شر جن و انس کذا قال الطیبی و بعضی گفته اند یعنی کفایت میکند از دعای
دیگر که در شب بخواند و حدیث مسلم و نسائی از ابن عباس که در باب فضل فاتحه گذشت نیز متضمن
فضل این دو آیه است دیگر حدیثی که در فضل آیة الکرسی واقع شده و شیطان آنرا بابوهریره آموخته
بود پس ابوهریره بحضرت آمد عرض کرد حضرت فرمود لقد صدقک و هو کذوب شیطان نزد تو
گفته راست این اول حال آنکه وی دروغگو است و قصه وی آنست که بخاری از ابوهریره آورده که
موکل کرد این مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمحافظت زکاة رمضان یعنی صدقه فطر ناگاه
آمد و بهر دو دست خود در کرد از آن طعام و بر داشت آنرا پس بگرفتم او را و گفتم مرافعه میکنم
قضیه ترا و میبرم ترا بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت من محتاجم و عیالمندم و حاجت
سخت دارم ابوهریره میگوید پس گذاشتم او را چون صبح شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود
یا اباهریره آن اسیر دی شب تو چه شد گفتم یا رسول الله شکایت کرد حاجت شدید با و عیال
را پس رحم کردم بروی و رها کردم او را فرمود که دروغ گفته است با تو وی باز می آید پس بتحقیق
حضرت یقین دانستم که باز خواهد آمد پس در کمین انتظار آمدن وی نشستم تا گاه باز آمد
و بهر دو دست خود از طعام پر کرد بگرفتم و گفتم ترا بحضرت رسول میبرم صلی الله علیه وسلم
بگذار مرا که من محتاجم و با عیال گران بار دارم باز نخواهم آمد پس رحم کردم و بگذاشتم و چون صبح
باز آنحضرت فرمود یا اباهریره چه شد آن اسیر دی شب تو گفتم یا رسول الله شکایت کرد حاجت
و عیال را پس رحم کردم بر وی و سر دادم او را فرمود دروغ میگوید باز خواهد آمد این بار سیوم
نیز منتظر او نشستم که آمد و بهر دو دست طعام بر داشت بگرفتم و گفتم ترا بحضرت رسول میبرم
صلی الله علیه وسلم و این سیوم بار است که تو میگوئی باز نخواهم آمد و باز می آئی گفت بگذار مرا
تا کلماتی چند بیاموزم که نفع دهد ترا خدا تعالی بآن کلمات گفتم آن کلمات چیست گفت چون بجامه
خواب خود در روی بخوان آیة الکرسی را الله لا اله الا هو الحی القیوم تا آخر پس بتحقیق همیشه از خدا تعالی
بر تو می فرستد نگاهبانی و نزدیک نمیگردد ترا شیطان تا وقت صباح پس رها کردم او را
و وقت صبح بحضرت آمدم فرمود چه شد اسیر دی شب تو گفتم چنین و چنین حال عرض داشتم فرمود دانسته باش
گفته است و وی دروغگو است میدانی یا اباهریره که در این سه شب که خطاب میکردی گفتم نه

یا رسول الله فرمود وی شیطانی است که می آمد تا او و ترمذی نیز همانند این از ابو ایوب انصاری آورده که
وی تیری در خانه داشت غولان می آمدند و از آن می بردند الی آخر القصة دیگر حدیث قل هو الله
که فرمود قل هو الله احد برابر است ثلث قرآن را این حدیث را بخاری و مسلم و موطا و ابو داود
و نسائی از ابی سعید خدری و مسلم از ابی الدرداء و ترمذی و نسائی از ابی ایوب و مسلم و
ترمذی از ابی هریره به الفاظ مختلفه آورده و در روایتی آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه
وسلم آیا عاجز می آید یکی از شما که بخواند هر شب ثلث قرآن را گفتند چگونه خواند ثلث قرآن را یا رسول الله
فرمود قل هو الله احد برابر ثلث قرآن است و بخاری و مسلم از عائشه رضی الله عنها آورده
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مردی را بر لشکر امیر ساخته بود و وی در نماز قرائت خود
به قل هو الله ختم میکرد یعنی بعد از فاتحه قل هو الله احد میخواند کذا قال الطیبی و از حدیث
بخاری معلوم میشود که اگر سوره‌ها دیگر هم میخواند البته قل هو الله با آن میخواند صحابه چون
باز آمدند این فعل آن مرد را پیش آنحضرت ذکر کردند فرمود بپرسید او را که چرا چنین میکرد پس
پرسیدند او وی گفت که این سوره صفت رحمان است و من دوست میدارم که بخوانم
آن را فرمود خبر دهید او را که خدا تعالی دوست میدارد او را و بخاری و ترمذی از انس رضی الله عنه
آورده اند که مردی گفت یا رسول الله من دوست میدارم این سوره را یعنی قل هو الله احد
فرمود حبک ایاها ادخلک الجنة دوست داشتن تو این سوره را در آورد ترا بهشت و او دیگر
حدیث در فضل معوذتین یعنی قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس که مسلم و ابو داود
و ترمذی و نسائی با اختلاف الفاظ بطرق متعدده از عقبه بن عامر آورده که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم خطاب بوی کرد و گفت آیا نمی بینی آیتها را که فرود آورده شده است بر من امشب که هرگز
دیده نشده است مثل آن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و در روایتی آمده که فرمود ایا
بلال اما قرآن بهتر این دو سوره که خوانده شوند پس تعلیم کرد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس
را و چون دید مرا آنحضرت که باین قول چندان مسرور نشدم یعنی استبعادی در باطن من احساس
فرمود چون برای نماز صبح فرود آمد همین دو سوره را بعد از فاتحه خواند و بجانب من التفات نمود
و فرمود دیدی یا عقبه بن عامر یعنی فضل این دو سوره را بعد از فاتحه خواند با وجود آنکه
در نماز صبح بخوانم و خواندن این دو سوره در فرض نماز صبح در سفر مسنون است و لیکن قصر نیز
از آنحضرت در سفر بود و گفته اند که مراد بخیریت و افضلیت اینها در باب تعوذ است چنانچه در حدیث

آمده ابو داود یا عقبه تعوذ بهما فما تعوذ متعوذ بمثلهما و حدیث خواندن آنحضرت هر شب این دو سوره
با قل هو الله احد و دمیدن در دست و مسح کردن به جمیع بدن پیش از این نیز سه بار متفق
علیه است چنانچه سابقا گذشت دیگر حدیثی است که در باب سوره کهف مسلم و ابو داود از
ابی الدرداء آورده اند که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم من حفظ عشر آیات من اول
سورة الکهف عصم من الدجال هر که یاد کرد ده آیت از اول سوره کهف پناه داشته شود
از فتنه دجال و همچنین است در مشکاة که از اول سوره کهف گفته و در جامع الاصول نیز همچنین
آورده و گفته که در روایتی از آخر سوره کهف است و گفته که در روایت ترمذی سه آیت از اول
کهف آمده و ترمذی در جامع خود گفته است هذا حدیث حسن صحیح و مصنف مطلق آورده
تعیین اول یا آخر وی و بجای من حفظ من قرأ گفته تنبیه ظاهر کلام مصنف دال است که غیر
احادیث صحیح که مخصوص است باین سوره و آیات مذکوره و در دیگر سوره و آیات نیز صحیح است
همین احادیث که وی ذکر کرده هم در ده مقام محل کلام است اما در تا فی خود در ضمن بیان
بد انکه غیر اما در اول آنکه ورود احادیث صحیح مخصوص باین سوره مذکوره غیر آنچه در حصن حصین
در فضیلت سوره فتح بخاری آورده که من احب الی مما طلعت علیه الشمس و چنانکه هم در حصن
حصین در فضیلت سوره انعام از صحیح حاکم آورده که چون نزول کرد تسبیح گفت رسول خدا
صلی الله علیه وسلم و فرمود بتحقیق مشایعت کردند همراه آمدند این سوره را از ملائکه آنقدر
که بسته بود افق را و هم از مستدرک در سوره کهف آورده که هر که بخواند او را روز جمعه روشن
شود برای وی میان الجمعتین و در روایتی باید او را نور از آنجا که تا مکه و هم از وی آورده
گردانیده شده ام من طه و طواسین و حوامیم از الواح موسی و در تیسیر از صحیح ابن حبان و غیره آورده
که فضیلة القرآن دیدنی میخواند او را مردی که مخوف است آن که خدا و را آخرت داد انکه آمرزیده شود
مر او را و بخوانید آنرا بر موتی خود از وی و از مستدرک آورده که تبارک الملک جمع است
کرده مردی را تا آمرزیده شد و روایتی استغفار میکند مر صاحب خود را تا آمرزیده میشود
و از مستدرک آورده که فرمود دوست میدارم که این سوره در دل هر مومن باشد و نیز آورده
آورده که می آید روز قیامت ملائکه از جانب پای او میگویند راه نیست شما را
بخواند در من یعنی در حق من سوره ملک را پس می آید از جانب سینه و شکم وی و مر وی
میگویند و میگوید هر یکی از این اعضا یعنی سخن را این سوره را نمیدارد مرده را از عذاب

غیر آن احادیث که مصنف ذکر کرد احادیث صحیحه مخصوص است باین سوره مذکوره

و این سوره ثابت است در توریت و هر که خواند او را در شب بی‌تحقیق بیاد کرده باشد
و هم از وی آورده که اذا زلزلت الارض برابر نصف قرآنست و در روایتی از ترمذی ربع قرآن
آمده و از وی و از صحیح ابن حبان آورده که مردی بحضرت او آمده و گفت یا رسول الله بیاموز مرا
سوره جامعه پس بخواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را اذا زلزلت الارض تا فارغ شد
وی پس گفت آن مرد سوگند بآن خدای که بر انگیخته است ترا بحق که زیاده نمیکنم برین سوره هرگز پس رفت
پس آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم فلاح یافت این مرد مکرر فرمود و هم از مسند یک آورده که
کافرون برابر ربع قرآنست و از صحیح ابن حبان آورده نیکو دو سوره است که خوانده شوند در
سنت فجر الکافرون و الاخلاص و این کتب مذکوره همه صحاح اند و صحاح منحصر نیست در صحیحین
چنانکه در محل خود تحقیق یافته است و از کتب اربعه جز صحیحین و کتب دیگر نیز احادیث آمده
و بعضی موسوم بحسن و بعضی بضعف و بعضی علی الاطلاق و بعضی محکوم بوضع و مصنف هم
را موسوم بعدم صحت کرده و صحت را بخصوص بیان سوره ساخت والله اعلم و در باب فضائل
ابی بکر صدیق رضی الله عنه آنچه مشهور است از موضوعات حدیث ان الله یتجلی یوم القیمة للناس عامة
و لابی بکر خاصة و حدیث ما صب الله فی صدری شیئا الا و صببته فی صدر ابی بکر و حدیث کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اشتاق الی الجنة قبل شیبة ابی بکر و حدیث انا و ابو بکر کفرسی رهان
و حدیث ان الله تعالی لما اختار الارواح اختار روح ابی بکر و امثال این از مفتریات است که
ببدیهه عقل معلوم است احادیث صحیح در فضل وی رضی الله عنه بسیار آمده و اقسام دیگر از
حسان و ضعاف نیز بسیار و احادیثی که حکم بوضع آن نیز کرده اند و مصنف میگوید که امثال این
احادیث که از آنجا افضل بر تمام مخلوق از انبیا و غیرهم لازم آید یا مساوات در نبها یا سید آن
مفهوم گردد یا از دایره حکم عقل و عادة بیرون رود همه موضوعات اند و حدیث ان الله تعالی
در شب معراج بعضی از احادیث آن نیز آورده و گفته که خطیب و ابو نعیم و ابن حبان در ضعفا آورده و ذهبی
حکم بوضع آن کرده و ابو نعیم آنرا تا بزرگ و بعضی بحکم آنرا ثابت شده و حاکم آنرا در مستدرک
خود اخراج نموده و حدیث ان الله خلق الارواح و اختار روح ابی بکر من بین الارواح فجعل
ترابها من الجنة و ماءها من الحیوان از عایشه رضی الله عنها آورده و گفته که خطیب این را آورده و
نفی ثبوت آن کرده و حکم ببطلان اسناد آن نموده و گفته که در تلخیص الموضوعات گفته که این از
اقبح کذب است والله اعلم و در باب فضل علی ابن ابیطالب رضی الله عنه احادیث بسیار وضع کرده

و وانیم

و واضح‌ترین آن احادیثی است که در کتابی جمع کرده اند و آنرا وصایای نبوی نام نهاده اند و اول هر حدیث
یا علی است انا جاهلی که حدیث ثابت است یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی و احادیث در فضائل وی
کرم الله وجهه بسیار است و بیشتر از احادیث وارده در سایر صحابه است و از امام احمد بن حنبل
رحمة الله علیه رسیده که نیامده است در فضائل هیچ یکی از صحابه آن قدر احادیث که آمده
در فضائل علی مرتضی رضی الله عنه گفته که احادیث در شان هر خلیفه بسیار است و لیکن چون
مخالفان بنی امیه و غیرهم در شان وی رضی الله عنه بغض کرده بودند و داد ایجوی و اعراض
... علمای امت در اظهار فضل و روایت اخبار وارده در شان وی بقصد رد
و اجر آنجماعه بیشتر کوشیدند و بالجمله در وقوع وضع احادیث از طرفین بجهت تعصب و غلو
در میان اینها داشتند بجهت ورود نسبت آن احادیث بوضع و حکم بدان نیز از جانبین
و مکابره را با فزود والله اعلم بحقیقة الحال و در صحیح این حدیث انت منی بمنزلة هارون من موسی
در اینجاست که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بغزوه تبوک متوجه شد علی مرتضی را رضی الله
عنه در مدینه با اهل و عیال بگذاشت حضرت امیر از بودن آنجا آزرده شد و شکایت کرد که یا رسول الله
مرا با زنان و اطفال بگذاشتی فرمود اما ترضی یا علی ان تکون منی الحدیث یعنی آیا راضی نیستی تو ای علی که باشی
تو نسبت بمن بمنزله هارون نسبت بموسی علیهما السلام که چون موسی علیه السلام بوعده گاه
میرفت هارون را بمقام خود خلیفه گذاشت و در بعض روایات این کلمه زیاده آمده الا انه
لا نبی بعدی و اما یا دلت ذلک و لو کان ... نبی بعدی ... بعد از من قومی بود بعد این
... کما اذا که موضوعات است چنانکه ... فکم لبعث عمر ... حکم دارد و در باب
فضایل معاویه حدیث صحیح وارد نشده گفته اند و آنچه ثابت شده در وی که کاتب ... حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم و کاتب وحی نیز ثبوت رسیده کذا فی جامع الاصول و غیره و دیگر
این حدیث است که احمد در مسند خود از عرباض بن ساریه آورده که گفت شنیدم حضرت رسول
را صلی الله علیه وسلم که فرمود اللهم علم معاویة الکتاب و الحساب وقه العذاب و دیگر این
حدیث می آرند که فرمود یا معاویة اذا ولیت امرا فاحسن میگویند که از آن روز در وی
طمع ملک و امارت افتاده بود و بالاتر از همه این حدیث است که ترمذی از عبد الرحمن بن ابی عمیره
آورده که رسول خدا گفت صلی الله علیه وسلم معاویه را اللهم اجعله هادیا مهدیا و اهد به
و نیز آورده که چون عمر بن الخطاب عمیر بن سعد را از حمص عزل کرد و معاویه را بجای وی نصب

ونمود مردم تعجب کردند و گفتند یا عجبا عمر با مرز کند و معاویه را نصیب نباشد پس عمر بن سعد
گفت که معاویه را بد مگوئید زیرا که من شنیده ام از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم که
میفرمود اللهم اهده و اهد به و بعضی از این احادیث بجهت ترغیب و در شان معاویه نیز
احادیث وضع کرده اند که نسبت وضع آنها نیز داخل افترا کرده است از آن جمله حدیث الامناء
عند الله ثلثة انا و جبرئیل و معاویة و دیگر یبعث الله معاویة یوم القیمة و علیه رداء من
نور الایمان و دیگر هبط جبرئیل و معه قلم من ذهب ابریز خالص فقال ان العلی الاعلی یقرئک
السلام و یقول لک حبیبی قد اهدیت هذا القلم من فوق عرشی الی معاویة بن ابی سفیان
فاوصله الیه و مره ان یکتب آیة الکرسی بخطه و امثال این اخبار وضع کرده اند و گفته اند که
نور داسانیدان جماعه اند که عالم اند در وضع و افترا و در باب فضایل شافعی و ابی حنیفه
رحمهما الله ذم ایشان چیزی صحیح نشده و هرچه در آن باب گفته مجموع مفتری و موضوع است که در
تنزیه الشریعة از انس مرفوعا آورده که یکون فی امتی رجل یقال له محمد بن ادریس اضر علی امتی من ابلیس
و یکون فی امتی رجل یقال له ابو حنیفة هو سراج امتی و گفته اند که جویباری این حدیث را از انس
آورده و در اسناد وی احمد جویباری است و راوی وی مامون سلمی است و یکی از این دو وضع
کرده این حدیث را و علیهم من الله ما یستحقون و حدیثی دیگر آورده نیز از انس سیاتی بعدی رجل یقال له النعمان
بن ثابت و یکنی بابی حنیفة لیحیین دین الله و سنتی علی یدیه و مثل آن از این قبیل است و در باب فضایل بیت المقدس
و صخره و عسقلان و قزوین و اندلس و دمشق حدیثی صحیح نشده مگر حدیث لا تشد الرحال الا الی ثلثة
مساجد و حدیث سئل عن اول بیت وضع فی الارض فقال المسجد الحرام قیل ثم ماذا قال ثم المسجد
الاقصی و حدیث ان الصلوة فیه تعدل بخمس مایة صلوة در جامع الاصول از ابی داود از حدیث
میمونه مولاة رسول الله صلی الله علیه و سلم آورده که گفت گفتم یا رسول الله فتوی ده ما را در بیت
المقدس یعنی اجازت ده تا آنجا رویم فرمود بیایید او را و بکنید نماز در وی و اگر نیایید بفرستید
زیت را تا بسوزند در قنادیل آن و این حدیث را سیوطی در جمع الجوامع از احمد و ابن ماجه
نیز آورده و زیاده کرده در وی که وی ارض محشر و منشر است و نماز در وی برابر هزار نماز است
و از این حدیث فضیلت افروختن چراغ در مسجد و ثواب آن معلوم کرده میشود و در مقاصد حسنه
در این باب حدیثی مشتمل نیز آورده هر که بیفروزد چراغی در مسجدی از مساجد خدا همیشه ملائکه
و حمله عرش استغفار کنند تا آنکه روشنی چراغ در آنجا باقی بود و گفته که این حدیث را حارث

٣٧٦

آورده که چون در آمد به بیت المقدس

بن سلمه در مسند خود آورده و ابو الشیخ در کتاب الثواب هر دو از انس و سند وی ضعیف است
و محمد در جمع الجوامع از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده که گفت کعب احبار را چه میگویی کجا گزارم
نماز گفت بکن اللهم لبیک و نیز آورده که چون عمر رضی الله عنه به بیت المقدس رسید گفت مر کعب
احبار را چه میگویی کجا گزارم نماز را گفت اگر از من می پرسی نماز میگذاری بکذا از حلقه صخره
تا تمام بیت المقدس همه پیش تو باشد که در روایتی آمده که تا جمع کنی قبلتین قبله موسی علیه السلام
و قبله محمد صلی الله علیه و سلم فرمود عمر رضی الله عنه که میل کردی به یهودیت شدی و لیکن
آنجا میگذارم که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم نماز گزارد پس رفت بجانب قبله و نماز در آنجا گزارد و از ابن
عساکر آورده که چون عمر رضی الله عنه فتح نمود اهل شام را کرد و این خبر باهل عراق رسید مکتوبی بجانب
وی رضی الله عنه نوشتند و الناس یقولون چنانکه اهل شام را نیز یاد کرد و ایشان را نیز کند پس
چون عمر رضی الله عنه قصد زیارت اهل عراق کرد کعب احبار گفت پناه میجویم ترا یا امیر المومنین
که بعراق روی آن گفت کعب گفت پناه میجویم ترا یا امیر المومنین در آنجا عصاة جن اند و هاروت
و ماروت که تعلیم سحر میکنند و نهم ده حصه شر در آنجاست و روایتی مفصل است از عمر رضی الله عنه
گفت عمر رضی الله عنه ترا همین بیم چنین و مفصل که لا ترا نفهمیدیم که مراد تو چیست گفت که لا تعلموا
که آن دروغی است که ابو امیه شامی بنو دی وی بر فتح عمر رضی الله عنه عراق و نیز آورده که گفت
وی رضی الله عنه کعب را که چرا تو باین شهر آمدی و آنجا باشی که هجرتگاه رسول است و جای قبر
او است صلی الله علیه و سلم گفت یا امیر المومنین من می یابم در کتاب خدا یعنی توریت که شام گنج
خداست در زمین و در وی گنجی است از بندگان او و نیز آورده که بعضی صحابه از آنحضرت صلی الله
علیه و سلم پرسیدند یا رسول الله کجا امر میکنی ما را بعد از تو بیقا گفت مغز ما را که آنجا باشیم گفت
علیکم ببیت المقدس الحدیث و در مناقب شام که بیت المقدس از آنجاست نیز حدیث آورده و
که امیر المومنین علی فرمود یا اهل عراق دشنام مدهید نکنید اهل شام را و نیز که ابدال آنجا
بر وی
و از جابر آورده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که در وی غیر مرزبود بن
نظر بجانب شام آورد فرمود اللهم اقبل بقلوبهم و نظر بجانب عراق کرد همچنین فرمود و از زید بن
ثابت آورده که بودیم نشسته در حضرت رسول صلی الله علیه و سلم یکی ذکر کرد شام را فرمود طوبی
للشام گفتیم چه جهت یا رسول الله فرمود که دست فراخ کرده است رحمت خود را بر وی
و از وائلة بن الاسقع آورده که وی پرسید یا رسول الله چون متفرق شویم در مراجعه

خلاصه

لحجا باشم و تو حمایل کیا ای الشام لازم گیر شام را زیرا که آن خلاصه زمین خداست میبرد بسوی وی

بندگان خود را و این ظاهر اشارت است بوجود ابدال و مردان غیب در اینجا و احادیث در فضل شام

بسیار آورده و همه آن ضعیف است و در فضل عسقلان از ابن عباس آورده که مردی نزد آنحضرت

صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله میخواهم که بغزا روم چه میفرمایی کجا روم فرمود

علیک بالشام و اهلها پس لازم گیر از شام عسقلان را زیرا که چون بگردد آسیا هلاکت من [illegible]

آیند [illegible] فی اهل عسقلان در راحت و عافیت باشند رواه ابن ماجه و الدیلمی و ابن

عساکر و از انس آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم که عسقلان یکی از [illegible] است

اگر [illegible] در خواب [illegible] از انس آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] از وی [illegible] به بهشت تا آنجا [illegible] و حشر کرده شود وی [illegible]

بهشت بعد از ابن النجار روایت از عمر بن الخطاب آورده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه

که ذکر کرد روزی مقبره را و دعا کرد اهل آن را [illegible] که آن مقبره عسقلان است و نیز مقبره

شهدای عسقلان است که برده میشوند به بهشت و [illegible] ضعیف است و ابن جوزی

در موضوعات آورده و در فضیلت قزوین از ابن عمر رضی الله عنهما آورده که آنحضرت فرمود

[illegible] صلوات [illegible] قزوین و شهدای وی [illegible] صلوات و علماء [illegible]

ابن مسعود و در فضائل قزوین [illegible] و گفته اند که آنهم موضوع و مفتری

و [illegible] واضعات که آنها را وضع کرده [illegible] باطل [illegible] فرموده

فضیلت دمشق آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده [illegible] دمشق [illegible] آورده

[illegible] دمشق [illegible] که ابراهیم علیه الصلوة والسلام [illegible]

پرسید [illegible] در اینجا [illegible] قاسیون [illegible] فضیلت [illegible] آمده کرده

[illegible] است ابراهیم و در اینجا [illegible] یحیی [illegible] داود [illegible] آنجا دعا کند

[illegible] در جامع الاصول الحدیث ابی داود آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه

[illegible] اینجاست [illegible] دمشق این احادیث

ضعیف اند [illegible] گفته من در این کتاب [illegible] آورده ام که موسوم بوضع [illegible]

فضایل این اماکن [illegible] احادیث صحیح [illegible] حدیث لا تشد الرحال الا الی

ثلثه مساجد مسجد الحرام و مسجد الرسول و مسجد الاقصی یعنی بسته نشود بارها و سفر کرده نشود

آبرده

مکرییه

مسجد حرام در [illegible] تغیر وی [illegible] گفته اند [illegible] آنکه [illegible]

مکرییه مسجد یکی مسجد حرام که مسجد مکه است دیگر مسجد رسول که مسجد مدینه است دیگر مسجد

اقصی که در شام است یعنی بیت المقدس و او را اقصی از آن گویند که بود دور از زمان مسجدی بعید

از قصی بمعنی نهایت مساجد باشد یا از جهت بعد وی از [illegible] مسجد مدینه زیرا که

بعید است از مکه و بیت المقدس ابعد است ازو و این معنی در تسمیه وی باین اسم در آیت قرآنی سبحان

الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی مناسب نبود زیرا که مسجد مدینه

در آن زمان بنا یافته بود کما لا یخفی و این حدیث لا تشد الرحال را بخاری و مسلم روایت کرده

و در روایتی انما یسافر الی ثلثة مساجد الی الکعبة و مسجدی و مسجد ایلیا مضمون این

حدیث همانست که مذکور شد و ایلیا نام آن موضعی است که بیت المقدس در وی است و در اینجا

اشکال است و آن اینست که از این حدیث لازم آید که سفر کردن بجز این سه مسجد و قصد کردن

سایر بقاع جز از مشاهد و مزارات جایز نباشد چون ابن تیمیه میگویند که مراد اینست که واجب

نمیگردد قصد ما سوای این سه مسجد بنذر و منعقد نمیگردد نذر بسوای آن و اعتکاف کرده نشود

در [illegible] و قبور صالحین و مواضع فاضله بعضی حرام گویند و بعضی مباح و بعضی نقل

کرده است در مجمع البحار از نووی در شرح مسلم و در شرح جامع الاصول گفته که شد رحال کنایت است

از سفر یعنی قصد کرده نشود موضعی به نیت تقرب الی الله الا این سه مسجد جهت تعظیم شان اینها

و طیبی گفته زیرا که این سه مسجد از بناهای انبیاست صلوات الله وسلامه علیهم و مواضع تعبد

ایشان است و ما سوای این سه برابر اند در فضل و نیز طیبی گفته که اگر کسی نذر کند که نماز کند

در مسجدی از این مساجد ثلث لازم گردد که بیاید یکی از اینها را و اگر در مسجدی دیگر کند لازم

نشود بر آید و اگر نذر کند که بگذارد در مسجدی غیر آن مساجد متعین نمیشود آن مسجد و ثبوت

که بگذارد در مسجدی از مساجد هر مسجد که باشد و اگر نذر کند که اعتکاف کند یا نماز گذارد در

مسجد حرام متعین گردد وی و اگر تعیین کرد مسجد مدینه را متعین گردد یکی از این دو مسجد و اگر

تعیین کرد مسجد اقصی را متعین گردد یکی از این سه مسجد انتهی و این راجع بمذهب شافعیست تا

مذاهب ائمه در اینجا چیست و آنچه طیبی ذکر کرده مذهب شافعی است تنها یا ائمه دیگر هم بر این اند

تفحص باید کرد والله اعلم انتهی اگر گویند پس سفر بقصد تجارت و تحصیل علم نیز جایز نبود جواب

آنکه مقصود در اینجا مواضع و تعظیم آنهاست و بعضی گفته اند که مراد نفی اینست که رحال و قصد

سفر است بمساجد غیر این سه مسجد پس سایر بقاع و مواضع خارج از آن باشد و باقی بر اباحت

اصل و این مبنی بر قاعدهٔ نحو است که مستثنی منه درو مستثنی مفرغ از جنس مستثنی باید پس تقدیر
کلام چنین بود که لا تشد الرحال الی مسجد الا الی المساجد الثلاثة قدمه بر دیگر حدیث سئل عن
اول بیت وضع فی الارض فقال المسجد الحرام قیل ثم ماذا قال ثم المسجد الاقصی این حدیث بخاری
و مسلم است از ابی ذر غفاری رضی الله عنه که گفت پرسیدم من از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
یا رسول الله کدام مسجد است که بنا نهاده شد اول بر روی زمین فرمود مسجد حرام است
و در روایتی آمده که فرمود اول خانه که بنا نهاده شد مر مردم را که مبارک است و کذا ورده میشود
نماز در وی خانهٔ کعبه است بود در مکه گفتم پس کدام است فرمود پس مسجد اقصی است گفتم
چند مدت فاصل است میان بنای این دو مسجد فرمود چهل سال پس فرمود تمام زمین
مسجد است برای تو هر جا که دریافت ترا نماز یعنی در آمد وقت آن بگذار نماز را و در بعض
نیز اشکال آورده اند که بنای کعبه از ابراهیم است و بنای بیت المقدس از سلیمان سلام الله
و صلواته علی نبینا و علیهما و مدت فاصل میان ایشان نیز بیشتر از هزار سال است پس چهل سال
چون درست آید و دلیل بر آنکه سلیمان بنای مسجد اقصی کرده حدیثیست که نسائی از عبد الله
بن عمر مرفوعاً باسناد صحیح آورده که سلیمان چون بنا کرد بیت المقدس را دعا خواست از پروردگار
تعالی سه چیز را الحدیث و در جواب این اشکال گفته اند که ابن جوزی گفته است که اشارت در
حدیث باول بنا و وضع اساس مسجد بین کرده و نیست ابراهیم اول کسی که بنا کرد کعبه را و نه
سلیمان اول بانی بیت المقدس زیرا که بتحقیق روایت رسیده که اول کسی که بنا کرد
کعبه را آدم بود علیه السلام بعد از آن منتشر شد اولاد وی بر روی زمین و توان که بعضی از اولاد
وی بنای بیت المقدس را نهاده باشد بعد از آن بنا کرد ابراهیم کعبه را و سلیمان بیت المقدس
و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته یافتم من چیزی را که گواهی میدهد صحت این قول را ذکر ابن هشام
در کتاب خود گفته که چون آدم علیه السلام بنای کعبه کرد امر کرد او را پروردگار تعالی بسیر بجانب
و بنای بیت المقدس پس بنا کرد آدم بیت المقدس را و عبادت کرد در وی انتهی را مسعی و بنای آدم
بیت را خود مشهور است کذا فی بعض شروح المشکاة ذکر حدیث الصلوة فی تعداد انجا یعنی صلوة
یک نماز در بیت المقدس که مسجد اقصی است برابر است با پانصد نماز و روایات در تعیین عدد
مضاعفت عمل در این مساجد مختلف آمده و بعض معنا آمده بعد از تتبع احادیث و تطبیق آنها
اینچنین قرار داده اند که نماز در مسجد حرام بصد هزار نماز برابر است و در مسجد مدینه بهزار

و در مسجد اقصی بپانصد و محققین نیز باین ترتیب روایت کنند و ابن صبح تمام در تاریخ مدینهٔ مطهره
ذکر کرده اند در اینجا باید جست تنبیه پوشیده نماند که در فضایل بلاد دیگر نیز احادیث نقل
کرده اند صحیح یا غیر صحیح و مصنف بدان تعرض نکرده مصر و روم و اسکندریه و فارس و عمر و بصره
و حبشه و عدن و عمان و حضرموت والله اعلم و در باب اذا بلغ الماء قلتین یا بیان احکام آن کمیت
حدیثی صحیح نیست و جمعی میگویند این حدیث صحیح است و اکابر او اهل حدیث در مصنفات خود
ایراد کرده اند قلتین تثنیهٔ قله است بضم قاف و تشدید لام بمعنی جرهٔ عظیمه یعنی کوزهٔ کلان
سفالین که در وی آب اندازند و قصه وی بقلهٔ جبل و علو و ارتفاع او است یا بجهت آنکه مرد عظیم
او را بر میدارد و مرتفع میگرداند و قله نام هر چیزیست که عالی و مرتفع باشد و از اینجاست قله
جبل و جمع قله قلال است بکسر قاف و مراد در اینجا قلهای هجر است بفتح ها و جیم چنانکه در بعضی
روایات حدیث بصریح آمده است اذا کان الماء قلتین من قلال هجر و آن مشهور و معروف
در آنوقت آن بود پس ظاهر و قوع تحدید بعرف باشد و هجر نام قریه است قریب مدینه که ساخت
کرده میشود بوی قلها و نام شهری از شهرهای بحرین هست و نسبت بوی نیز احتمال دارد کذا فی
القاموس و مقدار قله بقول مشهور دو و نیم قربه است و بعضی دو قربه داشته و ابن جریج گفته است
دیدم قلال هجر را هر قله از و قربه بود یا دو قربه و چیزی و شافعی گفته است که آن چیز مبهم بود
و ما آن را نصف گرفتیم احتیاطاً و بعضی دو قربه و ثلث آن داشته اند و بقول مختار قلتین پنج
قربه باشد و قربه بحساب شرع شصت من آب است قلتین دویست و پنجاه من آب بود و نیز گفته
که مقدار قربه صد رطل عراقی است و رطل عراقی صد و بیست و هشت درهم و در حدیث آمده
از ابن عمر رضی الله عنهما که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم و حال آنکه سوال کرده
شد از وی از آبها که در صحرا می باشد و نوبت بنوبت می آیند بر وی دواب و سباع فرمود اذا کان
الماء قلتین لم یحمل الخبث چون باشد آب مقدار دو قله بر نمیدارد پلیدی را یعنی پلید نمیگردد و دفع
میکند پلیدی را از خود اخرجه ابو داود و الترمذی و النسائی و در روایتی از ابی داود بجای
لم یحمل الخبث فانه لا ینجس آمده و باین روایت اگر صحیح باشد ظاهر شود که تاویل لم یحمل الخبث آنکه بر
نمیدارد خبث را و بر نمیتابد از آن یعنی پلید میگردد از جهت ضعف خود طاقت بر داشت آن ندارد
چنانچه بعضی کرده اند صحیح نیست و نیز تعلق این معنی بشرط بود نیز لغو قلتین خالی از بعضی نیست
اگرچه توجیه کرده اند این را که بلوغ کامل از جانب قلت معتبر بود بکثرت و کامل از کثرت بقلت

و مراد اینجا ثانی است فلیهم و ترمذی گفته که مذهب شافعی و احمد بن حنبل و اسحق این است که
چون آب بمقدار قلتین بود بوقوع نجاست در وی نجس نگردد مادام که تغیر نکند لون یا طعم یا ریح
او و آورده در مشکاة از احمد و دارمی و ابن ماجه و سیوطی در جمع الجوامع از ابن حبان و حاکم و دارقطنی و
بیهقی و غیرهم از ابن عمر روایت کرده و جابر نیز آورده و با وجود آن در صحت این حدیث اختلاف
چنانکه شیخ مصنف گفته و این حدیث در صحیحین نیست و گفته اند که این حدیث مخالف اجماع
صحابه است چنانچه بیان کنیم و خبر واحد چون مخالف اجماع افتد مردود است و لهذا علمای
معتبر که از اقران امام احمد حنبل و از شیوخ بخاری و امام اند در حدیث گفته است
که ثابت نیست این حدیث از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و گفته که هیچ یکی از فریقین دا
حدیثی در تقدیر و تحدید آب از انحضرت صحیح نشده و لیکن زرکشی در شرح خرقی گفته که معتمد
امام احمد است گفته که تصحیح کرده است این حدیث را ابن خزیمه و ابن حبان و دارقطنی و حاکم
گفته است که بر شرط شیخین است و الله اعلم و چون تقریب تحدید و تقدیر آب در تحقق عدم
تنجس افتاد تفصیل و تحقیق کلام درین مقام مناسب نمود باید دانست که مذهب اصحاب ظواهر آنکه
که آب نجس نمیشود بوقوع نجاست در وی اصلا خواه بسیار باشد خواه اندک قلیل باشد
که تغیر لون یا طعم یا ریح وی تغیر نیابد و عامه علما بر آن اند که اگر قلیل بود نجس شود و اگر
کثیر بود نشود و لیکن اختلاف کرده اند در حد فاصل میان قلیل و کثیر پس امام مالک
گفته که اگر تغیر یابد لون یا طعم یا ریح پس آن قلیل است و اگر تغیر نیابد کثیر پس وی همین تغیر
وصف تغیر را معیار قلت و کثرت داشته و امام شافعی گفته و مذهب امام احمد نیز همین است
که چون آب بمقدار قلتین بود که نجسه و احتمال خبث ندارد و نجس نگردد و اگر قلیل بود نجس
گردد و اصحاب ابو حنیفه علمای حنفیه رحمهم الله گفته اند که اگر آب بحالی باشد که بعض وی بجانب بعض
وصل کرده از بعض قلیل است و اگر خالص نگردد کثیر است اما اصحاب ظواهر احتجاج نمایند
بظاهر قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم الماء طهور لا ینجسه شیء آنچه فرموده که پرسیدند در باب بئر
بضاعه و صفت کم از بئر بضاعت و حال آنکه وی چاهی است که انداخته میشود در وی حیض یعنی
خرقه های مخرج حیض الکوه و نجاسات و لحوم کلاب فرمود که آب پاک است نجس نکند او را چیزی
و این حدیث را ابو داود و ترمذی روایت کرده و ترمذی حسن گفته و احمد تصحیح آن نموده و این
حدیث اگر چه مطلق است بحسب ظاهر در آب قلیل و کثیر و متغیر و غیر متغیر و لیکن باید که لا اتفاقا

مخصوص

مخصوص است بکثیر و بالاتفاق بدلیلی دیگر مخصوص است بغیر متغیر و تحقیق وی آنکه در مشهور است امام ابو
که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم الماء لا ینجسه شیء الا ما غلب علی ریحه او لونه او طعمه روا
ابن ماجه و الدارقطنی و لفظ وی الا ما غیر ریحه او طعمه است و احتجاج کرده امام مالک
بحدیث خلق الماء طهورا لا ینجسه شیء الا ما غیر لونه او طعمه او ریحه و این حدیث او را که
ظاهر بود او کرده اند چنانچه بیان کرده ایم و آنان که تخصیص کرده اند بدلیل عقل کرد
بانکه دو دلیل امام شافعی و احمد حدیث قلتین است و مراد دلیل حدیث صحیح است اذا استیقظ
احدکم من منامه فلا یغمس یده فی الاناء حتی یغسلها ثلاثا فانه لا یدری این باتت یده
که چون بیدار گردد یکی از شما از خواب باید که دست خود را در آوند آب نا شوید که
داند که بیدار گردد شب که کجا خواب کرده است دست وی یعنی شاید که دست وی بر موضع
استنجا افتاده باشد و نجس شده ملوث گشته و این حدیث اثبات کرده اند نجاست قبل از غسل ید
در اناء و ضعف این حدیث دلالت دارد که آب نجس میشود بوقوع نجاست و الا نهی از غمس
ید احتیاطا لحمته توهم نجاست معنی ندارد و نیز بین احادیث مستفیض و مشهور است در نهی
طروف و اوانی از ولوغ کلب اختلاف است در آنها وجود آنکه وی تغیر لون نمیکند و طعم
و ریح و نیز در حدیث صحیح که ابو هریره روایت کرده آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فرموده
که بول نکند یکی از شما در آب بسته و غسل نکند در وی از جنابت و این حدیث دلالت
دارد که آب ایستاده مطلقا محتمل نجاست است و الا بی فائده از تنجس آب بول و امثال آن فائده
نبود و همچنین آنکه ممکن است امثال ادعوی اگر از قلتین بر باشد و بول و اغتسال در وی
تغیر لون و طعم و ریح نمیکند نیز معلوم شد که مجرد بلوغ به قلتین چنانچه مذهب شافعی و احمد
لون و طعم و ریح چنانچه مالک گوید کفایت نمیکند در عدم تنجس آب کذا قیل و از ابن عباس و
ابن الزبیر رضی الله عنهم آورده اند که ایشان امر کردند در زنگی که در چاه زمزم افتاده بود بکشیدن
تمام آب و حال آنکه ظاهر نشد اثر وی در آب و بیشک بیش از قلتین بود و این امر کردن ایشان
در محضر جماعه از صحابه بود و ظاهر نشد از هیچ کس انکار بر ایشان پس باجماع صحابه معلوم شد
که مراد از آنچه روایت کرده است شافعی از حدیث قلتین غیر ثابت است زیرا که مخالف است مر اجماع صحابه
را و خبر واحد چون مخالف اجماع افتد مردود است چنانکه گفتیم و هیچ حدیثی از رسول الله
صلی الله علیه و سلم در تحدید و تقدیر آب ثابت نشده لاجرم رجوع کردند اصحاب ما در تقدیر

آن به دلایل صحیحه و معیار قلتین و کثرت مخصوص را داشته‌اند و گفته که تغییر عظیم
که در حکم جاری است آنست که خالص بعید شود و اجزای آب و بعضی از بعضی بعید از آن اختلاف
کرده اند در تفسیر خلوص و اکثر روایات بر اعتبار خلوص است بتحریک و این مختار متقدمین
یعنی اگر چنان بود که بجنبد یک طرف بی جنبانیدن طرف دیگر از قبیل خالص است و اگر
غیر خالص باز اختلاف در جهت و سبب تحریک است روایت کرده امام ابو یوسف از امام
ابوحنیفه که معتبر است تحریک با اغتسال بشدت و ضعف زیرا که حاجت بحیاض کبیره در اغتسال
بیشتر است و امام محمد روایت کرده که معتبر است تحریک بوضو زیرا که وی وسط است و در روایتی
بدست در اغتسال و وضو مجرد بی توسع است و ظاهر روایت از ابو حنیفه آنست که معتبر غالب ظن
اگر غالب ظن است که اگر غالب ظن مبتوضی وصول نجاست است بطرف دیگر وضو نکند و الا
وضو بکند و ابو سلیمان جوزجانی اعتبار کرده است بمساحت و مختار متاخرین [illegible]
قوم بهشت در هشت کرده اند و قومی بپانزده در پانزده و اکثر بده در ده و [illegible] عبدالله
بن المبارک اول بده در ده قایل بود بعد از آن بپانزده در پانزده اعتبار کرده و ابو المطیع
بلخی بهمین جانب رفته و گفته که اگر پانزده بود امید دارم که جایز باشد و اگر بیست در بیست
شبهه و خلجان در دل من نماند و عامه مشایخ برده در ده قرار داده اند که عشرة فی عشرة
که مشهور است بوی جزو متع اعتماد ابو اللیث کرده که فتوی برین است و در قنیه گفته ...
البلخی و مجتبی و هدایه معتبر ذراع کرباس است و آن هفت مشت است و درین توسعه است بر مردم
و در فتاوی قاضی خان گفته که معتبر ذراع مساحت است زیرا که انسب و الیق به ممسوحات
و آن هفت مشت است بالای هر مشت اصبع قایم و در محیط گفته که اصح آنست که معتبر در
هر مکان و زمان ذراع آن مکان و زمان است کذا قال التمرتاشی و در شرح وقایه تقدیر ده در ده
را استنباط کرده از حدیث من حفر بیراً فله حولها اربعون ذراعاً یعنی از هر جانب ده ...
بود چه این حریم را بجانب ... و درو تحکم است ... معلوم کرد و بعضی
گفته که ... از هر جانب ده ... و صحیح آنست که از هر جانب ...
و اعتبار ده در ده در مربع ظاهر است اما در مدور گفته اند که معتبر مساحت دوره است چهل
و هشت ذراع بعضی چهل و چهار داشته و اول احوط است و بعضی سی و شش نیز داشته اند و
گفته اند که این تحقیق بقواعد حساب موافق است و این را مولانا ... در شرح مختصر وقایه

بتفصیل

شرح و تحقیق کرده است ... و فروع مسایل درین باب بسیار است اگر آنها را ذکر کنیم
سخن بتطویل کشد والله اعلم ... اکتفا بآنکه کرده در آفتاب حدیث صحیح نشده یعنی
از آنحضرت چیزی درین باب صحیح نشده و لیکن سیوطی از ابن ... آورده که
گفت عمر رضی الله عنه لا تغتسلوا بالماء المشمس فانه یورث البرص رواه ابن حبان فی کتاب
الثقات و الدارقطنی و ... آورده که گفت ... رسول خدا صلی الله علیه
و سلم آب را در آفتاب ... لا تفعلی یا حمیرا فانه یورث البرص و گفته که ابن نعیم ...
... دارقطنی ... ابن حبان ... ضعفا و گفته که ... طریق
... و گفته که ... ضعفا ... است که ...
و حدیث وی غیر محفوظ است و گفته که ... حدیثی بسند صحیح ...
در وی ... از عمر بن الخطاب رضی الله عنه و گفته اند که حدیث ... جمیع طرق ...
... و شافعی ... ابن عمر ... ابراهیم
... ضعیف است ... دارقطنی ...
... کرده ... در آفتاب ... اسلم ...
عمر رضی الله عنه ... ابن ابی شیبه در مصنف و در باب ...
وضو حدیثی صحیح نشده ... باب طهارت ... احتیاج ... و در بعضی
روایات ... عبد الرزاق فی الجامع از جابر بن عبد الله ...
آورده که گفت اذا توضأت فلا تمسح ... که وی ... مکروه ...
وضو مکروه ... در باب ... حدیثی صحیح
نشده ... باب طهارت ... و ظاهر کلام مصنف ... کلام ... که
... حدیث صحیح ... ضعیف است ... کرده ...
... بعضی از اهل حدیث قبول کرده و بعضی رد کرده ... که حدیث ... صحیح است
... در باب وضو بنبیذ تمر حدیثی صحیح نشده ... خرما ...
و چند روز ... امام ابو حنیفه
وضو بنبیذ تمر اگر آب خالص یافته نشود روا است و با وجود نبیذ تیمم نکند و گویند که در وضو
بنبیذ ... شرط است ... احمد ...

کند تیمم کند و قول ابو یوسف بین بین است و صدر علامة ابی حنیفه بر همین است و گفته اند که وی
در آخر رجوع کرده باین قول و امام محمد گوید وضو کند و تیمم نیز کند چنانچه در آب شک واقع شود در
سور حمار و از طحاوی نقل کرده اند که اگر قادر گردد بر آب مکروه و به نبیذ تمر وضو کند و باب
اجماع بود در اغتسال به نبیذ تمر نزد امام ابو حنیفه در وقتی است بقول جایز است چنانچه وضو
بقول جایز نیز دیگر فرق وضو است و اختلاف در نبیذ نیست که حلو و رقیق بود و سیلان
کند بر اعضا مثل آب و اگر سخت گردد و تند و تیز شود و اگر نه آتش کرده حرام است و جایز
نیست بوی وضو و اگر تغیر به حلاوت آتش اگر حلو است نزد ابی حنیفه جایز است وضو
بوی زیرا که حلال است شرب وی و نزد محمد جایز نیست از جهت حرمت شرب آن نزد وی و جایز
نیست وضو به نبیذها دیگر چنانچه زبیب و مانند آن چنانکه مقتضی قیاس است چه وضو
جایز نیست مگر به آب مطلق که بنام دیگر مقید نشده باشد و لهذا جایز نیست بآب هندوانه که
مثلا و چون آب مطلق یافته نشد تیمم واجب گردد و بحکم قول حق سبحانه فلم تجدوا ماء فتیمموا
و این آیت دلیل است دیگر که وضو به نبیذ مطلقا جایز نبود و تیمم واجب میگرداند و متمسک
ابی حنیفه درین باب حدیثی است که احمد و ترمذی و ابو داود از ابی زید از عبد الله بن مسعود
رضی الله عنه روایت کرده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم پرسید از ابن مسعود
لیلة الجن یعنی شبی که جنان نزد حضرت آمده بودند و بیعت کرده بودند در اداوه تو چیست گفت
ابن مسعود گفتم نبیذ است یا رسول الله فرمود تمرة طیبة و ماء طهور یعنی نبیذ چیست خرما
پاک و آب پاک کننده پس وضو کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدان و این زیادت که وضو کرد
آنحضرت بدان در حدیث احمد و ترمذی مذکور است نه در حدیث ابی داود و سیوطی این حدیث
را از عبد الرزاق و بیهقی نیز آورده و ابن الهمام از ابن ابی شیبه آورده که گفت ابن مسعود که پرسید
از من آنحضرت صلی الله علیه و سلم که هست با تو آبی که با وی وضو توان کرد گفتم لا فرمود چیست
در اداوه تو گفتم نبیذ است فرمود تمر حلو و ماء طیب پس وضو کرد وی با آن و نماز ادا کرد و ترمذی این
حدیث را تضعیف کرده و گفته که ابو زید که راوی از ابن مسعود است رضی الله عنه مردی مجهول است
نزد اهل حدیث شناخته نمی شناسیم او را روایتی غیر این حدیث و از میزان الاعتدال نقل کرده اند
که بخاری نیز او را تضعیف کرده و گفته که ابو فزاره که راوی این حدیث است از ابن زید نیز مجهول است
و امام شافعی و ابو یوسف میگویند حال این حدیث این است و اگر نیز صحیح باشد آیت قرآن اقوی است

آنحضرت

آنحضرت پس محل بیان متعین باشد با آنکه حدیث منسوخ است بآیت زیرا که آیت مدنیه است و قصه
لیلة الجن در مکه بود و امام محمد میگوید که چون در حدیث اضطراب است و در تاریخ جهالت است جمع
نمود جمع بینهما احتیاطا و آنچه امام ابو حنیفه میگویند که لیلة الجن متعدد است و هیچ آنکه در
مکه بود و در مدینه نیز بود شاید که این قصه در مدینه باشد و میگویند که این حدیث مشهور است و عمل
کرده اند بدان اصحاب و بمثل این زیادت بر کتاب توان کرد و کذا فی الهدایة و در بعضی شروح وی مذکور است
که از امیر المومنین علی رضی الله عنه مروی است که وضو به نبیذ تمر وضوی کسی است که نیابد
آب را و از ابن عباس آورده که گفت وضو کنید به نبیذ و وضو کنید به شیر و از ابن مسعود مروی است
که وی دعا میداشت وضو به نبیذ تمر نزد نایافتن آب انتهی و سیوطی در جمع الجوامع آورده
که دار قطنی روایت کرده از ابن عباس که گفت نبیذ وضوی کسی است که نیابد آب را و بعضی
در تضعیف این حدیث گفته اند که بصحیح رسیده است که علقمه از ابن مسعود آورده که گفت نبودم
من در خدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم لیلة الجن رواه مسلم و تحقیق آنست که بطرق کثیره
بصحت رسیده است که ابن مسعود رضی الله عنه در لیلة الجن در خدمت آنحضرت صلی الله علیه
و سلم بود و آنحضرت گرد وی خطی کشید و فرمود از این بیرون منه و این قصه طویل است و در
کتب سیر و احادیث مذکور و ابو نعیم آنرا در دلایل ذکر کرده و علما گفته مراد با آنکه وی رضی الله
عنه گفت که نبودم با حضرت در شب جن مراد عدم حضور او است در وقت در آمدن
ایشان بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مخاطبه و مکالمه وی با ایشان و ترمذی گفته که
حدیث توضی به نبیذ تمر روایت کرده شده است از ابن مسعود و از ابی زید از ابن مسعود
و در سایر اسانید بر آن مقال است لیکن حدیث چون روایت کرده شود از طرق شتی غالب
می آید بر ظن مجتهد حقیقت آن و ابن حجر ذکر کرده اند از صحت حدیث علقمه چون روایت کرده شود
از طرق شتی غالبا از ابن مسعود که گفت نبودم من لیلة الجن با حضرت مصطفی صلی الله علیه
و سلم بجای دانست که ذکر کرده اند و لیکن جمع میان این دو حدیث ممکن است باحتمال آنکه
مراد نفی علم حضور او باشد نزد مقاومه جن و دعا رسول صلی الله علیه و سلم ایشان را
باسلام و آنچنان باشد که وی ملازم باشد با حضرت و حضرت او را در گوشه نشانده
باشد چنانچه بتصریح در حدیث از ابن مسعود آمده که گفت رفتم با آنحضرت صلی الله علیه و سلم
تا آنجا که اراده کرده بود پس خطی کشید گرد من و فرمود مرا در درون وی و فرمود از این خط بیرون

از ابن مسعود رضی الله عنه بطرق متعدده بس و روایت کرده شده باسناد ضعاف

یاری میں شب کردیم در انجا تا آمد آنحضرت با طلوع صبح و احتمال دارد که ابن مسعود در آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وقت بیرون برآمدن همراه نبوده باشد در حین که حق شده باشد یا وقتی دیگر شب وقتی که فارغ شد از دعوت جن و قصه برسید آنحضرت وقتی که در دادا و توجیه و جواب دادن وی که بین است الحدیث بوجود آمدن که کسی با او بوده باشد با حضرت لیلة الجن و بودن همه در وقت رست آید و این وجه او ثقات است زیرا که در بعضی طرق حدیث علقمه آمده که گفتیم ابن مسعود را آیا صحبت داشت هیچ یکی از شما رسول خدا را صلی الله علیه و سلم لیلة الجن گفت که هیچ یکی از ما در این شب در صحبت وی نبود بلکه گم کرده بودیم آنحضرت را در آن شب و چون گم کردیم گفتیم کجا است رفت و جسته شد و بود آن شب بر ما بدترین شبی که گویا که مردم است در این شب قومی که چون نزدیک صبح یا نزدیک سحر شد دیدیم که از جانب جبل حرا می آید بعد از آن سوق کرد حدیث را و این حدیث علقمه صحیح است که روایت کرده است او را مسلم در کتاب خود و این منافات ندارد بقول و گفت عمر رسول خدا لیلة الجن چه شب است انتهی و شیخ کمال الدین ابن الهمام گفته که قاضی ابوبکر بن العربی در شرح ترمذی گفته ابو زید مولی عمرو بن حریث است روایت کرده است از وی راشد بن کیسان العبسی الکوفی و ابو روق و این بیرون از این دو راوی و از اینجا است شیخ تقی الدین سبکی گفته است که وی مجهول است و از جهالت دیگر اگر روایت کرده است این حدیث را از ابو فزاره جماعتی از اهل علم مثل سفیان و شریک و جراح بن ملیح و اسرائیل و قیس بن الربیع و ابن عدی گفته است که ابو فزاره راوی این حدیث مشهور است و اسم وی راشد بن کیسان و دارقطنی نیز بتحقیق گفته و اما آنچه روایت کرده شده است که پرسیده شد ابن مسعود از لیلة الجن گفت حاضر نشد آن را از ما هیچ یکی معارض است بآنچه روایت کرده ابن ابی شیبه است که بود ابن مسعود با وی صلی الله علیه و سلم و نیز روایت کرده است حفص بن شاهین از وی که گفته بودم من با حضرت صلی الله علیه و سلم لیلة الجن و نیز آمده است از ابن مسعود که دید قومی را از زط پس گفت این جماعه اشبه اند بآنهایی که دیدیم من از جن لیلة الجن و اثبات مقدم است بر نفی و اگر جمع کنیم با این هر دو آنکه گوئیم که مراد بنفی که گفت نبود هیچ یکی از ما با حضرت در لیلة الجن آنست که نبود هیچ یکی از صحابه غیر من پس مقصود نفی مشارکت بود و اثبات اختصاص خود بصحبت و صاحب آکام المرجان فی احکام الجان گفته است که ظاهر حدیث وارد شده در وفات جن دانست که این شش گفت بوده یکبار که رواز آن در بقیع غرقد بود

کر حاضر

کر حاضر شده آن از ابن مسعود و در مابعد یکی حاضر شده در مکه و کرت چهارم بیرون مدینه بوده حاضر شده آن را زبیر بن العوام و باین وجه قطع شد تنو ایشکر را باین که کلام ابن الهمام است که در شرح هدایه والله اعلم و در باب لمس النساء لا ینقض الوضوء حدیثی صحیح نشده که بدان نقض وضو بلمس زنان مختلف فیه است در میان ائمه اربعه امام ابوحنیفه و اصحاب وی بر آنند که نقض نمیکند و سفیان ثوری نیز با ایشان است و نزد ایمه ثلاثه لمس زنان ناقض وضو است و مبنای اختلاف بر آنست که لمس در آیت تیمم واقع شده نزد ایشان محمول است بر لمس عضو و نزد ما بر جماع و ایشان میگویند حمل بر لمس عضو اولی است بقرینه عطف بر مجیء از غایط و ما میگوئیم که حمل بر جماع اولی و احسن تا بیان دفع تیمم مر حدث اصغر و اکبر را هر دو حاصل گردد اما احادیث وارده در این باب که در حقیقت دلیل و قرینه حمل لمس بر یکی از این دو معنی است شیخ مصنف میگوید که حدیثی در باب عدم نقض وضو بلمس زنان صحیح نشده و حال آنکه صحیح این حدیث عائشه رضی الله عنها آمده که گفت بودم من که خواب میکردم در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و سلم و پایهای من در جانب قبله آنحضرت بودی و چون سجده میکرد آنحضرت غمز میکرد مرا بدست خود و کرد می آوردم من پایهای خود را و چون بر میخاست فراخ میکردم و شک نیست که غمز بجلدین مستلزم لمس آنهاست و در حدیث دیگر ابوداود و نسائی و ترمذی از عائشه آورده که گفت بوسید رسول خدا صلی الله علیه و سلم زنی را از زنان خود و بعد بیرون آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنماز و نه آنکه وضو کند الحدیث و در روایتی آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که بوسه میکرد بعضی از ازواج خود را بعد نماز میکرد و نه آنکه وضو کند ترمذی گوید روایت کرده این حدیث را غیر واحدی از اهل علم از صحابه و تابعین سفیان ثوری گفته در بوسه وضو نیست و بسیاری از صحابه و تابعین بر آنند که هست و گفته که اسناد حدیث عائشه صحیح نیست و یحیی بن سعید القطان و محمد بن اسمعیل بخاری تضعیف کرده اند این حدیث را و گفته اند که حبیب بن ثابت که راوی این حدیث است از عروه سماع ندارد و این حدیث از ابراهیم تیمی از عائشه نیز آمده و این نیز صحیح نیست انتهی و در جامع الاصول از موطا قول ابن عمر و ابن مسعود رضی الله عنهم آورده که در بوسه کردن زن خود را وضو است تنبیه همچنانکه در لمس زنان اختلاف است در مس ذکر نیز آمده اختلاف مر و احادیث و هم در اقوال علما امام محمد در موطای خود میگوید که در مس ذکر وضو نیست و احادیث که در این باب آمده مختلفه است و در حدیثی آمده است که وی

گروهی گوشت پاره از نشت و ابن عباس گفته که باک نمیدارم که مساس کنم ذکر خود را یا بینی خود را
یعنی هر دو گوشت پاره زاید است میان ایشان فرقی نیست و مخصّص از ابن عباس گفته که باک ندارم که
مساس کنم ذکر خود را یا بینی خود را یعنی هر دو گوشت پاره زاید است میان ایشان فرقی نیست و مخصّص
از ابن عباس پرسیده که آیا مساس میتوان کرد ذکر را بعد از وضو گفت اگر نجس میدانی تو آنرا ببُر
بینداز و شیخ ابن دار قطنی نقل میکند که جماعه از ایمه کبار احمد بن حنبل و علی بن مدینی و یحیی بن معین
از ایشان اند و صحیح نخست که درین باب جمع شده اند در نقض وضو بمس ذکر اختلاف
کرده اند و اخبار و آثار مختلفه روایت نموده یحیی بن معین گفته که ابن عمر رضی الله عنهما وضو کرده از
مس ذکر و ابن مدینی آورده که ابن مسعود وضو نمیکرده از آن و می گفت که وی گوشت پاره ایست
از تو پس قرار داده اند که چون ابن مسعود و ابن عمر اختلاف کنند ابن مسعود اولی است باتباع
و امام احمد حنبل فرموده نظر ابن مسعود در اجماع است و لیکن در اسناد این اثر ابو قیس است و احتجاج
بحدیث وی نتوان کرد دلیل ابن مدینی اسنادی دیگر آورده از عمار بن یاسر موافق قول ابن مسعود
پس امام احمد گفت عمار و ابن عمر برابرند هر کرا خواهد اخذ باین کند و هر که خواهد بآن اقول
العبد الضعیف عفا الله عنه قول انکه وضو مس امرأة و ذکر واجب نبود و آنچه اگر کرده اند باری و
بجهت احتیاط و تکمیل است که مظنه شهوة و متوهم نجاست است والله اعلم و در باب عدم غسل از غسل
میّت حدیثی صحیح نشده گو این همه بسیار نقاد درباب احوال آمده گذشته است و حدیث ابی داود از عایشه
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اغتسال میکرد از غسل میت نیز گذشته است و حدیث دیگر از موطا که
دارد بر عدم وجوب نیز گذشته و تاویل علما نیز مذکور گشته و فقهاء برو ظاهر است که مراد مصنف
ازین ایجاب است یعنی حدیثی که دلالت کند بر وجوب غسل از غسل میت صحیح نشده و اگرچه در بعضی
احادیث امر بدان واقع شده چنانچه سیوطی از حدیث احمد از مغیره آورده که آنحضرت فرموده
صلی الله علیه وسلم من غسل میتا فلیغتسل پس آن حدیث صحیح نیست یا امر آن امر استحباب است
بدلیل احادیث دیگر که نفی وجوب آن کند چنانچه سیوطی از حاکم و بیهقی روایت از ابن عباس
آورده لیس علیکم فی غسل میتکم غسل اذا غسلتموه و در باب عدم غسل از دخول حمام چیزی صحیح نشده این ستم
زیادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در فضل فعل و تواتر آن گذشته است و معلوم است
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنفس نفیس خود بحمام نرفته اند و حمام را ندیده اند و در بعضی
احادیث بعد از فتح آن کشور آمده در حمام ورود ما افتاد از در آمدن کشف عورت شده

آیفت ٢
در هر سوره و بعض گویند که از فاتحه نیز ...

مطلقا یکی در مقاصد حسنه حدیثی در مدح آن نقل کرده که نعم البیت الحمام یذهب الدرن و یذکر الآخرة و سند
آن ضعیف است چنانکه گذشت و در باب بسم الله الرحمن الرحیم آیة من کل سورة حدیثی صحیح نشده
علما را در بسمله اختلاف است قول امام ابو حنیفه آنست که وی آیه از قرآن منزل از برای فرق و فصل
میان سوره از هیچ سوره جزو نیست نه از فاتحه و نه از غیر آن و بعضی برانند که وی جزو است از فاتحه
از هر سوره و دلایل این اقوال در محل خود مذکور و مسطور است و در باب جهر در صلوة به بسم الله
الرحمن الرحیم حدیثی صحیح نشده و این بحث سابقا در باب قرائت مذکور شده است و معلوم شده که
چه روایات در باب جهر و عدم جهر رسیده هر دو جانب ورود یافته است و لیکن اکثر و اصح و ارجح
جانب عدم جهر است و مصنف خود میگوید در باب جهر و حدیثی صحیح نیامده و در باب الامام ضامن
والمؤذن مؤتمن ترک بحث از اسناد مرویست چیزی که از تابت شده و این حدیث را در مشکاة از ابی هریرة
از حدیث احمد و ابی داود و ترمذی و شافعی آورده و تتمه حدیث اینست که اللهم ارشد الائمة واغفر
للمؤذنین و در روایتی از شافعی بدین لفظ آمده الائمة ضمناء والمؤذنون امناء و سیوطی در جمع الجوامع
از ابی داود و ترمذی و ابن حبان در صحیح و بیهقی در سنن و عبد الرزاق و احمد و ابو یعلی در مسند
و ضیا مقدسی در مختاره از ابی هریره آورده و از احمد و از ابی امامه و از احمد و از ابی یعلی و سعید
بن منصور در سنن از ابن عمر و از ابی امامه و از احمد و طبرانی و ابن حبان و بیهقی از عایشه نیز آورده و
در جزو الخرزی از ابن عباس آورده که المؤذنون امناء المسلمین علی فطورهم و سحورهم و طبرانی از ابی محذوره
نیز روایت کرده و بیهقی نیز از وی بدین لفظ امناء المسلمین علی صلوتهم و سحورهم آورده و در جزو اول
آنرا سیوطی از نجار از ابی هریره بدین لفظ آورده که ایمه کفلاء اند بر ایشان نماز گزار اگر صواب کرده اند
فایده آن مر شما راست و اگر خطا کرده اند فایده آن مر شما راست و ضرر آن بر ایشان و از ابی داود و ابن
ماجه و حاکم از سهل بن سعد الامام ضامن فان احسن فله ولهم وان اساء فعلیه ولا علیهم و بیهقی
مضمون را از احمد و از ابی داود و ابن ماجه و حاکم از عقبة بن عامر نیز آورده و ترمذی گفته که درین
باب حدیث از ابی هریره و از عایشه و سهل بن سعد و عقبة بن عامر نیز آمده و گفته که حدیث ابو هریره
را ابو معاویه از اعمش از ابی صالح از ابی هریره روایت کرده و سفیان ثوری و حفص بن غیاث و غیر
واحد از اعمش از ابی صالح از ابی هریره عن النبی صلی الله علیه وسلم نیز روایت کرده و اسباط بن محمد
از اعمش از ابی صالح از ابی هریره نیز آورده و از نافع بن سلیمان از محمد بن ابی صالح از پدرش از عایشه
عن النبی صلی الله علیه وسلم نیز روایت آمده و میگوید که شنیدم از ابو زرعه که میگفت حدیث ابی

صالح از ابو هریره صحیح است از حدیث ابو صالح از عائشه و شنیدم محمد را که میگفت حدیث ابو صالح
از عائشه صحیح تر است و علی بن المدینی ذکر کرده که ثابت نشد حدیث ابو صالح از ابو هریره و نه حدیث
ابو صالح از عائشه انتهی کلام الترمذی و ازین ظاهر شد که صحت این حدیث مختلف است فیه
میان ائمه و کثرت طرق و تعدد [illegible] نیز حکم میکند بثبوت آن مطلقا چنانچه مصنف کرده صحیح باشد و معنی
این حدیث آنست که امام ضامن و متکفل امور صلوة قوم است و [illegible] قرائت را از جانب
ایشان و محافظت میکند برای ایشان ارکان و سنن را و اعداد رکعات را و مؤذن [illegible] است
و [illegible] ایشان و میان پروردگار در دعا و [illegible] امام ابو حنیفه که گوید
[illegible] امام متضمن [illegible] قوم است [illegible] ظاهر است و مؤذن امین [illegible]
اوقات که اعتماد میکنند در نماز و [illegible] وظایف موقته را [illegible] و این حدیث
را در فضل اذان آورده اند [illegible] استنباط کنند و آن محل
نظر است و در باب لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد چیزی صحیح نشده و مقاصد حسنه میگوید
که این حدیث را دار قطنی و حاکم و طبرانی در امالی خود آورده و از طریقه دیلمی از ابو هریره نیز آمده
و دار قطنی و حاکم از جابر و از علی [illegible] نیز آورده و ابن حبان در ضعفا از عائشه آورده و اسانید
این حدیث ضعیف است اگرچه مشهور است میان مردم و ابن حزم گفته که این حدیث ضعیف است
و صحیح است از قول علی رضی الله عنه و این حدیث [illegible] از طریق ابو حیان تیمی از ابیه از علی
و ابن ابی شیبه نیز موقوف بر علی رضی الله عنه آورده بدین لفظ که لا یقبل صلوة لجار المسجد الا فی
المسجد اذا کان فارغا و صحیح [illegible] رسیده که جار مسجد کیست فرمود کسی که بشنود اذان را
چنین اخراج کرده او را سعید بن منصور در سنن انتهی و سیوطی این اثر را از علی رضی الله عنه از
عبد الرزاق و بیهقی نیز آورده و احادیث در وعید و ترهیب از عدم اتیان بجماعت بعد از سماع
اذان بسیار آورده [illegible] که نماز وی درست نیست [illegible]
السیوطی فی جمع الجوامع و در باب صلوا خلف کل بر و فاجر حدیثی صحیح نشده و سخاوی در مقاصد
آورده و گفته که روایت کرد این حدیث را ابو داود و دار قطنی و لفظ او راست و روایت کرده بیهقی
و جاهدوا مع کل امیر [illegible] این حدیث مکحول است از ابو هریره و اسناد وی منقطع و گفته [illegible]
را طریقی دیگر است در ضعفا ابن حبان [illegible] آورده دار قطنی از حدیث حارث عن علی
رضی الله عنه و از حدیث علقمه و اسود عن ابن مسعود رضی الله عنه و از ابو الدرداء نیز آورده و هیچ

ضرب من [illegible] چنانچه تصریح کرده اند [illegible] و احمد از علما و بعضی از آن طرق در کتاب علل
ابن جوزی مذکور است و صحیح ترین [illegible] واقع شده است در وی حدیث مکحول است از ابو هریره [illegible]
[illegible] و علما [illegible] اجماع کرده و در کتب عقاید آن را ذکر کرده و آن از
سنت و جماعت دانسته اند بر خلاف آن فرقه که عصمت در امام شرط کنند و با جماع ایشان قطعی
شده و یقینی [illegible] و بالجمله وی از جهت حدیث ظنی است و از جهت اجماع قطعی والله اعلم
لا صلوة لمن علیه صلوة چیزی ثابت نشده [illegible] ظاهر آنست که مراد بدین کلام نفی صحت حدیث در باب
ترتیب میان صلوة فائته و وقتیه و عدم صحت [illegible] ذکر فائته است پس اگر مقصود
صحت حدیث است بدین لفظ که لا صلوة لمن علیه صلوة مسلم و لیکن در باب وجوب ترتیب مذکور
که مذهب امام ابو حنیفه و مالک و احمد است احادیث صحیح وارد است یکی حدیث که بروایت انس
رضی الله عنه در صحیحین آمده که من نسی صلوة فلیصلها اذا ذکرها لا کفارة لها الا ذلک [illegible]
فراموش کند نماز را باید که بگذارد در وقتی که یاد آرد کفارت نیست مر فراموش کردن نماز را
[illegible] وقت امر کرد بگذاردن نماز فائته در وقت یاد آوردن لاجرم چون پیش از
گذاردن نماز وقتیه یاد آید بر وی واجب گردد گذاردن [illegible] وقت و در روایت مسلم [illegible] از ابی
هریره [illegible] آمده و در آخر وی قال [illegible] اقم الصلوة لذکری [illegible] مراد از ذکر الله ذکر صلوة
داشته و در لفظ آمده که فوقتها اذا ذکرها و در روایت ابن ابی شیبه آمده که من نام عن صلوة او نسی
صلوة فلیصلها اذا ذکرها و اذا استیقظ [illegible] ترتیب [illegible] بروایت احمد و ترمذی
و نسائی آمده که کفار باز داشتند رسول خدا صلی الله علیه و سلم از چهار نماز روز خندق تا آنکه گذشت
از شب [illegible] پس امر کرد بلال را تا اذان گفت پس اقامت گفت و گذارد ظهر پس
اقامت گفت و گذارد عصر [illegible] کیفیت ادای صلوة [illegible] بگذارید
کیفیت [illegible] صلوة [illegible] پس گذارید [illegible]
ترتیب واجب باشد و نیز در صحیحین و ترمذی و نسائی آمده که از حدیث جابر رضی الله عنه که روز خندق
بعد از غروب آفتاب [illegible] قریش [illegible] گفت یا رسول الله [illegible] گذارد نماز عصر
تا نزدیک [illegible] آفتاب [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود من نیز نگذارده ام آن را
فرود آمدیم [illegible] وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و وضو کردیم ما پس بگذارد عصر
بعد از غروب و بگذارد بعد از وی مغرب را [illegible] ترتیب [illegible] چنانکه امام

و گذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظهر را
پس اقامت گفت و گذارد عصر را پس
اقامت گفته

گذارد عمر بن الخطاب رضی الله عنه

قال

تا فرع میکوید تا آخر میکرد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جهت وی صبر کرد تا آخر نماز و روایت کرد

الشیخ نیز در احادیث بطرق متعدده از دارقطنی و بیهقی و خطیب و غیرهم از ابن عمر رضی الله عنهما

آمده که هر که فراموش کرده نمازی را پس یاد آورد در حال آنکه وی با امام است باید که بگذارد نمازی را که در (فرع)

کرده است با امام و چون فارغ شود از آن نماز بگذارد نمازی را که فراموش کرده بود پس اعاده کند

نمازی را که با امام گذارده بود و چون امر کرد باعاده معلوم شد که ترتیب واجب است و در بعضی

روایات آمده است چون فراموش کرد نمازی را پس یاد آورد آنرا در نماز دیگر باید که بدایت کند

بنمازی که وی در وقت وی است چون فارغ شود از آن نماز بگذارد آن نمازی را که فراموش کرده بود و (قطع)

و برین روایت هیچ در نماز وقتیه نسیان فایته و نه ذکر او در اثنای نماز مسقط ترتیب است و حا

روایتی است در مذهب امام احمد و در باب اتمام الاتمام و افطار الصیام فی السفر هیچ حدیثی صحیح نشد

مراد باتمام اتمام صلوة و ترک قصر اوست در سفر یعنی هیچ حدیثی صحیح نشد در آنکه حضرت صلی الله

علیه وسلم نهی کرده از اتمام صلوة و وجوب و از صوم در سفر چنانکه سابقا در باب سفر گذشت و در باب

قنوت فجر و قنوت وتر هیچ حدیث صحیح نشده بلکه فعل قنوت در وتر از بعضی صحابه ثابت شده سابقا

فصول نماز گفته است که در نماز صبح گاهی قنوت میخواند و گاهی ترک میکرد و هیچ التزام کرده است

کرا آنچه بیان کند از فعل رسول صلی الله علیه وسلم مداومت باشد که در صحاح اخبار ثابت نشده لا جرم تحریر اینجا

گفته صحیح باشد و ما نیز اخبار صحیح در اینجا نقل کرده ایم و ابن الجوزی میکوید که در قنوت فجر هیچ حدیث صحیح

نشده بلکه مراد بنفی دوام و استمرار بود نه مطلق فعل یا مراد دعای معین بود در قنوت و بر هر تقدیر

مذهب امام ابو حنیفه همین است که در نماز فجر قنوت نیست و آنحضرت چند گاه بر جماعه از کفار دعا

درین نماز کرده و بعد از آن ترک داده و هرگز نکرده و قنوت در فجر بدعت است کما ذکر محمد اسناده و در قنوت وتر (در انجا)

نیز موافق آنچه اینجا میکوید گفته و قد سبق مفصلا فلیتذکر و در باب نماز جنازه در مسجد (حدیثی)

صحیح نشده این نیز سابقا در کلام مقتدا نبوی صلی الله علیه وسلم در احوال امت گذشته است ملخصا (صحیح)

و در باب رفع یدین در تکبیرات نماز جنازه چیزی صحیح نشده و آنچه صحیح است مجموع در غیر نماز جنازه

در تکبیر احرام و گاه رکوع و گاه اعتدال و گاه قیام از تشهد اول و اخبار و آثار در غیر [illegible] (مسجد)

حدیث است سابقا در بیان نماز جنازه گفته که در تشهد و در هر تکبیر ... و اینجا میفرماید که در باب

رفع یدین در تکبیرات نماز جنازه چیزی صحیح نشده و اما مسح رفع یدین در گاه رکوع و گاه اعتدال

و گاه قیام از تشهد اول نیز سابقا گفته و مبالغه در صحت و ثبوت آن و در ابطال مخالف کرده است

اجما

اینجا نیز آنچه گفتنی است گفته شد فلیتذکر و در باب الصلوة لا یقطعها شیء چیزی ثابت نشده الا حدیثی

حدیثی است که در باب ... و دفع کسی که از پیش مصلی بگذرد و در باقی فتوی تمام ... (اینست)

که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم لا یقطع الصلوة شیء و ادرؤا ما استطعتم فانما هو شیطان

قطع نمیکند نماز را و باطل نمیکند آنرا چیزی و دفع کنید هر آنچه چند انکه توانید یعنی آنرا

که بگذرد از پیش شما در نماز زیرا که وی شیطان است این حدیث را ابو داود از ابی سعید خدری رضی الله

عنه روایت کرده و طیبی این را مراد داده و معنی گفته یکی مراد نفی دفع است یعنی قطع نمیکند نماز را

دفع کردن شما آنکه گذرنده را و فعلی که در دفع کرده ... لا بد است بقدر استطاعت خود

و باید که دانسته باشد از آن ... بلکه حکمه اولی ... در مرور بود یعنی گذشتن کسی از پیش شما در نماز ضرری (نه)

نماز ندارد ولیکن ... آنچه ... دفع کنید تا قطع خشوع نکند یعنی ... (قوی)

از اتم و صحت ... و این حدیث متضمن دو حکم است یکی ... دفع ما بین یدی المصلی و این معنی در احادیث

صحیح بخاری و مسلم و غیر ایشان ... (در صحیحین)

از ابی جهیم آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم اگر بداند ... که گذشتن از پیش مصلی

... چهل ... از گذشتن از پیش ...

سابق ... از ابی سعید بروایت صحیحین آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم

بگذارد یکی از شما نماز ... که بگذرد از پیش وی باید که دفع کند او را و اگر ابا آرد

یعنی منع نکرد و ... البته بکوشد که با وی قتال کند و در بعضی روایات باید که قتال کند

او را اگر وی شیطان است و ... حقیقت قتال ... و در روایت بخاری

ابو سعید ... نماز میکرد ... کسی که از پیش وی بگذرد ابو سعید

... بعد ... بار دیگر ... اول ...

... ابی سعید ... ابو سعید ...

ابا سعید ... ابو سعید ... حدیث ...

آورد ... بگذرد ... رفت ...

با ابو سعید گفت ... ابو سعید گفت ...

حدیث ... قطع نمیکند نماز را ... از پیش مصلی ...

منع ... آمده که قطع نمیکند نماز را هیچ چیز ولیکن تا توانید دفع

راوی گوید معلوم نشد که چه مراد داشته چهل ماه

آنرا کم رو کند زیرا که وی شیطانست و بر خلاف این حدیث از ابی هریره در صحیح مسلم آمده که گفت
گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم قطع میکند نماز را گذشتن امراة و حمار و کلب و در بعضی
روایات کلب اسود و جمهور علما این را تاویل کرده اند که مراد قطع خشوع و تدبر است که روح
نماز است و خلاصه آنست که امر این احادیث که دلالت دارند بر قطع صلوة تاکید و مبالغه
در تحت بر نصب سترة و لیکن اشعر بتخصیص این امور ثلثه بآنکه چه دارد ممکن آنکه گویند که منع
اشتغال الیها از خشوع بیشتر و سخت تر است اما امرأة پس خود ظاهر است و اما حمار از جهت کثرت
ملازمت وی شیطان را چنانچه دلالت میکند بران امر بتعوذ نزد نهیق وی که نشانی است از دیدن
وی شیطان را و اما کلب از جهت غلظ نجاست وی کذا قالوا و نیز آمده است که عایشه رضی الله
عنها انکار آن که ابو هریره در روایت کرد بر وی این حدیث را و بر قومی که اخذ بدان کرده اند و گفت
که جمع کردید و تشبیه دادید ما را ای قوم بحمار و کلب و حال آنکه بودم من که رسول خدا صلی الله علیه
وسلم که نماز میکرد در شب و من بعرض افتاده بودم میان وی و میان قبله مثل افتادن
جنازه روای البخاری و مسلم و این انکار از ام المؤمنین رضی الله عنها در حقیقت راجع است بحمل
این حدیث بر ظاهر وی یعنی مراد با این آنست که شما فهمیده اید که مرور قاطع صلوة است حقیقة و
مبطل اوست بلکه وی تاویلی دیگر و معنی دیگر دارد چنانچه مذکور شد اکنون آمدیم که مصنف
که منع ثبوت حدیث الصلوة لا یقطعها شیء که روایت ابی داود است میکند تا آنکه ترجیح حدیث
قطع صلوة میکند اما اگر ترجیح حدیث قطع صلوة میکند بر روایات ثلثه مذکوره که در ...
اما معلوم شد که اکثر جمهور علما تاویل کرده اند و حدیث متفق علیها قاطع است و هیچ یک از
علما بدان نرفته مگر بعضی و امام احمد رحمه الله علیه گفته که من در کلب اسود شک ندارم که قطع میکند
نماز را اما در نفس من از امرأة و حمار ترددی هست و اسحق بن راهویه نیز گفته که قطع نمیکند
مگر کلب اسود کذا قال النووی و تحقیق حال آنکه در جانب عدم قطع حدیث ابن عباس که در صحیحین است
نیز آمده که گفت پیش آمدم بر ماده خری سوار و من قریب ادراک بلوغ نزدیک رسیده بودم و حال
آنکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم نماز میگذارد در منی بجانب غیر دیوار یعنی بی سترة گذشتم
من از بعضی صف و گذاشتم خر را که میچرید یعنی پیش صف و من در صف در آمدم و هیچ کس بر من
انکار نکرد و ما را که تمسک امام احمد و اسحق بتخصیص کلب از غیرانست که از حدیث عایشه و ابن
عباس عدم قطع امرأة و حمار معلوم گشت و ظاهر مصنف در اطلاق حدیث عدم قطع سخن دارد

آورد

قدیر

قدیر و ترمذی در تخصیص کلب باسود گفته است که از ابی ذر که راوی این حدیث است پرسید
که چرا است که کلب سرخ و سفید قطع نمیکند گفت که من نیز از حضرت صلی الله علیه وسلم این سوال
کرده بودم فرمود که کلب اسود شیطانست تنبیه فقها گفته اند که اگر مصلی ضرورت داد و نکند
از پیش وی بگذرد حکم این است که مذکور شد و اگر مصلی حاضر ضرورت نیست و نزد ضرورت بر راه
مردم آمده نماز میگذارد و پاسداری نکرده گنهکار بر گذرنده است و اگر هر دو بغیر ضرورت کرده اند هر دو گنهکار
و اگر هر دو بضرورت کرده اند هیچ یک گنهکار نیست والله اعلم و در باب صلوة تسبیح حدیثی صحیح نشده این
حدیث در جامع الاصول از حدیث ابی داود و ترمذی آورده و در روایتی نهایت آنرا از دو ساله
بیک یا دو گفته و در مشکوة از ابن ماجه و بیهقی گفته و در حصن حصین برمز ابی داود و ابن ماجه
و صحیح مستدرک حاکم و صحیح ابن حبان ذکر کرده و ترمذی در جامع خود گفته که در این باب حدیث
از ابن عباس رضی الله عنهما و عبد الله بن عمرو انس آمده و حدیث انس حسن غریب است و گفته که روایت
کرده شده است از غیر صلی الله علیه وسلم در صلوة تسبیح احادیث متعدده و صحیح نیست بسیاری از آن
و اثبات کرده اند آنرا ابن المبارک و غیر وی از اهل علم و ذکر کرده اند فضل آنرا انتهی کلامه و شیخ
دربن بابا است که در تنزیه الشریعه گفته که دار قطنی گفته که اصح حدیثها از ابن عباس و ابی رافع
مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم بطرق متعدده که در هر یک ضعفا و مجاهیل اند آمده و تعقب کرده
شده است بر این سخن که حدیث ابن عباس را ابو داود و ابن ماجه و حاکم و حدیث ابی رافع را ترمذی
و ابن ماجه آورده اند و گفته که در ذکر و شده است بر ابن جوزی که وارد کرده این حدیث را در موضوعات
و آورده است حافظ ابن حجر حدیث ابن عباس در کتاب الخصال المکفرة للذنوب المتقدمة و المتاخرة
و گفته که رجال اسناد وی لا باس بهم و بد کرده و خطا نموده ابن جوزی که این حدیث را در موضوعات
آورده و قول او که موسی بن عبد العزیز مجهول است صواب نیست زیرا که ابن معین و نسائی او را
توثیق نموده اند پس ضرر نکند جهالت حال وی بر کسی که بعد از ایشان آمده و در امالی اذکار
گفته که حدیث ابن عباس را بخاری در جزء القراءة خلف الامام و ابو داود و ابن ماجه و ابن خزیمه
در صحیح خود و حاکم در مستدرک با تصحیح و بیهقی و غیر هم روایت کرده اند و ابن شاهین در ترغیب گفته
آمده که شنیدم ابا بکر بن ابی داود را که گفت شنیدم پدر خود را که میگفت صحیح ترین حدیث در صلوة
تسبیح این است و گفت که موسی بن عبد العزیز را توثیق کرده ابن معین و نسائی و ابن حبان و روایت
کرده اند از وی خلق و اخراج کرده از وی بخاری در کتاب این حدیث را بعینه و اخراج کرده ...

بخاری در ثقات این حدیث را بعینه و اخراج کرده آنرا نوی در اثبت مفرد حدیثی را در سماع
و بعضی این را مرتفع میکنند چنانکه دارقطنی که تصحیح کرده‌اند این حدیث را ابو الحسن نوری
ابن منده است و تالیف کرده و منذری نیز در تصحیح صفوی کتابی و آجری و خطیب و ابو سعد سمعانی
و ابو موسی مدینی و ابو الحسن بن مفضل و ابن صلاح و نووی در تهذیب الاسماء و سبکی و غیرهم
و دیلمی در مسند الفردوس گفته که صلوة تسبیح اشهر صلوات است و اصح آنها از روی اسناد و گفته
که صحیح ترین چیزی که در فضائل سور حدیث قل هو الله احد است و در فضل صلوات حدیث صلوة
تسبیح است و بیهقی و غیر وی از ابو حامد بن الشرقی آورده که گفت نزد مسلم با ما حدیث صلوة
تسبیح را از عبد الرحمن بن بشر بعد از آن شنیدم مسلم را که میگفت که روایت کرده نشد طرق
در وی اسنادی احسن ازین و ترمذی گفته که ثابت داشته است ابن المبارک و غیر وی از اهل
علم صلوة تسبیح را و ذکر کرده اند فضل در وی و حاکم گفته است که از انجا است که لا انفراد کردی
بر صحت این صلوة عمل کردن ائمه است مثل ابن المبارک و بیهقی بدان و تداول صالحین مر آنرا از
یکدیگر و در وی تقویت است مر حدیث مرفوع را و سیوطی این را از بیهقی نقل کرده و حافظ ابن حجر
گفته است و مقدم ترین کسی که روایت کرده شده است عمل این را از وی ابو الجوزاء اوس بن عبد الله
بصری است که از ثقات تابعین است و ثابت شده انجا عتق تعبد از وی و اثبات کرده آنرا ابن علیه
طریقین از شافعیه و روایت کرده این را از وی بیهقی و بسند حسن و عبد العزیز بن ابی رواد که
از ابن المبارک است گفته من اراد الجنة فعلیه بصلوة التسبیح و ابو عثمان حیری زاهد گفته که
ندیدیم برای شدائد و غموم مثل صلوة تسبیح و مر حدیث ابن عباس را طرق است که مجموع آن
شش طریق است و بموافقت یکدیگر قوی یافته و تائید دیگر نیز یافته است و آمیر این رسانده و اکابر این فن
آنرا روایت کرده اند و ابن جوزی با وجود آن نیز متهم است که صحیح است که در آن مذکور است این
بزرگ خرابات است و انجحین نسبت الکردی ابن عبد الله دمشقی است معروف بصرب بعضی اورا
از جهت حفظ تضعیف کرده اند جماعه او را توثیق نموده چنانکه در خرسانی که ذکر کرده و کتب الکلام
تنزیه الشریعة است که نقل کرده شده و ما در آخر کلام در بیان تعدد طرق و روایات اختصار
کرده ایم قدر بدل است و سیوطی در مرقات الصعود الی سنن ابی داود نیز مثل کلام وی آورده
و در عبارت اسیفا و نیز در تنزیه الشریعة گفته است که ابن حجر با قطع کرده است و در تخریج
رافعی گفته است که حق آنست که هر طرق وی ضعیف است و حدیث ابن عباس قریب بحد حسن

منذری ۴

ولیکن شاذ است از جهت شدت تفرد ثقات در وی و همچنین کلام نووی نیز در این باب مختلف آمده در
تهذیب الاسماء آنرا تحسین کرده چنانکه گذشت و در اذکار استحباب آنرا ... و در شرح مهذب
تضعیف کرده و الله اعلم انتهی و بالجمله در شأن این صلوة اختلاف است و نظر بتتبع و تصحیح
کلام ائمه صحت و حسن وی غالب است و جزم شیخ مصنف بعدم صحت احادیث و طرق وارده در وی
محل نظر است لا اقل ثابت باختلاف است که مصنف در این باب هر طریقی ابن جوزی در
[illegible] و توقف در محل ... و مخالف ...
و در باب صلوة رغایب و در صلوة نیمه شعبان و صلوة نیمه رجب و صلوة ایمان و صلوة لیلة المعراج
و صلوة لیلة القدر و صلوة کل لیل من رجب و شعبان و رمضان در این باب چیزی ثابت نشد
این صلوات و امثال آن که در اوراد بعضی مشایخ طریقت نوشته‌اند و بعضی از ایشان قسم و ترک نشده و نزد
مشایخ حدیث صحت نرسیده و بعضی مشایخ طریقت نوشته‌اند و بعضی از ایشان در انکار آنها
مبالغه عظیم نموده و سید شیخ احمد بن زروق که از مشاهیر مشایخ دیار مغرب است در وصایای خود
گفته و لا تعمل بصلوة الایام و الاسابیع و قول فصل درین باب آنست که در رساله التوصیل المرید
الی المراد بر بیان احکام الاحزاب و الاوراد گفته‌ایم و احادیث درین باب نیز آمده بعضی موضوع
و بعضی ضعیف و در مطالع الاسرار ذکر صلوة رغایب کرده و کیفیت آن بیان نموده با وجود آنکه
وضع کتاب برای جمع احادیث صحاح است کرده و در این باب چیزی از اثر آورده و گفته که ابن عقیل
در کتاب ذیل است و در هیچ یکی از کتب آنرا نیافتم و الحدیث مطعون فیه انتهی و در باب زکوة
حلی ... با انکه در وجوب زکوة حلی از ذهب و فضه که زنان ... اختلاف است
امام ابو حنیفه گوید که در وی زکوة هست و امام مالک گوید نیست ... و دلیل نوشته ... آنرا
[illegible] عند الحاجه ... است که وی مستعمل
است در مباح [illegible] امام ابو حنیفه
وی عموم قول حق سبحانه است تعالی و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله
الآیة و عموم قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم فی الرقة ربع العشر یعنی در نقره واجب است چهل یک و این
عام است خواه سکه زده [illegible]
و دلیل آنکه موجود است در ذهب و فضه از روی خلقت و معتبر در این باب دلیل ...
و لیکن آن دلیل احادیث و آثار در هر دو جانب مختلف آمده است علماء را در جانب وجوب که مذهب امام

دلیل که صاحب ... از امام ... شافعی ... در مذهب ...

و دلیل ... امام محمد ... گفته که ... در ...

ابو حنیفه است ابو داود و ترمذی و نسائی از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آورده که زنی نزد آن حضرت
صلی الله علیه وسلم آمد همراه وی دختری بود مر او را و در دو دست دختری دو مسکه بود از طلا
فرمود آیا میدهی زکوة این را گفت لا یا رسول الله نی فرمود خوش آید ترا که بپوشاند خدا و دو کار
ترا در روز قیامت در دو دست تو دو نفر از آتش پس بر کشید آن زن دو دست و انداخت پیش آن حضرت
و گفت هذا لله و لرسوله این لفظ ابی داود است و نسائی گفته که زنی آمد از اهل یمن و ذکر
کرد باقی حدیث را و در روایت ترمذی آمده که دو زن آمدند نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و در دست آنها دو سوار بود الحدیث و ترمذی گفته که این درست نمی شود از رسول خدا صلی الله علیه وسلم
پس دید در دست من انگشترها از نقره فرمود چیست اینها یا عائشه گفتم ساختم اینها
را تا بیارایم خود را برای تو فرمود آیا ادا میکنی زکوة این را گفتم نه فرمود بس است اینها از برای آتش
دوزخ و ذکر کرده در شرح خبر که گفته که روایت ابو داود این حدیث صحیح است و در روایت موطا آمده که
ام سلمه گفت که می پوشیدم اوضاحی از ذهب گفتم یا رسول الله این داخل کنز است فرمود هر چه
زکوة وی ادا کنند کنز نبود و آمده از جانب عدم وجوب بالجمله گفته است که هیچ کس از صحابه
رضی الله عنهم که مذهب ایشان عدم وجوب زکوة است ابن عمر و عائشه و انس و جابر و اسما
بنت ابی بکر و از جابر مرفوعا نیز آمده و آن ضعیف است انتهی و بیهقی گفته که آنچه روایت کرده
از جابر مرفوعا که لیس فی الحلی زکوة باطل است و اصلی ندارد و آنچه درست است قول ابن عمر است
که ابن عمر میپوشانید بنات و جواری خود را حلی ذهب و بیرون نمی آورد از ان زکوة آنرا و نیز
که عائشه بر وی بنات برادر خود را که یتیم بودند در کنار خود میپوشانید ایشان را حلی و بیرون
نمی آورد از ان زکوة این احادیث در جامع الاصول مذکورند و اسما بنت ابی بکر میپوشانید بنات
خود را ذهب مانند پنجاه هزار و زکوة نمی داد و ترمذی گفته که اختلاف کرده اند اهل علم در
باب بعضی صحابه و تابعین گفته اند فی الحلی زکوة و سفیان ثوری و عبد الله بن المبارک باین قائلند
و بعضی صحابه که ابن عمر و عائشه و جابر بن عبد الله و انس بن مالک از ایشانند گویند لیس فی
الحلی زکوة و بعضی فقهای تابعین نیز برین اند و مالک بن انس و شافعی و احمد و اسحق قایل اند بآن
و صحیح نشده از حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم درین باب چیزی انتهی و بعضی گفته اند که مرام
بزکوة حلی عاریت دادن آنهاست و روایت کرده شده است این تاویل از سعید بن المسیب و حسن
بصری و غیر ایشان و فقه و عقیده بر ترک منع و ... است چنانکه در قولی وی بیجا ...

قطان گفته است که اسناد ابی داود حسن است و نیز روایت کرد ابو داود و دارقطنی و بیهقی از عائشه که گفت در آمد

ویعنون

۳۸۸

ویعنون الماعون کذا قال الزرکشی و در مقاصد حسنه میگوید که این را بعضی از فقها بعنوان حدیث
نقل کنند و آن نزد بیهقی از حدیث کامل بن العلاء از حبیب بن ثابت از قول ابن عمر ثابت است و از طریق
قتاده و شعبی از سعید بن المسیب نیز آمده که در زکوة حلی گفت بلبسی و بعاریت دادن آنچه مذکور شد
ظاهر گشت که مراد شیخ مصنف عدم صحت حدیث است در باب زکوة حلی نفیا و اثباتا بلکه نفی
احری است آن و در آثار و احادیث آمده که بعضی ازان حکم کرده اند بصحت آن چنانکه مذهب
امام ابو حنیفه است والله اعلم و در باب زکوة عسل یا ذکر تمر و بیاورد چیزی ثابت نشد و در باب زکوة
خضراوات چیزی ثابت نشد ذکر این همه در باب ما بعد در باب زکوة و صدقات گذشته است و در
باب سوال اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه و انچه درین معنی است مجموع باطل است در مقاصد
حسنه میگوید که طبرانی بلفظ التمسوا الخیر عند حسان الوجوه از حدیث یزید بن خصیفه عن ابیه عن جده
مرفوعا آورده و همچنین آمده نزد ابو یعلی و ابن شاهین و مراد ازین طرق است از انس و جابر و
عائشه و ابن عباس و ابن عمر و ابی بکره و ابی هریره و لفظ اکثر ایشان این است که اطلبوا الخیر عند حسان
الوجوه و در لفظی اذا طلبتم الحاجات فاطلبوها الی حسان الوجوه و در لفظی اطلبوا الخیر و الحوائج
لفظی اطلبوا الخیر و ابن هر ... و لفظ دیگر تسکین است و نزد بعضی این زیادت آمده فان قضاها
قضاها بوجه طلق و ان ردها ردها بوجه طلق و معنی حسن الوجه نیست صباحت بلکه طلاقت
وجه و حسن الوجه طالب الحاجه نزد طالب نیکی و حاجت خود را اظهار کند کشاده روی و خوش
خلق اگر حاجت را قضا کند بروی کشاده کند و اگر رد کند بروی کشاده کند و بیان نیکو روی
کردنست در وقت طلب حاجت و بسیار نیست روی که نیکو روست نزد آن و گفته اند که تمامه طرق
آن ضعیفست و بعضی سخت تر است در ضعف از بعضی دیگر و احسن طرق چیزیست که آورده است
آنرا تمام و هیچ و فی از طریق سفیان ثوری باسناد وی از ابن عباس بلفظ التمسوا الخیر و آنچه آورده است
بخاری در تاریخ خود و بعضی بدل ابن عباس ابو هریره آورده و آن ثابت ترست و روایت کرده آنرا
ابو یعلی موصلی در مسند خود و روایت کرده طرفی از مجاهد از ابن عباس و گفته که کان دمی
کرده و گفته که رجال وی ثقات اند و با این همه طرق درست نباشد حکم بر متن بوضع چنانکه
شیخ ابن حجر بدان اشارت کرده و در بعض اشعار از ابن رواحه یا حسان بن ثابت چنانکه عسکری
روایت کرده واقع است که گفته قد سمعنا نبینا قال قولا هو لمن یطلب الحوائج راحة و
الحوائج من ذوی الله وجوه صباحة انتهی و در تنزیه الشریعة بعضی طرق حدیث اطلبوا الخیر عند

یزید بن

الحوائج

حبان الوجوه را ضعیف گفته و بعضی را حسن و آنرا متابعات آورده و از سیوطی نقل کرده که
این حدیث نزد من حسن صحیح است و جمع کرده ام طرق آنرا در جزوی مفرد و بالجمله حکم مصنف
این حدیث که ظاهر در معنی وضع است درست نباشد والله اعلم و در باب فضل معروف بجد
از کرم جوانب خلق چیزی نیافته در مقاصد حسنه آنرا بیهقی در شعب الایمان و ابو یعلی
و عسکری از حدیث ثور بن یزید از خالد بن معدان از معاذ بن جبل مرفوعا آورده که ما
عظمت نعمة الله علی عبد الا عظمت مؤنة الناس علیه فمن لم یحتمل تلک المؤنة فقد عرض
تلک النعمة للزوال ترجمه چون نعمت حق تعالی را بر بنده از بندگان خود عظیم گرداند مؤنت
و مواسات مردم را نیز بروی عظیم گرداند اگر بر ندارد آن مؤنت مردم و غم خواری ایشان
بر تحقیق در آورد آن نعمت را در عرض زوال و بیهقی آنرا بهمین اسناد روایت کرده الا آنکه مالک
بن یخامر را میان خالد و معاذ واسطه آورده و طبرانی و بیهقی این حدیث اوزاعی از ابن عمر نیز
بلفظ دیگر مرفوعا روایت کرده و بیهقی حدیث اوزاعی از ابی هریره نیز آورده بلفظ ما من عبد انعم الله
علیه نعمة اسبغها علیه الا جعل الیه شیئا من حوائج الناس فان تبرم بهم فقد عرض تلک النعمة للزوال
و بعض از این طرق قوی و بعضی است اشهر و این لفظ اخیر مناسب تر است بلفظی که مصنف ترجمه آنرا
ذکر کرده و از عبارت مقاصد ظاهر میشود که این حدیث بجمیع طرق ضعفی دارد و لیکن تعدد طرق
جبر آن کرده والله اعلم و در باب فضائل عاشورا و استحباب صیام آن تا اینجا احادیث و سایر
در فضل آن و فضل صلوة و انفاق و خضاب و ادهان و اکتحال و طبخ حبوب و غیر ذلک مجموع
موضوع و مفتری است قال ائمة الحدیث الاکتحال فیه بدعة ابتدعها قتلة الحسین و سرمه کشیدن
در روز عاشورا بدعتی است که کشندگان حسین ابتداع کرده اند و احادیثی که در فضل و عظمت روز
عاشورا و وقوع وقایع عظیم در آن مثل قبول توبه آدم و رفع ادریس بر آسمان و نجات ابراهیم
از آتش و بر آوردن نوح از سفینه و انزال التوریة بر موسی و فدیه اسمعیل الذبیح و بر آوردن یوسف
از زندان و دیگر وقایع انبیا صلوات الله و سلامه علیهم و امثال آن آمده همه نزد محدثان …
و مفتری است و از اعمال و خصال که در روز مذکور ثابت شده از جمله استحباب صوم صحیح است …
در بعض احادیث صحیح آمده که سه چیز بود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم ترک نمیداد آنها را
و حضرت … روز عاشورا و سه روز در هر ماه و دو رکعت … طعام بر عیال احادیث ضعیفه وارد
شده که بتعدد طرق جبر آن نقصان شده و حافظ زین الدین عراقی در امالی خود از طرق بیهقی

اورده

آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فرموده من وسع علی عیاله و اهله یوم عاشورا وسع الله
علیه سایر سنته و گفته که این حدیث ثابت است که در وی لین هست و لیکن حسن است بر رای ابن حبان
و مر آنرا طریقی دیگر است که تصحیح کرده حافظ ابوالفضل محمد بن ناصر و در وی زیادات منکره
و ظاهر کلام بیهقی در انست که حدیث توسعه حسن است بر رای غیر ابن حبان نیز زیرا که روایت
کرده است او را از طرق متعدده از صحابه مرفوعا و گفته که این اسانید اگر چه ضعیف است لیکن
چون ضم کرده شود بعضی به بعضی قوت پیدا کند و انکار ابن تیمیه که در توسعه چیزی وارد نشده
وهم است کذا فی الصواعق المحرقة و اما باقی اعمال که در بعضی کتب آنرا فضائل عشره گفته آورده
آورده است محدثان آنرا اصلا قبول ندارند و موضوع و مفتری گویند چنانچه شیخ مصنف گفته
و ابن قیم نیز بدان تصریح نموده است و اکتحال استثنا است علی الاطلاق و تخصیص آن بروز
عاشورا بدعت است اما آنکه شیخ گفته که سرمه کشیدن روز عاشورا بدعت است که کشندگان
حسین ابتداع کرده اند وجه آن حیثیت با آنکه مقصود آن جماعه زینت و سرور بوده سرمه
کشند و بیک نیل در سرمه برای اکتحال کنند و در بعضی حکایات آمده است که بعضی از ان اشقیا
بخون سر شریف وی سرمه کشیدند نعوذ بالله من ذلک و در بعضی طرق آمده که من اکتحل بالاثمد یوم
عاشورا لم ترمد عینه ابدا در مقاصد گفته که حاکم و بیهقی و دیلمی این را آورده اند و حاکم گفته
که این حدیث منکر است قلت بل موضوع آورده ابن الجوزی فی الموضوعات و مجد الدین گفته
گفته که طریقه اصل است انست که در این روز نزد تعبد از نعمت های خود و اظهار … و نوحه
و امثال آن اجتناب کنند که آن تزاد در ایام … و لا در روز وفات پیغمبر صلی الله علیه و سلم
… بدان قوم … نواصب متعصبه با اهل بیت نبوت صلی الله علیه و سلم از عداوت
آنروز را اظهار فرح و سرور و زینت و خضاب و اکتحال و لبس ثیاب جدید و توسیع نفقات
آنرا بجا آورند مقابله فاسد بفاسد و بدعت ببدعت و … و وارد نشده در این حدیث
نه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نه از هیچ یکی از اصحاب و مستحب نداشت آنرا هیچ یکی از ائمه مسلمین نه از
ائمه اربعه و نه غیر ایشان و وارد نشده در این باب در کتب معتمده حدیثی صحیح و نه ضعیف هکذا ذکر فی الصواعق
المحرقة والله اعلم و در باب روزه رجب و فضل آن چیزی ثابت نشده بلکه کراهت آن ثابت شده و ما
جاء فی صیام ذکر و روزه ابن ماجه از ثقات حاجت با باده نیست و در باب الحجامة تفطر الصائم
صحیح نشده در این باب … کتاب صیام اشباع و کلام کرده شده است و در باب حجامة قبل الاحتجام

وحديث من املك الحج ولم يحج فليمت ان شاء يهوديا وان شاء نصرانيا چيزى ثابت نشده مضمون اين حديث
تاكيد مبالغه است در وجوب حج ومبادرت در اداى آن ميفرمايد حج كنيد پيش از آنكه نتوانيد
كرد آنرا وهر كرا قدرت واستطاعت حج بيابد وحج نكند برابر است خواه بميرد بر دين يهود خواه
بر دين نصارى وحديث حجوا قبل ان لا تحجوا سخاوى در مقاصد حسنه از عبد الرزاق آورده وگفته
كه ابو نعيم وعلى از طريق وكيع از ابو هريره مرفوعا آورده اند ونزد ابن ابى شيبه از ابن عمر موقوفا
آمده وابن حبان وحاكم وبزار وطبرانى نيز آورده انتهى وسيوطى از حديث حاكم وبيهقى از على و
ابو هريره آورده ودر بعض طرق او زياده آمده كه حج كنيد پيش از آنكه حج نتوانيد كرد در آن
وقت كه بنشينند اعراب بر اطراف واديهاى خود ونگذارند هيچ كس را كه در آيد آنرا يعنى مكه
را ودر روايتى آمده كه من مى بينم حبشى خرد گوش كج دست وپاى را كه در دست وى كلنگ است
وويران ميكند كعبه را سنگ سنگ واين خبر است از احوال آخر زمان واما حديث ثانى من املك الحج
ترمذى آنرا از امير المؤمنين على رضى الله عنه بلفظ من ملك زادا وراحلة تبلغه الى بيت الله ولم
يحج فلا عليه ان يموت يهوديا او نصرانيا آورده وگفته هذا حديث غريب لا نعرفه الا من هذا الوجه
وفى اسناده مقال وهلال بن عبد الله مجهول والحارث يضعف فى الحديث ودر باب كل قرض جر منفعة
فهو ربا چيزى ثابت نشده شيخ عبد الرحمن ابن ربيع كه از متاخرين علما ومحدثين يمن است در
كتاب تمييز الطيب من الخبيث فيما يدور على السنة الناس من الحديث حديث را از حارث بن ابى
اسامه در مسندش از امير المؤمنين على رضى الله عنه مرفوعا آورده ودر معنى اين حديث
احاديث در مشكاة از حديث ابن ماجه وبيهقى در شعب الايمان از انس رضى الله عنه آمده كه گفت
گفت رسول خدا صلى الله عليه وسلم چون قرض دهد يكى از شما وهديه بفرستد بسوى مستقرض يكى
وى يا سوار كند بر دابه خود بايد كه سوار نشود دابه را وقبول نكند هديه را مگر آنكه پيش از قرض
ميان ايشان اينچنين معامله جريان بود ونيز از انس حديث بخارى در تاريخ آورده كه فرمود
آنحضرت صلى الله عليه وسلم چون قرض دهد مردى مرديرا بايد كه نگيرد از وى هديه را وانا اعلم
ودر اين باب نيز آمده ودر باب لا نكاح الا بولى وشاهدى عدل حديثى صحيح نيست حديث لا نكاح الا بولى
را در جامع الاصول از ابى موسى اشعرى رضى الله عنه از ابى داود وترمذى آورده ودر مشكاة از
احمد وابن ماجه ودارمى نيز آورده ودر كشف در ترجمه گفته كه رواه الخمسة الا النسائى وصححه
ابن المدينى وغيره وسيوطى از احمد وترمذى وابى داود ونسائى وابن ماجه از ابى موسى واز ابن

وگفته كه نزد دار قطنى در سنن نيز آمده ودر كشف از ثقات ابن عدى مجهول الذكر
زمخشرى آنرا در كشاف آورده

ماجه از ابن عباس واز احمد وابن ماجه از عائشه آورده كه لا نكاح الا بولى والسلطان ولى من لا
ولى له وحديث لا نكاح الا بولى وشاهدين را طبرانى از ابو موسى آورده ولا نكاح الا بولى
وشاهدى عدل را بيهقى از عمران واز عائشه آورده وترمذى در جامع خود حديث لا نكاح
الا بولى را از ابو موسى بطرق متعدده آورده وگفته كه در اين باب از عائشه وابو هريره وعمران
بن حصين وانس بن مالك نيز حديث آمده وگفته كه در حديث ابو موسى اختلاف هست واقوال
وآنرا بتفصيل بيان نموده وگفته كه حديث عائشه نزد من حسن است وترمذى حديث لا نكاح
الا ببينة را با بوجه او ضعيف كرده واز ابن عباس آورده كه گفت گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه
وسلم زانيات آنانند كه نكاح ميكنند نفسهاى خود را بغير بينه وگفته كه رفع كرده اند عبد
الاعلى در كتاب تفسير وموقوف آورده در كتاب طلاق ورفع نكرده اند وهذا اصح وگفته
كه حديث عبد الاعلى مرفوعا غير محفوظ است ونيافتم هيچ كسى را كه رفع كرده او را مگر آنچه مروى است
از عبد الاعلى از سعيد او را وصحيح آنست كه روايت كرده شده است از قول ابن عباس لا نكاح الا
ببينة ودر اين باب صحيح از عمران بن حصين نيز آمده انتهى بدانكه در نكاح امرأة عاقله بالغه از ولى وتزويج
كه اختلاف است ميان ائمه امام شافعى ومالك واحمد بر آنند كه جائز نيست وتمسك ايشان بهمين
حديث لا نكاح الا بولى است كه در وى شائع حديث واخر است چنانكه معلوم شد وحديث ديگر
كه آنرا احمد وترمذى وابو داود وابن ماجه ودارمى از عائشه رضى الله عنها روايت كرده اند كه ايما امرأة
نكحت بغير اذن وليها فنكاحها باطل الحديث ونيز بعضى صحابه كه عمر بن الخطاب وعلى ابن ابى طالب وعبد الله
بن عباس از ايشانند واز تابعين وتبع تابعين بر اين جانب اند ومذهب حنفيه آنست كه نكاح حره بالغه عاقله
بى اذن وليها جائز است ودليل ايشان قول حق سبحانه وتعالى است حتى تنكح زوجا غيره واسناد نكاح
كرده بسوى زن معلوم شد كه نكاح از وى جائز است ولا بد … خواهد بود واصحاب كتب سنن غير
بخارى روايت كرده اند از ابن عباس كه گفت گفت رسول خدا صلى الله عليه وسلم الايم احق
بنفسها … خودش از وليش وبكر استيذان كرده شود … وى خاموشى است ودر بخارى
آمده كه خنسا بنت خدام را پدرش … تزويج كرد ووى ثيبه بود … آمد پيش آنحضرت
آنحضرت صلى الله عليه وسلم رد كرد نكاح او را ونيز … آنست كه نكاح صحيح است
وى … عقد او وى صحيح باشد … بالغه خود را …
كفو … نكاح وى صحيح است وليكن اولياء را اعتراض … طلب تفريق كنند

نكاحها باطل نكاحها باطل

و در روایتی حسن از ابی حنیفه باطل است و گفته اند که این اصح و احوط است و علیه الفتوی فی زماننا
کذا قال الشمنی اما نکاح بغیر بینه و شهود اتفاق است مر امت را بر بطلان آن و ترمذی گفته که عمل بر این نزد
ازمنه آخر بین اهل علم انتهی و در بعضی روایات نادره غیر معموله از بعضی حنفیه نیز آمده و حق صحیح
مقرر در مباحث آنست که حضور شاهدین که مجتمع باشند در سماع قول زوج و زوجه شرط است و اگر یکی
بشنود و برود و باز دیگری بیاید و بشنود جایز نیست و تزویج بکر دو دوزده نیز جایز است و مذهب
امام احمد بن حنبل این است و در باب امر باتخاذ سراری چیزی ثابت نشده و در تنزیه الشریعه ابن عراق
در اوسط از ابی الدرداء آورده که علیکم بالسراری فانهن مبارکات الارحام و در روایتی عقیل
فانهن انجب اولادا اگرچه در اسناد اینها کسانی اند که بحدیث آنها صحیح نیست ولیکن طریق اول
حاکم در مستدرک آورده و ثانی شاهد اوست و اول را شاهد دیگر است از مرسل مکحول که روایت
کرده است او را سعید بن منصور در سنن خود و شاهد دیگر از مرسل علی بن الحسین که روایت کرده
آنرا ابو بکر البخاری در فواید خود و از شواهد اوست انچه احمد و ابو یعلی از ابن عمر آورده اند که انکحوا
امهات الاولاد فانی اباهی بکم الامم یوم القیمة انتهی و ابن عدی از علی و ابن عباس و انس آورده که
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود کسی که خوش دارد که ملاقات کند پروردگار را طاهر پاک
که تزوج کند حرایر را اگرچه در اسناد اینها همه منکر و مجروح اند ولیکن روایت ابن ماجه من اراد
ان یلقی الله طاهرا مطهرا فلیتزوج الحرائر را اسنادی بهتر است از آن شاهد اوست و در مقاصد
حسنه آورده که لا خیر فی صلاح البیت ولا امار فساد البیت او قال اهلاک البیت و حکم بضعفه و گفته
و سیوطی در جمع الجوامع نیز آنرا آورده و در باب مدح عزوبت بصریح چیزی ثابت نشده احادیث صحیحه
در مدح و ترغیب نکاح چند واقع شده که از انها ذم عزوبت بر وجه الزام آید و بتصریح نیز
احادیث ورود یافته چنانچه گفته آید و مدح عزوبت نیز در بعضی احادیث که متضمن ترهب
نکاح اند آمده و مصنف بر انها حکم بعدم ثبوت میکند چنانکه دیلمی در مسند الفردوس از ابی
مالک الاشعری آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود دشمن ترین دشمنان تو زوجه تست که
هم خوابگی میکند ترا و آنچه ملوک را توانند و طبرانی از حضرت حذیفه آورده که فتنه مرد در مال
اوست و در زوجه وی و در اولاد وی و این حدیث در صحیح بخاری نیز آمده است و ابن عساکر از بعضی
آورده که می آید بر مردم زمانی که فاضل ترین اهل آن زمان کسی بود که خفیف الحاذ باشد و گفتند
یا رسول الله خفیف الحاذ کیست فرمود قلیل العیال و قریب به آن ابو یعلی آمده که خفیف الحاذ کیست

دیگر است که روایت کرده است او را در مسند خود و حافظ ابن حجر گفته که این مرسلی است که لا باس است باسناد وی و شاهد هم

که اورا

که او را از اهل است و نیز ولد در مقاصد حسنه این حدیث را از ابو یعلی در مسند خود از حضرت پیغمبر مرفوعا
آورده و تضعیف کرده و گفته اگر صحیح است محمول است بر ترهب و تجرد در ایام فتن و گفته که در بعضی
احادیث بسیار است و لم یصح از ان احادیث است که از ابن مسعود مرفوعا آورده اند که بیاید
بر مردم زمانی که حلال نشود در وی عزوبت و سلامت نماند در وی هیچ دین داری را دین وی مگر آنکه
بگریزد از کوهی بکوهی الحدیث و از ابی امامه نیز مرفوعا آمده که مغبوط ترین دوستان من مومنی
خفیف الحاذ که صاحب عبادت میکند پروردگار خود را در سر و علانیه و پوشیده است در مردمان
کرده نمیشود بسوی او باصابع و امثال آن انتهی و خطیب از معاذ بن جبل آورده که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و سلم رسید شما را فتنه او یعنی فتنه فقر و شدت و صبر کردید و مخوف ترین آنچه
بر شما میترسم آن است یعنی فتنه زنان که وقتی بپوشند سوار ذهب و چادر شام را
و عصب یمن را و در رنج و مشقت اندازند غنی را و تکلیف کنند فقیر را بانچه نیابد و در احادیث
کثیره بطرق متعدده بالفاظ مختلفه آمده که الولد مجبنة مبخلة محزنة و آمده که مکثر بین اهل
بهشت زنانند و این معنی در صحاح نیز آمده که هلاک مردم در وقتی است که اطاعت کنند
زنان را و آمده که هیچ فتنه نیست که ضررش بیشتر باشد بر مردان از زنان و وای از زنان و
بر زنان از مردان و آمده که اگر کنیزها ... کند که قوت و ثروت دنیا
احادیث در فتنه شدن زنان و اولاد و فتنه مال در صحاح و غیر آن بسیار آمده و مفهوم آنها مدح
عزوبت است مگر آنکه مقصود شیخ عدم ثبوت آن بلفظ است والله اعلم اما ذکر احادیث مدح
و ترغیب نکاح که متضمن ذم عزوبت باشد احتیاج بذکر آنها نیست ولیکن احادیث مصرحه بذم عزوبت
سخاوی در مقاصد از ابو یعلی و طبرانی از ابو هریره آورده که گفت اگر باقی نماند از اجل من مگر یک روز
هر آینه ملاقات کنم خدا را بزن تا که کرد که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم که گفت شرارکم
عزابکم و اراذل موتاکم عزابکم و از احمد از حدیث ابی ذر نیز آمده و احادیث دیگر نیز در این باب آمده
و تمامه آنها ضعیف اند و خالی از اضطراب نه و رجال آنها مجهول و متروک اند ولیکن بجائی نرسیده
که حکم بوضع آن توان کرد انتهی و در باب مدح حسن خط و تحریض بر آموختن آن چیزی ثابت نشده در
مدح حسن خط قول مشهور است که علیکم بحسن الخط فانه من مفاتیح الرزق و در مجمع البحار نقل میکند
که موضوع است انتهی و بعضی گویند که این قول امیر المومنین علی است رضی الله عنه و سیوطی در جمع
الجوامع حدیثی ذکر کرده بلفظ الخط الحسن یزید الحق وضوحا و در تحریض بر آموختن خط آورده که

و نیز آمده

عزابکم و بدترین مردگان شما مردان بی زن اند و در روایتی آمده ان من سنة النکاح

الصدقة ان يعلم الرجل القلم فيعلم ابنه و يعلمه و در رسایل خود از بیهقی آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فرموده نعم حق الولد على الوالد ان يعلمه الكتابة والسباحة والرمی و از عبد الرزاق در وصف
عمر بن الخطاب آورده که وی با مرای شام نوشته که تعلیم کنید رمی را و تعلیم کنید صبیان خود را کتابت
و سباحت و از ابن سعد در طبقات آورده که گفت بود اسید بن الحضیر که می نوشت بعربیت در جاهلیت
و کتابت در عرب قلیل بود و نیک میدانست سباحت و رمی را و گرد وی ابن حضال می بود
در جاهلیت و در اول اسلام او را کامل میگفتند و این صفات جمع بود در اسید و میگفت حجاج
مر معلم اولاد خود را که تعلیم کن ایشان را سباحت و پیش از کتابت زیرا که ایشان می یابند کسی
را که می نویسد از جانب ایشان و نمی یابند کسی را که سباحت کند از جانب ایشان و هر این احادیث
ضعیف اند و از ابی نعیم در حلیه و از دیلمی در مسند الفردوس از ابی هریره آورده که حق ولد
بر والدین است که نیکو سازد نام او را و نیکو کند ادب او را و تزویج کند چون بالغ شود و تعلیم کند او را کتاب
اکرم ادب کتاب کتابت بود سر قرآن و کتب دیگر و بعضی مفسران کتابت را در قول حق تعالی که در شأن
عیسی علیه السلام فرموده و یعلمه الکتاب والحکمة بکتابت تفسیر کرده اند و گفته اند که وی
علیه السلام حسن الخط بود و در تفسیر یزید فی الخلق ما یشاء آمده که مراد از آن خط است تنبیه
صحیح آنست که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بحکم آیت کریمه که حکمت الهی اقتضای آن کرده بود خط وسواد
نداشت و چون این صفت بنوعی دلیل کمال عقل بود صلی الله علیه وسلم نسبت نقصان را بذات
شریف وی راه نبود که و ما کنت تتلو من قبله من کتاب ولا تخطه بیمینک اذا لارتاب المبطلون
مبین آنست و فرموده وی صلی الله علیه وسلم نحن امة امیة لا نعلم الکتاب ولا الحساب و آنچه
کتابت نامها و مکاتیب بحضرت وی نسبت کرده اند باعتبار مجاز مشهور است که نسبت فعل بامر آنست
و بعضی گفته اند که چون تمام شد معجزه وی ثابت شد نبوت وی صلی الله علیه وسلم در آخر عمر بدست
مبارک خود چیزی نوشته است بجهت تتمیم و تکمیل فضایل و خصایص نبوت و الله اعلم و در باب
نهی از بریدن درخت چیزی ثابت نشده در مشکاة از حدیث ابی داود می آرد من قطع سدرة صوب الله
راسه فی النار یعنی کسی که قطع کند درخت کنار را سرنگون کرداند او را حق تعالی در آتش و وضع و گفته
کرد این حدیث مختصر است و تمام حدیث این است که من قطع سدرة فی فلاة یستظل بها ابن السبیل
والبهائم عبثا و ظلما بغیر حق یکون له فیها صوب الله راسه فی النار و در مجمع البحار گفته غشا
بعضی گویند که مراد بدان سدره مکه است زیرا که وی حرم است و یا سدره مدینه و نهی آن

انکه

٢٥٩

انکه تا سبب انس و ظل گردد مر کسی را و بعضی گفته اند که مراد سدره صحرا است که
رهروان و حیوانات در سایه آن می نشینند و بعضی گفته اند که مراد سدره مملوک غیر است که قطع
میکند او را ظالمی بغیر حق یا آنکه این حدیث مضطرب است زیرا که راوی که عروه است که قطع میکرد او
چوب آن را درها میساخت و اجماع اهل علم در اباحت قطع وی و انتهی و نوشته اند که وجه ایراد
نهی از قطع آن مذکور شد عام است خصوصیتی بسدره ندارد مگر آنکه بجهت خصوص واقع بوده
باشد یا بجهت آنکه وجود وی در صحراها عرب بکار است چنانکه ام غیلان و مانند آن و اگر کراهت
قطع آن بجهت میوه و سایه دار بودن وی باشد و تعلق بعضی از مصالح دینیه بدان چنانکه گشتن
آب چون شاید سیر وی را بود در وی از درخت بهشت و بودن از سدرة المنتهی که مقام منتهای
علوم خلایق و ملائکه مقربین است و در باشد و در فضل میوه این درخت که او را نبق گویند
بکلمه توسن در جمع الجوامع آورده مکر چون الله تعالى آدم صفی الله علیه السلام را بزمین افکند
اول چیزی که از میوه ها زمین خورد نبق بود و در رواة الخطیب عن ابن عباس و در باب فضل و ذم عدس
چیزی ثابت نشده و همچنین در باقلا و چغندر و باذنجان و انار و موز بلکه وضع و افتراء
وضع احادیث کرده اند و بر نام محدثان نقل آورده صهیب بن اسلام را ختم الله اعلم اسناد عدس
مقاصد حسنه از حدیث طبرانی از واثله مرفوعا آورده انکه قدس العدس علی لسان سبعین نبیا
آخرهم عیسی بن مریم علیه السلام میگوید که پاکی یاد کرده شده است عدس بر زبان هفتاد پیغمبر
آخر ایشان عیسی بن مریم است صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و میگوید کرامت ذکره باشد این
حدیث را ابو نعیم در معرفه و از طریق وی آورده است دیلمی از حدیث عبد الرحمن بن دلهم زیاده که یرق
القلب و یسرع الدمعة یعنی نرم میکند دل را و بنرمی آید اشک چون دعوتی فانه بارک
ذاتیه قوی الحدیث و در این حدیث زیاد است فی علیکم بالقرع فانه یزید فی العقل و یکبر الدماغ
یعنی لازم گیرید بخوردن کدو را که وی بیفزاید عقل را و زیاد میکند دماغ را و گفته که عبد الرحمن
مذکور مجهول است و معلوم نشده است صحبت وی با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و گفته
که در این باب چیزی از علی بن ابی طالب رضی الله عنه نیز آمده است و حکایت کرده است خطیب در
ترجمه خود که ابن المبارک پرسیده شد از این حدیث که تقدیس کرده شده است عدس بر زبان
هفتاد پیغمبر گفت که بر زبان یک پیغمبر هم تقدیس کرده نشده است یعنی چه جای هفتاد پیغمبر و گفت
که وی موذی است و منفخ و گفته که تصحیح کرده است از ابن المبارک بطلان آن را حافظ ابو

سلم بن سالم در تاریخ
شما را باین حدیث گفتند سلم بن سالم گفت از که از ایشان تو برهیب کردکان و ابن الصلاح نیز نقل کرده است

مدد نیز ابطال آن نموده ابن جوزی این را در موضوعات ذکر کرده انتهی و در تنزیه الشریعه حدیث
را آورده و در اسناد وی طعن کرده و از ابن حجر نقل صحت عبد الرحمن بن نهم را نقل نموده و قصه
ابن المبارک ضعیف آورده ولیکن گفته که بیهقی این حدیث را در شعب الایمان روایت کرده ولیکن منقطع
و در اسناد وی کسی است که توثیق کرده او را ابن حبان و گفته که گاهی خطا نیز میکند و در روایت
ابن السنی در کتاب طب که پیغمبری از پیغمبران خدا علیهم السلام شکایه کرد بدرگاه خداوندی قساوت
قلوب قوم خود را حکمت نمود در غیبی که وی نیز میکند ادا وانکه مرا آیه بخش را و می
کبر را و وی طعام ابرار است و این حدیث نیز منکر است والله اعلم و اما باقلا در مقاصد حسنه
قد گفته که حدیث الباقلاء لیس شانیا اما معلوم نشد بخصوص که آن حدیث کدام است
خبز نیز در جامع الاصول از حدیث ابی داود از ابن عمر رضی الله عنهما آورده که گفت آورده
نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم کلان نیز عید تبوک از عمل انصار پس طلبید آنحضرت صلی الله علیه
و سلم کارد را و بسم الله گفت و برید و بخورد و در [illegible] از ابن عباس در [illegible] طایفه آورده
ابی نعیم و بیهقی از ام سلمه رضی الله عنها آورده که گفت بریدید [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و سلم [illegible]
قوموا فاقطعوا بالسکین و ذکر اسم الله علیه و از ابی داود طیالسی و احمد و طبرانی لفظا آورده که
وی کارد را و برید بنام خدا و بخورید و از کرجن بن شهاب آورده که گفت بریدیم عمر بن الخطاب
[illegible] نیز گفت [illegible] و [illegible] بخورید آنرا و ذکر کنید نام خدا را و با یکدیگر
ندهید [illegible] از نخل و انجرم زیابت آورده که گفت نوشت عمر بن الخطاب بجانب [illegible]
کرام کن کسی را که [illegible] بخورد [illegible] [illegible] نیز که با [illegible] است در شکم او [illegible]
و از ثور بن قد [illegible] آورده که گفت آمد ما را کتاب عمر بن الخطاب رضی الله عنه که [illegible]
آنرا که ساختند مسلمانان و اهل کتاب [illegible] و از [illegible] آورده که گفت [illegible]
راست [illegible] گفت [illegible] [illegible] نام خدا بر وی بخورید [illegible] عبد الرزاق
فی الجامع و ابن ابی شیبه و از علی رضی الله عنه آورده که [illegible] نیز [illegible]
[illegible] و [illegible] و احمد بن [illegible] در کتاب
النصیحة الواقیه میگوید که [illegible] و [illegible] که [illegible] میگویند
در وی [illegible] است [illegible] حرام است [illegible] ابن [illegible]
و آثار است که [illegible] [illegible] از [illegible] حرمت وی

ملیالی

زبات

کرقول مصنف [illegible] در باقلا [illegible] فضل است نیز حدیثی [illegible] ثبوت و صحت ندارد
اصلا و اما جوز در تنزیه الشریعه از ابن عباس بسه طریق آورده که هر آن منکر انه [illegible]
[illegible] [illegible] شفا [illegible] نیز و جوز [illegible] [illegible] شوید در شکم
میکرد ند [illegible] و خطیب نیز این را آورده و گفته که منکر است و ابن عساکر گفته که این وضع محمد
بن [illegible] است و اما بادنجان در مقاصد حسنه گفته که حدیث الباذنجان لما اکل له [illegible]
باذنجان [illegible] که [illegible] باطل لا اصل له [illegible] از اصحاب تاریخ بلخ و شیخ ابن حجر
که [illegible] حدیث ولیکن [illegible] بعضی اجزا [illegible] ابی علی [illegible]
شفا [illegible] صحیح نیست و شنیدم از بعضی حفاظ که میگفت که این را وضع زنادقه است
و در [illegible] گفته که [illegible] است [illegible] گفت این صحیح تر است از حدیث
[illegible] و این خطا قبیح است و نیز گفته که دیلمی از حدیث محمد بن عبد الله [illegible]
بن محمد رضی الله عنهما [illegible] ابن حجر از دیلمی از انس آورده و دیلمی در مسند از ابی هریره آورده که آنحضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم فرمود بخورید بادنجان را که وی [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] داده است مر خدا [illegible] و [illegible] و در این حدیث [illegible]
او را با اعتقاد اینکه [illegible] و هر که بخورد با اعتقاد [illegible] باشد
[illegible] باطل است و [illegible] که از شافعی [illegible] [illegible] از اکل بادنجان [illegible] بیهقی
[illegible] [illegible] کلام المقاصد و در تنزیه الشریعه از حدیث ابن عباس آورده که
مردی بود [illegible] طعامی آورده [illegible] بادنجان بود [illegible] گفت یا رسول الله بادنجان [illegible]
میکند پس بخورد آنحضرت [illegible] صلی الله علیه و سلم بادنجان را [illegible] و فرمود بادنجان شفا
[illegible] و [illegible] و این حدیث [illegible] وضع کند [illegible] موضوع
که [illegible] است [illegible] و [illegible] بخورید [illegible]
او [illegible] ایمان آورده [illegible] حکمت است [illegible]
و این نیز [illegible] است [illegible] و بالجمله [illegible] بادنجان [illegible]
هم موضوع و باطل است والله اعلم و اما انار در جمع الجوامع از ابن عدی [illegible] ابن عساکر از ابن عباس
آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم ما من رمانة من رمانکم [illegible]
انار بهشت و ابن عدی گفته که این حدیث باطل است و در مقاصد گفته که [illegible] این را از ابن عباس

آورده [illegible] گفت [illegible] بادنجان
[illegible] از آن نیز [illegible]
است که ایمان آورده است [illegible]
عز و جل

الا و هو یلقح بحبة من رمان الجنة
[illegible] از انارهای شما [illegible]

کرفود

مرفوعا آورده و سند وی ضعیف است و در تنزیه الشریعه گفته که این حدیث صحیح نیست زیرا که در اسناد
وی محمد بن الولید البابانی است و نیز گفته که ابن حبان محمد بن الولید را در ثقات آورده و گفته که
خطا میکند و غریب می آرد و در این حدیث را شاهدی هست از قول ابن عباس موقوفا که طبرانی
آنرا روایت کرده و رجال وی رجال الصحیح اند و بیهقی در شعب الایمان نیز آورده و هم در جمع الجوامع
آورده که جعفر بن محمد از آبای کرام خود سلام الله علیهم اجمعین از امیر المومنین علی رضی الله عنه
آورده که گفت گفته رسول خدا صلی الله علیه وسلم بخورید انار را زیرا که نیست [illegible] در وی مگر که
در وی آب بهشت است و نیست در وی [illegible] در معده مگر آنکه روشن گرداند [illegible]
دارند شیاطین را تا چهل شب و در سند این حدیث مجاهیل اند و نیز آورده از علی رضی الله عنه که
فرمود حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم [illegible] بخورید انار را و بخورید او را با پیه
که دباغ معده است و هر دانه که [illegible] افتد روشن کرداند دل را الحدیث و در سند
این حدیث نیز مجاهیل اند و نیز آورده [illegible] خطیب در جامع از علی رضی الله عنه آورده که گفت
بخورید انار را [illegible] صالح معده است و [illegible] که گفت دیدم علی
رضی الله عنه که میخورد انار را و هر دانه [illegible] میخورد رواه البیهقی و لما مویز در احادیث
ذکر آن مخصوص به مدح و ذم وی چیزی نیافتم مگر ذکر عنب علی الاطلاق و در تنزیه الشریعه از ابن
عباس آورده که گفت میخورد رسول خدا صلی الله علیه وسلم عنب را [illegible] رواه العقیلی و البیهقی
و لیس له اسناد قوی و نیز آورده [illegible] میخورید آنرا [illegible] عنب
و می نوشید [illegible] رواه العقیلی عن ابی هریرة
و لا یصح و آورده [illegible] العنب و البطیخ و آورده [illegible] بخورید عنب و خرما [illegible]
فواکه عنب است و بهترین طعام خرما و آورده که کلوا العنب حبة حبة بخورید عنب را یکیک [illegible]
[illegible] تنبیه احادیث در شان طعام و فواکه
و ثمار که بصحت رسیده بسیار است [illegible] مذکور کرده شد نیز
بیان کرده شد باید دانست که بصل و ثوم و کراث [illegible] احادیث صحیحه در کراهیت خوردن ایشان [illegible] مساجد
بطرق متعدده صحیحه وارد شده [illegible] و مجامع و مجالس [illegible] است و در بعضی روایات [illegible]
[illegible] و لیکن بعض احادیث [illegible] اما در بصل [illegible]
آورده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم یا علی اذا تزودت فلا تنس البصل [illegible]

درحکم

دراه

راه برداری و فراموش مکن پیاز را و گفته که هذا کذب محض و گفته که مانند این است حدیثی که دیلمی
در مسند الفردوس [illegible] از عبد الله بن الحارث الانصاری برادر جویریه رضی الله عنها مرفوعا
آورده که علیکم بالبصل فانه یطیب النطفة و یصح الولد بخورید پیاز را که وی پاک میسازد
نطفه را [illegible] ولد را و در تنزیه الشریعه از ابن عمر آورده که مردی بحضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم آمده شکایت کرد قلت اولاد [illegible] امر کرد آنحضرت او را بخوردن بیضه
رواه ابن حبان و در اسناد وی محمد بن [illegible] است [illegible] در بیض احادیث
بسیار آمده ضعیف یا موضوع والله اعلم و در مشکاة از حدیث ابی داود آورده که [illegible]
شد از عایشه رضی الله عنها [illegible] رسول خدا صلی الله
علیه وسلم طعامی بود که در وی بصل است انتهی [illegible] این حدیث [illegible]
[illegible]
[illegible] در جمع الجوامع از دیلمی آورده که حضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود بخورید [illegible] که در وی شفا است [illegible]
[illegible] رواه الدیلمی عن علی رضی الله عنه [illegible]
[illegible] طبرانی در اوسط و ابو نعیم فی الحلیة [illegible] عبد الغنی بن سعید فی ایضاح الاشکال و ابن
الجوزی فی الواهیات نیز آورده و با وجود آن صحیح نیست والله اعلم و لما کراث در بعضی
[illegible] فضل الکراث [illegible] الطعام و در لفظ فضل الکراث علی سایر البقول
کفضل الخبز علی سایر الاشیا و لیکن صحیح است که حکم وی حکم بصل است و لما الفجل در تنزیه الشریعه
از ابن مسعود آورده که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم چون بخورید فجل را و خواهید که بوی
[illegible] یاد کنید مرا [illegible] و گفته که این حدیث منقطع است و در روات
وی مجاهیل اند و سخاوی در قول بدیع گفته است که صحیح نیست این حدیث [illegible] و بعضی از علما
متاخرین [illegible] الصلوة علی النبی صلی الله علیه وسلم آورده اند والله اعلم و در باب فضل لحم
و آنکه افضل طعام الدنیا و الآخرة اللحم چیزی ثابت نشده و احادیث در فضل لحم بالفاظ مختلفه
آمده و لیکن هیچ در صحت و ثبوت آنها [illegible] در مشکاة از ابن ماجه از حدیث انس آورده که سید
ادامکم اللحم و در مقاصد حسنه از ابن ماجه و از ابن ابی الدنیا [illegible] آورده بلفظ سید
طعام الدنیا و الآخرة اللحم و گفته که در روایتی [illegible] الآخرة و اهل الجنة اللحم و گفته که سند وی

طعامی

ضعیف است ولیکن او را شواهد است از حدیث علی رضی الله عنه مرفوعاً که سید طعام الدنیا والآخرة اللحم
اخرجه ابو نعیم فی الطب النبوی و انصیب بلفظ سید الطعام فی الدنیا والآخرة اللحم رواه الطبرانی
وکذا ابو نعیم فی الطب لکن بلفظ خیر و ابو عثمان صابونی بلفظ سید الادام اللحم و از بریده بن کعب
رضی الله عنه بلفظ افضل الطعام الدنیا والآخرة اللحم اخرجه ابو نعیم فی الحلیة و این ضعیف است
حبان و عقیلی گفته لا یصح فیه شیء تعقب داوود کرده او را ابن جوزی در موضوعات و شیخ ابن حجر گفته که ظاهر
نشو بر من حکم بوضع بر وی متن و ابو الشیخ اند و ابن سمعان آورده که گفت شنیدیم از علمای خود
که میگفتند بود محبوبترین طعام نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم لحم میگفت وی صلی الله
علیه وسلم که لحم زیاده میکند در قوت شنوائی و وی بهترین طعامهاست در دنیا و آخرت و اگر
سوال کنم پروردگار خود را که بخوراند مرا هر روز هر آینه بخوراند پس ذبح کرد […] تو فرمود که گویا
دانسته که ما دوست میداریم لحم را و صحیح تر از همه قول اوست صلی الله علیه وسلم فضل عایشه
علی سایر النساء کفضل الثرید علی سایر الطعام و گفته است امام شافعی که زیاده میکند لحم
عقل را انتهی کلام المقاصد و ما نا که نسک مجد ثرید بنا بر آنست که ثرید در غالب احوال از نان
مکر بالحم و در نهایه گفته که مراد نداشته عین ثرید بلکه طعام متخذ از لحم و ثرید و گفته اند که افضل
طعام عرب ثرید با لحم است و لابد در مقام بیان فضل عایشه آنرا اراده کرده باشد نه مطلق
ثم قال الزرکشی علی این احادیث مذکوره را بطریق دیگر نیز آورده و از ابن عباس نیز آورده که اکل اللحم
یحسن الوجه و یحسن الخلق رواه ابن عساکر و انس رضی الله عنه آورده ان القلب فرحه صاحبه اکل
اللحم رواه البیهقی و بیهقی و ابن عیینه از جابر از ابو هریره نیز آورده که دل از خیر است نزد اکل
لحم هرچه در وی فرحت است دل البته در وی […] و اسراف است پس کاملا […] نیز آنرا
امیر المومنین علی گفته که گفت گوشت را زیاده کرد و هر که بخورد گوشت را تا چهل روز
بد کرد خلق وی رواه البیهقی و ابو نعیم فی الطب و در موطا از امیر المومنین عمر آورده
گفت دور دارید خود را از گوشت زیرا که او را عادتیست مثل عادت خمر […] در موطا
آورده که عمر رضی الله عنه مردی را دید که میخورد گوشت پس خواند این آیه اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم
الدنیا واستمتعتم بها و در باب نهی از بریدن گوشت بکارد چیزی ثابت نشده در جامع الاصول از
ابو داود و در مشکاة و بیهقی نیز از عایشه رضی الله عنها آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه
وسلم نبرید گوشت را بکارد زیرا که آن صنع اعاجم است و بخورید آنرا بدندان زیرا که این گوارا تر

ثم الادم و سید الشراب فی الدنیا والآخرة الماء رواه الدیلمی و از بریده […] بلفظ سید الادام فی الدنیا والآخرة اللحم ۳

میگفت آنها بر ده کار من […] شمائل از حدیث جابر آورده که گفت […] ما را رسول خدا صلی الله علیه وسلم […] ۳

واستمتعتم

وسیکر است

وسیکر است و صاحب مشکوة گفته که ابو داود و بیهقی گفته اند که این حدیث قوی نیست و در شرح الربیع
میگوید که بیهقی گفته که حدیثی معارض این حدیث نیز وارد شده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
می برید لحم شاة را بکارد و این حدیث یعنی اکل صحیح است در گوشتی باشد که نیک نضج یافته و احتیاج
بریدن نداشته باشد و آنچه در بریدن آمده در آنچه نضج نیافته و حدیث نهی طبرانی از ام سلمه نیز آورده
لیکن بعضی رواة وی ضعیف بلکه متروک و متهم اند انتهی الجرد در جواز قطع لحم بسکین آمده
حدیث عمرو بن امیه است که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که می برید از کتف شاة که
در دست وی بود پس خوانده شد آنحضرت به نماز پس بینداخت آن گوشت را و کارد را که
بدان می برید و برخاست و بگذارد نماز او را نکرد وضو رواه البخاری و مسلم و دیگر حدیث مغیره
بن شعبه است که گفت مهمان شدم همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم یک شب در خانه پس فرمود
تا پهلوی شاة را بریان کردند پس بگرفت کارد و می برید بدان کارد از آن گوشت از برای من پس
بیامد بلال و اعلام کرد او را به نماز پس بینداخت کارد را و تعجب کرد از خبر کردن بلال از وقت
وقت الحدیث رواه الترمذی فی الشمائل تنبیه همچنانکه نهی از بریدن گوشت بکارد در وقت […]
از گرفتن گوشت از استخوان بدست نیز گونه واقع شده و در جامع الاصول از صفوان بن امیه
آورده که گفت بودم من که میخوردم با رسول الله صلی الله علیه وسلم و میگرفتم گوشت را بدست خود
از استخوان فرمود نزدیک کن آن گوشت را بدهن خود که وی گوارا تر و بسیار تر است
رواه ابو داود و در بعض الترمذی نحوه و در باب فضل هریسه چیزی ثابت نشده و مجموع احادیث
آن مفتریات است و در شرح الربیع می آرد که معاذ رضی الله عنه پرسید آنحضرت صلی الله علیه وسلم
که یا رسول الله هیچ طعامی از بهشت برتو آمده فرمود آری آوردند برمن هریسه و خوردم آنرا پس
زیاده کرد در قوت من قوت چهل مرد در جماع […] و عقیلی این حدیث را آورده و در سند
وی محمد بن حجاج است و وی واضع است و غالب طرق وی بر روایت و خطیب و عقیلی اخذ
و خطیب از علی و از جابر و ابن عباس نیز آورده و بالجمله این حدیث را طرق متعدد
و در بعضی رجال اتهام اختلاف است و حدیث صحیح نیست و در باب نهی از اکل طعام چیزی ثابت
در جمع الجوامع ذکرها و در روایت ابن ابی شیبه آمده که من نام عن صلوة او نسی صلوة فلیصلها
اذا ذکرها واذا استیقظ و در ترتیب […] بیان یکی دیگر نیز بروایت احمد و ترمذی و نسائی آمده
که گفت با زنان شنید رسول خدا صلی الله علیه وسلم از جماعت زنان دوزخ […] اکثر گذشت از

انقدر که خدا خواست پس امر کرد بلال را تا اذان گفت پس اقامت گفت و گذارد ظهر را پس اقامت
گفت و گذارد عشا را و فعل آنحضرت متضمن کیفیت ادای صلوة است و این نیز که بگذارد ظهر را بی
کیفیت و فرمود صلوا کما رأیتمونی اصلی بگذارید چنانکه دیدید مرا که میگذارم پس گذاردن کیفیت
ترتیب واجب باشد و نیز در صحیحین و ترمذی و نسائی آمده از حدیث جابر رضی الله عنه که آمد
عمر بن الخطاب رضی الله عنه روز خندق بعد از غروب آفتاب و بسیار دشنام کرد کفار قریش را
و گفت یا رسول الله نتوانستم که گذارم نماز عصر را تا نزدیک رسید آفتاب بغروب پس رسول خدا
صلی الله علیه وسلم فرمود من نیز نگذارده ام پس فرود آمدیم ببطحان پس وضو کرد رسول
خدا صلی الله علیه وسلم و وضو کردیم ما پس بگذارد عصر را بعد از غروب و گذارد بعد مغرب را
بعد از وی و اگر ترتیب مستحب می بود نیز و لهذا چنانکه امام شافعی میگوید تاخیر میکرد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم از جهت وی مغرب را که تاخیر مکروه است کذا قال الشمنی و نیز در احادیث بطرق متعدد
از دارقطنی و طبرانی و خطیب و غیرهم از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که هر که فراموش کرد نمازی را پس یاد
آورد در حالی که وی با امام است باید که بگذارد نمازی که شروع کرده است با امام و چون فارغ
شود از آن نماز بگذارد نماز دیگر که فراموش کرده بود پس اعاده کند نمازی که با امام گذارده بود چه
امر کرد باعاده معلوم شد که ترتیب واجب است و در بعضی روایات آمده است چون فراموش
کرد نماز را پس یاد آورد آنرا در نماز دیگر پس باید که بدایت کند که وی در وقت است چون فارغ شود از آن
نماز بگذارد آن نماز را که فراموش کرده بود رواه الدارقطنی و بر این روایت شروع در نماز وقتیه
فائته و در تنگی وقت است تا در سقط ترتیب چنانکه در روایات است در مذهب امام احمد باب
اتمام الاتمام و اتمام الصیام فی السفر هیچ حدیثی صحیح نشده مراد با تمام اتمام صلوة و ترک قصر است در سفر
یعنی هیچ حدیثی صحیح نشده در آنکه حضرت صلی الله علیه وسلم نفی کرده از اتمام صلوة و از وجوب صوم
در سفر چنانکه بسا ابعاد در باب سفر گفتند و در باب قنوت فجر و قنوت صبح گاه و قنوت میکرد گاه
ترک میکرد و هیچ التزام کرده است که آنچه بیان کند از فعل رسول صلی الله علیه وسلم همان باشد
که در صحاح اخبار ثابت شده لاجرم آنچه آنجا گفته صحیح باشد و ما بین اخبار صحیحه در آنجا نقل کرده
و ابن حبان میگوید که هر قنوت فجر هیچ حدیث صحیح نشده یا در سبب مراد نفی دوام و استمرار آن بوجه
مطلق فعل یا امر او دعا معین بود در قنوت و غیرهم تفسیر مذهب امام ابوحنیفه همین است که در نماز
فجر قنوت نیست و آنحضرت چند گاه بر جماعه از کفار دعا در این نماز کرده بود باز ترک داده و هرگز نکرد

وقنوت

۳۹۶

وقنوت در فجر بدعت است کما ذکره بانه و ما در قنوت ورد در آنجا نیز موافق آنچه اینجا میگوید گفته و قد
مفصلا فذکره و در باب نهی از نماز جنازه در مسجد حدیثی صحیح نشده کما این نیز سابقا در عادت نبوی
صلی الله علیه وسلم در احوال المیت گذشته است فلیتطلع ثمة و در باب رفع یدین در تکبیرات نماز جنازه
حدیثی صحیح نشده و اینجا صحیح است مجموع در رفع یدین نماز جنازه است در تکبیر احرام و گاه رکوع و گاه اعتدال
و گاه قیام از تشهد اول در جمع الجوامع حدیثی از سلمان آورده که هر که بخورد طین گویا که اعانت
کرد بر قتل نفس خود رواه الطبرانی و از انس آورده اکل الطین حرام علی کل مسلم رواه الدیلمی فی مسند
الفردوس و از ابی امامه من اکل الطین حوسب علی ما نقص من لونه و نقص من جسمه هر که بخورد
گل حساب کرده شود بر آنچه نقصان شد از رنگ وی و جسمانیت وی و در روایتی زیاده بر
آورده که هر که بخورد گل را پس بکشد خدا شکم او را بعد قیامت تا آنکه هر قدر که خورده است از گل
رواه ابن عساکر و در مقاصد حدیث اکل الطین حرام علی کل مسلم را از دیلمی از انس مرفوعا آورده
و گفته که در سند آن جابر بن زید روایت کرده که اکل الطین یورث النفاق و از علی رضی الله عنه آورده که
خوردن گل و بر بیان ناخن بینداز و قطع جرا او سوسه است و گفته که در این باب تصنیفی است
مر ابی القاسم ابن منده را و لیکن بیهقی گفته که روایت کرده شد در تحریم طین احادیثی که صحیح
نیست یکی از آنها و در تنزیه الشریعه آورده حدیث ان الله خلق آدم من الطین فحرم اکل الطین
علی ذریته و نیز آورده که هر که بخورد گل را و اعتقاد کند پس تحقیق خورده گوشت پدر خود
که آدم است و غسل که بصورت وی و نیز آورده که هر که بخورد گل را گویا که خورده لحم خنزیر را
آورده که سوگند خورد پروردگار که عذاب کنم اکل طین را و اتش عذاب سار بخوره و از عائشه آورده
که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرا ای حمیرا مخور گل را که وی بر زرد میکند شکم را و آورده
میکند رنگ را و می برد روشنائی روی را بس این احادیث یا ضعیف اند یا موضوع و در باب اکل
دنیا از انچیزی ثابت نشده در مقاصد حسنه میگوید که طبرانی و ابن عدی از ابی امامه مرفوعا آورده
که الاکل فی السوق دناءة یعنی خوردن در بازار در بیش مردم از دناءت همت است و سند وی ضعیف است
و معارض است او را حدیث ابن عمر رضی الله عنهما که گفت بودیم ما در عهد رسول الله صلی الله علیه
وسلم که میخوردیم و حالانکه راه میرفتیم و می نوشیدیم در حال قیام اخرجه الترمذی و صححه
ابن ماجه و ابن حبان انتهی و در تنزیه الشریعه گفته که آنرا ابن عدی و خطیب از ابی هریره و نیز ابن
عدی و عقیلی از ابی امامه آورده و صحیح نیست دیگر آنکه در وی جماعت مجروحانند و مراد به اقتضاء

کرده بر تضعیف و در باب بطیخ و فضایل انجیر چیزی ثابت نشده و احادیث کتاب بطیخ مجموع باطل
و موضوع است آنچه ثابت شده از آنجمله است که کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یاکل البطیخ
در مقاصد حسنه در حرف البا میگوید که ابو عمر نوقانی در بطیخ و فضایل وی جزوی تصنیف
کرده و احادیث وی باطل است و ابو القاسم تیمی گفته که کثرت طرق وی زیاده نمیکند مگر ضعف
و نووی گفته که این سخن غیر صحیح است انتهی و در حرف الخاء گفته که حدیث خربز یعنی بطیخ
آنکه امیکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم دوست میداشت آنرا روایت کرده میشود از انس
و گفته یعنی رسول خدا صلی الله علیه وسلم که جمع میکرد میان رطب و خربزه انتهی و در تنزیه
الشریعة آورده که حدیث البطیخ ما رها حرز و شیخ جلال الدین سیوطی در لالی گفته فضل البطیخ
و برکته الله تعالی اعلی الجلال حج لا یبقی فی النار [illegible] رحمة و حلاوتها مثل حلاوة الجنة
ابن جوزی از ابن عباس آورده و گفته که در وی مجاهیل اند و گفته که من متهم بوضع الحدیث
هست دارد ابن کماشه [illegible] از روی احادیث بسیار مرفوعا و موقوفا در فضایل بطیخ آمده اند همه
نزد غیر وی کلها محال او صحیح نشده در فضل بطیخ چیزی مگر آنکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم
میخورد آنرا و صنعانی آورده که البطیخ یغسل البطن غسلا و یذهب الداء اصلا و آورده تفکهوا
بالبطیخ و عضوه فان ماءه رحمة و حلاوته من حلاوة الجنة فمن اکل لقمة من البطیخ کتب الله
له سبعین الف حسنة و محا عنه سبعین الف سیئة و رفع له سبعین الف درجة لانه خرج
من الجنة رواه الدارمی و النوقانی فی جزء البطیخ عن علی رضی الله عنه و نیز آورده که ابن عباس
برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطیخ از طایف فرستاد که گرفت آنحضرت آنرا و بوی کرد و بوسید آنرا
و گفت تعظیم کنید بطیخ را دیگر از وی [illegible] از زمین است آب وی رحمت است و حلاوت وی از
رواه النوقانی و در باب فضایل نرگس و گل مرزنگوش و بنفشه و در رحمت با درنجبوی ثابت
و حدیث من شم الورد الاحمر ولم یصل علی فقد جفانی و حدیث خلق الورد من عرقی و امثال این
مجموع موضوع و باطل است در فضل نرگس و در تنزیه الشریعة آورده که بوی کنید نرگس را اگر
در روزی یکبار یا در سالی یکبار یا در عمر یکبار بود زیرا که در وی حبایست از جنون و جذام
و برص که قطع میکند از آن مگر بوی کرد نرگس ابن جوزی این حدیث آورده و گفته که در وی
نسفی و محمد بن مسلم و هر دو متهم اند و گفته اند که ابن عساکر و ابن النجار هم این حدیث
روایت کرده و اقتصار کرده اند بر وصف کتاب بوضع و بعضی گفته اند که بسیار است که ابن عساکر

یعنی گوله موضوع و حلاوتها من حلاوة الجنة

بهار گفته

تهاون میکند و فضایل الحدیث از وی موضوع است چنانکه برایجمعه کلام وی معلوم میگردد
سیوطی و در فضایل بنفشه در جمع الجوامع آورده که ان فضل البنفسج علی سائر الادهان کفضلی علی سائر
الناس یعنی فضل دهن بنفشه بر سایر ادهان همچون فضل منست بر دیگر مردمان رواه الخطیب عن
ابی هریره و انس و قال منکر و نیز آورده که فضل بنفشه بر سایر ادهان مثل فضل دین اسلام است
بر سایر ادیان رواه الطبرانی عن محمد بن علی بن الحسین بن علی عن ابیه عن جده و ابن کثیر از ای
گفته که منکر است جدا و ابن دحیه گفته که موضوع است بجمیع طرق خود و نیز آورده که فضل دهن
بنفشه بر سایر ادهان همچون فضل منست بر سایر خلق ثابت داشته در صیف و حار است در شتا
رواه ابن حبان فی الضعفا عن ابی سعید و ابن جوزی از ابی هریره حدیث را در موضوعات آورده
انتهی و در تنزیه الشریعة از امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده که گفت بود در نزد رسول خدا
صلی الله علیه وسلم و ذکر کرده شد نزد وی ادهان فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم فضل دهن
بنفشه بر سایر ادهان همچو فضل اهل بیت است بر سایر خلق و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
که ادهان میکرد به روغن بنفشه [illegible] و در مواهب اللدنیه گفته که آنچه روایت کرده شد
که وی [illegible] کرده شده است از عرق آنحضرت صلی الله علیه وسلم از عرق براق شب معراج احادیث
مشتهر گفته که نووی گفته است که صحیح نیست و شیخ الاسلام ابن حجر گفته که موضوع است
و مثل آن نقل از ابن عساکر و نیز حکم بوضع آن کرده و در مسند الفردوس ابن لفظ آورده که الورد
الابیض خلق من عرقی لیلة المعراج والورد الاحمر خلق من عرق جبریل والورد الاصفر خلق
من عرق البراق رواه من طریق مکی بن بندار الزنجانی و ابن مردی است که متهم داد و اورا دار قطنی
بوضع و [illegible] نقل دیگر است که روایت کرده است بیاد طرق ابو الفرج [illegible] والی انحد
انس که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون برده شد بسوی آسمان گریست زمین بعد از من و روید
[illegible] و چون باز آمدم افتاد قطره از عرق من بر زمین و برویید گل سرخ و هر که خواهد
[illegible] بوید گل سرخ را انتهی و در تنزیه الشریعة نیز این حدیث آورده و تضعیف النقاش
ابطال کرده و در حدیث آخر آورده که چون افتاد قطره از عرق من بر زمین [illegible] بروید
از گل و اما مرزنگوش در تنزیه الشریعة از ابن عباس آورده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم [illegible] مرزنگوش دوست و وی [illegible] نکرد آنرا مردی دیگر اما
مرزنگوش دوست و گذاشت آنرا پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس دراز کرد رسول خدا

علیه وسلم است خود در الجانب وی و بکر ضد وی که دو فرمود نیکو بیجانی است و از ابن عمر روایت که
میروید در زیر عرش و آب او شفاست مر چشم را رواه العقیلی و در اسناد وی یحیی بن عبد الله است و از
انس می آرد که فرستاده شد برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم ریاحین مختلف پس پدید کرد هر یکی را
و اختیار کرد مرزنگوش را گفتند یا رسول الله چرا اختیار کردی مرزنگوش را بر سایر ریاحین
فرمود در شب معراج دیدم که مرزنگوش زیر عرش روییده است و نیز از انس آورده مرفوعاً
گفت که در بهشت خانه ایست که سقف وی از مرزنگوش است و نیز آورده که علیکم بالمرزنجوش
فشموه فانه جید للخشام و نیز آمده که منع میکند مرزنگوش از در آمدن جن و شیطان و اما حدیث
من شم الورد الاحمر و لم یصل علی فقد جفانی هر چند از لاحقه الاحادیث و الانعم یاب شمرده
و معمر تتبحیص بود که در حدود ستمائه ظاهر شد بعد از آن بر آمده و دعوی کرد که وی از صحابه است و مصاحبت
کرده است پیغمبر را صلی الله علیه وسلم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را دعا کرد و فرمود عمرک الله
و ببرکت دعای آنحضرت تا حدود ششصد از هجرت باقی ماند و تحدیث روایت میکرد و روایت کرد که
از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که گفت من شم الورد و لم یصل علی فقد جفانی و در این لفظ قید الاحمر
نیست و با وجود آن در قطع نظر از صحت این حدیث اگر تر دست را بحیط با استحضار رونق کار طیب بجمیع
طیب استحضار رونق کار طیب رایحه مصطفوی و محبت وی صلی الله علیه وسلم مر طیب را با صلوة حقه
صلوة مشرف و محظوظ کرد مستحسن است چنانکه بمشاهده و معاینه آثار و صفات وی صلی الله
علیه وسلم کذا افاده بعض العلماء المتاخرین بمکه و در باب فضایل خروس سفید چیزی ثابت نشده
این حدیث مشهور مسلسل که الدیک الابیض صدیقی باطل و موضوع است احادیث در فضل مطلق خروس
سفید یا غیر سفید آمده چنانکه سیوطی در جمع الجوامع بروایت ابی داود از زید بن خالد آورده
لا تسبوا الدیک فانه یوقظ للصلوة و از ابن نجار و بیهقی از ابن مسعود آورده که آواز کرد
خروس نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نزد وی مردم بودند پس گفت مردی اللهم العنه فرمود
دشنام مکن او را که وی میخواند بنماز و از طبرانی و بیهقی و غیرهما از ابن مسعود و از ابی هریره و احمد
و ابی داود و ترمذی و بیهقی از ابی هریره که چون بشنوید آواز خروس را سوال کنید خدای تعالی را
از فضل وی زیرا که وی می بیند فرشته را و چون بشنوید آواز خر را پناه جویید بخدا از شیطان
رجیم زیرا که وی می بیند شیطان را و از ابو الشیخ از ابو هریره و ابن مردویه از عائشه آورده
که آواز خروس نماز اوست و زدن او پرهای خود رکوع و سجود وی و در مخصوص خروس سفید

نیز احادیث آمده چنانکه دیلمی از ابن قانع از ابو زید ... آورده که الدیک الابیض صدیقی خروس سفید
دوست منست و از ابی بکر برقی از زید انصاری آورده که خروس سفید دوست منست و دوست
دوست منست و دشمن دشمن خدا و در حدیث عایشه و انس آمده دشمن دشمن منست و از بغوی از خالد بن
معدان آورده که خروس سفید دوست من و دشمن دشمن خداست پاسبانی میکند صاحب خود را
و هفت خانه دیگر را و در حدیث عقیلی و ابو الشیخ از انس آمده که خروس سفید حبیب من و حبیب
جبرئیل است پاسبانی میکند خانه خود را و شانزده خانه را از همسایگان چهار از یمین و چهار از
یسار و چهار از پیش و چهار از پس و از بیهقی آمده که خروس اعلام میکند بنماز کسانی که هدایت دارد خروس
سفید را آنها هدایت میکنند از سه چیز از شر هر شیطان و ساحر و کاهن و از ابو الشیخ از ثوبان آورده
که مر خدای تعالی را خروسی است که چنگالهای وی در زیر زمین است و گردن وی زیر عرش و بازوها
در هوا میزند هر دو بازوی خود را هر شب وقت سحر و میگوید سبوح القدوس ربنا الرحمن لا اله
غیره و همچنین از ابو الشیخ از ابن عمر آورده که مر خدای تعالی را خروسی است که هر دو بازوی وی منقش است بزبرجد و لؤلؤ
و یاقوت یکی بازوی وی که در مشرق است و بازوی دیگر در مغرب و پایها او در زیر زمین و سر وی زیر
عرش چون وقت سحر بشود بزند بازوهای خود را و بگوید سبوح قدوس ربنا الله لا اله غیره پس دیگر
مرغان بزنند بازوهای خود را و آواز کنند و چون روز قیامت رسد فرمان شود که بازوها
خود بهم برو آواز خود را پست کن پس بدانند اهل آسمان و زمین که قیامت نزدیک رسید و از طبرانی
از صفوان بن عسال ... و از ابن عدی و بیهقی از جابر نیز آورده و تضعیف کرده و از دیلمی از محمد
بنت زید بن ثابت آورده که سه آواز است که دوست میدارد آنرا خدای تعالی آواز خروس و آواز
خوانندهٔ قرآن و آواز کسی که استغفار میکند در وقت سحر و از ابی الشیخ از ابن عمر آورده که دشنام مکنید خروس
سفید را زیرا که وی دوست منست و من دوست وی و دشمن دشمن منست سوگند بخدایی که فرستاد
مرا بحق اگر بدانند بنی آدم چیزی که در فریاد وی است هر آینه بخرند پرهای وی را بلحم و استخوان
که میرانند جن را از جایی که میرسد آواز وی این روایات سیوطی است در جمع الجوامع و سخاوی نیز در
مقاصد این احادیث آورده و اسانید آنها را ذکر کرده و بعضی از آنها را نسبت بضعف کرده و میگوید
که شیخ ابن حجر بر ابن جوزی در آوردن او این احادیث را در موضوعات انکار آورده و گفته که ظاهر میشود
بر من حکم کردن بر بعض این بوضع و سخاوی میگوید لیکن در اکثر الفاظ کما اثر لکم است که اصلاً
رونق ندارد و حافظ ابو نعیم اخبار دیگر در باب خروس ... نیز آورده است انتهی والله اعلم

قضایا لحنا چیزی ثابت نشده سیوطی در طبرانی از ابن عباس آورده که گفت آورده شد نزد رسول خدا
صلی الله علیه وسلم کل حنا فقال خود الفاغیة تخیر ریحان الجنة الفاغیة مثال ابی ریحان بهشت است و در
قاموس میگوید که فاغیه شکوفه حناست و در مجمع البحار در ماده فغا می آرد حدیث سید ریحان
الجنة الفاغیة و میگوید که فاغیه شکوفه حنا را گویند و بعضی گفته اند شکوفه ریحان و بعضی گفته اند
شکوفه هر نبات صحرایی که آن را کسی نه نشاند و گفته اند فاغیه از هر نبات نور او و اکرم بینداز آن
حدیث کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعجبه الفاغیة انتهی و در تنزیه الشریعة تصریح در فضل
حنا نیز آورده که سید ریاحین الجنة الحنا ابن الخطیب از ابن عمر آورده و در وی بکر بن بکار قیسی
و وی لیس بشی است و بعض گفته اند که متهم نیز کرده است او را ابن حبان و غیر وی و این حدیث را
متابعات است که روایت کرده است آن را طبرانی و ابن منده آمده است بلفظ سید ریحان اهل الجنة الفاغیة
رواه البیهقی فی الشعب و نیز از انس آورده که کان احب الریاحین الی رسول الله صلی الله علیه وسلم الفاغیة
انتهی و از این بخیل معلوم شود که مراد به فاغیه حناست و نیز آورده که حنا سنت خدا و سنت رسول
خداست تسبیح میکند خضاب مرد و زن و صبی و در کف دست خضاب است با بیعت و چهار رکعت
در آورده میشود مرده در قبر در حالی که ... میکرد و ... میگوید یکی از ایشان مر دیگری را ... برو
میگوید چگونه ... و حال آنکه ... اسلام است یعنی خضاب بحنا او ... و در آن
چگونه ... ابن جوزی این احادیث را آورده و طعن کرده و گفته احادیث
در فضل حنا آمده و هیچ یکی از آنها صحیح نیست و نیز آورده که نفقه درهم در ... بهفصد
درهم است و نفقه درهم در خضاب بهفت هزار درهم رواه الدارمی عن ابی طیبة و فی ... الربیع
عیسی مجروح است و وی مجهول است و نیز آورده که خضاب کنید که خدا و فرشتگان او و اولیا او
و هر چه پیدا کرده است و خلق نموده حتی ماهیان در دریا و طیور در آشیانها دعا برحمت میکنند
صاحب خضاب را و آثار وضع ... است و در جمع الجوامع آورده که خضاب کنید بحنا که وی
خوشبو میکند و تسکین میکند ... و زیاد میکند ... شما را و جماع و نکاح شما را و ... خضاب
بحنا است ... خضاب بسواد ... این کتاب حدیث آورده است که میباشد در آخر زمان قومی که خضاب
کنند با سیاهی مثل حواصل حمام در نیابند ایشان بوی بهشت را و روایت کرد این حدیث را بغوی
از ابن عباس و گفته اند که این حدیث صحیح نیست و در اسناد وی عبد الکریم است و وی ابن ابی المخارق
و ابوامیه بصری ... و گفته اند که جماعه از صحابه خضاب بسیاه کرده اند مثل حسن و حسین و سعد بن ابی

وقاص

وقاص و جماعه از تابعین و بر تقدیر صحت حدیث مراد آن خواهد بود که در غزا باشد یعنی بجهت
جهت تغیر لون و اختفای پیری که صاحب شده است از ایشان از جهت خضاب چنانکه در شان خوارج آمده است
که سیمای ایشان تحلیق راس است و حال آنکه تحلیق راس حرام نیست و شیخ ابن حجر گفته است که خطا کرده
ابن جوزی که طعن در عبد الکریم کرده زیرا که ابن عبد الکریم ابن مالک جزری است ثقه است و روایت او
در صحیح است و این حدیث را احمد در مسند خود و ابوداود و نسائی و حاکم در مستدرک خود و ابن حبان
در صحیح خود و بیهقی در سنن و شعب و ضیا در مختاره و حافظ ابن العلاء آورده اند و ابن جوزی در عدم
تصحیح این حدیث تخطیه کرده و گفته اند که در سند این حدیث ابن عبد الکریم بن ابی المخارق است احمد
روایت او را ترک کرده ... و ابن عدی گفته که ... است و بخاری گفته این حدیث باطل ... تعلیق مسلم
در متابعات آورده و ذهبی گفته که وی ابن ابی المخارق نیست و حدیث صحیح است انتهی و از این تحقیق ظاهر شد
که حدیث وعید بر خضاب بسیاه صحیح است و هر چه بر خلاف آن آمده ... صحیح و مختار در مذهب فقها
همین است و در مطالب المومنین میگوید که اتفاق کرده اند مشایخ که خضاب بحنا در حق مردان سنت است
و از سیمای مومنان است اما خضاب بسواد هر که از غازیان برای هیبت در چشم اعدای دین کند در سنت است
و هر که برای زینت نفس خود و دوست داشتن زنان ... مکروه است نزد اکثر مشایخ و بعضی تجویز کرده اند
بی کراهت کذا فی المحیط و سلف خلاف کرده اند در این بعضی مکروه میدارند و بعضی نیکو میدانند ...
و تجویز اکثر میکردند و از ابن عباس آورده اند که گفت من دوست میدارم که زینت کند برای من ...
مر خویش را ... که زینت کنم من برای وی و از امام ابو یوسف ... که گفت ...
کند لاباس بهاست ... کذا فی شرح ادب القاضی ... است
که امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه خضاب میکرد بحنا و کتم و گویا این است و لیکن رنگ آن سیاه
نیست بلکه سرخ مائل بسیاهی ... از صحابه ...
اعلم و خضاب ... دست و پای ... بحنا برای ... زینت ... تشبه بزنان است
و جاریه صغیره و اینها لا باس است و مرد را و صبی را ... مکروه است ... باشد و مکروه است
خضاب بسواد و بالجمله خضاب بحنا جایز است باتفاق اما در خضاب بسواد خلاف است و لیکن
مختار در مذهب حرمت و کراهت است و در باب نهی از نتف شیب چیزی ثابت نشده در جامع الاصول
در حدیث ابوداود و ترمذی و نسائی از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده گفت گفت رسول خدا صلی الله
علیه وسلم لا تنتفوا الشیب یعنی ... موی سفید ... مسلم ... در اسلام مگر

باشد او را نوری و در نفیها متی و در روایتی آمده که بنویسد او را خدای تعالی بدان حسنه و محو کند بدان
خطیئه این روایت ابی داود است و در روایت ترمذی آمده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم نهی کرده از نتف شیب
و گفته که وی نور مسلمان است و در روایت نسائی مثل روایت ترمذی است و لیکن ذکر کرده که نور
انتهی و سیوطی در جمع الجوامع آورده که کسی که رنگ کند شیب را تا تبدیل کند حق تعالی موی وی را و نتف
و کسی که نتف کند شیب را قطع کند موی سیاه او را خدای تعالی بمقامع از آتش و در نفیها و کسی که نتف
کند شیب را قطع کند موی سیاه او را خدای تعالی بمقامع از آتش رواه ابن عساکر عن عمرو بن شعیب عن ابیه
عن جده و نتف شیب نزد امام ابوحنیفه مکروه است اگر بجهت تزین باشد و امام محمد گفته لا بأس
به کذا فی مطالب المؤمنین نقلا عن الخلاصه و مختار آنست که مکروه است بجهت و در بعضی از
این احادیث و نیز تا بیکه وجه عدم کراهیت بجهت کلامی که در صحت و ثبوت این احادیث است و ما
حکم مصنف بعدم ثبوت بجهت این اسناد است که عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده گفته اند که
اند که ضمیر عن جده بعمرو راجع است این حدیث مرسل است و اگر بشعیب بود منقطع زیرا که اصل
اینچنین است عمرو بن شعیب بن محمد بن عبد الله بن عمرو بن العاص و چون ضمیر جده بعمرو بود این
حدیث از محمد بود و وی تابعی است و تابعی چون رفع کند حدیث مرسل بود و اگر راجع بود بشعیب جده عبد الله
ابن عمرو و جد وی صحابی است و لیکن شعیب از وی سماع ندارد پس حدیث منقطع باشد و لهذا این اسناد
در صحیح ثابت نیست و الله اعلم و در باب تختم بحجاره عقیق و تختم در دست راست چیزی ثابت نشده و در تختم
بحجاره عقیق احادیث آمده که وی مبارک است و فقر را نفی میکند و نیز آمده که هر که تختم کند بعقیق
کند بر وی و ما توفیقی الا بالله توفیق دهد خدای تعالی او را برای هر خیر و دوست دارند او را فرشتگان
و نیز آمده که اکثر حرز اهل جنت عقیق است که هر که تختم کند بعقیق همیشه بیند چیزی را که دوست
میدارد آنرا و قضا کرده نشود مر او را مگر با چیزی که نیکو است و سعادت است و این احادیث صحیح
نرسیده چنانچه شیخ مصنف گفته و اما آنکه گفته که در باب تختم در دست راست چیزی ثابت نشده
محل تعجب است از جهت ورود احادیث صحیح درین باب و خود نیز سابقا در باب پوشش آنحضرت
صلی الله علیه و سلم گفته که انگشتری در دست کرده اما روایات مختلف است در بعضی احادیث آمده که
در دست راست بود و در بعضی در دست چپ و مجموع احادیث صحیح است ظاهر آنکه گاهی در دست ؂ و درین جا میگوید چیزی ثابت نشده
چپ و گاه در دست راست بود و این عبارت مصنف است درین باب و در باب نفی عرض خواب بزنان
چیزی صحیح نشده و آنچه صحیح شده است درین باب آنست که خواب را عرض نکند مگر بحبیب عاقل و

بعضی روایات بجاهل آمده و در بعضی روایات بلبیب حبیب و نیز آمده که اگر خواب بد ببیند تفل
کند در جانب دست چپ و نگوید آنرا بکسی اینجا نفی از عرض خواب بر جاهل و کودک و غیرهم شده
اما در خصوص نفی عرض آن بر زنان چیزی صحیح نشده و در تنزیه الشریعه آورده است که نفی از قصص
الرؤیا علی النساء و گفته که روایت کرده این حدیث را عقیلی از عایشه و گفته لا اصل له و در میزان
گفته که عبد الملک ابن مروان تحدیث کرده بحدیثی باطل که لا تقص الرؤیا علی النساء انتهی و در مواهب
لدنیه از عبد الرزاق از سعید بن عبد الرحمن نیز روایت کرده از عایشه رضی الله عنها آورده است
زنی بود از اهل مدینه حامله که شوهر او بتجارت رفته بود آن زن در خواب دید که ستون خانه شکسته
و پسری اعور زائیده نزد عایشه رضی الله عنها آمد و خواب خود را عرض کرد فرمود اگر این خواب تو
صادق است شوهر تو بمیرد و نیز پسری بد زائی پس آن زن و گریه میکرد در آن حضرت
صلی الله علیه و سلم فرمود بگذار یا عایشه چون تعبیر کنید مسلمانی را خواب او را تعبیر کنید بخیر
خواب بموافق تعبیر می آید و فرمود آنحضرت آن زن را خیر است ان شاء الله تعالی آید
شوهر تو بسلامت و میزائی پسری نیکو کار و الله اعلم و در باب تکلم پیغمبر صلی الله علیه و سلم
مثل العجب عدد و ریا سلمان شک در چیزی ثابت نشده و صحیح گفت و در بعضی الفاظ العجب
عدد و الترکیک نیز آمده در مقاصد حسنه میگوید که این مشهور است میان اعاجم اما اصل
نیز از جمیع ماند و تکلم کسی را که با خود شریک دارد در خود جهنمی وارد شده مگر آنکه از ذی
صاحب خود انتهی و این نفی در حدیث صحیح نیز و ترمذی و ابی داود واقع شده و این کلمه که بسلمان
فارسی رضی الله عنه فرموده یا سلمان شک در دو نفی نیز شک است با خطاب معنی آنکه اصلی
ندارد و بخاری در صحیح خود بابی منعقد کرده بعنوان باب من تکلم بالفارسیه و الرطانه و حدیث
جابر آورده که آنحضرت الناس حضور شد که منجانه و غیره پیش آنحضرت با اصحاب نماز و در
در حدیث جابر سور است نفد بابسه و آن صاحب حاضر آیید و دیگر حدیث ام خالد آورده که
بود پیراهن خود پیراهن زرد پوشیده نزد آنحضرت آمده آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم
سنه سنه که کلمه حبشی است بمعنی حسنه دیگر کلمه کخ کخ که موضوع است برای زجر صبیان از ستقذرات
نیز کلمه فارسی است و در صحیحین از حدیث ابی هریره آمده که حسن بن علی رضی الله عنهما خرمای
از خرمای صدقه که نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم آورده بودند برگرفت و در دهن نهاد حضرت صلی الله
علیه و سلم فرمود کخ کخ زجر کرد تا بیفکند آنرا از دهن و فرمود آیا نمیدانی که ما صدقه نمیخوریم لیکن

اینجا گفته‌اند که فارسی بود. بلفظ سود محل بحث است تواند که مترادف باشد میان لغت عرب و فرس
چنانکه در صابون و امثال آن گفته‌اند و هم تواند که اختصاص بعربی داشته باشد و حکم کرده است بوضع این حدیث
موضوع عمر یا فارسی کذا قال ابو داود در باب کراهت سخن بفارسی گفتن چیزی ثابت نشده و حدیث
کلم فارسیه من یحسن العربیه فلیس یحسنها اخطاء خطابت در شرح الذریعه آورده که ابغض الکلام
الی الله الفارسیه و کلام الشیاطین الخوزیه و کلام اهل النار البخاریه و کلام اهل الجنة العربیه
و گفته که جوزقانی این حدیث را آورده و در اسناد وی اسمعیل زیاد دجال است و در تنقیح گفته است
بوضع این حدیث و حافظ ابن حجر گفته ابن اسماعیل از شیوخ بخاری است در غیر صحیح و گویا که
در این حدیث از بابان او است انتهی و نیز آورده که من تکلم بالفارسیة زادت فی خبثه و نقصت من مروته
و گفته که روایت کرده این را ابن عدی از انس و در وی طلحه بن زید است و تعقیب کرده شده است
بآنکه روایت کرده است آن را الحاکم در مستدرک و لیکن نه چنین که گفته لیس بصحیح و اسناده واه و مر او را
شاهد است از حدیث ابن عباس که روایت کرده او را الحاکم که گفت من احسن منکم ان یتکلم بالعربیة
فلا یتکلم بالفارسیة فانه یورث النفاق و از امیر المومنین عمر آورده که گفت لا تعلموا رطانة الاعاجم
و سم از روی امت که مشتبه بعرب دیده که تکلم میکند بفارسی در طواف پس بگرفت هر دو بازو او را
بگر یعنی بعربی ... البیهقی الاولی فی السنن و الثانیة فی الشعب انتهی و نیز آورده است
نقر ... حق تعالی هیچ وحی ... بعربی ... بعد از ان وحی میرساند بقوم خود بزبان ایشان
و از ابن عمر ... در تفسیر از ابن عباس آورده که گفت وحی کرده میشود بر جبرئیل بعربی و می آید
وی بر هر پیغمبری بزبان وی ... صحیح نیست و عجب آنکه حدیث دیگر می آورد که ناظر است بر وضع این
فارسی است که میگوید کلام آنکسانی که گرد عرش اند فارسی است و حق تعالی چون خواهد وحی کند
بآنکسانی که گرد عرش اند امری که دروی نرمی و آسانی است وحی میکند بفارسی و اگر خواهد که
وحی کند امری که دروی سختی است وحی میکند بعربی و بلفظ دیگر آمده که چون غضب کند وحی
بعربی میفرستد و چون راضی بود بفارسی وحی کند و لیکن این نیز از موضوعات است و در باب ولد الزنا
مشهور شده که ولد الزنا لا یدخل الجنة حدیثی ثابت نیست و باطل است در مقاصد حسنه میگوید
این حدیث را ابو نعیم در حلیه از مجاهد از ابی هریره مرفوعا آورده و اعلال کرده دارقطنی بآنکه مجاهد
از ابی هریره سماع ندارد و با ثبات واسطه میان مجاهد و ابی هریره مرفوعا آورده اعلال کرده
یا آنکه مجاهد نیز ... ابو نعیم و نسائی روایت کرده و لیکن در تعیین واسطه مضطرب اند و ابن مجاهد

و ابن مجاهد از ابی سعید خدری و عبد الله بن عمرو بن العاص ... کرده ابن طاهر و ابن جوزی
این حدیث موضوع است و نسائی بلفظ لا یدخل ولد الزنیة الجنة از روایت شعبه و سفیان ثوری از
... آورده و ابن حبان ... و وجه روایت کرده و هر دو طریق محفوظ است و شیخ ابن حجر گفته که اگر
صحیح تفسیر کرده‌اند آن را علما که معنی او این است که در بهشت در نیاید اگر عمل کند مثل عمل والدین
خود و اتفاق دارند بر آنکه محمول بر ظاهر نیست و بعضی ... گفته ... ابو لهب ناکس است که
مواظب است بر زنا و ملازم است آن را چنانکه گفته میشود مر شجعان را بنو الحرب و مر اولاد مسلمان را
بنو الاسلام والله اعلم و حدیث لیس لفاسق غیبة یعنی چیزی ثابت نشده و در بعضی ... غیبت
مسلمان و ... تتبع آن احادیث صحیح وارده ... شده و بحد شهرت کشیده است که هر
فاسق باشد و در کلام احادیث آمده که لیس للفاسق غیبة یعنی اگر فاسق را غیبت کنند و ...
از فسق و فجور ... ذکر کنند ... سیوطی ... روایت کرده لیس
للفاسق غیبة و در روایتی لیس للفاجر غیبة و در حدیث دیگر بطرق متعدده آورده که آیا می ترسید
از ذکر فاجر ذکر کنید او را بآنچه در وی است تا بشناسند او را مردم و حذر کنند ... و در مقاصد
نیز این را بطرق متعدده آورده از طبرانی و بیهقی و دارقطنی و از ابن عدی و ابن حبان و حاکم و
ابو الشیخ و غیر ایشان و حکم بعدم صحت بلکه بوضع و تکذیب بعضی از روات آن از ایشان نقل کرده
گفته که اگر این حدیث صحیح است محمول است بر فاسق معلن مجاهر که پرده حیا از روی حال بر افکند
و بعلانیه و آشکار افسق میکند ... باشد و در غیبت او اثم نبود و در این باب
احادیث بسیار آمده چنانکه من القی جلباب الحیاء فلا غیبة له انما الغیبة
لمن لا یعلن بالمعاصی و اگر چه در طرق این احادیث نیز ضعف باشد و لیکن در صحیح نیز این معنی
یافته چنانکه در مشکاة از حدیث بخاری و مسلم از ابی هریره و در جامع الاصول از ابی هریره و
در این باب آورده که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم کل امتی معافی الا المجاهرون یعنی تمام امت
من سلامت داشته میشوند از غیبت و عیب کردن مگر آنکه مجاهر و معلن اند بفسق و در
این زیادت آورده که از بی باکی و عدم مبالات است از غیبت که عمل کند مرد در شب عملی
و حال آنکه پوشیده است خدا تعالی بروی آن عمل را و در وقت صبح بمردم گوید که در شب چنین و چنین
عمل کردم که بجز خود پرده دری کند ... گفته است سیوم پرده بر پیشانی ... که خود
ندرید ... و علما را اتفاق است که صحیح است اغتیاب فاسق معلن و امام جابر و مبتدع ...

و نزد تظلم و نصح و تزکیه شهود و دعاة اخبار ذکر صورت تظلم اگر چه مرکبند افضل است و کذا غیبت در محل خواستن است از مغتاب اگر رسیده است بوی و الا استغفار کافیست و در بحل خواستن لازم نیست که بتفصیل آنرا بوی بگوید و علی الاجمال کافیست که بگوید ترا غیبتی کرده ام بحل کن و بعضی احادیث آمده که استغفار کند مر مغتاب را نیز کفارت غیبت است بگوید اللهم اغفر لمن اغتبته و در باب بعض از سب بر اغیت چیزی ثابت نشده و در مقاصد حسنه میگوید که طبرانی در اوسط از حدیث ابو یوسف قاضی از امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده که گفت فرود آمده مادر منزلی پس ابن اکرد مما را براغیث و دشنام کردیم آنها را پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم دشنام نکنید براغیث را نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که آن بیدار میکند برای نماز و در دعا نیز یک آمده از انس که بود نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس بگزید مردی را برغوثی پس لعنت کرد آن مرد آنرا پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم لعنت مکن او را که وی آگاه گردانید بعضی از انبیا مر از برای نماز و از انس در حدیث بخاری در باب صغیر و در حدیث احمد و طبرانی و غیر ایشان نیز مثل این آمده و شیخ ابن حجر هیتمی عطیه در دین باب تصنیف کرده انتهی اما مستغفری در دعوات صحیح و بیهقی نیز از ابی عمر مرفوعا آورده که آیة که برغوث بگزد قدحی از آب بگیرد و بر وی هفت بار این آیه را و ما لنا الا نتوکل علی الله الآیه و بگو اگر شما مومن هستید باز دارید بدهای خود را ایذای خود پس از ما پس از آن آب را گرد فراش خود امر کرد بایی از شر آن و بخواند تا این آیه صباح و شام از برای دفع هوام و فساد ابن عمر بن عبد العزیز نقل کرده اند و گفته اند که از براغیث نیز نافع است و الله اعلم و در باب ذم سماع حدیثی صحیح نشده مر این خصوص سماع غنا است یا عام از غنا و مزامیر و در ذم هر یکی از احادیث وارد شده است سیوطی در جمع الجوامع در کتاب لهو و تقع از حدیث طبرانی در معجم کبیر و خطیب در تاریخ از ابن عمر رضی الله عنهما آورده که نهی عن الغناء و الاستماع الی الغناء و الغیبة و عن الاستماع الی الغیبة و عن النمیمة و الاستماع الی النمیمة و از حدیث خطیب امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده نهی عن ضرب الدف و لعب الصنج و ضرب الزمارة و از ابن ابی الدنیا در ذم ملاهی از ابن مسعود آورده که الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل و از دیلمی در مسند الفردوس از انس باین لفظ آورده الغناء و اللهو ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء العشب و الذی نفسی بیده ان القرآن و الذکر لینبتان الایمان فی القلب کما ینبت الماء العشب و سخاوی در مقاصد حسنه گفته که و لا یصح کما قال النووی و آورده هر یکی آورده باین لفظ حب الغناء ینبت النفاق فی القلب

که نگوید به ابت که بیدار کرد شما را برای ذکر خدا و از انس رضی الله عنه که گفت ذکر کرده شد نزد براغیث

تنبیه

کما ینبت الماء العشب و از ابن صصری در امالی از ابن مسعود آورده المکر و المعازف و الغناء انما ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل و صاحب مشکاة از بیهقی در شعب الایمان از جابر رضی الله عنه آورده الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء الزرع و سیوطی از ابن مردویه و نیز از ضیای مقدسی در مختاره و سعید بن منصور در سنن خود از انس و بیهقی از عایشه آورده که صوتان ملعونان فی الدنیا و الآخرة مزمار عند نعمة و رنة عند مصیبة و از حکیم ترمذی در نوادر الاصول آورده من استمع الی صوت غناء لم یؤذن له ان یستمع صوت الروحانیین فی الجنة قیل و ما الروحانیون قال قراء اهل الجنة و این حدیث ضعیف است و از حاکم در تاریخ و دیلمی از علی رضی الله عنه آورده من مات و له قینة فلا تصلوا علیه و وی گفته که این حدیث ضعیف است جدا و از ابی امامه رضی الله عنه آورده اند ان الله تعالی بعثنی هدی و رحمة للعالمین و امرنی بمحق المعازف و المزامیر و الاوثان و الصلیب و امر الجاهلیة الحدیث و این حدیث ابو داود و طیالسی روایت کرده و احمد بن حنبل و ابن منیع نیز مانند این آورده و از بیهقی از ابن عباس مرفوعا آورده حرم المیتة و المیسر و الکوبة یعنی الطبل و از دیلمی از ابن عباس مرفوعا آورده امرت بهدم الطبل و الزمار و از ابن صصری در امالی و ابن عساکر در تاریخ آورده من قعد الی قینة یستمع منها صب الله فی اذنیه الآنک یوم القیامة و از جابر رضی الله عنه آورده اول من تغنی ابلیس و از ابن ماجه و از طبرانی از صفوان بن امیه آورده که در صحبت عمرو بن قرة مرجعی بود که کسب وی بدف زدن بود چون آیه و من الناس من یشتری لهو الحدیث نازل شد نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمد و عرض کرد که او را بدبختی بس آمده کار وی دف زدن بود آن حرام گشت اکنون در رزق وی از کجا رسد عفو او کار دیگر او نیست دروغ گفتی ای دشمن خدا خدا ترا داده بود رزق حلال طیب داد و تو حرام را بجای آن اختیار کردی اگر بعد از این این کار کردی ترا چنین و چنان کنم برخیز از پیش من و توبه کن الحدیث و اکثر مفسرین لهو الحدیث را بغنا تفسیر کرده و گفته اند که ابن عباس و ابن مسعود رضی الله عنهما سوگند خورده اند که مراد این است و قول فضیل بن عیاض است الغناء رقیة الزنا دار قطنی و دیلمی از جابر آورده که چون روز قیامت شود بگوید حق سبحانه و تعالی کجا اند آنها که منزه داشتند گوش و چشم خود را از مزامیر شیطان جدا کنید ایشان را در تلهای مشک و عنبر و بگوید به فرشتگان که بشنوانید ایشان را تسبیح و تحمید من پس بشنوند آوازها خوش که هرگز کسی مثل آن نشنیده و در جامع الاصول نیز مانند این حدیث آورده است و هم در جامع الاصول از ابی داود و در مشکاة از احمد نیز آورده که نافع مولای ابن عمر میگوید که بودم در دین ابن عمر در راه

در تیمری ۳

التفسیر ... المغیرة ... فی ...

و وی نبی آید از ... که دف زدن ... یا رسول الله فرمود نه اذن است و نه کرامت و دروغ گفت ای دشمن

ناگاه بشنید آواز مزماری را پس بنهاد هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود و از راه یک سو شد
پس گفت مرا بعد از ساعتی یا نافع آیا می‌شنوی آن آواز را او میگوید را بزمار دهخت دیدم و در روایتی آمده که
بودم ردیف ابن عمر ناگاه آواز نی شنید الحدیث و ابو داود در صحیح خود آورده که گفت ابن عمر بودم
با رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس شنید مثل آنچه من شنیدم و کرد همچنین که من کردم و در
حدیث دیگر آنکه نافع گفت که خرد بودم نیست و مقصود از ذکر حدیث دیگر همین است که چرا او را
منع نکرد این احادیث که در منع غنا و مزامیر و ملاهی وارد شده و امثال آن احادیث دیگر نیز آمده
که از جهت خوف تطویل برین قدر اقتصار افتاده شاید که تو بگوئی شک نیست که درین میان
احادیث هست که محدثین حکم بضعف او کرده اند و تصریح بصحت آن نموده و بعضی از آن قبیل است
که بعدم صحت آن حکم کرده اند چنانچه در ضمن بیان اثنا تقریر بیان کرده شد مدعای مصنف آنست
که حدیثی صحیح نیامده اگر آن اداری بسیار تا حقیقت حال معلوم کرده با آنکه بعد از قطع نظر از آنکه
که حدیث ضعیف بتعدد طرق برتبه حسن رسیده و حسن برتبه صحیح درین باب حدیث جاریتین است
که بعضی مردم آن را در اثبات اباحت تغنی بسیار بدو انضاف افتاده است که سند لواحق بنم است و در بعضی
مواضع مثل ایام عید معاندان و الفاظ آنچنانکه در صحیح بخاری و مسلم آمده اینست که عائشه
میگوید رضی الله عنها که در آمد بر من رسول خدا صلی الله علیه وسلم و نزد من دو جاریه بودند که
تغنی میکردند بغنای بعاث پس پهلو انداخت آنحضرت بر جامه خواب و بگردانید روی مبارک خود را
پس در آمد ابو بکر رضی الله عنه پس منع کرد مرا و گفت مزمار شیطان نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم
دوامید پس آنحضرت روی مبارک را بابو بکر آورد و گفت بگذار این دختر کان را یا ابا بکر پس
چون غافل شد ابو بکر غمزه کردم آن دو جاریه را تا بیرون رفتند و بود این واقعه در روز عید و در روایتی
دیگر آمده که گفت عائشه در آمد بر من ابو بکر و نزد من دو دختر بودند از دختر کان انصار که غنا
میکردند بانچه گفته بودند با آن انصار روز بعاث گفت عائشه و نبودند آن دو دختر
مغنیه پس گفت ابو بکر آیا مزمور شیطان در خانه رسول خدا و آن روز عید بود پس گفت رسول خدا
صلی الله علیه وسلم بدرستی هر قوم را عیدیست و این روز عید ماست و در روایتی دیگر آمده که
ابا بکر در آمد بر عائشه و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نزد وی بود در روز عید فطر یا عید الضحی و دو زنک
سرود گوینده بودند که تغنی میکردند بانچه بیکدیگر گفته بودند انصار در روز بعاث پس گفت ابو بکر
رضی الله عنه مزمار الشیطان مزمار الشیطان پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا ابا بکر هر قوم را عیدیست

وعید

وعید ما این روز است و در روایتی دیگر آمده که در آمد ابو بکر بر عائشه و نزد وی دو جاریه بودند که غنا
میکردند در ایام منا و دف میزدند و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پوشیده بود خود را با جامه پس منع
کرد ایشان را ابو بکر و بکشاد آنحضرت روی مبارک خود را و فرمود بگذار ایشان را یا ابا بکر که ایام
عید است و آن ایام منا بود و اینها همه روایات بخاری و مسلم اند اکنون باید دید که چون ابو بکر
صدیق رضی الله عنه که اسبق و اقدم صحابه است در معرفت احکام دین غنا را مزمار و مزمور
شیطان گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را برین تقریر کرد و نگفت که اینچنین نیست که این مزمار شیطان
نیست و حرام نیست بلکه چه گفت منع مکن یا ابا بکر ایشان را ازین که امروز عید است یعنی این حکم
را که حرمت تغنی و تدفیف است مطلق مدان و عام مخوان لیکن در روز عید نصیبی از لهو و سرور اندکی
جایز باشد خصوصاً دختر کان خرد و نوسال را اگر تغنی کنند و اشعار که در آن فحش و ذکر نسا
و امثال آن نباشد بخوانند و این تخصیص ابو بکر صدیق چون تقریب بیفتاد مفهوم و سابق بیان
از جانب شارع بیان فرموده است اکنون بتقریب وقوع این قضیه معلوم کرده و نیز آنحضرت خود
بشنیدن آن مقید نشد و ابو بکر را نیز بآن ترغیب ننمود بلکه تغافل نمود و رخصت درین باب اشارت
فرمود پس بنا بر آنچه باین حدیث ثابت میشود اباحت و رخصت آن در بعضی احیان مثل ایام عید
و مانند آن با بودن او حرام و مزمار شیطان در غیر ازین اوقات و این معنی نزد انصاف ظاهر است از
کلام محقق و حدیث صوتان ملعونان فی الدنیا و الآخرة مزمار عند نغمة و رنة عند مصيبة که گفته
بقول سیوطی صحیح است و وعید کسی که هر چند در کتاب خود انتخاب در مختار آورده از صحیح دیگر
حدیث معازف که در صحیح بخاری است که گفت آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم که در امت من اقوام پیدا آیند
که استحلال کنند حر یا کسر حاء مهمله یعنی فرج که مراد از آن زنا است و حریر و خمر و معازف را یعنی آلات
ملاهی یا کسر اگر ملاهی است چنانکه اسماع معازف و آلات ملاهی حرام نباشد اطلاق استحلال بر آن
و ذکر او با حر و حریر چه معنی دارد و دعوی انقطاع اسناد این حدیث ابن حزم ظاهری را که از علما است
محدثین است قابل التفات نیست بجهت تحقیقی که درین باب دارد شیخ ابن حجر و تحقیق ابن صلاح و تفصیل
طلبد و موقوف بود بر بیان بعضی مصطلحات علم حدیث بدانکه در اصول حدیث مقرر شده است که
بخاری در تراجم ابواب صحیح خود بعضی احادیث می‌آورد که سند آنها را از اول حذف میکند کاهی بصیغه
جزم و معلوم چنانکه گوید قال فلان و قال فلان و این قسم محکوم علیه است بصحت و کاهی بصیغه
تمریض و مجهول چنانکه قیل و یقال و این محل توقف است و مجزوم الصحة نه و لیکن چون روی بحرم الله

در اباحت غنا و مزامیر

علیه آن را در صحیح آورده مشعر است که از اصل صحیحست نیز که وی التزام کرده است درین کتاب که
صحیح نیارد و این حذف اسناد را از اول تعلیق گویند و آن حدیث را معلق گویند و جزم اگرچه حذف تا آخر اسناد
نیز باشد و گفته اند تعلیقات البخاری متصلة بالسند یعنی اگرچه بظاهر منقطع است اما در واقع
متصل اند و این حکم در جاییست که نسبت بما الحدیث گوید که میان او و میان ایشان واسطه است
اما اگر نسبت به شیخ بی واسطه خود بگوید قال فلان این حکم معلق ندارد و در صورت حذف اسناد
داخل نیز این حکم عنعنه دارد و حکم عنعنه نزد بخاری است که اگر ملاقات راوی و مروی عنه
ثابت شود و این راوی از تدلیس سالم باشد در حکم اتصال داخل است و الا احتمال الانقطاع دارد
و قال ابن حزم معارف است که بخاری در اول این حدیث حدثنا یا اخبرنا و امثال آن نگفته
حدیث نموده است و گفته قال هشام بن عمار حدثنا صدقة بن خالد قال حدثنا عبد الرحمن بن
یزید بن جابر قال حدثنا عطیة بن قیس قال حدثنی عبد الرحمن بن غنم قال حدثنی ابو عامر او ابو مالک
الاشعری انه سمع رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول لیکونن فی امتی اقوام یستحلون الخز و الحریر و
المعازف الحدیث پس این حدیث متصل است اگرچه حدثنا هشام یا اخبرنا هشام نگفته و گفته قال هشام
زیرا که هشام از شیوخ بی واسطه بخاری است بیشبهه و ملاقات بخاری به وی و سماع از وی معلوم و معروف
و بخاری از وی احادیث دارد بصیغه تحدیث و سخاوی گوید که صاحب زهره آن را حصر کرده
حدیث و بخاری منزه و مبراست از تدلیس و هیچ کس او را بدان نسبت نکرده و وصف ننموده پس این
حدیث صحیح باشد از جهت ثبوت اتصال و تمامه علما و محدثین برین اند الا ابن حزم که درین حکم
بیراهی آمده و درین مسئله مخالف جمهور افتاده و بر اصطلاح ایشان رفته است و بر ظاهر حال
که صیغه قال است ایستاده و گفته که اتصال این حدیث معلوم نیست زیرا که بخاری قال هشام گفته
نه حدثنا و از قال هشام سماع این حدیث از وی صریحا معلوم نگردد و غیر آن دانند که هشام از شیوخ
بخاری است و از وی سماع دارد غایتش آنکه درین حدیث شاید که سماع بطریق مذاکره باشد نه بقصد
تحدیث و استماع از ابن حجر نقل است حدثنا و بخاری در صحیح خود امثال این را
گر گفته شد و ابن حزم خود در کتاب خود گفته است که اگر راوی عدل روایت کند از کسی که او را دریافته
محمول بر لقا و سماع بود خواه بگوید اخبرنا یا حدثنا یا عن فلان یا قال فلان همه محمول بر سماع است و این
تناقض صریح است که این مرد کرده است و وی یا ابن قلده که بحجره در اتصال و صحت این حدیث کلام
کرده بلکه بعضی که در اثبات ابطال اتحاد در وضع این حدیث و هرچه درین باب مروی است حکم کرده

و آن

و آن شیخ مصنف در افراط و مبالغه در رد کرد این زیرا که مصنف میگوید که حدیثی صحیح وارد نشده که
میگوید که هرچه آورده اند موضوع است و محمد بن طاهر در بن باب تخطیه عظیم کرده اند و این حدیث
را ابن حبان و غیر وی از این حدیث تصحیح نموده اند و گفته که کس از اصحاب هشام از وی روایت کرده
و هر چنین از دیگر شیوخ وی مثل صدقه و ابن جابر روایات متعدده آمده اینجا بخیر گفته اند شاید که
حدیث کلی گوز شاید که قریب گوید که پس تراجیا اعتقاد است و تو در کدام جایی یا آنکه از کسی که برای
واحیا الحق درداز کرد تعصب و مکابره صاف بود در مسئله که در وی نزاع و خلاف رواه داشته باشد
با قطع نظر از ترجیح یر رجوع جز سکوت و توقف چه صورت بسته و درین مسئله که میان حکم و
نزاع و هم میان مشایخ طریقه بکیر اختلافی هم که تتبع احادیث و اقوال فقها و سلف کند
که معارف و مشهور میان ایشان نحو هست و کلام ایشان بکوده ناظر توجیه و تطبیق است که آنرا
و مسئله بطریق لهو و لعب دارند بقرینه آنکه این فعل بدان زمان معارف و شعار اهل فسق و
بود و جمعی بعد از آن جماعه از ارباب حال نزد وقت و وجد از ارباب حال نزد وقت و وقت و
بجهت صرف و تاثیری که سماع و غنا در نفوس و قلوب دارد و آثار و حکایات و مواجید
و احوال که بدان افتاد و لهو و لعب که مراد بوده افعال و احوال ایشان که ازان دور
بوده باشد و ما نحن الجمله آنچه درین جا متضح میکردد دلیست که بر حرمت سماع علی الاطلاق طریق قطعی
درین باب نیست که و عملا و افتا از آن نقلا حقیقه اتباع است و هرکه آنرا بطریق علم و بحث در احاد
و آثار و اقوال الاثبات نکند محل کلیست و کوات آنها است که بطریق سکر و غلبه شوق و سطوت حال
شود معذور نیز چنین از ایشان که اهل ادب عقیده بدیع و بلا محظه میباید آنکه منکر و الله اعلم

یا بحر لعب شطرنج حدیثی صحیح نیست که احادیث در تحریم شطرنج تخمین بمحمد بر ایشان رسیده نبود
و قوم را تا کامیلیشیای قوم که شما برای عینی در دلها اگر بیشتر علیه اکثر بر این نیز بود که
وصل بعضه خواهد شد هر آینه مبین من کان ابن ابی ربیعه شما روا اما البیهقی و ابن عساکر و نیز آمده
که وی رضی الله عنه گذشت بر قومی که بازی میکردند شطرنج فرمود ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون
لان یمس احدکم جمرا حتی تطفی خیر له من ان یمسها و نیز آمده که مرد شود بهتر است از انکه مس کند این را و روایت کرده اند
این حدیث را ابن ابی شیبه و عبد بن حمید و ابن ابی الدنیا در ذم ملاهی و ابن المنذر و ابن ابی حاتم
بیهقی و نیز از وی رضی الله عنه آمده که فرمود که سلام مکن بر اصحاب نرد و شطرنج و رواه ابن عساکر
و نیز آمده که وی رضی الله عنه گذشت بر قومی که بازی میکردند شطرنج فرمود که ملعون من لعب

نیز بسیار آمده و لیکن میگوید که ابن الحارث
انکر نرسیده است که امیر المومنین علی رضی الله عنه
اند که بر قومی گذشت که

بالشطرنج والناظر الیها کالآکل لحم الخنزیر و نیز آمده که حق سبحانه و تعالی با دیدهء رحمت نمی بیند بسوی صاحب شطرنج
نظر رحمت نمی بیند کان خود و نظر نمیکند در آن بسوی صاحب شطرنج و اقسام که هر که لعب کند نرد
شیر گویا که در آورده دست خود را در لحم خنزیر و امثال این حدیث و آثار بسیار آمده است و در بعضی جهب
شافعی تفصیل در این باب هست و مشهور و مختار بود در مذهب حنفی حرمت و کراهت است و در
لا تقتل المرأة اذا ارتدت حدیثی صحیح نیست بلکه خلاف آن صحیح شده من بدل دینه فاقتلوه حدیث
من بدل دینه فاقتلوه صحاح است احمد و بخاری و ترمذی و ابو داود و نسائی و ابن ماجه آن را روایت کرده
و کلمهء من عام است شامل مذکر و مؤنث پس مرتد نیز در این حکم داخل باشد چنانکه مذهب امام مالک
و شافعی و احمد و بعضی علماء دیگر است حنفیه و امام ابو حنیفه و سفیان ثوری و تابعان ایشان را برای عدم
ارتداد مکنند اگر توبه کرد فبها و الا حبس کنند تا اسلام آورد و دلیل ایشان آنست که در صحیح آمده که
حضرت صلی الله علیه وسلم نهی کرده از قتل زنان مطلقا خواه کافر اصلی بود یا مرتد و نیز اصل آنکه جزا
بسوی آخرت که دار الجزاء است و تعجیل در دنیا بجهت خوف شر عاجل است که محاربه و مقاتله با ایشان است
با اهل اسلام و بعضی صلاحیت آن نمی دارند و مساوی کفار در قتل ایشان نیست کذا فی الهدایه و بعضی
احادیث عدم قتل المرأت مرتد صحیح نبوده چنانکه سیوطی در جمع الجوامع از حدیث طبرانی از معاذ
بن جبل مرفوعا آورده که هر مردی که مرتد شود او را اسلام عرض کن او را با اسلام اگر توبه کرد قبول
از وی والا گردنش بزن و هر زنی که مرتد شود دعوت کن او را اگر توبه کرد قبول کن والا
ابا آورد و طلب توبه کن از وی ایضا ذکر قتل نکرده و هم براستی بنا نمود و در کتب ترجیح از
از حدیث دار قطنی این حدیث ملاذا آورده و فیه عبد الله بن عیسی انتهی و سیوطی از ابو بکر رضی الله
عنه آورده که زنی را مرتد یافت حبس کرد و سیوطی روایت کرده که زنان مرتد نیز روایت آمده که مرتد را
امر کرد که آن مطلقا حلالیت نیز اما آنکه در حدیث نهی از قتل مطلق نسا و حدیث قتل مطلق
مرتد که هر دو صحیح اند تعارض واقع شود تعارض حدیثین رجوع بقیاس بود و قیاس عدم قتل نساء
چنانکه در هدایه گفته پس قیاس مرجح حدیث نهی قتل نساء گردید و عمر باب اولا و جمل القتل بر حربی
ضمن او رجاجی ثابت کرده این مسئله در کتب حنفیه در باب قسامه مذکور است که گفته اگر در
میان دو قریه یکی نزدیک تر باشد پس قسامه بر آن است که نزدیک تر باشد از وی و قسامه آنست
کرده که از اهل محله پنجاه کس سوگند دهند که ما نکشته ایم و ولی قاتل او را معلوم نباشد و اولیاء دعوی
کنند خون او را بر اهل محله و گواهان نداشته باشند پنجاه مرد از محله سوگند میدهند که ما الله

از ابن عباس آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم لا تقتل المرأة اذا ارتدت و در این حدیث طعن نیز کرده و در تنزیه الشریعه گفته که دار قطنی ۲

تصحیح ۲

ما نکشته ایم و ما نمی دانیم او را که کشته او را اگر این سوگند خوردند حکم کرده شود بر اهل محله بدیت مقتول
و این حکم علی الاطلاق بحدیث صحیح ثابت شده است و حکم قسامه متفق علیه است بیار بجمیع این تفصیل
که در مذهب هر یک مذکور است اما این مسئله که اگر مقتول در میان دو قریه یافته شود ضامن میگردد قریت
او را قریه که نزدیک تر است مختلف فیه است مذهب حنفیه آنست که مذکور شد و دلیل این حکم در آن احادیث
می آرند و در حاشیه وی از مبسوط نوشته که این حدیث ابی سعید خدری است که قتیلی را نزد حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم آوردند و در میان دو قریه افتاده بود فرمود تا اکثر کرده شد و در مبسوط
گفته که مساحت کرده شد پس قریب یافته شد بجانب یکی از آن دو قریه پس بیک شبر حکم کرد
بقسامه و دیت بر اهل آن قریه و در تنزیه الشریعه میگوید که این حدیث ابی سعید را عقیلی آورده
و گفته که در وی ابو اسرائیل است و منفرد است با این و لا اصل له قلت اخرجه الامام احمد فی
مسنده و البزار و ابو اسرائیل از رجال ترمذی است و شیعی غالی است اما کذاب نبود و امام احمد گفته
که یکتب حدیثه و ابن معین توثیق کرده است او را و اسماعیل در جمع الجوامع از شعبی آورده بروایة
عبد الرزاق و ابن ابی شیبه و بیهقی که کشته یافته شد میان وادعه و شاکر که نام دو موضع است
پس امر کرد امیر المؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه که قیاس کنند میان این دو قریه پس یافته
او را با وادعه قریب تر پس حکم کرد بقسامت و ضامن کرد اهل وادعه را دیت وی و در روایت
دیگر هم از شعبی بروایة سعید بن منصور و بیهقی آورده که کشته یافته شد در خرابه وادعه همدان پس
حکم کرد عمر بن الخطاب بقسامت و در روایت او تفصیل این روایت است و در روایت دار قطنی نیز مانند
این آمده و گفته که رفع این حدیث بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم منکر است و در اسناد وی عمر بن
صبیح است و وی متروک است باتفاق و در روایت آمده است که اهل وادعه گفتند یا امیر المؤمنین
سوگند ما مانع نگردانید اموال ما را فرمود همچنین است و در روایتی حکم نکردم برشما مگر بحکم پیغمبر
شما صلی الله علیه وسلم و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز آمده که گفته هر قتیل که یافته شود میان
دو قریه پس ضامن باشد آن دو قریه که قریب تر است یعنی اقرب آنها رواه عبد الرزاق فی الجامع و شیخ مصنف میگوید
که این روایات ثابت نشده و اسماعیل در باب عن احدیث له هیئته و ضعف جماعه و قوم ثقه
ثابت نشده و در مقاصد حسنه گفته که این حدیث را عبد بن حمید در مسند خود و عبد الرزاق فی طرائف
و ابو نعیم در حلیه از ابن عباس و طبرانی و اسحاق بن راهویه و ابو بکر از حسن بن علی رضی الله عنهما
و عقیلی از عایشه کلهم مرفوعا آورده و عقیلی گفته که صحیح نشده در این باب از پیغمبر صلی الله علیه وسلم

چیزی و هم چنین گفته بخاری بعد از آوردن این حدیث را تعلیقا و گفته که ذکر کرده میشود از ابن عباس
که گفت منشیان وی شریکان نیند و لیکن صحیح نیست و گفته صاحب مقاصد که این عبارت از بخاری نقل
تقاضای بطلان نمیکند بخلاف از عقیلی انتهی یعنی نفی صحیح بخاری بطلان را نمیخواهد بس چون ری
نفی صحت کند بعبه اطلاق آنکه و هنوز صحت از لما عقیلی متوقع است بخلاف آنکه عقیلی و آن را
وی این عبارت را بگوید نفی مطلق مرتبه صحت بود و از آن بطلان آن لازم آید که شیخ ابن حجر گفته
و بهر حال موقوفیش ثابت است والله اعلم و در باب علم کسب و فضیلت آن چیزی بسیار بنظر ثبت در نیامد
فی الجمله احادیث صحیح واقع شده و نص قرآن بران ناطق است چون بر زهد و مدح کسب حلال او ترغیب
در آن احادیث صحیح وارد و در بیان آنچه در ذم مطلق آن واقع شده باشد ضعیف بود یا موضوع و ما
مراد است که چون در احادیث ترغیب زهد و توکل و ترک دنیا و متاع آن مبالغه کرده اند تا
کر از اطلاق آن چنان معلوم شود که مکر کسب کردن مکروه و ممنوع باشد و از ما اوما
شرط بعضی از آن احادیث نگیت و آنچه ثابت است محمول بر آنچه مفهوم میشود از احادیث
صحیح که توسط و اقتصاد است در دنیا و اموال امر مذموم است و هم محمود توسط و اقتصاد در هر محمود
و مرغوب چنانچه قول وی و در باب ترک اکل و شرب از مباحات چیزی ثابت نشده و نهی بر تارک
معین و مستحب محمول است قوله تعالی کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا فانهم و در باب حجامت در اختیار
آن در بعضی ایام و کراهت آن در بعضی چیزی ثابت شده و آنچه ثابت شده است درین باب آنست که
مرامتک بالحجامة و حدیث صحیحین که اکان فی شیء شفاء ففی شرطة حجام او شربة عسل او
باید ذکر حجامت و این حدیث و احادیث دیگر که درین باب وارد شده سابقا در باب طب و معالجه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم امراض را مذکور شده است اما در اختیار حجامت در بعضی ایام و کراهت
آن در بعضی نیز احادیث مرویست و لیکن بصحت نرسیده و صاحب مشکاة از حدیث ابن ماجه از نافع
از ابن عمر آورده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میگفت حجامت بر ناشتا افضل
و انفع است و زیاده میکند عقل را و حفظ را پس هر که خواهد حجامت کند روز پنجشنبه کند بنام
خدای عز و جل و پرهیز کنید حجامت کردن را روز جمعه و روز شنبه و یکشنبه و حجامت کنید
روز دوشنبه و سه شنبه و پرهیز کنید حجامت را روز چهارشنبه زیرا که وی روزی است که در
شده روی ایوب و پیدا نمی شود جذام و نه برص مگر در روز چهارشنبه و این حدیث در
مقاصد از حاکم از عطاء بن خالد از نافع از ابن عمر بلفظ پرهیز کنید حجامت را روز چهارشنبه آورده

و در روز سه شنبه گفته که وی روزیست که مصروف کرد حق تعالی در وی بلا را از ایوب و اصابت
بوی در روز چهارشنبه ذکر نکرده و گفته که سند وی ضعیف است و گفته که حدیث ابن ماجه از
سعید بن میمون از نافع است و ذهبی گفته که وی مجهول است انتهی و نیز در مشکاة از حدیث احمد و ابی داود
از زهری مرسلا آورده که هر که حجامت کند روز چهارشنبه یا روز شنبه و برسد وی را برص
باید که ملامت نکند مگر نفس خود را و ابو داود گفته که اسناد این صحیح نیست و از معقل بن یسار
آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم حجامت روز سه شنبه هفدهم ماه دواست
مرض سال را و گفته که روایت کرد این حدیث را حرب بن اسمعیل صاحب احمد و اسناد او قوی نیست
و رزین مانند این از ابی هریره آورده و از حدیث ابی داود از کبشه بنت ابی بکره آورده که گفت پدر
من نهی میکرد اهل خود را از حجامت روز سه شنبه و میگفت که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم
روز سه شنبه روز خون است یعنی غلبه خون در وی ساعتیست که ساکن نمی شود خون در وی یعنی
اگر حجامت یا فصد کند در وی بسا که بهلاکت انجامد بجهت عدم انقطاع دم کذا فی بعض الشروح
و درین دو حدیث بظاهر تدافع مینماید مگر آنکه این حدیث در غیر روز معین که هفدهم ماه است
محمول باشد کذا قیل والله اعلم و عادت شریف در حجامت هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم بود در
احادیث فضل و نفع آن وارد شده در حدیث ابی داود آمده است که آن شفاست مر هر درد را
گفته اند که خون بیک جمع رطوبات از اول ماه تا نصف در غلیه و سوزش بود و در آخر در قلت و بعد
و او ساط معتدل و مناسب است بدان و بدانکه در حدیث ابی داود از انس آمده که حجامت آن
حضرت در اخدعین و کاهل بودی و آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر هامه خود
یعنی وسط رأس مبارک خود از شاه مسمومه که در خیبر داده بود حجامت کرده و معمر گفته که
من حجامت بر هامه کردم بعد از آن دفر کردم پس برفت از من قوت حفظ تا آنکه تلقین کرده میشدم فاتحة
الکتاب را در نماز و علاوه درین در مقاصد گفته که دیلمی از حدیث عمر و بن واصل از انس مرفوعا آورده
که حجامت در نقره رأس مورث نسیان است پس اجتناب کنید از آن و خطیب گفته که این واصل متهم است
بوضع و بتحقیق حجامت کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در یافوخ یعنی تارک سر خود از دردی
که داشت و روایت کرده شده است که وی صلی الله علیه وسلم حجامت کرد بر هامه و گفت این خود
طب است و در معجم کبیر از ابن عمر مرفوعا آورده که حجامت در سر نافع است از جنون و جذام و برص و خرس محمود
این احادیث بصحت نرسیده و لهذا متعارض نیز آمده والله اعلم و در باب احکام احادیث بسیار منقول

و هر حدیث مسلم که من احتکر فهو خاطی حدیثی صحیح است و آنرا بعضی میگویند که منسوخ است و بعضی حمل
بر آن میکنند که جواز ربا احتکار باشد با هل آن که طعام در منع و نهی از احتکار تشدیدات عظیم واقع شده
و طبرانی و بیهقی از معاذ ابن جبل رضی الله عنه آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
بد بنده ایست محتکر اگر ارزانی دهد حق تعالی نرخها اندوهگین گردد و اگر گران آرد خوش شود و ابن
ماجه از عمر رضی الله عنه آورده که الجالب مرزوق والمحتکر ملعون و نیز آمده است که آرنده غله
در بازار مثل مجاهد فی سبیل الله است و محتکر مثل ملحد فی کتاب الله و احمد و ابن ماجه از عمر رضی الله
عنه آورده که هر که احتکار کند بر مسلمانان طعام را مبتلا سازد او را خدای تعالی بجذام و افلاس
و نیز آمده که هر که احتکار کند طعام را بر مسلمانان چهل روز و تصدق کند آنرا قبول کرده نشود
از وی رواه ابن عساکر عن معاذ و نیز حاکم از ابن عمر آورده که المحتکر ملعون و اشارات که از این نیز احتکار
آمده و در حدیث احمد و مسلم و ابی داود و ترمذی از ابن عمر آمده که لا یحتکر الا خاطی
نکند مگر خاطی یعنی گناهکار … و بیهقی از معمر بن عبد الله آمده که من احتکر فهو
خاطی شیخ مصنف … این حدیث صحیح میگوید و آنرا نیز میگوید که بعضی منسوخ گفته اند که تشکیک
احادیث را که ناسخ این حدیث اند ذکر میکرد و الله اعلم و تغلیظ حرمت احتکار در بیان کاد بود
او با اهل بلد در کتب فقه مذکور است و نیز گفته اند که احتکار در چیزی که غله است از انبار زراعت اگر
در ملک وی یا از زراعت و ما انند وی در آید احتکار نبود و در باب مسح الوجه بالیدین بعد الدعا
حدیثی صحیح نشد که در جامع الاصول از حدیث ترمذی از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه آورده
که گفت بود رسول صلی الله علیه وسلم وقتی که بر میداشت دو دست خود را در دعا فرو نمی آورد
تا آنکه مسح میکرد بهر دو دست روی خود را و در روایتی و نمیکرد بهر دو دست تا مسح میکرد روی را
مشکوة از حدیث ابی داود از ابن عباس آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم سوال کنید
خدای تعالی را بطون کفهای دست خود و سوال مکنید او را به پشتهای دست و چون فارغ شوید مسح
کنید بدستهای خود رویهای خود را و سیوطی در جمع الجوامع حدیث ترمذی را که مذکور شد آورده
و گفته که ترمذی گفته است که این حدیث صحیح غریب است و حاکم در مستدرک نیز آورده و این
حدیث را نصیر الفخر بن سعید در ایضاح الاشکال از ابن ماجه و از ابن عساکر و طبرانی و حاکم
از ابن عباس و از ابن نصر از علی بن عبد الله بن ابی مغیث نیز آورده و موجز [illegible] حسن حصین
این را نسائی ابن ماجه و صحیح ابن حبان و صحیح مستدرک حاکم نیز آورده و از آنچه گفته شد معلوم

کرحکم

از حکم بعدم صحت حدیث مسح الوجه بالیدین بعد الدعا صحیح نباشد مگر آنکه مراد عدم صحت او بعلت
بود زیرا که گفته اند که آنکه در صورت دعا دست برفع یدین مطلقا چنانکه از سیاق احادیث نیز
ظاهر میشود و الله اعلم و در باب مرابطه هیچ چیزی صحیح نشد و حدیث انهار الجنة للمؤمنین
و لحنة … در جامع الاصول از حدیث ابی داود از عبد الله بن خالد
السلمی از بروی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله
علیه وسلم موت الفجاءة اخذة اسف للکافر و نیز و رحمة للمؤمنین مراد … گرفتن بغضب است
مرکافر را و رحمت است مرمومن را و از عائشه نیز مانند این آورده و در مشکاة از عبید الله بن خالد
آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم موت الفجاءة اخذة الاسف رواه ابو داود و زیاد
کرده بیهقی در شعب الایمان و رزین در کتاب خود اخذة اسف للکافر و رحمة للمؤمنین و سیوطی در
جمع الجوامع از حدیث احمد و بیهقی از عائشه آورده که گفت موت الفجاءة راحة للمؤمنین و اخذة
الاسف للفاجر و از احمد و ابی داود از عبید بن خالد آورده موت الفجاءة اخذة غضب و سخاوی در
مقاصد حسنه آورده که موت الفجاءة راحة للمؤمنین و اسف علی الفاجر و گفته که روایت کرده این را احمد
از عائشه بسند صحیح و لفظ او لیست و اخذة اسف الکافر و گفته که در این باب حدیث از انس و ابن
مسعود نیز آمده و در باب ملاحم و فتن آنچه ذکر میکنند که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بزبیر
گفت روز جمل آیا تذکر الله هل سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی سقیفه بنی فلان یقول
… و احادیث صحیح … سیوطی در جمع الجوامع از حدیث ابن عساکر
از ابن عباس آورده که علی رضی الله عنه بزبیر گفت سوگند میدهم ترا بخدای که تو یاد داری که بودیم من و تو
در سقیفه بنی … بگذشت بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
و فرمود گویا دیده نمیداری تو او را گفتم چه مانع است چرا دوست ندارم فرمود آگاه باش هر آینه
قتال میکنی تو او را و حال آنکه ظالم هستی پس گفت زبیر بلی بخدا یاد دادی مرا چیزی که
فراموش کرده بودم من پس برگشت و او زبیر برگشت و آنرا بیهقی از ابو الاسود دیلی با این لفظ آورده
چون علی و اصحاب وی از طلحه و زبیر نزدیک آمدند و صفهای جنگ بهم نزدیک رسید علی رضی الله عنه
بیرون آمد و وی سوار بود بر بغله رسول الله صلی الله علیه وسلم پس فریاد زد و گفت بخوانید زبیر
بن العوام را نزد من پس پیش آمد زبیر پس گفت علی یا زبیر سوگند میدهم ترا بخدای یاد داری آن روز
را که گذشت بر ما رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ما در فلان جا بودیم پس فرمود آنحضرت صلی الله

علیه وسلم با زبیر دوست میداری تو علی را و گفت چرا دوست ندارم ابن خال خود را و ابن عم خود را
و وی بر دین منست پس از آن گفت یا علی تو دوست میداری زبیر را گفت یا رسول الله چرا دوست
ندارم ابن عم خود را و وی بر دین منست پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا زبیر اما و الله
هر اینه قتال میکنی تو او را و حال آنکه تو ظالمی پس گفت زبیر بعلی و الله بحقیقت فراموش کرده بودم
من این قصه را از آن باز که شنیده ام از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و الآن یاد آمد مرا بخدا سوگند
که قتال نکنم با تو این بگفت و برگشت پس رسید خبر وی بعبد الله بن زبیر چه شد ترا ای پدر که آمدی
جنگ آمدی و الحال بر میگردی گفت یاد داد مرا علی رضی الله عنه حدیثی را که شنیده بودم از رسول
خدا صلی الله علیه وسلم که فرموده بود قتال میکنی تو با علی و حال آنکه تو ظالمی بر وی گفت
او را پس گفت عبد الله بن الزبیر تو برای قتال نیامده بودی بلکه آمده بودی که اصلاح بین الناس
آمده بودی تا خدا بسعی اصلاح دهد این کار را گفت آنکه سوگند خورده ام که قتال نکنم گفت
عبد الله پس آزاد کن غلام خود را و بایست تا اصلاح دهی میان مردم پس آزاد کرد زبیر رضی الله
عنه غلام خود را و بایستاد و چون اختلاف کردند مردم یکدیگر سوار شد بر اسپ خود و برفت و
آورده اند که چون برفت در موضعی بنماز مشغول شد ابن جرموز که یکی از لشکریان علی رضی الله عنه
بود برفت هم در نماز او را بکشت سر وی نزد علی آمد و استیذان نمود حضرت امیر او را اذن در آمدن
نداد و گفت شنیده ام من از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود قاتل الزبیر فی النار
و در روایتی آمده که ابن جرموز آمده و گفت بشارت باد ترا بقتل زبیر فرمود بشارت باد ترا به دوزخ
و نیز آورده اند که چون ابن جرموز آمد و با وی شمشیر زبیر بود گفت علی رضی الله عنه این آن
شمشیر است که بسیار دور کرد از وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم کرب را و اندوه او و در روایتی
بسا کربی که کشاده بود صاحب این شمشیر از وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم کرب را و اندوه را
و در روایتی والله اعلم و در باب ظهور آیات در شهور در آنکه مروی است که تکون فی رمضان هدة و فی
شوال المعمعة الی آخره که چیزی ثابت نشده و مجموع باطلست نعیم بن حماد و حاکم از ابی هریره آورده
که گفت می باشد هدة یعنی آوازی هایل از آسمان در ماه رمضان که بیدار کند نایم را و می ترساند
بیدار را پس از آن ظاهر میشود معمعه در شوال پس پدید میشود آوازی پنهان در ذی القعده پس
سلب کرده میشود حاجیان در ذی الحجه و در محرم [illegible] در صفر
پس نزاع میکنند قبایل در ماه ربیع بعد از آن عجب کل العجب انجا بین جمادی و رجب [illegible] شود

کنند قرب الاذن کرده شد بهتر باشد از آنکه [illegible] گفته است که ابن حجر هیتمی
المترات و ذهبی گفته که موضوع است و ابن جوزی آن را در موضوعات آورده کذا ذکر السیوطی در
تنزیه الشریعة نیز مانند آن آورده و مثل ابن حجر کرده والله اعلم و در باب ذم المولود بعد المائة
چیزی ثابت نشده در تنزیه الشریعة آورده لا یولد بعد المائة مولود لله فیه حاجة و گفته که احمد
بن حنبل گفته که این حدیث صحیح نیست و ابن جوزی گفته که اگر کسی گوید که اسناد وی صحیح است گوییم
که راوی وی ضعیف است پس احتمال دارد که یکی از راویان باشد از ضعیف یا کذاب و نام او را اغلاط
کرده و چگونه صحیح باشد و حال آنکه بسیار از ائمه و سادات زائیده شده اند بعد از مائه که
باب وصف [illegible] بعد از صد و سی با القصد و شصت و دویست با الصید با الواقع
و مذمت القوم و مدح [illegible] و [illegible] مجموع باطل و مفتریات است و حدیث الغرباء
قرآن [illegible] در
خبر داد [illegible] حضرت رسول صلی الله [illegible] الدین و
و شیوع ظلم [illegible] علی العموم [illegible] الخوارج [illegible] الآیات
و وصیت امت [illegible] باخلاق [illegible]
و انحصار [illegible] خارج [illegible] که [illegible] از آن و اصل [illegible] بعضی از آن در
صحاح نیز آمده و علما اصلا مخصوصه که مصنف ذکر کرده و احتمال دارد صریح در احادیث
مذکور باشد با اعتبار تعیین وقت نظر بخارج معلوم شده باشد و اما حدیث الغرباء
غرباء در عالم [illegible] که [illegible] خالی [illegible] آمده [illegible]
مصحف در خانه که خوانده نشود و دیگر مرد صالح در میان قوم بد این حدیث را سیوطی از
دیلمی در مسند الفردوس از ابی هریره آورده و گفته که غرباء چهار اند و مسجد در محله قومی
که روی نماز نگذارند در آن کرده و در تنزیه الشریعة از حدیث ابن حبان از ابی هریره آورده که چون
[illegible] و مائتین [illegible] چهار چیز غریب باشد در دنیا و گفته که دارقطنی گفته است که باطل
در این حدیث از محمد بن علی صوری است و در باب ظهور آیات بعد از دویست ... الجوزی آورده
[illegible] از ظهور آیات صغری و کبری قیامت تعیین داده اند و احادیث در آن خارج از حد احصا است
و لیکن در ظهور آن بعد از دویست با الصحت نرسیده است و در تنزیه الشریعة آورده که ابن
جوزی گفته است که حدیث الآیات بعد المائتین که از ابی قتاده آمده است در اسناد وی کسی است

وتعقب کرده شده است بآنکه ابن ماجه آنرا روایت کرده و حاکم تصحیح آن نموده است ولیکن ذهبی
گفته که در وی هود بن عطا است و وی ضعیف است انتهی بعد از آن مذکور است اولاد در آخر
که لان یربی احدکم جروا خیر له من ان یربی ولدا و حدیث یکون المطر قیظا والولد غیظا
چیزی از این احادیث ثابت نشده در مقاصد حسنه حدیث لان یربی احدکم را از حدیث دیلمی از
انس مرفوعا آورده بزیادة ولدا من صلبه یعنی زمانه برسد که تربیت کردن یکی از شما سگ
را بهتر است از تربیت اولاد که از صلب وی باشند و در تمییز الطیب باین لفظ او
لان یربی احدکم بعد ستین ومایة الجرو و گفته روایت کرد این حدیث را حاکم بن مصعب از ابن
عباس وافق وی حاکم است و تعقب کرده شده است بابن کرابو داود ابن ماجه از وی روا
دارند و مر این الطریق دیگر نیز هست که طبرانی روایت کرده و لیکن ذهبی گفته که وی موضوع
و ابو نعیم در حلیه از حدیث حذیفه نیز آورده و ابن جوزی آنرا از واهیات شمرده و حاکم در تاریخ خود
از ثوبان آورده و در مسند الفردوس نیز آورده مرفوعا بلفظ اذا اتی علی الزمان [illegible]
[illegible] ولا یربی الرجل جروا [illegible] الحدیث ولیکن تضعیف کرده و جماعه آنرا از طرق واسطه و عمر ضعیف
بعض تخریج تبیین چنانکه حدیث حذیفه خیر اولادکم بعد المائتین [illegible] و ما ایز البنات و خیرکم
بعد المائتین [illegible] اخرجه الدیلمی و با جمله مضمون این آثار [illegible]
و حدیث [illegible] و هم چنین عقیقه در این باب وارد شده است هر چند ضعیف
باشند [illegible] این است و قد سبق
اما حدیث یکون المطر قیظا والولد غیظا فقیظ بفتح قاف و سکون تحتانیه و ظاء معجمه بمعنی گرما
سخت و غیظ بفتح غین معجمه و سکون تحتانیه و ظاء معجمه بمعنی خشم مقصود آنست که در آخر زمان
اسباب عیش و عشرت و آسایش و ملاحت [illegible] و محنت و شدت شود چنانکه
مطر که [illegible] موجب غیظ شود و در باب تحریم قراءت قران بالحان و تغنی چیزی ثابت
نشده بلکه بر خلاف آن در صحیح وارد است و هو ان النبی صلی الله علیه و سلم دخل مکة یوم الفتح
وهو یقرأ سورة الفتح و یرجع وقال الراوی والترجیع آآآ چه احادیث در تزیین [illegible]
قراءت قرآن بغنا و ترجیع آمده چنانکه طبرانی و بیهقی از حذیفه رضی الله عنه آورده که گفت
رسول الله صلی الله علیه و سلم بخوانید قرآن را بلحون عرب و اصوات ایشان و دور دارید خود
را از لحون اهل کتاب و اهل فسق [illegible] است که بیاید بعد از من قومی که ترجیع کنند قرآنرا

مثل ترجیع غنا و رهبانیت و نوحه [illegible] قرآن از حنجرهای ایشان دلهای ایشان در فتنه است
و دلهای کسانیکه خوش می آید کار ایشان او نیز در حدیث آمده است که از علامات قیامت
که کم فقیه مشود و قرآن را مزامیر و تقدیم کنند در نماز یکی را بغیر امامت که نیست اقرای قوم و افضل
ایشان مگر بجهة آنکه غنا کند ایشانرا [illegible] امثال آنرا کما اشاره کرد مصنف که در تحریم قراءت
قرآن بالحان و تغنی حدیثی صحیح نرسیده و تمام این مبحث سابقا در فصل هادی حضرت نبوی صلی الله
علیه و سلم در قراءت قرآن گذشته است [illegible] در باب انکار الاجماع حجة حدیثی صحیح نشده بود
اثبات حجیت اجماع متمسک بآیات قرآنیه است مثل قوله تعالی و کذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا
شهداء علی الناس و قوله سبحانه و یتبع غیر سبیل المؤمنین الآیة و قوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت
للناس الآیة و احادیث نیز در این باب آمده و مشهور از آن این دو حدیث است اول لا یجتمع امتی
علی الضلالة [illegible] در جامع الاصول از حدیث ابی داود از ابی مالک اشعری باین لفظ آورده که گفت
گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم تحقیق امان داد خدای تعالی شما را از سه چیز یکی آنکه دعا
نکند بر شما پیغمبر شما تا هلاک شوید همه [illegible] اهل باطل بر اهل حق و اجماع نکنید بر ضلالة
و از ترمذی از ابن عمر آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم خدای تعالی جمع نکند امت
یا گفت امت محمد را بر ضلالت و ید الله بر جماعت است و هر که جدا افتد از جماعت جدا افتد در
آتش دوزخ و سیوطی از حدیث ضیاء مقدسی در مختاره و ابن ابی عاصم از انس آورده که خدای تعالی
امان داد امت مرا از آنکه اجماع کنند بر ضلالت و از حدیث حسن از ابن عمر آورده که گفت رسول
خدا صلی الله علیه و سلم سوال کردم پروردگار خود را که جمع نکند امت مرا بر ضلالت پس داد
مرا پروردگار این سوال را و در مقاصد حسنه میگوید که روایت کرد این حدیث را احمد در مسند
خود و طبرانی در معجم کبیر و ابن ابی خیثمه در تاریخ خود از ابی بصره غفاری [illegible] ان لا یجمع امتی
علی ضلالة فاعطانیها و طبرانی و ابن ابی عاصم از ابی مالک اشعری ان الله اجارکم
من ثلاث و ذکر منها ان لا یجتمعوا علی الضلالة و ابو نعیم در حلیه و حاکم در مستدرک و ابن منده
و ضیاء در مختاره از ابن عمر مرفوعا ان الله لا یجمع هذه الامة علی الضلالة ابدا وان ید الله مع
الجماعة فاتبعوا السواد الاعظم فانه من شذ شذ فی النار و همین است نزد ترمذی لیکن بلفظ هذه
الامة او امتی و روایت کرد ابن ماجه از انس مرفوعا ان امتی لا تجتمع علی ضلالة [illegible]
[illegible] سواد اعظم را و غیر [illegible] آورده و با جمله این حدیث مشهور

احادیث اینها که در مستدرک و ضیاء مقدسی در مختاره صحاح اند کذا ذکره السیوطی

المتن است و از اسانید کثیره و شواهد متعدده است در مرفوع و غیر مرفوع اما مرفوع قول وی
صلی الله علیه وسلم انتم شهداء الله فی الارض و اما غیر مرفوع قول ابن مسعود که گفت چون پرسیده
شود یکی از شما باید که نظر کند در کتاب الله لیکن نیابد آنرا نظر کند در سنت رسول الله اگر نیابد در
کتاب و سنت باید که نظر کند در چیزی که اجماع کرده اند مسلمانان بر آن و الا اجتهاد کند انتهی
دیگر حدیث ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن نیز در مقاصد حسنه گفته که امام احمد این را در
کتاب السنة روایت کرده از حدیث ابی وائل از ابن مسعود و در بعضی روایات آمده و ما راه المسلمون
قبیحا فهو عند الله قبیح و همچنین روایت کرده بزار و طیالسی و ابو نعیم و بیهقی و تحقیق آنست که این
قول موقوف است بر ابن مسعود و الله اعلم و اما فرا الوجه اثبات اجماع بحدیث لا تزال طایفة
من امتی علی الحق حتی تقوم الساعة نیز تمسک کرده و این حدیث از طرق متعدده است خارج از حد
احصا و اصل حدیث متواتر معنوی و در بخاری و مسلم نیز بعضی الفاظ آمده و تحقیق این مبحث در
اصول فقه بتفصیل آمده است و در باب القیاس حجت چیزی ثابت نشده و درین باب نیز تمسک
بکتاب بمثل قوله تعالی فاعتبروا یا اولی الابصار و بسنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در مواضع
عدیده اجتهاد و قیاس از نبی صلی الله علیه وسلم و صحابه رضی الله عنهم آمده تمسک کرده اند
چنانکه در سنن ابی داود از ام سلمه آمده که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که
حکم میکنم میان شما مگر برای خود در آنچه وحی کرده نشده است بر من پس هر که حکم کنم او را بچیزی از حق (که حکم کنم)
برادر وی قطع نمیکنم برای وی مگر قطعه از آتش و در روایت مسلم آمده که فرمود نیستم من مگر
بشر مانند شما چون امر کنم شما را بچیزی از رای خود نیستم من مگر بشر و در روایة احمد آمده اخطی
و اصیب و این در امور دنیا بوده است و موضوع این در قصه تابیر نخل بوده و دیگر درین باب حدیث
معاذ بن جبل است که چون فرستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بقضا بیمن فرمود بچه حکم
میکنی وقتی که عارض میشود ترا حکمی گفت حکم میکنم بکتاب خدا عز وجل فرمود اگر نیابی در کتاب خدا
گفت حکم میکنم بسنت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اگر نیابی در سنت رسول خدا گفت اجتهاد
میکنم برای و فکر خود و تقصیر نکنم در آن پس زد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر سینه وی و فرمود
الحمد لله الذی وفق رسول رسول الله لما یرضی رسول الله رواه الترمذی و ابو داود و الدارمی و در
جامع الاصول این حدیث از نسائی از عبد الرحمن بن زید آورده که گفت بود ما را حکمی و نبود درین
مقام پس از آن تقدیر کرد بر ما خدای عز وجل که رسیدیم بجائی که می بینید شما پس هر که عارض

شود از شما امر آورد او را حکمی بعد از امروز باید که حکم کند بآنچه در کتاب خداست تعالی اگر بیاید او را امری که
نیست در کتاب خدا باید که حکم کند بآنچه حکم کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و اگر بیاید امری
که نیست در کتاب خدا و نه حکم کرده بدان پیغمبر وی و نه حکم کرده اند بدان صالحان باید که اجتهاد
کند برای و عقل خود و نگوید که من میترسم از آنکه حکم کرده ام زیرا که حلال بین است و حرام بین میان
حلال و حرام امور مشتبه اند پس گذار آنچه ترا بشبهه افکند بسوی آنچه ترا بشبهه نیندازد و باز جانب کرد در
سنن دارمی از شریح آورده که نوشت بسوی او عمر بن الخطاب رضی الله عنه که حکم کن بآنچه در کتاب
خداست اگر نباشد در کتاب خداوند تعالی حکم کن بآنچه در سنت رسول اوست صلی الله علیه وسلم
و اگر نباشد نه در کتاب خدا و نه در سنت رسول وی حکم کن بآنچه حکم کرده اند بدان صالحان و در روایت (با آنچه حکم)
ابن ابی شیبه و ابن جریر آمده نظر کن در آنچه اجماع کرده اند بر آن مردم و بگیر آنرا و اگر نباشد آن
حکم در آنچه حکم کرده اند بدان صالحان اگر خواهی پیش رو و اگر خواهی پس رو و نمی بینم پس رفتن را مگر
بهتر برای تو والسلام و این قول عمر رضی الله عنه ناظر است در عدم وجوب قیاس بر تقدیر عدم
وجود حکم در کتاب و سنت و اجماع و همچنین قول آنحضرت رضی الله عنه که ابو داود روایت کرده که گفت
بر منبر ایها الناس بود رای پیغمبر صلی الله علیه وسلم مگر بر صواب زیرا که حق تعالی می نمود او را و
اینها مگر ظن و تکلف و مانا که مراد وی رضی الله عنه ازین اقوال رعایت احتیاط و احتراز است در دین
با وجود عدم جرأت و شتابی در آن نه منع و نفی از آن بدلیل الحدیث دیگر که درین باب نفی یعنی
عنه بروایت شریح و غیره معروف آمده و قد روی که امر باجتهاد و رای کرده و در روایتی آمده که بشریح نوشت
اگر بیابی در کتاب خدا و سنت رسول او احکام را پیروی کن اختیار داری اگر خواهی اجتهاد کن
و نمی بینم در و سنت تو مگر آنکه مسلم دارم آنرا ذکره السیوطی فی جمع الجوامع و فی الحقیقة عمل
حکم حالات مختص بار دیگر نص و تنگی جرأت و تکلف بر آن نمی توان کرد اما بعد از آن که در شان مجتهد
واقع شده و در صحیح بخاری و مسلم و سنن ابی داود آمده که اگر مجتهد مصواب کند دو اجر دارد
و اگر خطا کند یک اجر است و لا بد حجیت قیاس نتوان کرد زیرا که اجتهاد عام تر از قیاس است شامل
تفکر کردن در کتاب و سنت و اقوال العلماء و تاویل و تطبیق آنرا بیکدیگر نیز اجتهاد گویند و قیاس
یک قسم از اجتهاد است که تعدیه حکم اصل است بفرع بعلت و در احادیثی که واقع شده
اگر در کتاب و سنت و اجماع نیابی عمل کن برای متعین است که بقیاس است فتدبر و در باب

سمعتم عنی حدیثا فاعرضوه علی کتاب الله فان وافقه فاقبلوه و الا فردوه و چیزی ثابت نشده و

انه موضوع موضوعات بلکه خلاف احادیث بلکه الا انی اوتیت القرآن ومثله معه ودر حدیث
دیگر صحیح است که یکی از شما را باید که بیابم تکیه زده بر تکیه گاهی و حدیثی از من بوی رسانند پس وی
گوید که ما یجمعنا داد قرآن است پس هرچه مر او قرآن داده است و مثل آن با آن هم این حدیث دال است بر
بشنوید شما از من حدیثی را عرض کنید آنرا بر کتاب خدا اگر موافق باشد بوی قبول کنید آنرا و اگر نه
رد کنید سیوطی از حدیث طرابلسی ثوبان آورده باین لفظ اعرضوا حدیثی علی کتاب الله
فان وافقه فهو منی وانا قلته ونیز از طرایق از ابن عمر آورده که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسیده
شدند یهود از موسی پس بسیار گفتند از وی و زیاده و نقصان کردند تا آنکه کافر شدند و گفتند
کر فاش کرد از من احادیث پس هرچه بیاید شما را از حدیث من بخوانید کتاب خدا عز وجل
و ادراک کنید دان آنچه موافق کتاب الله است گفتم آنرا و آنچه موافق نیست من نگفتم [illegible]
حسن این را زیاده کرده که پرسیده شدند نصاری از عیسی پس بسیار گفتند در وی زیاده و نقصان
کردند تا آنکه کافر شدند و گفتند پرسیده شد شیخ ابن حجر عسقلانی از این حدیث گفت
این حدیث بطرق متعدده آمده و خالی نیست از ضعف آورده طرق او را بیهقی در کتاب مدخل
انتهی و نیز سیوطی از ابن عساکر از علی رضی الله عنه آورده باین لفظ [illegible] علی رواة یروون الحدیث
فاعرضوه علی القرآن فان وافق القرآن فخذوها والا فدعوها و در مختصر طیبی آورده که خطابی گفت
این حدیث را زنادقه وضع کرده اند و شیخ مصنف میگوید که موضوع ترین موضوعات است یعنی
ظاهر است وضع او [illegible] کلام وی و کلام قوم چنان ظاهر میشود که حکم
بوضع این حدیث بجهت بطلان معنی وی و مخالفت او ست مر احادیث صحیحه را زیرا که در حدیث
صحیح که روایت کرده است آنرا ابو داود و دارمی و ترمذی و ابن ماجه از مقدام بن معدی کرب آمده که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم الا انی اوتیت القرآن ومثله معه [illegible] باید که داده شد مر او قرآن و مثل
قرآن است با وی [illegible] او ست وحی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی [illegible]
اوست احکام و سنت هدایت انام [illegible] و موید این معنی است آنچه در صحیح آمده از [illegible] بن یسار [illegible]
مثل قرآن است بلکه اکثر و نیز مخالف است آنرا که در حدیث دیگر صحیح که روایت کرده است آنرا احمد و ابو داود
و ترمذی و ابن ماجه و بیهقی آمده که یکی از شما را باید که [illegible] الحدیث چنانکه مصنف ذکر کرد اما
معنی از جهت آنکه [illegible] می آید که ثابت نشود حکمی از احکام شرعی اصلا بحدیث رسول الله صلی الله
علیه وسلم و ثابت نشود هیچ حکمی مگر بکتاب الله [illegible] دین است که [illegible]

خطابی

حدیث

کلام قوم در این مقام نوشتیم تا معلوم شود که این مبنی بر آنست که صحیح حدیث [illegible] باشد که عرض کرده
بر کتاب الله اگر موافق باشد آنرا یعنی اگر یافته شود این حکم در قرآن قبول کنید و اگر یافته نشود رد کنید
اما ظاهر آنست که معنی آنست اگر موافق باشد قبول کنید و الا یعنی اگر موافق نباشد بلکه مخالف
باشد رد کنید چنانچه در رساله مختصر طیبی در اصول حدیث روایت کرده فان وافقه فاقبلوه
وان خالفه فردوه و برین وجه مخالفت احادیث مذکوره مر بطلان معنی که اراده کرده اند لازم
نیاید و لیکن این مشکل میشود که [illegible] که در کتاب الله امری نباشد و متعلق آنچه وارد شده در
حدیث لا نفیا و لا اثباتا پس موافقت و مخالفت بان چگونه معلوم شود مگر آنکه مراد بموافقت
معنی بود که مخالف نبود و این مستعمل است آنچه بعضی گفته اند که مراد موافقت کتاب الله است
نه [illegible] الاستنباط خصوصا یا عموما چنانکه در قرآن مجید آمده است و ما آتاکم الرسول فخذوه
پس هرچه ثابت شده است از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم وی ماخوذ است از الله تعالی
[illegible] در بعضی روایات آمده اذا حدثتم عنی بحدیث یوافق الحق فصدقوا وخذوا
به حدثت به او لم احدث یعنی چون حدیث کرده شوید شما بحدیثی که موافق حق باشد تصدیق
کنید و اخذ کنید آنرا خواه در واقع از من باشد یا نباشد یعنی معیار صحت و صدق حدیث این است
که موافق حق باشد و شاید که بموافقت قرآن نیز همین معنی اراده کرده باشد و در مقاصد حسنه مذکور
که دار قطنی در افراد و عقیلی در ضعفا و ابو جعفر بن بختری در جزو ثانی [illegible] از ابی هریره
مرفوعا روایت کرده اند و این شدید الضعف و منکر است و عقیلی گفته که این را سند نیست که صحیح
باشد انتهی و در تنزیه الشریعه گفته که یحیی گفته که این حدیث را زنادقه وضع کرده اند و در تذکره
است که کما جاءکم عنی من خیر قلته او لم اقله فانی اقوله و ما اتاکم من شر فانی لا اقول الشر
الامام احمد و ابن ماجه واخرج الخطیب اذا حدثتم عنی حدیثا تعرفونه ولا تنکرونه [illegible] واخرج احمد
اذا سمعتم الحدیث عنی تعرفه قلوبکم الحدیث انتهی و امثال این [illegible] تجویز وضع حدیث برای ترغیب
و ترهیب دارد [illegible] جماعه که آنرا تجویز میکنند این را وضع کرده اند برای ترویج موضوعات خود
فالحاصل اسناد و معیار صحت حدیث و عدم آن نزد علما اسناد است نه چیز دیگر مگر آنکه مخالف
صریح شریعت [illegible] باشد و اینجا خود اسناد صحیح [illegible] در باب تحلیل [illegible] هیچ
حدیث صحیح وارد نشده [illegible] معلوم شرعی است و حل [illegible] تجویز شده
نکرده [illegible] مذاهب ائمه و اعتقاد [illegible] آن [illegible]

...ه و جماعت صحابه است انبود اما اگر بجوشد کرده و بحد اسکار رسد اکثر بر آنند که حکم خمر دارد و قلیل
و کثیر وی حرام است و نجس و نزد امام ابوحنیفه حرام است به علت سکر چنانچه حکم سایر اشربه
غیر خمر است نزد ایشان اگر برای لهو و لعب نباشد و این باب به تفصیل است در فقه از انجا
طلبید و در ابتدای اسلام حکم بحرمت نبیذ کرده بودند بجهت نقیدان اثر خمر در ظروف و مزاج
آن با آنها با بجهت ... ظروف به ظروف خمر با بجهت قلع حجم ماده و قت ... وما لعقد دادن تا
استعمال آن قسم ظروف که در شرب خمر معتاد بود نیز حرام گشته بود هر شر و ... که ماده او بکند
و چون امر شریعت استقرار یافت و شرب خمر بالکلیه حرمت شد امر به اباحت نبیذ وقوع یافت
سیوطی از ضحاک آورده که ذکر کرده شد نزد ابن مسعود تحریم نبیذ پس گفت که ما شاهد شدیم
تحریم او را چنانچه شاهد شدید شما و شاهد شدیم تحلیل آن را و یاد داشتیم ما آن را و فراموش
کردید شما و روایة ابن جریر از امیر المومنین عمر رضی الله عنه می آرد که گفت ما می نوشیم این نبیذ شدید
تا قطع کنیم بوی چیزی که در شکم های ماست از گوشت های شتر تا ایذا نکند ما را او اگر در شک علی اندازد
شما را چیزی باید که مزج کنید آن را با آب و اما ابن ابی شیبه از ابن عمر رضی الله عنهما می آرد که مذکور
شد نزد وی نبیذ جر گفت حرام کرده اند آن را رسول خدا صلی الله علیه و سلم و لیکن اخفا دند
اصحاب بعد در جر ... نهی کرده ایشان را از آن روایة ابن جریر و احادیث در این باب بسیار است و
بالجمله نهی از انتباذ در ظروف مخصوصه بلکه استعمال آن ظروف مطلقا وقوع یافته بود و در آخر
رخصت و اباحت یافت و در مشکاة از حدیث ابو مسلم از بریده آورده که گفت گفت آنحضرت صلی الله
علیه و سلم که نهی کرده بودم شما را از زیارة قبور اکنون بکنید زیارت او و نهی کرده بودم از خوردن
گوشت اضحیه زیاده بر سه روز اکنون نگاه دارید تا هر وقت که خوش آید شما را و نهی کرده بودم
از نبیذ مگر در مشک اکنون بنوشید در همه ظروف که خواهید و منوشید مسکر را انتهی و کلام باشاد
در مشک بجهت آن بود که مشک آب را سرد میکرد و نبیذ در وی شدید نمیشد بخلاف دیگر
ظروف دیگر و در بعضی کتب فقه مذکور است که اگر نبیذ باشد اما باید هر چند که بسیار شود به سه
روز نبود حرام است و اگر به سه روز بکشد و شدت نیابد در اینجا اختلاف است و در ارشاد
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم احادیث صحیح آمده و در مشکاة از حدیث مسلم از انس ...
آورده که بتحقیق نوشانیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم بدین قدح که دارم همه اقسام مشروبات
را عسل و نبیذ و آب و شیر و از عایشه رضی الله عنها که گفت بودیم ما که نبیذ میکردیم

٤١٢

برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم در مشکی که می بستیم دهن آن را از بالا و مر آن مشک را دهنی بود از پایان
یعنی سوراخی که از وی آب توان خورد نبیذ می ساختیم برای وی بامداد و مینوشید شبانگاه و می ساختیم
شبانگاه و مینوشید بامداد و از ابن عباس آورده که ساخته میشد نبیذ برای آنحضرت صلی الله
علیه و سلم اول شب و می نوشید وقت صباح آن روز و شبی که بعد از وی می آمد و فردای آن روز
دیگر و فردا دیگر تا وقت عصر و اگر باقی میماند چیزی از وی می نوشانید خادم را یا امر میکرد به ریختن
آن تا انتهی ظاهر آن باشد تقیید میکردند ... مسکر میگشت و لا بخادم چون دادی مراد آن باشد که
اگر مسکر نمیشد میریخت و اگر بخادم می نوشانید یا داد به خادم از جهت رخصت بودی و ریختن
از جهت احتیاط و از جابر رضی الله عنه آورده که گفت نبیذ ساخته میشد برای رسول خدا صلی الله
علیه و سلم در مشک و اگر نیافتندی مشک را نبیذ می ساختند در ظرفی که از سنگ بودی و از بریده
رضی الله عنه آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم نهی میکردم من از ظروف و ظرف هیچ چیز را
حلال او حرام نکرداند و هر مسکر حرام است و در روایتی نهی میکردم من از اشربه مگر در ظرف چرم
اکنون بنوشید آن را در هر ظرف مگر مسکر را منوشید این احادیث در مشکاة همه از مسلم آورده و از
اصحاب سنن نیز روایت کرده آن را اما و با وجود آن عجب از مصنف که گفته در تحلیل نبیذ هیچ حدیث صحیح
وارد نشده مگر آنکه مراد آن بود که در تحلیل او علی الاطلاق چیزی صحیح وارد نشده اما این
دعوی نکرده و مذهب ما اختیار نفی آن برای حجیت والله اعلم و در باب انتفاع اهل عراق بعلم
و نهی پای برهنه رفتن در طلب علم و تعلق در طلب علم و عقوبت معلمان و اجرت بر صبیان و دعا قرآن
معلمان هیچ چیزی صحیح نشده اما در باب اهل عراق در تنزیه الشریعة آورده العلم شجرة اصلها
بالمدینة و اغصانها بالعراق ... بالشام و گفته که روایت کرده
دارمی و بیان نکرده علت آن را و در وی اسحاق است و مراد ... آورده
علی اهل العراق ... و گفته که ابن جوزی که این حدیث را آورده و گفته که فیه
متروک و مجهول و اما نهی پای برهنه رفتن در طلب علم در تنزیه الشریعة احادیث آورده و لیکن
مطلق طاعات ... نه خصوص بعلم ... پای برهنه رود در طاعات خدای عز و جل در آید
... و حال آنکه ثابت نیست ... که مطالبه کند او را ... و گفته که در
اسناد وی ... است و مر احادیث را طرق دیگر نیز هست حدیثی دیگر
... پای برهنه ... حق تعالی مضاعف میگرداند اجر او را ... این حدیث را آورده

دروغ است و سیوطی و ملا علی قاری و امثال ایشان نیز حکم بوضع کرده و نیز آورده که فرمود
وی صلی الله علیه و سلم خبر داد مرا جبرئیل که حق تعالی نظر میکند بسوی بنده خود که میرود
پای برهنه در طلب چیزی و در وی نیز سلیمان ذکر شده و نیز آورده که کسی که برود بسوی چیزی پای کوبان که درو
بر زمین بهشت و استغفار میکنند برای وی ملائکه و تسبیح میکنند اعضاء او این حدیث را
ابن جوزی آورده و گفته که در اسناد وی مجاهیل اند و گفته که ابن جوزی گفته است که بعضی از
طلبه علم را دیدم که تهی پای میرفتند در طلب علم از جهت عمل کردن باین احادیث موضوعه که
منتزع است ازان نعیم بعید زیرا که تهی پای رفتن ابا میکند یتیم را و پای را و ممکن نیست
توقی و تحرز از نجاسات و اگر بدانند آن جماعت که این احادیث صحیح نیست و تهی پای رفتن
شهرت به ترهد است هرگز آنرا نکنند و گفته که لا العلم و العمل را انتهی و اما تملق در طلب علم
در تنزیه الشریعه می آرد که لیس من اخلاق المؤمن التملق الا فی طلب العلم و میگوید که روایت
کرده این حدیث را ابن عدی فی الکامل از معاذ و از ابی امامه و از ابو هریره بلفظ لا حسد و لا
تملق الا فی طلب العلم و در هر یکی ازین اسانید جماعه مطعون اند بیهقی نیز حدیث معاذ را
روایت کرده و تضعیف نموده و گفته که روایت کرده شده است از وجوه همه ضعیف اند
کرده است دیلمی هر که بیست کند آواز خود را از دعای باطل [illegible] با اکفانی که اصحاب کرده
خوش تعالی [illegible] از برای تقوی از اصحاب [illegible] در تملق و تواضع میکرد در این خبر برای
خدا است یا طلب علم است نیز این حدیث ضعیف است و منکر است و ادر عقوبه معلمان
بر صبیان می آرد که معلم صبیان چون عدل نکنند میان ایشان نوشته شود روز قیامت با
ظالمان روایت کرده ابن مردویه و در وی مطعونان اند و آنچه معروف است آنست که ابن
لحول شامی است و روایت کرده ابن ابی الدنیا از قول حسن بصری و روایت کرده ابن نجویه از
مجاهد و هو موقوف بر ابن عباس نیز آورده و در اسناد وی متهم است و روایت کرده از ابی امامه
مرفوعا که دورترین مردم از خدای در روز قیامت دو کس اند یکی مردیست که مجالست
با امرا و هر چه میگویند از ظلم و جور تصدیق میکند ایشان را دیگر معلم صبیان که عدل و مواسات
نمیکند میان ایشان و مراقبت نمیکند خدا را در یتیم و در اسناد این حدیث مجهول است و نیز آورده
که بدترین مردم معلمان اند که کم میکنند رحمت بر یتیم و غلظت و شدت مینمایند بر مسکین و در
اسناد وی سیف است و سعد است و متهم اند [illegible] که میگویند دروغ [illegible]

آمده در سبب که چیست نیز اگر میگریی ای پسر من گفت معلم من زده است مرا گفت [illegible]
[illegible] وضع کرده این حدیث را و گفت حدثنا فلان [illegible] و دعای غفر بر معلمان این حدیث ابن مسعود
رضی الله عنه که گفت گفته رسول خدا صلی الله علیه و سلم جمع شوید و بردارید دستهای خود را
پس جمع شدیم ما و برداشتیم دستها خود را پس گفت خداوندا مغفرت کن معلمان را و دراز کن عمر
[illegible] علما [illegible] و در اسناد این نیز مجهول است و ذهبی گفته است شاید که این حدیث
از وضع محمد بن داود است و در مدح معلمان و دعا برای ایشان نیز آورده که معلمان
مردم اند هر گاه که طفل میگوید [illegible] یعنی قرآن تعلیم میکرد اند او را و عطا کنید [illegible] برایشان و
[illegible] ایشان را از ثواب معلم چون بگوید صبی [illegible] بگوید بسم الله الرحمن
الرحیم پس بگوید صبی بسم الله الرحمن الرحیم بنویسد حق تعالی برات [illegible] او و برات پدر و مادر او
و برات معلم را از دوزخ و در اسناد این حدیث جویباری است که متهم است بوضع و نیز آورده
که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم خداوندا بیامرز معلمان را و دراز کن عمرهای ایشان
را و برکت ده در کسبهای ایشان و در بعضی طرق آمده که ساکن کن ایشان را زیر سایه خود روزی
که سایه نیست جز سایه تو زیرا که ایشان تعلیم میکنند کتاب ترا که منزل است ذهبی گفته
که اقرار کرده ابن طاهر و ابن فرحان و سیوطی گفته که این از شواهد است و اسماعیل و از روایت
[illegible] آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] که گرفته شود [illegible] معلم
کتاب الله است روایت کرده این حدیث ابن عدی فی الکامل و وی منکر است ازین طریق [illegible]
حدیث در صحیح بخاری است که در رقیه بکتاب الله آمده و مراد از قصه است و در باب [illegible]
و ذم و مدح ایشان [illegible] و در تنزیه الشریعه آورده که یخرج الدجال و معه [illegible]
الفصحا [illegible] و گفته که ابو الفتح ازدی این را روایت کرده و در اسناد وی ظلمات اند بعضها فوق
بعض و نیز آورده که لا تستشیروا الحاکة و المعلمین فان الله [illegible] ناقص العقل
اند و گفته که در اسناد این غلام خلیل است و نیز آمده است از طریق عبد الله بن زیاد که
خدای تعالی سلب کرده است عقل ایشان را و نزع کرده است برکت از کسبهای ایشان و گفته که آفت
این حدیث عبد الله است و وی روایت میکند موضوعات را و بعضی گفته اند که آفت این [illegible]
و از وی روایت کرده است دیلمی و در بعضی طرق و الحجامین نیز زیاده کرده و در اسناد وی محمد
که کذاب [illegible] است و ابن النجار نیز روایت کرده و گفته که منکر است و از حدیث ابن عباس

آورده که هرکه دنیا بیاموزد تا بدان نزدیکی بطلب کند حالیکه آن علم را بکار بر دیکر برید و در دوزخ این که اوقات
باید که بول کردند در کعبه و دندیدند نیمار عمر را و هامه بخیها و داه برسید از ایشان عمر
او را فرداه داشت ابن جوزی کفته کر بوشیده نیست بر صبیان نجاهل که این حدیث موضوع است
و در تنزیه الشریعه کفته که لا تعلموا الحاکه فاذا اولمن حال الی آدم روایت کرده ابن دقاق
کرده ابن راطبی از انس و در دوی سوید بن وقاف است دو نیز انکه کفته کر روایة کرده است وی
منکر را و سیوطی کفته که ظاهر آنست که آن همین خبر است و ابن حبان کفته که او بتوبه تمیمان اکثر
خطا میکند و غریب بی آید و در باب انشاد شعر بعد از عشا و نکاه داشتن عرض باعطا شعر اوی
تعبدی فقه و مذمت علما که بر سلاطین روند چیزی تا بنفس کو و در تنزیه الشریعه در انشاد
بعد از عشا آورده که هرکه بخواند بیت شعر را بعد از عشاء الآخره قبول نکند خدا ایشان را
نماز آن شب و کفته که روایت کرده ابن حدیث را عقیلی و در اسناد وی قزعه است و وی مضطرب
الحدیث و کثیر الخطا است و عاصم و وی مجهول است و تعقب کرده شده است بآنکه روایت کرده است
او را احمد و قزعه را نیز بعضی ثقه میدارند و بعضی ضعیف و حاصل کلام بعضی آنست که حدیث
وی در مرتبه حسن است و در نکاه داشتن عرض باعطای شعر آورده که من از اد بر والدیه فلیعط
الشعراء و هر که خواهد که نیکو کار باشد به پدر و مادر خود باید که بدهد بشعرا یعنی اکر نه هجو و دشنام
میکنند مادر و پدر او را و چون بدهد مدح میکنند ایشان او را و چون باعث برین او شد این مدح
و ذم منسوب بوی خواهد بود و کفته که ابن جوزی این حدیث را آورده و کفته که در اسناد وی
ابراهیم است و از طریق دیکر دیلمی نیز روایت کرده و در دوی مجهول است و در ذم تعبد بی فقه آورده
لا خیر فی قراءة لا تدبر و لا عبادة لا فقه و مجلس فقیه خیر من عبادة ستین سنة و کفته که روا
کرده این حدیث را خطیب در متفق و مفترق و روایت کرده دارمی لیکن کفته خیر من عبادة سنة بود در اسناد
هر دو متروکانند و نیز آورده که متعبد بغیر فقه همچو حماریست در طاحونه یعنی خر خراس و کفته
که روایت کرد این حدیث را ابو نعیم و صحیح نیست و تعقب کرده شد بآن که روایت کرد این حدیث را
نعیم بن حماد و طیبی در ترغیب و در مذمت علما که بر سلاطین روند آورده که علما امنا رسل الله اند
بر بندکان ما دام که مخالطت نکنند و مداخلت نکنند دنیا را و چون مداخلت کنند دنیا و مخالطت
کنند سلطان را پس تحقیق خیانت کردند پیغمبران او و کفته که روایت کرده این حدیث را حاکم و در
اسناد وی متروک است و مجهول و عسکری از ابن ضعفا از امیر المؤمنین علی نیز آورده و ابو نعیم

در فضیلت از قول امام جعفر صادق نیز آورده و در لو از اشواهد بکثیر نامه صحیح و حسن زیاده بر حدیث
بود این بمقتضای عناعنا اهل حدیث حسن باشد انتهی و پوشیده نماند که در مدح و در فضل علم
بر عبادت و عالم بر عابد و ترغیب بر تحصیل علم و تعلم و تعلیم احادیث ما که خارج از حد عد و احصا است
و همین حدیث که فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم در این باب کفایت و در ذم علما سوء که
عمل نکنند و آنرا وسیله دنیا پرستی سازند و بر ابواب امرا روند نیز احادیث بسیار آمده و آنکه
در ذم مخالطت سلاطین آمده نیز از جهت همین خواهد بود چنانکه معطف مداخلت دنیا داشت
بران و الا اکر بر سلاطین بروند و امر معروف کنند و ترویج دین نمایند هیچ مداهنت ننمایند و در
بند دنیا نروند همه مذموم نبود بلکه اجر و ثواب آن از واجلا است و احادیث صحیح در این باب وارد
که لا یخفی و در باب مساحت علما و زیارت ملائکه که قبور علما را مصری تا بند در تنزیه الشریعه آورده
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم با ابی هریره فرموده یا ابا هریره تعلیم کن مردم را قرآن و تعلیم کن مردم را
قرآن و تعلیم کن آنرا پس بدرستی و راستی که اکر بمیری تو بر همین حال باشی زیارت میکنند ملائکه
قبر ترا چنانکه زیارت کرده میشود بیت عتیق یعنی کعبه معظمه و تعلیم کن مردم را سنت مرا اکرچه ناخوش
دارند ایشان آنرا و اکر دوست داری که موقوف کرده نشوی تو بر صراط طرفة عینی پس حدیث مکن
در دین خدا حدیثی برای خود و کفته که روایت کرده این حدیث را خطیب و در روی ابو عمار است
و تعقب کرده شده است که این را طریق دیکر نیز هست نزد ابو نعیم و الله اعلم و در باب افتراق امت بر هفتاد
و دو فرقه چیزی تا بنفسه و الله اعلم بالصواب در جامع الاصول از حدیث ابو داود و ترمذی از ابی هریره
آورده که کفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم تفرق کردند یهود بر هفتاد و یک فرقه یا هفتاد و دو
و نصاری نیز مثل آن و سر انجام است که متفرق شوند امت من بر هفتاد و سه فرقه و در روایت ترمذی آنست
آنکه متفرق شوند نصاری بر هفتاد و دو فرقه یا هفتاد و دو فرقه الحدیث و از حدیث ابی داود از
معاویه آورده که کفت ایستاد در میان ما بخطبه رسول خدا صلی الله علیه و سلم و فرمود دانا و آکاه باشید
آنها که پیش از شما بودند از اهل کتاب متفرق شدند بر هفتاد و دو ملت و سر انجام است که متفرق شود
این امت بر هفتاد و سه و هفتاد و دو از آن در آتش و یکی در بهشت و هی الجماعة و زیاده کرد در روایتی که بیرون
آید از امت من اقوام که سرایت کند در ایشان اهوا چنانچه سرایت میکند کلب در صاحب خود که ماند
نماند از وی هیچ رکی و مفصلی مکر آنکه در میآید در وی و کلب بفتح لام علتیست که از کزیدن سک دیوانه
پیدا شود و از ترمذی از عمرو بن العاص آورده که کفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم هر آینه بیاید بر امت

من کنجرا که بر بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل الا آنکه اکثر علما بر آنند که این کلمه یاد در حدیث
باشد و امت من نیز کبیر باشد که بکنند این شیعه امت متفرق میشوند چنانچه بنی اسرائیل بر هفتاد
و دو ملت متفرق شوند امت من بر هفتاد و سه ملت همه آنها در آتش و فرقه دیگر یکی ملت گفتند
کیست یا رسول الله آن یک گفت فرقه آنکه با شد بر آنچه من بر اویم و اصحاب من و در جمع الجوامع از
ابن ماجه از عوف بن مالک آورده که متفرق شدند یهود بر هفتاد و یک فرقه یکی در جنت و هفتاد
در نار و متفرق شدند نصاری بر هفتاد و دو فرقه هفتاد و یک در آتش و یکی در بهشت و سوگند
بآن خدائی که بقای ذات محمد در دست قدرت اوست هر آینه متفرق شوند امت من بر هفتاد و سه
فرقه فرقه واحده در بهشت و هفتاد و دو در آتش و از ابن ضوی از ابو هریره نیز همین معنا آورده
که متفرق شدند یهود بر هفتاد و یک فرقه و تفرق کردند نصاری بر هفتاد و دو فرقه هفتاد و یک
در آتش یکی در بهشت و افتراق کند امت من بر هفتاد و سه فرقه و حدیث معاویه را از ابو داود
و حدیث عمرو بن العاص را از ترمذی نیز آورده و هر دو را صحیح گفته که حدیث تفرق امت ابو
داود و ترمذی گفته حدیث حسن صحیح با این لفظ که افترقت الیهود علی احدی و سبعین فرقه
والنصاری کذلک و تفترق امتی علی ثلث و سبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة قالوا من هی یا رسول الله
قال النبی صلی الله علیه وسلم ما انا علیه واصحابی و گفته که صاحب این حدیث نزد ابن حبان و حاکم در صحیحین
ایشان نیز آمده و حاکم گفته که این حدیث کبیر است در اصول و تحقیق روایت کرده شده است آن از سعد
بن ابی وقاص و ابن عمر و عوف بن مالک و انس و جابر و ابی امامه و ابن عمرو ابن مسعود و علی
و عمر و ابن عوف و عویمر و ابی الدرداء و معاویه و واثله و انس و بالجمله این حدیثی است که طرق آن
بسیار است و ابن صحیح آن حکم کرده و در جمیع طرق افتراق امت بر هفتاد و سه فرقه آمده نه بر هفتاد
و دو و الا یک طریق که سیوطی آن حدیث ابن ماجه از انس آورده که بنی اسرائیل متفرق شدند بر هفتاد
و یک فرقه و امت من متفرق شوند بر هفتاد و دو فرقه همه در آتش مگر یکی و هی الجماعة و در کتب دیگر
از ابن ماجه نیز هفتاد و سه آمده چنانکه سیوطی هم از ابن ماجه از عوف بن مالک همچنین آورده
و لهذا مصنف حکم کرده که در باب افتراق امت بر هفتاد و دو فرقه و در بعضی نسخ متن بجای لفظ
دو سه واقع است که انجین است کلام مصنف محل سخن است چنانکه مذکور کردیم والله اعلم اکنون
بدانکه در شرح این حدیث گفته اند که مراد با امت امت اجابت است یعنی آنها که اسلام آورده
و دعوی ایمان از حضرت صلی الله علیه وسلم اجابت نموده اند چه اضافت امت ظاهر در همین است

چیزی ثابت شده نیز آنچه ثابت شد
افتراق امت بر هفتاد و سه فرقه
ست نه هفتاد و دو فرقه

نهایت بحق و مبعث وی صلی الله علیه وسلم بر کافه ناس است و قبل از بعثت وی هر ناس را دین
فهمات که موجود است با این همه دست و قوانا که هر دین زیاده از آن نیز کرده و متقربین فرق در
دین اسلام هست و الا در فروع و احکام هر سه بیشتر از اول است و در دین داخل نیز با وجود نجات از نیز
و الا داخل فرقه ناجیه در نار بجزای عمل تیر جایز است و این فرقه اهل قبله اند و تکفیر آنها مذهب
اهل سنت و جماعت نیست اگر چه کفر بر آنها لازم آمده و در این مقام مقال بسیار است
والله اعلم بحقیقة الحال و الیه المرجع والمآل و صلی الله علی السید المصطفی
الامین محمد و آله و صحبه و اتباعه اجمعین و هذا آخر ما
اراد الله من هذا العبد الضعیف المسکین عبد الحق
بن سیف الدین تعلیقه علی هذا الکتاب
المستطاب والله اعلم بالصواب
و الیه المرجع
و المآب

تم تسوید هذا الکتاب بعون الله تعالی وقت العصر من یوم الاربع عشر اثنین من شهر
ربیع الاول سنه اربع وثمانیه والف من الهجرة النبوی المصطفی سید الاولین والآخرین
صلی الله علیه وسلم و علی اصحابه اجمعین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

جلوس عالمگیری
مطابق سنه سبع و ثلثین

1074

[illegible]